تفسیر احمد

Ketabton.com

جزء - (7 - 8 - 9)

امین الدین «سعیدي - سعید افغاني»

(2023 م) - (1402 هـ . ش)
- چاپ چهارم -

(c) ketabton.com: The Digital Library

فهرست

مضامین سوره های جزء هفتم (7)، هشتم (8) و نهم (9)

تفسیر احمد

چاپ چهارم

شامل سوره های

المائده،الانعام، و الأعراف

شماره	نام سوره	معانی و محتوی سوره ها	صفحه
	المائده	وجه تسمیه	
1		سایر نام های سوره المائده	
2		تعداد آیات، کلمات و حروف سورة مائده	
3		فضیلت سوره المائده	
4		إرتباط و مناسبت سوره المائده با سوره‌ی نساء	
5		أهداف و مقاصد عمده سورة مائده	
6		أحکام تشریعی سورة المائده	
7		ـ محتوای سورة مائده	
8		ـ زمان نزول سورة مائده	
9		ـ موضوعات آیات (1 الی 2) درباره، وفا به عهد و پیمان، تعدی نکردن، همکاری در مسیر خیر، بزرگداشت شعایر الهی	
10		ـ موضوعات آیه (3) مبحث خوردنی‌های حرام، و موضوع اکمال دین	
11		ـ فقط یک داستان ذی عبرت	
12		ـ موضوعات آیات (4 الی 5) خطاب به پیامبر(ص) در باره خوردنی های حلال	
13		ـ موضوعات آیات (6 الی 7) در باره وضوء، غسل و تیمم	
14		ـ شستن بُجُلَک ها	
15		ـ وضوء	
16		ـ وضوء برای نماز	
17		ـ طریق وضوء پیامبر(ص)	
18		ـ شستن پاها در وضوء	

(c) ketabton.com: The Digital Library

19	ـ برخی از فواید وضوء و غسل		
20	ـ موضوعات آیات (8 الی 11) درباره ادای شهادت عادلانه به مؤمنان، هشدار به غیر مؤمنان، یاد آوری نعمت الهی		
21	ـ موضوعات آیات (12 الی 14) گرفتن پیمان از یهودیان ونصاری و از جمله پیمان شکنی های شان		
22	ـ موضوعات آیات (15 و 16) درباره اهداف اساسی قرآن عظیم الشأن		
23	ـ موضوعات آیات (17 الی 19) به ردّ عقاید یهودیان و نصاری		
24	ـ برخی از ادّعا های بی‌اساس مسیحیان		
25	ـ فاصله زمانی دوران فترت		
26	ـ تحقیق زمان ِفتْرَت		
27	ـ موضوعات آیات(20 الی 26)موضع‌گیری یهودیان در برابر موسی علیه السلام		
28	ـ موضوعات آیات (27 الی 32) در باره قصه‌ی خونبار پسران آدم(ع) و حسد قابیل به هابیل را که مرتکب اولین جرم و گناهی در روی زمین شدند		
29	ـ موضوعات آیات (33 الی 34) در باره مجازات سنگین محاربانی که در زمین فساد وآشوب برپا میکنند و دست به راهزنی (قُطّاع الطریق) می زنند		
30	ـ نظرکوتاه به مبحث قتل نفس		
31	ـ موضوعات آیات (35 الی 37) به مؤمنان دستور پرهیزگاری و انجام اعمال نیکو		
32	ـ موضوعات آیات (38 الی 40) در بارة مجازات «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ»		
33	سارِق		
34	ارزش مال مسروقه		
35	ـ صفات مال مسروقه		
36	ـ موضوعات آیات (41 الی 43) در بارة شِتاب ورزیدن مُنافقان و یهودیان به سوی کفر پیشگی، موضع گیری یهودیان در برابر أحکام تورات		
37	ـ موضوعات آیات (44 الی 47) در بارة احکام الهی در تورات و روی گردانیدن یهودیان از آن		
38	ـ موضوعات آیات (48 الی50) درباره قرآن ،احکام و دستورات آن و منزلتش در برابر کتابهای پیشین برحسب زمان		

(c) ketabton.com: The Digital Library

39	ـ موضوعات آیات (51 الی 53) در باره دوستی با یهود و نصاری و فرجام و نهایت این دوستی		
40	ـ موضوعات آیات (54 الی 56) درمورد کسانی که از دین برگشتگان و موضوع جنگ با آنان		
41	ـ موضوعات آیات (57 الی 63) در باره، نهی از موالات باهمه کفار و علل آن، اعم از ملحدان، مشرکان، آتش پرستان، هنود، بودایی‌ها....		
42	ـ توضیحی مختصری در مورد «قِرَدَه»: میمون و «خنازیر»		
43	ـ موضوعات آیات (64 الی 66) بدی‌ها و پلیدیهای درونی یهودان واینکه راه خوشبختی در هر دوجهان کدام است		
44	ـ موضوعات آیات (67 الی 69) در مورد: پیامبر و تبلیغ دین و مصؤن ماندنش از گزند مردم		
45	ـ موضوعات آیات (70 الی 75) در بارة مسیحیان که عیسی علیه السلام را الله میشمارند وطوری تصور دارند که الله در وجود او حلول یافته و با او یکی شده است		
46	ـ موضوعات آیات (76 الی 81) در باره ستیزه گری مسیحیان در خدای عیسی، سرسختی اهل کتاب در تباهکاری		
47	ـ موضوعات آیات (82 الی 86) دشمنی آنان و دوستی مسلمانان را برابر آنان بیان میکند و هشدار میدهد که یهود، دشمن مسلمانان و در این مورد، از مشر کان بدترند		
48	ـ موضوعات آیات (87 الی 88) نیز بیان میدارد که آی مؤمنان لذایذی که حلال وپسند خداست، ترک نکنند و بمثابه رهبانان، کشیشان و دیرنشینان نباشند.		
49	ـ موضوع بحث آیة (89) عبارت است از: قسم و کفاره ی آن		
50	ـ موضوعات آیات (90 الی 93) در باره، شراب و قمار که از جمله نجاست ها می باشد و باید از خوردنی ها و نوشیدنی پاکیزه ها جدا گردد		
51	خَمْر		
52	ـ خطرها و أضرار قمار و شراب		
53	ـ موضوعات آیات (94 الی 96) در بارة موضوع شکار هنگام احرام و سزا و فدیه‌ی آن		
54	ـ موضوعات آیه (97) در بارة منزلت خانه‌ی خدا، ماه حرام، هدی و قلائد		
55	ـ موضوعات آیات (98 الی 100) مسایل مربوط به		

(c) ketabton.com: The Digital Library

	ترهیب و ترغیب		
56	ـ موضوعات آیات (101 الی 102) مصلحت حق چنان است که از: مطرح کردن برخی سؤالات بیهوده و فروان منع بعمل آمده تا مبادا برتکلیف شان بیفزاید، آنگاه از عهده اش برنیایند		
57	ـ نصایح إمام شافعی در مورد پرسیدن		
58	ـ موضوعات آیات (103 الی 104) بحث از سرگردانی و سراسیمه گی جاهلیت		
59	ـ موضوعات آیه (105) فرمان به نیکی و بازداشتن از بدی ها		
60	ـ موضوعات آیات (106 الی 108) در باره شرط وصیّت پیش از مرگ در حضر و سفر		
61	ـ موضوعات آیات (109 الی 111) در باره سؤال کردن از پیامبران در روز قیامت در مورد دعوتشان و معجزات عیسی علیه السلام		
62	ـ موضوعات آیات (112 الی 115) در باره مائده‌ی آسمانی برای بنی اسرائیل به درخواست حواریان (یاران) عیسی علیه السلام		
63	ـ موضوعات آیات (116 الی120) در مورد رهایی عیسی علیه السلام ازادعاهای باطل نصارا (نصرانیان، مسیحیان، عیسویان)		
	وجه تسمیه	**الأنعام**	
1	معنی أنعام		
2	مفهوم کلی سوره أنعام		
3	فضیلت سورة أنعام		
4	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف		
5	إرتباط و مناسبت سورة أنعام با سوره‌ی مائده		
6	چگونگی فرود آمدن و نزول سورة أنعام		
7	سایر خصوصیات سورة أنعام		
8	زمان نزول سورة أنعام		
9	شأن نزول سورة أنعام		
10	دروس حاصلة سورة أنعام		
11	تصویری از عقاید و أحکام سورة أنعام		
12	أحکام فقهی بیان شده در سورة أنعام		
13	محتوای سورة أنعام		

(c) ketabton.com: The Digital Library

14	فرق خلق و جعل		
15	«نور و ظلمات»		
16	ـ موضوعات آیات (1 الی 3) مباحثی در باره دلایل یکتایی الله متعال		
17	ـ موضوعات آیات (4 الی 9) درباره رسالت پیامبران		
18	ـ موضوعات آیات (10 الی 11) دلداری پیامبر صلی الله علیه وسلم اثر بی ادبی و ریشخند آنان		
19	ـ موضوعات آیات (12 الی 16) دلایلی، بر اثبات اصول سه گانه‌ی دین، یعنی، اثبات وجود آفریننده و یکتایی او، اثبات معاد و روز جزا و اثبات پیامبری		
20	ـ موضوعات آیات (17 الی 24) در باره مظاهر قدرت الله، شهادت برصدقی ودرستی رسالت پیامبر، کتمان شهادت و افترای اهل کتاب بر الله		
21	ـ موضوعات آیات (25 الی 26) اعتراف به اعمال ناپسند مشرکان و هکذا ناامیدی آنان در ایمان		
22	ـ موضوعات آیات (27 الی 32) مشرکان در برابر آتش دوزخ، مشرکان در برابر پروردگار در روز قیامت، و حقیقت دنیا		
23	ـ موضوعات آیات (33 الی 35) در باره مجادله کفار و مشرکان مکه و دعوت آنان به دین اسلام و کشمکش و سرکشی های آنان در باره‌ی توحید، پیامبری و معاد		
24	ـ موضوعات آیات (36 الی 37) اشاره به دو دسته مردم: دسته‌ی اول که: با اندیشه و تأمل و درک و فهم عمیق، دلایل قرآن را میشنوند و به آن عمل میکنند، اما دسته‌ی دوم، مرده دلانی هستند که راه درک و اندیشه را بر روی خود بسته اند و حقیقت را نمی پذیرند.		
25	ـ موضوعات آیات (38 الی 39) موضوع دلایل قدرت و کمال علم خداوند متعال		
26	ـ معاد و حشر، تنها مخصوص انسان‌ها نیست!		
27	ـ اِهتمام خاص به حقوق مخلوقات		
28	ـ حیوانات هم دارای شعورأند		
29	ـ موضوعات آیات (40 الی 45) پناه بردن به پیشگاه الله متعال، هنگام سختی و تنگدستی		
30	ـ موضوعات آیات (46 الی 49) اِثبات قدرت الهی، دلیل بر وجود ویکتایی الله و بیان وظایف پیامبران است که شرک را باطل و تباه گردانیده اند		

(c) ketabton.com: The Digital Library

31	ـ موضوعات آیات (50 الی 53) تبیین حدود و وظایف پیامبران الهی		
32	ـ موضوعات آیات (54 الی 58) دربارۀ برخی از مظاهر رحمت الهی، موقف پیامبر با مشرکان		
33	شروط توبه راستین		
34	ـ موضوعات آیات (59 الی 62) علم بی پایان و قدرت بی مثال الله متعال		
35	ـ أمور غیبیی		
36	ـ موضوعات آیات (63 الی 67) در مورد مظاهر قدرت و رحمت الهی		
37	ـ موضوعات آیات (68 الی 73) دوری از مجالس تمسخر به آیات قرآن، سزا و مجازات تمسخر کنندگان، مزایای ایمان وزیانهای شرک وبی باوری		
38	ـ موضوعات آیات (74 الی 79) برای اِثبات دلیل علیه مشرکان عرب، در اِبطال بت پرستی از داستان ابراهیم خلیل الله و پدرش، آزر یاد میکند		
39	ـ مناظرۀ چهار گانۀ معروف حضرت اِبراهیم		
40	ـ موضوعات آیات (80 الی 83) گفتگو و مناظره اِبراهیم علیهم السلام وقومش در مورد الله یگانه		
41	ـ موضوعات آیات (84 الی 90) دلایل و براهین، است به ابراهیم (ع) در برابر قومش، واعطای فرزندانی به او که همگی پیامبر بودند		
42	ـ حکمت جمع و تقسیم أنبیاء به سه دسته		
43	ـ موضوعات آیات (91 الی 92) به امر نبوت و پیامبری می پردازند		
44	ـ موضوعات آیات (93 و94) آنان که بر الله متعال دروغ می بندند و مدعی پیامبری اند		
45	ـ موضوعات آیات (95 الی 99) به بیان برخی از دلایل که بروجودهستی بخش دلالت کند، میپردازد که عبارتند از: آفریدن، حیات بخشیدن، جان گرفتن و تقدیر و تدبیر گردش ستارگان، سیارات و پی در پی آمدن شب و روز و انواع میوه ها و حاصلات مختلف النوع از شکوفه گرفته تا میوه		
46	ـ موضوعات آیات(100 الی 103) بیان هویت برخی از انسانها که: ناروا به ذات پروردگار نموده اند، و جن را شریک الله متعال میدانند و یا برای او دختر و پسر می تراشند		
47	ـ مسئله رؤیت وملاقات باری تعالی		

(c) ketabton.com: The Digital Library

48	ـ موضوعات آیات (104 الی 107) بیان دعوت اسلامی و پیامبری و وحی الهی		
49	ـ برخی از شیوه های برخورد با مخالفان		
50	ـ موضوعات آیات(108 الی110) در باره خودداری از دشنام دادن به معبودهای باطل		
51	ـ آنچه سبب گناه قرار بگیرد آن هم گناه است		
52	ـ موضوعات آیات (111 الی 113) آزار رسانی و سرسختی مشرکان و نا امید شدن از ایمان		
53	ـ موضوعات آیات (114 الی 115) قرآن بر راستی پیامبر(ص) گواهی میدهد. و آشکار ساختن، قسم خوردن های کافران		
54	ـ موضوعات آیات (116 الی 121) در باره عقاید مشرکان و ذبایح آنان		
56	ـ ذبح شرعی		
55	ـ فراموش کردن اسم الله در وقت ذبح		
56	ـ ذبایح اهل کتاب		
57	ـ دلایل حلال بودن ذبایح أهل کتاب		
58	ـ تحریم ذبیحه دست مرتد		
59	ـ تحریم ذبیحه دست مجوس		
60	ـ موضوعات آیات (122 الی 123) بحث در باره مؤمن راه یافته و کافر تیره بخت سخن		
61	ـ مرگ در تعابیر قرآنی		
62	ـ موضوعات آیات (124 الی 128) غرور و موذی گریهای مشرکان و فرجامش، سنت الهی در هستی، دین پایدار		
63	ـ موضوعات آیات (129 الی 132)در باره سرپرستی برخی از ظالمان بر برخی دیگر از خود، نکوهش کافران به خاطر ایمان نیاوردنشان		
64	ـ موضوعات آیات (133 الی 135) خداوند متعال هرگز به بندگی وعبادت بندگان نیاز و ضرورتی ندارد و هیچ گاه گناه گنهگاران		
65	ـ مهربانی شیوه‌ی پروردگار باعظمت است		
66	ـ موضوعات آیات (136 الی140) سفاهت و نادانی مشرکان در مورد احکام دروغین حلال و حرام، کشت و زرع، انواع ثمر، مالداری، حیوانات شیردار و دارایی گوشت حلال، موضوع زنده به گور کردن دختران		

(c) ketabton.com: The Digital Library

67		ـ انوع کشتن فرزندان	
68		ـ موضوعات آیات (141 الی 144) در مورد دلایل گویای قدرت پروردگار	
69		ـ موضوعات آیات (145 الی 147) بیان خوردنیهای حرام، هم برای مسلمانان وهم برای یهود، تنها چهار چیز است: مردار، خون ریخته و روان - به استثنای جگر و (طحال)-گوشت پلید خوک وآن چه نام غیر خدا بر آن برده شود	
70		ـ «دم مسفوح»	
71		ـ موضوعات آیات (151 الی 153)بیان اصولی قولی وفعلی محرمات معنوی روحی و اخلاقی و مادی	
72		ـ تعریف شرک و أقسام آن	
73		ـ موضوعات آیات(154 الی 158) خبر نزول تورات موسی علیه السلام	
74		ـ موضوعات آیات (159 الی 160) برحذر داشتن مؤمنان از تفرق و چند دستگی در دین. و این که هر کار نیکی ده برابر و بیشتر پاداش میگیرد اما کار بد به همان اندازه که هست، مجازات دارد	
75		ـ موضوعات آیات (161 الی 164) دین پایدار و راه راست، همان دین توحیدی ابراهیم است، مسؤولیت هرکس به گردن خود او خواهد بود هدایت، جز از جانب الله نیست و پاداش هر کس درگرو کردار اوست	
76		ـ موضوعات آیه (165) مردم در زمین، جانشین هم اند تا زندگانی و بقای نسل استمرار داشته باشد	
	الأعراف	نامگذاری سوره	
1		مکی بودن ومدنی بودن سوره الاعراف	
2		تعداد آیات کلمات و حروف سوره الاعراف	
3		فضیلت سوره الأعراف	
4		ارتباط سوره الاعراف با سوره انعام	
5		خصوصیت خاصی سوره الاعراف	
6		مهمترین موضوعات مطروحه در این سوره	
7		خلاصه ای از مضامین سوره اعراف	
8		محتوای اساسی سوره الاعراف	
9		اصحاب اعراف چه کسانی اند؟	

(c) ketabton.com: The Digital Library

10		ـ موضوعات آیات (1 الی 3) در باره، پیروی از دستورات قرآن عظیم الشأن	
11		ـ موضوعات آیات(4 الی 9)در مورد فرجام تکذیب کنندگان پیامبران در دنیا و آخرت	
12		ـ هر کس غیر الله را سرپرست گرفت، منتظر قهر الهی باشد	
13		ـ موضوعات آیات (10 الی 18) در باره نعمتهای الله تعالی بر بنی آدم و ارزش او، طرد شدن شیطان از رحمت حق تعالی	
14		«الصَّاغِرِينَ»	
15		ـ موضوعات آیات (19 الی 25) در باره قصه‌ی آدم علیه السلام در بهشت و بیرون رفتنش از آن	
16		ـ رسوایی، کشف حجاب و برهنگی، از اهداف شیطان است	
17		ـ موضوعات آیات (26 الی 27) در باره نعمتها و الطاف لطفها و مهربانی های الهی، حذر از حیله، دروغ، شعبده بازی، مکر و فریب، شیاطین	
18		ـ موضوعات آیات (28 الی 30) در باره مشرکان و تقلید از نیاکان و دلایل بی اساس شان	
19		ـ موضوعات آیات (31 الی 32) در باره مباح بودن زینت ها و خوردنی ها و نوشیدنی های پاکیزه	
20		ـ اساساً اسراف در خوردن و نوشیدن جایز نیست	
21		ـ اعتدال درخوردن و نوشیدن به نفع دین و دنیاست	
22		ـ احکام هشتگانه شرعی فقط در یک آیه	
23		ـ موضوع آیه (33) در باره اصول محرمات	
24		ـ پایان زندگی هر قوم و ملتی	
25		ـ موضوعات آیات (35 الی 39) در باره خطاب به ملل مختلف از زبان پیامبران، سرانجام دروغ گویی، جایگاه بی باوران در سرای آخرت	
26		ـ موضوعات آیات (40 الی 43) هشدار جدی به کافران	
27		ـ رنجشهای اهل جنت با همدیگر، از قلوب آنها اخراج میگردد	
28		ـ موضوعات آیات (44 الی 47) مناظره وگفتگوی میان بهشتیان، دوزخیان و اعرافیان، بعد از اینکه هر یکی از فرقه‌ها در مقام و جایگاه خود، قرار گرفتند	
29		ـ اصحاب اعراف	

(c) ketabton.com: The Digital Library

30	ـ موضوعات آیات(48 الی 49) در باره مناظره و گفتگو میان اعرافیان و دوزخیان		
31	ـ موضوعات آیات (50 الی 51) در باره گفتگوی دوزخیان و بهشتیان بعد از استقرار هر یک از آنها در منزلگاه خود		
32	ـ موضوعات آیات (52 الی 53) در باره فضیلت قرآن ومنفعت وحجیت مطلق آن برای همه‌ی مردم سخن‌میگوید ومعذرت بی‌پایه‌ی آنانرا باطل میشمرد		
33	ـ موضوعات آیات (54 الی 56) در باره ربوبیت و الوهیت، به فریاد خواندن		
34	ـ موضوعات آیات (57 الی 58) در مورد نعمتیهای متعددی الله متعال که بربندگانش ارزانی فرموده، از جمله باریدن برف و باران و روییدن گل و گیاه و درختان		
35	ـ موضوعات آیات (59 الی 64) قصه‌ی نوح علیه السلام		
36	ـ توضیح مختصری بر زندگی نوح علیه السلام		
37	ـ مختصری بر عوامل بت پرستی		
38	ـ حکمت و فلسفه‌ی بعثت ونبوت		
39	ـ خلاصه داستان نوح علیه السلام		
40	ـ تعداد حاملان کشتی نوح		
41	ـ موضوعات آیات (65 الی 72) در باره قصه‌ی هود علیه السلام		
42	ـ مختصری برزندگانی تاریخی قوم هود		
43	عذاب قوم هود		
44	ـ موضوعات آیات (73 الی 79) قصه‌ی حضرت صالح علیه السلام		
45	ـ ثمود		
46	ـ موضوعات آیات (80 الی 84) در باره قصه‌ی لوط علیه السلام		
47	ـ مختصری از زندگی نامه لوط		
48	ـ موضوعات آیات (85 الی 87) قصه شعیب علیه السلام		
49	ـ زندگی نامه مؤجز شعیب علیه السلام		
50	ـ موضوعات آیات (88 الی 93) ادامه‌ی قصه‌ی شعیب علیه السلام و گفتگوی او با سران کفر		

(c) ketabton.com: The Digital Library

51		ـ موضوعات آیات (94 الی 95) در باره سنت الهی و سرنوشت کافران	
52		ـ موضوعات آیات (96 الی 100) در باره اینکه اگر از در فرمان درآیند، برکات وخیرات آسمان به آنان خواهد رسید، سپس آنان را که نافرمان اند به عذاب سریع در شبانگاه یا روز هنگام، هشدار می دهند.	
53		ـ موضوعات آیات (101 الی 102) عبرت گرفتن از سرگذشت پیشینیان	
54		موضوعات آیات (103 الی 116) قصه و سرگذشت موسی علیه السلام و فرعون و فرعونیان	
55		ـ زندگی نامه مختصری موسی علیه السلام	
56		ـ فرعون کیست	
57		ـ سایر معجزات عصای موسی	
58		ـ موضوعات آیات (117 الی 126) ایمان آوردن ساحران به پروردگار، تهدید فرعون ساحران را، پافشاری آنان بر ایمان به الله واحد	
59		ـ موضوعات آیات (127 الی 129) در باره مشوره کردن فرعون بارهبران مملکتی در مورد موسی علیه السلام و پیروانش، و موضوع گفتگوی موسی علیه السلام با قومش	
60		ـ موضوعات آیات(130 الی 133) در مورد مجازات گناهکاران در دنیا، و نشانه های نه گانه	
61		ـ موضوعات آیات (134 الی 137) بخشی دیگر از قصه‌ی موسی علیه السلام	
62		ـ موضوعات آیات (138 الی 141) در باره نعمتهای بی دریغ الله متعال به بنی اسرائیل و سرپیچی آنان از فرمان حق	
63		ـ موضوعات آیات (142 الی 145) در باره مناجات موسی علیه السلام، سخن گفتن او با الله، درخواست رؤیت الله، نزول تورات	
64		ـ موضوعات آیات (146 الی 147) در باره علل اصلی کفر، مجازات و تکبر ورزیدن	
65		ـ موضوعات آیات (148 الی 149) در باره قصه گوساله‌ی سامری	
66		ـ موضوعات آیات(150الی151)دربارهخشم موسی، نکوهش هارون به خاطر گوساله پرستی قومش	

(c) ketabton.com: The Digital Library

67	ـ موضوعات آیات (152 الی 154) در باره مجازات ظالمان گوساله پرستی وپذیرش توبه‌ی توبه کاران، پایان داستان گوساله پرستی		
68	ـ سزای برخی ازگناهان درهمین دنیا هم داده میشود		
69	ـ موضوعات آیات (155 الی 157) در باره برگزیدن موسی علیه السلام هفتاد نفر را برای میعادگاه و راز و نیاز با پروردگار هنگام مشاهده ی زلزله‌ی کوه		
70	ـ خبائث		
71	ـ موضوعات آیات (159 الی 162) نعمت های الهی بر بنی اسرائیل در صحرای تیه، امر به سکونت بنی اسرائیل در آن قریه (بیت المقدس)		
72	ـ تحریف ها در قانون الهی		
73	ـ برخی از نعمتهای اعطا شده الهی بر بنی اسرائیل		
74	ـ موضوعات آیات (163 الی 166) در باره حیله گری قوم یهود در مورد شکار ماهی در روز شنبه و سزای نافرمانان		
75	ـ موضوعات آیات (167 الی 171) درباره برافراشتن سایه‌بان آسای کوه بر بالای سر یهودیان، خوار گشتنشان تا روز قیامت، پراکندگی آنان در زمین و ممتاز بودن صالحان در برابر بدکاران		
76	ـ موضوعات آیات (172 الی 174) در باره گرفتن پیمان عام از عموم بنی آدم		
77	ـ موضوعات آیات (175 الی 177) قصه‌ی بلعم بن باعورا و سایر گمراهان و تکذیب کنندگان		
78	ـ بلعم بن باعورا کیست؟		
79	ـ موضوعات آیات (178 الی 179) در باره راهیایی و گمراهی، صفت دوزخیان		
80	ـ الحاد وکجروی در اسماء الله متعال		
81	ـ موضوعات آیات متبرکه (181 الی 186) در باره موضوعات ذیل هریک: 1ـ راه یافتگان 2ـ دروغ پردازان، بحث بعمل آمده است		
82	ـ موضوعات آیه (187) در مورد اینکه روز قیامت کی برپا میگرد		
83	ـ موضوعات آیات (189 الی 193) در مورد یادآوری خلقت اولی، امر به یکتاپرستی، پیروی از قرآن، خود داری از شرک		

(c) ketabton.com: The Digital Library

84		ـ موضوعات آیات(194 الی 198) در مورد موقعیت بتها، وبت پرستان را که مورد نکوهش قرار گرفته بحث نموده و در ضمن موحدان را از رفتار پست آنان و حقیقت بتان آگاه می سازد	
85		ـ موضوعات آیات (199 الی 202) در موارد مهمّی از «اصول اخلاقی اجتماعی»، برخورد با مردم و راه راست و پایدار را بیان میدارد	
86		ـ اصول فضایل و مکارم اخلاق	
87		ـ موضوعات آیات (204 الی 206) در باره گوش فرادادن به قرآن و شیوه‌ی یاد الله	
88		ـ فرق «استماع» و «انصات» چیست؟	
89		ـ لطیفه زیبا در فایده استعاذه	
90		ـ بعضی از فضایل و احکام سجده	
91		مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها	

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسم الله الرحمن الرحيم

د « تفسير احمد » د څانګړنو مهم ټکي

د «تفسير احمد» په ژباړه او تفسير کې تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې د سورتونو په ژباړه، تفسير او د موضوعاتو په بيانولو کې له ساده او رواني ژبې کار واخستل شي. په دې تفسير کې د سورتونو تفسير په مستنده توګه يعني قرآن د قرآن له مخې او د رسو الله صلى الله عليه وسلم له نبوي احاديثو څخه ګټه اخستل شوې ده؛ ددې ترڅنګ تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې په تفسير کې د علماوو او فقهاوو له اختلافي مسايلو څخه ډډه وشي.

په دې تفسير کې هڅه شوې ده چې له ټولو منابعو او علمي حوالو څخه په مستند توګه ګټه پورته شي او د کمزور، عجيبو او بې اعتباره احاديثو او حوالو څخه د امکان تر حده مخنيوی وشي. همدارنګه د ټولو روايتونو سرچينې په علمي او اکدميکه توګه ښودل شوي دي.

په دې تفسير کې هغو موضوعاتو او مسايلو ته زياته پاملرنه شوې ده چې د ځوان نسل لپاره اړين او حياتي ګڼل کيږي، په ځانګړې توګه په ښوونځيو او پوهنتونونو کې د زده کړيالانو لپاره.

د قران کريم د آيتونو او د هدايت کوونکو پيغامون په تشريح او تفسير کې فرقه يي او مذهبي تعصباتو ته هيڅ ډول پاملرنه نه ده شوې.

- د دې تفسير په ليکلو کې او لوستونکو ته په اسانه بڼه د مفاهيمو د پوهېدلو په موخه تر ډېره بريده هڅه شوې تر څو هغه کلمې جملې او ستونزمن عبارتونه او مفردات چې په مبارکه ايتونو کې راغلي په ساده او روانه ژبه واضح شوي دي.
- لوستونکو ته د مفاهيمو سره د بلدتيا او په اسانه بڼه د پوهېدلو په موخه مخکې له دې چې ترجمه او تفسير پيل شي له اصلي موضوع مخکې د محتوا او تفسير يوه کوچنۍ خلاصه وړاندې شوې ده.
- د مبارکو آيتونو د تفسير په برخه کې په يوه آيې کې راغلي موضوعات په لومړي سر کې ټول راټول شوي او اساسي ټکي او مفاهيم يې په خلاصه بڼه باندې وړاندې شوي دي همدارنګه تر څنګ يې په مبارکه آيتونو کې راغلی پيغام او دا چې د مسلمانانو دنده او مسوولیت په دې برخه کې څه دی هغه هم په خلاصه بڼه په کې ځای پر ځای شوی دي سربېره پر دې د مباحثو او توضيح په برخه کې مې تر ډېره بريده دا هڅه کړې تر څو له هغو نادرو حديثونو او روايتونو څخه چې لوستونکي ورسره اشنا نه دي کار وانخلم تر څو وکولای شم د لوستونکو ذهنونه له مغشوشتيا او بې ځايه اندېښنو له رامنځته کېدلو څخه وساتم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- په دې بحث کې د آیتونو د نازلېدلو شان او مستندات د معتبرو منابعو کتابونو او روایاتو له مخې ځای پر ځای یې اخذونه ښودل شوي دي او پاتې منابع او اخځلیکونه په بشپړه امانتداری سره په اخر سر کې هم راوړل شوي دي.

- د آیتونو په تفسیر کې په ځانګړې بڼه د قراني حکایاتو کیسو او داستانونو په تفسیر کې تر ډېره دا هڅه شوې چې له ډېر ځیرتیا او دقت څخه کار واخیستل شي ددې له پاره چې خدای مکړه د اسراییلینو او نور بې سندو او جعلي تشریحاتو اغېز پرې رانشي او له هغو څخه په بشپړه بڼه امن کې وساتل شي. همدارنګه تر اخري حده پورې دا هڅه شوې تر څو په خلاصه بڼه اصلي مطلب روښانه شي.

- ژباړو او په ځانګړې بڼه د ایتونو د تفسیر په برخه کې ځینې موارد په ډېره خلاصه بڼه توضیح شوي دي خو په هغو برخو کې چې د ډېرو توضیحاتو او سپرنو اړتیا لیدل شوې ډېر توضیحات ورکول شوي. په یقینی بڼه چې د قران کریم د صحت والي بنسټیزه مرجع محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ته د هغه نزول دی او د ټولو مسلمانانو د هدایت او لارښوونې له پاره همدا کتاب تر ټول بهترینه مرجع او لارښوود دی خو د دې له پاره چې لوستونکي په هر اړخیزه بڼه د ایتونو په حکمتونو نکتو ګټو تفسیري اسرارو او رازونو د پوهېدلو له پاره د بېلابېل تفصیلونه هم راوړل شوي دی.

- د دې تفسیر په لیکنو کې ضروري موخذونه د متن به داخل کې او نور ماخذونه په مجموعي بڼه د همدې (احمد) تفسیر په آخره کې په بشپړه توګه ذکر شوي دي.

- د دې تفسیر په لیکلو کې هڅه شوې تر څو د ایتونو شمېر، کلماتو شمېر او د مبارکه ایتونو د تورو شمېر له موثقو منابعو څخه په ګټه اخیستنې وپېژندل شي.

- په دغه تفسیر کې تحلیلونه او توضیحات د اهل سنت او جماعت په بنسټ ترسره شوي او تر ډېره دا هڅه شوې تر څو له مذهبي او فرقوي تعصباتو څخه خالي وي.

د دې تفسیر لیکنه څېړنه او ترتیب په ۲۰۱۹ م کال د امین الدین (سعیدي ـ سعید افغاني) له خوا پیل او په جزوي، جزوي بڼه ترتیب شوی دی.

د احمدي تفسیر د هېواد له بېلا بېلو پوهانو، عالمانو، د افغانستان علومو اکاډمۍ او پوهنتونونو له خوا د کتنې وروسته د هغه په بېلابېلو برخو باندې یې تقریظونه هم لیکلي دي.

درنو لوستونکو!

قران کریم په خپل ذات کې الهي معجزه او د بشر د لارښوونې کتاب دی. خدای (ج) د خپل عظمت له برکته دا کتاب ټولو مرضونو، شهواتو او زړونو ته شفاء او د تسکین یوه اله ګرځولې ده او په مرسته یې علم او یقین ترلاسه کولای شو.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دا یو څرګند حقیقت دی چې هیڅ مسلمان د قران کریم صحت او معجزې اوسپدلو په اړه کوم شک نه لري او خدای (ج) په خپله د دې به اړه په خپل کلام کې ګڼې څرګندونې لري، لاربښوونې او له بد بختیو څخه د ژغورنې لارې او داسې نور موارد هغه څه دي چې مونږ یې د قرانکریم په بېلابېلو برخو او کیسو کې موندلای شو چې په هغو کې د بشریت له پاره خیر، برکت، لوړه پوهه، حیرانونکي رازونه او داسې نور په کې نغښتي دي.

قران کریم د دنیوي او اخروي بښګنو نیکمرغیو او سوکالیو منشه ده. د قرانکریم له لاربښوونو عملي کول د حضرت محمد صلی الله علیه وسلم سنت دی.

قران کریم ټولو پخواني پیغمبرانو ته د رالېږل شویو اسماني کتابونو تصدیق کوونکی دی.

یا الله ته زمونږ روح او روان د دې برکتي کتاب په شغلو او پلوشو رون او روښانه کړې.

امین یا رب العالمین

د احمد تفسیر لیکوونکی

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره المائدة

جزء – (6 – 7)

سورة مائده دارای 120 آیه و شانزده رکوع و از سورهای مدنی است.

وجه تسمیه:

این سوره، مائده نام دارد؛ زیرا از نزول سُفره‌ی پُر نعمت از سوی پروردگار به درخواست حواریین از حضرت عیسی علیه السلام حکایت میکند، تا بر صدق و درستی پیامبری وی دلالت نماید و برای آنان نیز عیدی باشد.

بناءً باید گفت که: نام این سوره از کلمه‌ی مائده‌ی مذکور در آیه‌ی 112 «إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»گرفته شده است وهمانند أغلب سوره‌های قرآن بامطالب بیان شده در آن رابطه‌ی خاصی ندارد، بلکه فقط به عنوان نشانه ای برای متمایز کردن سوره ازسوره های دیگر از آن استفاده شده است.

سایر نام های این سوره:

نام های دیگر این سوره عبارتند از:

1 - سورة «عقود» به خاطر اینکه در آیۀ اول این سوره، لفظ عقود آمده است.

2 - «منقذه» است. به روایت حدیث: منقذه؛ یعنی، نجات دهنده‌ی انسان از دست دشمن دین و بشریت.

3 - سورة«أحبار»؛ ذکر أحبار(علمای یهود) درآیۀ چهل‌وچهارم و شصت‌وسوم این سوره آمده است. (بنقل بصائر ذوي التمييز فی لطائف کتاب العزیز، ج1، ص 179).

تعداد آیات، کلمات و حروف سورة مائده:

سورة مائده طوریکه در فوق هم یادآور شدیم دارای صدوبیست آیات، و دارای دوهزاروهشتصدوچهار کلمه، و یازده‌هزارونهصدوسی وسه حرف میباشد.

ملاحظه: (أقوال درشمارش تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفاصیل این مبحث را میتوانید در سورۀ فاطر همین تفسیر مطالعه فرمایید).

فضیلت سوره المائده:

از عبد الله بن عمرو ابن عاص روایت شده که گفته است: سوره‌ی مائده در حالی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد که پیامبر صلی الله علیه وسلم بر راحله سوار بود، و راحله توانایی تحمل او را نداشت، لذا پیامبر صلی الله علیه وسلم پیاده شد. (إمام أحمد آن را روایت کرده است.).

إرتباط و مناسبت إین سوره با سوره‌ی نساء:

همانندی این دوسوره این است که: هرکدام به چندین عهد و پیمان و قرارداد، أحکام عملی در عبادات و حلال و حرام و ستیزه گریها و عقاید أهل کتاب، مشرکان و منافقان، إشاره میکند، در سوره‌ی نساء از عقد إزدواج و بحث خانواده، أمان و پناه بردن، قسم و وفاداری

(c) ketabton.com: The Digital Library

به آن و پیمان بستن، و صایا، سپرده ها و أمانتها، وکالت و سرپرستی و إجاره، سخن رفته است.
سر آغاز مائده، فرمان به وفاداری در برابر پیمانها و تعهدها و قراردادهاست.
سوره‌ی نساء، زمینه‌ی تحریم شراب را آماده میسازد ولی سورة المائده تحریم آن را قطعی می کند. غیره وغیره...

أهداف و مقاصد عمدهٔ سورة مائده عبارت اند از:

قانون گذاری در جهت تنظیم روابط داخلی مسلمانان با هم دیگر؛ (معاملات)
قانون گذاری در جهت رفتار و روابط خارجی مسلمانان با یهودیان و مسیحیان اهل کتاب.

أحکام تشریعی سورهٔ مائده:

أحکام تشریعی این سورهٔ عبارتند از: پیمانها، عقد إزدواج با زنان کتابی (کتابیات)، وصیت پیش از مرگ، خوراکی های صید و ذبایح، شکار کردن هنگام إحرام و فدیه‌ی آن، وضوء، غسل، تیمم، تحریم شراب، قِمار، سزا و مجازات بازگشت از دین، حکم دزدی، راهزنی، کفاره‌ی سوگند، قانون جاهلی در مورد «بحیره، سائبه، وصیله، حام»، حکم آنان که از أمر حق سرباز میزنند و أمثال اینها..
باید یادآور شدکه: سوره‌ی مائده یکی از سوره‌های طولانی است که به إتفاق همهٔ مفسران در مدینه نازل شده است و مانند سایر سوره های مدنی از قبیل سوره‌ی بقره ونساء و أنفال، جنبه‌ی تشریع را به تفصیل مورد بررسی قرار داده است، ودرکنار آن به مسأله‌ی عقیده وقصه‌های أهل کتاب پرداخته است.
وقتی که این سوره نازل شد پیامبر صلّی الله علیه وسلّم از حدیبیه بر مي گشت. تمام این سوره به احکام شرعی پرداخته است؛ زیرا دولت اسلامی روزهای اولیه‌ی شکل گیری خود را پشت سر میگذاشت وسخت به برنامه‌ی ربانی نیازمند بود که آن را از لغزش مصؤون بدارد و راه و برنامه ساختارش را ترسیم نماید.
مفسر أبو میسره میفرماید: سوره‌ی مائده آخرین قسمت از قرآن است که نازل شده و در آن آیه‌ی منسوخ قرار ندارد. (قرطبی 6/ 30) این سوره شامل هجده فریضه می باشد، که در سایر سوره ها نیامده است. آنها عبارتند از:

1 - منخنقه: خفه شده.
2 - موقوذه: حیوانیکه به ضرب، زخم و مرده باشد.
3 - مترديه: از بلندی أفتاده، پرت شده.
4 - تطیحه: بر أثر ضربه‌ی شاخ حیوانی دیگر مرده.
5 - ما أَكَلَ السَّبُعُ: حیوانی که درنده از آن خورده باشد.
6 - ما ذُبِحَ عَلي النُصُب: حیوانی که برای بتان و یا به اسم بتان ویا به هردو؟ قربانی و یا ذبح شده باشد.
7 - أَن تَستَقسِموا بِالأزلامِ: آنکه باچوبه های تیر، پیشگویی و قرعه کشی کنید.
8 - ما عَلَّمتُم مِنَ الجَوارِحِ مُكَلِّبينَ: حیوانات شکاری که شما آنها را زیر دست خود پرورش کرده اید.
9 - طَعامُ الَّذينَ أُوتوا الكتابَ: خوراک أهل کتاب.
10 - الُمحصَناتُ مِنَ الَّذينَ أُوتوا الكتابَ من قبلِكُم: زنان پاکدامن أهل کتاب.
11 - إذا قُمتُم إلى الصَّلوةِ: وقتی برای نماز به پا خاستید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

12 - السَّارِقُ و السّارِقَة: مرد و زن دزد.
13 - لا تَقتُلوا الصَّيدَ و أَنتُم حُرُمٌ: در حالیکه در إحرام هستید، شکار نه کشید.
14،15،16،17، - ما جَعَلَ اللهُ من بَحيرَةٍ ولا سائِبَةٍ ولا وَصيلَةٍ ولاحامٍ.
18 - شَهادةُ بَينِكُم إذا حَضَرَ أَحَدَكُم الموتُ: هنگامی که یکی از شما را نشانه های مرگ در رسید....» (مائده آیات 103 و106).
مفسر مشهور جهان إسلام إمام قرطبی، فریضه‌ی دیگری بر اینها إضافه کرده است: وَإذا نادَيتُم إلى الصَّلوةِ...: هنگامی که آذان گفته شد و مردم را به نماز میخواندید. (همین سوره آیه: 58).
قابل تذکر است که در قرآن عظیم الشأن به جز در این سوره یادی از آذان نشده است؛ وآنچه درسوره‌ی جمعه آمده است، به خود نماز جمعه إختصاص دارد و این آیه، برای تمام نماز های شبانه روزی عام است.
خلاصه، این سوره در بیان اصول مهم در إسلام منفرد است که عبارتند از:
1 - إکمال دین و این که دین خدا یکی است؛ هر چند راه و روش و شرایع پیامبران به تناسب أحوال و زمان، با هم مختلف باشند.
2 - بیان همگانی بودن بَعْثَتْ و تبلیغ پیامبر و منحصر گشتنش در امر مهم تبلیغ دین.
3 - بر همگان واجب است، درستکار باشند و خود را اصلاح گردانند که اگر در برابر گمراهی بدکاران گمراه، پایداری کنند، زیان نخواهند دید. یکی از راه‌های خود سازی، وفا به پیمان، دوستی با مردمان، همکاری و دستیاری با نیکان، با کسی در گناه و تعدی، همدست و یار نشدن، پرهیز از دوستی با غیر مسلمانان، واجب شمردن شهادت دادگرانه، فیصله وقضاوت به عدل و داد و مساوات و برابری در میان مؤمنان وغیر مؤمنان.
4 - بیان احکام و چگونگی خوراکیها، تحریم شراب، قمار، بتها و قرعه و بخت آزمایی.
5 - واگذاردن مکافات مجازات به الله متعال و این که راستگویی در آخرت، سود میدهد.
وآن سه داستان که به‌آنها اشاره شد ودرواقع درس زندگانی است؛ عبارتند از:
الف: داستان بنی اسرائیل را با حضرت موسی یادآور شده است؛ داستانی که حاکی از تمرد وطغیان آنها بوده و در این گروه حقیر و منحرف (یهود) تجلّی می‌یابد که به‌پیامبر خود گفتند: (تو وخدایت بروید بجنگید، ما در اینجا نشسته ایم) وسرگردانی و تباهی که برایشان پیش آمد و مدت چهل سال در سرزمین سرگردان و حیران بودند.
ب: پس از آن داستان پسران آدم را بازگو میکند و بیانگر آن است که نزاع و مبارزه‌ی دایمی بین دو نیروی خیر و شر همیشه وجود دارد و آن را در داستان «قابیل وهابیل» نمایش میدهد، آنجا که قابیل برادر خود را میکشد و این اولین جنایت زشتی بود که بر روی کره خاکی اتفاق افتاد و در آن خون پاک یک بی‌گناه خاک زمین را رنگین وگلگون کرد. دراین داستان دو نمونه از طبیعت وسرشت بشر به نمایش گذاشته میشود: نمونه‌ی نفس شرور وگناه پیشه، و نفس پاک ونیک اندیش. (فسولت له نفسه قتل أخيه فقتله فأصبح من الخاسرين).
ج: همچنین در این سوره داستان مائده (سفره غذا) را بازگو کرده است که معجزه‌ی حضرت عیسی بن مریم است و توسط او برای حواریون به وقوع پیوست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنین به مناقشه و مجادله‌ی «یهود و نصاری» در مورد عقاید نادرست و دروغین آنان، پرداخته است، آنان ذریت و اولاد را به خدا نسبت دادند که شایسته ی مقام پروردگاری نیست، عهد و پیمان های مؤکد را نقض کردند و آن را زیر پا نهادند، تورات و انجیل را تحریف کردند، و به رسالت حضرت محمد صلّی الله علیه وسلّم کافر شدند. در این سوره به سایر گمراهی ها و اباطیل آنان اشاره شده است.

و در نهایت این سوره‌ی مبارک بانشان دادن موقعیت ترسناک روز حشر خاتمه می‌یابد؛ در روز حشر حضرت مسیح خوانده میشود و به منظور سرزنش نصاری که او را پرستش میکردند خداوند متعال از او میپرسد: (آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را خدا قرار دهید؟ او میگوید: خداوندا! پاک و منزه توای، من چگونه میتوانم چیزی رابگویم که حقش راندارم؟). چه افتضاح و موقعیت پرهراسی است برای دشمنان خدا! روزی است که در آن موی سفید میگردد و از اضطراب وحشت آن، دل‌ها از جاکنده میشوند! (دل ها جمع اند و کنده میشود منفرد اند.).

این سوره، به ما درس تازه ای میدهد که از أرزش و أهمیت والایی برخوردار است و به ما میفهماند وقتی قرآن کریم بر دل و وجود مبارک پیامبر اسلام فرود آمد-کم کم- به جامعه از شرک، جهل و تاریکی و ناامیدی، پراکندگی و دشمنی زدوده شد وسامان یافت، به ارزشها و منشها رسید، دلها آرام گرفت، روابط اجتماعی میان ملل گوناگون برقرار و پایدار گشت و چشمه سار این وحی الهی ازمهر ومحبت، صفا و صمیمیت، دوستی و مودت، انس و شفقت، جهانی نو ساخت تا انسانها دوباره حیاتی تازه یابند...

این سوره از موضوع های گوناگون و هدف مشترک برخوردار است، تا راه خوب زیستن را بر مبنای برنامه ی آفریدگار به مردم نشان دهد و آن را بدون وسوسه و دودلی در پیش گیرند تا به منزل نهایی و مقصد سعادت و نیکبختی برسند و خدا را از خود خشنود گردانند، آنگاه مؤمن و مسلم به سوی بارگاه هستی بخش روی آورند و مزد و پاداش بندگی خود را از او بگیرند.(بنقل از تفسیر فرقان).

از عائشه(رض) روایت شده‌است که فرمود: «مائده آخرین سوره‌ای است که نازل شد پس آنچه که در آن از حلال می یابید؛ حلال بشمارید و آنچه که در آن از حرام می یابید؛ حرام بشناسید». بعضی گفته‌اند: مراد عائشه(رض) از سخن فوق این است که: هیچ آیة منسوخه‌ای در این سوره وجود ندارد. اما إبن عباس(رض) برآن است که دو آیه در آن منسوخ می باشند - که در جای خود بیان خواهیم کرد.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» میفرماید: «در این سوره باموضوعات مختلفی روبرو میشویم اما آنچه که همه آنها را به هم مربوط میسازد، هدف یگانه‌ای است که قرآن کریم برای به ثمر رساندن آن آمده است، این هدف عبارت است از: به وجودآوردن اُمت، برپاساختن دولت و شیرازه ساختن جامعه‌ای بخصوص، بر أساس عقیدة، جهانبینی وساختاری مخصوص که درآن یگانگی خداوند متعال در اُلوهیت، ربوبیت و حاکمیت، اصل و اساس امور است، خداوند که اِنسان مؤمن، راه و رسم زندگی، نظامنامه‌ها، معیارها و ملاکهای ارزشی خود را فقط از او می‌گیرد...».

محتوای سورة مائده:

سوره‌ی مائده مانند سایر سوره های مدنی از قبیل سوره‌ی بقره و نساء و أنفال، جنبة تشریع

(c) ketabton.com: The Digital Library

رابه تفصیل مورد بررسی قرار داده است، و در کنار آن به مسأله‌ی عقیده و قصه های اهل کتاب پرداخته است.
ابو میسره گفته است: سوره‌ی مائده آخرین قسمت از قرآن است که نازل شده و در آن آیه‌ی منسوخ قرار ندارد. این سوره شامل هجده فریضه می باشد. (قرطبی 30/6).
وقتی که این سوره نازل شد پیامبر صلی الله علیه وسلم از حدیبیه بر میگشت. تمام این سوره به احکام شرعی پرداخته است؛ زیرا دولت اسلامی روزهای اولیه‌ی شکل گیری خود را پشت سر میگذاشت و سخت به برنامه‌ی ربانی نیازمند بود که آن را از لغزش مصون بدارد و راه و برنامه ساختارش را ترسیم نماید.
احکامی که در اِین سوره مورد بررسی قرار میگیرند به طور مختصر عبارتند از: عقود، ذبایح، شکار، احرام، نکاح زنان کتابی، رده (برگشتن از دین)، طهارت، حدسرقت، حدبغی وافساد درسرزمین، احکام قمار وشراب، کفاره‌ی قسم، شکار درحال احرام، وصیت به هنگام مرگ، بحیره و سائبه، حکم کسی که عمل به شریعت خدا را رها می کند و...
در کنار تشریع، خدای متعال به منظور پند و اندرز، حکایاتی را برای ما بازگو فرموده است.
الف: داستان بنی اسرائیل را با حضرت موسی یادآور شده است؛ داستانی که حاکی ازتمرد و طغیان آنها بوده و در این گروه حقیر و منحرف (یهود) تجلّی مییابد که به پیامبر خود گفتند: (تو و خدایت بروید بجنگید، ما در اینجا نشسته ایم) وسرگردانی و تباهی که برایشان پیش آمد و مدت چهل سال در سرزمین سرگردان و حیران بودند.
ب: پس از آن داستان پسران آدم را بازگو میکند و بیانگر آن است که نزاع و مبارزه‌ی دایمی بین دو نیروی خیر و شر همیشه وجود دارد و آن را در داستان «قابیل وهابیل» نمایش میدهد، آنجا که قابیل برادر خود را میکشد و این اولین جنایت زشتی بود که بر روی کره خاکی اتفاق افتاد و در آن خون پاک یک بی‌گناه خاک زمین را رنگین وگلگون کرد.
دراین داستان دو نمونه از طبیعت وسرشت بشر به نمایش گذاشته میشود: نمونه‌ی نفس شرور وگناه پیشه، ونفس پاک و نیک اندیش. (فسولت له نفسه قتل أخیه فقتله فأصبح من الخاسرین).
ج: همچنین در این سوره داستان مائده (سفره غذا) را بازگو کرده است که معجزة حضرت عیسی بن مریم است و توسط او برای حواریون به وقوع پیوست.
همچنین به مناقشه و مجادله‌ی «یهود و نصاری» در مورد عقاید نادرست و دروغین آنان، پرداخته است، آنان ذریت و اولاد را به خدا نسبت دادند که شایسته‌ی مقام پروردگاری نیست، عهد و پیمان های مؤکد را نقض کردند و آن را زیر پا نهادند، تورات و انجیل را تحریف کردند، و به رسالت حضرت محمد صلّی الله علیه وسلّم کافر شدند. در این سوره به سایر گمراهی‌ها و أباطیل آنان اشاره شده است و در نهایت این سوره‌ی مبارک با نشان دادن موقعیت ترسناک روز حشر خاتمه مییابد؛ در روز حشر حضرت مسیح خوانده میشود و به منظور سرزنش نصاری که او را پرستش میکردند خداوند متعال از او میپرسد: (آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را خدا قرار دهید؟ او میگوید: خداوندا! پاک و منزه توای، من چگونه میتوانم چیزی را بگویم که حقش را ندارم؟). چه افتضاح و موقعیت پرهراسی است برای دشمنان خدا! روزی است که در آن موی سفید مي گردد و از اضطراب وحشت آن، دل ها از جا کنده میشود!

(c) ketabton.com: The Digital Library

زمان نزول سورة مائده :

از مطالب ذکر شده در سوره مائده چنین بر می‌آید و روایات نیز آن را تایید میکنند که این سوره مبارکه پس از صلح حدیبیه در اواخر سال ششم و یا اوایل سال هفتم هجری نازل شده است. در ذی القعده‌ی سال ششم هجری بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم همراه با هزار و چهارصد نفر از مسلمانان به قصد عمره عازم مکه شد، اما کافران قریش در اثر شدت کینه و دشمنی بر خلاف سنت مذهبی دیرینه‌ی عرب‌ها راه ایشان را مسدود کردند و پس از کشمکش وگفت وگوی زیاد توافق صورت گرفت که ایشان بتوانند در سال آینده برای عمره به زیارت کعبه تشریف بیاورند. در این هنگام احساس نیاز شد که از یک سوآداب عمره به مسلمانان تعلیم داده شود تاسفر عمره‌ی سال آینده یک سفری به طور کامل اسلامی باشد و از سوی دیگر به آنان تذکر داده شود که مبادا در پاسخ به ظلم وستمی که با مسدود کردن راه شان و بازداشتن شان از عمره درحق آنان روا داشته شده است دست به اقدامی مشابه زده و راه کافران را برای عمره ببندند، چرا که بسیاری از قبایل مشرک برای سفر حج و عمره مجبور بودند ازمناطق تحت تصرف مسلمانان عبورکنند ومسلمانان میتوانستند همان گونه‌ی آنان را از سفر عمره بازداشته بودند کافران را نیز از سفر به مکه بازدارند. موضوع گفتاری که سوره با آن آغاز شده همین است و در إدامه از آیه‌ی 94 تا 99 باز هم همین مسئله بار دیگر مورد بحث قرار گرفته که نشان دهنده‌ی إین أمر است که ازإبتدای سوره تاآیه‌ی 108 سلسله گفتار إدامه دارد که مطالب و مضامین دیگری که در سوره آمده اند نیز مربوط به آن میباشند.

با توجه به تسلسل گفتار چنین بر می آید که به إحتمال زیاد این سوره مشتمل بر یک خطابه است که هم زمان نازل شده است، اما ممکن است که برخی از آیه های آن بعداً به صورت پراگنده نازل شده باشند ولی با توجه به مناسبت موضوع، در جاهای مختلف این سوره در کنار آیه های دیگر آن قرار داده شده باشند، اما در سلسله بیان، در هیچ جایی حتی خلاء أندکی نیز احساس نمیشود که بتوان از آن چنین برداشت کرد که این سوره از چندین خطابه تشکیل یافته است.

شأن نزول سوره مائده :

طی عبور از زمان نزول سوره آل‌عمران و سوره نساء تا رسیدن به زمان نزول سوره‌ی مائده شرایط بسیار تغییر کرده بودند. زمانی بود که ضربه‌ی جنگ أحد حتی مناطق هم جوار مدینه را برای مسلمانان خطر آفرین کرده بود، اما اینک زمانی فرا رسیده بود که مسلمانان وجود خود را به عنوان نیرویی غیر قابل شکست در سرزمین عرب به اثبات رسانده و قلمروشان از یک طرف تا نجد و از طرف دوم تا حدود شام و از طرف سوم تا سواحل دریای سرخ و از طرف چهارم تا نزدیک مکه گسترش یافته بود. ضربه‌ای که در جنگ احد مسلمانان متحمل آن شدند، به‌جای این که روحیه‌ی آنان را ضعیف کند، برعکس شلاق و بیداري برای عزم و اراده‌ی شان شد و آنان همانند شیری زخمی بار دیگر برخاستند و تنها در ظرف سه سال نقشه‌ی منطقه را تغییر دادند. به سبب فداکاری ها و تلاش های پیوسته‌ی آنان قدرت و نیروی همه‌ی قبایل مخالف تا شعاع دوصدو و پنجاه کیلومتری مدینه درهم شکسته شد.

خطر یهودیان که همواره تهدیدی برای مدینه به شمار میرفت برای همیشه ریشه کن گردید و قدرت یهودیانی که در جاهای دیگری از حجاز زندگی میکردند نیز درهم شکسته شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قریش آخرین تلاش خود را برای به زانو در آوردن اسلام در غزوه‌ی خندق أنجام داد و در آن به شدت ناموفق شد. اینک همه ی عربها باور کردند که اسلام دیگر نیرویی نیست که کسی بتواند آن را از بین ببرد. اکنون اسلام تنها یک عقیده و مسلک نبود که حاکمیتش محدود به قلبها و اندیشه‌ها باشد، بلکه دارای دولتی شده بود که زندگی همه‌ی کسانی را که در محدوده‌ی آن می زیستند در عمل فراگرفته بود و مسلمانان این توان را به دست آورده بودند که بدون هیچگونه مانعی طبق عقیده و مسلکی که به آن ایمان آورده بودند زندگی کنند و به هیچ عقیده و مسلک و یا قانونی اجازه‌ی دخالت در محدوده‌ی زندگی خود را ندهند.

علاوه بر این در این چند سال مسلمانان دارای فرهنگی مستقل منطبق بر اصول و دیدگاه های اسلامی شده بودند که در همه ی امور زندگی با فرهنگ های دیگر متفاوت بود. اینک مسلمانان در اخلاق، امور اجتماعی و فرهنگی و در همه‌ی امور دیگر زندگی از غیر مسلمانان متمایز شده بودند. در تمام مناطقی که تحت حاکمیت مسلمانان بود نظام مساجد و نماز جماعت برپا شده و برای هر آبادی و قبیله‌ای إمامی تعیین گردیده بود، قوانین مدنی و جزایی اسلام تا حد زیادی با شرح و تفصیل وضع شده و به وسیله‌ی محاکم محلی و منطقوی اجرای أحکام میکردند. روش های قدیمی داد و ستد ممنوع شده بود و روش های اصلاح شده‌ی جدید جای آنها را گرفته بودند. ارث و میراث دارای ضابطه‌ی مستقلی شده بود. اجرای قوانین نکاح و طلاق، أحکام حجاب شرعی و مجازات های زنا و تهمت، زندگی اجتماعی مسلمانان را در قالب خاصی در آورده بود. مسلمانان حتی در نشست و برخاست، گفت و شنود، خوردن و آشامیدن، وضع و قیافه و جزئیات دیگر زندگی شکل مستقلی إختیار کرده بودند. پس از ترسیم زندگی کامل إسلامی به این صورت، کافران از این که مسلمانانی که هم اینک دارای تمدن و فرهنگی مستقل شده بودند، بار دیگر روزی به آنان بپیوندند به طور کامل نا امید شدند.

پیش از صلح حدیبیه بزرگترین مانع که در برابر مسلمانان قرار داشت این بود که آنان درگیر کشمکش پیوسته با کافران قریش بودند که فرصت وسعت دادن دایره ی دعوت شان را از آنان سلب کرده بود، اما شکست ظاهری و پیروزی واقعی صلح حدیبیه این مانع را پیش روی آنان برداشت. این صلح نه تنها امنیت داخلی مسلمانان را تضمین کرد، بلکه این فرصت نیز برای شان فراهم کرد که دعوت اسلام را در مناطق پیرامون گسترش دهند. این کار را پیامبر صلی الله علیه وسلم با ارسال نامه هایی به پادشاهان روم، ایران، مصر و پادشاهان و امرای عرب آغاز کرد و همزمان با آن دعوتگران مسلمان برای فراخواندن بندگان خدا به سوی دین او به اقوام و قبایل مختلف رفتند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر سورة المائدة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده ومهربان

يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ﴿١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، به پیمانهای وقرارداد های خود (با الله و مردم بستید) وفا کنید، خوردن گوشت) چهار پایان برای شما حلال شده، مگر آنچه حرمت آن بر شما (در آینده) تلاوت میشود. و شکار را در حالت احرام حلال نشمارید، بی‌گمان الله آنچه را بخواهد [بر پایه علم و حکمتش و بر اساس رعایت مصلحت شما] حکم می کند.(۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوْفُوا»: وفا کنید، هرچیز را بدون کم و کاست تمام کنید و به کمال برسانید.

«العُقود»: جمع عقد، پیمانها، قراردادها. «بَهِيمَةُ الأنعام»: چهارپایان. بَهِيمَةُ: زبان بسته، گنگ، لا يعقل. الأنعام: یعنی، شتر، گاو، گوسفند، بز و امثال آنها مانند: گاو میش، آهو.

«مُحلّي ← مُحلِّين»: حلال کنندگان. «حُرُم»: جمع حرام، آنان که در مراسم حج وعمره در احرام اند.(فرقان)

تفسیر:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به عهد و پیمان که با الله و در بین خود بستید وفادار باشید و هرگز پیمان شکنی نکنید و آنچه را بر آن موافقه می‌نمائید از قبیل رد و بدل سندها، عقد نکاح، خرید و فروش، اجاره، انواع شرکت‌ها، معاملات، معاهدات انسانی و بین المللی در صورتی که مخالف با شریعت نباشد به صورت کامل اجرا و وفا کنید.

کلمه‌ی «بِالْعُقُودِ» دارای «الف و لام» است که شامل همه‌ی قراردادها میشود.

«أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ»: یکی از پیمان‌های الهی، توجّه به احکام حلال و حرام در خوردنی‌هاست.

«أوفوا بالعقود»: کلمه «عقود» جمع «عقد» به معنی بستن است و هر معاهده ای که در بین دو نفر یا دو گروه منعقد گردد به آن «عهد» گفته میشود. یاهم عقد: لفظی است که شامل هر پیمان و عهدی میشود، خواه بین انسان و خدا باشد یا بین انسان و انسانی دیگر. بنابر این عقود به معنای عهود نیز هست.

مفسر ابن جریر مشهور به جریر طبری (218 - 301 هجری شمسی) که بحیث، امام علم تفسیر در جهان اسلام شهرت دارد، إجماع مفسرین صحابه و تابعین را بربه فهم «أوفوا بالعقود»: چنین جمعبندی ونقل فرموده است:

«إمام جصاص»: فرموده عقد یا عهد هر دو یکی است. در عرف ما معاهده، به عملی اطلاق میشود که دوگروه درآینده نسبت به انجام و یا ترک کاری ملزم گردند. و متفقاً بر انجام آن متعهد باشند. بنابر این خلاصه مطلب این است که در معاهدات، داشتن تعهد لازم و ضروری است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حضرت عبدالله بن عباس میفرماید: منظور معاهداتی است که خداوند با بندگانش نسبت به ایمان و اطاعت دارد یا قرار داد هایی که الله تعالی نسبت به احکام حلال و حرام از بندگان گرفته است. ابن اسلم گفته است: عقود عبارت است از شش عقداست: یعنی: پیمان خدا، عقد دوستی، عقد شرکت، عقد بیع، عقد نکاح و عقد قسم. این راویت را مفسر ابن کثیر چنین آورده است.).

بعضی از مفسرین مانند مجاهد، ربیع، قتاده وغیره بر این عقیده اند که هدف از معاهدات عهدهایی است که در زمان جاهلیت جهت کمک به یکدیگر بین مردم وجود داشته است چون لفظ قرآن دارد همه معاهدات را در بر میگیرد بنابر این تضاد و اختلافی در گفته های بالا دیده نمی شود.

امام راغب أصفهانی با استفاده از این مطلب میفرماید که لفظ عقود همه معاملات را شامل میشود. وی مراحل إبتدایی عقود را سه قسم می داند:

1 - معاهدة بنده با خداوندش مانند عهد ایمان و اطاعت یا عهد پایبندی به احکام حلال و حرام.

2 - معاهده انسان با نفس خودش مانند نذر و یا قسم.

3 - معاهدة بین دو شخص یا دو گروه یا دو دولت.

معاهدات بین المللی دولت‌ها با تفاهم متقابل عهد و میثاق متقابل گروه‌ها و أحزاب و هرنوع معاملات، نکاح، تجارت و شرکت اجاره، هبه وغیره که در میان دو انسان برقرار میشود. چنانچه در تمام معاملات، شرایط جایز و شرعی طی گردد، طبق این آیه التزام به آنها بر طرفین لازم و واجب است. قید جایز به این خاطر آورده شده که تقرر شرط برخلاف شرع یا پذیرفتن آن، برای هیچکسی جایز نیست.

باید متذکر شد که قرآن عظیم الشأن، وفای به پیمان حتّی با مشرکان را لازم میداند، «فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلى مُدَّتِهِمْ» (آیه: 4 سوره توبه) (پیمانشان را تا پایان مدّتشان نگهدارید (و وفادار باشید).

مفسران مینویسند که؛ شخصی نزد عبدالله بن مسعود(رض) آمد و به او گفت: به من اندرزی ده! ابن مسعود(رض) فرمود: «چون شنیدی که خداوند متعال میفرماید: «**یاایهاالذین آمنوا**: ای مؤمنان!) پس خوب گوش فراده زیرا یا خیری است که حق تعالی به آن امر میکند، یا شری است که از آن نهی می نماید».

بلی! ای مؤمنان! **«به عقود وفا کنید»** مراد از عقود: عهدها و پیمانهایی است که خداوند متعال در مورد اجرای احکام و قوانین خویش از بندگانش گرفته و آن پیمانها را بر ذمه‌شان لازم گردانیده و ایشان نیز آنها را به گردن گرفته‌اند و با این سخن خود: «سمعنا واطعنا: شنیدیم و اطاعت کردیم»، یا مانند آن از تعبیرات، به آن متعهد شده‌اند چنانکه این عقدها شامل پیمانها و معاهداتی که مؤمنان درمیان همدیگر استوار میکنند نیزمیشود، ازجمله، قراردادها، معاهدات و معاملاتی که از دوران جاهلیت در میان مردم باقی مانده بود. پس معنای اجمالی آیه کریمه این است: به عهدها و قرار داد هایی که با خدا و خلقش بسته اید وفا کنید.

در حدیث شریف آمده است: «هرحلف وپیمانی که در جاهلیت بود، اسلام جز محکمی بیشتر چیز دیگری بر آن نیفزود اما در إسلام حلفی نیست».گفتنی استکه وفاکردن به پیمانهای بجا مانده از دوران جاهلیت، به آن معاهدات و پیمان هایی محدود میشود که در

(c) ketabton.com: The Digital Library

حوزه تعاون و همیاری بر امور خیر قرار داشته باشد، نه پیمانها و قرارداد های مبتنی بر گناه و تجاوز.
«أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ اَلْأَنْعامِ إِلاّ ما يُتْلى عَلَيْكُمْ»: و از جمله نعمت‌های الله متعال بر شما یکی هم این است که برای شما خوردن گوشت «أنعام» است که: مطابق احکام شرعی ذبح شده باشد حلال نموده است.
مفسران مینویسند که: لفظ بهیمة به آن حیواناتی گفته میشود که عادتاً ذیعقل نباشند؛ زیرا که مردم گفتار آنها را عادتاً نمی فهمند و مرادشان مبهم می ماند.
عالم دانشمند أمام شعرانی میفرماید: آن طور که عموم مردم تصور کرده اند، حیوانات را به خاطر نداشتن عقل، حیوان نمیگویند؛ زیرا حقیقت بر این امر استوار است که هر حیوان، شجر وحجر دارای عقل و إدراکی است. اما این ادراک دارای درجاتی است که در آنها فرق میکند وچون هیچ کدام دارای شعوری مشابه انسان نیستند. خداوند بشر را به اجرای أحکام خداوندیش مکلف گردانیده است نه حیوانات را. خداوند به هر حیوان، درخت و سنگ عقل و ادراکی عطا فرموده، ذکر و تسبیح گفتن خدا توسط آنها بیانگر این مدعاست. چنانکه فرمود درآیه 44 سوره أسراء «وإن من شي الايسبح بحمده، اگر عقل نمیداشت چطور خالق و مالک خود را میشناخت و تسبیح میگفت؟
«أنعام» جمع نعم است به معنای حیوان أهلی، مانند شتر و گاو، گاومیش، گوسفند وغیره که اقسام آن در سوره انعام هشت نوع بیان شده است.
«أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ اَلْأَنْعامِ إِلاّ مايُتْلى عَلَيْكُمْ»: جز آنچه حکمش بر شما خوانده خواهد شد.
این جمله استثنا از (بهیمه الانعام) است، یعنی: برشما چار پایان مذکور حلال گردیده، جز حیوانی که در حال احرام شکار میکنید زیرا شکار خشکی و خوردن ازگوشت آن برای شخص محرم(درحال إحرام) حرام است، همچنین شکار حرم مکه بر محرم وغیر آن حرام میباشد. مراد از (حرم): کسی است که به حج، یا عمره، یا به هردو إحرام بسته باشد.
«غَيْرَ مُحِلِّي اَلصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ»: وبرای شما مجازنیست در حالت إحرام دست به شکار بزنید؛ زیرا شما در چنین حالی در واقع وارد مرحلهٔ اجرای شعائر حج و عمره شدید پس باید مردم، پرندگان و حیوانات از ناحیهٔ شما در امان باشند،
«إِنَّ اللهَ يَحْكُمُ ما يُرِيدُ(1)»: و بدانید که حق تعالی آنچه را بخواهد و اراده کند در خلق خود انجام می دهد و هیچ بازدارنده‌ای برای حکم او و هیچ مانعی در مقابل قضا و قدرش وجود ندارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 2) در باره موضوعاتی از قبیلی وفا به عهد و پیمان؛ تعدی نکردن، همکاری در مسیر خیر، بزرگداشت شعایر الهی، مورد بحث قرار گرفته است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴿٢﴾

ای کسانیکه إیمان آورده‌اید، حُرمت شعایر (علامات دین الله) و ماه‌های حرام (ذوالقعده ذوالحجه و محّرم و رجب) و قربانی‌های قلاده دار و عازمان بیت الله که از پروردگار شان

(c) ketabton.com: The Digital Library

فضل ورضایت میطلبند؛ حلال نشمارید (به آن بی‌حرمتی نکنید)، وچون از إحرام بیرون آمدید [اگر مایل باشید، می توانید] شکار کنید.
کینه وعداوت قومی به علت این که شما را از [ورود به] مسجد الحرام منع کردند و ادارتان نکند که [به آنان] تعدّی و تجاوز کنید. و برنیکی و تقوا با یکدیگر همکاری نمایید ویکدیگر را برگناه و تجاوز همکاری نکنید، و از الله بترسید، چون الله سخت عذاب دهنده است.(۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لاتُحِلّوا»: حلال مکنید. «شَعائِرَ»: جمع شعیره، آثار و نشانه ها. این کلمه به مناسک حج اختصاص دارد. «الشَّهرَ الحَرامَ»: ماه حرام (ذی قعده، ذی حجه، محرم و رجب).
«الْهدي»: جمع هدیه، ارمغان، ره آورد. از حیوانات که به «حرم» هدیه میشود و به مصرف نیازمندان میرسد. «القَلائدَ»: جمع قلاده، قربانی های گردنبنددار، نشانه دار.
«اَلْقَلائِدَ»: جمع قلاده بوده و به معنی حلقه ای است که از پوست درخت تهیه میگردد و به گردن حیوان قربانی بسته میشود تا مشخص گردد که این حیوان مخصوص قربانی است.
«آمّینَ»: جمع آه، قاصدان، راهیان، آهنگ کنندگان. «رِضوانًا»: خشنودی، خرسندی.
«لایَجرِمَنَّکُم»: (جَرم): شما را نکشاند، شما را وادار نکنند.
«شَنَآنُ»:کینه، دشمنی.«البِرِّ»:نیکوکاری، بر، جامع همه‌ی نیکیها وخوبیهاست، به همه‌ی آنچه که شرع به آن دستور داده و قلب به آن آرام گیرد، شامل شود. «اثم» به معنی جرات پیدا کردن بر انجام گناهان است، امری که صاحبش را گناهکار میکند و او را در موقعیت حرج قرار میدهد. «وَالعُدوَنِ»: یعنی تجاوز و تعدی به جان و مال و آبروی مردم. پس واجب است که انسان از هرگناه و ستمی دوری بجوید، سپس دیگران را بر ترک آن کمک نماید.

تفسیر:

«یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاتُحِلُّوا شَعائِرَ الله»: ای ایمان آورندگان! شعائر الله را هتک حرمت نکنید، آنچه را خدای تعالی برشما درماه‌های حج یعنی شوال، ذوالقعده و ذوالحجه حرام نموده حلال نسازید، یعنی با ایجاد مانع میان این شعائر و میان کسانی که میخواهند به بزرگداشت آنها پرداخته و عبادت الله متعال را در آنها به جای آورند. «شعائر»: جمع شعیره؛ عبارت ازهرچیزی است که به مثابه شعار و نشانه قرار داده شده باشد اما مراد از آن در اینجا، پاسداشت و رعایت حرمت اماکن أعمال حج؛ اعم از صفا و مروه وغیر آن است. یا مراد از شعائر در اینجا: فرایض و مقدسات الهی است.
مفسر حسن بصري(رح) فرموده است: یعنی از حد شریعتی که برای بندگانش تعیین کرده است تجاوز نکنید. ابن عباس(رض) گفته است: از حد آنچه در حال احرام بر شما حرام کرده است تجاوز نکنید. (قول اول راجح تر است و طبری به خاطر عموم آیه آن را پذیرفته است).
«وَلاَ اَلشَّهْرَ اَلْحَرامَ وَلاَ اَلْهَدْیَ وَلاَ اَلْقَلائِدَ»: یعنی ماه حرام را حلال نکنید که در آن به جنگ بپردازید، یعنی حرمت ماه‌های چهارگانه حرام را که عبارت‌اند از: ذی‌القعده، ذی‌الحجه، محرم ورجب، باجنگیدن درآنها و بازداشتن حاجیان و عمره گزاران از بیت الله الحرام، در هم نشکنید و حلال نشمارید.
و آنچه را که به بیت از چهار پایان اهدا شده و حیوانی که بر گردن های آنها گردنبند هدیه به فقرای حرم آویخته شده است. حلال مگردانید؛ یعنی به آن حیوان و صاحبش متعرض نشوید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«هدی را» هدی: جمع هدیه، به معنی قربانی‌ای است که به بیت الله الحرام اهدا میشود؛ أعم از شتر، یا گاو، یاگوسفند. پس حق تعالی مؤمنان را نهی میکند از اینکه حرمت حیوانات اهدایی رارعایت نکنند، به اینکه مثلاً آن را از صاحبش بگیرند یا میان هدیه و میان رسیدن آن به بیت الحرام مانع إیجاد کنند.

«وَلاَ آمِّينَ اَلْبَيْتَ اَلْحَرامَ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْواناً»: حج و عمره، راهی برای تحصیل دنیا و آخرت است. بناءً جنگ را با قاصدان بیت الحرام که به قصد حج یا عمره و یا هم سکونت آمده اند، حلال نکنید، و برای شما مجاز نیست تا به آنها آزار واذیت برسانید ویا باکسانیکه به مقصد خانهٔ کعبه در حرکت اند بجنگید، کسانیکه میخواهند باانجام أعمال حج وعمره عبادت مولای خویش را بنمایند و از او اطاعت کنند.

الله متعال از حمله به آنان یا ایجاد مانع بر سر راه زیارت آنها نهی کرده است؛ چرا که اهل جاهلیت چنین عملی را انجام می دادند.

شأن نزول آية مباركه :

بناءً به روایتی، در شأن نزول آیه مبارکه آمده است که: مشرکان بنابر آیین خود، به حج و عمره می‌آمدند و قربانی إهدا می‌کردند، در این میان مسلمانان خواستند تابرآنها حمله آورشوند، همان بودکه آیهٔ: «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحِلُّواْ شَعَئِرَ اللَّهِ...» نازل شد وتجاوز به آنانرا حرام گردانید. اما بعد از آن حق تعالی بااین فرموده‌اش: «فَلَا يَقرَبُواْ المَسجِدَ الحَرَامَ بَعدَ عَامِهِم هَذَا» [التوبة: 28].

«مشرکان بعد از این سال، دیگر نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند».، این حکم را منسوخ کرد.

ابن جریر طبری نقل فرموده است: إجماع برآن است که قتل مشرک- چنانچه به وی امان داده نشده بود، جواز دارد، هرچند قصد بیت‌الحرام یا بیت‌المقدس را هم کرده باشد. علماء میفرمایند: حتی اگر مُشرک، برگردن یا بازوهای خویش تماماً پوست درختان حرم راهم آویخته باشد، کشته میشود، در صورتیکه پیمان یا امانی از سوی مسلمانان نداشته باشد. ولی جمعی بر آنند که آیه کریمه منسوخ نیست بلکه از محکمات است و حکم آن مربوط به حجاج و زوار مسلمان می باشد. (بنقل ازتفسیر انوار القرآن).

«وَإِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا»: ولی هرگاه از احرام بیرون شدید برای شما شکار خشکی که در حالت احرام بر شما حرام بوده حلال است. یعنی در بیرون از سرزمین حرم.

پس در صورتیکه در آیه متبرکه از حالت احرام این قدر رعایت بعمل آمده است، که در آن شکار ممنوع میباشد. باید احترام حرمت خود حرم شریف بیشتر از آن باشد؛ یعنی شکار در حرم به محرم و غیر محرم، به همه، حرام شده است؛ چنانکه عمومیّت آن از «لاتُحِلُّوا شَعائِرَ الله» مستنبط میگردد.

از زید بن أسلم(رض) در بیان شأن نزول روایت شده است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم با یارانشان در حدیبیه بودند که مشرکان ایشان را از ورود به حرم بازداشتند و این بر مسلمانان بسیار سخت و ناگوار بود، در این میان، گروهی از مشرکان اهالی مشرق که قصد أنجام عمره را داشتند، از راه رسیدند. أصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم موقع را مغتنم شمرده گفتند: اینک نوبت ماست، ما نیز اینان را از ورود به حرم باز می داریم چنانکه یارانشان ما را از آن بازداشتند! پس خداوند متعال فرمود:

وَلا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا:

(c) ketabton.com: The Digital Library

توجه باید داشت که: احساسات دینی، بهانه‌ی ظلم نشود، یعنی کینه، عداوت وکراهتی که نسبت به دشمنانی که شما را از مسجد الحرام منع داشته‌اند نباید شما را بر تجاوز بر آنها وا دارد که خدای تعالی ظلم وتجاوز را دوست ندارد اگرچه بر دشمنان هم باشد؛ زیرا دین به خاطر رفتار عادلانه با همهٔ انسان‌ها آمده است اگرچه کافر هم باشند.

از فحوای آیهٔ مبارکه بر می آید که: بی‌عدالتی و تجاوز از حدّ، حرام است حتّی نسبت به دشمنان. فهم قرآن عظیم الشأن وسنت رسول الله صلی الله علیه وسلم همین است که: در انتقام نیزباید عدالت را رعایت کنید. بناءً دشمنی‌های دیگران در یك زمان، مجوّز ظلم و تجاوز ما در زمانی دیگر نمی شود.

برخی از سلف گفته أند: نیکوترین شیوه برخورد با کسی‌که الله متعال را در مورد تو نافرمانی‌کرده، این است که: تو حق تعالی را در مورد وی فرمان بری.

پس فقط تعامل به این شیوه است که تحسین برانگیز می باشد.

«وَلا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا»: کینه، عداوت و کراهتی که نسبت به دشمنانی که شما را از مسجد الحرام منع داشته‌اند نباید شما را بر تجاوز بر آنها وادارد که خدای تعالی ظلم و تجاوز را دوست ندارد اگر چه بر دشمنان هم باشد؛ زیرا دین به خاطر رفتار عادلانه با همهٔ انسان‌ها آمده است اگرچه کافر هم باشند.

شأن نزول آیة مبارکه :

«وَلاَيَجْرِمَنَّكُمْ»: 387- ابن ابوحاتم از زید بن اسلم روایت کرده است: پیامبر و أصحاب ایشان (در حدیبیه قرار داشتند که مشرکان مانع ورود ایشان به مکه و زیارت کعبه شده بودند، این أمر برمسلمانان دشوار آمد. درهمان حال گروهی از مشرکان أهل مشرق به نیت به جا آوردن عمره از کنار مسلمان‌ها گذشتند.

یاران پیغمبر به یکدیگر گفتند: اینها را بر می گردانیم چنانچه یاران ما را بازداشتند. به همین خاطر «وَلاَ يَجْرِمَنَّكُمْ تا آخر آیه نازل شد. (این مرسل است، طبری 10936 از عبدالرحمن بن زید بن اسلم روایت کرده آن است.).

«وَتَعاوَنُوا عَلَى اَلْبِرِّ وَاَلتَّقْوى وَلا تَعاوَنُوا عَلَى اَلْإِثْمِ وَاَلْعُدْوانِ»: قبل از همه باید گفت که: چشم پوشی ازخطای دیگران، یکی از راه های تعاون بر نیکی است، طوریکه در آیه متبرکه میفرماید: در أنجام أعمال نیک وترک اعمال منکربا یکدیگر همکاری وهمیاری داشته باشید معاونت برخوبی و نیکی شامل معاونت در تمام اموری میشود که به الله و پیامبر صلی الله علیه وسلم آن اعمال را دوست دارند و معاونت بر تقوا پرهیز نمودن از تمام اموری است که الله متعال و پیامبرش صلی الله علیه وسلم حرام نموده‌اند و از این برحذر باشید که تعاون و همکاری شما در راستای گناه و تجاوز باشد.

در صحیح بخاری و مسلم از حضرت أنس(رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: أُنصرأخاك ظالماً أو مظلوماً، یعنی به برادرت کمک کن چه ظالم باشد وچه مظلوم. صحابهٔ کرام که به رنگ تعالیم قرآن رنگ شده بودند با تحیر پرسیدند که یا رسول الله، ما کمک برادر مظلوم را فهمیدیم اما غرض از کمک به ظالم چیست؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: که او را از ظلم باز داشتن در این تعلیم قرآن کریم «برو تقوی» یعنی نیکی وخدا ترسی را معیار اصلی قرار داده وآبادانی ملیت مسلم را براین استوار کرده و به تعاون و تناصر بر این دعوت داده و در مقابل این إثم و عدوان را جرم سخت قرار داده و از تعاون بر آن منع فرموده است دو لفظ «بِرو تقوی» را إختیار فرمود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

به نظر جمهور علماء منظور از «بِر» عمل نیک و هدف از تقوی» ترک بدیها و مُنکرات است وکلمه «إثم» به معنی معصیت وگناه مطلق است. خواه در عبادت و یا در حقوق.
رسول الله در باره تعاون و کمک به (بِر و تقوا) فرموده است: «الدال علی الخیر کفاعله» ثواب شخصی که شخصی را به عمل خیر دلالت دهد مانند کسی است که خود او آن عمل خوب و پسندیده را أنجام میدهد. و در صحیح بخاری بیان شده که رسول الله فرمود: هر کسی که مردم را به طرف هدایت و نیکی دعوت دهد هر چند مردم بر دعوت او عمل نیک أنجام دهند به أندازۀ نیکی آنان به او ثواب میرسد. بدون اینکه از ثواب آنان چیزی کاسته شود. و هرکسیکه مردم را به طرف گمراهی و گناه دعوت دهد پس هر چند مردم از دعوت او به گناه مبتلا شوند، برابر گناهان آنان بر او هم گناه عاید میگردد بدون اینکه از گناهان آنان چیزی کاسته شود.
ابن کثیر به روایت طبرانی از رسول الله چنین نقل کرده است که: اگر کسی جهت کمک و مساعدت به ظالم قدم بردارد از اسلام خارج می شود. به این دلیل سلف صالحین از پذیرفتن پست و مقام پادشاهان ظالم دوری جسته اند زیرا فیول چنین مسئولیت ها کمک به ظالم است.
در تفسیر روح المعانی، آیه کریمه «فلن أکون ظهیرا للمجرمین» این حدیث منقول است که رسول کریم فرمود که: روز قیامت نداء می آید که ظالمان و حامیان آنان کجا هستند و پس از آن حتی أفرادی که دوات و قلم افراد ظالم رادرست کرده بودند باهم درتابوتی آهنی به جهنم أنداخته میشوند. بنابر این قرآن و سنت انتشار دادن نیکی، إنصاف و همدردی را وظیفه هرفرد دانسته و برای إنسداد جرایم و ظلم وجور، تک تک أفراد ملت را چنین سپاهیانی قرار داده که در نهان وآشکارا به سبب خوف وترس از خدا، خود را مجبور به أنجام وظیفه بدانند. لذا کارهای صحابه و تابعین در اثر چنین تعلیم و تربیت حکیمانه بوده که دنیا آنرا مشاهده کرده است. (بنقل از معارف القرآن)
بناءً برما است که: برای رشد همه جانبهی فضایل باید زمینهها را آماده ساخت و در راه رسیدن به آن هدف، تعاون داشت.
صاحب تفسیر «معارف القرآن» میفرماید: «در این جمله اخیر از این آیه، قرآنکریم در باره یک مسئله اصولی و أساسی که روح کل نظام عالم بوده و صلاح وفلاح و زندگی و بقای انسان به آن بستگی دارد که همان مسأله تعاون وهمیاری با یکدیگر است، قضاوت حکیمانهای فرموده است زیرا هر انسان هوشیارو دانایی به این مسأله واقف است که إنتظام کامل جهان بر تعاون و همکاری إستوارگردیده و هیچ فرد دانشمند، یا ثروتمند و یا قدرتمندی به تنهایی قادر به تهیه لوازم زندگی خویش نمیباشد مثلاً انسان قادر نیست جهت تهیه نان خود از کشت گندم گرفته تا بهرهگیری از آن و یا جهت آماده کردن لباس از کشت پنبه تا درست شدن پارچههای مورد نظر تمام مراحل را به تنهایی طی نماید.
منظور این است که انسان در هر قسمتی از زندگی خویش به همیاری هزارها وشاید صدهاهزار انسان دیگر نیازمند است. زیرا نظام کل جهان بر این تعاون متکیاست. بااندکی تأمل معلوم میشود، انسان نه تنها در مورد زندگی دنیوی خویش به همیاری وهمبستگی دیگران احتیاج دارد بلکه درمرحله مردن تادفن درقبر وحتی بعداز آن به دعای مغفرت وایصال ثواب بازماندگان محتاج است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خداوند جل شأنه از حکمت بالغه و قدرت کامله خویش برای این جهان نظام محکمی ساخته، هر انسان را محتاج دیگری قرار داده است. مستمند را به ثروتمند، ثروتمند را جهت انجام کارش به کارگر، تاجر را به مشتری، مشتری را به تاجر، معمار را به آهنگر... محتاج ساخته و همه آنان نیازمند به خداوند هستند. اگر این احتیاج همگانی نمی بود و تعاون تنها بر برتری اخلاقی قرار میداشت چه کسی کار دیگری را انجام میداد؟ عاقبت چنین وضعی مانند سرانجام ارزش‌های اخلاقی موجود در این دنیا می شد. چنانچه این تقسیم کار از طرف سازمان دولتی یا بین المللی‌ای به صورت یک قانون مطرح می‌گردید امروزدر سراسر جهان همانند دیگر قانونهای بین المللی که دچار چالش أند، با مشکل روبرو میشد. پس این تنها نظام الهی قادر مطلق و حکیم الحکما است که درقلوب مردمان مختلف آرزو واستعداد کارهای گوناگون را پدید آورده تا آنان محور زندگی خویش را بر این شیوه زنجیره‌ای از تعاون قرار دهند.

«وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ(2)»: کسانیکه قداست شعائر الهی را میشکنند و به بدی‌ها کمك میکنند، باید خود را برای عقاب شدید الهی آماده کنند. از این برحذر باشید که تعاون و همکاری شما در راستای گناه و تجاوز باشد و همواره در همهٔ امورتان الله متعال را مراقبت کنید که او تعالی صاحب قوت و قدرتی است که هرگز مقهور نمیشود. او دارای عذابی است که هیچکس توان تحمل آن را ندارد. این مجازات برای کسی است که به مخالفت امر الله متعال بپردازد و مرتکب منهیات او شود.

بناءً بر هر مؤمن مسلمان است که: به جای حمایت از قبیله، منطقه، نژاد و زبان، باید از «حقّ» حمایت کرد و به «برّ» یاری رساند.

شأن نزول آیه 2:

385- ابن جریر از عکرمه روایت کرده است: حطم بن هند بکری با کاروانش - که حامل مواد غذایی بود - وارد مدینه شد، محموله‌اش را فروخت، به حضور رسول الله (آمد، با ایشان بیعت کرد و اسلام آورد. وقتی که به قصد خروج برگشت، پیامبر به او نگاهی انداخت و به اطرافیان خود گفت: این مرد باسیمای تبهکارانه بامن روبرو شد هنگام رفتن، پشت سرش خیانت و بی‌وفایی را دیدم. حطم هنگامی که به یمامه رسید مرتد شد. و در ذی قعده [یک سال بعد از صلح حدیبیه که رسول خدا به نیت به جاآوردن عمرة قضاء از مدینه خارج شوده بود] (تفسیر روح المعانی، همان منبع، ج 6، ص 54.) با کاروانش که حامل مواد غذایی بود، به قصد مکه روان شد. وقتی اصحاب (از این قضیه آگاه شدند، جمعی از مهاجرین و انصار برای یورش بر کاروان او آماده شدند تا أموال او را به غنیمت ببرند. پس آیة «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَتُحِلُّواْ شَعَآئِرَ اللهِ» نازل شد ومسلمانان ازآن کار دست کشیدند. (طبری 10962 از عکرمه به قسم مرسل و واحدی 279 از ابن عباس بدون اسناد روایت کرده اند.).

خوانندگان گرامی!

در آیه متبرکه(3) درباره موضوعاتی خوردنی‌های حرام، و موضوع اکمال دین، به بحث گرفته شده است.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ

(c) ketabton.com: The Digital Library

تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴿٣﴾

[خوردن مواد ناپاک که تناسبی با جسم و روح شما ندارند] بر شما حرام شده است [مانند] گوشت حیوان خود مرده (مردار) وخون وگوشت خوک وآنچه نام غیر الله (در وقت ذبح کردن) بر آن یاد شده و خفه شده و به ضرب (چوب و سنگ) مرده و از بلندی افتاده و به شاخ زده شده و (مرده) و آنچه درندگان خورده باشند، مگر آنچه را که (زنده یابید) و ذبح (شرعی) کرده باشید. و (همچنان) آنچه برای بتان ذبح شده‌اند وآنکه با تیرهای فال تعیین قسمت کنید (همه) بر شما حرام شده است. اینها همه فسق است، امروز کفار از (مغلوب ساختن) دین شما ناامید شده‌اند، پس از آنها نترسید، و از من (از الله) بترسید.
امروز دین تان را به شما کامل کردم، و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و اسلام را برای شما (به عنوان) دین پسندیدم، پس هر که در حال گرسنگی شدید بی آنکه مایل به گناه باشد [به خوردن مُحرّمات بیان شده] ناچار شود، [میتواند به اندازه ضرورت از آنها بهره گیرد]؛ یقیناً خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.(۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«المَيتَة»: مردار. میت و میت هر دو به معنی مرده است، میته مؤنث میت و در عرف شرع حیوانی است که بدون ذبح شرعی مرده باشد. خواه خود به خود مرده باشد یا با ذبح غیر شرعی.
«لحم»: گوشت. این لفظ 11 بار در قرآن مجید ذکر شده. جمع آن لحوم فقط يك بار آمده است.
«ما أُهِلَّ لِغَيرِ اللهِ بِهِ»: حیوانی که به نام غیر الله ذبح میشود. «اهل»: اهلال: بلند کردن صدا. بسم الله گفتن را در وقت ذبح حیوان اهلال گویند. مشرکان وقت ذبح حیوانات نام بت‌ها را بر زبان میبردند. المُنخَنِقَة (خَنق): حیوان خفه‌شده، منخنقه حیوانی است که آنرا خفه کنند. فقط يكبار درقرآن تذکر یافته است. المَوقوذَة(وَقذ): به ضرب جوب و امثال آن مرده شود. «المُتَرَدِّيَة» (رَدي): برت شده، از بلندایی أفتاده شده باشد.
النّطيحَة (نَطح): حیوانی که به ضرب شاخ کشته شود. إلّاما ذَكَّيتُم: مگر پیش از مردن آنها را ذبح کرده باشید.
«اَلنُّصُبِ»: بت و سنگی است که در عهد جاهلیت آنرا نصب کرده و در پایش حیوان ذبح میکردند. جمع آن «انصاب» است و در «لسان العرب» نیز چنین آمده است.
«النُّصُب»: چیز نصب شده، سیصد وشصت سنگ غیر منقوش در أطراف کعبه که مشرکان برای تقرب به بُتها قربانی های خود را کنار آنها سر می بریدند و روی سنگها پَهن میکردند، تا مردم آن را بخورند.
«تَستَقسِموا»: قسمت خود می طلبید، سهم و نصیب خود می خواهید.
«الأزلام»: جمع زلم و زلم، تیرهای قرعه؛ اما بدون پر و پیکان. اَلْأَزْلامُ: جمع زلم وبه معنی نوعی قرعه کشی است. در عهد جاهلیت وقتی یک نفر قصد سفر یا تجارت رامیکرد، قرعه میکشید که به آن «استقسام بالأزلام» گفته میشد؛ یعنی به وسیله‌ی قرعه طلب قسمت و سهم کردن.(البحر 410/3).
«رضيت»: پسندیدم، برگزیدم. «أُضطُرَّ»: ناچار شد. «مَخمَصَة»: (خَمص): گرسنگی،

(c) ketabton.com: The Digital Library

قحطی، مَخْمَصَة گرسنگی؛ چون در موقع گرسنگی شکم جمع میشود و به پشت میچسبد.
«مُتجانفٍ»: (جَنَف): متمایل، راغب، علاقهمند، إنحراف خواه.

تفسیر:

در آیهی قبلی چگونگی تناول و بهرهگیری از گوشت چهار پایان، حلال به بیان گرفته شد اینک دراین آیة مبارکه؛ ده مورد از گوشت های حرام را بیان و مورد تشریح قرار میدهد:
باید متذکر شد: تحریم موارد که: در این آیه مطرح و به بیان گرفته شده است، در سوره های أنعام ونَحل وبقره نیز بیان یافته است. ولی در این آیه، نمونههای حکم گوشت های مردار توضیح یافته است.
در این هیچ شکی نیست که: دین مقدس اسلام، دینی جامع است و همهی نیازهای و مایحتاج طبیعی و روحی انسان را مورد توجّه قرار داده و درمورد نظر صریح به پیروان خویش ارایه داشته است طورکه در آیة مبارکه میفرماید:
«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ اَلْمَيْتَةُ وَاَلدَّمُ وَلَحْمُ اَلْخِنْزِيرِ» ای مؤمنان! بدانیدکه خداوند متعال برشما خوردن گوشت «اَلْمَيْتَةُ» مردار یعنی حیوانی که: بدون ذبح شرعی مرده است را حرام نموده (به سبب برخی از مواد زیان بار در درون لاشه، یا به سبب مریضی خود حیوان، یا به علت ماندن خون در بدن، گوشت مردار حرام و نارواست).
و همچنان «اَلدَّمُ» خون مسفوح که هنگام ذبح از بدن حیوان بیرون میریزد و معمولاً چیزی درون گوشت باقی نمیماند: «دَماً مَسفوحاً» [←انعام: 145) پس، خوردن خون، حرام و برای جسم و دین زیانبار است.
«وَلَحْمُ اَلْخِنْزِيرِ»: وگوشت خوک اگرچه مطابق شریعت هم ذبح شود، زیرا خوک نجس است. (گوشت خوک): شامل تمام أعضای بدن خوک از: گوشت، چربی، پوست و... میشود و به همین دلیل در آیه میفرماید: «لَحم الخنزیر» نمیفرماید: «الخنزیر»؛ چون تمام أندامش نجس العین است و با ذبح پاک نخواهد شد. (سورة أنعام آیة: 145) توضیح بیشتر سبب تحریم گوشت خوک. (سوره بقره آیه: 173).
مفسر زمخشری درتفسیر خویش میفرماید:مردم درزمان جاهلیت این محرمات را میخوردند: حیوانی که به مرگ طبیعی میمرد وفصید یعنی خون داخل روده هاکه آنرا کباب میکردند و آنرا حرام نمی دانستند. (تفسیر کشاف 468/1).
گوشت خوك را ذكر كرده است تا معلوم كند كه آن نيز حرام است حتى اگر به روش شرعى هم ذبح شود.
«وَما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ» در نظام توحیدی، باید ذبح حیوان هم رنگ الهی داشته باشد، و گرنه حرام میشود طوریکه میفرماید: و بر شما تمام حیواناتی حرام است که به هنگام ذبح (سر بریدن حیوان نام غیر الله آورده شود).
را بر آن خوانده باشند یا برای غیر خدا ذبح شده باشد. مثلاً برای لات و عزی و یا بنام مسیح، به نام فلانی، یا به نام خدا و فلانی... علت تحریم، تعظیم برای غیر خدا و آوردن نام غیر در ردیف نام الله. پس خوردن چنین گوشتی - به اجماع - حرام است.
همچنین موارد زیر بر شما حرام می باشد:
«وَاَلْمُنْخَنِقَةُ» (خفه شده): «و» بر شما حرام شده است گوشت حیوانی که به وسیلهی ریسمان و امثال آن خفه شود، مردار محسوب و خوردنش هم چون گوشت مردار، زیان آور است. یعنی بر اثر فعل خود حیوان، یا بر اثر فعل انسان، یابه غیر آن از علل؛ فیالمثل

(c) ketabton.com: The Digital Library

ریسمان در گردن آن بپیچد تا بمیرد. یادآور میشویم که أهل جاهلیت گوسفند را خفه می‌کردند و چون می مرد آن را می خوردند.
«وَٱلْمَوْقُوذَةُ» «و» برشما حرام شده است گوشت حیوانی که (بر اثر ضربه مردار شده باشد): با چوب باشد، یا سنگ کشته شود، یعنی بی آن که ذبح شود.
مردم جاهلی چنین گوشتی رامیخوردند؛ دین مقدس اسلام آن را تحریم کرد.

علت حرمت دو چیز است:

1- کشتن حیوان با شکنجه 2- عدم ذبح شرعی. أما شکاری که صیاد با تیر تیز و با أسلحه‌ی گرم آنرا بکشد و خون از بدن صید روان گردد، هنگام رها کردن تیر، نام الله را بیاورد و پیش از رسیدن شکارچی، مرده باشد، خوردنش جایز است. برای توضیح این مطلب به کتب معتمد فقه مراجعه شود.
در حدیث شریف آمده است که عدی بن حاتم(رض) گفت: یا رسول الله! من شکار را با معراض هدف قرار میدهم و شکارش میکنم. فرمودند: «اگر شکار را با معراض زدی و تیر در بدنش فرورفت، آن را بخور و اگر با پهنا به نشانه إصابت کرد، بدانکه آن (وقیذ) است پس آن را نخور». إجماع فقها نیز بر مفاد این حدیث شریف منعقد شده‌است. (معراض: تیر بی پر و ستبرمیانی است که به پهنا به نشانه برسد، نه به نوک.)
«وَٱلْمُتَرَدِّيَةُ»: «و» برشما حرام شده است گوشت حیوانی که از جایی بلند، چون کوه، به پایین پرت شود، خوردنش حرام است. اگر حیوانی در چاهی أُفتاد و مُرد، به شرحی که در کُتب فقه آمده، گوشت آن به هنگام ضرورت - حرام نیست. (برای توضیح این مطلب به کُتب معتمد فقه مراجعه شود.).
«وَٱلنَّطِيحَةُ»: «و» بر شما حرام شده است گوشت حیوانی که (به ضرب شاخ حیوانی دیگر ازپای درآید)، مردار محسوب میشود؛ هر چند شاخ آن حیوان او را خونی کرده وحتی از ذبحگاهش هم خون خارج شده باشد.
«وَما أَكَلَ ٱلسَّبُعُ»:«و» برشما حرام شده است گوشت حیوانی که(درنده قسمتی از آن خورده باشد) و بمیرد: یعنی: آنچه راکه درنده نیشداری چون شیر و پلنگ وگرگ یا درنده ای دیگر، مقداری از گوشت حیوانی - چه شکار شده چه غیر آن - بخورد و مردار شود، به اجماع مردار محسوب است و خوردنش جایز نیست؛ هر چند خون از ناحیه‌ی خورده شده، بیرون ریخته شده باشد.
«إِلاّ ما ذَكَّيْتُمْ»: «مگر آنچه» که بعد از این آفت‌ها «ذبح کرده باشید» یعنی: آنچه را که قبل از مُردن آنها به موقع ذبح شرعی کرده باشید و هنوز در آنها آثار و نشانه های حیات باقی مانده باشد به طوری که در هنگام ذبح، از خود إضطراب و عکس‌العمل نشان دهند؛ بر شما حلال اند. گفتنی است که این إستثنا برحیوان خفه کرده و ما بعد آن جاری میشود نه بر ما قبل آن زیرا إستثنا از (منخنقه: حیوان خفه کرده) شروع میشود و این مذهب جمهور فقها (إمام أبوحنیفه، إمام شافعی و إمام احمد رحمت الله علیهما جمیعاً) است.
مفسر طبری در تفسیر خویش میفرماید: یعنی جز آنچه با ذبح آنرا پاک نموده اید، ذبحی که خدا آن را طهور (پاک کننده) قرار داده است. (تفسیر طبری 502/9.).
«وَما ذُبِحَ عَلَى ٱلنُّصُبِ»: وحیوانی که برسنگ های نصب شده ذبح شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

به منظور تعظیم، بزرگداشت و تقرب به بتها در کنار سنگهای ساده‌ی أطراف بت، ذبح شده باشد). مردم عرب این گوشت را، روی سیصد و شصت سنگ غیر منقوش و ساده پَهن می کردند.
«نصب»: جمع نصاب و به معنای سنگهای غیر نقشدار آمده که اینها سوای بُت بود؛ چون بُتهای سنگی نقش و نِگار بخصوصی داشتند. و مورد پرستش قرار میگرفت و بت‌پرستان خون حیوانات ذبح شده را بر آنها می ریختند. امام مجاهد میگوید: «نصب، سنگ هایی بود در حوالی مکه که مشرکان حیوانات را بر روی آنها ذبح میکردند».
قتاده فرموده است: «نصب» سنگی است که درعهد جاهلیت مردم آنرا پرستش میکردند، و حیوان را بر آنان قربانی میکردند. پس خدا از آن نهی کرد.
زمخشری گفته است: مشرکین سنگ‌هایی در اطراف بت نصب شده داشتند وحیوان را بر این سنگ‌ها قربانی میکردند و گوشت را بر آنها پَهن می نمودند و قطعه قطعه میکردند. بدین ترتیب آنها را تعظیم میکردند و به آنها تقرب میجستند. آنگاه خدا مؤمنان را از چنین عملی نهی کرد.
«وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ»: محرمات دیگر مانند: إستِقسام به وسیله‌ی آزلام: تیرهای قرعه، تیرهای تعیین قسمت. إبن جریر طبری میفرماید: أزلام سه تِکه چوب بود که مردم عرب روی یکی می نوشتند:
«إفعَل»: کار را دنبال کن، خوب است، روی دومی مینوشتند «لا تَفعَل»: مکن، بد است و روی سومی چیزی نمی نوشتند. سپس هرسه را زیر و رو میکردند؛ اگر إفْعَل می آمد، شخص کار را أنجام میداد، اگر لاتَفْعَل می آمد، خودداری میورزید و اگر سومی می آمد، قرعه را از سر می گرفتند... (سومی رأی ممتنع بوده است).
این تیرهای قُرعه، خرافات و اوهامی بیش نیست. همچنین «یا نصیب»: شانسی، إستخاره به دانه های سبحه و أمثال إینها نادرست و خلاف دین است و باید علیه این کارهای شِرک آلود جاهلانه، إقدام کرد؛ زیرا همه‌ی إینها نافرمانی خدا و عشق و علاقه به گناه است.
«ذلِكُمْ فِسْقٌ»: یعنی إشتغال وپرداختن به آن، بیراهه رفتن وسرپیچی از إطاعت خداست؛ زیرا نوعی دخالت در أُمور غیبی است که به خدای دانا به نهان إختصاص دارد. (این درصورتی است که ضمیر به «إستقسام به أزلام» برگردد؛ چرا که او از تمام موارد ذکر شده نزدیکتر است. قول إبن عباس(رض) نیز همین است که راجح است، ولی طبری ضمیر را به مُحرمات إرجاع میدهد و همه نیز صحیح است.). (فِسق) در إینجا، شدیدتر از کُفر است.
«اَلْيَوْمَ يَئِسَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ»: امروز أُمید و طمع کافران از شما قطع شده و از این که شما را به دین خویش برگردانند، ناامید شده‌اند.
قابل تذکر است که این آیة مبارکه؛ در روز عرفه سال دهم هجری در حجة الوداع نازل شد. ابن عباس(رض) در تفسیر این آیه میگوید: «أهل مکه از این أمرکه شما مسلمانان به دین‌شان یعنی پرستش بُتان بازگردید، مأیوس شده‌اند».
در حدیث شریف آمده است: «شیطان از اینکه نمازگزاران در جزیرة العرب او را پرستش کنند، مأیوس شده است و به این راضی شده که در غیر این از اموری که آن را حقیر می پندارید، مورد إطاعت قرار گیرد...».

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اِخْشَوْنِ»: از مشرکان بیم و هراسی از اینکه برشما غلبه کنند، یا دینتان را نابود گردانند به دل راه ندهید، از من بترسید، بطور خالصانه تا شما را همیشه برآنان نصرت بخشیده و در دنیا و آخرت از آنان برتر گردانم شما را بر آنان چیره کرده و در دنیا و آخرت شما را بر آنان مسلط می کنم.

خداوند متعال در این آیة مبارکه، پس از آن که إعلام می کند که: کافران، از تلاش و به براه انداختن؛ حیله، دروغ، شعبده بازی، فریب، مکر، و تبلیغات سخن بیهوده، برای خاموش کردن نوردین مقدس اسلام و گمراهی مسلمانان، ناامید گشتند؛ به سه بشارت مهم و ارزنده نیز اشاره میکند:

«اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»: امروز برایتان، حلال، حرام، انواع احکام، اصول عقاید، بنیان تشریع، وقوانین واصول إجتِهاد را - که شما به آن نیازمند ومحتاج باشید - تبیین و هرچیزی را در جای خود، روشن و آشکار کردم و هیچ گونه إبهام وشبهه‌ای باقی نمانده وهمه‌ی دستورات إلهی کامل و بدون کم و کاست است و عقیده و شریعت تکمیل گشت.

الیوم؛ یعنی، امروز: روز عرفه‌ی حجة الوداع، سال دهم هجری و روز جمعه، روز نزول این آیه.

روایت شده‌است که مردی از یهودیان نزد عمربن خطاب(رض) آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! شما آیه‌ای را در کتاب خویش میخوانید که اگر بر ما جماعت یهود نازل میشد، قطعاً روز نزول آن را عید می‌گرفتیم. عمر(رض) پرسید: کدام آیه؟ یهودی گفت: آیة: «اليَومَ أَكمَلتُ لَكُم دِينَكُم» عمر(رض) فرمود: « به الله قسم که من به روز وساعتی که این آیه بررسول الله صلی الله علیه وسلم نازل شد، دانایم و آن ساعت، شبانگاه روز عرفه و روز جمعه بود».

فقط یک داستان ذی عبرت:

در حکایتی آمده است که: یاران «کندی»، آن فیلسوف مشهور به او گفتند: حکیم باشی! مثل این قرآن را برای ما تهیه کن. وی گفت: بسیار خوب، من همانند قسمتی از آن را میسازم. مدتها ناپدید شد، سپس بیرون آمد و گفت: به خدا قسم! نه من میتوانم و نه هیچکس میتواند چنین کاری بکند؛ چرا که من مصحف را بازکردم و سوره‌ی «مائده» آمد، دیدم از وفا داد سخن داده و از عهد شکنی نهی کرده و چیزهای زیادی را حلال نموده و سپس مسایلی را استثناء کرده، آنگاه از قدرت خود خبر داده است و تمام این مطالب را در دو خط بیان کرده و هیچ احدی نمیتواند چنین عملی راانجام دهد مگر در چندین مجلد. (تفسیر قرطبی 31/6.).

«وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» و نعمت خود را با راهنمایی کردن شما به استوارترین طریق، بر شما تمام کردم. باکامل ساختن دین، فتح مکه، سرکوب کفار و نا امید کردن‌شان از غلبه و پیروزی بر شما همان طوری که کامل ساختن نعمت را با این فرموده‌ام به شما وعده داده بودم: «وَلِأُتِمَّ نِعمَتِي عَلَيكُم» (سوره البقرة: 150).

«وَرَضِيتُ لَكُمُ اَلْإِسْلامَ دِيناً»: و در بین ادیان، اسلام را برایتان برگزیدم که دینی مورد رضایت خدا میباشد وغیر آنرا به عنوان دین نمی پذیرد: و در روز قیامت از زیانکاران به شمار میرود. «وَمَن يَبتَغِ غَيرَ الإسلامِ دِينًا فَلَن يُقبَلَ مِنهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الخَاسِرِينَ» (سورة آل‌عمران/ آیة 85). یعنی همین دینی را که شما امروز برآنید، به عنوان دین پسندیده و آیین برگزیده خویش تا واپسین دم از عمر دنیا برگزیدم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن جریر میفرماید: «رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از این تأریخ، فقط هشتاد و یک روز زنده بودند، سپس به سوی رفیق أعلی شتافتند».
قابل تذکر است که: بیان نعمت کامل ساختن دین در سیاق بیان حکم این محرمات، نشان دهنده این حقیقت است که تحریم پلیدی های یاد شده، از کمال این دین می باشد.
«فَمَنِ اُضْطُرَّ فِی مَخْمَصَةٍ غَیْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ الله غَفُورٌ رَحِیمٌ (3)»:
قبل از همه باید گفت که: اضطرار غیر اختیاری، مجوّز مصرف حرام است، پس انسان نباید به اختیار خود را مضطر کند.
«اضْطُرَّ»: (فعل مجهول است.) طوریکه در آیه مبارکه آمده است: ولی با این حال بر شما اُمّت إسلام إین رخصت داده شده که هرگاه در چنین زمینه‌هایی دچار مشکل و ضرورت و گرسنگی شدید شوید از چنین خود مرده‌هایی بخورید بشرط آنکه این أکل از روی تلذذ و به أندازۀ تجاوز از حد رخصت یا به هدف مخالفت از نهی پروردگار نباشد؛ زیرا ضرورت‌ها محظورات را مباح میسازد، چنین رخصت‌هایی از جملۀ سهولت های دین و شریعت خدا و منهج و روش معتدل و حنیف است و بدانید که حق تعالی خطاها را می بخشد و بر توبه کنندگان رحم می نماید از این روی فضل او واسع و عطایش زیاد است و خدایی جز او نیست.
در ضمن قابل تذکر است که: شرایط بخصوص إضطرار، نباید زمینه ساز گناه و آزاد سازی مطلق شود؛ بلکه باید به همان مقدار رفع إضطرار إکتفا کرد. و توجه باید داشت که: از تسهیلاتی که برای أشخاص مُضطرّ در شرع إسلامی قرار داده می شود، سوء استفاده صورت نگیرد.
مفسر ابن کثیر فرموده است: «فُقها برآنند که تناول گوشت مردار بر حسب حالات مختلف گاهی واجب، گاهی مُستحب و گاهی مُباح است؛ و وجوب تناول آن در زمانی است که شخص بیم هلاک داشته و چیز دیگری غیراز آن را برای خوردن نیابد». همچنان ابن‌کثیر میگوید: «در جواز تناول گوشت مردار، این امرشرط نیست که برشخص سه روز بگذرد و اوغذای حلالی برای خوردن نیابد چنانکه بسیاری از مردم عوام و غیر آنان چنین می‌پندارند بلکه هرگاه که ناچار شد، خوردن آن برایش جایز است». در حدیث شریف به روایت ابن‌عمر(ض) از رسول الله(ص) آمده است که فرمودند: «قطعاً الله متعال دوست دارد که رخصتهایش عملی گردد، همان‌گونه که از انجام معصیت خود بد می‌برد».
این آیه بنابر قول مُحققان، آخرین آیة نازل شدۀ قرآن عظیم الشأن نیست بلکه آخرین آیه؛ آیة کریمه: «وَاتَّقُواْ یَوما تُرجَعُونَ فِیهِ إِلَی اللَّهِ» (سوره البقرة: 281]. میباشد.

شأن نزول آیة 3:

388- ابن منده در کتاب «الصحابه» از طریق عبدالله بن جبله بن حبان بن حجر از پدرش از پدرکلانش حبان روایت کرده است: با رسول الله جایی بودیم و من زیر دیگ گوشت آتش می أفروختم که آیة تحریم گوشت مردار نازل شد. دیگ را برگرداندم و آنچه در آن بود بر زمین ریخت.

خوانندگان گرامی !

بعد از اینکه در آیات قبلی شرح در باره چگونگی گوشتهای حرام، گوشت هائیکه خوردن شان ناپاک، و برای جسم و دین و یا هر دو زیان آور است و استثنا کردن آنچه که خوردنش دروقت ضرورت، واضطرار جایز خواهد بود؛ اینک درآیات متبرکه(4الی5)هم خطاب

(c) ketabton.com: The Digital Library

به‌پیامبرصلی الله علیه وسلم میفرماید: «یَسألونَکَ ماذا أُحِلَّ لَهُم...» در باره خوردنی های حلال بحث بعمل می آید.

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۴﴾

(ای پیغمبر) از تو سؤال میکنند: چه چیزی برآنان حلال شده؟ بگو: همه پاکیزه‌ها و شکاری که حیوانات شکاری که به آنها شکار کردن را تعلیم داده اید، در حالیکه از احکام تذکیه‌ای که الله به شما آموخته به آنها می آموزید، بر شما حلال شده است؛ بنابر این از آنچه آنان برای شما [گرفته اند و] نگاه داشته اند بخورید، (و لیکن) نام الله را (در وقت فرستادن حیوان شکاری] بر آن یاد کنید، و از الله بترسید، بی‌گمان الله زود حساب گیرنده است.(۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الطَّیِّبات»: پاکیزه‌ها. «الجَوارِح»: جمع جارحه، حیوانات و پرندگان شکاری، جارحه از جرح به معنای کسب است. در سوره‌ی أنعام آیه‌ی 60 میفرماید: «وَیَعلَمُ ماجَرَحتُم بِالنَّهارِ»: آنچه را در روز به دست آورده اید، می داند. «مُکَلِّبِینَ»: (کَلب): تعلیم دهندگان و مربیان سگهای شکاری وغیره. «مِمّا عَلَّمَکُمُ الله»: از آن چه که الله از روش صید شما را یاد داده است. «فَکُلُوا مِمّا أَمسَکنَ عَلَیکُم»: از شکاری بخورید که حیوان تعلیم یافته برای شما شکار کرده و نگهمیدارد و از آن چیزی نمیخورد. اگر خورد، دیگر خوردن آن شکار، حرام است. «أمسَکنَ»: نگهداشتند.

تفسیر:

«یَسْئَلُونَکَ ما ذا أُحِلَّ لَهُمْ»: از شما ای محمد! مردم دربارۀ آنچه الله متعال چه نوع طعام و خوراکی برایشان حلال است؟ می پرسند.

«قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ اَلطَّیِّباتُ»: به آنها بگو خداوند متعال هر پدیدۀ خوب را که نفع دارد و ضرر آلود و پلید نیست بر شما حلال نموده بلی! این پاکیزه‌ها، شامل همه چیزهایی میشود که حکم تحریم آنها درکتاب الله، یا سنت پیامبرش، یا إجماع اُمت، یا قیاس إثبات نشده است.

و بر شما همۀ آنچه دل و طبیعت سالم از آن بد برد مانند؛ خوک، سگ و موش حرام ساخته است.

برخی از مفسران (طیبات) را به حیوانات ذبح شده‌ای که به هنگام ذبح آنها نام الله برده میشود، تفسیر کرده‌اند.

پیامبر صلی الله علیه والسلام به این منظور آمده تا پاکیزه‌ها را که به جسم فایده دارد و به عقل ضرر ندارد و موجب إتلاف زندگی نیز نمی شود مباح و پلیدی‌هایی را که دل از آن بد می برد حرام کند.

«وَما عَلَّمْتُمْ مِنَ اَلْجَوارِحِ»: یعنی صیدی که توسط حیوان تعلیم یافته (سگ و أمثال آن) شکار می شود، برایتان حلال است.

همچنان به آنها بگو برای شما تمام شکار حیوانات تعلیم یافته و آموزش دیده مانند: سگ شکار،شاهین وباز وأمثال آن مجازاست. حیوان شکارچی آموزش دیده حیوانی است که هرگاه او را به سوی شکار بفرستید برود و هرگاه باز دارید نرود و از شکار نیز چیزی نخورد ولی هرگاه چنین حیوانی را به شکار میفرستید باید که نام الله را بگوئید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«مُكَلِّبِينَ»: یعنی سگ تعلیم یافته برای شکار در اینکه سگ‌ها باید آموزش دیده باشند نشانهٔ فضل و جایگاه بلند علم و دانش است تاجائی که الله تعالی شکار سگ های آموزش دیده را حلال نموده و شکار سگ های غیر آموزش دیده را حرام نموده است.
زمخشری گفته است: مکلّب یعنی تربیت وپرورش دهنده‌ی حیوانات شکاری.
ازکلب (سگ) مشتق است؛ چون بیشتر سگ مورد تربیت و تعلیم قرار میگیرد (تفسیر کشاف 471/1).
مفسر قرطبی میفرماید: «اگر سگ از شکاری که آن را صید میکند چیزی نخورد و در شکار از زخم یا نیش خود اثری بجا گذاشت و مسلمان شکارچی درهنگام فرستادن آن به شکار نام الله متعال را برآن برد، قطعاً شکار آن درست است و بی هیچ خلافی خورده می شود».
«تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمّا عَلَّمَكُمُ الله»: راه و روش و کیفیت گرفتن شکار را به آنها می‌آموزید، که این عمل بخشی از یاد داده های خدا به انسان است.
نشانه شکاری بودن حرفه‌ای سگ بعد از آموزش دادن آن این است که: صید را به طور مکرر و حداقل تا سه بار متوالی بگیرد و از آن صید چیزی هم نخورد. **«پس»** اگر حیوانات شکاری با این شرایط برای شما شکار کردند. «تفسیر انوار القرآن»
«فَكُلُوا مِمّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ»: اگر شکار را بگیرند و از آن نخورند، برای شما حلال است از آن بخورید. اما اگر از آن شکار بخورند، خوردن آن برایتان حلال نیست؛ این دلیل بر آن است که صید را برای خود شکار کرده و برای خود نگهداشته اند پس خوردن آن برای شما حلال نیست.
و دلیل آن از حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم که در خطاب به عدی‌بن حاتم نیز دلیل بر حرمت آن است: «چون سگ دست آموز خویش را به شکار فرستادی و نام الله را بر آن بردی، از آنچه برای تو میگیرد و نگهمیدارد بخور ولی اگر خودش از آن صید خورد، تو دیگر از آن نخور زیرا از آن بیم دارم که آن را فقط برای خودش نگهداشته باشد».
ولی برخی از فقها بدین عقیده اند که: اگر پرنده شکاری از شکار خویش خورد، خوردن آن، شکار را حرام نمی گرداند زیرا صرف انس گرفتن پرنده شکاری به صاحبش و برگشتن وی نزدش همراه با شکار، نشانه آموزش دیدگی وی است.
نشانه‌ی تعلیم یافتگی این است که وقتی آنرا رها کنی شکار را دنبال کند، و اگر آن را مانع شوی و باز بخوانی شکار را تعقیب نکند و برگردد، و نیز شکار را بگیرد و از آن نخورد، و در موقع رها کردن نام خدا را ببرد. شرط و صحت خوردن از حیوان صید شده که به وسیله‌ی سگ تعلیم یافته شکار می شود، این چهار شرط است.
مفسر قرطبی میفرماید: «اگرسگ از شکاری که آن را صید میکند چیزی نخورد و در شکار از زخم یا نیش‌خود اثری بجا گذاشت و مسلمان شکارچی در هنگام فرستادن آن به شکار نام الله را بر آن برد، قطعاً شکار آن درست است و بی هیچ خلافی خورده می شود».
«وَاُذْكُرُوا اِسْمَ الله عَلَيْهِ»: یعنی هنگام رها کردنش نام خدا را ببرید. یعنی: بر حیوان شکاری در هنگام فرستادن آن به شکار، نام الله را ببرید و اگر صیاد نام الله متعال رابرآن نبرد، آن شکار در نزد جمهور فقهاء بجز شافعی حلال نیست، مگر اینکه نام الله را به فراموشی ترک کرده باشد. و اگر صیاد شکار را درحالی دریافت که صید دارای حیات یقینی بود، باید آن را ذبح کند و نام الله متعال را بر آن ببرد. گفتنی است که صید تیر نیز همانند صید

(c) ketabton.com: The Digital Library

حیوان است وچنانکه در حدیث شریف آمده‌است، باید در هنگام شلیک‌کردن تیر به‌سوی صید، نام الله برده شود.
مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیة مبارکه مینویسد: جانوری که بواسطه سگ شکاری یا باز وغیره شکار شود، به شرایط ذیل حلال است:

1 - حیوان شکاری باید تعلیم یافته باشد؛
2 - به شکار فرستاده شده باشد؛
3 - حیوان شکاری را به طریقی تعلیم داده باشند که از طرف شریعت معتبر است، یعنی سگ راطوری تعلیم دهند که شکار را بگیرد و نخورد، و باز چنان آموخته باشدکه هروقتکه صاحبش او را آواز دهد فوراً برگردد. و در صورتی که سگ شکار خود را خودش بخورد، و باز به آواز برنگردد، معلوم است که چون تحت أمر او نیست، پس شکار را هم برای صاحب خود نگرفته.
4 - هنگام فرستادن حیوان شکاری نام الله را بر زبان رانند، یعنی «بسم الله» گفته بفرستند.

نصّ قرآنی همین چهار شرط را تصریح فرموده است؛ شرط پنجم که نزد حضرت إمام أبو حنیفه(رح) معتبر است، آنست که باید حیوان شکاری حتماً شکار را چنان زخم زند که خونش جاری شود. به این طریق، کلمة «جوارح» به إعتبار ماده «جرح» مشعر است، هرگاه یك شرط از شرایط مذکوره مفقود باشد، شکاری را که جانور شکاری کشته حرام است، جز در صورتی که نمرده باشد، و ذبح کرده شود؛ به حکم آیت «وَما أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ» حلال است.
«وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ سَرِيعُ اَلْحِسابِ(4)»: توجّه به معاد و حسابرسی سریع الهی، یکی از انگیزه‌های تقواست. طوریکه در آیة مبارکه میفرماید: و بر شماست تا تقوای الله را در همهٔ امور و شئون زندگی خود رعایت نموده همواره او أمرش را إطاعت و از نواهی‌اش إجتناب کنید که او تعالی به زودی همه را محاسبه می کند و عذاب او دردناک و برای عصیان‌گران است و ثوابش عظیم و برای اطاعت کنندگان میباشد، در ضمن باید گفت: إنسان چون عموماً به لذائذ دنیوی منهمك (مصروف و سرکار داشت) وقتی که به شکار و دیگر مشاغل مشغول میشود، از الله وآخرت غافل میگردد؛ ازین رو، تنبیه ضرور بودکه خدا را فراموش نکنید، و به خاطر داشته باشید که روز قیامت چندان دور نیست؛ از موازنه سپاس و دقائق عمر عزیز یك یك حساب گرفته می شود.

یادداشت:

هرگاه شکارچی قصد شکار کرد باید این چهار شرط را فراموش نکند؛ اگر نه شکاری که می کند، حرام است:

الف: حیوان شکاری باید مستقیماً قصد شکار کند،
ب: در إختیار أمر و نهی شکارچی باشد،
ج: شکار را سالم و دست نخورده به صیاد برساند،
د: شکارچی نیز در هنگام رها کردن جاندار شکاری - یا رها کردن تیر از اسلحه‌ی شکاری - نام الله را به یاد آورد که به منزله‌ی ذبح به شمار می آید.

یعنی؛ قصد بهره‌ی درست از نعمتهای خدا را داشته باشد. (بنقل تفسیر فرقان) قابل توجه اینکه: سؤال مسلمانان درباره‌ی خوراکی ها در این آیه، نشانگر این است که ازحالات روحی والایی برخوردار و درجستجوی پاکیزه‌ها و گریزان از پلیدیها بودند و دل و

(c) ketabton.com: The Digital Library

درونشان به سوی حق و حقگرایی به حرکت در آمده بود و میخواستند راه و رسم غلط جاهلی - به کلی - نابود و فراموش گردد و کسی در عمل آن را به کار نبندد.

شأن نزول آیه 4:

389- طبرانی، حاکم، بیهقی و غیر اینها از أبو رافع (روایت کرده اند: جبرئیل امین نزد سرور کائنات آمد و إجازه دخول خواست، پیامبر إجازه داد، ولی او دیر کرد. پس پیامبر أکرم صلی الله علیه وسلم ردای (پتو) خویش را بر دوش أنداخت و به سوی او رفت و جبرئیل امین هنوز به در خانه ایستاده بود.

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: به تو اجازه دخول دادم. جبرئیل گفت: بلی، لیکن ما به خانه‌ای که در آن تصویر و یا سگ باشد هرگز داخل نمیشویم، مسلمین جستجو کردند و در یکی از خانه‌ها چوچه سگی یافتند. آنگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم به أبو رافع دستور داد که در مدینه حتی یک سگ را هم زنده نگذارد. پس تعدادی از مردم به حضور نبی کریم آمدند و گفتند: ای فرستاده الله چه چیز از این گروه حیواناتی که دستور کشتارشان را داده‌ای بر ما حلال است، در جواب آنها آیه «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ» نازل شد.

390- ابن جریر ازعکرمه روایت کرده است: رسول الله ابو رافع(رض) را بابت کشتار سگ‌ها فرستاد و او نزدیک عوالی رسیده بود که عاصم بن عدی، سعد بن خیثمه و عویمر بن ساعده نزد پیامبر رسیدند وگفتند: ای رسول الله! به ماچه چیز حلال است؟ بنابر این، آیه «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ...» نازل شد (طبری 11138 به قسم مرسل روایت کرده است.).

391- و از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است: هنگامی که رسول الله دستور قتل سگ‌ها را صادر کرد. مسلمانان گفتند: چه چیز از این حیوانات به ما حلال است، پس این آیه نازل گردید (طبری 11139 به قسم مرسل روایت کرده است).

392- و از طریق شعبی روایت کرده است: عدی بن حاتم طائی گفت: مردی نزد پیامبر(ص) آمد و از شکار سگ‌ها پرسید، پیامبر نداشت که به او چه بگوید. تا این که آیه «تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ الله» نازل شد. (طبری 11161 از شعبی به قسم مرسل روایت کرده است.).

393- ابن ابو حاتم از سعید بن جُبَیر روایت کرده است: عدی بن حاتم و زید بن مُهلهل طائی(رض) از رسول الله (پرسیدند، ما طایفه‌ای هستیم که با سگ‌ها وبازهای شکاری به شکار میرویم وسگان خانوادة ذریح (خانواده شترها منسوب به شتر) وگاو وحشی، گوره خر وآهو شکار میکنند. اینک إیزد تعالی خوردن مردار را بر مسلمین حرام کرده، پس چه چیز بر ما حلال است؟ به این سبب «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ» نازل شد.

«وَمَا عَلَّمتُم مِّنَ الجَوَارِحِ»: و شکاری که پرندگان وحیوانات شکارگر را صید میکنند برایتان حلال است. این آیه بر چند چیز دلالت می نماید:

اول: لطف و مهربانی خدا نسبت به بندگانش که راه‌های حلال را برای آنان گسترده است وحیواناتی را که سر نبریده‌اند بلکه پرندگان و حیوانات شکاری آنرا شکار کرده‌اند برای آنان حلال نموده است. منظور از «جوارح» سگ‌های شکاری و شاهین و دیگر حیواناتی است که با چنگال و دندان شکار می‌کنند.

دوم: شرط است که حیوان شکاری تعلیم یافته باشد، به طوری که در عرف تعلیم شمرده شود، به این صورت که هرگاه بخواهد حیوان را به حرکت درآورد و رها کند، حرکت

(c) ketabton.com: The Digital Library

نماید، و هرگاه بخواهد آن را از شکار باز دارد با صدای او باز گردد. و هرگاه حیوانی را گرفت آن را نخورد. بنابر این فرمود: «تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُواْ مِمَّا أَمسَكنَ عَلَيكُم» از صیدی که به خاطر شما گرفته و نگهداشته‌اند، بخورید. و چنانچه حیوان شکاری بخشی از آن صید را بخورد، معلوم نیست که بقیه آخر را برای صاحبش نگاه بدارد، زیرا إحتمال دارد که درصدد خوردن نصف باقیمانده هم باشد.

سوم: شرط است که سگ یا پرنده شکاری و أمثال آن، شکار را زخمی کرده باشد. به دلیل اینکه فرموده است: «مِّنَ الجَوَارِحِ» و قبلاً گفتیم که حیوان خفه شده حرام است. پس اگر سگ یا دیگر حیوان شکاری، صید را خفه کرد یا بر اثر سنگینی وزنش آن را کشت، حیوان شکار شده حلال نیست. این نظر مبنی بر آن است که پرندگان و حیوانات شکاری، شکار را با چنگال با دندان خود زخمی کنند. و بنا به قول مشهور که میگوید: جوارح به معنی «کواسب» میباشد، منظور حیوانات شکارگری است که خود شکار را به دست می‌آورند و آنرا در می‌یابند. پس اگر به این معنی باشد، در آن دلالتی بر مطلب گذشته نیست. و الله اعلم.

چهارم: جایز بودن پرورش و نگهداری سگ شکاری است، همان‌طور که در حدیث صحیح آمده که نگهداری و پرورش سگ شکاری جایز است. با اینکه در اصل، نگهداری سگ و پرورش آن حرام است، اما نگهداری سگ شکاری جایز است، زیرا اگر شکار و تعلیم دادن سگ جایز باشد به طور قطع نگهداری آن نیز جایز است.

پنجم: پاک بودن قسمتی از شکار که سگ با دهان گرفته است، چون خداوند آن را جایز قرار داده و نگفته است آن را بشوئید. پس این برپاکی محلی که دهان سگ شکاری به آن خورده است دلالت می نماید.

ششم: در این آیه به فضیلت علم اشاره شده است، و اینکه سگ و حیوان تعلیم یافته به خاطر تعلیمی که دیده است شکارش حلال است، و حیوان شکارگری که تعلیم نیافته شکارش حلال نیست.

هفتم: مشغول شدن به تعلیم دادن سگ یا پرنده یا امثال آن مذموم و ناپسند نبوده و کار بیهوده و باطلی نیست، بلکه امری است مطلوب، چون تعلیم، وسیله‌ای برای حلال شدن شکارِ حیوان شکارگر و استفاده از آن است.

هشتم: این آیه دلیلی است برای کسی که فروختن سگ شکارگر را جایز میداند، زیرا جز ازطریق خرید و فروش نمیتوان به سگ شکاری دست یافت.

نهم: در این آیه «بسم الله» گفتن به هنگام رها کردن حیوان شکاری شرط قرار داده شده است، و اگر به طور عمد و قصد «بسم الله» نگوید شکاری را که حیوان شکاری کشته است حلال نمی باشد.

دهم: خوردن آنچه حیوان شکارگر صید کرده حلال است، خواه حیوان شکارگر صید را کشته باشد یا نه. و اگر صاحبش آن را دریافت و شکار به طور حتم و مسلّم زنده بود حلال نیست مگر اینکه آن را ذبح کند. (بنقل از تفسیر فرقان)

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا

(c) ketabton.com: The Digital Library

آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴿۵﴾

امروز همه پاکیزه هاي [از رزق الله] براى شما حلال شد، و طعام اهل کتاب [که مخلوط با مواد حرام و نجس نیست] بر شما حلال و طعام شما هم بر آنان حلال است. و زنان پاکدامن از مؤمنات، و زنان پاکدامن از اهل کتاب [از طریق ازدواج شرعی] درصورتیکه مهریه آنان را بپردازید بر شما حلال است، در حالی که مایل باشید پاکدامن بمانید نه زناکار، و نه انتخاب کننده معشوقه نامشروع در خلوت و پنهان. و هرکس در ایمان [به الله و پیامبران وقیامت] کفر ورزد، قطعاً عملش تباه شده وفقط او درآخرت از (جملهٔ) زیانکاران است.(۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«المُحصَنات»: (حِصن): زنان پاکدامن و پاکیزه، پاکدامنان. «أُجور»: مهریه ها.
«مُحصنینَ»: مردان پاکدامن. «غیر مُسافِحینَ»: (سَفح): مردانی که آلوده به زنا نباشند.
«أخدان»: جمع خدن [←نساء/۲۵]: دوستان پنهانی و نامشروع، رفیقان. خِدن: دوست گیری. «الإیمان»: آنچه باید بدان باور داشت. مراد احکام شریعت است. «حَبِطَ»: تباه گشت.

تفسیر:

«اَلْیَوْمَ أُحِلَّ لَکُمُ اَلطَّیِّباتُ»: امروز برای لذایذ پاک برای شما حلال شد، أعم از ذبایح وغیره برایتان مباح گشته است. حق تعالی حکم حلال کردن چیزهای پاکیزه را به عنوان تأکیدی بر إحسان و مِنت خویش، تکرار فرمود، تا منّت و لطف خویش رابیان دارد وبندگانش رابه سپاسگزاری فراوان و ذکر پروردگار فرا بخواند، و چیزهایی را که بدان نیاز دارند برای‌شان حلال نمود، به گونه‌ای که میتوانند از چیزهای پاکیزه استفاده کنند. همان طوری که امروز دین کامل به شما داده شد، نعمت‌های پاکیزه دنیا هم به طور همیشه برای شما حلال گردانیده شد که هیچ گاهي منسوخ نمی شود.
«وَطَعامُ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتابَ حِلٌّ لَکُمْ»: یعنی برای تان خوراک و ذبیحه‌ی أهل کتاب، از جمله یهود و نصاری برای شما حلال است. یعنی ای مسلمین! حیواناتی را که یهودیان و نصارا سر میبرند برای شما حلال است، نه حیواناتی که دیگر کافران سر میبرند، زیرا ذبیحه آنها برای مسلمین حلال نیست. چون اهل کتاب به پیامبران و کتاب های آسمانی منتسب هستند، و همه پیامبران بر حرام بودن حیوانی که برای غیر خدا ذبح شده باشد متفق می باشند، زیرا ذبح حیوان برای غیر خدا شرک است.
پس یهودیان و نصارا به حرام بودن ذبح حیوان برای غیر خداوند معتقد هستند، بنابر این ذبیحه آنان حلال است، اما ذبیحه دیگر کفار نه.
«طَعامُ»: منظور ازطعام اهل کتاب نام هر چیزی است که خورده می شود، که مذبوحه أهل کتاب از آن جمله است. لذا تمام خوراکی‌های پاکیزه یهود و نصاری بدون فرق میان گوشت وغیرآن برای مسلمین حلال است. اما در اینجا مراد آیه از طعام از باب ذکر عام و اراده خاص مذبوحه أهل کتاب است.
در روایتی حضرت علی(رض)، بی بی عائشه و اِبن عمر رضی الله تعالی عنهما فرموده اند: «اگر میشنوی که شخص کتابی ای نام غیر الله را در هنگام ذبح حیوان بر آن می برد، از گوشت آن حیوان نخور».

(c) ketabton.com: The Digital Library

ولی اِمام مالک(رض) فرموده است: «بردن نام غیر الله از سوی اهل کتاب در هنگام ذبح حیوان، سبب کراهیت خوردن از آن میشود نه سبب حرمت آن».
ولی در صورتی‌که مسلمان از این أمر آگاهی نداشت که شخص کتابی در هنگام ذبح حیوان چه گفته است، در آن صورت، خوردن مذبوحه وی بی هیچ خلافی حلال است زیرا این خبر به صحت رسیده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از گوسفند به زهر آلوده‌ای که زن یهودی به ایشان إهدا کرد، تناول کردند.
لیکن مذبوحه مجوس (آتش پرستان) حلال نیست، همچنین مذبوحه ملحدان وبت‌پرستان وهرکافر دیگری غیر ازیهود و نصاری حلال نیست. نکاح زنانشان نیز جایز نیست زیرا آنها أهل کتاب نیستند. اما بجز حیوانات مذبوحه، سایر غذاهایشان به إجماع حلال است، چرا که این غذاها برای عموم مردم مباح می‌باشد و هیچ دلیلی بر تخصیص و تبعیض آنها وجود ندارد «وَ طَعامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ»: و ذبیحه‌ی شما مسلمانان «حِلّ لَّهُم» برای آنان حلال است. پس مانعی ندارد به آنها غذا بدهید یا به آنها بفروشید. یعنی: طعام مسلمین برای اهل کتاب حلال است بنابر این، هیچ گناهی بر مسلمانان نیست که اهل کتاب را از حیوانات مذبوحه خویش اطعام کنند چنان‌که ایشان از حیوانات مذبوحه آنها میخورند و این از باب پاداش‌دهی و مقابله به‌مثل و مبادله نیکویی‌هاست.
در حدیث آمده که «لایأکل طعامك إلّا تقیّ» (خوراك تو را غیر از پرهیزگاری نخورد) مطلب این نیست که طعام شما برای اشخاصی که پرهیزگار نباشند، حرام است؛ وقتی که ذبیحه کافر کتابی برای مسلمان حلال باشد، ذبیحه و خوراك مسلمان چگونه برای دیگران حرام می باشد؟!
«وَٱلْمُحْصَنَاتُ مِنَ ٱلْمُؤْمِنَاتِ»: ای مؤمنان! ازدواج با زنان آزاد و پاک دامن عفیفه مؤمن برایتان حلال است. نه زنان زناکار. قید عِفّت شاید به غرض ترغیب است؛ یعنی مسلمان باید قبل از نکاح، اوّل عِفت زن را در نظر بگیرد؛ نباید تصوّر کرد که اگر پاکدامن نباشد نکاح او صحیح نیست. (تفسیر کابلی)
مفسر نسفی میفرماید: «عفیف بودن، یا آزاد بودن زن مؤمن، شرط صحت نکاح نیست بلکه از این ارشاد الهی استحباب بر می آید نه وجوب بنابر این، نکاح کنیز مسلمان و نکاح زنان غیر پاکدامن نیز برای مسلمان حلال است».
فقها نیز بجز إمام احمد بن حنبل عِفت را شرط صحت عقد اِزدواج میان مرد و زن مسلمان قرار نداده أند **«و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده»** نیز برای شما با إزدواج حلال اند.
ملاحظه میکنیم که آیة کریمه از این مسأله که طعام ما مسلمین برای أهل کتاب حلال است یاد کرد أما از این أمر که زنان مسلمان برای مردان أهل کتاب حلال اند، ذکری به میان نیاورد، که این خود، دلیل حرمت زنان مسلمان بر آنان است. شرط حلال بودن زن کتابی برای ما در نزد جمهور فقها پاکدامنی اوست بنابر این، در تحت این آیة کریمه زنان آزاد عفیفة یهودی و نصرانی داخل میشوند، نه زنان زناکار و بدکاره آنها.
«وَٱلْمُحْصَنَاتُ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ»: و ازدواج با زنان آزاد کتابی (یهودی و نصرانی) یعنی نیز برایتان حلال است. زنان آزاده پاکدامنی که پیش از شما، کتاب (آسمانی) به آنان داده شده است. یعنی یهودیان و نصارا. و این فرموده الهی راکه میفرماید: «وَلَا تَنكِحُواْ ٱلمُشرِكَتِ حَتَّى يُؤمِنَّ» (البقرة: 221).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وبازنان مشرک ازدواج نکنید مگراینکه إیمان بیاورند، تخصیص می‌گرداند».
نظر جمهور چنین است و عطا گفته است: خدا تعداد زنان مسلمان را أفزوده است، و عقد أهل کتاب در آن أیام رخصت بود.
از مفهوم آیة مبارکه چنین بر می آید که ازدواج با زنان برده‌ی مؤمن برای مردان آزاده حلال نیست.
اما زنان برده اهل کتاب هیچگاه مباح نبوده و بطور مطلق نمیتوان آنان را به عقد مردان آزاده در آورد، زیرا خداوند متعال فرموده است: «مِّن فَتَيَٰتِكُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ» (النساء: 25). «از کنیزان مؤمن و مسلمان».
اما زنان مسلمان اگر برده باشند ازدواج با آنها اول، توانایی نداشتن برای ازدواج با آزاده. و دوم، ترس ازگرفتار شدن به فساد و گناه، اما ازدواج با زنان فاسق و زناکار جایز نیست، خواه مسلمان باشند یا اهل کتاب، مگر این‌که توبه کنند، زیرا خداوند متعال فرموده است: «الزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَو مُشرِكَة» [النور: 3]. «مرد زناکار جز بازن زناکار یازن مشرک ازدواج نکنند».
مفسر تفسیر کابلی درذیل این آیه مینویسد که: بایك حکمی که به اهل کتاب مخصوص بود، حکم مخصوص دیگر آن نیز بیان گردیده؛ یعنی در شریعت، نکاح زن کتابی جایز ونکاح مشرکه جایز نیست: «وَلا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ» (بقره، رکوع 27). یاد باید داشت که نصارای زمان ما عموماً به نام، نصاری میباشند؛ امّا در اینها بسا مردمانی هستند که نه به کتاب آسمانی قائلند، و نه به مذهب، و نه به خدا؛ ازین جهت، اطلاق «اهل کتاب» بودن بر آنها راست نمي‌آید؛ لهذا، حکم ذبیحه و زنان‌شان مثل اهل کتاب نمیباشد. و نیز، معنی حلال شدن چیزی این است فی حدّ ذاته در آن کدام نوع تحریم نباشد؛ امّا، در صورتی که انسان نسبت به أحوال و آثار خارجی از انتفاع حلال مبتلا به حرام شود، بلکه احتمال باشد که به کفر گرفتار آید، اجازه انتفاع از چنین حلال داده نمیشود. در روزگار ما از آمیزش و اختلاط بدون ضرورت بایهود ونصاری وگرفتار شدن بەدام زنان آنها، نتایج خطرناکی که پدید مي‌آید بر کس مخفی نیست؛ پس بایداز اسباب وذرایع اعمال وعقاید بد اجتناب ورزید.
«إِذا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ»: به شرطی ازدواج با زنان مذکور برای شما حلال است که مهر آنها را بپردازید. پس هرکس تصمیم به ندادن مهریه زن بگیرد، برای او حلال نیست. و خداوند متعال به پرداختن مهریه زن دستور داد، و آن زمانی است که زن عاقل و رشید، و صلاحیتِ پذیریشِ مهریه را داشته باشد، در غیر این صورت شوهر مهریه را به سرپرست زن می دهد. و نسبت دادن مهریه به زنان بر این دلالت مینماید که زن مالک تمام مهریه‌اش است و هیچکس حقی در آن ندارد مگر آنچه که به زن شوهر ببخشد یا به سرپرست خودش یا به کسی دیگر بدهد.
مفسر تفسیر کابلی مینویسد: در قید نکاح آوردن گویا اِشاره به آن است که نکاح درظاهر قید وپابندی است، لیکن این قید ازآن آزادی‌ها و شهوت‌رانی‌ها بهتر است که در هوای آن چارپایان آدم صورت میخواهند سلسله ازدواج را معدوم نمایند.
«مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسافِحِينَ»: به وسیله‌ی ازدواج عفت خود را حفظ کنید و نه این که مرتکب زناشوید. یعنی: انگیزه شما از ازدواج با زنان کتابی، طلب پاکدامنی و عفت برای خودتان باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَلا مُتَّخِذِی أَخْدان» «غَیرَ مُسَفِحِینَ» و با هیچکس زنا نکنید. «وَلَا مُتَّخِذِي أَخدَان» ومعشوقه ودوست نگیرید. ودوست گرفتن یعنی زناکردن بامعشوقه‌ها، زیرا در جاهلیت زنا اینگونه بودکه عده‌ای با هرکس زنا میکردند، چنین فردی «مُسَافح» زناکار نامیده میشد. و بعضی فقط با دوست و معشوقه خود زنا میکردند. خداوند خبر داد که این کار با عفت و پاکدامنی متضاد است، و شرط ازدواج این است که شوره پاکدامن باشد.

«خدن»: در اینجا به معنای دوست و معشوقه است و بر مرد و زن هردو اطلاق میشود. طبری گفته است: یعنی با زنی نافرمان و عاصی خلوت نکند که دل از یکدیگر بربایند و او را به عنوان معشوقه و دوست خود برگزیند و با او به فسق و فجور بپردازد. (تفسیر طبری 590/9).

«وَمَنْ یَکْفُرْ بِالْإِیمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِی اَلْآخِرَةِ مِنَ اَلْخاسِرِینَ(5)»: هرکس از دین برگردد یعنی: هرکس مُرتَد گردیده و به شرایع و قوانین إسلام کفر ورزد، بی‌گمان عملش نابود گشته است، و آن زمانی است که بر حالت کفر بمیرد. همانطورکه خداوند متعال میفرماید: «وَمَن یَرتَدِد مِنکُم عَن دِینِهِۦ فَیَمُت وَهُوَ کَافِر فَأُوْلَئِكَ حَبِطَت أَعمَلُهُم فِي الدُّنیَا وَالأخِرَةِ» (البقرة: 217). «و هرکس از شما از دین خود مرتد شود، و در حالیکه کافر است بمیرد پس ایشان اعمال شان در دنیا و آخرت نابود می شود».

«وَهُوَ فِي الأخِرَةِ مِنَ الخَسِرِینَ»: و او در آخرت از زمره کسانی خواهد بود که در مورد خود و اموال و خانواده هایشان دچار زیان شده و به شقاوت همیشگی گرفتار آمده اند.

خوانندگان گرامی!

در آیة متبرکه (6 الی 7) موضوعات متعلق به وضوء، غسل، تیمم مورد بحث قرار گرفته میشود.

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَأَیْدِیَکُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِکُمْ وَأَرْجُلَکُمْ إِلَى الْکَعْبَیْنِ وَإِنْ کُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ کُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیدًا طَیِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَأَیْدِیکُمْ مِنْهُ مَا یُرِیدُ اللهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَکِنْ یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ وَلِیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ﴿۶﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که به [قصدِ] نماز ایستادید، پس روی و دست‌های تان را تا آرنج بشویید و سرهای خود را مسح کنید، و پاهای تان را تا بُجلَک بشوید، و اگر جُنُب باشید پس خود را پاک کنید (غسل کنید)، و اگر مریض یا مسافر باشید، یا کسی از شما از مکان قضای حاجت بیاید، یا با زنان تماس (آمیزش) کرده باشید و آبی (برای وضوء یا غسل) نیابید پس قصد خاک پاک (تیمم) کنید، پس به آن خاک روی و دست‌های تان را مسح کنید، الله نمیخواهد بر شما مشقتی را لازم گرداند، و لیکن میخواهد که شما را پاک سازد، و نعمت خود را بر شما تمام کند، تا شکر او را به جا آرید.(۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إذا قُمتُم»: اَرَدتُم، هرگاه خواستید برای نماز به پا خیزید، هرگاه برخاستند.

«وُجُوهَکُم»: جمع وجه، صورت ها. «المَرافِقِ»: آرنج‌ها. «أرجُلَکُم»: جمع رجل، پاها، کلمه «أرجُلَکُم» بر «وُجوهَکُم» و «أیدِیَکُم» عطف میشود که تقدیر جمله این است: «وَاغسِلوا أرجُلَکُم إلی الکعبَینِ»، و قرار گرفتنش پس از «بِرُؤوسِکِم» برای مراعات ترتیب

(c) ketabton.com: The Digital Library

أندام وضوست. «الكَعبين»: تثنیه‌ی كعب، بُجلَک، برآمدگی پاها. «جُنُباً»: كسی كه به هروسیله، منی‌اش خارج شده باشد، جنابت.
(كلمه‌ی «جنب»، به زن و مرد، مفرد و جمع، بطور یكسان اطلاق میشود.) «فَاطَّهَّروا»: (طُهر): غسل كنید. «الغائط»: جای كنار و دور از انظار، زمین پست گود، محل قضای حاجت. «لامَستُم»: همبستر شدید، آمیزش جنسی كردید. «صَعیداً»: روی زمین، خاك. حَرَج: تنگنا، فشار و مشقت، رنج.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت كه: در آیه‌ی 43 سوره‌ی نساء، به موضوع غسل و تیمّم اشاره بعمل آمده است، اینک در آیه كریمه هذا علاوه بر آن دو مبحث، به مسأله‌ی وضوء هم ذكر بعمل می‌آید طوریكه میفرماید: «یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَی اَلصَّلاةِ» ای مؤمنان! هرگاه از خواب برخیزید، و یا هم از مشاغل دنیوی راكنار گذاشتید و به نماز رجوع كنید، در حالیكه فاقد وضوء بودید و خواستید به نماز برخیزید. بناءً اول باید مطابق شریعت وضوی بگیرید.
لغویان مینویسند كه: كلیمه «قیام»، هرگاه با حرف «إِلَی» همراه شود، به معنای اراده كردن است. طوریكه در آیة متبركه آمده است: «إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاةِ» یعنی هرگاه تصمیم به نماز خواندن گرفتید.
در این آیة مباركه در می‌یابیم كه: غرض وغایت حكم طهارت و وضوء همانا «وَلكِنْ یُرِیدُ لِیُطَهِّرَكُمْ» (الله میخواهد كه شما را پاك سازد)، كه حق تعالی در آخر آیه بیان فرموده است، واضح است كه سبب وجوب شستن دست و روی وغیره آنست كه بنده پاك و با صفا گردیده لیاقت حضور الهی(ج) را پیدا كند، و به بارگاه ربّ العزة منزلتی می یابد، همچنان از فحوای آیه مباركه «إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا» در می یابیم كه: آلودگی جسم، مانع قرب به دربار الهی میگردد، بناءً:
در آیة متبركه «إِذَا قُمتُم إِلَی الصَّلَوةِ» در جنب اینكه برای به بپاخاستن نماز، أمر بعمل آمده است؛ تاكید برنیت برای أدای نماز نیز در آیة مباركه صورت گرفته است. طوریكه میفرماید: «إِذَا قُمتُم إِلَی الصَّلَوةِ» یعنی هرگاه به قصد و نیت نماز بپاخاستید.
در این آیه مباركه در می یابیم كه وضو شرط صحّت نماز است، زیرا خداوند به هنگام بلند شدن برای نماز به وضو دستور داده فرموده است، و اصل این است كه «امر» برای وجوب است.
وضوء با داخل شدن وقت نماز واجب نمی شود، بلكه هنگام اراده كردن برای نماز واجب میگردد.
هر آنچه كه اسم نماز برآن اطلاق شود از قبیل فرض، و نفل، و فرض كفایه و نماز جنازه، برای همه آنها وضو شرط است. حتی بسیاری از علما برای سجده خالی، از قبیل سجده تلاوت وسجده شكر نیز وضو را لازم می دانند.
ولی باید یادآور شود كه: وضوء گرفتن برای هر وقت نمازی مستحب است و فقط آنگاه فرض می شود كه انسان بی وضوء بوده و قصد نماز گزاردن را داشته باشد.
أنس بن مالك(رض) فرمود است كه: «رسول الله صلی الله علیه وسلم به هنگام ادای هر نماز، وضویی جدید می‌گرفتند. از وی پرسیده شد: شما چگونه عمل میكردید؟ فرمود: ما نمازها را تا آنگاه كه بی وضوء نمی شدیم با یک وضوء میخواندیم». بنابر این، وضو بالای وضو فقط یک امر مستحبی است، اما فضیلت زیادی دارد، چنانكه در حدیث شریف

(c) ketabton.com: The Digital Library

آمده است: «وضو بالای وضو، نوری بربالای نور است». نقل است که: «هرکس بر بالای وضو، وضو کند برایش ده حسنه نوشته میشود». همچنین در حدیث شریف آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز فتح مکه همه نمازها را با یک وضوذ خواندند، عمر(رض) از ایشان پرسید: امروز شما کاری کردید که تاکنون نمیکردید. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ای عمر! من قصداً این کار راکردم»، یعنی: تا چنین تصور نشود که وضو کردن برای هر نماز، واجب است.

«فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى اَلْمَرافِقِ»: «و» بشویید «دستهای خود را تا مرفق» «مرفق»: عبارت از مفصلی است میان مچ دست و بازو که آرنج نامیده میشود. و چون نمازگزار وضوء می کند، باید آب را بر هر دو آرنج خویش نیز سرازیر نماید.

در ضمن قابلی یادآوري میدانم که: فُقها گفته‌اند: مَضْمَضَمه و إستنشاق (آب در دهان وبینی کردن) نیز جزء شستن روی است چنانکه بر خِلال‌کردن ریش نیز دلیل شرعی آمده و در صورتی که ریش أنبوه باشد، خِلال کردن آن مستحب است. در مذهب مالک و شافعی، مضمضه و استنشاق در وضوء و غسل مستحب، درمذهب أحمد بن حنبل واجب و در مذهب أبو حنیفه (رحمه الله علیهم جمیعا) در غسل فرض و در وضوء مستحب است.

«وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى اَلْكَعْبَيْنِ»: و سرهای خود را مسح کنید و پاهایتان را با بُجُلک ها بشویید.

قابل تذکر است که حکم تغسیل پای‌ها «إلي الكَعبينِ» همانند حکم «إلي المَرافِقِ» دست ها است یعنی اینکه هدف از آن شستن کامل هر دو پا همراه با برآمدگی های آن یعنی بُجلَک ها است، نه مَسح؛ زیرا مَسح حد و مرز معینی ندارد. و تعیین حد و مرز برای شستن است.

همچنین در آیة مبارکه در بیان تیمم میفرماید: «فَامسَحوا بِوُجوهِكُم وَ أيدِيَكُم مِنهُ» نمیفرماید: «... وَ أيديكُم إلي المرافِقِ مِنهُ» چون در مسح، حد و مرز مطرح نیست. بنابراین مسح دستها هم تامچ دست وهم تاآرنج، درست است وحداقل مسح نیز، فریضه را کامل میکند؛ همان گونه که مسح کردن و دست کشیدن روی چند تار موی سر - به دلیل محدود نکردن - فریضه را تکمیل می نماید.

مفسر زمخشری گفته است: فایده‌ی آوردن إِلَى اَلْكَعْبَيْنِ این است که کسی گمان نبرد که پاها باید مسح شوند؛ چون در شریعت برای مسح غایتی آورده نمیشود. و در حدیث آمده است: (وای به حال آنان که در شستن پاها کوتاهی میکنند). (تفسیر کشاف 474/1.).

این حدیث نظر إمامیه را رد میکند که میگویند: در وضوء فرض است که پا مسح گردد نه شسته شود. نص آیه نیز بر این مطلب تصریح مي کند که پا باید شسته شود؛ چرا که «وَ أَرْجُلَكُمْ» به صورت منصوب آمده است، پس بر عضو مغسول عطف است. و به منظور افاده‌ی ترتیب مسح بین اعضایی که باید شسته شوند، آمده است.

بُجُلَک ها :

عبارت از دو استخوان مدور مانند برآمده در پایین‌ترین قسمت استخوان ساق پای اند. خاطر نشان میشود که أحادیث در باره شستن پا بسیار است، از آن جمله در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم وضو گرفته و هر دو پایشان را شستند و فرمودند: «این وضویی است که الله متعال نماز را جز با آن قبول نمی کند». مسح بر موزه ها نیز به احادیث متواتر ثابت شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

باید گفت که: آیه‌ی تیمم عام است؛ تیمم هم به جای وضوء و هم به جای غسل به کار می رود.
فرض مسح در نزد أحناف؛ مقدار یک‌چهارم سر، در نزد حنبلی‌ها و مالکی‌ها؛ کل سر و در نزد شافعی؛ حداقل آنچه که اسم مسح بر آن اطلاق میشود، در این باره کافی است حتی اگر بخشی جزئی از موی سرش را هم مسح کرد.
همچنین در مذهب شافعی، تکرار مسح تا سه بار مستحب است، در مذهب أحناف، سه بار مسح با یک آب مستحب است و در مذهب احمد بن حنبل، یک بار مسح‌کردن کافی است.
مسح سر یعنی دست را تر کرده بر سر بکشید. مفسران مینویسند که: ثابت نمیشود که پیامبر صلی الله علیه وسلم در تمام عمر کمتر از مقدار ناصیه را مسح کرده باشند و مقدار ناصیه تقریباً چارم حصّه سر است و به مذهب حنفی همین قدر مسح فرض میباشد. برای تفصیل مبحث مسح و نظریات فقها در این بابت به کتب معتبر فقه مراجعه بفرماید.
«وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا»: اگر در حالت جنابت باشید، باید با شستن تمام بدن، خود را پاک نمایید، یعنی: تمام بدن خود را با آب بشویید، طوری که چیزی از آن ناشسته باقی نماند.
مراد از حکم «فَاطَّهَّرُوا» در آیة مبارکه أنجام غسل است. به قرینه اینکه در آیه‌ی 43 سوره‌ی نساء به جای «فَاطَّهَّرُوا»، «تَغْتَسِلُوا» فرموده است.

در آیة متبرکه:

أمر به غسل جنابت شده، یعنی برای پاك شدن از جنابت تنها شُستن أعضای چارگانه و مسح کافی نمی باشد.
شُستن تمام بدن در صورت جنابت واجب است، زیرا خداوند، پاک کردن را به بدن نسبت داده و آن را مخصوص قسمت‌هایی از بدن قرار نداده است.زیرا رسانیدن آب در سطح بدن تا جائی که بدون ضرر آب میرسد ضرور است؛ از آنجاست که به مذهب حنفیّه مضمضه و إستنشاق، یعنی آب در دهان و بینی کردن، در غسل فرض است و در وضوء سنّت.
أمر به شستن ظاهر و باطن موها در جنابت.
حدث أصغر در حدث أکبر مندرج است، و اگر کسی هم جنب بود، و هم وضوء نداشت، کافی است که نیت رفعِ هر دو را بکند و تمام بدنش را بشوید.
چون خداوند جز پاک کردن چیز دیگری را بیان نکرده و نفرموده است که دوباره باید وضو بگیرید.
جنابت بر هرکسی صدق پیدا میکند که در حالت خواب یا بیداری از او «منی» بیرون بیاید، و یا اینکه آمیزش کند و آبی نیز از او خارج نشود.
هر کس به یادآوری که احتلام شده است، ولی تری را ندید، غسل بر او واجب نیست چون او جنب نشده است.
«وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضى أَوْ عَلى سَفَر»: اگر مریض بودید و استعمال آب برایتان زیانبخش و ضرر آلود باشد، یا مسافر بودید و آب را نیافتید، «أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ اَلْغائِطِ»: یا این که از محل قضای حاجت آمدید،
«أَوْلامَسْتُمُ اَلنِّساءَ»: و یا با همسران خویش مقاربت جنسی کردید.
«فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً»: و بعد ازجستجو آب را نیافتید، برای تیمم خاک پاک را جستجو کنید، یعنی خاک پاک برای شما کافی است پس با آن خاک بر طریقهٔ شرعی تیمم کنید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

توجه بفرمایید: که ماشاء الله چه اعجازی در قرآن عظیم الشأن نهفته است ودر آیة متبرکه «أَوْلامَسْتُمُ اَلنِّساءَ»: ملاحظه میداریم که: با چه قوتش رعایت حیاء و عِفّت و أدب کلام رعایت گردیده است، مخصوصاً در مسائل زناشویی. طوریکه میفرماید: «لامَسْتُمُ النِّساءَ»: ولی در مبحث مسائل حقوقی، برای این که حقّی کسی ضایع نشود، قانون روشن و بی پرده‌ای را در باب به بیان میگیرد طوریکه میفرماید: «دَخَلْتُمْ بِهِنَّ» (نساء، 23.) که در مورد مبحث مهریّه به بیان گرفته شده است.

«فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً»: و بعد از جستجو آب را نیافتید، برای تیمم خاک پاک را جستجو کنید، یعنی خاک پاک برای شما کافی است پس با آن خاک بر طریقهٔ شرعی تیمم کنید.

همچنان در آیة مبارکه در می یابیم که: پروردگار باعظمت ما احسان خود را بر بندگانش با مشروع قرار دادن تیمم بیان می دارد.

یکی از أسباب جایز بودن تیمم، مریضی است که بکار بردن آب برای آن زیان آور باشد. پس برای چنین مریضان اجازه است که برای أدای نماز تیمّم بعمل آرد.

از جمله أسباب جایز بودن تیمم، سفر و آمدن از قضای حاجت است، و آن زمانی مجوّز تیمم است هر چند آب نیز وجود داشته باشد، زیرا در صورت استفاده از آب فرد مریض زیان می بیند، اما در بقیه‌ی موارد مذکور، آنچه که سبب تجویز تیمم میگردد نبودن آب است، گرچه انسان در حضر هم باشد.

باید بصورت کل گفته شود که: درتیمّم، روح بندگی نهفته است؛ چون دست به‌خاك زدن ومالیدن آن به پیشانی که بلندترین عضو بدن است همراه با قصد قربت، نوعی تواضع وخاکساری در برابر الله متعال است.

باید برای پیدا کردن آبِ وضوء و غسل تلاش صورت گیرد، اگر پیدا نشد، آنگاه نوبت به تیمّم میرسد. «فَلَمْ تَجِدُوا»: در صورت است که انسان تلاش خویش را بخرچ دهد ولی موافق نشده است.

«فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ»: همانطور که سنت نبوی مقرر داشته است با دو ضربت، صورت و دست ها را با آن خاک مسح بکشید.

«مِّنْهُ ما يُرِيدُ الله لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ»: با فرض و مقرر کردن وضو و غسل و تیمم بر شما، خدا قصد در مضیقه قرار دادن شما را ندارد.

«وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ(6)»: اما میخواهد به وسیله‌ی وضوء و تیمم شما را از گناهان و چرک‌ها و خطاها پاکیزه گرداند و با بیان و توضیح شرایع میخواهد نعمتش را بر شما کامل کند، تا او را در مقابل نعمت های بی شمارش سپاسگزار شوید.

پاکیزگی جسم نیز همانند پاکیزگی روح یک نعمت است. نعمت خدا بر انسان زمانی به اتمام میرسد که هم در باره‌ی با طهارت روح و هم در باره‌ی طهارت جسم به او راهنمایی کامل برسد.

پس انسان مسلمان به وسیله وضوء از پلیدی‌های حسی و معنوی هردو پاک شده و در نماز پاک و مصفا به محضر پروردگارش قرار می گیرد.

درحدیث شریف آمده‌است: گناهان همراه با قطرات آب وضو از اعضای بدن انسان فرومیریزند. **«و»** خداوند متعال میخواهدکه «نعمت خود را بر شما تمام کند» که همانا

(c) ketabton.com: The Digital Library

بارخصت دادن تیمم برای شما درهنگام نبودن آب. یا میخواهد که نعمت خود را بر شما تمام کند؛ به وسیله مشروع کردن احکام شرعی‌ای که به سبب آنها شما را شامل ثواب گردانیده است، «باشد که شکرگزاری کنید» نعمت های پروردگار را برخود و با شکر گزاری، مستحق ثواب شکرگزاران گردید.

وضوء:

در حدیثی شریف آمده است: «لايقبل الله صلاة بغير طهور»: (الله تعالى هيچ نمازي را بدون پاكي (وضوء) قبول نمي‌كند). (مسلم (224).

تعریفات که توسط علماء از مقام و عظمت و حکمت وضوء بعمل آمده است، وضوء را کلید نماز، تلاوت قرآن، طواف و بسیاری از عبادت ها معرفی داشته است.

در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «اُمت من روز قیامت فرا خوانده میشوند در حالیکه أعضای وضوئی آنها بر اثر وضوء می درخشد. لذا هرکس خواست این نورش بیشتر گردد، آن را بیشتر کند» (صحیح بخاری)

و نیز میفرماید: «زیبایی و جمال مؤمن تا جایی خواهد بود که وضوء به آنجا میرسد». (صحیح مسلم) منظور حدیث از جمال و زیبایی مؤمن همان، نورانیتی است که در روز قیامت او را در میان مردم مزین جلوه می دهد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «در روز قیامت، من اولین کسی خواهم بود که اجازه سجده برایم داده میشود، ومن اولین کسی خواهم بودکه برایم اجازه داده میشود تا سرم را بردارم، آنگاه در پیشاپیش خود می نگرم و اُمتم را در میان سایر اُمتها می شناسم، همچنین آنان را از پشت سر و سمت راست و چپم می شناسم» آنگاه شخصی پرسید: یا رسول الله! چگونه اُمتت را در میان سایر اُمتها، از زمان نوح تا آخر می شناسی؟ فرمود: «أندام های وضوئی آنان در أثر وضوءگرفتن می درخشد» (حدیث روایت شده درمسند احمد با سند صحیح).

خواننده محترم! یکي از شرایطی که نمازگزار باید در جَنب اینکه لباس طاهر به تن داشته باشد، وضوء است. وضوء نه تنها باعث پاکی بدن بلکه موجب صفای روح و روشنی دل میگردد.

پروردگار باعظمت ما در قرآن عظیم الشأن میفرماید: «يا أيّها الّذين آمنوا اذا قُمتُم اِلَى الصّلواة فاغسِلُوا وُجُوهَكُم وَ اَيدِيَكُم اِلَى المَرَافِقِ وَامسَحُوا بِرُؤسِكُم وَ اَرجُلَكُم اِلَى الكَعبَينِ.» (ای کسانیکه ایمان آورده‌اید هرگاه به نماز بر میخیزید، پس بشویید روی خود را، و دستهای خود را تا آرنج، و مسح کنید بر سرهای خود و بشوید پای های خود را تا بُجُلک (شتالنگ) (سورة المائدة - آية 6).

اگر در آیه متبرکه دقت بعمل آریم بوضاحت تام در خواهیم یافت که پروردگار ما در وضوء چهار چیزی را بر ما فرض گردانیده است:

اول: شستن روی.

دوم: شستن دستها تا به آرنج.

سوم: مسح کردن سر.

چهارم: شستن پای ها تا به بُجلک.

وضوء برای نماز:

وضوء شرط نماز است، بنابر این هرگاه شخصی إرادة نماز نماید (نماز فرضی باشد و یا

(c) ketabton.com: The Digital Library

هم نماز نفلی) بروی لازم است تا قبلاً وضویی کامل بگیرد. وحتی مستحب است که بعد از گرفتن وضوء، دو رکعت نماز بعنوان تحیت (تحیة) الوضوء نیز بجاء آرد.

طریقة وضوء پیامبر صلی الله علیه وسلم:

طریق وضوء رسول الله صلی الله علیه وسلم را حضرت عثمان رضی الله عنه، این چنین توصیف وتعریف نموده است:

از حمران مولای عثمان روایت است که عثمان بن عفان برای گرفتن وضوء درخواست آب نمود، و وضوء گرفت. إبتدا دستهایش را سه بار شست، سپس مضمضه کرد بعد از آن آب را در بینی‌اش کرد، آنگاه صورتش را سه بار شست بعد از آن دست راست را با آرنجش سه بار شست، سپس دست چپ را، مانند دست راستش شست، به تعقیب آن سرش را مسح کرد و بعداً پای راستش را با بجلک سه بار شست و پاي چپش را هم مانند پای راستش شست. سپس گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم که به این روش وترتیب وضوء گرفت و فرمود: «من توضأ نحو وضوئی هذا ثم قام فَرَكَعَ ركعتين لايحدث فيهما نفسه غفرله ما تقدم من ذنبه» «هرکس این چنین وضؤ بگیرد و باحضور قلب دورکعت نمازبخواند گناهان(صغیره)گذشته او بخشیده میشود».

ابن شهاب میفرماید: علمای ما میگفته اند این وضوء کاملترین وضوء برای نماز است. (مسلم (1/204/226) و بخاری (1/266/164)

ولی ناگفته نباید گذاشت که: در وضوء سنتهای دیگری نیز وجود دارد که پیامبر صلی الله علیه وسلم آنراهم انجام داده است که از آنجمله میتوان از:

1 - شستن هر عضو یکبار، و یا دو بار، و یا سه بار، که همه اش در سنت عملی رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد شده است، یعنی میتوان هر عضوی را فقط یکبار، و یا دوبار، و یا هم سه بار شست، ولی در مورد مسح سر و گوش در همه حال فقط یکبار میباشد، وهرعضوي را بیشتر ازسه بار شستن جائز نیست.

2 - خلال کردن ریش و انگشتان دست و پا.

3 - ریختن آب به دهن و بینی با دست راست و خالی کردن آب بینی با دست چپ وغیره.

شستن پای ها در وضوء:

در مورد شستن پای در (آیة 6 / سورة المائدة) با تمام وضاحت وصراحت بیان یافته است: آمده است مفسرین مینویسند که: «وأَرْجُلَكُمْ» با نصب لام که در اینصورت بر (وجُوهَكُمْ) عطف میشود و برشستن پای حکم شده است.

همچنان در حدیثی از عَبْدِ الله بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ وَأَبِي هُرَيْرَةَ وَعَائِشَةَ(رض) روایت گردیده است آمده است: «قَالَ رَسُولُ الله وَيْلٌ لِلأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ.» (از عبد الله بن عمرو بن العاص و ابو هریره و عائشه(رض) میفرمایند: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: وای ازآتش جهنم برکسانیکه بجلک پای های خویش را هنگام وضو گرفتن نمی شویند.).

همچنین ملاحظه میشود که عبارت «إلى الكعبين» آمده و در واقع غایت و منتهی را بیان کرده تا هرگونه ظنی وگمانی را در این باره که میباید پا را مسح کرد، از بین ببرد، برای آنکه در شریعت برای مسح که غایت تعیین نمیکنند. ازعلی بن ابی‌طالب روایت شده است که گذرآن بزرگوار برنوجوانی قریشی أفتاد وملاحظه کرد که در وضوی خویش از حد میگذرد، گفت: «وای به حال انسان های سختگیر از دوزخ» و چون این سخن را شنیدند، شروع کردند به شستن و پاک کردن.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از ابن عمر روایت کرده اند که گفت: با رسول خدا(ص) همراه بودیم که گروهی وضوء گرفتند در حالیکه بسیار أعضای وضوء را چنان می شستند که از سپیدی می درخشیدند، فرمود: «ویل للأعقاب من النار» و در روایت جابر عبارت «ویل للعراقیب / وای به حال آنان که به راه های بس دشوار می روند» آمده است.
از عمر بن خطاب روایت کرده اند که او دید که فردی دارد وضوء میگیرد و کف پای خود را نمیشوید. به او فرمان داد که وضویش را دوباره بگیرد و این فرمان برای آن بود که در امور واجب کوتاهی نکنند.
از عایشه(رض) روایت کرده اند که گفته است: اگر پاهایم را ببرند برای من خوش تر از آن است که بر پاها بدون موزه مسح کنم. از عطاء روایت کرده اند: سوگند به خدا که نشنیده ام کسی از أصحاب پاهای خود را مسح کنند.
اما گروهی دیگر از مفسران ظاهر عطف را گرفته اند و مسح کردن پاها را واجب میدانند.
از حسن بصری روایت کرده اند که هر دو کار را انجام میداد.
از شعبی روایت کرده اند که در قرآن کریم مسح آمده و شستن پاها سنت.
حسن بصری «وأرجلکم» را به رفع خوانده است، یعنی: «أرجلکم مغسولة أو ممسوحة إلی الکعبین/ پاهایتان باید تا کعبین شسته یا مسح شوند.» شستن پاها در وضو به اتفاق مذاهب اربعه اهل سنت والجماعت فرض عین میباشد، بناءً تاکید میگردد که در وضو پاها تا بجلك ها بصورت صحیح شسته شود، در این مورد براي تفصیل بیشتر به کتب فقهي مراجعه شود.
در حدیث شریف آمده است: «کلید بهشت نماز و کلید نماز وضوء است».
همچنین در حدیث شریف آمده است: «کسی از شما نیست که وضو کند و وضویش را کامل سازد وبعد از آن بگوید: «أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله»؛ «مگر اینکه درهای هشتگانه بهشت برایش گشوده میشود که از هر دری میخواهد به آن در آید».
در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم وضو کنندگان را تشویق کردند که بعد از وضوی خود بگویند: «اللهم اجعلني من التوابین واجعلني من المتطهرین».«خدایا! مرا از توبه‌کاران و پاک شدگان قرارده».

برخی از فواید وضوء و غسل :

- از مهمترین فواید وضو و غسل، همانا آمادگی برای انجام عبادت و تغییر حالت است. شستن تمام بدن، به انسان نشاط و توان میبخشد و سستی و کسالت را از او میگیرد. معمولاً پس ازلذت جنسی و همبستر بودن با همسر، اعصاب به هیجان در می‌آید وسپس حالت سستی وکسالت به شخص دست می دهد که با غسل کردن آن نشاط دوباره باز می گردد.
نظافت، رکن اساسی سلامتی وتندرستی است؛ زیرا ناپاکی و چرک و کثافت، موجب انواع مریضی است. اطبا در وقت شیوع مریضی و با، اسهال وغیره، به نظافت و پاکیزگی همه جانبه سفارش میکنند و اهمیت میدهند. پیامبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب کرام به این امر مهم اهمیت فراوان می دادند.
انسان مسلمان باید- بیش از هر کس- به پاکیزگی بدن، لباس، مسکن، اهتمام ورزد، تاهم نزد خود، هم نزد خانواده و هم نزد همه کس عزیز و محترم باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در غیر این صورت، نزد دیگران خوار و بی مقدار میگردد. این است که اسلام به پاکیزگی و نظافت و استعمال بوی خوش، سفارش میکند، بخصوص هنگام حضور به هم رسانیدن در مجالس ومحافل عمومی از جمله: روز جمعه و امثال آن، تأکید فراوان دارد.
فواید و فلسفه ی وضو و غسل این است که: انسان پاکیزه و شادمان و بانشاط باشد و با حضور قلب و روان پاک درحضور پروردگارش می ایستد و به راز و نیاز میپردازد، تا دل و درونش نیز از تمام آلودگی‌ها و پلیدها و کینه توزیها نسبت به بشریت صاف وزدوده شود وخود نیز با خاطری آسوده، زندگی کند.
نماز؛ یعنی، دیدار با الله، ایستادن در محضر خدا و دعا کردن و التماس نمودن از بارگاه پروردگار؛ پس باید از روح و جسمی پاکیزه برخوردار باشد تا در حضور پاکترین پاکان سرافکنده نشود. (بنقل از تفسیر فرقان).

شأن نزول آیة 6:

394- بخاری از طریق عمرو بن حارث از عبدالرحمن بن قاسم بن [محمد بن ابوبکر صدیق] از پدرش از عایشه(رض) روایت کرده است: در بازگشت از سفر، نزدیک مدینه رسیده بودیم که گردن بند من در بیابان گم شد. رسول الله (شتر خود را خواباند و فرود آمد [و دستور اقامت در آنجا را داد] و سرش را در آغوشم گذاشت و خوابید. ابوبکر (آمد و مشتی محکم بر سینة من زد و گفت: این همه مردم رابه خاطر یک گردن بند از ورود به مدینه معطل داشتی، صبح رسول الله از خواب بیدار شد و هرچه جستجو کرد، آب برای وضو پیدا نشد. پس آیة: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاَةِ فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَينِ وَإِن كُنتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُواْ وَإِن كُنتُم مَّرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاء أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لاَمَسْتُمُ النِّسَاء فَلَمْ تَجِدُواْ مَاء فَتَيَمَّمُواْ صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُواْ بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُم مِّنْهُ مَا يُرِيدُ الله لِيَجْعَلَ عَلَيْكُم مِّنْ حَرَجٍ وَلَكِن يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (6)» نازل شد پس أُسَید بن حُضَیر گفت: ای خاندان أبوبکر، خدا به سبب شما به مردم خیر عطا کرد. (بخاری 4608 از عمرو بن حارث روایت کرده به این معنی در سورة نساء گذشت.).
از عایشه(رض) روایت شده است: در یکی از سفرهای پیامبر با آن بزرگوار بودم. نزدیک بود وارد مدینه شویم که گردن بند من در بیابان گم شد. پیامبر به جستجوی آن پرداخت مردم نیز با او همراه شدند، در آنجا نه چشمة آب بود ونه کسی با خود آب داشت. مردم نزد أبوبکر صدیق آمدند و گفتند: از این کار عایشه تعجب نمی‌کنی رسول الله ومردم را در جایی که نه چشمة آب است و نه کسی با خود آب دارد پیاده کرد. پس أبوبکر صدیق در حالی به طرف من آمد که پیامبر (سرخود را بر رانم گذاشته و خوابیده بود. أبوبکر گفت: تو رسول الله و تمام مردم را به خاطر یک گردن‌بند در جایی که آب وجود ندارد، معطل کردي، به شدت سرزنشم کرد و چند سیلی به من زد چون سر پیامبر بالای زانویم بود هیچ حرکت نکردم. پیغمبر خدا تا صبحگاه در آن جا بدون آب اقامت گزید. پس خدا آیة تیمم را نازل کرد و مسلمانان تیمم کردند.عایشه(رض) میفرماید: شتر سواری مراکه حرکت دادیم ناگاه گردن‌بند را در زیر پای او یافتیم. (صحیح بخاری: کتاب تفسیر 4607.).
395- طبرانی از طریق عباد بن عبدالله بن زبیر از عایشه(رض) روایت کرده است: هنگامی که واقعة گردن بند من پیش آمد و أهل افک حرف هایشان را زدند با پیامبر در جنگی دیگر شرکت کردم بازهم گردن بند من افتاد و مردم به خاطر جستجوی آن از رفتن

(c) ketabton.com: The Digital Library

بازماندند. أبوبکر (گفت: دخترکم تو در هر سفر برای مردم مایة رنج و درد سر میشوی، پس خدای بزرگ تیمم را در آنجا مشروع ساخت. وأبوبکر صدیق(گفت: دخترم تونیکبخت و سعادتمندی. در اینجا دو تذکر لازم است:

اول: بخاری این حدیث را از عمرو بن حارث روایت کرده است و در این حدیث به صراحت بیان شده است، علمای دیگر که در روایات خود آیه تیمم را ذکر کرده اند منظور شان همین آیه مائده است، اکثر علما در روایات خود گفته اند: آیه تیمم نازل شد و بیان نکرده اند که مراد آیه سورة مائده است و یا آیة چهل و سوم سورة نساء.

ابوبکر ابن العربی گفته است: این مشکلی است که من راه حلی برای آن نیافتم، زیرا ما نمی دانیم که منظور عایشه(رض) کدام آیه است. (در نسخه‌ها «ابن عبدالبر» آمده از فتح الباری 1 / 434 ثبت شد.).

ابن بطال گفته است: منظور عایشه(رض) آیة سورة نساء است به این دلیل که آیه سورة مائده آیه وضوء نامیده میشود و در آیه سورة نساء به وضو اشاره‌ای نشده است در نتیجه اختصاص آیه سورة نساء به آیه تیمم مورد قبول است.

واحدی نیز در کتاب اسباب نزول همین حدیث عایشه را شان نزول آیه چهل و سوم سوره نساء دانسته است.

بدون تردید آنچه را بخاری ترجیح داده درست است، برای این که در این طریق به روشنی آمده است که آیه تیمم آیه ششم سورة مائده است.

دوم- حدیث شریفی که بخاری از عایشه(رض) روایت کرده، دلیل بر این است که قبل از نزول آیة تیمم وضوء واجب بوده است، از این رو مسلمانان فرود آمدن در جایی را که آب وجود نداشت خیلی مهم دانستند و آن پیش آمد از سوی ابوبکر صدیق در حق عایشه(رضي الله عنها) روی داد.

ابن عبدالبر فرموده: برای أهل مغازی روشن است که سرور کائنات از همان إبتدا که نماز واجب شد نماز را همیشه با وضوء خوانده است و این موضوع را به غیر از اشخاص نا آگاه و ستیزه‌گر هیچکس رد نمی کند. و آن بزرگوار میگوید: حکمتی که برای نزول آیة وضوء وجود دارد با وصف این که قبلاً به آن عمل می شد این است که فرضیت وضوء باید با وحی متلو ثابت گردد.

شخص دیگری گفته است: إحتمال دارد که اول آیه به سبب واجب‌شدن وضوء قبلاً نازل شده و بقیة آیه که ذکر تیمم در آن است بعد در إینجا نازل گردیده باشد.

سیوطی صاحب گفته است: تذکر أول قابل قبول‌تر است، زیرا فرضیت وضوء یک جا با فرضیت نماز در مکه بوده و این آیة مدنی است.

وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴿٧﴾

و یاد کنید نعمتی را که الله بر شما ارزانی داشته و [نیز] پیمانی را که با شما محکم بسته است، آن وقت که گفتید: شدیم و اطاعت کردیم، و از الله بترسید، زیرا الله به آنچه در دلهاست آگاه است.(۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نِعْمَةَ اللهِ»: مراد نعمت إسلام یا هر نعمت دیگری است. «مِيثَاقَهُ»: مراد پیمان عَقَبه اوّل، یا دوم و یا این که بیعت رضوان است و تمام پیمانهای تکوینی و تشریعی را نیز میتواند

(c) ketabton.com: The Digital Library

شامل شود. «ذَاتِ الصُّدُورِ»: خودِ سینه‌ها. مراد أَسرار درون سینه‌ها است، از قبیل: کینه‌ها و نیات خوب یا بد. (تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن»

تفسیر:

«وَاُذْكُرُوا نِعْمَةَ الله عَلَيْكُمْ وَ مِيثاقَهُ اَلَّذِى واثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَ أَطَعْنا»:

خداوند متعال بندگانش را دستور میدهد تا نعمت‌های دینی و دنیوی او را با قلب و زبان به خاطر بیاورند. زیرا به یاد آوردن نعمت‌های الهی به صورت مستمر أنگیزه‌ای است برای شکر خدا، ومحبت ورزیدن به‌وی، وسرشار گشتن قلب ازاحسان خداوند وبه یادآوردن نعمت‌های دینی ودنیوی خدا خودپسندی و به خود بالیدن را از بین برده، و فضل و احسان الهی را أفزون میگرداند.

یعنی ای مؤمنان نعمت عظیم الله متعال را یاد آورید، هنگامی که بر شما پیامبر خود محمد صلی الله علیه وسلم را فرستاد و بر او کتاب خویش را نازل فرمود و بعد از اینکه مشرک بوده و در جاهلیت بسر میبردید شما را هدایت کرد و این توفیق بزرگ را نصیبتان نمود و یاد آورید که با الله متعال و پیامبرش در اطاعت از آنها در بیعت رضوان و امثال آن تعهد نموده بودید و قول الله متعال را پذیرفته وگفتید شنیدیم و اطاعت کردیم و مانند یهودیان نگفتید که شنیدیم و نافرمانی کردیم و بر این اساس سخن را شنیدید و در عمل پیاده کردید.

در «تفسیر أنوار القرآن» آمده است: مراد از این پیمان، عهدی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در شب عقبه از مسلمانان گرفتند، به این مضمون که: درسختی وآسانی از ایشان بشنوند و فرمان برند. بعد ازآن، هرکس دیگری هم که به اسلام مشرف میشد، با رسول الله صلی الله علیه وسلم براین شرط بیعت میکرد. این خود دلالت میکند بر اینکه سخن مؤمنان: «سمعنا وأطعنا». (شنیدیم و اطاعت کردیم)؛ عهد و میثاقی با رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز هست.

خداوند متعال این پیمان را به این دلیل به خود منسوب ساخت که عقد آن در «عقبه»، به أمر وإذن او بود چنانکه میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» (الفتح:10): (ای پیامبر! همانا کسانی‌که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند...».

قابل یادآوری است که: این آیه با آیة اول این سوره: «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ أَوفُواْ بِالعُقُودِۚ» (سورة مائده:1) در معنی به هم پیوسته است.

در کتب حدیث آمده است که صیغة بیعت مؤمنان با رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین بود: «بایعنا رسول الله علی السمع و الطاعه، فی منشطنا ومکرهنا، وأثره علینا، وأن لا ننازع الامر أهله». با رسول الله صلی الله علیه وسلم بر شنیدن و فرمان بردن در همه اوامر و در آسانی و سختی بیعت کردیم، به عنوان یک انتخاب و گزینشی که ما برای خود برگزیده‌ایم و بر اینکه در کار (حکومت) با اهل آن کشمکش نکنیم».

به قولی دیگر: مراد از میثاق الهی در این آیه، عهدی است که حق تعالی در روز (الست) از بنی‌آدم گرفت، عهدی که آیة کریمه: «وَإِذ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِي ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِم...» (سوره الأعراف: 172)، از آن خبر داده است. امام مجاهد میگوید: «هر چند که ما آن پیمان را به یاد نمی‌آوریم اما همین که الله متعال از آن به ما خبر داده، کافی است».

«وَاِتَّقُوا الله إِنَّ الله عَلِيمٌ بِذاتِ اَلصُّدُورِ(7)» «وَاتَّقُواْ اللَّهَ» و در همه حالات از الله بترسید، «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمُۢ بِذَاتِ الصُّدُورِ» همانا خداوند به رازها و أفکاری که در سینه‌ها وجود دارد و به

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنچه در آن خطور میکند آگاه است. و دربارهی آن از شما بازخواست میکند. یعنی نباید در فکر پیمان شکنی باشیم زیرا الله بر همه رازها و افکار سینه های ما آگاه است.
پس بر شما لازم است تا تقوای الهی را رعایت کنید، همانا خدا از مکنونات و نهفته های ضمیرتان باخبر است، و هیچ أمر پنهانی بر الله متعال پوشیده نیست و علم و اطلاع او برای بازداشتن بنده از اعمال بد کافی و بسنده است تا او را در هر صغیره و کبیرهای مراقب پروردگارش بسازد.

خوانندگان گرامی!

پس از آن که خداوند متعال در آیه های قبل به مؤمنان یادآور شد که پیروی از فرمان او و خودداری از بدیها واجب است؛ اینک در (آیات متبرکه (8 الی 11) در باره ادای شهادت عادلانه به مؤمنان، هشدار به غیر مؤمنان، یادآوری نعمت الهی، مطالبی را به بیان میگیرد.

يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴿٨﴾

ای کسانیکه ایمان آورده اید، برای احقاق حق الله (طبق عهدتان) برخیزید واز روی به عدل وانصاف گواهی دهید وعداوت باقومی شمارا به بیعدالتی وادار نکند بلکه عدل کنیدکه (عدل وانصاف) بهتقوی نزدیکتر است، وازالله بترسید؛ بیگمان الله به آنچه میکنید آگاه است.(۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَوَّامِينَ»: کسانی که مُجدّانه در أنجام واجبات میکوشند و بر آن ها دوام دارند. تلاشگران راه عدل وداد. «شُهَدَآءَ بِالْقِسْطِ»: گواهانیکه دادگرانه گواهی میدهند و از این و از آن جانبداری نمی کنند. «لايَجْرِمَنَّكُمْ»: شما را بر آن ندارد. «شَنَئَانُ»: دشمنانگی. بغض.

تفسیر:

«يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ»: ای ایمان آورندگان! شهادت را بر وجه صحیح ادا کنید در گواهی دادن و گواه بودن در راه خدا سخت پایدار باشید و استقامت کنیدو هرگز به ناحق شهادت ندهید.
تعبیر (قوامین) به صیغه مبالغه، مفید آن است که مؤمنان مأمورند تا به بهترین شکل به برپاداشتن حق الهی بپاخیزند.
«شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ»: بلکه همواره سخن حق بگوئید، «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا»: و هیچگاه ملامت ملامتگران شما را از شهادت به عدالت و راستی باز ندارد همچنانی که دشمنی کفار و مشرکان نیز نباید مانع عدالت در شهادتتان شود، ولو به نفع دشمن شما نیز باشد.
باید متذکر شد که: اگر انگیزهی انسان، کینههای او شد، إخلاصی در کار نیست؛ ولی اگر قیام برای خدا باشد، کینهها در اجرای عدالت بی اثر می شود غرض از«عدل» آنست که با هریك به قدر إستحقاق وی بدون إفراط و تفریط معامله شود، وميزان عدل چنان بهمعیار مستقیم وصحیح باشدکه نه بزرگترین دوستیها و نه شدیدترین دشمنیها هیچکدام نتواند کفّه آنرا سنگین گرداند.
«اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»: «عدالت کنید» زیرا عدالت به تقوا نزدیکتر است و براساس عدالت است که آسمانها و زمین برپای شده «وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ(8)»: اگر باور و اعتقاد داشته باشیم که الله متعال عملکرد ما را میداند، به عدل رفتار خواهیم کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

طوریکه میفرماید: و بر شماست تا تقوای الهی و خوف از او را در شهادت رعایت کنید که بر خدای تعالی هیچ امری مخفی و پوشیده نیست و او تمام اعمال و گفتارتان را می داند و بر آن محاسبه می نماید از این روی بر شما خوف از او لازم و ضروری است.
مفسر جار الله زمخشری در تفسیر خویش میفرماید: در این آیه هشداری عظیم است مبنی بر این که: وقتی رعایت عدالت با کفار و دشمنان الله واجب و تا این حد مورد تأکید قرار گرفته باشد رعایت عدالت در برخورد با مؤمنان و دوستان و محبوبان خدا بسیار ضروری تر میباشد. (تفسیر الکشاف 476/1.).

شأن نزول آیة 8 :

یهودیان بنی نضیر در مدینه، توطئه‌ی کشتن پیامبر را فراهم آوردند؛ خداوند، پیامبر را از آن باخبر کرد و دستور داد، در برابر کار ناروای آنان به عدل عمل کند و این آیه را نازل فرمود. (فرقان)

وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴿٩﴾

الله به کسانی که ایمان آورده اند و کارهای نیک انجام داده اند، وعده داده است که برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ است.(۹)
«وَعَدَ اللهُ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا اَلصّالِحاتِ»: خداوند متعال به همهٔ کسانی که ایمان آورده و پیامبرش را تصدیق نمودند و همواره کارهای خوب و مأمور به انجام داده و از منهیات إجتناب کردند، «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ(9)» خداوند متعال به همهٔ کسانی که ایمان آورده و پیامبرش را تصدیق نمودند و همواره کارهای خوب و مأمور به انجام داده و از منهیات اجتناب کردند، یعنی نه تنها از گناهشان که به مقتضای بشریّت مرتکب آن میشوند می‌گذریم، بلکه اجر و ثواب بی‌اندازه هم ارزانی خواهیم فرمود.
به یادداشته باشید که ایمان و عمل شایسته ونیک، هم جبران کننده‌ی گناهان است «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ» و هم تأمین کننده‌ی مکافات وپاداش.
«أَجْرٌ عَظِيمٌ»: درقرآن عظیم الشأن ازپادش نیک چندنوع أجر به کار رفته است: «أَجْرٌ عَظِيمٌ»، «أَجْرٌ كَبِيرٌ»(هود،11)، «أَجْرٍ كَرِيمٍ»(یس،11.) «أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ»(فصّلت،8)بناءً درمی یابیمکه مکافات الهی دارای چنددرجاتی میباشد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١٠﴾

و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را دروغ پنداشتند، همانگروه دوزخیان‌اند.(10)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْجَحِيمِ»: آتش فروزان. اسمی از أسماء دوزخ است. و «جحیم» به معنای شدّت برافروختگی آتش آمده است. طوریکه در داستان ابراهیم علیه السلام آمده که او را در جحیم (آتش شعله‌ور) انداختند.

تفسیر:

«وَاَلَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآياتِنا أُولئِكَ أَصْحابُ اَلْجَحِيمِ(10)»: در این هیچ جای شکی نیست که مجازات کافران و تکذیب کنندگان، دوزخ ابدی است.
طوریکه میفرماید: و آنان که راه کفر را پیش گرفتند، کافر شده و پیامبرانش را تکذیب نموده‌اند و باشریعتش مخالفت کردند آنان را به آتش دوزخ وعده داده که برای همیشه در آن باقی خواهند ماند و چه بد قرارگاهی است دوزخ. در آن عذابی سخت و شدید برای مشرکان و کافران است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعداز اینکه درآیات فوق نهایت وأنجام مؤمنان رایادآورشد، سرانجام وعاقبت کافران مجرم را نیز به بیان گرفت که در آتش جحیم و همیشه در عذاب اند.
«أَصْحابُ الْجَحِيمِ»: یعنی أهل آتش و آنان که پیوسته در آتش دوزخ هستند.
مفسر أبو حیان فرموده است: در مورد مؤمنان جملهی فعلیه به صورت گذشته آمده است که دلیل بر قطعیت تحقق وعده ای است که خدا به آنها وعده داده است. و در مورد کافران جملهی اسمیه آمده است که دلیل ماندگار بودن حکمی است که در حق آنان صادر شده است و آن این که آنها أهل آتشند و برای همیشه در آن عذاب دوزخ می باشند. (البحر 441/3).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللهَ وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴿١١﴾

ای کسانیکه ایمان آورده اید، آن نعمتی را که الله بر شما ارزانی نمود یادآور شوید، آن وقت که گروهی از دشمنان قصد کردند که به طرف شما دست تجاوزدراز کنند (و پیغمبر را به قتل برسانند) پس الله دستهای آنها را از شما کوتاه کرد، و از الله بترسید، و مؤمنان باید بر الله توکل کنند.(۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَمَّ»: قصد کرد. خواست. «قَوْمٌ»: قومی. جمعی. شاید مراد کفّار قریش باشند که قبل از هجرت خواستند پیغمبر و بسیاری از یاران او را بِکُشَند (ملاحظه شود: أنفال/30).

تفسیر:

«یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اُذْکُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَیْکُمْ فضل»: ای مؤمنان! نعمتهای الله و فضل او را برخویشتن که پیامبرصلی الله علیه وسلم وشمارا ازمَکر ودسیسههای یهودیان ومشرکان محفوظ داشت و دست یهودیان را از ضرر رسانی به شما کوتاه نمود، باید یاد آورشدکه: یاد نعمتهای الله متعال بر مؤمنانان لازم است «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللهِ» (زیرا هم نوعی شکر است، هم غرور و غفلت را از انسان دور می نماید و هم عشق انسان را به پروردگار می افزاید.).
«إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ یَبْسُطُوا إِلَیْکُمْ أَیْدِیَهُمْ»: به خصوص زمانی که دسیسهٔ ترور ایشان را چیدند و خواستند سنگی را بر ایشان بیندازند، «فَکَفَّ أَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ» أما خدا شما را از شر آنان محفوظ و آزار آنها را از شما دفع و برطرف کرد.
«وَ اِتَّقُوا اللهَ»: پس بر شما لازم است تا تقوای الهی را رعایت کنید، «وَ عَلَی اللهِ فَلْیَتَوَکَّلِ اَلْمُؤْمِنُونَ(11)» ومومنان باید به منظور جلب منافع دینی و دنیوی خود برالله توکل کنند، و قدرت خود را ناچیز دانسته و به آن توجهی ننمایند، و در کسب آنچه دوست دارند به الله إعتماد کنند. وتوکل بنده برحسب إیمانش است، و به اتفاق همه أهل فن توکل از واجبات قلب است.

شأن نزول آیة 11:

396- ابن جریر از عکرمه و یزید بن أبو زیاد به لفظ ابن أبو زیاد روایت کرده: پیغمبر صلی الله علیه وسلم، با أبوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه و عبدالرحمن بن عوف روان شد و نزد کعب بن أشرف و یهود بنی نضیر رفت از آنها در باره ادای دیهای که عهدهدار پرداخت آن بود کمکی طلبید [دیة دو عامریی که عمرو بن امیة ضمری آنها را کشته بود] (تفسیر طبری، ج 6، ص 144).
یهود گفت: بنشین تا برایت غذا بیاوریم و خواستهات را نیز برآورده سازیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیامبر صلی الله علیه وسلم نشست، حیی بن أخطب به رفقای خود گفت: هرگز اورا نزدیکتر ازاین دردسترس خود نمی‌یابید، سنگی را به سوی او پرتاب کنید و به قتلش برسانید تا شرارت و بدی را برای همیشه نبینید، پس آسیاب سنگ بزرگی را آوردند تا به سوی پیامبر پرتاب نمایند، خدا در آن کار موفقشان نساخت، زیرا جبرئیل امین آمد و باعث شد پیامبر از جای خود برخیزد. پس خدای بزرگ آیة «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اذْكُرُواْ نِعْمَتَ الله عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ...» را نازل کرد (طبری 11563 از یزید و 11565 از عکرمه روایت کرده است.).

397- و از عبدالله بن أبوبکر، عاصم بن عمر بن قتاده و مجاهد، عبدالله بن کثیر و أبو مالک به این معنی روایت کرده است(20).

398- و از قتاده روایت می کند که فرموده برای ما گفته شده است: رسول الله در غزوه هفتم در بین نخلستانی قرار داشت، بنو ثعلبه و بنو محارب خواستند که او (را بِکُشَند، کسی را به این منظور فرستادند و او خود را کنار رسول الله که درجایی به خواب رفته بود رساند وسلاح پیامبر) را گرفت و گفت: کیست که تو را از چنگ من نجات بخشد، پیامبر گفت: خدا، أعرابی شمشیر را در نیام گذاشت. پیامبر او را مجازات نکرد. در آن هنگام این آیة نازل شد. (طبری 11568 به قسم مرسل روایت کرده است.).

399- أبو نعیم در«دلائل النبوة» ازطریق حسن از جابر بن عبدالله روایت کرده است: مردی از بنی محارب که به غورث بن حرث مشهور بود، به قوم خود گفت: من محمد را برای شما میکشم، پس خود را نزدیک رسول الله رساند.

پیامبر جایی نشسته وشمشیرش راکنارش گذاشته بود. گفت: ای محمد، إجازه میدهی شمشیر را ببینم، گفت: بلی، غورث شمشیر را گرفت و از نیام برکشید و به إهتزاز درآورد و بر او حمله‌ور گردید، ولی خدا شر او را از پیامبر دور کرد. گفت: ای محمد از من نمی ترسی؟ گفت: نه، غروث گفت: از من که شمشیر تیزی در دستم دارم نمی ترسی؟ گفت: نه، خدایم مرا از شر تو حفظ میکند. غورث پس از شنیدن این سخن، شمشیر را در غلاف نهاد و به دست رسول خدا داد. آنگاه این آیه نازل شد.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی ذکری از پیمانها و قرارداد ها بعمل آمد، که در پیش الله ما را یادآور شد که: سمعاً و طاعة از محمد صلی الله علیه السلام پیروی کنیم و به تعهد وپیمانی که در مورد حلال و حرام بسته ایم، وفادار بمانیم.

اینک در آیات متبرکه (12 الی 14) باز هم از گرفتن پیمان از یهودیان و نصاری و از جمله پیمان شکنی های شان، که موجب رنج و مجازات شان در هر دو جهان میگردد، یعنی دنیا و آخرت میگردد، اشاره بعمل آمده است، تا بدینترتیب مؤمنان از این درس، پند و عبرت گیرند.

وَلَقَدْ أَخَذَ الله مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ الله إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ الله قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١٢﴾

وخداوند از بنی اسرائیل (اولاد یعقوب) پیمان محکم گرفت، و از آنها دوازده رهبر و سرپرست (انتخاب کرده و) و خداوند (به آنها) گفت: یقیناً من با شما هستم، اگرنماز را برپا

(c) ketabton.com: The Digital Library

دارید وزکات را بپردازید وبه رسولان من ایمان بیاورید و آنها را مددو یاری کنید و به الله قرض الحسن بدهید (در راه او به نیازمندان کمك کنید) گناهان شما را محو میکنم (می بخشم) و شما را در باغ های بهشت که نهرها از زیر درختان آن جاری است وارد مي کنم، پس از این (عهد و وعده)، هر کس از شما کافر شود، به راستی که از راه راست منحرف گشته است.(۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نَقِیباً»: سردار. رئیس. «إِنِّي مَعَكُمْ»: من با شمایم. مراد: من شما را کمک و یاری میکنم. «عَزَّرْتُمُوهُمْ»: اگر آنان را کمک کنید و گرامیشان دارید و از دشمنان و گرفتاری‌ها به دورشان نمائید. «أَقْرَضْتُمُ اللهَ»: به خدا قرض دادید.

مراد: انفاق مال در راه خیرات و دستگیری از بینوایان است. «سَوَآءَ السَّبِیلِ»: راستای راه. راه راست. مراد: راه نجات است.(تفسیرنور: «ترجمۀ معانی قرآن».

تفسیر:

«وَلَقَدْ أَخَذَ اللهُ مِیثَاقَ بَنِی إِسْرَائِیلَ»: و همانا خداوند از بنی إسرائیل عهد و پیمان محکمی گرفت. ولی آنان این پیمان‌ها را شکستند و نقض کردند، از این برحذر باشید که شما نیز مانند آنها پیمان شکنی کنید که به کیفر آنها دچار خواهید شد.

«وَبَعَثْنا مِنْهُمُ اِثْنَیْ عَشَرَ نَقِیباً»: خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت و موسی علیهم السلام از میان آنها دوازده نفر مرد کفیل از میان بزرگان و رؤسای‌شان برگزید تا آنها را بر رعایت این پیمان‌ها ملزم سازد، از هر طایفه و نسل یک سرپرست برگزیند تا کفالت و ضمانت قوم خود را به عهده بگیرد و به پیمان منعقد شده وفادار باشند.

در آیۀ متبرکه ملاحظه نمودیم که: عهد گرفتن تنها به اُمّت محمّدیّه إختصاص ندارد؛ بلکه از اُمّت‌های سابقه هم عهدها گرفته شده.

نقیب به معنای نظارت کننده و بررسی کننده است. سالار و سرکرده قوم است چون به سازماندهی و تدبیر امورشان برگزیده شود.

بنی إسرائیل دوازده قبیله بودند و خدا دستور داده بود برهر قبیله ای فردی از خودشان به عنوان نقیب آنان تعیین گردد تا زیر نظرشان بگیرد و سعی کند از فساد اخلاقی وانحراف در دین بازشان دارد. در کتاب مقدس، کتاب اعداد ذکر دوازده (سردار) موجود است. اما معنایی را که قرآن به وسیله‌ی کلمه‌ی نقیب میرساند، آن چه در کتاب مقدس آمده آن معنی را نمیرساند. در کتاب مقدس از آنان تنها به عنوان سردار و أمیر یاد میکند، أما قرآن از آنان به عنوان ناظر دینی و أخلاقی یاد می کند.

به قولی: مراد از برانگیختن این سرکردگان این است که هر یک از آنها به نمایندگی از یک «سبط» و در مجموع دوازده نقیب از دوازده سبط، به عنوان پیشاهنگ برگزیده شدند تا أخبار و اوضاع سرزمین شام و فلسطین و مردم ستمگر آنرا به بررسی وتحقیق گرفته ونیرو و توان جنگی‌شان را مورد سنجش قرار دهند؛ نقبای یاد شده پس از مطالعه اوضاع دریافتند که ستمگران آن دیار از نیرویی بس عظیم برخور دارند لذا این تصور برآنان چیره شد که بنی اسرائیل توان رویارویی با فلسطینیان را ندارند.

زمخشری مفسر مشهور جهان اسلامی درتفسیر خویش مینویسد: بعداز هلاکت فرعون موقعی که بنی إسرائیل در مصر مستقر شدند، خدا به آنها فرمان داد که به سرزمین «أریحا» در شام بروند، در آن موقع کنعانیان ستمکار در آنجا سکونت داشتند. و به آنان

(c) ketabton.com: The Digital Library

گفت: من آن را مسکن و قرارگاه شما قرار دادم، بروید با مردم آنجا به جهاد بپردازید، من معین و یاور شما هستم و به شما نصرت و پیروزی میدهم، و به موسی امر کرد که از هر نسل، نقیبی را انتخاب کند. موسی نقیبان را برگزید و با آنها حرکت کرد، وقتی به سرزمین کنعان رسید، دستور داد به تجسس اوضاع و اخبار بپردازند، پس بر ایشان معلوم شد که کنعانیان مردمانی هیکلی و با قدرت و شوکت اند، از آنان ترسیدند، برگشتند وداستان را برای قوم خود باز گفتند، در صورتی که موسی به آنها گفته بود درباره ی آنچه که دیده اید چیزی ابراز ندارید، اما پیمان را شکستند و جز دو نفر از آنها همگی موضوع را گفتند. (تفسیر کشاف 478/1).

همچنین رسول الله صلی الله علیه وسلم در شب عقبه در آستانه هجرت به مدینه که قبایل اوس و خزرج به دعوت إیشان لبیک گفته بودند، دوازده تن نقیب از آنان برگزیدند، سه تن از اوس و نه تن از خزرج و از آنان پیمان گرفتند که: به خدای لأچیزی را شریک نیاورند، شرایع و قوانین اسلام را برپادارند و رسول خدا(ص) را حمایت کنند و یاری دهند و در قبال وفا به این پیمان، پاداش ایشان بهشت است لذا آن دوازده‌تن نمایندگان اوس و خزرج، به نمایندگی از قوم خود با رسول الله(ص) بیعت کردند و پیمان بستند.(معلومات تفصیلی در این بابت را میتوان در کتب سیرت مطالعه فرماید)

«وَقالَ اللهُ إِنِّی مَعَکُمْ»: حق تعالی به بنی إسرائیل این وعده را داد که اگر به پیمانی که با خدا بستند وفادار باشند او تعالی آنان را یاری میرساند و کمک میکند و از خطاء و إشتباه باز می دارد «لَئِنْ أَقَمْتُمُ اَلصَّلاةَ وَ آتَیْتُمُ اَلزَّکاةَ لام (لئن)»: یعنی برای شما قسم یاد میکنم ای جماعت بنی اسرائیل! اگر آنچه را که بر شما فرض کرده ام از قبیل اقامه‌ی نماز و پرداخت زکات، انجام دهید، مراد پرداخت زکات همان صدقاتی است که حق تعالی بر إیشان فرض گردانیده بود.

«وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِی وَعَزَّرْتُمُوهُمْ»: قبل از همه باید گفت که: تنها إیمان به أنبیاء کافی نیست، بلکه یاری آنان هم بر مسلمانان لازم و واجب است، طوریکه میفرماید: اگر پیامبرانم را تصدیق کنید بدون فرق نهادن میان احدی از آنان و آنها را یاری دهید و دشمنان را از آنها دور کنید، یعنی پیغمبرانی که بعد از حضرت موسی(ع) بیایند همه را تصدیق کنید و به تعظیم و احترام با آنها رفتار کنید و در مقابل دشمنان حق با جان و مال با آنها معاونت و إمداد کنید.

«وَ أَقْرَضْتُمُ اللهَ قَرْضاً حَسَناً»: و از أموال خویش نیز در راه های خیر و خوبی مصرف یعنی إنفاق کنند. باید گفت که: إنفاق باید به شیوه‌ای نیکو باشد. یعنی از مال خوب، با نیّت خوب، با سرعت و بدون مِنّت باشد.

طوریکه یادآور شدیم مراد از قرض دادن به خدا متعال خرج کردن مال در دین و حمایت پیغمبران اوست؛ یعنی از اموال خود در راه خدا خرج کنید. از آن جایی که خدای بلند مرتبه قول داده است أندک ترین چیزی را که بنده در راه او خرج کند، او اصل آنرا همراه با چندین برابر پاداش به او بازگرداند، قرآن در جاهای زیادی از إنفاق فی سبیل الله یعنی هزینه کردن در راه خدا به عنوان «قرض» یاد می کند. أما این قرض باید «قرض نیکو و حسن» باشد؛ یعنی چیزی را خرج کند که از راه مشروع به دست آورده است، طبق قانون خدا خرج کند و با اخلاص و حسن نیت خرج کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» و در عوض، خدای تعالی وعده داد که گناهان شان را ببخشد و از بدی های شان درگذرد.

تفسیر:

چون نیکی بسیار شود. بدی‌ها را محو و نابود میکند. هرگاه انسان بر ایفای عهد با خداوند(ج) کوشان باشد، حق تعالی ناتوانی‌های او را دور میکند و در مقام قرب و رضای خویش جا می دهد.

«وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ»: و در أخیر آنها را وارد بهشت کند، بهشتی که نعمت‌های آن را هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و نه هم به قلب کسی خطور نموده است.

«فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ اَلسَّبِيلِ(12)»: ولی کسی که بر او نشانه‌ها و دلیل و حُجّت و برهان إقامت گردد و او با تمام این‌ها از در مخالفت درايد يقيناً که مرتکب إشتباهی واضح و آشکار شده و به مسیری گام برداشته که هرگز رضایت بخش نیست و مسیری درست نیز نمی باشد.

عهدهایی که از بنی إسرائیل گرفته شده بود در اینجا ذکر میشود، و آن این است: نماز؛ زکوة؛ إیمان آوردن به پیغمبران؛ إمداد مالی و جانی به آنها. اوّل، عبادت بدنی است؛ ودوّم، عبادت مالی؛ و سوّم، عبادت قلبی و زبانی؛ و چارم، در حقیقت تکمیل اخلاقی عبادت سوم است. گویا در ذکر این چیزها اشاره فرموده که از جان و مال و قلب و قالب و هر چیز به خدا اظهار اطاعت و وفا نمائید؛ لیکن بنی اسرائیل يك يك آنرا خلاف و به هیچ قول و اقرار خود پایدار نماندند، و نتائج عهد شکنی هایشان در آیت آینده بیان می شود.

فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴿١٣﴾

اما بخاطر پیمان شکنی، آنها را لعنت کردیم و از رحمت خویش دور ساختیم و دلهای آنها را سخت و سنگین نمودیم (تا آنجا که) سخنان (خدا) را از مورد خود تحریف میکنند و بخشی از آنچه را به آنها گوشزد شده بود فراموش کردند و هر زمان به خیانتی (تازه) از آنها آگاه میشوي، مگر اندکی از آنها (که خیانت نمی‌کنند). پس از آنها در گذر و (از لغزشهای شان) روی بگردان، یقینا الله نیکوکاران را دوست دارد.(۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قاسیَة»: سخت ومحکم، سنگدل. «الکلِم»: جمع کلمه، سخنان[← نساء/۴۶].

«نَسُوا»: به فراموشی سپردند، ترک کردند. «خائِنَة»: حرکت خاص چشم، که دال بر خیانت است. خیانت. «إصفَح»: در گذر، صرف نظر کن. (فرقان)

تفسیر:

در اوّلین آیه‌ی این سوره، بحث وفای به پیمان‌ها و درآیه‌ی قبل، پیمان خداوند بابنی اسرائیل تذکر رفت. این آیة مبارکه آثار خلف وعده و پیمان شکنی را مطرح بحث قرار میدهد. طوریکه میفرماید: «فَبِما نَقْضِهِمْ مِيثاقَهُمْ لَعَنّاهُمْ» «لعن» به معنی «طرد» و «ابعاد» است؛ یعنی: ما آن طائفه را به سبب همین پیمان شکنی و نقض پیمان و غدر شان، حق تعالی آنان را از رحمت خود طرد و از رضوان خود دور و محروم نمود.

بناءً برما است که: از پیمان شکنی ها بنی إسرائیل و عواقب آن درس عبرت بگیریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیمان شکنی باخدا، عامل محرومیّت از لطف الهی و زمینه‌ی پیدایش سنگدلی میگردد.
«لَعَنَّاهُمْ...جَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِيَةً». در آیه‌ی 77 سوره‌ی توبه نیز پیمان شکنی با خدا، سبب پیدایش نفاق است. طوریکه میفرماید: «فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِي قُلُوبِهِمْ»
«وَجَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِيَةً»وقلب های شان رابه گونه‌ای سخت گردانید که به هیچ وجه دربرابر حق نرم نمیشود و ازهیچ موعظه، نصیحت و اندرزی نفع نمیگیرد.
یعنی قلب و نهاد آنها را خشک و منجمد کردیم به نحوی که صلاحیت قبول ایمان را نداشته باشد. (این نظر ابن عباس(رض) است، همان طور که در «بحر» آمده است.).
و فحوای آیة مبارکه: «فَبِما نَقْضِهِمْ مِيثاقَهُمْ» ظاهر می سازد که: عهد شکنی و غدّاری سبب ملعونیّت و قساوت قلبی آنها شده و این فعل از خودشان است؛ از آنجا که مرتّب کردن مسبّب بر اسباب فقط کار خداست.
«يُحَرِّفُونَ اَلْكَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ»: این پیمان شکنی آنان را به‌گونه‌ای ساخت که دست به تغییر کلام الهی و تبدیل معانی و إنحراف ألفاظ از معنی و مراد اصلی آن زدند در حالی که این عملکرد آنها از روی انحراف، گمراهی، سرکشی و تجاوز است. همچنان این گناهان منجر به آن شد تا دانش سودمند و دلائل و براهینی که داشتند را فراموش کنند.
إبن کثیر فرموده است: تورات را تأویل نمودند و آن را بر خلاف مقصود و مراد تفسیر کردند، وچیزی رابه خدا نسبت دادند که آن را نگفته بود. (مختصر ابن کثیر 497/1.) و هیچ گناهی بزرگتر از تغییر کلام خدای عز و جل نیست.
«وَنَسُوا حَظًّا مِمّا ذُكِّرُوا بِهِ»: قبل از همه باید گفت که: نسیان گاهی به معنای فراموشی غیر اختیاری است که انتقادی بر آن نیست؛ ولی گاهی به معنای بی‌اعتنایی وبی‌توجّهی است‌که قابل انتقاد است. طوریکه در این مبارکه مطرح میباشد: آنان قسمتی مهم از اوامر تورات را نادیده گرفته و ترک نمودند. این است نتیجهٔ بدی معصیت و گناه که موجب فراموشی علم نافع می شود.
حافظ ابن رجب حنبلی می نویسد که بسبب نقض عهد دو چیز از آن سر زد: یکی ملعونیّت، و دیگر قساوت قلب؛ و دو نتیجه از آن برآمد: یکی تحریف کتاب آسمانی، و دیگر عدم استفاده از ذکر؛ یعنی در اثر لعنت دماغ آنها ممسوخ گشت که به کمال بی‌باکی و بی‌خردی به تحریف کتب سماویّه جرأت نمودند، و از نحوست عهد شکنی دلهایشان سخت شد؛ پس استعداد پذیرفتن سخن حقّ و نصیحت باقی نماند، و بدین صورت قوّه علمی و عملی هر دو از ایشان ضایع شد. (تفسیر کابلی)
«وَلا تَزالُ تَطَّلِعُ عَلى خائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلاّ قَلِيلاً مِّنْهُمْ»: ای محمد! سلسله دغا و خیانت آنها تا امروز جاریست، و در آینده نیز جاری می باشد، هنوز هم پیمان‌شکنی، خیانت ونقض عهد وپیمان وحیله‌گری ونیرنگ شانراهمه روزه مشاهده میکنی که از این یهودیان سر میزند، مگر برخی اندکی از آنها مانند عبدالله بن سلام و امثال آنکه ایمان آورده و چنین اعمالی مرتکب نمیشوند، پس بر توست ای محمد که از گناهان آنها درگذری تازمانیکه خدای تعالی در بین آنها حکم کند و عملکرد حق و درست را به تو نشان دهد.
باید گفت که: خیانت و غدر و بی وفایی، سرشت یهودیان و صفت همیشگی آنان است. (← نساء آیه 46).
«فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاِصْفَحْ إِنَّ الله يُحِبُّ اَلْمُحْسِنِينَ(13)»: «پس از آنان در گذر و اعراض کن که الله نیکوکاران را دوست میدارد» یعنی: از خیانتکاران بنی‌اسرائیل درگذر واز کردار

(c) ketabton.com: The Digital Library

ناشایستشان چشمپوشی کن و فعلاً از جنگیدن با آنان صرف نظر نما. سپس حق تعالی این حکم را در (آیه/29) از سورة «توبه» منسوخ گردانید و فرمود: «قَتِلُواْ الَّذِينَ لَا يُؤمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِاليَومِ الأخِرِ» [التوبة: 29]؛ و پیامبر صلی الله علیه وسلم را به جنگیدن با آنان تا هنگامی که در کمال ذِلت و حَقارت به دست خویش جزیه بپردازند، فرمان داد.

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴿١٤﴾

و از کسانیکه ادعای نصرانیت (و یاری مسیح) داشتند (نیز) پیمان گرفتیم ولی آنها قسمت قابل ملاحظه‌ای از آنچه به آنان تذکر داده شده بود بدست فراموشی سپردند، لذا در میان آنها تا روز قیامت عداوت و دشمنی أفگندیم و خداوند درآینده آنهارا ازآنچه أنجام داده اند(و از نتایج آن) آگاه خواهد ساخت.(۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أغرَینا»: (غَرو): أفگندیم، به راه أنداختیم تشویق کردیم. «البَغضاء»: کینه، کینه توزی. «یُنَبِّئُهُم»: آنانرا باخبر میسازد. «یَصنَعونَ»: میکنند، انجام می دهند.

تفسیر:

«وَمِنَ اَلَّذِينَ قالُوا إنّا نَصارى أَخَذْنا مِيثاقَهُمْ»: همانطوریکه از یهودیان عهد و پیمان گرفتیم، از کسانی هم پیمان گرفتیم که به مسیح پسر مریم گفتند: «وَمِنَ اَلَّذِينَ قَالُواْ إِنَّا نَصَرَى»: «از کسانیکه گفتند: ما یاور و یاران هستیم»، و با متصف نمودن خویشتن به ایمان به خدا و پیامبرانش، و آنچه پیامبران آورده‌اند خود را پاک می شمردند، اما آنها عهد و پیمان را شکستند.

«فَنَسُوا حَظًّا مِمّا ذُكِّرُوا بِهِ»: إیمان به پیامبران را که در انجیل به آن امر شده بود، هم از نظر علمی و هم از نظر عملی به دست فراموشی سپردند. و پیمان را نقض نمودند.

فراموشی بخشی از تذکّرات این است که مسیحیان از مرز توحید گذشته به تَثلیث رسیدند و به جای پذیرش حضرت محمّد صلی الله علیه وسلم نشانه‌های او را کِتمان کردند.

«فَأَغْرَيْنا بَيْنَهُمُ اَلْعَداوَةَ وَاَلْبَغْضاءَ إِلى يَوْمِ اَلْقِيامَةِ»: و برخی را بر برخی دیگر مسلط گرداندیم، و شرارتی در میان آنان درگرفت که تاروز قیامت موجب جنگ و کینه و دشمنی در میان آنها خواهد بود.

«بغضاء»: دشمنی در قلب و «عداوت»، بروز ظاهری آن است.

ابن کثیر فرموده است: هنوز هم از همدیگر کینه به دل دارند و یکدیگر را تکفیر ولعن و نفرین میکنند، و هرگروه اجازه نمی دهد افراد گروه دیگر وارد معبدشان شوند. ملت های غرب این چنین هستند درحالیکه فرزندان یک آیین میباشند، هر کدام برای نابودی دیگری توطئه می چیند، بمب اتم و هیدروژن را اختراع نموده اند که عقل قادر نیست قدرت تخریب و اتلاف آنها را تصور کند. همه دشمن یکدیگرند.

«إِنَّما يُرِيدُ اللهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِها فِي اَلدُّنْيا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كافِرُونَ»: خدا میخواهد در دنیا از این رهگذر آنها را آزار بدهد و در حالیکه در کفر فرو مي‌غلتند، جان آنها را بگیرد.

سپس فرمود:

«وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللهُ بِماكانُوا يَصْنَعُونَ(14)»: به یاد داشته باشید که: همه‌ی کارها زیرنظر پروردگار باعظمت است ومکافات ومجازات خواهد داشت. وخداوند آنان را به آنچه میکردند آگاه میکند، و آنان را به خاطر کارهایشان مجازات خواهد کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آیه کریمه دلالت میکند بر این که: به فراموشی سپردن بخشی از وحی الهی و فروگذاشتن عملی آن، به دشمنی وکشمکش میان یک امت می‌انجامد پس ما امت اسلام نیزکه عملاً بخش‌هایی از وحی الهی را ترک کرده‌ایم، باید به دین مبین خویش رو آوریم؛ باشد که الله متعال میان دلهاي ما الفت افگند.

نصاری:

«نصاری»: جمع «نصرانی» است، شاید هم چون شعار یاران حضرت عیسی «نَحْنُ أَنْصارُ الله» (سوره صف آیه: 14) بود، مسیحیان را نصارا گفته‌اند.

باید گفت: نصاری از نژاد و خانواده گوناگونی هستند، همواره با هم دشمن اند، از هم کینه دارند، یکدیگر را نفرین میکنند، در تأریخ خود مسیحیان روشن و مدروج است که مسیح، تعلیمات و أندرز های خود را ننوشت و پس از او انجیل مکتوبی در دست نبود. یهودیان با آنان از در مخالفت و ستیزه گری در آمدند، آواره شان کردند، بسیاری را از دم تیغ کشیدند. نصاری، جمعی توانا، قدرتمند و اهل علم نداشتند که بتوانند انجیل را تدوین کنند و از آن نگهداری نمایند؛ بلکه هرکس تعلیمات وآموخته های باطلی از قول مسیح منتشر می کرد و آن را انجیل می نامید که سرانجام تعداد انجیلها بسیار فراوان و ناهمگون گشت.

أناجیل چهارگانه که اکنون در میان آنان رایج است؛ پس از گذشت سه قرن از تأریخ مسیح - وقتی قسطنطین پادشاه رومیان به دین نصرانی درآمد و حمله های یهودیان فروکش کرد - نوشته شد؛ آن هم وقتی که پادشاه رومی به دین آنان درآمد و دولتی نصرانی تشکیل داد و شیوه ای نو در افکار بت پرستی را برآن افزود وتعارض فراوانی پیش آورد و با این وصف این اناجیل «عهد جدید» مجهول الاصل و بدون تاریخ و بر اساس کتب «عهد عتیق یا قدیم» یهودیان نوشته شده که بسیار ناقص و نارساست. (نساء/46). (تفسیر فرقان)

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (15 و 16) در باره اهداف اساسی قرآن بحث بعمل آمده است طوریکه میفرماید:

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴿١٥﴾

ای أهل کتاب! یقیناً پیامبر ما به سوی شما آمد که بسیاری از آنچه را که شما از کتاب [تورات وانجیل درباره نشانه‌های او و قرآن] همواره پنهان می داشتید برای شما بیان می کند، و از بسیاری [از پنهان کاری های ناروای شما هم] درمیگذرد. البته از طرف الله نور و کتاب آشکار برای شما آمده است.(۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تُخفُون»: (خِفیَ): پنهان می‌دارید. «الکتاب»: برنامه ی الهی، تورات و انجیل.

«یَعفُو»: چشم پوشی میکند، در میگذرد. نُورٌ: روشنایی، پیامبر یا قرآن، یا هر دو [←نساء ۱۷۴]. «کتابٌ مبینٌ»: قرآن روشنگر، قرآن خود روشن است و روشنگر چیزهائی است که مردمان برای رسیدن به هدایت، بدان‌ها نیازمندند. «یَهدي بِه»: به آن قرآن هدایت می کند.

تفسیر:

«یا أَهْلَ اَلْکِتابِ قَدْ جاءَکُمْ رَسُولُنا یُبَیِّنُ لَکُمْ کَثِیراً مِمّا کُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ اَلْکِتابِ»: ای أهل کتاب! مخاطب آیه مبارکه یهودیان و نصرانیان است! همانا محمد بن عبدالله به‌سوی شما

(c) ketabton.com: The Digital Library

آمده تابرای شما بسیاری ازمعجزات و نشانه‌هایی که با پیامبران گذشتهٔ تان بوده‌را یادآوری کند وشمارا درجریان بسیاری ازاطلاعاتی که درتوارت و انجیل نازل شده قرار دهد، اطلاعاتی مانند: آیهٔ «رجم» یعنی سنگسار، داستان شکارچیان روز شنبه، بلندکردن کوه برسر شما، کوبیدن عصا برصخره وانفجار آب ازآن، شکافتن بحر،مسخ نمودن چهره‌های شما و تبدیل آنها به چهره های بوزینگان وخوکان و اوصاف پیامبر آخرالزمان و از این قبیل و بسیاری آیات و نشانه‌های دیگری که پیامبر صلی الله علیه وسلم در قبال آنها سکوت إختیار می کند و شما را رسوا نمی سازد.

«وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»: حسن بصری(رح) در تفسیر آیة مبارکه می نویسد که: از بسیاری از شما در میگذرد و شما را مورد بازخواست قرار نمیدهد. یعنی از بسیاری از إشتباهات شما چشم پوشی میکند و فقط مطالبی را برایتان بیان میکند که دلیلی بر پیامبری و شهادتی برصدقش باشد، و اگر همه چیز را بازگو میکرد رسوا می شدید.

در التسهیل آمده است: این آیه دلیل بر صحت نبوتش است؛ چون باوجود این که «أُمی» و بیسواد بود و کتب آنها را نخوانده بود، مطالب مخفی را برملا ساخت. (لتسهیل 172/1).

«قَدْ جاءَكُمْ مِنَ اللهِ نُورٌ وَكِتابٌ مُبِينٌ(15)»: یعنی نوری که از قرآن است، برایتان آمده است. قرآن نوری است بر طرف کنندهٔ شک و شرک، کتابی است که إعجازش آشکار و واضح است.

قرآن، بسیار باعظمت است. کلمهٔ «نُورٌ» و «كِتابٌ»، به صورت نکره آمده که نشانهٔ بزرگی و عظمت آن می باشد.

قابل تذکر است که: این نص آیة مبارکه، حجتی روشن است که عالمان دین أهل کتاب، خود میدانند چه چیزهایی از کتاب آسمانی، هم از مسلمانان و هم از عامه ی مردم خودشان پوشیده اند. بلی! این شیوهٔ ناپسند در میان برخی از علمای بد سرشت هر ملتی مشهود است که مطالب را تحریف معنوی میکنند و معنا و مقصود را مستورمی دارند، تا سایر مردم از آن محروم گردند.

همچنان باید یادآور شد: إشتباهی که مسیحیان در آغاز مرتکب آن شدند و مسیح را ترکیبی از الوهیت و بشریت قرار دادند، باعث شد که حقیقت مسیح برایشان تبدیل به یک معمایی بشود که علمای آنان هرچه کوشیدند به کمک لفاظی وحدس وگمان آنرا حل کنند، تنها به ابهامات و پیچیدگی هایش أفزودند. آن عده از آنان که بخش بشری این شخصیت مرکب او برآنان غلبه پیدا کرد بر پسر خدا بودن و یکی از خدایان سه گانه بودن او تأکید کردند.

آن عده که بخش الوهیت شخصیت او بر آنان غلبه پیدا کرد مسیح را ظهور جسمانی خدا قرار داده یعنی خدا ساختند وبه عنوان خدا او را پرستش کردند. عده ای دیگر که کوشیدند راه میانه‌ای برگزینند، همه‌ی توانشان را صرف فراهم کردن تعبیرهایی کردند که به وسیله‌ی آنها مسیح علیه السلام را هم بتوان بشر وهم بتوان خدا ناامید وخدا ومسیح درعین حالیکه دووجود جداگانه اند باز هم یکی باقی بمانند.

شأن نزول آية 15 – 16:

400- ابن جریر از عکرمه روایت کرده است: گروهی از یهود به حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و در بارهٔ سنگسار از ایشان سؤال کردند.

رسول الله گفت: کدام تان دانشمندتر هستید؟ آنها به سوی ابن صوریا اشاره کردند. پیامبر او را به خدایی که تورات را بر موسی علیه السلام نازل کرد و کوه طور را برأفراشت و

(c) ketabton.com: The Digital Library

از یهود تعهد و پیمان گرفت، سوگند داد. لرزه بر اندام دانشمند یهود افتاد و گفت: [چون زنان ما بسیار زیبایند، به خاطر حکم سنگسار زناکاران، افراد زیادی از ما کشته شدند، پس ما دامنه کشتار را کوتاه ساختیم] (تفسیر طبری: ج 6، ص 161.) چون سنگسار در بین ما زیاد شد. به صد ضرب دره (شلاق) و تراشیدن سر إکتفا کردیم. رسول الله در باره آن [شخص زانی که او را برای صدور حکم خدمت رسول کریم آورده بودند] حکم سنگسار را صادر کرد. پس آیات: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيراً مِّمَّا كُنتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ قَدْ جَاءكُم مِّنَ اللهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُّبِينٌ (15) يَهْدِي بِهِ اللهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلاَمِ وَيُخْرِجُهُم مِّنِ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (16)» نازل شد.

يَهْدِي بِهِ اللهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴿١٦﴾

خدا به وسیله آن (کتاب) کسانی را که از رضای او پیروی می‌کنند، به سوی راه‌های سلامتی هدایت می‌کند، و به حکم خود آنها را از تاریکی‌های (کفر) به روشنی (اسلام) بیرون می‌کند، و به راه راست هدایت می‌کند.(۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«رِضْوَانَهُ»: خوشنودی کامل خود. «سُبُل السَّلام»: راه های أمن وسلامت، راه‌های رستگاری. «سُبُلَ السَّلامِ»: راه‌های امن و امان. راه نجات. «الظُّلُمات»: تاریکیها، منظور کفر است. «النُّور»: روشنایی، إیمان. «بِإِذْنِهِ»: به خواست و دستور خدا، به توفیق حق. «صراطٍ مستقیم»: راه راست، دین اسلام.

تفسیر:

«يَهْدِي بِهِ اللهُ مَنِ اِتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ اَلسَّلامِ»: خداوند هرکسیکه از کتاب بزرگی و روش که الله متعال بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل نموده پیروی کند حق‌تعالی او را به انجام اعمال صالح و نیک موفق می‌گرداند، اعمال صالحی که انسان را به سوی رضوان الهی و هدایت او و سلوکیاتی که به بهشت منتهی میشود می کشاند. اعمال صالحی که انسان را از قهر و غضب الهی و آتش دوزخ نجات می دهد.

علماء میفرمایند که: هدایت دارای مراتبی است: یك مرحله، هدایت عمومی است که؛ برای همه‌ی انسان هاست، خواه پیروی کنند یا نکنند و نوع دیگر هدایت مخصوص آنعده از اشخاصی است که هدایت عمومی را پذیرفته باشند. در این ایه مبارکه هدف همان هدایت نوع دوم آن میباشد که مورد بیان قرار گرفته است.

در ضمن باید گفت: کسانی قابل هدایت اند که در پی تحصیل وطلب رضای پروردگار باشند، نه دنبال مقام و مال و هوای نفس و إنتقام.

و نباید فراموش کرد که: إنسان، خود زمینه‌ساز هدایت خویش است. وهدایت به راه‌های سلامت وسعادت، درگرو کسب رضای الله متعال است وهرکس در پی راضی کردن غیر او باشد، مطمین باشد که به إنحراف رفته است.

«وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ اَلظُّلُماتِ إِلَى اَلنُّورِ بِإِذْنِهِ»: قرآن، داروی شفابخش همه ظلمات است. قرآن پیروان خویش را از تاریکی‌های: جهل، شرك، تفرقه، توحّش، شبهات، شهوات، خرافات ومخالفت‌ها بیرون و به سوی نور، هدایت، دلیل واضح، صدق، برهان و رضایت خدای

(c) ketabton.com: The Digital Library

رحمان رهنمایی میکند. قرآن عظیم الشأن؛ جنایات وإضطراب‌ها را به نور علم، توحید، وحدت، تمدن، یقین، حقّ، صفا و آرامش تبدیل می کند.

«وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ(16)»: «و آنان را به ارده» و توفیق **«خویش از تاریکی‌هاي»** کفر و شرک و شک و نفاق و فسق و فجور **«به سوی نور»** اسلام **«بیرون می برد و به راهی راست هدایت شان می کند».**

خوانندگان محترم !

بعد از اینکه در آیات فوق الذکر خداوند متعال بر أهل کتاب، اقامه‌ی دلیل و حجت کرد و بیان نمود که در برابر حق، مقصر و روی گردانند و به رسالت پیامبر اسلام، ایمان ندارند؛ اینک در آیات متبرکه (17 الی 19) به ردّ عقاید یهودیان و نصاری پرداخته و بیان میفرماید که: نصاری به شیوهای خاص به الله متعال کفر می ورزد.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴿١٧﴾

بطور مسلم آنها که گفتند الله همان مسیح بن مریم است یقیناً کافر شدند، بگو اگر الله بخواهد مسیح بن مریم و مادرش و همه کساني را که در روي زمین هستند را یکجا به هلاکت رساند؟ پس چه کسي میتواند الله را (از این کار) باز دارد؟ (بلی) سلطنت آسمان‌ها وزمین و هر چه در بین آنهاست از الله است، هر چه بخواهد، می آفریند. و الله بر هرچیزی تواناست. (١٧)

توضیح لغات و اصطلاحات:

«فَمَن يَملِكُ»: پس کیست مالک و إختیاردار، قدرت در دست کیست؟

تفسیر:

«لَقَدْ كَفَرَ اَلَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللهَ هُوَ اَلْمَسِيحُ اِبْنُ مَرْيَمَ»: به یقین، کسانیکه میگویند: خدا، همان مسیح پسر مریم است؛ مسلماً کافر شدند، آنها فرقه ای از نصرانیان که می‌گویند عیسی بن مریم خداست در حقیقت به الله کافر شده و از دین او بیرون شدند. عیسی و مادرش بنده‌ای از بندگان خدایند. «یسوع پروردگار آمد». و امثال این بیان را در گفتار آنان می توان یافت.

یسوع نزد آنان عیسی است. (أبوحیان فرموده است: بعضی از نصاری میگویند: مسیح خداست و بعضی میگویند: پسر خداست و بعضی میگویند: سومین سه نفر است. آنکه در زیر پرده‌ی إسلام خود را إستِتار نموده و خود را به صوفیه منسوب کرده و معتقد است خدا در صورت های زیبا حلول کرده است، از اعتقاد نصاری چنین مفهومی را استنباط کرده است و بعضی از ملحدان این فرقه از قبیل حلاج وصفار و ابن لباج و أمثال آنها به إتحاد و وحدت قایل شده أند. من آنها را نام بردم تا در دین خدا نصیحتی کرده باشم. بعضی از نادانان منسوب به صوفیه در تعظیم آنها راه افراط را پیش گرفته اند و ادعا میکنند که آنها از پاکان و اولیاء الله می باشند. البحر المحیط 448/3.)

«قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللهِ شَيْئاً إِنْ أَرادَ أَنْ يُهْلِكَ اَلْمَسِيحَ اِبْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِي اَلْأَرْضِ جَمِيعاً»: ای محمد! به نصرانیان بگو: دروغ میگویید، چه کسی از عیسی و مادرش عذاب الهی را در صورتی که الله اراده نماید تا آن دو را عذاب کند دفع و از آن جلوگیری مینماید و چه کسی از آنها حمایت میکند؟ عیسی مسیح بنده‌ای از بندگان الله و تحت تصرف و تدبیر

(c) ketabton.com: The Digital Library

خداست و مالک هیچ نفع وضرری، هیچ زندگی ومرگ وحشری برای خودنیست واگر خدای تعالی ارادهٔ هلاک عیسی ومادرش را بنماید و یا اراده کند تا تمام اهل زمین را نابود کند چه کسی او را ازاین عمل بازمیدارد؟ او خدایی است که جز او خدایی نیست.

آیه مبارکه مفاهیم ذیل را به روشنی به بیان گرفته است:

جمله «الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ»: بیان میدارد که اگر مسیح خدا باشد، خدا که در شکم زن قرار نمی‌گیرد.

جمله «إِنْ أَرادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ»: بیان میدارد که: إحتمال فنا و نیست شدن، با خدایی سازگار نیست.

جمله «الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً»: عیسی، مادرش وهمه مردم زمین درانسان بودن وناتوان بودن دربرابر قدرت خداوند،یکسان میباشند.

در جمله «قالُوا إِنَّ اللهَ هُوَ الْمَسِيحُ... وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ»: این فهم را به صراحت بیان میدارد که: إدّعای خدایی برای غیر خدا نظیر مسیح، نشانه عدم شناخت واقعی مسیحیان نسبت به خداوند است.

و جمله «وَاللهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»: این حقیقت بیان میدارد که: قدرت الهی، محدود به نظام خاصی نیست و میتواند حتّی بدون پدر هم، فرزند خلق کند.

«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ وَما بَيْنَهُما»: برای اوست تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین است. او خالق همه و متصرف و مدبر امور آنهاست. «يَخْلُقُ ما يَشاءُ» حق تعالی آنچه را بخواهد و به گونه‌ای که اراده کند می‌آفریند. آدم علیهم السلام را از خاک و بدون پدر و مادر آفرید و همسرش را بدون مادر خلق کرد، چنان چه عیسی علیه السلام را نیز از مادر و بدون پدر به وجود آورد در حالی که سایر مردم را از پدر و مادر آفرید،

«وَاللهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ(17)» او بر همه چیز قادر و تواناست و هیچ چیزی او را از انجام کاری عاجز ساخته نمیتواند و هیچ چیزی از قدرت او بیرون شده نمیتواند. یعنی در برابر او تعالی هیچ قوّتی مقاوت کرده نمی‌تواند؛ اخیار و ابرار همه در آنجا محکوم اند.

برخی از ادّعا های بی‌اساس مسیحیان:

مسیحیان برخی از ادّعا های بی اساسی را در باره الله متعال مطرح میدارند، که قرآن عظیم الشأن آنرا بشرح ذیل بیان میدارد:

1 - إعتقاد به خدایان سه گانه. «لاتَقُولُوا ثَلاثَةٌ...» (نساء، 171.)

2 - إعتقاد به اینکه الله متعال آفریدگار، یکی از خدایان سه گانه است (خدای پدر). «قالُوا إِنَّ اللهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ...» (مائده، 73.)

3 - انحصار الوهیّت در مسیح که این آیه مبارکه آن را ردّ می‌کند.

«يَخْلُقُ ما يَشاءُ»: به خلقت حضرت عیسی بدون داشتن پدر، وآفرینش حضرت آدم بدون داشتن پدر و مادر اشاره دارد.

اگر واقعاً حضرت مسیح اگر خداست، پس چگونه (به عقیده‌ی مسیحیان) کشته شد و صلیب، آرم مظلومیّت او گشت؟ خدا که نباید مورد سوء قصد قرار گیرد!

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴿١٨﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

و یهود و نصارا (مسیحیان) گفتند: که ما پسران الله و دوستان اوییم (و طوری که پدر پسر را عذاب نمی‌دهد الله ما را نیز عذاب نمیدهد) بگو: پس چرا (الله) شما را (در دنیا) به سبب گناهان تان عذاب میدهد، بلکه شماهم بشری هستید از جمله کسانیکه آفریده است، هر کسی را که بخواهد مغفرت میکند و هر کسی را که بخواهد، عذاب میدهد. و پادشاهی آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنهاست، تنها از الله است، و بازگشت همه به‌سوی اوست.(۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَصارَی»: جمع نصرانی، پیروان عیسی علیه السلام، «أَحبّاؤُهُ»: دوستان او. المَصیر»: فرجام کار، بازگشت و سر انجام.

تفسیر:

«وَقالَتِ اَلْیَهُودُ وَاَلنَّصاری نَحْنُ أَبْناءُ الله وَأَحِبّاؤُهُ»: رابطه‌ی ما با خدا همانند رابطه‌ی فرزندان است با پدرانشان. یهودیان بدین عقیده اند که آنها فرزندان الله و دوستان اویند چنانچه نصرانیان نیز چنین إدعا می کنند، همه این سخنان دروغ و بهتان است زیرا الله متعال هرگز کسی را از بندگان خود به عنوان فرزند برنگزیده و دوستان الله متعال نیز کسانی‌اند که طاعت و عبادت او را بر جای می آورند.

ابن کثیر فرموده است: یعنی ما منسوب به پیامبران خدا هستیم که فرزندان خدا هستند. و چون خدا نسبت به آنان نظر لطف و عنایت دارد، ما را نیز دوست دارد. (مختصر ابن کثیر 499/1).

«قُلْ فَلِمَ یُعَذِّبُکُمْ بِذُنُوبِکُمْ؟»: و اگر یهودیان و نصرانیان در این ادعاهای خود صادق می بودند حق تعالی آنان را به سبب گناهان‌شان عذاب نمی نمود چون دوستدار، هیچگاه دوست خود را محکوم به مجازات نمی کند.

«بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ»: یهودیان و نصرانیان مانند سایر مردم بشر اند. و خدا در مورد تمام مخلوقاتش حاکم مطلق است.

«یَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ»: هر انکسی از بندگانش که تقوا را رعایت کند ثواب میگیرد و اگر نافرمانی کند خدای تعالی او را مجازات میدهد یعنی: بندگان خود را در برابر خیر و شر محاسبه میکند و هرکس را در برابر عملش جزا میدهد پس او خواسته است که هرکه را برکفر می‌میراند، به عدل خویش عذاب کند و بر کسانی که از کفر توبه کرده‌اند، به فضل خویش بیامرزد و گنهکاران را اگر بخواهد عفو و اگر بخواهد، عذاب کند.

«وَ لِلّهِ مُلْکُ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما وَ إِلَیْهِ اَلْمَصِیرُ(18)»:

ملکیت تمام آسمان‌ها و زمین و آنچه در بین آنها قرار دارد از آن الله متعال است و عموماً تحت تسلط و فرمان او قرار دارند، و سرانجام و عاقبت آنها در قبضه ی قدرت اوست.

او ذاتی است که را که بخواهد میبخشد و آنکه را اراده کند عذاب مینماید؛ زیرا تنها اوخالق ورازق است وخدای برحقی جز او وجود ندارد وتمام خلایق به سوی او باز میگردند واین اوست که همه را درقبال اعمال‌شان کیفر میدهد.

خواننده محترم !

خداوند متعال در آیة 18 علیه أهل کتاب، اقامه‌ی دلیل می کند و شبهه‌ای که آنان را در دین گمراه کرده است، بی اساس و بی أثر می گرداند، که شاید غرورشان را بکاهد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

گروه یعقوبیّه از نصاری، مسیح را خدا میدانستند، سپس مذهب این گروه، پیشرو مذاهب سه گانه‌ی مشهور مسیحیت؛ یعنی، «کاتولیک»، «اُرتُدُکس» و «پروتستان» گشت. این مذاهب در چهار قرن پیش به وسیله‌ی راهبی مصلح به نام «مارتن لوثر» نشأت یافت. مارتن، مسیحیان را ازبسیاری از تقلیدهای خرافی وبی‌اساس رهانید و مذهب خود را در امریکا، انگلیس و آلمان رواج داد؛ اما با این وصف، خود نیز به تثلیث (سه خدایی) پایبند بود و هر موحدّی را غیر مسیحی میشمرد(!) سرأنجام، مسیح در میان آنان، ربّ و إلهَ خوانده شد. این مطلب روی أولین صحفه‌ی انجیل، چنین نوشته شده: «کتاب عهد جدید از آن ربّ و نجات دهنده‌ی مایسوع مسیح».

إمروز تمام فرقه‌های نصاری میگویند: «خدا، همان مسیح پسر مریم و مسیح، همان خداست». عمده‌ی سخنان آنان در إنجیل یوحنا این است: «در بدو پیدایش، کلمه بود، کلمه نزد خدا بود و خدا همان کلمه است.» («في البدء كانت الكلمة و الكلمة كانت عند الله، والله هو الكلمة» والكلمة في تفسيرهم هي المسيح.).

کلمه در نزد مسیحیان؛ یعنی عیسی مسیح. خداوند در ردّ این بیان میفرماید: پس از این آیات، دلیل و برهانی برای اهل کتاب نخواهد ماند که بگویند: هشدار دهنده‌ای نزد ما نیامده. است و ما به فراموشی سپرده شده ایم. این آیات به آنان یادآوری میشود که چیزی، هستی بخش‌را ناتوان ودرمانده نمیکند. اینک آیه‌های زیر نیز گوشه‌ای دیگر از پلیدی ها و دشمنی های یهودیان را حکایت می کند که چگونه با پیامبر شان موسی(ع) به مخالفت برمیخاستند و از فرمانش سر برمیتافتند؟ (بنقل از تفسیر فرقان)

شأن نزول آیة مبارکه:

از ابن عباس(رض) در بیان **شأن نزول آیة** مبارکه روایت شده است که فرمود: نعمان بن أضاء، بحری بن عمرو و شاس بن عدی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و با آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفت و گو کردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم آنان را به سوی الله واحد دعوت نموده و از عذابش بیم دادند ولی آن سیه‌رویان گفتند: ای محمد! تو ما را از چه‌چیز می ترسانی؟ آیا نمیدانی که: (ما پسران خدا و دوستان وی هستیم؟) همان بود که پروردگار متعال آیة: «وَقَالَتِ اليَهُودُ وَالنَّصرَى نَحنُ أَبنَؤُاْ اللهِ وَأَحِبَّؤُهُ» را نازل فرمود. (25- طبری 11616 از ابن اسحاق با سندش از ابن عباس روایت کرده است).

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴿١٩﴾

اي اهل کتاب! رسول ما به سوي شما آمده است که برای شما بیان می‌کند (احکام ما را) بعد از انقطاع دوران پیغامبران تا مبادا (روز قیامت بگوئید نه بشارت دهنده اي به سوي ما آمد، و نه بیم دهنده اي، (هم اکنون پیامبر) مژده دهنده و بیم دهنده به سوي شما آمد و خداوند بر همه چیز توانا است.(۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَترَة مِنَ الرُّسُل»: مدت زمان فاصله‌ی پیامبران. «فَترة»: سکون، آرامش، فاصله‌ی زمانی بین دو پیامبر، که مردم از کلّیّت دین خدا محروم بودند. «قَدیر»: توانا.

تفسیر:

«یا أَهْلَ اَلْكِتابِ قَدْ جاءَكُمْ رَسُولُنا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلى فَتْرَة مِنَ اَلرُّسُلِ» ای اهل کتاب! یعنی ای جماعت یهود و نصاری! خدای تعالی بعد از مدتی توقف در جریان ارسال پیامبران،

(c) ketabton.com: The Digital Library

محمد صلی الله علیه وسلم را به سوی شما فرستاد، تا شرایع و دروس دین را برایتان توضیح و بیان نماید، چنانچه بین عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه وسلم پانصد وشصت ونه سال گذشت. حالا پیامبر خودرا به عنوان رحمتی برای جهانیان مبعوث داشت تا اطاعت کنندگان را به رحمت وبهشت او بشارت دهد ونافرمانان وعاصیان را ازخشم و مجازات او برحذر دارد.

بعد از حضرت مسیح علیه السلام سلسله پیغمبران منقطع گردیده بود، و تمام دنیا الّا ماشاءالله در ظلمت جهل و غفلت اوهام و اهواء فرو رفته، چراغ هدایت خاموش شده بود؛ دمه ظلم وعدوان، فساد و الحاد در تمام آفاق پهن شده بود؛ در این وقت، برای اصلاح جهانیان هادی و بشیر و نذیری را فرستاد که از همه بزرگتر بود، تا به جاهلان راه فلاح دارین را باز نماید؛ غافلان را به تخویف و انذار بیدار کند؛ و دون همّتان را به بشارت تحریك دهد.

ابن عباس(رض) فرموده است: «میان میلاد عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه وسلم پانصد و شصت و نه سال فاصله بود». ابن‌کثیر میگوید: «بنابراین، نعمت بعثت محمد صلی الله علیه وسلم در آن برهه از زمان، از کامل ترین نعمت‌ها بود ونیاز به‌این بَعْثَتْ هم، نیازی بودعام وفراگیر زیرا فساد بر همه بلاد دامن گسترده وطغیان وجهل بر همه بندگان بجز أندکی از أحبار یهود و زهاد نصاری که بربقایایی ازدین حق متمسک باقی مانده بودند خیمه فروهشته بود».

«أَنْ تَقُولُوا ما جاءَنا مِنْ بَشِيرٍ وَلا نَذِيرٍ»: بلی! پیامبر ما به سوی شما آمده است: **«تا نگویید»** در روز قیامت **«که هیچ مژده دهنده و بیم دهنده‌ای نزد ما نیامد»** یعنی: ما پیامبر خودرا فرستادیم تا مبادا درمقام عذرخواهی ازکوتاهی و تقصیر خویش، در روز قیامت چنین سخنی بگویید.

انسان در انتخاب راه آزاد است، انبیا فقط بشارت و هشدار می دهند، اجبار و اکراهی ندارند. طوریکه میفرماید: «فَقَدْ جاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ» **«پس قطعاً برای شما مژده دهنده و بیم دهنده‌ای آمده است»** یعنی: راه این عذر و بهانه بر شما مسدود شد زیرا اینک پیامبر مژده بخش و هشداردهنده‌ای نزد شما آمده‌است که مؤمنان را بشارت و کفار را بیم می دهد.

«وَاللهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ(19)» و خداوند متعال بر هر چیزی تواناست. همه اشیا در مقابل قدرت او تسلیم هستند و هیچ چیزی از فرمان او سرپیچی نمی‌کند. و از جمله قدرت خداوند این است که پیامبران را فرستاده و کتاب‌ها را نازل کرده است، و هرکس را که از پیامبران اطاعت کند ماجور می‌سازد، و هرکس را که از آنان سرپیچی نماید عذاب می دهد.

ابن جریر گفته است: یعنی خدا قادر است فرمانبران را پاداش و نافرمانان را مجازات بدهد.

شأن نزول آیه 19:

402- ابن إسحاق از إبن عباس(رض) روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم یهود را به اسلام دعوت و به پذیرش دین جدید تشویق نمود، ولی آن‌ها سرباز زدند و از قدمگذاشتن در راه نیک إمتناع ورزیدند. پس معاذ بن جبل و سعد بن عباده به آنها گفتند: ای جماعت یهود از خدا بترسید، به خدا سوگند شما بهتر میدانید که محمد فرستادهٔ خداست، زیرا شما قبل از بَعْثَت همواره از او یاد میکردید وصفات او را برای ما بیان میداشتید. رافع بن حریمله و وهبن بن یهوذا گفتند: ما هرگز این چیزها را به شما نگفته ایم و خدا بعد از موسی (نه کتابی فروفرستاده و نه پیامبری برأنگیخته است. در این بارهٔ آیهٔ «يَا أَهْلَ

(c) ketabton.com: The Digital Library

الْكِتَابِ قَدْ جَاءكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ»... نازل شد)، ضعیف است، طبری 11619 از محمد بن إسحاق روایت کرده شیخ وی محمد بن أبو محمد مجهول است، چنانچه در «تَقْرُیب» آمده و ذهبی در «میزان إعتدال» میگوید: شناخته نمیشود. به زاد المسیر 412 به تخریج نگاه کنید.).

فاصله زمانی دوران فترت:

«عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ اَلرُّسُلِ»: فترت در لغت به معنی سست شدن. ساکن شدن معطل وبندکردن است، ائمه تفسیر هم در این آیه معنی فترت را بیان کرده اند. فترت یعنی متوقف شدن سلسله نبوت و انبیا تا مدتی که این مدت از زمان حضرت عیسی تا زمان بعثت رسول کریم است.

تحقیق زمان فتْرَت :

حضرت عبدالله بن عباس میفرماید که فاصلة زمان حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم السلام یکهزار و هفتصد سال است و در تمام این مدت سلسلة بَعْثَت أنبیاء مرتباً جریان داشت. و زمانی که فترت وجود نداشت در این مدت فقط ازبنی اسرائیل هزار پیغمبر مبعوث شد وعلاوه بر بنی إسرائیل نیز پیامبرانی هم وجود داشتند از تولد حضرت عیسی تا بعثت رسول کریم پانصد سال طول کشید. این مدت با این فاصله زمانی را که در آن هیچ پیامبری مبعوث نشده زمان «فِتْرَت» گویند.

در صورتی که قبل از آن به این حد دنیا از بعثت أنبیاء خالی نبوده است. (تفسیر قرطبی مع ایضاح).

در بارة فاصلة زمانی زندگی حضرت موسی تا عیسی(ع) و نیز عیسی(ع) تا محمد(ص) روایات مختلفی نقل شده است اگر چه اختلاف نظر در بیان مدت کم و بیش وجود دارد، إمام بُخاری به روایت حضرت سَلْمان فارسی نقل کرده است که فاصله زندگی بین حضرت عیسی تا نبی کریم(ص) ششصد سال بوده و در این زمان هیچ پیامبری مبعوث نشده همان طوریکه مشکوة» به حواله از صحیح بخاری و مسلم این حدیث را بیان میکند که رسول الله(ص) فرمود: «انا اولی الناس بعیسی» یعنی من از همه مردم به حضرت عیسی بیشتر نزدیک هستم منظور از این حدیث در آخر آن چنین بیان شده که: «لیس بیننا نبی» یعنی بین ما دو نفر هیچ نبی مبعوث نشده است. آنچه در مورد سه رسول که در سوره یاسین ذکر شده قاصدان یا فرستاده های عیسی(ع) علی بودند و به همین جهت به آنها رسول گفته میشود.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه(20 الی 26) موضع گیری یهودیان در برابر موسی علیه السلام به بحث گرفته میشود.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ﴿٢٠﴾

و [یاد کنید] هنگامی که موسی به قومش گفت: ای قوم من! نعمت الله را بر خود یاد کنید، وقتی در میان شما پیغمبرانی قرار داد؛ و شما را پادشاهانی گردانید، و به شما چیزی داد که به هیچ کسی از مردمان جهان نداده بود.(٢٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جَعَلَ فیکُم»: ← جَعَلَ مِنکُم: از میان شما قرار داد. «جَعَلَکُم مُلوکاً»: شما را فرمانروا

(c) ketabton.com: The Digital Library

ساخت، به شما سلطنت و شاهی داد. «مُلوکاً»: آزادگان، پس از رهایی از چنگ قبطیان و فرعونیان مصری، إختیار خود و زن و فرزندان و أموال را در دست گرفتید و دارای مال و منال شدید.
«مالَم یُؤتِ أحَداً مِنَ العالَمینَ»: نعمتی که به هیچکس از جهانیان نداده است؛ مانند: ترنجبیل(زنجفیل)، بودنه، شکافتن دریا و امثال اینها.

تفسیر:

«وَإِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ یا قَوْمِ اُذْکُرُوا نِعْمَتَ اللهِ عَلَیْکُمْ»: ای محمد! روزی را برای مردم یادآور که موسی علیه السلام برای بنی اسرائیل گفت ای قوم من! نعمت‌های بیکران الله متعال را به خاطر بیاورید و او را سپاسگزار باشید.
در این آیهٔ مبارکه إشاره ایست به گذشته‌ی إفتخار آمیزی که بنی اسرائیل بسیار پیشتر از بعثت موسی علیهم السلام آن را سپری کرده بودند. از یک سو پیامبران جلیل القدری همانند إبراهیم، إسحاق، یعقوب و یوسف علیهم السلام از میان آنان مبعوث شده بودند و از سوی دیگر در زمان یوسف علیهم السلام وپس از آن درمصر قدرت زیادی به دست آنان آمده بود و تا مدتها إسرائیلیان بزرگترین فرمانروایان دنیای متمدن آن زمان بودند و در مصر و پیرامون آن سکه‌ی آنان رواج داشت. أغلب مردم تأریخ بنی إسرائیل را از زمان موسی علیه السلام آغاز میکنند، اما قرآن در این جا میگوید گذشته‌ی پر عظمت بنی إسرائیل پیش از موسی علیه السلام سپری شده بود و موسی آن را به عنوان گذشته‌ی افتخار آمیز قوم خود به آنان یادآوری می کرد.
قابل دقت و یاد آوری است که؛ از تأریخ باید عبرت گرفت. قوم موسی پس از برخورداری از لطف بخصوص الهی و رسیدن به حکومت، مبتلا به ذلت و مسکنت شدند.
«إِذْ جَعَلَ فِیکُمْ أَنْبِیاءَ وَ جَعَلَکُمْ مُلُوکاً»: زمانی را که از میان شما پیامبرانی برای راهنمایی و إرشاد شما را مبعوث نمودیم و شما را با بر أنگیختن أنبیایی از میان خودتان شرافت داد وشما را مانند پادشاهان در نعمت و آسودگی بعد از اینکه بردهٔ فرعون و قومش بودید قرار داد که هیچکس بر شما غلبه نیافت و با غرق کردن فرعون، شما را نجات دادیم.
در آیهٔ مبارکه ملاحظه میداریم که میفرماید: «وَجَعَلَکُم مُلوکاً» نمیفرماید: «وَجَعَلَ فیکُم ملوکاً»؛ یعنی، الله متعال، همه‌ی شما را پس از رهایی از دست فرعون، فرمانروا و صاحب اختیار و سلطان شخصی خود و خانواده و ثروت و اموال خود گردانید.
امام مجاهد میگوید: (وجعلکم ملوکاً) به این معنی است: شما را صاحب خانه‌ها، همسران و خدمتکاران گردانید. به تأیید این دیدگاه تفسیری، روایت شده است که: «مردی از عبدالله بن عمر و بن عاص(رض) پرسید: مگر ما از فقرای مهاجرین نیستیم؟ عبدالله به وی گفت: آیا زنی داری که نزد وی قرار و آرام یابی؟ مرد جواب داد: بلی! گفت: آیا مسکنی داری که درآن سکونت و بود و باش کنی؟ مَرد جواب داد: بلی! گفت: پس تو از أغنیا هستی. آن مرد گفت: خدمتکاری نیز دارم. عبدالله گفت: در این صورت از پادشاهان هستی».
مفسر بیضاوی فرموده است: در میان هیچ ملتی به اندازه‌ی بنی إسرائیل پیامبر مبعوث نشده است. (بیضاوی ص 148).
«وَآتاکُمْ مالَمْ یُؤْتِ أَحَداً مِنَ اَلْعالَمِینَ(20)»: و به شما نشانه‌هایی داد که به هیچ یک از جهانیان نداده بود، نشانه هایی مانند: شکافتن بحر، شکافتن سنگ و بیرون کردن آب از

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن، سایه ساختن ابر، فرو فرستادن پرندۀ آسمانی و انگبین و سایر امتیازات از قبیل کسب علوم مختلف، وجود حکما، علما، رهبران و اصلاحگران در میان شما.

يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ﴿٢١﴾

و موسی گفت: ای قوم من! به سرزمین مقدسی که الله برایتان مقرّر فرموده در آیید و [به گناه، عصیان، سرپیچی از فرمان ها و احکام حق] بازنگردید و از فرمان ما اعراض نکنید که زیانکار می شوید.(۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الأَرْضَ المُقَدَّسَةَ»: سرزمین مقدّس که از عریش تا فرات را دربر دارد. آنجا را سرزمین پاک از آن نظر میگویند که انبیاء بیشماری در آن مبعوث شده‌اند و از لوث بت‌پرستی زدوده شده است.

«كَتَبَ اللهُ لَكُمْ»: خداوند مقدّر کرده است که اگر مطیع فرمان او باشید، بدانجا وارد می شوید و سکونت می‌کنید. (تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن»

تفسیر:

«یاقَوْمِ اُدْخُلُوا اَلْأَرْضَ اَلْمُقَدَّسَةَ اَلَّتِی کَتَبَ اللهُ لَکُمْ»: وموسی علیه السلام در خطاب به بنی إسرائیل گفت: وارد سرزمین مقدس شوید که الله متعال آنرا برایتان مقرر نموده است. هدف از آن سرزمین فلسطین است که محل سکونت إبراهیم، إسحاق و یعقوب علیهم السلام به شمار می رفت. هنگامی که بنی إسرائیل از مصر بیرون آمدند، این سرزمین را الله برایشان تعیین کرد و به آنان دستور داد که بروند و آن را فتح کنند.

مفسر بیضاوی هم در تفسیر خویش نگاشته است که: عبارت است از سرزمین بیت المقدس، وچون محل بعثت پیامبران ومسکن مؤمنان بودبه مقدس موسوم شد. (بیضاوی ص 148.).

«اَلَّتِی کَتَبَ اللهُ لَکُمْ»: این است که خدا به وسیله‌ی پدرتان، اسرائیل وعده‌ی آنرا به شما داد و مقرر داشت که از آن شما باشد.

«وَلا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرِينَ(21)»: و نهی موسی علیه السلام به آنان این بود: از خوف ترس جباران به عقب برنگردید یعنی: از فرمان من رونگردانید و به عقب باز نگردید و دستور من در مورد جنگ با ظالمان ستمگر را به سبب ترسویی و ضعف، بر زمین نگذارید.

در ألتسهیل آمده است: روایت شده است وقتی حضرت موسی به آنها دستور داد وارد سرزمین مقدس شوند، از زورمندان هراسیدند و خواستند به مصر برگردند. (التسهیل 176/1.).

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ﴿٢٢﴾

(بنی اسرائیل در جواب) گفتند: ای موسی! مسلماً در آن سرزمین قوم زور آور هستند، و ما هرگز وارد آنجا نمی شویم تا آنان از آنجا بیرون روند، پس اگر از آنجا بیرون روند البته ما وارد خواهیم شد.(۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«جَبّارِینَ»: زورمندان، انسان های قوی هیکل، تنومندان، قدبلندان.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

«قالُوا یامُوسی إِنَّ فِیها قَوْماً جَبّارِینَ»: گفتند: ای موسی! در آنجا زورمندانی قوی هیکل و بلند قامت زندگی میکنند و مستقر هستند که ما قدرت و همت جنگ و مقابله را با آنها نداریم.
یعنی: در فلسطین مردمی هستند زورآور با قامتهای بلند وجسم های قوی وتنومند که مردم را برآنچه که بخواهند، مجبور می‌گردانند. مراد از آنان: «قوم جبّار» همان قوم عمالقه، از نژاد سامی بودند که در شمال عربستان در صحرای سینا زندگی می کردند و به مصر حمله کرده، پانصد سال حکومت داشتند. (دائرة المعارف، فرید وجدی).
«وَإِنّا لَنْ نَدْخُلَها حَتّی یَخْرُجُوا مِنْها»: ما نمیتوانیم وارد بیت المقدس شویم، ولی صبر میکنیم تا خود این دلاوران از آن شهر بیرون شوند که هرگاه چنین کنند ما بدون جنگ و جهاد وارد آن می شویم.
«فَإِنْ یَخْرُجُوا مِنْها فَإِنّا داخِلُونَ(22)»: هرگاه چنین کنند ما بدون جنگ و جهاد داخل آن شهر میشویم. حق تعالی از این رو ترس و ذلّت را بر آنان مقدر کرد که آن‌ها به مخالفت اوامر الهی پرداخته و پیمان‌شکنی کردند، زیرا یکی از بزرگترین عللی که امت‌ها را دچار سستی، ذلّت و شکست در برابر دشمنان‌شان میکند گناهان است.
از فحوای آیه مبارکه در میابیم که: توقّع پیروزی بدون مبارزه، محاسبه، خیال و تو هم غلط وخطاء واشتباه است، بناءً باید دشمن را بیرون کرد، نه آنکه صبر کرد تا خودش بیرون رود.

قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴿٢٣﴾

دومرد از[زمره] کسانیکه [از الله] میترسیدند والله برآنان نعمت داده بود، گفتند: از راه دروازه بر آنها در آیید (و هجوم بیاورید)، پس اگر از آن داخل شدید پس حتما غالب خواهید شد (لیکن به این شرط که) بر الله توکل کنید، اگر مؤمن هستید.(۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَجُلانَ مِنَ الَّذینَ»: دومرد از آنان، آن دو مرد به نام یوشع و کالب، از زمره‌ی دوازده سردار و نقیب بنی‌اسرائیل هستند که موسی علیه السلام آنان را برای کشف احوال زورمندان عمالقه به سرزمین مقدس فرستاده بود.
از میان دوازده سردار ونقیب برگزیده‌ی موسی، دو نفر مؤمن و خدا دوست - به نام یوشع بن نون و کالب بن یوفنا که توفیق یافته و دعوت موسی را با جان و دل پذیرفته بودند؛ یاران خود را نکوهش کردند ومردم را به داوری واداشتند که: هر کس خدا با او باشد، هرگز از کسی بیم ندارد.
سفارش آن دو مرد بزرگوار این بودکه گفتند: ای قوم! از آنان نترسید؛ هرچند تنی سترگ دارند؛ أما دلهایشان ضعیف وناتوان است که اگر به دروازه‌ی شهر در آیید ویورش ببرید و بر آنان بتازید و کمک از خدا بگیرید؛ قطعاً شکست میخورند و شما پیروز میشوید و بیم و هراس بر دلهایشان چیره میگردد... اما جواب آنان نهایت بدخویی و بدرفتاری و بی أدبی نسبت به موسی(ع) بود.
موسی(ع) نیز با خشم و نگرانی وغم و اندوه، حسرت درون و شکوای دل خود را به پیشگاه خدا عرضه نمود و از نافرمانی قومش پوزش طلبید و گفت: من اختیار خود و برادرم را دارم و بس.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«أَنعَمَ اللهُ عَلَيهما»: خدا به آن دو نعمت داد وآنچه را از احوال زورمندان به دست آورده بودند، جز نزد موسی علیه السلام مخفی داشتند، برخلاف بقیه آنچه رادریافته بودند، افشا کردند که موجب بیم و هراس بنی اسرائیل گردید.
«أُدخُلوا عَلَيهِمُ الباب»: از دروازه‌ی شهر بر آنان بتازید، آنان همچون جسمی خالی ار قلب أند.(فرقان)

تفسیر:

«قالَ رَجُلانِ مِنَ اَلَّذِينَ يَخافُونَ أَنْعَمَ الله عَلَيْهِمَا»: ولی دو تن از مؤمنانی که با موسی علیه السلام بوده و خداوند متعال بر آنها نعمت هدایت و ثبات قلب و صحت عقل داده بوده برخواستند و از یهودیان خواستند تا وارد بیت المقدس شوند و در این راه دست به تلاش و کوشش و جهاد بزنند و هیچگاه نباید دشمنان موجب ترس آنها شوند، زیرا خدای تعالی از دشمنان و کفار قوی‌تر است. (آن دو نفر از نقبای دوازده‌گانه بنی‌اسرائیل بودند، به نام های: «یوشع بن نون» و «کالب بن یوفنا» و نامشان در تورات، سِفر تثنیه آمده است.
باید گفت که خوف از الله متعال زمینه ساز شدن الطاف و نعمت‌های الهی است. کسیکه از الله بترسد، احساس مسئولیّت میکند و پیروی از فرمان پیامبر خدا را واجب می‌داند و در برابر قدرت‌های دیگر سرتسلیم فرو نمی گزارد. به یاد داشته باشید که خدا ترسی، زمینه‌ی شجاعت و جرأت و عمل است.

خدا ترسی، نعمتی الهی است.

خوف الهی و تقوا، به انسان بصیرت و نیروی تحلیل صحیح و روشن از مسائل میدهد طوریکه میفرماید: «اُدْخُلُوا عَلَيْهِمُ اَلْبابَ فَإِذا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غالِبُونَ» این دو مرد خطاب به یهودیان گفتند: بزرگی جسم آنها شما را درخوف وهراس قرار ندهد، آنها از لحاظ جسم بزرگند ولی قلبشان ضعیف است. بر الله متعال توکل کنید و به اذن الهی وارد شوید دشمنان در برابر شما شکست می‌خورند، زیرا هرگاه با الله متعال از در صداقت و راستی بیرون شوید اوتعالی با شما خواهد بود.
«وَعَلَى الله فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ(23)»: و هرکه الله متعال با او باشد هرگز از کسی نمی هراسد و دشمنش با شکست مواجه می شود و خودش به عزّت و سربلندی میرسد.
اصل در موفقیّت تنها امکانات مادّی نیست، بلکه ایمان و توکّل، تصمیم و جرأت نیز لازم است.
«توکل»: عبارت است از: قطع علایق وپیوندهای قلبی ازغیرالله متعال وترک کرنش وتملق ناروا دربرابر مخلوقات وی. توکّل، نشانه‌ی ایمان وکلید نجات از بن بست‌ها و ترس‌هاست. توکّل، تنها به لفظ نیست؛ بلکه روحیّه‌ای برخاسته از ایمان است.

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴿٢٤﴾

(بنی اسرائیل در جواب) گفتند: ای موسی! تا آنان در آنجاهستند، ما هرگز وارد آنجا نخواهیم شد، پس تو و پروردگارت بروید [با آنان] بجنگید که ما [تا پایان کار] در همین جا نشسته ایم. (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هٰهُنا»: همین جا، در این جا.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

بنی‌اسرائیل بار دیگر جواب عناد آلودی که إنکار خالق متعال را با خود داشت تکرار نموده به موسی علیه السلام گفتند: خود را در مشقت قرار نده که ما هرگز تاوقتی که جباران زمان درآن قرار دارند وارد سرزمین مقدس نمیشویم، ما تصمیم قاطعانه گرفتیم که هرگز با آنها مقابله نکنیم و اگر تو میخواهی با آن ها بجنگی این کار مربوط به خود توست، پس با خدایت برو و با آنها بجنگ و ما منتظر نتیجهٔ جنگ باقی میمانیم. به این ترتیب، آنها ورود به شهر بیت‌المقدس را نفی کرده وسپس این نفی را باذکر (ابداً) مؤکد ساختند، آنگاه ورود به آن را به بیرون رفتن جباران از آن مشروط ساختند.

«پس تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما همین جا مینشینیم» یعنی: ما پیوسته دراین مکان میمانیم، نه باتو پیش میرویم ونه به‌عقب برمیگردیم.توجه بفرمایید: این گفتار قومی است که «نَحْنُ أَبْناءُ اللهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ» را دعوی داشتند، امّا این کلمات گستاخانه از تمرّد و طغیان آنها بعید نیست.

در کلمه‌ی «أَبَداً»، اصرار بر جسارت بنی اسرائیل دیده می‌شود. ودر کلمه‌ی «فَاذْهَبْ»: توهین به موسی علیه السلام مشاهده می‌شود.

درکلمه‌ی «رَبُّكَ»، توهین به‌ذات پروردگار وجود دارد و نشانگر ضعف ایمان بنی اسرائیل را نشان میدهد. و درکلمة «قاعِدُونَ»، رفاه طلبی دیده میشود.

واقعیت أمر اینست که: مردم باید خود به اصلاح جامعه خویش بپردازند، نه آنکه تنها از خداوند و رهبران دینی توقّع إصلاح جوامع خویش را داشته باشند. در ضمن آرزوی پیروزی بدون کوشش، عاقلانه و خردمندانه ممکن و میسر نیست.

مکّة مکرمه وبیت‌المقدّس، هردو سرزمین مقدّس هستند؛ امّا موسی علیه السلام که به‌قوم خود بنی‌إسرائیل هدایت فرمودکه: وارد آن شوید وبادشمن بجنگید، آنان بهانه جوی کردند، واز هدایت وفرمان موسی علیه السلام تخلّف کردند، ولی مسلمانان درسال ششم هجری که به قصد عمره به همراهی رسول الله صلی الله علیه وسلم تا نزدیکی مکّه آمدند، اگر ممانعت آن حضرت صلی الله علیه وسلم نمیبود، به شهر مکه حمله میکردند. در این سفر، «صلح حدیبیه» به امضا رسید. واقعیت أمر إینست که: تلاش رهبران الهی در أنجام وظایفی که بر عهده دارند، تنها در صورت همراهی مردم به ثمر می رسد.

سُستی بنی‌اسرائیل در مبارزه با دشمن، چنان مشهور بود که مسلمانان نیز پیش از شروع جنگ بدر (در سال دوم هجری) وهنگام ورود به مکّه (سال ششم) می‌گفتند: ما همچون بنی‌اسرائیل نیستیم که «إِنَّا هاهُنا قاعِدُونَ» بگوییم، همواره در رکاب تو آماده‌ی جنگیم.

سیرت نویسان می نویسند که: «رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز بدر، از باب کسب رأی أصحابشان با ایشان مشورت نموده فرمودند: اینک جنگ حتمی است پس چه باید کرد؟ مقداد بن عمرو(رض) به نمایندگی از دیگر أصحاب برخاست و گفت: قسم به ذات أقدس إلهی که ما چون بنی‌اسرائیل نیستیم که بگوییم: تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما همین‌جا نشسته‌ایم! بلکه ما از سمت راست، از سمت چپ، از پیش رو و ازپشت سر شما با آنان می‌جنگیم. یاران دیگر نیز با تعابیری از این دست، اعلام آمادگی کردند... عبدالله ابن مسعود(رض) میفرماید: آنگاه دیدم که چهره مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم از این سخنان شگفت و إیشان بسیار شادمان شدند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این آیه افراط در نافرمانی و بی أدبی به حدی مشهود است که مقتضی کفر و توهین به الله متعال و پیامبرش به تمام وضاحت بیان شده است. اینها کجا و یاران پاک ضمیر محمد صلّی الله علیه وسلّم کجا که به پیامبر صلّی الله علیه وسلّم گفتند: چیزی راکه بنی اسرائیل گفتند ما به شما نمیگوییم، اما میگوییم برو تو و خدایت بجنگید ما هم در کنار شما خواهیم جنگید.

واقعیت أمر اینست که: بنی‌اسرائیل، نمونه‌ی بی‌ادبی، بهانه‌جویی، ضعف و رفاه‌طلبی بودند. طوریکه در کلمه «لَنْ نَدْخُلَها»، جسارت آنان در مقابل فرمان الهی با تمام وضاحت بیان میشود.

قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٥﴾

موسی گفت پروردگارا من جز بر خود و برادرم دست ندارم، بین ما و قوم نافرمان، جدایی بانداز (تا از یکدیگر جدا و متمایز شویم). (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَافْرُقْ بَيْنَنَا»: میان ما فرق بگذار و حساب ما را از یکدیگر جدا بدار. ما را از همدیگر دور بدار و میان ما و ایشان فاصله بینداز. میان ما و ایشان داوری کن. دکتر مصطفي خرمدل.

تفسیر:

حضرت موسی علیه السلام، پس از یأس و ناامیدی از حرکت بنی‌اسرائیل، به‌سوی پروردگار خویش شکایت کرد گفت: بار الها! تو میدانی که، من جز إختیار نفس خودم و برادرم، هارون إختیار کسی دیگری را ندارم، اما این قوم، که از اوامر من سرپیچی نموده و در برابرم سرکشی کردند، پس تو بین من و اینها جدایی افگن، زیرا از پیمان شکنی و عصیان و نافرمانی‌شان از اوامر تو خسته شدم و نمیخواهم دیگر در میان آن‌ها باشم. درخواست فاصله افتادن، برای آن بود که آتش قهر الهی یاران موسی را نیز فرا نگیرد و تنها دشمنان به جزای عمل نافرمانی خویش برسند، یااینکه درخواست می‌کرد با مرگ کفّار، میان آنان و دشمنان فاصله أفتد.

یکی از بلاها وسختی‌های مؤمنان، زندگی با فاسقان و درمیان آنان بودن است، و همچنان یکی از بلاهای اجتماعی دور شدن مردم از اولیای الله و محروم شدن از فیض وجودشان است.

قابل یادآوری است که: شکایت پیامبران به‌سوی پروردگار باعظمت و نفرین، زمانی صورت میگیرد که از ایمان و اطاعت مردم مأیوس شوند.

قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴿٢٦﴾

الله (دعای موسی را قبول فرموده) گفت: پس آن سرزمین تا چهل سال بر آنها حرام است (و به سبب نافرمانی شان) حیران و سرگردان در زمین بگردند (و به جایی نرسند) پس (تو ای موسی) بر قوم فاسق و نافرمان اندوهگین مشو.(۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَإِنَّها»: آن سرزمین پاک ومقدس. «مُحَرَّمَةٌ عَلَيهِم»: بر آنان حرام گشت. «يَتيهونَ»: (تیه): سرگردان میشوند، بی‌راه میروند. سرگردان می مانند. تَیه: سرگردانی، نام بیابانی که بنی اسرائیل در آنجا به سرگردانی می‌گذراندند. (داستان تخلّف بنی‌اسرائیل وقهر الهی

(c) ketabton.com: The Digital Library

وسرگردانی آنان دربیابانی تیه، در فصل چهارم از سِفر اعداد، در تورات مطرح شده است.). «فَلا تَأْسَ»: غم مخور. غمگین مباش. از ماده (أسی) است.

تفسیر:

«قالَ فَإِنَّها مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي اَلْأَرْضِ» پروردگار باعظمت دعای موسی علیه السلام را استجابت نمود، وآنان را چهل سال در آن سرزمین سرگردان کرد و راه خروجی از آن نیافتند.

از حکمت و فلسفه‌ی چهل سال سرگردانی و آوارگی، این بود، تا آن نسل زبون و ترسو که زیر قدرت و سطوت فرعون با خواری و پستی زندگی بسر می بردند و به همچو زندگی الفت گرفته بودند منقرض شود و نسلی مؤمن و دلاور پرورش یابد و آن سرزمین را فتح کند.

بعد از مدت چهل سال، زمانیکه موسی و هارون علیهم السلام وفات یافتند، و تعداد کثیری که از بنی اسرائیل که عمر شان بالاتر از چهل سال بود، دار فانی را ترک کردند؛ و بعد از آن یوشع علیهم السلام قیام کرد و وارد سرزمین مقدس شد.

همچنان برخی ازمفسران مینویسند که: هارون در بیابان «تَیه» وفات یافت و یک سال پس از او حضرت موسی نیز به دیار باقی شتافت و یوشع سه ماه پس از مرگش وارد اریحا شد و نقیبان (فرماندهان) جز کالب و یوشع ناگهان در بیابان مردند. (بنقل از تفسیر کشاف)

ابن عباس(رض) میفرماید: «آنان چهل سال تمام، گمگشته و سرگردان بودند چنان که موسی و هارون و نیز همه کسانی که‌عمرشان از چهل‌سال متجاوز بود، در تیه در گذشتند و چون آن چهل سال گذشت، یوشع بن نون که بعد از موسی علیهم السلام رهبر قوم گردید، آنان را به قیام وجهاد فراخواند و با بهره گیری از توان معنوی نسل نوپایی که به دست موسی علیه السلام برمبانی ایمان و جهاد و دانش و پایداری، تربیت و پرورش یافته بودند، قیام کرد وفلسطین را فتح کرد».

برخی از مفسران مینویسند که: هارون در بیابان وفات یافت و یک سال پس از او حضرت موسی نیز به دیار باقی شتافت و یوشع سه ماه پس از مرگش وارد اریحا شد و نقیبان (فرماندهان) جز کالب ویوشع ناگهان در بیابان مردند. (بنقل از تفسیر کشاف).

مفسران نقل کرده‌اند: احدی از کسانیکه گفته بودند: (ما وارد آن شهر نمیشویم مادام که آن جباران در آن هستند...)، درآن چهل سال، وارد سرزمین فلسطین نشد.

«فَلا تَأْسَ عَلَى اَلْقَوْمِ اَلْفاسِقِينَ(26)»: برای قوم فاسق متاسف مباش، و غم مخور، زیرا آنان فساد و تباهی کرده و گناه و فسق شان مقتضی آن است که به چنین عذابی گرفتار شوند، و این ظلم وستمی از جانب الله متعال نیست.

در التسهیل آمده است: روایت شده است که آنها تمام شب را راه می افتادند اما صحبگان خود را در همان محل اول شب می یافتند. (التسهیل 174/1).

همچنان در روایتی سعید بن جُبَیْر میفرماید: «بنی اسرائیل در طول این چهل سال، هر روز صبح به راه افتاده سرگشته وحیران در بیابانها راه میرفتند و هیچ وقت قرار و آرام نداشتند. این سرزمین حیرانی و پریشانی، سرزمین سینا بود که قرآن آن را «تیه» یعنی محل سرگردانی و گمگشتگی نامید و موسی علیه السلام نیز در دشت تیه با آنان بود».

باید گفت که: هدف از یادآوری این داستان در این جا با دقت در سلسله بیان سایر داستان‌ها به روشنی قابل فهم است. در اصل هدف از یادآوری این نکته به بنی اسراییل در قالب

(c) ketabton.com: The Digital Library

داستان است که مجازاتی که به سبب نافرمانی، انحراف و پست همتی در زمان موسی علیه السلام شامل حال شما شده بود، اینک در صورت برگزیدن روش تمرد و نافرمانی در برابر محمد صلی الله علیه وسلم مجازاتی بسیار سخت تر از آن در انتظار شما خواهد بود.

خوانندگان گرامی !

اینک در آیات متبرکه(27 الی 32) در باره قصه‌ی خونبار پسران آدم علیه السلام و حسد قابیل به هابیل را که مرتکب اولین جرم و گناهی در روی زمین شدند به بیان گرفته میشود. ذکر داستان و قصه‌ای قابیل و هابیل در آیات متبرکه ذیل برای این است که: حسد وکینه وخود خواهی اثرات منفی بالای انسان دارد، وحتی انسان را به مخاطره پرتگاه نابودی و رُسوایی میکشاند و دوستی و محبت برادری را به خونریزی و برادر کُشی مبدل میگرداند. امثال این نمونه‌ها فراوانی در قرآن عظیم الشأن به بیان گرفته شده است. بطور مثال در آیات متبرکه قبلی بحث از قوم بنی اسرائیل بمیان آمد که: آنان از روی حسد و کینه توزی قصد کشتن پیامبر را داشتند.

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴿٢٧﴾

(و نافرمانی مردمان در مقابل الله تاریخ قدیمی دارد لهذا ای محمد بر آنها داستان دوپسر آدم را [که سراسر پند وعبرت است] به راستی تلاوت کن، وقتیکه هر یکی از آن دو (به دربار الهی) قربانی پیش کردند، پس از یکی آن دو (هابیل) پذیرفته شد و از دیگری (قابیل) پذیرفته نشد.از روی حسد وخود خواهی به برادرش گفت: (قابیل به هابیل) حتماً تو را می‌کشم، (هابیل) گفت: الله تنها از پرهیزگاران می پذیرد.(۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أُتْلُ»: بخوان ای محمد! تلاوت کن. «نَبَأَ»: خبر، داستان. «ابنَی‌آدم»: اَبنَین، تثنیه‌ی ابن، دو پسر آدم. «بِالحَقِّ»: به درستی، به حقیقت. قُرباناً: آنچه که انسان را به خدا نزدیک کند، قربانی. «تُقُبِّلَ»: پذیرفته شد.

تفسیر:

«وَ اُتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ اِبْنَیْ آدَمَ بِالْحَقِّ»: ای محمد! داستان و خبر «قابیل و هابیل»، دو فرزند آدم علیه السلام را به درستی بر یهود حسود و دیگران تذکر بده که داستانی است حق و درست.

«إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ اَلْآخَرِ»: زمانیکه هر کدام به پیشگاه خداوند متعال قربانی تقدیم کردند، هابیل چون در عملکرد خود اخلاص و صداقت داشت خدای تعالی قربانی اش را پذیرفت ولی قابیل نیّت بد و نهادی زشت داشت خداوند متعال قربانی‌اش را نپذیرفت از این رو بر هابیل به قهر آمد و از در حسادت و تجاوز داخل شد و سوگند یاد کرد که هابیل را بکشد.

ملاحظه میفرماید که: پسر بودن پیامبر نقشی در قبول ویا هم عدم قبول اعمال عبادی بندگان ندارد، طوریکه در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که قربانی اولاد آدم ازیکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد.

مفسران گفته اند: سبب قربانی این بود که حوا در هردوران بارداری یک پسر ویک دختر می‌زایید، و چنان مقرر بودکه هر پسر با دختر همزاد دیگری ازدواج کند، وقتی آدم علیه السلام خواست خواهر قابیل را به عقد هابیل درآورد و خواهر هابیل را به عقد قابیل

(c) ketabton.com: The Digital Library

درآورد، هابیل رضایت داد ولی قابیل راضی نشد؛ چون همزاد او زیباتر بود، آدم علیه السلام به آنها گفت: هر کدام از شما قربانی کنید، قربانی هر کدام قبول شد، با او ازدواج کند، قابیل کشاورز بود و نامرغوب ترین کشتش را قربانی کرد و هابیل دارای گله بود و بهترین قوچ را قربانی کرد، قربانی هابیل قبول واقع شد، به این صورت آتشی نزول کرد و آن را در کام خود فرو برد، حسادت و کینه‌ی قابیل افزون گشت و هابیل را به قتل تهدید کرد. (تفسیر کشاف 484/1 و تفسیر قرطبی 149/6.).

«قالَ لَأَقْتُلَنَّکَ»: یعنی قابیل به برادرش گفت: تو را می کشم. هابیل خطاب به برادر گفت: ای برادر چرا من را می‌کشی در حالیکه در حق تو ظلم و ستمی مرتکب نشده و گناهی نکرده‌ام؟ قابیل گفت: تو را می کشم چون حق تعالی از تو پذیرفت و از من نپذیرفت.

«إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ اَلْمُتَّقِينَ(27)»: ملاك پذیرش اعمال، تقواست، نه شخصیّت افراد و نه نوع کار، طوریکه در این آیة مبارکه: هابیل گفت: حق تعالی از کسی می پذیرد که در عمل و نیّت خود اخلاص داشته باشد و اندرونش پاک و بی‌آلایش باشد و از عملی که انجام می دهد رضای الهی را مد نظر داشته باشد و با فرمان الهی معارضه نکند، اما گناه من چیست؟!

مفسر بیضاوی فرموده است: از فرط رشک و حسادت ناشی از پذیرفته شدن قربانی هابیل، او را به قتل تهدید کرد. هابیل در جوابش گفت: تو خود پرهیزگاری را ترک نموده ای و من تقصیری ندارم. این بدان معنی است که عبادت جز از مؤمن و پرهیزگار پذیرفته نمی شود. (بیضاوی ص 149.)

لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴿٢٨﴾

مسلماً اگر تو برای کشتن من دستت را دراز کنی، من برای کشتن تو دستم را دراز نمی کنم؛ زیرا از الله پروردگار جهانیان می ترسم.(۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَسَطتَ»: دراز کردی، باز کردی، گشودی.

تفسیر:

«لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَکَ لِتَقْتُلَنِی ما أَنَا بِباسِطٍ يَدِیَ إِلَيْکَ لِأَقْتُلَکَ»: اگر تو از روی ظلم و ستم برای قتل وکشتنم به سویم دستت را دراز کنی من دستم را به قصد کشتن تو به سویت در از نخواهم کرد. یعنی: هابیل گفت: من قصد کشتن تو را ندارم، نه آنکه از خود هم دفاع نمی‌کنم، چون تسلیم قاتل شدن با تقوا سازگار نیست.

مفسر تفسیر تفهیم قرآن می نویسد: این بدان معنا نیست که اگر تو برای کشتن من بیایی من دست بسته در مقابل تو می ایستم و از خودم دفاع نمی کنم. بلکه معنای آن این است که اگر تو در پی قتل من هستی، باش، من در پی قتل تو نخواهم بود. تو اگر برای کشتن من نقشه میکشی اختیار داری؛ اما من با وجود این که میدانم تو در پی قتل من هستی سعی نخواهم کرد که پیش از این که اقدام به قتل من بکنی تو را بکشم. این مطلب را در این جا باید دانست که خود را در اختیار قاتل قرار دادن و دفاع نکردن در مقابل حمله ی ظالم کار پسندیده ای نیست. اما نیکی این است که من با وجود این که می دانم فلانی در جستجوی قتل من است، من باز هم به فکر کشتن او نیستم و ترجیح بدهم که اقدام ظالمانه از سوی او

(c) ketabton.com: The Digital Library

صورت بگیرد نه از سوی من. آن چه آن پسر صالح آدم علیه السلام گفت معنای آن همین بود.

«إِنِّی أَخافُ اللهَ رَبَّ اَلْعالَمِینَ(28)»: آنچه ارزش دارد، نکشتن بر اساس خوف از الله است، نه به خاطر ناتوانی وسستی. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: چون از پروردگار عالمیان میترسم، دستم را به سویت دراز نمی کنم. من از تو نمیترسم، بلکه ازالله متعال میترسم؛ من! میخواهم تا آنجا که شرعاً گنجایش دارد دست خود را به خون برادر خویش رنگین نگردانم.

واقعیت اینست که: تقوا و خدا ترسی، عامل باز دارنده‌ی از گناه و تعدّی در حساس‌ترین حالات است.

مفسر جارالله زمخشری فرموده است: هابیل از قابیل قویتر و نیرومندتر بود، اما چون از الله می ترسید از قتل برادرش اجتناب ورزید. (تفسیر البحر 463/3.).

درضمن بایدگفت که: دربرخورد باانسانهای حسود، باید با آرامی سخن گفت وکار وعمل بکنیم که آتش حسد وی را با نرمش در گفتار، خاموش کنیم.

در حدیث شریف آمده‌است: «آنگاه که فتنه برخاست، مانند بهترین دو فرزند آدم باش».

ایوب سختیانی میگوید: «در حقیقت اولین کسی‌که به این آیه عمل کرد، عثمان‌بن عفان(رض) بود». چنان که سعد بن ابی وقاص(رض) به هنگام فتنه زمان عثمان(رض) گفت: گواهی میدهم که این حدیث شریف را از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده‌ام که فرمودند: «همانا به‌زودی فتنه‌ای روی خواهد داد که در آن شخص نشسته بهتر از شخص ایستاده، شخص ایستاده بهتر از شخص رونده و شخص رونده بهتر از شخص شتابنده است». گفتم: یارسول الله! اگر کار چنان بود که شخص مهاجم بر من در خانه‌ام وارد شد و خواست تا مرا به قتل رساند؟ فرمودند: «در آن صورت همانند فرزند آدم (هابیل) باش».

هرچند در شریعت ما دفاع از نفس اجماعاً جایز است وکسیکه به ناحق مورد هجوم قرار میگیرد، مأمور به دفاع از خود می باشد اما در اینکه این دفاع بروی واجب است یا خیر؟ میان علما اختلاف نظر وجود دارد اما قول صحیح‌تر، وجوب دفاع از نفس است زیرا در آن معنای نهی از منکر وجود دارد و نیز به دلیل این فرموده خداوند متعال: «وَلَولَا دَفعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعضَهُم بِبَعضٍ لَّفَسَدَتِ الأَرضُ» [البقرة: 251]. «و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، همانا فساد زمین را فرا میگرفت». گفتنی است که ارجحیت دفاع از نفس، در شرایطی است که فتنه و شبهه‌ای در میان نباشد ولی آنگاه که فتنه به پا خاسته بود و هر یک از طرفین چنین می پنداشت که در راه الله متعال می جنگد پس از نظر برخی؛ در چنین شرایطی، ترک دفاع از نفس به دلیل همین آیات اولی و ارجح است. (به نقل از تفسیر «تفسیر انوار القرآن»).

إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ﴿٢٩﴾

چون من می خواهم که گناه (قتل) من و گناه (سابقهٔ) خودت را (به دربار الله) ببری، پس در نتیجه از جملهٔ دوزخیان باشی، و این (دوزخ) سزای ظالمان است.(٢٩)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَبُوءَ»: (بَوء): باز می گردی، دچار می شوی، عهده دار می شوی.

تفسیر:

«إِنِّی أُرِیدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِی وَ إِثْمِکَ فَتَکُونَ مِنْ أَصْحابِ اَلنّارِ»: هابیل در ادامه گفت: من با

(c) ketabton.com: The Digital Library

نکشتن تو می خواهم بار گناه من که تو را نکشتم و گناه خود که مرا کشتی بر دوش بکشی و در چنین حالی به سوی الله متعال بازگردی و از جملهٔ اهل دوزخ باشی.
یعنی به‌جای اینکه به دلیل سعی در قتل یکدیگر ما هر دو مرتکب گناه بشویم، من ترجیح میدهم که گناه هردوی ما بردوش توبیفتد. هم گناه اقدام ظالمانه‌ی تو و هم گناه آن زیانی که به هنگام دفاع از خود از جانب من به تو برسد.
مفسر ابن حیان میفرماید: معنی آن چنین است: چنانچه تقدیر خدا براین جاری شده باشد که مرا به قتل برسانی، من مظلومیت را اختیار مي كنم و از ظلم مي‌پرهيزم و خدا خود به داد من خواهد رسید. (تفسیر قرطبی 142/6.)
ابن عباس(رض) گفته است: من به قتل شما اقدام نمی کنم، تا اگر مرا به قتل رساند، بار گناه قتل من وگناه خودت که قبلاً مرتکب شده ای بر دوش بکشی و در نتیجه از زمره‌ی اهل آتش بشوی.
«وَذَٰلِكَ جَزَاءُ ٱلظَّٰلِمِينَ(29)» و این است مصیر بد که به عنوان سزای ظالمان مقرر شده است، ظالمانی که هرگز نمیتوانند از عدالت الهی فرار کنند. یعنی: دوزخ سزای ستمگران است.

فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴿٣٠﴾

نفس [طغیان گرش]، کشتن برادرش را در نظرش سهل و آسان جلوه داد، پس او را کشت و از زیانکاران شد.(۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«طَوَّعَت لَه نَفسُهُ»: نفس خود خواهش او را واداشت، ترغیب نمود، بیاراست، او را تشجیع کرد.

تفسیر:

«فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ ٱلْخاسِرِينَ(30)» نفس «اماره باالسوء» (أماره به بدی، سرکش)، قابیل را به سوی کشتن برادر کشانید و آن را در نظرش نیکو جلوه داد و او را بدان أمر ترغیب کرد و این تصور را در او إلقاء نمود که قتل برادر بسیار سهل وگواراست و او از آن شرف و دستاوردی خواهد داشت، در حالی که این قتل خود تجاوز وظلمی بیش نبود، از این‌رو (عاقبت به ندای وجدان گوش فرا نداد و) برادر را در حالی که برادرش بود با اهنی که در دست داشت، کشت و با این کار مرتکب جرم و تجاوز بر نفس معصوم شد و چون برادر را کشت از رحمت الهی دور گشت و از طاعت الله با زیان و خسارت کلی خارج و در معاملهٔ خود خسارمند شد و در آخرت نیز هلاک گردید.
به یادداشته باشیدکه: تسلّط و غلبه بر مخالف، همیشه نشانه‌ی سرافرازی نیست، و در ضمن قابل یاد آوري است جنگ حقّ و باطل، از آغاز تاریخ زندگی بشر بوده است.
ابن عباس(رض) فرموده است: او را به آتش دوزخ ترساند، اما پند نگرفت و دست برنداشت.
واقعیت أمر اینست که: نفس «اماره باالسوء» انسان، با وسوسه، تلقین و تزیین، انسان را رام و خام می کند و به گناه می‌کشد.
در این هیچ جای شکی نیست که: فطرت پاك انسانی، از آدم کشی بیزار است، ولی نفس، این کار را خوب جلوه داده و انسان را به قتل وا می دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فَبَعَثَ اللهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ﴿٣١﴾

پس [در کنار جسد برادرش سرگردان بود که] الله زاغی را فرستاد که زمین را می‌کاوید تا به او (قابیل) نشان دهد که چگونه مرده برادرش را (در زمین) بپوشاند، گفت: (قابیل) ای وای بر من! آیا عاجزم از اینکه مانند این زاغ باشم و جسد برادرم را (در زمین) بپوشانم؟ پس از پشیمان شدگان گردید. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«غُراباً»: زاغ.«يَبحَثُ»: جستجو میکند، درتکاپوست.«لِيُرِيَهُ»:تابه او نشان دهد.
«يُواري»: پنهان میکند، میپوشاند. «سَوأَة»: عورت، منظور، جنازه‌ی انسان است، که إختیار پوشانیدن خود را ندارد و بدبو و بد منظر است. «يَا وَيْلَتَيا»: وای بر من! دردا وحسرتا!. «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ»: مراد این که پشیمان گردید، امّا پشیمانی او به خاطر ترسِ از الله و نِدامتِ بر کاری بدی و زشت نبود تا توبه بشمار آید؛ بلکه پشیمانی او بدان خاطر بود که سرزنش پدر و مادر و احتمالاً برادران را پیش چشم می‌داشت، و اینکه تا آنجا درمانده است که نمی تواند جسد برادر خود را دفن و او را از دیده دیگران پنهان دارد.

تفسیر:

«فَبَعَثَ اللهُ غُراباً يَبْحَثُ فِي اَلْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ»: (بعد از کشتن، نمیدانست جسد او را چه کار کند) پس خداوند زاغی را فرستاد (که زاغ دیگری را کشته بود) تا زمین را با نوک و پایش بکاود و بدو نشان دهد چگونه جسد برادرش را دفن کند.
امام مجاهد گفته است: خدا دو کلاغ را فرستاد با هم به جنگ پرداختند، یکی از آنها دیگری را کشت، سپس زمین را حفر کرد و جسد را در آن دفن نمود.
این اولین فرزند آدم بود که به قتل رسید. روایت شده است بعد از این که او را کشت جسد را در بیابان رها کرد و نمیدانست چگونه آن را دفن کند تا این که کلاغ را دید که رفیقش را دفن کرد. وقتی آن را دید گفت: «قَالَ يا وَيْلَتى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هذَا اَلْغُرابِ فَأُوارِيَ سَوْأَةَ أَخِي»: (هنگامی که دید که آن زاغ چگونه زاغِ مرده را در گودالی که کند پنهان کرد)، قابیل با اندوه و اضطراب گفت: وای بر من! خدا مرگم بدهد! ویل: کلمه‌ای ناشی از حسرت و حزن و به معنی هلاکت است، یعنی: ای خاک نابودی بر سرم باد! آیا نمی توانم مانند این پرنده جسد برادرم را در خاک بپوشانم؟ سوأت: یعنی پیکر جان باخته قابیل را.
«فَأَصْبَحَ مِنَ اَلنّادِمِينَ(31)»: پس (سر انجام ازترس رسوائی و بر اثر فشار وجدان، از کرده خود پشیمان شد و) از زمره افراد پشیمان گردید، ولی از قتل برادر خویش پشیمان نبود. چنانچه در حدیث شریف آمده است که: «پشیمانی و ندامت توبه است».
ابن عباس(رض) هم در تفسیر خویش میفرماید که: اگر پشیمانیش از کشتن برادر بود، توبه به شمار می آمد. (تفسیر قرطبی 142/6.).
در حدیث شریف به روایت ابن مسعود از رسول الله(ص) آمده است که فرمودند: «هیچ شخصی به ستم کشته نمی شود، مگر اینکه اولین قاتل فرزند آدم نیز از خون وی سهمی دارد زیرا قابیل اولین کسی بود که شیوه کشتن را بنیان گذاشت».

(c) ketabton.com: The Digital Library

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ﴿٣٢﴾

بهمین جهت (قتل ناحق بود که) بر بنی اسرائیل حکم کردیم که هر کس کسی را بدون اینکه کسی را کشته باشد یا در زمین فساد کرده باشد، بکشد، پس چنان است که همه مردم را کشته باشد، و هرکس کسی را زنده بدارد (سبب حیات انسان گردد) پس چنان است که همه مردم را زنده داشته است.

بی‌گمان پیغمبران ما دلائل واضح برای آنان (بنی اسرائیل) آوردند، باز هم بسیاری از آنها در زمین (با قتل ناحق) از حد تجاوز می‌کنند.(۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِن أجلِ ذلکَ»: از این رو، بنابر این، بدین خاطر... «أَنَّهُ»: ها، ضمیر شأن نام دارد.

«أحیاها»: او را زنده کرده است، از کشتن کسی إمتناع ورزد.

«لَمُسرِفونَ»: اسراف ورزان، پای از حد بیرون نهندگان، تجاوزگران. (فرقان)

تفسیر:

«مِنْ أَجْلِ ذلِکَ کَتَبْنا عَلی بَنِی إِسْرائِیلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِی اَلْأَرْضِ»: به این جهت یعنی به سبب حادثه‌ی (قابیل و هابیل) و به سبب این که برادرش را با بطور ظالمانه به قتل رساند، بر بنی اسرائیل فرض و مقرر کردیم که اگر یکی از آنها انسانی را به ناروا به قتل برساند؛ یعنی بدون این که کسی را کشته باشد تا مستحق قصاص شود و بدون این که در سرزمین به فساد بپردازد که سبب ریختن خون او شود، از قبیل ارتداد همانا شرک به خدای می‌باشد و راهزنی، وغیره.

برخی ازمفسران درتفسیر آیة مبارکه «فَسادٍ فِی اَلْأَرْضِ»(فساد در زمین) فرموده اند: فساد در زمین عام است در شرک وغیر آن و برخی از مظاهر فساد عبارت است از: راهزنی، خون ریزی، دریدن و پایمال کردن مقدسات و نوامیس و ارزشها، غارت وچپاول اموال، تجاوز بربندگان الله متعال به ناحق، ویران کردن آبادی‌ها، قطع درختان، از بین بردن و خشکاندن نهرها و هرگونه فساد دیگری که موجب کشتن فاعل آن باشد.

مفسر تفسیر کابلی میفرماید: «فَسادٍ فِی اَلْأَرْضِ» (فساد در زمین) فساد انگیختن در زمین چند نوع است؛ مثلاً، اهل حق را از دین حق باز دارد، یا پیغمبران را اهانت کند، یا العیاذ بالله مرتّد شود وگذشته ازخود دیگران رابه ارتداد ترغیب دهد.

«فَکَأَنَّما قَتَلَ اَلنّاسَ جَمِیعاً» پس چنان است که همه مردم یعنی تمام افراد بشر را به قتل رسانده است.

مفسر جلیل القدر بیضاوی فرموده است: به دلیل این که حرمت خون را زیر پا نهاده و کشتن را مرسوم و مردم را بر آن جریی کرده، چنان است که همه را کشته است. منظور بزرگ جلوه دادن قتل انسان و زنده نگهداشتن آن در دل انسان هاست تا از ارتکاب چنین عملی برحذر باشند و در حفظ و حراست از جان و خون دیگران بکوشند. (تفسیر بیضاوی ص 151.).

امام مجاهد میفرماید: «یعنی: الله متعال جزای کسی را که انسان مؤمنی را به عمد میکشد، جهنم قرار داده، بر او خشم گرفته، او را لعنت کرده و عذابی بزرگ را برایش آماده ساخته است پس اگر او بر فرض تمام مردم را هم می‌کشت، جزای وی بیش از این نبود».

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَ مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا اَلنّاسَ جَمِيعاً»: و هرکس نفسی را زنده بدارد و آن را از هلاکت برهاند، یعنی: هرکس از کسی‌که قتلش واجب شده، درگذرد.
چنان است که گویا تمام انسان را زنده کرده است.
ابن عباس(رض) در تفسیر این آیه گفته است: هرکس نفسی را که خدا کشتن آن را حرام کرده است به قتل برساند، مانند آن است که همه‌ی انسان ها را به قتل رسانده باشد و هرکس از قتلی حرام امتناع ورزد و حرمت آن را از خوف خدا محفوظ بدارد، مانند آن است که جمیع بشریت را زنده کرده باشد. (مختصر ابن کثیر 506/1).
امام مجاهد در تفسیر جملة: «فَكَأَنَّما أَحْيَا اَلنّاسَ» «زنده داشتن نفس، نجات دادن وی از غرق، یا از آتش سوزی، یا از زیر آوار (خرابة خانه مثلاً زلزله ها که عمارات را خراب میکند که این را آوار گویند.)، یا از ورطه نابودی است» «فَكَأَنَّما أَحْيَا اَلنّاسَ جَمِيعاً»: **«پس چنان است که همه مردم را زنده داشته است»** یعنی: سپاسگزاری از وی بر همه مردم لازم است. برخی در معنی آن گفته‌اند: یعنی: پاداش وی چنان عظیم است که گویی همه مردم را زنده داشته‌است. با توجه به اینکه حکم فوق در همه ادیان عام و مشترک است، شاید دلیل تخصیص بنی‌اسرائیل به این حکم در این آیه، که از عبارت: (بر بنی‌اسرائیل حکم‌کردیم) بر می‌آید، این باشد که: آنان اولین امتی بودند که وعید الهی در مورد قتل نفس، بر ایشان نازل شد چنانکه عامل دیگر این تخصیص، کثرت خونریزی وکشتن پیامبران علیهم السلام از سوی آنان است.
«وَلَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُنا بِالْبَيِّناتِ»: یعنی این حکم سخت را بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم، و پیامبران ما با دلایل و براهین درخشان و متجلی نزد آنان آمدند.
«ثُمَّ إِنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذلِكَ فِي اَلْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ (32)»: یعنی حتی بعد از آن همه زجر و منع و تهدید، باز در قتل اسراف میکنند و عظمت قضیه را درک نمی کنند.
ابن کثیر گفته است: این آیه آنانرا سرزنش و توبیخ می کند که بعد از آگاهی و علم مرتکب اعمال حرام میشوند. و رازی گفته است: یهود با علم به عظمت و اهمیت مسأله، به قتل پیامبران اقدام میکردند، و این هم نشان دهنده‌ی نهایت سنگ دلی و دوری آنان از اطاعت خدا است. و مقصود از ذکر این داستان ها تسلیت خاطر ودلداری پیامبر صلّی الله علیه وسلّم است؛ چون آنان قصد کشتن او و یارانش را داشتند. (تفسیر کبیر 111/11.).
یک توضیح مختصر:
خداوند در این آیه مبارکه به طور خاص، از بنی‌اسرائیل نام می‌برد؛ زیرا کینه وحسد، اولین انگیزه وعامل ارتکاب قتل گشت وغالباً نخستین مدافع این جُرم و جنایت، یهودیان اند که خون پاک بسیاری از پیامبران را ریختند و در زمین فساد به بار آوردند.
این آیه، خون ریختن انسان را با فساد در زمین، برابر و همسنگ می نهد؛ زیرا امنیت و حفظ نظم عمومی، در هر سرزمینی - به ویژه - در ممالک اسلامی، واجب و ضروری است تا فرد فرد جامعه در پناه آسایشی و امنیّت همگانی به سر برند و کسی مورد ستم و اجحاف قرار نگیرد و هر کسی به راحتی فعالیت روزانه‌ی خود را ادامه دهد. حال اگر کسی یا کسانی - در هر مقام و لباسی - موجب برهم زدن آسایش این جامعه شدند و مردم را در تنگنا قرار دادند؛ باید چنین انسانهای بد گوهری ریشه کن و از صحن جامعه برداشته شوند، مگر این که مخلصانه به آغوش مردم بازگردند و به راستی و درستی گرایند و پی نیکان روند...

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندگان محترم!

برای إصلاح جامعه، هم موعظه و ارشاد لازم و ضروری است، هم شمشیر و برخورد قاطع و به موقع که شرایط تقاضا میکند. در آیات متبرکه قبلی، پیام و هشدار به قاتل بودکه؛ ریختن خون ناحق، بمثابه، ریختن خون تمام مردم جهان است وقصاص درپی دارد. اینک درآیات (33 الی 34) در باره مجازات سنگین محاربانی که در زمین فساد و آشوب برپا میکنند و دست به راهزنی (قُطّاع الطریق) میزنند، ومعمولاً توأم با قتل است؛ ومسلمانان که به فساد افگنی در روی زمین می پردازند. بحث و بیان بعمل آمده است، تا اشخاصی دیگر سر به فساد بر ندارد.

در آیهٔ مبارکه «يُحارِبُونَ الله» جنگ با خلق خدا، جنگ با خداست وآنکه با مردم طرف واقع شود، گویا با خداوند طرف است.

اجرای أحکام و حدود الهی، در سایه‌ی برپایی نظام و حکومت اسلامی میسّر است، پس دین از سیاست جدا نیست.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴿٣٣﴾

همانا جزای کسانی که با الله و رسول او به جنگ می خیزند و در زمین برای فساد وتباهی سعی می ورزند، این است که کشته شوند (اگر نفس بی‌گناه را قتل کرده باشند) یابه دار آویخته شوند (اگر قتل وغارت کرده باشند) یا دست وپایشان از جانب مخالف بریده شود (اگر فقط غارت کرده باشند) یا از زمین (وطن) تبعید شوند. این(سزا) ذلت و رسوایی برای آنها در دنیاست ودر آخرت هم برایشان عذاب بزرگ خواهد بود.(۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُحارِبونَ»: میجنگند. «فسادا»: مراد راهزنی و چپاول است. «أن يُقتّلوا»: این که کشته شوند، مبالغه در قتل است تا تباهکاران بترسند و از تباهی دست بردارند. «أويُصلّبوا» (صلب): یا به دار آویخته گردند، یا به دار زده شوند. «تُقطّع»: بریده می شود. «من خلاف»: عکس هم، چپ و راست. «أو يُنفوا»:. (نفی): یا تبعید می شوند، یا زندانی می گردند. خزي: رسوایی، بدنامی.

شأن نزول آیة:

این آیه در باره‌ی راهزنان (قُطّاع الطریق) است نه مشرکان و مرتدّان؛ زیرا اگر مشرک ومرتد توبه کنند وبه سوی اسلام باز آیند، توبه‌ی آنان پذیرفته میشود، خواه آن توبه پیش از دسترسی به آنان بوده باشد یا پس از دسترسی و چیره شدن بر آنان؛ اما توبه‌ی راهزنان پس از چیرگی بر آنان، مجازات دست درازی آنان را منتفی نخواهد کرد.

در ادامه خداوند متعال به بیان کیفر کسانی پرداخت که علیه مسلمانان طغیان نمودند و بیان داشت که حد چنین کسانی که در زمین از طریق کشتن، غصب، و تخویف مردم دست به فساد می زنند این است که آنها را بکشید و به صلیب بکشید و بر ستون‌ها و امثال آن آویزان کنید تا پند و عبرتی برای کسانی قرار گیرند که پند می‌گیرند یا دست‌ها و پاهای‌شان را به صورت یکی در میان قطع کنید و یا آن ها را تبعید نموده از خانه و کاشانهٔشان بیرون کنید. این کیفر مایهٔ ننگ، عار وذلّت آنها در دنیا خواهد بود اما در آخرت پس حق تعالی برای آنها کیفری بزرگ آماده نموده است. از این روی هر کسی بکشد کشته میشود و هرکه بکشد

(c) ketabton.com: The Digital Library

و مالی را بگیرد هم کشته میشود و هم به صلیب کشیده میشود و هرکه مال کسی را بگیرد و او را نکشد دست و پایش به صورت یکی در میان قطع میگردد و آنکه به تخویف مردم بپردازد و مرتکب قتل کسی نشود و مال کسی را نیز نگیرد تبعید می‌گردد.

تفسیر:

«إِنَّما جَزاءُ اَلَّذِينَ يُحارِبُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ» همانا جزای کسانیکه با دین و شریعت و] دوستان خدا و پیامبر او می جنگند.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیۀ مبارکه می نویسد: نزد اکثر مفسّران مراد از بدامنی، رهزنی و قطع طریق است، امّا اگر الفاظ عمومی گرفته شود، مضمون وسیع میگردد، وشأن نزول آیت که در أحادیث صحیحه بیان شده نیز مقتضی است که ألفاظ به طور عمومی باشد. «با خدا وپیغمبر وی جنگ نمودن» یا «در زمین فساد و بدامنی انگیختن» این دولفظ چنان است که در آن حملات کفّار، فتنه، ارتداد، رهزنی، دزدی، قتل ناحق و نهب، سازشهای مجرمانه و انتشارات مغویانه همه داخل شده میتواند، و هرگناه درآنچنان است که مرتکب آن به یکی از چار سزایی که درآیات متبرکه ذیل بیان می یابد، ضرور مستحق شناخته می شود.

همچنان مفسران می نویسد که: حکم آیه‌کریمه در مورد مشرکان و غیر آنان از کسانی‌که مرتکب این جنایت بزرگ می‌گردند، عام است.

امام ابو حنیفه(رح) و یارانشان میگویند: «محاربه، فقط شامل راهزنی‌است و حمله به دیگران در شهرها شامل این مضمون نمی شود زیرا در شهرها برای فریادگر امکان فریاد رسی هست، برخلاف راه‌ها که از چنین امکانی به‌دور میباشد».

مفسر تفسیر فی ظلال القرآن میفرماید: آنان که بر امام و رهبر مسلمانان یا حکومت اسلامی خروج کنند، مشمول «يُحارِبُونَ اللهَ» می شوند. (تفسیر فی ظلال القرآن).

«وَيَسْعَوْنَ فِي اَلْأَرْضِ فَساداً»: با ارتکاب معاصی و قتل در سرزمین فساد راه مي‌اندازند،

«أَنْ يُقَتَّلُوا»: آن است که در حکم جزای أعمالشان کُشته شوند.

«أَوْ يُصَلَّبُوا»: یا به منظور برحذر داشتن و منع کردن دیگران، کشته و به دار آویخته شوند. صیغه برای تکثیر است.

«أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ»: یادست راست وپای چپشان قطع شود.

«أَوْ يُنْفَوْا مِنَ اَلْأَرْضِ»: یا از شهری به شهری دیگر تبعید شوند.(شافعی گفته است: تبعید از شهری به شهری دیگر هنوز مطلوب است و ابوحنیفه(رح) گفته است: نفی یعنی زندان و ابن جریر گفته است: منظور از نفی در اینجا این است که از محل خود خارج و در جای دیگر زندانی شود.).

فقها در تفسیر «نفی» یعنی تبعید، آرای متعددی بیان داشته اند: ازجمله إمام شافعی(رح) درمعنی آن میفرماید: «ازشهری به‌شهری و ازسرزمینی به سرزمینی گریزانده میشوند و مورد تعقیب و جست و جو قرار داده میشوند تا حد بر آنان اقامه گردد».

امام مالک(رح) میفرماید: «راهزن ازسرزمینی که این جنایت را در آن مرتکب شده، به محل دیگری تبعید میگردد و درآنجا زندانی می‌شود، همانند زناکار».

احمد بن حنبل(رح) میفرماید: «معنای نفی این است که محاربان تارومار شوند و به آنان امکان اقامت در هیچ سرزمینی داده نشود».

(c) ketabton.com: The Digital Library

امام ابوحنیفه ویارانش (رحمهم الله) میفرمایند: «مراد از نفی در اینجا، زندانی کردن راهزن است». اما از ظاهر آیه چنین استنباط میشودکه: راهزن فقط از آن سرزمینی که در آن مرتکب این عمل شده، طرد میشود، بدون اینکه زندان یا مجازات دیگری بر وی اعمال شود. برخی دیگر ازعلما گفته‌اند: امام (حاکم) در میان به کار بردن این مجازاتهای چهارگانه مخیراست پس هر چه از آنها را که میخواهد، اعمال نماید.

«ذٰلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی اَلدُّنْیا» این جزا و مجازات ها، رسوایی آنان در دنیاست.

«وَلَهُمْ فِی اَلْآخِرَةِ عَذابٌ عَظِیمٌ(33)» در آخرت - نیز عذابی سختی و بزرگی خواهند داشت؛ که عبارت است از آتش دوزخ.

بعضی از علما گفته اند: امام اختیار دارد، اگر بخواهد می کشد و اگر بخواهد به میخ میبندد، و اگر بخواهد دست و پای آنها را قطع میکند و اگر بخواهد تبعید میکند. مذهب مالک چنین است. وابن‌عباس(رض)گفته است: هر مرحله از محاربه نوعی کیفر دارد: آن که به قتل دست زده است کشته می شود، و آن که آدم کشته و مال را برداشته است، کشته و مصلوب می شود، و آن که فقط مالی را میگیرد، دست وپایش قطع میشود، و آنکه فقط مردم را میترساند، تبعید می شود، و نظر جمهور چنین است. (فخر رازی 5/11.).

شأن نزول آیه 33:

در بیان شأن نزول آیه «حرابه» از انس‌بن مالک(رض) روایت شده است که فرمود: گروهی هشت نفره از قبیله «عکل» به مدینه نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده و بر اسلام بیعت کردند اما آب‌وهوای مدینه بر آنان سازگار نیفتاد ومریض شدند پس از این‌حالت نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم شکایت کردند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آیا با ساربان به صحرا بیرون نمی روید تا از شیر و ادرار شتران وی بنوشید (و بهبود یابید)»؟ گفتند: چرا! بیرون میرویم. پس بیرون رفتند و از شیر و ادرار شتران نوشیدند و بهبود یافتند، آنگاه ساربان را به قتل رسانده و شتران را دزدیدند. خبر به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید، آن حضرت صلی الله علیه وسلم به تعقیب آنان اشخاصی را فرستادند. سرانجام مأموران گماشته تعقیب، دستگیرشان کرده نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آوردند. آنحضرت صلی الله علیه وسلم هدایت فرمودند تا دستها و پاهایشان را بریده و چشمانشان را بیرون بیاورند. سپس آنها را در زیر گرما گذاشتند تا به ذلت مردند. بدین مناسبت آیه‌ی «إِنَّما جَزاءُ اَلَّذِینَ یُحارِبُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ». نازل شد. (تفسیر قرطبی 148/6.).

403- همچنان ابن جریر از یزید بن ابوحبیب روایت کرده است: عبدالملک بن مروان برای انس(رض) نامه‌ای نوشت و از او در بارة این آیه «إِنَّمَا جَزَاء الَّذِینَ یُحَارِبُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ» پرسید. انس در جواب نامه آگاهش ساخت که این آیه در باره عرنی هایی که از اسلام برگشتند و چوپان را کشتند و شتران را با خود بردند نازل شده است.

نظرکوتاه به مبحث قتل نفس:

حکم قتل و یا إعدام بر أشخاص زیر در إسلام بدستور ولی امر و یا حاکم إجرا میشود:

1 - کفار مُحارِب (جنگجو)، و به کسانی گفته میشوند که به مسلمین و یا دیار آنها حمله‌ور شوند و مسلمین را به قتل برسانند و دیارشان را تحت تصرف خود قرار دهند، خداوند میفرماید: «أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ» (الحج: 39) یعنی: (به کسانیکه کفار با آنان میجنگند اذن قتال داده شد، به سبب این که آنان مورد

(c) ketabton.com: The Digital Library

ظلم قرار گرفته‌اند و البته خداوند بر نصرت دادنشان تواناست) ونیز میفرماید: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللهَ لَايُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (البقرة: 190) یعنی: (و در راه خدا باکسانی که با شما میجنگند، بجنگید ولی ستمکار نباشید زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی دارد).

علما درباره مشروعیت جنگ دراسلام گفته‌اند: قبل از هجرت، جنگ مسلحانه - با آیات بسیاری - ممنوع بود، سپس خداوند آن آیات را در مدینه منسوخ گردانید. ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت میکند: اولین آیه ای که در باره صدور اذن جنگ نازل شد آیه(39) از سورة «حج» بود: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا»، لیکن بیشتر علمای تفسیر برآنندکه اولین آیه درخصوص صدور إجازه جنگ، همین آیه (190) از سورة «بقره» است.

2 - هنگام جهاد در راه خدا برای نشر اسلام، البته طبق شرایطی که در شریعت بیان شده است ازقبیل اگاه ساختن کفار از قبولی دین اسلام، اگر قبول نکردند بایست جزیه بدهند وسپس اسلام آنها را به بدل دادن جزیه از دشمنان دیگر حفاظت میکند، واگر جزیه راقبول نکردند برای پیشرفت اسلام وعدم ممانعت آنها از این کار، باید ازسر راه با جنگ برداشته شوند، زیرا دین، دین خداوند است و ما بندگان او هستیم و اوست که این دستور را صادر کرده است. البته در هنگام جهاد فقط جنگجویان شان کشته میشوند ولی کسیکه کناره گیری کند، ویاکودکان و زنان و پیرمردان و کشیشان و یا احباری که مشغول عبادت خود هستند و کاری به جنگ ندارند نباید کشته شوند. (برای معلومات مزید مراجعه شود به کتاب معتبری فقه ای).

3 - مرتد، و به کسی گفته میشود که پس از اسلام از دینش بر گردد و اسلام را ترک کند، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «من بدل دینه فاقتلوه» روایت البخاری (6524) یعنی: (کسیکه دینش (اسلام) را عوض کرد او را بکشید).

4 - محصن زناکار، و به کسی گفته میشود که آزاد، عاقل، و بالغ باشد و با عقد صحیح ازدواج کرده باشد و با همسرش جماع کرده باشد، و عقوبتش سنگسار کردن تا دم مرگ میباشد، چه برای زن و چه برای مرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «خذوا عنی، خذوا عنی، قد جعل الله لهن سبیلا البکر بالبکر جلد مائة ونفی سنة والثیب بالثیب جلد مائة والرجم» (روایت مسلم: 1690) یعنی: (از من بگیرید، از من بگیرید، خداوند راهی را برای آن ها (زناکاران) گشوده است، برای زناکار بکر با بکر (کسی که ازدواج نکرده باشد) یکصد ضربه شلاق و تبعید یک سال، و برای زناکار ثیب با ثیب (کسی که ازدواج کرده باشد) صد ضربه شلاق و سنگسار).

5 - قاتل عمد، که بر اساس قصاص کشته میشود مگر اینکه اولیاء مقتول او را ببخشند و یا دیه مقتول را از قاتل قبول کنند، خداوند در این مورد میفرماید: «يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالأُنْثَى بِالأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (البقرة آیه 178) یعنی: (ای مؤمنان! برشما در مورد کشتگان، قصاص مقرر شده است آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده و زن در برابر زن پس کسیکه گذشت شد به او چیزی از خون برادرش پس حکم آن پیروی کردن به نیکویی است و رسانیدن خون بهاست به وی به خوش خویی این حکم تخفیف و رحمتی از سوی پروردگار شماست پس هر کس بعد از آن از اندازه درگذرد برای

(c) ketabton.com: The Digital Library

او عذابی دردناک است.). و همچنین میفرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (البقرة آیه 179) یعنی: (و ای خردمندان! برای شما در قصاص زندگانی‌ای است باشد که به تقوا روی آورید.)

6 - قطاع الطریق (راهزن)، که از محاربین (جنگجویان) بحساب می‌آیند، خداوند میفرماید: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَاداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ...» (المائدة / 33) یعنی: (همانا جزای کسانی که با خدا و پیامبر وی به محاربه بر میخیزند و در زمین به قصد فساد یا دستها و پاهایشان در خلاف جهت یک دیگر بریده شود).

بنابر این، مجازات راه زنان مسلح (قطاع الطریق) مجموعاً دارای چهار حالت است:

1 ـ کشتن آنان؛ در صورتی که فقط مرتکب قتل شده باشند.

2 ـ به‌دارآویختن آنان؛چنانچه مرتکب قتل وچپاول أموال هردوگردیده باشند.

3 ـ بریدن دست و پای آنان به کیفیتی که ذکر شد؛ چنانچه فقط مال را چپاول کرده و مرتکب قتل نشده باشند.

4 ـ نفی و تبعیدشان از وطن با تفصیلی که فقها آنرا به بیان گرفته اند.

باید دانست که در «محاربان» سه شرط باید تحقق یابد:

1ـ اینکه: محاربان دارای قوت و شوکت و اسلحه باشند، چه محارب یک تن باشد، یا بیشتر از آن تا از دزدان متمایز گردند.

2ـ این که: عمل راهزنی در دار اسلام انجام گرفته باشد.

3 ـاین که: محاربان مال را علناً بگیرند زیرا اگر آن را پنهانی بگیرند، دزد به شمار میروند نه محارب، که در آن صورت حد آنها حد سرقت است.

7 - جاسوس، یعنی کسیکه اسرار و اخبار مسلمین را به دشمنان اسلام میرساند، بدلیل حدیثی که در صحیح بخاری(3007) وصحیح مسلم (2494) آمده است که «حاطب بن ابی بلتعة» (قبل از فتح مکه) نامه ای به مشرکین مکه نوشت که پیامبر صلی الله علیه وسلم قصد دارد مکه را تحت تصرف قرار دهد ولی خداوند پیامبرش را مطلع ساخت پس آن نامه را در حین راه از دست پیرزنی که آنرا بدست داشت گرفتند و آنرا و همچنین «حاطب» را نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آوردند و سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم از «حاطب» پرسید که چرا او این کار را انجام داده و اسرار مسلمین را برای کفار فرستاده، «حاطب» گفت: «ای رسول الله، برمن عجله نکن، من ازقریش نیستم ولی بین آنها اقامت داشتم و من کسانی ندارم که هنگام حمله شما به مکه از آنها حمایت کنند در حالیکه بقیه مسلمانان کسانی را در مکه دارند که از خویشاوندانشان حمایت کنند پس میخواستم آنهارا باخبر کنم تا درامان باشند، ومن این کار را از روی کفر و مرتد شدن و رضایت به کفر انجام نداده ام» سپس عمر به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «ای رسول الله، بگذار تاسر این منافق را از تنش جدا کنم»، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «نه، او کسی است که در جنگ بدر

(c) ketabton.com: The Digital Library

حضور داشته وخداوند کسانیکه در جنگ بدر حضور داشته اند را بخشیده و گفته که:» هرکاری که میخواهید انجام دهید، من همه شما را آمرزیده ام».

ابن قیم جوزیه در کتابش «زاد المعاد» (115/2) در این مورد میگوید: از این حدیث اشخاصی مانند امام شافعی و امام احمد وامام ابو حنیفه استدلال کرده اند که قتل جاسوس صحیح نیست، ولی اشخاصی دیگر مانند امام مالک و ابن عقیل از پیروان احمد بن حنبل از این حدیث استدلال کرده اند که قتل جاسوس جائز است، و وجه استدلال این حدیث بر قتل جاسوس این است که از آنجاییکه یک ممانعتی مانند حضور داشتن در جنگ بدر و مغفرت خداوند برای او موجود بود او را نکشت، و پیامبر صلی الله علیه وسلم به عمر نگفت که بخاطر اسلامش او را نکشت، بلکه عمر را از قتل او نهی کرد بعلت اینکه خداوند پس از جنگ بدر او را بخشیده است.

و در موضعی دیگر در «زاد المعاد» (422/3) میگوید: «و صحیحش آنست که قتل جاسوس امرش برمیگردد به حاکم، امیر، ویاحاکم، اگر درقتلش مصلحتی بود او را میکشد و اگر در بقاءش مصلحت بود او را باقی میگذارد.»

8 - کسیکه بعلت دفاع از نفس، مال، ویا عِرض خود راه دیگری با بجز کشتن طرف دیگر را نداشته باشد، یکی از اصحاب از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کرد که: «یا رسول الله أرأیت إن جاء رجل یرید أخذ مالی، قال: فلا تعطه مالک، قال: أرأیت إن قاتلنی؟ قال: قاتله، قال: أرأیت إن قتلنی؟ قال: فأنت شهید، قال: أرأیت إن قتلته؟ قال: هو فی النار» (روایت مسلم 140) یعنی (ای رسول الله، اگر شخصی نزد من بیآید و بخواهد که مالم را بگیرد چکار کنم؟) پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مالت را به او نده»، آن مرد گفت: «اگر با من بجنگد چی؟» پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «با او بجنگ»، آن مرد گفت: «اگر او مرا بکشد چی؟» پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «تو شهید میشوی»، آن مرد گفت: «اگر من او را کشتم چی؟» پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «او دوزخی خواهد بود».

9 - ساحر، از جندب بن عبدالله البجلی وارد شده است که گفت: «حد ساحر یک ضربه شمشیر است (یعنی گردنش باید با شمشیر قطع شود)، و هر چند این گفته این صحابی میباشد، ولی بعضی از علماء حکم این گفتار را از پیامبر صلی الله علیه وسلم میدانند زیرا این صحابی نمیتواند حکم قتل را از رأی خودش صادر کند مگر اینکه آنرا از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیده باشد، پس جزای ساحر قتل است.

10 - کسیکه که عمل قوم لوط را انجام میدهد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده استکه: «مَنْ وَجَدْتُمُوهُ یَعْمَلُ عَمَلَ قَوْمِ لُوطٍ فَاقْتُلُوا الْفَاعِلَ وَالْمَفْعُولَ بِهِ» (روایت ترمذی(1456) وأبو داود(4462) وابن ماجه(2561))، یعنی: "اگر کسی را دیدیدکه عمل قوم لوط را انجام میدهد، فاعل و مفعول را بکشید.».

این بود برخی از حالاتی که قتل این اشخاص جائز میباشد ولی باید در نظر گرفت که حکم اجراء این امور توسط حاکم، خلیفه، امیر، و یا قاضی میباشد.

إِلَّا الَّذِینَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَیْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ ﴿٣٤﴾

مگر کسانیکه پیش از آنکه برآنان دست یابید، توبه کنند، که بدانید (خدا توبه آنها را میپذیرد) خداوند آمرزنده و مهربان است.(٣٤)

تشریح لغات و اصطلاحات:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«إلّا الّذين تابُوا»: مگر آنان که توبه کرده باشند، مراد، مُحارب و راهزن است.
من قبل «أن تقدروا عليهم»: پیش از آن که بر آنان دست یابید و حدود الهی را اجرا کنید، در این صورت سزا شان، سبک میشود و حقوق الهی از عهدهی آنان می افتد. أن تقدروا: که دست می یابید، که چیره می شوید.

تفسیر:

«إِلاَّ الَّذِينَ تابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ»: جز محاربان و راه زنانی که پیش از اینکه توسط حکومت اسلامی دستگیر شوند و پیش از اینکه خود را به عدالت تسلیمکنند توبه نموده و دست از این عمل بردارندکه در چنین حالی حق تعالی توبهٔ کنندگان را می پذیرد و از ناحیهٔ ولی امر مسلمین نیز مؤاخذه نمیشود.
در آیهٔ مبارکه در می یابیم: آنعده از محاربانی را که قبل از دست یافتن به آنان توبه میکنند، از مجازات إستثنا کرده است بنابر این، محاربی که قبل از قدرت یافتن بر وی توبه میکند، به هیچ بندی ازبندهای مجازات یادشده درآیه قبل، موردمجازات قرارنمیگیرد. ولی بعضی ازأهل علم، ازجمله احناف برآنند که: توبه محارب قبل از قدرت یافتن به وی، مجازات قصاص و سایر حقوق بندگان را از وی ساقط نمیگرداند. حکم دیگری که در مورد «محارب» وجود دارد، این است که: طالب خون (ولیدم) هیچ سلطه و اختیاری در مورد مجازات محارب قاتل ندارد و عفوش در مورد وی جایز و نافذ نیست بلکه قضیه موکول به امام (حاکم) است که در محدوده اختیاراتش در قبال وی تصمیم بگیرد.

یادداشت:

سزاهای مذکور فوق که به طور حدود و حق الله بود، قبل از گرفتاری به توبه نمودن بخشیده می شود؛ امّا حقوق العباد معاف نمی شود؛ مثلاً اگر کسی مالی را بگیرد، باید ضمان دهد، و اگر کسی را بکشد قصاص میشود؛ البتّه صاحب مال و ولیّ مقتول حق دارد که آن را معاف کند.

توجه:

سوای این حدّ، دیگر هیچیك از حدود در دین مثلاً حدّ زنا، حدّ شرب خمر، حدّ قذف، به توبه مطلقاً ساقط نمیگردد.
«فَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ(34)» بدانید که دایرهی بخشودگی ومهر پروردگار برای آنان که توبه میکنند و پشیمان میشوند، وسیع است، توبه را می پذیرد و لغزش را می بخشاید.
این آیه، حاوی تشویق به توبه است تا کسانی که دست به فساد می زنند از تباهیگری خود دست بردارند و دوباره باجماعت مسلمانان یکجا شده و به عفو الهی راضی شوند که او تعالی دارای مغفرت و بخششی وسیع است و بر بندگان خود رحم میکند.
باید خاطر نشان ساخت در جامعهای، اگر دین، حاکم و حکومت واقعاً سالم و اسلامی باشد، حقوق آن جامعه، طوری تأمین می گردد که امکان ارتکاب جنایات به حدّاقل میرسد؛ اما با این وصف، موارد نادری ممکن است پیش آید و در این صورت، کُشتن، مجازات کسی است که فقط مرتکب قتل شده، به دار اویختن مجازات کسی است که هم خون ریخته و هم اموال را غارت کرده، دست و پا بریدن، سزای کسی است که تنها دزدی کرده و تبعید و زندانی کردن، سزای کسی است که بیم و هراس در دل مردم میاندازد. که تفصیل آن در آیه قبلی به بیان گرفته شد.

خوانندگان گرامی!

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس از بیان حسد، حیله، دروغ، شعبده بازی ها، مکر و فریب، و سخن بیهوده، یهودیان، بی ادبی نسبت به مقام پیامبر بزرگوار، ریختن خون بسیاری از پیامبران وادعای دروغینشان-که فرزندان ودوستان خدا اند پروردگار باعظمت در آیات(35 الی 37) به مؤمنان دستور پرهیزگاری و انجام اعمال نیکو را میدهد، و میفرماید که: خود را به بارگاه وی نزدیک گردانند و بر خلاف اهل کتاب، به کسی- جز به الله متعال تکیه و توکل نکنند؛ چون هدف اصلی در قرآن همین است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴿٣٥﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، از الله بترسید و به سوی او طلب وسیله کنید (هر نیکی که شما را به بارگاه الهی نزدیک میکند)، و در راه او جهاد کنید تا کامیاب شوید.(۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إبتَغوا»(بَغي): طلب کنید، بجویید. «الوَسيلَة»: هرگونه بندگی و طاعتی که سبب خشنودی خدا و تقرّب بدو میگردد. الوَسیله: منزلت و درجه‌ای در بهشت است.

تفسیر:

«يَاأَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اِتَّقُوا اللهَ وَ اِبْتَغُوا إِلَيْهِ اَلْوَسِيلَةَ»:ای مؤمنان! ای آنانیکه به الله ایمان آورده و پیامبرش را تصدیق نموده‌اید از الله متعال و عذابش درحذر و بترسید ومراقب اوامر ونواهی او تعالی باشید وتلاش کنید همواره اعمال صالح وشایسته انجام دهید تا این اعمال وسیله‌ای بین شما و پروردگارتان باشد وسبب نجات شما از آتش دوزخ ورستگاری‌تان باحصول رضوان الهی گردد.

ابن عبّاس، مجاهد، ابو وائل، حسن و دیگر تمام اکابر سلف «وسیله» را قربت تفسیر کرده‌اند. قتاده در فهم «وسیله خواستن» فرموده است: «ای تقرّبوا الیه بطاعته و العمل بما یرضیه» قرب الله را حاصل کنید به وسیله طاعت و عمل پسندیده.

طوریکه یادآور شدیم که: «وسیله خواستن» به‌اتفاق و اجماع مفسران، عبارت است از: عمل قربت وطاعتی که به آن قرب الهی خواسته میشود و از مصادیق آن تقوا و دیگر صفات نیکی است که بندگان با توسل به آن به پروردگارشان تقرب می‌جویند. اما توسل به مخلوق، اگر به معنی طلب دعا از وی باشد، در جایز بودن آن شکی نیست؛ در صورتی که آن مخلوق زنده باشد، همان‌گونه که عمر(رض) درهنگام استسقا(دعای طلب باران) به‌حضرت عباس(رض) کاکای پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم توسل جست. ولی اگر آن مخلوق مرده باشد، توسل به وی جایز نیست و این گونه توسل از بدعت‌هایی است که هیچ یک از سلف صالح آن را انجام نداده‌اند.

إمام أبوحنیفه(رح) نیز توسل‌جُستن به یکی از بندگان و قسم دادن خداوند متعال را به حق یکی از مخلوقات وی، ناجایز دانسته و رأی ابن تیمیه نیز همین است. با یزید بسطامی میگوید: «استغاثه مخلوق به مخلوق مانند استغاثه زندانی به زندانی دیگر است». لیکن علامه «الوسی» در تفسیر «روح المعانی» با آن که توسل به اسماء الله را ترجیح میدهد اما توسل به رسول الله صلی الله علیه وسلم را در زندگی و مرگشان نیز جایز می داند.

سپس خداوند متعال از میان عبادت‌هایی که انسان را به او نزدیک می نمایند، جهاد را به طور بخصوص ذکر وبه بیان گرفته است طوریکه میفرماید: «وَجاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ (35)» و بر شماست تا برای اعتلای دینش تلاش کنید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جهاد یعنی مبذول داشتن نهایت تلاش در جنگ با کافران، از قبیل جهاد با نفس، فدا کردن مال وجان، و بهره‌گیری ازفکر وزبان، قلم و یاری کردن دین خدا، زیرا این نوع عبادت از بزرگترین عبادات و برترین آن است.
چون هرکس این عبادت را انجام دهد، دیگر عبادت‌ها را به طریق اولی انجام خواهد داد.
«لَعَلَّكُم تُفلِحُونَ» هرگاه با ترک گناهان از خدا ترسیدید و پرهیزگار شدید و با انجام طاعات برای تقرب به خدا وسیله جستید و برای طلب خشنودی خدا در راه وی جهاد کردید رستگار می شوید.
«فلاح»: یعنی موفقیت و پیروزی و دست یافتن به هر امر مطلوب و مرغوب، و نجات یافتن از هر امر ناگوار و ناخوشایند. وحقیقت رستگاری وفلاح، سعادت جاودانگی و نعمت پایدار است.
باید بعرض رسانید که: برای رسیدن به فلاح، هم باید گناهان را ترك کرد، «اتَّقُوا الله» هم باید طاعات را انجام داد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴿٣٦﴾

در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند، اگر (بالفرض) تمام آنچه در روی زمین است از آنها باشد، و مثل آن را نیز داشته باشند، تا به عوض عذاب روز قیامت آن را (به در بار الله) فدیه دهند، هرگز از آنها پذیرفته نمی شود، و مجازات دردناکي خواهند داشت.(۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِيَفتَدُوا بِهِ» (فَدي): تاخود رافدیه دهند، خود را باز خرند و بدان سبب برهند.
«عذابٌ مُقيم»: عذابی پایدار، همیشگی، ماندگار.

تفسیر:

«إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ ما فِي اَلْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ» هر آئینه کافران، آنانی که الله متعال را تکذیب کردند، اگر برای یکی از آن‌ها به اندازۀ سطح زمین طلا و نقره و سرمایه باشد، «لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذابِ يَوْمِ اَلْقِيامَةِ ما تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ(36) و آن ها خواسته باشند به منظور نجات خود از خشم و عذاب الهی این سرمایۀ هنگفت را فدیه دهند هرگز پذیرفته نمی شود و برای شان سودی در بر ندارد، و عذاب دردناک و سختی خواهد داشت.
در آیات متبرکه قبلی خواندیم که: انسان به خوف الهی و حصول قرب وی و به جهاد نمودن در راه وی میتواند کامیابی و فلاح را امیدوار باشد. در این آیه مبارکه؛ تنبیه فرموده است که کسانی که از الله متعال اعراض می نمایند، اینها اگر در آخرت تمام گنج های زمین، بلکه بیشتر از آن را، صرف کنند و فدیه دهند، و بخواهند خود را از عذاب نجات دهند، هرگز ممکن نمی شود.
بصورت کل باید بعرض رسانید: آنچه راکه پروردگار باعظمت برای ناسپاسان وکفرورزان و دشمنان دینش در آخرت آماده کرده، این است که میفرماید: اگر چندین برابر هستی را داشته باشند وآنرا فدیه‌ی رهایی خود کنند، هرگز از آتش دوزخ رستگار نمیشوند... وسیله جُستن به وسیله‌ی طاعت و عبادت و کردار مورد خشنودی خدا، تقرب به درگاه اوست و منظور از آیه‌ی «وَ ابتَغُوا إِلَيهِ الوَسِيلَةَ» در آیۀ مبارکه قبلی(35) نیز همین است که اساس دین به شمار می‌آید و در اسلام، أمری واجب است و توسل جُستن خالصانه‌ی آن سه نفر که در درون غاری گیر کرده بودند وراه خروج بر آنان بسته شد، براین مفهوم حمل میشود:

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنان برای رهایی خود از تاریکی غار، تنها به کارهای نیکو و پسندیده‌ی خود به خدا متوسل شدند و سرانجام از آنجا رستند.
پس ای مردم! تنها از خدا خوف وبیم داشته باشید، خود را ازسزا او نگاه بدارید و برای نزدیکی به بارگاهش به خود او وسیله بجویید و اعمالی انجام دهید که شمارا با او پیوند میدهد، تا مورد رحمت و الطاف او قرار بگیرید. (بقره آیه 186، (غافر آیه 60)، (فاتحه آیه 5 الی 11).
عمر فاروق رضی الله عنه در خشکسالی مدینه این گونه الله را فراخواند: «أللّهم إنّا كُنّا إذا أجد بنا، توسّلنا إليك بنبيّنا فتسقينا، وإنّا نتوسّل إليك بعمّ نبيّنا فاسقنا.»:
بار الها! ما هرگاه دچار خشکسالی و قحطی می شدیم؛ از پیامبر می‌خواستیم برای آمدن باران، شفاعت و دعا کند و تو هم دعایش را می پذیرفتی و بر ما باران فرو میریختی؛ اکنون از عباس، کاکای پیامبر خویش درخواست میکنیم دعا کند؛ پس تو نیز شفاعت و دعایش را اجابت بفرما و باران را بر ما فرو ریز. (منار، جلد 6، صفحه 372 منیر، جزء6، صفحه 175، روح المعانی، جلد 3، جزء6 صفحه 126). بنابر این طلب دعا از شخصی زنده - هر کسی باشد - رو است و از شخص مرده - هرکس باشد - روا نیست، همچنان که یاران مخلص پیامبر از مفهوم توسل به ما آموخته‌اند.

يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ﴿٣٧﴾

آنها پیوسته میخواهند از آتش بیرون شوند ولي نمي توانند بیرون شوند و برای آنان عذابی دائم و پایدار است.(۳۷)

تفسیر:

«يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ اَلنّارِ وَما هُمْ بِخارِجِينَ مِنْها وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقِيمٌ (37)»:
قبل از همه باید گفت که: عذاب کافران، نه با فدیه دفع میشود، نه با گذشت زمان قطع میگردد طوریکه در آیه مبارکه آمده است: این کفار زمانی که وارد آتش دوزخ میشوند میخواهند وتلاش خواهندکرد ازآن بیرون بیایند وآرزوی بیرون شدن ازعذاب را مینمایند ولی هرگز این آرزو شان تحقق نخواهد یافت و آنها هرگز از آتش دوزخ بیرون نمی شوند، بلکه برای همیشه و ابد در آتش دوزخ باقی خواهند ماند، زیرا آنها به الله متعال شریک آورده و برای مشرک هرگز گناه شرک او بخشیده نمیشود، بلکه او برای همیشه در دوزخ و عذاب دردناک بنابر عملکرد گناه آلود خود قرار دارد.
قابل یادآوری است: کسی که در دنیا با آن همه برهان و ارشاد، از ظلمت‌های شرك و جهل بیرون نیاید، مطمین باشد که در آخرت هم از دوزخ بیرون نخواهد آمد.
این عذاب دائم و پایدار، برای کفار است نه برای گنهکاران مسلمین زیرا گنهکاران مسلمین بعد از معذب شدن تا مدتی در دوزخ به‌اندازه گناهانشان میماند، باز از آنجا بیرون کرده می شوند، و خداوند متعال به فضل و رحمت خود آنها را به بهشت می درآرد.
در حدیث آمده است: در روز قیامت کافر آورده میشود و به او می گویند: آیا اگر مالامال زمین طلا داشته باشی آن را به فدیه می دهی؟ میگوید: بلی.
به او گفته میشود: از آن آسان تر از تو خواسته شد اما امتناع کردی، از تو خواسته شد برای خدا شریک قرار ندهی اما امتناع کردی، آنگاه دستور میدهند او را به آتش بیاندازند. (اخراج از بخاری در کتاب الرناق.).

خوانندگان محترم !

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس از بیان مجازات محاربانی که در سرزمین، فساد به بار می آورند و پس از امر به تقوا و پرهیزگاری، تا مردم از حرام و گناه مصؤن باشند. اینک در آیات متبرکه (38 الی40) دربارة مجازات «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ» در باره دزد بحث بعمل آمده است.
دین مقدس اسلام، قبل از بریدن دست، بر اهمیّت ولزوم کار واداره‌ی زندگی فقرا از طریق بیت‌المال و اقارب نزدیك و قرض الحسنه و تعاون و... تأکید میکند؛ ولی بااین حال فقر، بهانه ومجوّزسرقت نیست.(تفسیر فی ظلال القرآن)
قطع دست، برای مجرم عامل هشدار دائمی ومایه‌ی جلوگیری از لغزش مجدّد او و دیگران است. که در جمله «فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما» آیه مبارکه به بیان گرفته میشود.
در ضمن یک اصل را نباید فراموش کنیم که: در اجرای حدود الهی، نباید تحت تأثیر عواطف قرار گرفت. با در نظر داشت اینکه قطع دست ازطرف قاضی و حاکم است، امّا خداوند متعال به همة مؤمنان خطاب میکند، «فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما» تا آنان زمینه اجرای حدود الهی را فراهم کنند.
اجرای این احکام، نیاز به حکومت و قدرت و نظام و تشکیلات دارد، پس با تمام وضاحت در میبابیم که دین مقدس اسلام، دین حکومت و سیاست است.
باید اضافه کرد که دراجرای حکم قطع دست حکمت شرع اسلامی چنین است که: مالکیّت شخصی و امنیّت اجتماعی به قدری مهم است که به خاطر آن، باید دست دزد قطع شود.
پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم، بدترین نوع سرقت را سرقت از نماز و ناقص انجام دادن رکوع و سجود دانسته‌اند.(تفسیر قرطبی)

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللهِ وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴿٣٨﴾

دست زن و مرد دزد را (بعد از ثبوت آن) به سزای آنچه کرده‌اند ببُرید، (این سرزنش عبرت انگیز) عذابی از طرف الله است، و الله مقتدر و به مصالح خلق داناست.(۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نکالاً»: عقوبت، مجازات و سزا. «عَزِيزٌ»: ظفرمند، پیروزمند، توانا.

یادداشت:

برای قطع دست دزد شرائطی است. از جمله: دزدی برابر نقشه قبلی و با پیروی از امیال نفسانی باشد وکالا اهمّیت داشته و در تحویل خانه و یا جای محکمی گذاشته شده باشد، و قحطی و فقر و فاقه انگیزه دزدی نبوده باشد. (تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن»

تفسیر:

باید یاد آور شد که شخص دزد بعنوان یک عنصر مشکل ساز در جامعه است که باید جلوی فعالیت های دزدی اش کاسته وگرفته شود، لذا خداوند متعال جزای دزد را در این دنیا معین کرده است و آنهم بریدن دست راستش هست تا سبب شود هم خودش و هم مردم در آینده به فکر دزدی نباشند.
بعداز اینکه خداوند متعال حکم «محارب» راکه به زورگیری علنی اموال مردم وراهزنی آشکار می‌پردازد، درآیات قبلی بیان یافت، اینک حکم دزد (سارق) راکه به ربودن پنهانی مال مردم می پردازد، در آیات ذیل به بیان گرفته میشود. طوریکه میفرماید: «وَٱلسّارِقُ وَٱلسّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما» «ومرد وزن دزد؛ دست آنان را ببرید» یعنی: حد شرعی مرد و زن دزد این است که دست راست هر یک از آنان را از بند ببرید. یعنی هریک از مرد

(c) ketabton.com: The Digital Library

و زن، فرق نمیکند که مرد باشد و یا زنی که دست به دزدی بزند و بر ثبوت سرقت آنها دلائل اقامه شد و تمام شروط اقامهٔ حد تحقق یافت در چنین حالی دست این دزد از قسمت مفصل کف آنطوریکه در احادیث نبوی بیان شده قطع می‌شود.

قابل توجه و دقت میدانم که: مجازات زن و مرد دزد یکسان است. در ضمن باید گفت که در این آیه ابتدا مرد دزد، «السارق» سپس زن «السارقه» دزد مطرح شده است؛ ولی در آیه‌ی دوم سوره‌ی نور که حکم زنا بیان شده، ابتدا زن زناکار، «الزانیة» سپس مرد زناکار «الزانی» یاد شده است، شاید به خاطر آن است که درسرقت، نقش مردِ خلافکار بیشتر است ودر زنا، نقش زنِ خلافکار. پس ذکر هریک از آن دو در جای خود مناسب است.

سارِق :

سارق کسی است که مال أرزشمند دیگران را پنهانی و بدون رضایت ویا اگاهی صاحبش برمی دارد. طوریکه گفته شد که: دزدی از گناهان کبیره است و موجب میشود سزای سختی که عبارت از قطع دست راست است آن طور که در قرائت بعضی از اصحاب آمده است بر آن مترّتب شود.

«جَزاءً بِما کَسَبا»: این قطع دست جزای عملکرد بد و زشت این شخص است که به منظور حفاظت اموال مردم و حمایت حقوق آنها صورت می‌گیرد و تا امنیت برهم نخورد و هر بدکار و دزد از عمل زشت و بد خود دست بردارد.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل تفسیر این آیة مبارکه می نویسد: سزایی که به دزد داده می‌شود در عوض مال مسروق نیست، بلکه آن سزای فعل سرقت اوست، تا وی و دیگران را مایه عبرت باشد.

در آنجا که این حدود جاری باشد بلاشبهه بعد از آنکه دو سه نفر سزای خود راببینند، از دزدی سدّ باب میشود. اگرچه امروز، مدّعیان تهذیب این نوع حدود را سزای وحشیانه مینامند. اگر دزدیدن نزد اینها فعلی مهذّب نباشد، یقیناً سزای مهذّب آنها در استیصال این دستبرد غیر مهذّب کامیاب شده نمیتواند. اگر به تحمّل این وحشت جزئی چندین تن از دزدان مهذّب شده میتوانند، پس حاملین [لوای] تهذیب بایست شاد باشند که این وحشت به هیئت تهذیبی آنها مدد مي رساند. بعضی از کساني که فقط به نام مفسّراند، میکوشند که «قطع ید» را سزای انتهائی دزدی قرار دهند، و سزای خفیف‌تر آن را از شریعت حقّه حاصل نمایند؛ امّا، مشکل این است که سزای خفیف سرقت نه در قرآنکریم جایی موجود است، و نه در عصر نبوّت و اصحاب نظیر آن پیدا میشود. آیا کسی هست که دعوی کرده تواند که در این قدر عرصه دراز، در میان کسانیکه دزدی کرده‌اند یك دزد ابتدائی هم نبوده که کمکم، به طور بیان جواز، در باره آن سزایی که از قطع ید خفیف‌تر می بود نافذ می‌شد. ملحدی در زمانه پیشین نیز در باره حدّ سرقت شبهه کرده گفته بود که چون شریعت دیت یك دست را به پنجصد دینار قرار داده، پس آن دست قیمت‌داری که پنجصد دینار قیمت آن است، در سزای دزدی پنج روپیه یا ده روپیه چگونه قطع شود؟! دانشمندی به چه خوبی جواب داده است: «انّها لمّا کانت امنیة کانت ثمینة، فلمّا خانت هانت»؛ یعنی: چون دست امین بود، قیمت داشت چون خائن شد ذلیل شد! (تفسیر کابلی).

«نَکالاً مِنَ الله»: این سزای است از جانب الله متعال.

(c) ketabton.com: The Digital Library

کلمه‌ی «نَکالَ» به معنای امر بازدارنده است. قوانین جزایی اسلام برای بازدارندگی است، نه انتقام جویی. «نَکالَ» به عقوبتی گفته مي شود که مایه‌ی عبرت دیگران باشد. (قاموس قرآن.).

«وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (38)»: این حکم الله است که چون نیرومند است حکم نمود وازجمله نشانه‌های عزّت و قوت او یکی هم صادر نمودن چنین احکامی است و از جمله حکمت‌های او تعالی نازل کردن حکم مناسب با عمل سرقت وقتل وامثال آنست وتو هرگز از حکم خدای‌تعالی حکمی بهتر نخواهی یافت.

سرقت: گرفتن چیزی است که دارای حفاظ یا نگهبان (حرز) باشد به طور پنهانی از چشم دیگران.

مال دارای حرز؛ یعنی مال دارای حریم حفاظتی بر دونوع است: یکی آن مالی استکه خود دارای حرز میباشد، چون مال نهاده شده در خانه یا صندوق کسی. دیگری مالی است که دارای حرز بیرونی است، چون أماکنی که محافظ و نگهبان دارد.

بنابراین همانطور که خداوند بدون هیچ زحمتی نعمت دست را به بنده اش عطا فرموده است، خود او نیز حکم کرده است که در حالت دزدی دستش بریده شود.

و علما إتفاق نظر دارند که هرگاه سارق برای بار اول دزدی کرد، دست راستش (تا مچ دست) قطع شود و هرگاه بار دوم دزدی کرد پای چپش (تا نصف ساق) قطع شود، و در اینکه اگر بار سوم دزدی کند پس از قطع دست و پایش چه شود، بین علماء اختلاف هست، اکثر علماء گفته‌اند دست چپش قطع شود، و اگر پس از آن برای بار چهارم دزدی کرد، پای راستش هم قطع می شود، و اگر پس از آن دزدی کرد تعزیر و زندانی شود، ولی قول صحیح آنست که برای بارسوم اگر دزدی کرد دست چپش بریده نمیشود، بلکه تعزیر و یا زندانی میشود، زیرا با بریدن دو دستانش دیگر نمیتواند عبادت را (مانند طهارت وغیره) انجام دهد و یا غذا بخورد، لذا قول صحیح آنست که برای بار سوم دزدی فقط تعزیر و یا زندانی میشود.

و بریدن دست دزد در واقع سبب میشود که جامعه اصلاح شود، زیرا مردم برای مخارج زندگی شان بجای دزدی به فکرکار میافتند، همانطورکه قصاص سبب حیات و زندگی میشود، وخداوند میفرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (البقرة: 179). یعنی: «و ای خردمندان! برای شما در قصاص زندگانی‌ای است تااینکه به تقوا روی آورید» به اعتبار این که قصاص به خودداری مردم از قتل یک دیگر می انجامد و از بیم قصاص، از خون‌ریزی بپرهیزید. پس این قصاص است که حیاتی آرام و پایدار را برای جامعه فراهم کرده و از میزان جنایت قتل در جامعه بشری می‌کاهد زیرا هنگامی که قاتل به خوبی بداند که اگر بکشد، کشته میشود؛ یقیناً از ارتکاب عمل قتل دست بر میدارد و در اینجاست که دو حیات محفوظ میماند، یکی حیات مقتول و دیگری حیات خود قاتل، و درمورد دزدی نیز همینطور، وقتیکه مردم دیدند با دزدی دستشان قطع میشود از دزدی خود داری میکنند و در عوض برای مخارج زندگی به فکر کار و تلاش میافتند.

ارزش مال مسروقه :

پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت فرموده است که: اگر ارزش مال دزدی شده کمتر از قیمت یک سپر باشد نباید دست دزد را قطع کرد. قیمت یک سپر در زمان پیامبر بنابه روایت ابن عباس(رض) ده درهم، بنابه روایت ابن عمر(رض) سه درهم، بنا به روایت

(c) ketabton.com: The Digital Library

انس بن مالک(رض) پنج درهم و بنا به روایت عائشه رضی الله عنها یک چهارم دینار بوده است. بنا به همین إختلاف روایات در حداقل نصاب سرقت در میان فقهیان نیز اختلاف نظر به وجود آمده است.

کمترین حد نصاب سرقت نزد امام ابوحنیفه(رح) ده درهم و نزد امام مالک، امام شافعی؛ و امام احمد؛ یک چهارم دینار است. (در آن زمان یک چهارم دینار تقریبا برابر با سه درهم بود) چیزهای زیاد دیگری هم هستند که دزدیدن آنها موجب قطع دست نمیشود. به طور مثال إرشاد پیامبر است که «لا قطع في ثمرة ولاكثر» (دزدی میوه و تره بار موجب قطع دست نمی شود) «لا قطع في طعام» (دزدی غذا موجب قطع دست نیست). عایشه(رض) میفرماید که: «لم يكن يقطع السارق على عهد رسول الله في الشی التافه» (در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم دست دزدها برای چیزهای بی ارزش قطع نمی شد).

قضاوت علی(رض) و عثمان(رض) این بوده و هیچ یک از اصحاب پیامبر نیز با آنان مخالفت نکرده اند که: «لاقطع في الطير» (دزدیدن پرنده موجب قطع دست نمی شود.) همچنین عمر (رض) دست کسی را که از بیت المال دزدی کرده بود قطع نکرد و دراین مورد نیز اختلافی ازهیچ صحابی‌ای منقول نیست. با توجه به این آثار و روایات، فقیهان بسیاری از چیزها را از حکم قطع دست استثنا کرده اند. نزد إمام أبو حنیفه(رح)؛ میوه ها، تره بار، گوشت، غذای پخته شده، گندم هاییکه هنوز وارد انبار نشده اند وابزار وآلات لهو ولعب چیزهایی هستند که مجازات دزدی آنها قطع دست نیست. همچنین دزدی حیواناتی که در جنگل و بیابان می چرند و دزدی از بیت المال نیز نزد ایشان موجب قطع دست نیست. امامان دیگر نیز برخی چیزها را از حکم قطع دست مستثنی قرار داده اند، اما این بدان معنا نیست که این نوع دزدان را به هیچ وجه نباید مجازات کرد، بلکه معنا این است که مجازات اینان قطع دست نیست.(برای مزید معلومات به کتب معتبرفقهی مراجعه فرماید.)

صفات مال مسروقه:

مال مسروقه باید چهار صفت داشته باشد:

1 - بایدبه مقدار نصاب شرعی باشد. لازم بهذکر استکه نصاب سرقت در نزد احناف، یک دینار یاده درهم شرعی است و درکمتر از ده درهم حدی جاری نمیشود. اما نصاب سرقت در نزد جمهور فقها، ربع دینار، یا سه درهم است.

2 - مال مسروقه باید از نظر شرعی، مالیت و ملکیت داشته و فروش آن جایز باشد. پس اگر شراب و خوک مثلاً که مالیت ندارند، مورد دستبرد قرار گیرند، مال مسروقه به شمار نمی روند.

3 - سارق در مال مسروقه، ملکیت یا شبهه ملکیت نداشته باشد.

4 - مال مسروقه باید از جمله اموالی باشد که سرقت در آن موضوعیت داشته باشد، نه مثلاً برده بزرگسال که سرقت آن موضوعیت ندارد.

اما شرایط معتبر در سارق عبارت است از:

1 بلوغ. 2 عقل. 3 عدم ملکیت مال مسروقه. 4 عدم ولایت وی بر کسی‌که مالی را از او می دزدد.

باید دانست که حدود به شُبهات دفع میشوند چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «ادراوا الحدود باالشبهات: حدود را با شبهه‌ها دفع کنید».

فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٩﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس هر کس پس از ظلم وگناه خویش توبه کند، و (عمل) خود را اصلاح و درست کند، پس یقیناً الله توبه او را قبول می‌کند، زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.(۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ظُلْمِهِ»: ستم کردنش (دزدی). «أَلَم تَعلم»: مگر ندانسته‌ای (نمی دانی)؟.

اصمعی گفته است: روزی آیه‌ی اَلسّارِقُ وَاَلسّارِقَةُ را خواندم و در کنارم عربی نشسته بود، به اشتباه خواندم: و الله غفور رحیم عرب گفت: این کلام کیست؟ گفتم: کلام خدا است. گفت این کلام خدا نیست، آن را باز بخوان، باز آن را خواندم، پس متوجه شدم و خواندم: وَ الله عَزِيزٌ حَكِيمٌ آنگاه گفت: بلی ! این کلام خداست.گفتم: آیاقرآن میخوانی؟ گفت: نه. گفتم: پس از کجا فهمیدی من اشتباه کرده‌ام؟ گفت: عزیزاست لذا حکم قطع را داده است و اگر بخشنده وبامهر باشد دستور قطع را نمی دهد.(زاد المسیر، تألیف ابن الجوزی 354/2.).

تفسیر:

در دین مقدس اسلام، مجازات در کنار إرشاد و تربیت و رحمت است. در آیه‌ی قبل، مجازات سارق بیان شد، إینجا دعوت به توبه به درگاه خدای غفور و إصلاح بدی‌هاست که سبب میشود تا خداوند لطفش را به بنده باز گرداند.

برای انسان خطاکار، همیشه راه بازگشت و إصلاح، باز است.

«فَمَنْ تابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ»: هرگاه مرد یا زن دزد بعد از دزدی و اقامهٔ حد، توبه کند ورفتار واعمال خود را اصلاح نماید و برعملکرد خود نادم و متأسف شود خدای تعالی گناهش را میبخشد و عیبش را می‌پوشاند و عوض گناهانش به او حسنات می دهد.

مفهوم این جمله این نیست که دست او بریده نمیشود، بلکه مفهومش این است که کسی که پس از بریده شدن دستش توبه کرده نفسش را از دزدی پاک کند و بنده‌ی صالح خدا بشود، الله متعال نیز بر او توبه می کند و دامنش را ازاین لکه پاک میکند. اما کسیکه پس از بریده شدن دستش باز هم خودش را ازانگیزه های بد پاک نکند و همان احساسات بد را که او را وادار به دزدی کرده و موجب قطع دستش شده بودند باز هم در خود بپروراند، این بدان معنا است که دست از بدن او جدا شده است، اما دزدی هنوز در وجود او باقی است و به این دلیل او همانند گذشته مستحق غضب خداست. بناءً قرآن دزد را راهنمایی میکند که ازخدا آمرزش بخواهد و خویش را اصلاح کند. چرا که بریدن دست برای حفظ نظم و امنیت اجتماع است و موجب اصلاح درون نمی شود. اصلاح درون تنها از توبه و بازگشت به سوی خدا به دست می آید. (بنقل از تفهیم القرآن)

باید گفت توبه اگر از سر صدق باشد ضرور است که مال دزدیده را نیز به صاحب آن مسترد نماید. اگر تلف کرده باشد، تاوان دهد؛ و اگر تاوان داده نتواند، بخشش خواهد، و برکردار خویش ندامت کند، و عزم کند که آینده از آن مجتنب باشد. اگر توبه چنین باشد، امید است خداوند متعال عقوبت اخروی را، که در مقابل آن سزای دنیا حقیقتی ندارد، از وی رفع کند.

«فَإِنَّ اللهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ»: خدا توبه اش را می پذیرد، چون خدا بسیار آمرزنده‌ی مهربان است. پس در آخرت عذابش را نمی دهد.

«إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (39)»: و از در رحمت به سوی وی باز می‌گردد همانا خدا در بخشودگی و رحمت مبالغه میکند. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه

(c) ketabton.com: The Digital Library

وسلم بعد از قطع دست سارقی به او ارشاد فرمودند: «قل استغفر الله واتوب الیه» بگو از الله آمرزش می طلبم و به سوی او توبه می کنم.
آن شخص طبق راهنمایی ایشان کلمات فوق را تکرار کردند و به دنبال آن پیامبر(ص) در حق او دعا فرمودند که «اللهم تُب علیه» خدایا او را بیامرز.
در سنت پیامبر أکرم صلی الله علیه وسلم دلایلی وجود دارد بر این که: اگر حدود بەسوی أئمه (حکام) إرجاع شد، إجرای آنها واجب و لازم و إسقاط آنها ممتنع است اما اگر قبل از إرجاع بەسوی حاکم، سارق مورد عفو قرار گرفت، یا توبه کرد، حد از وی ساقط می‌گردد.

شأن نزول آیة 39:

406- ک: أحمد و غیره از عبدالله بن عمرو(رض) روایت کرده اند: در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم زنی مرتکب سِرقت شد و دست راستش را قطع کردند. پس آن زن گفت: ای رسول الله، آیا توبه من به درگاه الهی پذیرفته می شود؟ پس خدا آیة «فَمَن تَابَ مِن بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ...» را نازل کرد.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴿٤٠﴾

آیا نمي داني كه خداوند مالك و پادشاهی آسمانها و زمین است! هر كس را بخواهد (وشایسته ببیند) مجازات میكند و هركس را بخواهد (و شایسته بداند) مي بخشد والله بر هر چیزي قادر است.(۴۰)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت: کسیکه بر هستی حاکم است، حقّ دارد قوانین هستی را وضع کند، در ضمن باید گفت: که الله متعال نیازی و إحتیاج به توبه‌ی بندگان خودندارد، چون همه‌ی هستی از آن اوست. طوریکه میفرماید: «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللهَ لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» آیا نمی دانی تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین قرار دارد از آن الله متعال، ملک و بندهٔ اوست و برای او در همهٔ این‌ها قدرت و فرمانروائی مطلق است؟ او هرگونه که بخواهد با این‌ها تعامل میکند.
«يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَاللهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ(40)» هرکس را که بخواهد به میزان جرمش عذاب میدهد و این عذاب او عین عدالت است و هر کسی از بندگان خود که دوستش داشته باشد مشمول عفو و رحمت و فضل خود قرار میدهد. حکمت او تعالی نافذ و عملش کامل است و او بر همه چیز قدرت دارد و هیچ چیزی او را از أنجام کاری عاجز ساخته نمی تواند و بر او غلبه نمی نماید و از قدرت و توان او هیچ مخلوقی بیرون شده نمی‌تواند.
رحمت، علم، عزت، حکمت، فضل و قدرت الله متعال بر همه چیز إحاطه دارد، چیزی تواناست؟

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکة (41 الی 43) دربارة موضوعاتی شِتاب ورزیدن مُنافقان و یهودیان به سوی کفر پیشگی، موضع گیری یهودیان در برابر أحکام تورات، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ

(c) ketabton.com: The Digital Library

يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴿٤١﴾

ای پیامبر! کسانیکه در کفر می شتابند تو را غمگین نسازند، (چه) از آنانی که به زبانشان گفتند: که ما إیمان آوردیم، ولی دل‌هایشان إیمان نیاورده است، و چه از یهود (باشند) آنان به سخن‌های دروغ گوش میدهند، به سخنان قوم دیگر که هنوز به نزد تو نیامده‌اند، گوش میدهند وکلمات را (تورات را بعد از درک آن) ازمحل آن تغییر میدهند و میگویند: (به پیروان خود) اگر این حکم تحریف شده به شما داده شد، بگیرید (قبول کنید)، و اگر آن به شما داده نشد پس دوری کنید (محتاط باشید)، و هرکس الله گمراهی او را خواسته باشد، هرگز دربرابر الله برای اواختیاری نداری(که هدایت شود)، این گروه (منافقین ویهود) کسانی‌اندکه الله نخواسته است دل‌هایشان را پاک سازد، برای آنها در دنیا رسوائی است، وبرای آنها درآخرت(نیز) عذاب سخت خواهد بود.(۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لایحزُنک»: تو را أندهگین نسازد، تو را محزون نکند. «یُسارِعونَ»: شتاب می‌ورزند، سبقت میگیرند. «بِأفواهِهِم»: به زبان خود، زبانی، «سَمّاعون»: (سَمع): شنوندگان، خبرچینان. «سَمّاعونَ لِلکَذِب»: برای سخنان دروغ گوش میدهند، دروغ را می پذیرند. «سَمّاعونَ لِقوام آخَرینَ»: به سخن دیگران گوش فرا میدهند، خبر چینی میکنند. «فِتنة»: مصیبت، محنت، ابتلا، گرفتاری و گمراهی. «خِزي»: رسوایی، بدنامی.

شأن نزول آیه:

تفصیل واقعه را مفسر بغوی چنین نگاشته است: یکی از یهودیان خیبر با زنی یهود زنا کرد. مرد مذکور زن، وزن، شوهر داشت؛ یعنی هردو محصن بودند، باوجودی که درتورات سزای این جرم رجم(سنگسار) بود، امّا، بزرگی منزلت آنها مانع إجرای مجازات گردید. باهم مشوره کردند، و قرار به آن دادند که چون در کتاب کسیکه در یثرب است یعنی محمّد صلّی الله علیه وسلّم، برای زانی حکم رجم نمی‌باشد و آن را درّه می زنند؛ چند نفر از یهود بنی قریظه را نزد وی بفرستید؛ زیرا همسایه‌اند و به آنها معاهده صلح بسته‌اند، تا نظر وی در این باره معلوم شود. جمعیّتی را به غرض این امر فرستادندکه نظریّه پیغمبر صلی الله علیه وسلم را معلوم کنند که برای زانی محصن چه سزا تجویز میکند؟ اگر حکم داد که درّه زده شود، بر وی عاید کرده قبول کنند، و اگر حکم رجم داد میپذیرند، محمد صلی الله علیه وسلم به جواب إستفسار آنها گفت: آیا شما به فیصله من راضی میباشید؟ إقرار کردند: بلی! درین حال، جبرئیل(ع)ازسوی خداوند متعال حکم رجم آورد؛ آنها ازإقرارخود بازگشتند.

در آخر، پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسید: آن باشنده فدك «آن شخص مقیم قریه فدك» ابن صوریا در میان شما چگونه شخص است؟ همه گفتند: إمروز در سرتاسر گیتی مانند وی عالمی در شرایع موسوی نیست! حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وی را خواست و قسم غلیظ داده پرسید: سزای این گناه در تورات چیست؟ اگرچه دیگر یهودیان برای إخفای این حکم مساعی ممکنه نمودند، امّا به ذریعه عبد الله بن سلام پرده از روی آن برداشته شده بود. إبن صوریا که مسلّما طرف إعتماد آنها بود، خواهی نخواهی إقرار کرد که در تورات حقیقتاً سزای این گناه رَجم است؛ بعد از آن، حقیقت را بالتمام ظاهر گردانید که یهود چگونه

(c) ketabton.com: The Digital Library

رجم را محو کردند، و به جای آن حکم دیگری آوردند که زانی را دُرّه بزنند و سرچپه روسیاه بر خر سوار کرده بگردانند.
الحاصل، محمد صلی الله علیه وسلم برمرد وبرزن برهردو سزای رجم را جاری کرد و گفت: خدایا امروز من اولین کسی میباشم که حکم تو را در دنیا زنده کردم بعد از آنکه او را (حکم رجم را) میرانیده بودند؛ این حقیقت است.

تفسیر:

وقتی خداوند، برخی از تکالیف و شرایع را بیان کرد، عده‌ای از مردم از آن روی برگشتاندند و به سرعت به سوی کفرورزی و بی دینی رفتند. خداوند متعال نیز، پیامبر را در این باره به صبر و بردباری واداشت و به او امر کرد که غمناک نشود. طوریکه میفرماید: «یا أَیُّهَا اَلرَّسُولُ لا یَحْزُنْکَ اَلَّذِینَ یُسارِعُونَ فِی اَلْکُفْرِ»: ای پیامبر خدا! از این منافقانی که به سوی کفر باهم مسابقه میدهند و تو را در حالی تکذیب می نمایند که ظاهراً ادعای ایمان داشته و در باطن کافراند غمگین ومحزون مباش! از تکذیبگری‌های یهودیان نیز أندوهگین مباش که آنها پیش از تو نیز پیامبرانی را تکذیب نموده و بسیاری از آنها را کشته و شکنجه کردند.
«مِنَ اَلَّذِینَ قالُوا آمَنّا بِأَفْواهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ»: ازمنافقینی که ایمان اززبانشان تجاوز نکرده است، به زبان میگویند: ایمان داریم اما قلباً کافرند. «وَ مِنَ اَلَّذِینَ هادُوا» و از یهودیان. «سَمّاعُونَ لِلْکَذِبِ» گروه هایی که ذکر شدند در گوش دادن به اکاذیب و أباطیل و در قبول کردن إفتراهای أحبارشان مبالغه میکنند و به خدا دروغ می بندند و کتابش را تحریف می کنند.
یعنی: سخنان دروغ رؤسای تحریف گرشان را که به تحریف تورات پرداخته اند، می پذیرند. یا معنی این است: شنوای سخن تو هستند تا بر تو دروغ بسته، سخنت را تحریف نمایند.
«سَمّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِینَ لَمْ یَأْتُوکَ» «برای گروه دیگری خبر چینی میکنند» در گوش دادن به سخنان جمعی دیگر مبالغه میکنند که به خاطر تکبر و افراط در دشمنی وکینه با تو، در مجلست حاضر نشده اند. آنها عبارتند از یهودیان خیبر که به دروغ و إفترای بنی قریظه گوش می دادند.
از فحوای آیة مبارکه چنین إستِنباط میشودکه علمای یهود گروهی از یهودیان و منافقان را نزد پیامبر اسلام فرستادند و خودشان از مقابله و رویارویی دوری میکردند «لَمْ یَأْتُوکَ» و هدفشان این بود که شاید دستورات و أحکام إسلام مطابق چیزی باشد که آنان از تورات تحریف کرده أند و سفارش می‌کردند اگر گفتار پیامبر اسلام مطابق حرف ما بود، بگیرید وگرنه رها کنید.
«یُحَرِّفُونَ اَلْکَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَواضِعِهِ»: کلام خداوند را از جایش بر میدارند و جای آنرا تغییر میدهند. منظور تحریف و تغییر کلام و احکام خدا و قرار دادن احکامی دیگر در جای آن است.
ابن عباس(رض) فرموده است: أحکام تغییر شده عبارتند از حدودی که از جانب خدا در تورات مقرر شده بود؛ چرا که آنها رجم را برداشتند و به جای آن روی زناکار را سیاه می کردند و او را تازیانه میزدند. (البحر 488/1.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هذا فَخُذُوهُ وَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا»: می گویند: اگر محمد دستور تازیانه را داد، بپذیرید و اگر دستور رجم را داد آن را نپذیرید. خدا در ردآنها فرمود: «وَمَنْ يُرِدِاللهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِکَ لَهُ مِنَ اللهِ شَيْئاً»: خدا کفر و گمراهی هرکس رابخواهد هیچکس نمیتواند مانعش بشود وآنرا ازاودفع کند.

«أُولئِکَ اَلَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ»: خدا نمی خواهد قلوب آنها را از ناپاکی کفر و زشتی گمراهی پاکیزه کند؛ چون عملشان زشت و انتخاب و گزینش آنها زشت بود.

«لَهُمْ فِی اَلدُّنْيا خِزْیٌ» در دنیا خفت و بی آبرویی، «وَ لَهُمْ فِی اَلْآخِرَةِ عَذابٌ عَظِيمٌ(41)» ودرآخرت عذابی عظیم یعنی ماندن همیشگی در آتش دوزخ خواهند داشت.

مفسرابو حیان فرموده است: آیه برای تسلی خاطر و تخفیف بار اندوه پیامبر صلّی الله علیه وسلّم نازل شد؛ چراکه آنها درکفر وگمراهی، ازیکدیگر سبقت می جستند و همین امر سبب حزن و دلتنگی پیامبر صلّی الله علیه وسلّم گشته بود. نیز آیه بیانگر آن است که پیامبر باید از هدایت و رستگاری آنها قطع امید کند. (البحر 488/3.).

یادداشت:

قابل توجه است که: خطاب: «یا أَیُّها النَّبیُّ» در قرآن عظیم الشأن بصورت کل سیزده بار از جمله: در سوره های أنفال: 64، 65، و70، سورة توبه: 73، سورة أحزاب: آیات: 1، 28، 45، 50، 59، سورة ممتحنه: آیة 12، سورة طلاق: آیة 1 و سوره تحریم: آیات 1 و9 و خطاب «یا أَیُّها الرَّسولُ!» دوبار در همین سوره‌ی مائده یکی هم آیه های: 41 «یا أَیُّهَا اَلرَّسُولُ لا یَحْزُنْکَ اَلَّذِينَ یُسارِعُونَ فِی اَلْکُفْرِ» و دوم نیز در این سوره است. آیه (67)، که عبارت است از «یا أَیُّهَا اَلرَّسُولُ بَلِّغْ... 67» که شکی نیست چنین خطابی خطاب تشریف و تعلیم است. (طبری 404/10).

سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴿۴۲﴾

آنان فوق العاده شِنوای سخن دروغ اند [با آنکه می دانند دروغ است و] بسیار خورنده مال حرام؛ پس اگر (برای فیصله نزد تو آیند پس در بین آنها فیصله کن یا از آنها روی بگردان، و اگر روی گردانی (و فیصله نکردی) پس هرگز به تو ضرری رسانده نمی توانند، و اگر فیصله کردی؛ پس به عدل و انصاف فیصله کن، بی‌گمان الله عدل کنندگان را دوست می‌دارد.(۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَكّالُونَ» (أکَل): بسیار خورندگان. «سُحت»: مال حرام، مانند: رشوه و... به مال حرام، سُحت گفته میشود؛ چون طاعت و برکت را می برد و ریشه کن میکند. «القِسط»: مرحله‌ای بالاتر از عدل و داد. «المُقسطینَ»: دادگران.

تفسیر:

«سَمّاعُونَ لِلْكَذِبِ» این یهودیان همواره سخن دروغ و باطل را می شنوند و می‌پذیرند و آن را در بین مردم منتشر می‌نمایند، «أَكّالُونَ لِلسُّحْتِ» و علاوه بر این، بسیار زیاد رشوت وأموال حرام(ربا) میخورند. و براین اساس بین گفتار گناه آلود وغذای حرام جمع میکنند، از این روی، هم فهم و درک آنها فاسد شده و هم اجسام آن‌ها.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازفحوای جملة «أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ» آیة مبارکه برمی‌آید که: علمای یهود، رشوه خوار بودند. و از فحوای جملة؛ «سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ» عوامشان مشتاق شنیدن دروغ. «سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ» (تکرار «سَمَّاعُونَ»، در دو آیه بطور مسلسل شاید إشاره باشد به اینکه این روش، کم کم خصلت آنان شده است.)

قابل تذکر است که: همزیستی مسلمانان با أهل کتاب، تا حدّی بود که آنان برای قضاوت، نزد پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم می‌آمدند. طوریکه درآیة مبارکه میفرماید: «فَإِنْ جاؤُکَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ» ای محمد! پس هرگاه این یهودیان نزد توآمده وطالب حکم واقامهٔ حدود درحق خویش شدند تو در این خصوص مخیری که در بین آنها حکم کنی یا از آنها رویگردان شوی.

ابن کثیر فرموده است: یعنی اگر محاکمه را پیش تو آوردند، لازم نیست در بین آنها حکم کنی؛ چون هدف آنها از اینکه داوری یعنی قضا را به نزد تو آورده اند پیروی از حق نیست، بلکه از امری پیروی میکنند که با هوس آنها موافق باشد. (مختصر ابن کثیر 519/1).

علماء بر این أمر إجماع دارند که: اگر مسلمان و ذمی‌ای (کسانی غیر مسلمان و از ادیان دیگر که در تحت اداره و حمایت حاکمیت اسلامی قرار دارند.)، نزد حکام مسلمین در قضیه‌ای طلب قضا کردند، بر آنها واجب است تا میان آنان حکم نمایند اما در مورد دادخواهی أهل ذمه نزد حکام مسلمان در قضایای داخلی‌شان، میان علماء إختلاف نظر وجود دارد؛ به قولی:

حکم نمودن میان آنان جایز است، یعنی حاکم مسلمان میتواند میان‌شان حکم کند و هم میتواند آنان را برگردانده و در میان شان حکم نکند. به قولی دیگر: حکم کردن میان آنان واجب است. بنابر این قول، جمعی از مفسران برآنند که مخیرکردن رسول الله صلی الله علیه وسلم و حکام مسلمان بعد از ایشان در این مورد، منسوخ شده است به این فرموده حق تعالی: «وَأَنِ احكُم بَينَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ...» (المائدة: 49). «و در میان آنان بر حسب آنچه خداوند نازل کرده است، حکم کن».

«وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً»: اگر نکنی خدای تعالی تو را از شر آنها حمایت میکند و آن‌ها هرگز نمیتوانند به تو ضرر وزیانی برسانند؛ چون خدا نگهدارنده و محافظ تو است و تو را از شر مردم مصون نگهمیدارد.

«وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ(42)»، ولی اگر در بین آن‌ها حکم کردی باید این حکم بر اساس عدالتی باشد که خدای تعالی در کتاب خود نازل فرموده است چون خدای تعالی عدل را دوست و از ظالم و ستمگر نفرت دارد.

رعایت این عدالت حتی با یهودیان و نصرانیان و سایر امم نیز بر یک مسلمان لازم است؛ چنان‌چه برقاضیان و حاکمان نیز رعایت تقوای الهی لازم است و باید چنین کسانی عدالت را رعایت کنند و بر کسی ظلم و ستمی روا ندارند.

قرآن‌عظیم الشأن باربار این امررا تأکید نموده، اشخاص هرقدر شریر وستمگار وبدگذران باشند؛ درباره آنها نیز دامان عدالت را به لکّه بی‌انصافی داغدار مینماید این کاری است که نظام عمومی زمین وآسمان را إستوار نگهمیدارد.

وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ فِيهَا حُكْمُ اللهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴿٤٣﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

و (ليكن يهوديان) چگونه تو را به داوري مي طلبند در حالي كه تورات نزد ايشان است ودرآن حكم الله هست (وأنگهی) پس از داوری خواستن از حكم تو روی ميگردانند، و ايشان مؤمن نيستند (به تورات خود) (۴۳)

تفسير:

همانطوريكه درآيه‌ی قبل‌هم بيان يافت: دليل مراجعه يهوديان به‌پيامبر بزرگوار إسلام، پيدا كردن راهی برای تخفيف مجازات بود و آنان با اينكه به تورات دسترسی داشتند و پاسخگوی نيازهای آنان بود، ولی دنبال قانون ساده تری ميگشتند. طوريكه درآية مباركه آمده است: «وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ اَلتَّوْراةُ فِيها حُكْمُ الله» ای محمد! چگونه يهوديان تو را حكم قرار داده و به حكميت تو رضايت ميدهند، در حاليكه تورات را دراختيار دارند و حكم خدا در آن مقرر است و آنرا مي يابند اما به آن عمل نميكنند؟ واضح است كه: اين ها تورات را تحريف و تبديل نموده و عهد و پيمانش را نقض كرده و از آن روی گردان شدند. ای كاش أهل كتاب، نسبت به أحكام كتاب خودشان پايبند بودند. در ضمن قابل تذكر است كه: تمامی تورات تحريف نشده است.

مفسر مشهور جهان اسلام امام فخر رازی فرموده است: در اين آيه خداوند متعال ميخواهد تعجب پيامبر صلّى الله عليه وسلّم را برأنگيزد؛ چرا كه يهود از حكم تورات در مورد حد زنا آگاه بودند و از پذيرفتن چنين حكمی إمتناع نمودند و حكميت را نزد پيامبر صلّى الله عليه وسلّم آوردند. بدين ترتيب از حكمی كه به صحّت آن اعتقاد داشتند عدول كردند و به حكمی رو آوردند كه به بطلانش معتقد بودند و از اين رهگذر رخصت و آسانی را می جُستند.

بدين ترتيب حماقت و انكار و لجاجتشان برملا شد. (فخر رازی 236/11.).

«ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ»: آنگاه بعد از اين كه حقيقت برايشان مشخص و روشن شد، از حكم تو كه باكتابشان موافق است، رويگردان ميشوند. يعنی آنچه برای گروهی مهم است، تخفيف در قانون است، نه ايمان به قانون و انجام وظيفه.(به همين دليل باداشتن قانون تورات برای پيدا كردن راه مجازات آسان‌تری نزد پيامبر صلی الله عليه وسلم می آمدند).

«وَما أُولئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ(43)»: آنها ايمان ندارند؛ چون به كتاب خود يعنی تورات ايمان ندارند و از آن رويگردانند، و به حكم تو كه با محتوای تورات موافق است، نيز ايمان ندارند.

تمام اين أعمال را بنابر كفر و تكذيب أنجام دادند و اگر آنها واقعاً به تو باور می‌داشتند و به آنچه بر تو نازل شده إيمان می آوردند حتماً حكم و قضاوت تو را می پذيرفتند ولی متأسفانه كه چنين نمی‌كنند.

در التسهيل آمده است: اين أمر بيانگر آن است كه آنها ايمان ندارند؛ چون ادعای ايمان از جانب كسيكه با كتاب خدا به مخالفت برخاسته و آن را تبديل و تحريف نموده باطل است. (التسهيل 178/1.).

خوانندگان محترم !

در آيات متبركه (44 الی 47) در بارة احكام الهی در تورات و روی گردانيدن يهوديان از آن، مورد بحث قرار گرفته است.

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا

(c) ketabton.com: The Digital Library

النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴿۴۴﴾

بی تردید ما تورات را که در آن رهنمود (برای بشریت) و روشنایی بود، فرستادیم. پیامبران که دربرابر فرمان خدا سرتسلیم فرود آورده‌اند و نیز علمای ربانی و دانشمندانی که به حفظ کتاب الله مامور بودند بر آن گواهی دادند.

پس، [ای سران یهود!] از مردم نترسید، بلکه از من بترسید و آیات مرا به بهای حقیر و اندک مفروشید و هر که مطابق آیاتی که الله نازل کرده است حکم نکند، پس آن گروه کافر است.(۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هُدی»: رهنمود، در بیان احکام و تکالیف. «نُورُ»: روشنایی، در بیان اصول توحید ونبوت ومعاد. «الرَّبانیُّونَ»(ربّ):جمع ربّانی، إلهیّون، خدا پرستان پارسا.

«الأحبار»: جمع حبر، فرزانگان و پیشروان دین یهود. ربّانیون و اَحبار از نسل هارون علیه السلام بودند. «اُستحفِظوا»: به آنان سپرده شده بود تا در حمایتش بکوشند. شُهَداء: گواهان، امانتداران. فَلاتَشتَروا: مفروشید، تبدیل مکنید.

تفسیر:

«إنّا أَنْزَلْنَا اَلتَّوْراةَ فِيها هُدىً وَ نُورٌ»: الله متعال تورات را که شامل بیان روشن و نور درخشان است وأحکام گنگ و مُبهم را روشن و برملا می سازد، بر موسی نازل کردیم.

آن هدایت و نور عبارت است از: بیان أحکام شرعی، مُژده بَعْثَتْ محمد صلی الله علیه وسلم و وجوب پیروی از إیشان، یعنی این بدین معنی است که: نور و هدایت زمانی در جامعه جریان و تحقق می یابد که؛ بر اساس کتاب آسمانی، قضاوت و حکومت شود.

«يَحْكُمُ بِهَا اَلنَّبِيُّونَ اَلَّذِينَ أَسْلَمُوا»: پیامبران بنی اسرائیل که تسلیم حکم الله متعال شده بودند، به تورات حکم می کردند.

و حق تعالی تورات را بر موسی علیه السلام نازل فرمود که در آن دلیل قاطع، شافی و کافی است و بین گمراهی و هدایت، عدالت و ظلم فرق می‌گذارد و براساس آن انبیای بنی اسرائیل در بین یهودیانی که در برابر فرمان خدا گردن نهادند نه سرکشانِ آنها حکم می کنند.

از جمله «يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ» بر می‌آید که بادرنظرداشت اینکه تورات بر موسی علیه السلام نازل شد؛ ولی همه‌ی انبیا و علمای پس از او مأمور بودند طبق آن حکم کنند.

هکذا باید گفت که: در این جا به این حقیقت نیز به طور ضمنی اشاره بعمل آمده است که: همه پیامبران علیهم السلام(مسلم) بودند. أما بر خلاف آنان یهودیان از إسلام مُنحَرِف و دُچار فرقه گرایی شده تبدیل به یهودی محض شده اند. قابل یادآوري است که:

اسلام (تسلیم خدا بودن)، که دین همه‌ی موحّدان بشمار میرود. طوریکه، أنبیای بنی‌اسرائیل هم با جمله‌ی «أَسْلَمُوا» توصیف گردیده أند.

«لِلَّذِينَ هادُوا»: یعنی برای یهودیان به تورات حکم میکردند و از حکم خارج نمی شدند و آن را تبدیل و تحریف نمی کردند.

«وَاَلرَّبّانِيُّونَ وَاَلْأَحْبارُ»: ودانشمندان وفقهای آنها نیزبه تورات حکم می کردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«و همچنین ربانیون» به تورات حکم می‌کنند. ربانیون: علمای برخوردار از حکمت و بینش و آگاه به سیاست مردم وتدبیر امور آنان اند. همچنین **«احبار»** یعنی: دانشمندان فهیم و خبره یهود به تورات حکم میکنند. بلی! همه آنها به تورات حکم می‌کردند و حکم می‌کنند.
ربانی = علماء و عابدان و أحبار= فقها و دانشوران که پیشوایان یهود هم بودند.
«بِمَا اُسْتُحْفِظُوا مِنْ کِتابِ الله» استحفظوا: یعنی از آنها طلب حفظ شده که کتاب الله را حفظ کنند. یعنی الله متعال دستور حفظ و نگهداری کتاب از تحریف و تضییع به آنها داده بود.
و اینکه چگونه میتوانیم که کتب آسمانی را حفظ کنیم. یگانه طریقه وراه آن همانا عمل و قضاوت و حکومت بر طبق آن است.
«وَکانُوا عَلَیْهِ شُهَداءَ»: مراقب بودند تبدیل و تغییری در آن رخ ندهد.
یعنی خود آنها را ذمّه‌دار حفاظت تورات گردانیده بود، و مثل قرآن کریم «إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ» وعده داده نشده بود؛ تا انجائیکه علماء و أحبار ذمّه‌واری خود را احساس میکردند تورات محفوظ و معمول ماند - عاقبت از دست دنیا پرستان وعلماء سوء تحریف شده ضایع گردید.
«فَلا تَخْشَوُا اَلنّاسَ وَ اِخْشَوْنِ»: ای علمای یهود! در رابطه با ذکر نعت محمد که در کتاب شما ذکر شده است و نیز در خصوص حد رجم که بر آن واقف هستید، از مردم نترسید، بلکه در صورت کتمان آن از من بترسید.
«وَلا تَشْتَرُوا بِآیاتِی ثَمَناً قَلِیلاً»: وآیات مرابه بهای ناچیزی نه فروشید. یعنی: حکم کردن به کتاب نازل شده الهی را به سبب ترس از دیگران، یا به انگیزه تمایل به منفعت، یا به دست آوردن رشوه‌ای، جاه و مقام و کالای بی ارزش کنار نگذارید.
«وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ الله فَأُولئِکَ هُمُ اَلْکافِرُونَ(44)»: هرکس به شرع خدا حکم نکند، هرکه باشد واقعاً کافر است.
مفسر زمخشری فرموده است: آنان که به عنوان توهین و إهانت، به آنچه که الله نازل کرده است حکم نمي کنند، آنها به حقیقت کافرند و به سبب تجاوزگریشان درکفر، با ریشخند وتوهین به آیات خدا و ارتکاب ظلم و تمرد کردن و حکم کردن به غیر از آنچه خدا نازل کرده است، اوصاف «ظالم» و «فاسِق» زیبنده‌ی آنان است. (کشاف 496/1).
ابن حیان فرموده است: هر چند ظاهر آیة خطاب به یهود است، اما عام است و شامل یهود و غیر آنان هم میشود. (مختصر ابن کثیر 522/1).
حکم این آیه شامل همه کسانی نیز میشود که عهده‌دار امر حاکمیت جامعه اسلامی می شوند اما به کتاب الله متعال حکم نمی‌کنند. بعضی برآنند که این آیه محمول برآن است که فروگذاشتن(حکم بما انزل الله)؛ از روی استخفاف، یاحلال شمردن، یا انکار احکام منزله الهی باشد.
از ابن عباس(رض) روایت شده‌است که فرمود: «هر کس منکر حکم کردن به‌آنچه که الله متعال نازل کرده، گردد، قطعاً کافر شده است ولی کسی‌که به (ما انزل الله) معترف ومؤمن بود اما به‌آن حکم نکرد، قطعاً ظالم و فاسق است».
همچنان از ابن عباس(رض) روایت شده است که فرمود: «مراد از این کفر؛ کفری نیست که حاکم مسلمان را از آیین اسلام خارج سازد بلکه کفر مراتبی دارد و این کفری است در مرتبه‌ای پایین‌تر چنانکه ظلم هم مراتبی دارد و ظلمی است فروتر از ظلمی دیگر، همانطوری که فسق نیز مراتبی دارد و فسقی است فروتر از فسقی دیگر پس کفر وظلم وفسق دارای پله‌ها و مراتبی است».

(c) ketabton.com: The Digital Library

باید یادآور شد که: در اینجا در خصوص حکم نکردن به (ما انزل الله) سه آیه داریم که عبارتند از: آیات (44، 45 و 47). در آیه (44) آمده است: «وَمَن لَّم يَحكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الكَفِرُونَ»: «وکسانیکه بر وفق آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند پس آنان کافرند». در آیه (45) آمده است: «وَمَن لَّم يَحكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الظَّلِمُونَ»: «و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند پس آنان ستمگرند» و در آیه (47) آمده‌است: «وَمَن لَّم يَحكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الفَسِقُونَ٤٧»: «وکسانیکه بر وفق آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند پس آنان فاسق اند». ابن‌جریرطبری می‌گوید: «آیه اول در باره مسلمین، آیه دوم در باره یهود و آیه سوم در باره نصاری است». (بنقل از «تفسیر أنوار القرآن».

باید یادآور شد: مورد خطاب این آیة مبارکه، یهودیان است؛ اما حکم آیة مبارکه عام، و شامل کافة مسلمانان و فرمانروایان آنان هم می شود.

یادداشت:

اوصاف کفر، ظلم و فسق در وجود کسانی جمع میگردد که حکم و حکومت در دست داشته باشند و به شریعت مقدس اسلام حکم نکنند؛ اما «و مَن لَم يَحكُم... فَأُولئِك هُمُ الكافرونَ، هُمُ الظّالمونَ، هُمُ الفاسِقونَ».

وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴿٤٥﴾

و در [تورات] برآنان مقرر کردیم که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان میباشد و زخم ها [نیز به همان ترتیب] قصاصی دارند و هر که از آن [قصاص] درگذرد پس آن کفاره [گناهان] او خواهد بود و هر که به‌آنچه الله (در حدود و قصاص) نازل کرده است حکم نکند، پس این گروه ستمکار است. (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ»: برآنان واجب کردیم. «النَّفْسَ»: جان. شخص. الأنف. بینی، السِّنّ: دندان. جُروح: جمع جرح، زخمها، جراحتها.

تفسیر:

درآیة مبارکه قبلی خواندیم که: تورات هدایت و نور است، در این آیه، قانون قصاص مطرح شده و شاید نشان آن باشد که قانون قصاص درجامعه، سبب نور وهدایت است. همانگونه که درآیه‌ی دیگر میخوانیم: «وَ لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ» (بقره، 179) و برای شما در قصاص حیات وزندگی است.

«وَكَتَبْنا عَلَيْهِمْ فِيها أَنَّ اَلنَّفْسَ بِالنَّفْسِ»: و محققاً مادر تورات بر یهود لازم گردانیدیم که نفس در مقابل نفس کشته میشود. یعنی: در تورات قصاص را با کشتن نفس در برابر نفس بر یهود لازم گردانیدیم، چه مقتول بزرگسال باشد چه خردسال، چه مرد باشد و چه زن.

ملاحظه می نمایم که: همه‌ی انسان‌ها، از هر قوم و قبیله، فقیر و غنی، در مقابل قانون یک برابر آند و خون کسی رنگین‌تر از خون دیگری نیست.

قابل یادآوری است که: أحکام که در شریعت پیشینیان ما اگر منسوخ نشده باشد، از جمله شریعت ما هم بحساب می آید بنابر این، حکم قصاص بر ما نیز لازم است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

امام أبو حنيفه(رح) با استدلال به عام بودن اين آيه برآن است كه: مسلمان دربرابر كافر ذمي وآزاد در برابر برده كشته ميشود. اما رأى جمهور فقهاء در اين دوحكم، مخالف بارأى ايشان است. ليكن جمهور فقهاء درحكم قصاص مرد در برابر زن، متفق القول اند «تفسير انوار القرآن».

مفسر تفسير كابلى در ذيل آية مباركه ميفرمايد: اين حكم قِصاص در شريعت موسوى بود. اكثر علماى اصول، تصريح كرده‌اند كه شرايع گذشته را كه قرآن كريم يا پيغمبر ما نقل فرموده به شرطى كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم در آن اصلاح و ترميمى نكرده، باشد در حقّ اين امّت نيز تسليم ميشود.

گويا شنواندن آن بدون ردّ و انكار، دليل تلقّى بالقبول است.

«وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ»: وچشم درمقابل چشم كور ميشود. «وَ اَلْأَنْفَ بِالْأَنْفِ» و بينى در مقابل بينى بريده مي شود. «وَاَلْأُذُنَ بِالْأُذُنِ» و گوش در مقابل گوش بريده مي شود.

«وَاَلسِّنَّ بِالسِّنِّ» و دندان در مقابل دندان كنده ميشود. «وَ اَلْجُرُوحَ قِصاصٌ» و كسى كه ديگرى را زخمى كرده باشد قصاص مى شود، و همان بلا بر سر او آورده مى شود.

اين عمل در مورد زخم هايى عملى ميشود كه امكان همگون آن موجود باشد و خطر مرگ نداشته باشد.

ابن‌كثير ميفرمايد: «زخم گاهى در مفصل است: چون قطع دست، پا و مانند آن، كه اجماعاً قصاص در آن واجب است. گاهى در مفصل نيست بلكه در استخوان است، كه فقها در اين بخش اختلاف نظر دارند.

إمام أبو حنيفه (رح) و يارانش ميگويند: به جز دندان، در ساير استخوان ها قصاص واجب نيست.

إمام شافعى(رح) ميفرمايد: قِصاص گرفتن از استخوانها، مطلقاً در هيچ موردى واجب نيست. مشهور از مذهب امام احمد(رح) نيز همين است». اينها همه در صورتى است كه جنايات فوق به گونه عمدى صادر شده باشد اما جنايت درحال خطا موجب ديه يا تعويض قضائى است.

«فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفّارَةٌ لَهُ»: صدقه، تنها وتنها انفاق مالى نيست، عفو و گذشت از مجرم هم نوعى صدقه است. ابن عباس(رض) فرموده است: يعنى هركس جانى را ببخشد وحقش رابه اوصدقه بدهد، اين عمل كفاره‌ى مطلوب و اجر طالب به شمار مى آيد. (طبرى 369/10.).

و طبرى فرموده است: چنانچه يكى از صاحبان حق از جانى درگذرد و او را ببخشايد، براى بخشنده كفاره محسوب ميشود و الله به خاطر گذشتش گناهان او را مى بخشايد، كه حق خود را ساقط كرده است.

در حديث شريف به روايت ابو درداء(رض) از رسول اكرم صلى الله عليه وسلم آمده است كه فرمودند: «هيچ مسلمانى نيست كه در چيزى از جسمش به وى عمدا زخم و جراحت وارد گردد و از آن درگذرد، مگر اينكه خداوند با آن، درجه‌اى به وى برترى داده و گناهى را از وى كم مى‌كند».

«وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ الله فَأُولئِکَ هُمُ اَلظّالِمُونَ(45)»: هركس كه به آنچه الله متعال نازل كرده است حكم نكند به سبب مخالفتشان با شرع خدا، ظالم و ستمگرند. واز اين

(c) ketabton.com: The Digital Library

واقعیت نباید انکار کنیم که: اگر حکم الهی در یک جامعه جاری وتطبیق نشود، مطمین باشید که ظلم سراسر جامعه را فرا می‌گیرد.

وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ﴿۴۶﴾

و به دنبال آنها (يعني پيامبران پيشين) عيسي بن مريم را فرستاديم كه به آنچه پيش از او فرستاده شده بود از تورات تصديق داشت وانجيل را به او داديم كه در آن هدايت و نور بود و (كتاب آسماني او نيز) تورات را كه قبل از او بود تصديق مي‌كرد و هدايت و موعظه براي پرهيزكاران بود.(۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَفَّينا» (قَفو): در پی در آوردیم، به دنبال آوردیم، پشت سر هم فرستادیم. بَينَ يَدَيهِ: پیش از آن، پیشاپیش.

تفسیر:

«وَ قَفَّيْنا عَلى آثارِهِمْ بِعِيسَى اِبْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ اَلتَّوْراةِ»: به دنبال پیامبران بنی اسرائیل، عیسی ابن مریم را فرستادیم و توراتی را که قبل از ایشان نازل شده بود تصدیق کرد. یعنی: عیسی پسر مریم را ادامه دهنده و دنبال‌کننده راه پیامبران بنی‌اسرائیل گردانیدیم درحالیکه او به تورات مؤمن بود، به مفاد آن حکم میکرد و آن را اساس دین و دعوت خویش قرار داده بود، «وَ آتَيْناهُ اَلْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدىً وَ نُورٌ» أنجیل را بر او نازل کردیم که در آن هدایت و نوری مکنون است که برطرف‌کننده‌ی شبهات است.

«وَمُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ اَلتَّوْراةِ»: و این کتاب در واقع تصدیق کنندۀ احکام تورات است و آنرا نسخ نمی نماید و در آن بیان بسیاری از آداب و اخلاقیات و موعظه‌هایی است که بنده را به سوی راهیابی رهنمود می سازد و از سرکشی و فساد باز می دارد.

برخی از مفسران مینویسند که ممکن معنای کلمة «مُصَدِّقاً» این باشد که خصوصیّات شخصی حضرت عیسی علیه السلام با نشانه‌هایی که در تورات درباره‌ی او آمده، منطبق است، پس خود حضرت عیسی و نشانه‌ها، یکدیگر را تصدیق می کنند.

در إنجیل متّی، (فصل 5، آیه‌ی 17) آمده است: که حضرت عیسی علیه السلام فرموده است: گمان نکنید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم، بلکه آمده‌ام تا تمام کنم. بناءً باید گفت که: مسیح علیه السلام دین جدیدی را نیاورده بود، بلکه دین او همان دین همه‌ی پیامبران پیش از او بود و او به سوی همان دین مردم را فرا میخواند. از آموزه های واقعی تورات هر آن چه در زمان او باقی مانده بود، آنها را هم خود او تصدیق میکرد و هم انجیل. (ملاحظه شود، انجیل متی باب 5، آیه های 18- 17) قرآن این حقیقت را بارها بیان کرده است که هیچ یک ازپیامبرانی که در زمان ها و مکان های مختلف از سوی خدا مبعوث شده اند، برای از بین بردن آثار فعالیت‌های پیامبران گذشته و رد دین و مذهب آنان و ایجاد دینی جدید برای خودشان نیامده اند، بلکه هرپیامبر بعدی پیامبر پیشین را تایید وتصدیق کرده وبرای پیش بردهمان کاری آمده استکه گذشتگانش به عنوان میراثی پاک به جای نهاده اند. همچنین خدا هیچ کتابی را برای رد کتاب های گذشته‌ی خود فرو نفرستاده است، بلکه هر کتاب جدید تصدیق کننده وتأییدکننده‌ی کتاب‌های پیشین بوده است.(بنقل ازتفسیر تفهیم القرآن)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَهُدىً وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ(46)» «و» إنجيل همچنان «هدايت وموعظه ای برای متقيان است» زيرا فقط آنان‌اند كه از اندرزها و هدايات آن پند می‌گيرند.
هم قرآن، هدايت كننده متّقين است، «هُدىً لِلْمُتَّقِينَ» (بقره، 2.) هم إنجيل مايه‌ی هدايت و موعظه أهل پرواست. «هُدىً وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ»
اگر ملاحظه فرمايد دراين آيه دوبار كلمه‌ی «هُدىً» آمده است، يكبار هدايت برای عموم و يكبار بهره گرفتن از هدايت كه مخصوص متّقين است.

تورات، انجيل و قرآن، هر سه «نور» به حساب آمده اند:

خداوند متعال در (آيه 15 همين سوره) فرموده است: «قَدْ جاءَكُمْ مِنَ اللهِ نُورٌ» قرآن نور است.
در (آيه‌ی 44 همين سوره خوانديم) «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْراةَ فِيها هُدىً وَ نُورٌ» تورات، نور است.
ودرآية 46 خوانديم كه: «آتَيْناهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدىً وَ نُورٌ» كه إنجيل نور است.
البته در اين هيچ جای شكی نيست كه: أنبياء وكتاب‌های آنان، همه از يك منبع سرچشمه و برای يك هدف و يكديگر را تصديق می كنند.
بادرنظرداشت اينكه انبيا وكتب آسمانی برای هدايت همه‌ی بشريت فرستاده شده؛ ولی تنها اهل پروا و تقوا در پرتو اين نور، هدايت می شوند.

وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴿٤٧﴾

به أهل إنجيل (پيروان مسيح) گفتيم بايد به آنچه الله در آن نازل كرده حكم كنند وكسانيكه بر طبق آنچه خدا نازل كرده حكم نمي‌كنند فاسق هستند.(۴۷)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«مَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ اللهُ»: كسی كه بدانچه خداوند نازل كرده است حكم نكند، اگر منكر آن باشد كافر است، و اگر منكر نبوده و مقِرّ باشد ظالم است، و اگر در راه حَكميت دادن بدان تلاش نكند و سستی ورزد فاسق است (تفسير نور: «ترجمۀ معانی قرآن» و بنقل از: تفسير واضح).
در بارۀ كسانی كه طبق قانون الهی حكم نمی كنند، در چند آيات قبلی بطور مسلسل، تعبير و اصطلاح «ظالمون»، «فاسقون» و «كافرون» به كار رفته است. چون چنين كسانی، از جهت زير پا گذاشتن قانون الهی كافرند، و به خاطر خروج از مرز مسئوليّت شان فاسق اند و به علّت آنكه در حقّ متّهمان ستم ميكنند، ظالمند.
آيه 44 و 45 خطاب به يهود است كه چون قانون إلهی را تحريف می‌كنند، دين را به بهای أندك ميفروشند و به جای خدا ترسی، از مردم ميترسند، آنان را ظالم و كافر ميشمارد، «فَأُولئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ» و به حقوق افراد جامعه، ظلم ميكنند. «فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» ولی اين آيه درباره‌ی نصاری بحث است كه تنها طبق إنجيل حكم نمی‌كردند، (نه سكوت در قصاص و نه دين فروشی) از اين رو فاسق اند، چون از مرز حقّ بيرون رفته‌اند.

تفسير:

معيار شناخت حقّ وباطل درأديان الهی، آن چيزی است كه از جانب الله متعال نازل شده است طوريكه ميفرمايد: «وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِما أَنْزَلَ اللهُ فِيهِ» حق تعالی بر مسيحيان لازم گردانيد تا مطابق آنچه در إنجيل نازل شده حكم كنند زيرا آنچه بر عيسی ابن مريم

(c) ketabton.com: The Digital Library

نازل شده به منظور اقامهٔ اوامر و اجتناب از نواهی‌اش است و تا که از این طریق امر خدای تعالی اطاعت گردد.

«وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللهُ فَأُولئِکَ هُمُ اَلْفاسِقُونَ(47)» ولی کسی که مطابق فرمان الله متعال حکم نکند و شریعتش را تغییر و تبدیل نماید چنین کسی از طاعت الله متعال خارج است و هرکه از طاعت اوتعالی خارج شود ظالم و ستمگر و انسان بدکاری است که از ملت اسلام خارج شده و از این طریق هم بر خود ظلم نموده و هم بر دیگران زیرا شریعت خالق را با شریعت مخلوق تبدیل نموده است.

شیخ أبو منصور ماتریدی میگوید: «جایز است که هرسه آیه (44 و45 و47) را بر منکران حکم «بما انزل الله» حمل کنیم، یعنی منکران حکم (بما انزل الله)؛ هم کافر، هم ظالم و هم فاسق اند زیرا ظالم و فاسق مطلق، کافر است، نه شخص مسلمان».

قول دیگر در **تفسیر:** «وَمَن لَّم يَحكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ» در هرسه آیه این است: هرکس به آنچه الله متعال نازل کرده حکم نکند، او به نعمت حق تعالی کافر، در حکم خود ظالم و در فعل خود فاسق است.

مفسر تفسیر فی ظلال القرآن میفرماید: کلمه «مَن» در این سه آیه شرطیه و عام است و حکمش همه‌ی اهل قدرت را فرا می گیرد.

خواننده محترم !

برخی از مفسران سعی کرده اند این آیات را مخصوص اهل کتاب قرار دهند ولی برای شان باید گفت که: در الفاظ الهی امکان این تأویل نیست. بهترین جواب این تأویل جواب صحابی جلیل القدر ابو حذیفه(رض) است: کسی به او گفت که این سه آیه در بنی اسراییل آمده اند. منظور گوینده این بود که یهودیانی که درحکم وقضاوت قانون خدا را رعایت نکردند، آنان کافر، ظالم و فاسق اند. به دنبال این ابو حذیفه و فرمود: «نعم الإخوة لكم بنواسرائيل آن كانت لهم كل مني ولكم كل حلوة. كلا والله لتسلكن طريقهم قدر الشراك.» این بنی اسرائیل چه برادران خوبی هستند برای شما که هر چه تلخی و بدی است مال آنان باشد و هر چه خوبی و شیرینی است مال شما باشد! هرگز! قسم به الله که شما قدم به قدم از راه و روش آنان پیروی خواهید کرد. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن)

تعلیمات آمو زنده در این آیات متبرکه:

الف: توراتی که بر موسی نازل گشت و از تطاول دست ناکسان در امان بود، برای تمام یهودیان هدایت و نور به شمار می رفت.

ب: انجیل اصیل نیز هدایت و نور و تصدیق کننده‌ی تورات و رهنمود و پند و اندرز برای پرهیزگاران بود.

ج: هدف از ستودن تورات و انجیل به خاطر بازداشتن یهودیان ونصاری از تحریف و دگرگونی و نیز هشداری بود تا در اجرای احکام مقرر آنها کوتاه نیایند و بدانند که: با قرآن در اصول و احکام اساسی به هم میرسند و ایمان به قرآن بر همه‌ی مردم واجب است.

د: قانون قصاص همانگونه درشریعت موسی علیه السلام مقرر بود درشریعت پیامبر خاتم هم مسلم و مقرر است.

ه: هرکس با قلب و زبان و از روی آگاهی و داشتن نمونه‌ی عملی، «ما أَنزلَ الله» را مُنکر باشد، قطعا کافر است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندگان محترم !

در آیات قبلی از تورات و انجیل، و از چگونگی هدایت و نور و رحمت و جایزالاتّباع بودن آنها بحث بعمل آمد. اینک در آیات متبرکه (48 الی 50) در باره قرآن عظیم الشأن احکام ودستورات آن و منزلتش در برابر کتابهای پیشین برحسب زمان - که الله متعال بر بنده و فرستاده‌اش نازل کرده است بحث بعمل می آید.

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴿۴۸﴾

و ما این کتاب [=قرآن] را به حق به سوی تو فروفرستادیم درحالیکه تصدیق کننده کتابهای پیشین و حاکم بر آنهاست پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده حکم کن و از هواهایشان [با دور شدن] از حقی که به سوی تو آمد پیروی مکن برای هر یك از شما [امتها] شریعت و راه روشنی قرار داده ایم و اگر الله میخواست شما را (مسلمانان، یهود و نصار را) یك امت (پیرو توحید) قرار میداد ولیکن (چنین نکرد) تا شما را در آنچه بشما داده است بیازماید، پس در کارهای نیک سبقت بگیرید، بازگشت همه شما بسوی الله است، تا شما را به آنچه در آن اختلاف می‌کردید؛ آگاه سازد.(۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُهیمناً»(هَیمن): امین، نگهبان، مراقب، دیدبان، یعنی قرآن حافظ وشاهد کتب آسمانی پیشینیان است. نگهدار اصول مسائل، وشاهد برحقائق الهی وانحرافات وعقائد خرافی است.

بصورت کل در معنای «هیمنه» باید گفت که:

قرآن بر کتب پیشین مراقب و ناظر است،

قرآن، حافظ اصول کتاب‌های آسمانی دیگر است،

قرآن نگهبان اصول قوانین و برنامه‌های دینی آنهاست،

قرآن بر آنها حاکم و غالب است زیرا قرآن تنها مرجع شناخت محکم و منسوخ آنها می‌باشد،

قرآن بر آنها امین و مؤتمن است زیرا مشتمل بر احکام و آیاتی از کتب پیشین است که مورد عمل قرار میگیرند، یا منسوخ و متروک گردیده‌اند، و نهایتاً اینکه قرآن بیان کننده بسیاری ازامور واحکامی‌است که علمای یهود ونصاری آنها را تحریف کرده و در آنها دست برده‌اند. و لفظ (مهیمن) در آیه کریمه، شامل همه این معانی است.

«شِرعَة»: شریعت، راه و روش خدا برای مردم، احکام عملی، برای ملّتی معین فرموده است. «مِنهاجا»: راه روشن، لِیَبلُوَ: تا بیازماید. «إستَبِقُوا»: مسابقه دهید. بر همدیگر پیشی جوئید.

تفسیر:

«وَأَنْزَلْنا إِلَيْکَ اَلْکِتابَ بِالْحَقِّ»: ای محمد! ماقرآن رابه حق وعدل به سوی تو نازل کردیم، قرآنی که برحقیقتی نازل شده که بین هدایت وگمراهی تمایز ایجاد میکند.

«مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ اَلْکِتابِ»: قرآن تصدیق کنندۀ کتاب‌های گذشته مانند تورات و انجیل است و تمام حقایق این کتاب‌ها را ثابت می داند و انحرافات آنها را رد می نماید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَمُهَيْمِناً عَلَيْهِ»: برکتاب های ما قبل خود حاکم و مسیطر است. یعنی قرآن ناسخ بسیاری از احکام این دو کتاب است به خصوص احکامی که در آن مشقت و تکلیف طاقت فرساست.
مفسر جار الله زمخشری فرموده است: یعنی بر سایر کتب ناظر و مراقب است؛ زیرا بر درستی و پایداری آنها گواهی میدهد. (تفسیر کشاف 497/1).
ابن کثیر گفته است: «مهیمن» متضمن آن است که قرآن امین و بر تمام کتاب های ما قبل خود شاهد و حاکم است؛ زیرا خدای متعال محاسن آنها را در قرآن جمع کرده و کمالاتی بر آن افزوده است که در دیگر کتب نیست. (مختصر ابن کثیر 524/1).
تفسیر کابلی در ذیل این آیة مبارکه میفرماید: «مهیمن» را چند معنی کرده‌اند: امین؛ غالب؛ حاکم؛ محافظ ونگهبان. به اعتبار هریك ازین معانی مهیمن بودن قرآن کریم برای کتب سابقه صحیح می باشد: أمانت الهی که در تورات و إنجیل و دیگر کتب سماوی به و دیعت نهاده شده بود، در قرآن کریم بازواید محفوظ، و در آن هیچ تبدیلی نشده، بعضي اشياء فروعی که در آن کتب به آن روزگار مخصوص یا حسب حال مخاطبین آن دوره بود، قرآن کریم آنرا منسوخ فرمود؛ حقایقی که ناتمام بود تکمیل کرد، و قسمت هایی را که به اعتبار این زمانه غیر مهم بود بکلّی از نظر افگند.
«فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللهُ»: پس بر تو است ای محمد! تا مطابق آنچه در کتاب الهی و سنّت نبوی است حکم کنی.
إبن کثیر در تفسیر خویش مینویسد: نِزاعی در میان یهود به وقوع پیوست؛ جماعتی از دانشمندان و مقتدایانشان به محضر نبوی حاضر شدند و در آن نزاع از پیغمبر فیصله خواستند، وگفتند: شما میدانید که عموم أقوام یهود در إختیار و إقتدار ماست؛ اگر شما به موافقت ما فیصله کنید، ما مسلمان می شویم، و به إسلام آوردن ما جمهور یهود اسلام را می پذیرند! حضرت پیغمبر(ص) اسلام رشوتی آنها را قبول نکرد، واز پیروی خواهشات آنها آشکارا انکار نمود؛ بنابر آن، این آیت فرود آمد (بنقل از تفسیر ابن کثیر).
جمهور علماء بر آنند که این آیه، مخیر گذاشتن پیامبر صلی الله علیه وسلم در أمر حکم کردن یاحکم نکردن میان اهل کتاب را که در آیه «مائده/43» آمده است، منسوخ می‌کند. «تفسیر انوار القرآن».
«وَلا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمّا جاءَكَ مِنَ اَلْحَقِّ»: و هیچگاه به دنبال هوی و هوس مردمان نروی و وحی منزل از آسمان را فرو نگذاری بلکه همواره از حق پیروی کنی هر کسی راضی میشود راضی شود و اگر دچار خشم می شود خشمگین شود.
ابن کثیر فرموده است: یعنی از حقی که خدا به تو دستور داده است منحرف مشو و به طرف مقاصد و هوس های آن نادانان بدبخت گرایش پیدا مکن.
«لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً»: برای هرملتی شریعت و خط مشی و راهی روشن و مخصوص به آن قرار داده ایم. یعنی اینکه شرایع و احکام پیامبران از هم تفاوت دارند ولی اصل ادیان همه یکی است.
مفسر أبوحیان فرموده است: یهود و همچنین نصاری شریعت و منهاج خاص خود را دارند و منظور از آن احکام است، وگرنه در اعتقاد یکی هستند و همه به یکتاپرستی و ایمان به پیامبران و کتاب های آسمانی و محتویات آنها از قبیل معاد و جزا ایمان دارند. (البحر 502/3).

(c) ketabton.com: The Digital Library

این آیه دلیل بر آن است که یکی از حکمت‌های اختلاف شریعت‌ها، به علاوه رعایت مصالح بندگان که با اختلاف زمان‌ها و اشخاص مختلف میشود، ابتلا و آزمایش امت‌هاست.
«وَلَوْ شاءَاللهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً»: و اگر خدای تعالی اراده میفرمود تا همهٔ بشریت را بریک شریعت قرار دهد این کار را می‌کرد، زیرا قدرت او نافذ و جاری است، «وَلكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي ما آتاكُمْ»: ولی حق تعالی اراده فرمود تا دل‌های بندگان را امتحان کند و در بین آنها شرائع گوناگونی بفرستد تا دیده شودچه کسی از اوتعالی اطاعت میکند وچه کسی نافرمانی، چه کسی شریعت الهی را تصدیق می‌کند و چه کسی تکذیب.
«فَاسْتَبِقُوا اَلْخَيْراتِ»:پس شتاب کنید بسوی خوبی‌ها نیکوکاری‌ها؛ دراِختلاف شرایع دینیّه به کج بحثی و قیل و قال وقت خویش را ضایع مگردانید. و آن را کامل بگردانید. نیکی‌ها هر فرض و مستحبی را أعم از حقوق خدا و حقوق بندگان در برمیگیرد، و أنجام دهنده آن جز با دوچیز ازدیگران پیشی نمیگیرد:

1 - شتافتن برای أنجام نیکی و غنیمت شمردن زمان مناسب.
2 - تلاش برای اینکه آن را به صورت کامل و آنگونه که بدان دستور داده شده است أنجام دهد.

و از این إستنباط میشود که باید سعی نمود نماز و دیگر عبادت‌ها را در اول وقت انجام داد. نیز ازاین آیه بر می آید که بنده نباید فقط به انجام نماز و دیگر عبادات مفروض اکتفا کند، بلکه شایسته است مستحبات را نیز انجام دهد تا عبادتش تکمیل گردد، و پیشی گرفتن حاصل شود
کسانیکه ارادتمندان وصول الی الله اند، باید درحیات عملی جدّ وجهد نمایند، و در تحصیل محسّنات عقاید و اخلاق و اعمال که شرایع سماویّه ابلاغ می نماید مستعدّ باشند.
بنابر این بر شما مسلمانان لازم است تا همواره به سوی انجام اعمال خوب از قبیل طاعت خدا و رعایت تقوای او بشتابید و از پیامبرش اطاعت کنید و به روزی که به ملاقات پروردگار میروید باور و یقین کامل داشته باشید، «إِلَى اللهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ(48)» ای انسان! سرانجام پایان کار و بازگشتتان در روز رستاخیز به سوی الله است، آنگاه درباره‌ی آنچه در موردش اختلاف داشتید، از جمله امر دین، شما را باخبر میکند و در مقابل اعمالتان مجازات می شوید.

وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ﴿٤٩﴾

و [فرمان دادیم] که در میان آنان به آنچه خداوند نازل کرده است حکم کن و از خواسته های [نفسانی] آنان پیروی مکن و از آنان بر حذر باش که مبادا تو را از برخی از آنچه خداوند به تو نازل کرده است [به باطل] گرایش دهند، باز اگر روی گرداندند، پس بدان که الله میخواهد آنها را به سزای بعضی از گناهانشان عذاب دهد، و یقینا بسیاری از مردم فاسق اند.(۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«واحذَرهُم»: از آنان برحذر باش. «أَن يَفتِنوکَ» (فَتن): مبادا تو را در فتنه اندازند، تو را منحرف نمایند. «أن يُصيبَهُم»: این که آنان را گرفتار سازد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:
«وَأَنِ اُحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللهُ وَلا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ»: و بر توست ای محمد! تا بر یهود و دیگران برحسب مطابق آنچه خداوند متعال نازل نموده حکم کنی و هیچگاه از هوی و هوس و اموری که نفس‌های مردم نیکو می پندارند پیروی ننمائی و بر آنها عدالت را تطبیق کن.
یعنی: اگر أهل کتاب نزد توآمدند تادرمیان شان حکم کنی وتو هم میخواستی که میان شان حکم کنی پس باید حکمت موافق با آن چیزی باشد که بر تو نازل کرده‌ایم، نه طبق آنچه که هواها و هوس های آنان می طلبد، یا طبق آنچه که در کتابهای تحریف شده آنهاست.
«وَاِحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ ما أَنْزَلَ اللهُ إِلَيْكَ»: از آنان برحذر باش که تو را از شریعت خدا منحرف نکنند که آنها دروغگویان کافر و خائن میباشند.
مراد از فتنه در «يَفْتِنُوكَ»، توطئه چینی برای انحراف پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم است.
در شأن نزول این مبارکه آمده است که: این آیه کریمه در بارۀ بزرگانی از یهود نازل شده که نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم آمده و از ایشان خواهان آن شدند تا به نفع آنها و بر علیه مردم شان حکم کند تا آنها از ایشان پیروی کنند. اینها چنین استدلال میکردند که اگر ما از تو پیروی کنیم دیگران نیز از تو پیروی مینمایند. خدای تعالی پیامبر خود را از پذیرفتن این پیشنهاد آنها برحذر داشت. و این آیه نازل شد و پیامبر را از این توطئه آگاه ساخت.
«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّما يُرِيدُ اللهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ»: اگر از حکم به آنچه خدا مقرر داشته است سر باز زدند و چیزی دیگر را هوس کردند، بدان ای محمد! خدا میخواهد در مقابل قسمتی از جرایم شان آنها را مجازات بدهد.
«وَإِنَّ كَثِيراً مِنَ اَلنّاسِ لَفاسِقُونَ(49)»: و اگر اکثر انسان‌ها از طاعت الله خارج باشند حتماً اندکی از آنها سپاسگذار خواهند بود در حالیکه اکثراً منکر آیات الهی و تکذیب کنندگان شریعتش اند و از طاعت و عبادتش خارج می باشند.
یعنی از اعراض و انحراف این مردم پیغمبر بسیار ملول نشود؛ بندگان مطیع همیشه در دنیا کم میباشند: طوریکه در آیه 103 سورۀ یوسف میفرماید «وَما أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ«103» (ای پیامبر!) بیشتر مردم ایمان آور نیستند، هر چند (سخت بکوشی و) حرص و آرزو داشته باشی.

أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴿٥٠﴾

آیا حکم [روزگار] جاهلیّت(ملت های جاهل) را می خواهند؟ و برای گروهی که یقین دارند، چه کسی در داوری بهتر از خداوند است.(۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:
«يَبغونَ»: خواهانند، می جویند. «يُوقِنونَ»: یقین دارند.

تفسیر:
«أَفَحُكْمَ اَلْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ»: «آیا خواستار حکم جاهلیت اند» یعنی: ای پیامبر! آیا از حکم تو که مبتنی بر آیات الهی است آیا از قبول حکم الهی که بر مبنای حقیقت نازل شده و همه‌اش نور، صداقت و عدالت است، از تمام اسرار هستی و انسان، در حال و آینده آگاه است، سر باز می زنند وبه آن پشت می‌کنند و حکم دوران جاهلیت را که برآیند جهل، کوته‌فکری و

(c) ketabton.com: The Digital Library

هوس‌های آنان است میطلبند؟! واقعیت امر اینست که: فسق و گناه، انسان را به سوی فرهنگ جاهلی سوق و رهنمایی میکند.
آنعده از انسانهای که با داشتن احکام الهی از آن روی می‌گردانند و سراغ قوانین بشری میروند، درمسیر جاهلیّت قرار داشته ودر این مسیرگام بر میدارند.
بایدمتذکر شدکه زمان ودوران جاهلیّت، مخصوص يك دوران وزمان نیست، هرگاه که مردم از خدا و از قوانین الهی جدا شوند، دوران جاهلیّت است.
در حدیث شریف به روایت ابن عباس(رض) از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: منفورترین مردم نزد الله متعال دو کس اند؛
اول: کسی‌که در اسلام سنت جاهلیت را می طلبد.
دوم: کسی‌که خون شخصی را به ناحق می‌طلبد تا آن را بر زمین بریزد».
«وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ(50)»: آنان که تنها چشم به قوانین بشری دوخته‌اند و آن را راه کمال مي دانند، در ایمان و یقین خود شك کنند.
«لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»: هیچ حکمی از حکم الله متعال بهتر، عادلانه‌تر، واضح‌تر، حکیم‌تر، مصلحت آمیزتر و به خوبی دنیا و آخرت نیست ولی حکم الهی را فقط کسی میپذیرد و از آن خشنود میشود که ایمان در دل او محکم و استوار شده باشد و او مولای خود را دوست داشته باشد و از او طاعت کند.
این آیه بر فضیلت یقین دلالت میکند و نشان میدهد که تجدید حیات امت اسلامی بر مبنای قرآن و شریعت، جز با پرورش یقین در نهاد مسلمانان امکان پذیر نیست.
واقعاً وانصافاً باید گفت که: بی‌گمان قرآن، آخرین برنامه ی زندگانی، قوانین جامعه ونظام بشریت است وباید هرگونه اختلافی به این برنامه‌ی الهی بازگردد تا به داوری بپردازد و راه های نفوذ شیطان را ببندد. قرآن دو راه را پیش پای مردم قرار داده است، راه سومی در کار نیست: یا راه خدا و حکم قاطع اوست یا راه و حکم جاهلیت. خوشبخت آن کس که راه اوّل را بر میگیرد و با دومی به پیکار بر می خیزد.

شأن نزول آیات 50 الی 69:

ابن عباس(رض) در **شأن نزول آية** کریمه میگوید: کعب بن اسد، ابن‌صلوبا، عبدالله بن صوریا وشاس بن قیس یهودی با یک دیگر گفتند: بیاییم نزد محمد برویم، شاید بتوانیم او را از دینش رویگردان کنیم! پس نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: ای محمد! تو میدانی که ما دانشمندان یهود و اشراف و رهبران ایشان هستیم لذا اگرما ازتو پیروی کنیم، تمام یهودیان ازما پیروی میکنند و با مامخالفت نمیورزند پس اینک به تو پیشنهادی میدهیم؛ آن پیشنهاد این است که میان ما و قومان خصومتی است وما در این خصومت تو را به داوری خواهیم طلبید، آن وقت تو به نفع ما علیه آنان حکم کن، که در این صورت به تو ایمان می آوریم و از تو پیروی می‌کنیم! همان بود که آیه کریمه نازل شد. پیامبر صلی الله علیه وسلم از این پیشنهاد ننگین، امتناع ورزید و از آنان روی گردانید.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (51 الی 53) در باره دوستی با یهود و نصاری و فرجام و نهایت این دوستی، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴿٥١﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

ای مؤمنان، یهود و نصاری را دوستان [خویش] مگیرید. آنان دوستان یکدیگرند وهرکس ازشما آنان را دوست گیرد، به راستی که خود از آنان است. بی گمان خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی کند.(۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوْلِيَآءَ»: جمع ولی، دوستان. سرپرستان یاران.

«يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ اليَهُودَ وَالنَّصرَى أَولِيَاءُ»: در اینجا منظور این نیست که مسلمانان هیچگونه رابطه تجاری و اجتماعی با یهودیان و مسیحیان نداشته باشند وقایم نه‌نمایند. بلکه منظور این است که باآنان هم پیمان نگردند ومحرم اسرارشان ندانند و در برابر دشمنان خود بردوستی آنان تکیه نکنند و هرگز ایشان را به سرپرستی نپذیرند.

«بَعضُهُم أَولياءُ بَعضٍ»: برخی از آنان، دوستان برخی دیگرندودرعقیده باهم متّحدند.(تفسیرنور:«ترجمهٔ معانی قرآن».

مؤرخان مینویسند: بعد از اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم (سال 622 میلادی) از مکه به مدینه هجرت کرد، کافران آن دیار به سه دسته تقسیم شدند:

1 - دسته‌ای یهود بنی عوف و بنی نجار بودند. پیامبر صلی الله علیه وسلم با آنان مصالحه کرد که با او نجنگند و از کسی علیه حضرت پشتیبانی نکنند و با دشمنانش برضد پیامبر، دست دوستی ندهند، وآنان هم، میتوانند برسر عقیده‌ی خود بمانند و خون و اموالشان در امان باشد.

2 - دسته‌ی دوم، سه طایفه‌ی مشهور یهود «بنی قَینُقاع»، «بنی نضیر» و «بنی قُریظه» در حومه‌ی مدینه بودند. طایفه‌ی اول، پس از بدر، با پیامبر بنای جنگ نهادند، طایفه‌ی دوم، شش ماه پس از آن پیمان را شکستند و طایفه‌ی سوم نیز در نبرد خندق، پیمان را نقض کردند. یهودیان این طایفه‌ی بنی‌قریظه دشمن ترین دشمنان پیامبر بودند. سرانجام هرسه طایفه آتش جنگ برافروختند؛ اما خدا یار و مددکار پیامبر خود شد و او را پیروز نمود...

3 - دسته‌ی سوم، - به ظاهر - خود را بی طرف نشان دادند و کنار آمدند. نه صلح کردند و نه جنگیدند؛ بلکه منتظر سرنوشت پیامبر و دشمنانش بودند که اگر دشمنان پیروز شوند؛ با آنان باشند و اگر شکست خوردند، سر جای خود هستند. این دسته، منافقان بودند که در حقیقت دشمن پیامبر به شمار می رفتند.

یادداشت:

أهل کتاب کیستند؟ أهل کتاب کسانی‌اند که مشرکان را بر ضد مسلمانان، هماهنگ میکردند. أهل کتاب بودند که هیمه‌ی چوب خشک، حطب، و هیزم آتش جنگهای صلیبی را آماده کردند و به تاخت و تاز دست یازیدند، رسوایی‌های سرزمین مسلمانان در «اُندلس» را مرتکب شدند، آنان بودند، مسلمانان فلسطین را آواره کردند و یهودیان را جایگزین نمودند و خانه و کاشانه‌ی مسلمانان را در اختیار آنان قرار دادند و زندگی را از آنان گرفتند و... پس، «ویا أَیُّها الَّذینَ آمنُوا! لا تَتَّخِذوا الیَهودَ و النَّصاري أولیاءَ...».

تفسیر:

«يَاأَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاتَتَّخِذُوا اَلْيَهُودَ وَاَلنَّصارى أَوْلِياءَ» ای مؤمنان! ای آنانی که به کتاب پروردگار خود باورمند شده و از پیامبر خویش پیروی نمودید، یهودیان و نصرانیان را غیر از الله متعال به دوستی برمگزینید؛ طوری که از آنها یاری بطلبید و نسبت به آنها

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوستی و محبت داشته باشید. یعنی خداوند متعال مؤمنان را از دوستی و موالات با یهود و نصاری منع کرده است؛ آنها را یاری دهند یا از آنان یاری بجویند و مانند مؤمنان با آنان نشست و برخاست داشته باشند. (البحر 507/3.).

«اولیاء» جمع «ولیّ» میباشد، و ولیّ هم به دوست اطلاق میشود و هم به قریب و هم به مددگار.

در آیة مبارکه، از یهود و نصارا بطور نمونه یاد آوری بعمل آمده در غیر آن شکّی نیست که مسلمانان باید ولایت هیچ کافری را هم نباید قبول نماید.

در ضمن قابل یادآوری میدانم که در آیات دیگر قرآن عظیم الشأن آمده است که استفاده از غذاهای اهل کتاب، یا ازدواج با آنان، ویا هم اشتراک در امور تجاری، خرید و فروش و زندگی مسالمت آمیز با آنان جایز است و هیچ یك از این مسائل وامور به معنای سلطه‌پذیری آنان نیست.

سپس حق تعالی علت نهی ازموالات بایهود ونصاری‌راچنین بیان فرموده است:

«بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ»: یعنی آنان در مقابل مسلمانان یکی هستند؛ همدیگر خویش را یاری میرسانند و دوست میگیرند چون درکفر وگمراهی متحدند و قوم کفر عموماً یکی هستند. یعنی: یهودیان دوستان یکدیگر و نصاری نیز دوستان یک دیگرند پس اگر با شما اظهار دوستی نمایند هرگز در این امر صادق نخواهند بود. به قولی دیگر: مراد آیه این است که یهودیان در دشمنی با پیامبر صلی الله علیه وسلم و دشمنی با دعوت ایشان، دوستان و پشتیبانان نصاری ونصاری دوستان وپشتیبانان آنانند، هر چند که در میان خود نیز درگیر دشمنی وتضاد میباشند لذا کفار دربرابر اسلام ومسلمین ملت واحده‌ای هستند.

باید یادآور شدکه یهود ونصاری با وجود تفرقه‌های مذهبی و بغض و عداوت نهانی که باهم دارند علایق دوستانه با یکدگر میداشته باشند؛ یهودی با یهودی ونصرانی بانصرانی دوست شده میتواند؛ در مقابل اسلام، کافران معاون یکدگر میشوند؛ نباید فراموش کنید که: الکُفر مِلّة واحدة!

«وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ»: و هرکس با آنها موالات و دوستی کند، خود از جمله‌ی آنهاست و حکم آنها را دارد. زیرا به اعمال آنها راضی شده و غیر از مؤمنان آنها را برای خود دوست گرفته است.

این آیات در باب رئیس منافقان عبد الله ابن أُبَیّ ابن سلول فرود آمده بود. وی با یهود سخت دوست بود. گمان میکردکه اگرمسلمانان قلع وقمع شدن، ویاران رسول الله صلی الله علیه وسلّم، مغلوب شود، این دوستی ما با یهود به کار می‌آید!

مفسر زمخشری فرموده است: این یک نوع سختگیری از جانب الله است در دوری جستن و کناره گیری از معاشرت باکسانیکه با دین مخالفت می کنند.

همچنان که پیامبر صلّی الله علیه وسلّم فرموده است:(محبت گرم آنها را نبینی) (تفسیر کشاف 499/1.).

«إِنَّ اللهَ لايَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلظّالِمِينَ(51)» قبل ازهمه باید گفت که: نتیجه‌ی پذیرش ولایت کفّار، قطع ولایت الهی است. و تکیه بر کفّار، ظلم است.

طوریکه در آیة مبارکه آمده است: چنین کسی با این عمل مرتکب ظلم، ستم و تجاوز شده است و حق تعالی هرگز ستمگر را هدایت و إصلاح نمی کند و موفق نمی سازد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

واقعیت أمر اینست آنعده از کسانیکه با دشمنان اسلام موالات مینمایند، هم بر خود و هم بر مسلمانان ظلم وستم می‌کنند؛ مقهورّیت و مغلوبیّت جامعه إسلام را إنتظار میبرند. از چنین قوم بدبخت و معاند و دغلباز توقّع نمیرود که گاهی هم به راه هدایت آیند.
ای مؤمنان! نهانیهای خود را نزد آنان نگشایید. إینها چنان نشان میدهند که برادران دینی شما هستند، حال آنکه آنان شر و بدی را از شما پنهان میدارند و علیه شما تلاش می کنند. آنان در برابر مسلمانان با هم متحدند و اولین فرصت را غنیمت می شمرند.
مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیة مبارکه می نویسد: أهل إسلام اگر مصلحت بدانند، میتوانند با هر کافری صلح و عهد نمایند، به شرطی که این صلح و عهد به طریق مشروع باشد: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها وَتَوَكَّلْ عَلَى الله» (أنفال، 61). حکم عدل وانصاف، درباره کافر ومسلمان یعنی درحقّ هرفرد بشراست. مروّت، حسن سلوك، رواداری با آن کافران شده میتواند که در مقابل جامعه اسلامی به دشمنی وعناد مظاهره نکنند ونکرده باشند، چنانکه در سوره ممتحنه به تصریح مذکور است، امّا هیچ مسلمان حق ندارد که «موالات» یعنی اعتماد دوستانه و معاونت برادرانه با هیچ کافری نماید. البتّه، موالات ظاهری که در تحت«إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً» داخل میباشد وتعاون عادی که دروضعیّت اسلام و مسلمانان جزئی‌ترین تأثیر بدی نداشته باشد، اجازت است. از بعضی خلفای راشدین که در این باره تشدید و تضییق غیر عادی منقول است، باید آن را مبنی بر سدّ ذرایع و مزید إحتیاط دانست. (بنقل از تفسیر کابلی)
قابل تذکر میدانم که: از فحوای آیة مبارکه با تمام وضاحت در می یابیم که: إسلام، دین سیاست بوده و تنها به أحکام فردی نمی پردازد، ملاحظه میشود که با چه حکمت امور سیاسی را نیزبه بیان میگیرد.

شأن نزول آیة 51:

412- ابن اسحاق، ابن جریر، ابن ابوحاتم و بیهقی از عباده بن [ولید بن عباده بن] صامت روایت کرده اند: هنگامی که بنی قینقاع با رسول الله (می‌جنگیدند، عبدالله بن أُبی بن سلول [که با آنها هم پیمان بود] از آن‌ها دست برنداشت و در کنارشان ایستاد، در حالیکه عباده بن صامت از قبیلة بنی عوف [بن] خزرج که او نیز مانند عبدالله بن ابی بن سلول با یهود هم‌پیمان بود به حضور رسول الله آمد و اظهار داشت هم پیمان من خدا، رسول الله و مؤمنان هستند واز دوستی وهم پیمانی با یهود براءت میجویم. عباده میگوید. آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَتَتَّخِذُواْ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاء» در باره او و عبدالله بن ابی نازل شده است. (طبری 1264 و بیهقی در «دلائل» 3 / 176 و 177 از عباده بن ولید به قسم مرسل روایت کرده اند.).

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللهِ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَى مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ﴿٥٢﴾

پس کسانی راکه در دلهایشان مریضی(= نفاق) است می بینی که در (دوستی با) کفار میشتابتند (و) میگویند: «می ترسیم که آسیبی به ما برسد» پس نزدیک است که خداوند پیروزی یاچیزی (دیگر) از سوی خود (برای مسلمانان) پیش آورد، آنگاه (این افراد) ازآنچه در دل خود پنهان داشتند، پشیمان گردند.(۵۲)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَرَض»: مریض شک ونفاق. «دَآئِرَةٌ»: مصیبت بزرگی که چرخش زمان باعث پیدایش آن شود. حادثه و بلائی که همه را دربرگیرد. «الْفَتْحِ»: فتح مکه. پیروزی و نصرت. تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن»

تفسیر:

«فَتَرَى اَلَّذِينَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسارِعُونَ فِيهِمْ»: مریضان نفاق و شک که در نهاد دارند، مانند عبدالله بن ابی و یارانش را میبینی که در دوستی با آنان (اهل کتاب) بریکدیگر پیشی میجویند ومیگویند: «يَقُولُونَ نَخْشى أَنْ تُصِيبَنا دائِرَةٌ» و برای موالات و نشست و برخاست خود عذر و بهانه می تراشند و میگویند: «میترسیم که به ماحادثه ناگواری رخ دهد» یعنی: بیماردلان، دوستی و موالات خود با یهود و نصاری را اینگونه توجیه میکنند: میترسیم کفار بر محمد صلی الله علیه وسلم غلبه کنند، آنگاه دولت وشوکت از آن ایشان گردد و دولت محمد صلی الله علیه وسلم از بین برود، و در آن صورت از سوی آنان بر سرما بلایی بیاید.

این مریضان نفاق در دل اصلاًبر وعده الهی اعتماد و درحقّانیّت مسلمانان یقین ندارند؛ ازین جهت شتابان درآغوش کفّار پناه می‌برند، تا هنگام غلبه موهوم آنها توانند ازثمرات فتح متمتّع شوند و ازآن گردش‌ها و آفاتی که به زعم آنها بر جامعه اسلامی آمدنی بود، محفوظ بمانند. این است معنی «نَخْشى أَنْ تُصِيبَنا دائِرَةٌ» که درقلوب آنها مکنون بود؛ لیکن چون روبروی پیغمبر(ص) و مسلمانان مخلص معذرت دوستی خود را با یهود میگفتند از گردش زمانه، این مطلب را اظهار مینمودند: یهود سرمایه‌دار است، و ما از آنها قرض میستانیم؛ هنگام مصیبت وقحط وغیره نسبت به علایق دوستی دروقت سختی به کارما می‌آیند!

همچنان گفته شده‌که آنها میخواستند بااین دوستی برای خود پشتوانۀ محکمی نزد آنها بیابند و با آنها خود را تقویت کنند و از آنها در مبارزه با مسلمانان یاری بجویند و تا که مسلمانان نتوانند بر آنها هجوم آورند. خداوند متعال در مورد رد گمان فاسد آنان گفته است: «فَعَسَى اللهِ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ» حق تعالی در کتاب خود این امیدواری را داد که مسلمانان مکه را فتح کنند و بافتح مکه مشرکان وهم پیمانان‌شان از یهود و نصارا هلاک کنند؛ یعنی فتح مکه را.

این مژده‌ی خوش است برای پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان که خدا وعده ی فتح ونصرت به آنها میدهد. (این نظر سدی است. ابن عباس(رض) گفته است: عبارت است از پیروزی پیامبر صلّی الله علیه وسلّم و مسلمانان بر تمام خلق).

که لله الحمد این وعده به زودی هم تحقق یافت زیرا طوایف یهود از مدینه تارو مار گردیدند؛ بدین‌سان که جنگندگان طایفه بنی قریظه کشته شده و زنان وکودکانشان به اسارت درآمدند و طایفه بنی نضیر از سرزمین خود تبعید گردیدند. به قولی دیگر: مراد، فتح سرزمین‌های مشرکان و پدید آوردن گشایش و رهایشی در کار مسلمانان است.

«أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ» و یا امری دیگر در هلاک آنها و از الئشان صادر کند و مسلمانان را برعلیه آنان یاری رساند، یعنی با یک امر و دستور و بدون دخالت هیچ مخلوقی آنها را نابود کند؛ از قبیل القای بیم و هراس در قلبشان، همان طور که در خصوص بنی نضیر عمل نمود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فَيُصْبِحُوا عَلى ما أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نادِمِينَ(52)»: در آن هنگام خواهد بود که منافقان بر اعمال خویش در موالات بایهودیان و نصاری ودشمنان الله و یکجا شدن با آنها پشیمان خواهند شد.

باید به یک اصل مهم اشاره بعمل آورد که: نفاق، مریضی است در قلب، همچون مریضی کفر یا حسد یاکینه یا کبر وغیره، که نمود و مظهر اصلی آن، ولایت و دوستی با کافران و منافقان است؛ این ولایت گاهی پنهانی است و گاهی آشکار، گاهی به شکل و شیوه‌ای است و زمانی به شیوه‌ای دیگر پس انسان مؤمن باید همیشه به هوش بوده و در جهت پاکسازی نهاد خویش از شائبه‌های نفاق و مظاهر ولایت و دوستی با کفار و منافقان، تلاش ورزد.

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ﴿٥٣﴾

وآنهای که ایمان آورده اند میگویند: «آیا اینها (= منافقان) همان کسانی هستند که بانهایت تأکید به نام الله قسم یاد میکردند، که آنان با شما هستند؟!» اعمالشان تباه شد، و زیانکار شدند.(۵۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جَهد»: نهایت. «أَیمان»: جمع یمین، پیمانها، سوگندها، قسمها، در اصل به معنای دست راست است و در وقت بستن پیمان دست راست در دست طرف گذاشته میشود. «حَبِطَت»: تباه گشت، هدر رفت، بیهوده شد. «خاسِرینَ»: زیانکاران در هر دو جهان.

تفسیر:

«وَيَقُولُ اَلَّذِينَ آمَنُوا»: مؤمنان به همدیگر میگویند: مؤمنان از حال منافقان که رازشان بر ملا و پرده‌ی اسرار شان پاره شده است تعجب کرده و مي گويند: «أَهؤُلاءِ اَلَّذِينَ أَقْسَمُوا بِالله جَهْدَ أَيْمانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ»: ای جماعت یهود! مگر این منافقان نبودند که به سخت‌ترین سوگند یاد میکردند که: ما باشما هستیم؟! و به شما یاری و کمک میرسانند؟ [چون دروغ گفتند،] «حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُواْ خَاسِرِينَ(53)»: به سبب نفاق شان، اعمالشان باطل و تباه شد، و برای آن‌ها هیچ عهد و پیمانی نه در دنیا و نه در آخرت باقی ماند.

خوانندگان محترم!

آیات متبرکه (54 الی 56) درمورد کسانی که از دین برگشتگان وموضوع جنگ با آنان مورد بحث قرار گرفته است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴿٥٤﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما که از دین خود برگردد(به الله زیانی نمی رساند) خداوند بزودی گروهی را می آورد که آنها را دوست دارد وآنها (نیز) او را دوست دارند، (آنان) در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران سر سخت و گردن فراز هستند، در راه الله جهاد می کنند و از ملامت، ملامت کننده نمی‌ترسند، این (صفات مذکور) فضل الله است که آنرا به هر کسی بخواهد می دهد، و الله گشایشگر داناست.(۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یَرتَدَّ»: (رَدَّ): از دین برمیگردد، از دین به در میرود. «أذلَّة»: جمع ذلیل؛ یعنی، انسانهای

(c) ketabton.com: The Digital Library

متواضع ونرمخو، مهربان، فروتن. «أَعِزَّةٍ»: جمع عزيز، سختگير، دلاور. «لَومَة»: نكوهش، ملامت. «لائم»: ملامتگر، نكوهشگر. «وَاسِعٌ»: داراى فضل فراوان و إنعام بيكران.

تفسير:

بعد از بيان اين حقيقت كه موالات با كفار از سوى مسلمانان، كفر و نوعى از انواع ارتداد است، حق تعالى در اين آيه به بيان احكام مرتدان مى‌پردازد: در ضمن قابل تذكر است كه: اين آية كريمه، نمايانگر بعدى از أبعاد إعجاز قرآن كريم است زيرا در حالى از إرتداد أعراب خبر ميدهد كه هنوز اين پديده در ميان‌شان ظهور نكرده بود و يک امر غيبى به شمار ميرفت. بلى! واقعاً هم بعد از مدتى پديده ارتداد ظهور كرد و در عهد أبوبكر صديق(رض) به شكل گسترده‌اى خود را نشان داد به طوريكه قبايل بزرگى از اعراب، چون «غطفان» و «فزاره» و «بنى‌سليم» و در مجموع يازده گروه مرتد شدند.

«يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ»: اى مؤمنان! هر كس از شما كه از دين اسلام به سوى كفر روى آورد خداوند متعال از او غنى است و نيازى به عبادتش ندارد.

(طوريكه درفوق هم يادآور شديم: آيه مباركه ازمرتد شدن بعضى ازمسلمانان خبر ميدهد، پس خبر ازغيبى است كه هنوز به وقوع نپيوسته است. گروه هاى زيادى از اسلام برگشتند؛ بعضى در زمان حضرت رسول صلّى الله عليه و سلّم و بعضى در عهد ابوبكر صديق رضى الله عنه. بنو حنيفه قوم «مُسيلَمه كَذاب» مُرتَد شدند و مسيلمه به حضرت محمد صلّى الله عليه وسلّم چنين نوشت: از مسيلمه رسول خدا به محمد رسول خدا، اما بعد: نصف زمين ازآن من است و نصفش از آن تو. پيامبر صلّى الله عليه وسلّم در جواب نوشت: از محمد پيامبر خدا به مسيلمه دروغگو، اما بعد: زمين از آن الله است و هركس را كه خود بخواهد وارثش ميكند. وسرأنجام ازآن پرهيزگاران است.) مفسران مى نويسند كه يكى از زمينه ارتداد، نداشتن معرفت و محبّت نسبت به دين و خداست.

«فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»: و به زودى حق تعالى به إسلام، به جاى آنها افرادى مؤمن مى آورد كه آنها را دوست دارد و آنها هم خدا را دوست دارند.

دوستى متقابل ميان الله و بنده، از كمالات بشر است. و مؤمن واقعى كسى است كه هم عاشق و هم محبوب الله باشد.

«أَذِلَّةٍ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى اَلْكافِرِينَ»: كسانى كه در برابر مؤمنان متواضع و فروتن، وبامهر ومحبت ودر برابر كفار قوى وشديد باشند يعنى: دربرابر مؤمنان عاطفه و شفقت و فروتنى و در برابر كفار، شدت و غلظت و گردن فرازى را به نمايش مى گذارند.

مفسر ابن كثير فرموده است: اين چنين است صفات مؤمنان كامل و فروتن، هر يک از آنها نسبت به برادر خود فروتن و نسبت به دشمنش بزرگمنش و گردن فراز است. (مختصر ابن كثير 528/1).

نبايد فراموش كنيد: قلبى كه از محبّت الله متعال خالى شد، مريض و وابسته به كفّار ميشود، ولى قلبى كه از مهر الهى پر است هرگز وابسته نمى شود. طوريكه خداوند متعال ميفرمايد: «أَشِدّاءُ عَلَى اَلْكُفّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ».

و علامت و نشانه‌ى محبت مؤمن نسبت به الله متعال اينست كه در مقابل برادرانش نرمش وفروتنى داشته باشد و در مقابل كفار و منافقين با عزت باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«يُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللهِ وَلا یَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ»: برای اعلای کلمة الله با دست، زبان، علم و قلم خویش جهاد کنند و باکی از ملامت هیچ ملامتگر و تمسخر هیچ مسخره گر نداشته باشند، در دین خدا استوار و پابرجا بوده و در پیمودن راه خدا از هیچکس بیم و باکی ندارند. زیرا ایمان آنها قوی و خودشان دارای مبادی ثابت و استوارند.

بناءً ما باید در راه ایمان و شکستن سنّت‌ها و عادات جاهلی نباید از سرزنش‌ها وتهدیدات وتبلیغات سوء دشمن ترسی داشته باشیم وتسلیم جوّ ومحیط شویم.

در حدیث شریف به روایت ابوذر(رض) آمده است که فرمود: «خلیل من رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا به هفت چیز فرمان داد:

1 - این که با مساکین دوستی و نزدیکی کنم.
2 - این که همیشه به فرودست خود بنگرم، نه به فرادست خود.
3 - اینکه صله رحم(پیوند بانزدیکان)رابجاآورم،هرچند آنان به من پشت کنند.
4 - این که از کسی چیزی درخواست نکنم.
5 - این که سخن حق را بگویم، هرچند تلخ باشد.
6 - این که در راه خدا از سرزنش و ملامت هیچ ملامتگری نترسم.
7 - و این که (لاحول ولا قوه الا با الله) را بسیار بگویم زیرا این کلمات از گنجی در زیر عرش خدای سبحان است».

«ذلِکَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ.»: این از فضل خداست که آن ها را بر جهاد، موالات و محبت خود توفیق داده.

باید متذکر شد که فضل الهی تنها وتنها به داشتن مال و مقام نیست، بلکه محبّت با الله متعال همانا جهاد در راه او و قاطعیّت در دین او هم از مظاهر لطف و فضل الهی است.

«وَاللهُ واسِعٌ عَلِیمٌ (54)» و فضل الهی وسیع و بی حد است و هیچ باز دارنده‌ای برای خیرش نیست، چون او تعالی می داند چه‌کسی مستحق فضل و احسان اوست.

میدان فضل واحسان خدا فراخ است و میداند چه کسی استحقاق آن را دارد.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴿٥٥﴾

جز این نیست که دوست شما تنها الله و رسول او و آن مؤمنانی است که نماز را برپا میکنند وزکات را میدهند؛ در حالیکه در رکوع‌اند (در برابر الله متواضع و عاجزاند).(۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلِیُّکُم»: یار و یاور شما، وَهُم راکِعونَ: نمازگزاران فروتن و متواضع.

تفسیر:

«إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا»: ای مؤمنان! جز این نیست که مددگار شما فقط الله و رسول اوست و مؤمنان‌اند.

باید متذکر شد که: مسلمانان در آیات گذشته از موالات و رفاقت با یهود و نصاری ممنوع شده بودند؛ بعد از شنیدن آن طبعاً این سؤال پدید می‌آید که پس مسلمانان با که علایق محبّت و داد و رفاقت داشته باشند؟ در این آیت واضح میگرداند که دوست اصلی آنها جز ذات اقدس الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم و مسلمانان مخلص دیگری شده نمی تواند.

«اَلَّذِینَ یُقِیمُونَ اَلصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ اَلزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ (55)»: مؤمنانی که دارای این اوصاف پر ارج میباشند: نماز را اقامه و زکات را ادا میکنند، و در پیشگاه خدا سربزیر و فروتنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

باید متذکر شد که: این آیات با تخصیص در منقبت حضرت عبادّه بن صامت(رض) فرود آمده؛ وی با یهود بنی قینقاع بس علایق دوستانه داشت؛ امّا در مقابل موالات خداوند متعال و رسول الله صلی الله علیه وسلم و رفاقت مسلمانان تمام آن علایق خود را منقطع گردانید. (بنقل از تفسیر کابلی)

در التسهیل آمده است: خدا لفظ «ولی» را بعد از اسم خود، به صورت مفرد آورده است؛ چون او یگانه و مفرد است. سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنین را به صورت تابع برآن عطف کرده است و اگر میگفت: «إنما أولیاؤکم»، کلام شامل اصل و فرع نمی شد. (التسهیل 181/1).

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴿٥٦﴾

و هر کس خداوند و پیامبر او و کسانیکه ایمان آورده اند، دوست بدارد، (او از حزب خداست و) یقیناً حزب خدا پیروز است.(۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یَتَولَّ»: به دوستی بگیرد، سرپرست خود کند، یاری دهد.

تفسیر:

«وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ اَلْغالِبُونَ(56)»: هرکس که الله و پیامبر و مؤمنین را دوست و ولی خود قرار دهد، جزو حزب الله به شمار می آید که بر دشمنان غالب و پیروز و حاکم اند.

این سه آیه، اوصاف حزب الله رابیان کرده‌اند پس بر هرفرد وهرجمع مسلمانی است که به خود بنگرد ونیک بیندیشد که آیا این اوصاف در او هست یاخیر؟

شأن نزول آیه:

مفسران در شأن نزول این آیه مبارکه می نویسند: چون طایفه یهودی بنی‌قینقاع با رسول الله صلی الله علیه وسلم جنگیدند، عبدالله بن اُبَیّ منافق بر اساس پیمانی که با آنان داشت، از یاری مسلمانان سر باز زد درحالیکه می‌گفت: من مردی هستم که از روز بد می ترسم و از اتحاد با دوستانم دست بر نمی دارم! اما عباده بن صامت(رض) که او نیز دوستان وهم پیمانان زیادی از یهودیان داشت، نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفت و از حلف و دوستی با یهودیان برائت جست و از تمام تعهداتی که با آنها داشت، خلع ید کرد و گفت: از هم سوگندی و ولایت و دوستی با این کافران به بارگاه الله متعال و پیامبرش بیزاری می جویم.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی از جمله در آیه(51) خواندیم که از موالات با یهود و نصاری نهی بعمل آمده است، زیرا شایستگي دوستی را ندارند.

اینک در آیات متبرکه (57 الی 63) در باره، نهی از موالات با همه کفار وعلل آن، اعم از ملحدان، مشرکان، آتش پرستان، هنود، بودایی‌ها و دیگر فرقه‌های معاند با اسلام را دربر می‌گیرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴿٥٧﴾

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید! آنانی راکه دین شمارا به‌استهزا و بازی گرفته‌اند، چه ازآنانیکه پیش از شما به آنها (یهود و نصارا) کتاب داده شده و چه از (دیگر) کافران، دوست نگیرید و از الله بترسید، اگر مؤمن هستید.(۵۷)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هُزواً»: ریشخند، مسخره، شوخی. «لَعِباً»: بازی.

تفسیر:

مجازات دنیویِ کسانی که به دین خدا ومقدّسات مذهبی توهین می‌کنند، قطع رابطه است، طوریکه میفرماید: «یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا اَلَّذِینَ اِتَّخَذُوا دِینَکُمْ هُزُواً وَلَعِباً» ای مؤمنان! از این برحذر باشید که یهود، نصارا، مشرکان و منافقان را بحیث دوست خود بگیرید و از آنها خواهان دوستی و محبت شوید درحالیکه به دین شما استهزا نموده آن را عامل خندهٔ خود قرار دادند.

در این آیهٔ مبارکه در می یابیم که خداوند از موالات و هم پیمانی با کسانی نهی می‌کند که دین الله متعال را به تمسخر و ریشخند می‌گیرند و این معنی عام است در تمام کسانی که به و رطه مخالفت با دین الله متعال درمی‌افتند؛ أعم از مشرکان، أهل کتاب و أهل بدعت هایی که به اسلام منتسب أند.

«مِنَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ اَلْکُفّارَ أَوْلِیاءَ» اینها دشمنان واقعی شمایند پس شما نیز باکسانیکه خدای شما دشمن گرفته دشمنی کنید.

از جمله یهود و نصاری و دیگر کافران را دوست خود قرار ندهید، و نسبت به آنان مِهر و محبت نداشته باشید؛ چرا که آنها دشمنان شما هستند، پس هرکس دین شما را به مسخره گرفت، درست نیست شما با او از در صداقت و دوستی درآیید، بلکه واجب است کینه‌ی او را در دل داشته و با او دشمن باشید.

«وَاتَّقُوا اللهَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ(57)»: و از مجازات الهی و خشم او برحذر باشید اگر به آنچه خدای شما اِرشاد و أمر فرموده ایمان دارید.

باید متذکر شد که: بی‌گمان، یهود، نصاری، مشرکان و منافقان، شایسته‌ی دوستی نیستند؛ زیرا شعایر خدا رابه بازیچه میگیرند وهیچگونه باوری به فرمان الهی ندارند. (مراجعه شود به سورة بقره /آیة 14) و (همین سوره/ آیة 58).

شأن نزول آیة 57 – 61:

419- ابو شیخ و ابن حبان از ابن عباس(رض) روایت کرده اند: رفاعه بن زید بن تابوت و سوید بن حارث از روی نفاق و دورویی تظاهر به اسلام می‌کردند و شخصی از مسلمانان با آنها دوستی داشت. پس الله متعال آیة: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَتَتَّخِذُواْ الَّذِینَ اتَّخَذُواْ دِینَکُمْ هُزُواً وَلَعِباً مِّنَ الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ مِن قَبْلِکُمْ وَالْکُفَّارَ أَوْلِیَاء وَاتَّقُواْ اللهَ إِن کُنتُم مُّؤْمِنِینَ(57) وَإِذَا نَادَیْتُمْ إِلَی الصَّلاَةِ اتَّخَذُوهَا هُزُواً وَلَعِباً ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَّیَعْقِلُونَ(58) قُلْ یَا أَهْلَ الْکِتَابِ هَلْ تَنقِمُونَ مِنَّا إِلاَّ أَنْ آمَنَّا بِاللهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَیْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَأَنَّ أَکْثَرَکُمْ فَاسِقُونَ(59) قُلْ هَلْ أُنَبِّئُکُم بِشَرٍّ مِّن ذَلِکَ مَثُوبَةً عِندَ اللهِ مَن لَّعَنَهُ اللهُ وَغَضِبَ عَلَیْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِیرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُوْلَئِکَ شَرٌّ مَّکَاناً وَأَضَلُّ عَن سَوَاء السَّبِیلِ (60) وَإِذَا جَآؤُوکُمْ قَالُوَاْ آمَنَّا وَقَد دَّخَلُواْ بِالْکُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُواْ بِهِ وَاللهُ أَعْلَمُ بِمَا کَانُواْ یَکْتُمُونَ (61) را نازل کرد» (طبری 12221 از ابن عباس روایت کرده).

وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴿٥٨﴾

وچون به طرف نماز (مردم را) بخوانید، آن را به مسخره و بازی می‌گیرند، این (استهزاء) بهسبب آن استکه آنها مردمی اندکه تعقل نمیکنند(نادان اند).(۵۸).

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَإذا نادَيتُم إلَى الصَّلوة»: هنگامی که مردم را به وسیله‌ی آذان، برای نماز دعوت می کنید. نادَيتُم: فراخواندید.

تفسیر:

از رابطه و دوستی باکسانی که آذان (و شعائر دینی) شما را به مسخره میگیرند باید، بپرهیزید طوریکه میفرماید:«وَإذا نادَيْتُمْ إلَى اَلصَّلاةِ اِتَّخَذُوها هُزُواً وَلَعِباً»: وقتی آذان گفتید و مردم رابه نماز ندا میکنید، شما و نمازتان را مسخره میکنند.

واقعیت أمر اینست که: نماز، چهره و مظهر دین است. در آیه‌ی قبل، استهزای دین مطرح شده است و در این آیه استهزای نماز، و از این معلوم میشود که: یعنی نماز سیمای دین است.

در بحر آمده است: یهود وقتی اذان نماز را شنیدند نسبت به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم حسادت ورزیدند و گفتند: چیزی را آورده است که هیچ یک از پیامبران آن را نداشته است، این بانگ را که گویی صدای شتر است از کجا آورده ای؟ چه آواز زشتی است! آنگاه خدا این آیه را نازل کرد.(بحر 515/3. ابو سعود درباره‌ی این آیه گفته است: روایت است یک نفر نصرانی در مدینه وقتی صدای مؤذن را میشنید میگفت: گواهی میدهم که محمد پیامبر خداست. وی میگفت: خدا دروغگو را بسوزاند، شبی خدمتکارش آتش روشن کرد در حالیکه اهل خانه خواب بودند، جرقه ای پرید و خانه آتش گرفت و نصرانی و خانواده اش سوختند. ابو سعود 40/2.).

الله متعال هشدار داده است که هرکس نماز را مسخره کند، نباید او را دوست گرفت، بلکه باید او را طرد کرد و از او دوری جست. این آیه‌ی قبل را تأکید میکند.

«ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لایَعْقِلُونَ(58)»: این به سبب آن است که آنان مردمی آند که نمی اندیشند: و انگیزه‌ی چنین عملی، این است که آنها تبهکارانی هستند که حکمت نماز را نمیفهمند وهدفش رادرک نمیکنند، که عبارت است ازپاکیزه کردن نفوس. خداوند عقل را از آنان نفی کرده که آنها در امر دین از آن بهره نگرفته اند، هرچند در فهم منافع دنیوی دارای عقل و درکند.

باید گفت که همه‌ای این تحرکات راکه انجام میدهد ناشی بیقلی ونادنی شان است. اگر آنان دچار نادانی و حماقت نمی بودند، علی رغم داشتن اختلاف مذهبی بامسلمانان چنین حرکات سبک وپستی از آنان سر نمی زد. آخر کدام آدم منطقی دوست دارد هنگامی که گروهی برای عبادت و بندگی خدا ندا دهد او را مورد تمسخر و استهزا قرار دهند.

در روایات آمده است که: أذان بعد از هجرت به هنگام تحویل قبله بەسوی کعبه مشروع شد وأذان از شعائر اسلام و نشانه جداکننده میان «دارحرب» و «داراسلام» است چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم چون گروه جنگی (سریه)ای را به جهاد میفرستادند، به آنان دستور میدادند که اگر در محله و سرزمینی صدای أذان را شنیدند، دست به سلاح نبرند و اگر در آن صدای أذان را نشنیدند، حمله برند.«تفسیر انوار القرآن».

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ﴿٥٩﴾

بگو: ای اهل کتاب! آیا جز این را بر ما عیب میگیرید که ما به خدا و آنچه از سوی او

(c) ketabton.com: The Digital Library

برما نازل شده وآنچه پیش ازما [بر پیامبران] فرود آمده ایمان آورده ایم؟! واین [عیب جویی شمابه سبب این است]که بیشتر شما فاسق هستید.(۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَل تَنقِمونَ»: (نَقم): آیا عیب می گیرید؟ آیا ایراد می گیرید؟ آیا سر ستیز و دشمنی دارید؟ آیا زشت می پندارید؟

تفسیر:

«قُلْ یا أَهْلَ اَلْکِتابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنّا»: ای محمد! به یهود و نصاری بگو: ای یهودیان و نصرانیان! آیا بر ما عیب و إیراد می گیرید؟ ملاحظه میداریم که: دشمنی دشمنان بامؤمنان، فقط به خاطر ایمان آنهاست.

«إلاّ أَنْ آمَنّا بِاللهِ وَما أُنْزِلَ إِلَیْنا وَما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ»: به خاطر اینکه به پروردگار خویش ایمان آورده و از پیامبر پیروی نموده و به قرآن و آنچه پیش از آن نازل شده باور کردیم آیا به خاطر چنین اموری از ما عیبجوئی میکنید و این کار را از ما نمی پذیرید؟ می بینیم که: ایمان داشتن مسلمانان به تمامی کتب آسمانی، ازعوامل کینه وعداوت اهلکتاب باآنان است. و نباید فراموش کرد که: دشمنی اهل کتاب با مسلمانان، تأریخی وبا سابقه است.

ابن کثیر فرموده است: یعنی آیا جز این، دست آویزی برای طعنه زدن و عیب گرفتن بر ما دارید؟ و این نه عیب است و نه مذموم، پس إستثناء منقطع است. (مختصر ابن کثیر 530/1).

«وَأَنَّ أَکْثَرَکُمْ فاسِقُونَ (59)»: آیا این شما نیستید که از طاعت خداوند متعال بیرون شدید؟ با ترک ایمان و بیرون رفتن از حوزه إمتثال أوامر الله متعال؟ بلی! عیبجویی و إنکار شما ناشی از فِسق و نافرمانی شماست. پس کدام گروه سزاوار این است که عیب جوئی شود و عملکردش پذیرفته نشود؟ ما یا شما؟

این آیه سختترین توبیخ و هشدار و حجّت تمام علیه علمای اهل کتاب است که از ارشاد و رهنمود مردم دست کشیده، أمر به معروف و نهی از بدیها را ترک نموده، نظام زندگی فرد و إجتماع را به تباهی و بیراهه کشانیده و خود نیز در منکرات فرورفته اند.(توبه آیه: 74)، بروج آیه:8).

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللهِ مَنْ لَعَنَهُ اللهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴿۶۰﴾

بگو: آیا شما را به بدتر از آن (شخص عیب دار) به اعتبار جزا در نزد الله آگاه سازم؟ آن کسی که الله او را لعنت کرده است و بر او خشم گرفته و برخی از آنها را بوزینگان وخوکان و(نیز) طاغوت پرستان گردانیده است، این گروهاند که از نظر مرتبه بدتر و از راه راست گمراهتر اند.(۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَثوبَةً»: پاداش، کیفر.«القِرَدَة»:جمع قِرد، میمونها، شادی ها.«الخَنازیرَ»: جمع خنزیر، خوکها. «الطّاغوت»: هرگونه معبودی سوای خدا، نافرمان و سرکش.

«سَواءِ السَّبیل»: راهِ راست، راهِ حق.

تفسیر:

«قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِکَ»: بگو: آیا خبر دهم شما را به بدتر از این جزا نزد الله متعال؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

کسی که لعنت کرد او را خدا، و نازل کرد غضب بر او، «مَثُوبَةً عِنْدَ اللهِ» و آن عبارت است از مکافات و مجازات ثابت و مقرر نزد خدا.
باید متذکر شد که: مجازات و سزا های الهی عادلانه است و اگر تعدادی به میمون و یا خوك تبدیل می شوند سزای ناشی ازعملکرد خود شان است.
در التسهیل آمده است: به منظور مسخره کردن به آنها ثواب را در محل عقاب قرار داده است همان طور که در «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيمٍ» این گونه عمل نموده است. (التسهیل 182/1).
«مَنْ لَعَنَهُ اللهِ»: هرکس خدا او را از رحمت خود دور کند، «وَ غَضِبَ عَلَيْهِ» و به سبب کفر و فرورفتن در نافرمانی، بعد از آشکار و روشن شدن دلایل، خدا بر او خشم گیرد.
«وَجَعَلَ مِنْهُمُ اَلْقِرَدَةَ وَاَلْخَنازِيرَ» وگردانید بعضی شان را بوزینگان و بعضی را خنازیر؛ یعنی و بعضی از آنان را مسخ کند و به صورت میمون وخوک درآورد، «وَعَبَدَ اَلطّاغُوتَ»: بعضی را به صورت شیطان پرست و بندهی طاغوت درآورد، یعنی: کسانی که طاغوت را می پرستند. طاغوت: شیطانیا کاهن است، یعنی اینکه اطاعت کنندگان از طاغوت، هم ردیف مسخ شدگانند.
در تفسیر کشاف آمده است که: برخی از مفسران گفته اند که طاغوت به معنای گوساله است برای آن که او را به جای خدا پرستیده بودند و پرستش گوساله را شیطان برای آنان آراسته و زیبا جلوه داده بود، در نتیجه پرستش آن درحکم پرستش شیطان، وشیطان هم طاغوت است. ازابن عباس(رض) روایت کرده اند که آنان ازپیشگویان پیروی میکردند وهرکس که درمعصیت خدا ازچیزی پیروی کند، در واقع آنرا پرستیده است. حسن بصری(رح) آنرا «طواغیت» خوانده است. همچنین گفته اند کسانی راکه در حق شنبه تجاوز کردند، به بوزینگان مسخ کرد وکافران درخواست کننده«مائده» ازحضرت عیسی (ع) را بهخوک دگر ساخت. برخی هم گفته اند که این هر دو نوع مسخ در باره أهل شنبه صورت پذیرفت وجوانانشان بهبوزینگان وپیروانشان بهخوک مسخ شدند.
روایت کرده اند که وقتی این آیه نازل شد، مسلمانان به یهود ایراد می گرفتند ومیگفتند: ای برادران بوزینگان وخوکان وآنان سر خود را به زیر می افکندند.
«أُولئِکَ شَرٌّ مَکاناً وَ أَضَلُّ عَنْ سَواءِ اَلسَّبِيلِ(60)» **«اینانند که از نظر منزلت»** و جایگاه در روز قیامت **«بدتر و از راهراست گمراهترند»** یعنی باید گفت که: حرمت شکن، حرمت ندارد. واضح است که: عقوبت سنگین برای انحراف سنگین است.
پس آنچه در مورد گمراهی مسلمانان می پندارند، ناروا و بیاساس است بلکه این وصف الحال خود شان می باشد.
ابن کثیر فرموده است: معنی آیه این است: ای اهل کتاب! چگونه به دین ما یعنی دین یگانه پرستی وپرستش خدا طعنه میزنید وعیب میجویید، درحالیکه تمام قبایح در شما وجود دارد؟ (ابن کثیر 531/1.).
قرطبی مینویسد: بعد از نزول این آیه مسلمانان آنان را برادران میمون و خنازیر خطاب می نمودند و آنان از فرط شرمندگی سر را به زیر أنداختند.
مفسر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد: اشارهی لطیفی است به خود یهودیان که تأریخشان گویای این است که بارها مورد غضب و لعنت خدا قرارگرفته أند، به خاطر زیر پا گذاشتن قانون (سبت = شنبه) صورت های أفراد زیادی از قوم آنان مسخ شده بود وسرأنجام در

(c) ketabton.com: The Digital Library

إنحطاط و إنحراف به جایی رسیدند که حتی به عبادت طاغوت پرداختند. پس مفهوم جمله‌ی فوق این است که آخر بی حیایی و جسارت هم حدی دارد و خجالت نیز خوب چیزی است. شما خودتان از لحاظ فسق و إنحطاط أخلاقی به پایین ترین حد آن سقوط کرده اید، اما اگر گروه دیگری به خدا إیمان آورده راه دین داری صادقانه را إختیار میکند، شما آنان را گمراه می دانید.

توضیحی مختصری در مورد «قِردَه»: میمون و «خنازیر»:

خوکها، که در این آیة مبارکه(60) ذکر از آن بعمل آمده است همانا: عده ای از أهل کتاب، هستند که مسخ شدند؛ یعنی، دلهایشان از إنسانیت مسخ گردید و این مثلی است، همچون «مَثَلُ الَّذینَ...، کَمَثَلِ الحمار یَحمِلُ أَسفاراً» (جمعه: آیه 5). پس، مراد این است که آن قوم، هم چون میمون، چیغ و داد و فریاد میکشیدند، میجهیدند وازهم جنس بازی سیر نمیشدند،(بقره/آیة60)، (أعراف/ آیه 166). و هم چون خوکان، در پی شهوت و پَستی و فرمایگی بودند. [با إختصار، منار]

وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ﴿٦١﴾

و هنگامیکه (منافقان) نزد شما می آیند، میگویند: «إیمان آورده ایم». حال آنکه باکفر وارد شدند وباکفر بیرون میروند؛ و خدا به کفر و نفاقی که همواره پنهان می کنند، داناتر است.(٦١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دَخَلُوا بِالْكُفْرِ»: کافرانه به پیش تو آمدند و کافرانه از پیش تو برگشتند.

تفسیر:

«وَإِذا جاؤُكُمْ قالُوا آمَنّا»: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! این دسته از یهودیان (ضمیر به منافقین یهود بر میگردد.) که نزد شما تظاهر به إسلام میکنند زمانی که نزد شما بیایند میگویند ما به دین شما إیمان آورده و به پیامبرتان باور داریم در حالی که حقیقت چیز دیگری است. از فحوای آیة مبارکه بر می‌آید که: إظهار إیمان برخی از انسانها، شما را فریب ندهد. زیرا اظهار ایمان با زبان، نشانه‌ی رُسُوخ إیمان در قلب نیست.

«وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ»: آنها هنگامی که با کفر نزد شما آمده و با کفر نزد قوم خویش هم بیرون رفتند، از گفتار شما سودی بر نگرفتند و أندرز و تهدیدات شما در آنان أثر نبخشید.

«وَاللهُ أَعْلَمُ بِما كانُوا يَكْتُمُونَ(61)»: خداوند، از خود انسان‌ها هم به ضمیرشان آگاهتر است، الله متعال به کفر و نفاق مکتوم وبه تمام امور پوشیده و آنچه در نهاد خویش پنهان میدارند آگاه است و به زودی آنها را محاسبه خواهد نمود. بناءً باید گفت کسانیکه منافقانه إظهار إیمان میکنند، باید بدانند که پروردگار باعظمت از درون آنان آگاه است.

وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿٦٢﴾

و بسیاری از آنها را می بینی که در گناه و تجاوز، و خوردن مال حرام،شتاب میکنند، چه بد است عملی که انجام می دادند.(٦٢)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«العُدوان»: ستم، تجاوز، دست درازی. «السُّحت»: مال ناروا مانند: رشوه‌گری در داوری، ربا و غیره (سوره مائده آیه 42).

تفسیر:

در آیة قبلی، بحث از روحیّه‌ی کفر ونفاق اهل کتاب به بیان گرفته شد، در این آیه مبارکه، بیان فسادهای اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی آنان به بیان گرفته میشود طوریکه میفرماید: «وَتَرى كَثِيراً مِنْهُمْ يُسارِعُونَ فِي اَلْإِثْمِ وَاَلْعُدْوانِ وَ أَكْلِهِمُ اَلسُّحْتَ» بسیاری از یهودیان یعنی: از منافقان، یا از یهود، یا جمعاً از هردو گروه را می بینی که در ارتکاب گناه، حرام خواری و مخالفت اوامر الهی و ترک طاعت او باهم مسابقه می دهند.

فحوای آیة مبارکه: «يُسارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ» در می یابیم که: سیمای جامعه اسلامی، سبقت درخیرات است، «يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ» (مؤمنون، 61.) ولی سیمای جامعه کفر و نفاق، همانا سبقت در فساد است.

«يُسارِعُونَ فِي الْإِثْمِ» «يُسارِعُونَ»، دلالت بر استمرار دارد. یعنی بدتر از فساد اخلاقی «إثم» وفساد اجتماعی «عدوان» وفساد إداری اقتصادی «سُحت»، عادت به فساد و سرعت در آن است.

«فِي الْإِثْمِ»: بدتر از آلودگی به گناه، غرق شدن در گناه است.

«سحت»: عبارت از مال حرام و مخصوصاً رشوه است.

«لَبِئْسَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (62)» واقعاً چقدر بد است کارشان. آنها مرتکب بدی شده و کار بسیار بدی را أنجام دادند.

غالباً مراد از «إثم» گناه لازمی، و مراد از «عدوان» گناه متعهدّی است، یعنی إینها حالی دارند که ازفَرط شوق ورغبت بسوی هرگونه گناه میشتابند، چه أثر آن به خودشان محدود باشد و چه به دیگران هم تجاوز کند؛ هرکه را حالت اخلاقی إینقدر زبون باشد و خوردن حرام شیوه آن شده باشد، در بدی وی شبهتی باقی نمی ماند. (تفسیر کابلی).

لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴿۶۳﴾

چرا دانشمندان نصاری و علمای یهود آنها را از سخنان گناه آمیز و خوردن مال حرام نهی نمي‌کنند! چه بد است کاری که که أنجام می دادند.(۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَولا»: چرانباید؟ برای چه نباید؟ «الرَّبانیّون»: پیشوایان مذهبی مسیحی. «الأحبار»: پیشوایان مذهبی یهودی. «رهبانیت»: و «ترهّب» به معنی پرداختن به عبادت در صومعه است. «عَن قَولِهِمُ الإثم»: از سخنان دروغ. «لَبِئسَ»: چه بد است.

تفسیر:

«لَوْلا يَنْهاهُمُ اَلرَّبّانِيُّونَ وَاَلْأَحْبارُ»: چرا علماء وأحبارشان آنان را منع نمی کردند. یعنی إین که در قدم اوّل؛ مسئولیّت أمر به معروف و نهی از منکر، متوجّه علماست. دراین هیچ جای شکی نیستکه: همین سکوت و بی تفاوتی علماء، در برابر بی عدالتی ها و مفاسد اجتماعی است که زمینه‌ی ترویج فساد را در جامعه میگردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

علماء باید قدرت آنرا داشته باشند تا بتوانند علاوه بر موعظه و دعوت، جلوی مفاسد اجتماعی رابگیرند. اگر نهی ازمنکر، جلوی گناه را نگیرد، لااقل جلوی سرعت آن را باید تقلیل دهند.

«عَنْ قَوْلِهِمُ اَلْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ اَلسُّحْتَ»: که از نافرمانی و إرتکاب گناهان و خوردن حرام دست بردارند؟ یعنی: چرا علمای شان مردم را از منکراتی چون دروغگویی، حرامخواری، رشوت وظلم که در میان‌شان به کثرت شیوع یافته بود، نهی نمیکنند، عامل آن به فراموشی سپردن رسالت نهی از منکر بخصوص توسط دانشمندان شان بود.

«لَبِئْسَ ماكانُوا يَصْنَعُونَ (63)»: چنان عملی از جانب آنان بسی زشت بود که نهی از إرتکاب أعمال حرام را ترک نمودند.

زیبایی علم، در إظهار آن وزشتی و بدی آن درسکوت و کتمان است. سکوت عالم، بدتر از گناه خلافکار است. ملاحظه میکنیم که خدای سبحان در این آیه، **«خواص»** را که علمای تارک «أمر به معروف» و «نهی از منکر» اند، به شدیدترین وجه وحتی سختر از توبیخی که در حق انجام دهندگان این گناهان روا داشته، توبیخ وسرزنش میکند زیرا این علماء از آن جاهلان به گناه و ستم و حرام آلوده، بدبخت‌تر و تیره روزتر و بد فرجام‌تر و مجرم‌ترند.

در صحیح ترمذی آمده است: «آنگاه که مردم ظالم را ببینند أما دست وی را از ارتکاب ظلم نگیرند، نزدیک است که خداوند متعال آنان را به عذابی عام از نزد خود درافگند».

از ابن عباس(رض) روایت شده است که فرمود: «در قرآن هیچ آیه ای وجود ندارد که این گونه بیانگر توبیخی شدید باشد؛ یعنی توبیخ علماء».

أبو حیان گفته است: این آیه متضمن توبیخ علماء و مشایخ است؛ زیرا آنها مردم را از إرتکاب معاصی نهی نکرده اند.

علماء میفرمایند هنگامیکه خداوند متعال میخواهد قومی را تباه کند عوام آنها درجرایم ومعاصی مستغرق میشوند، خواصّ، یعنی علماء ومشایخ شان «شیطان گنگ» میگردند.

أحوال بنی اسرائیل نیز چنین شد؛ مردم عموما در لذّات و شهوات دنیوی منهمك شده، جلال و عظمت الهی و قوانین و احکام او را فراموش کردند؛ وآنانیکه علماء ومشایخ مسمی میشدند، فریضه امر به معروف و نهی منکر را ترك گفتند، و درحرص دنیا و پیروی شهوات بر عوّام خود نیز سبقت نمودند. خوف مخلوق وحرص دنیا مانع گردید که آواز حق بلند شود.

قرآن عظیم الشأن وسنت رسول الله صلی الله علیه وسلم امت اسلامی را تشویق و ترغیب میکند که: هیچگاه در مقابل هیچکس از أدای فریضه أمر بالمعروف و نهی از منکر غفلت نکنند.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه درآیات قبلی به برخی ازبدی‌ها ورسوایی‌های یهودیان-که شتابان به سوی گناه و دشمنی، خوردن مال حرام و رشوه و أمثال آن از گردآوری حلال و حرام، پیش میرفتند، إینک در آیات متبرکه (64 الی 66) موضوعاتی بدی ها و پلیدیهای درونی یهودان واینکه راه خوشبختی در هر دو جهان کدام است به بیان گرفته میشود.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ

(c) ketabton.com: The Digital Library

الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴿۶۴﴾

ویهود گفتند: «دست خدا بسته است» دستهایشان بسته باد! و بخاطر آنچه گفتند، لعنت شدند. بلکه دو دست او گشاده است، هر گونه بخواهد میبخشد، واین آیات که از طرف پروردگارت بر تو نازل شده بر سر کشی و کفر بسیاری از آنها می افزاید، و ما در میان آنان تا روز قیامت دشمنی و کینه افگندیم، و هر زمان آتش جنگی افروختند، خداوند آنرا خاموش کرد، و آنان برای فساد در زمین می کوشند، و خداوند مفسدان را دوست ندارد.(۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

مَغلولَةٌ (غُلّ): بسته شده. «یَداللهِ مَغلولَة»: دست خدا از بخشش و دهش و انفاق، زنجیر شده است. «یداهُ مَبسوطَتان»: دستان او برای بخشندگی باز است. کنایه از بخشندگی است.

تفسیر:

«وَقالَتِ اَلْيَهُودُ يَدُ اللهِ مَغْلُولَةٌ»: یهود نفرین شده که الله متعال لعنت شان کند گفتند:اوتعالی درانفاق خویش بخیل است وبه خلق خود روزی وسیع نمیدهد.

ابن عباس(رض) فرموده است: مغلولة یعنی بخیل، وآنچه را که در إختیار دارد از روی بَخالت آن را نگهمیدارد، منظور این نیست که دست خدا بسته و در زنجیر است، بلکه میگویند: خدا بخیل است. (طبری 452/10.).

«غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ»: الله متعال بسیار بلندتر از این اتهام آن‌هاست، حق‌تعالی این إتهام را بانفرین جواب فرمود و بیان داشت که دست‌های خود آنها بسته است.

«وَلُعِنُوا بِما قالُوا»: و به زودی در روز قیامت این دست ها بر گردن های شان بسته خواهد شد و از رحمت الهی طرد خواهند گردید.

«بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشاءُ»: واقعیت چنین است که الله متعال با هردو ید بلاکیف خود انفاق میکند و هردو یدش یمین، دهنده و پُر از بَرَکت و شب و روز گُسترده است و اوتعالی همهٔ آنچه در آسمان‌ها و زمین قرار دارند را روزی میدهد و او بسیار سخاوتمند، بخشنده و دارای فضل و منت زیاد است.

أبو سعود گفته است: تنگی معیشت و روزی ناشی از تقصیر او در بخشش نیست، بلکه إنفاقش تابع خواست و حِکمت او است، و به سبب معاصی آنان حکمتش مقتضی ضیق معیشت آنها است. (ابو سعود 43/2).

«وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْياناً وَكُفْراً»: ای محمد! این یهودیان با نزول قرآن به زودی کفری را برکفر خویش و عدوانی را بر عدوان خویش می افزایند، زیرا هرگاه آیه‌ای نازل شود و آنها به آن کافر شوند کفر و سرکشیی برکفر و سرکشی آنها افزوده میگردد. علاوه بر این آنها در برابر هر آیه‌ای که بر شما نازل میشود با شما از در حسادت وارد می شوند و به این ترتیب گناهی بر گناهان شان نزد پروردگار علاوه می گردد.

عالم دانشمند مفسر طبری فرموده است: الله متعال به پیامبرش خبر داده است که آنها أهل طغیان وسرپیچی هستند، و حق را نمی پذیرند، هرچند درستی آن را هم بدانند، بلکه با آن به ستیز برمی خیزند. خدا بدین ترتیب خاطر پیامبر را تسلی مي دهد؛ چرا که آنها از راه الله به دور رفته و او را تکذیب میکردند. (طبری 457/10.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَأَلْقَيْنا بَيْنَهُمُ اَلْعَداوَةَ وَاَلْبَغْضاءَ إِلى يَوْمِ اَلْقِيامَةِ»: همچنان پروردگار در بین فرقه‌های آنها عداوت، دشمنی، کینه و خشم را إیجاد نموده از این‌روی آنها در بین خود به شدت إختلاف و مُخاصمه دارند و این خصومت تا روز قیامت إدامه خواهد داشت طوری که هیچگاه بریک رأی و نظر جمع نخواهند شد.

«كُلَّما أَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا الله»: آنها هرگاه تلاشی رابه منظور جنگ بامسلمانان و شعله‌ور ساختن آتش فتنه در بین آنها أنجام دهند خداوند متعال این مَکر وحیلۀشان را بر خود آنها بازمی‌گرداند و تلاش‌شان را باطل می‌نماید.

«وَيَسْعَوْنَ فِي اَلْأَرْضِ فَساداً»: آنها هیچگاه دست ازتباهی‌گری درزمین وإنتشار، فتنه و جنایت و إشاعۀ کارهای بد بر نمی دارند.

ابن کثیر فرموده است: یکی از عادات همیشگی آنها این است که برای فسادکاری در روی زمین تلاش کنند.

«وَالله لايُحِبُّ اَلْمُفْسِدِينَ(64)»: حق تعالی کسی را که چنین صفتی داشته باشد دوست ندارد زیرا او از اهل فساد و مفسدان بیزار است. او فقط اهل صلاح و تقوا را دوست دارد. (مختصر ابن کثیر 532/1).

از فحوای آیۀ مبارکه بر می آید تا زمانیکه در میان مسلمانان محبّت و أُخوّت مستحکم باشد، رهسپار جادّۀ رُشد و صلاح باشند، و در إجتناب از فساد بکوشند؛ چنانکه در بین أصحاب معمول بود، تمام مساعی أهل کتاب در مقابل آنها بیهوده و بی ثمر می باشد.

شأن نزول آیة 64:

طبرانی و إبن إسحاق از إبن عباس(رض) روایت کرده است: شخصی از یهود به نام نَبّاش بن قیس به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: پروردگار تو بخیل است و مال خود را به کسی نمی دهد. خدا آیۀ: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ الله مَغْلُولَةٌ» را نازل کرد. (طبرانی 12497).

أبو شیخ از وجه دیگر از إبن عباس(رض) روایت کرده است: این آیه «وَقَالَتِ الْيَهُودُيَدُ الله مَغْلُولَةٌ» دربارۀ فنحاص رئیس یهود بنی قینقاع نازل گردیده است.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴿٦٥﴾

و اگر أهل کتاب إیمان آورده و پرهیزگاری کرده بودند قطعاً گناهانشان را محو می کردیم و آنها را در باغ های پُر نعمت بهشت در می آوردیم.(۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَو»: اگر، «جَنّاتِ النَّعیم»: باغ و بوستانهای پر ناز و نعمت.

تفسیر:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ اَلْكِتابِ آمَنُوا وَ اِتَّقَوْا»: اگر أهل کتاب یعنی یهودیان و نصرانیان به آنچه الله متعال بر پیامبر خود نازل فرموده باور وإیمانی حقیقی داشته باشند و ازپیامبرش پیروی کنند و درضمن به پیامبران خود نیز ایمان بیاورند و از آنها نیز تبعیت نمایند و به امتثال امر الله تعالی و إجتناب از نواهی‌اش بپردازند، «لَكَفَّرْنا عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ»: گناهانی که مرتکب شده بودند می بخشیدیم. یعنی تمام بدی‌های آنها را محو خواهیم کرد و از اعمال بدشان در خواهیم گذشت وبرآنها رحم خواهیم نمود وتوبۀشان را خواهیم پذیرفت. «وَ لَأَدْخَلْناهُمْ جَنّاتِ اَلنَّعِيمِ (65)»: وعاقبت آنها دربهشت ماندگار و جاودان توأم با حصول رضوان الهی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ورستگاری بزرگ خواهد بود. زیرا رحمت خدای متعال بزرگترین گنهکاران را نیز آنگاه که شرمنده و معترف باز آیند، مأیوس نمیگرداند.

وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ﴿۶۶﴾

واگر آنان تورات وانجیل، [واقعی] وآنچه را که از سوی پروردگارشان بر آنها نازل شده (از کتابهای آسمانی وقرآن) برپا دارند (و به آن عمل نمایند) از فراز و فرود پاهایشان (= از آسمان و زمین) روزی خواهند خورد، گروهی ازآنها معتدل ومیانه روهستند، و بسیاری از آنان اعمال بدی انجام میدهند.(۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَأَكَلُوا مِن فَوقِهِم وَ مِن تَحتِ أَرجُلِهِم»: روزی و برکات آسمانی از هر طرف بر آنان ریزان میشود و از آن بهرهمند میگردند. «مِن فَوقِهِم»: از بالای سرشان. «مِن تَحتِ أَرجُلِهِم»: از زیر پاهایشان. «مُقتَصِدَة»: میانه رو، معتدل. «ساءَ»: بد.

تفسیر:

در آیة متبرکه قبلی در بارة، نقش إیمان در سعادت معنوی و اُخروی بحث بعمل آمد، ولی در این آیه نقش إیمان در سعادتمندی دنیوی و رفاه إقتصادی بحث میگردد.

اگر پیروان سایر کُتب آسمانی در برابر قرآن عظیم الشأن تسلیم می شدند و تسلیم در مقابل قرآن را تسلیم قوم بنی اسرائیل در برابر قوم و ملیت عربی نمي‌پنداشتند و می دانستند که اصول تعالیم أنبیاء یکی است و إیمان به آنچه پس از تورات و إنجیل نازل شده، راه یافتن به کلاس بالاتر است نه باطل ساختن دستور های پیشین، در این صورت، علاوه بر بهره های اُخروی در قیامت، در همین دنیا نیز أنواع نعمت‌ها به سوی شان سرازیر می شد.

در آیة قبلی، از عقیده‌ی یهود در مورد بَسته بودن دست الهی صحبت شد، در این آیه میفرماید: شما به کتاب‌های آسمانی روی آورید، سپس قضاوت کنید که دست خدا بسته است یا نه. اگر عظمت شما به ذلّت تبدیل شده، به خاطر کفر و پشت کردن شما به دستورهای آسمانی است، نه به خاطر عُجز و دست بسته بودن خداوند متعال. طوریکه میفرماید: «وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقامُوا اَلتَّوْراةَ وَ اَلْإِنْجِيلَ وَما أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ» و اگر این یهودیان بر فرمان خدا إستقامت داشتند و به محتوای آنچه در تورات نازل شده و نصرانیان به آنچه در إنجیل نازل شده إیمان آورند و علاوه بر آن، به آنچه بر محمد صلی الله علیه وسلم یعنی قرآن کریم را که بعد از تورات و إنجیل برای تنبیه و هدایت آنها فرود آورده شده إستوار میگرفتند؛ زیرا، بدون تسلیم آن معنی صحیح تورات و انجیل اقامه شده نمیتواند؛ بلکه مطلب اقامت تورات و انجیل و تمام کتب آسمانی این است که قرآن کریم و پیغمبر آخر الزمان قبول کرده شود که مطابق پیشین‌گوئی کتب سابقه فرستاده شده‌اند. گویا، به اقامت تورات و إنجیل حواله شده آگاه میگرداند که اگر آنها قرآن را قبول نمیکنند، معنی آن این است که کتاب‌های خود را نیز قبول نکرده از آن إنکار می ورزند.

بصورت کل باید گفت که: تنها تلاوت کتاب آسمانی کافی نیست، بلکه تطبیق أحکام آن در جامعه نیز لازم است. یک أصل که باید به بیان گرفته شود آن اینست که: قرآن کتاب رهنمای است برای همه‌ی امّت‌ها و برای همه ای عالم بشریت، نه فقط مسلمانان.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» حتماً خدای تعالی در روزی آنها خواهد افزود و به آن‌ها نعمت بسیار ارزانی خواهد داشت و این روزی را در بوستان‌ها و باغ های پُر از أنواع و أقسام میوه قرار خواهد داد.

«مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ»: و در میان این یهودیان و نصرانیان گروهی معتدل نیز قرار دارند که درحوزۀ دین، منهج و روشی معتدل و میانه داشته طوری که نه زیاده روی میکنند و نه کوتاهی، اینها کسانی اند که از پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم پیروی نمودند، ازجمله عبدالله بن سلام ونجاشی وسلمان، میتوان نام برد.

«وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ ساءَ ما يَعْمَلُونَ(66)»: أما عمل أکثر آنها بد و زشت است، زیرا به مخالفت أمر خدای تعالی می پردازند و رسولش را تکذیب می‌کنند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (67 الی 69) در مورد: پیامبر و تبلیغ دین و مصؤن ماندنش از گزند مردم بحث بعمل می آید.

در آیۀ قبلی خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم أمر کرد که به أندک بودن میانه روها و فراوانی فاسقان و بدکاران أهل کتاب منه بیند و از کردار ناپسندشان بیم نداشته باشد. پس گفت: «بَلِّغ»؛ یعنی، درتبلیغِ قرآن برای آشکار شدن راز ها و رسوایی های کردار آنان بردبار باش. قطعاً خدایت از گزند وحیله، دروغ، شعبده، فریب، مکر، آنان تو را مصؤن می دارد.

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴿٦٧﴾

ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان، اگر چنین نکردی پیغام او را نرسانده ای، الله تو را از (شر) مردم حفظ می‌کند، البته الله مردم کافر را هدایت نمیکند. (۶۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يا أَيُّها الرَّسولُ بَلِّغ ما»: ای پیامبر! همه‌ی آنچه که بر تو نازل شده، به مردم برسان.

«يَعصِمُکَ»: الله(ج) تو را مصؤن می دارد.

تفسیر:

«يا أَيُّهَا اَلرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْکَ مِنْ رَبِّکَ»: این ندایی است که متضمن تشریف وتعظیم است؛ چراکه خدای متعال او را با بهترین اوصاف یعنی صفت «رسالت» فرا خوانده است؛ یعنی ای رسول ما! بر توست تا رسالتی را که حق تعالی تو را أمین آن قرار داده ادا کنی و این دین را به گونۀ کامل تبلیغ نمائی و هرگز از آن چیزی کم نکنی، یعنی بدون باک و ترس از کسی رسالت پروردگارت را إبلاغ کن و نترس؛ زیرا هیچ صدمه ای به تو نمی رسد.

اگر توجه فرموده باشید؛ در این آیۀ مبارکه، بجای «يا أيّها النّبی»، تعبیر «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ» آمده است، که نشانه‌ی یك رسالت بینهایت مهم است.

به جای فرمان «أبلغ»، فرمان «بَلِّغْ» آمده که نشانه‌ی إبلاغ قطعی و رسمی ومهم است.

«وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ»: ابن عباس(رض) درمعنی این آیۀ مبارکه فرموده است: تمام مطالب نازل شده از جانب پروردگارت را تبلیغ کن و به مردم برسان، و در صورتی که چیزی از آن را کتمان کنی رسالتش را ابلاغ نکرده ای. (تفسیر قرطبی 242/6).

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنان إبن عباس(رض) میفرماید: «معنی آیه این است که: ای محمد! تمام آنچه که از سوی خدا برایت آمده است، إبلاغ کن! پس اگر چیزی از آن را کِتمان کنی رسالت را تبلیغ نکرده‌ای.» این فرمان، درس آموختن به پیامبر بزرگوار و تأدیب و راه نشان دادن به أهل دانش و بینش از امّت اوست تا در وقت پیامرسانی چیزی از دستورات شریعت الهی را پنهان نکنند، حال آن که خداوند پیامبر خود را خوب میشناخت که هرگز کمترین مورد از وحی الهی را فروگذار نخواهد کرد.

بناءً باید گفت که هدایت این آیة مبارکه برای علمای اُمت تأدیب و تنبیه است که نباید چیزی از شریعت را کتمان کنند.

«وَاللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ اَلنّاسِ» در تبلیغ رسالت از مردم نترس که خداوند متعال حافظ و نگهبان تو و باطل کنندهٔ مکر و حیلهٔ دشمنان توست.

مفسر زمخشری فرموده است: این وعده‌ی حفظ و صیانت او از جانب الله است. به این معنی که خدا حفظ و صیانت تو را در مقابل دشمنانت تضمین میکند، پس چرا از آنان باکی به دل راه میدهی؟ روایت شده است که تا زمان نزول این آیه پیامبر محافظ داشت، وقتی این آیه نازل شد از بالای دریچه سر بیرون آورد و گفت: ای مردم! بروید خدا مرا حفظ و حمایت کرده است. (تفسیر کشاف 514/1.).

«إِنَّ الله لایَهْدِی اَلْقَوْمَ اَلْکافِرِینَ(67)»: یعنی فقط بلاغ بر تو واجب است و خدا هرکه را بخواهد هدایت میدهد، پس هرکس به کفرش قضا تعلق گرفته باشد، هرگز هدایت نمی شود. زیرا هر کسی که با تو دشمنی کند کافر است و حق تعالی هیچگاه کافر را رهنمایی نمیکند، و مانع او از کارهای بداش نمیشود و او را برای أنجام هیچ خیری موفق نمی سازد، پس رسالت از جانب خداست و بر پیامبر صرفاً تبلیغ و رسانیدن آن، خداوند متعال رسالت خود را بیان نمود و محمد صلی الله علیه وسلم آن را أداء کرد و ما مسلمان شده و به آن باور نمودیم.

خدای سبحان و تعالی در این آیه به رسولش ازآن رو وعده حفظ و حمایت می دهد تا این توهم دشمنان را که گویا مصلحت أندیشی رسول الله صلی الله علیه وسلم در أمر نگهداشت خود از آسیب مردم، ایشان را به پنهان کردن پیام الهی وا می دارد، دفع نماید. از عائشه(رض) روایت شده است که فرمود: «رسول الله صلی الله علیه وسلم از سوی أصحابشان مورد حِراست قرار میگرفتند وچون آیه «وَاللَّهُ یَعصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» نازل شد، سر خویش را از قبه بیرون آورده و خطاب به نگهبانان فرمودند: ای مردم! بازگردید زیرا خداوند متعال مرا در پناه نگهبانی خویش گرفت».

و اگر توطئه ها و سوء قصد های متعددی که علیه جان پیامبر صلی الله علیه وسلم از جانب قریش، یهود و غیر آنان صورت گرفته، مورد بررسی قرار دهیم، در خواهیم یافت که به رغم همه‌ای این دسایس، سالم ماندن آن حضرت صلی الله علیه وسلم از این توطئه‌ها؛ کمال معجزه می باشد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم مطابق حکم الهی در باب هر چیز بزرگ و کوچك به امّت خود تبلیغ نمود؛ در خواصّ وعوامّ طبقات بشری هرچه را لایق هر طبقه و درخور استعداد آن بود، بدون کم وکاست وبدون خوف و خطر إبلاغ نمود، و حُجّت إلهی را بر بندگانش تمام گردانید، و دو نیم ماه قبل از وفات خویش در موقع حجّة الوداع آنجا که بیش از چهل هزار صحابه کرام حضور داشتند، علی رئوس الاشهاد إعلان کرد وگفت: الهی تو گواه وشاهد

(c) ketabton.com: The Digital Library

باش که من امانت ترا رساندم. (تفسیر تیسیرالکریم، منیر و...) پس باید گفت که: تبلیغ برپیامبر است وهدایت بر الله متعال به دلیل (بقره:272)، (وآیه: 40 سوره رعد).

شأن نزول آیه‌ی «یا أَیُّها الرَّسولُ بَلِّغ ما...»:

1 - پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: وقتی خدا بار امانتَ رسالت را بر دوشم گذاشت، در برابرش درمانده شدم که مردم تکذیبم کنند و دروغگویم بخوانند؛ اما خدا مرا وعده دادکه حتماً قیام کنم [که چنین کردم].

2 - گفتم: خدایا! چگونه تبلیغ کنم، حال آن که تنهایم و دشمنان علیه من گرد آمده اند؟! فرمود: «وَ إن لَم تَفعل فَما بَلَّغتَ رِسالَتَهُ».

3 - پیامبر پیش از نزول این آیة محافظ و نگهبان داشت، پس از مدتی خدا فرمود: «وَاللهُ یَعصِمُکَ مِنَ النّاس» در دم پیامبر ازمنزل سر بیرون آورد و گفت: ای مردم! به خانه های خود باز گردید، خدا مرا از گزند دشمن محفوظ داشته است. به قول سیوطی نزول این آیه، شب هنگام بوده است.

همچنان از حضرت ابن عباس(رض) در شأن نزول این آیه مبارکه دو روایتی ذیل را مفسران نقل نموده اند:

الف: از إبن عباس(رض) روایت شده است که پیامبر صلّی الله علیه وسلّم فرمود: «هنگامی که خداوند متعال مرا مبعوث کرد، بر من گران آمد و وامانده شدم، میدانستم بعضی مرا تکذیب میکنند، اما الله متعال آیة: «یا أَیُّهَا اَلرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ» را نازل کرد» (أسباب نزول، ص 115.).

ب: از ابن عباس روایت شده است که جمعی از یهودیان نزد پیامبر صلّی الله علیه وسلّم آمدند و گفتند: مگر إقرار نمیکنی که تورات از جانب خدا آمده است؟ فرمود: بلی. گفتند: پس ما به آن ایمان داریم و به غیر آن إیمان نداریم، آنگاه خداوند متعال آیه «قُلْ یا أَهْلَ اَلْکِتابِ لَسْتُمْ عَلی شَیْءٍ حَتّی تُقِیمُوا اَلتَّوْراةَ وَ اَلْإِنْجِیلَ» را نازل کرد. (تفسیر قرطبی 245/6.).

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴿٦٨﴾

بگو: ای اهل کتاب! شما برمسلک صحیح و درستی نیستید تا زمانی که تورات وانجیل وآنچه از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده بر پا دارید(نافذ کنید)، وبی‌تردید آنچه ازجانب پروردگارت به‌سوی تو نازل شده، بر سرکشی و کفر بسیاری از آنان می افزاید، پس بر گروه کافران غمگین مباش. (۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَستُم عَلَی شَیءٍ»:برسرهیچ دین وعقیده‌ای نخواهیدبود.پایبند به‌چیزی نیستید.

«فَلاتَأسَ» (أَسِیَ، أسیً): غم مخور، اندوه مدار.

تفسیر:

شأن نزول آیة مبارکه:

از إبن عباس(رض) در **شأن نزول آیة** کریمه روایت شده‌است که فرمود: نافع بن حارثه، سلام بن مشکم، مالک بن صیف و رافع بن حرمله از یهود، نزد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: ای محمد! آیا تو نمی‌پنداری که به دین و آیین إبراهیم هستی و به آنچه که از

(c) ketabton.com: The Digital Library

تورات نزد ما است إیمان داری و شهادت میدهی که إینها به راستی از سوی الله عزوجل است؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بلی! چنان است که میگویید ولی شما بدعت‌ها پدید آوردید و آنچه را که در تورات در مورد گرفتن پیمان از شما در أمر تصدیق من آمده است، إنکار کردید وبه آنچه که مأمور تبیین آن به مردم شده بودید، کفر ورزیدید لذا من نیز از این بدعت‌هایتان برائت جُستم». گفتند: حال که چنین است، بدان که ما برحق وهدایت قرارداریم و به آنچه در دست ما است، تمسک می‌جوییم، لذا نه به توایمان می‌آوریم و نه از تو پیروی می‌کنیم! همان بود که خداوند متعال دررد این‌پندارهایشان فرمود: «قُلْ یا أَهْلَ اَلْکِتابِ لَسْتُمْ عَلی شَیْءٍ حَتّی تُقِیمُوا اَلتَّوْراةَ وَ اَلْإِنْجِیلَ»

ای محمد! به یهودیان و نصاری بگو: شما بر حق و بر بیّنه‌ای از أمر خویش نیستید تا خود را به تورات و انجیل بدانید، به خصوص بعد از اینکه این دو کتاب آسمانی را تحریف نموده و بسیاری از نصوص آنرا تغییر دادید و عمل به آنها را کنار گذاشتید و پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را نیز تکذیب نمودید.

«وَما أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ»: ابن عباس رضی الله عنه گفته است: منظور این آیه مبارکه قرآن است. «وَلَیَزِیدَنَّ کَثِیراً مِنْهُمْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ طُغْیاناً وَ کُفْراً»: لام «لَیَزِیدَنَّ» برای قسم است؛ یعنی، ای محمد! قسم میخورم که چون أهل کتاب، نبوت و رسالت تو را إنکار می کنند، راه غلّو می گیرند، تو را نمی پذیرند و در پی کفر و گمراهی أند؛ قرآن نیز، آنان را بیشتر به آن سو که خود برگزیده‌اند، می کشاند. (طبری 474/10.).

«فَلا تَأْسَ عَلَی اَلْقَوْمِ اَلْکافِرِینَ(68)»: پس تو ای محمد برکفر وإعراض (روگردانی و عدم قبول حق) آنها غمگین مباش که حق تعالی از آنها بی نیاز است و به زودی تو را بر آنها یاری می رساند و به جای آنها انسان‌های بهتری قرار می دهد. این تعبیر برای تسلی خاطر پیامبر است نه نهی از حُزن. (تفسیر قرطبی 245/6.).

باید گفت که: سرچشمه‌ی این کتاب های آسمانی، فقط وحی الهی است. هرکس چیزی از آنها را إنکار نماید، در واقع تمام دستورات خدا را تکذیب و إنکار کرده و به هر سه کتاب معروف کافر است.

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَالَّذِینَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَی مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ﴿۶۹﴾

یقیناً کسانی که [از روی ظاهر] به اسلام گرویده اند و یهودیان و صابئان (بی دینان) و نصارا، هر کس از اینها به الله و روز قیامت ایمان داشته باشد و کار شایسته کند (در آخرت) بیمی بر او نیست و غمگین نمی شود.(۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الصّابِئُونَ»: جمع صابئی، ستاره پرستان، پرستندگان فرشته که در وقت راز و نیاز به آفتاب روی میکنند. آنان، گروهی از نصاری هستند. درة التفاسیر و واضح المیسر می نویسد: «آنان گروهی از مسیحیان اند که وسط سرشان را میتراشند.» باید گفت که: کلمه‌ی «صابئین» که سه بار در قرآن و در کنار یهود و نصارا آمده است، به کسانی إطلاق میشود که پیرو یکی از أدیان آسمانی بودند؛ ولی به مرور زمان إنحرافاتی در آنان پیدا شده است، از جمله إعتقاد به تأثیر ستارگان و کناره‌گیری از معاشرت با مردم و داشتن آداب مخصوصی در زندگی. (فرقان).

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

«إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا»: بدون شك آنانیکه به کتاب های الهی ایمان آوردند و الله و پیامبرانش را تصدیق و از آنان پیروی کردند، آنها از مسلمانان آند.

«وَاَلَّذِينَ هادُوا»: و یهودیان که موسی علیه السلام را تصدیق نموده و از آنچه در تورات آمده تبعیت کردند، «وَاَلصّابِئُونَ»: گروهی از نصاری هستند که ستارگان را پرستش میکردند. «وَاَلنَّصارى»: که از حضرت عیسی علیه السلام پیروی نموده و إنجیل را تصدیق کردند، «مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً»: وهرکدام در زمان خویش به روز آخرت ایمان آورده وعمل شایسته انجام دادند، اینها هرگز از مشکلاتی که در آینده منتظر آن هاست در خوف و بیم قرار نخواهند داشت.

باید گفت که: از اصول مشترك همه ادیان آسمانی، ایمان به الله متعال، روز قیامت و رسالت أنبیاء علیهم السلام است. و واقعیت هم همین است که: آرامش واقعی، در سایه‌ی إیمان و عمل صالح به إنسان میسر میگردد.

«فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاهُمْ يَحْزَنُونَ(69)»: زیرا خدای تعالی به سبب اعمال صالحی که آنها انجام داده‌اند خوف شان را از بین بُرد، از این روی آنها غم و أندوهی به خاطر کارهایی که انجام داده‌اند نخواهند داشت. (تفسیر طبری 476/10).

باید متذکر شد که: پیروان أدیان مختلف، پس از آمدن دین جدید، باید به آن ایمان آورند، وگرنه بَعثت أنبیای بعدی بیهوده خواهد بود. یهود و نصارا و صابئان، هرکدام مثل مسلمانان به پیامبر اسلام إیمان آورند و عمل صالح انجام دهند، بیم و أندوهی نخواهند داشت.

ابن کثیر فرموده است: مقصود این است هر فرقه و گروهی که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشند و عمل صالح أنجام میدهند. و چنین أمری تحقق پذیر نیست مگر این که با شریعت محمد صلّی الله علیه وسلّم که برای جمیع ثقلین مبعوث شده است موافق باشند. پس آنان که به چنین وصفی متصف باشند، از آنچه که در آینده با آن روبرو میشوند بیمی ندارند، و از آنچه پشت سر خود به جا میگذارند ترسی به دل راه نمیدهند. (مختصر ابن کثیر 535/1).

قابل یادآوری است که: إجماع مسلمانان منعقد است بر این که: یهودیان، نصرانیان و صابئیانی که دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم به آنان رسیده اما مسلمان نشده‌اند، از أهل دوزخ می باشند. (تفسیر انوار القرآن)

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه قبلی خواندیم که الله متعال از أهل کتاب پیمان محکم و إستواری گرفته بود. إینک در آیات (70 الی 75) در بارة مسیحیان بحث بعمل می‌آید که حضرت عیسی علیه السلام را الله می شمارند وطوری تصور دارند که الله در وجود او حلول یافته و با او یکی شده است؛ یعنی، خدا از دو ذات «لاهوتی» و «ناسوتی» ترکیب یافته است.

لاهوتی: آسمانی، خدایی، عالم غیب. ناسوتی: این جهان، جهان طبیعی، عالم مادّی.

لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ﴿٧٠﴾

البته ما از بنی اسرائیل [بر اطاعت از خدا و پیروی از موسی] پیمان گرفتیم و به‌سوی آنها پیغمبرانی فرستادیم، (اما) هرگاه پیغمبری پیامی می‌آورد که دلخواهشان نبود، گروهی (از پیغمبران) را تکذیب می‌کردند و گروهی را می‌کشتند.(۷۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«میثاق»: پیمان پایدار واستوار. «لاتَهوَی أَنفُسُهُم»: برخلاف هوس هایشان، برخلاف دلخواهشان، میل نمیکند و نمی پسندد.

تفسیر:

«لَقَدْ أَخَذْنا مِیثاقَ بَنِی إِسْرائِیلَ»: درگذشته از یهودیان عهد وپیمان‌های محکم و موکد و سوگندهای شدید بر این امر گرفتیم که به الله متعال ایمان آورده و از پیامبرانش پیروی کنید.

در ألبحرآمده است: بدین وسیله خداوند خبر می دهد که یهودیان پیشین عهد و پیمانی که خدا از آنان گرفته بود، نقض کردند؛ زیرا آنان جرائمی عظیم از قبیل تکذیب پیامبران و کشتن بعضی از آنها خبر میدهد که مرتکب شدند، و اینها نیز اولاد و بازماندگان آنها هستند، پس اذیت و آزار و عصیانی که از آنها سرمیزند تازگی ندارد؛ زیرا خوی وروش نیاکان آنها است.(بحر 531/3.).

«وَأَرْسَلْنا إِلَیْهِمْ رُسُلاً»: ولی زمانیکه پیامبران را به منظور هدایت آنها و توضیح و تعیین امر دین، فرستادیم.

«کُلَّما جاءَهُمْ رَسُولٌ بِمالا تَهْوی أَنْفُسُهُمْ»: و آنها ملاحظه کردند آنچه این پیامبران باخود آورده‌اند مخالف هوس وآرزو های شان است.

«فَرِیقاً کَذَّبُوا وَفَرِیقاً یَقْتُلُونَ(70)»: شروع به کشتن پیامبران نمودند و آنها را تکذیب نموده و به این ترتیب دو عمل مجرمانه وزشتی را انجام دادند: برخی از آن پیامبران را دروغگو پنداشتند، و برخی دیگری را هم کشتند، که از جمله تکذیب شدگان، همانا عیسی علیه السلام وامثال وازجمله کشته شدگان، میتوان از زکریا ویحیی علیهما السلام نام برد. قابل یادآوری میدانیم که: پیمان شکنی، پیامبرکشی، تکذیب و لجاجت، از ازجمله صفات بارزه بنی‌اسرائیل است. واقعیت امر آنست که: در جوامع فاسد عادت بر آن بنا یافته است که: شخصیّت إلهی و خدا پرست یا مورد (تکذیب) قرار میگیرند و یا هم وجود شان از حضور در جامعه حذف میگردند که: قتل وترور نمونه های آنست.

مفسر بیضاوی میفرماید: «یقتلون» را به جای «قتلوا» به کار برده است؛ چون میخواهد أحوال گذشته‌ی آنانرا بیان کند وآنرا درأذهان مجسم و حاضر نماید و به این نکته نیز إشاره کند که این خوی و عادت گذشته و حال و آینده‌ی آنان است. ضمناً با این عمل سجع و وزن آیات را نیز رعایت کرده است. (بیضاوی صفحه‌ی 157.).

وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَصَمُّوا ثُمَّ تَابَ اللهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴿٧١﴾

و (یهودیان) گمان کردند که هیچ عذاب و امتحانی برایشان نخواهد بود، لذا (ازدیدن حقایق) کور و(از شنیدن حقایق)کرشدند، بازالله توبه‌شان را بپذیرفت باز بسیاری از آنها کور و کر شدند و الله به آنچه می‌کنند بیناست.(۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فِتنَة»: آزمایش، بلا، عذاب، مجازات.«عَمُوا»: کور شدند.«صَمُّوا»: کرشدند.

تفسیر:

«وَحَسِبُوا أَلاّ تَکُونَ فِتْنَةٌ»: یهودیان چنان گمان وتصورکردند که خدای تعالی درقبال

(c) ketabton.com: The Digital Library

عملکردشان یعنی به سبب قتل وتکذیب پیامبران، بلا ومصیبت وآزاری نخواهند دید؛ زیرا مهلت و تأخیر خدا در این مورد آنها را مغرور کرده بود.
هکذا بنی‌اسرائیل طوری تصور داشتند که: آزمایش‌ها یا قهر و عذاب الهی، مربوط به دوران حضرت موسی علیه السلام بوده و شامل آنان نمی‌شود. از این رو سرگرم زندگی مادّی، رفاه‌طلبی و بی‌تفاوتی نسبت به آیات الهی شدند.
«فَعَمُوا وَصَمُّوا»: ازاین روی کوری را برهدایت ترجیح داده و از شنیدن سخن حق کَر شدند یعنی در گمراهی و فساد فرو رفته و غرق شده بودند، از این رو از یافتن راه هدایت نابینا و از شنیدن حق ناشنوا شده بودند. یعنی: از دیدن راه هدایت کور و از شنیدن حق کر شدند، آنگاه که با أحکام تورات مخالفت ورزیده و «اشعیاء» که یکي از پیامبران بني اسرایل بود را کشتند.
«ثُمَّ تابَ اللهُ عَلَيْهِمْ»: سپس خدای تعالی توبهٔ آنها را پذیرفت وقحطی را از آنان برداشت؛ تا در خویشتن نظر کنند و به سوی خدای خود بازگردند.
مفسر قرطبی فرموده است: در این کلام اضمار مکنون است که تقدیر آن چنین است: در بلا و مصیبت اُفتادند، آنگاه توبه کردند و خدا توبه‌ی آنان را پذیرفت. (تفسیر قرطبی 248/6).
«ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ»: اما آنها دوباره به ارتکاب جرم و جنایات خود پرداخته ودر شنیدن ودیدن حق برکوری وکری خود أفزودند. اشاره به اعمالی است که بعد از توبه مرتکب شدند؛ طوریکه در فوق تذکر دادیم همانا کشتن یحیی فرزند زکریا و سوء قصد به جان حضرت عیسی علیه السلام بود.
درضمن بایدگفت که: برای مدّتی درخط مستقیم بودن مهم نیست، مهم حسن عاقبت است. ازجمله «ثُمَّ تابَ اللهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا» «ثُمَّ عَمُوا» آیه مبارکه برمی‌آیدکه: بنی‌اسرائیل بعداز بازگشت لطف خداوند، تامدّتی در خط صحیح و مستقیم باقی ماندند؛ ولی دو باره از این راه مستقیم منحرف شدند.
«وَاللهُ بَصِيرٌ بِما يَعْمَلُونَ(71)» وخداوند به آنچه میکنند، بینا ست؛ وبر الله متعال هیچ کاری از آنها پوشیده نیست و به زودی اوتعالی آن‌ها را به سبب عملکرد زشت و قبیح شان مجازات خواهد داد. باید یادآور شد که ایمان داشتن به نظارت خداوند متعال در زندگی انسان نقش مهم و اساسی را دارا میباشد.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴿٧٢﴾

آنها که گفتند: «خداوند، همان مسیح پسر مریم است» یقیناً کافر شدند، در حالی که (خود) مسیح گفت: «ای بنی اسرائیل! الله را که پروردگار من و پروردگار شما است؛ عبادت کنید، همانا هر کس به خداوند شرک آورد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است، و جایگاه او دوزخ است، و برای ظالمان هیچ مدد گاری نیست». (۷۲)

تفسیر:

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ»: مفسر أبو سعود در این مورد فرموده است: بعد از ذکر أعمال زشت یهود، اینک نوبت به برشمردن زشتی ها و قبایح نصاری و باطل کردن گفتار فاسد آنان می رسد، آنها گمان بردند از مریم خدایی متولد شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(با تأسف باید گفت: کسی که از مادر متولّد شده است، چگونه میتواند خدا باشد؟) این گروه عبارتند از«یعقوبیه» که گمان بردند خدا در وجود عیسی حلول کرده و با او متحد شده است.
این فرقه همچنان به مبدأ لاهوت وناسوت معتقداند که بر اساس این نظریه میگویند ذات خداوند متعال در ذات عیسی علیه السلام حلول نموده است.
حق تعالی از چنین چیزی پاک ومنزه است. اینها همچنان میگویند عیسی علیه السلام بین اینکه خدا باشد و هم زمان انسان نیز باشد جمع نموده و در اخیر ایشان را خدا پنداشتند. ولی الله متعال پاک ومنزه از این وهم و گمان ها است. (تفسیر ابو سعود 49/2.).

یاد داشت:

فرقه‌های ملکیه، یعقوبیه ونسطوریّه‌ی قدیم، یا کاتولیک، ارتدکس و پروتستان امروزی به تثلیث قایل اند. [منیر]
«وَقالَ اَلْمَسِيحُ يا بَنِي إِسْرائِيلَ اُعْبُدُوا اللهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ»: درحالیکه عیسی علیه السلام از چنین باوری بریء و بیزار است و خود او در میان قوم خود فریاد برداشت: ای‌بنی‌اسرائیل! ای‌قوم من خدای را عبادت کنید که مستحق عبودیت و اُلوهیت است و من را نپرستید که من بنده‌ای از بندگان اویم و پروردگار من و شما خداست و او کسی است که ما را آفریده و روزی داده و امر کرده است تا تنها او را عبادت کنیم.
ابن کثیر فرموده است: عیسی به هنگام کودکی اولین کلمه‌ای که بر زبان آورد این بود: «من بنده‌ی خدا هستم» ونگفت من خدا یا پسر خدا هستم بلکه گفت: «من بنده‌ی الله هستم، به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است». (تفسیر ابن کثیر 536/1.).
و قرطبی فرموده است: خدای متعال آنچه را که پذیرفته بودند با دلیل قطعی رد کرد و فرمود: «وَ قالَ اَلْمَسِيحُ يا بَنِي إِسْرائِيلَ اُعْبُدُوا اللهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ» وقتی مسیح میگوید: یا رب و یا الله، چگونه خود را به فریاد می طلبد و چگونه از خود مدد میجوید؟! این خود محال است. (تفسیر قرطبی 249/6).
ما نباید درباره‌ی أولیای خدا وپاکان ونیکان، غلوّ کنیم. درآیة مبارکه خواندیم که: خود حضرت عیسی علیه السلام به خدا پرستی دعوت می کرد.
«إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِ اَلْجَنَّةَ»: این عمل شما شرک آلود است و شما را از ملت اسلام بیرون میکند و آنکه به الله متعال شریک آورد بهشت بر او حرام است.
یعنی هرکس به الوهیت غیر خدا معتقد باشد هرگز وارد بهشت نمی شود؛ چون بهشت منزلگاه یکتاپرستان است.
«وَمَأْواهُ اَلنّارُ»: وسرانجامش آتش دوزخ است. که درآن برای همیشه جاودان خواهد بود.
«وَما لِلظّالِمِينَ مِنْ أَنْصارٍ(72)»: چنین کسی ستمگار و تجاوزگر است وبرای ستمگار و متجاوز دوستی که از او بدی را در روز قیامت دفع کند و یا به او نفع برساند نیست و یاری دهنده‌ای برایش در برابر عذاب نیست.
بناءً باید گفت که: در قیامت شفاعت هست، ولی برای مشرکین این شفاعت وجود ندارد و مشرك، هرگز به بهشت داخل نمیشود. و با تمام صراحت باید گفت که: شرك به خدا، ظلم است.
در آیات متذکره کیفیّت «إیمان بِالله» نصاری بیان یافت، آنها برخلاف عقل و دانش و برخلاف فطرت سلیمه و برخلاف تصریحات خود حضرت مسیح(ع) عیسی پسر مریم

(c) ketabton.com: The Digital Library

راخدا قرار دادند؛ يك را سه، و سه را يك گفتن، به نام خود را فريفتن است. حقيقتاً، همه طاقت و قوّت خود را تنها براى اثبات الوهيّت حضرت مسيح صرف ميكنند؛ حال آنكه خودحضرت مسيح مانند مردم ديگر علانيه به ربوبيّت خدا و مربوبيّت خود اعتراف مى‌كند، و شركى را كه امّت در آن مبتلا مى شدند، به قوّت و وضوح تقبيح ميفرمايد؛ باز هم اين كوران عبرت نمى گيرند.

توضيح مختصر و ضرورى:

چرا اين قوم نصارى، افكار وعقايد باطل و گفتار ناپسند خود را رها نمى كنند وبراى زدودنِ اين گناه بزرگ ازخدا آمرزش نميخواهند؟! چنان تصور ميكنند كه الله جوهرى يگانه است ودر سه جسم(پدر، پسر، روح القدس) حلول يافته است وهرسه، يكى به شمار ميرود و گويند: مثالش همچون آفتاب ميماند كه ازحجم وروشنايى وحرارت تشكيل گشته وهرسه را آفتاب بشمار مى آورند؛ هر چند، روشنايى، حرارت وگرما، و إنفجارات أتمى و واكنشهاى مقناطيسى داشته باشد.راستى،اين سخن، بسيارخنده‌آوروماية‌ى تحقير وسُبُكى عقل است. چگونه اين سه‌يكى است وآن يكى هم اين سه تاست؟![تفسير الواضح الميسر]

در بارە‌ى اولياى خدا و پاكان و نيكان، نبايد غلوّ كنيم. چون خود عيسى به خدا پرستى مردم دعوت مى كرد.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴿٧٣﴾

به راستى كسانى كه گفتند: الله، سوم معبودهاى سه گانه است، كافر شدند.

حال آنكه هيچ معبود برحق نيست جز يک معبود برحق و يكتا، و اگر از آنچه مى‌گويند (شرک) باز نيامدند، البته به كافران آنها عذاب دردناک خواهد رسيد.(٧٣)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«إِنَّ اللهَ ثالِثُ»: خدا، يكى از خدايان سه‌گانه، خدا سومين آن سه أُقنوم است. «ثالِث ثَلاثَةٍ»: سومينِ آن سه، (قابل تذكر است كه: اخيراً تعدادى از علماى مسيحى بدين نظراندكه: «عقيده به تثليث، إعتبار علمى ندارد». (تفسير الميزان). «لَيَمَسَنَّ»: قطعاً لمس مى كند.

تفسير:

در آية قبلى، إعتقاد إنحرافى حلول خداوند در مسيح را ردّ كرد، در اين آية مباركه انحراف عقيده‌ى به تثليث را بيان ميكند، چون هر دو شرك است و بايد با آن مبارزه شود.

بايد گفت كه: در عقيده‌ى به تثليث، خدا، مسيح و روح القدس (أب و ابن و روح‌القدس)، هرسه، خدا محسوب ميشوند. طوريكه در آية مباركه ميفرمايد: «لَقَدْ كَفَرَ اَلَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ»: همانا كافر شدند كسانيكه گفتند: خدا يكى ازخدايان سه گانه است. يعنى گروهى ديگر از مسيحيان قايل به تثليت‌اند (سه گانه پرستى) و اينكه خدا سوم سه تاست: «العياذ بالله» خدا در آن يك حصّه دارد؛ باز هر سه يك، و آن يك سه است!

مراد اين سخن‌شان است كه گفتند: خداوند از حيث شخصيت سه‌گانه است، درعين اينكه طبيعت يا ذات او يگانه مى باشد. اين سه شخصيت يا سه «اقنوم»، عبارتند از: «اقنوم پدر»، «اقنوم پسر» و «اقنوم روح القدس».

اين گفته‌ى يكى از فرقه هاى نصارى است كه به «نسطوريه و ملكانيه» موسوم هستند و به تثليث و سه گانگى اعتقاد دارند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنها میگویند: اُلوهیت و خداوندگاری در بین الله و عیسی و مریم مشترک است، و هریک از آنها خدا است. این گفتارشان به نام: «پدر و پسر و روح القدس» معروف و مشهور است.
مفسرسدی فرموده است: این آیه در مورد نصاری نازل شد که مسیح و مادرش را خدا قرار دادند، پس خدا را سوم سه نفر قرار دادند. و درتفسیر بحر آمده است: آنها به یک جوهر و سه اقنیم، «اصل» یعنی «پدر ومادر وروح القدس» اعتقاد دارند. و این سه، یک خدا را تشکیل میدهند. همان طور که آفتاب شامل قرص وروشنایی و حرارت است. به گمان آنها پدر و پسر و روح القدس هر یک خدایی مستقل هستند ومجموعاً یک خدا را تشکیل می دهند، و چنین گمانی عقلاً باطل است؛ زیرا سه، یکی نیست و یکی، سه نیست.
«وَما مِنْ إِلهٍ إِلاّ إِلهٌ واحِدٌ»: در صورتی که در عالم هستی جز خدای بی همتا و بی نظیر، خدای یگانه نیست و برای او تعالی شریکی در ملکش وجود ندارد و عیسی علیه السلام ومریم بندگان الله اند. خدایی که هیچ شبیه ومانندی نداشته و از تمامی این تصورات پوچ و باطل، پاک و مبرا است.
«وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمّا يَقُولُونَ»: این گروه اگر دست از این دروغ و افترای و اعتقاد به تثلیث خود برندارند، «لَيَمَسَّنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (73)»: به زودی خداوند متعال آنها را به سزای اعمال خویش گرفتار خواهند کرد، و یقیناً سزای او بسیار عظیم و بزرگ است و هیچکس طاقت تحمل آن را ندارد، زیرا آنها بزرگترین گناه را مرتکب شده اند. ولی کسانیکه اسلام آوردند، یا اسلام می آورند، از این حکم مستثنا هستند.

أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴿٧٤﴾

آیا به سوی الله باز نمی گردند، و از او طلب آمرزش نمی کنند؟! در حالیکه الله بخشنده مهربان است.(۷۴)

تفسیر:

«أَفَلا يَتُوبُونَ إِلَى اللهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ»: چرا به درگاه خداوند متعال باز نمی‌گردند و از وی آمرزش وتوبه نمی‌طلبند؟ یعنی چرا به چنان عقایدی ناروا و گفتاری باطل خویش خاتمه نمیدهند، و ازآنچه که به خدا نسبت داده اند از قبیل اتحاد و حلول، طلب عفو و بخشودگی نمی کنند؟
«وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (74)»: اگر توبه کنند، خدا آنها را می بخشاید و به آنها رحم میکند.
این از شان آن ذات غفور و رحیم است که چون گنهکاری باغی، و گستاخی شرمیده، به عزم اصلاح حاضرشود، به یك آن، گناهان تمام عمر او را میبخشد، خداوند متعال هم گذشته را میبخشد وهم آنان را مورد رحمت قرار میدهد. حتّی کفر و شرك، با توبه و اعتقاد به توحید، بخشیده می شود.
مفسر بیضاوی فرموده است: این إستفهام «أَفَلا يَتُوبُونَ» بیانگر تعجب خدا از اصرار و پافشاری آنها بر کفر می باشد.

مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انْظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴿٧٥﴾

مسیح فرزند مریم فقط فرستاده(الله) بود،که پیش از او(نیز) فرستادگان دیگری بودند، و مادر او زن صادق (و تصدیق کننده) بود، و هردو (مادر و پسر) طعام میخوردند(حال آنکه

(c) ketabton.com: The Digital Library

الله طعام نمیخورد)، بنگر چگونه ما آیات (دلائل توحید) را بیان میکنیم، باز بنگر چگونه (از راه حق) باز گردانیده میشوند؟.(۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَلَت»: آمده است. رفته است، سپری شده است. صِدّیقة: بسیار راستگو و درستکردار. أَنَّی: چگونه؟ چطور؟ یُؤفکونَ: دور میافتند، بازداشته میشوند، منصرف گردانیده می شوند.

تفسیر:

«مَا اَلْمَسِیحُ اِبْنُ مَرْیَمَ إِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ اَلرُّسُلُ» مسیح، پسر مریم، جز پیامبری مانند پیامبران پیشین نیست، یعنی: عیسی علیه السلام فقط در مقام پیامبری قرار دارد و هرگز مقام او از این محدوده فراتر نرفته و نمیرود تا به پندار باطلشان به مرتبه الوهیت یا فرزندی خدای «لَم یَلِد وَلَم یُولَد۳» [الإخلاص: 3].

برسد بلکه او از جنس پیامبرانی است که قبل از وی آمده بودند و معجزاتی هم که خدای سبحان بهدست وی پدیدار ساخت، موجب اُلوهیت وی نمیشود زیرا پیامبران قبل از وی نیز، نظیر این معجزات را آوردهاند چنانکه حق تعالی عصا را در دست موسی زنده گردانید و آدم علیه السلام را بدون پدر آفرید لذا اگر طبق پندار آنان، عیسی علیه السلام به خاطر این معجزات، خدا یا فرزند خدا گردیده پس پیامبران قبل از وی نیز العیاذ بالله خدا بودهاند!

«وَأُمُّهُ صِدّیقَةٌ»: مریم نیز چنین است، او مادر عیسی و زنی صدیقه، عفیفه، شریفه و پاکدامن است.

«صدیق» کسی است که بسیار راستگو باشد و راستگویی خود را با کردار درستش به اثبات رسانیده باشد. در آیهی (12 سوره تحریم) صدّیقه بودن حضرت مریم چنین بیان شده است که او کلمات الهی را تصدیق میکرد و از عابدان بود. «صَدَّقَتْ بِکَلِماتِ رَبِّها وَ کُتُبِهِ وَ کانَتْ مِنَ الْقانِتِینَ».

یادداشت:

ابن کثیرفرموده است که: «آیهی وَ أُمُّهُ صِدّیقَةٌ» نشانگر آنست که: مریم پیامبر نبوده است، همان گونه که ابن حزم وسایرین هم بدین نظر می باشند. این تعداد ازمفسران؛ نبوت «ساره» و «مادر موسی» را میپذیرند و استدلال میآورند که ملائکه ای با آنها سخن گفته است. اما جمهور برآنند که پیامبران فقط مرد بوده اند همانگونه که خداوند میفرماید: «وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلاّ رِجالاً نُوحِی إِلَیْهِمْ.» ابو موسی اشعری اجماع را بر این مطلب نقل کرده است.

«کانا یَأْکُلانِ اَلطَّعامَ»: عیسی و مادرش هر دو بشراند و در آنها هیچ خصوصیتی از خدا نیست.

آنها مانند دیگر مخلوقات، آفریدهی خدا هستند و از استخوان و گوشت و رگ و اعصاب ترکیب یافته اند. آنها نیز به خوردن و نوشیدن نیاز و ضرورت دارند و مانند سایر مردم طعام میخورند وحتّی از نجاست و دفع فضلات هم استغنا کرده نمی تواند. تصوّر کنید: رسیدن غلّه به شکم، و هضم شدن آن مستقیما و یا غیر مستقیم، به چه چیز ها احتیاج دارد؛ تقریباً به هر چیز دنیا احتیاج دارد؛ از زمین، هوا، آب، آفتاب و حیوانات و نباتات، وغیره پس چنین موجودی چگونه پرستش میشود و چگونه الوهیت او قابل تصور است؟!

ملاحظه فرماید در این آیه، خداوند متعال سه دلیلی را بیان میدارد مبنی به اینکه عیسی علیه السلام خدا نیست:

(c) ketabton.com: The Digital Library

1 - او از مادر متولد شد و پسر مریم است.
2 - پیامبرانی مثل او نیز بوده‌اند و او بی همتا نیست.
3 - او هم مانند سایرین نیاز به غذا داشت و قدرتش را از لقمه نانی به دست می‌آورد، پس از خود قدرت ندارد تا خدا باشد. بلی، آنکه نیاز به غذا دارد، نمیتواند خالق باشد.
اینها بیان روشن و عمومی و همه فهم قرآن است.
«اُنْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ اَلْآياتِ»: بنگر که چگونه نشانه‌های انسان بودنِ آن دو را بیان میکنیم. و بطلان پندارهای بی بنیادشان را برملا میگردانیم؟ و این عبارت، مخاطبان را از حال این گروهی که بشری را بر مسند خدایی مینشانند، به تعجب در می افگند.
باید گفت که: اگر عناد وعدوات در میان آید، روشن‌ترین برهان‌ها و دلایل هم کارساز نخواهد بود.
«ثُمَّ اُنْظُرْ أَنّى يُؤْفَكُونَ(75)»: شگفتا از این عمل نصرانیان که اینگونه دلیل و برهان برای آنها واضح میگردد ولی آنها دچار انحراف و سردرگمی میشوند و بر خدا دروغ بر می بندند وسخن باطل و منحرف می گویند.
قابل تذکر است که: اگر کسی به راستی در پی کشف حقیقت عیسی مسیح علیه السلام باشد، از این نشانه‌ها به روشنی تمام بدون هرگونه شک و تردیدی میتواند به این امر پی ببرد که او تنها یک انسان بوده است و بس. پیداست کسی که ازبطن یک زن متولد شده باشد وحتی شجره نسب‌اش موجود باشد، جسمی بشری داشته باشد، محدود و مقید به تمام حدود و قیودی و متصف به تمام صفاتی باشدکه از خصوصیات یک بشر است، میخوابیده است، میخورده است، احساس سرما و گرما میکرده است و حتی به وسیله‌ی شیطان در فتنه و آزمایش هم انداخته شده باشد، درباره‌ی او کدام انسان منطقی میتواند تصور کند که او خود خدا است و یا در خدایی با خدا شریک و سهیم است.
در نهایت باید گفت که: در حقیقت آنان معتقد به مسیح تاریخی ای که در عالم واقع ظهور کرده بود، نیستند، بلکه از روی وهم و گمان خود یک مسیح تخیلی ای به خلق کرده و آن را خدا قرار داده اند.

خوانندگان محترم:

خداوند کارهای باطل و بیهوده‌ی یهودیان و مسیحیان را مردود شمرد و بر بطلان آن دلیل آورد و بندگی غیر خدا را غیر مقبول دانست و فرمود: هیچ موجودی-جز او-شایان خدایی و فرمانروایی نیست و به هر دو گروه با خطاب «يا أهل الكتاب!» هشدار داد. اینک در آیات (76 الی 81) در باره ستیزه‌گری مسیحیان در خدای عیسی، سرسختی اهل کتاب در تباهکاری بحث بعمل آمده است.

قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴿٧٦﴾

بگو: آیا به جای خدا چیزی را می پرستید که برای شما قدرت دفع هیچ زیان و جلب هیچ سودی را ندارد؟! و یقیناً الله شنواي [همه گفتارها] و داناي [همه اسرار و رازها] ست. (پس تنها او را عبادت کنید).(۷۶)
«مِن دُونِ اللهِ»: غیر از خدا، پایین تر از خدا.

تفسیر:

«قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ مالا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلا نَفْعاً» ای محمد! به نصرانیان بگو آیا کسی را مانند عیسی علیه اسلام که از میان بشر است و مالک هیچ نفع و یا ضرری برای

(c) ketabton.com: The Digital Library

خویشتن نیست عبادت میکنید.) در حالیکه خدای تعالی مستحق عبادت است چون مالک هر نفع و ضرری میباشد و این اوست که زنده می کند و می میراند و می دهد و باز می دارد.
در البحر آمده است: بعد از این که خداوند متعال با دلیل عقلی و نقلی الوهیت عیسی را رد کرد و از آنان خواست توبه و استغفار کنند، آنها را به خاطر تصورات غلط و نادرستشان توبیخ کرده است؛ زیرا عیسی از دفع ضرر و جلب منفعت ناتوان است و چنین موجودی ضرری را از آنها دفع نمی کند.538/3
«وَاللهُ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ(76)»: تنها خداوند، شنوای درخواست‌ها و آگاه به سود و زیان انسان‌هاست، نه معبودهای دیگر. طوریکه میفرماید: خدای‌تعالی اقوال گناه آلود شما را می شنود و بر تمام أفعال بد و زشت شما داناست و به زودی همۀتان را بر آنچه انجام داده‌اید مورد محاسبه قرار می دهد.
«العَلِيمُ»: وبه درون وبیرون وپنهان وآشکار و امور گذشته و آینده آگاه است. پس خداوندِ کاملی که از این صفات برخوردار می باشد سزاوار است تاهمه عبادت‌ها تنها برای او انجام گردید و دین برای او خالص گردانده شود.
در این آیه، مبارکه گروهی از مسیحیان به خاطر شرك و غلوّ درباره‌ی عیسی علیه السلام مورد توبیخ خدا قرار گرفته‌اند طوریکه میفرماید:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴿٧٧﴾

بگو: ای اهل کتاب! به ناحق (و بی دلیل) در دینتان غلوّ نکنید، و از خواهشات و هوس های گروهی که یقیناً پیش از این گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند و از راه راست دور شدند، پیروی مکنید.(۷۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لاتَغلوا»: از حد نگذارید، افراط نکنید، گزافه‌گویی نکنید. از جمله غلوّ أهل کتاب این است که مسیحیان عیسی و مادرش را از مرتبه پیغمبری و صِدّیقیت به مرتبه خدائی می رسانند، و یهودیان عیسی و مادرش را به ألقاب زشت (زنا) مسمی می نمایند.
«غَيرَالَحقّ»: به ناحق، از روی باطل.

تفسیر:

«قُلْ يا أَهْلَ اَلْكِتابِ لاتَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ اَلْحَقِّ»: ای جماعت یهود و نصاری! در دین خود از حد مقرر تجاوز نکنید و إفراط نورزید، از هوا و هوس پیروی ننمائید. نصرانیان در شأن عیسی علیه السلام غلو و زیاده روی نموده برخی او را خدا دانستند و برخی دیگر فرزند خدا، چنین باورهایی افترا بر الله متعال و تجاوز از حد است.
مفسر إمام قرطبی فرموده است: یهودیان نیز دست به غلو و زیاده روی زده و سخنی زشت در حق مادر عیسی علیه السلام گفته او را متهم به زنا نمودند و در حق عیسی علیه السلام نیز گفتند که فرزند غیر شرعی است، خدای تعالی وی را گرامی داشته و او و مادرش را از چنین اعمال زشتی نگهداشته است.
ولی بایدگفت که: غلو وافراط درحق، یعنی به‌کارگرفتن تمام سعی و کوشش بشری در جست و جوی حق وحقیقت و کشف آن، مطلوب است و چنین افراطی مذموم هم نیست.
«وَلا تَتَّبِعُوا أَهْواءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ»: از پیشینیان و پیشوایان خود که قبل از رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم گمراه بودند پیروی نکنید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یعنی اینکه غلوّ، تنها درباره‌ی عیسی علیه السلام نبود؛ بعضی از یهود هم درباره‌ی «عُزَیر» غلوّ کرده، او را پسر خدا می دانستند.
«وَأَضَلُّوا كَثِيراً»: و با فریبکاری های خود جمعی کثیر را از راه مستقیم منحرف می نمایند.
باید گفت که: گمراهی مراحلی دارد: إبتدا انسان خود گمراه میشود، «ضَلُّوا» سپس دیگران را گمراه می کند، «أَضَلُّوا» و در نهایت برای همیشه از حق باز می مانند.
«وَضَلُّوا عَنْ سَواءِ اَلسَّبِيلِ(77)»: و از راه روشن و مستقیم منحرف گشتند. آنان، پیشینیان و پیشوایان یهود و نصاری قبل از بَعثَت محمد صلی الله علیه وسلم بودند.
قرطبی فرموده است: تکرار کردن ضَلُّوا نشان میدهد که آنها هم در گذشته و هم در آینده گمراه گشتند. منظور پیشینیانی است که گمراهی را به صورت سنت درآورده و به آن عمل می کردند. (تفسیر قرطبی 252/6.).

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٧٨﴾

آنها که از بني اسرائيل کافر شدند بر زبان داود و عيسي بن مريم لعن (و نفرين) شدند، اين (لعنت) به سبب آن بود که نافرمانی می‌کردند و از حد می‌گذشتند.(۷۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَصَوا»: سرکشی ونافرمانی میکردند. «كانوا يَعتَدونَ»: ازحق تجاوز میکردند، ستم روا می داشتند.

تفسیر:

«لُعِنَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى لِسانِ داوُدَ وَ عِيسَى اِبْنِ مَرْيَمَ»: محققاً که خدای تعالی کفار بنی اسرائیل و تکذیبگران شان را از رحمت خود طرد نموده، و کافران بنی اسرائیل را در زبور و إنجیل لعن و نفرین کرده است. باید گفت که: أنبیا، همیشه دعا خیر نمی کنند، گاهی هم نفرین می کنند. و واضح است که: گناه و تجاوز، لعنت پیامبران را به دنبال دارد.
ابن عباس(رض) فرموده است: به تمام زمان‌ها نفرین شده اند. درعهد حضرت موسی و در تورات نفرین شده اند، در زمان داود در زبور و در زمان عیسی در انجیل و در عهد حضرت محمد در قرآن نفرین شده اند.(تفسیر بحر 539/3.)
مفسرین گفته اند: وقتی یهود در روز شنبه از حد تجاوز کردند، حضرت داود آنها را دعا کرد وخدا آنان را به صورت میمون درآورد و وقتی اصحاب مائده به حضرت عیسی کافر شدند، حضرت عیسی آنان را دعا کرد و به صورت خوک درآمدند.
«ذلِكَ بِما عَصَوْا وَكانُوا يَعْتَدُونَ(78)» چنین نفرین و لعنی به سبب نافرمانی و تجاوزشان صورت گرفت. و باید گفت که: عصیان و تجاوز، انسان را به کفر می کشاند.

كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴿٧٩﴾

آنها یکدیگر را از کارهای بدی که مرتکب می شدند باز نمی داشتند. مسلماً بد بود آنچه را انجام می دادند.(۷۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لايَتَناهونَ»(نَهي): یکدیگر را نصحیت نمینمودند، یکدیگر را باز نمیداشتند، از کارهای

(c) ketabton.com: The Digital Library

بد دست نمیکشیدند، یکدیگر را منع نمیکردند. «يَتَوَلَّونَ»: دوستی میکنند، یار خود می‌گیرند.

تفسیر:

«كانُوا لايَتَناهَوْنَ عَنْ مُنكَرٍ فَعَلُوهُ»: این بدکاران بنی اسرائیل یکدیگر خودرا از أنجام فعل بدوفساد نهی نمیکنند، بلکه دربرابرأنجام این أعمال سکوت میکنند.

قبل از همه باید گفت که: ترك أمر به معروف، زمینه ساز کفر است. بناءً أمر به معروف ونهی از منکر، از مهمترین قواعد إسلام و بزرگترین فرایض شرعی آن است.

إبن عطیه میفرماید: «إجماع مسلمانان بر این است که نهی از منکر بر کسیکه توان آنرا دارد و درصورت أنجام دادن آن، ازرسیدن زیان برخود وبرمسلمانان امان است، فرض میباشد اما اگر بیم چنین زیانی متصور بود، باید در دلش منکر را إنکار نموده و مرتکب منکر را ترک نماید و با وی آمیزش نکند».

«لَبِئْسَ ماكانُوا يَعْمَلُونَ(79)»: بلکه در برابر انجام این اعمال سکوت میکنند. چقدر بداست این عملکردآنها وبه زودی خدای تعالی به آنها سزا خواهد داد.

جار الله زمخشری مفسرمشهور جهان اسلام فرموده است: خداوند متعال برای ابراز تعجب شدید از عملکرد آنها، موضوع را به وسیله ی قسم مؤکد نموده است، و بس جای تأسف است که مسلمانان یکدیگر را از عمل زشت منع نمیکنند و گویا اینکه در این مورد اسلام مطلبی ندارد. (تفسیرکشاف 519/1.).

در البحر آمده است: آنها انجام دادن منکر و تظاهر به آن و عدم نهی از آن را با هم جمع کرده بودند، وقتی معصیتی رخ می دهد باید مستور و مخفی بماند همان گونه که در حدیث آمده است: «هریک از شما مرتکب چنین ناپاکی هایی شد، باید آن را مستور بدارد». وقتی علناً اتفاق بیفتد و مردم در نهی از آن سهل انگاری کردند، این خود به معنی تشویق نمودن عصیان و سبب گسترش و ازدیاد آن میشود. (بحر 3 / 540.).

در حدیث شریف به روایت ابن‌مسعود(رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «همانا اولین نقصی که در کار بنی‌اسرائیل وارد آمد، از آنجا ناشی شد که چون مردی بامرد دیگری روبرو می شد و وی را در منکری میدید، به او میگفت: ای مرد! از خدا پروا کن و از این منکر دست بردار زیرا این کار بر تو جایز نیست اما همین‌که فردای آن بار دیگر با همان شخص ملاقات می‌کرد، ارتکاب منکر از سوی او، وی را از اینکه با او در یک‌جا بخورد و بیاشامد و همنشینی کند، باز نمی داشت پس وقتی چنین کردند، خداوند دل‌های بعضی از آنها را به بعضی دیگر زد (یعنی در میان‌شان بغض و دشمنی افگند) و سپس لعنت شان کرد».

همچنان رسول الله صلی الله علیه وسلم درحدیث شریف فرمودند: «همانا خداوند عامه مردم را به عمل خاصه آنان (یعنی اندکی از آنان که مرتکب منکرات میشوند) عذاب نمی‌کند تا آنگاه که منکر را در میان خویش ببینند و با وجود آن که بر انکار آن قادرند، آنرا انکار نکنند پس وقتی چنین کردند، خداوند(خشک وتر را باهم میسوزاند) وخاصه وعامه هردو را عذاب می‌کند».

تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ﴿٨٠﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسیاری ازآنان را می‌بینی که باکسانیکه کفر ورزیدند، همواره دوستی میکنند. البته چه بد است آنچه نفس‌هایشان برای آنها پیش فرستاده است، به سبب اینکه الله از آنها ناراض شده است و آنها در عذاب برای همیشه‌اند.(۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَخِطَ اللهُ»: خدا خشم گرفت.

تفسیر:

در این آیة مبارکه، یکی دیگر از دلایل نفرین شدن بنی‌اسرائیل به بیان گرفته شده است که: آنان با کافران، طرح دوستی دائمی و آشکارا داشتند. (کلمه‌ی «تَری» نشانگر آشکار بودن وکلمه‌ی «یَتَوَلَّوْنَ» نشانگر دائمی بودن آن است) طوریکه در آیة مبارکه آمده است:

«تَری کَثِیراً مِنْهُمْ یَتَوَلَّوْنَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا»: بسیاری از یهودیان را می بینی که به خاطر کینه و خشمی که نسبت به پیامبر صلّی الله علیه وسلّم و مسلمانان دارند، از در دوستی با مشرکین درمی آیند. منظور کعب بن اشرف ویارانش میباشد. قابل یادآوری است که: دوستی با کُفّار، عامل خشم و غضب الهی است.

در آیة مبارکه ملاحظه میداریم که: أهل کتاب، سلطه و دوستی کافران را می‌پذیرفتند؛ ولی با مسلمانان تفاهم و به کنار نمی آمدند.

«لَبِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللهُ عَلَیْهِمْ»: **«راستی چه زشت است آنچه نفس‌های آنان برای آنان پیش فرستاده است»** از کارنامه ننگینی که با آن به عرصه‌گاه قیامت وارد می شوند.

«وَ فِی اَلْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ(80)»: در عذاب جهنم برای همیشه خواهند ماند.

یعنی، ذخیره اعمال که پیش از مردن برای آخرت فراهم می‌آرند، چنان است که آنها را مستوجب غضب الهی(ج) و مستحقّ عذاب ابدی می‌گرداند.

وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴿٨١﴾

واگر ایمان به الله وپیامبر صلي الله علیه وسلم وآنچه بر او نازل شده مي‌آوردند (هرگز) آنها را بدوستي اختیار نمیکردند، ولي بسیاري از آنها فاسق (و نافرمان) اند. (۸۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«النَّبِیِّ»: مراد پیغمبر اسلام محمّدبن عبدالله یا موسی است. «مَآ أُنزِلَ إِلَیْهِ»: مراد قرآن یا تورات است. «فَاسِقُونَ»: بیرون روندگان از دین. مراد منافقان یا یهودیان بی ایمان است.

«ترجمهٔ معانی قرآن»

تفسیر:

اگر این یهودیان به آنچه از تورات بر پیامبرشان موسی علیه السلام نازل شده باور می‌داشتند و در عین حال از پیامبر الله متعال پیروی میکردند و از موالات با مشرکان دست بر می داشتند این کار برای آنها بهتر بود ولی آنها از طاعت الله متعال خارج و در تطبیق اوامر الهی بدکار و سرکشانی‌اند که از پروردگار نمی هراسند.

باید گفت: کسی که به الله متعال و پیامبر ایمان قلبی داشته باشد، حاضر نیست ولایت غیر الهی را بپذیرد. باید گفت که: راه رسیدن به استقلال واقعی و رهائی از سلطه‌ی کفّار، ایمان است.

پایان جزء ششم

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندگان محترم !

پس از بیان أحوال أهل کتاب و رسوایی‌ها و عیب‌های شان که می گفتند: دست خدا بسته شده و پیامبران را می کشتند و مسیحیان به خدای سه گانه باور دارند و مسیح را خدا می دانند.

اینک در آیات متبرکه(82 الی 86) نیز دشمنی آنان و دوستی مسلمانان را برابر آنان بیان میکند وهشدار میدهدکه یهود، دشمن مسلمانان و در این مورد، از مشر کان بدترند.

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴿٨٢﴾

بطور مسلم يهوديان و مشركان را دشمنترين مردم نسبت به مؤ منان خواهي يافت، ولي آنها را كه ميگويند مسيحي هستيم نزديكترين دوستان به مومنان ميبابي، اين به خاطر آن است كه در ميان آنها افرادي دانشمند و تارك دنيا هستند و آنها (در برابر حق) تكبر نمي ورزند (از پذيرفتن سخن حق).(٨٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قِسِّیسینَ»: جمع قِسّ وقِسیس، کشیشان، علمای نصاری، عالمان دینی که عهده‌دار ریاست مذهبی مسیحیان هستند، گفته میشود. اصطلاحاً درجه‌ی قسیس بالاتر از شمّاس و پایین تر از اُسقف است. «رُهبان»: جمع راهب، أهل عبادت که در دَیْرْ و صومعه ها عبادت می‌کردند، پاکدامنان.

تفسیر:

«لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ اَلنّاسِ عَداوَةً لِلَّذِینَ آمَنُوا اَلْیَهُودَ وَ اَلَّذِینَ أَشْرَکُوا»: قبل از همه باید گفت که: نباید فراموش کنیم: دشمنی یهود با مسلمانان، دشمنی تأریخی و ریشه‌دار است طوریکه دراین آیة مبارکه با زیبای خاصی میفرماید: ای محمد! قسم به الله یهود و مشرکین شدیدترین وسرسخت ترین دشمنان مسلمانان هستند. (لام برای قسم است) زیرا آنها حسود، متکبر و سرْکش‌اند.

«وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِینَ آمَنُوا اَلَّذِینَ قالُوا إِنّا نَصاری»: این آیه در مورد نجاشی پادشاه حبشه و یارانش نازل شد.

مفسر جار الله زمخشری فرموده است: خدا لجاجت و سرسختی یهود و تسلیم نشدن آنان در برابر حق را توصیف کرده و نرمش طبع نصاری و آسانی و سهولت تمایلشان را در برابر اسلام بیان کرده است.

قرآن یهود را در شدت عداوتشان با مؤمنان، در ردیف مشرکین قرار داده است، حتی قرآن اشاره کرده است که عداوتشان از عداوت مشرکین افزونتر است؛ چرا که آنها را بر مشرکین مقدّم داشته است. (تفسیر کشاف 521/1.).

«ذلِکَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّیسِینَ وَ رُهْباناً»: زیرا در بین آنها علما، زهاد، عباد، و کسانی قرار دارند که در برابر حق خاضع و فروتن‌اند و برخی از آنها به محمد صلی الله علیه وسلم باور دارند و دست به إلحاد نه زدند که البته منظور همین گروه از نصرانیان است نه همه. مراد ازکشیشان در آیه کریمه، نیایشگران حق پرست وپیروان دانشمندان دینی هستند.

«رهبانیت و ترهب»: عبارت است از: تعبد در صومعه ها و کلیسا ها.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسر مشهور جهان اسلام نجم الدین، ابو حفص عمر«نسفی» (537 461 ق) میفرماید: «آیه کریمه دلیل بر آن است که علم سودمندترین چیزهاست، هرچند علم کشیشان باشد. همین‌طور بیزاری از کبر، سودمندترین چیزهاست؛ هرچند این بیزاری از سوی نصرانی‌ای باشد».

«أَنَّهُمْ لايَسْتَكْبِرُونَ (82)»: یعنی به سبب وقار خود متواضع و فروتن می باشند و مانند یهود خود را بزرگ نمی بینند و تکبر نمی کنند.

مفسر بیضاوی است: این آیه دلیل بر آن است که فروتنی و رو آوردن به علم و عمل و دوری جستن از هوس ها هر چند که از سوی کفار هم باشد، نیکو است. (تفسیر بیضاوی 159.).

توضیح مختصر:

مردم یهود از همان بدایت که دین اسلام در مدینه پایدار گشت و سر و سامان یافت، با دین اسلام از در جنگ و ستیز درآمدند و به نیرنگ وتزویر، دروغ، شعبده، فریب، مکر، تبلیغات بیهوده، پرداختند که قرآن عظیم الشأن در آیات متعددی از آن سخن گفته و این دشمنی شان را به تصویر کشیده است که چگونه آتش جنگ را بر می افروختند. این آتش هنوز خاموش نگشته و در گوشه وکنار این جهان پهناور، فروزان وخانمان برانداز است. دشمنی یهودیان از کینه و دشمنی بت پرستان و مشرکان بسیار سخت تر است به همین دلیل قرآن بیشتر از یهودیان نام می برد.

اما نصارای حبشه و برخی مناطق مختلف عصر رسالت، حقیقتی را که دریافته بودند به آن ایمان آوردند و خدا را - متواضعانه - به فریاد میخواندند تا آنان را در قیامت از شمار گواهان به حساب آورد و به صراحت میگویند: چرا به محمد و قرآن ایمان نیاوریم؟! خداوند متعال نیز از نیّت درونشان باخبر است و به پاس دوستی و صداقت، آنان را به پاداش نیکو بشارت میدهد.... (سوره حدید آیه: 27)، (سوره الانفال آیة: 2)، (سورة زمر آیة: 23). أما مسیحیانی که گفتارشان دروغ است و حق را نمی پذیرند و بدان عمل نمیکنند؛ از دوزخیان به شمار می آیند و امید رستگاری ندارند.

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴿٨٣﴾

و چون (دانشمندان و منصفان نصاری) آنچه را که بر پیغمبر محمد(ص) نازل شده بشنوند، می بینی که چشمانشان پر از أشک می شود به سبب آنچه از حق شناخته‌اند، (و) میگویند: ای پروردگار ما! ما ایمان آورده ایم؛ پس ما را در زمرهٔ گواهان (بر صدق محمد) بنویس.(۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَفيضُ»: (فَيض): فرو میریزد، لب ریز میشود، سرازیر میگردد. «الدَّمع»: أشک. «مِمّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقّ»: ناشی از پی بردن به حق است. «الشَّاهِدِينَ»: گواهی دهندگان به پیغمبری محمّد و آسمانی بودن قرآن. اُمّت محمّد که گواهان بر مردم در روز قیامت اند. تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن»

تفسیر:

«وَإِذا سَمِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَى اَلرَّسُولِ»: وقتی که به قرآن کریم که بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده است گوش فرا میدادند، «تَرى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ اَلدَّمْعِ»: چشمانشان از

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوف وخشوع و باوری که به آنچه میشنوند دارند پُر از أشک میشود، و به خاطر رقت قلب و تأثرشان به کلام خدای جلیل، اشک از چشمانشان جاری میشود. واقعیت أمر همین است که: نشان إنسانهای دل آماده و متواضع آن است که به مجرد شنیدن حقّ، مُنقلب میشوند. ولی متاسفانه نا اهلان، با دیدن حقّ هم از جای خود تکان نمی‌خورند.

«تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ: ملاحظه میداریم که روح و فطرت انسان، شیفته‌ی حقیقت است و همینکه به معشوق رسید، اشك شوق می ریزد.

«مِمّا عَرَفُوا مِنَ اَلْحَقّ»: به خاطر این که در می یابند که کلام خدا حق است.

یعنی: به‌سبب آنچه که از قرآن شنیده‌اند زیرا دریافته‌اند که این شنیده هایشان حق و حقیقت است زیرا این حقایق را در کتاب خود (انجیل) نیزیافته‌اند.

«يَقُولُونَ رَبَّنا آمَنّا»: میگویند: بار الهی! پیامبر و گفته هایت را تصدیق میکنیم.

«فَاكْتُبْنا مَعَ اَلشّاهِدِينَ(83)»: ما را با امت محمد که در روز قیامت بر دیگر امت‌ها گواهند، گواه قرار بده.

ابن عباس(رض) فرموده است: این آیه در مورد نجاشی و یارانش نازل شده است که وقتی جعفر بن ابی طالب در حبشه قرآن را بر آنان خواند گریه را سر دادند، تا جایی که محاسنشان از اشک تر شد. (تفسیر ابن کثیر 539/1.).

شأن نزول آیه:

ابن ابی حاتم از سعید پسر جُبیر نقل میکند که: نجاشی - شاه حبشه - سی نفر را برگزید و نزد پیامبر خدا فرستاد. پیامبر، سوره‌ی «یس» را بر آنان خواند.

همگی به گریه افتادند و گفتند: این آیات به سخنانی که بر عیسی نازل شده، بسیار همانند است. این مورد نزول به عباراتی دیگر روایت شده است.

أسباب نزول آية 82 – 83:

- ابن ابوحاتم از سعید بن مُسَیَّب وابوبکر بن عبدالرحمن وعروه بن زبیر(رض) روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم عمرو بن امیة ضمری را با نامه‌ای به حضور نجاشی، فرستاد. نجاشی نامه را خواند، جعفر بن ابو طالب را با مهاجرین خواست، دنبال رهبانان و روحانیون مسیحی نیز فرستاد و به جعفر بن أبوطالب دستور داد برایشان چند آیه از قرآن بخواند، جعفر سوره مریم را تلاوت کرد. آنها به قرآن گرویدند وسیلاب أشک از دیدگانشان روایت گشت. این کلام عزیز «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُواْ الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُواْ وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ قَالُوَاْ إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَاناً وَأَنَّهُمْ لاَ يَسْتَكْبِرُونَ(82) وَإِذَا سَمِعُواْ مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُواْ مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ(83)، در بارة شان نازل شد.
- ابن أبو حاتم از سعید بن جُبَیر روایت کرده است: نجاشی سی نفر از بزرگان دربار خویش را نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم فرستاد و او سورة «یس» را برای آنها قرائت کرد. با شنیدن قرآن چشمان آنها أشکبار گردید. پس در بارة آنها این آیه نازل شد. (طبری 12287 از طریق محمد بن إسحاق از محمد بن ابو محمد روایت کرده است.)

نسائی ازعبدالله بن زبیر(رض)روایت کرده است: آیة: «وَإِذَا سَمِعُواْ مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ»درباره نجاشی ویاران او نازل شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(حسن است، نسائی در «تفسیر» 168 و بزار 2758 «کشف» و طبری 12330 از عبدالله بن زبیر روایت کرده اند).

وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ﴿٨٤﴾

وبرای ما چه[عذری] است که به الله وآنچه ازحق به مارسیده ایمان نیاوریم در حالیکه طمع داریمکه پروردگار ما، ما را با قوم صالح یکجا و داخل کند.(۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ما لَنا لا نُؤمنؤ بالله»: چرا به خدا ایمان نیاوریم؟

تفسیر:

«وَما لَنا لا نُؤْمِنُ بِالله وَما جاءَنا مِنَ اَلْحَقِّ»: چه چیزی ما را از ایمان واز توحید الله متعال و تصدیق کتابش و همچنان پیروی پیامبر امّی‌اش باز می‌دارد، و ما را از پیروی از حق مانع میشود در صورتی که درستی و راستی آن کاملاً نمایان وحقیقت پرفروغش پرتوافکن است؟ این‌را درجواب یهود میگفتندکه مسلمان شدن آنها را برای آنان ننگ به شمار می آوردند.

باید گفت که: ایمان به خداوند، از ایمان به وحی جدا نیست. نشانه‌ی آرزوی صحیح، ایمان و اقدام عملی است.

در تفسیر بحرآمده است: این طرز بیان که گویا منتفی بودن ایمان را از آنان دور وبعید میداند؛ چون عامل ایمان یعنی شناخت حق وجود دارد.(بحر 6/4).

باید گفت: کسانی پس که از فهمیدن حقّ، شجاعانه وصریح وبا صداقت به آن اقرار کنند و از جوّ و هم کیشان خوف وترس نکند، از بهترین نیکوکاران اند. چون هم به خود نیکی کرده و خویشتن را از عذاب دوزخ نجات داده اند، هم با اقرارشان، راه را برای دیگران باز نموده است.

«وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنا رَبُّنا مَعَ اَلْقَوْمِ اَلصّالِحِينَ(84)»:ماآرزو داریم حق تعالی ما را ازجملهٔ کسانی قرار دهدکه در عبادت اوتعالی صادق‌اند و به مغفرتش رستگار شده و وارد بهشت او شدند. هم نشینی با صالحان، آرمانی مقدّس است.

یادداشت:

آیه‌ی 84 تتمه‌ی قصهَی نصارای حبشه و إشاره به إیمان آوردن آنان است.

فَأَثَابَهُمُ اللهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ﴿٨٥﴾

پس به پاس آنچه گفتند، الله به آنها باغ های پاداش داد که از زیر آن نهرها جاری می باشد، در آن همیشه می مانند. و این است پاداش نیکوکاران.(۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَأَثابَهُم» (ثَوب): پاداششان داد، آنان را پاداش داد.

تفسیر:

«فَأَثابَهُمُ الله بِما قالُوا»: پس به پاس آنچه گفتند، [که همراه عمل بود]، خداوند متعال پاداش ایمان و تصدیق و إعتراف آنان را به حق عطا نمود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها»: باغهایی به آنان بخشید که از زیر درختانش، جویباران روان است. که برای همیشه در آن مستقر شوند و دگرگونی و زوال بر آنها عارض نشود.

«وَذلِکَ جَزاءُ اَلْمُحْسِنِینَ(85)»: چنان پاداش و ثوابی از آن شخصی است که عملش نیکو و قصد و نیتش را اصلاح کند. این پاداش برای تمام أهل احسان و نیکوکاران است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴿٨٦﴾

و کسانی که کافر شدند و آیات ما را دروغ شمردند، آنها اهل دوزخاند.(۸۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَأَثابَهُم» (ثَوب): پاداششان داد، آنان را پاداش داد.

«اَصحابَ الجَحیم»: یاران و همراهان دوزخ، دوزخیان.

تفسیر:

«وَاَلَّذِینَ کَفَرُوا وَکَذَّبُوا بِآیاتِنا أُولئِکَ أَصْحابُ اَلْجَحِیمِ(86)» وآنعده ازکسانیکه به پروردگار خودکافر شده وپیامبرش راتکذیب وکتابش را نپذیرفتند اینها درآتش دوزخ و درعذاب برای همیشه ماندگار خواهند بود درحالیکه نه دوستی دارند تا از آنها شفاعت کند و نه یاری دهنده‌ای که عذاب را از آنها دفع نماید و نه هم دعائی از آن ها شنیده می شود.

ابوسعود درتفسیر خویش فرموده است:به‌منظور جمع بین ترغیب وترهیب آنها را بعد از تصدیق کنندگان آیات خدا آورده است. (تفسیر ابو سعود 55/2.).

خوانندگان محترم!

در بدایت این سورۀ مبارکه خواندیم که؛ به مسلمانان حکم گردیده است، تا در پیمان های وفا داشته باشند، و تمام حدود الهی را از حلال و حرام را رعایت نمایند. و آنرا را فروگزار نگردید.

هکذا حکم فرموده است که: حلال پروردگار را حرام و حرام او را حلال نکنید، همچنان در آیات متذکره خواندیم که: برخی از نصارای حبشه وغیره را ستود که در دوستی با مؤمنان نزدیک اند.

اینک درآیات متبرکه(87الی88) نیز بیان می دارد که آی مؤمنان لذایذی که حلال وپسند خداست،ترک نکنند وبمثابه رهبانان،کشیشان ودیرنشینان نباشند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴿٨٧﴾

ای کسانیکه ایمان آورده اید چیزهای پاکیزه ای را که الله برای [استفاده] شما حلال کرده حرام مشمارید و (از حدود و احکام الله) تجاوز نکنید؛ بی‌گمان الله تجاوزکاران را دوست نمی دارد.(۸۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لاتُحَرِّمُوا»: حرام مگردانید، ازخود منع مکنید. «طَیِّبات»: پاکیزه‌ها. «لاتَعتَدوا»: از حد مگذرید، تجاوز مکنید. «المُعتَدینَ»: جمع مُعتدی، از حد گذرندگان، تجاوز گران.

شأن نزول آیه:

ابن عباس(رض) در شأن نزول این آیۀ مبارکه روایت فرموده است که: گروهی از صحابه که عثمان بن مظعون(رض) یکی از إیشان بود گفتند: آلت‌های تناسلی خود را قطع میکنیم و شهوات دنیا را ترک نموده فقط به عبادت و نیایش حق تعالی مشغول میشویم و همانند

(c) ketabton.com: The Digital Library

راهبان به منظور عبرت گرفتن و عبادت، در زمین به سیر و سفر می پردازیم! چون این خبر به رسول الله صلی الله علیه وسلم سید، آن حضرت صلی الله علیه وسلم کسی رابه دنبال ایشان فرستاده و شنیده‌های خود را در این باره با آنها در میان گذاشتند. آنان خبر رسیده را تصدیق کردند و گفتند: بلی! چنین گفتیم و قصد چنین کاری را هم داریم! رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ولی من روزه میگیرم و میخورم، نماز میخوانم و میخوابم و با زنان ازدواج می‌کنم پس هرکس به سنت من چنگ زند، او از من است و هرکس به سنت من چنگ نزند، او از من نیست».

همان بود که این آیه درباره این گروه از صحابه نازل شد.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: در مکتب إسلام، إنزوا، رهبانیّت، إفراط و تفریط بصورت کل ممنوع است. طوریکه در آیة مبارکه میفرماید: «يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاتُحَرِّمُوا طَيِّباتِ ما أَحَلَّ اللهُ لَكُمْ»: ای مؤمنان! خودرا ازتمتع پاکیزه‌هایی مانند: خوراکی‌ها، نوشیدنی‌ها وهمسران باز ندارید طوری‌که آنهارا برخویشتن حرام سازید، درآیه مبارکه درمی‌یابیم‌که: خداوند متعال مؤمنان را نهی فرموده از اینکه چیزی از پاکیزگی‌ها را برمبنای این توهم که گویا حرام ساختن؛ پاکیزگی‌ها، به معنای طاعت و تقرب به حق تعالی است و از جمله زُهد و رویگردانی از دنیا میباشد، یا به هر بهانه دیگری نباید حلالی از حلال‌های الله متعال را بر خود حرام گردانند.

«وَلا تَعْتَدُوا»: ولی به محرومات نزدیک نشوید که خدای تعالی تجاوزگری با تحریم حلال و تحلیل حرام را دوست ندارد. بناءً باید گفت که: محروم کردن خود از طیّبات، یك تعدّی و تجاوز است.

«إِنَّ اللهَ لايُحِبُّ اَلْمُعْتَدِينَ(87)»: خدا متجاوزین را دوست ندارد، بلکه از تجاوزگران متنفر است. او تعالی کسی را دوست دارد که مطابق شریعتش عمل و رفتار کند. دین مقدس که دین إعتدالی است، انسان را همیشه به میانه روی و دوری از افراط و تفریط فرا میخواند.

قابل تذکر میدانم که: إفراط و تفریط، سبب محروم شدن انسانه از محبّت إلهی میگردد.

هکذا قابل تذکر است که: إیمان، با تغییر ودست بردن درأحکام إلهی سازگار نیست، بناءً حرام گردانیدن پاکیزه‌ها، إستفاده نکردن از زینتهای مطلوب و مشروع و خود را در رنج و زحمت انداختن از عبادات مأثور یعنی سخن های روایت شده یهودیان پیشین ویونانیان بودکه مسیحیان نیز از آنان تقلید کردند، برخود سخت گرفتند، آنچه راکه انجیل حرام نشمرده بود، برخود حرام شمردند و در زهد و گوشه نشینی، بسیار مبالغه کردند. وقتی دین اسلام آمد، خداوند پاکیزه‌ها و زینتها را برای نسل بشر حلال نمود تا جسم و جان از آن بهره مند گردند و ستم نبینند.

إیمان، با افراط و تفریط أصلاً سازگار نیست بناءً: در برخورداری از روزی حلال و پاکیزه نیز زیاده روی مي کنید و فراتر نروید: «...وكُلُوا وَاشْرَبوا وَلاتُسرِفوا، إنَّهُ لايُحِبُّ المُسرِفينَ»: بخورید و بنوشید؛ ولی زیاده روی نکنید که خداوند اسرافکاران را دوست نمی دارد. (مراجعه شود آیه:31 سوره اعراف) همچنان در این بابت مراجعه شود به آیات: (172 سوره بقره)، (آیه: 32 سوره اعراف) و (آیه 51 سوره مؤمنون).

وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ﴿٨٨﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

و از نعمت هاي حلال و پاكيزه‌هاي كه خداوند به شما روزي داده بخوريد و از (مخالفت) خداوندي كه به او ايمان داريد بپرهيزيد.(۸۸)

تفسير:

«وَكُلُوا مِمّا رَزَقَكُمُ الله حَلالاً طَيِّباً»: و بر شماست ای مؤمنان تا همواره، از روزی حلال وپاک خدا که به شما ارزانی داشته است بخوريد. واز محرومات پلید اجتناب کنید. بناءً باید گفت که: رزق همه به دست اوست، پس عجله و حرص و حرام خواری نداشته باشیم.

در التسهیل آمده است: یعنی از خوردنی های حلال و زنان و غیره، لذت برگیرید. و خوردن را مخصوصاً از این رو ذکر کرده است که بزرگترین احتیاجات انسان به شمار می آید. (تسهیل 186).

«وَاتَّقُوا الله اَلَّذِی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ(88)»: و از پروردگار خویش با انجام آنچه أمر شدید و اجتناب از آنچه نهی شدید بترسید، اگر واقعاً در عبودیت الله متعال و پیروی پیامبر محمد صلی الله علیه وسلم و شریعت صداقت دارید. یعنی: در همه امور از خداوند متعال پروا دارید، از جمله در حلال و حرام وی. این آیه دلالت می کند بر اینکه ایمان به الله متعال، موجب تقوا و پرواداشتن از وی در أمر و نهی وی است.

ذکر کلمه «كُلُوا» در قرآن:

استعمال کلمة «كُلُوا» همیشه در قرآن، همراه با دستور دیگری تذکر رفته است: از جمله:

«كُلُوا»... وَاشْكُرُوا (بقره/172.) بخورید و شکر کنید.

«كُلُوا»..... وَلا تَطْغَوْا (طه/ 81) بخورید و طغیان نکنید.

«كُلُوا»... وَاعْمَلُوا (مؤمنون/ 51) بخورید و کار شایسته انجام دهید.

«فَكُلُوا»... وَأَطْعِمُوا (حج/ 28) بخورید و بخورانید.

«كُلُوا»... وَلا تُسْرِفُوا (أعراف/ 31.) بخورید و اسراف نکنید.

«كُلُوا»... وَلا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ (أنعام / 142) بخورید و دنباله‌رو شیطان مباشید.

خواننده محترم!

مفسر تفسیر تفهم القرآن در توضیح این آیات متبرکه مینویسد: یعنی خود متصدی حلال و حرام نشوید. حلال همان است که الله آنرا حلال کرده است و حرام همان است که خدا حرام کرده است. اگر حلالی را خود سرانه حرام کنید به جای قانون خدا از قانون نفس پیروی کرده اید. دومین مطلب اینکه همانند راهبان مسیحی، جوگی های هندو و بودایی و صوفیان اشراقی (آفتاب پرستان) رهبانیت اختیار نکنید و لذت های دنیا را بر خود حرام نکنید. به طور معمول در افراد مذهبی نیک سرشت این ذهنیت دیده میشود که ادای حقوق نفس و جسم را مانع رشد و تکامل روحی و معنوی دانسته تحمیل کردن شرایط سخت برخود و محروم کردن نفس از لذت های دنیوی و قطع ارتباط با امکانات زندگی دنیا را یک نوع نیکی پنداشته و گمان می کنند بدون آن نمی توان به خدا رسید.

خوانندگان گرامی !

موضوع بحث آیة 89: عبارت است از: قسم و کفاره‌ی آن:

در آیات متبرکه قبلی خواندیم که: جایز نیست چیزهای پاکیزه را برخود، حرام کنید. از این رو، آنان که سوگند خورده بودند که چنین کنند، از پیامبر صلی الله علیه وسلم راه چاره‌ی سوگندهایی که یاد کرده بودند، پرسیدند.

خداوند در جوابشان این آیه را فرو فرستاد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴿٨٩﴾

الله شما را به سوگندهای لغوتان مؤاخذه (بازخواست) نمی کند ولی به سوگندهایی که [از روی اراده] میخورید [و می شکنید] شما را مؤاخذه میکند و کفاره آن اطعام ده مسکین است از غذای متوسطی که به خانواده خویش میخورانید یا دادن لباس به آنها یا آزاد کردن یک غلام، و هر که این موارد را نیافت پس بر اوسه روز روزه لازم است، این کفاره قسمهای تان است، هرگاه که قسم خوردید (و آنرا شکستید). و قسمهای تان را نگاه دارید. الله اینچنین آیات خود را برای شما بیان میکند، باشد که شکر گزار شوید.(۸۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لایُؤاخِذُ کُمُ اللهُ»: خدا شما را مورد بازخواست قرار نمیدهد. «اللّغو»: باطل، یاوه، بیهوده. «عَقَّدتُمُ الأیمان»: سوگندهای ارادی و اختیاری. «کفّاره»: یعنی، پوشنده و در اصطلاح شرع آن چه که گناه سوگند را محوه کند و بزداید و پاک نماید.

«أوسَط»: متوسط، میانگین. «أهلیکُم»: خانواده های خودتان. «تحریر»: آزاد کردن. «رَقَبَة»: یعنی گردن؛ أما در اینجا به إنسان بَرده گفته میشود. «وَ إحفَظُوا أیمانکُم»: سوگندهایتان را پاس بدارید، آن را مراعات نماید، آن را حرمت بدارید. (فرقان)

تفسیر:

«لایُؤاخِذُکُمُ اللهُ بِاللَّغْوِ فِی أَیْمانِکُمْ» ای اهل ایمان! شما را حق تعالی هرگز به خاطر قسم های لغوکه بدون قصد و نیت از زبان شما خارج میشود (سوگند لغو) از قبیل اینکه بگوئید «نه به خدا» یا «بلی به خدا» و از این قبیل مجازات نمیکند البته تا هنگامی که در نهاد خود نیّت قسم را نداشته باشید، یعنی: سوگندهای لغو، بازپرسی و مؤاخذه‌ای ندارند و پرداخت کفاره هم در آنها واجب نیست.

سوگند لغو: در مذهب شافعی(رح) این است که شخص در اثنای سخنش بگوید: نه و الله! آری والله!، بی آن که از آن قصد قسم خوردن را داشته باشد، که این نوع ازسوگندهای بیهوده، اغلب به‌طریق عادت از انسان صادر می‌شود.

اما از نظر جمهور فقها: سوگند لغو آن است که شخص در خبردادن از گذشته یا از حال، گمان خویش را بر مبنای وقوع مفاد آن خبر قرار داده و بر وقوع آن امر پنداری سوگند بخورد؛ درحالی‌که واقعیت امر برخلاف آن باشد.

«وَ لکِنْ یُؤاخِذُکُمْ بِما عَقَّدْتُمُ اَلْأَیْمانَ» اما به خاطر سوگندی شما را مورد عتاب و بازخواست قرار میدهد که آن را مؤکد کرده وقصد و نیت سوگند را داشته باشید، که اگر آن را بشکنید مواخذه خواهید شد.

پس سوگندها عموماً بر دو نوع اند:

1- سوگندهای لغو. 2- سوگندهای محکم و از روی اراده. اما در اینجا نوع سومی از سوگند است که آنرا «یمین غموس» می‌نامند. سوگند یا قسم غموس درنزد احناف عبارت است از: سوگندخوردن قصدی بروقوع امری در گذشته یا حال که واقع نشده است. احناف برآنند که سوگند «غموس» کفاره‌ای ندارد زیرا سزای آن فروغلتیدن وغوطه‌ور شدن در

(c) ketabton.com: The Digital Library

جهنم است چنانکه از نام آن پیداست. (برای تفصیل به کتب معتبر فقهی مراجعه فرماید)
«فَكَفَّارَتُهُ إِطْعامُ عَشَرَةِ مَساكِينَ مِنْ أَوْسَطِ ما تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ» وقتی قسم شکسته شد، کفاره‌ی آن غذا دادن به ده مسکین است از اوسط خوراکی است که به خانواده ی خود می دهید.
یعنی: آن ده مسکین را از اوسط آنچه که عادتاً به کسان و خانواده خود میخورانید، اطعام کنید و طعام دادن ایشان از غذاهای اعلا بر شما واجب نیست، همانگونه که خوراندن به مسکین از طعام ادنی و پست نیز جایز نمی باشد و اطعام آنها تا سرحد سیرکردن آنهاست.
احناف میگویند: اطعام به‌طور اعلی؛ سه نوبت غذا دادن بانان خورش، اطعام به طور ادنی؛ یک‌بار غذادادن ازخرما یاجو واطعام به طور اوسط؛ دو نوبت غذا دادن در چاشت وشام است.
حضرت عمر(رض) و عائشه(رض) گفته‌اند: برای هر یک از ده مسکین، نیم صاع از گندم یا خرما بپردازد. رأی احناف نیز همین است.
اما شافعی میگوید: برای هر مسکین یک «مد» (صاع: عبارت از (2751) گرم، و مد: یک چهارم صاع است.) بپردازد. **«یا»** کفاره سوگند قصدی **«پوشانیدن آنان است»** یعنی: پوشانیدن لباسی به آن ده مسکین است که بدنشان را بپوشاند، هر چند یک جوره لباس باشد.
به قولی: مراد از (کسوت)، آن مقدار از لباس است که با پوشیدن آن، خواندن نماز جایز باشد. ولی احناف برآنند که حد ادنای لباس، لباسی‌است که تمام بدن را بپوشاند، از این جهت، دادن فقط یک ازار و عمامه کافی نیست. **«یا»** کفاره سوگند قصدی **«آزاد کردن برده‌ای است»** از قید بردگی. امام شافعی شرط کرده است که آن برده باید مؤمن باشد اما احناف، مؤمن بودن وی را شرط نکرده‌اند. بنابر این، کسی‌که سوگند میخورد و باز سوگند می شکند، در میان سه کار یاد شده مخیر است و هریک از آنها را که می خواهد، می تواند انجام دهد.
ابن عباس(رض) فرموده است: یعنی از متعادل ترین خوراکی که به خانواده خود میدهید.
وابن عمرگفته است: اوسط یعنی نان و خرما، و خرما و کشمش. و بهترین خوراک خانواده‌ی ما عبارت است از نان و گوشت. (ابن کثیر 543/1.).
«أَوْ كِسْوَتُهُمْ» یا تهیه‌ی لباس برای ده مسکین؛ برای هر مسکین پیراهنی که بدنش را بپوشاند.
«أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ» یا آزاد کردن بنده ای در راه الله. در تفسیر بحر آمده است: علما بر این نکته اجماع دارند که شکننده‌ی قسم در کفاره‌ی قسم مخیر است خوراک بدهد یا لباس بخرد یا برده ای را آزاد کند.(بحر 11/4.).
«فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيّامٍ» هرکس هیچ یک از آن سه مورد مذکور را نیافت، برای کفاره‌ی قسم باید سه روز روزه بگیرد. (حنفی ها و حنبلی ها تتابع روزها را شرط کرده اند اما شافعی و مالک تتابع را شرط نکرده اند و طبری میگوید: هر طور سه روز را روزه بگیرد صحیح است، پشت سر هم باشد یا متفرق. طبری 562/10.).
یعنی: هرکس یکی از سه چیز یادشده را نیافت، روزه گرفتن سه روز پیاپی، کفاره وی است. و این رأی جمهور فقه است. اما مالکی ها می‌گویند: گرفتن سه روز روزه به‌طور متفرق نیز درست است. **«این است کفاره سوگندهای شما هنگامی‌که سوگند خوردید»** و بعد از آن سوگند شکسته و حانث گردیدید زیرا دادن کفاره قبل از سوگندشکنی چنان‌که

(c) ketabton.com: The Digital Library

احناف گفته‌اند جایز نیست **«و سوگندهای خود را نگهدارید»** این عبارت به سه معنی است:

1 - سوگند های خود را نگهدارید و به سوگندخوردن شتاب نورزید.
2 - سوگندهایی را که خورده‌اید نگهدارید و به شکستن آنها نشتابید.
3 - چنانچه سوگندهای خودرا شکستید، درپرداخت کفاره سهل‌انگاری نکنید.

«ذلِکَ کَفّارَةُ أَیْمانِکُمْ إِذا حَلَفْتُمْ»: کفاره‌ی شرعی قسم اگر شکسته شود چنین است.
«وَاِحْفَظُوا أَیْمانَکُمْ»: سوگند خود را حفظ کنید و آن را از ابتذال پاس بدارید، و جز در مواقع ضروری سوگند یاد نکنید.
ابن عباس(رض) فرموده است: یعنی قسم نخورید. و ابن حریر گفته است: یعنی بدون کفاره آن را رها نکنید.
«کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللهُ لَکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ(89)»: این چنین خدا احکام شرعی را برای شما بیان میکند و آن را توضیح میدهد تا به پاس هدایت و توفیقی که به شما عطا کرده است او را سپاسگزار باشید.

یادداشت ضروری:

1 - سوگند تنها به الله وأسماء وصفات اوتعالی جایز و مشروع و در صورت شکستن آن، موجب کفّاره است. آنان که پیمان شکنی میکنند و سوگند خود را به بهای ناچیز می فروشند، در آخرت بی نصیب اند. (آل‌عمران آیه: 77).
2 - سوگند به کعبه، ملائکه، مشایخ، شاهان، خاک قبر آنان و... ناروا، منهیٌ عنه وحرام است وإنسان مؤمن باید از آن پرهیز کند. البته، این گونه سوگندها موجب کفّاره هم نیست.

یادداشت تکمیلی:

سوگندی که در معنای قسم به خدا و مقصود شخصی مسلمان از آن، تعظیم آفریدگار باشد؛ نه سوگند به مخلوقات و آفریده‌ها مانند: سوگند به نذر، به چیز حرام، به طلاق و به آزاد کردن برده، مثلاً بگوید: اگر چنین کاری کردم، یک ماه روزه یا سفر حج خانه‌ی خدا بر من واجب گردد. حلال خدا بر من حرام باشد [یا برعکس]، این کار را نخواهم کرد، به طلاقم یا طلاقم چنین و چنان باشد، این کار را نمیکنم، یا میکنم و اگر چنین کاری کردم، طلاق زنم واقع گردد. [حال اگر خلاف سوگند، عمل کرد] حکم صحیح آن است که با کفاره‌ی یمین، جبران میشوند. همانگونه که خدا میفرماید: «... ذلک کفّارةُ أیمانِکُم إذا حَلَفتُم...»... (منار، منیر، مراغی).

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه قبلی درباره‌ی خوردنی‌ها و چیزهای پاک و پاکیزه بخصوص خوردنی های که حلال و روا بود بحث بعمل آمد. اینک در آیات (90 الی 93) در باره، شراب و قمار که از جمله نجاست‌ها میباشد و باید از خوردنی ها و نوشیدنی پاکیزه‌ها جدا گردد، بحث بعمل می آید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴿٩٠﴾

اي کسانیکه ایمان آورده‌اید شراب وقمار وبتان و ازلام(که یکنوع بخت آزمائي وفال بینی بوده) همه پلید و از کار شیطان‌اند، پس از آن پرهیز کنید تا رستگار شوید.(۹۰).

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

الخمر: شراب، به معنای پوشاندن با کلمه‌ی «خِمار» از یك ریشه است. به مقنعه‌ی(چادر) زنان خِمار میگویند، چون موی سر را می پوشاند. شراب را هم خَمر میگویند، چون عقل را زایل میکند و می پوشاند.

«الْمَيْسِرُ»: قمار، چیز سهل وآسان. یعنی «یسر»، به معنای آسانی است. چون در قمار، افراد بدون زحمت، پول به دست می‌آورند، به آن مَیسر گویند.

الأَنصاب: جمع نصب، بتان سنگی. که در اطراف کعبه نصب و روی آن قربانی میکردند و به آنها تبرّك می جستند. و یا مراد خود قربانی است که روی سنگ‌ها ذبح میگردند.

الأزلام: جمع زلم، تیرهای مخصوص بخت آزمایی و فال بینی و پیشگویی. رِجْسٌ: زجاج درتعریف آن فرموده است: به تمام اعمال ناپاک از جهت معنوی، را رِجْسٌ مینامند[مَنار]. وآنرا کثیف مسمی نموده اند، البته مدفوع و کثافت نیز را رجس می شمارند چون کثیف و نجسند.

يَصُدَّكُم: شما را باز می دارد. فَهَل أَنتُم مُنتَهونَ(نَهي): آیا دست بر می دارید، بس میکنید؟ إحذروا: بپرهیزید. البَلاغ: تبلیغ، پیام رسانی. طَعِموا: خورده‌اند، آشامیده‌اند.

تفسیر:

«يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا اَلْخَمْرُ وَ اَلْمَيْسِرُ»: ای مؤمنان! تمام آنچه موجب زوال عقل، مستی وضایع شدن سرمایه است، مانند قمار، ابن عباس(رض) گفته است: خمر شامل تمام مشروبات مست کننده است و میسر یعنی قمار. در عهد جاهلیت قِمار می کردند.

«وَاَلْأَنْصابُ وَاَلْأَزْلامُ»: وبُت های نصب شده برای پرستش و تیرهای شرطبندی که در نزد پرده داران بیت و خادمان بت ها قرار داشت. ابن عباس(رض) و مجاهد گفته اند: انصاب عبارت بود از سنگ‌هایی که قربانی های خود را در پیشگاه آنها ذبح میکردند، و أزلام عبارت بود از تیر های شرط بندی. رهان. (تفسیر طبری 575/10.).

«رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ اَلشَّيْطانِ»: کثیف و نجس و ناپاکند و عقل آن را نمی پذیرد و آنرا مردود مي کند. یعني خبیث و کثیف هستند و شیطان آنها را برایتان زیبا جلوه میدهند.

«فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ(90)»: خوردن لقمه‌ی حلال وپرهیز از حرام‌خواری، در سعادت و رستگاری انسان مؤثّر است. طوریکه میفرماید: «فَاجْتَنِبُوهُ»: یعنی آنرا کنار بگذارید و از این کثافت‌ها و ناپاکی‌ها دوری جویید تا به ثواب و پاداش بزرگ نایل آیید. مفسران در تفاسیر خویش ذیل این آیه مبارکه مینویسند: عرب‌ها، به شعر و شراب، سخت علاقمند بودند، به همین جهت تحریم شراب به صورت تدریجی انجام گرفت. و بدین ترتیب الله متعال با چندین تأکید، شراب و قمار را حرام اعلام کرد:

اولین آیه همانا آیة(219 سورة بقره) است که میفرماید: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ؛ قُلْ فِيهِما إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنافِعُ لِلنَّاسِ، وَإِثْمُهُما أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما» (از تو درباره شراب و قمار میپرسند، بگو: در آن دو گناهی بزرگ است و منافعی (مادّی) نیز برای مردم دارند. (ولی) گناه آن دو از سود آنها بزرگتر است.

(همچنین) از تو میپرسند که چه انفاق کنند؟ بگو: افزون (بر نیاز خود را)، خداوند اینچنین آیات را برای شما روشن می سازد تا شاید اندیشه کنید.).

اگر چه ازین آیه اشاره بسی واضح بطرف تحریم خمر کرده شده بود، امّا چون به طور واضح ترك آن حکم نشده بود، لهذا حضرت عمر(رض) آنرا شنیده گفت «اللهمّ بيّن لنا بيانا

(c) ketabton.com: The Digital Library

شافیا»؛ سپس آیه دیگری یعنی (آیة: 43 / سورة نساء)، نازل شد: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا، لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُکاری- الی آخر الآیة»: در این آیه هم تحریم خَمر تصریح نشده بود؛ اگر چه در حالت سکر، نماز ممنوع گردید، و این قرینه برای این بود که شراب غالباً بهطور کلّی و عنقریب حرام شدنی است؛ مگر چون شراب نوشی در عرب نهایت رواج داشت، ومردم را دفعتاً به ترك آن مجبور نمودن نظر به عادت مخاطبین سهل نبود لهذا به تدریج حکیمانه نخست در قلوب راسخ شد که از آن نفرت شود، وآهسته آهسته به حکم تحریم مأنوس گردند.چنانکه حضرت عمر(رض) چون آیت دوّم را شنید، همان عبارت سابق را تکرار نمود: «اللهمّ بیّن لنا بیانا شافیا»: بالأخره، این آیه مبارکه (یعنی: آیة 90/سورة مائده)، نازل شد، از «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا»: تا «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ»: فِرود آمد و در آن به إجتناب ازین چیز پلید مانند بُتپرستی صریحاً هدایت و توصیه گردید؛ چنانکه حضرت عمر(رض) به مجرّد شنیدن «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» نعره بر آورد: «إنتهینا! إنتهینا» مردم همان دم خمها را شکستند، وخُمخانهها را بر باد دادند؛ چنانکه در کوچه و بازارهای مدینه منوّره شراب مانند آب روان بود. تمام عرب شراب نجس را ترك داده، از شراب طهور معرفت ربّانی و محبّت و إطاعت نبوی سرشار گردیدند. و پیامبر صلی الله علیه وسلم در جهاد مقابل أُمّ الخبائث چنان کامیاب گردید که نظیر آن در تاریخ پیدا نمی شود.

همچنان از ابن عمر(رض) روایت شدهاست که فرمود: دربارة شراب سه آیه نازل شده است، اولین آنها آیة: «یَسْأَلُونَكَ عَنِ الخَمرِ وَالمَیسِرِ» [البقرة: 219].

است و بعد از نزول آن، برخی از أصحاب چنین تبصره کردند که شراب حرام گشته لذا به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: اجازه بدهید تا چنانکه خداوند متعال در این آیه فرموده، از منافع شراب بهره گیریم! رسول الله صلی الله علیه وسلم در قبال این درخواست آنها سکوت نمودند. بعد از آن آیة: «لَا تَقْرَبُواْ الصَّلَوٰةَ وَأَنتُم سُكَرَى» [النساء: 43]. نازل شد، باز برخی چنین تبصره کردند که شراب حرام شده است لذا أصحاب گفتند: یا رسول الله! بسیار خوب؛ در نزدیک اوقات نماز شراب نمی نوشیم. باز هم رسول الله صلی الله علیه وسلم سکوت نمودند. سپس آیة: «إِنَّمَا الخَمرُ وَالمَیسِرُ...» نازل شد. در این هنگام رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: أُکنون دیگر شراب (بهطور قطع) حرام گردید.

درحدیث شریف آمده است: «کل مسکر خمر، وکل مسکر حرام، ومن شرب الخمر فمات وهو یدمنها لم یتب، لم یشربها في الآخرة». «هر چیز مستیآوری شراب است و هر مستی آوری حرام است پس هر کس شراب نوشید و در حالی مرد که هنوز به آن معتاد بود و از آن توبه نکرده بود، آن را در آخرت نمی نوشد».

خَمْر:

کلمهی خمر از نظر لغت عرب بر شرابی إطلاق می شد که آن وقت معمولاً از أنگور ساخته وتولید میشد، أما به طور مجاز آن را بر شراب هایی که از گندم، جو، کشمش، خرما وعسل میساختند نیز إطلاق میکردند، ولی پیامبر صلی الله علیه وسلم این حکم حرمت را دربرگیرندهی همه چیزهایی که مُسکِر و مُستی آورأند، قرار داد. چنانکه إرشادات روشن پیامبر صلی الله علیه وسلم را دراین زمینه در حدیث خواندیم که: «کلُ مُسکِرٌخَمرٌ وکلُ مُسکرٌ حرامٌ» «هر چیز مستی آور خمر است وهرچیز مستی آورحرام است.» و «کلُ شرابٌ أسکر فهو حرامٌ» «هرمشروبی که مستی بیاورد، حرام است.» «وانا أنهی عن کلِ مُسکر» «و من از هر چیز مستی آوری نهی میکنم.» أمیرالمؤمنین عمر(رض) شراب را

(c) ketabton.com: The Digital Library

در خطبه‌ی جمعه این گونه تعریف فرموده بود: «الخمر ما خامر العقل» «خمر هر آن چیزی است که عقل بابپوشاند.» همچنین آن حضرت(ص) این اصل را نیز بیان داشتند که: «ما اسکر کثیرة فقلیله حرام» هر آن چیزی که مقدار زیاد آن مستی آور باشد، مقدار کم آن نیز حرام است.» و «ما اسکر الفرق منه فملء الکف منه حرام» «هر آن چیزی که یک مشک از آن مستی آور باشد، پس نوشیدن یک کف دست از آن نیز حرام است.» در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم نوشیدن شراب مجازات خاصی نداشت. هر کسی که مرتکب این جرم شده بود و دستگیر می‌شد، او را با کفش، لگد، مشت، شاخه های خرما و... میزدند. حداکثر مجازاتی که بر مرتکبان این جرم در زمان ایشان اجرا شده 40 ضربه شلاق است. در زمان ابوبکر(رض) نیز مجازات این جرم همان چهل ضربه شلاق بود. در زمان عمر(رض) نیز در آغاز همان چهل ضربه شلاق را میزدند، اما در أواخر با مشاهده‌ی این که مردم از نوشیدن شراب دست بر نمیدارند، با مشورت صحابه و مجازات آن را به هشتاد ضربه أفزایش دادند. إمام مالک(رح)، إمام أبوحنیفه(رح) وبنا به قولی إمام شافعی(رح) همین مجازات را حد نوشیدن شراب می دانند. أما إمام محمد بن حنبل؛ وبنا به قول دیگر إمام شافعی؛ قایل به همان چهل ضربه شلاق هستند و علی(رض) نیز همین را پسند فرموده است.

قابل یادآوري میدانیم که: حد شراب، بنابر رأی جمهور فقها هشتاد شلاق (دره) است.

باید اضافه نمود که: از روی شریعت دولت اسلامی مؤظف به إجرای حکم ممنوعیت شراب است و در این باره مجاز به إستفاده از زور نیز هست. در زمان عمر(رض) مغازه‌ی شخصی از قبیله‌ی ثقیف به نام رویشد را به جرم فروختن مخفیانه‌ی شراب آتش زدند، باری یک قریه به طور کامل به دستور عمر(رض) به دلیل تولید و فروش مخفیانه‌ی شراب در آن، سوزانده شد.

شأن نزول آیه مبارکه:

وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه مهاجرت فرمود به صورت عام، مردم شراب می نوشیدند و قمار باز بودند. در این باره از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کردند؛ خداوند فرمود: «یَسألونكَ عَنِ الخَمرِ...»[←بقره/۲۱۹]. مردم گفتند: این آیه، میگساری و قمار را بر ما حرام نکرده، بلکه گفته است: «فیهِما إثمٌ کَبیرٌ»: در آن دو، گناهی بزرگ است. عده‌ای از این دو دست نکشیدند، تا اینکه جمعی از مسلمانان نماز مغرب را میگذاردند، امام جماعت - که شراب خورده بود - در تلاوت به اشتباه رفت. این بار آیه‌ی تندی نازل شد و فرمود: «یا أَیُّها الّذینَ آمِنوا لا تَقربوا الصَّلوة...» [← نسا/۴۳۷] سپس تندتر و قاطع تر از این آیه هم نازل شد و گفت: «إنَّما الخَمرُ وَ المیسرُ و الأنصابُ...» [← مائده/۹۰]. جمعی از مؤمنان گفتند: ای پیامبر خدا! برخی از مسلمانان، پیش از نزول این آیه ازدنیا رفته‌اند، حال آنکه به این دوکار مَنهیٌ عنه دست زده بودند. خداوند فرمود: «لَیسَ عَلي الّذینَ آمنوا و...» [← مائده/۹۳].

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴿۹۱﴾

همانا شیطان قصد آن دارد که به وسیله شراب و قمار، بین شما دشمنی و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد الله و از نماز بازدارد، آیا (با اینهمه زیان و فساد و با این نهي اکید) خود داري خواهید کرد؟!(۹۱)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یُوقِعَ»: بیفگند و پراگنده کند. «الْبَغْضَآءَ»: کینه‌توزی. «فَهَلْ أَنتُم مُّنتَهُونَ»؟: پس آیا بس می‌کنید؟! یعنی باید که خودداری کنید و دست از آن بردارید.

تفسیر:

«إِنَّما یُرِیدُ اَلشَّیْطانُ أَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ اَلْعَداوَةَ وَاَلْبَغْضاءَ فِی اَلْخَمْرِ وَاَلْمَیْسِرِ»: شیطان میخواهد از خِلال واقع شدن در چنین اُمور حرامی یعنی به سبب نوشیدن شراب و قِمار، در بین مؤمنان دشمنی و کینه إیجاد کند.

«وَیَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللهِ وَعَنِ اَلصَّلاةِ»: زیرا شراب انسان را از نماز که مایه‌ی صلاح دنیا و آخرت وستون دین شماست و ذکر الله باز می‌دارد و قمار عمر را ضایع ومانع إذکار می‌شود و این أمر موجب جلب قهر وغضب إلهی می‌گردد.

اگر چه بسیاری از قتل‌ها، جرائم، تصادفات، طلاق‌ها، امراض روانی، قلبی، کرده و أمراض معدوی وغیره وغیره ناشی از شراب است، امّا قرآن عظیم الشأن در این آیة مبارکه در بیان فلسفه‌ی تحریم، فقط وفقط روی دو نکته تأکید و اشاره بعمل آورده است: یکی ضرر اجتماعی یعنی کینه وعداوت و دیگری ضرر معنوی یعنی غفلت از نماز و یاد الله متعال.

باید گفت که: قمار و شراب، ابزار کار شیطان برای ایجاد کینه و دشمنی است.

این آیه برجسته‌ترین اثر شراب و قمار را باز داشتن از یاد الله و نماز دانسته است، اکنون جای این سؤال است که اگر کارهای عادّی مثل: تجارت، ورزش، تحصیل و مطالعه وامثال آن نیز ما را سرگرم کرده و از یاد خدا و نماز بازدارد، آیا مانند شراب و قمار است؟

قابل یادآوري است: هرآن چیزیکه ما را از یاد الله غافل کند، مانند شراب و قمار، ناپسند است، گر چه اسلام به خاطر لطف و آسان گرفتن، آن را حرام نکرده باشد.

مفسر أبوحیان در تفسیر خویش می نویسد: خدای متعال در شراب و قمار دو مفسده را یادآور شده است: یکی دنیوی و دیگری دینی. فساد دنیایی اینکه شراب خواری شر وآشوب وکینه بر می انگیزد و موجب قطع روابط و گسسته شدن صله‌ی رحم میشود، و قمارباز به کار خود ادامه میدهد تا همه چیز را میبازد و چیزی برایش باقی نمیماند، تاجایی که روی زن و فرزندش شرطبندی میکند. و ضرر و فساد دینی حاصل از شراب خواری این است که سبب غلبه یافتن شر وفساد میشود وآدمی را از یاد خدا و إقامه‌ی نماز غافل می کند و در قمار خواه شخص برنده باشد یا بازنده از یاد خدا غافل می شود.(البحر 15/4).

«فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ(91)» «فَهَل أَنتُم مُنتَهون؟»: إستفهام و به معنای أمر است؛ یعنی، «فَانتَهُوا» بس کنید، دست بکشید. وقتی این آیة شرف نزول یافت، عمر فاروق گفت:«إنتَهینا ربَّنا إنتَهینا»آری پروردگارا! دستکشیدیم وبس کردیم.

در البحر آمده است: این إستفهام بلیغ‌ترین وجه نهی را نشان میدهد، طوریکه گفته است: چیزی که بر شما خوانده شد متضمن مفاسدی است که رها کردن را ایجاب میکند، پس آیا شما دست برمی دارید یا بر حال خود خواهید ماند؟

همچنان برخی از مفسران در تفاسیر خویش در مورد آیه کریمه «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» مینویسند که: «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» از إستفهام قصد أمر شده است؛ یعنی دست بردارید. این طرز بیان بلیغ‌ترین نوع نهی است.

ابو سعود گفته است: در این آیه‌ی شریفه تحریم شراب و قمار به وسیله‌ی چند ادات تأکید شده است: این که جمله را با إنَّما شروع کرده و با اصنام و ازلام قرین و ردیف شده است

(c) ketabton.com: The Digital Library

و آن را ناپاک و عمل شیطان نام نهاده و اجتناب از آن را خواستار شده و ترک آن را سبب رستگاری قرار داده است. بعد از آن مفاسد دینی ودنیایی آنها را یادآور شده است. آنگاه باصیغه‌ی استفهام بر پایان دادن این اعمال اصرار ورزیده است. «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» و بدین وسیله اعلام کرده است که در منع و برحذر داشتن، کاربه آخرین درجه رسیده است.

خطر ها و أضرار قمار و شراب:

خطر و ضرر اجتماعی شراب و قمار این است که دشمنی وکینه توزی و تفرق و دودستگی را به وجود می آورد وکیان وموقعیت شخص را در هم میکوبد. شراب، موجب زوال عقل وخرد میشود، می گسار را به مرحله‌ی پست حیوانی میراند و آنگاه به کارهای زشت و پلید دست می یازد.

قمار، زیان مالی در بر دارد، از سویی قمار باز، بدون رنج و زحمت تجارت و کار، به مال فراوانی دست می یابد و سرانجام دشمنی و کینه را به بار می‌آورد ودل‌ها ازمحبت ودوستی تهی میگردد وصفا وصمیمیت دیرین رخت برمیبندد. پس این دو چیز پلید، شخصیت را تباه، جوانی و شادابی را نابود میکنند، تندرستی رامیگیرند وآدمی را درگرداب ومنجلاب پستی وحقارت فرومیبرند. مسلّماً این عیبها و بد فرجامی‌ها مورد انکار هیچ خردمندی نیست.

اما خطر و ضرر دینی و عقیدتی این که: خدا را از یادها می برد، دلها و روانها را سیاه و تباه می گرداند، آدمی را از راز و نیاز با آفریدگار باز می دارد. هان، ای خردمند! بس نیست؟ بیا و از خدا وپیامبر اطاعت کن و از این صفات ناپسند خوار کننده‌ی خانمانسوز دست بر دار تا فردایی پر از ناز و نعمت و خیر و برکت، در مهرو مودّت را به رویت بگشاید.

سایر سرگرمی ها:

أحناف برآنند که: بازی با نرد(نوعي بازي شطرنج است که ابزار و وسایل آن يك تخته چوپي باهمراه پانزده(15) مهره سیاه و پانزده(15) مهره سفید و دو پیاله میباشد.) شطرنج، قاب قمار، منقل چینی، قطعه بازي و مانند اینها مکروه تحریمی است، هر چند که با قمار همراه نباشد اما إمام أبو یوسف بازی با شطرنج را مباح دانسته، مشروط به این شرایط که:

1 - بازی شطرنج با قِمار همراه نباشد.
2 - شخص به طور دایم به آن پایبند نباشد.
3 - به واجبی از واجبات وی خلل وارد نسازد.
4 - برآن بسیارسوگند نخورد.(دراین موردمراجعه بفرماید به‌کتب معتبر فقهی).

وَأَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴿٩٢﴾

و الله و رسول را اطاعت کنید، و (از نافرمانی ایشان) حذر کنید، پس اگر (از اطاعت الله و رسول) رویگردان شدید، بدانید که وظیفه پیامبر جز ابلاغ آشکار چیز دیگري نیست (و این وظیفه را در برابر شما انجام داده است).(۹۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْبَلَاغُ»: تبلیغ. رساندن فرمان. «الْمُبِينُ»: واضح و روشن. توضیح دهنده و روشن‌گر.

تفسیر:

«وَأَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَاِحْذَرُوا»: و فرمان و طاعت الله متعال وپیامبر صلّی الله

(c) ketabton.com: The Digital Library

علیه وسلّم را به خوبی انجام دهید و از بهترین خلایق پیروی کنید و از مخالفت با آنها برحذر باشید. یعنی: ترس و حذر از مخالفت را با طاعت الله متعال ورسولش یکجا گردانید،«فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ»: انسان در انتخاب راه، آزاد است.
پس اگر روی گردانید از فرمانبرداری و ترس از الله متعال و اطاعت رسولش صلی الله علیه وسلم، «فَاعْلَمُوا أَنَّما عَلى رَسُولِنَا اَلْبَلاغُ اَلْمُبِينُ(92)»: بدانید که هدایت شما به عهده‌ی او نیست بلکه ابلاغ رسالت وظیفه ی اوست، و مکافات و مجازات از جانب ما است. این بیان برای کسیکه امر و نهی خدا را پاس نمیدارد تهدید و وعید است. خدای متعال به آنان میگوید: وقتی از امر و نهی من سرپیچی کردید، منتظر مجازات باشید. واقعیت اینست که: با تخلّف و روی‌گردانی، به کسی جز خود لطمه نمی زنیم.
باید یادآور شد که: شرط إبلاغ أحکام إلهی پذیرش مردم نیست، ما باید إتمام حُجّت کنیم. وظیفه‌ی پیامبر، تنها إبلاغ رسالت است، نه إجبار و تحمیل.
مفسر أبو حیان فرموده است: در این بیان به طور آشکار وعید وتهدید شدیدی مقرر است؛ چون متضمن این مفهوم است که کیفر شما به دست ارسال کننده است نه پیامبر.

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴿٩٣﴾

برکسانیکه ایمان آورده‌اند وعمل صالح انجام داده اند گناهي در آنچه خورده اند نیست (و نسبت به نوشیدن شراب قبل از نزول حکم تحریم مجازات نمیشوند) مشروط بر اینکه تقوا پیشه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، سپس تقواپیشه کنند و ایمان آورند، سپس تقوا پیشه کنند و نیکي نمایند، و الله نیکوکاران را دوست دارد.(۹۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جُنَاحٌ»: گناه. «طَعِمُوا»: خورده‌اند. نوشیده‌اند. «إِتَّقَوْا»: پرهیزگاری کردند. ذکر سه بار آن در این آیه بیانگر مراحل ابتدائی و متوسّط و عالی تقوا است. همچنین بیانگر این واقعیت است که إعتقاد بیشتر به أحکام إلهی، ماية إیمان بیشتر و أستوارتر می شود.

شأن نزول آیه:

از أنس(رض) روایت شده است: روزی که شراب حرام شد من در منزل ابی طلحه ساقی جماعت بودم، شرابشان عبارت از آب انگور بسر و خرما بود. در این موقع جارچی جار زد که شراب حرام شد، شراب در کوچه های مدینه ریخته شد. أبو طلحه به من گفت: برو آن را بریز. بعضی گفتند: نابود باد قومی که شراب در شکم دارند! در این موقع آیه‌ی «لَيْسَ عَلَى اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ جُناحٌ فِيما طَعِمُو» نازل شد.
و روشن ساخت که چون آنها قبل از تحریم شراب و قمار درگذشته‌اند لذا بر آنان گناهی نیست درحالی که پرهیزگار هم بوده أند. (قرطبی 293/6 و اسباب نزول ص 120).

تفسیر:

«لَيْسَ عَلَى اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ جُناحٌ فِيما طَعِمُوا»: بر کسانی که إیمان آورده و از خدای خود اطاعت کردند گناهی در استفاده از مواد سکر آور پیش از تحریم نیست به شرط آنکه بعد از تحریم این عمل را ترک نموده باشند و از مولای خود بترسند، «إِذا مَا اِتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ»: و همواره تقوایش را رعایت و در راستای انجام خوبی ها و ترک بدی ها تلاش کنند و بر ایمان و اعتقاد ثابت بمانند و اعمال صالح انجام دهند، در مورد خوردن و نوشیدن قبلی گناهی به گردن ندارند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

باید متذکر شد که: خلاف‌های پیشین مؤمنان به شرط عدم تکرار و رعایت تقوا در آینده، قابل عفو و بخشش است. ولی نباید فراموش کنید که: اگر بعد ازشنیدن حکم الهی بازهم گناه کنند خداوند برگناهان قبلی‌هم مؤاخذه میکند.

«ثُمَّ اِتَّقَوْا وَآمَنُوا»: سپس از خوردن حرام بپرهیزند و به تحریم آن إیمان داشته باشند؛ یعنی از نوشیدن و خوردن آنچه خدا حرام کرده دوری جویند و به حرام بودنش ایمان داشته باشند.

«ثُمَّ اِتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا»: وتقوای خود را با انجام آنچه به آن امر شده و ترک آنچه از آن نهی شده‌اند بر دوام باشند، و اعمال نیکو انجام دهند که آنها را به خدا نزدیک می کند.

«وَاللهُ يُحِبُّ اَلْمُحْسِنِينَ(93)»: همانا الله متعال نیکوکاران را دوست می دارد که با اعمال نیکو به او تقرب می جویند.

در ألتسهیل آمده است: کلمه‌ی «تقوی» را به جهت مبالغه تکرار کرده است. و بناءً به قولی «تقوی» چندین مرتبه دارد: مرتبه‌ی اول پرهیز از شرک است، مرتبه‌ی دوم پرهیز از معاصی و گناه است و مرتبه ی سوم پرهیز از اموری است هیچ ایرادی به آنها وارد نیست اما با این وجود میترسد که مبادا به سبب آن مرتکب عمل زیان آور شود. (التسهیل لعلوم التنزیل 187/1).

محقّقین نگاشته‌اند که تقوی (یعنی إجتناب از چیز هایی که به دین ضرر میرساند) دارای چند درجه است، و مراتب ایمان و یقین هم از نقطه نظر قوّت و ضعف متفاوتند. از تجربه و نصوص شرعیّه ثابت است که هر قدری که آدم در ذکر و فکر و اعمال صالح ترقّی، و در جهاد فی سبیل الله پیشرفت و همّت نماید، همان قدر قلب وی از خوف الله متعال معمور، و از تصوّر عظمت و جلال او تعالی ایمان و یقین وی مستحکم و استوار می‌گردد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (94 الی 96) در بارة موضوع شکار هنگام احرام و سزا و فدیه‌ی آن مورد بحث قرار میگیرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴿٩٤﴾

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید، البته الله شما را به شکاری که با دستهای تان میگیرید یا با نیزه شکار میکنید، می‌آزماید. تا معلوم کند که چه کسی در نهان از او می‌ترسد. و هر کس از این پس از حد بگذرد، عذاب دردناکی در پیش دارد.(۹۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللهُ»: (بَلو): قطعاً خدا شما را می آزماید. «تَنالُهَ»: به آن می رسد. «رِماح»: جمع رُمح، نیزه ها. «بِالغَیب»: در نهان. «بَعدَ ذلک»: پس از دریافت این احکام و فرمان.

تفسیر:

«يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللهُ بِشَيْءٍ مِنَ اَلصَّيْدِ تَنالُهُ أَيْدِيكُمْ وَ رِماحُكُمْ»: ای مؤمنان! همانا خداوند تعالی ایمان شما وامتثالی که از شرع دارید را در آزمون قرار میدهد به این صورت که شکار حرم در حالتی که آنها احرام دارند به آنها نزدیک میشود تا جائی که حیوان کوچکی که میتوان با دست آنرا گرفت و حیوان بزرگی که میتوان با نیزه شکار کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسر بیضاوی در باب شأن نزول آیه مبارکه میفرماید: وقتی قریشیان در مکه مسلمانان را از رفتن به حرم باز داشتند و در عمره حدیبیه ماندگار شدند و هنوز در احرام عمره بودند، خدای متعال مؤمنان را به شکار امتحان کرد.

پرنده ها و آهوی فراوانی به اردوگاه وخیمه های شان سرازیر شد که مسلمانان به طوری که در حال احرام میتوانستند به اسانی با دست یا نیزه آنها را شکار و هدف قرار دهند: «تَنالُه أَیدیکُم وَرِماحُکُم»: در آن موقع حیوانات وحشی اردوگاه و بار و بنه‌ی آنها را احاطه کرده بودند به طوری که در حال إحرام میتوانستند با دست یا نیزه آنها را شکار کنند. در حالیکه در گذشته چنین جمع أنبوهی از حیوانات و پرندگان شکاری را هرگز ندیده بودند. اما هنگامی که خواستند به شکار بپردازند؛ این آیات فرود آمد و از کشتن شکار در حال إحرام نهی کرد. (تفسیر بیضاوی 160.).

آزمایش مؤمنان، در طول تاریخ بشری یك سنّت قطعی پروردگار است. «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَیَبْلُوَنَّکُمُ»: (حرف «لام» و فعل مضارع و نون تأکید، نشانه‌ی قطعی بودن است) در ضمن قابل تذکر است که: خداترسی یا خوف وترس از الله متعال آنجا آشکار میشود که زمینه‌ی گناه فراهم باشد و انسان خطا نکند.

مُفَسِر تفسیر کابلی مینویسد: قصّه اصحاب سبت در سوره بقره گذشته که حق تعالی آنها را مخصوصاً به روز شنبه از شکار ماهی منع کرده بود؛ مگر آنها از مکر و حیله به مخالفت حکم پرداختند و از حد تجاوز کردند؛ خدای تعالی به آنها عذابی به غایت ذلّت‌آور نازل کرد. همین‌طور، حق تعالی امّت محمّدیّه را درین مسئله اندکی آزمایش فرمود تا در حالت احرام شکار نکنند. در موقع حدیبیّه، وقتی که این حکم فرستاده شد، شکار آنقدر زیاد و قریب بود که با دست گرفته و با نیزه کشته می‌توانستند؛ لیکن اصحاب رسول الله صلّی الله علیه وسلّم به اثبات رسانیدند که در امتحان خدا هیچ قوم دنیا برابر آنها کامیاب شده نمی تواند.

قابل یادآوری است که: عرب به وسیله‌ی شکار امرار معاش میکردند و از آن لذت میبردند و درباره‌ی آن اشعار سروده و آن را نیکو هم توصیف میکردند. (البحر 16/4.).

از فحوای جملة «تَنالُهُ أَیْدِیکُمْ» آیة مبارکه بر می آید که إحتیاط باید کرد: هر چیزی که دست ما به آن میرسد، رزق و حلال نیست.

«لِیَعْلَمَ الله مَنْ یَخافُهُ بِالْغَیْبِ»: تا دانسته شود چه کسی مراقِب خداست و از خاطر قوّت إیمانش در خِفا از خدا میترسد، و به شکار نمی پردازد. و آن کسیکه سبب ضعف ایمانش از خدا نمیترسد، متمایز شود. باید گفت که: ملاك تقوا، خوف باطنی است، نه تنها حیای ظاهری.

«فَمَنِ اِعْتَدی بَعْدَ ذلِکَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِیمٌ(94)»: وهرکس تجاوز کند وشکار را بکشد ومرتکب نهی شود یقیناً مستحق عذاب شدید وحتمی میشود. فهم جمله «بَعْدَ ذلِكَ» آیة مبارکه میرساند که: تکلیف و مسئولیّت، بعد از إبلاغ است.

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْکُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ یَحْکُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْکُمْ هَدْیًا بَالِغَ الْکَعْبَةِ أَوْ کَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاکِینَ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِیَامًا لِیَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَیَنْتَقِمُ اللهُ مِنْهُ وَاللهُ عَزِیزٌ ذُو انْتِقَامٍ﴿۹۵﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگاه در احرام [حج یا عمره] هستید شکار را مکشید و هر که شکار را به قصد بکشد کفّاره ای او قربانی کردن حیوانی است مانند آنچه کشته است به شرط آنکه دو عادل به آن گواهی دهند و قربانی را به کعبه رساند، یا برای جبران آن به مساکین طعام دهد، یا برابر آن روزه بگیرد، تا سزای کار خود را بچشد. الله از آنچه در گذشته کرده اید عفو کرده است، (لیکن) هرکه به آن اشتباه باز گردد، الله از او انتقام می‌گیرد، چون الله غالب و صاحب انتقام است.(۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حُرُم»: جمع حرام؛ یعنی، کسانی که در لباس احرام هستند. «النَّعَم»: شتر، گاو، گوسفند و بز. «ذَوا عَدل مِنکُم»: دو نفر دادگر از خودتان. «هدیاً»: هدیه. «بالِغَ الکعبة»: به حرم برسد و به نیازمندان آن جا داده شود. «عَدل»: معادل، همانند، همسنگ. «وَبال»: ضرر و زیان، کفّاره، سنگینی کیفر و سزا. «سَلَف»: پیش از دستور تحریم.

تفسیر:

«یاأَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاتَقْتُلُوا اَلصَّیْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ»: ای مؤمنان! اگر شما موقعی که در إحرام حج و یا عمره هستید از شکار حیوانات خشکی بپرهیزید، ملاحظه میداریم که: أمنیّت در حال إحرام، حتّی برای حیوانات نیز باید حفظ شود. در ضمن باید یادآورشد که فلسفه‌ی حلال و حرام بودن، همیشه ذاتی و مربوط به خود موارد نیست، بلکه گاهی به اقتضای شرایط زمانی و مکانی است، پس زمان و مکان، تأریخ و جغرافیا، در حکم الهی هم تأثیر دارد.

«وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْکُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ اَلنَّعَمِ»: هر کس در حال احرام شکاری را عمداً بکشد، بر او لازم است تا به مثل آن از شتر، گاو یا گوسفند ذبح کند و در بین فقرای حرم تقسیم نماید.

مطلب از قتل عمد این است که یادش باشد که محرم است و مستحضر باشد که درحالت احرام شکار جائز نیست. در اینجا صرف حکم «مُتَعَمِّداً» بیان شده که سزای این فعل این میباشد؛ امّا انتقامی که الله متعال میگیرد غیر ازآن است؛ چنانکه در «وَمَنْ عادَ فَیَنْتَقِمُ الله مِنْهُ»: تنبیه شده است. و اگر سهوا به فراموشی شکار کرد، همان جزا باقی می ماند، یعنی هدی یا طعام و یاصیام؛ البتّه، خدا سزای إنتقامی را از وی می بردارد. (تفسیر کابلی)

«یَحْکُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ»: مقدار و نوعیت این هَدْی را دو نفر از اهل عدالت تعیین میکنند، یعنی: دو مرد معروف به عدالت از میان مسلمانان به آن حکم کنند پس چون آن دوبه آن حکم کردند، آن کفاره بر وی لازم میشود، «هَدْیاً بالِغَ اَلْکَعْبَةِ» «وبه صورت هدی به کعبه برسد»، یعنی: اگر دو تن حکم عادل به کفاره حکم کردند، با آن حیوان کفاره، همان کاری أنجام میشود که باقربانی أنجام میشود؛ از فرستادن آن به سوی مکه و ذبح نمودن آن در آنجا. ألبته مراد آیه عین کعبه نیست زیرا قربانی در خود کعبه ذبح نمیشود بلکه مراد سرزمین حرم است و هیچ خلافی در این نیست.

«أَوْ کَفّارَةٌ طَعامُ مَساکِینَ»: و اگر حیوانی که شبیه شکار کشته شده باشد یافت نشد شکارچی میتواند به اندازۀ قیمت آن، طعامی را بخرد و به مسکینان فقرا داده میشود و به هر مسکین یک «مدّ» تعلق می گیرد.

باید یادآور شد که: علماء مقدار کفاره در هرگونه صید و شکار را مقرر داشته‌اند. شاه ولی الله دهلوی میگوید: «جزای صید یکی از سه چیز تواند بود:

(c) ketabton.com: The Digital Library

1 - همانند صید را درحرم ذبح کند. این همانندی در نزد شافعی (رح) به خلقت وهیأت و در نزد أبو حنیفه(رح) به قیمت است زیرا مُماثِلَت به خِلقت و هیأت متعذر میباشد پس مراد مماثلت معنوی است و داوران باید قیمت آن را بسنجند نه حیوانی مانند آن را.

2 - به قیمت صید، خوراکی‌ای خریده و آنرا به مسکینان بدهد. در نزد شافعی(رح) باید به هر مسکین مدی از طعام و در نزد أبو حنیفه(رح) به هر مسکین نیم صاع از گندم یا یک صاع از جو بدهد. (یک صاع (2751) گرم است، و مد یک چهارم صاع است.).

3 - بجای إطعام هر نفر مسکین به شمار مسکینان یک روز روزه بدارد. پس جانی در میان سه نوع کفاره یادشده مخیر است.» (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

«أَوْ عَدْلُ ذلِکَ صِیاماً لِیَذُوقَ وَبالَ أَمْرِهِ»: و یا در بدل هر نیم پیمانه از آن طعام، یک روز روزه بگیرد تا این امر نوعی تأدیب و تعزیر باشد و او را از ارتکاب چنین کارهایی در آینده بازدارد.

در التسهیل آمده است: خدای متعال مجازات واجب شده بر محرم به سبب قتل شکار را بر شمرده است: مرحله‌ی اول کیفر ذبح حیوان است و بعد از آن طعام دادن و سپس روزه است.

مذهب إمام مالک و جمهور بر مُخَیَر بودن است که عطف به (او) نیز چنان إقتضاء میکند. و از ابن عباس(رض) نقل شده است که کفاره‌ی شکستن إحرام به وسیله‌ی شکارکردن باید به ترتیب أنجام شود. (التسهیل 188/1.).

«عَفَا اللهُ عَمّا سَلَفَ»: وهرکه قبل از حرام شدن شکار به این عمل مبادرت کرده باشد خدای تعالی از گناه او در میگذرد، و صرف نظر کرده است.

«وَمَنْ عادَ فَیَنْتَقِمُ اللهُ مِنْهُ وَاللهُ عَزِیزٌ ذُو انْتِقامٍ(95)»: ولی اگر بعد از حرمت شکار کند حتماً از او إنتقام میگیرد، زیرا این شخص مرتکب عملی حرام شده و پروردگار توانائی است که هیچکس بر او غلبه نمی یابد و نیرومندی است که هیچکس توان جنگ با او را ندارد. هر که او را اراده داشته باشد اراده کننده را در می یابد و از نافرمانان انتقام می‌گیرد.

برخی از مفسران فرموده اند: معنی این است که خداوند متعال از او با وضع نمودن کِفاره انتقام میگیرد چنانکه جمهور فقهاء از جمله إمام أبوحنیفه(رح)، پرداخت کِفاره را بر تکرارکننده این جنایت، واجب شناخته اند بنابر این، در نزد آنان جزا با تکرار شکار تکرار میشود زیرا جزای‌آخرت مانع و جوب جزای دنیا بر وی نیست. اما شریح وسعیدبن جُبَیر گفته‌اند: او در اولین‌باری که مرتکب این عمل‌شد، باید کفاره بدهد، ولی اگر این عمل را تکرار کرد، بار دوم بر وی به کِفاره حکم نمی شود بلکه به وی گفته میشود: برو که الله متعال از تو انتقام می گیرد! یعنی: گناه تو بزرگتر از آن است که با کفاره جبران شود. (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

یادداشت:

قابل تذکر است که: بر مبنای أحادیث شریف، حیوانات و حشرات مؤذی ذیل از حکم قتل صید در حالت إحرام مستثنا هستند: 1- زاغ. 2- زغن. 3- عقرب (گژدم). 4- موش. 5- سگ درِنده. و گرگ نیز به سگ ملحق میشود. پس در کشتن آنها گناه و مجازاتی نیست.

توضیح مختصر:

این آیة مبارکه حکم تحریم شکار حیوانات خشکی را در وقت إحرام بیان فرمود ونشان داد

(c) ketabton.com: The Digital Library

که شکارِ داخل وخارج حرم مکه ومدینه برای شخص مُحرِم وهمچنین شکار داخل حرم برای همه کس - از بزرگ و کوچک، زن و مرد، مُحرِم و غیر مُحرِم - ممنوع و حرام است؛ چون باید همه‌ی موجودات اعم از: انسان، پرندگان، چهارپایان اهلی و وحشی، درختان، گیاهان و... در امان باشند و کسی به آنها تجاوز و تعرض نکند.
اگر کسی که مُحرِم نیست وخارج ازحرمین، شکار کند ومُحرِم از آن گوشت بخورد، [اگر غیر مُحرِم به خاطر شخص محرم یا به کمک و اجازه‌ی او شکار نکرده باشد.(منار)] یا این که: شخصی مُحرِم پیش از بستن إحرام صید کرده باشد، خوردن آن صید در وقت إحرام، جایز است.

أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴿٩٦﴾

شکار دریا وخوردن آن، برای شما حلال شده که بهره ای (توشه) برای شما و مسافران است. و شکار صحرایی (خشکه) تا وقتی که در احرام هستید بر شما حرام شده است. وازالله بترسید، پروردگاری که به نزد او محشور میشوید.(۹۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَیدُ البَحر»: شکار دریا، «السَّیّارَة»: مسافران، کاروان. «تُحشَرونَ»: گردآوری میشوید.

تفسیر:

«أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ اَلْبَحْرِ»: ای مؤمنان! خداوند متعال به شما شکار در بحر را مجاز و حلال نموده، فرق نمیکند که؛ در حال احرام و چه در غیر حال احرام باشید. مراد از بحر در آیه مبارکه: هر آبی است که درآن شکار بحری یافت میشود، هر چند آن آب، آب نهر و یا هم بند و یا چاهی باشد.
درآیة مبارکه درمی یابیم: حُجاج که در حال إحرام بسر می برند؛ همه‌ی راه‌ها بالی شان بسته نیست. (خداوند در کنار منع شکار صحرایی، شکار دریایی را جایز دانسته است.).
«وَطَعامُهُ مَتاعاً لَكُمْ وَ لِلسَّيّارَةِ»: شما از آن میتوانید هم در حالت إقامت و هم در حالت سفر إستفاده کنید.
شکاری که از آن به عنوان منبع إنرژی استفاده می کنید از قبیل ماهی و غیره برای شما منفعت و قوت است و برای مسافران توشه می باشد که در سفرشان آن را توشه می کنند.
«طعام بحری»: خوردنی‌ای از خوردنی‌های آن است که در بیرون افگند، یا بر روی آب آید. اما در نزد امام ابوحنیفه، ماهی مرده‌ای که بر روی آب دریا می‌آید، خورده نمیشود و بجز ماهی، خوردن سایر حیوانات دریایی نیز در نزد أحناف روا نیست. ولی غیر أحناف، (صید) را در آیة کریمه به شکاری که از دریا زنده گرفته میشود و(طعام) رابه آنچه که دریا بعد از مردن آن را به بیرون می أفگند، تفسیر کرده اند. بلی! شکار و طعام دریا را برای شما حلال گردانیدیم. (تفسیر أنوار القرآن).
«وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ اَلْبَرِّ ما دُمْتُمْ حُرُماً»: پس هرگاه إحرام بستید شکار خشکی بر شما تا زمانی که از احرام خارج شوید حرام است، «وَاِتَّقُوا اللهَ اَلَّذِی إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ(96)»: از پروردگار باعظمت بترسید و تمام آنچه را امر نموده انجام دهید و از تمام آنچه نهی کرده إجتناب نمائید که به زودی به سوی الله متعال به منظور حساب و کتاب رانده میشوید و نزد او یا پاداش دریافت می دارید و یا به مجازات میرسید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از رازهای مهم در باب تغذیه‌ی سالم انسان؛ محیط زیست است. آگاهان و متخصصان، قائل اند که: خوراک ماهی هیچگاه منع مصرف ندارد، مگر در مورد خاصّ و مریضی خاص که قاعده را بر هم نمیزند. و به علاوه، تیغ و تیر و سر بریدن و خشونتی که در شکار خشکی و حیوانات غیر دریایی هست، در ماهیها نیست. وپرهیز ازشکار غیر دریایی درماه‌های حرام و دراحرام -همچون پرهیز از شکار در فصل بارداری و بچه‌زایی و تخم گزاری - از عوامل مهّم حفظ تعادل در محیط زیست است و در اسلام دستورات بسیاری در این باب، وارد شده که از آن جمله: عدم تعذیب جانداران و یا منع کشتن آنها با آتش و سوزاندن است وغیره.

خوانندگان محترم!

در آیة مبارکه (97) در بارة منزلت خانه‌ی خدا، ماه حرام، هدی و قلائد بحث بعمل می آید.

إمام فخر رازی در رابطه: وجه إرتباط و پیوند این آیه با ماقبلش میفرماید: که خداوند در آیات قبلی صید کردن را بر مُحرِم، حرام شمرده و بیان نموده: همان گونه که حرم پناهگاه و مأمن جانوران و پرندگان است، سبب آرامش و آسایش خاطرِ انسانها از هرگونه آفت وبیم وهراس و نیز موجب نیل به خیرات و سرافرازی و سعادتمندی هر دو جهان است.

جَعَلَ اللهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴿٩٧﴾

الله کعبه، بیت الحرام را (با) ماه حرام و قربانی بی قلاده و قربانی با قلاده وسیله قوام (سبب بقای) مردم گردانید، تا بدانید که الله هر چه را که در آسمان‌ها و زمین است، می داند. و او به هر چیزی دانا است.(۹۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْبَيْتَ الْحَرَامَ»: عطف بیانِ کعبه ومراد همه حَرَم است. «قیاماً»: پایداری و ماندگاری امور دینی مردم. برپایی، پایه و اساسی، تکیه‌گاه. «الشَّهرَ الحرام»: ماه‌های ذی‌قعده، ذیحجه، محرّم و رجب. «الهَدي»: جمع هدیه، هدایای بی نشان از حیوانات که به حرم هدیه میشود و به مصرف محتاجان و نیازمندان میرسد. «القَلائِد»: جمع قلاده، قربانیهای گردن بندار، نشانه دار. «ذلکَ»: این بزرگداشت. «لِتَعلَموا»: تا بدانید.

تفسیر:

«جَعَلَ اللهُ اَلْكَعْبَةَ اَلْبَيْتَ اَلْحَرامَ قِياماً لِلنّاسِ»: خداوند وجود کعبه یعنی بیت الحرام را وسیله‌ی سامان بخشی هر دو جهان و وسیله راحتی و صلاح زندگی انسان قرار داده، تا به امور دنیا و دین خود بپردازند؛ زیرا سبب و عامل رشد و ترقی زندگی دنیا و آخرت آنها می شود.

کعبه شریف از حیث دینی و دنیوی باعث قیام مردم است. حجّ و عمره چنان عبادت‌اندکه ادای آنهامستقیما باکعبه مربوطاست؛ لیکن برای نماز هم إستقبال قبله شرط است بنابر آن، کعبه شریف، سبب قیام عبادت دینی مردم گردید.

در حج، منافع ومصالحی نهفته است که سبب رونق دین و دنیای انسان میشود؛ واقعیت امر اینست که در حج نیایشگرانشان به اوج عبودیت واصل میشوند، خائف و هراسناکشان ایمن میشود، ضعیفشان نصرت داده میشود، تجارشان در آن سود میبرند، فقرایشان در آن اطعام

(c) ketabton.com: The Digital Library

میشوند واخیراً اینکه خداوند متعال مناسک حج را سبب آبادانی وادی‌ای غیر مزروع گردانید، وگرنه در آن هیچ کسی اقامت نمی گزید.
بصورت کل باید گفت که کعبه شریفه، نه فقط انسان بلکه بسیار حیوانات را هم که در آنجا بود و باش کنند، امن نصیب می‌گردد.
«وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ»: ماه های حرام یعنی ذو القعده و ذو الحجة و محرم و رجب را سبب دوام و قوام زندگی آنان قرار داد؛ چون در خلال آنها از جنگ و قتال در امان بودند. طوریکه مردم در ماه های متذکره نه‌خونی را میطلبند، نه به خون ریزی دست میزنند، نه با دشمنی می‌جنگند و نه به امر مقدس و ارزش مورد احترامی بی حرمتی میکنند پس ماه‌های حرام از این حیث نیز مایه قوام و انتظام امور مردم است. ولی باید گفت‌که: حرمت قتل و قتال عادلانه در ماه‌های حرام، در شریعت ما منسوخ شده است.
«وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ»: و حق تعالی شکستن حرمت چهار پایانی که به کعبه اهدا میشوند و قلاده به گردن‌های آنها آویزان میگردد و تبدیل به شعیره میشوند را حرام قرار داده.
وقربانی قلاده دار را مخصوصاً یادکرد درحالیکه این نوع قربانی نیز از (هدی) است، به خاطر آن که ثواب آن بیشتر و شکوه حج با آن جلوه‌گرتر است.
«ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ(97)»: تا شما با این أحکام به این یقین برسید که بر خدای تعالی هیچ أمری پوشیده و مخفی نیست. او همهٔ أسرار آسمان‌ها و زمین را می‌داند و بر همهٔ آنچه در نهاد انسان قرار دارد آگاه است و علم او بر همه چیز إحاطه دارد.

تشریح مختصر:

خدا برای مردم، قانون آسمانی فرستاد و این جایگاه امن را ساخت، تا مردم به عظمت واحاطه‌ی او برتمام آفرینش پی ببرند و بدانند که او از سرشت انسانی، نیازمندیها، رازها و رمزها و فریادها و ناله‌های روح و روانشان، آگاه است و چیزی از او پنهان نیست. پس اگر کسی با سوز دل و اخلاص و پاکیِ نیّت، خدا را به فریاد بخواند، دعایش را إجابت می کند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (98 الی 100) مسایل مربوط به ترهیب و ترغیب مورد بحث قرار گرفته است.

اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴿٩٨﴾

بدانید خدا داراي مجازات شدید و(درعین حال) آمرزنده و مهربان است.(۹۸)
«شديدُ العِقاب»: سزای سخت.

تفسیر:

«بدانید که عقوبت الله سخت است: خداوند متعال کسانی را که از او نافرمانی وعاصیان میکنند به قوت و شدّت میگیرد و او را به سختی مجازات می‌دهد، کسانیکه به مخالفت اوامرش بپردازند و نواهی‌اش را انجام دهند و اینکه خدای‌تعالی برای کسی که توبه کند بسیار بخشنده است و برای کسانی که به او رجوع کنند مهربان است. او چون مهربان است دارای مغفرتی وسیع و بی‌پایان می‌باشد.

مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ﴿٩٩﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیامبر وظیفه اي جز إبلاغ رسالت (و دساتیرالهی) ندارد (و مسئول أعمال شما نیست) و خدا میداند چه چیزها را آشکار، و چه چیزها را پنهان میدارید.(۹۹)
«تُبدونَ»: آشکار می دارید.

تفسیر:

«ما عَلَى اَلرَّسُولِ إِلاَّ اَلْبَلاغُ»: وظیفهی پیامبر، تنها ابلاغ دین است، نه اجبار و تحمیل کردن آن. استقبال مردم به دین یا اعراض از آن، ضرری به پیامبر صلی الله علیه وسلم نمیرساند. طوریکه در آیهی (82 سوره نحل آمده است: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْكَ الْبَلاغُ الْمُبِينُ«82» (پس (ای پیامبر) اگر روی برگردانیدند، پس بر (عهده) تو جز تبلیغ روشن نیست. ملاحظه میداریم که: وظیفهی أنبیا، إبلاغ است نه إجبار.
واقعیت امر اینست که: اگر انسان روح سالم نداشته باشد، روشنترین تبلیغها «الْبَلاغُ الْمُبِينُ»،ازجانب پاكترین اشخاص یعنی انبیا، هم دراو کارساز نیست.
«وَاللهُ يَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَماتَكْتُمُونَ(99)».
او حقیقت آنچه را شما پنهان میدارید و یا آشکار میسازید نمیداند این الله متعال استکه همهٔ این امور را میداند وبراساس آن مکافات ومجازات میدهد.
مفسرأبو حیان فرموده است: این جمله معنی تهدید را در بر دارد؛ چون الله متعال خبر داده است که بر ظاهر و باطن بندگان مطلع است و بر مبنای آن مکافات و مجازات می دهد. (تفسیر بحر 27/4).

قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٠٠﴾

بگو (هیچگاه) ناپاك و پاك مساوي نیستند اگر چه فروانی ناپاکان تو را به تعجب بیندازد، از (مخالفت) خدا بپرهیزید اي صاحبان خرد، تا رستگار شوید.(۱۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الخَبيثُ والطيّبُ»: پلید وپاک (حرام وحلال، زشت ونیکو، بیارزش وارزنده، افکار و اعمال و اموال حرام و برعکس). «اَعجَبَکَ»: تو را به شگفت آورد، تو را حیرتزده کرد. «الألباب»: جمع لُبّ، خردهای پیراسته و پاک از آلودگی ها. هر لُبّی عقل است؛ اما هر عقلی شاید لبّ نباشد. «اولي الالباب»: خردمندان.

تفسیر:

ملاك در ارزشها، حقّ وباطل است، نه کثرت و قلّت طوریکه میفرماید: «قُلْ لايَسْتَوِي اَلْخَبِيثُ وَاَلطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ اَلْخَبِيثِ»: ای محمد! بگو: امکان ندارد خوب یک چیز با بد آن مساوی باشد، چنانچه امکان ندارد کافر با مؤمن، گناه کار با اطاعت کننده، جاهل با عالم، أهل بِدعت با پیرو سنت، مال بد با مال خوب، سخن زشت با سخن شایسته برابر و مساوی باشد. «أَعْجَبَكَ» (اکثریّت، نه نشانهی حقّانیّت است و نه نشانهی برتری)
مفسر قرطبی فرموده است: این لفظ عام است و در کسب و کار انسان، دانش و آشنایی با علوم وغیره قابل تصور است، پس هر کدام از موارد مذکور در صورتی که خبیث و ناپاک باشد، نتیجه ای در بر ندارد و ثمر نیک نمی دهد وسرانجام نیکو ندارد هراندازه رو به افزایش باشد، و پاک هرچند کم و اندک هم باشد، مفید و پسندیده و زیبا و نیکوفرجام است.(تفسیر قرطبی 327/6).

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسر أبو حيان فرموده است: ظاهراً ناپاک و پاک دو لفظ عام هستند و شامل مال حلال وحرام وعمل صالح وفاسد وانسان خوب و بد و افرادی که عقیده‌ی صحیح وفاسد دارند، میشوند. شبیه این آیه گفته‌ی خدا میباشد که میگویند: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِداً. (تفسیرالبحر 27/4.).

«فَاتَّقُوا اللهَ يا أُولِي الْأَلْبابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (100)»

شناخت پاك از ناپاك و تقوا داشتن و تسلیم موج و هیاهوی جمعیّت نشدن، تنها کار خردمندان است طوریکه میفرماید: «فَاتَّقُوا اللهَ يا أُولِي الْأَلْبابِ» ای عاقلان! اگر بصیرت و عقلی دارید که با آن تفکر می‌کنید از خدا بترسید و مراقب اوتعالی باشید و همواره به سوی کارهای خوب روی آورده و بدی‌ها را فروگذارید تا به رضوان الهی برسید وبه رحمت وثواب او دربهشت رستگار شوید. نباید فراموش کنید که: رستگاری علاوه بر عقل و خرد، به تقوای الهی نیز نیاز دارد.

شأن نزول آية 100:

«واحدی» و «اصفهانی» در باب ترغیب از جابر نقل میکنند که: پیامبر صلی الله علیه وسلم در باره‌ی نجاست و مضرات شراب سخن می‌گفت؛ در آن هنگام مردی صحرانشین بلند شد و گفت: کار و شغل من تجارت شراب است و از این راه مالی گرد کرده‌ام، اگر آن را در راه خدا هزینه کنم، سودمند است؟ پیامبر فرمود: خدا جز پاک و پاکیزه چیزی نمی پذیرد. خداوند در تأیید سخن پیام آورش فرمود: «قُل لايَستَوي الخَبيثُ و الطّيّبُ...».

خوانندگان محترم!

قابل تذکر است که خداوند متعال قبل از قبل مسؤولیّت مهم پیام رسانی پیامبر را بیان فرمود و به پیروانش هشدار داد که از سؤالات بی مورد امتناع و جلوگیری ورزند.

اینک (در آیات 101 الی 102) بیان میدارد که: مصلحت حق چنان است که به طور صریح و روشن، آنان را از مطرح کردن برخی سؤالات بیهوده و فروان منع فرموده که: مبادا بر تکلیف شان بیفزاید، آنگاه از عهده اش برنیایند و موجب سستی در انجام وظایف گردد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللهُ عَنْهَا وَاللهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴿١٠١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را اندوهگین میسازد، سوال نکنید. و اگر در وقت نزول قرآن از آن سوال کنید، برای تان روشن می شود، و (در حالیکه) الله از آن چیزها، عفو کرده است. و الله آمرزنده بردبار است.(۱۰۱).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إن تُبدَ»: بَدو: اگر آشکار گردد، فاش شود. «تَسُؤكُم»: سُوء: شما را غمناک کند، ناراحت و اندوهگین نماید.

تفسیر:

پس از آن که الله متعال حکم شکار در حال احرام را بیان کرد، در اینجا مؤمنان را از مطرح کردن پرسش هایی که به انگیزه گرایش به تحریم اشیا عنوان میشود، نهی کرده و به آنان چنین ادب می‌آموزد: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْياءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ»: ای مؤمنان! هنگام تشریع أحکام از کثرت سوال ومطرح کردن سؤلات غیر ضروری بپرهیزید، آنچه را الله متعال از آن سکوت نموده شما در برابر آن مسئول نیستید و هرگاه

(c) ketabton.com: The Digital Library

از این امور سوال کنید و در سوالات خود تکلف نمائید، شاید بر شما آنچه میپرسید فرض شود و شما توان أنجام آن را نداشته باشید.
باید متذکر شد که: دانستن هر چیزی، نه لازم است و نه مفید، بلکه باید سراغ دانش های مفید رفت. «لاتَسْئَلُوا» (حسّ کنجکاوی باید تعدیل شود ونباید در پی اطلاعاتی رفتکه سبب ایجاد کدورت، مشکلات و إختلال در نظام جامعه میشود.) واضح است که: مکلّف نساختن مردم به پارهای از احکام، پرتوی از عفو و گذشت الهی است.
مفسر زمخشری فرموده است: یعنی از پیامبر زیاد سؤال نکنید. حتی دربارهی تکالیفی سخت از او سؤال نکنید؛ زیرا اگر جواب بدهد و شما را به آن مکلف نماید سخت غمگین شده و انجام دادن آن برایتان سخت خواهد بود و از سؤال خود پشیمان میشوید. (کشاف 533/1.).
«وَإِنْ تَسْئَلُوا عَنْها حِينَ يُنَزَّلُ اَلْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ»: پس در همان دائرهای که حق تعالی برخی اشیا را برای شما عفو نموده باقی بمانید. امکان دارد از برداشت و تحمل این امور هنگامی که الله متعال بیان میکند و یا بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل میشود ناتوان شوید؛ (ابن عباس(رض) در تفسیر این آیه گفته است: دراثنای بیان یک حکم ازچیزهای دیگرسؤال نکنید مبادا دچار ناراحتی و تکلّف شوید، خواه در بارهی تکلیفی شرعی باشد یا خبری ناخوشایند؛ مانند آن که گفت: پدرم کجاست؟ اما وقتی قرآن نازل شد و خدا به شما دستوری داد، میتوانید درباره ی بیان و توضیح آن بپرسید. نقل از البحر المحیط 31/4.).
«عَفَا الله عَنْها»: پس عفو ورحمت الهی را در حق خود بپذیرید، یعنی: الله متعال ازآنچه درگذشته سؤال کردید درگذشت پس دیگربار بهاین شیوه بازنگردید. یا الله متعال از مکلف کردنتان به آن تکالیف درگذشت.
«وَالله غَفُورٌ حَلِيمٌ(101)»: که او گناهان را می بخشد و در برابر کسانی که نافرمانیاش میکنند حلم دارد و توبه توبة کنندگان را می پذیرد و از کسیکه به سویش روی آورد در می گذرد.
در روایتی آمده است: «ان اعظم المسلمين في المسلمين جرم من سأل عن شيء لم يحرم على الناس فحرم من اجل مسألته» «مجرم ترین شخص در حق مسلمانان کسی است که دربارهی امری پرسید که بر مردم حرام نبود و سپس تنها به خاطر پرسیدن او حرام گردید.
در حدیثی دیگر آمده است که: «ان الله فرض فرائض فلا تضيعوها وحرم حرمات فلا تنتهكوها وحد حدودا فلا تعتدوها وسكت عن اشياء من غير نسيان فلا تبحثوا عنها» «خدا واجباتی برشما مقرر داشته است، آنها را ضایع نکنید، چیزهایی را بر شما حرام گردانیده است پس حرمت آنها را زیر پانگذارید. حدودی تعیین کرده است پس از آنها تجاوز نکنید. در بارهی برخی چیزها نیز بدون اینکه فراموش کرده باشد سکوت کرده است، پس از آنها جستجو نکنید. در این دو حدیث به یک حقیقت بسیار مهم اشاره شده است. اموری را که قوانین الهی به طور اجمال و مختصر بیان کرده است و یا احکامی را که به صورت اجمال داده و مقدار و تعداد وغیرهی آنهارا ذکر نکرده است، دلیل این اجمال و بیان نکردن جزئیات این نیست که قانونگذار فراموش کرده است، می خواسته تفصیلات و جزئیات رابیان کند، امانکرده است، بلکه دلیل اصلی آن این است که شارع نمیخواسته جزئیات آنها را محدود کند و میخواسته است در احکام برای مردم فراخی قایل شود. اکنون کسی که میخواهد با پرسش در پرسش به هر قیمتی شده تفصیلات، تعینات و قیدها را اضافه کند و اگر از کلام

(c) ketabton.com: The Digital Library

شارع این چیزها قابل استخراج نیستند به وسیله‌ی قیاس، استنباط وغیره میخواهد به نحوي مجمل را مفصل، مطلق را مقید وغیر معین را معین کند، در واقع مسلمانان را درمعرض خطر بزرگی قرارمیدهد. چراکه درامور ماوراء الطبیعی، جزئیات هر چه بیشترگردند، امکان دچار مشکل شدن برای ایمان آورندگان بیشتر میگردد و هر چه قیدها و محدودیت ها در احکام اضافه گردند امکان تخلف برای پیروی کنندگان به همان میزان افزایش مییابد. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن).

بعد از نزول این آیه، صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم به این ادب پایبند شدند به طوری که از طرح سؤالات بی فایده پرهیز کرده و فقط به آنچه که پیامبراکرم صلی الله علیه وسلم به ایشان ابلاغ مینمود، إکتفا می‌کردند. أما بعد از عصر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم طرح سؤالات در مورد امور شرعی جایز است زیرا امروزه دیگر بیم آن نمیرود که حلال یا حرامی نازل شود.

شأن نزول آية 101:

بخاری از أنس بن مالک (رض) روایت کرده است: پیامبر در حال پند و اندرز برای مسلمانان بود که مردی پرسید: پدر من کیست؟ پیامبر گفت: فلانی است. بنابر این «لاَ تَسْأَلُواْ عَنْ أَشْيَاء إِن تُبْدَ لَكُمْ» تا آخر نازل شد. (صحیح است، بخاری 4621 و 4362 و 7295، مسلم 2359، نسائی در «تفسیر» 174، ترمذی 3056، إبن حَبان 6429 به ألفاظ مُتَقارِب از چند طریق از أنس روایت کرده اند.).

- همچنین از ابن عباس(رض) روایت کرده است: عده‌ای از رسول الله صلی الله علیه وسلم با تمسخر چیزهای می‌پرسیدند. مردی پرسید: پدر من کیست؟ و شخصی که شترش را گم کرده بود میپرسید: شتر من کجاست؟ پس در باره آن آیة: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَسْأَلُواْ عَنْ أَشْيَاء...»: نازل شد. (صحیح است، بخاری 4622، طبری 12798، طبرانی 12695، واحدی 418 و بغوی 842 محقق همه از ابن عباس روایت کرده اند.).
- احمد، ترمذی و حاکم از علی بن ابی طالب (روایت کرده اند: هنگامی که «وَلِلّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» (آل‌عمران: 97) نازل شد، تعدادی از مسلمانان پرسیدند: ای رسول الله! آیا در هرسال یکبار ادای حج فرض میشود؟ پیامبر سکوت کرد، باز پرسیدند. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: نه، و پس فرمود: اگر می‌گفتم، آری، ادای مراسم حج هر سال یکبار بر مسلمین واجب می شد.

در این باره «لاَ تَسْأَلُواْ عَنْ أَشْيَاء إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ» نازل شد.

قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ﴿١٠٢﴾

قومی پیش از شما هم سؤال از آن امور نمودند، آنگاه که برایشان بیان شد به آن کافر شدند.(۱۰۲).

«أَصْبَحُوا بِها كَافِرِينَ»: نسبت بدان‌ها کافر شدند. نسبت بدان‌ها بنای مخالفت گذاشتند و راه عصیان درپیش گرفتند. مراد از کفر در اینجا عصیان و مخالفت است، و یا کفر به معنی معروف خود.

تفسیر:

«قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ»: قبل از شما امت‌های پیشین چنین سؤالاتی تعجیزی و مشقت آفرین را مطرح می‌کردند، که نیازی به طرح آنها نبود و ضرورتی دینی طرح آنها را ایجاب نمی‌کرد، اما وقتی خواسته‌ی آنها برآورده شد و بر آنان فرض و مقرر گشت به آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

كافر شدند، از این رو گفته است: «ثُمَّ أَصْبَحُوا بِها كافِرِينَ (102)»: به سبب عملی نکردن به تکالیف آن کافر شدند. چون حکم به آنها بیان شد آنرا إنکار نموده و درآن دست به إلحاد زدند و تکذیب نمودند و به آنچه الله متعال أمر کرده بود عمل ننموده و از آنچه نهی نموده بود دوری نگزیدند.

قضیه از این قرار بود که جماعت بنی اسرائیل مطالبی را از پیامبران خود مي‌پرسیدند، أما وقتی به آن مأمور شدند، آن را رها کرده و در نتیجه خود هلاک شدند.

در حدیث صحیح است که قومهای سابق بنابر کثرت سؤالات و اختلاف نمودن بر انبیاء هلاك گشتند.

توضیح مختصر:

قرآن تنها از عقیده و شریعت سخن نمیگوید، بلکه به آنچه مصلحت جامعه و بشریت است، إشاره میکند و چیزی که لازم باشد، فروگذار نکرده است. پس قرآن می‌خواهد ملتی را به وسعت تاریخ پرورش دهد، جامعه‌ای بسازد، به فرد فرد آن درس ادب، اخلاق تعقل و تدبر بیاموزد و حد و مرز سؤال و جواب را نیز برایشان معیّن نماید. أدب؛ یعنی، مردم گرویده به سرچشمه‌ی نور، رازها، رمزها و نهانیهای عالم غیب را به ذات پروردگار واگذارد و بیش از توان و وظیفه از چیزهایی که برایشان فرجام نیکی ندارد، جدّاً امتناع ورزند که مبادا به سرنوشت پیشینیان گرفتار شوند، آنگاه راه چاره را از دست دهند و پشیمانی بی أثر مانَد.

اما سؤالات شرعی ومورد پسند و درحدّ تکالیف و وظایف برای درک حقایق وامور، لازم وآشنایی بیشتربه آثار آفریدگار، بسیارنیکو وجایز است ودردهای معنوی را درمان میکند و نابسامانی ها را سامان می بخشد و نور امید می دهد.

خداوند بندگان مومنش را از پرسیدن درباره چیزهایی نهی می کند که چون برای‌شان بیان شود ناراحت و اندوهگین میگردند. مانند پرسش برخی از مسلمانان از پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد پدران شان، و این که آن ها در جهنم‌اند یا در بهشت؟

چنین موردی اگر برای پرسشگر بیان شود چه بسا در آن خیری نباشد. و یا مانند پرسش آن ها در مورد کارهایی که هنوز پیش نیامده است. و مانند سوال‌هایی که در شریعت سختگیری‌هایی به دنبال دارد و امت را در تنگنا قرار می دهد.

و مانند پرسش در مورد امور بی ربط و بی فایده. پس از این پرسش‌ها و امثال آن نهی شده است. و امال سوالی که چیزی از این امور را به دنبال نداشته باشد ایرادی ندارد و به آن امر شده است، همان‌طور که خداوند متعال فرموده است: «فَسْئَلُواْ أَهلَ الذِّكرِ إِن كُنتُم لَا تَعلَمُونَ» [النحل: 43]. «اگر نمی دانید از دانایان به کتاب و سنّت بپرسید».

«وَإِن تَسْئَلُواْ عَنهَا حِينَ يُنَزَّلُ القُرءَانُ تُبدَ لَكُم»:واگر زمانی که قرآن نازل میشود در این موارد پرسش کنید برایتان روشن می شود. یعنی اگر سوال‌تان به جا باشد، به گونه‌ای که زمانی در باره‌ی آن سوال کنید که قرآن بر شما نازل میشود، پس در رابطه بافهم آیه ای که برایتان مشکل است، یا علت حکمی که برشما پوشیده مانده است، سوال نمایید، از آسمان وحی فرود می‌آید و حقیقت را برایتان روشن میگرداند. در غیر این صورت در مورد چیزی که خداوند از آن سکوت کرده است ساکت باشید. «عَفَا اللَّهُ عَنهَا»: خداوند به خاطر آنکه بندگانش را ازآن معاف کند درموردآن چیز ها سکوت کرده است، پس هرچیزی که خداوند در مورد

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن سکوت کرده باشد ازجمله اموری است که پروردگار آن را جایز قرار داده، و از آن در گذشته است.

پس قاعده‌ای که از این آیات برمی‌آید این است: از رسول الله صلی الله علیه وسلم ابتدائا چیز نوی را نپرسید اما جایز است که درباره آنچه نازل شده، به قصد فهمیدن و عمل‌کردن به آن، توضیح بخواهید.

نصایح إمام شافعی در مورد پرسیدن:

إمام شافعی گفته است: پرسش زیاد در چندین محل مذموم است که ده فقره از آن را یادآور می شویم:

اول: سؤال از چیزی که منفعت دینی ندارد؛ مانند سؤال عده ای از اعراب که می پرسیدند پدرم کیست؟

دوم: سؤال در رابطه با چیزی که درآن مقطع زمانی نیازی به آن نیست و حدیث ذرونی ما ترکتکم بر این مطلب دلالت دارد.

سوم: این که بیش از حد نیاز بپرسد؛ مانند سؤال آن شخص که پرسید: آیا هر سال حج را به جای آوریم؟

چهارم: سؤال از مسائل مشکل و سخت و معقّد. همان طور که از «اغلوطات» یعنی موضوعاتی که آدمی را دچار اشتباه می کنند، نهی به عمل آمده است.

پنجم: پرسش درباره‌ی علت عبادات؛ مانند سؤال در رابطه با این که چرا زن حایض روزه را قضا میکند و نماز را قضا نمی کند؟

ششم: پرسش را به حد تکلّف و تعمق برساند؛ مانند سؤال بنی اسرائیل در باره‌ی گاو و رنگ آن.

هفتم: از ظاهر سؤال به نظر میرسد که «رأی» با کتاب و سنت مخالفت دارد از این رو سعید گفته است: «آیا شما عراقی هستی»؟

هشتم: پرسش درباره‌ی متشابهات؛ همانند آنچه که از مالک درباره‌ی «استواء خدا بر عرش» سؤال شد. وی در جواب گفت: استوا معلوم است... تا آخر.

نهم: پرسش در مورد آنچه که در بین سلف روی داده است. عمربن عبد العزیز در جواب این سؤال گفت: خون هایی است که خدا دست مرا از آن محفوظ داشت، پس زبانم را با آن رنگین و آلوده نمی کنم.

دهم: سؤالی که منظور از آن برتری جستن وغلبه و شکست دادن طرف مقابل باشد، در حدیث آمده است: أبغض الرجال إلى الله الألد الخصم. (نقل از محاسن التأويل قاسمی 2176/6.).

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی خواندیم که خداوند متعال مردم را ازسؤال و جستجو در اموری که به آن مکلف و مؤظف نمی باشند منع فرمود، همچنین در برابر کارهایی که از وظایف و تکالیف آنان نیست، باز می دارد، و گمراهی مردم جاهلی را درآنچه که بدون دستور خدا وخود بر خود حرام داشته بودند، بیان میکند که کاری بیهوده و باطل و پیروی ازآن نیز باطل و مُنافی علم و دین است. اینک در آیات متبرکه (103 الی 104) گونه‌ای از سرگردانی وسراسیمه گی جاهلیت بحث بعمل می آید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مَا جَعَلَ اللهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴿١٠٣﴾

الله در بارۀ بحیره (ماده شتری که به خاطر بُتان گوشش بریده می شد و شیرش دوشیده نمی شد و کسی بر آن سوار نمی شد).
وسائبه(ماده شتری که برای بُتان گذاشته میشد و مورد استفاده قرار نمیگرفت).
و وصیله (ماده شتری که پی در پی دو اولاد ماده می زائید باز به خاطر بُتان آزاد گذاشته می شد).
و حام (شتر نری که برای تَوالُد و تَناسُل (جفت گیری) استعمال می شد باز به خاطر بُتان آزاد گذاشته میشد) حکمی نکرده است و لیکن کافران بر الله دروغ می بندند و اکثر آنها تعقل نمی کنند (بی خرد اند). (۱۰۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

قبل از همه باید گفت که: بحیره و سائبه، وصیله و حامی، این همه به رسوم و شعائر زمان جاهلیّت متعلّق است. مفسّرین در تفسیر آن اختلاف بسیار زیاد دارند. در اینجا صرف به تفسیر سعید بن المسیّب اکتفا میگردد که: از صحیح بخاری نقل می کند:
بَحیرَة: حیوانی که شیر آن را به نام بت نذر میکردند و هیچکس از آن مستفید نمی شد؛
«سائبه»: حیوانی که به نام بت‌ها آزاد میشد، چنانکه هندوان در روزگار ما گاو نر را آزاد میکنند؛ «وصیله»: آن شتر ماده که مسلسلاً چوچه‌های ماده می زاید، و در میان آنها چوچه نر تولّد نشود، و آنرا نیز به نام بُتان آزاد میگذاشتند؛ «حام»: یا حامی وحافظ: به حیوان نرینه‌ای میگفتند که از نژاد وی ده نسل زاده میشد. پس از آن که ده بار برای حمل کردن حیوانات ماده مورد استفاده قرار میگرفت، هم چون بحیره و سائبه از کار و بار رهایش می کردند و به دلخواه در چمنزارها می چرید. درباره‌ی هرکدام از إینها نظرات دیگری بیان کرده‌اند که همین مُشت کافی و نمونه‌ی خروار فرهنگ جاهلیت است.

تفسیر:

«ماجَعَلَ اللهُ مِنْ بَحِیرَة وَلاسائِبَة وَلاوَصِیلَة وَلاحام»: خداوند متعال هرگز گمراه گری‌های آنهاوآنچه دربارۀ چهارپایان بدعت نهادند رامشروع ننموده، چنانچه این چهارپایان را در دسته‌های متفاوتی تقسیم کردند درحالیکه الله متعال در مشروعیت آنها هیچ چیزی را مقرر نداشته است. مانند: «بحیره»: مادەشتری بود که اهل جاهلیت گوش آنرا می‌شگافتند و شیر آن را به بتان اختصاص میدادند پس کسی حق دوشیدن آن را برای خود نداشت و شگافتن گوش آن نشانه‌ای بر این امر بود. (قولی نیز وجود دارد که بحیره از جملۀ اولاد سائبه است).
«سائبه»: ماده شتری بود که نذر بتان میکردند ورهایش میساختند، یا شتر نری بود که کسی به این نیت مشروط نذر بتان می‌کردکه اگر مثلاً خداوند او را از مریضی به سلامت برهاند، یا او را از سفر به منزل و مأوایش برگرداند، در این صورت آن شتر را آزاد بگذارد که در هر جایی می خواهد به چرا و آب برود و کسی بر آن سوار نشود.
«وصیله»: ماده شتری بود که اگر دو شکم مادینه می زایید، به خودشان تعلق می گرفت اما اگر نرینه‌ای می زایید، به بتان اختصاص می یافت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«حامی»: شتر نری بودکه چون ازپشت وی ده فرزند به‌وجود می‌آمد، میگفتند: حالا دیگر پشتش داغ شده پس رهایش میکردند و دیگر نه کسی بر آن سوار می شد، نه او را از آب و علفی باز می داشتند.
و مزید بر آنکه این اشیاء از شعائر شرك بود؛ چون حق تعالی جائز قرار داده که انسان از گوشت یا شیر یا سواری یا دیگر چیز آن مستفید شود؛ پس، از خود برآن قیود حلّیّت وحرمت گذاشتن منصب تشریع را به خود تجویز کردن است. امّا شگفت‌تر این بود که این رسوم مشرکانه را ذریعه خشنودی و قرب الهی تصوّر می کردند.
اما وقتی که دین مقدس إسلام ظهور کرد و آمد تمام این عادات و رسوم را لغو و باطل کرد. پس نه بحیره ماند و نه سایبه و نه وصیله و نه حام.
قُرب به خداوند باید از راه های صحیح و معقول باشد. با هر نذری یا از هر راهی نمیتوان به خدا نزدیك شد. دین راباید ازخرافات و بدعت‌ها پاك نمود.
«وَلكِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللهِ اَلْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ (103)»:
واقعیت أمر اینست که: إنتساب إتلاف مال و رها کردن حیوان نوعی إفترا به الله متعال وکار حرام است. طوریکه مشرکان این شترها را برای بُت‌های خود إختصاص می‌دادند و به آنها نزدیک نمیشدند و إدعا می‌کردند که حق‌تعالی آنها را بر چنین کاری أمر نموده در حالیکه دروغ میگفتند و بر الله متعال إفتراء می‌نمودند. خدای تعالی إلتزام حق و صدقی أمر میکند که بر پیامبر خود نازل فرموده ولی آنها عقلی که با آن تفکر کنند و بصیرتی که با آن أمور را ببینند، ندارند. ریشه‌ی أحکام إلهی، مصالح واقعی است، امّا خرافات، ریشه در جهل و بی عقلی دارد. مطمیناً گفته میتوانیم که: اگر اکثریّت جامعه أهل‌تَعَقُّل باشند، بدعَت‌ها هیچ وخت رُشد و در جامعه معمول و مروج نمی گردد.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴿١٠٤﴾

و چون به آنان گفته شود به سوی آنچه الله نازل کرده و به سوی پیامبر[ش] بیایید میگویند آن رسم و رواجی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم ما را بس است آیا هرچند پدرانشان چیزی نمی دانسته و حق هدایت نیافته بودند.(۱۰۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَسبُنا»: ما را بس است.

تفسیر:

«إذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا إلى ما أَنْزَلَ اللهُ وَإِلَى اَلرَّسُولِ»: اگر به آن گمراهان گفته شود، بیایید درمورد آنچه حلال یاحرام کرده‌أید حکم خدا وپیامبر را بپذیریم، «قالُوا حَسْبُنا ما وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا»: میگویند: آنچه پدران خود را بر آن یافته ایم مارا بس است. یعنی: هرگز به قرآن وبه پیامبر ایمان نمی‌آوریم زیرا دین پدرانمان برای ما کافی است.
بزرگترین حجّت جاهلان این است که از کار آباء و اجداد خود چگونه مخالفت ورزند؟! به آنان گفته شد که: اگر أسلاف شما در أثر حماقت یا گمراهی به قعر هلاکت أفتاده باشند، آیا بازهم شما به راه آنها روان می‌شوید؟ به اینان باید گفت که: أصل، فرهنگ الهی است، نه فرهنگ پیشینیان وأجداد.
«أَوَ لَوْكانَ آباؤُهُمْ لايَعْلَمُونَ شَيْئاً وَلا يَهْتَدُونَ(104)»: یعنی آیا أگر پدران شان گمراه و جاهل باشند؟! طوری که چیزی را نفهمند و امور خوب را درک نکنند و منکر را ندانند و

(c) ketabton.com: The Digital Library

به سوی حق راهیاب نشوند؟! چگونه اینها از چنین پدرانی پیروی میکنند و هدایتی را که پیامبر صلی الله علیه وسلم بر آن فرستاده شده را ترک میکنند و نظریات خود را بر وحی مقدم می دانند در حالی که از جملهٔ گمراهترین مردم و جاهلترین آنهایند.
باید گفت که: نه سنّتگرایی اصل است و نه نوگرایی، اصل، همانا علم و هدایت است. و تقلید کورکورانه، نشانهی بی عقلی است. و در شرع اسلامی تقلید جاهل از جاهل بی معناست و بی مفهوم می باشد.
قابل تذکر است که اولین شخصیکه این خرافات و این محرمات را ابداع نمود و در میان مردم رواج داد و بندگی بتان را به عرب آموخت «عَمر و پسر لُحَی خزاعی» بود که دین ابراهیمی را آلودهی خرافات کرد.
متأسفانه، جاهلیت - تنها - زمان محدود و گذرایی نیست؛ بلکه این ابر سیاه ویرانگر در طول تأریخ بشریت - با وجود آن همه دلسوزان و پیام آورانِ مردم دوست-به گونههای مختلف، خودرا نشان میدهد بسیاری از مردم به پذیرهاش میروند، انگار که هیچگاه ندای توحید وشرک زدایی را نشنیدهاند. دلهای اینها با هستی بخش فاصله گرفته و در وادی سرگردانی و نادانی - کورکورانه-گام مینهند و هرگروهی-به گونهای-از توحید خالص دورتر میشود و به آن اوهام و خرافات شادمان است و-حتی-گاهی برای اثبات کار خود چیزهایی میبافند وابلهانه به قرآن وسنّت هم متوسّل میشوند، بی خبر از اینکه «اجتماع ضدّین»، محال است.

خوانندگان محترم!

در آیهٔ مبارکه (105) فرمان به نیکی و بازداشتن از بدی ها مورد بحث قرار گرفته است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿١٠٥﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، (پیش از همه) به (اصلاح) خود پردازید. اگر شما هدایت شوید، آنانیکه گمراهاند به شما ضرری نمی رسانند. بازگشت همه شما بهسوی الله است، و شمارا به آنچه (در دنیا) میکردید، آگاه میسازد.(۱۰۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَلَيكُم أَنفُسَكُم»: مواظب خود باشید، به خود بپردازید. «ضَلَّ»: گمراه گشت، راه گم کرد. «إهتَدَيتُم»: هدایت یافتید. «فَيُنَبِّئُكُم»: نَبَأ: شما را آگاه می کند، با خبر می سازد.

تفسیر:

«يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ»: ای مؤمنان! همواره به طاعت الله متعال تمسک جوئید، خود را از إرتکاب نافرمانی و إصرار ورزیدن بر گناه مصؤن بدارید و إصلاح نفس را نصب العین قرار دهید. و گناهان را ترک کنید و بر عبادت خدای تعالی دوام و إستمرار بخشید تا مستوجب رحمت إلهی شوید. و باید گفت که: در قیامت، هر کس مسئول کار خویش است.
«لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»: اگر خود هدایت شده باشید گمراهی انسانهای گمراه شده زیانی به شما رسانده نمیتواند، ما باید چنان تربیت شویم که فساد محیط وجامعه برما تأثیرگزار شده نتواند، در ضمن روحیّهی خود را به خاطر إنحراف دیگران نباید از دست دهیم. گرچه منحرفان در کمین نشسته اند، أمّا راه مصؤنیّت یافتن، همانا هدایت پذیری است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسر زمخشری میفرماید: مسلمانان حسرت کافران را مي خوردند و آرزو میکردند آنها به اسلام در آیند که به آنها گفته شد: خود را داشته باشید و به اصلاح نفس خود بپردازید، و مسیر و راه هدایت را در پیش گیرید که اگر خود بر راه هدایت باشید، گمراهی و إنحراف گمراهان برای شما زیانی ندارد.

خدای متعال به پیامبر صلّی الله علیه وسلّم فرمود: «فَلا تَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَيْهِمْ حَسَراتٍ.».

همچنان مفسر أبو سعود فرموده است: نباید هیچکس گمان برد که در این آیه، رخصت و اجازه‌ی ترک امر به معروف و نهی از منکر مکنون است؛ چون نهی از منکر یکی از مصادیق هدایت است.

در حدیث شریف به روایت أبوبکر صدیق(رض) آمده است که روزی أبوبکر صدیق رضی الله عنه بر منبر میگفت: شما این آیه را میخوانید و آن را در غیر محل خود قرار میدهید (یعنی آنرا برترک امر به معروف و نهی از منکر حمل میکنید) درحالیکه من از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمودند: «آنگاه که مردم منکر را دیدند وآنرا تغییر ندادند، نزدیک است که الله متعال همه آنان رابه عذاب خویش گرفتار کند». (ابو سعود /65 و حدیث (ائتمروا بالمعروف و تناهوا عن المنکر حتی اذا رأیت شحا مطاعا و هوی متبعا و دنیا مؤثرة و إعجاب کل ذی رأی برأیه فعلیک نفسک) آنرا تأیید میکند. (اخراج از حاکم.).

از ابو ثعلبه خشنی نیز روایت شده‌است که فرمود: دربارة این آیه از شخص بسیار آگاهی سؤال کردم، بلی! در باره آن از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کردم پس در حدیث شریف فرمودند: «بلکه باید به معروف أمر و از مُنکر نهی کنید تاآنگاه که چون [درزمانی قرارگرفتیدکه فقط] ازبُخل وحِرص إطاعت و از هوای نفس پیروی می شد و خود پرستی و دنیامحوری مدار إعتبار بود وهر صاحب رأی و نظری فقط به رأی خویش دلخوش و فریفته میگردید پس در آن وقت بر شما مخصوصاً مسئولیت نفس خود شماست...».

«إِلَى الله مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً»: سر انجام و عاقبت تمام خلایق به سوی الله متعال است.

«فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ(105)»: در مقابل اعمالتان شما را مجازات می کند.

در ضمن باید گفت که: پیروی از نیاکان و تقلید کورکورانه از دیگران، در قیامت نجات بخش انسان نیست، بلکه هرکس باید پاسخگوی راه و عمل خویش باشد. همچنان باید گفت که: رفتار و کردار انسان در دنیا، فرجام او را در قیامت روشن می کند.

قابل یادآوری است که برخی از انسانها این آیه را دستاویز خویش قرار داده و وطوری استدلال میکنند که: وظیفه‌ی هر کس تنها حفظ خود است، و ما مسئول گناه دیگران وأمر ونهی آنان نمی باشیم!

در جواب این تعداد از انسانها باید گفت که: در راه حقّ، از تنهایی نباید حراسی داشته باشیم، اگر حریف دیگران نمی‌شویم، حریف نفس خود باشیم.

با وجود آیات و روایات متعدّدی که همه نشان از وجوب امر به معروف و نهی از منکررا دارد، باید گفت: مراد این آیه رها کردن این دو وظیفه نیست، بلکه مراد آن است که اگر امر و نهی صورت گرفت، ولی اثر نکرد شما دیگر وظیفه‌ای جزحفظ خود ندارید. علاوه بر آنکه حفظ جامعه از گناه به وسیله‌ی امر به معروف و نهی از منکر، یکی از مصادیق «حفظ خویشتن» است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بناءً شما ای مؤمنان! یکدیگر را پند دهید، به یاری هم بشتابید و یار و غمخوار یکدیگر باشید، از کیان خودتان مراقبت نمایید، درون و بیرون خود را از همه‌ی نابسامانیها وپلیدیها پاکیزه گردانید. از طرفی دیگر این که: فرمان به نیکیها و مبارزه و پیکار با بدیها و زشتیها را فراموش مکنید و نگذارید دشمنِ نهان و آشکار، بر شما چیره گردد. این است که میفرماید: «...عَلَيكُم أَنفُسَكُم...»؛ چون: «كُلُّ نَفسٍ بِما كَسَبَت رَهينَةٌ»(مدثر: ۳۸).

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه قبلی بیان یافت که: بازگشت هرکس پس از مرگ، به سوی الله متعال است وبه هرکس برمبنای أعمال و کِردارش مکافات و مجازات داده می شود.

اینک در آیات(106 الی 108) در باره شرط وصیّت پیش از مرگ در حضر (زمانیکه در خانه و کاشانه و اقامتگاه خویش اید.) و سفر (زمانیکه از محل سکونت و اقامتگاه خویش به دور و در سفراید.) و شاهد گرفتن بر آن بحث بعمل می آید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِينَ﴿١٠٦﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، وقتی مرگتان فرا رسد به هنگام وصیت؛ دو تن عادل را از میان خودتان به گواهی بگیرید، یا از غیر خودتان، هرگاه که در سفر بودید و مصیبت مرگ برای تان فرا رسید، اگر در باره آن دو در شک افتادید پس تا بعد از نماز آن دو را نگهدارید، تا به الله سوگند بخورند که این شهادت را به هیچ قیمتی عوض نمی‌کنیم، اگر چه به سود خویشاوندان ما باشد و هرگز شهادت الهی را کتمان نمی کنیم، چون در آن صورت از گناهکاران خواهیم بود.(۱۰۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«شَهادت»: گواهی. «أو آخرانِ مِن غَيرِكُم»: یادوتن از غیر خودتان، از بیگانگان، از غیر همکیشان. «ضَرَبتُم في الأَرض»: در سفر بودید، به مسافرت رفتید. «تَحبِسونَهُما»: آن دو را نگاه می دارید. «مِن بعدِ الصَّلوة»: پس از نماز عصر. تردید داشتید، شک کردید.

تفسیر:

«يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا شَهادَةُ بَيْنِكُمْ إذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ اَلْمَوْتُ حِينَ اَلْوَصِيَّةِ»: ای مؤمنان! هروقت یکی از شما نزدیک مشرف به مرگ خویش قرار گرفتید و آثار و نشانه‌های مرگ ظاهر گشت و دانست که به زودی به سفر آخرت خواهد رفت، لازم است بر وصیت خود گواه بگیرد. شهادت در اینجا: عبارت از گواهی‌ای است که از سوی شهود ارائه می شود.

هدف از حضور مرگ: حضور علائم و نشانه‌های آن است.

«اِثْنانِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرانِ مِنْ غَيْرِكُمْ»: باید که بر وصیت خود دو تن از مسلمانان عادل را شاهد بگیرد، و در صورت فقدان گواه مسلمان، دو نفر غیر مسلمان را گواه بگیرد. یعنی از میان کافران نیز شاهد بگیرد.

«اِثْنانِ ذَوا عَدْلٍ»: یعنی: این دو تن شاهد مسلمان باید عادل باشند، «إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي اَلْأَرْضِ فَأَصابَتْكُمْ مُصِيبَةُ اَلْمَوْتِ.» اگر درسفر بودید واجلتان نزدیک شد و مرگ گریبانتان را گرفت. یعنی: نشانه‌های مرگتان در رسید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس در چنین‌شرایطی میتوانید دو تن کافر را به گواهی فراخوانید که بعد از مرگتان حامل وصیت‌تان به‌سوی ورثه‌تان گردند و نیز حامل مال بجامانده از شما به سوی آنان باشند. آیه کریمه دلیل جایز بودن گواهی اهل ذمه بر مسلمانان درسفر و در مورد وصایا میباشد.
یعنی: جواز گواه گرفتن کافر، مقید به دو شرط یاد شده است.
«تَحْبِسُونَهُمَا مِن بَعْدِ الصَّلَاةِ»: واگر در شهادت شاهدان دچار شک ومشکوک شدید وعلیه آنها إدعای خیانت کردید آنها را أمر کنید تا بعد از نماز عصر به منظور سوگند در محضر مردم بایستند.
چون وقت نماز عصر زمان تجمع مردم است و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز چنان عمل کرد وعدی و تمیم را بعد از نماز عصر در کنار منبر قسم داد.
در ضمن خاطرنشان میگردد که: أدای قسم و فیصله قضایا بعد از نماز عصر در میان مسلمانان مرسوم بود. و حِکمت در سوگند دادن بعد از نماز، تغلیظ و به تکان واداشتن وجدان و ضمیر سوگند خورنده است.
«فَيُقْسِمانِ بِاللهِ إِنِ اِرْتَبْتُمْ»: و به الله قسم یاد کنند که صداقت در شهادت را به هیچ چیزی را متاع ناچیز دنیا عوض نمی کنند.
ابو سعود فرموده است: اگر وارث در خصوص خیانت یا برداشتن چیزی به آنها مظنون باشد، آنها راحبس کرده وسوگند میدهد.(تفسیر ابو سعود 66/2).
«لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى»: طوری که به خاطر این متاع به دنبال هیزم دنیا باشند و بر الله دروغ بگویند و به بندگانش خیانت کنند. اگرچه کسی که به او سوگند میخوریم از جملهٔ نزدیکان ما باشد. یعنی: هر چند فرد (مَشهود لَه) از نزدیکان ما باشد، ما قطعاً حق و راستی را بر رضای وی ترجیح می‌دهیم.
«وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللهِ إِنَّا إِذًا لَّمِنَ الْأَثِمِينَ(106)»: و هرگز چیزی از این شهادت را نه مخفی وکتمان می‌نمائیم و نه تغییر میدهیم، بلکه آن را به صورت کامل و واضح أداء میکنیم و اگر چیزی از آن را مخفی کنیم در واقع مرتکب جَور، ظلم و ستم شده‌ایم.
باید گفت که: برای پرداخت حقّ، هرگونه شك را باید دفع کنیم،در این آیات متبرکه، بهترین طریقه وصیّت تلقین و توضیح یافت، یعنی: اگر مسلمان هنگام مرگ مال و متاع خود را به کسی سپارد، بهتر این است که دو مسلمان معتبر را شاهد گیرد؛ اگر إتّفاقا مسلمان پیدا نشود، مثلاً در سفر و غیره بود، دو نفرکافر را وصیّ گرداند؛ باز اگر وارثان شبهه کنند که اینها چیزی از مال را پنهان کرده‌اند، و وارثان دعوی کنند، و در دعوایشان گواهان حاضر نباشند، آن هر دو نفر قسم بخورند که ما پنهان نکرده‌ایم، و ما از سبب کدام طمع و یا خویشاوندی دروغ نمی گوئیم؛ و اگر بگوئیم گنهکار هستیم!
در ضمن از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید که: شاهد گرفتن نامسلمانان در امور مسلمانان تنها زمانی درست است که مسلمانی برای به گواه گرفته شدن در دسترس نباشد.
نباید فراموش کرد که: شاهد غیر مسلمان که: خداوند را قبول داشته باشد تا بتواند به نام مقدّس او سوگند یاد کند. و باید اضافه کنیم که: سوگند، یکی از راه های شك زدایی است. و سوگند تنها و تنها به نام «الله» ارزشمند و معتبر است و بس.

شأن نزول آية 106 – 108:

- ترمذی به قسم ضعیف و دیگران از إبن عباس(رض) از تمیم داری روایت کرده اند: جز

(c) ketabton.com: The Digital Library

من (تميم داری) و عدی بن بداء کسی مشمول سبب نزول این آیات نیست. این دو نصرانی بودند و پیش از إسلام به شام رفت و آمد داشتند.
یکبار این دو به قصد تجارت به شام رفتند و یکی از بزرگان بنی سهم به نام بدیل إبن أبو مریم هم که یک جام نقره با خود داشت برای تجارت با این دو رفت و در راه مریض شد و به این دو وصیتی کرد و مأمورشان ساخت که تمام دارایی او را به خانوادهاش برسانند. تمیم میگوید: چون او درگذشت، من وعدی جام را به هزار درهم فروختیم و این مبلغ را بین خود تقسیم کردیم. وقتی نِزد خانوادة او آمدیم هر چیز که از بدیل پیش ما أمانت بود به آنها سپردیم. آنها که جام را بین أشیاء نیافتند از ما در بارة آن سؤال کردند. گفتیم: غیر از این چیزها که به شما سپردیم چیز دیگری از او باقی نمانده است و بدیل تنها همین ها را به ما سپرده. وقتی که مسلمان شدم و از آن گناه توبه کردم، نزد خانوادة او آمدم و ایشان را از جریان آگاه ساختم و به آنها پانصد درهم پرداختم و یادآور شدم که پانصد درهم دیگر به نزد عُدَی است. آنها عدی را نزد رسول الله آوردند. پیامبر (از آنها برای إثبات درستی إدعایشان شاهد و دلیل خواست، اما آنها نتوانستند شاهدی بیاورند. پیامبر به آنها أمر کرد که عدی را سوگند بدهند و او هم سوگند خورد. خدای بزرگ در این باره آیة: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الأَرْضِ فَأَصَابَتْكُم مُّصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِن بَعْدِ الصَّلاَةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ لاَ نَشْتَرِي بِهِ ثَمَناً وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَلاَ نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللهِ إِنَّا إِذاً لَّمِنَ الآثِمِينَ(106) فَإِنْ عُثِرَ عَلَى أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْماً فَآخَرَانِ يَقُومَانُ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الأَوْلَيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِن شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذاً لَّمِنَ الظَّالِمِينَ(107) ذَلِكَ أَدْنَى أَن يَأْتُواْ بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُواْ أَن تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ»: را نازل کرد. سپس عمرو بن عاص ویک نفر دیگر برخاستند و قسم کردند. پس آن پانصد درهم از عدی بن بداء هم گرفته شد. (ترمذی 3059 و طبری 12971 مفصل روایت کرده اند.).

فَإِنْ عُثِرَ عَلَى أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلَيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴿١٠٧﴾

پس اگر معلوم شد که آن دو گواه مرتکب گناه (خیانت) شده‌اند، پس دو شاهد دیگر که اولی‌تر از آن دو باشند جای ایشان را بگیرند پس به الله قسم بخورند که شهادت ما از شهادت آن دو درست‌تر است، و ما از حد تجاوز نکرده‌ایم، اگر چنین کنیم (در آن صورت ما از ظالمان خواهیم بود. (۱۰۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عُثِرَ»: معلوم گشت. «أستَحَقّا إثماً»: آن دو - پس از قسم - دستخوش گناه شده‌اند، مرتکب گناه گشته‌اند. «إستَحَقّا»: سزاوار گشته‌اند. «مَقامَهُما»: جایگاه آن دو. «ألأولَیان»: نزدیکتر اند، شایسته ترند. «مُثَنّای»: أولی.

تفسیر:

«فَإِنْ عُثِرَ عَلى أَنَّهُمَا اِسْتَحَقّا إِثْماً»: اگر از آثار و قرائن معلوم شود که آن دو آلوده‌ی گناه شده و درشهادت دروغ گفته‌اند، یعنی: اگر بعد از اجرای مراسم تحلیف، آگاهی حاصل شد که آن دو شاهد، یا آن دو وصی، با دروغ گفتن در شهادت یا در سوگند، یا با ظهور خیانتی دیگر مرتکب گناهی گردیده‌اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

معنی کلمه: «عثور» به معنای آگاهی بدون تجسّس است. (مفردات راغب) «فَآخَرانِ يَقُومانِ مَقامَهُما مِنَ اَلَّذِينَ اِسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ اَلْأَوْلَيانِ»: پس دو تن دیگر از اولیای و نزدیکان متوفی که استحقاق دریافت «ماترک» را دارند، و عادل باشند برگزینید تا سوگند یاد کنند که شهادت ما از شهادت شاهدان دروغگو تفاوت دارد و مبتنی بر صداقت و راستی است. البته آنان باید از مستحقان درجه‌ی اول میراث باشند.

«فَيُقْسِمانِ بِاللهِ لَشَهادَتُنا أَحَقُّ مِنْ شَهادَتِهِما»: سپس به خدا سوگند یاد کنند که: قطعاً شهادت ما از شهادت دو نفر قبلی درست تر است و حق را نادیده نگرفته‌ایم؛ چون آنها خیانت کرده اند.

«وَمَا اِعْتَدَيْنا إِنّا إِذاً لَمِنَ اَلظّالِمِينَ(107)»: شهادت دروغ، نوعی تجاوز و ظلم به حقوق مردم است، طوریکه میفرماید: اگر ما نیز چنین کنیم، از دسته‌ی ستمگران به حساب خواهیم آمد و مستوجب کیفر خواهیم بود.

ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللهَ وَاسْمَعُوا وَاللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴿١٠٨﴾

این کار بیشتر سبب میشود که به حق گواهي دهند (و از خدا بترسند) و یا (از مردم) بترسند که (دروغشان فاش گردد و) سوگندهائي جاي سوگندهاي آنها را بگیرد، و از (مخالفت) خدا بپرهیزید و(فرمان او را) بشنوید چون الله قوم فاسق و نافرمان را هدایت نمی‌کند. (۱۰۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذلکَ»: این حکم که سوگند یادشد. «عَلَی وَجهِها»: به شیوه‌ی درست. آنگونه که باید. «تُرَدَّ»: بازگردانده شود. «أَیمان»: جمع یمین. سوگندها.

تفسیر:

قابل تذکر است که: این آیة مبارکه، فلسفه سختگیری و دقّت در أمر شهادت و شاهد گرفتن که در آیات قبل مطرح بود بیان می‌کند و اینکه سوگند بعد از نماز در حضور مردم، سبب می‌شود که شهادت‌ها واقعی باشد، چون اگر سوگند و شهادت آنان پذیرفته نشود، آبروی آنان در جامعه میرود. درضمن قابل یادآوری است؛ مراسم وتشریفاتی که عامل حفظ وتثبیت حقّ مردم شود، ارزشمند است. طوریکه میفرماید: «ذلِکَ أَدْنی أَنْ یَأْتُوا بِالشَّهادَةِ عَلی وَجْهِها»: این حکم موجب میگردد، شهادت را درست تر و دقیق تر و بهترین شیوه أداء کنند، شهادتی که مطابق حق باشد وهیچ تغییر وتبدیلی در آن صورت نپذیرد.

«أَوْ یَخافُوا أَنْ تُرَدَّ أَیْمانٌ بَعْدَ أَیْمانِهِمْ»: یا این که: از عذاب قیامت یا از بدنامی و فاش شدن دروغشان بترسند که مبادا پس از سوگند خوردن، سوگندهای دیگر، آن را إبطال گردانند.

ملاحظه میداریم که: یکی از عوامل بازدارنده‌ی از گناه، همانا نگرانی از رسوایی در جامعه است.

هکذا باید چنان زندگی کنیم که نا أهلان عادل‌نما نتوانند با سوگند دروغ، زحمات ما را هدر دهند و بدانند که إظهارات نادرستشان توسط گروه بهتری ردّ می شود.

«وَاِتَّقُوا اللهَ وَ اِسْمَعُوا»: ای مردم! از پروردگار خود بترسید و از عقابش با انجام طاعت برحذر باشید و اوامر او را بشنویدو به جا آورید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَاللهُ لايَهْدِی اَلْقَوْمَ اَلْفاسِقِینَ(108)»: خداوند متعال هیچگاه کسی را که از طاعتش بیرون شود توفیق هدایت نمیدهد و سرکشان در برابر شریعتش را در رسیدن به رضوان او تعالی یاری نمیرساند. باید گفت که: شهادت ناحقّ، نشانه‌ی فسق است.

خلاصه و جمعبندی أحکام متبرکه إین آیات:

1 - تشویق بر وصیت، کوتاهی نورزیدن در این باره فرق نمی کند، انسان در سفر باشد و یا هم در حضر.
2 - گواه گرفتن بر وصیت تا بهتر تثبیت و إجرا شود.
3 - اصل دروصیت آن است که: آن دو شاهد، مسلمان، عادل و معتمد باشند. (طلاق:2).
4 - شاهد غیر مسلمان، جایز است، چون هدف، بیان کامل وصیت است.
5 - آنکس که بر شهادت صادقانه سوگند می خورد، باید محکم و به صیغه‌ی سوگند، از دروغگویی، جلوگیری کند.
6 - أصل در شهادت این که: مؤکّد و از روی آگاهی و آشنایی درست باشد.
7 - سوگند دو شاهد باید دور از هر گونه دسیسه، توطیه دغل وفریب باشد.
8 - خلل در سوگند، مردود است.
9 - اگر شهادت به سود برخی از ورثه باشد، بهتر است گواهانی راستگو و به صواب نزدیکتر از نزدیکان میت شهادت دهند و حق را پایمال نکنند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه(109 الی 111) در باره سؤال کردن از پیامبران در روز قیامت در مورد دعوتشان و معجزات عیسی علیه السلام بحث بعمل می آید.

قابل یادآوری است که: این آیه‌ها إستمرار و دنباله‌ی هشدارهایی است که پس از أمر به پرهیزگاری و حذر از پنهان داشتن وصیت و أمثال آن وارد شده و این که: إنسان ها روز آخرت را فراموش نکند. معمولاً هرگاه قرآن از شرایع، قوانین، احکام و تکالیف سخن به میان آورد؛ در إدامه اش نیز از الهیات یا شرح أحوال پیام آوران، یا أحوال قیامت سخن میگوید، تا مطالب پیشین را-به خوبی-تأیید وإستوار گردانند. دراینجا نیز به احوال روز رستاخیز وشرح حال عیسی علیه السلام می پردازد و با آیه ی «ماذا أُجِبتُم»: چه پاسخی به شما داده شد؟ آن مردم در پاسخ شما چه گفتند؟ شروع میکند.

یَوْمَ یَجْمَعُ اللهُ الرُّسُلَ فَیَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ﴿١٠٩﴾

[یاد کن] روزی را که الله پیامبران را گرد می آورد پس میفرماید به دعوت شما چه جواب داده شد؟ در جواب گویند: ما را هیچ علمی نیست، بی‌گمان دانای چیزهای پوشیده تویی. (١٠٩)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یَومَ»: روز قیامت. ماذا أُجِبتُم: چه چیز جواب داده شدید، جواب مردم در برابر دعوت شما (پیامبران) چه بود؟

تفسیر:

«یَوْمَ یَجْمَعُ اللهُ اَلرُّسُلَ»: ای انسان! روز هولناکی بزرگ را، روزی که خدای تعالی پیامبران و أُمت‌های‌شان را جمع میکند یاد آورید، که همانا روز قیامت است. مخاطب آیه مؤمنان اند که باید این روز را به یاد آورند، یا از آن حذر کنند. آنگاه که خداوند متعال تمام پیامبران وخلایق را برای حساب و مکافات و مجازات جمع می کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فَيَقُولُ ما ذا أُجِبْتُمْ؟»: و ازپیامبران دربارۀ میزان پذیرش امت‌های‌شان و اینکه آیا این امت‌ها تصدیق‌شان کردند یاتکذیب و آیا آنچه را با خود آورده بودند پذیرفتند یا رد نمودند یعنی عکس العمل مردم در مقابل دعوت شما چه بود.

«قالُوا لاعِلْمَ لَنا»: در حالیکه خدای تعالی از همه به این مسأله آگاهتر است.

پیامبران از شدّت هولناکی موقف میگویند: ما نمی‌دانیم چه واقع شده و ما در مقایسه با دانسته تو هیچ نداریم. ابن عباس(رض) گفته است: یعنی جز عملی که تو از ما به آن آگاهتری، علمی نداریم و چیزی نمی دانیم.(قرطبی 361/6.

ابن کثیر گفته است: این از باب «رعایت ادب با پروردگار» است؛ یعنی ما در مقایسه با علم محیطی که شما نسبت به هر چیزی دارید، دانش وشناختی نداریم. شما بر هر چیزی آگاهی دارید و دانش ما چیز قابل ذکری نیست.).

«إِنَّکَ أَنْتَ عَلاّمُ اَلْغُيُوبِ(109)»: و تو به آنچه در سینه‌ها پنهان شده آگاهتری و نمی دانیم بعد از ما در امت‌ها چه واقع شده است.

در «تفسیر انوار القرآن» در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: بادرنظرداشت اینکه پیامبران علیهم السلام به چگونگی جواب که امت هایشان به ایشان داده‌اند دانا بودند ولی به منظور اظهار عجز و ناتوانی خود در پیشگاه پروردگار علام الغیوب، چنین گفته وجواب این سؤال حق تعالی را به خود وی تفویض کردند. به قولی دیگر: پیامبران علیه السلام از خوف وترس و وحشت عرصه محشر، جواب اُمت‌هایشان را از یاد بردند. واین قولی است که میتواند یکجا کننده این سخن‌شان با گواهی‌ای باشد که بعداً درباره امت‌هایشان می‌دهند.

به قولی دیگر: محتمل است که مراد پیامبران علیه السلام این باشد که: ما به اخلاص امت‌هایمان علمی نداریم زیرا فقط تویی که دانای آشکار و نهان هستی.

ابو سعود گفته است: در این بیان اظهار گله و شکایت است، و مزاحمت ها و نیرنگ‌ها و سرسختی هایی را که از جانب ملت های خود دیدند به علم خدا ارجاع میدهند وازانتقام گرفتن ازآنها رابه خدا محوّل کردند.(ابوسعود 70/2.).

إِذْ قَالَ اللهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَى وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ﴿١١٠﴾

(به یاد بیاور) هنگامی را که خداوند (به عیسی پسر مریم) میفرماید: «ای عیسی پسر مریم! نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم به یاد آور؛ زمانی که تو را با «روح القدس» (جبرئیل) تقویت کردم، در گهواره و بزرگی با مردم سخن گفتی، و هنگامی که کتاب و حکمت، و تورات و انجیل را به تو آموختم، و هنگامی که به فرمان من از گل چیزی مانند شکل پرنده ای ساختی؛ پس در آن می دمیدی و به فرمان من پرنده ای میشد، وکور مادر زاد و مبتلا به مریضی پیسی را به فرمان من شفا می دادی، و آنگاه که مردگان را به فرمان من (زنده) بیرون می آوردی، و هنگامی که بنی اسرائیل را از آسیب رساندن به تو بازداشتم، آنگاه که دلایل روشن برای آنها آوردی، پس کسانی از آنها کافر شدند؛ گفتند: «اینها جز جادوی آشکار (چیزی دیگر) نیست».(۱۱۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَيَّدتُکَ»:تورا کمک کردم، تورا تأییدکردم، پشتیبان توشدم. «روح القُدُس»: جبریل. «المَهد»: گهواره. «کَهلاً»: میانسالی. «هیأَت»: شکل و قالب. «بإذني»: به اجازه وفرمان من. «تَنفُخُ»: میدمی. «تُبرِيءُ»: بهبود میبخشی، شفا میدهی. «الأکمَه»: کور مادر زاد. «الأبرَص»: پیس، مریضی پیسی. «کَفَفتُ»: بازداشتم. نگذاشتم. «جِئتَهُم بِالبَيّنات»: برایشان دلایل آشکار آوردی وبه آنان نُمودي. (تفسیر فرقان).

تفسیر:

باید یادآور شد که از این آیة مبارکه آغاز الی آخر سوره، در باره حضرت عیسی علیه السلام بحث بعمل آمده است. در این آیه، أنواع لطف إلهی و در آغاز همه، تأیید به روح القدس دربارهی حضرت مسیح بیان شده است. در آغاز آیه میفرماید: «إِذْ قالَ اللهُ یا عِیسَی اِبْنَ مَرْیَمَ اُذْکُرْ نِعْمَتِی عَلَیْکَ وَ عَلی والِدَتِکَ»: الله متعال فرموده است: ای عیسی پسر مریم! نعمتم را که بر تو و مادرت عطا کردم، به یاد آور، مفسرابن کثیر فرموده است: خدا نعمت هایی را یادآور می شود که منت آن را بر بنده و پیامبرش، حضرت عیسی نهاده است، نعمت هایی از قبیل اجرای معجزات و خوارق عادات به دست او؛ یعنی نعمت مرا به یادآور که تو را ازمادری بدون مرد خلق کردم و آیات قاطع و درخشان را به تو دادم که بر کمال قدرتم دلیل باشد و نعمتم را به یاد آور که به مادرت عطا کردم وتو را دلیل و برهان برائت او از تهمت ستمکاران قرار دادم. (تفسیر ابن کثیر 561/1).

امام قرطبی فرموده است: اوصاف روز قیامت چنین است، انگار گفته است: روزی را به یاد آور که پیامبران را جمع میکند و موقعی را به یاد آور که به عیسی چنان میگوید. و به منظور نزدیک نشان دادن روز قیامت عبارت را به لفظ ماضی إِذْ قالَ آورده است؛ چون آنچه می آید نزدیک است.

«إِذْ أَيَّدْتُکَ بِرُوحِ اَلْقُدُسِ»: وقتی که تورا به روح القدس تأیید کردم آنگاه که تو را به روح پاک و مقدس نیرو دادم. **«به روح القدس»** یعنی: روح پاکی که خداوند متعال عیسی علیه السلام را به آن مخصوص گردانید. به قولی: روح القدس، جبرئیل آمین است. یعنی: تورا به وسیله جبرئیل تأیید و تقویت کردم.

«تُکَلِّمُ اَلنّاسَ فِی اَلْمَهْدِ وَکَهْلاً»: بامردمان درسن کودکی و درگهواره به اعجاز سخن می گفتی و **در میانسالی** به عنوان پیامبر با مردم صحبت کردی..وسخن گفتنت در هر دو حالت، هیچ تفاوتی با هم نداشت.

منظور از سخن گفتن فقط سخنِ تنها نیست، بلکه منظور از آن سختی است که گوینده و مخاطب از آن فایده می برد، و آن دعوت و فراخوانی به سوی خداست. باید گفت که: سخن گفتن در میانسالی إمتیازی است که عیسی و پیامبران اولوالعزم از آن برخوردار بودند، که در میانسالی به سوی خدا دعوت میکردند و مردمان را به خیر دستور داده و از منکرات باز می‌داشتند. أما عیسی علیه السلام باسخن گفتن در گهواره بر آنان برتری یافت. او در گهواره گفت: «قَالَ إِنِّي عَبدُ اللهِ ءَاتَيَنِيَ الكِتَبَ وَجَعَلَنِي نَبِيّا٣٠ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَينَ مَا كُنتُ وَأَوصَنِي بِالصَّلَوةِ وَالزَّكَوةِ مَا دُمتُ حَيّا٣١» [مریم: 30-31]. «من بنده خدا هستم، کتاب را به من داده و هرکجا که باشم مرا پیامبر و مبارک گردانیده، و تا زنده‌ام مرا به نماز و زکات دستور داده‌است».

(c) ketabton.com: The Digital Library

سخنان گفتن عیسی در گهواره نمایی از وحی بود.حضرت عیسی علیه السلام، با تکلّم در گهواره، هم نبوّت خویش و هم عفت و عصمت مادرخویش را ثابت کرد.
«وَإِذْ عَلَّمْتُکَ اَلْکِتابَ وَاَلْحِکْمَةَ وَاَلتَّوْراةَ وَاَلْإِنْجِیلَ» نعمتم را به یاد آور که کتاب وحکمت یعنی علم مفید راهمراه با تورات وانجیل به تو آموختم. یعنی: خط و سواد، یا مطلق کتاب یعنی جنس آنرا **«و حکمت»** یعنی: سخن محکم و استوار، حکمت یعنی شناخت اسرار شریعت و فواید و حکمت‌های آن، و فراخوانی مردم به نحو احسان به سوی خدا، و تعلیم آنان و رعایت کردن آنچه لازمه بر امر است. **«وتورات»** یعنی: کتاب موسی علیه السلام را **«و انجیل را»** یعنی: کتابی را که بر خودت وحی کردم.
در آیه مبارکه در می یابیم که: پیامبران، هم باید علم داشته باشند «اَلْکِتابَ»، هم بینش «اَلْحِکْمَةَ»، هم گفته‌های پیشینیان را بدانند «اَلتَّوْراةَ» و هم پیام جدید داشته باشند. «اَلْإِنْجِیلَ»
«وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ اَلطِّینِ کَهَیْئَةِ اَلطَّیْرِ بِإِذْنِی» **«و آنگاه که به اذن فرمان و دستور من از گل به شکل پرنده میساختی،** «فَتَنْفُخُ فِیها فَتَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِی» **آنگاه در آن میدمیدی پس به‌اذن من پرنده‌ای میشد،** متحرک و زنده، مانند سایر پرندگان، «وَتُبْرِئُ اَلْأَکْمَهَ وَاَلْأَبْرَصَ بِإِذْنِی» به فرمان من نابینا را به اذن من شفا میدادی، یعنی بینا کرده و «برص» را که شفایش مشکل بود شفا دادی.
«وَإِذْ تُخْرِجُ اَلْمَوْتی بِإِذْنِی» به فرمان و خواست من مرده را زنده کردی.
در آیه مبارکه ملاحظه میداریم که: با ذکر هر معجزه لفظ را تکرار کرده است تا زبان آنهایی را ببندد که الوهیت و «خدا بودن» را به عیسی نسبت میدهند، و تا مشخص کند که معجزه‌ی ظاهر شده توسط حضرت عیسی از جانب الله است.
«وَإِذْ کَفَفْتُ بَنِی إِسْرائِیلَ عَنْکَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَیِّناتِ» سوء قصد بنی‌اسرائیل به حضرت عیسی علیه السلام، از سوی پروردگار متعال دفع شد. طوریکه میفرماید: **«و هنگامی را به یادآور که یهود را از کشتن تو بازداشتم»** یعنی: دفع‌کردم و برگردانیدم، **از تو شر بنی‌اسرائیل را که همانا** وقتی قصد کشتن. نابودی تو را کردند.
«فَقالَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هذا إِلاّ سِحْرٌ مُبِینٌ(110)» آنان که پیامبری تو را انکار میکردند و به تو باور نداشتند، میگفتند: این خوارق و معجزات جز سحر و جادوی روشن و آشکار چیزی نیست.
باید یادآور شد که: اینها نعمتهایی است که پروردگار باعظمت به عیسی علیه السلام عطا کرد، تاگواه و شاهد پیامبری او باشد؛ اما این معجزات، در بسیاری از نصاری به دلیل کج فهمی مایه‌ی سرگشتگی و گمراهی گشته است و در بیابان غفلت - کورکورانه - دست و پا می زنند.

وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ﴿١١١﴾

و [یاد کنید] هنگامی که به حواریون وحی کردم که به من و فرستاده من ایمان آورید. گفتند: ایمان آوردیم و شاهد باش که ما [در برابر خدا، فرمان ها و احکام او] تسلیم هستیم.(۱۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَوْحَیْتُ»: الهام کردم، وحی کردم، به دل آنان انداختم. توسّط عیسی برای آنان اعلام وابلاغ کردم. (وحي) منحصر به وحی اصطلاحی برپیغمبران نیست، بلکه الهاماتی که به قلب انسان‌ها و دیگر جانداران میشود از مصداق‌های آن است (نحل آیه 68، و قصص آیه:

(c) ketabton.com: The Digital Library

7). باید یادآور شد که: گاهی خداوند به دل‌های آماده الهام مي کند. «الْحَوَارِيُّون»: جمع حواری، گزیدگان یاران، شاگردان منتخب مسیح.«مُسْلِمُونَ»: مخلصان درایمان،وخاضعان اوامر رحمان.

تفسیر:

«وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى اَلْحَوارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي» ویادآور ای عیسی هنگامی را که حواریان را امر کردی تا به وحدانیت و رسالت من که تو را به خاطر تبلیغ آن فرستادم ایمان آورند و در اعمال خود اخلاص داشته باشند و به گونۀ نیکو منقاد پروردگار باشند و آن ها چنین کردند.

یعنی ایمان آوردن حواریون بر شما نیز نتیجه‌ی فضل و توفیق ما بود، وگرنه شما به تنهایی حتی یک تصدیق کننده درآن آبادی تکذیب کننده نمیتوانستید پیدا کنید. در ضمن این جا این مطلب نیز بیان شد که دین واقعی حواریون اسلام بود نه مسیحیت.

باید گفت که: الهامات الهی به مردم، در مسیر تأیید وحی انبیاست، نه در برابر آنها.

حواریون: شاگردان و پیروان راستین عیسی علیه السلام بودند.

در جمله: «آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي» در می یابیم که: ایمان به الله، از ایمان به رسول جدا نیست.

ودر ضمن قابل یادآوري است که: ارشاد بدون نورالهی از درون، یا بی اثر، یا کم‌اثر یا ناپایدار است، «قالُوا آمَنّا وَ اِشْهَدْ بِأَنَّنا مُسْلِمُونَ (111)» حواریون گفتند: پروردگارا! آنچه را به ما امر فرمودی، تصدیق کردیم و گواه باش که در این ایمان دارای اخلاص هستیم، و در مقابل فرمان رحمان وبه تو سر تسلیم و فروتنی فرود می آوریم.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه(112 الی 115) در باره مائده‌ی آسمانی برای بنی‌اسرائیل به درخواست حواریان (یاران) عیسی علیه السلام بحث بعمل می آورد.

قابل تذکر است که داستان و قصه‌ی مائده‌ی آسمانی و سفره‌ی رنگین خدایی به درخواست عیسی علیه السلام یکی دیگر از معجزه‌ها و نعمتهای پیشین و نشان قدرت پروردگار و تأیید و تصدیق پیامبری عیسی علیه السلام است، که از آنان یاد شد و مسیحیان جز از راه قرآن، آن را در نیافته‌اند.

إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴿١١٢﴾

یاد آور شو وقتی که حواریون (همراهان مخلص عیسی) گفتند: ای عیسی پسر مریم! آیا پروردگار تو میتواند که بر ما سفره (پر از طعام) از آسمان فرود آرد؟ عیسی گفت: اگر مؤمن هستید، از الله بترسید.(۱۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الحَواريّون»: یاران برگزیده و فداکار مسیح. «يَستَطيعُ»: طَوع: میتواند؛ اما در این جا برای اطمینان قلبی است و این که: خداوند، درخواست تو را می‌پذیرد، حکمت الهی مقتضی است، با حکمت او منافات ندارد. [یا اینکه: هَل تَستطيع أن تَسأَلهُ مِن رَبّکَ؟ آیا میتوانی آن را از پروردگارت سؤال کنی؟ یا این که: إستطاعه به معنای إطاعت است؛ که آیا خدا درخواست تو را می پذیرد؟... خدا چنین کاری میکند؟] [منار]. «مائده»: سفره، دسترخوان، خوراک. (فرقان)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: نام گذاری این سوره به «مائده»، به خاطر همین درخواست مائده‌ی آسمانی است. «مائِدَةً» هم به معنای غذاست، هم سفره‌ای که در آن غذا باشد.

چون حواریّون شیوه‌ی سؤالشان از عیسی علیه السلام کمی بی‌ادبانه بود، به جای «یارسول الله»، گفتند: «یاعیسی» و به جای «آیا خدا لطف می‌کند» گفتند: «آیا میتواند؟» و به جای «پروردگار ما»، گفتند: «پروردگارت»، جواب «اتَّقُوا الله» شنیدند. طوریکه در آیة مبارکه آمده است:

«إِذْ قالَ اَلْحَوارِيُّونَ يا عِيسَى اِبْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّکَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنا مائِدَةً مِنَ اَلسَّماءِ»: و یاد آورید روزی را که حواریان به عیسی گفتند: ای عیسی! آیا پروردگارات توان دارد تا برما سفره‌ای از طعام از آسمان نازل کند؟!

مفسر قرطبی فرموده است: در آغاز امر و قبل از آشنایی محکم آنها با خدای متعال چنین سؤالی کرده أند، و إمکان دارد این سؤال از جانب أشخاصی نادان که همراه آنان بوده اند، مطرح شده باشد، همان طور که قوم حضرت موسی علیه السّلام به او گفتند: «اِجْعَلْ لَنا إِلهاً کَما لَهُمْ آلِهَةٌ». (قرطبی 364/6).

همچنان مفسر أبوحیان فرموده است: ظاهر این لفظ مقتضی آن است که آنان در اینکه خداوند بتواند چنین سفره ای را از آسمان نازل کند شک کرده اند.

مفسر زمخشری نیز چنین مسلکی را در پیش گرفته است. (زمخشری گفته است: اگر گفته شود که بعد از ایمان و اخلاص چگونه گفتند: آیا خدا میتواند چنین کاری را بکند، در جواب میگویم: خدا آنهارا به ایمان و صبر توصیف نکرده بلکه فقط ادعای آنها را ذکر کرده است در حالی که ادعایشان باطل بود و آنها شک و گمان داشتند. و مؤمنینی که همواره خدای خود را تعظیم می دارند، هرگز چنین گفتاری را بر زبان نمی آورند. تفسیر کشاف 540/1.).

اما سایر مفسران همگی بر این نظرند که حواریون إیمان داشتند و از خواص و نزدیکان حضرت عیسی بودند و هرگز در آن مورد شکی به دل راه نمیدادند. حتی حسن بصري گفته است: آنها در قدرت خدا شکی نداشتند بلکه فقط سؤال کرده اند که آیا خدا چنین سفره ای را نازل می کند یا خیر؟ اگر قرار است نازل شود، ای عیسی! آن را برای ما طلب کن. پس سؤال آنها برای إطمینان و تثبیت خاطر بوده است.

«قالَ اِتَّقُوا الله إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ(112)»: تقوا، نشانه‌ی إیمان است. عیسی علیه السلام گفت: اگر شما در ایمان خود و پیروی از من صادقید از خدا بترسید و با او أدب داشته باشید. گویا که آنها به منظور دریافت اطمینان این سوال را مطرح کردند نه به خاطر إمتحان.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل سوره می نویسد: شایسته بنده مؤمن نیست که به این فرمایشات غیر عادی الله را بیازماید با آنکه از طرف او تعالی اظهار لطف و کرم زیاد باشد. باید روزی به ذرایعی خواست که قدرت برای تحصیل آن مقرّر فرموده است. وقتی که بنده از الله متعال بترسد و پرهیزگاری نماید، و بر ذات او اعتماد و ایمان داشته باشد، حق تعالی از جائی به او رزق می رساند که در وهم و گمان او نباشد: «وَ مَنْ يَتَّقِ الله يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لايَحْتَسِبُ - الخ» (سورة الطلاق، آیة: 3).

قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ﴿١١٣﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

گفتند: میخواهیم هم از آن مائده آسمانی تناول کنیم و هم دلهای ما مطمئن شود و هم به راستی عهدهای تو پی بریم و بر نزول آن از گواهان باشیم.(۱۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَدَقتَنا»: با ما راست و درست بوده‌ای. «عِیداً»: روز شادی و سرور. «أُعَذِّبُهُ»: او را سخت می‌آزارم، او را کیفر می کنم.

تفسیر:

«قالُوا نُرِیدُ أَنْ نَأْکُلَ مِنْها وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنا»: حواریون گفتند ای عیسی: (ما نظر بدی نداریم و بهانه جو نیستیم بلکه) ما میخواهیم با خوردن، از آن سفره تَبَرُک بجوئیم وإیمان ویقین ما زیاد و نفس ما آرامش و إطمینان بیابد. «وَ نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنا»: ما به صداقت تو ایمان کامل داریم، «وَ نَکُونَ عَلَیْها مِنَ اَلشّاهِدِینَ(113): یعنی: به عین الیقین بدانیم که تو در ادعای نبوتت به ما راست گفته‌ای «و در نزول آن» یعنی: در فرود آمدن مائده از آسمان «از گوهان باشیم» در نزد کسانی از بنی اسرائیل یا از سایر مردم که شاهد فرود آمدن آن نیستند.

باید متذکر شد که: اطمینان قلبی، مرحله‌ای بالاتر از إیمان است. «اتَّقُوا اللهَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ قالُوا نُرِیدُ أَنْ نَأْکُلَ مِنْها وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنا»: حضرت إبراهیم نیز در جواب خداوند که فرمود: «أَوَلَمْ تُؤْمِنْ»، میفرماید: «بَلی وَلکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِي» (سوره بقره:260).

قَالَ عِیسَى ابْنُ مَرْیَمَ اللهمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَیْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَکُونُ لَنَا عِیدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآیَةً مِنْکَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ﴿۱۱۴﴾

عیسی پسر مریم (در دعای خود) گفت: ای پروردگار ما! از آسمان خوانی (پر از طعام) بر ما نازل فرما تا عیدی برای ما باشد؛ برای اول و آخر ما. و (تا) دلیلی (نبوت من) از جانب تو باشد و ما را روزی ده که توئی بهترین روزی دهندگان.(۱۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوَّلِنَا وَءَاخِرِنَا»: ما مؤمنان متقدّم و دیگر مؤمنان متأخّر. یعنی روز نزول مائده روز عید ما معاصران و آیندگان باشد. یا این که: همه ما از نخستین فرد تا آخرین فرد از آن دسترخوان غذا بخوریم. (تفسیر نور: ترجمهٔ معانی قرآن).

تفسیر:

«قالَ عِیسَى اِبْنُ مَرْیَمَ اللهمَّ رَبَّنا أَنْزِلْ عَلَیْنا مائِدَةً مِنَ اَلسَّماءِ»: و چون عیسی علیه السلام بر صداقت حورایان پی برد ایستاد و از خدای خود با ذکر الوهیت و ربوبیتش خواست تا برآنها سفره‌ای از آسمان نازل کند که روز نزول آن برای آنها عید و مایهٔ شادمانی و سرور باشد.

معمولاً دعاهای قرآن با إسم «رب» آغاز وشروع میگردد، ولی در این آیه مبارکه با دو کلمه‌ی «اللهمَّ رَبَّنا» آغاز یافته است که: نشان دهنده أهمیّت این حادثه و پیامدهای آن می باشد.

در روایاتی آمده است: وقتی عیسی علیه السلام به نیت حواریان پی برد که: درخواست آنان برای تحکیم ایمان و إطمینان درون است و تردیدی در آن مشاهده نمیگردد؛ بناءً وضو گرفت، وارد مصلّی شد وبه راز ونیاز پرداخت و خدا را فراخواند، تا با فروفرستادن سفره‌ی آسمانی عیدی برای همگان فراهم آورد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسر ابو سعود در تفسیر خویش می نویسد: حضرت عیسی دو بار پروردگار را نداء داد: یک بار با توصیف الوهیت که جامع جمیع کمالات است و بار دیگر توصیف ربوبیت که نشان دهنده ی تربیت است، تا از این طریق نهایت تضرّع و زاری خود را به نمایش بگذارد. (تفسیرابو سعود 73/2).

«تَكُونُ لَنا عِيداً لِأَوَّلِنا وَآخِرِنا»: برای نسل حاضر ما و آنان که بعد از ما می آیند روز جشن و شادی و سرور باشد. به قولی: نزول مائده بر آنان در روز یکشنبه بود و از این جهت نصاری آن روز را عید خود قرار دادند.

این عید، اکنون «عید فصح» مورد اتفاق یهودیان ونصاری است و تا امروز مجلس یادبودی بدین نام برپا می کنند وآن را «عَشای ربّانی (شام خدایی)» می خوانند.

باید گفت که: به درخواست‌های مادی جهت معنوی دهیم. در آیة مبارکه ملاحظه نمودیم که: (حواریّون اوّلین هدف خود را خوردن و سپس اطمینان داشتن «نَأْكُلَ مِنْها وَ تَطْمَئِنَّ» بیان کردند، ولی حضرت عیسی علیه السلام ابتدا برجا گذاشتن نشانه‌ی سرور برای تأریخ «عِيداً لِأَوَّلِنا وَ آخِرِنا»: سپس نشانه قدرت خداوند «وَ آيَةً مِنْكَ» و در مرحله سوم مسئلة رزق را مطرح فرمود: «وَ ارْزُقْنا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» و بدین گونه به همه فهماند که مسائل معنوی و اجتماعی بر مسائل گروهی و اقتصادی مقدّم است).

«وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنا وَأَنْتَ خَيْرُ اَلرّازِقِينَ(114)»: حضرت عیسی، در دعا به جای مسأله‌ی خوردن، به الهی بودن مائده توجّه میکند. طوریکه میفرماید: چنانچه این سفره (ای خدا) نشانهٔ وحدانیت تو و معجزه‌ای باشد بر إثبات رسالت من. وتو ای خدایا! بر ما با فضل واسع خود کرم کن و خیر و خوبی‌ات را بر ما تعمیم بخش که تو بهترین ذاتي هستی که می‌دهی و کریم‌ترین ذاتي هستی که می بخشد.

قَالَ اللهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ﴿١١٥﴾

خداوند (دعای او را إجابت کرد و) فرمود: «من آن را بر شما نازل میکنم؛ اما هر یک از شما که بعد از آن کافر شود، (ناشکری کند)، پس او را چنان عذابی می کنم که هیچکس از جهانیان را چنان عذاب نکرده باشم!».(۱۱۵)

تفسیر:

«قالَ اللهُ إِنِّي مُنَزِّلُها عَلَيْكُمْ»: خداوند سبحان و تعالی خواسته حضرت عیسی علیه السلام را إجابت کرد و بر عیسی علیه السلام وحی کرد که به زودی بر شما سفره‌ای را که می خواهید نازل خواهیم کرد.

«فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ اَلْعالَمِينَ(115)»: ولی هرکس بعد از این معجزه درخشان آنرا تکذیب کند او را به عذابی شدید و دردناک گرفتار خواهیم نمود، زیرا در چنین حالی حجّت تمام شده و آن کسی که از قبول آن سر میزند در واقع سرکشی می‌کند از این‌روی عذابش مضاعف میگردد، زیرا چنین کسی از روی قصد و علم کافر شده است.

یعنی بصورت کُل گفت: آنان که به علم و یقین و شهود میرسند، مسئولیّت سنگین‌تری دارند و مجازات تخلّفشان هم سخت‌تر است. «فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ...»: پس کسانی که به مقام علم و شهود دست نیافته‌اند، از قهر خداوند دورترند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قابل یادآوری میدانیم: آنعده از کسانیکه توقّع وخواهشات بیشتری دارد و مائده‌ی آسمانی میخواهد، باید تعهّد بیشتری هم باید داشته باشد.
و در حدیث آمده است: «سفره که از آسمان نازل شده شامل گوشت و نان بود، به آنها امر شد برای فردا ذخیره نکنند و خیانت نورزند، اما خیانت کردند و برای فردا برداشتند و ذخیره کردند، در کیفر چنین عملی تبدیل به خوك شدند». (اخراج از ترمذی در باب تفسیر.). در التسهیل آمده است: عادت خدا بر این جاری است که انسان کافر را بعد از درخواست آیت و دلیل و اعطای آن کیفر دهد، وقتی بعضی از آنها کافر شدند خدا آنها را به خوك تبدیل کرد. (التسهیل 194/1.).
این آیه دلالت برآن دارد که هرکسی از الله متعال در حال داشتن علم و دانش نافرمانی کند از کسیکه در حالت جهل چنین کند جرمی بسیار بزرگتر دارد.
مفسر تفسیر تفهیم القرآن مینویسد: «قرآن عظیم الشأن درباره ی این که آیا این سفره في الواقع هم فرو فرستاده شد یا خیر، ساکت است. از هیچ منبع موثقی غیر از قرآن نیز جواب این سوال به دست نمی آید. إمکان دارد که این سفره فرو فرستاده شده باشد و این هم ممکن است که حواریون با شنیدن تهدید وحشتناک بعدی تقاضای خود را پس گرفته باشند.».
جمهور مفسران بر آنند که این مائده بر آنان نازل شده است.
از إبن عباس(رض) روایت شده است که فرمود: «مائده، بر عیسی علیه السلام و حواریون نازل شد وآن سفره آماده از ماهی ونان بود که از آن در هرجایی که می رفتند و در هر زمانی که می خواستند، می‌خوردند».
ابن‌کثیر بر اساس روایت عماربن یاسر(رض) میفرماید: «...آنها مأمور بودند که خیانت نکرده و غذای امروز را برای فرداذخیره نکنند اما خیانت نموده و ذخیره کردند پس پروردگار به کیفر آن، به خوک و بوزینه مسخشان کرد».
ابن عباس(رض) روایت کرده‌است که قریش نیز به رسول‌اکرم صلی الله علیه وسلم گفتند: از پروردگارت بخواه تا کوه صفا را برای ما طلا گرداند و آن وقت به تو ایمان می‌آوریم...!
رسول‌اکرم صلی الله علیه وسلم دعا کردند و جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: پروردگارت بر تو سلام میگوید و میفرماید: اگر میخواهی، کوه صفا را برای آنان به طلا تبدیل میکنم اما اگر کسی بعد از آن کفر ورزید، او را چنان عذاب کنم که احدی از جهانیان را عذاب نکرده باشم. و اگرهم میخواهی، در توبه و رحمت را به روی آنان گشاده بدارم [و کوه صفا را به طلا تبدیل نکنم]. رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: «بلکه در توبه و رحمت را [برکوه طلا] ترجیح می دهم».
مفسرتفسیر«فی ظلال القرآن» میفرماید: «این گفت‌وگو میان عیسی علیه السلام و حواریون، ما را به طبیعت قوم عیسی علیه السلام و برگزیده‌ترین هایشان آشنا می سازد.. ملاحظه می‌کنیم که میان آنها و اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرقی است بزرگ زیرا حواریون با آن همه معجزات حسی آشکاری که از عیسی علیه السلام دیدند، باز هم خواستار معجزه‌ای دیگر شدند درحالیکه اصحاب محمد(ص) بعد از آن که اسلام آوردند، حتی یک معجزه هم درخواست نکردند... این است تفاوت عظیم حواریون عیسی علیه السلام با حواریون محمد صلی الله علیه وسلم.» «تفسیر انوار القرآن

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (116 الی 120) درمورد رهایی عیسی علیه السلام از ادعاهای باطل

(c) ketabton.com: The Digital Library

نصارا (نصرانیان، مسیحیان، عیسویان) بحث بعمل آمده است.
پروردگار باعظمت، پس از برشمردن نعمتهایی که به عیسی عطا کرده بود، یادآور میشود که او روز قیامت به سؤالات بسیار مهمی-که نکوهش و ملامت قومش می باشد، روبه‌رو خواهد شد و سرانجام از همه‌ی افتراها که برای وی ساخته بودند، برائت حاصل میفرماید.

وَإِذْ قَالَ اللهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴿١١٦﴾

و(یادآور شو) وقتی را که الله گوید: ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را (دو معبود) غیر از الله گیرید؟ عیسی گفت: تو را به پاکی یاد می‌کنم (ای الله)، سزاوار من نیست آنچه را بگویم که لایق من نیست، اگر این سخن را گفته باشم، پس یقیناً تو آن را دانسته ای، میدانی آنچه را در دل من است و نمی دانم آنچه در نفس توست، چون تنها توئی دانای رازهای پوشیده.(۱۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مایَکونُ لي»: مرانزیبد، مراشایسته نیست. «نَفسي»: دل، درون، ذات ونفس من.

تفسیر:

طوریکه در آیه‌ی 109 همین سوره خواندیم که خداوند متعال پیامبران را در قیامت جمع کرده، از آنان میپرسد: از مردم چه جوابی شنیدید؟ این آیه، گفتگوی الله متعال و حضرت عیسی را در آن روز بیان می‌کند.
گرچه مسیحیان، امروز مریم را خدا نمی دانند؛ ولی چون گروهی از آنان در آن زمان عقیده به خدا بودن مریم داشتند و یا به خاطر آنکه عبادت در برابر مجسّمه‌ی او به منزله‌ی معبود قرار دادن اوست، تعبیر به «إله» شده است.
وَإِذْ قالَ اللهُ يا عِيسَى اِبْنَ مَرْيَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اِتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللهِ: «ویادکن هنگامی را که خداوند گوید: أی عیسی بن مریم! آیاتو به مردم گفتی که من ومادرم را بجز خداوند به خدایی گیرید»؟ یعنی: ای محمد! روز قیامت را به یادآور که حق تعالی در آن روز این سخن را به عیسی علیه السلام میگوید.
مفسر قرطبی فرموده است: از این جهت آن را از عیسی سؤال کرده است که برای مدعیان خدایی عیسی توبیخ باشد، تا انکار آن از جانب عیسی در تکذیب بلیغتر و در توبیخ و سرزنش شدیدتر باشد.
این رأی جمهور مفسران در تفسیر آیه کریمه است. ولی به قولی دیگر: خداوند متعال این سخن را به هنگام بالابردن عیسی علیه السلام به آسمان، جهت رد پندارهای نصاری در باره وی بعد از بالابردنش به آسمان به وی گفت. و با آنکه خداوند متعال می‌دانست که عیسی علیه السلا م چنین سخنی به نصاری نگفته است اما به منظور توبیخ نصاری و قطع حُجتشان، از عیسی علیه السلام در این باره سؤال کرد. به قولی: حق تعالی این سخن را بدان جهت نیز عنوان کرد تابه مسیح بیاگاهاند که قومش بعد از او منحرف گردیده و به او پندارهایی دروغین بسته‌اند؛ چون گرفتنش به خدایی و پرستش وی و مادرش در حالی که خداوند متعال او را به سویشان برای این فرستاد که آنان را به یگانگی پرستی دعوت نماید.
«تفسیر انوار القرآن».

(c) ketabton.com: The Digital Library

«قالَ سُبْحانَکَ ما یَکُونُ لِی أَنْ أَقُولَ ما لَیْسَ لِی بِحَقٍّ»: «عیسی گفت: تو را به پاکی یاد میکند.» یعنی: پروردگارا! تو مُنَزَهی و من تو را از این بهتان‌ها تنزیه میکنم «ما را نه سازد (شایسته نباشد)، که آنچه را از حق من نیست بگوید» یعنی: سزاوار من نیست که به خود چیزی را که از حق و حد من نیست، ادعا کنم. سپس عیسی این امر را به علم الهی ارجاع داد وگفت: «إِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ»: همه‌ی گفته‌های انسان و اسرار درونش برای خداوند متعال روشن و معلوم است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «**اگر این سخن را گفته باشم پس بی‌شک تو آن را دانسته‌ای**» یعنی: من به سوی تو چه عذری پیش آورم در حالیکه تو خود به حقیقت امر دانایی، «تَعْلَمُ ما فِی نَفْسِی وَلا أَعْلَمُ ما فِی نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنْتَ عَلاّمُ اَلْغُیُوبِ(116)» افکار و أسرار مردم از امور غیبی است که الله متعال بدان آگاه است. طوریکه میفرماید: «**می‌دانی آنچه را در ضمیر من است**» و آنرا از مردم پنهان میدارم «**و نمیدانم آنچه را در ضمیر توست**» لیکن من به علم نهان تو وآنچه که میخواهی انجام دهی، هیچ آگاهیی ندارم «**این فقط تو هستی که دانای رازهای نهانی**» یعنی: تو فقط دانای هر چیزی هستی که از دسترس حواس و ادراک بنی‌آدم دور است.

مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴿١١٧﴾

من چیزی جز آنچه مرا به آن فرمان دادی به آنها نگفتم (به آنها گفتم:) خداوندی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شماست و تا زمانی که در میان آنها بودم مراقب و گواهشان بودم، پس وقتی مرا وفات دادی (به سوی خود بردی) تو خودت بر آنها نگهبان بوده ای، و توئی بر هر چیز گواه (و) نگهبان (۱۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَوَفَّیتَنِي»: وَفی: مرا برگرفتی. «الرَّقیب»: مراقب، مواظب. «شهیداً»: باخبر، آگاه، گواه.

تفسیر:

«ما قُلْتُ لَهُمْ إِلاّ ما أَمَرْتَنِی بِهِ»: [و] جز آنچه را به آن دستور داده‌ای، چیزی به آنان نگفته‌ام؛ یعنی: به آنان جز آنچه را که تو خود به من فرمان داده بودی، فرمان نداده‌ام بنابر این، من به آنان گفته‌ام: مفسر فخررازی فرموده است: قول را بر مبنای رعایت ادب در جای امر آورده است، تا خود و خدا را در کنار هم آمر قرار ندهد.

«أَنِ اُعْبُدُوا اللهَ رَبِّی وَ رَبَّکُمْ»: به آنها گفتم: خدا، پروردگار من و پروردگار خود را بپرستید. «وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً ما دُمْتُ فِیهِمْ»: و تا روزی که در میان آنان بودم، گواه أحوالشان بودم، «فَلَمّا تَوَفَّیْتَنِی کُنْتَ أَنْتَ اَلرَّقِیبَ عَلَیْهِمْ» اما چون مرا پیش خود به‌آسمان بردی، بار الهی! تو خود بر آنان نگهبان و به آنان دانا وگواه بوده‌ای. پس (وفات) در اینجا به معنی مرگ نیست زیرا عیسی علیه السلام در آسمان بر همان حیاتی که در دنیا داشت، باقی است تا آن که در آخرالزمان به زمین فرود آید، «وَأَنْتَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ (117)» تو از هرچیز آگاهی و هیچ امری از تو مخفی و نهان نیست.

إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴿١١٨﴾

اگر آنان را عذاب کنی باز (خدایا) همه بندگان تو هستند، و اگر از گناه آنها درگذری پس یقینا تویی غالب باحکمت. (۱۱۸)

«العَزیز»: ظفرمند، پیروزمند، مقتدر و شکست ناپذیر.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

«إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ»: حال اگر عذابشان دهی تو خود مالک آنها هستی و میتوانی به میل خود در آنها تصرف کنی و ایرادی بر تو نیست.

«وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ(118)»: ولی اگر از ایشان در گذری، یعنی اگر آنها را ببخشی، تو موجود نیرومندی که مقهور هیچکس واقع نمیشوی! تو قادر و توانائی هستی که هیچکس نمیتواند تو را از کاری عاجز سازد. تو کسی هستی که در تمام افعال خود حکمت داری خواه عذاب کنی یامغفرت نمائی! با عزّت توگاهی موأخذه و به حکمت تو گاهی رحم صورت میگیرد. تو آنچه را آنگونه که بخواهی انجام می دهی! عذاب تو عدل و مغفرت تو فضل است.

مفسر تفسیر انوار القرآن می نویسد: عیسی علیه السام این سخن را بر وجه استعطاف، یعنی درخواست مهربانی ازحق تعالی برای آنان، مطرح کرد چنانکه مولی در حق غلام خویش مورد این درخواست قرار میگیرد.

همچنان ملاحظه میکنیم که عیسی(ع) در این سخن، از توانایی حکم کردن در مورد امتش در روز قیامت بیزاری میجوید بلکه حکمکردن در باره آنان را فقط به خداوند یگانه متعال مربوط میداند که هرچه خواهد با آنان میکند. در حدیث شریف به روایت ابوذر(رض) آمده است که رسول الله(ص) شبی تا بامداد این آیه را تلاوت نموده و با همین یک آیه، رکوع و سجده میکردند پس چون صبح دمید، گفتم: یا رسول الله! شما تمام شب پیوسته تا بامداد این آیه را میخواندید وبا آن رکوع وسجده میکردید، راز این کار در چیست؟ فرمودند: «من [در این شب] برای امت خود از پروردگار درخواست شفاعت نمودم و او این شفاعت را به من عطا کرد. امت من به این شفاعت دست مییابد انشاءالله اما این شفاعت مخصوص کسی است که به خدای لأچیزی را شریک نیاورد».

قَالَ اللهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴿١١٩﴾

الله فرمود: امروز روزیست که راستان را راستی و صدق شان نفع میرساند، برای آنها باغهایی است که از زیر آنها نهرها جاری است، همیشه در آناند تا ابد، الله از آن ها راضی شد و آن ها از الله راضی شدند، این است کامیابی بزرگ.(۱۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هذا»: اشاره به روز قیامت. «الفَوز»: رستگاری، کامیابی، رسیدن به آرزو. «قدیر»: توانا.

تفسیر:

«قالَ اللهُ هذا يَوْمُ يَنْفَعُ اَلصّادِقِينَ صِدْقُهُمْ»: پروردگار باعظمت فرموده است: روز قیامت روزی است که صداقت صادقان برایشان سودمند واقع خواهد شد؛ چون روز پاداش است.

«لَهُمْ جَنّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً»: برای آنها باغ های است در بهشت که؛ در زیر اطاقها و درختانش رودها جاری است، در آن مستقرند و هرگز از آن خارج نمی شوند.

«رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ(119)»: اینها همه توأم با حصول رضای الهی است، زیرا چنین کسی عمل شایسته انجام داده و پروردگارش از او راضی

(c) ketabton.com: The Digital Library

شده است. یقیناً این است پیروزی بزرگ و رستگاری عظیم و نعمت ماندگار توأم با رضوان الهی.

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴿١٢٠﴾

مالکیّت و فرمانروایی آسمان ها و زمین و آنچه در آنهاست، فقط در سیطره الله است، و او بر هر کاری تواناست.(۱۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُلْك»: شاهی. کشور. عزّت و قدرت.

تفسیر:

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ(120): خداوند متعال مالک، متصرف و مدبر تمام آنچیزی است که در آسمان‌ها و زمین قرار دارد. این فرمانروایی نه ازآن عیسی علیه السلام است، نه از آن مادرش، نه از آن سایر کسانی که به دروغ به پروردگاری نسبت داده شده‌اند و نه هم از دیگر مخلوقات خدای سبحان. هیچ چیزی و هیچکس نمیتواند بین او و مرادش حائل واقع گردد. پادشاهی کامل وقدرت تمام از آن اوست. یعنی: فرمانروایی آنچه در آسمان‌ها و زمین است از تمام خلایق، همگی تماماً ملک خداوند متعال‌اند، از آن رو که او از داشتن فرزند و پدر منزه است «و او بر همه چیز تواناست» پس هرگز به یاری دادن یاریگری از آنان محتاج نیست.

در اختتام خلاصه سورة مائده را میتوان موجزاً بشرح ذیل خلاصه وجمعبندی نمود:

1 - مهمترین اصول، همان إکمال دینِ الله است.
2 - بازداشتن از سؤالات بی‌جا که مبادا بار مسؤولیت و تکالیف را بیفزاید.
3 - این دین کامل، بر پایه‌ی علم یقینی در اعتقاد و هدایت و اخلاق و اعمال، استوار و ماندگار است.
4 - اصول دین الهی از زبان پیام آورانش، به ما رسیده است.
5 - یکپارچه بودن دین و بنابه مصلحت و موقعیت، اختلاف نظر در فروع و جزئیات،
6 - قرآن، حافظ و نگهبان سایر پیامهای آسمانی است.
7 - مصؤن ماندن پیامبر خاتم از گزند و آسیب دشمنان کینه توز،
8 - اصلاح و خودسازی و تزکیه‌ی روح و روان - به صورت فردی و جمعی - بر مؤمنان فرض است.
9 - فرمان به نیکی و بازداشتن از بدی واجب است.
10 - تکلیف بیش از توان آدمی، در دین نیست.
11 - افراط و زیاده روی در دین، ممنوع و حرام است.
12 - برابر قاعده‌ی «الضَّروراتُ تُبيحُ المحظوراتِ» در وقت ضرورت، محرّمات - به اندازه‌ی نیاز - مباح می‌گردد.
13 - تفاوت میان پلید و پاک،
14 - شرح أحکام وضوء و غسل و تیمم...
15 - شرح أحکام خوراکی های حلال و حرام...
16 - بیان تحریم شراب و قمار به طور گسترده،
17 - تفصیل أحکام صید برای مُحرم و غیر مُحرم در آغاز و فرجام سوره،
18 - حدود و کیفر مفسدانی که در زمین، فساد إیجاد می کنند...

(c) ketabton.com: The Digital Library

19 - حکم انواع سوگند و کفاره‌ی آن و... (بنقل از تفسیر فرقان)

«وَاتَّقُواْ يَوما تُرجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ»

ومن الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الأنعام

جزء – (7 – 8)

سورة أنعام در مكه نازل شده و داراى يكصد و شصت و پنج (165) آيه و بيست (٢٠) ركوع مى باشد.

وجه تسميه:

اين سوره به سوره‌ى «أنعام» موسوم است؛ چون در آن نام أنعام آمده است: «وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعامِ نَصِيباً فَقالُوا هذا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هذا لِشُرَكائِنا فَما كانَ لِشُرَكائِهِمْ فَلا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَماكانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلى شُرَكائِهِمْ ساءَ ما يَحْكُمُونَ - 136»

و (بت پرستان) از آنچه خداوند از كشت و چهارپايان آفريده است، سهمى را براى الله قرار دادند و به پندار خودشان گفتند: اين قسمت براى خداست و اين قسمت براى (بت‌هايى كه هم) شريكان (خدايند، هم شريك أموال) ما پس آنچه سهم شركاء و بت‌ها بود به خدا نمى رسيد، ولى هرچه سهم خدا بود به شركا مى‌رسيد، چه بد است آنچه داورى مى‌كنند!)

ملاحظه ميداريم از اينكه: أحكامى كه مبيّن جهل ونادانى مشركان ميباشد، در اين سوره ذكر شده است؛ زيرا آنان به منظور تقرب جستن به بت هايشان حيواناتى را قربانى مى كردند.

مفاهيم عام كه در آيات (136 الى 145) اين سوره تذكر يافته است؛ برخى از باورهاى نادرست عرب‌ها درباره‌ى حلال بودن و حرام بودن انعام (چهارپايان) مورد نقد قرار گرفته است.

معنى أنعام:

يعنى چهار پايان، جمع نعم (بروزن فَرَس) گفته اند عبارت است از گاو، گوسفند و شتر (قاموس قرآن، ج7، ص 87) در ضمن قابل يادآوري است كه: در اين سوره كلمه، أنعام شش بار مورد إستعمال قرار گرفته است.

مفهوم كلى سوره أنعام:

مفهوم ومحتواى كلى سوره انعام را ميتوان بصورت كل در نكاتى ذيل خلاصه و جمعبندى نمود:

احكام أنعام و چهارپايان،
توحيد و صفات خداوند متعال،
وحى، نبوت و رسالت،
معاد، حشرونشر، ثواب وعقاب،
داستان حضرت ابراهيم عليه السلام و مناظرات عقلى او با مُلحِدان،
توصيه‌هاى عقيدتى، اخلاقى، اجتماعى و...

فضيلت سورة أنعام:

در مورد فضيلت سورة «أنعام» در حديث شريف به روايت ابن‌عمر رضى الله عنهما از رسول الله صلّى الله عليه وسلّم آمده استكه فرمودند: «سورة أنعام تماماً يكباره بر من نازل شد درحاليكه هفتادهزار فرشته با صداى بلند تسبيح و تحميد آن را همراهى ميكردند». (محاسن التأويل 232/6.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنان جابر(رض) فرموده است: لما نزلت سورة الأنعام سبح رسول الله(ص)، ثم قال: «لقد شيع هذه السورة من الملائكة ما سد الأفق». جابر(رض) میفرماید: هنگامی که سورة أنعام نازل گردید، رسول الله صلی الله علیه وسلم تسبیح گفت و فرمود: «تعداد زیادی از فرشتگان این سوره را همراهی میکردند تا جایی که فضا را بطور کامل گرفته بودند.».
این حدیث، شواهد زیادی دارد که طبرانی و دیگران از ابن عباس(رض)، ابن عمر، علی، ابی بن کعب، انس، و ابن مسعود اجمعین روایت کرده اند؛ لذا با تمام طرقش به اثبات میرسد. ملاحظه شود الدر المنثور، و فتح القدیر و تفسیر طبری اول سوره انعام.
همچنان مفسران در مورد فضیلت سوره انعام نوشته اند: اینسوره صف آرای محاجه و مبارزه با مشرکان و تکذیبکنندگان معاد است و به پایدار ساختن اصول عقیده و ایمان در بنیاد اندیشه و خرد و ضمیر انسان توجه دارد.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف:

طوریکه در فوق هم تذکر دادیم تعداد آیات سورة أنعام به (165) آیه وتعداد کلمات آن به (3055) وتعداد حروف آن به (12420) حرف میرسد.
ملاحظه: (أقوال درشمارش تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن درطریق حساب و نوع قرائت متفاوت أند. تفاصیل آنرا مي توانید در سورۀ فاطر، تفسیر احمد همین تفسیرمطالعه فرمایید.).

إرتباط و مناسبت سورة أنعام با سورهی مائده:

خداوند متعال سورة مائده را به آیة «عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» خاتمه داد. و سورة أنعام را هم با بیان خلقت آسمانها و زمین و... آغاز کرد که دلیل قدرت کامل اوست.{17}
هر دو سوره به أهل کتاب و موضعگیری و عقاید آنان اشاره می کنند. مائده به تفصیل به أحکام خوراکی های حرام و ذبایح می پردازد، سورة أنعام به شیوهی کوتاه از آنها بحث نموده است، و میفرماید: آن چه که در زمان دوران جاهلیت برای نزدیکی به بُتان، بهره گیری از حیوانات را بر خود، حرام کرده بودند، مردود می شمردند.
طوریکه گفتیم سورة أنعام، با حمد و ستایش و سپاس خدایی آغاز گشته که هستی آفرید و انسان را بدون سابقه و نمونه - با دلایل روشن بریکتایی خود - پدید آورد؛ اما کافران برایش شریک و همتای ساختند و این هستی بخش رد اندیشهی بیهودهی باطل مشرکان، سرآغاز سوره را با «الحمد لله...» شروع میفرماید. آنگاه به بی باوران جهان هشدار میدهد که: مدت معینی در این جهان می مانند و بس و خدای هستی تنها اوست.

چگونگی فرود آمدن و نزول سورة أنعام:

این سوره، یکپارچه-در شبی- فرود آمده و شامل اصول عقاید، دلایل توحید، عدل و انصاف، نبوت و پیامبری، معاد و ابطال مذاهب منحرفان است؛ شاید برخی از آیه هایش مدنی باشد و به دستور پیامبر بزرگوار آنها را در همین سوره، در جای ویژهی خود قرار داده باشند.

سایر خصوصیات سورة أنعام:

سورة أنعام طوریکه در فوق هم یادآور شدیم از جملة سوره های مکّی است. صرف چند آیات را بعض علماء مستثنی کردهاند. (تعداداز مفسران در تفاسیر خویش نگاشته اند که: شش آیة از این سوره مدنی است.) ولی در روایات آمده است که تمام سوره در یك وقت به معیتی فرشتگان بی شمار فرود آمده است. والله أعلم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

أبو إسحق اسفرائنی یکی از علمای مشهور جهان إسلام میفرماید: این سوره بر تمام اصول و قواعد توحید مشتمل است.
باید گفت که: سورة أنعام از نظر حجم، جزو سوره‌های سبع طوال (سوره‌های طولانی) است. این سوره های هفتگانه عبارتند از (سورة بقره، آل عمران، سورة نساء، سورة مائده، سورة توبه، سورة أنعام و سورة أعراف.).

زمان نزول سورة أنعام:

حضرت ابن عباس(رض) روایت فرموده اند که: این سوره در مکه نازل شده است. أسماء بنت یزید دخترکاکای معاذ بن جبل(رض) میگوید: هنگامی که این سوره بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل می شد، ایشان سوار شتر بودند و من جلو ومهار آن را گرفته بودم و در اثر فشاری که بر شتر وارد میشد گویی که استخوان های او در حال شکستن بودند. این هم در روایت آمده است که در همان شبی که این سوره نازل شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور به نوشتن آن دادند.
از دقت به مطالب ومباحث این سوره چنین بر می‌آید که این سوره در آخرین دوران مکه باید نازل شده باشد. روایت أسماء بنت یزید علیهاالسلام نیز این امر را تأیید میکند، چرا که ایشان از انصار بوده و پس از هجرت ایمان آورده اند. اگر پیش از ایمان آوردن تنها از ارادت خدمت پیامبرصلی الله علیه وسلم حاضر شده باشند، به طور قطع این حضور در آخرین سال زندگی مکی آن حضرت صلی الله علیه وسلم بوده است. پیش از آن روابط اهل یثرب با ایشان آن قدر گسترده نبوده است که حضور زنی از اهل یثرب به خدمت ایشان ممکن باشد.

شأن نزول سورة أنعام :

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در تفسیر خویش در مورد شأن نزول سورة أنعام مینویسد: تا آن زمان دوازده سال بود که پیامبر صلی الله علیهم السلام مردم را به سوی اسلام فرا میخواند. مزاحمت و کارشکنی و ستمگری وجفای قریش به اوج خود رسیده بود. تعداد زیادی از کسانی که به اسلام گرویده بودند از این ظلم و ستم به تنگ آمده موطن خود را رها کرده و در حبشه اقامت گزیده بودند. برای تأیید وحمایت پیامبر صلی الله علیه وسلم اینک نه أبو طالب زنده بود نه خدیجه، از این رو هم اکنون آن حضرت صلی الله علیهم السلام با محروم شدن از حامیان دنیوی خود در أنجام وظایف پیامبری با دشواری و موانع زیادی رو به رو بود. در أثر زحمات و دعوت و پیام رسانی ایشان أفراد صالح در مکه و در دیگر مناطق و قبایل پیرامون پیوسته به اسلام می گرویدند، اما بیشتر مردم بر رد و إنکار إصرار می ورزیدند. هر جا شخصی أندک میلی به إسلام نشان می داد، بلافاصله هدف ملامت و سرزنش، أذیت و آزار فیزیکی و تحریم اقتصادی و اجتماعی قرار میگرفت.
در این محیط تاریک أندک نوری از سوی یثرب پدیدار شده بود؛ زیرا تعدادی از أفراد بانفوذ آن جا به مکه آمده با پیامبر بیعت کرده بودند و اسلام در آنجا بدون مزاحمت و مقاومت درونی ای در حال گسترش بود.
اما آن چه در این آغاز ناچیز برای آینده نهفته بود، هیچ چشم ظاهر بین قادر به دیدن آن نبود. آن چه ظاهر بینان می دیدند تنها این بود که إسلام یک نهضت ناتوانی است که هیچ قدرت مادی ای پشت سر آن نیست، داعی و رهبر آن به جز حمایت اندک و ضعیف خانواده ی خود توان دیگری ندارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیروان اندک او افراد ناتوان وضعیفی هستند که از عقیده و مسلک قوم خود منحرف شده اند و از جامعه‌ی خویش چنان دور انداخته شده اند که برگ پس از جدا شدن از درخت بر زمین می ریزد و پراکنده میشود. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن).

دروس حاصلة سورة أنعام:

1 - اثبات اصول اعتقاد به شیوه های گوناگون،

2 - اثبات نبوت و رسالت و وحی و رد شبهات مشرکان از راه دلایل عقلی و علمی و حسی،

3 - اثبات روز رستاخیز و کیفر و پاداش کردار خوب و بد آدمی،

4 - روشن شدن اصول دین، اخلاق و آداب اجتماعی و وصایای ده گانه‌ی ثابت در پیام های الهی،

5 - دین از زمان آدم تا دوران خاتم - سلام الله علیهم اجمعین - در اصل و هدف، یکی است. ایمان به برخی از پیامبران و پشت کردن به برخی از آنان و پذیرفتن مذاهب مختلف به نام دین یگانه‌ی الهی و نظریات و آرای شخصی، به مقصد دین ضربه می زند.

6 - خوشبختی وبدبختی وپاداش اخروی به کردار ورفتار آدمی بستگی دارد.

7 - انسان در انتخاب آزاد است. میان اراده‌ی خدا و کسب آدمی، تعارضی نیست؛ چون سرنوشت بر مبنای علم و حکمت و مصلحت الهی، مسببات را به اسباب پیوند می دهد.

8 - عدل الهی چنان مقتضی است که ملتها و افراد با هم تفاوت دارند. مثلاً: ستمگران، نابود و رسوا می شوند و فروتنان و مؤمنان به نعمت حق می رسند.

9 - خداوند سرچشمه‌ی همیشه جوشان تشریع (قانونگذاری) است و حلال و حرام کردن هر چیز به دست اوست و هر کسی در کار او دم زند، جهل و خودخواهی خود را اثبات می کند.

10 - انسان باید از سرنوشت گوناگون و بسیار پیچیده ی پیشینیان درس بگیرد و پند بیاموزد و این هستی پهناور را با دیده‌ی عبرت و دقت بنگرد.

11 - مردم، همواره در عرصه‌ی زندگانی، در مسابقه و پیشی گرفتن و در آزمایشگاه بزرگ آزمون هستند، تا بدکار و نیک کردار، شناخته شوند...

تصویری از عقاید و أحکام این سوره:

1 - عقاید و دلایل آن به شیوه‌ی جامع، مانند: بیان صفات خدا، أفعال و سُنَن او در هستی، نشانه هایش در آفاق وأنفس، تأثیر عقاید در أعمال آدمی همراه آوردن حقایق به گونه‌ی مناظره و جدل، رد شبهات مشرکان، نابود کردن هیکل شرک و درهم کوبیدن پایه هایش.

یاد داشت: اگر این سوره از روی مفهوم و محتوای آن نام گذاری شود؛ باید آن را «سوره ی عقاید اسلام» یا «سوره‌ی توحید» نام نهاد.

2 - پیامبری و وحی، متلاشی کردن شبهه‌ی مشرکان و مُلزَم کردنشان با دلایل و آیات بزرگ هستی است که دلایل عقلی و براهین علمی را در بر دارد...

(c) ketabton.com: The Digital Library

3 - دو باره زنده شدن در جهان آخرت، پاداش و کیفر، وعد و وعید، رویدادهای روز قیامت، کیفر کافران و بزهکاران، پاداش و بشارت به نیکان و مؤمنان به خلد برین و اشاره به عالم غیب از فرشتگان، جن و شیاطین و بهشت و دوزخ.

4 - اصول دین وسفارش های جامع آن درباره‌ی فضایل و آداب و راه و رسم دینی و حذر از زشتیها و پلیدی‌ها که این هم در چند اصل خلاصه می شود:

الف: دین خدا، تنها یکی است. پاره پاره کردنش به مذاهب و فرقه فرقه شدن پیروان این دین به نامهای متعدد، نشان خروج از رهنمودهای پیامبر گرامی و بیزاری حضرت از بدعت گذاران است.

ب: خوشبختی و بدبختی مردم به کردار و رفتار خود آنان وابسته است. پاداش هرکس بر مبنای تأثیر کردار در میان جامعه، از ده تا هفتصد و بالاتر خواهد بود؛ اما کیفر همانندی بیش نیست و به اندازه‌ی گناه است.

ج: قطعاً مردم از روی اراده و اختیار، کار میکنند؛ حال آن که در برابر سنن و قدرت الهی، متواضع وخاکسارند. پس، نه جبری در کار است و نه اضطراری، و در بین کردار اختیاری آنان و اراده و مشیت آفریدگار، هیچ گونه دوگانگی و تعارضی موجود نیست. و مراد از آفریدن اشیا از روی اندازه و مقدار و مقیاس (تقدیر)، این است که خداوند به گونه‌ای آن را می آفریند که به همراه آن، براساس علم وحکمت خود، اسباب وامکان آن مسببات رافراهم می‌آورد و در اختیار بندگانش میگذارد. بی گمان او چیزی را به بیهوده نیافریده است که بدون تقدیر و اندازه و بدون نظم و ترتیب باشد.

د: خداوند، درزندگی ومرگ ملتها، خوشبختی وبدبختی آنها، از میان بردنشان به خاطر دشمنی باپیامبران، ستم وتباهی در زمین و پرورش یافتنشان به وسیله‌ی انواع نعمتها و گاهی مجازات و کیفرشان؛ راه و رسم ویژه ای دارد.

ه: حرام و حلال گردانیدن خوردنیها و سایر شعایر و رسم و یاسایی بندگی به وسیله‌ی مردم دوران جاهلی دروغی است که - به میل خود - بر زبان خدا بسته بودند.

و: دستور به سیر و سفر در زمین بارها در قرآن تکرار شده است تا به أحوال و أوضاع عمومی ملتها و فرجام آنان - که پیامبران را تکذیب می کنند - آشنا شویم و درس زندگی بیاموزیم.

ز: ترغیب و علاقه پیدا کردن به شناخت پدیده های هستی و آشنایی خاص به سنن وآیات فراوان الهی، بر علم و قدرت مطلق ذات پاک او دلالت میکند.

ح: قطعاً توبه‌ی درست و اصولی همراه کردار نیک و پسندیده، موجب آمرزیدن گناهان است.

ط: ابتلا و آزمایش مردم به وسیله‌ی یکدیگر، به خاطر پیشی جستن، جاده و جهد فراوان در علوم مختلف، کردار سودمند، اعلای کلمه ی حق و دین و گرامی داشتن پیروان آن است. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی).

أحکام فقهی بیان شده در سورة أنعام:

در این سورة مبارکه بصورت کل أحکام ذیل مورد بیان قرار گرفته است.

1 - حرمت گوشت میته؛

2 - حرمت خوردن خون؛

3 - حرمت گوشت حیوان ذبح شده بدون ذکر نام الله؛

(c) ketabton.com: The Digital Library

4 - حکم إضطرار چیزهایکه موقعاً إضطرار، خوردن آنها مباح وحلال میشود.

محتوای سورة أنعام:

محور بحث سورة أنعام طوریکه گفته شد همانا «عقیده و اصول إیمان» میباشد. این سوره از لحاظ أهداف و مقاصد با سوره های مدنی مانند سوره های بقره، آل‌عمران، نساء و مائده، تفاوت دارد. این سورة مبارکه به أحکام تنظیمی مسلمانان، از قبیل روزه وکیفر وأحکام و امور خانواده نپرداخته است، و مسائل قِتال و ستیز با در رفتگان از دعوت را یادآور نشده است. و همچنین بحثی از أهل کتاب، یهود و نصاری و منافقین را به میان نیاورده است، بلکه به مسائل بسیار مهم و بزرگ و اساسی عقیده و ایمان پرداخته است، و این مسائل را می توان در نکات زیر خلاصه کرد:

1 - مسائل الوهیت و پروردگاری.

2 - موضوع وحی و پیامبری.

3 - مسألهی رستاخیز و جزا.

- در این سوره بحث به طور مفصل پیرامون اصول اساسی دعوت اسلامی جریان دارد، و درمی یابیم که از أبزار دلیل و برهان قاطع و کوبنده در راستای إلزام و إقناع إستفاده می کند؛ زیرا این سوره در مکه و بر جماعتی مُشرک نازل شده است. از جملهی آنچه در این سورهی شریفه جلب نظر می کند این که دو أُسلوب و روش آشکار را در پیش گرفته است که در سایر سوره ها به چشم نمی خورد، این دو اسلوب عبارتند از:

1 - «اسلوب و روش تقریر».

2 - «اسلوب تلقین».

در اسلوب اول، «اسلوب تقریر» قرآن دلایل مربوط به توحید و یگانگی الله و دلایل إقامه شده بر وجود وقدرت وسلطه وقهر خدا بسیار واضح و مسلّم ارائه می کند و برای این منظور به جای ضمیر مخاطب از ضمیر غایب استفاده می کند به طوری که هیچ قلبی سالم و عقلی رشید به خود اجازه نمی دهد در این که خدا ایجادکنندهی کائنات و صاحب فضل و کرم و عطایا است، شک و تردیدی داشته باشد، پس عبارت «هو» را می آورد که بر خالق باتدبیر و دانا دلالت دارد. طوریکه میفرماید: «هُوَ اَلَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ طِینٍ، وَ هُوَ اَللهُ فِی اَلسَّماواتِ وَ فِی اَلْأَرْضِ، وَ هُوَ اَلَّذِی یَتَوَفّاکُمْ بِاللَّیْلِ، وَ هُوَ اَلْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ و وَ هُوَ اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضَ بِالْحَقِّ....»

دراسلوب دوم، «اسلوب تلقین» کاملاً به چشم میخورد که الله عزوجل، حجّت و استدلال را به پیامبر صلّی الله علیه وسلّم یاد میدهد تا در مقابل دشمن ارائه دهد به گونهای که اورا تحت تأثیر قرار داده و قلب و توجه اش را تسخیر کند ونتواند خود را از آن رها سازد و از خود رفع تکلیف کند. این اسلوب به صورت سؤال و جواب می‌آید؛ چرا که از آنها میپرسد و سپس جواب میدهد.

بطور مثال میفرماید: «قُلْ لِمَنْ ما فِی اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ قُلْ لِلّهِ کَتَبَ عَلی نَفْسِهِ اَلرَّحْمَةَ، قُلْ أَیُّ شَیْءٍ أَکْبَرُ شَهادَةً قُلِ اَللهُ شَهِیدٌ بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ، قُلْ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ أَخَذَ اَللهُ سَمْعَکُمْ وَ أَبْصارَکُمْ وَ خَتَمَ عَلی قُلُوبِکُمْ مَنْ إِلهٌ غَیْرُ اَللهِ یَأْتِیکُمْ بِهِ، وَ قالُوا لَوْلا نُزِّلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اَللهَ قادِرٌ عَلی أَنْ یُنَزِّلَ آیَةً وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لایَعْلَمُونَ.» بدین ترتیب سورهی مبارک با دلایل و برهان قاطع و درخشان که پشت با طل راخم میکند، با مشرکان به بحث وجدل پرداخته و آن ها را محکوم کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از اینجا است که سورهی أنعام در میان سوره های مکی و در رابطه با دعوت اسلامی، مقام و منزلتی مخصوص دارد؛ چرا که حقایق دعوت را بیان میکند و ستونهای آن را تثبیت میکند وشک و شبهه ی معارضین را در مناظره و بحث تکذیب و رد میکند. توحید خدا را در «خلق» و «ایجاد» و «تشریع» و «عبادت» متذکر شده و موضع گیری تکذیب کنندگان پیامبران را بیان میکند. بلا و مصیبت هایی را متذکر میشود که بر ملت های پیش از آنها وارد شده است و اشتباه و تردید آنها را دربارهی وحی و رسالت یادآور میشود و روز رستاخیز و جزا را گوشزد میکند. همزمان نیز انسان را در تمامی شرایط متوجه آیات آفاق و أنفس می کند.

مفسر امام فخر رازی میفرماید: «این سوره به دو فضیلت ممتاز است:

اول این که یکجا نازل شده است.

دوم این که هفتاد هزار فرشته آن را بدرقه کرده اند. سبب این امتیاز این است که این سوره شامل دلایل توحید وعدل ونبوت ومعاد است و مذاهب ملحدان را باطل میکند». وامام قرطبی میگوید: «در زمینهی مجادله با مشرکین و مبتدعین و منکران حشر و نشر، این سوره پایه و اساس می باشد. و همین امر اقتضا میکند که یکجا نازل شود».

در این سوره همچنین از پدر پیامبران، حضرت ابراهیم علیه السّلام و جمعی از فرزندان او که به مقام نوبت رسیدند می پردازد، و به منظور تحمل سختی و مشقت و صبر و شکیبایی، پیامبر صلّی الله علیه وسلّم را راهنمایی می کند که خط مشی و سلوک آنها را در پیش گیرد. سپس تصویری از حال تکذیب کنندگان را در روز رستاخیز ترسیم میکند ودر این مورد به شیوه های مختلف داد سخن میدهد. سپس به بعضی از اعمال و تصرّفات دوران جاهلیت در زمینهی حلال وحرام نمودن برخی ازاشیا پرداخته وبیان میکند که آنها به سبب شرکی که داشتند به چنین راهی رفته اند، سپس حکم تکذیب و إبطال آنرا صادر میکند. یک چهارم این سوره به ذکر وصیت های دهگانه ای إختصاص دارد که در کتاب های آسمانی پیشین وارد شده و تمام پیامبران را به سوی وصایای مذکور فراخوانده است: «قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ.» این سوره با آیه ای یگانه و منفرد به إنتها میرسد که پرده از روی موقعیت انسان در نزد الله متعال بر میدارد، و آن موقعیت عبارت است از این که انسان در سرزمین «خلیفة الله» میباشد و خدا آبادانی عالم را به انسان محوّل کرده که نسل بعد از نسل به آن بپردازند. وخدا ازروی قصد وهدفی بس والا و حکمتی بس بزرگ استعدادهای افراد انسان را متفاوت قرار داده است و آن عبارت است از «امتحان وآزمایش» در قیام به پیامدها و مشکلات این زندگی که کمال مقصود و هدف از این آفرینش و ازاین همه نظم و نظام به آن برمیگردد: «هُوَ اَلَّذِی جَعَلَکُمْ خَلائِفَ اَلْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ إِنَّ رَبَّکَ سَرِیعُ اَلْعِقابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِیمٌ. 165» (بنقل از تفسیر صفواة التفاسیر.).

یادداشت مفیده :

پنج سورة در قرآن عظیم با «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» آغاز گردیده أند، که عبارتند از سورهی فاتحه: اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ اَلْعالَمِینَ، سورهی انعام: اَلْحَمْدُ لِلّهِ اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضَ، سورهی کهف: اَلْحَمْدُ لِلّهِ اَلَّذِی أَنْزَلَ عَلی عَبْدِهِ اَلْکِتابَ، سورهی سباء: اَلْحَمْدُ لِلّهِ اَلَّذِی لَهُ ما فِی اَلسَّماواتِ وَ ما فِی اَلْأَرْضِ و سورهی فاطر: اَلْحَمْدُ لِلّهِ فاطِرِ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمة و تفسير سورة الأنعام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداى بخشاينده ومهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴿١﴾

همه ستايش (همه خوبى‌ها) مخصوص الله است كه آسمان‌ها و زمين را آفريد و تاريكى‌ها و روشنى را قرار داد. و با اين همه آنهايى كه كافران شدند با پروردگار خويش ديگرى را برابر مى دارند (با اينكه دلايل توحيد و يگانگي او در آفرينش جهان آشكار است به اوشرک مى آورند).(١)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«خَلَقَ»: آفريد، هر چيز را به اندازه‌اى معين بر حسب دانش خود، به وجود آورد. «جَعَلَ»: ايجاد كرده است. پديد آورده است (ملاحظه شود: نحل آية: 72، و فرقان آية 61).

فرق خلق و جعل:

مفسير تفسير كشاف در تفاوت بين اين دو اصطلاح (خلق و جعل): مينويسد: تفاوت آن دراينست كه: درخلق، معناى تقدير و در جعل معناى تضمين وجود دارد. مانند پديد آوردن چيزى از چيزى ديگر و يا دگر كردن چيزى به چيزى ديگر ويا جابجا كردن چيزى از جايى به جايى ديگر موارد زير از اين نوع اند:

«وجعل منها زوجها» (أعراف، 189)، «وجعل الظلمات و النور» (أنعام، 1)، براى اين كه ظلمات از اجرام ضخيم، بزرگ و أنبوه و نور از نار است، و نيز «ثم جعلكم أزواجا» [فاطر،11)، «أجعل الآلهة إلها واحد» (صفحه: 5) «يَعْدِلُونَ»: برابر قرارميدهند.ديگرى رابا اويكسان ميكنند. همتا وشريک برايش مى‌آورند. عدل فلانا بفلان؛ يعنى فلانى را با ديگرى يكسان دانست. يعنى كافران بتان را در پرستش و درخواست حاجت از آنها با خدا همتا و همبر ميكنند.

«نور و ظلمات»:

در تمام قرآن عظيم الشأن،كلمه «نور» بطورمفرد وكلمات «ظلمات» به صورت جمع آمده است. اين امر بيانگر آنست كه: اصولاً حقّ، يكى است و راه‌هاى باطل بسيار.

بلى؛ نور، نشانه‌ى وحدت و ظلمات، نشانه‌ى پراكندگى است. [مظهرى و بحر محيط] در اين آية مباركه اين أمر نيز قابل توجه و دقت است كه ساختار آسمانها و زمين را به لفظ «خلق» تعبير نمود و ساخت تاريكى و نور را به لفظ «جعل»، كه دراين نيز اشاره به اين امراست كه تاريكى و روشنى مانند آسمانها و زمين چيزهاى مستقل و قايم بالذات نيستند؛ بلكه عوارض و صفات ميباشند، و ظلمات را شايد بدين جهت از نور مقدم ذكر نمود كه در اين جهان ظلمات اصل است و نور وابسته به چيزهاى خاصى مى باشد كه هرگاه آنها روبروى قرار گيرند روشنى پديد مى آيد و اگر نه تاريكى مى ماند.

و يا هم يكى از اعجاز هاى قرآنى است كه اينک ما به مرور زمان به آن پى ميبريم و آن اينكه تاريكى موجود خارجى و وجودى ندارد كه خلق شده باشد.تاريكى حالت، نبود نور است، لذا (جَعَلَ) و حرف (جَعَلَ) برايش به كار برده شد. چيزيكه (تاريكى) وجود ندارد و بودن آن حالت نبود نور و روشنى است پس استعمال خلق برايش مناسب نيست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در ضمن قابل تذکر است که: اوّلین آیه‌ی سورة أنعام، به «آفرینش نظام هستی»، دومین آیة این سورة مبارکه به «آفرینش انسان» وسومین آیه به نظارت بر «أعمال و رفتار انسان» اشاره دارد.

تفسیر:

«اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّماواتِ وَاَلْأَرْضَ»: حق تعالی به منظور تعلیم و آموزش بندگان، به بندگان خود می آموزد تا بر نعمت ها و احسانش و بر خلقت عجیب و دقّتی که در صنع خود دارد او را حمد و ستایش بگویند؛ زیرا تنها او مستحق کامل‌ترین محامد و بزرگترین مدائح است.

حق تعالی در بدایت این سوره همراه با ستایش خود، از قدرت کامله خویش خبر میدهد، حقیقتی که یگانگی وشایستگی‌اش برای تمام ستایش‌ها را اثبات میکند. و نیز اعلام کنند که او شایسته‌ی تمام تمجید و تحسین است و هیچ شبیه و شریک و همرنگ و همگونی نداردو ذاتی است که آسمان‌ها و زمین را ایجاد نموده، این آفرینش محکم، دقیق، نیکو وهماهنگ که موجب حیرت عقل وذهن انسان میشود و دیدگان را به شگفت وا می دارد.

آثار و آفریده هاییکه ازساختار وساختمانی مملو ازحکمت ودقت برخوردارند که عقل وفکر را شیفته و شیدا میکنند و خردمندان و اندیشمندان بینا از آن پند و اندرز می گیرند و راهیاب می شوند.

«وَجَعَلَ اَلظُّلُماتِ وَاَلنُّورَ»: اوتعالی شب وروز وتاریکی و روشنایی را خلق نمود تا انسان‌ها به خواب واستراحت بپردازند و در راه کسب معیشت زندگی و بهره‌مند شدن از علم و دانش استفاده کنند.

در تفسیر التسهیل آمده است: این آیه متضمن رد عقیده‌ی مجوسی ها است که چرا آنها آتش و دیگر اشیاء نورانی را پرستش می کنند و می گویند: نور منشاء خیر است و تاریکی منشاء شر، غافل از این که مخلوق نه می تواند خدا باشد و نه کاری از او ساخته است. (التسهیل 2/2.)

«ثُمَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ(1)»: ولی بعد از این همه نشانه‌ها و بعد از همه دلایل روشن و برهان درخشان و قاطع، بر وجود خدا و یگانگی او، بازهم این کفار بین الله واحد و بت‌هایی که نه توان خلق دارند و نه روزی می دهند و نه توان تصرف در زندگی یا مردم را دارند تساوی قایل می شوند.

در تفسیر معارف در ذیل تفسیر این آیه مبارکه می نویسد:

مشرکان هند سیصد و بیست میلیون «دیوتا» را شریک الله واحد می دانند.

گروه «آریه سماج» باوجودیکه به توحید قایل است، روح و ماده را قدیم دانسته واز قدرت وخلقت خدا آنها را آزاد میدانند واز توحید به کنار رفته اند.

هم چنین نصاری با وجودیکه قایل به توحید میباشند، حضرت عیسی علیه السلام و مادر او را شریک و سهیم الله میدانند؛ سپس برای حفظ عقیده توحید مجبور شدند که به نظریات غیر معقول یک سه و سه یک قایل باشند.

مشرکان عرب نیز در تقسیم بندی خدایی تا جایی از خود سخاوت نشان دادند که هر نوع سنگ از هر کوهی می توانست برای نوع انسان معبود قرار گیرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

الغرض انسانی که خداوند او را مخدوم الکائنات و أشرف المخلوقات قرار داده بود، وقتی که از راه منحرف شد نه تنها ماه و آفتاب و ستارگان را بلکه آب، آتش، درخت و سنگ حتی حشرات الارض را مسجود و معبود، حاجت روا و مشکل گشای خویش قرار داد.
پس هلاک بادا این کافران به خاطر این حماقت، جهل و بی‌پایگی. این بیان اظهار شگفتی از عمل آنان است و نیز به منزله‌ی توبیخ آنها بشمار می رود.
مفسر ابن عطیة در تفسیر خویش؛ «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ابن عطیة» می نویسد: آیه بر زشتی عمل کافران دلالت دارد؛ چون معنی آن چنین است: ایجاد آسمان‌ها و زمین از جانب اوست، و دلایلش درخشان، و آفرینش آسمان‌ها و زمین از أنعام و احسان او سرچشمه گرفته است، آنگاه بعد از این همه تفضل و تکریم، برای پروردگار خود شریک و همسان قرار داده اند. این همانند آن است که به شخصی بگویی: ای فلانی! احترامت را به جا آوردم و باتو نیکی کردم وعطایا وبخشش فراوانی رابه تو دادم آنگاه مرا دشنام میدهی؟ (البحر المحیط 68/6).

دروس حاصله از این آیات متبرکه:

الف: تنها ذات پروردگار، سزاوار انواع ستایشها و سپاسهاست؛ زیرا این همه نعمتهای گوناگون و بی شمار از آن اوست.

ب: اثبات الوهیت وخدایی او و این که در ستایش و نیایش، شریک و همطراز ندارد.

ج: اقامه‌ی دلایل و براهین بر قدرت، علم و اراده‌ی او، چون پیدایش آسمانها و زمین و تمام هستی از اوست و هیچکس شایسته‌ی پشتیبانی او را نداشته و نخواهد داشت.

د: کافران کوردل و کر وکونگ، منکر این همه نعمت آشکارا یا برخی از آنند. پس، تعبیر به کلمه «ثم» دلیل عمل بد و پلیدی و تنگ نظری کافر پیشگان است.

ه: آغاز و فرجام دنیا بر الله پوشیده نیست و همانطور که آغاز جهان طی شد، روزی هم به پایان میرسد و قیامت برپا می شود و خوب و بد از هم بازشناخته می گردد و هرکس به نامه ی کردارش خواهد رسید. (بنقل ازتفسیر نور).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 3) مباحثی در باره دلایل یکتایی الله متعال مطرح گردیده است.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَى أَجَلًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ﴿٢﴾

او (الله) ذاتی است که شما را از گلی مخصوص آفرید، سپس برای عمر شما مدتی مقرّر کرد، و اجل حتمی و ثابت (برای زنده کردن شما در روز قیامت) نزد او است. (و او از آن آگاه است) با این همه شما (مشرکان در توحید و یگانگي یا قدرت او) تردید و شک مي‌کنید.(۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«طِین»: گِل. «قَضَی»: مقدر کرد، معلوم نمود، دستور داد. «أَجَلًا»: پایان زمان، عمر هر چیز، سرآمد مشخص. «أجل مسمي»: زمانی معین، اجل قطعی. «تمترون»: تردید می کنید، شک دارید. تَمْتَرُونَ شک می کنید. «امتری فی الأمر» در آن امر شک نمود.

تفسیر:

در آیة قبلی، مسائل آفاقی و خِلقت آسمان‌ها و زمین مطرح شده، در آیة قبلی اینک در این آیة مبارکه در باره خِلقت اِنسان و حیات محدود او در این دنیا بحث بعمل می آید، طوریکه میفرماید:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«هُوَ اَلَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ طِینٍ»: او کسی است که پدر شما، آدم را از خاک و ذریه‌اش را از آبی سُست آفرید.
«ثُمَّ قَضی أَجَلاً»: و برای هر مخلوقی عمری مشخص و محدود مقررکرد، (برای زندگی شما در دنیا) که هرگز مدت زمانی آن بیشتر نمی شود، و هر زمانیکه مدت زمانی آن به سر آمدن درآن خواهید مُرد.
«وَ أَجَلٌ مُسَمًّی عِنْدَهُ»: او تعالی ذاتی است که برای زنده شدن بعد از مرگ نیز روزی را معلوم و مشخص کرد که همان روز قیامت است که در آن هنگام عموم را حشر میکند، و هیچکس زمان و قوع این روز را جز خداوند نمیداند. پس أجل اول یعنی مرگ و أجل دوم یعنی حشر و نشر می باشد.
به قولی: أجل اول؛ فاصله میان آفرینش انسان تا مرگ او و اجل دوم؛ فاصله میان مرگ تا زنده شدن مجدد اوست. به قولی دیگر: اجل اول؛ مدت عمر دنیاست و اجل دوم؛ مدت عمر انسان تا هنگام مرگ وی است.
مفسرتفسیر کابلی مینویسد: درآیة قبلی، ذکر آفرینش«عالم کبیر» بود؛ درینجا، خِلقت «عالم صغیر» (انسان) بیان میشود. ببینید: اول آدم را از گِل بی‌جان بیافرید، وچگونه اورا به حیات وکمالات انسانی فایز گردانید، و امروز هم غذا از گِل استخراج میشود، و از غذا نطفه، و از نطفه انسان به وجود می آید. بدین طریق، شما را از عدم بوجود آورد؛ باز، برای هرکس وقت مرگ او را مقرّر کرد که در آن وقت، آدم دوباره در همان خاك مخلوط می‌شود که از آن پدید آمده بود. ازین، قیاس میتوان گفت که فنای «عالم کبیر» هم در یك وقت معیّن است که آن را «قیامت کبری» میگویند.
چون «قیامت صغری» یعنی مرگ انفرادی که همیشه بر ما وارد میشود، مردم به دانستن آن موفّق میشود. میعاد معیّن «قیامت کبری» علم آن خاص نزد الله است. جای بسی تعجّب است که انسان سلسله بقا و فنا را در «عالم صغیر» یعنی (مردم) می بیند، و در فنای «عالم کبیر» تردّد می نماید.
«ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ(2)»: ولی بعد از نمایان شدن آن همه دلایل عظیم، و براهین واضح مشرکان در امر قیامت یعنی در مورد حشر و نشر شک می‌کنند.
قبل از همه باید گفت که: در قرآن عظیم الشأن، 21 بار بحث از «أجل مسمّی» بعمل آمده است. طوریکه یادآور شدیم خداوند متعال برای عمر انسان دو نوع زمان بندی تعیین و قرار داده است: یکی حتمی که بادرنظرداشت همه ای تدابیر صیحی ایکه از جانب انسان صورت بپذیرد، بازهم عمر انسان تمدید نمیگردد، و دیگری غیر حتمی که مربوط به کردار و أعمال خود انسان مربوط میگردد که با إنحراف، زندگی خویش را در معرض طوفان قرار میدهد. بناءً باید گفت که: مدّت عمر و پایان زندگی، به دست ما نیست. تنها ذات پروردگار است که بر أجل مسمّی (أجل قطعی)، ما آگاهی دارد.

وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ﴿٣﴾

و او (الله) ذاتی است که معبود (حقیقی) در آسمان‌ها و در زمین است. پنهان و آشکار شما را مي داند و از آنچه (انجام مي دهيد و) به دست مي‌آوريد با خبر است.(٣)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سر»: راز و نهانی. «جهر»: آشکار.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:
این آیة مبارکه در جواب به آنعده عقاید إنحرفی که معتقد به چند خدا بودند بطور مثال می گفتند: (خدای باران، خدای جنگ، خدای صلح، خدای زمین و...) ولی در آیة مبارکه میفرماید: خدای همه چیز و همه جایکی است.
«وَهُوَ اَللهُ فِی اَلسَّماواتِ وَفِی اَلْأَرْضِ»: او تعالی کسی است که الوهیت و عبودیت تنها از اوست. تمام آنچه در آسمان‌ها از قبیل ملائکه و در زمین از قبیل مؤمنان وجود دارند او را به یگانگی می پرستند.
ابن کثیر میفرماید: یعنی هرچه و هرکس در آسمان ها و زمین است او را پرستش می کنند و او را یگانه می دانند و به خدائیش مقرند. و از روی رغبت و رهبت او را می خوانند و با نام الله می طلبند. (تفسیر ابن کثیر 568/1.).
«یَعْلَمُ سِرَّکُمْ وَ جَهْرَکُمْ»: از نهان و آشکار شما باخبر است. یعنی و او می داند که اینها در نیت های خود چه چیزی را پنهان می دارند و در اقوال خود ظاهر می نمایند.
قابل دقت و توجه است که: ایمان به احاطه علمی پروردگار باعظمت، هم انگیزه برای کار نیك است و هم باز دارنده انسان از کار بد و زشت می باشد.
«وَیَعْلَمُ ما تَکْسِبُونَ(3)»: چون در تمام آسمانها و زمین حکومت اوست، و او تعالی مستقیماً به هر چیز، به پنهان و آشکار، به ظاهر و باطن، به عمل کوچك و بزرگ انسان، مطّلع است. هم نهان انسانها را میداند و هم آشکار انسانها را و از نیک و بدی که کسب میکنید نیز آگاه است. یعنی هر عمل خیر و شری را که انسان انجام میدهید، از آن آگاه و مطلع است و باید گفت که هیچ پوشیده‌ای بر او پنهان نیست. و مطابق آن در روز قیامت ثواب و سزا می دهد.

خوانندگان گرامی!
در آیات قبلی بحث از توحید، معاد و روز رستاخیز و از دلایل واضح و روشنی - که اینها را ثابت میکند بعمل آمد، اینک در آیات متبرکه (4 الی 9) به رسالت پیامبران اشاره بعمل می آورد.
واضح است که عامل روی گردانیدن ومخالفت کفار از نشانه های پروردگار، پس از آمدن پیامبران بوده است که آنگاه برای الله شریک و همتا می ساختند وپیامبران را تکذیب میکردند؛ آن «پیام آوران دلسوزي» که: آنان را همچون ملتهای نافرمان پیشین از سرانجام دروغ پردازی هایشان هشدار می دادند.

وَمَا تَأْتِیهِمْ مِنْ آیَةٍ مِنْ آیَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا کَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِینَ﴿۴﴾
و هیچ آیتی از آیات پروردگارشان (کفار) برایشان نمی‌آید، مگر اینکه (به عوض تصدیق و ایمان) از آن رویگردان اند.(۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:
«معرضین»: رویگردانان، إعراض کنندگان.

تفسیر:
«وَما تَأْتِیهِمْ مِنْ آیَةٍ مِنْ آیاتِ رَبِّهِمْ»: و آنچه ما برای این کفار از قبیل دلائل روشن و برهان قاطع بر صحت الوهیت الله متعال و صدق رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم ارائه می نمائیم آن ها در برابر آن بی مبالات اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«إِلاّ كانُوا عَنْها مُعْرِضِينَ(4)»: برای دشمنان لجباز، نوع دلیل وآیه تفاوتی ندارد، همه آنهارا بدون تفکر رد ودرمقابل آن قرار میگیرند و درآن هیچگونه دقت و تفکر نمی کنند و به آن توجه و التفاتی ندارند. و علاوه بر اینها همواره در غفلت و اعراض قرار دارند.
محدثین می نویسند که: مشرکان مکه به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند؛ دعاکن تا ماه دو نیم شود، آنگاه ما ایمان می‌آوریم! ایشان دعاکردند و ماه دونیم شد، نیمی ازآن به جانب کوه حراء رفت و نیمی به جانب دیگر، چنانکه ابن مسعود(رض) میگوید: «من کوه حراء را در میان دو نیمه ماه دیدم». اما آنها با وجود مشاهده این معجزه ایمان نیاوردند و گفتند: این سحری است آشکار!.
مفسر قرطبی میفرماید: منظور این است که آنها درآیات و دلایل نمی‌أندیشند؛ تأمل و أندیشه‌ای که به وسیله‌ی آن به یگانگی و توحید خدا برسند، و به معجزاتی که الله متعال برای پیامبرش جاری ساخته است اهتمام نمی دهند و در آن تعمق نمیکنند که به وسیله‌ی آن میتوان بر صدق و درستی تمام مطالبی که از جانب پروردگارش آورده است استدلال کرد. (تفسیر قرطبی 390/6.).

فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٥﴾

آنان حق را هنگامي كه سراغشان آمد، تكذيب كردند، ولي به زودي خبر آنچه را به باد مسخره گرفتند به آنها خواهد رسيد (و از نتائج كار خود آگاه مي‌شوند).(۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ألحق»: قرآن، دین الله، شریعت. «أنباء»: جمع نبأ، اخبار، خبرهای مهم. برخی از مفسران بدین عقیده اند که: شاید مراد از «خبرهای بزرگ» در آیه، خبر فتح مکّه یا شکست مشرکان در جنگ بدر و امثال آن باشد.

تفسیر:

«فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمّا جاءَهُمْ» آنها اصلاً قرآن را نپذیرفتند، قرآنی که بزرگترین معجزه الهی برای عالم بشریت است. آنها قرآن را تکذیب نموده، آنها نه تنها قرآن عظیم الشأن را تکذیب ورد نمودند، بلکه در صحت آن تردید کردند که حضرت محمد صلّی الله علیه و سلّم آن را از جانب الله آورده بود.
«فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْباءُ ماكانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ(5)»: پس در آینده دور یا نزدیک اخبار آنچه را که بدان اِستهزاء میکردند به آنان خواهد رسید. هنگامی که عذاب را مشاهده کنند چون آنها به پیامبری و پیامبر صلی الله علیه وسلم تمسخر واستهزاء نموده و به آیات واضح و آشکار الهی استهزاء نمودند؛ روی این اساس آنها اولاً اعراض نموده در ثانی تکذیب و استهزاء نمودند. ولی در این هیچ جای شکی نیست که؛ استهزاء، شیوه‌ی همیشگی کفّار است.
باید متذکر شد که سقوط انسان دارای سه مرحله میباشد: اِعراض، تکذیب و اِستهزاء. طوریکه دراین دوآیه مبارکه به هرسه موارد سقوط انسان اِشاره بعمل آمده است: «مُعْرِضِينَ- كَذَّبُوا يَسْتَهْزِؤُنَ». سپس خداوند متعال آنها را تحریک و تشویق کرده است که از ملت های گذشته پند و عبرت بگیرند و میفرماید:

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ﴿٦﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

آیا مشاهده نکردند که پیش از آنها چه (بسیار) امتها را هلاک کرده ایم؟ (امتهای) که در زمین به آنها (قدرت و) اقتدار داده بودیم قوتی که به شما نداده‌ایم و بر آنها از آسمان بارانهای بسیار (پی در پی) فرستادیم و نهرها را از زیر (باغ ها و قصرهای شان) جاری ساختیم. پس آن ها را به سبب گناهانشان هلاک کردیم و پس از آنها مردمی دیگر را آفریدیم.(۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ألم یروا»: آیا ندیده اند. «قَرْنٍ»: ملتی که با هم در مقطعی از زمان وهم عصر باهم زندگی می کنند. در حدیث آمده: خیر القرون قرنی. در أصل قرن یک صد سال است، سپس بر مردمانی اطلاق شد که در یک زمان زندگی میکنند. (و چون معمولاً يك نسل، از 60 تا 100 سال طول میکشد، از این رو به 60 یا 80 یا 100 سال يك قرن میگویند. تفسیر فخررازی) «مَكَّنَّاهُمْ»: قدرت و امکاناتی به ایشان عطا کردیم.

«مِدْرَارًا»: باران شدید و مستمر، بسیار ریزان و پیاپی، ریزش تند. «قَرْنًا آخَرِينَ»: نسلها و ملتهای دیگری، جماعت دیگری. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

«أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ»: به یاد داشته باشید کسانیکه از تجارب تأریخی پند و عبرت نمیگیرند، مطمین باشد که روزی آمدنی است که توبیخ میشوند. طوریکه در آیة مبارکه با زیبای خاصی میفرماید: آیا از ملت های قبل گذشته ازخود مانند قوم نوح، قوم عاد، قوم ثمود و سایر اقوام که قبل از شما گذشته أند، عبرت نمي گيرند؟ و آیا آنها آثار این ها را مشاهده نکرده و هلاکتشان را هنگامی که ما را تکذیب کردند حتّی نشنیده‌اند؟ چرا این‌ها پند و أندرز نمی‌گیرند؟و این واقعیت ها را نمی دانند؟

واضح است که: مجازات آنعده اشخاصیکه که از امکانات الهی سوء استفاده کنند، حتماً نابود می شوند.

«مَكَّنَّاهُمْ فِي اَلْأَرْضِ مالَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ»: ما به این امت‌ها نیرو، قوت، اسباب و وسایل سعادت وآسایش و رفاه را به گونه ای به آنها دادیم که به شما ای اهل مکه! عطا نکرده ایم.

«وَأَرْسَلْنَا اَلسَّماءَ عَلَيْهِمْ مِدْراراً»: مابه آنها باران پی درپی وفروان فرو فرستادیم که با آن کشت و زراعت آنها و سبزیجات و درختان آنها را زنده نمودیم.

خوانندة محترم توجه به فرماید: در آیة مبارکه به جای «أرسلنا من السماء»، فرمود: «أَرْسَلْنَا السَّماءَ» (آسمان را برای شما فرستادیم) تا نهایت لطف الهی رابرای انسان به بیان بگیرد.

«وَجَعَلْنَا اَلْأَنْهارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ»: و در زیر خانه‌های آن رود بارها جاری کردیم، طوریکه در میان نعمت های فراوان و رودخانه ها و میوه های متنوع زندگی به سر می بردند.

و به این ترتیب آنها در باغها و بوستان‌هایی سرسبز و أنبوه و غذا و آب فراوان قرار گرفتند ولی بادرنظرداشت این همه‌ای نعمت های اعطا شد، هرگز شکر نکردند، «فَأَهْلَكْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ»: کافر و نافرمان شدند، از این روی ما آنها را به سبب همین مخالفت ها، بغاوت ها و تکذیبگری هایی که نسبت به پیامبران انجام داده‌اند باشدیدترین مجازات وسزاها مؤاخذه نمودیم و به سبب عملکرد های زشتشان به خصوص تمسخر به پیامبران الهی بر آنها شدیدترین عذاب را نازل کردیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از فحوای آیۀ مبارکه در می یابیم که: انسان به دو نوع مرگ مواجه میباشد؛ یکی مرگ طبیعی که با فرارسیدن أجل عمر انسان به پایان میرسد، دیگری مرگ غیرطبیعی که بهخاطر مجازات الهی وباحوادث غیر منتظره از بین میرود.

«وَأَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ(6)»: قدرتمندان گنهکار فکر نکنند که دنیا همیشه به کامشان است، به یاد داشته باشند که (ان شا الله)، روزی میرسد که خداوند متعال دیگران را جایگزین آنان می سازد. طوریکه در آیۀ مبارکه میفرماید: پس شما از این برحذر باشید که ما شما را آنگونه مؤاخذه کنیم که آنها را مؤاخذه کردیم. ما آنها را نابود کردیم و به جای‌شان نسل‌های دیگری پی‌درپی فرستادیم و به این ترتیب از ملک خدا چیزی کاسته نشد و در توان او به اندازۀ ذره‌ای هم تغییر رونما نگردید.

مفسر أبو حیان در تفسیر خویش می نویسد: به صورت کنایی می خواهد به مخاطبان بگوید که درصورت عصیان ونافرمانی مانند اقوام قبلی نابود میشوید. (بحر المحیط 77/4.).

مفسر تفسیر أنوار القرآن می نویسد: این آیه بیانگر سنت الهی در عذاب‌کردن و نابود ساختن جوامعی است که غرق گناه و نافرمانی حق تعالی می شوند.

باید دانست: از اموری که مردم در آن بسیار زود فریب می خورند، این است که بدکاران سرکش و مفسدان عاصی، یا ملحدان کافر را در زمین، مقتدر و متمکن می بینند... ولی حقیقت این است که مردم در قضاوت خویش شتاب میکنند، آنها آغاز یا میانه راه را می بینند اما به پایان راه فکر نمی‌کنند و پایان راه فقط آنگاه دیده میشود که تحقق یابد! پایان راه دیده نمیشود، مگر در ویرانه‌های گذشتگان وخرابه‌های ستمگران. که قرآن در بسیاری ازداستان‌های خود، ما را به همین وادیهای ویران می برد تا درس عبرت بگیریم.

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٧﴾

و اگر کتابی (نوشته) بر کاغذ بر تو نازل کنیم، که آن را با دستهای خود لمس کنند؛ قطعاً کسانی که کافر شدند، میگویند: «این (چیزی) جز جادویی آشکار نیست».(۷)

تفسیر:

«وَلَوْ نَزَّلْنا عَلَيْکَ كِتاباً فِي قِرْطاسٍ»: ای محمد! کافران لجوج که در پی بهانه جویی‌اند، و هرگز إیمان نمی‌آورند، حتی اگر قرآن را در ورق‌هایی نبشته شده نازل کنیم، تا بدانجا که از طریق حس بینایی و بساوایی‌شان هر دو، آن را دریابند ولمس کنند باز هم ایمان نمی‌آورند، طوریکه درشأن نزول آیه مبارکه هم آمده است: گروهی از مشرکان میگفتند: ما درصورتی ایمان می‌آوریم که نوشته‌ای بر کاغذ، همراه با فرشته‌ای بر ما نازل کنی. ولی در این گفتار خویش هم دروغ می گفتند و در پی بهانه جویی بودند.

مفسران در تفسیر کلمۀ «قِرْطاسٍ» مینویسند که آن: عبارت از چیزی است که بر روی آن بنویسند، چه کاغذ باشد، چه چوب، یا پوست و یا سنگ، ولی در اصطلاحات امروزی اکثراً به کاغذ گفته اطلاق می شود.

«فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ»: و آن ها این قرآن را ببینند و در بین دستان خود لمس و قرار دهند.

«لَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هذا إِلاّ سِحْرٌ مُبِينٌ(7)» درچنین هنگامی نیز آنها خواهند گفت همانا ما با این قرآن جادو شدیم و این اوراق و صُحُف هیچ اساسی ندارند، همۀ این اعمال نظر به سرکشی وتمردی است که از آنان سرزده است. واقعیت امر اینست زمانیکه قضیه لِجاجت در میان باشد، هیچ دلیلی کارساز نیست، حتّی حالاتی پیش می‌آید که همین انسان

(c) ketabton.com: The Digital Library

های لجباز محسوسات را هم منکر میشوند. و آنرا سِحر وجادو بشمار می آورند، باید گفت که مطابق آیات قرآنی: از رایج ترین اتهامات که مشرکان به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌بستند همین اِتهام سحر است.
بنابر این، به آنچه که مشاهده و لمس کرده بودند، از روی عناد و سرکشی ایمان نمی آوردند پس درحالیکه رفتار آنان با یک حقیقت دیدنی و محسوس این‌چنین باشد، دیگر حال آنها با وحی مجرد بر رسول الله صلی الله علیه وسلم که به وسیله فرشته موکلی نازل می شود که نه آن را می بینند و نه احساس میکنند، چگونه خواهد بود؟

شأن نزول آیة مبارکه:

این آیه مبارکه در باره نضربن حارث و دو تن دیگر از قریشیان نازل شد که گفتند: ای محمد! به تو ایمان نمی‌آوریم تا برای ما از نزد خداوند نوشته‌ای نیاوری‌که چهار فرشته همراه آن برصحت آن ودرستی رسالتت شهادت دهند.
آنانکه قرآن رابه حالت موجوده آن «جادو» و آرنده آن را «جادوگر» مسمی نمودند، اگر ما واقعاً کتابی راکه در کاغذ نوشته شده باشد، از آسمان بر آنها فرود آریم، وآنرا بادست خویش لمس کرده بدانندکه کدام تخییل یانظربندی نیست، باوجود آن هم اظهار خواهند کردکه این جادوی صریح است!

وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ﴿٨﴾

و (کافران) گفتند: (اگر محمد صلّی الله علیه وسلّم پیغمبر است)چرا فرشته ای بر او(برای تأیید پیامبر) نازل نشد؟ و درحالیکه اگر فرشته‌ای را نازل میکردیم، البته کار (آنها) به انجام می رسید (وهلاک می شدند) و هیچ مهلتی به آنان داده نمی شد.(۸)

شأن نزول آیة مبارکه:

در شأن نزول آیة مبارکه مینویسندکه: رسول الله صلی الله علیه وسلم قوم خویش را به سوی اِسلام فرا خواندند وحکم الله متعال را به آنان ابلاغ کردند اما جمعی از سران قریش گفتند: ای محمد! کاش با تو فرشته‌ای همراه گردانیده می شد تا در باره رسالتت با مردم سخن میگفت...! همان بود که این آیه مبارکه نازل شد:
«وَقالُوا لَوْلا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ» کفار مکه گفتند: چرا بر محمد صلی الله علیه وسلم مَلَکی از ملائکۀ آسمان نازل نمی شود تا ما آن را به گونۀ عیان ملاحظه کنیم و او در حضور ما بر نبوّت محمد صلی الله علیه وسلم شهادت دهد تا او را تصدیق کنیم و از تو پیروی کنیم؟
مفسر أبو سعود در می نویسد: یعنی مگر نمی شد فرشته ای بر محمد صلّی الله علیه وسلّم نازل شود که ما آن را ببینیم و به ما بگوید: محمد پیامبر است؟ این هم قسمتی از ابا طیل و یاوه گویی و خرافات آنان است که هر وقت عرصه برآنان تنگ میشد و حیله و نیرنگ شان نمیگرفت و از استدلال درمانده میشدند، بدان رو آورده و دلیل می تراشیدند. (البحر المحیط 77/4.).
«وَلَوْ أَنْزَلْنا مَلَكاً لَقُضِيَ اَلْأَمْرُ»: واگر همان طور که آنها خواستند وما سخن‌شان را بپیذیریم و چنین ملکی نازل هم بنمائیم و آنها او را ببینند و بازهم کفر ورزند در چنین حالتی در نزول عذاب در حق آنها عجله به خرج خواهیم داد یعنی اگر همان طور که آنها خواستند فرشته را می فرستادیم و آن را میدیدند و با این وجود نیز راه کفر را در پیش میگرفتند، نابودیشان محقق می شد؛ (تفسیر ابو سعود 83/2.) چون عادت الله متعال چنین جاری است که اگر کسی طلب دلیل کند و بعداً ایمان نیاورد وتسلیم نشود، خدا او را فوراً نابود میکند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در تفسیر مراغی آمده است: سنّت الهی چنین است که اگر معجزه‌ای به درخواست مردم انجام شود و مردم از قبول آن انکار کنند، هلاکت قطعی سراغشان خواهد آمد. (تفسیر مراغی، احمد مصطفی)

«ثُمَّ لايُنْظَرُونَ(8)» آنگاه فرصت و مهلت و تأخیری نمی یابند.

این آیه در واقع میخواهد علت عدم پذیرش پیشنهاد آنها را از سوی خدا بیان کند. آنان با این درخواست به اصطلاح با پای خود به دنبال مرگ می روند.

در مورد اینکه چرا مشرکان وکفار در طول تاریخ می خواستند، تا فرشته ای نزد پیامبر بیاید و رسالتش را تأیید کند تا آنان، ایمان بیاورند؟ چون مردم عرب به فرشتگان ایمان داشتند؛ ولی سرشت آنان را هرگز نمی شناختند و اگر الله متعال به عیان و در حضور آنان، فرشته ای نزد محمد صلی الله علیه وسلم میفرستاد وبرصدق پیامبری وگفتارش شهادت می داد، باز هم این جهال بر جهلشان می افزود و ایمان نمی آوردند. (حجر آیات 14 و15).

قابل تذکر است که: نزول فرشته‌ی مورد تقاضای کفّار، اگر به صورت انسان باشد که مانند همان پیامبر خواهد بود و اگر به صورت واقعی‌اش جلوه کند، طاقت و تحمل دیدن آن را برای یك لحظه هم ندارند؛ از رعب و هیبت میحراسند وسکته میکنند، این صرف طاقت پیغمبران است که رؤیت فرشته را در صورت اصلی‌اش تحمّل کرده میتوانند. پیامبر صلی الله علیه وسلم در تمام عمر خود، صرف دومرتبه حضرت جبرئیل علیه السلام رابه صورت اصلی دیده ونسبت به پیغمبران دیگر یك بار هم ثابت نیست. اگر این فرمایش عظیم الشأن وخارق العاده مشرکان برآورده هم شود، بازهم آن را نمی‌پذیرند.

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ﴿٩﴾

و اگر او (پیغمبر) را فرشته قرار می‌دادیم، البته او را به صورت یک مردی در می آوردیم، و البته آنها را دچار اشتباهی میکردیم که قبلاً در آن (مشتبه) بودند.(۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَجُلًا»: شخصی، کسی. «لَبَسْنَا»: میپوشاندیم، مراد مشتبه بودن امر است.

تفسیر:

«وَلَوْ جَعَلْناهُ مَلَكاً لَجَعَلْناهُ رَجُلاً» باید گفت که: سنّت های الهی حکیمانه است و با تمایلات این و آن عوض نمیشود. طوریکه میفرماید: اگر پیامبر را فرشته قرار میدادیم، و او را بر شکل مردی از بشر در می آوردیم؛ زیرا مردم توان مشاهدۀ ورؤیت ملک را در صورت اصلی آن ندارند، «لَوْجَعَلْناهُ مَلَكاً» (حرف «لَوْ» نشانه آن است که ماکار خودمان را میکنیم وکاری به تقاضاهای بی مورد این وآن نداریم.

وَ لَلَبَسْنا عَلَيْهِمْ ما يَلْبِسُونَ(9) و اگر بر صورت مرد باشد بازهم این امر بر آنها پنهان باقی خواهد ماند که آیا این پیام رسان مَلَکی در شکل یک مرد است یا مردی از میان انسان‌ها.

حضرت ابن عباس(رض) فرموده است: اگر فرشته نزد آنها می آمد، جز در شکل مرد نمی‌آمد؛ چون آنها نمیتوانند فرشته را به صورت نور ببینند و مشاهده کنند. (طبق یک دیدگاه اگر فرشته‌ای را میفرستادیم، از خوف وترس آن می مردند؛ چون تاب دیدنش را ندارند. از ابن عباس(رض) و قرطبی چنین نقل شده است. قرطبی 293/6.).

مفسران می نویسد: این آیۀ مبارکه دومین جواب به اعتراض کفار است. اولین صورت آمدن فرشته این بود که فرشته به صورت واقعی خود ظاهر شود. اما در آیه قبلی بیان شد

(c) ketabton.com: The Digital Library

که: هنوز زمان آن فرا نرسیده است. دومین صورت آن این است که فرشته به صورت انسانی ظاهر شود. طوریکه در این باره گفته شد که اگر فرشته به صورت انسانی ظاهر شود درباره‌ی این که آیا او به راستی مأمور الله است شما همان گونه در شک خواهید ماند که در مأموریت و رسالت محمد صلی الله علیه وسلم در شک مانده اید.

یادداشت:

در آیه های قبلی سه وصف را برای کفاربه بیان گرفت:

1 - اعراض وروی گردانیدن از ایمان.
2 - تکذیب نشانه ها و آثار حق.
3 - ریشخند و تمسخر به آن چه که از سوی الله نزد آنان می آید که بصورت قطعی سزای اعمال شان را خواهند چشید.

خوانندگان گرامی!

پیشنهاد برخی از کفار که: الله متعال همراه پیامبر فرشته ای بر صدق پیامبری وی بفرستد، تمسخری بیش نبود و شنیدن همچون کلام جاهلانه آنان، قلب پیامبر راآزار میداد. اینک الله متعال درآیات(10 الی 11) جهت دلداری پیامبر صلی الله علیه وسلم اثر بی ادبی و ریشخند آنان، سبک معرفی داشته است.

همچنان در آیات ذیل دروسی است از سرنوشت ملتهای دروغگوی پیشین که نباید گرفتار همچو سرنوشتی شوند.

وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴿١٠﴾

(با این حال نگران نباش) البته پیغمبرانی که پیش از تو را هم به باد استهزا گرفتند اما سرانجام آنچه را مسخره میکردند دامانشان را گرفت (که البته عذاب الهي بر آنها نازل شد).(١٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اسْتُهْزِئَ» (هُزُو): مورد ریشخند قرار گرفته است. استهزاء مصدر آن است؛ یعنی، به کسی ریشخند کردن، کسی را تحقیر نمودن که غالباً همراه خندیدن است. «حاق»: فراگرفت، گرفتار کرد. «سَخِرُوا مِنْهُمْ»: آنان را مسخره کردند.

تفسیر:

سپس حق تعالی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم را از اینکه با تکذیب دروغ انگاران قومش روبرو میگردد، تسلیت، تسکین و دلجویی می نماید که:

اوّلاً: پیامبران پیشین هم مورد استهزاء قرار گرفته‌اند.

ثانیاً: نه تنها عذاب اخروی؛ بلکه قهر دنیوی هم دامنگیر استهزاء کنندگان میشود.

طوریکه میفرماید: «وَ لَقَدِ اُسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِکَ» ای محمد صلی الله علیه وسلم! صبر کن و از تکذیب استهزاء و تمسخر کفّار غمگین مباش. ما پیش از تو نیز پیامبران زیادی را فرستادیم در حالی که اقوامشان آنها را تکذیب و به آنها استهزاء کردند. آنها برای تو مثال، و نمونه ای هستند و تو اولین کسی که تکذیب شده نیستی! یعنی: اگر تو با استهزای آنان روبرو هستی، أنبیای پیشین نیز در معرض چنین استهزایی قرار داشته اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

باید یادآور شد که ذکر و یاد مشکلات سایرین، قوت صبر انسان را زیاد میکند، و در ضمن فحوای آیهٔ مبارکه برای ما می آموزاند که مبلغ دین نباید از استهزای مخالفان دلتنگ و ورخطا و در نهایت امر دلسرد شود.
و دراین هیچ جای شکی نیست که: استهزاء و تمسخر، از جمله یکی از وسایل جنگ های روانی دشمن است که برای تضعیف روحیهی رهبران یک جامعه بکاربرده میشود که: باید در برابر آن مقاومت و مبارزه کرد.
«فَحاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ(10)»: استهزای دین، یکی از گناهان کبیره است که وعدهی عذاب بر آن داده شده است. و مسخره کنندگان، بدون هیچگونه شک و شبهه، در نهایت ذلیل میشوند و استهزاء، دامن خودشان را میگیرد. طوریکه درآیهٔ متبرکه آمده است: و چون کفار به پیامبران خود تمسخرکردند آنهارا به شدیدترین عذاب گرفتار کردیم و سزای عملکرد زشت آنها را در تمسخر به پیامبران دادیم. یعنی: آنچه بدان ریشخند میکردند، برخودشان فرود آمد واستهزایشان به**«حق»**، سبب نابودیشان گردید.
باید گفت که: استهزاء از جمله شیوه دائمی کفّار بشمار می رود، و الله متعال حامی أنبیاست و استهزاء کنندگان را هلاك میکند.
مفسر جار الله زمخشری در تفسیر خویش «تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف می نویسد: جمله «لقد استهزئ» را برای آن ذکر میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم را در برابر آزاری که از قوم خود می دید، دلداری دهد. اما کلمه «فحاق» یعنی: سزای حقیقتی که داشتند آن را به ریشخند میگرفتند، آنان را فرو گرفت و به دلیل همین ریشخند خویش نابود شدند.

آیات قرآنی در استهزاء نمودن پیامبران:

1 - **در سورة أنعام آیة 10** میفرماید: **«وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُواْ مِنْهُم مَّا كَانُواْ بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ»**: و پیش از تو پیامبرانی به استهزا گرفته شدند پس آنچه را ریشخند می کردند گریبانگیر ریشخند کنندگان ایشان گردید.
2 - **در سورة رعد آیة 32** میفرماید: **«وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ»** و بیگمان فرستادگان پیش از تو [نیز] مسخره شدند پس به کسانیکه کافر شده بودند مهلت دادم آنگاه آنان را [به کیفر] گرفتم پس چگونه بود کیفر من؟
3 - **در سورة یس آیات 30 تا 32** میفرماید: **«يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلاَّ كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ»** دریغا بر این بندگان که هیچ فرستادهای بر آنان نیامد مگر آنکه او را به استهزاء گرفتند.
«أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنْ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لاَ يَرْجِعُونَ» مگر ندیدهاند که چه بسیار نسلها را پیش از آنان هلاک گردانیدیم که دیگر آنها به سویشان باز نمیگردند، **«وَإِن كُلٌّ لَّمَّا جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ»** و قطعاً همه آنان در پیشگاه ما احضار خواهند شد.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ﴿١١﴾

بگو: در زمین بگردید، سپس با تأمل بنگرید که سرنوشت تکذیب کنندگان چگونه بوده است؟ (١١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«انظروا»: بیندیشید، بنگرید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

ای محمد! به آن مسخره کنندگان بگو: در سرزمین ها سفر نمایند و ببینند و دقت کنند که پیشینیانتان به چه مجازات ها، مصیبت و عذاب های دردناکی دامن کافران قبل از شما را گرفته و چه بلاهایی به سرشان آمده است، یعنی آثار باستانی أقوام گذشته و افسانه های تأریخی آنها شهادت خواهند داد که آنها به سزای روی گردانیدن از حق و پای فشردن بر باطل دچار چه سرأنجام عبرت أنگیزی شده اند.

بناءً از آثار و علایم ملت های گذشته درس عبرت بگیرند، و بنگرند که خدا چگونه آنها را نابود کرده و مایه‌ی پند و عبرت دیگران قرار داده است؟

هدایت «سِيرُوا فِي الْأَرْضِ» (در زمین بگردید) بصورت کل شش بار در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است که همانا هدف اساسی سیر در زمین عبرت گرفتن است ولی با تأسف کافران هیچ وخت به این دستور عمل نکردند.

در ضمن قابل تذکر است که: مخالفان راه حق حتماً شکست خوردنی اند، و اگر احیاناً کسی در تاریخ آنان شک داشته باشد باید به تأریخ این ملل مراجعه و آنرا مطالعه نمایند، ویا هم باسفر این سرزمین ها، آثارشان آنان را از نزدیک مشاهده نمایند و از آن عبرت بگیرید.

با تمام وضاحت در می یابیم که یکی از عوامل سقوط تمدّن ها، همانا تکذیب أنبیاست.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه(12 الی 16) دلایلی، بر اثبات اصول سه گانه‌ی دین؛ یعنی، اثبات وجود آفریننده و یکتایی او، اثبات معاد (روز بازگشت) و روز جزا و اثبات پیامبری دلالت دارند. دلایل تذکر رفته دراین آیات، طوری است تا عقیده را در قلبها و روانها استوار و پایدار گرداند و دیدها را به آن سو جلب نماید. پس از اثبات این سه مورد، توانایی مطلق خدا بر دوباره زنده گردانیدن فرمانروایی او در هر دو جهان محقق می شود.

قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴿١٢﴾

بگو: «آنچه از مخلوقاتی که در آسمانها و زمین است، برای کیست (و در تصرف کیست؟) بگو: «از آن الله است، (و در تصرف الله) است که رحمت را بر خود مقرر داشته است، قطعاً شما را در روز قیامت که در آن شکی نیست، گرد خواهد آورد، کسانی که به خویش زیان رسانده اند پس ایمان نمی‌آورند.(۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَتَبَ»: واجب کرده است. «عَلَى نَفْسِهِ»: بر عهده‌ی خود. لَيَجْمَعَنَّكُمْ: تا شما را گرد آورد. خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ: به خود زیان وارد کردند، خود باختگان.

فهم کلمه قُلْ در سوره الأنعام:

باید گفت که در هیچ سوره‌ای از قرآن عظیم الشأن به اندازه ی این سوره، کلمه‌ی «قل» بطور تکرار نیامده است. تکرار 44 بار این کلمه در خطاب به پیامبر صلی الله علیه والسلام، شاید به خاطر آن است که در این سوره، عقائد باطل و انحراف ها و توقّعات بی جای مشرکان بیان شده و لازم است قاطعیّت در کار باشد. این مطلب بیانگر آن است که پیامبر صلی الله علیه وسلم مأمور است متن وحی را بی کم و کاست به انسانها برساند.

تفسیر:

«قُلْ لِمَنْ ما فِي اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ»: ای محمد! از مشرکان بپرس، ملکیت، پادشاهی

(c) ketabton.com: The Digital Library

وتصرف آسمان و زمین و تمام کائنات از آن کیست؟
«قُلْ لِلّهِ» سپس به آنها خبر بده که این پادشاهی همانگونه که کفار به ناچار اعتراف میکنند، از آن الله است پس چرا او را عبادت نمیکنید و به یکتائی پرستش نمی نمائید؟
مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: روش بیان بسیار لطیفی است. اولاً هدایت فرموده است که: از آنان بپرسی که آن چه در آسمانها و زمین است از آن کیست. سؤال کننده سؤال کرد و در انتظار جواب نشست. سؤال شونده گرچه می داند که همه چیز از آن الله است، اما نه جرأت آنرا دارد که انکار کند و نه میخواهد جواب درست بدهد. چرا که اگر جواب درست بدهد می ترسد سؤال کننده از آن علیه عقاید و باور های مشرکانه‌ی او استدلال کند. از این رو ترجیح می دهد ساکت بماند. آنگاه است که امر میشود که تو خودت جواب بده که همه چیز از آن الله متعال است.
«كَتَبَ عَلى نَفْسِهِ اَلرَّحْمَةَ»: از روی فضل و احسان با بندگانش بخشش رحمت و مهر را بر خود مقرر داشته است. «کتب علی نفسه الرحمة» در «صحیح مسلم» از حضرت ابو هریره مروی است که رسول الله(ص) فرمود: زمانی که خداوند مخلوقات را آفرید وعده نامهای بر عهده خود نوشت که پیش او موجود است که مضمونش از این قرار است «ان رحمتی تغلب عن غضبی» یعنی رحمت من بر غضبم غالب خواهد آمد. (تفسیر قرطبی).
غرض این است که در دعوتشان به ایمان باید لطف و نرمش داشت و با مهر و محبت آنها را به سوی الله فرا خواند.
«لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلى يَوْمِ اَلْقِيامَةِ لارَيْبَ فِيهِ»: شما را از قبرها بیرون آورده و شما را روانه‌ی روز رستاخیز میکند که در وقوع آن شکی نیست، تا در مقابل اعمالتان شما را مجازات و مکافات نماید.
لفظ «إلى» در جمله «لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلى يَوْمِ اَلْقِيامَةِ»: یا به معنی «فی» هست، و مرادش این است که خداوند، همه اولین و آخرین را در روز قیامت جمع خواهد کرد؛ و یا مراد از آن جمع في القبور است. پس منظور این است که تا قیامت همه مردم را در قبرها جمع میکند تا اینکه در روز قیامت همه را زنده میگرداند. (تفسیر قرطبی).
«اَلَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ(12)» ویقیناً در آن روز مشرکان زیانمند خواهند بود؛ و جز دوزخ و عذاب دردناک سهم و نصیبی ندارند. زیرا آنها به الله متعال شریک آورده و به ملاقات او باور و به رسالت محمد صلی الله علیه وسلم اعتراف نکردند.
در این شکی نیست که: رحمت الهی وسیع و همه جانبه و لازم است، ولی با تأسف باید گفت که هستند گروهی که خود را از رحمت وسیعی الهی محروم میسازند.
امام قرطبی در تفسیر آیة مبارکه: «اَلَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ» مینویسد: در این اشاره به آن است که وسعت وعمومیت رحمت که در ابتدا آیه آمده بود، بجای خود درست است؛ ولی محروم ماندن کفار و مشرکین از آن در اثر کردار خود آنهاست زیرا آنها راه کسب رحمت را که ایمان باشد اختیار ننمودند. (تفسیر قرطبی)
مفسر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: چون در تمام آسمانها و زمین سلطنت الهی است؛ چنانکه مشرکین هم اقرار داشتند؛ پس مکذّبان و مستهزئان از سزای فوری کجا پناه جسته میتوانند؟ صرف رحمت عامّ اوست که گناهان را دیده فورا سزا نمی دهد. روز قیامت بلاشبهه آمدنی است. سزای بی‌ایمانی بدبختان را می دهد، که دیده و دانسته، به اختیار، خویشتن را در قعر نقصان و هلاکت افگندند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴿١٣﴾

و همه موجوداتی که در [عرصه] شب و روز آرام دارند، در سیطره مالکیّت الله هستند؛ و او شنوا و داناست.(۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سکن»: آرامیده است.

تفسیر:

«وَلَهُ ما سَكَنَ فِي اَللَّيْلِ وَ اَلنَّهارِ» در «قُلْ لِمَنْ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» تعمیم مکان بود؛ در «لَهُ ما سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهارِ» به اعتبار زمانه تعمیم است؛ یعنی، حکومت و قبضه و اقتدار او هر جا و هر وقت است، یعنی اینکه خداوند متعال مالک همۀ آن چیزی است که در هستی ساکن ویا متحرک است و تحت پوشش شب یا روز قرار دارد. این پدیده‌ها چه پنهان باشند یا آشکار بر الله متعال پنهان نیست.

«وَهُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ (13)» گفتار بندگان را می شنود و هیچ صدایی بر او خلط نمیشود از احوالشان و نیت ها باخبر است.

یعنی هم کلّ نظام از الله متعال است؛ «وَ لَهُ ما سَكَنَ»، هم نظارت و کنترل از آنِ اوست.

«وهو السمیع العلیم» یعنی: الله متعال هرچه شنیدنی را میشنود و هرچه دانستنی را میداند و هیچ چیز از آنچه در شب و روز او در هر زمان و مکانی می گذرد، بر او پوشیده نیست.

قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴿١٤﴾

بگو: آیا غیر از الله را که آفریننده آسمان ها و زمین است، سرپرست و یاور خود گیرم؟ و او همه(مخلوقات) را روزی میدهد، و کسی به او روزی نمیدهد (و او تعالی به روزی نیازی ندارد) بگو: به من امر شده که اولین کسی باشم که منقاد و تسلیم اوست، و (خداوند به من دستور داده که) هرگز از مشرکان مباش.(۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَاطِرِ»: آفریننده، به وجود آورنده‌ی بدون سابقه.

تفسیر:

«قُلْ أَغَيْرَ اَللّٰهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا»: انسان به دلیل محتاج بودن، خواهشات و محدودیّت ها به طور فطری به سراغ سرپرست و پناهگاه می رود، لیکن بحث اصلی بر سر آن است که به سراغ چه کسی باید برویم. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: ای محمد! به آن مشرکان بگو: آیا الله را رها کرده دیگری را بحیث سرپرست و ولی خود قرار دهم؟ منظور از استفهام توبیخ است.

«فاطِرِ اَلسَّماواتِ وَاَلْأَرْضِ»: خدایی را ترک کنم که آفریدگار آسمانها و زمین است و آنها را بدون نمونه ومثال قبلی ابداع کرده است.

«وَهُوَ يُطْعِمُ وَلا يُطْعَمُ»: او روزی میدهد و روزی نمی گیرد. یعنی: حق تعالی به مردم رزق وخوراک میدهد درحالیکه خود از خورد و خوراک و کسی‌که اطعامش کند بی نیاز است پس از آنجایی که هیچ نیرویی جز خدای سبحان نمی‌آفریند و روزی نمیدهد لذا شایستگی این را که به پرستش گرفته شود، نیز ندارد. ابن کثیر گفته است: الله متعال بدون این که به مخلوقاتش محتاج باشد آنان را روزی می دهد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: کنایه‌ی بسیار لطیفی است. همه‌ی کسانیکه مشرکان آنها را به خدایی گرفته اند، به جای روزی دادن به بندگان خود، برعکس نیازمند دریافت روزی از آنان هستند. هیچ فرعونی تا زمانی که از ملت مالیات و خراج و باج نگیرد نمیتواند اکت خدایی بگیرد. معبودیت هیچ صاحب قبری برقرار نمی ماند مگر پرستش کنندگانش مقبره ی باشکوهی برای او بنا کنند و بارگاه باشکوه آن را نصب کنند و برای زیبا کردن و تزئینش از انواع تزیینات استفاده کنند. این خدایان ساختگی محتاج بندگان خود هستند و این تنها خداوند عالم و خدای واقعی است که خدایی اش به خودی خود پابرجاست و نیازمند کمک کسی نیست و همه نیازمند او هستند.

«قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ»ای محمد! به آنها بگو: الله به من امر کرده است که در میان این امت اولین فرد فرمانبردار و مطیع باشم. یعنی من مأمورم تا اولین کسی از قوم خود باشم که به طاعت و توحید حق تعالی گردن می‌نهد و اولین کس از این امت باشم که دربست تسلیم فرمان الله متعال است. به راستی هم چنین بود زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم از همه امت خویش در اسلام جلو بودند.

«وَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ(14)»: به من گفته شده است از زمره‌ی مشرکان مباش. زمخشری فرموده است: معنایش این است: به اسلام امر شده ام و از شرک نهی شده ام. (مختصر ابن کثیر 570/1).

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴿١٥﴾

بگو: من (نیز) اگر نافرماني پروردگارم كنم از عذاب آن روز بزرگ (رستاخیز) میترسم.(١٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَصَيْتُ»: نافرمانی کردم، سرباز زدم.

تفسیر:

«قُلْ إِنِّي أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ(15)» ای محمد! برای مشرکان بگو من پیامبری از جانب خدای تعالی می باشم اگر از پروردگارم نافرمانی کنم وغیر او را بپرستم، از عذاب روزی بس بزرگ و هولناک یعنی روز قیامت می ترسم.

مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ﴿١٦﴾

آن کس که مجازات الهي درآن روز به او نرسد يقيناً الله او را مشمول رحمت خويش ساخته و اين پيروزي آشكاري است.(١٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُصْرَفْ عَنْهُ»: از او برگردانده شود، از او دور داشته شود. الْفَوْزُ: عبارت از به دست آوردن سود و منتفی شدن زیان است لذا مسلم است که نجات در روز قیامت، فوز و رستگاری کامل و آشکاری است.

تفسیر:

«مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ»: هرکس در آن روز عذاب خدا از او دفع شود، مورد رحم الله قرار گرفته است. یعنی: یقیناً او از اهل رحمت عظمی، یعنی از اهل نجات است و به زودی به بهشت وارد خواهد شد.

«ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ(16)»: این پیروزی و رستگاریی بزرگ است، زیرا چنین کسی به مطلوب خویش دست یافته و از بدی‌ها نجات یافته است. واقعاً هم حصول مدارج اعلای

(c) ketabton.com: The Digital Library

جنّت و رضای الهی بسیار مقام بلند است؛ اگر انسان ازعذاب روز قیامت دفع شود، آن را روزی کامیابی بزرگ برایش بشمار میرود طوریکه عمر(رض) فرموده است: «کفافا؛ لالی ولا علیّ» «برابر، يك به يك؛ نه به سود من، و نه بر زیان من!».

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه(17 الی 24) موضوعات از قبیل مظاهر قدرت الله متعال، شهادت بر صدقی و درستی رسالت پیامبر، کتمان شهادت و افترای اهل کتاب بر الله متعال.

در آیات متبرکه قبلی دریافتیم که: اقتضای رحمت الهی، مردم را برای حسابرسی روز قیامت مهلت میدهد و رحمت او در دنیا موجب جلب خیر و منفعت ودفع شر وضرر است و این که: جزالله کسی گرداننده ی هستی نیست.

هکذا در آیه مبارکه(19) نیز در مورد سؤال مشرکان از یهود و نصاری در وصف پیامبر است که نبوت او را در تورات و انجیل انکار میکردند؛ خداوند هم بر صحت و درستی و اثبات پیامبری محمد صلی الله علیه وسلم گواهی کافی داده است و سخن بی باوران مشرک را تکذیب می کند که گویند: ما، محمد را نمیشناسیم؛ اما او را بسی بهتر از فرزندان خود میشناختند. میگویند: وقتی پیامبر به مدینه مهاجرت کرد؛ عمر فاروق، به عبدالله پسر سلام گفت: با توجه به این آیه، پیامبر را چگونه می شناسی؟ گفت: ای عمر! وقتی پیامبر را دیدم، بهتر از پسرانم، او را شناختم؛ زیرا از کار نهانی زنان خبر ندارم؛ اما به یقین شهادت میدهم که رسالت او حق و از سوی الله متعال آمده است. (بنقل از تفسیر فخررازی).

وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴿١٧﴾

و اگر الله تو را آسیب و محنتی رساند، کسی جز او برطرف کننده آن نیست، و اگر تو را خیری رساند [حفظ و دوامش فقط به دست اوست]؛ پس او بر هر کاری تواناست.(١٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَمْسَسْكَ» (مس، مسس): تو را میکند، لمس نماید، به تو برسد. «كاشف»: برطرف کننده، بازدارنده.

تفسیر:

«وَإِنْ يَمْسَسْكَ اَللّٰهُ بِضُرٍّ فَلا كاشِفَ لَهُ إِلاّ هُوَ» ای انسان! اگر خداوند متعال نسبت به تو ارادۀ ضرر داشته باشد و خواسته باشد تو را دچار فقر، مریضی و بلاها کند مطمئن باش هیچکس نمیتواند جز خود الله متعال این ضرر را از تو دفع کند. نه کسی به مقابله پرداخته جلوگیری آن را کرده میتواند، و نه از حیطه غلبه و اقتداری وی برآمده جایی گریخته می‌تواند. وی آگاه است که هر يك از بندگان او چه حال دارد و مناسب به حال او چه تدبیری قرین حکمت می باشد.

«وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ(17)» و اگر اراده خیری به تو داشته باشد از قبیل ثروت، صحت و توفیق برساند مطمئن باش هیچکس وهیچ قدرتی نمیتواند این خیر و فضل را از تو بازدارد؛ ویا هم زایل کند. چون او بر همه چیز قادر و تواناست و هرگاه او ارادۀ کاری را بکند حتماً اجرایش مینماید و اگر چیزی مقدر کند بر اجرای آن توان دارد. فقط ذات پروردگار است که: قدرت رساندن خیر و زیان را دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید که: سرچشمه‌ی همه‌ی امور یکی است، نه آنکه خیرات از منبعی و شرور از منبع دیگر سرچشمه گیرد. بس باید همه‌ی امیدها به الله متعال و همه‌ی خوف ها از او باشد.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین دعا میکردند: «اللهم لامانع لما أعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد». «بارخدایا! عطای تو را هیچ باز دارنده‌ای نیست و آنچه را که تو بازش داری، هیچ بخشنده‌ای نیست وجایگاه و ثروت هیچ صاحب جلال و ثروتی در دنیا، در آخرت به وی از جانبت سودی نمیرساند» بلکه آنچه که به وی سود میرساند، ایمان و عمل صالح است و بس.

در التسهیل آمده است: آیه دال بر وحدانیت است؛ زیرا الله متعال در رساندن زیان و خیر یک وتنها است، و همچنین اوصافی که از این به بعد برای خداوند ذکر میگردد، براهین وحجت آشکاری است که برمشرکین وارد میباشند. (التسهیل 4/2.).

امام بغوی در تحت آیه مذکور از حضرت عبدالله بن عباس(رض) نقل فرموده است که: یک بار رسول خدا بر سواری، سوار شده، مرا پشت سر خود نشاند؛ قدری راه رفته روی به سوی من کرد و فرمود: پسرک! من عرض نمودم حاضرم، فرمانی باشد؟ فرمود: خدا را یاد کن او تو را یاد میکند. شما که خدا را یاد کنید او را در هر حال در جلوی خود خواهید یافت. شما که خدا را در حین امن وعافیت وخوشی بشناسید او شما را در وقت مصیبت میشناسد. اگر سوالی دارید فقط از خدا سؤال کنید، و اگر کمک می خواهید فقط از خدا کمک بخواهید. آنچه در دنیا بودنی است قلم تقدیر آنها را نوشته است، و اگر همه مخلوق باهم متفق شوند و بخواهند که نفعی به شما برسانند که خداوند برای شما مقدر نکرده است؛ هرگز نمیتوانند چنین بکنند، و اگر همه با هم بخواهند که ضرری بر شما وارد نمایند که خداوند بر شما مقدر نفرموده است؛ باز هم هرگز بر آن قادر نخواهند شد. اگر میتوانید همراه با یقین بر صبر عمل کنید؛ حتماً آنرا انجام دهید، و اگر بر این توان نداشتید پس صبر کنید؛ زیرا در صبر، برخلاف چیزهای موافق طبع، خیر و برکتی زیاد وجود دارد، و کاملاً توجه داشته باشید که کمک خدا با صبر همراه است، و با مصیبت راحت و با تنگی گشادگی است. (این حدیث در ترمذی و مسند امام احمد با سند صحیح مذکور است).

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴿١٨﴾

اواست که برتمام بندگان خود قاهر ومسلط است واو است حکیم وآگاه.(۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْقَاهِرُ»: غالب، غلبه و ذلیل کردن چیره، مسلط. (باید یادآور شد: در «قهر» معنای مزیدی است که در «قدرت» نیست و آن بازداشتن دیگران از رسیدن به مراد و مقصود خویش است.). «وَهُوَ الْحَكِيمُ»: **«و اوست حکیم»** در اجرای مراد خود، «الْخَبِيرُ»: **«آگاه»** به آن کس که سزاوار قهر است از بندگان وی.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: درآیه‌ای (14) ملاحظه فرمودیم که موضوع؛ ولایت و رزّاقیّت الله متعال مطرح بود» «وَلِيًّا... وَ هُوَ يُطْعِمُ» در آیه‌ی 15 همین سوره موضوع قهر و قیامت الهی مطرح شد «إِنِّي أَخافُ... عَذابَ» و در آیه‌ی 16، نجات و رحمت الهی: «...فَقَدْ رَحِمَهُ» و درآیه‌ی 17، مبحث حلّ مشکلات و رسیدن به خیرات: «فَلا كاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ»

(c) ketabton.com: The Digital Library

ودراین آیه مبارکه، قدرت مطلقه‌ی الله متعال مطرح است: طوریکه میفرماید: «وَ هُوَ اَلْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ وَ هُوَ اَلْحَكِيمُ اَلْخَبِيرُ (18)»
نباید از کسی خوف و هراسی داشته باشیم زیرا قدرت و عظمت الهی فوق همه‌ی قدرت‌هاست. وچه زیبا است که: قدرت و قهاریّت الله متعال، همراه با حکمت و علم اوست.
ابن کثیر در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: یعنی او ذاتی است که؛ که گردن فرازان در مقابلش خم گشته و گردن کشان در پیشگاهش خوار شده و به سجده می روند و بر همه چیز چیره و مسلط است و در تمام اعمالش حکیم و دانا است، و از موقعیت همه آگاه است. (تفسیر ابن کثیر 571/1.).
مفسر تفسیر مسیر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر این آیة مبارکه مینویسد: خدای تعالی بر امر خود غلبه داشته و مافوق همۀ بندگان خود است و همه مقهور جبروت اویند، زیرا او قهار هر جبار و ستمگر است. از این‌روی پرهیزگار با شنیدن امر خدا و متکبر با قهر و غضب در برابر او منقاد می‌شود.
اوتعالی همه چیز را در جایش بنابر حکمت و با دقت گذاشته و هر چیزی که از انظار پوشیده و پنهان باشد بر او معلوم و هوید است. او با حکمت خود مقدر نموده و با علم خود اسرار را دانسته است؛ پس تنها او مستحق این است که پرستش شود و به یگانگی یاد گردد و به او شریک و انباز قرار داده نشود.

قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ﴿١٩﴾

[به کافران و مشرکان که برای حق بودنِ نبوتت گواه می طلبند] بگو: گواهی چه کسی از همه گواهان بزرگتر و (قابل اعتمادتر) است؟ [تا او را بر حقّانیّت نبوتم برای شما گواه آورم]؟ بگو: الله میان من و شما گواه است. [که گواهی اش بزرگترین ومطمئن ترین و صحیح ترین گواهی هاست]، و این قرآن به من وحی شده، تا شما را و هر کس را که به او (این پیام الهی) برسد بیم دهم، آیا شما گواهی میدهید که با الله معبودهای دیگری است؟ بگو: من گواهی نمیدهم، بگو: جز این نیست که او معبودی است یکتا، و از آنچه با او شریک می سازید بیزارم.(۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لِأُنْذِرَكُمْ»: اِنذار به معنی پیامی است که در آن تخویف و تهدید باشد. «بَلَغَ»: رسید. «مَنْ بَلَغَ»: هرکس، قرآن به او برسد. بری: بیزار، برکنار، دور.
شأن نزول مطلع و سر آغاز آیه مبارکه:
مفسران می نویسند که: مشرکان مکّه به محمد صلّی الله علیه وسلم گفتند: ای محمد! ما هیچکس را نمی یابیم که در امر رسالت و پیامبری تو را تصدیق کند. از یهود و نصاری درباره‌ی تو سؤال کردیم، نام یا صفتی از تو نزد آنان نیست، پس یک نفر را به ما معرفی کن که شهادت بدهد که تو پیامبر الهی هستی. آنگاه الله متعال آیه‌ی «قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهادَةً...» تا آخر را نازل کرد. (اسباب النزول ص 122.).
قابل دقت وتوجه است که: این آیه مبارکه در زمان غربت اسلام، خبر از آینده‌ای روشن و رسالت جهانی اسلام می دهد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

«قُلْ أَیُّ شَیْءٍ أَکْبَرُ شَهادَةً»: (به کافران و مشرکان که برای حق بودن نبوتت شاهد میخواهند) بگو: گواهی چه کسی از همه گواهان بزرگتر و (قابل اعتمادتر) است؟

«قُلِ اَللّٰهُ شَهِیدٌ بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ» در جواب به آنها بگو: خدا بزرگترین شاهد بر این امر است، و شاهد بودن الله متعال مرا بس است.

ابن عباس(رض) گفته است: خدا به پیامبرش گفت: به آنها بگو: چه چیزی بزرگترین شاهد است، اگر جوابت رادادند چه بهتر و اگر نه، به آنها بگو: خدا بین من و شما گواه است. (البحر 90/4).

«وَأُوحِیَ إِلَیَّ هذَا اَلْقُرْآنُ لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ»: واقعیت امر اینست که:قرآن، بزرگترین شاهد وگواه بر رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم است طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: او بر من قرآن را نازل نموده تا با آن شما را از عذاب الهی در صورتی که مخالفتش کنید بیم دهم و همچنان تا روز قیامت تمام افراد عرب وعجم رابه آن برحذر دارم که این قرآن به آنها رسیده و می رسد.

مفسران مینویسند که در جمله: «وَ مَنْ بَلَغَ» آیه مبارکه نشان داد که رسالت نبیّ کریم- صلی الله علیه وسلم- برای تمام جنّ وانس و مشرق و مغرب است.

ابن جزی گفته است: مقصود از این آیه عبارت است از شاهد قرار دادن الله (که بزرگترین شهادت است) برصدق پیامبر صلّی الله علیه وسلّم، وشهادت الله متعال براین موضوع عبارت است ازعلم اوبه صدق نبوت حضرت محمد صلّی الله علیه وسلّم و اظهار معجزاتی که بر صدقش دلالت دارند. (التسهیل 5/2).

«أَ إِنَّکُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اَللّٰهِ آلِهَةً أُخْرى»: استفهام برای توبیخ است؛ یعنی ای مشرکان! پس اگر خدای تعالی خالق همۀ آفریدهها و رازقشان است. شما چگونه به الوهیت غیر او اقرار مینمائید و با او کسی دیگر را شریک و همتای او قرار میدهید. ولی من هرگز بهاعمال شرک آلود شما اقرار و اعتراف ندارم.

«قُلْ لا أَشْهَدُ»: به آنها بگو: من شهادت می دهم که خدائی جز او نیست.

«قُلْ إِنَّما هُوَ إِلهٌ واحِدٌ»: ای محمد! به آنها بگو: او یگانهای است که شریک ندارد و همو ملجأ و پناهگاه به هنگام نیاز است.

«وَإِنَّنِی بَرِیءٌ مِمّا تُشْرِکُونَ(19)» وبر صحت ظلم و جور شاهد نیستم و به سوی الله متعال از هر شرکی و از هر مشرکی بیزارم و به سوی یکتاپرستی و توحید دعوت میکنم. یعنی: از بتانیکه آنها را خدایان خویش قرار می دهید، یا از شرک آوردنتان به الله عزوجل، بیزار و برکنارم زیرا من فقط به یگانگی خداوند متعال گواهی می دهم.

قابل توجه و دقت: اکثریت مطلق مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که: این آیه کریمه دلیل بر آن است که تبلیغ إرشادات دین مقدس اسلام بر مسلمانان فرض است.

شأن نزول آیة 19:

453- ابن إسحاق و ابن جریر از طریق سعید یا عکرمه از ابن عباس(رض) روایت کرده اند: نحام بن زید و قروم بن کعب و بحری بن عمرو به حضور رسول الله (آمدند و گفتند: ای محمد، مگر تو نمیدانی که جز الله، خدایی دیگر هم هست، پیامبر صلی الله علیه وسلم در جواب شان فرمود: «لا إله إلا الله»: جز الله یگانه خدایی دیگری نیست. برای این فرستاده شدهام و به این راه مردم را دعوت میکنم. پس الله عزوجل آیه «قُلْ أَیُّ شَیْءٍ أَکْبَرُ

(c) ketabton.com: The Digital Library

شَهَادَةً...» را در باره سخن آن ها نازل کرد. (طبری 13132 از ابن اسحاق از محمد بن ابو محمد روایت کرده است).

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴿٢٠﴾

کسانیکه به آنان کتاب آسمانی داده‌ایم، او (پیغمبر) را مانند فرزندان خود میشناسند. (البته) آنانی که به خود زیان رساندند، ایمان نمی آورند.(٢٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یعرفونه»: پیامبر را خوب می شناسند.

تفسیر:

«اَلَّذِينَ آتَيْناهُمُ اَلْكِتابَ يَعْرِفُونَهُ كَما يَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمُ»: یهودیان و نصرانیان محمد صلی الله علیه وسلم را با تمام خصوصیاتش که در تورات و انجیل ذکر شده میشناسند درست همانگونه که فرزندان خود را میشناسند. یعنی: رسول الله صلی الله علیه وسلم را با شمایل و اوصافش می شناسند زیرا این شمایل و اوصاف در کتاب هایشان بیان شده است.

وهمانگونه که پدر هیچگاه در شناخت فرزند خود به بیراهه نمی‌رود اهل کتاب نیز درشناخت. این اوصاف نظر به وضوحی که دارند به بیراهه نمیروند.

پس أهل کتاب در این سخن خود که: ما محمد صلی الله علیه وسلم را نمیشناسیم، دروغگو هستند.

مفسر زمخشری در تفسیر خویش می نویسد: این استشهادی است از أهل مکه که أهل کتاب از صحّت نبوت پیامبر اطلاع دارند. (تفسیر الکشاف 9/2).

حضرت عمر فاروق از حضرت عبدالله بن سلام که قبلاً یهودی بود و سپس مشرف به دین مقدس اسلام گشت پرسید که الله متعال در قرآن خبر داده است که شما رسول ما را چنان می شناسید که فرزندان خود را میشناسید؛ علت آن چیست؟ حضرت عبدالله بن سلام فرمود که: مارسول الله رابا اوصاف بیان شده او که در تورات آمده است می شناسیم؛ لذا شناخت ما نسبت به او قطعی و یقینی است؛ بخلاف فرزندان مان که درباره آنها می توان شبهه وارد کرد که آیا اینها فرزندان ما هستند یا خیر؟

حضرت زید بن سعنه که از اهل کتاب بود، آن حضرت صلی الله علیه وسلم را بوسیله اوصاف بیان کرده تورات وانجیل شناخت؛ فقط یک وصف آنحضرت صلی الله علیه وسلم به‌گونه‌ای بود که اولین بار راجع به آن نتوانست تصدیق کند؛ پس از امتحان به او تصدیق کرد، و آن اینکه حلم آن حضرت بر خشمش غالب میباشد. لذا درمحضر آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و آن را آزمایش نمود و این وصف نیز در وجود آن حضرت صلی الله علیه وسلم کاملاً پدیدار گشت و او مسلمان شد. در آخر آیه فرمود که: این اهل کتاب که با وجود شناخت کامل آن حضرت مسلمان نمی شوند، دارند خود را با دستهای خویش در هلاکت می اندازند و در نقصان قرار میگیرند؛

«اَلَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ(20)»: ولی آن‌ها هدایت را رد نموده و چون قرآن حکیم را تکذیب کرده و از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی نکردند به سوی زیان و خشم پروردگار بازگشتند. یعنی: انکارشان از رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم ناشی از عدم شناخت نیست بلکه ناشی از عِناد و تَمَرُدشان است، عِناد و حسد، کِبر، تقلید پدران، حبّ

(c) ketabton.com: The Digital Library

مال و جاه، و أمثال آن، اجازه نمی دهد که مشرّف به ایمان شده، خویشتن را از زیان جاودان و هلاك أبدی نجات دهند.
باید گفت که: تنها شناخت و علم، مایه‌ی نجات انسان ها نیست، زیرا هستند بسیاری از خداشناسان و پیامبر شناسان و دین شناسان که به خاطر عناد و لجاجت از جمله زیان کارانند. و در این هیچ جای شکی نیست کتمان حقّ، سبب سوء عاقبت و خسارت به خویشتن است.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴿٢١﴾

وکیست ظالمتر از آنکه بر الله دروغ بندد؟ (و شريك براي او قائل شده است) یا اینکه آیات او را تکذیب کند؟، یقیناً ظالمان روي رستگاري نخواهند دید.(٢١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى»، «افتری»: جعل، دروغ بستن. در قرآن عظیم الشأن بصورت کل پانزده مرتبه تعبیر «مَنْ أَظْلَمُ» تذکر یافته که در مورد اِفترا بر الله متعال، بازداشتن مردم از مسجد و کتمان شهادت و حقّ است. این فهم اینرا میرساند که ظلم فرهنگی و باز داشتن مردم از رشد و فهم، بدترین ظلم به جامعه بشمار می رود.
«وَمَنْ أَظْلَمُ»: ظالمتر از آنکه. هر چیز که عزیزتر و مقدّس‌تر باشد، خطر ظلم درباره‌ی آن بیشتر است. از این رو ظلم به الله و افترا بر ذات مقدس الهی، بدترین ظلم ها بشمار می رود.

تفسیر:

«وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ اِفْتَرى عَلَى اَللّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآياتِهِ»: هیچکس در جهان ظالمتر و گنهکارتر از کسی نیست که ادعای شریک به الله متعال را مینماید و به اوتعالی زن و فرزند قایل است، یا قرآن و یا هم معجزات درخشان آنرا تکذیب کرده و آنرا سحر به نامد، و یا هم یا یکی از آیات و نشانه های وحدانیتش را و یا شواهد نبوت پیامبرش را رد وتکذیب کند.
ابو سعود گفته است: کلمه‌ی «أَوْ» بیانگر آن است که هر یک از افترا و تکذیب به معنی نهایت اِفراط و ظلم است. تا چه رسد به این که کسی هردو را با هم داشته باشد، و آنچه الله آن را اثبات کرده آنها نفی کرده اند. و آنچه که الله آن را نفی کرده است، آنها آن را اثبات نموده اند، خدا آنان را نابود کند! چگونه و تا کی افترا مي گویند. (ابو سعود 88/2).
بصورکل باید بعرض رسانید که: ظلم به تفکر و فرهنگ انسان‌ها، از جمله بدترین ظلم ها بشمار میرود. شِرك، افترا به الله متعال، ادّعای نبوّت دروغین، بدعت، وغیره، همه نمونه‌ای از این گونه ظلمها می باشد.
«إِنَّهُ لايُفْلِحُ اَلظّالِمُونَ(21)»: هرکسی چنین کند ظالم و ستمگار است و چنین کسی هرگز راه درست را طی نمینماید وازعذاب الهی نیزنجاب پیدا نمی‌کند.

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴿٢٢﴾

و روزی که همهٔ آنها را محشور کنیم (معبودها و عبادت کنندگان آنها را) باز به کسانی که شرک آورده بودند میگوییم: معبودهایتان که آنها را شریك الله مي پنداشتید کجا هستند؟ (و چرا به یاری شما نمي‌شتابند؟).(٢٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَحْشُرُهُمْ»: آنان را گرد می آوریم، محشور می کنیم. «أَيْنَ»: کجا؟ «كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ»: می

(c) ketabton.com: The Digital Library

پنداشتید، گمان می بردید.

تفسیر:

«وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا»: آیا این مشرکان به یاد نمی‌آورند روزی را که ما همهٔ آنها را در روزی که شکی در آن نیست برای محاسبه و بازخواست حشر میکنیم، و در ملاء عام به آنها میگوییم و از آنها میپرسیم: «أَيْنَ شُرَكاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ(22)»: باید گفت که: قیامت روز حقّ بودن توحید، برای مشرکان است. طوریکه درآیه مبارکه خطاب به مشرکان میگوید: کجا شدند خدایانی که شما به غیر از الله متعال پرستش میکردید؟ و هنگام شداید آنرا شفیع و مددگار خویش بشمار مي آورید، چرا این خدایان امروز در چنین شدّت و مصیبت کجا رفته‌اند که هیچ به کار شما نمی‌آیند؟! وشما را یاری نمی‌رسانند و از شما عذاب را دفع نمی‌نمایند و یا در رفع عذاب شفاعت نمی‌کنند؟ یعنی: کجایند خدایان پنداری شما که در چنین حالی به شما هیچ سودی نمی رسانند؟ یا خدایانشان احضار میشوند ولی از آنجایی که به هیچ وجه منفعتی از آنان بر نمی آید، وجود آنها همانند عدم وجودشان است بنابر این، خدای سبحان با این خطاب آنان را توبیخ می‌کند.

اِمام بیضاوی هم فرموده است که: منظور از اِستفهام توبیخ است، «و تَزْعُمُونَ» یعنی «تزعمونهم آلهة وشركاء مع الله»: گمان می برید که آنها الله و شریک الله می باشند، بدین ترتیب هردو مفعول حذف شده اند. گویا در بین مشرکین و خدایان آنها مانع ایجاد شده است و در موقع امید و احتیاج آنها را از دست میدهند و به آنها دسترسی پیدا نمیکنند. (تفسیر بیضاوی ص 169.).

بصورت کل باید گفت که: شرك، خیالی بیش نیست. حضرت ابن عباس(رض) گفته است: هر «زعمی» که در قرآن آمده است به معنی دروغ است.

ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴿٢٣﴾

سپس جواب و عذر آنها چیزي جز این نیست که میگویند: قسم به الله، ای پروردگار ما، ما مشرک نبودیم. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فِتْنَتُهُمْ»: کفر آنان، معذرت از آنان، جواب آنان، فرجام کفرشان.

تفسیر:

«ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ»: آنها بعد از اینکه خدایان خود را در آن روز می‌بینند که در برابر بی‌تفاوت‌اند از حجتی باطل و ادعایی دروغین استفاده می‌کنند.

مفسران در بیان معنای کلمه «فتنه» در این آیه مبارکه، چند وجه ذکر کرده‌اند که قوی‌ترین آن «عاقبت» است. یعنی: عاقبت و فرجام کفرشان که به آن افتخار کردند و بر سر آن جنگیدند، چیزی جز انکار و بیزاری جستن ازشرک نیست. از دیگر وجوه در معنای «فتنه»، این نظر ابن عباس(رض) است: «فتنه آنان، یعنی‌حجت آنان». عطاء میگوید: «فتنه آنان، یعنی عذرخواهی آنان».

«إِلاّ أَنْ قالُوا وَ اَللهِ رَبِّنا ما كُنّا مُشْرِكِينَ(23)» دروغگویان به مقتضای خصلتی که در دنیا کسب کرده‌اند، در قیامت نیز توصل به دروغ میشوند و می گویند: به خدا قسم ای پروردگار! ما مشرک نبودیم.ما آن‌ها را در دنیا عبادت نکردیم و به الله شریک نیاوردیم در حالی که در این ادعای خود دروغ می گویند و افترا می کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

امام قرطبی در این مورد میفرماید: وقتی صرف نظر و بخشودگی او را نسبت به مؤمنان دیدند زبانشان بند می آید و دستانشان اعتراف میکند و پاهایشان بر اعمالشان گواهی میدهند. (تفسیر قرطبی 401/6).

انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴿٢٤﴾

ببین، چگونه بر خود دروغ می‌بندند وآنچه از معبودهای که با الله شریک قرار داده و افترا می‌کردند، از آنها گم گشت.(۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ضَلَّ عَنْهُمْ»: ناپدید شد، نابود گشت از آنان

تفسیر:

«أُنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ» ای محمد! بین که چگونه با خود نیز دروغ میگویند، باکفر وشرک در پیشگاه خداوند دانا خود را تکذیب کردند، و این کذب و دروغ صریح مایه‌ی تعجب است.

«وَضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ(24)» درمحاکم الهی، نه دروغ انسان کارساز است، نه سوگند ها وقسم های او. گمان شفاعتی که از خدایان خود داشتند باطل و متلاشی و نقش برآب شد. و دروغ و افترا و شرکایی که به خدا نسبت میدادند از دیدشان نهان شد. آن همه اصرار بر تکیه‌گاه های غیر الهی، خیالی بیش نیست یعنی: افترایشان برباد رفت ونابود شد واین پندار یاوه‌شان که شریکان آنها را به خدا أ نزدیک میکنند، متلاشی و باطل گشت و میان آنها و چیزهایی که بجز الله پرستش میکردند، جدایی افتاد و در نتیجه، این معبودان باطل نتوانستند هیچ نیازی را برای آنان برآورده کنند.

قابل توجه و دقت است که در موارد متعددی از قرآن عظیم الشأن در حق کاذب لعنت آمده است، و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که: از دروغ پرهیز کنید زیرا دروغ با فجور همراه است و هر دو به جهنم می روند. (صحیح ابن حبان)

از رسول الله(ص) سؤال شد که چه عملی مردم را به جهنم می برد، فرمود که: عمل دروغ. (مسند امام احمد)

سرور کائنات صلی الله علیه وسلم در شب معراج کسی را دید که دو تا شدق (کنج دهان) او چاک داده میشوند باز سالم می گردند، سپس چاک میگردند باز سالم میشوند، و بدین ترتیب این روش با او تا قیامت انجام میگیرد؛ آن حضرت از جبرئیل امین پرسید که این چه کسی است؟ او فرمود: این دروغگو است.

و در روایت دیگری از مسند امام احمد آمده است که رسول الله فرمود که: مردم، مؤمن کامل نمی شود مگر وقتی که کاملاً دروغ را ترک نماید که در شوخی هم دروغ نگوید.

و نیز در «بیهقی» و غیره با سند صحیح آمده است که می تواند در طبع مسلمان خصایل بد دیگری باشد اما خیانت و دروغ باهم نمی توانند جمع باشند. و در حدیثی دیگر وارد است که دروغ رزق انسان را کم می کند.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه احوال مشرکان در آخرت و آشفتگی و اضطرابی که عاید حال مشرکان میگردد،به بیان گرفته شد. اینک در آیات (25 الی 26) یک باردیگر، در باره اعتراف به اعمال ناپسند مشرکان و هکذا ناامیدی آنان را در ایمان آوردن به بیان میگیرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴿٢٥﴾

گروهی از آنان (مشرکان) کسانی هستند که به سخنانت گوش میدهند و (لیکن) ما در دل‌های آنها پرده‌ها قرار داده‌ایم تا آن را نفهمند و در گوش‌های آنها سنگینی را گذاشته‌ایم (تا نشنوند)، و اگر ببینند (آنها بقدري لجوجند) که اگر تمام نشانه هاي حق را ببینند ایمان نمي‌آورند، تا وقتی که نزد تو آیند با تو مجادله میکنند و میگویند: این (قرآن) نیست مگر افسانه‌های پیشینیان.(۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَكِنَّةً»: جمع کنان و به معنی پوشش است. «أن یفقهوه» (فقه): این که قرآن را بفهمند، دریابند. «وَقْراً وقرت أذنه»: یعنی گوشش سنگین یا کر شد.

«یجادلونک» (جدل): با توجدال میکنند، می ستیزند. «أَساطِيرُ»: خرافات و یاوه و جمع اسطوره است. جوهری گفته است: أساطیر یعنی أباطیل وقصه های ساختگی. (مجمع البیان 286/4.).

تفسیر:

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْکَ»: از جمله‌ی آن مشرکان کسانی هستند، که صدای تو را هنگامی که قرآن را تلاوت میکنی به تو گوش می دهند.

مفسران مینویسند: که تذکر این أشخاص کسانی‌اندکه به: به غرض عیب‌جویی و اعتراض، به قرآن کریم و سخنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم گوش می نهادند، و مقصود آنها انتفاع از هدایت و پذیرفتن حق نمی باشد.

«وَجَعَلْنا عَلى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ»: اما شنیدنی بدون فهم، بدون درک و بدون بهره‌گیری زیرا هوی و هوس بر دل های آنها چیره شده و منافذ بصیرت را بر آنها بسته و قلب های شان را در حجاب قرار داده است از این روی آنها نمی فهمند.

واقعیت أمر اینست که: شنیدن صدای تلاوت قرآن،زمانی برای انسان موثر و ارزشمند تمام میشود که بر قلب انسان أثر بگزارد.

«وَ فِي آذانِهِمْ وَقْراً»: و گوش هایشان را سنگین و کر کردیم تا نشنوند. یعنی: از شنیدن قرآن ناشنوایشان ساخته‌ایم.

ابن جزی گفته است: معنی آیه چنین است: وقتی قرآن را می شنیدند، خدا بین آنها و فهم قرآن پرده و مانعی ایجاد می کرد. از طریق مبالغه از آن به «اکنّه» و «وقر» تعبیر کرده است. (التسهیل 6/2.).

«وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لا يُؤْمِنُوا»: و اگر تو هر نشانه‌ای بر صدق خویش ارائه کنی در حالی که تمام معجزات بر رسالت تو شهادت میدهند آنها بازهم تکذیب می کنند و انکار می نمایند. متاسفانه لجاجت، از جمله درد های بی درمان است و مثل آینه‌ی موج دار، بهترین چهره ها را هم قبیح و بد نشان می دهد.

«حَتّى إِذا جاؤُکَ يُجادِلُونَکَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هذا إِلاّ أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ(25)»:

آنها بازهم تکذیب میکنند و انکار مینمایند، یعنی: آنها در کفر وعنادشان بدانجا رسیده‌اند که به صرف ایمان نیاوردن اکتفا نکرده بلکه جدال‌کنان نزد تو می آیند و میگویند: این جز افسانه های پیشینان نیست. یعنی: این قرآن، جز از جنس داستان‌ها و افسانه‌های بی‌پایه‌ای که پیشینیان

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن را در کتاب‌هایشان نوشته‌اند، نیست. آری! آنها پنداشتند که حضرت محمد(ص) قرآن را از این داستان‌ها و اخبار برگرفته است درحالیکه قرآن جزفروفرستاده خدای عزیز وحمید نیست.

شأن نزول آية 25:

از ابن عباس(رض) روایت شده است که «أبوسفیان» و «ولید بن مغیره» و «نضر بن حارث» در کنار پیامبر صلّی الله علیه وسلم نشسته بودند در حالیکه او قرآن را تلاوت می نمود. از نضر سؤال کردند، محمد چه می خواند؟ گفت: همان طور که من از حوادث زمان های گذشته می گفتم او هم اساطیر و افسانه ها می خواند. آنگاه الله متعالی «وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنا عَلى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ...» را نازل کرد.

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴿٢٦﴾

آنها دیگران را از آن قرآن یا محمد منع می‌کنند و خود نیز از او دور میشوند، و هلاک نمی کنند مگر خود را، ولی نمی دانند.(۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَنْأَوْنَ»: دور میشوند. نأی یعنی دور شد. «يَنْهَوْنَ»: باز می دارند. يَنْأَوْنَ(نأي): دوری می شوند نأی یعنی دور شد. روی می گردانند، فاصله می گیرند.

تفسیر:

«وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يَنْأَوْنَ عَنْهُ»: «وهم ینهون» آن مشرکان تکذیب کننده مردم را از شنیدن قرآن و ایمان آوردن به آن وگرویدن به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و پیروی کردن از آن حضرت باز می دارند.

«وهم ینهون عنه» در نزد عموم مفسرین «ضحاک»، «قتاده» و «محمد بن حنیفه، این آیة در باره عموم کفار مکه نازل شده است که مردم را از شنیدن و اتباع قرآن باز می داشتند، و خود نیز از آن دوری می جستند. و از حضرت عبدالله بن عباس نیز منقول است که این آیه درباره أبو طالب کاکای پیامبر اسلام نازل شده است. أبو طالب مردم را از أذیت و آزار رسانی به آن حضرت باز می داشتند و از آن حضرت حمایت میکردند اما نه به قرآن ایمان آوردند و نه به آن گوش فرا داشتند؛ پس در این صورت ضمیرینهون عنه، بجای قرآن به سوی آن حضرت بر میگردد. (مظهری بروایت ابن ابی حاتم عن سعید بن ابی هلال)، «و ینأون عنه» و خود نیز از پیروی کردن آن دور میشوند و خویشتن را از آن دور نگاه می دارند و هم خود گمراه گر هم خودشان کافر می شوند و هم مردم را از هدایت باز می دارند.

مفسران در شأن نزول می نویسند:

این آیه در بارة أبو طالب کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد زیرا او در همان حالیکه کفار را از آزار دادن پیامبر صلی الله علیه وسلم بازمی‌داشت، خود نیز از اِجابت دعوت پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد پذیرش اِسلام دوری می کرد.

«وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلاّ أَنْفُسَهُمْ وَما يَشْعُرُونَ(26)»: دوری از پذیرفتن حق، سبب به هلاکت أنداختن خود اِنسان میگردد، طوریکه در آیة مبارکه آمده است. «و إن یهلکون إلا أنفسهم» یعنی: با این کارشان جز خویشتن را به نابودی نمیکشانند و ضرر حاصل شده از آن جز به آنان نمیرسد، هرچند که خود فکر میکنند که با این کارشان دارند به اصطلاح به رسول

(c) ketabton.com: The Digital Library

الله صلى الله عليه وسلم زيان و ضرر ميرسانند. البتّه، اين بى‌دانشان أسباب هلاك أبدى خود را فراهم ميكنند، و نمي دانند كه با دست خود به پاى خود تيشه مى زنند.
واقعيت اينست: شعور واقعى، يافتن راه حقّ است و گم كردن راه حقّ و رهبر حقّ، از سوى هر كسيكه صورت گيرد، بى‌شعورى است.
مفسر كبير جهان اِسلام شيخ ابن كثير ميفرمايد: آنان دو عمل زشت را با هم جمع كرده بودند؛ خود از قرآن بهره نميگرفتند و نميگذاشتند أحدى نيز از آن بهره بگيرد و كيفر آن فقط بر خود آنان مى باشد اما نمى فهمند. (تفسير ابن كثير 573/1).

توضيح مختصر:

دليل دورى گرفتن از قرآن، حماقت و جهالت مشركان است كه درک و فهم ندارند.
اين آيات، پند و اندرز گويايى است كه جز با تأمل و انديشه و نگريستن با ديده‌ى دل به‌آن، سودمند نيست. بى گمان، كسانى كه اين آيات را نميفهمند، قلب بيدار، گوش شنوا وچشم بينا ندارند. متأسفانه اين آسيب، فراگير و در ميان هر نسلى و هر گروه ودسته اى، مشهود است. و در هر دوره و زمانى، شيوه‌ى خاصى دارد و هركس با ساز كردن بهانه هايى در برابر بسيارى از آيات روشن قرآن، كروگونگ است؛ هر چند از صحتمندى ظاهر جسمى برخوردار هم باشد. (بقره: 171)، (انفال آيه: 23).

خوانندگان گرامى!

در آيات قبلى در باره صفت آنعده از أشخاصيكه؛ مردم را از پيروى باز ميدارند و خود نيز از آن راه دورى ميگزينند و عمر خويش را تباه ميگردانند، اشاراتى بعمل آمد و هكذا از آرزوهاى آنان در جهان آخرت، كه: ارزوى داشتند كه: اى كاش بار ديگر به دنيا باز ميگشتيم و كار نيک أنجام ميداديم؛ اما الله متعال، سخنشان را تكذيب ميكند. بحث بعمل آمد. اينک درآيات متبركه(27 الى 32) موضوعاتى ازقبيلى مشركان دربرابر آتش دوزخ، مشركان در برابر پروردگار در روز قيامت، و حقيقت دنيا مورد بحث گرفته ميشود.

وَلَوْ تَرَى إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴿٢٧﴾

اگر(حال آنهارا) ببيني هنگامي كه بركناره آتش دوزخ ايستاده اندكه ميگويند اي كاش (بار ديگر به دنيا) باز ميگشتيم و آيات پروردگارمان را تكذيب نمي‌كرديم و از مؤ منان مي‌شديم.(٢٧)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«وَلَوْتَرَى»: اگر ميديدى، ترى: مى بينى. «وُقِفُوا»: عرضه شده اند، نگهداشته شده اند، بازداشته شده اند. «نُرَدُّ»: برگردانده شويم.

تفسير:

«وَلَوْ تَرى إِذْ وُقِفُوا عَلَى اَلنّارِ»: و اى كاش تو اى محمد! اگر آن مشركان را هنگامى مشاهده مى نمودى كه برآتش عرضه ميشوند و خشم خداى جبّار را وهمچنان هولناكى صحنه، غلّ و زنجيرها را مشاهده مى نمايند، آنگاه خواهند گفت:
مفسر بيضاوى گفته است: جواب (لو) محذوف است و تقدير عبارت چنين است: وضعى بس زشت مى ديدى. علت حذف اين است كه شنونده آن را به بليغترين وجه تقدير نمايد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در ضمن قابل یادآوری است که: کفّار هنگام عرضه بر آتش، وحشت زده و ذلّتبار ناله می زنند. «إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقالُوا» مراحل و مواقف قیامت متعدّد است، دربعضی از مراحل گنهکاران ناله میزنند ودربعضی مواقف مهر سکوت بردهانشان می خورد.
«فَقالُوا يا لَيْتَنا نُرَدُّ وَلا نُكَذِّبَ بِآياتِ رَبِّنا»: ای کاش زنده می شدیم و به دنیا باز میگشتیم و به الله متعال ایمان می‌آوردیم، آیات پروردگار خویش را هیچگاه تکذیب نکنیم و پیامبر صلی الله علیه وسلم را تصدیق می‌کردیم، «وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (27)» اگر به دنیا برگردیم آیات راتصدیق و به خدا ایمان مي‌آوریم. پس برگشت به دنیا را برای أنجام عمل صالح و جبران لغزش ها تمنّا کردند.
بلی! چنین آرزویی می‌کنند ولی متاسفانه که همچو ارزوی شان برآورده نمیشود. الآن قد ندمت و ما ینفع النّدم! در حقیقت به این دلیل آنان چنین میگویند که حقیقتی که بر آن پرده می انداختند برایشان آشکار شده است.».
یعنی این قول آنان نتیجه یک تصمیم عاقلانه و اندیشیده شده و یک تغییر واقعی نیست، بلکه محصول مشاهده‌ی حقیقت است که پیداست پس از آن شدیدترین و متعصب ترین منکر نیز جرأت انکار نخواهد داشت.

خواننده محترم !

طبق آیات قرآنی، آرزوی برگشت به دنیا، هم در لحظه‌ی مرگ است و هم در قبر وهم درقیامت، «رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صالِحاً»(مؤمنون، 100.)، و هم در جهنّم «رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْها فَإِنْ عُدْنا فَإِنَّا ظالِمُونَ» (مؤمنون، 107)
همچنان در آیه‌ی 23، مشرکان شرك خود را انکار می‌کردند، ولی در این آیه، اعتراف و تقاضای برگشت و جبران می‌کنند.
باید گفت که: این آرزو، دروغی بیش نیست. ولوکه اگر باز هم به دنیا بازگردند، به دنبال همان چیزی اند که در پیش بوده اند؟ چون گناه، کفر، نفاق و نافرمانی در نهادشان قرار دارد و سرشتشان ستیزه جویی و دروغگویی است و اگر به دنیا بار دیگر آورده شوند، بی تردید بار دیگر معاد و روز جزا را انکار خواهند کرد و جز زندگی دنیا چیزی نمی جویند.
الله متعال، سرشت آنان را میشناسد و میداند که اصرارشان بیهوده و بی اساس است و از بیم آتش دوزخ چنین آرزویی میکنند وگرنه سرشت آنان، تهی از ایمان است. وآرزویشان دروغی بیش نیست و هرگز به زندگانی جهان آخرت باور ندارند و در ماورای این دنیا، عالمی دیگر نه، می بینند و نه، می پذیرند و نه، به پاداش و کیفر، ایمان دارند.
بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴿٢٨﴾
[ولی آرزوی آنان از روی صدق و راستی نیست] بلکه آنچه [از حقّانیّت توحید ونبوّت و معاد] پیش از این پنهان می داشتند برای آنان آشکار شده [که این گونه آرزو میکنند]، و اگر به دنیا بازگردانده شوند، یقیناً به کفر و شرکی که از آن نهی شده اند بازمی گردند؛ و مسلماً آنان دروغگویند.(۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَدَا لَهُمْ»: برایشان آشکار شد.

تفسیر:

«بَلْ بَدا لَهُمْ ما كانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ»: روز قیامت، روز آشکار شدن اسرار پنهانی مردم است و قرآن بارها به این حقیقت در آیات مختلفی اشاره بعمل آورده است. از جمله: در

(c) ketabton.com: The Digital Library

(آیه 33 سوره جاثیه) میفرماید: «وَ بَدا لَهُمْ سَيِّئاتُ ما عَمِلُوا»، همچنان در آیه 48 سوره میفرماید: «وَ بَدا لَهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا» بناءً کفار در آنچه گفتند راست نگفتند چون صداقت پیامبر و صحت رسالتش را در روز رستاخیز بزرگ دانستند، در روز قیامت. عیب ها و زشتی هایی را که در دنیا پنهان کرده بودند، برای آنان عیان و آشکار شد، از این رو چنان آرزویی را میکنند. چون عقاید و اعمال نابکارشان برآنان آشکار شد و دانستند که حتما به سبب شرکشان نابود می‌شوند، از روی استیصال و درماندگی، به آرزوها و وعده‌های دروغین روی آوردند، «وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ (28)»: برگشتن از آخرت به دنیا، محال است. «وَلَوْ رُدُّوا» و اگر باز گردانده هم بشوند به سوی دنیا، آن طور که آرزو کردند **«قطعاً برمی‌گردند به»** انجام دادن **«آنچه از آن نهی شده بودند»** از امور ناروایی که در رأس آنها شرک است، همان‌گونه که ابلیس دید آنچه را از آیات الهی دید ولی بازهم عناد ورزید و سر به تمرد برداشت.

«وَإِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ»: **«و قطعاً آنان دروغگویند»** در این وعده‌شان که در صورت بازگشت به دنیا از مؤمنان می‌گردند بلکه این سخن را فقط به انگیزه نجات از مهلکه‌ای که در آن در افتاده‌اند، می‌گویند.

باید گفت: زمانیکه دروغگویی بمثابه خصلت یک انسان مبدل شود، در قیامت هم دروغ میگوید. طوریکه در آیه 23 نیز خواندیم که مشرکان در قیامت به دروغ قسم می خورند و میگویند: «وَاللَّهِ رَبِّنا ما كُنَّا مُشْرِكِينَ»

وَقَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴿٢٩﴾

و [زمانی که در دنیا بودند] گفتند: جز این زندگی دنیای ما زندگی دیگری نیست و [پس از مرگ] ما (دوباره زنده و) برانگیخته نخواهیم شد.(۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَالُوا»: مشرکان ومنکران قیامت میگفتند. «إِنْ هِيَ»: نیست زندگانی دنیا. «الدُّنْيَا»: نزدیکتر، مراد، این جهان است. «مبعوثین»: برانگیخته شدگان، زنده شدگان.

تفسیر:

«وَقالُوا إِنْ هِيَ إِلاّ حَياتُنَا اَلدُّنْيا وَ ما نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ(29)»

مشرکان، انسانهای سطحی‌نگر ومادّی پرست هستند ومحدوده‌ی حیات را تنها در همین دنیا می بینند و منکر رستاخیزند. بنابر همین عقیده و تفکر میگفتند: جز این زندگی دنیوی چیز دیگری در میان نیست، یعنی هرگز زنده شدن بعد از مرگ و حشر و نشری در میان نیست و هرگاه ما بمیریم هرگز از قبرهای خود به منظور حساب و کتاب زنده نمی‌شویم؛ زیرا حیات ما فقط مربوط به همین دنیاست.

وَلَوْ تَرَى إِذْ وُقِفُوا عَلَى رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴿٣٠﴾

اگر آنان را در آن هنگام ببینی که در بارگاه پروردگارشان، باز داشته شوند، [چیزهای شگفت انگیزی خواهی دید و] پروردگار به آنان میفرماید: آیا این، (رستاخیز و حساب و کتاب) حق نیست؟! گویند: بلی، قسم به پروردگارمان، حق است! الله میفرماید: پس به سبب آنکه (در دنیا) کفر می ورزیدید، این عذاب را بچشید.(۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَلَى رَبِّهِمْ»: در محضر پروردگارشان.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

خداوند متعال پیامبرش را تسلیت و دلجویی میدهد که همه‌ی لجاجت‌ها بی جواب باقی نخواهد ماند. «وَلَوْ تَرى إِذْ وُقِفُوا عَلى رَبِّهِمْ»: و اگر تو ای محمد! این کفار را در روز قیامت در حالتی بنگری که به منظور محاسبه به حساب شان در پیشگاه الله متعال ایستاده‌اند و ترس و لرز شان را هنگامی که به آنها گفته شود: «قالَ أَلَيْسَ هذا بِالْحَقِّ»: آیا این همان زنده شدن بعد از مرگی که شما تکذیب میکردید حق نیست؟ یعنی: آیا این رستاخیزی که شما منکر آن بودید، حقیقت ندارد؟ وآیا این مجازات که شما آنرا انکار میکردید، حاضر و آماده نیست؟

«قالُوا بَلى وَ رَبِّنا»: در آن هنگام خواهند گفت: بلی قسم به الله متعال که حقیقتاً خود آن است. می بینیم که: اعترافات کفّار و مشرکان در قیامت، فایده ای را ببار نیاورد. آنها به آنچه منکر آن بودند، اعتراف می‌کنند و این اعتراف شان را با سوگند، مؤکد هم می سازند.

«قالَ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ(30)»: مجازات های قیامت، به خاطر مداومت درکفر وانکار معاد در دنیاست. طوریکه برای آنها در نهایت سرزنش گفته میشود این عذابی که شما دچار آن شُدید! علت آن کفر شما به الله متعال و تکذیبگری‌تان نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم است.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَى مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ﴿٣١﴾

یقیناً کسانی که لقاي پروردگار را انکار کردند مسلماً (روز قیامت) زیان کار شدند. تا آن که قیامت ناگهانی بر آنها بیاید (پس) گویند: ای افسوس بر ما، بر اینکه دربارۀ ایمان به قیامت کوتاهی کردیم، (درحالیکه)آنها بارهای (سنگینی گناهان) خود را بر پشت هایشان بر میدارند، آگاه شوید! چه بد است آنچه میبردارند.(۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بِلِقَاءِ اللَّهِ»: دیدار الهی. لقاء اللّه: ملاقات رحمت یا عذاب خدا در آخرت. (مراد از «لقاء الله»، ملاقات معنوی و شهود باطنی در قیامت است، چون در قیامت همه‌ی وابستگی‌های انسان از جمله به مال و مقام و اقارب و دوستان قطع میشود و با روبرو شدن با مکافات و مجازات الهی، حاکمیّت مطلقه‌ی الهی را درك می کند.).

«الساعة»: روز رستاخیز. (به قیامت، «ساعت» میگویند، چون در ساعتی و لحظه‌ای برق آسا ایجاد میشود. (در آیه‌ی 77 سوره‌ی نحل) آمده است: «وَ ما أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ»، برپایی قیامت، مانند چشم به هم زدن یا نزدیك‌تر از آن است).

«بَغْتَةً»: ناگهان، به ناگاه سرزده. «فَرَّطْنا فرّط»: یعنی باوجود اینکه توانایی انجام آن کار راداشت، اما درانجام آن کوتاهی نمود. ابو عبید گفته است: فرّط یعنی ضایع کرد.

«أَوْزارَهُمْ»: گناهان آنان، جمع وزر است.

تفسیر:

«قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ اللهِ»: تمام تلاش کافران موجب زیان شد و عمل‌شان تباه گردید، زیرا آنها به روز آخرت باور نکردند، و تکذیب کردند ملاقات الله را، باید گفت که بزرگترین شقاوت انسان این است که از لقای الله تعالی انکار ورزد، و این مقصد عالی و بزرگ زندگی را دروغ بشمارد؛ «قَدْ خَسِرَ» واقعیت امر همین است؛ کسیکه قیامت را نپذیرد،

(c) ketabton.com: The Digital Library

بدین معنی است که هستی خود را با دنیای فانی معامله کرده و این از جمله بزرگترین خسارت بشمار می رود.
«حَتّی إذا جاءَتْهُمُ اَلسّاعَةُ بَغْتَةً»: و هرگاه قیامت برپا گردد و آن‌ها عاقبت تکذیبگری خود را ناگهان ملاحظه کنند از شدّت ترس فریاد می‌دارند و بر عملکرد بدخود افسوس وحسرت میخورند، مفسرقرطبی فرموده است:به سبب سرعت محاسبات درروز قیامت آنرا ساعت نامیده اند.(تفسیر قرطبی 412/2).
باید متذکر شد که از فحوای جمله: «جاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً» معلوم میگردد که: قیامت، ناگهانی فرا میرسد و کسی از زمان آن آگاه نیست، پس باید برای محاسبه همیشه آماده بود.
«قالُوا یا حَسْرَتَنا عَلی ما فَرَّطْنا فِیها» گفتند: زهی پشیمانی از تقصیرات و ترک عمل صالح در دنیا.
«وَهُمْ یَحْمِلُونَ أَوْزارَهُمْ عَلی ظُهُورِهِمْ»: گناهان، در قیامت تجسّم یافته و بر انسان بار میشوند. و آنان بار های سنگین گناهان خویش را بر میدارند به این معنی که چون‌گناهان گریبانگیرشان شده است، از بردوش کشیدن آن گرانبار شده‌اند، گویی این‌گناهان بر پشت آنهاست.
مفسر بیضاوی در تفسیر خویش می نویسد: این تمثیل است؛ چون آنها مستحق مجازات گناهان میباشند (تفسیر بیضاوی ص 169.) وگفته است: «عَلی ظُهُورِهِمْ»؛ چون عادت بر این است که بار سنگین را بر دوش حمل کنند.
ابن جزی گفته است: این کنایه از تحمل گناهان است، و گویا به صورت حقیقی آنرا به دوش میکشند. روایت شده است که در روز قیامت اعمال کافر بعد از این که به صورت زشت ترین چهره درمی آید بر او سوار میشود و مؤمن بعد از این که به صورت زیباترین چهره در می آید بر اعمال خود سوار می شود. (التسهیل 7/2.).
«أَلا ساءَ ما یَزِرُونَ (31)»: اگاه شوید؛ چه بد است آنچه بر می دارند و چه زشت است آنچه بر دوش می‌کشند! یعنی: آنها در حالی حشر میشوند که گناهانشان بر پشت‌شان است تا به سبب آن عذاب شوند.

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴿٣٢﴾

و زندگی دنیا [بدون ایمان و عمل صالح] بازی و سرگرمی است، و یقیناً سرای آخرت برای آنان که همواره پرهیزکاری می کنند، بهتر است. آیا نمی اندیشید؟ عقل ندارید؟. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَعِبٌ»:بازی،«لَهْوٌ»: سرگرمی،«أَفَلَا تَعْقِلُونَ»؟:آیانمی‌اندیشید؟ تعقل نمیکنید؟
واقعیت امر اینست که اگر دنیا مزرعه‌ی آخرت قرار نگیرد، بازیچه پیش نیست ومردم مانند اطفال که سرگرم به اسباب بازی‌هایی مانند، مال، منصب ومقام وغیره شده اند. خیر بودن آخرت به خاطر آن است که هم لذّت‌هایش آمیخته به رنج نیست و هم زودگذر و موهوم و خیالی نیست.
قابل تذکر میدانم که با در نظر داشت مفاهیم آیات دیگر قرآنی، نباید این آیه را بمثابه دعوت به رهبانیّت و ترك دنیا به حساب آوریم.

تفسیر:

«وَمَا اَلْحَیاةُ اَلدُّنْیا إِلاّ لَعِبٌ وَ لَهْوٌ»: حیات وزندگی دنیا جز بازی وسرگرمی پیش نیست، و دنیا باطل و فریبنده و غرور انگیز است؛ چون مدتش کوتاه و لذتش ناپایدار است. درست

(c) ketabton.com: The Digital Library

مانند رؤیایی که یک انسان خواب شده می‌بیند. در حیات این جهان، همان لمحات در زندگانی محسوب مي شود که برای اصلاح آخرت بمصرف برسد؛ دیگر تمام اوقاتی که خالی از فکر آخرت است، نزد مردم دوراندیش، زاید از لهو و لعب، ارزشی ندارد!

«وَلَلدّارُ اَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ»: آنچه بهتر است آخرت است که برای متقیان و کسانی که اعمال صالح انجام میدهند مایهٔ سعادت است. چنین کسی در نعمت ماندگار قرار دارد، چون دایمی است و نعمت هایش زوال پذیر نیست، و سرور و شادیش از آنان گرفته نمی شود، پرهیزگاران و دانایان دانند که خانه اصلی، خانه آخرت؛ و حیات حقیقی، حیات آخرت است. عاقلان هیچ وقت، فریب دنیارا نمیخورد، «أَفَلا تَعْقِلُونَ(32)»: آیا نمیفهمیدکه آخرت از دنیا بهتر است؟ آیا شما در این امر تدبر نمی‌کنید تا کوتاهی دنیا و سرعت زوال وگذشت وفنای آن را بنگرید وآخرت و نعمت‌های آن را در بهشت‌های ماندگار تا به خاطر آن تلاش کنید؟ آخر باید بیندیشید که حیات؛ محدود به این مقطع کوتاه عمر دنیوی نیست بلکه حیات از نظر طولی در عمق زمان، از نظر عرضی در عمق آفاق و از نظر عمقی در ژرفای عوالم بی‌کران باری تعالی امتداد یافته و از نظر حقیقت خود هم متنوع است.

بطور مؤجز و خلاصه باید بعرض رسانده شود که: در این جهان چنین چیزی که هر انسان به آن نایل آید و از همه بیشتر ارزش و محبوبیت داشته باشد، آن زندگی اوست واین نیز هویداست که برای زندگی هر انسانی، وقت محدودی هست و این نیز معلوم است که هیچکسی حد صحیح زندگی خود را نمیداند که هفتاد سال است و یا هفتاد ساعت، یا به یک تنفس مهلت نمیرسد. از طرف دیگر این نیز معلوم گردید که متاع گرانمایه رضای الهی که متکفل راحتی و عیش و آرامش ابدی دنیا و آخرت است، فقط در این حیات محدود دنیا بدست می آید. اکنون هر انسانی که خداوند به او عقل و هوش عنایت کرده است، خود، شخصاً میتواند قضاوت نماید که این لمحات و ساعات زندگی محدود دنیا را در چه کارهایی باید صرف کرد. بدون شک و تردید مقتضای عقل این است که این اوقات گرانمایه را بیشتر در آن کارهایی باید صرف کرد که ازآنها رضای خدا بدست بیاید؛ بقیه کارهایی‌که برای برقراری این زندگی لازم و ضروری هستند، آنها را باید به قدر ضرورت اختیار نمود.

در حدیثی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «الکیس من دان نفسه و رضي بالکفاف و عمل لما بعد الموت» یعنی عاقل و هوشیار کسی است که نفس و خواهشات خود راکم کند، و بقدر کفایت معاش راضی باشد، و همه عمل خود را برای ما بعد موت وقف کند.».

«لَعِبٌ وَلَهْوٌ»: کلمه‌ی «لَعِبٌ» به کاری گفته میشود که قصد صحیحی در آن نباشد وکلمه‌ی «لَهْوٌ» به کاری گفته میشودکه انسان را از کارهای مهم و اصلی باز دارد.(مفردات راغب.) مفسران مینویسند که: دنیا محوری، فکری کودکانه و پوچ است. (لهو ولعب معمولاً کار اطفال است و سرگرم شدن به دنیا انسان را از آخرت باز می دارد) راه نجات از حسرت آخرت، فکر و تعقّل است

شباهت دنیا به لهو و لعب از جهاتی ذیل است:

الف: دنیا مثل بازی، مدّتش کوتاه است.

ب: دنیا مثل بازی، تفریح وخستگی دارد وآمیخته‌ای از تلخی و شیرینی است.

ج: غافلان بی هدف، بازی را شغل خود قرار می‌دهند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

د: دنیاگرایی مثل بازی، انسان را از اهداف مهم باز می‌دارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (33 الی 35) موضوعاتی استمرار مجادله‌ی کفار و مشرکان مکه و دعوت آنان به دین اسلام و کشمکش و سرکشی های آنان در باره‌ی توحید، پیامبری و معاد به بحث گرفته میشود.

همچنان در این آیات موضوع غم و أندوه پیامبر صلی الله علیه وسلم به خاطر رویگردانی قومش از راه حق و اینکه کفار با گفتار خویش، پیامبر صلی الله علیه وسلم را آزار میدهند و او را شاعر، ساحر و جادوگر و دیوانه خطاب مینامند، بحث گردیده و این ادعا دشمنانه و جاهلانه شان مردود شمرده شده و در نهایت به پیامبر صلی الله علیه وسلم دلداری داده میشود.

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴿٣٣﴾

آنچه را کافران و مشرکان [بر ضد قرآن و تو] میگویند میدانیم که تو را غمگین میکند. پس آنان تو را تکذیب نمی کنند، بلکه این ظالمان آیات الله را تکذیب می نمایند.(۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَيَحْزُنُكَ»: تو را غمگین میکند. «يَجْحَدُونَ»: انکار میکنند، دشمنانه انکار می‌کنند.

شأن نزول آية 33:

روایت شده است که «اخنس بن شریق» به «ابو جهل بن هشام» رسید و گفت: ای ابا الحکم! درباره‌ی محمد به من بگو، آیا راست مي گوید یا دروغ؟ فعلاً غیر از ما دو نفر هیچکس دیگری نیست، ابو جهل گفت: و الله محمد صادق است و هرگز دروغ نگفته است، اما اگر بنی قصی پرچم و سقایت و پرده داری و نبوت را ببرند، برای بقیه‌ی قریش چه چیزی باقی می ماند؟ آنگاه آیه‌ی «قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ اَلَّذِی يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لا يُكَذِّبُونَكَ...» نازل شد. (تفسیر الکبیر 205/12.).

تفسیر:

«قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ اَلَّذِی يَقُولُونَ»: خداوند متعال به حالات درونی انسان آگاه است وکاملاً میداند که تو ای محمد از این که قوم تو را تکذیب میکنند و تو بر آنان تأسف می خوری و محزون هستی، باخبراست.

حسن بصري(رح) گفته است: آنها می گفتند: ساحر و جادوگر است، شاعر است، کاهن و دیوانه است. «فَإِنَّهُمْ لايُكَذِّبُونَكَ وَ لكِنَّ اَلظّالِمِينَ بِآياتِ اَللّهِ يَجْحَدُونَ(33)»: قبل از همه باید گفت که: تکذیب پیامبر، بمثابه تکذیب الله متعال است، همانگونه که بیعت باپیامبر صلی الله علیه وسلم، بیعت با الله متعال بشمار میرود.

در آیة مبارکه آمده است: در أعماق قلبشان تو را تکذیب نمی کنند، بلکه به صداقت تو معتقدند، اما به خاطر کینه‌ای که در دل دارند به انکار می پردازند، بنابر این به خاطر تکذیب آنها افسرده خاطر مشو. از فحوای آیه مبارکه در می‌یابیم که مخالفان رسول الله، با مکتب در تقابل اند، نه با شخص.

طوریکه حضرت ابن عباس(رض) میفرماید: پیامبر صلی الله علیه وسلم در بین مردم به امین معروف ومشهور بود، میدانستند در هیچ موردی دروغ نمیگوید، اما با این وجود او را انکار می کردند. أبو جهل می گفت: ای محمد! تو را تکذیب نمیکنم، وتو در نزد ما

(c) ketabton.com: The Digital Library

تصدیق شده ای، ولی چیزی را تکذیب میکنیم که برای ما آورده ای. (البحر المحیط 112/4.).

همچنان در «تفسیر مظهری» به روایت «سدی» چنین منقول است که یک مرتبه دو سردار از کفار قریش به نامهای أخنس بن شریق و أبو جهل با هم ملاقاتی داشتند؛ اخنس از ابو جهل پرسید که ای ابوالحکم (در میان عربها ابو جهل به نام ابو الحکم ملقب بود و در اسلام بنا به ضدیت و کفر و عنادی که داشت به ابو جهل ملقب گردید. اکنون جای تنهایی است صحبت من و تو را شخص ثالثی نمی شنود، نظریه خویش را راجع به محمد بن عبدالله درست و صحیح به من بگو که تو او را دروغگو می پنداری یا راستگو، ابو جهل به نام خدا قسم یاد نموده گفت بدون شک محمد راستگو است؛ او در طول عمرش هیچوقت دروغ نگفته است؛ اما حقیقت امر این است که تمام خوبیها و کمالات در یک شاخه ای از قبیله قریش به نام قصی جمع باشند و بقیه شاخه ها خالی بمانند این را چطور میتوان تحمل نمود پرچم عرب در دست فرزندان قصی می باشد، آب دادن حجاج در حرم که پست مهمی تلقی میشود به دست آنهاست؛ دربانی بیت الله و کلید کعبة الله در دست آنهاست؛ اکنون ما پیامبری را نیز برای آنها بپذیریم پس برای بقیه قریش چه چیزی باقی می ماند.

روایتی دیگر از ناجیه بن کعب منقول است که أبوجهل باری شخصاً خود با رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت که ما نسبت به شما گمان دروغ نداریم و نه شما را تکذیب می کنیم؛ آری ما آن کتاب و یا دینی را تکذیب می نماییم که شما تقدیم داشته اید. [مظهری]

از دروس حاصله این آیه مبارکه اینست که: زعیم و رهبر نباید از تکذیب مخالفان خویش محزون شود. به همین دلیل، خداوند متعال به پیامبرخویش دلداری وتسلی می دهد و حمایت می‌کند.

و از جانب دیگر باید گفت که: تکذیب آیات الهی، هم ظلم به خود است، هم ظلم به رسول الله، هم ظلم به مکتب و هم ظلم به نسل های بعد.

در آیة مبارکه ملاحظه نمودیم که: به پیامبر صلی الله علیه وسلم تسلّی، و به بدبختان تیره روز تهدید بعمل آورده است، که تو از إعراض و تکذیب آنها دلگیر و محزون مباش؛ این مکذّبان در حقیقت ترا تکذیب نمی‌کنند؛ زیرا، از اوّل ترا متّفقاً صادق و امین می دانستند؛ بلکه آنها آیات و نشانه‌هایی را که برای تصدیق پیغمبر وتبلیغ فرستاده شده می دانند، و از ظلم و عناد قصداً انکار میورزند. تو معامله این ظالمان را به پروردگار باعظمت بگذار، و مطمئن باش؛ خدا خود نتیجه ظلم آنها و ثمره صبر ترا آشکار می‌گرداند.

وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ﴿٣٤﴾

و البته پیغمبرانی پیش از تو نیز تکذیب شدند، [و مورد آزار قرار گرفتند] ولی بر آنچه تکذیب شدند و بر اذیت‌های که دیدند، صبر کردند. تا آن که مدد ما به آنها رسید. [تو نیز شکیبایی کن تا یاری ما به تو برسد. این سنّت الله است،] وسنّت های خدا را تغییر دهنده ای نیست. و قطعاً بخشی از سرگذشت پیامبران [در آیاتی که پیش از این نازل شده] به تو رسیده است.(۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«کُذِّبُوا»: تکذیب شدند. «أُوذُوا» (اذی): آزار دیدند، أذیت شدند. «لِكَلِمَاتِ اللَّهِ»: سخنان الله. «نَبَإِ»: خبر مهم، مورد توجه، سرگذشت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

«وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ فَصَبَرُوا عَلى ما كُذِّبُوا»: قبل از همه باید گفت که:راه حقّ، هیچگاه راه هموار و بی درد سر نبوده و تحقّق آرمان أنبیاء همراه باتحمّل مشکلات موانع و دشواري‌ها بوده است. طوریکه در آیة مبارکه میفرماید: ای محمد! صبر کن، همانطوریکه پیامبران پیش از توتوسط أقوام شان نیز تکذیب شدند، أما آنان در مقابل تکذیب و اِستهزاء قوم خود صبر و شکیبایی رادر پیش گرفتند.

و درس حاصله از این آیة مبارکه در جمله سایر دروس اینست که: شرط اصلی پیروزی، همانا صبر است.

از صبر أنبیای پیشین و نابودی أقوامی چون قوم هود و صالح ولوط و... که تکذیب کردند، باید عبرت گرفت، سنّت و برنامه الهی، فرستادن رسولان و آزادی مردم در انتخاب راه است. کافران را به مجازات میرساند و رسولان را در راه دعوت، امداد میکند. در ضمن از فحوای آیه مبارکه آموختیم که: نباید رهبران، انتظار اطاعت همه افراد جامعه را داشته باشند.

«وَ أُوذُوا حَتّى أَتاهُمْ نَصْرُنا»: «ولی» آن پیامبران، برآنچه تکذیب شدند وآزاری که دیدند صبر کردندتا یاری ما به آنان رسید.

یکی از بهترین اهرم‌های مقاومت در برابر شداید، بیان امدادهای الهی است. این آیه پیامبر صلی الله علیه وسلم را به صبر و شکیبایی راهنمایی می کند، و خدا وعده‌ی یاری و نصرت را به وی میدهد. صبر مستمر، زمینه ساز نزول نصرت و رحمت الهی است.

«وَلا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِ اَللّهِ» سنّت های الهی تغییر ناپذیر است و خداوند خلاف وعده نمی‌کند، **و طوریکه میفرماید: «و برای وعده‌های الله»** در یاری دادن به پیامبرانش **«هیچ تغییر دهنده‌ای نیست»** این آیه، دلجویی از رسول الله صلی الله علیه وسلم و تسلی بخش ایشان است. یعنی: ای رسول گرامی ما! بر آزارها و انکارها شکیبا باش و به پیامبران پیش از خود اقتداکن وغم نخور چنانکه آنان بر آزارها و انکارها صبر پیشه کردند تا پیروزی و نصرت ما به تو نیز برسد چنانکه به ایشان رسید و تو یقیناً بر دروغگویان پیروز و غالب هستی، و سپاس از پروردگار باعظمت که؛ چنین هم شد.

همچنان ابن عباس(رض) فرموده است که: یعنی وعده های خدا تغییرپذیر نیستند. این بخش از آیه در واقع وعده‌ی خدا را تأکید و تقویت می کند.

«وَلَقَدْ جاءَکَ مِنْ نَبَإِ اَلْمُرْسَلِينَ(34)» و همانا از أخبار پیامبران به تو رسیده است، یعنی: در حقیقت اخبار بعضی از پیامبران که تکذیب شده و آزار دیدند، به تو رسیده است که چگونه آنها را نجات داده و آنها را یاری دادیم و بر قوم خود پیروز کردیم، پس آرام باش و افسرده مشو، که خدا مانند آنها تو را نیز یاری می دهد.

وعده ظفر و نصرت که به تو داده شده يك يك انجام میشود؛ کوه از جای خویش میلغزد، امّا وعده الله متعال منحرف نمیشود؛ که میتواند سخنان او را تبدیل کند؛ یعنی آنچه را وی میگوید، غیرواقع گرداند؟! مکذّبین به یاد داشته باشند که جنگ آنها با شخص محمّد صلّی الله علیه وسلّم نیست؛ بلکه با پروردگار محمّد است که وی را سفیر اعظم و معتمد خویش گردانیده، و با نشانه‌های واضح فرستاده؛ تکذیب محمّد صلی الله علیه وسلم تکذیب آیات الله متعال است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴿٣٥﴾

و اگر روی گرداندن آنان [از قرآن و نبوّت] بر تو سنگین و دشوار است،، پس اگر بتوانی راهی در زیر زمین بجویی، یا زینه ای در آسمان بجویی، تا (از زمین یا آسمان) معجزه به آنها بیاوری (ولی چنین نمیتوانی، پس اندوهگین مشو این لجوجان ایمان نمي‌آورند) و اگر الله میخواست البته همه را (اجباراً) بەراه راست جمع (وهدایت میکرد، پس (به حکمت الله) از نادانان مباش. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَبُرَ عَلَيْكَ»: برتو سخت وگران است. «أَنْ تَبْتَغِيَ»: که بجویی، که طلب کنی، «نَفَقًا»: نقب، سوراخ، دالان، تونل. «سُلَّمًا»: زینه. «الْجَاهِلِينَ»: نادانان.

تفسیر:

«وَإِنْ كانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْراضُهُمْ»: پیامبر، برای هدایت مردم، سخت دلسوز و نسبت به ِعراضشان سخت غمگین میشود. طوریکه دراین آیة مبارکه میفرماید: ای محمد! اِعراض و رویگردانی مشرکان از اسلام و از اِجابت دعوت حق بر تو سخت و گران تمام میشود. واقعیت امر اینست که: پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم میخواست به هر طریق که میشود مردم هدایت شوند، امّا مشکل در روحیّه‌ی لجاجت کفّار است که الله متعال هشدار میدهد. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «فَإِنِ اِسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقاً فِي اَلْأَرْضِ»

اگر میتوانی سوراخی را درزمین ایجاد کن (و خود را از این تنگنا نجات بده).

«أَوْ سُلَّماً فِي اَلسَّماءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ» یا وسیله‌ی صعود و عروج به آسمان ها بیا تا برای آنان آیت و دلیلی بیاوری که آنها درخواست کرده اند.

«وَلَوْ شاءَ اَللّٰهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى اَلْهُدى فَلا تَكُونَنَّ مِنَ اَلْجاهِلِينَ(35)» اگر الله میخواست آنانرا به ایمان هدایت میکرد، حتماً این کار را میکرد ولی حکمت او تعالی ایجاب نموده تا آنها را بر ایمان موفق نکند. و انسان آزاد باشد.

پس ای محمد! تو از جملهٔ کسانی که زیاد حسرت و تأسف میخورند و داد و فریاد میکنند و به اسرار قضا و حکمت‌های مقاصد الهی آگاهی ندارند مباش!

مفسر تفسیرکابلی در ذیل این آیة مبارکه مینویسد: مطالبة کفّار این بود که اگر پیامبر صلی الله علیه وسلم، پیغمبر است، باید همیشه با وی نشانی باشد که هرکه آن را بیند، به یقین و ایمان مجبور شود! چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم به هدایت تمام جهان حرص داشت، شاید به دل مبارك میگذشت که این مطالبه کفّار نفاذ یابد؛ بدین جهت، خداوند تربیت فرموده که در تکوینیّات پیرو مشیت الهی باش؛ مصالح تکوینی مقتضی این نیست که تمام جهان به ایمان آوردن مجبور شود؛ ورنه الله قادر بود بدون وساطت پیغمبران و معجزات و آیات، از نخست، همه را به راه راست جمع گرداند. چون حکمت خداوند متعال به نشان دادن چنین معجزات مجبورکننده و نشانه‌های فرمایشی مقتضی نیست؛ پس که قدرت دارد که برخلاف مشیّت الهی در زمین نقب زند، و بر آسمان زینه نهد، و چنین معجزی که مجبور کننده و برطبق فرمایش آنها باشد، نشان دهد؟! امید وقوع چیزی که برخلاف قوانین حکمت و تدبیر الله باشد، کار جاهلان است. (تفسیر کابلی).

شأن نزول آیه:

مفسران در شأن نزول این آیة مبارکه می نویسند: کفّار به رسول الله صلی الله علیه وسلم

(c) ketabton.com: The Digital Library

میگفتند: ما هرگز به تو اِیمان نخواهیم آورد، مگر آنکه زمین را شکافته برایمان چشمه‌ای جاری سازی: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً» (اسراء، 90.)، یا به آسمان روی: «أَوْ تَرْقى فِي السَّماءِ» (اسراء، 93) شاید آیة اشاره به نوع درخواست‌های نابجای آنان باشد که اگر زمین را بکاوی یا زینه به آسمان بگذاری و خود را به اصطلاح با آب و آتش بزنی، سودی ندارد. در دعوت تو نقصی نیست، اینان لجوج اند، پس برای ارشادشان این همه دلسوزی نکن.

خوانندگان گرامی !

خداوند متعال در آیات متذکره قبلی، مردم را به دو دسته تقسیم کرد: دسته ای هدایت را بر گمراهی ترجیح میدهند و دسته‌ی دیگر گمراهی را از هدایت برتر و نیکوتر می پندارند.
اینک در آیات (36 الی 37) یکبار دیگر به گروه دسته‌ی اول اشاره می کند که: با اندیشه و تأمل و درک و فهم عمیق، دلایل قرآن را می شنوند و به آن عمل میکنند؛ اما دسته‌ی دوم، مرده دلانی هستند که راه درک و اندیشه را بر روی خود بسته اند و حقیقت را نمی پذیرند.

إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴿٣٦﴾

فقط کسانی [دعوتت را] می پذیرند که [سخنانت را با دقّت، تدبّر، اندیشه و تفکّر] میشنوند، [مشرکان و کافران لجوج، مردگان اند و آنها که روح انساني را از دست داده اند ایمان نمي آورند] وخدا مردگان را [در قیامت] زنده میکند، آنگه [برای حسابرسی] به سوی او بازگردانده می شوند.(۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَسْتَجِيبُ»: می پذیرد، اِجابت می کند. «يَسْمَعُونَ»: می شنوند، می فهمند و از آن پند میگیرند. «الْمَوْتَى»: جمع میت، مردگان، کافران، بی باوران، کافران به مردگان تشبیه شده اند. «يَبْعَثُهُم»: آنان را زنده می کند. (فرقان)

تفسیر:

«إِنَّما يَسْتَجِيبُ اَلَّذِينَ يَسْمَعُونَ»: از تو ای محمد تنها کسانی پیروی واستجابت میکنند، دعوت حق را «که میشنوند» به شنوایی فهم وقبول و به آنچه آورده‌ای ایمان می‌آورند که نزد آنها استعداد پذیرش و قبول باشد و به اصطلاح گوش شنوا و پذیرا دارند و به دقت گوش فرا می دهند.
«وَ اَلْمَوْتى يَبْعَثُهُمُ اَللّهُ»: «و مردگان را خداوند در روز قیامت بر می اگیزد پس به سوی او بازگردانیده می شوند.»: چنانکه الله متعال در روز قیامت مردگان را بر می‌انگیزد، همین طور ممکن است که دل‌های مرده این گروه کفار را به سوی فهم آنچه که تو به همراه آورده‌ای، متمایل و راهیاب گردانیده و این دلمردگان را زنده دل گرداند.
بلی واقعیت همین است؛ کسیکه حیات معنوی ندارد و حقّ پذیر نیست، مرده است. چون حیات به معنای خوردن و خوابیدن حیوانات هم دارند.
ابن کثیر در این مورد می نویسد: مقصود از آن کفار است؛ چون آنها قلبشان مرده است، پس خدا آنها را به مرده تشبیه کرده است. این تعبیر از باب توهین و سرزنش آنها است. (ابن کثیر 576/1.).
طبری گفته است: یعنی خدا کفار را با مرده ها حشر و زنده می کند، از این رو الله متعال آنها را در شمار مردگان قرار داده است که صدا را نمی شنوند و دعا را درک و فهم نمی

(c) ketabton.com: The Digital Library

کنند، و فهم سخن را ندارند؛ چون در آیات و دلایل خدا نمی اندیشیدند و از آیاتش پند نمیگیرند و متذکر نمیشوند، تا از تکذیب پیامبران منزجر شوند. (تفسیر طبری 341/11.).
«ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ(36)» اما خدای تعالی مردگان مقبره ها را از قبر ها بیرون میکند تا در روز قیامت به حساب و کتابشان رسیدگی کند.

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴿٣٧﴾

و (مشرکین به طور اعتراض) گفتند: چرا معجزه به خواست آنها از طرف پروردگارش بر او (پیغمبر) نازل نشد؟ بگو: یقیناً الله قادر است بر اینکه معجزه نازل کند. ولیکن بیشتر آنها (حکمت از نازل نکردن معجزۀ فرمایشی را) نمی‌دانند.(۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آیَة»: معجزه. «لایعلمون»: نمی دانند، نزول معجزه، مایه‌ی نابودی آنان خواهد بود، اگر آن را نپذیرند.

تفسیر:

«وَقالُوا لَوْلا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ» مشرکان میگفتند: چه میشد که بر محمد صلّی الله علیه وسلّم معجزه‌ای که دال بر صدقش باشد مانند شتر صالح و عصای موسی و دسترخوان مسیح نازل می شد.
امام قرطبی میفرماید: بعد از ظهور دلایل و اقامه ی حجت به وسیله ی قرآن که از آوردن یک سوره مانند آن ناتوان ماندند، از روی لجاجت و ایجاد دردسر چنین خواستند. (تفسیر قرطبی 419/6.).
«قُلْ إِنَّ اَللّٰهَ قادِرٌ عَلى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً» «بی گمان خداوند قادر است برآن که آیه ای فرو فرستد» یعنی به آنها بگو حق تعالی از این امر ناتوان نیست، زیرا او بر هر کاری قدرت و توان دارد.
طوریکه یادآور شدیم: خداوند متعال قادر است، ولی حکیم هم می باشد و قدرتش آنگاه جلوه میکند که کار و تقاضا حکیمانه باشد.
«وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لايَعْلَمُونَ(37)»: ولی او آیات خودرا بنابر حکمت نازل مینماید ولی مشرکان نمیدانند. یعنی الله متعال بر فرودآوردن معجزه پیشنهادی آنان قادر است، همچنان نمیدانند که در صورت فرودآوردن این معجزه پیشنهادی، فرجام آن، چه قدر برای‌شان سنگین و فاجعه بار خواهد بود.
مشرکان و بی باوران زنده نما، از فرمان پیامبر خاتم سرپیچی میکنند و هیچ دلیل ومعجزه‌ای را لبیک نمیگویند و با ریشخند میگویند: چرا معجزه‌ای حسّی چون عصا، ناقه و مائده از سوی پروردگار بر محمد نازل نگشته است؟ به آنان بگو که: اگرچنین معجزه ای هم فرود آید به آن نمی گروند و نابود می شوند.
معجزاتی راکه مشرکان برای پیامبر صلی الله علیه وسلم مطرح ساختند و انتظار وقوع آنرا داشتند در (سورة الاسراء آیات 90 الی 93). چنین به بیان گرفته شده است: «وَقالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّٰى تَفْجُرَ لَنا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً. أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهارَ خِلالَها تَفْجِيراً. أَوْ تُسْقِطَ السَّماءَ كَما زَعَمْتَ عَلَيْنا كِسَفاً، أَوْ تَأْتِيَ بِاللّٰهِ وَ الْمَلائِكَةِ قَبِيلًا. أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ، أَوْ تَرْقى فِي السَّماءِ، وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتّٰى تُنَزِّلَ عَلَيْنا كِتاباً نَقْرَؤُهُ؛ قُلْ سُبْحانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَراً رَسُولًا».

(c) ketabton.com: The Digital Library

واضح است که بر حضرت پیغمبر معجزات و آیات علمی و عملی بی شمار به سان باران می آمد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه قبلی بیان یافت که: فروفرستادن معجزات حسی و مادی برای الله متعال بسیار سهل وساده است و اگر به سود و مصلحت آنان می بود، چنین می کرد. او به تمام جنبندگان روی زمین مهر می ورزد و آنان را مورد توجه قرار میدهد؛ اما آنان از این مصلحت بی خبر بودند.

اینک درآیات متبرکه(38 الی 39) موضوع دلایل قدرت وکمال علم خداوند متعال مورد بحث قرار داده میشود.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ﴿٣٨﴾

و هیچ جنبنده ای در زمین نیست، و هیچ پرنده ای که با دو بال خود می‌پرد، مگر اینکه آنها (نیز) امتهای گوناگونی مانند شما هستند (که از هدف آفرینش خود تجاوز نمی کنند). و ما در کتاب (قرآن) از بیان هیچ چیزی کوتاهی نکردیم، باز همگی به سوی پروردگار شان محشور می شوند.(۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«دَابَّةٍ» (دبّ): جنبنده. «يَطِيرُ بجناحيه»: با دوبال خود به پرواز در می آید.

«أُمَمٌ»: جمع امت، گروه‌ها، دسته ها. «مَا فَرَّطْنَا»: فروگذار نکرده ایم، کوتاهی و غفلت نورزیده ایم. «الْكِتَابِ»: در این جا؛ یعنی، لوح محفوظ.

تفسیر:

«وَما مِنْ دَابَّة فِی اَلْأَرْضِ»: هر حیوانی که بر روی زمین قرار دارد، «وَلا طائِر يَطِيرُ بِجَناحَيْهِ» و هر پرنده ای که در هوا با دو بالش پرواز میکند، «إِلاّ أُمَمٌ أَمْثالُكُمْ» آنها نیز «امت هایی همانند شماهستند» یعنی: آنها گروه‌ها و دسته‌های گوناگونی همانند شما هستند که هریک درپیدایش، چگونگی زیست، تجمع، تغذیه، نیاز به کار پرداز و مدبرو غیر این از شئون زندگی خویش، دارای نظام و برنامه مخصوص به خود میباشند و خداوند متعال آنان را نیز همچون شما آفریده و روزی داده است و این گروه های مختلف از مخلوقات خدای عزوجل نیز، در حیطه علم و تقدیر و سلطه و احاطه وی قرار دارند.

مفسیر بیضاوی در تفسیر خویش مینویسد: مقصود بیان کمال قدرت و وسعت علم وتدبیر خدا است واین که او بر نزول آیه قادر است. (بیضاوی ص 170.).

«ما فَرَّطْنا فِی اَلْكِتابِ مِنْ شَیْءٍ»: یک ذره از امر دین را که مورد نیاز انسان باشد ترک نکرده و از آن غافل نبوده ایم. و تمام امور مربوط به آنان را بیان کرده ایم. گویا منظور از کتاب، لوح المحفوظ است. و معنی آن چنین است: که خداوند متعال تمام حوادث را در آن به ثبت رسانده است و هیچ چیز را در لوح المحفوظ نانوشته نگذاشته است. (طبری و زمخشری و جلالین این را اختیار کرده اند. أبو حیان در البحر المحیط ترجیح داده است که منظور از کتاب، قرآن است پس گفته است: سیاق آیه چنین اقتضا می کند، و ابن عطیه نیز چنین معتقد است.).

یا مراد؛ قرآن است. یعنی: هیچ چیز از آنچه را که خلق به بیان آن نیاز دارند، فروگذار نکردیم، مگر اینکه قرآن را فراگیر آن ساختیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«ثُمَّ إِلى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ(38)»: و به زودی همه به سوی پروردگار خویش جمع میشوند و آنها را در قبال أعمال شان مورد محاسبه قرار میدهند.
مفسر زمخشری درتفسیر خویش مینویسد: یعنی تمام ملت ها را أعم از حیوان و پرنده جمع میکنیم، تاوان میگیرند و خدا حق بعضی را از دیگران میگیرد. روایت شده استکه حق بی شاخ را ازشاخدار میگیرد. (تفسیر کشاف 16/2.).

معاد و حشر، تنها مخصوص انسان‌ها نیست !

و حرکت همه موجودات به سوی خداوند يك حرکت تکاملی و جلوه‌ای از ربوبیّت الهی است. این تعبیر براین حقیقت دلالت دارد که امت‌های جنبنده و پرنده نیز همچون انسانها محشور می شوند.
ابن جریر، ابن ابی حاتم و بیهقی بروایت ابو هریره نقل کرده اند که در روز قیامت تمام حیوانات، بهایم و پرنده ها نیز دوباره زنده کرده می شوند، و عدل و انصاف خداوندی تا جایی برگزار میشود که اگر حیوان شاخداری حیوان بی شاخی را زده است در آن روز ازآن انتقام گرفته میشود (وهمچنین مظالمی که بین بقیه حیوانات شده به معرض انتقام گذاشته میشوند و هنگامی که نسبت به همه حقوق و مظالم انتقام گرفته میشود به آنها دستور میرسد که همه خاک باشید؛ همه حیوانات فوراً خاک میگردند. این آن زمانی است که کفار در آن می گویند: یالیتنی کنت ترابا، یعنی کاشکی با من هم همین برخورد می شد که من هم خاک می شدم و از عذاب جهنم نجات می یافتم.
امام بغوی در روایتی دیگر از حضرت ابو هریره نقل کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که در روز قیامت همه حقوق حقداران ادا میگردند تا اینکه انتقام بز بی شاخ از شاخدار نیز گرفته می شود.

اِهتمام خاص به حقوق مخلوقات:

این در نزد هرکسی معلوم ومسلم است که حیوانات به هیچ شریعت و احکامی مکلف نیستند؛ تنها جن و انس هستند که به اینها مکلف می باشند بدیهی است که با غیرمکلف برخورد سزا و جزا نخواهد شد؛ لذا علما فرموده اند که: اِنتقام گیری بین حیوانات از نظر مکلفیت نمی تواند باشد، بلکه مبتنی بر نهایت عدل و انصاف خداوندی است، که اگر حیوانی بر دیگری ظلمی انجام داده باشد انتقام از اوگرفته خواهد شد وروی بقیه اعمال آنها سزا وجزایی مرتب نخواهد شد. از این معلوم گردید که معامله حقوق و مظالم خلق الله با همدیگر آنقدر سنگین است که حیوانهای غیر مکلف نیز از آن نمی توانند آزاد گردند؛ اما متاسفانه بسیاری مردم متدین و عبادت گذار نیز از این غفلت می ورزند.

مطالعه کنندگان محترم!

قرآن عظیم الشأن توجّه خاصّی به زندگی حیوانات بعمل آورده است و از یادآوری خلقت، شعور وصفات آنهادر راه هدایت مردم استفاده میکند. «وَ فِي خَلْقِكُمْ وَما يَبُثُّ مِنْ دابَّةٍ آياتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»(جاثیه، 4.) در روایات و تجارب انسانی هم نمونه‌های فراوانی درباره‌ی شعور ودرك حیوانات به چشم میخورد و برای یافتن شباهت‌ها و آشنایی با زندگی حیوانات، باید اندیشه و دقّت داشت. (تفسیر مراغی).

حیوانات هم دارای شعور أند:

از آیات قرآنی و تجارب بر می آید که: شعور، تنها از خصوصیت انسان نبوده بلکه حیوانات هم دارای شعور میباشد. بطور مثال:

(c) ketabton.com: The Digital Library

1 - زمانیکه سلیمان علیهم ألسلام با لشکر خویش از منطقه‌ای عبور می‌کردند، مورچه‌ای به سایر مورچگان گفت: «فوری به خانه‌هایتان بروید، تا زیر پای لشکر سلیمان نشوید». (نمل، 18) ملاحظه میشود که: شناخت دشمن، جزو غریزه‌ی مورچه است، ولی اینکه نامش سلیمان و همراهانش أرتش اویند، این بالاتر از غریزه است.

2 - هُدهُد از شرك قوم سبا مطلع شده، به سلیمان علیهم السلام اطلاع می‌دهد که مردم منطقه‌ی سبأ، خداپرست نیستند. آنگاه مکلف به مأموریّت خاصی میگردد. شناخت توحید و شرك و خطرات و بدی های شرك و ضرورت گزارش به سلیمان علیهم السلام واجرای مأموریّت خاص پیام رسانی، مسأله‌ای بالاتر از غریزه است. (سوره نمل، 22.)

3 - اینکه هدهد در جواب بازخواست حضرت سلیمان از علّت غایب بودنش، عذری موجّه و دلیلی مقبول می‌آورد، نشانه شعوری بالاتر از غریزه است. (نمل، 22- 26.)

4 - هکذا طوریکه قرآن عظیم الشأن میفرماید: همه موجودات، تسبیح گوی پروردگار باعظمت آند ولی شما نمی فهمید، (اسراء 44).

5 - در آیات قرآن، سجده برای خدا، به همه موجودات نسبت داده شده است. «وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ...»(نساء، 114)

6 - پرندگان در مانور حضرت سلیمان شرکت داشتند. «وَ حُشِرَ لِسُلَيْمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ» (نساء، 5.)

7 - آیه‌ی «وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» (مائده، 101.) محشور شدن برخی از حیوانات را در قیامت مطرح می کند.

8 - آیه‌ی «وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ» (نمل، 18)، نشانه‌ی شعور و عبادت آگاهانه‌ی حیوانات است.

9 - وجود وفا در برخی ازحیوانات، از جمله اسب و سگ نسبت به صاحبخانه.

10 - و در نهایت تعلیم سگ شکاری و سگ پلیس برای کشف مواد مخدره، نشانه‌ی آگاهی خاصّ آن حیوان است.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ وَمَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴿٣٩﴾

و آنانی که آیات (و دلائل روشن) ما را تکذیب نمودند، آنها (در حقیقت) کراند و گنگ‌اند و همیشه در تاریکی‌ها اند (تاریکی های کفر وجهل). الله هر کسی را بخواهد، (و مستحق باشد) گمراه میکند، و هر کسی را بخواهد (و لایق وشایسته بیند) به راه راست قرار می دهد.(۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صُمٌّ»: جمع اصم، ناشنوایان، کران. «بُكْمٌ»: جمع أبکم: گنگان، (بایدگفت که: تکذیب وکتمانِ حقّ، «گنگی» و نشنیدن حقّ، «کری» است). «صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»: راه راست، دین اسلام.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا صُمٌّ وَ بُكْمٌ فِي اَلظُّلُماتِ»: کسانی که قرآن و سنّت را تکذیب ودروغ میشمارند، چون کر و ناشنوا هستند کلام الله متعال را نمیشنوند و آن را نمی پذیرند، گنگه اند و حق را به زبان نمی آورند و در تأریکی کفر دست و پا می زنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یعنی نه ازگوینده میشنوند، ونه از دیگری می پرسند، و نه چیزی را در تاریکی دیده میتوانند؛ چون تمام قوای خود را از عدم اعتدال عاطل گردانیدند، به قبول و تصدیق حق چه وسیله می ماند؟

مفسر ابن کثیر در تفسیر این آیة مبارکه مینویسد: این مثل است؛ یعنی حال آنها درجهل وکم علمی ونفهمی، مانند حال کر است که نمیشنود ومانند کرو گنگ است که سخن نمیگوید، وبا وجود این درتاریکی قرار دارد و نمي‌بیند، پس چنین موجودی چگونه به راه راست هدایت شده و از حالتی که در آن قرار دارد بیرون می آید. (تفسیر ابن کثیر 577/1.).

واقعیت اینست که: کفر و عِناد، تاریکی و ظلمتی است که سبب محروم شدن انسان از بهره‌گیری از ابزار شناخت می شود.

«مَنْ يَشَأِ اَللّٰهُ يُضْلِلْهُ وَمَنْ يَشَأْيَجْعَلْهُ عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ(39)»: و هرکه خدای تعالی ارادهٔ گمراهی‌اش را داشته باشد هیچکس نمی‌تواند هدایتش وارشاداش کند و هرکه را هدایت کند هیچکس نمیتواند او را گمراه کند. به یاد داشته باشید که: نتیجه‌ی تکذیب آیات الهی، اضلال و قهر الهی است. و حرکت در راه مستقیم، گوش شنوا و زبان حقگو و روشنایی درون میخواهد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (40 الی 45) در مورد پناه بردن به پیشگاه الله متعال، هنگام سختی و تنگدستی بحث بعمل آمده است.

قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴿۴۰﴾

بگو: اگر راستگویید مرا آگاه سازید، اگر عذاب الله به شما آید، یا قیامت به شما برسد آیا (در آن وقت هم) کسی جز الله را براي حل مشکلات خود) میخوانید اگر (در این گمان تان) صادق هستید؟ (۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَرَأَيْتَكُم»: آیا خودتان را دیدید؟ به من خبر دهید، به نظر شما، چه می بینید؟ آیا اندیشیده اید؟ رأی خود را بگویید. [این تعابیر، شیوه و اسلوب زبان عربی است که مطلب پس ازاین جمله، شگفتی نشان میدهد]. «الساعة»: قیامت، وقت مرگ. تدعون: فرامی خوانید.

تفسیر:

«قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُ اَللّٰهِ أَوْ أَتَتْكُمُ اَلسّاعَةُ»: بگو: چه می بینید، اگر عذاب الله متعال در دنیا به سراغ شما بیاید آیا کسی هست که این عذاب را از شما دفع کند؟ و یا قیامت شما را دریابد - اگر راستگویید - آیا غیر خدا را به فریاد می خوانید؟

یعنی به من بگویید: اگر عذاب خدا همان طور که دامنگیر پیشینیان شد بر شما نیزنازل شود یاروز رستاخیز به ناگهانی فرارسد از چه کسی استمداد میجویید؟ و چه کسی را می خوانید؟

«أَغَيْرَ اَللّٰهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ(40)»: اگر در این که بت ها برایتان سودی دارند صادق هستید، آیا جز خدا از کسی دیگر میخواهید که سختی و گزند را از شما دفع کند؟

انسان در حال رفاه و زندگی عادّی معمولاً غافل است، ولی هنگام برخورد با سختی‌ها پرده‌ی غفلت از پیش اش کنار زده میشود و فطرت خداجویی و یکتاپرستی انسان ظاهر می شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تجربه نشان میدهد که در همه‌ی انسان‌ها (گرچه به ظاهر کفر ورزند،) فطرت خداجویی هست و به هنگام حوادث در انسان ظاهر میگردد و رسول الله صلی الله علیه وسلم مأمور است مردم را به این فطرت خفته توجّه دهد.

بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ﴿۴۱﴾

[قطعاً چنین نیست]، بلکه (در آن وقت) فقط الله را می‌خوانید، پس اگر (الله) بخواهد آنچه را برای دفع آن دعا می‌کنید، از شما دفع می‌کند، و آنچه را که با او شریک مقرر کرده اید، در آن وقت فراموش می‌کنید.(۴۱)

تفسیر:

«بَلْ إِيّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ ما تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شاءَ»: واقعیت این است که هرگاه مشکلات و سختی های زیاد گردد شما جز خدای یگانه هیچکس دیگر را نمی خوانید که سختی و مشکلات را از شما دفع کند و از خواندن بت‌ها و تندیس های تراشیده دست بر می دارید، واضح است که: همه معبود های خیالی و خود ساخته به هنگام برخورد انسان باحوادث فراموش میشوند. آنان نه تنها فراموش، بلکه اِنکارهم میشوند. طوریکه در آیه‌ی (23 سورة أنعام) خواندیم: «وَ اللَّهِ رَبِّنا ما كُنَّا مُشْرِكِينَ» مشرکان در قیامت با سوگند شرك خود را اِنکار میکنند.

«وَتَنْسَوْنَ ماتُشْرِكُونَ(41)»: زیرا عبادت شما نسبت به این تندیس‌ها بنابر دروغ وبهتان وزیان است. درسختی‌هاست که حق و باطل واضح می‌گردد. بلی واقعاً بازگشت انسان درمواقع سختی به‌سوی خدای عزوجل، خوددلیل قاطعی است براین که ایمان به الله متعال و یگانگی وی، در فطرت انسان سرشته شده است.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد: اگر مصیبت بزرگی بر انسان فرود آید و یا مرگ با آن چهره ی وحشتناک خود در برابر انسان قرار گیرد، او پناهگاهی به جز الله یگانه نخواهد یافت. در چنین شرایطی حتی مشرک ترین مشرکان معبودان خود را فراموش کرده الله واحد را به فریاد می خوانند و متعصب ترین ملحدان نیز دست ها را به سوی خدا دراز میکنند. در این جا همین نشانه برای حق نمایی ارائه شده است، چرا که این نشانه دلیلی بر این امر است که شهادت خداپرستی و توحید در وجود هر انسانی وجود دارد و هر چند پرده های غفلت و جهالت آن را پوشانده باشند اما باز هم روزی خودش را نشان خواهد داد.

عکرمه پسر أبو جهل بامشاهده‌ی همین نشانه توفیق ایمان نصیبش شد. هنگامی که مکه به دست محمد صلی الله علیه السلام فتح شد او به سوی جده گریخت و با سوار شدن بر یک کشتی راه حبشه را در پیش گرفت. در بین راه طوفان سختی به وقوع پیوست وکشتی با خطر مواجه شد. در آغاز همه بتها و خدایان را صدا می زدند، اما هنگامی که شدت طوفان افزایش یافت و مسافران یقین کردند که هم اکنون غرق خواهند شد، همه گفتند، اکنون زمانی نیست که کسی به جز الله را به فریاد بخوانیم، تنها او اگر بخواهد می توانیم نجات پیدا کنیم. در این هنگام بود که چشمان عکرمه باز شدند و قلب او ندا در داد که اگر در این جا به جز الله یاوری وجود ندارد، در جاهای دیگر و شرایط دیگر نیز وجود نخواهد داشت. این یک نقطه‌ی عطف در زندگی عکرمه بود. او در همان لحظه با الله پیمان بست که اگر از این طوفان نجات پیدا کند، راساً نزد محمد صلی الله علیه السلام میرود و دست در دست او می گذارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

او به این عهد خود وفا کرد و نه تنها مسلمان شد، بلکه بقیه ی عمر خود را در سعی و تلاش در راه خدا سپری کرد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ﴿۴۲﴾

و بی تردید ما به سوی امت هایی که پیش از تو بودند [پیامبرانی] فرستادیم؛ (لیکن ایشان را تکذیب نمودند با پیامبران به مخالفت و دشمنی برخاستند) پس آنها را به سختی‌ها (در اموال) و مصیبت‌ها (در ابدان) دچار کردیم، تا تضرع و زاری نمایند (بیدار شوند و در برابر حق) تسلیم گردند.(۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الباساء»: از بؤس به معنی فقر، تنگی معیشت و سختی، مصیبت، گرسنگی.

«الضَّرَّاءِ»: از ضرر به معنی بلا آمده است. زیان، مریضی، غم و اندوه.

«يَتَضَرَّعُونَ» (ضرع): خاکساری و فروتنی می کنند، اطاعت و فرمانبرداری میکنند. (فرقان)

تفسیر:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنا إِلى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِکَ»: بعثت انبیا در میان مردم، یکی از سنّت‌های الهی در طول تاریخ بوده است. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: پیش از تو (این هم تسلی خاطر پیامبر صلّی الله علیه وسلّم) است؛ پیامبرانی متعددی را به سوی أقوام شان مبعوث کردیم، اما آنها را تکذیب کردند.

«فَأَخَذْناهُمْ بِالْبَأْساءِ وَالضَّرّاءِ»: این بود که ما آن‌ها را در زندگی‌شان دچار فقر، سختی، کمبود أموال، آفات و بلیات نموده در أجسام شان نیز آنها را آسیب رسانیدیم.

امام قرطبی گفته است: بأساء مربوط به أموال است و ضراء مربوط به بدن، و اکثر علماء نیز همین نظر را دارند. (تفسیر قرطبی 424/6).

«لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ(42)» به این امید که با دعا ونیایش به سوی خدای خود بازگردند و از گناهان توبه کنند و در برابر او تعالی با طاعت و عبادت خاضع و فروتن شوند.

باید گفت که: پیامبران راه خیر و سعادت را به مردم آموختند و آنان را اندرز حکیمانه دادند؛ چون سودی نکرد، خدا به أنواع رنج و مشقت دچارشان نمود تا بیدار شوند و از عذاب سخت و آخرت نجات یابند. چون بسیاری در شرک وتباهی فرورفته بودند، آزمون أثر نکرد و دلهایشان، از سنگ سخت تر گشت و شیطان هم کردار بدشان را زیبا ساخت. بار دیگر خداوند، در نعمتها را برایشان بازکرد تا آن طور که بخواهند، از آن برخوردار شوند؛ اما ناگهان، آن همه ناز و نعمت، به ناامیدی مبدل شد و جهانی از شرک و فساد آنان، آسوده خاطر گشت و شرک برچیده شد.

نمونه این نوع عذابها بر امم گذشته به شکل های مختلف از زمین یا آسمان و یا عذاب عمومی دیگر نازل گردیده است. مثلاً قوم نوح(ع) علل به وسیله طوفان آب که قله کوه‌ها هم از آن محفوظ نماند، نابود گشت. قوم عاد با وزش متوالی هشت روز طوفان باد وقوم ثمود توسط صدای مهیبی از بین برده شدند. آبادی قوم لوط(ع) چنان زیر و روی شد که به صورت پست ترین ناحیه خشکیها در روی زمین در کشور اردن قرار دارد. این ناحیه دارای آبی است که هیچ موجود زنده ای قادر نیست در آن زندگی کند. لذا بحر المیت یا بحر لوط نامیده شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خلاصه اینکه امم گذشته در اثر عصیانشان به عذاب های گوناگونی از أنواع مذکور گرفتار می گردیدند که دفعتاً سبب هلاک شدن تمام قوم می شد.
البته گاهی هم برحسب اتفاق، افراد چنین قوم بامرگ طبیعی ازبین میرفتند به نحوی که بعد از مدتی نه چندان طولانی اسم و رسمی از آنان باقی نمی ماند.
نتیجه دیگری که از آیه مذکور به دست می آید آن است که خداوند متعال هیچ ملتی را دفعتاً به یک عذاب عمومی دچار نمی سازد؛ بلکه جهت آگاه شدن مردم به تدریج با عذاب دچار میگردند، تا شاید انسانهای خوش بخت با درک و مشاهده آن، بر سر عقل آمده و راه انحرافی خود را ترک و به راه راست روی آورند، چنین مصیبتی که سبب هدایت مردم میگردد در حقیقت رحمت الهی است زیرا سبب بیداری از غفلت انسان می گردد.
طوریکه درآیه 21 سوره سجده آمده است: «وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»: یعنی پیش از اینکه ما ایشان را به عذاب بزرگی مبتلا کنیم عذاب کوچکی بر آنها می آوریم تا که به حقیقت پی برده از راه اشتباه بازگردند.

فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿۴۳﴾

پس چرا هنگامی که سختی و عذاب ما به ایشان آمد، زاری نکردند (و منقاد نشدند؟) و لیکن (حقیقت این است که) دل‌هایشان سخت شد. و شیطان هر کاري را که مي‌کردند در نظرشان زینت داد.(۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَأْسُنَا»: منظور شکنجه و عذاب است. «قَسَتْ»: سخت شد، سنگدل گردید.

تفسیر:

«فَلَوْلا إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا»: لولا برای تحضیض و تشویق است؛ یعنی چرا وقتی عذاب بر آنان نازل شد سر ذلت و تسلیم فرو نیاوردند؟ و این به معنی سرزنش و عتاب بر ترک دعا است، و از آنان خبر می دهد که باوجود سبب تضرع، سر تضرع و تسلیم خم نکردند.
درحالیکه تضرّع به درگاه خداوند، سبب رشد وقرب به او و ترك آن نشانه‌ی سنگدلی و فریفتگی است.
«وَلكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ»: علت این امرقساوت قلب‌های‌شان است که پند و اندرز به آنها نفعی ندارد، از اینکه قلبشان سخت بود و برای پذیرش ایمان نرم نشد.
«وَ زَيَّنَ لَهُمُ اَلشَّيْطانُ ما كانُوا يَعْمَلُونَ(43)»: ودیگراینکه شیطان تکذیب آیات و نشانه‌ها و نافرمانی ما را در نظر آنها خوب جلوه داده است، از این‌روی پند لازم را از آیات و نشانه‌های ما نگرفتند. یعنی: با مصمم ساختن‌شان بر کفر، به اغوایشان پرداخت. در این هیچ جای شکی نیست که: انسان فطرتاً زیبایی را دوست دارد تا آنجا که شیطان نیز از همین غریزه، او را اغفال می‌کند. در نهایت باید بعرض رسانیده شود که: ریشه‌ی غرور و ترك تضرّع، مفتون شدن به تزیینات شیطانی است.

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ﴿۴۴﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس چون حقایقی را که [برای عبرت گرفتن شان] به آن یادآوری شده بودند، فراموش کردند، دروازه‌های هر چیز را بر آنها گشودیم، تا چون به آنچه که داده شده بودند خوشحال شدند؛ (و دل به آنها بستند) ناگهان آنها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم) در این هنگام همه مایوس شدند (و درهاي امید به روي آنها بسته شد!)(۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَا ذُكِّرُوا بِهِ»: آنچه به آنان اندرز داده شد.«مُبْلِسُونَ»: ناامیدان و سرگشتگان، غمناکان. «ابلس»: محزون و اندوهناک شد، «مبلس»: کسی‌است که به سبب شدت بدبختی و بدروزی‌ای که بر وی فرود آمده است، غرق حُزن و أندوه گردیده و از هر خیری مأیوس می شود. و «ابلیس» نیز از آن است؛ چون از رحمت خدا نومید است. (غریب القرآن ابن قتیبه ص 23.).

تفسیر:

«فَلَمّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ»: بی‌توجّهی به هشدار أنبیاء ظلم است. آیة مبارکه میفرماید: پس وقتیکه از ما نافرمانی نموده و آیات و نشانه‌های ما را تکذیب کردند و مصیبت ها و بلیات نیز به حال آن ها نفعی نکرد.

در دو آیة فوق الذکر خواندیم: ما أفرادی را مبتلا وگرفتار می‌کنیم تا تضرّع کنند، در این آیه بیان میدارد: «نَسُوا ما ذُكِّرُوا» برخی از انسانها بادرنظرداشت اینکه مبتلا به مشکلات میشوند، باز الله متعال را فراموش میکنند. ولی باید گفت که: مهلت دادن به مجرمان وسرگرم شدن خلافکاران، یکی ازسنّت‌های الهی است.

«فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَيْءٍ»: به عنوان فریب و سرگرم کردن، دروازه‌های خیر و برکت هر چیز را بر آنها بازکردیم و آنها در دنیا به کثرت اموال و اولاد و صحت جسمی و رفاهیت رسیدند، «حَتّى إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا» تا به آن نعمت دل خوش و مسرور شدند و بیشتر در ناز و نعمت فرو رفتند.

تا زمانی که اِسراف کردند و در راه بد گام برداشته و سرکش شدند و ثروت و سرمایه آنان را پسند آمد و این همه فریب شان داد، «أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَإِذا هُمْ مُبْلِسُونَ (44)»

مرگ و قهر الهی، ناگهانی می‌آید، پس باید همیشه برای آن آماده بود، طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: در چنین حالتی آنها را به طور غیر مترقبه و به‌گونه‌ای که اصلاً انتظار آن را نداشتند، به عذاب گرفتار کردیم و از آنها تمام نعمت های شان را ربودیم و بر آنها سخت‌ترین عذاب و مجازات را نازل کردیم این بود که همهٔ خیرها و برکت‌ها از آنها قطع شد و از هر فضلی در افلاس قرار گرفته و همه چیز خود را از دست دادند. نباید فراموش کرد که: روزی آمدنی است که: شادی و خوشحالی عیّاشان، ناگهان به ناله‌ی مأیوسانه تبدیل خواهد شد.

در حدیثی عقبه‌بن عامر (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده است که فرمودند: «هرگاه شخصی را که دارای ثروت و نعمت های زیادی بود وبرانجام کارهای گناه اصرار داشت، مشاهده کردید بدانید که با او «استدراج» میشود، یعنی اینکه خوشی زندگانی وی علامت آن است که عذاب شدیدی به دنبال خواهد داشت. (رواه أحمد عن عقبة بن عامر كذا في تفسير ابن كثير)

همچنین از عباده بن صامت(رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «چون الله متعال برای قومی بقا یا رشدو بالندگی را اراده داشته

(c) ketabton.com: The Digital Library

باشد، به‌آنان وارستگی ومیانه‌روی در تنعمات را ارزانی میکند و چون به آنان اراده نابودی و ریشه‌کن شدن را داشته باشد، دروازه خیانتی را بر آنان میگشاید». آنگاه این آیه کریمه وآیه بعدی راتلاوت کردند.

ابن جریر از مفسرین معروف به روایت از عباده بن صامت و نقل کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: هرگاه خداوند بخواهد ملتی را ترقی دهد آن را از دو ویژگی برخوردار می سازد: ۱- اعتدال و میانه روی در کارها ۲- عفت وعصمت یعنی اجتناب ازکارهایی که بر خلاف حق است؛ و هرگاه بخواهد قومی را هلاک و برباد گرداند در خیانت را بر او می گشاید یعنی او با وجود خیانت و بدکرداری هم پیروز به نظر می رسد.

فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿۴۵﴾

و (به این ترتیب) بنیان قوم ظالم ریشه کن شد. و تمامی ستایش مخصوص الله است که پروردگار جهانیان است.(۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دابِرُ»: آخر. دابر القوم یعنی نسل بعدی آنان، قرطبی گفته است: یعنی منقرض و نابود شدند.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که؛ ظلم ماندنی نیست ظلم تمدّن‌ها را ریشه‌کن می‌کند. و در این هیچ جای شکی نیست که: انقراض و نابودی ظالمان بطور، حتمی و ضروری است. طوریکه درآیه مبارکه میفرماید:«فَقُطِعَ دابِرُ اَلْقَوْمِ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا»: پس بنیان وریشه ظالمان برکنده شدند و همگی آنها هلاک و تباه شدند. یعنی: همه آنها از اول تا آخر به طور یکپارچه ریشه‌کن و نابود شدند و بعد از آن، دیگر به ساحت وجود دنیوی ودوران رشد و توسعه و بالندگی باز نمی‌گردند.

«وَاَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ اَلْعالَمِينَ(45)» بناءً هنگام نابودی ظالمان، باید الله را شکر کرد و از الله متعال شکر وسپاس بعمل آریم که آنها را هلاک و نابود ساختند، چون در این امر نصرت حق ومحو باطل نهفته است وحق تعالی در هر حالی ستایش می گردد، زیرا رحمت او فضل و عذابش عین عدالت است.

حسن بصري(رح) گفته است: قسم به خدای کعبه! حیله ای بود که دامنگیر این قوم شد، نیازشان برآورده شد وآنگاه گرفتار شدند.(اخراج از امام احمد.).

همچنین ازفحوای این آیه مبارکه درمی‌یابیم که: رفاه و نعمت، همچون ابتلای شدت، ابتلای دیگری است وابتلا درنعمت، سخت‌تر از ابتلا در مصیبت است.

مفسر زمخشری درتفسیر خود و در رابطه با آیه مبارکه: «فَقُطِعَ دابِرُ اَلْقَوْمِ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا وَ اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ اَلْعالَمِينَ» فرموده است که: این آیه وجوب حمد و ثنا را هنگام فرود آمدن نعمت ها، که نابودی ظالمان از بزرگ‌ترین آنهاست، الله متعال را ستایش گویند زیرا ظالمان - یعنی آنان که در زمین فساد کرده و در صلاح نمی کوشند، بر بندگان الله متعال از هر سختی و مصیبتی سخت‌تر و خطرناکترند.

پس بارخدایا! بندگان مؤمنت را از ظلم ظالمان برهان و شر آنها را از سرشان کم کن و ریشه آنها را برکن و بر ویرانه‌های ستم آنان کاخ عدل همگانی و همه‌جایی را برافراز. (تفسیر الکشاف 18/2.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندگان گرامی !

موضوع و مبحث اساسی آیات (46 الی 49) وایات که قبلاً به بیان گرفته شد، در مورد اِثبات قدرت الهی، آوردن دلیل بر وجود و یکتایی الله متعال و بیان وظایف مهم پیامبران است که شرک را باطل و تباه گردانیده اند.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ﴿۴۶﴾

[به آنان که برای الله به خیال باطلشان شریکانی قرار داده اند] بگو: مرا آگاه سازید، اگر الله شنوائی تان را و چشم های تان (بینائی تان) را بگیرد و بر دل‌های تان مهر زند، (که چیزي را نفهمید) کیست معبودی به جز الله که آنها را به شما برگرداند؟ ببین که چطور آیات خود را به شیوه‌های مختلف بیان میکنیم؟ بازهم آنها (از این آیات) اعراض می‌کنند.(۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَرَأَيْتُمْ»: به من خبر دهید، چه می بینید؟. «خَتَمَ»: مهر نهاد، پایان داد. «نُصَرِّفُ»: به گونه های مختلف بیان میکنیم. «يَصْدِفُونَ»: روی میگردانند، روی بر میگردانند، پشت می کنند.

تفسیر:

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اَللّٰهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصارَكُمْ» بگو: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم مرا با خبر کنید، اگر الله شنوایی وبینایی شمارا بگیرد وکر وکور بمانید، در این هیچ جای شکی نیست که: گوش وچشم و عقل، ابزار شناخت انسان و از مهمترین نعمت‌های الهی بشمار می رود.

«وَخَتَمَ عَلى قُلُوبِكُمْ» و پرده و مهر غفلت بر قلوبتان بکشد و عقل و فهم و دانش زایل شود،، آیا جزالله متعال، کدامین معبود آنها را به شما باز میگرداند؟ در این جا مراد از مهر نهادن بر قلب ها سلب کردن توان اندیشیدن و درک کردن از آنهاست.

«مَنْ إِلٰهٌ غَيْرُ اَللّٰهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ» آیا غیر از خدا هیچ احدی قادر است آن را به شما بازگرداند؟

«اُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ اَلْآياتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ(46)» بنگر، چگونه آیات و دلایل خود را به شیوه‌های گوناگون بیان میکنیم؛ و توضیح میدهیم ولی آن ناباوران، روی بر میگردانند. و پندپذیر نیستند؟ واقعیت امر اینست که: برای انسان‌های لجوج، هر نوع بیانی بی‌اثر است.

قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ﴿۴۷﴾

بگو: به من خبر دهید اگر عذاب خدا ناگهان [مانند صاعقه و صیحه آسمانی] یا آشکار [مانند امراض مهلک] بر شما بیاید، (پس شما چه می‌توانید کرد؟ و) آیا جز قوم ظالم و ستمگار (کسی دیگر) هلاک می شود؟ (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَغْتَةً»: ناگهان. «جَهْرَةً»: آشکارا. «بغتة أو جهرة»: شب و روز.

تفسیر:

«قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُ اَللّٰهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً»: به آن تکذیب کنندگان بگو: به من خبر دهید که اگر بر شما عذاب الهی به طور ناگهان و بدون هشدار و اطلاع قبلی و در شب یا در روز روشن بر شما نازل شود.

«بَغْتَةً»: (ناگهانی) یعنی به طور غافلگیرانه و بدون بروز هیچگونه علامت، نشانه و مقدمه‌ای که بر رسیدن عذاب دلالت کند، یعنی از سرکشی خود و مهلت الهی مغرور نشوید،

(c) ketabton.com: The Digital Library

شاید عذاب خدا ناگهانی فرارسد. «أَوْ جَهْرَةً، یا آشکارا» جهره: عذاب آشکار این است که بعد از بروز مقدماتی که بر وقوع آن دلالت کند، روی دهد و با آن نشانه‌ها دریابند که لابد عذاب الهی آمدنی است.بلی! اگر چنین شود؛ «هَلْ يُهْلَكُ إِلاَّ اَلْقَوْمُ اَلظّالِمُونَ (47)»: اِستفهام اِنکاری و به معنی نفی است؛ یعنی عذاب الله تعالی جز شما هیچکس را نابود نمی کند؛ چون شما کافر و ستیزه گر بودید.

باید گفت وقتی که عذاب الهی نازل شود، هلاکت قطعی است، نه خودشان و نه دیگران قدرت دفاع ندارند. بناءً در توبه نباید تأخیر صورت گیرد. شاید در مماطلت آن عذابی فرود آید که تنها ظالمان متحمّل آن می شوند. هرکه در اوّل از ظلم و عدوان توبه کرده باشد، ازین عذاب نجات می یابد.

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴿۴۸﴾

و ما پیغمبران را نمی فرستیم مگر مژده دهنده و بیم دهنده، لذا هرکس ایمان آورد و اعمال خود را اصلاح کرد، پس هیچ ترسی بر آنها (در روز آخرت) نخواهد بود و نه غمگین می شوند.(۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُبَشِّرِينَ»: نوید دهندگان. «مُنْذِرِين»: هشدار دهندگان. «أَصْلَحَ»: کار نیک کرد و بدیها را زدود.

تفسیر:

«وَما نُرْسِلُ اَلْمُرْسَلِينَ إِلاّ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ»: ما پیامبران را اعزام نمی کنیم مگر برای بشارت مؤمنان به بهشت و انذار کافران به دوزخ. و هدف از ارسال آنها اجابت نمودن درخواست و پیشنهادهای کافران نیست.

«فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ(48)»: قبل از آن باید گفت که: صالح بودن کافی نیست، مصلح بودن لازم است. طوریکه میفرماید: و هرکه به الله ایمان آورد و عمل صالح انجام بدهد و پیامبران را تصدیق کند هرگز از امور هولناکی که در آینده‌اش واقع میگردد و همچنان از اعمال خویش در واهمه و نگرانی قرار نخواهد داشت. چون آخرت منزلگاه مکافات پرهیزگاران است.

باید گفت که: اِیمان و عمل صالح، انسان را از أمراض روحی وروانی چون خوف ترس و أندوه بیمه میکند. و بصورت کل گفته میتوانیم که بیمه نامهٔ صحی انسان، در سایه‌ی ایمان و عمل صالح است.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴿۴۹﴾

و آنان که آیات ما را تکذیب کردند، به سزای نافرمانی هایشان عذاب به آنان خواهد رسید.(۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَمَسُّهُم»: به آنان میرسد، آنان را لمس می کند. «بِمَا كَانُواْ يَفْسُقُون»: به خاطر نافرمانی که می کردند. «يَفْسُقُون»: نافرمانی می کنند، سرباز می زنند.

تفسیر:

«وَاَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا يَمَسُّهُمُ اَلْعَذابُ بِما كانُوا يَفْسُقُونَ(49)» و آنانی که تمام آیات قرآنی و نشانه‌های موجود در هستی که ما ارائه کردیم تکذیب کند آنها را به علت خروج از طاعت

(c) ketabton.com: The Digital Library

خویش و پیروی نکردن پیامبران ما عذاب سخت خواهیم کرد. و باید گفت که: مداومت بر فسق، زمینه‌ساز عذاب الهی است. ابن عباس(رض) گفته است: «یفسقون» به معنی «یکفرون» است.(زاد المسیر 42/3.).

خوانندگان گرامی!

آیات متبرکه(50 الی 53) ادامه مبحث گذشته وتبیین حدود ووظایف پیامبران الهی را به بیان گرفت است. خداوند متعال میخواهد، پیامبر، به همه بفهماند که برانگیختن وی، برای بشارت وهشدار است وبگوید: گنجینه ها وخزاین الله نزد من نیست، ازعلم غیب بی خبرم(سوره جن 26 و27)ومن، فرشته نیستم. آوردن معجزات تنها وتنها به دستور الله می باشد و بس.

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴿٥٠﴾

بگو: من به شما نمی گویم که خزانه ها و گنجینه های الله نزد من است، و نیز غیب هم نمیدانم، ونمیگویم که فرشته‌ام؛ فقط از آنچه به من وحی شده پیروی میکنم. بگو: آیا [اعراض کننده از وحی که] نابینا [ست] و [پیرو وحی که] بینا [ست] یکسانند؟! آیا تفکر نمی‌کنید؟(۵۰)

تشریح کلمات و اصطلاحات:

«خَزَآئِنُ»: جمع خزینه و خزانه، گنجینه ها، جایگاه اندوخته ها. «خزائن الله»: گنجینه های غیبی خدا که جز او کسی از آن خبر ندارد، کانون گنجینه های غیبی الهی. «ملک»: فرشته. «الاعمی و البصیر»: کور و بینا، منظور شخصی گمراه و آگاه است، گمراه چراغ فرا راه ندارد، انسان آگاه و مؤمن، نور تابان حق، راه را برایش تابناک و هموار می سازد. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

باید گفت که: گویا مردم بی ایمان خیال می‌کردند کسی می‌تواند پیامبر باشد که خزائن الهی در اختیارش باشد، یا انتظار داشتند تمام کارهای خود را از مسیر غیب حل کند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در این آیه مأمور میشود با صراحت جلوی توقّعات نابجا و پندارهای غلط آنان را بگیرد و محدوده‌ی وظائف خود را بیان کند و بگوید: معجزات من نیز در چهارچوب وحی الهی است، نه تمایلات شما وبدانید که هرکجا به من وحی شد معجزه ارائه خواهم داد، نه هر کجا وهرچه شما هوس کنید.

«قُلْ لاأَقُولُ لَكُمْ عِنْدِى خَزائِنُ اَللهِ وَلا أَعْلَمُ اَلْغَيْبَ»: ای محمد! به مشرکان که از تو درخواست آیات و خوارق عادت می کنند بگو: که تو مالک خزینه‌های وکنجینه های زمین نیستی تابه کسی چیزی رابخشی و ازکسی دیگر بازداری! او غیب را مگر آنچه من تو را بر آن آگاه مینمایم نمیدانی. فحوای آیه مبارکه باتمام صراحت میرساند که: از پیامبران، نباید توقعات بیجا وبیمورد بعمل اریم.

«وَلا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّى مَلَكٌ»: و تو از جملۀ فرشتگان نیز نمی باشی! برای آنها بگو که تو مانند آنها بشری هستی که خداوند متعال به سوی تو قرآن را نازل نموده و تو را به عنوان پیامبر به سوی آنها فرستاده است.

مفسر بیضاوی گفته است: این آیه زمانی نازل شد که به پیامبر صلّی الله علیه وسلّم می گفتند: اگر پیامبر هستی از خدایت بخواه که روزی ما را فراوان کند و بینوایی ما را به غنا و بی نیازی تبدیل کند، و نفع و ضرر ما را به ما خبر دهد، پیامبر صلّی الله علیه وسلم

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرمود: چنین امری در قبضه‌ی قدرت خداست و در دست من نیست؛ (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین 16/2.) یعنی من ادعای هیچ یک از این سه چیز را نمی کنم، تا عدم اجابت آن را دلیل بر عدم صحت رسالتم قرار دهید.
آیة مبارکه می‌آموزاند که: نگذارید مردم، شمارا بیش ازآنچه هستید بپندارند. شخصیّت‌ها اگر القاب کاذب را از خود نفی کنند، مطمین باشید که جلوی غلوها و بسیاری از انحرافات گرفته می شود.
«إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّ ما يُوحى إِلَيَّ»: در مورد مطالبی که شما را برایش می خوانم، از چیزی پیروی نمیکنم جز آنچه از جانب خدا به من وحکمی میشود.
باید گفت بادرنظرداشت اینکه: پیامبر خزائن الهی و علم غیب ندارد، ولی چون به او «وحی» میشود باید از او پیروی کرد. در ضمن قابل تذکر است که: رسالت پیامبر نه براساس خیال وسلیقه است، نه بر اساس تمایلات اجتماعی یا محیط زدگی، بلکه تنها وتنها براساس پیروی از وحی الهی میباشد. و در این هیچ جای شکی نیست که گفتار و اعمال پیامبران، برای ما حجّت است، چون بر مبنای وحی است.
«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي اَلْأَعْمى وَاَلْبَصِيرُ»: همچنان به آنها بگو: که کافر مانند یک انسان کور و مؤمن مانند یک انسان بیناست، کافر از مشاهدۀ آیات و نشانه‌های الهی کور شده درحالیکه مؤمن آن را دیده است پس این دوتن به هیچ وجه با یکدیگر برابر و مساوی نیستند.
«أَفَلا تَتَفَكَّرُونَ(50)»: آیا آیات و نشانه‌های وحدانیت الله متعال وصدق پیامبر صلی الله علیه وسلم را ملاحظه نمی‌کنند.
مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیة مبارکه می نویسد: اگر چه پیغمبر جدا از نوع بشر نیست؛ امّا، میان او و دیگران تفاوت از زمین تا آسمان است. قوای بشری دو نوع است علمی، عملی؛ میان پیغمبر و غیرپیغمبر در نیروی علمی چنان تفاوت است که میان اعمی و بصیر (بینا و نابینا) تفاوت میباشد؛ چشم دل پیغمبر هر دم برای نظاره مرضیّات الهی وتجلّیات ربّانی باز میباشد، که دیگران از مشاهده آن بلاواسطه محرومند؛ امّا، حال نیروی عملی چنان است که پیغمبر در هر گفتار وکردار خود، و در هر جنبش و سکون خویش، تابع رضای الهی و منقاد حکم خدا میباشد؛ مخالف وحی آسمانی و احکام الهی هرگز قدمی فرانمی‌گذارد، و زبانش حرکتی نمیکند؛ هستی مقدّس او، اخلاق و اعمال او، در تمام وقایع زندگی، تصویری روشن است از تعلیمات ربّانی و مرضیّات الهی، که چون متفکّر در آن فرانگرد، در صداقت و مأمور بودن آن از سوی خدا، ذرّه‌وار شبهتی به وی باقی نمی ماند.

وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَى رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴿٥١﴾

و به وسیله این قرآن کسانی را که از محشور شدن به سوی پروردگارشان میترسند، (چون برای آنها غیر از الله هیچ کارساز و شفاعت کننده ای نیست.
(بترسان آنها را) تا ایشان پرهیزگاری کنند. (۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْذِرْ»: بترسان، هشدار ده. «أَنْ يُحْشَرُوا»: حشر: جمع کردن به یك مكان آن که گرد آورده شوند، محشور گردند. «مِنْ دُونِهِ»: سوای او، غیر او. «شَفِيعٌ»: واسطه، میانجیگر.

تفسیر:

«وَ أَنْذِرْ بِهِ اَلَّذِينَ يَخافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلى رَبِّهِمْ»: ای محمد! به وسیله ی این قرآن مؤمنان

(c) ketabton.com: The Digital Library

را آنانیکه به ملاقات پروردگار خویش یقین و باور کامل دارند، با کتاب الهی بترسان وبرحذر بدار. واقعیت هم همین است که: آمادگی افراد، شرط تأثیر گذاری هدایت انبیاست.
مفسر ابو حیان در این مورد می نویسد: این بدین مفهوم است که: به وسیلهی قرآن کسی را بترسان که امید ایمانش می رود. ولی کافران نافرمان را به حال خودشان بگذار. (البحر 134/4.).
باید یادآور شد که در قرآن عظیم الشأن بارها خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت قرموده است که هشدار توتنها دردل خداترسان اثر میکند، بطور مثال در (آیه 11 سوره یس) میفرماید: «إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمنَ» همچنان در(آیه 11 سوره فاطر) آمده است: «إِنَّما تُنْذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ»
«لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلا شَفِيعٌ»: که برای آنها غیر از الله هیچ ولی و دوستداری نیست که بتواند نفع را به آنها جلب و یا ضرری را از آنها دفع کند و نه هم شفاعتگری دارند که در پیشگاه خداوند و به منظور رفع عذاب از آنها شفاعت کند.
«لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ(51)»: آنان را با این کتاب بر حذر بدار، به این امید که با این ترس طاعت الله متعال را انجام دهند و از نواهی او بپرهیزند.
مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: یعنی کسانی که زندگی دنیا چنان مست و غافلشان کرده است که نه در فکر و اندیشه مرگ اند و نه به این می اندیشند که روزی در برابر خدا قرار خواهند گرفت، این پند واندرز هیچ سودی به آنان نمی رساند. هم چنین این پند و اندرز به کسانی که به این امید واهی دل بسته اند که ما در دنیا هر کاری که انجام بدهیم، در آخرت دچار مشکل نخواهیم شد، چرا که دست ما به دامان فلان بزرگ است و او سفارش مارا خواهد کرد ویا فلانی کفارهی گناهان ما شده است، سودی نمی رساند. از این رو این افراد را رها کن و روی سخنت با کسانی باشد که هم در اندیشهی مرگ و حضور در پیشگاه پروردگار جهانیان هستند و هم به امیدهای واهی دل نبسته اند. این پند و اندرز تنها بر چنین کسانی میتواند اثر کند و تنها چنین کسانی هستند که امید اصلاح آنان می رود.

وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴿٥٢﴾

و کسانی را که پروردگار خود را صبح و شام می‌خوانند، در حالیکه خشنودی او را می‌طلبند، از خود مران. چیزی از حساب آنها بر تو نیست و چیزی از حساب تو بر آنها نیست. اگر آنها را از خود برانی، پس از ظالمان خواهی بود.(۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَطْرُدِ»: مران، دور مگردان، طرد مکن. «الْغَدَاةِ»: سحرگاهان، بامدادان.
«الْعَشِيِّ»: شامگاهان، هدف از غداة و عشی، همهی اوقات است. «وَجْهَهُ»: ذات حق.

تفسیر:

شأن نزول آیة مبارکه:

قبل از همه باید گفت که: دین مقدس اسلام، مکتب مبارزه با تبعیض، نژاد پرستی، امتیاز طلبی و باج خواهی است. صحابی جلیل القدر ابن مسعود(رض) در شأن نزول این آیه مبارکه روایت نموده میفرماید: جمعی از بزرگان قریش از کنار حضرت محمد صلّی الله علیه وسلّم گذشتند، دیدند که مصعب، بلال، عمار، خباب وغیر آنها از ضعفا وفقرای

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسلمانان درمحضر رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند، این گروهی از اشراف قریش نزد آن حضرت صلی الله علیه سلم آمدند و گفتند: ای محمد! آیا به همین گروه بی‌همه‌چیز دل خوش کرده و از قومت بریده‌ای؟ آیا همین گروه بینوا هستند که خداوند از میان ما بر آنان منت نهاده است؟ آیا می‌پنداری که ما پیرو همین‌ها می‌شویم؟! آنان را از خود بران! شاید اگر آنان را برانی، ما از تو پیروی کنیم! بدین مناسبت آیه‌ی «وَلا تَطْرُدِ اَلَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ...» نازل شد. (اسباب النزول ص 124.).

«وَلا تَطْرُدِ اَلَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ اَلْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» ای محمد! آن مؤمنان مستضعف و فقرا را از مجلس خویش طردنکن! آنانی که با ذکر و دعا در اول روز وآخر آن به حسن نیت و در کمال اخلاص الله را پرستش می‌کنند، و به درگاه الله تقرب می جویند و جلب رضایتش را می طلبند.

مفسر طبری میفرماید: این آیه در مورد جمعی از مسلمانان مستضعف نازل شد که مشرکان به پیامبر صلّی الله علیه وسلم گفتند: اگر آنها را از خود برانی، ما در کنارت جمع شده و در مجلست حاضر خواهیم شد (طبری 374/11.) و پیامبر صلّی الله علیه وسلم به امید مسلمان شدن آنها چنان قصدی کرد.

باید یادآور شدکه: حفظ نیروهای مخلص، فقیر و مجاهد، مهمتر از جذب سرمایه داران کافر وغیر متعهد است. در ضمن باید یادآور شد که: هیچ امتیازی با «ایمان» برابری کرده نمیتواند.

«ما عَلَيْکَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ»: زیرا نه تو در مورد اعمال آنها مورد بازپرس قرار می‌گیری و نه آنها در مورد اعمال تویعنی در مقابل اعمال و گناه آنها از تو بازخواست نمیشود، همان طور که حضرت نوح علیه السّلام فرمود: «إِنْ حِسابُهُمْ إِلاّ عَلى رَبِّي» باید گفت: حساب همه با الله است، حتّی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز مسئول انتخاب وعمل دیگران نیست، «ما عَلَيْكَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» و خود نیز حساب و کتاب دارد. «وَ ما مِنْ حِسابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ».

مُفَسِر صاوی فرموده است: این قسمت صورت تعلیل ما قبل است و معنی آیه چنین است: اگر در مصاحبت ورفاقت باتو غیر ازجلب رضایت خدا را مدّنظر داشته باشند، در مقابل گناهیکه مرتکب میشوند و آنچه که درقلبشان میگذرد، تو مؤاخذه نمیشوی. این تعبیر به فرض تسلیم شدن در مقابل سخن مشرکان و پذیرش آن می باشد و گرنه الله متعال به صدق و اخلاص آنان گواهی داده و فرموده است: يُرِيدُونَ وَجْهَهُ (حاشیه‌ی صاوی 17/2.).

«وَما مِنْ حِسابِکَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ»: این تأکید به منظور مطابقت کلام با معنی آمده است، و معنی آیه چنین است: تو به حساب آنها مؤاخذه و مورد عتاب قرار نمیگیری و آنها نیز به حساب تو مؤاخذه نمیشوند، پس چرا آنها را از خود می رانی؟ و گویا مقصود از حساب رزق و روزی است؛ یعنی نه روزی آنها بر تو میباشد و نه روزی تو بر آنها، بلکه خداست که روزی تو و آنها را میدهد. (طبری و بعضی از مفسرین چنین نظری دارند.).

یعنی هر شخصی خودش مسئول کارهای نیک و بد خویش است. نه شما جوابگوی کارهای هیچ یکی ازاین ایمان آورندگان هستیدونه آنان جوابگوی کارهای شما هستند. آنان نه میتوانند نیکی ای از نیکی های شما را سلب کنند ونه میتوانند بدی ای از بدی های خود را بر دوش شما بگذارند. پس چرا آنان را در حالیکه تنها در جستجوی حق نزد تو آیند باید از خودت برانی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ اَلظّالِمِينَ(52)»: واگر تو آنها را از مجلس خود طرد کنی در واقع اشتباه بزرگی را مرتکب شده و هرگز راه حق را نپیمودی و مرتکب ظلم و ستم شدی و عدالت نکردی!

این تعبیر برای بیان احکام است وگرنه وقوع چنین امری از پیامبر صلی الله علیه وسلم بسی بعید و غیر ممکن است.

مفسر امام قرطبی فرموده است: این مانند فرمودهی لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ میباشد. خدا می دانست که او شریک قرار نمی دهد و عملش هم تباه نمیشود. (تفسیر قرطبی 434/6).

وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ﴿٥٣﴾

و این گونه ما بعضی از آنها را (مستکبران را) به بعضی دیگر (مستضعفان) آزمودیم، تا(مستکبران با تعجب و استهزا) بگویند: آیا اینها (همان مردمی)اند که الله از میان ما بر آنها منت نهاده است؟ (و نعمت ایمان به آنها بخشیده) (بلی!) آیا الله به احوال شکر گزاران دانا نیست؟.(۵۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَتَنَّا»:آزمودیم، امتحان کردیم.«أهؤلاء»:آیااینها.«منَّ»:منت نهاد، نعمت داد.

تفسیر:

«وَكَذٰلِكَ فَتَنّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ»: این سنّت و روش الله متعال است که برخی ازبندگان خود را توسط بعضی دیگر مورد ابتلا و آزمایش قرار میدهد.

حق تعالی به برخی ثروت، نیرو و تندرستی می دهد و از برخی دیگر این ها را سلب می‌نماید تا بعضی به برخی دیگر نیاز داشته باشند و تا که دانسته شود چه کسی شکر می کند و چه کسی صبر می نماید.

«لِيَقُولُوا أَهؤُلاءِ مَنَّ اَللّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنا»: تا اشراف و ثروتمندان کفاربگویند: آیا خدا در بین ما برضعیفان وفقیران منت هدایت وسبقت به اسلام را نهاده است؟ این را از روی انکار و ریشخند میگفتند، همان طور که می گفتند: «أَهذَا اَلَّذِی بَعَثَ اَللّهُ رَسُولاً» خدا در رد آن ها فرمود: «أَلَيْسَ اَللّهُ بِأَعْلَمَ بِالشّاكِرِينَ (53)»

آیا خداوند خودبه احوال شکر گزاران اگاه نیست ؟پس شما را چه شده است که جاهلانه اعتراض می کنید و منکر فضل فضلا می گردید؟

شایان یادآوری است که غالب پیروان رسول الله صلی الله علیه وسلم در آغاز بَعْثَتْ، مُستَضعَفان و بینوایان - از مردان و زنان و بردگان - بودند و از أشراف - جز أندکی - از آن حضرت صلی الله علیه وسلم پیروی نکردند، که خداوند متعال در این آیات، از این مستضعفان و همه مستضعفان دیگری که در طول تأریخ، پیشگام پذیرفتن حق و پیشاهنگ قافله آن می‌شوند، تجلیل کرده است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه(54 الی 58) در بارهٔ برخی از مظاهر رحمت الهی، موقف پیامبر با مشرکان را مورد بحث قرار میدهد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور میفرماید که: همه ی مؤمنان را با درود و سلام با اکرام و احترام فراوان، عزت و سربلندی بخشد و پس از تبیین راه گناهکاران وبدرفتاران، مؤمنان را ازپیروی راه و رسم آنان منع دارد.

وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴿٥٤﴾

و هرگاه کسانی که به آیات ما ایمان می آورند به نزد تو بیایند، پس بگو: سلام بر شما و اینکه پروردگار تان بر خود رحمت را لازم گردانیده است. به این طور که هر کس از شما به نادانی کار بدی کند، باز بعد از آن توبه کند و (عمل خود را) اصلاح کند، [مشمول آمرزش و رحمت الله شود]؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.(۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَتَبَ»: نوشته است، مقرر گردانیده است، واجب کرده است. «بِجَهَالَةٍ»: از روی نادانی، از سر نا آگاهی و بی خبری، به نادانی.

تفسیر:

«وَإِذا جاءَکَ اَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآياتِنا فَقُلْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ»: مفسر امام قرطبی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد که این آیة مبارکه: دربارهی اشخاصی نازل شد که خدا پیامبرش را از طرد کردن آنان نهی کرد، پس هروقت آنها را میدید اول او سلام میکرد ومیگفت: خدایی شایستهی سپاس است که در امتم افرادی را قرار داده است که من به آنها سلام کنم. (تفسیر قرطبی 435/6.).

و به خاطر به دست آوردن دل آنها الله به پیامبر صلّی الله علیه وسلّم فرمان داد که اول او سلام کند.

«كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلى نَفْسِهِ اَلرَّحْمَةَ»: «پروردگار تان برخود رحمت را لازم گردانیده» یعنی: بهآن مستضعفان بگو که پروردگارتان از روی فضل و احسان خویش، این رحمت و مهربانی را بر خود واجب گردانیده پس ایشان را به رحمت وسیع پروردگارشان مژده بده. به قولی دیگر، معنی این است: پروردگارتان در لوح محفوظ برخود رحمت را نوشته است.

«أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ»: اگر گناه از روی لجاجت و استکبار نباشد، توبه قابل پذیرش است طوریکه میفرماید: «هرکس از شما که از روی جهالت مرتکب کار ناشایستی شود» یعنی: کار جاهلان را انجام دهد، نه کار اهل حکمت و تدبیر را مجاهد میگوید: یعنی حرام و حلال را تشخیص ندهد و از روی نادانی مرتکب آن شود.

مفسر تفسیر معارف القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: به ظاهر از این آیه چنین استنباط میشود که وعده بخشایش گناه تنها در صورتی امکان پذیر است که عمل گناه به صورت نا آگاهانه انجام گرفته باشد نه به صورت عمد.

اما حقیقت امر چنین نیست؛ زیرا غرض از جهالت، عمل جاهلانه است؛ خواه ازشخص جاهل به معنای واقعی سر زند خواه از شخص غیر جاهل. این مطلب از لفظ خود جهالت تأیید می شود؛ زیرا جهل مقابل علم است و جهالت در مقابل حلم و وقار.

لفظ جهالت در محاوره بر جهالت عملی اطلاق میگردد؛ یعنی اینکه هرگاه با فکر و اندیشه گناه انجام شود در اثر جهالت عملی خواهد شد؛ لذا مقوله بزرگان است که کسی که خلاف احکام خدا و رسول عمل کند جاهل است که مراد از آن جهالت عملی است و نادان و نا آگاه بودن هم لازم نیست؛ زیرا که نصوص بی شمار قرآن و احادیث صحیحه بر این دلالت

(c) ketabton.com: The Digital Library

دارند که گناه با توبه بخشوده میشود چه در اثر جهل و غفلت باشد و چه به صورت عمد انجام گیرد که به سبب شرارت نفس و اتباع هوی باشد در این باره آنچه قابل توجه بوده این است که وعده مغفرت و رحمت گنهکاران مشروط به دو چیز است: اول توبه ودیگری اصلاح عمل؛ توبه عبارت است از ندامت برگناه. در حدیث آمده: «التوبة الندم» یعنی توبه عبارت از ندامت است.

«ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ(54)»: خداوند، رحمت را بر خویش واجب کرده؛ ولی شرط دریافت آن، عذرخواهی و توبه است، طوریکه میفرماید: بعد از آن از گناه پشیمان شده و توبه کند و عملش را نیکو نماید، آنچه را که با معصیت و گناه فاسد کرده بود پس، از روی اخلاص به راه صواب و عمل طاعت باز آید.

«باید بداند که خداوند آمرزنده مهربان است» بر اهل ایمان می‌آمرزد و رحم میکند.

از جمله: «تابَ وَ أَصْلَحَ» آیة مبارکه به وضاحت معلوم میشود که: توبه، تنها يك لفظ نیست، تصمیم و اصلاح هم می خواهد.

یعنی اصلاح عمل در آینده میخواهد؛ اصلاح عمل یعنی تصمیم گرفتن و نهایت سعی و کوشش نمودن تا مجدداً گناه مذکور را مرتکب نگردد که اگر در اثر گناه سابق حق کسی ضایع شده باشد تا حد توان آن را ادا کند چه از حقوق الله باشد و چه از حقوق العباد. حقوق الله مانند نماز، روزه، زکوة، حج و غیره که اگر در این فرایض کوتاهی شده قضا گردند. و حقوق العباد مانند تصرف ناجایز بر اموال کسی یا هتک حرمت آبروی کسی یا ایذارسانی به کسی به وسیله سب و شتم و غیره؛ بنابر این همانطوریکه بر شخص توبه کننده لازم است برای تکمیل توبه ازخداوند طلب آمرزش و مغفرت گناهان خویش را نموده؛ در اصلاح عمل خویش تلاش نماید.

شروط توبه راستین:

علماء در شروط توبه راستین میفرمایند:

1 - پشیمانی حقیقی و راستین از گناه،

2 - بازنگشتن به سوی آن،

3 - ردّ مظالم به صاحب آن،

4 - و پس از توبه کردن، أنجام دادن کردار نیکو و پسندیده.

خواننده محترم!

در توضیح و بیان این آیة مبارکه باید گفت که: ای محمد! هرگاه مؤمنان به خدا و پیامبر و تصدیق کنندگان کتابهای آسمانی با دل و جان و در عمل، نزد تو آیند وازگناهان و لغزشهایشان سؤال کند که آیا راه بازگشت و توبه دارند؟ به آنان بگو: «سلام علیکم» درودتان باد! شما درامان هستید. پس، بدین وسیله، آنان را اکرام کن، دلهایشان را پاک وپاکیزه گردان وآنان را به رحمت فراوان و فراگیر خدا بشارت ده. و بگو: قبول توبه از سوی خدا برای کسانی است، جاهلانه به بدی آلوده شده اند؛ اما بی درنگ پشیمان میشوند...(نساء/17).

وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ﴿٥٥﴾

و اینچنین آیات خود را با تفصیل و روشنی بیان می‌کنیم (تا بفهمند) و تا راه مجرمان آشکار گردد.(۵۵)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُفَصِّلُ»: بیان میکنیم، از هم جدا می سازیم. «لِتَسْتَبِينَ»(بین): تا روشن گردد، تا آشکار شود. «الْمُجْرِمِينَ»: گناهکاران.

تفسیر:

«وَكَذٰلِكَ نُفَصِّلُ اَلْآيَاتِ»: همان طور که در این سوره دلایل و براهین را بر گمراهی های مشرکین به تفصیل بیان کردیم، دلائل را نیز بر تو بیان می‌کنیم و حجّت و معجزات را واضح می سازیم تا حق ظاهر شود و باطل و راه منحرفان تکذیبگر واضح گردد.

«وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ اَلْمُجْرِمِينَ(55)» «تا راه و رسم مجرمان آشکارگردد» یعنی: تا ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! راه و روش کافران و معاندانی که تو را به راندن مستضعفان امر میکنند، از راه و روش مؤمنان، بر تو متمایز گردد.

قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ﴿٥٦﴾

بگو: من نهی شدم از این که آن کسانی را که شما به جز الله عبادت می‌کنید, عبادت کنم. بگو: من از هوا و خواهشات شما پیروی نمی‌کنم، اگر چنین کنم گمراه شده ام و از هدایت یافتگان نخواهم بود. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُهِيتُ»: منع شده ام، باز داشته شده ام. «أَهْوَاءَ»: جمع هوی، خواسته های بیهوده، هوس ها و آرزوهای باطل. «الْمُهْتَدِينَ»: راه یافتگان.

تفسیر:

«قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ اَلَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللهِ» ای محمد! به آن مشرکان بگو: پروردگار من مرا از شرک نهی نموده یعنی: به ادله سمعی و عقلی برگردانیده شدم از این «که آن کسانی را که شما بجز الله می پرستید، عبادت کنم.» واضح است که در جواب به تمایلات نابجای مشرکان مبنی بر پذیرش بت‌ها و روش آنان، باید با صراحت جواب نفی داد. **در می یابیم که** برخورد و موضع‌گیری‌های پیامبر صلی الله علیه وسلم، از وحی سرچشمه می‌گیرد.

«قُلْ لاأَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذاً وَ ما أَنَا مِنَ اَلْمُهْتَدِينَ(56)» در عبادت غیر الله هرگز از هوی و هوس شما پیروی نمی نمایم که شما گمراهید.

من هدایت پروردگار خود را که به سوی من وحی نموده پیروی می‌نمایم و اگر از راه شما پیروی کنم راه راست را گم خواهم نمود و هدایتی را که خدایم من را با آن گرامی داشته ترک خواهم کرد.

آیه کریمه روشن میسازدکه پیروی ازهوا وهوس، سبب فروافتادن در گمراهی است و هوا پرستی، زمینه‌ی هدایت را در انسان از بین می برد و آنان به همین سبب، از راه یافتگان نبودند.

قُلْ إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ﴿٥٧﴾

بگو من دلیل روشني ازطرف پروردگارم دارم و شما آنرا تکذیب کرده اید (و نپذیرفته اید)و آنچه از عذاب الهی را به شتاب از من می‌طلبید، در نزد من نیست. حکم (نزول عذاب یا

(c) ketabton.com: The Digital Library

رحمت) نیست مگر بدست الله. او بیان کننده سخن حق است، و او بهترین فیصله کنندگان (حق از باطل) است.(۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَیِّنَةٍ»: دلیل، شریعت، قرآن.«کَذَّبْتُمْ بِهِ»: آن را دروغ انگاشتید. «یَقُصُّ الْحَقَّ»: حق رابیان میکند، پیرو حق است.«الْفَاصِلِینَ»:داوران، جدا سازندگان.(فرقان)

تفسیر:

«قُلْ إِنِّی عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّی»: ای محمد! به این کفار بگو: من از سوی پروردگارم دلیل روشنی آورده ام؛ یعنی بر حجتی واضح و آشکار و بر راه راست توحید و عبادت الله متعال قرار دارم که آن را به من وحی کرده است.

واقعیت اینست که: أنبیاء باید بیّنه‌ی الهی داشته باشند، نه آنکه طبق تقاضای روزمرّه‌ی مردم کار کنند.

«وَکَذَّبْتُمْ بِهِ»: ولی شما این وحی را دروغ شماریده.کافران، بیّنه‌ی پیامبر را تکذیب می‌کنند، ولی انتظار دارند او از هواهای نفسانی آنان پیروی کند.

«ما عِنْدِی ما تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ» عذابی که شما در وقوعش شتاب می ورزید، در اِختیار من نیست.

زمخشری گفته است: یعنی عذابی که در آیه‌ی: فَأَمْطِرْ عَلَیْنا حِجارَةً مِنَ اَلسَّماءِ تعجیل، آن را خواسته بودید. (تفسیر کشاف 23/2).

همچنان مفسران مینویسند: که مشرکان از فرط تکذیب و از روی استهزاء و تمسخر، خواستار نزول عذاب عاجل و شتابان الهی میشدند. بعضی در معنای آن گفته‌اند: معجزاتی‌که از من به شتاب می طلبید در نزد من نیست.

باید گفت که پیامبر صلی الله علیه وسلم، تنها فرستاده‌ای همراه با منطق و بیّنه است و نظام هستی به دست الله متعال است. با مطرح کردن وبا تقاضای نزول سریع قهر الهی از پیامبر، بجز قلع و قمع خود یا نابودی هستی را نخواهید.

«إِنِ اَلْحُکْمُ إِلاّ لِلّهِ»: حکمت و تعیین تعجیل در عذاب یا تأخیر آن فقط نزد الله متعال است در همه چیز، از جمله در اجابت یا عدم اجابت درخواست عجولانه عذاب، یا فرود آوردن معجزات، «یَقُصُّ اَلْحَقَّ وَهُوَ خَیْرُ اَلْفاصِلِینَ (57)» تصمیم گیری به طور کامل دراختیار الله است، و او تعالی حق را واضح میسازد یعنی «او گویا حق است» و تنها او هدایت را بیان می‌نماید، او خدایی است که بین حق وباطل فرق میگذارد وباحکم خود دربین مؤمنان وکافران فیصله می نماید.

شأن نزول آیه:

کلبی میفرماید که آیة 57 درباره‌ی نضر پسر حارث و سران قریش نازل گشت که با تمسخر می گفتند: ای محمد! عذابی که به ما وعده می دهی، بیاور. هکذا کفّار می‌گفتند: اگر راست میگویی، چرا قهر الهی بر ما نازل نمیشود؟ «تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ»: نظیر آیه‌ای که میگفتند: اگر این مطلب راست است، خدایا! بر ما سنگ بباران، «فَأَمْطِرْ عَلَیْنا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ» (أنفال، 32) باید متذکر شد که: «استعجال» وعذاب خواهی درأقوام دیگر نیز رایج بوده ازجمله به حضرت هود و صالح و نوح هم میگفتند: اگر راست می‌گویی عذاب موعود را سریعاً برای ما بیاور. «فَأْتِنا بِما تَعِدُنا» (اعراف، 70 و 77؛ هود، 32).

(c) ketabton.com: The Digital Library

قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ﴿٥٨﴾

بگو: اگر آنچه را که با این شتاب می طلبید، نزد من می بود. البته کار میان من و شما فیصله می‌شد، زیرا الله (به احوال) ظالمان داناتر است.(۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَقُضِيَ الْأَمْرُ»: قطعاً کار به انجام می رسید، کار پایان می یافت، کار فیصله پیدا می کرد، کار یکسره می شد.

تفسیر:

«قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِی ما تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ» ای محمد! به این مشرکان بگو: اگر عذابی که تعجیل آنرا مي طلبید در اختیارم بود، یعنی: اگر فرود آوردن عذاب درخواست شده شما در توان من بود، «لَقُضِیَ اَلْأَمْرُ بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ»: آنرا برایتان تعجیل میکردم و از شرتان آسوده می شدم، اما مجازات ها به دست پروردگار باعظمت است.

ابن عباس(رض) گفته است: یک ساعت فرصت نمی دادم و شما را نابود میکردم. (زاد المسیر 52/3.) ولی باید گفت که: عجله‌ی مردم، حکمت خدا را تغییر نمی دهد.

«وَاَللّٰهُ أَعْلَمُ بِالظّٰالِمِینَ(58)» و خداوند متعال به این امر اگاه و داناست که چه کسی با تجاوز از حد و اعراض از ایمان مستحق عذاب است.

در ضمن قابل یادآوري است که: تأخیر در قهر و عذاب الهی سبب نشود که کافران خیال کنند کفرشان از یاد رفته است.

خوانندگان گرامی !

موضوعاتی مطروحه در آیات (59 الی 62) با آیات قبلی دارای پیوند میباشد؛ زیرا الله متعال در آیات قبلی فرمود: «والله اعلم بالظالمین» الله به حال ظالمان آگاه است. و در این آیات نیز، علم بی پایان و قدرت بی مثال او را نشان میدهند که: کلید گنج های غیبی در دست توانای اوست، هرطور که بخواهد، در تمام هستی دخالت میکند، برهمه چیز غالب و چیره و نگهبان؛ و جان ستان حقیقی اوست و در چشم بهم زدنی بحساب آغاز وفرجام آفرینش میرساند.

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴿٥٩﴾

کلیدهای غیب تنها درنزد اوست. جز او کسی از غیب آگاهی ندارد. وهر چه را که در خشکی و بحر است اگاه است. هیچ برگی از درختی نمی‌افتد مگر آنکه الله از آن آگاه است. و هیچ دانه ای در تاریکیهای زمین و هیچ تری و خشکی نیست مگر اینکه (تفصیل آن) در کتاب مبین درج است. (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَفاتِحُ»: یا جمع «مِفتَح» به معنای گنجینه و خزانه است، یا جمع «مِفتاح» به معنای کلید است، ولی معنای اوّل مناسب‌تر است. «رَطْب»: تر. «یَابِس»: خشک. «کِتَاب مُبِین»: علم الهی، لوح محفوظ.

کلمه‌ی تر و خشك، کنایه از همه‌ی چیزهایی است که مقابل هم اند، مثل مرگ وحیات، سلامتی و مرض، فقر و غنا، نیك و بد، مجرّد و مادّی. (فرقان)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

«وَعِنْدَهُ مَفاتِحُ اَلْغَيْبِ لايَعْلَمُها إِلاّ هُوَ»: جز خداوند، هیچکس از پیش خود علم غیب ندارد و نزد الله متعال خزینه‌های غیب است، که عبارتند از امور نهانی و مخفی نزد خداوند است جز او کسی این خزینه ها را نمی داند.

«وَعِنْدَهُ مَفاتِحُ اَلْغَيْبِ»: مفاتح برای امور غیبی به استعاره گرفته شده است، به اصطلاح مخازنی هستند که غیبیات در آن أنبار شده اند.

مفسر زمخشری فرموده است: به طریق استعاره کلید را برای غیب و نهان قرار داده است؛ چون به وسیله‌ی کلید میتوان از محتویات درون یک خزانه قفل شده اطلاع حاصل نمود، پس فقط خداوند سبحان وتعال از امور غیبی اطلاع دارد. (الکشاف 24/2).

أمور غیبی:

در حدیث شریف راجع به «علم غیب» آمده است: کلید غیب پنج چیز است که جز الله کسی به آنها علم ندارد:

1 - کسی جز الله متعال نمی داند که فردا چه‌کاری انجام می دهد.

2 - کسی جز الله متعال نمی داند که در رحمها چیست؟ «از اوصاف اخلاقی و ایمانی‌جنین».

3 - کسی جز الله متعال نمی داند که باران چه وقت نازل می شود.

4 - کسی جز الله متعال نمی داند که قیامت چه وقت برپا می شود.

5 - و کسی جز الله متعال نمی داند که در کدام سرزمین می میرد.»

«وَيَعْلَمُ ما فِي اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ» خداوند بر تمام امور پنهان خشکی‌ها و ابحار آگاه است، درمورد موجودات زنده ای که در خشکی و در بحر قرار دارند کاملاً آگاه است و از شگفتی های تمامی جهان ها با خبر و آگاه است و علمش وسعت و گنجایش همه چیز را دارد.

«وَما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاّ يَعْلَمُها»: این بخش بیانگر مبالغه در علم الله به جزئیات امور است؛ یعنی حتی یک برگ بدون علم او فرو نمی افتد مگر این که از وقت سقوط و زمین محل سقوطش باخبر است.

بر خلاف کسانی که مي گويند خداوند تنها به کلیّات علم دارد، خداوند به همه چیز دانا و از همه‌ی جزئیّات هستی آگاه است. پس باید مواظب اعمال خود باشیم.

شاید مراد از سقوط برگ‌ها، حرکات نزولی و مراد از دانه‌های در حال رشد زیر زمین، حرکات صعودی باشد. (تفسیر فی ظلال القرآن).

«وَلا حَبَّة فِي ظُلُماتِ اَلْأَرْضِ»: از یک دانه‌ی ناچیز در داخل زمین سیاه و تاریک باخبر است. از محل آن و این که می روید یا خیر و چه مقداری از آن به عمل می آید و چه کسی آن را مي خورد، آگاه است.

«وَلا رَطْب وَلا يابِس إِلاّ فِي كِتاب مُبِين(59)»: نزد خدا هر تری و خشکی معلوم و مشخص است و در لوح المحفوظ ثبت گردیده است. (البحر المحیط 146/4).

مفسر ابوحیان گفته است: حسن ترتیب این معلومات را بنگر، اول أمری معقول را آورده است که آن را حس نمیکنیم؛ مانند کلیدهای خزانه‌ی غیب. و در مرحله‌ی دوم چیزی را آورده است که ما قسمت اعظم آنرا حس میکنیم که عبارتند از: (بر) و (بحر)، و در مرتبه‌ی سوم دو جزء لطیف را آورده است: یکی از آنها به عالم بالا مربوط است؛ مانند فرو افتادن

(c) ketabton.com: The Digital Library

برگ از بالا به پایین و دیگر مربوط است به عالم سفلی که عبارت است از اختفای دانه در دل زمین، پس این ترتیب جالب بر این دلالت دارد که خدا بر کلیات و جزئیات امور آگاه است. (قرطبی 5/7.).

درتفسیر فی ظلال قرآن، پیرامون«وَلا رَطْب وَلايابِس إلاّ فِي كِتاب مُبِين(59)» می نویسد: این آیه تصویری است از علم خدا که شامل همه چیز میباشد و هیچ چیز نه در زمان و نه در مکان، نه در زمین و نه در آسمان، نه در بر و نه در بحر، نه در أعماق زمین و نه در طبقات فضا از مرده و زنده و تر و خشک از او پنهان نمیشود. وجدان بشری در پی دستیابی نهانی به مجهولات گذشته و آینده و حال و آفاق دور دست مرتعش و لرزان میشود، کلیدهای تمام آنها در دست الله متعال است و جز او احدی آن را نمیداند، دانش او در ناشناخته های خشکی و در اعماق بحر در جولان است که تمام آن در مقابل علم الله عیان است. سقوط اوراق بی شمار درختان زمین را دنبال میکند. چشم بینای خدا هربرگ که اینجا و آنجا میافتد، می یابد. و هردانه نهان شده دردل تیره‌ی زمین ازچشم بصیر خدا نهان نمیشود.

و در این جهان بیکران هر خشک و تری را زیر نظر دارد، و یک ذره ی آن از دایره ی علم محیط خدا خارج نمیشود، و واقعاً جولان و گردشی است که سر را خیره وعقل را مدهوش میکند. گردشی است در اعماق دیدنی ها و نادیدنی ها، در اعماق معلوم و مجهول. تمام اینها را به طور کامل و فراگیر در چند کلمه ترسیم می کند و اینها واقعا اعجاز است. (فی ظلال القرآن 247/7.)

یادداشت:

حاکم گفته است: آیه‌ی «وَعِنْدَهُ مَفاتِحُ اَلْغَيْبِ» بر بطلان نظر امامیه دلالت دارد که میگویند: اِمام از عالم غیب چیزی می داند. (محاسن التأويل 452/11.).

مفسر صفواة التفاسیر میفرماید: من نیزمیگویم: چنین قولی کذب و بهتان است؛ چون جز خدا هیچکس غیب نمی داند.

وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَى أَجَلٌ مُسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿٦٠﴾

و او (الله) ذاتی است که شما را در شب می‌میراند و هر چه را در روز [از نیکی وبدی] کسب کرده اید می‌داند، باز شما را در بامداد زنده میسازد، تا آن وقتی که مدت معین عمرتان به پایان رسد. باز بازگشت شما به نزد اوست. باز شما را از آنچه (در دنیا) کرده اید آگاه می‌کند.(۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَتَوَفَّاكُمْ»: شمارا می میراند، نفس شما را میگیرد، در این جا منظور خوابانیدن است.

«جَرَحْتُمْ»: به دست آورده باشید، أنجام داده اید، با أعضا و أندامت کسب کرده اید.

«يَبْعَثُكُمْ»: شما را بیدار میکند. «لِيُقْضَى»: تا پایان داده شود، به سر آید. «أَجَلٌ مُسَمًّى»: زمان معین، دوران زندگانی.

تفسیر:

«وَهُوَ اَلَّذِى يَتَوَفّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ ما جَرَحْتُمْ بِالنَّهارِ»: او خدایی است که ارواح شما را هنگام خواب یعنی شب به صورت مرده درمی آورد و شما مانند مردگان میشوید (از این‌رو گفته‌اند که: خواب مرگ صغری است.) و میداند در خلال روز چکار کرده اید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یعنی: آنچه را ازخیر وشر با اندامها واعضای وجود خود در روز انجام داده‌اید. «میداند» این تعبیر بدان معنی نیست که حق تعالی افعالی راکه ما در شب انجام می دهیم، نمی‌داند، یا ما را در روز به وسیله خواب قبض روح نمی‌کند زیرا مخصوص ساختن یک چیز به یادآوری، دلیل بر نفی ماعدای آن نیست.

طوریکه یادآور شدیم که: پروردگار باعظمت ما با این‌که کار بد ما را می‌داند ولی باز هم به ما مهلت داده و روح گرفته را به بدن بر می گرداند.

مفسر قرطبی گفته است: مراد از «توفّی» در این آیه مرگ حقیقی نیست، بلکه عبارت است از قبض ارواح به طور موقت.

ابن عباس(رض) گفته است: در موقع خواب روح شما را میگیرد. (زاد المسیر 55/3.)

در این آیه بر بعث و حشر اخروی استدلال شده است.

«ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضى أَجَلٌ مُسَمًّى»: این اوست که شما را از خواب بیدار میکند تا به زمانی که از جانب خدا معین شده است گویا که بعد از مرگ خویش برانگیخته می شوید.

ضمیر «فیه» به نهار بر میگردد؛ چون بیشتر بیداری در خلال روز است و بیشتر خواب در خلال شب.

باید گفت که: خواب، يك مرگ موقتی است و هربیداری نوعی رستاخیز.

باید گفت که از جمله «أَجَلٌ مُسَمًّى» بر می آید که: زندگی ما، تاریخ و برنامه و مدّت معیّن دارد.

«ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ»: آنگاه در روز قیامت شما به پیشگاه او بر میگردید. که باید خود را برای جوابگوی قیامت آماده کنیم.

«ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ(60)»: قیامت، روز روشن شدن حقیقت اعمال است طوریکه میفرماید: او برکاری که در روز انجام میدهید آگاه است و بر مبنای آن جزا و مکافات میدهد، یعنی همهٔ اینها به این منظور است که تا اجل محدود وعمر معدود شما دردنیا خاتمه یابد و او در روز قیامت شما را به سوی خود باز میگرداند و برآنچه انجام میدهید محاسبه می‌کند و بنابر اعمال‌تان جزا میدهد. یعنی اگر عمل نیکو باشد پاداش نیک است و اگر عمل بد باشد، پاداش بد است.

زندگانی و مرگ، برانگیختن و سراز خاک گور برآوردن و حسابرسی روز بازپسین، همه و همه در دست توانای الله متعال است و بس، الله متعال در این آیه، خواب را به مرگ تشبیه کرده و یکی دیگر از عظمت و شکوه خود را نشان داده است... علم اول و آخر از آن خداست. (سوره نمل آیات: 65 و74 و75)، (سوره لقمان: آیه 34)، (سوره زمر آیه: 42)، (سوره غافر آیه 19)، (سوره حدید:22)، (سوره جن آیات متبرکه 26 و27).

همچنان خداوند متعال در این آیه مبارکه، خواب را «وفات»، و در جای دیگری آن را «مرگ» نامیده؛ بنابر این، از تعابیر فوق چنین بر می‌آید که ما میتوانیم به وسیله خواب، چیزهایی را در مورد عالم مرگ، عالم برزخ، عذاب، یا نعمت‌های قبر بدانیم زیرا در همان حالی‌که ما شخص به خواب رفته را ساکن و آرام و بی حرکت می بینیم، ممکن است او در حال عذاب یا نعمت قرار داشته باشد و با خوابهایی که می بیند، این حالات را احساس کند. البته این بدان معنی نیست که حال شخص مرده و شخص به خواب رفته یکی است بلکه این بدان معنی است که خواب تابلویی کوچک شده از مرگ است. در حدیث شریف آمده است: «النوم اخو الموت: خواب برادر مرگ است». «تفسیر انوار القرآن»

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ﴿۶۱﴾

و الله بالای بندگان خود قرار داشته و بر آنها غالب است، و همواره برای شما نگهبانانی [از فرشتگان] برای [حفاظتِ] شما [از حوادث و بلاها] می فرستد، تا چون مرگ یکی از شما فرا رسد، فرستادگان ما (فرشته‌ها) جان او را بگیرند و در حکم ما هیچ کوتاهی نکنند.(۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَفَظَةً»: جمع حافظ، نگهبانان، فرشتگان مراقب. «تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا»: فرشتگان ما جانش را میگیرند. «لایُفَرِّطُونَ» (فرط): کوتاهی نمی ورزند.

تفسیر:

«وَهُوَ اَلْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ»: همو است که بر همه چیز غالب است و همه چیز در مقابل جلال و عظمت و کبریایی او سر فروتنی خم کرده است.

و خداوند متعال بندگان خود را مقهور خود نموده، قهر او بر بندگان قهر علو، قدرت و جبروت است و فوقیت و برتری مطلق آنگونه که سزاوار اوست مخصوص او می باشد. هر آفریده‌ای در برابر عظمت او خاضع و فروتن است.

«وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً»: او فرشتگانی رامامور حفظ وثبت آنچه انجام می‌دهید بپردازند و شما را از آنچه می‌ترسید نگهدارند، که عبارتند از کرام الکاتبین.

در حدیث شریف آمده است: «در میان شما فرشتگانی در شب و فرشتگانی در روز پی در پی می‌آیند، این دوگروه در نماز صبح و نماز عصر باهم یکجا می‌شوند، سپس آنان که شب را در میان شما گذرانده بودند، عروج‌می‌کنند، آنگاه پروردگارشان، در حالی که او خود به کار ایشان داناتر است، ازایشان میپرسد: بندگانم رادرچه حالی بجا گذاشتید؟ میگویند: آنان را درحالی ترک کردیم‌که نماز می خواندند و در حالی به میان‌شان آمدیم‌که نماز میخواندند».

ابو سعود گفته است: در آن امر حکمتی زیبا و نعمتی وافر مقرر است؛ چون انسان مکلف وقتی بفهمد اعمالش ثبت و ضبط و نگهداری و سپس بر ملا میشود، این امر او را از ارتکاب نافرمانی و گناه ها باز می دارد. (ابو سعود 107/2.).

«حَتّى إِذا جاءَ أَحَدَكُمُ اَلْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا»: و هرگاه موعد مرگ یکی از شما فرا رسد و مدت عمر انسان خاتمه می یابد آنگاه فرشته مأمور قبض ارواح جان او را می گیرد، در حالیکه به هیچکس مهلت نمی دهند و آنچه را که به آن موکل شده‌اند ضایع نمیسازند، بلکه اوامر را با کمال دقت انجام میدهند. یعنی محافظت ونگهبانی فرشته درآخر عمر اشخاص به آخر میرسد، پس آنان تا زمانی که بنی آدم زنده است مأمور حفظ او می باشند. و هر وقت مدت عمرش خاتمه یافت، حراست و حفظ آنها نیز به آخر می رسد.

«وَهُمْ لايُفَرِّطُونَ (61)»«لایفرطون» فرشتگان درانجام مأموریّت، سهل‌انگاری، کوتاهی وتقصیر نمیکنند یعنی و آنچه را که به آن موکل شده‌اند ضایع نمیسازند، بلکه اوامر را با کمال دقت انجام می دهند. یعنی (قبض روح) یک ذره کوتاهی نمیکنند. طوریکه در (آیه 6 سوره تحریم) آمده است: «لايَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ.» (نافرمانی نکنند و آنچه را فرمان یابند انجام دهند.)

ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ﴿۶۲﴾

سپس (تمام بندگان) به سوي الله که مولاي حقيقي آنها است باز میگردند، بدان که حکم،

(c) ketabton.com: The Digital Library

حکم اوست و او سریع‌ترین حسابگران است.(۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مولی»: سرپرست، سرور، صاحب و متصرف. «الْحُكْمُ»: داوری، دستور و فرمان. «أَسْرَعُ»: سریع ترین. «الحاسبین»: حسابرسان، حسابگران، خدا بسیار زود و سریع به حساب بندگانش می رسد. (فرقان)

تفسیر:

«ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اَللهِ مَوْلاهُمُ اَلْحَقِّ»: بازگشت همه به سوی خداست و او یگانه قاضی قیامت است یعنی بعد از بعث و زنده شدن، بندگان به نزد خدای خالق و مالک خود که حکم و تصرف و فرمان از آن اوست بر می گردند، تا به حساب‌شان عادلانه رسیدگی کند. یعنی: فرشتگان موکل مرگ، ارواح بندگان را بعد از قبض نمودن آنها، به سوی الله متعال که مالک عادل آنهاست باز می گردانند.

«إِلَى اللهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ»: مولای حقیقی کسی است که آفریدن، نظارت کردن، خواب و بیداری، مرگ و بعثت، داوری و حسابرسی به دست او باشد.

أَلا لَهُ اَلْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ اَلْحاسِبِينَ (62)»: آگاه باشید که حکم از اوست، او سریع‌ترین حسابگر است که در وقتی اندک تعداد کثیری را محاسبه مینماید و دربین خلایق در مدتی کوتاه فیصله صورت میدهد چون قدرت و حکمتش کامل است. سرعت حسابرسی خداوند، از هر نوع و هر وسیله‌ی حسابرسی سریعتر است و در لحظه معیّن، حسنات و سیّئات تمام عمر انسان را آشکار میکند. محاسبه کردن یک نفر او را از محاسبه‌ی نفری دیگر باز نمی دارد و او را مشغول نمیکند. و حالتی او را از حالتی دیگر غافل نمیکند. تمام بندگان را در کمتر از نصف یک روز دنیا محاسبه میکند. در حدیث است که در مدت زمان دوشیدن گوسفند، انسان ها را محاسبه می کند.

خوانندگان گرامی!

درآیات قبلی، برخی از دلایل الوهیت، احاطه‌ی علم، قدرت وچیرگی خداوند متعال را بر تمام هستی ثبت و کردار بندگان را تبیین کردند، اینک در آیات (63 الی 67) در مورد مظاهر قدرت ورحمت الهی بحث بعمل می آورد و اینکه خداوند هر طور بخواهد، بر مشرکان و ناسپاسان عذاب می فرستد، تا از آن پند گیرند و به راه راست هدایت شوند.

قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴿۶۳﴾

بگو: چه کسی شما را از تاریکی هایِ بیابان و بحر نجات دهد؟ در حالیکه او را [برای نجات خود] به زاری و در نهان به کمک می طلبید؛ [و میگویید] که اگر ما را از این [تنگناها و مهلکه ها] نجات دهد، بی تردید ازشکرگزاران خواهیم بود.(۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»: تاریکی های خشکی و بحر، تاریکیهای حسی مانند: تاریکی شب و تاریکی أبر و باران و بادهای تند و زیان آور، گردباد و توفان دریا. تاریکی های معنوی مانند: تاریکی جهل و نادانی به شیوه های گوناگون که همگی موجب هول و هراس است. «تَضَرُّعًا»: به معنای دعای آشکار، زاری کردن با صدای بلند، اظهار خواری، ذلت و تسلیم. «خُفْيَةً»: به معنای دعای پنهانی. (فرقان)

تفسیر:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُماتِ اَلْبَرِّ وَاَلْبَحْرِ» این آیه، به روشنی میفرماید: برای مشرکان بگو چه کسی شما را از امور مُخَوِف و از سختی ها و بیم هراس های خشکی نجات میدهد؟ و از خطرهای بحرو مهلکه هایش سالم بیرون مینماید؟ علماء بدین باور آند که: یکی از شیوه های تبلیغ و موعظه، سؤال از وجدان مردم است.

«تَدْعُونَهُ تَضَرُّعاً وَخُفْيَةً»: یادآوری و توجّه دادن انسان به خلوص، از بهترین روشهای خداشناسی است. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: هرگاه عرصه بر شما تنگ شود و در مخمصه و در هالهای از خطر قرارگیرید، فوراً به سوی خدای تعالی اِلتجا زاری واِلتماس مینمائید و به صورت پنهان و آشکار او را میطلبید و با او پیمان می بندید.

طوریکه همین مطلب درآیة12سورهی یونس نیزبا زیبای خاصی به بیان گرفته شده و در آن آمده است: انسان هنگام خطر، به یاد الله میاُفتد و او را میخواند، امّا «فَلَمَّا كَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنا إِلى ضُرٍّ مَسَّهُ» همین که مشکلش حل شد، سرش را پایین أنداخته و میرود، گویا ما را اصلاً صدا نزده است.

باید گفت که: شداید برای انسان، چهار حالت به وجود می آورد: احساس نیاز، تضرّع، اِخلاص و اِلتزام به شکرگزاری. بلی، شداید و سختیها و قطع شدن اسباب مادّی، روح خدا جویی را در انسان شکوفا می سازد و انسان در مشکلات، دست کمک کننده الله را می بیند. بصورت کل باید گفت: که در این جای هیچگونه شک وتردید نیست که: انسان در سختیها و شداید، دست از کفر و شرك برداشته و موحّد می شود.

«لَئِنْ أَنْجانا مِنْ هذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ اَلشّاكِرِينَ(63)»: انسان مشرك به تعهّدات خود در برابرالله متعال بیوفاست طوریکه میفرماید: که اگر شما را از این مخمصه وسختی سالم بیرون کند و نجات دهد. پس از رهایی و رسیدن به ساحل امن و سلامت، پیمان می شکنند و به قسم های یاد شده خود، وقعی نمی گزارید و باز به سراغ شرک و نافرمانی می روید. (سوره یونس آیات: 22 و23)، (سوره اسراء آیه 67).

امام قرطبی فرموده است: خدا آنان را توبیخ کرده است که در مواقع سختی او را می طلبند، و درحالت آسایش و راحتی برای او شریک قرار می دهند. (تفسیر قرطبی8/7.).

قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ﴿٦٤﴾

بگو: الله شما را از این تاریکیها (بلکه) از هر مصیبتی دیگر، نجات میدهد. باز شما به او شرک می ورزید [و به ناسپاسی می گرایید.](۶۴)

«كَرْبٍ»: غم و اندوهی است که روح انسان را میآزارد.

تفسیر:

«قُلِ اَللّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْها وَ مِنْ كُلِّ كَرْب»: بگو ای پیامبر صلی الله: این تنها الله است که متولی نجات شما از تمام این خطرها، مهلکهها، سختی ها و تمام ناگواریها و افسردگی هاست. وهیچکس جز خداوند متعال توان چنین کاری را ندارد، او ذاتی است که شما را از هر خطری که بر شما احاطه نموده نجات می دهد وشما را از هر موقف هولناکی سالم نگهمیدارد و هر سختیی را از شما دور می نماید.

«ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ (64)»: ولی بعد از این نجات، این شمائید که با الله شریک و همتا قرار میدهید و به این ترتیب در هنگام آسودگی و آسایش نافرمانی میکنید و هنگام سختی اطاعت و زاری می نمائید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

زمانی که شرایط برشما سخت میشوند و چنین به نظر می آید که از اسباب کاری ساخته نیست، در آن هنگام شما بدون اختیار به او رجوع می کنید. اما با وجود این نشانه‌ی روشن، بدون هیچ نشانه ودلیل روشنی و بدون هیچ مدرکی دیگران را با خدا شریک می کنید. رزق و روزی الله را می خورید و دیگران را حاجت دهنده می نامید. به فضل وکرم او یاری می شوید، اما دیگران را یار و یاور خود میخوانید. بنده‌ی او هستید اما بندگی می کنید دیگران را. مشکل گشایی میکند او، به هنگام سختی دربرابر او تضرع وزاری میکنید، اما هنگامی که مشکل رفع میشود دیگران مشکل گشای شما می شوند و نذرها و نیازها تقدیم به دیگران می شوند.

خواننده محترم!

فحوای این آیة مبارکه به روشنی، به فطرت سالم و آفرینش پاک انسان شهادت می دهد که هنگام محنت و تنگی، جز به الله متعال، پناه نمی برد و جز فضل او نمی جوید. پس باید این اخلاص و پاکی نیت در همه ی احوال، بر انسان فرمانروا باشد و یک باره آنرا ترک نگوید و در وقت شادی و تلخی نیز از این چهار صفت:

1 - دعا
2 - تضرع وزاری
3 - اِخلاص قلبی
4 - شکرگزاری، غفلت نکند تا به سر منزل مقصد و سعادت دست یابد.

فواید اِخلاص:

از جمله فواید اِخلاص، میتوان از:

1 - عشق و محبت الهی نسبت به انسان مخلص،
2 - پذیرفتن اعمال انسان مخلص،
3 - زدودن و سوسه از انسان،
4 - زدودن پلیدی و تباهی از او،
5 - روان شدن چشمه‌ی خروشان حکمت و دانایی بر قلب و زبان او،
6 - نزول مدد الهی،
7 - افزونی پاداش نیکویی،
8 - نجات از دوگانگی و تعارض شخصیت.

در ضمن قابل یاد آوری است که: دشمن ترین دشمن اخلاص، ریا و ظاهر سازی است. اگر انسان ریا کند و در کارها هدفش پروردگار نباشد، عملش تباه می گردد.

فضیلت اخلاص در روان آدمی، انگیزه و تشویق ارزنده می آفریند و هیچ گاه آرزوی خِسَّت بار، کینه‌ی پست و ناهموار و ریای درهم شکننده را نخواهد کرد؛ بلکه خشنودی یار، عشق به کار نیک، رغبت به همکار با مردم و احترام گذاشتن به ساحت آنان و-اندک اندک- آشنایی با ارزشمندی حق، دادگری و نیکویی را به وجود می آورد... [دایرة المعارف اخلاق قرآنی، جلد 2، مطلب اخلاص].

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴿٦٥﴾

بگو: او قادر و توانا بر آن است که از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد، یا شما را به صورت گروه های مختلف با هم درگیر کند و دشمنی و عذاب بعضی

(c) ketabton.com: The Digital Library

از شما را به بعضی دیگر بچشاند. با تأمل بنگر چگونه آیات خود را به صورت های گوناگون بیان می کنیم تا بفهمند.(۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْ يَبْعَثَ»: که بفرستد. «مِنْ فَوْقِكُمْ»: بالای سرتان. «يَلْبِسَكُمْ»: شما را به هم اندازد، شمارا درگیر اختلاف نظر کند و دچار تفرقه سازد. «شِيَعًا»: جمع شیعه، گروه ها و دسته ها. «بَأْسَ»: عذاب و درگیری و کشمکش، گزند.

تفسیر:

«قُلْ هُوَ اَلْقادِرُ عَلى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذاباً مِنْ فَوْقِكُمْ»: در آیه‌ی قبلی، قدرت نجات بخش پروردگار باعظمت مطرح شد، و در این آیه مبارکه قدرت قهر و عذاب الله متعال مورد بحث قرار داده میشود. طوریکه میفرماید: ای محمد! به آن کافران بگو: خدای یگانه توان این را دارد تا برشما عذابی با ارسال صواعق ازآسمان، بارانهای ویرانگر، وآتشفشانها و باریدن سنگ‌های گداخته و رجم، سنگسار کردن، طوفان ها و صدای رعد و باد وغیره، طوریکه ملت های پیشین از جمله، قوم لوط و اصحاب فیل را سنگ‌باران کرد، شما را نیز عذاب دهد.

باید گفت که: خداوند، هم نجات بخش است، هم عذابگر، آنکه آگاهانه سراغ غیر الله می رود، باید منتظر عذاب باشد.

«أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ»: و یا شما را از زیر پای تان با فروبردنتان در زمین (خسف) و با زلزله و شکافته شدن زمین و غرق ساختن طوریکه فرعون را غرق و قارون را در زمین فرو برد، شما نیز هلاک کند.

در حدیث شریف مربوط به «نشانه های قیامت» آمده‌است: «همانا در میان این امت، قذف، خسف و مسخ پدید می‌آید».

«أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعاً وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ»: یا شما را از هم متفرق سازد و در بین شما اختلاف ایجاد کند طوریکه شما را به صورت فرقه های متحزب و گروه گرا در بیاورد که با یکدیگر به جنگ و ستیز برخیزید و خودتان دیگران‌تان را از بین ببرید. (بیضاوی صفحه 173.).

مفسر بیضاوی فرموده است: شما را به فرقه های حزبگرا در می آورد، که آرزو و تمایلات گوناگونی خواهید داشت، آنگاه جنگ و ستیز در بین شما درمی گیرد.

و ابن عباس(رض) گفته است: یعنی در بین شما هوس ها و تمایلات مختلف بر می انگیزد و پخش میکند و در نتیجه‌ی آن به صورت فرقه ها درمی آیید. (زاد المسیر 59/3.)

تمام تفسیرها به هم نزدیکند و غرض از آن وعید است.

بصورت کل باید گفت که: تفرقه و تشتّت، از عذاب‌های الهی و در کنار عذاب آسمانی و زمینی مطرح شده است.

«اُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ اَلْآياتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ(65)»: تو در این امر تدبر کن که چگونه ما به آنها و اقسام موعظه‌ها و براهین را ارائه و بیان می نمائیم تا بعد از فهم و درک از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی کنند و بین حق و باطل فرق قایل شوند؛ ولی هیهات که گناهان بر قلب های آنها متراکم شده و این قلب‌ها را از مشاهدهٔ هدایت خدای دانای غیب کور کرده است از این روی گمراه کور و از مسیر درست خارج می باشد.

سه نوع عذاب الهی:

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندة محترم!

در این آیه از سه نوع عذاب الهی یاد شده است:

1 - عذابی که از آسمان نازل گردد.

2 - عذابی که از زمین صادر شود.

3 - عذابی که از جانب خود انسانها بوجود آید.

کلمه «عذابا» که با تنوین نکره آمده است طبق قواعد عربی دلالت بر انواع و صور مختلف عذاب دارد. مفسرین بیان داشته اند که بر امم سابق عذابهای فوقانی زیادی نازل شده است (مثلا) به عذاب نوع اول انهدام امم مختلفی در طول تاریخ چون قوم نوح علیه‌السلام به وسیله باران و سیل های حاصله از آن، قوم عاد توسط طوفان، باد، باریدن سنگ بر قوم الوط، باریدن خون و فرود آمدن بقه بر قوم بنی اسرائیل، از بین رفتن أصحاب فیل در هنگام حمله به مکه به وسیله پرندگان که به وسیله سنگریزه آنها را نابود ساختند.

در مورد عذاب نوع دوم علاوه بر فرود آمدن طوفان و باران بر قوم نوح علیه السلام فوران آب از زمین نیز وجود داشت. در واقع این قوم به دو نوع عذاب فوقانی و تحتانی گرفتار گردیدند. قوم فرعون به وسیله عذاب زیر پایش غرق ونابود گردید، وقارون باخزاینش در زمین غرق شد. حضرت عبدالله بن عباس و مجاهد وائمه دیگردر تفاسیر خویش فرموده اند که مراد از عذاب بالا مسلط شدن حکام ظالم ومستبد هستند که برملت حکومت میکنند. و هدف از عذاب زیر پا آن است که خدمت گزاران وغلامان و کارگران بی وفا و غدار و خاین درآیند. و از فرمایشاتی چند از رسول الله صلی الله علیه السلام این تفسیر حضرت عبدالله بن‌عباس تأیید میگردد؛ در «مشکوة المصابیح» به حواله «شعب الایمان» از بیهقی این قول رسول کریم صلی الله علیه وسلم منقول است. «ما تکونون یؤمر علیکم» یعنی همانگونه که اعمال شما نیک و یا بد باشد همانگونه حکام و امرا برشما مسلط کرده میشوند. اگر شما نیک و فرمانبردار باشید همینگونه حکام و امرای شما رحیم دل و انصاف پسند خواهند شد و اگر شما بد کردار باشید بر شما حکام ظالم و بی رحم گمارده می شود. و مفهوم مقوله مشهور «اعمالکم عمالکم» هم همین است. و در «مشکوة» به حواله «حلیه ابی نعیم» مروی است که رسول کریم صلی الله علیه وسلم فرمودند، الله تعالی میفرماید که: من الله هستم و به جز از من معبود دیگری نیست من پادشاه و مالک تمام شاهانم و دل تمام پادشاهان در دست من است هرگاه بندگان من اطاعت مرا به جای آورند من در دل پادشاهان و حکام شان شفقت و رحمت القا می کنم و هرگاه بندگانم نافرمانی مرا به جای آورند من دل حکامشان را سخت خواهم گردانید. و آنان به ایشان هرگونه عذاب می چشانند لهذا شما در بد گفتن حکام و امراء اوقات خود را ضایع نکنید؛ بلکه به طرف خداوند رجوع کرده در فکر اصلاح اعمال خویش باشید تا که تمام کارهای شمارا درست کنم. ونیز درسنن ابی داود» و «نسائی» از حضرت عائشه رضي الله عنها مروی است که آن حضرت فرمودند: هرگاه خداوند بهبودی امیر و حاکمی را بخواهد برای او وزیر و نایب خوبی مقرر می کند که اگر امیر چیزی را فراموش کند او را تذکر دهد و اگر امیر کار خوبی انجام دهد با او کمک کند و هرگاه برای امیر و حاکمی خرابی مقدر باشد مردمان بد برای او وزیر و ما تحت قرار می گیرند. (الحدیث)

خلاصه این روایات و تفسیر آیه مذکور، این است که اگر به کسی از ناحیة حکام مشقت و مصیبتی برسد آن عذابی است که از مافوق به او رسیده و اگر رنج و اندوه از جانب خدمت

(c) ketabton.com: The Digital Library

گزاران و کارگران باشد آن عذاب ماتحت است واینگونه حوادث اتفاقی نبوده، بلکه در محدوده قانون الهی سزای اعمال انسان می باشند.
حضرت سفیان ثوری و فرمود که: هرگاه من به گناه مبتلا می شوم اثر آن را در مزاج خدمت گزار و اسب سواری و خر بارکش نیز احساس می کنم؛ زیرا همه اینها از من نافرمانی خواهند کرد. (بنقل از تفسیر معارف القرآن)

شأن نزول آیة مبارکه:

از جابر بن عبد الله روایت شده است وقتی آیه‌ی «قُلْ هُوَ اَلْقادِرُ عَلى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذاباً مِنْ فَوْقِكُمْ» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «أعوذ بوجهک» به ذات تو پناه می آورم. «أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ» یا عذابی را زیر پاهایتان (عذاب زمینی از قبیل زلزله، وچاک شدن زمین و...) برای شما ایجاد کند. «أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعاً وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ» پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: همین سهل تر و آسانتر است. (اخراج از بخاری).
در حدیث شریف به روایت سعد بن ابی وقاص(رض) آمده است که فرمود: روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم از محل اقامت خود در بالای مدینه، به سوی قسمت سفلای آن آمدند و چون در راه شان به مسجد بنی معاویه (قریه‌ای از قرای انصار) رسیدند، به آن مسجد وارد شده و در آن دو رکعت نماز گزاردند و ما نیز با ایشان نماز گزاردیم، آنگاه با پروردگارشان مناجات طولانی‌ای نمودند، سپس به سوی ما بازگشتند و فرمودند: «از پروردگارم سه چیز را درخواست کردم؛ اما او دو تا از آنها را به من داد و یکی را از من بازداشت: از او خواستم که امتم را با غرق نمودن و با قحطی هلاک نکند؛ و او این دو را به من عطا کرد و از او خواستم که شر و بلای آنان را در میان خودشان نیفگند (آنان را دچار اختلاف کلمه نگرداند) اما او آن را از من بازداشت». البته این حدیث شریف بدین معنی نیست که بخش‌هایی از این امت، هرگز به قحطی وغرق گرفتار نمی شوند بلکه به این معنی است که امت اسلام با این بلیات ریشه‌کن نمی شود و کاملاً نابود نمی‌گردد.
ابن کثیر نقل میکند که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «من بر امتم جز از ائمه (حکام) گمراه‌گر بیم ندارم زیرا چون شمشیر در میان امتم نهاده شد تا روز قیامت از میان شان برداشته نخواهد شد».

وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ﴿۶۶﴾

و قوم تو این (قرآن) را دروغ پنداشتند، در حالیکه سخن حق و راست است، (به آنها) بگو من وکیل و مسئول (قبول و ایمان آوردن) شما نیستم (وظیفه من تنها ابلاغ رسالت است نه اجبار شما بر ایمان).(۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَكِيلٍ»: نگهبان، حافظ، مسؤول.

تفسیر:

«وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُکَ وَهُوَ اَلْحَقُّ»: ای محمد! مشرکان یعنی قوم قریش،کتاب الله متعال را در حالیکه همه‌اش حقیقت و راست است وبه حق نازل شده است، تکذیب کردند.
«قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ(66)»: ای محمد برای آنها بگو من حافظ اعمال شما نیستم تا براساس آن جزا و پاداش‌تان دهم، چنان‌چه اسرار شما را نیز نمی‌دانم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

من نگهبان اعمال شما نیستم تا شما را در برابر تکذیبتان مجازات دهم بلکه من رسول پروردگارم هستم و بر رسولان بلاغ است و بس. و در اخیر حساب همه بر پروردگار است.

یعنی وظیفه‌ی من این نیست که اگر شما نخواهید چیزی را ببینید، من به زور آن را به شما نشان بدهم و اگر نخواهید چیزی را درک کنید من به زور آن را در مغز شما فرو کنم. این هم وظیفه‌ی من نیست که اگر نخواستید ببینید و نخواستید بفهمید، بر شما عذاب نازل کنم. وظیفه‌ی من این است که حق را از باطل جدا ساخته به شما عرضه کنم. اگر نپذیرید، سرانجام بدی که شما را نسبت به آن هشدار می دهم، در وقت خودش خود به خود بر شما می آید.

قابل یادآوري است که: یکی از وظایف پیامبر، یادآوری قدرت بی‌مانند الله متعال است. در ضمن قابل یادآوری است که در قرآن عظیم الشأن در خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم این مضمون به بیان گرفته شده است که: پیامبر مسئولِ ابلاغ دین الله است، نه اجبار مردم به ایمان آوردن. از جمله: «ما جَعَلْناكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً» (انعام، 107)، «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِر» (غاشیه، 22)، «ما أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّار» (ق، 45.)، «ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ» (مائده، 99)، «أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ» (یونس، 99)، «لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ» (بقره، 256)، «إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ» ((فاطر، 23) و «قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيل».

لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴿٦٧﴾

برای هر خبری وقت مقرر است، (از جمله فرود آمدن عذاب بر شما) و به زودی خواهید دانست.(۶۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَبَإٍ»: خبر،مستقر:محل رویداد، محل استقرار، هنگام رویداد، موعد، سرانجام.

تفسیر:

در آیه‌ی قبلی بیان یافت که: الله متعال قدرت آنرا دارد که از هر سو بر شما عذاب نازل کند، در آین آیه مبارکه میفرماید که: اگر عذابی بر کفّار لجوج نازل نشد، عجله نکنید، زیرا برای تحقّق هر خبری زمانی معیّن است. طوریکه در آیة مبارکه آمده است: «لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ»: هریک از اخبار الله زمان معینی دارد که بدون تقدیم و تأخیر در آن واقع خواهد شد. یعنی: هر خبری که قرآن از آن خبر میدهد - اعم از امور دنیا یا آخرت - وقت وقوعی دارد که لابد در آن وقت به وقوع می پیوندد. یا برای هر خبر در آینده سرانجامی است که این امرکه آن خبر حق یا باطل بوده است، در آن آشکار می شود. بصورت کل باید گفت که: تحقّق همه‌ی خبرها و برنامه های الهی، قطعی و بر اساس حکمت وزمان بندی معیّن است. (هیچ حادثه‌ای بدون برنامه و هدف و تصادفی نیست).

«وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (67)» نهایت و سرانجام آنچه را که من از وقوع و نزول آن بر شما خبر داده‌ام. این هشداری محکم و مؤکد بر وقوع و تحقق اخبار قرآن است.

فحوای آیه مبارکه میرساند: گر چه مجبور به ایمان‌آوردن نیستید، ولی فکر عاقبت وفرجام کار خودتان باشید. مبالغه دروعید وتهدید است؛ یعنی خواهید دانست چه عذابی را خواهید چشید؟

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه قبلی به بیان گرفته شد که: حفظ و نگهبانی کردار و اعمال دروغ پردازان

(c) ketabton.com: The Digital Library

و بی باوران به عهدەی پیامبر نیست. او، مسؤول رسانیدن دین به مردم است، زمان به آنان خبر می دهد که فرجام دروغشان چیست.
اینک درآیات(68 و73) یکبار دیگر، پیامبر ومؤمنان را از همنشینی با مشرکان - که راه کفر کسانی را در پیش دارند، و از مجالست آنعده از اشخاصیکه آیات قرآن عظیم الشأن، پیامبر و دین را با باد تمسخر میگیرند، باید آنرا ترک و دوری جست. در ضمن در این آیات متبرکه مزایای ایمان و زیانهای شرک و بی باوری، به بحث گرفته میشود.

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴿٦٨﴾

وهرگاه کسانی را دیدی که در آیات ما از روی تمسخر گفت و گو می‌کنند، پس از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری بپردازند. و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت، پس بعد از یاد آمدن با آن مردم ستمکاره منشین.(۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یَخُوضُونَ» (خوض): فرومیروند، در این آیه به معنای تمسخر کردن به آیات قرآن است که یاوه سرایی میکنند.«یَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا»: با استهزاء و ریشخند درآیات ما به سخن می پردازند. [نسا/۱۴۰]. يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ: شیطان از یاد تو می برد، تو را به فراموشی می اندازد. الذِّكْرَى: متوجه شدن، به یاد آوردن.

تفسیر:

«وَإِذا رَأَيْتَ اَلَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آياتِنا» وقتی دیدی که کفار به قرآن طعنه زده و آیات مارا به استهزاء و به قصد طعن به تمسخر میپردازند و آن را تکذیب نموده، شخص مسلمان باید غیرت و تعصّب دینی خود نسبت به مقدّسات را باید به دشمنان نشان دهد.
«فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» نشستن با آنها را رها کن از آنان روی بگردان تا آن که در سخنی غیر از آن به تمسخر پردازند و اگر شیطان تو را به فراموشی اندازد، بعد از یاد آوردن با گروه ستمکاران منشین.
«فأعرض عنهم» از آنان روی بگردان یعنی: با آنان همنشینی مکن و از مجالس آنان برخیز و بیرون بیا. «حتى يخوضوا في حديث غيره» تا به سخنی غیر از آن بپردازند که آنگاه در همنشینی با آنان بیمی نیست. باید گفت که به جای هضم شدن در جامعه، یا گروه و مجلس ناپسند، سعی وکوشش بعمل ارید تا وضع آن را در صورت ممکن تغییر دهید.
مشابه محتوای این آیه مبارکه؛ در سورەی نساء آیەی 140 نیز آمده است: «إِذا سَمِعْتُمْ آياتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِها وَ يُسْتَهْزَأُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ...» اگر شنیدید که به آیات الهی کفر می‌ورزند یا مسخره میکنند با آنان منشینید تا سخن را عوض کنند.
مفسر سدّی کبیر «ابو محمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدّی کبیر فرموده است: کافران وقتی با مؤمنان می نشستند دربارەی پیامبر صلی الله علیه وسلم و قرآن وارد بحث میشدند، به پیامبر صلی الله علیه وسلم ناسزا میگفتند و ایشان را مسخره می کردند، آنگاه الله متعال به آنها دستور داد که با کفار ننشینند تا وارد بحثی دیگر می شوند. (تفسیر طبری 437/11).
«وَإِمّا يُنْسِيَنَّكَ اَلشَّيْطانُ» و اگر شیطان تو را به فراموشی اندازد. یعنی: اگر شیطان با وسوسه خود تو را مشغول بدارد، این نهي الهی را در باره همنشینی با آنان ازیاد ببری. پس هرگاه که به یادت آمد ازمجلس آنها برخیز و بیرون شو.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در باره «إِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطانُ» بایدگفت که شرط تکلیف، توجّه و آگاهی است. ولی دراین هیچ جای شکی نیستکه: فراموشی،عذرپذیرفته شدنی‌است.
بدین ترتیب خداوند متعال پیامبرخویش وبه تبع ایشان مؤمنان را،به رویگردانی و اعراض از مجالسی که در آنها به آیات خداوند متعال توهین بعمل می‌آید، از هم نشینی و انس‌گرفتن با بدعت‌گذاران گمراه‌کننده نهی مینماید، زیرا در همنشینی و مؤانست با آنان، چندین برابر آفاتی است که در همنشینی با گناهکاران وجود دارد.
از ابن عباس(رض) روایت شده است که فرمود: آیه کریمه ناظر بر همنشینی با کسانی است که در آیات الله متعال جدال و بگو مگو می کنند.
«فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ اَلذِّكْرى مَعَ اَلْقَوْمِ اَلظّالِمِينَ (68)» «واگر شیطان تو را به فراموشی انداخت» که از مجلس آنان برخیزی و ترکشان کنی **«پس بعد از آن که به‌یاد آوردی»** فرمان ما را **«با قوم ستمکار منشین»** بلکه دردم برخیز. مجالست با ظالمان نارواست، پس باید پرهیز کنیم.
ابن عباس(رض) گفته است: یعنی هر وقت نهی را به یاد آوردی برخیز و با مشرکان منشین.
باید یادآور شد که بر انبیا علیهم السلام در تبلیغ احکام شرع که برای‌شان واجب است، اصلاً فراموشی روی نمیدهد بلکه پدید آمدن فراموشی بر ایشان، در امور عادی همچون سهو در اثنای نماز و مانند آن ممکن است.
علما گفته‌اند: هرکس در آیات الله متعال به ناحق و در غیر صواب فروروی کرد - چه مؤمن باشد، چه کافر - باید همنشینی با وی فروگذاشته شود و آمیزش و معاشرت با فاسق مطلقاً مکروه است، مگر اینکه معاشرت با بدعتیان و فساد پیشگان، به قصد موعظه و اندرز دهی و اصلاح مفاسد شان باشد.

شأن نزول آیه:

طبری به‌نقل ازسُدی میگوید:مورد نزول آیه‌ی:«وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ...» آن است که: وقتی مشرکان با مؤمنان می نشستند، قرآن را مسخره می کردند. خدا فرمود: تا سرسخنی دیگر نروند، آنان را ترک کنید.
پس، در هر زمانی مردم آیات خدا را دروغ پندارند و مورد بی حرمتی قرارش دهند، همنشینی با چنان کسانی نارو است. مشرکان به مسلمانان می گفتند: راه ما را در پیش گیرید و محمد را رها کنید. قرآن در جوابشان به پیامبر گفت:

وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرَى لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴿٦٩﴾

و پرهیزگاران به گناه آنها (کافران) بازخواست نخواهند شد. و لیکن باید آنان را پند دهند تا شاید پرهیزگار شوند.(۶۹)

تفسیر:

«وَما عَلَى اَلَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» بر کسانی که ایمان آورده و از پیامبرش پیروی کرده‌اند بازخواستی راجع به استهزای استهزاگران که نسبت به آیات الهی انجام می دهند بعد از اینکه آن ها را تبلیغ و نصیحت کنند نیست؛
در «تفسیر انوار القرآن» آمده است: تفسیر آیه کریمه بردو وجه آمده است: بنابر وجه اول؛ هم نشینی با کفار برای متقیان مؤمن - چنانچه در فروروی هایشان مشارکت نورزند - رخصت داده شده زیرا روایت شده‌است که مسلمانان گفتند: اگر مادر هروقتیکه آنان به

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرآن استهزا میکنند، از مجالسشان برخیزیم، دیگر نه میتوانیم در مسجدالحرام بنشینیم و نه طواف کنیم! همان بود که به ایشان در این امر رخصت دادهشد. وجه دوم اینست: اگر از هم نشینی باآنان پرهیزکردید، گناه فروروی آنان در آیات الله متعال بر عهده شما نیست.
از همنشینی با یاوه سرایان باید تا حد اعظمی کوشش بعمل اریم که پرهیز کنیم و سخنانشان را استماع نکنیم، ولی اگر به ناچار چیزی به گوش ما، رسید مانعی ندارد.
«وَلٰكِنْ ذِكْرٰى لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ(69)» علاوه برتقوای خود، باید به فکر متّقی کردن دیگران نیز باشیم. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: اما بر مؤمنان لازم است، به آنها تذکر دهند وآنان را از زشتی و بدی ها منع کنند و تا حد امکان آنها را یادآوری نمایند و ناخوشایندی خود را نسبت به عملکرد آنها نشان دهند، شاید وقتی دیدند آنها همنشینی آنانرا ترک می کنند، از بحث دربارهی قرآن و زندگی مؤمنان اجتناب ورزند.
ابن عطیه گفته است: لازم است مؤمنان معنی و حکم این آیه را با ملحدان و اهل جدل اجرا کنند.

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴿٧٠﴾

وکسانیکه دین خویش را به بازی و لهو گرفتهاند و زندگانی دنیا فریبشان داده است. وبه قرآن پندشان ده که به سزای اعمال خویش درجهنم محبوس خواهند ماند در حالیکه جز الله هیچ مددگار و شفیعی ندارند و اگر برای نجات خویش هر گونه فدیه دهند پذیرفته نخواهد شد. آنان به سبب آنچه کردهاند در جهنم محبوس اند و به سزای آنکه کافر شدهاند برایشان شرابی از آب جوشان و عذابی دردناک خواهد بود.(۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَرِ»: رهاکن، متعرض مشو. «غَرَّتْهُمُ»: زندگانی دنیا آنان را فریفته است، فریبشان داده است.«ذَكِّرْ بِهِ»: به وسیلهی قرآن پند ده.«أَنْ تُبْسَلَ»: آن که نابود شود، آنکه گروگان گردد.«تَعْدِلْ»: فدیه دهد، عوض پرداخت کند.«أُبْسِلُوا»: نابود شده اند، در ورطهی نابودی أند، در گرو هستند، گرفتارند.«حَمِيمٍ»: آب جوشان، آب بسیار گرم.

تفسیر:

«وَذَرِ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِباً وَلَهْواً»: و از کسی که به دین و شریعت استهزاء، و آنرا بازیچه گرفته أند، رویگردان که زندگانیاش بازی و أعمالش لهو و بیهوده است.
باید گفت: مراد از رها کردن منحرفان در جملهی ذَرِ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا دِينَهُمْ...، اِظهار تَنَفّر و قطع رابطه کردن با آنان است که گاهی هم به مبارزه با آنها میأنجامد، نه اینکه تنها به معنای ترك جهاد با آنان باشد.
به تمسخر وبازی گرفتن دین، در هر زمان به شکلی از أشکال صورت میگیرد، که در برخی از اوقات با اظهار عقائد خرافی، در برخی از اوقات با قابل اِجرا ندانستن أحکام، در برخی از اوقات با توجیه گناهان و در برخی از اوقات با بدعت وتفسیر به رأی و پیروی از متشابهات و غیره وغیره میباشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَغَرَّتْهُمُ اَلْحَياةُ اَلدُّنْيا»: او کسی است که دنیایش او را با فتنه‌ها و امور زیبندهٔ خود فریب داده از این روی به کتاب الهی پشت کرده و حساب و کتاب را فراموش نموده است. و گمان می بردند بعد از آن هرگز حیاتی نیست. واقعیت هم همین است که: دلبستگی و فریفته شدن به دنیا، زمینه‌ی به بازی گرفتن دین است.

«وَ ذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِما كَسَبَتْ»: و تو به وسیله با کتاب الهی مردم را بیم ده تا دل‌های آنها از ایمان تهی نگردد و در دام عصیان سقوط نکند که گناه موجب هلاکت بنده است. تذکّر و موعظه، می‌تواند سبب نجات انسان از قهر و عذاب الهی گردد.

ابسال: تسلیم شدن شخص به هلاکت است. یعنی: چه بسا کسی که به وسیله قرآن پند گرفته، بخواهد که خود را از عذاب الهی قبل از آن که بدان گرفتار آید - نجات دهد زیرا آنگاه که عذاب نازل شد: «لَيْسَ لَها مِنْ دُونِ اَللّهِ وَلِيٌّ وَلا شَفِيعٌ وَ إِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لايُؤْخَذْ مِنْها»: به دنیا نباید مغرور شویم که در قیامت جز خداوند متعال چیزی به کمك ما نمی‌آید، طوریکه در ایه مبارکه آمده است: «او را در برابر خداوند نه یاوری است و نه شفیعی و اگر هر فدیه‌ای بدهد، از او پذیرفته نمی شود» یعنی: اگر این انسانی که به عذاب الهی وا نهاده شده، هر فدیه و عوضی را برای رهایی خود تقدیم کند، آن فدیه از وی پذیرفته نمیشود و در نتیجه، او همچنان در مهلکه خویش دست‌وپا می‌زند.

مفسر قتاده فرموده است: اگر مالامال زمین طلا را فدیه بدهد از او پذیرفته نمی شود. (البحر 154/4.).

باید گفت: کسانیکه بنابر تکذیب و استهزای خویش مأخوذ شده‌اند، نه حمایتگری می یابندکه آنها را به غلبه از عذاب الهی نجات دهد، ونه شفاعت کننده که به سعی شفاعت کامشان را برآرد، و نه هیچگونه فدیه و معاوضه قبول میشود. بالفرض اگر گنهکاری تمام دنیا را عوض دهد، و نجات خویش را طلبد، نجات یافته نمی تواند.

«أُولئِكَ اَلَّذِينَ أُبْسِلُوا بِما كَسَبُوا»: عامل بدبختی‌های انسان، خود او و عملکرد اوست **طوریکه میفرماید: «آن گروه»** که دین خویش را به بازی گرفته‌اند، همآنان **«اند که به و بال آنچه کردند به مهلکه گذاشته شدند»** یعنی: همان گروه هستند که به سبب کار و کردار خویش، به هلاکت سپرده شدند.

«لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذابٌ أَلِيمٌ بِما كانُوا يَكْفُرُونَ(70)»: برای آن گمراهان نوشیدنی ازآب جوشان مقرر است که در شکمشان می جوشد و روده هایشان را پاره میکند، و به سبب کفر مستمرشان آتشی فروزان بدنشان را فرا میگیرد پس در کنار آب جوشان عذاب دردناک و خواری ابدی دارند.

باید گفت که در آیات متبرکه گذشته، خاص حکم اِجتناب بود از مجلس کسانیکه در باره آیات الهی طعن و استهزاء و جدال ناحق برپا می‌کردند؛ در این آیه، ارشاد به ترك صحبت و مجالست عامّه اینگونه مردم است؛ امّا، با وجود این، حکم است که از نصیحت خود داری نکنند، تا آنها از عاقبت خویش آگاه شوند.

قُلْ أَ نَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴿٧١﴾

بگو: آیا به جای خدا معبودی را بپرستیم که نه سودی به ما رساند و نه زیانی؟ و آیا پس از آنکه الله ما را هدایت کرده است، مانند آن کس که شیطان گمراهش ساخته و حیران بر

(c) ketabton.com: The Digital Library

روی زمین رهایش کرده، از دین باز گردیم؟ او یارانی (دلسوز) دارد که به سوی هدایت دعوتش می دهند که نزد ما بیا. بگو: هدایتی که از سوی الله باشد، هدایت واقعی است و به ما حکم شده که در برابر پروردگار جهانیان منقاد و تسلیم باشیم.(۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنَدْعُوا»: آیا به فریاد بخوانیم، به کمک بطلبیم؟ بپرستیم؟ «نُرَدُّ عَلَى أَعْقَابِنَا»: به عقب بازگردیم، از عقیده‌ی خود دست برداریم؟ «اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ»: شیاطین، او را از راه به دور انداخته، او را سرگردان و آواره کرده اند. «حیران»: سرگردان، آواره. «لِنُسْلِمَ»: این که تسلیم شویم.

تفسیر:

«قُلْ أَنَدْعُوا مِنْ دُونِ اَللّهِ مالا يَنْفَعُنا وَلا يَضُرُّنا»: ای محمد! برای مشرکان بگو آیا بت‌هایی را پرستش کنیم که نه نفعی میرسانند و نه ضرری دارند و عبادت خدای یکتا و یگانه را ترک کنیم؟ خدایی که مالک نفع و ضرر است و زمام امور همه چیز در ید بلاکیف اوست؟! باید یادآور شد که: اساساً شرك، غیر منطقی است، چون انگیزه‌ی پرستش، کسب سود یا دفع ضرر است و بت‌ها قادر به هیچ نفع وضرر رساندن نیستند، «وَنُرَدُّ عَلى أَعْقابِنا»: شرك، نوعی عقب گرد وارتجاع اعتقادی است طوریکه میفرماید: آیا ما بار دیگر و بعد از رهایی و هدایت به سوی ظلمات و تاریکی های شرک گام برداریم، «بَعْدَ إِذْ هَدانَا اَللّهُ»: آن هم بعد از اینکه خداوند متعال ما را به سوی نور ایمان هدایت و رهنمایی کرده است یعنی بعد از این که الله متعال ما را به اسلام هدایت کرد.

«كَالَّذِي اِسْتَهْوَتْهُ اَلشَّياطِينُ فِي اَلْأَرْضِ»: و به این ترتیب مثل و حالت ما مانند مثل و حالت کسی شود که شیطان او را فریب داده او را درست را گم کرده است یعنی او را به بیابان ها و مهالک کشانده تا به دره‌ی عمیق پرت کنند.

«حَيْرانَ»: متحیر و سرگردان گردد و نداند به کجا برود. یعنی اینکه شرك، مایه‌ی سرگردانی و تحیّر برای انسان است.

«لَهُ أَصْحابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى اَلْهُدَى اِئْتِنا»: و به نصیحت و توصیه‌های دوستانش که او را به سوی ایمان فرا میخوانند گوش فرا نداده و به دنبال هوی و هوس خود رفته است.

«قُلْ إِنَّ هُدَى اَللّهِ هُوَ اَلْهُدى»: در برابر انحرافات، باید موضع‌گیری صریح و مکرّری اتخاذ کنیم، طوریکه درآیه مبارکه آمده است: تو به این اعراض‌گران خبر بده و بگو: به راستی هدایت(واقعی) همان هدایت خداست.» مراد از هدایت در این جا اسلام است، یعنی: اسلام تنها راه هدایت است و جز آن هر آنچه باشد بیراهی وگمراهی است. چنانکه میفرماید: «و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلا یقبل منه و هرکس که آیینی جز اسلام برگزیند از او پذیرفته نخواهد شد» [آل عمران، ۸۵). همچنین میفرماید: «فماذا بعد الحق إلا الضلال / پس از حق جز گمراهی دیگر چیست؟» (یونس، 32).

«وَأُمِرْنا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ اَلْعالَمِينَ(71)»: و خدای تعالی بر ما واجب نموده تا در برابر دین اوگردن نهیم و ازپیامبرش اطاعت کنیم وبه او هیچ چیزی را شریک و همتای قرار ندهیم، زیرا او پرورش دهندۀ بندگان خود با نعمت‌هایش است و او متولی امور آن‌هاست که امور زندگانی آنها را به پیش میبرد. یعنی گفته میتوانیم که: تسلیم الله شدن، مایه‌ی رشد خودماست. و این مثلی است برای آنکه از هدایت گمراه گشته، در حالي که اورا به اسلام میخوانند اما آن را اجابت نمی کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن عباس(رض) دراین مورد فرموده است: این مثلی است که الله برای خدایان و افرادی که آنها را میخوانند و نیز برای دعوتگران راه الله، آورده است؛ مانند انسانی که راه را گم کرده و حیران و سرگردان باشد، در این هنگام یکی او را بانگ کند: ای فلان پسر فلان! به سر راه بیا (او را به بیراهه دعوت می کند)، و دوستانی هم داشته باشد که به او بگویند: فلان پسر فلان! به سوی راه راست بشتاب، درصورتی که ازدرخواست اول پیروی کند، اورا به هلاکت و نابودی سوق میدهد، و اگر دعوت دومی را اجابت کند به طریق حق ارشاد می شود. حال و مثال آن که چنان بتانی را پرستش می کند این است که تا دم مرگ گمان می برد راهش درست است اما هنگام مرگ درمی یابد که در هلاکت و نابودی بوده و پشیمان می شود.(طبری 452/11.).

جوهر وخلاصه این آیه مبارکه همانا ضرورت ترک بت‌پرستی و ایمان به الله متعال است. باید گفت که: در یکتاپرستی، آرامش و تمرکز است، ولی در شرك و چند تا پرستی، گیجی و تحیّر. «أَأَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ» (یوسف، 39.) (آیا خدایان متعدّد و گوناگون بهتر است یا خداوند یکتای مقتدر؟) خداوند هم یکی است: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»: و هم زود راضی میشود «یا سریع الرّضا»، ولی غیر خدا هم زیادند و هم هرکدام توقّعات گوناگونی دارند و زود راضی هم نمی شوند.

وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴿٧٢﴾

و (نیز به ما حکم شده که) نماز را به پا دارید و از الله بترسید و اوست که به سوی او محشور می‌شوید.(۷۲)

تفسیر:

«وَأَنْ أَقِيمُوا اَلصَّلاَةَ وَ اِتَّقُوهُ»: واقعیت همین است که نماز، همراه تقوا کارساز است، طوریکه میفرماید: به ما امر شده است که در تمام احوال نماز را اقامه کرده و از الله بترسیم. و یا اینکه بر شما برپای داشتن نماز را واجب کردیم تا شما را از فحشا و منکر بازدارد و همچنان أنجام اعمال صالح و ترک منکرات را، «وَ هُوَ اَلَّذِی إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (72)» روز قیامت در پیشگاهش جمع میشوید، و هرکس مطابق عملش مورد بازخواست قرار میگیرد. و داشتن ایمان به معاد و رستاخیز، عامل پیدایش تقوا در انسان میگردد.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴿٧٣﴾

و او (الله) کسی است که آسمان‌ها و زمین را به حق (باعدل و تدبیر محکم) آفرید، و روزی که [اراده اش به آفریدن چیزی تعلق گیرد] میگوید: باش، پس بی درنگ موجود میشود؛ سخن او حق است، و روزی که در صور دمیده شود؛ پادشاهی تنها از اوست، دانای همه چیزهای غائب و آشکار است، و اوست ذات باحکمت (و) آگاه (از هرچیزی).(۷۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَوْلُهُ الْحَقُّ»: سخن راستش، سخنش راست است. «يُنْفَخُ»: دمیده میشود. «فِي الصُّورِ»: در «صور»، در شیپور.

تفسیر:

«وَهُوَ اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضَ بِالْحَقِّ» خدای یگانه که از هر عیب و نقصی پاک ومنزه است، تنها کسی است که آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید تا عبادتش به جای آورده شود. او به همهٔ آنانی که در آسمان‌ها و زمین‌اند روزی داد تا شکرش ادا گردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ»: «و روزی که بگوید: موجود شو، بی درنگ موجود شود؛ یعنی: چون خلایق را به حشر و رستاخیز فرمان میدهد، جملگی از وی فرمان میبرند، چرا که هر چیزی بی درنگ به دستور او موجود می شود.
ابوحیان گفته است: این مثال است برای اخراج چیزی از عدم به عالم وجود و سرعت ایجاد آن است نه اینکه چیزی باشد و به آن امر شود.(البحر 160/4.).
«قَوْلُهُ اَلْحَقُّ وَ لَهُ اَلْمُلْكُ»: قول و وعدۀ الهی در این زمینه و در تمام عرصهها حق و راست است؛ و تحقق می پذیرد زیرا پادشاهی از آن اوست و او آنگونه که بخواهد در هستی تصرف می نماید و هیچ بندهای در ملکوتش با او منازعه نمی نماید و در جبروتش کسی با او مشارکت ندارد.
«يَوْمَ يُنْفَخُ فِي اَلصُّورِ»: روزی که اسرافیل برای بار دوم در صور می دمد؛ یعنی نفخه ی احیای مردگان.
صور: شاخی (شیپوری) است که اِسرافیل علیهم السلام در آن می دمد، که دمیدن اول برای میراندن زندگان و دمیدن دوم برای احیای مجدد آنهاست.
مراد در اینجا دمیدن دوم است.
در قرآن عظیم الشأن دو نوع دمیدن در صور آمده است: یکی ویرانگر و دیگری برانگیزندهی مردم برای رستاخیز. در این آیۀ مبارکه، يك بار آن مطرح شده است، امّا در آیهی 68 سورهی زمر، دمیدن در دو صور مطرح است: «وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرى فَإِذا هُمْ قِيامٌ يَنْظُرُونَ»
مفسر ابن کثیر فرموده است که: «درحقیقت سه نفخه (دمیدن) است، نفخه اول؛ برای ایجاد خوف و هراس از قیام قیامت، نفخه دوم؛ برای هلاک ساختن خلق و نفخه سوم؛ نفخه برخاستن برای حضور در پیشگاه رب‌العالمین است»
«عالِمُ اَلْغَيْبِ وَ اَلشَّهادَةِ»: غیب و شهود، نهان و آشکار، برای خداوند یکسان است. یعنی پنهان و آشکار و آنچه به حواس و ابصار انسان در می آید و آنچه در خلال شب و روز قابل مشاهده می باشد، تمام آنها در دایرهی علم خدا قرار دارند.
«وَهُوَ اَلْحَكِيمُ اَلْخَبِيرُ(73)»: در اعمالش حکیم و در مورد بندگانش خبیر و آگاه است.
یعنی: فرزانه استوارکار درتمام آنچه که ازوی سر میزند، از جمله در زنده ساختن و میراندن **«آگاه»** است به همه چیز، از جمله به حساب و جزا.

خوانندگان گرامی!

آیات متبرکه(74 الی 79) برای اِثبات دلیل علیه مشرکان عرب، در اِبطال بت پرستی از داستان ابراهیم خلیل و پدرش، آزر یاد می کند؛ چون همه ی ملل به فضل وبزرگی وی اعتراف میکنند و مشرکان، خود را از نسل او می پندارند ومدعی هستند که از ملت او میباشند و فضل او را باور دارند. یهودیان و مسیحیان، همگی او را بزرگ وقدر و منزلتش را گرامی می شمرند. پس مادام که ابراهیم یکی بعد از دیگر علیه بت پرستی قومش می ستیزد، عرب نیز -که خود را از سلالهی او به حساب می آورند - باید از گمراهی و سرسختی بازگردند، اشتباه خود را درک نمایند و از بت پرستی بیزار شوند.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴿٧٤﴾

(به خاطر بیاورید) هنگامي که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بتها را معبود خودقرار میدهی؟ یقیناً من تو وقومت رادرگمراهی آشکار می‌بینم.(۷۴)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

إِبْرَاهِيمُ: خلیل الرحمان أبو الأنبیاء، دهمین شخصی از اولاد «سام» جد بزرگ أعراب است که در شهر «اور» (یعنی نور) از سرزمین «کلدان» که هم اکنون به نام «اورفا» معروف است و در جنوب ترکیه درمجاورت مرز سوریه واقع شده، به دنیا آمد. به قولی: نام پدر اِبراهیم، «تارح» بود، به قولی دیگر: پدرش دو نام داشت: آزر و تارح.

آزر: پدر اِبراهیم، سفر تکوین، لقب یا نام او را «تارح» یا «تارخ» به معنای غمگین یاد کرده است.

«أصنام»: جمع صنم، بتها. «آلهة»: جمع اله، خدایان.

تفسیر:

در آیات قبلی، موضوعاتی از قبیلی، اثبات توحید، نفی شرك بود، و از ارتداد مسلمین کفّار مأیوس گردانیده شده بود. اینجا مقصود از ذکر واقعة حضرت موّحد أعظم، ابراهیم علیه السّلام تأکید آنهاست،وضمناً دراین آیه به مسلمانان تعلیم داده میشود که معاندان و مکذّبان را چگونه نصیحت و تفهیم نمایند و چگونه از آنها اظهار تبرّی و جدایی کنند. طوریکه میفرماید: «وَإِذْ قالَ إِبْراهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْناماً آلِهَةً» و یادکن هنگامی را که ابراهیم با پدرش آذر استدلال و مجادله نمود و خطاب به او گفت چگونه بت‌هایی را می پرستی که نه نفعی دارند و نه ضرری و عبادت خدای یکتای قهّار را رها می نمائی!

إِنِّي أَراكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ(74)

قبل از همه باید گفت که؛ بت‌پرستی، انحرافی است که وجدان‌های سالم و عقل، ازآن انتقاد میکنند.طوریکه ابراهیم علیهم السلام به پدر خویش میگوید: به این ترتیب تو و قوم تو از حق انحراف کرده و راه درست را گم کرده‌اید و برای من چنین هویدا شده که گمراهی‌تان آفتابی شده؛ زیرا شما به خداوند بزرگ شریک آوردید و عبودیتش را ترک کردید.

درضمن این آیه مبارکه دلالت بردعوت فرزند ازپدر و شروع به اصول توحید هنگام دعوت وهمچنان دوستی بالله متعال ونرمی باپدر ولو مشرک باشد دارد.

مناظرة چهار گانة معروف حضرت اِبراهیم:

1 - اولین مناظرة حضرت ابراهیم علیهم السلام، همانا مناظره با پدرش است که با نهایت احترام صورت پذیرفته است: «يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنكَ شَيْئاً»:(به پدرش گفت:پدرجان! چراچیزی راکه نمیشنود ونمی بیند واز تو چیزی را دور نمیکند، می پرستی؟) (سورة مریم:42)، (سورة أنبیاء/ آیات 51 و52).

2 - دومین مناظره همانا با قومش است طوریکه میفرماید: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ» سورة أنعام/ آیة 76).

3 - سومین مناظره با پادشاه زمان خود است که میفرماید: «...رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ...» (سورة بقره/ آیة 258).

4 - چهارمین مناظره با کفار بود طوریکه میفرماید: «فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً إِلَّا كَبِيراً لَّهُمْ»: (ابراهیم، بتها را شکستاند وآنرا پارچه پارچه کرد، مگر بزرگترشان را...) (سوره انبیاءآیه 58).

این جدل و مناظره، دلیل توان و قدرت و بداهه گویی حضرت ابرهیم علیهم السلام در ناتوان کردن و محکوم نمودن طرف مقابل و اثبات هدف از راه دلیل قاطع است.

وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴿٧٥﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

و این گونه به ابراهیم پادشاهی عظیم آسمانها و زمین را نشان دادیم تا (بفهمد و) از جمله یقین کنندگان باشد. (۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُرِي»: نشان میدهیم، مینمایانیم. «مَلَكُوتَ»: ملک و دارای فراوان و باعظمت، عزت و قدرت و تسلط، عجایب آسمانها، «الْمُوقِنِينَ»: یقین کنندگان.

تفسیر:

«وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: و ما این چنین به اِبراهیم نظام سلطنت آسمانها و زمین را نشان می دادیم. یعنی همانگونه که آثار و نشانه های نظام هستی برای شما عیان است و نشانه ها و آیات الهی برای شما ارایه می شود، در برابر ابراهیم علیه السلام نیز همین آثار و همین نشانه ها قرار داشتند. اما شما با وجود مشاهدهی آنها همانند نابینایان به آنها توجه نمیکنید، ولی ابراهیم علیه السلام با چشمان باز آنها را دید و به آنها توجه کرد.

به قولیدیگر: ابراهیم علیه السلام فقط آنچه را که خداوند متعال در این آیه از ملکوت آسمانها و زمین حکایت کردهاست، مشاهده کرد. «وَ لِيَكُونَ مِنَ ٱلْمُوقِنِينَ(75)» **«تا ازجمله یقین کنندگان باشد»** یعنی: عجایب آفرینش و غرایب ملکوت خود را به ابراهیم علیهم السلام نشان دادیم تا او پیامبری برخوردار از علم و آگاهی بوده و علم وی از روی یقین باشد به طوری که نسبت به عظمت وقدرت حق تعالی برهمه چیز، ذره شکی درنهاد خود نداشته باشد. باید گفت که: یقین، عالیترین درجهی ایمان است. به یقین رسیدن، نیاز به امداد الهی دارد.

امام مجاهد گفته است: دریچهی آسمان ها و زمین برایش گشوده شد، به طوری که ملکوت والا و ملکوت اسفل را به چشم سر دید. (البحر 165/4.).

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ﴿۷۶﴾

پس چون [تاریکی] شب او را پوشانید، او ستاره ای را دید، گفت: به طور تعجب: آیا این پروردگار من است؟ پس چون غروب کرد، گفت: غائب شوندگان را دوست ندارم.(۷۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جَنَّ»: تاریک نمود، پرده افکند، فراگرفت، وجه تسمیهی پری به جن، به دلیل نامرئی بودن آنهاست. «أَفَلَ»: غروب کرد.

تفسیر:

«فَلَمّا جَنَّ عَلَيْهِ اَللَّيْلُ رَأى كَوْكَباً»: وقتی شب بر ابراهیم پرده انداخت [و سیاهی همه جا را دربرگرفت]، ستارهی درخشان را که زهره یا مشتری است در آسمان مشاهده کرد.

«قالَ هذا رَبِّي»: خواست با قومش مناظره کند و آنها را تدریجاً با ارائهٔ مثل ستاره به حق برساند از این روی به آنها گفت این پروردگار من است؛ این سخن ابراهیم به منظور مناظره و جلب توجه آنها بود تا از این طریق آنها را به بطلان عبادت ستارگان برساند.

یکی از شیوههای احتجاج، اظهار همراهی با عقیدهی باطل و سپس ردّکردن آن است. مفسر زمخشری در ذیل آیه مبارکه مینویسد: پدر و قوم ابراهیم بت و ستارگان را می پرستیدند، پس ابراهیم خواست آنها را از گمراهیشان باخبر سازد و آنها را به حق و درستی، از طریق مناظره و استدلال هدایت و ارشاد کند و به آنها نشان دهد و توضیح نماید که هیچ یک از آنها نمی تواند خدا باشد، بلکه در و رای آنها ایجاد کنندهای هست که آن را ایجاد کرده و

(c) ketabton.com: The Digital Library

تدبیرکننده‌ای هست که طلوع و غروب و نقل و انتقال آنها آن را تدبیر میکند. و گفته ی هذا رَبِّی گفته‌ی انسانی است که با علم به بطلان نظر خصم، حق را به او میدهد و سخن او را طوری نقل میکند که گویا برای مذهب خود تعصبی ندارد؛ چون چنان عملی به حق نزدیکتر است، سپس با دلیل به او حمله کرده و آن را باطل میکند. (تفسیر کشاف 31/2.).

«فَلَمّا أَفَلَ قالَ لاأُحِبُّ اَلْآفِلِينَ(76)»: بیدار کردن فطرت‌ها، فعال کردن اندیشه‌ها و توجّه به احساسات، یکی از شیوه‌های تبلیغ است. طوریکه در آیة مبارکه ملاحظه میداریم: وقتی ستاره ناپدید شد اِبراهیم علیهم السلام گفت من خدایی را که پنهان شود دوست ندارم. پس این ستاره صلاحیت این را ندارد که خدا باشد، زیرا پنهان شدن نقصی است که درستاره رونما میگردد درحالیکه موجودی به نام خدا باید قائم به نفس و برای همیشه زنده و بر قرار باشد.یعنی اینکه من پرستش چنان موجودی را دوست ندارم؛ چون پروردگار نباید تغییر پذیر باشد؛ چون تغییر حالت از اوصاف اجسام است.

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ﴿٧٧﴾

هنگامی که ماه را در حال طلوع دید [برای محکوم کردن ماه پرستان با تظاهر به ماه پرستی]، گفت: این پروردگار من است؛ چون ماه غروب کرد، گفت: یقیناً اگر پروردگارم مرا هدایت نکند بدون شک از گروه گمراهان خواهم بود.(۷۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَازِغاً»: طلوع کنان. حال (قَمَر) است. مفسر تفسیر کابلی مینویسد: ماه چون سیّاره‌ای فروزان و زیباست؛ اگر مدد الله متعال نباشد انسان به جمال و رعنایی او مفتون می شود. حضرت ابراهیم علیه السلام هم با ستاره پرستان برخورد کرد، و هم با ماه و آفتاب پرستان. در ضمن قابل تذکر است که تعداد کثیری از مفسّران بدین باور اند که این گفتگوی حضرت ابراهیم علیهم السلام با مشرکان در منطقه‌ی بابل صورت پذیرفته است.

تفسیر:

«فَلَمّا رَأَى اَلْقَمَرَ بازِغاً قالَ هذا رَبِّی»: وقتی که ماه را در حال طلوع (در کرانه افق) دید باز هم بر سبیل فرض گفت: این پروردگار من است! طبق روش قبلی خواست توجه آنها را به فساد عقیده شان جلب کند و عقیده و نظر آنان را اِبطال کند.

«فَلَمّا أَفَلَ قالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِی رَبِّی لَأَكُونَنَّ مِنَ اَلْقَوْمِ اَلضّالِّينَ(77)» ولی هنگامی که (آن هم) غروب کرد، و از دید پنهان شد گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمائی نکند، بدون شک از زمره قوم گمراه (و جمعیت سرگشته در وادی کفر و ضلال) خواهم بود. یعنی: از کسانی می شوم که به حق راه نیافته و بر خود ظلم میکنند و خود را از بهره خیر خویش، محروم می‌گردانند. بدین‌سان، ابراهیم علیهم السلام به قومش فهماند که هرکس ماه را به مثابه ای خدایی بگیرد؛ گمراه است. و چرا ابراهیم علیهم السلام به افول(غروب شدن) استدلال کرد نه به طلوع؟ زیرا استدلال به أفول، بر بطلان الوهیت آن چیز افول کننده، دلالت کننده‌تر است.

فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ﴿٧٨﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

باز چون آفتاب را طلوع کرده دید، گفت: (آیا) این پروردگار من است؟ (چونکه) این بزرگتر است، پس چون آفتاب(هم) غروب کرد، گفت: ای قوم من، البته من از آنچه (با الله) شریک میسازید بیزارم.(۷۸)

بَازِغَةً: طلوع کننده، در حال طلوع، روشنی بخش، إِنِّي بَرِيءٌ: من بیزارم.

وجهت: متوجه کردم، روی گرداندم.

تفسیر:

«فَلَمّا رَأَى اَلشَّمْسَ بازِغَةً قالَ هذا رَبِّی هذا أَكْبَرُ»: و هنگامی که آفتاب را در حال طلوع (در کرانه افق) دید (دوباره بر سبیل فرض) گفت: این پروردگار من است (چرا که) این بزرگتر (از ستاره و ماه) است! «هذا رَبِّي»: این جمله در هرسه آیه میتواند به صورت استفهام انکاری خوانده شود. یعنی: هذا رَبّی؟! آیا این خدای من است؟! ممکن نیست.

«ترجمهٔ معانی قرآن» «فَلَمّا أَفَلَتْ قالَ یا قَوْمِ إِنِّی بَرِیءٌ مِمّا تُشْرِكُونَ(78)»: امّا هنگامی که آفتاب غروب کرد، گفت: ای قوم من! بی‌گمان من از شرک شما تبری می جویم.

زیرا یگانه مستحق عبادت الله یکتا و یگانه است اما این مخلوقات پس توجیه هیچ عبادتی به سوی اینها جایز نیست، زیرا این ها مخلوقاتی‌اند که مالک هیچ نفع و ضرری نیستند و نمی توانند کسی را زنده کنند یا بمیرانند و یا حشر و نشر کنند.

مفسر ابو حیان میفرماید: وقتی برای آنان روشن ساخت ستاره ای را که دیده است شایستگی خدا بودن را ندارد، منتظر پدیدار شدن کتله نورانی تر و درخشان تر از آن ماند، آنگاه دید ماه دارد طلوع میکند سپس آن هم غروب کرد، منتظر آفتاب ماند؛ چون از ماه پرنورتر و درخشان تر بود، و حجمش از آن بزرگتر و نفعش هم بیشتر بود. آنگاه به طریق احتجاج و استدلال توضیح داد که آفتاب از صفت حدوث برخوردار است و با ستاره برابر است. (البحر 167/4.).

ابن کثیر گفته است: در حقیقت در این مقام حضرت ابراهیم علیه السّلام با قوم خود به مناظره پرداخته و بطلان پرستش بت ها و ستارگان و سیّارگان و پرنورترین آن ها یعنی خورشید و سپس ماه و آنگاه زهره را که آن ها بدان پرداختند، برای آنان بیان کرد، هنگامی که «خدا بودن» این سه جسم که پرنورترین و بزرگترین جرم سماوی هستند، منتفی و با دلیل قطعی و یقینی ثابت شد، گفت: قالَ یا قَوْمِ إِنِّی بَرِیءٌ مِمّا تُشْرِكُونَ ای قوم من! از شرک شما بری هستم. (مختصر ابن کثیر 592/1.).

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴿۷۹﴾

بی‌گمان من روی خود را به سوی کسی گردانیده ام که آسمان‌ها و زمین را آفریده است (از عدم به وجود آورده است) در حالیکه من از شرک متنفرم، و از مشرکان نیستم.(۷۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَجْهِيَ»: رویم را. مراد از روکردن رو، قصد پرستش و انجام عبادت است.

«فَطَرَ»: آفریده است. پدیدار کرده است. «حَنِيفًا»: حق گرا، پاکدل، مایل به سوی حق و دین پایدار، پاک دینانه و پاکدلانه.

تفسیر:

همین که راه حقّ برای ما روشن شد، با قاطعیّت باید اعلام کنیم و از تنهایی خوف و هراسی نداشته باشیم طوریکه میفرماید: «إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضَ» بی‌گمان از سر اِخلاص من روی خود را به سوی کسی میکنم که آسمانها و زمین را آفریده

(c) ketabton.com: The Digital Library

است، یعنی به سوی کسی روی آوردم که عالم هستی را اِبداع وآسمانها و زمین را خلق کرده است، یعنی من از همه یکسو شده صرف به بارگاه خدائی متوسّل شدکه تمام علویّات و سفلیّات در قبضه اختیار اوست. واضح است کسکیه از پرستش بت‌های مادّی، محدود و فانی بگذرد، به معبودی معنوی، بی نهایت و ابدی می رسد.

«حَنِيفاً»: «حَنیف» از «حنف»، به معنای خالص و بی انحراف، وگرایش به راه حقّ و مستقیم است. «در حالیکه حنیف هستم» یعنی: گراینده هستم از همه ادیانی که چیزی از خلق الله متعال را با وی شریک می‌آورند به سوی دین حق، پاکدین و پاکدل هستم.

«وَما أَنَا مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ (79)» و من (از هر راهی جز راه او) به کنارم و از زمره مشرکان نیستم.که چیزی از خلق الله متعال را با وی شریک گردانم.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه(80 الی 83) گفتگو ومناظره ی اِبراهیم علیهم السلام و قومش در مورد الله یگانه اِدامه دارد. چون قومش شکست خوردند ناچار به تقلید از پیشینیان خود متوسل شدند و الله یگانه را ناکافی و ناپسند شمردند و به دلیل طعنه هایی که اِبراهیم به خدایان متعدد آنان زده بود، او را به مصایب و بلایا میترساندند و می گفتند: این خدایان پیش خدای یگانه، شافع ما هستند.

وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِّي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴿٨٠﴾

و قوم او(ابراهیم) با او محاجه (به گفتگوی بی منطق) می‌کردند، او به ایشان گفت آیا در باره (وحدانیت) الله بامن مجادله می‌کنید؟و حال آنکه مرا به راه راست هدایت کرده است، و من از آنچه با او شریک میسازید بیمی ندارم، مگر اینکه پروردگارم (دربارۀ من) چیزی بخواهد. علم پروردگار من آنچنان وسیع است که همه چیز را در بر مي گيرد پس آیا یادآور نمی شوید و پند نمی‌گیرید؟(۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَاجَّهُ»: با او ستیزه کرد، مجادله کرد، با او مناظره کرد. «فِي اللهِ»: درباره‌ی خدا. «وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ»: از بتها و خدایان دروغیی که همتای خدا میکنید، بیمی ندارم؛ چون هیچگونه توانی ندارند.

یعنی من هرگز از بت های شما نمیترسم، زیرا آنها قدرتی ندارند که به کسی زیانی برسانند.

«إِلاّ أَن يَشَآءَ رَبِّي شَيْئاً»: مگر آن چیزی که خدا بخواهد. لیکن اگر خدا بخواهد زیانی به کسی برساند می تواند.

تفسیر:

«وَحاجَّهُ قَوْمُهُ»: ابراهیم علیهم السلام با قوم خود در مورد مسألۀ الوهیت مجادله کرد و خطاب به آنها گفت: طوریکه ابن عباس در ذیل تفسیر آیۀ مبارکه می نویسد: آنها درباره‌ی خدایان خود با او به مجادله برخاستند و او را از آنها ترساندند. ابراهیم در رد و انکار آنها گفت: «قالَ أَتُحاجُّونِّي فِي اَللهِ» چگونه با من در الوهیت پروردگارم و توحیدی که به خالق خود دارم مجادله می کنید؟

«وَ قَدْ هَدانِ» در حالی که بر این عمل دلیل دارم، حق‌تعالی من را بر حق ثابت ساخته و از باطل نگهداشته است. با تمام وضاحت در می یابیم که: حقّ جویی از انسان است ولی هدایت از جانب الله متعال.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعضی از مفسرین بر این نظرند که گفته‌ی حضرت ابراهیم درباره ی ستارگان: هذا رَبِّی درعهد طفولیت و قبل از استحکام نظرش در معرفت خدا بوده است، اما درست همان نظر جمهور است که این گفته را در مقام جدل و مناظره با قومش گفته است تا در باره‌ی بطلان عبادت ستارگان و آفتاب و ماه به اقامه‌ی دلیل برخیزد، موافقت عبارت بر طریق الزام از جمله بلیغترین دلیل و واضح ترین برهان است، فرموده‌ی خدا برآن دلیل است که گفته است: وَ حاجَّهُ قَوْمُهُ وَ تِلْکَ حُجَّتُنا آتَیْناها إِبْراهِیمَ عَلی قَوْمِهِ. این مقام جای مناظره است، همان طور که حافظ ابن کثیر گفته است؛ نه مقام نظر و رای. بسی دور است ابراهیم خلیل درباره‌ی پروردگار جلیل مشکوک باشد که او پدر پیامبران و پیشوای حنیفان است. امام فخر رازی دوازده دلیل را بر صدق نظر جمهور و نظر مفسران بزرگ امثال قرطبی وزمخشری و ابو سعود و ابن کثیر و صاحب البحر المحیط در تفسیر کبیر 47/13 آورده است. و الله اعلم.

«وَلا أَخافُ ما تُشْرِکُونَ بِهِ» نترسیدن از غیر خدا، نشانه‌ی توحید است. «لا أَخافُ» (مشرکان، حضرت ابراهیم رابه خطر وانتقام تهدید میکردند) مشرکان، حضرت ابراهیم علیهم السلام را به خطر و انتقام تهدید می‌کردند، طوریکه میفرماید: «وَلا أَخافُ ما تُشْرِکُونَ بِهِ» من از خدایان باطل و مزعوم و موهوم شما از قبیل بت‌ها و ستارگان نمی ترسم که شما آنها را می پرستید؛ چون آنها سنگی نه ضرری میرسانند ونه نفعی، نه چشم بصیرت دارند و نه گوش شنیدن. و آن طور که شما گمان مي کنید، قادر به چیزی نیستند. ملاحظه میداریم که: نترسیدن از غیر الله، نشانه‌ی بارزی توحید میباشد.

مفسران می نویسند: قوم ابراهیم علیه السلام می‌گفتند: «تو که معبودان ما را توهین میکنی، بترس؛ مبادا در و بال آن دیوانه شوی، یا در مصیبتی گرفتار آیی! ابراهیم جواب داد: من از اینها چه ترسم که در دست آنها نه سودی است نه زیانی؛ نه رنجی، نه راحتی؛ اگر پروردگار من اراده کند به من رنجی رساند در دنیا، که میتواند مرا از آن مستثنی کند؟! وی از علم محیط خود میداند که نگهداری کی و در کدام حال مناسب است.

«إِلاّ أَنْ یَشاءَ رَبِّی شَیْئاً»: مگر این که خدایم بخواهد برایم مکروهی پیش آید، پس «وَسِعَ رَبِّی کُلَّ شَیْءٍ عِلْماً»: زیرا پروردگار من همه چیز را می داند و هیچ امری بر او پوشیده نیست.

«أَفَلا تَتَذَکَّرُونَ(80)»: شما را چه شده که تدبر نمیکنید (استفهام برای توبیخ است) تا بدانید او خدایی است مستحق عبادت و دیگران چنین استحقاقی ندارند. این بخش از آیه مبارکه بیانگر غفلت کامل آنها است؛ چون چیزی را میپرستیدند که نه زیانی میرساند ونه نفعی، و باوجود دلایل روشن بر وحدانیت خدا برایش شریک قرار می دادند.

وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴿٨١﴾

و چگونه از آن چیزی که شما شریک (الله) ساخته اید بترسم، در حالیکه شما چیزهایی را که الله هیچ دلیلی در باره آنها نازل نکرده است می‌پرستید و بیمی به دل راه نمی‌دهید؟ (بگویید) که کدام یک از این دو گروه (بت پرستان و خدا پرستان) شایسته تر به امنیت (از مجازات) هستند اگر شما مي‌دانید.(۸۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُلْطَانًا»: به معنای دلیل و حجّت و برهان است. «أي»: کدام؟ «الْفَرِيقَيْنِ»: آن دو گروه.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«أَحَقُّ»: شایسته‌تر، درخورتر. «الأَمْنِ»: امنیت، آرامش.

تفسیر:

«وَكَيْفَ أَخافُ ما أَشْرَكْتُمْ»: چگونه من از چیزی که (بی‌جان است و بت نام دارد و از روی نادانی) آن راهمتای وشریک الله متعال میسازید بترسم؟ یعنی: چگونه از آنچه که نه زیان میرساند ونه سود، نه می‌آفریند و نه روزی میدهد، وهیچگونه امکانات منفعت و مضارّ در دست آنها نیست، بترسم. بناءً نباید از تهدیدات موهوم، بهراسیم در ضمن در می یابیم که: امنیّت روحی، در پرتو توحید حاصل یاب می باشد.

«وَلا تَخافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطاناً»: حال آنکه شما از شریک آوردن به الله متعال نمیترسید، با آن که او زیان رسان و نفع رسان و آفریننده و روزی دهنده است و از سوی دیگر، او هیچ حجت، دلیلی وبرهانی هم بر این شرک بر شما نازل نکرده که به آن استدلال و احتجاج کنید.

«فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ(81)»: پس کدام یک از دو گروه (بت پرست و خدا پرست) شایسته تر استحقاق امنیت و آسایش دارد؟ (و نترسیدن از مجازات الله) است، اگر می‌دانید (که درست کدام و نادرست کدام است)؟

از جمله: «إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»: در می یابیم که: علم صحیح، وسیله راهیابی به الله است، اگر آن را درست به کار گیریم، به نتایج صحیح می‌رسیم.

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴿٨٢﴾

کسانی که ایمان آوردند وایمانشان را به ستمی [چون شرک] آلوده نکرده‌اند، این گروه‌اند که از عذاب در امن‌اند و این گروه راه یاب‌اند.(۸۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَمْ يَلْبِسُوا»: آلوده نشده اند، نیامیخته اند، نپوشانده اند. «ظلم»: منظور، شرک است. «لَمْ يَلْبِسُوا»: آمیخته نکرده‌اند. «ظُلْم»: شرک (لقمان / 13). «لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ»: مراد این که همراه ایمان به خدا، در برابر دیگران نیز کرنش نمیبرند وبرای آنها قربانی ونذر نمیکنند و جلب منافع و دفع بلایا نمی‌خواهند. «مُهْتَدُونَ»: مهدیون: راه یافتگان، هدایت یافتگان. ««ترجمهٔ معانی قرآن»

تفسیر:

«اَلَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ»: کسانیکه به الله ایمان آورده و از پیامبرش پیروی کردند وبه این ترتیب بین اخلاص و متابعت پیامبر جمع نموده و ایمان خود را با شرک شائبه‌دار نکردند،«أُولئِکَ لَهُمُ اَلْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ (82)»: حق تعالی اینها را از هرغم، اندوه وترسی در امان میسازد و از هر شری حفظ مینماید، زیرا آنها اسباب نجات راتحقق بخشیدند و آنها کسانی‌اند که بر هدایت ربانی و شناخت راه راست توفیق یافتند و باید توجه داشت هیچ امنیتی بدون ایمان نیست وهیچ ایمانی برای کسیکه از شیطان اطاعت کند نمی باشد.

از ابن مسعود(رض) روایت شده‌است که فرمود: چون این آیه کریمه نازل شد، این حکم بر اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم دشوار آمد و گفتند: کدام یک از ما برنفس خود ظلم نمیکند؟ اگر کار چنان باشد که همه ما از ایمنی بی بهره باشیم، دراین صورت همه بیچاره گشته‌ایم؟ همان بودکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «معنای آیه کریمه چنان نیست که شما تصور میکند بلکه چنان است که لقمان به فرزندش

(c) ketabton.com: The Digital Library

گفت: فرزندم! «يا بُنَيَّ لاتُشْرِكْ بِاللهِ إِنَّ اَلشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ.77»: به الله شريک نياور زيرا بی گمان شرک ظلمی است عظيم». يعنی: مراد از ظلم در اين آيه، شرک است.

وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴿٨٣﴾

اينها دلايل ما بود که به ابراهيم در برابر قومش داديم هرکه را بخواهيم به درجات بالا می بريم، يقيناً پروردگار تو حکيم (و) داناست.(٨٣)

تشريح لغات و اصطلاحات :

«وَتِلْكَ حُجَّتُنَا»: آن دليل و برهان ما بود که ابراهيم به آن استدلال کرد.

تفسير:

«وَتِلْکَ حُجَّتُنا آتَيْناها إِبْراهِيمَ عَلى قَوْمِهِ» و اين است برهان و حجّت ما؛ که بر پيامبر خويش ابراهيم عليهم السلام در برابر قومش عطا کرديم تا بر قوم خود غالب آمد، «نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ» منزلت هر که را بخواهيم [و خود سزاوار آن باشد] والا ميگردانيم، «إِنَّ رَبَّکَ حَکِيمٌ عَلِيمٌ (83)» و همانا پروردگار تو در همهٔ بخشش‌های علمی و دينی خود حکمت دارد و ميداند چه کسی مستحق عطاست و شکر نعمت برجای می‌آورده به اين ترتيب صاحب دليل مقامی بلند دارد و از حامل آثار و روايات نظر به داشتن حجت، تقدير و توقير می شود.

يعنی، دادن دلايل قاهره به ابراهيم عليه السلام وغلبه وی برقوم وسربلندی‌اش در اين جهان و آن جهان، کار آن خدای عليم و حکيم است که استعداد و قابليّت هرکه را می‌داند و به حکمت هرچه را مناسب موقع و مقام آن می‌نهد.

خوانندگان گرامی !

همه‌ی اين آيات متبرکه (84 الی 90) با دلايل و براهين، به ابراهيم عليه السلام در برابر قومش وبه درجات والا و اعطای فرزندانی به او که همگی پيامبر بودند، اشاره می کند.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴿٨٤﴾

و ما به او (ابراهيم) اسحاق و يعقوب را بخشيديم. و هر يکی آنها را هدايت نموديم، ونوح را (هم) پيش از آنها هدايت کرده بوديم، و از نسل او (ابراهيم) داود و سليمان و ايوب و يوسف و موسی و هارون را نيز هدايت کرديم و ما اينگونه نيکوکاران را پاداش ميدهيم،(٨٤).

تشريح لغات و اصطلاحات:

قابل تذکر است که در اين آيه مبارکه و در دو آيه‌ی بعدی، بطور مجموعی نام 17 نفر از پيامبران تذکر می يابد.

تفسير:

«وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ» ما به ابراهيم، اسحاق و يعقوب (فرزند اسحاق) را عطاء نموديم (و افتخار اين دو تن هم تنها در جنبه پيغمبر زادگی نبود، بلکه مانند پدرشان) آن دو را (به سوی حقيقت و خوبی) رهنمود کرديم.

«کُلاًّ هَدَيْنا» «و هر يک از آنان را هدايت کرديم» زيرا همه ايشان را به نبوت برگزيديم.

ابن کثير مفسر مشهور جهان اسلام می نويسد: خدای متعال يادآور ميشود که بعد از اين که

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابراهیم پا به سن نهاد و از داشتن فرزند ناامید شد، اسحاق را به او عطا کرد و مژده‌ی پیامبریش را داد و مژده داد که او دارای نسل میشود، که این هم کاملترین مژده و بزرگترین نعمت است. چنین نعمتی جزا و پاداش ابراهیم بود که به منظور عبادت خدا از قوم و وطن خود کنار کشید، پس خدا به عوض قوم و عشیرتش اولادی صالح از پشت خود به او عطا فرمود تا به وسیله‌ی آنها قلبش آرام و چشمش روشن گردد. (مختصر ابن کثیر 592/1.).

«وَنُوحاً هَدَيْنا مِنْ قَبْلُ»: پیشتر نیز نوح را (دستگیری و به سوی حق و نیکی) ارشاد نمودیم. یعنی قبل از ابراهیم نوح را هدایت کردیم. الله متعال حضرت نوح علیه السلام را نام برده است؛ چون پدر دوم نسل بشر است، بدین ترتیب شرف اولاد حضرت ابراهیم علیه السلام را یادآور شد و آنگاه به ذکر شرف پدرانش پرداخته است.

«وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ»: از ذریت و نسل ابراهیم علیه السلام پیامبران گرامی به وجود آمدند. (در رابطه با ضمیر (ذریته) دو قول آمده است: بنا به قولی به نوح علیه السلام بر میگردد، فراء و ابن جریر آن را اختیار کرده اند. و بنابه قولی به حضرت ابراهیم علیه السلام بر میگردد، عطا و ابو سعود آن را قبول کرده اند؛ زیرا سیاق آیه برای بیان احوال حضرت ابراهیم است.)

از حضرت داوود و حضرت سلیمان شروع کرده؛ چون ملک و سلطنت و نبوت را با هم داشتند، پس پدر و پسر را ذکر کرده است:

«وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ»؛ چون در امتحان شریک بودند پس آنها را با هم آورده است. وَ مُوسی وَ هارُونَ در برادری شریک بودند و موسی قبل از هارون آمده است؛ چون کلیم الله می باشد.

«وَكَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ(84):» «واین گونه نیکو کاران را مکافات میدهیم» یعنی: همان گونه که این گروه انبیا را که اعمال خود را با جهاد و دعوت و پایداری نیکو ساختند، مکافات دادیم، همچنین به هر کسی که مانند آنها عمل کند و از روش آنها پیروی کند ثواب و مکافات می دهد.

توضیح مفیده:

خداوند متعال، ابراهیم علیه السلام را مُکرم و محترم داشت و در سن کهولت به او و همسرش، «ساره»، مژده‌ی به دنیا آمدن اسحاق داد: (هود آیات: 71 و73)، (صافات آیات 112) و در سوره‌ی مریم مژده‌ی یعقوب فرزند اسحاق را نیز داد: [مریم/۴۹]. هم چنین خدا در میان نسل نوح و ابراهیم، پیامبرانی برگزید، که دارای کتاب وحکمت وامارت بودند.(حدید آیه 26)،(سوره ص آیه 26).

وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ﴿٨٥﴾

و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را [نیز که از نسل اواند، هدایت نمودیم] و همه از صالحان بودند.(۸۵)

«کلا»: همگی، همه، هر کدام، جملگی، الصَّالِحِينَ: جمع صالح، شایستگان، نیکان.

تفسیر:

و اینگونه خدای تعالی هدایت نموده و زکریا و یحی و عیسی و الیاس علیهم السلام **را که همگی از صالحان بودند، هدایت کردیم، وآنان**را توفیق دادیم تا در منهجی سالم و راهی راست گام بردارند که آن ها پیشوایان هدایت و نشانه‌های اصلاح‌اند که اقوال‌شان نیکو بوده و اعمال‌شان صحیح و احوال‌شان در صداقت و راستی بوده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ﴿٨٦﴾

و اسماعیل و یسع و یونس و لوط را (نیز هدایت نمودیم)، و همه را بر جهانیان فضیلت دادیم.(۸۶)

«وَإِسْماعِيلَ وَ اَلْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطاً» [اسماعیل فرزند ابراهیم بود و یونس پسر متی و لوط پسر هاران، برادر زاده‌ی ابراهیم بود.

به قولی: یسع، خضر علیه السلام است. به قولی دیگر: او از اصحاب الیاس است و آن دو، قبل از یحیی و عیسی علیهما السلام زندگی بسر می بردند.

«وَكلاً فَضَّلْنا عَلَى اَلْعالَمِينَ(86)» با اعطای نبوت به افراد مذکور آنها را بر عالم معاصر خود برتری دادیم. یعنی: هریک از این گروه پیامبران را با نبوت، بر غیر وی از مردم برتری دادیم پس انبیا علیهم السلام بهترین بشرند.

وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴿٨٧﴾

و از پدران آنها و فرزندان آنها و برادران آنها کسانی را برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم.(۸۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اجْتَبَيْنَاهُمْ»:برگزیدیم. آنانرابرگزیدیم وبرای رسالت خویش گلچین کردیم.

تفسیر:

«وَمِنْ آبائِهِمْ وَذُرِّيّاتِهِمْ وَإِخْوانِهِمْ»: وخداوند متعال ازپدران این پیامبران و ذریه و برادرانشان کسانی را که أراده کرد هدایت نمود، «وَ اِجْتَبَيْناهُمْ وَ هَدَيْناهُمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ(87)» و آنها را با هدایت خویش برگزیدیم و آنان را به راه راست که هیچ پیچ و خمی در آن وجود ندارد، راهنمایی کردیم. ابن عباس(رض) گفته است: تمام آن پیامبران به ذریت و نسل ابراهیم منسوبند، هرچند در بین آنان هستند افرادی که به او ملحق نمی شوند؛ یعنی از طریق مادر یا پدر، اولاد و نواسه او نیستند. (البحر 173/2.).

ملاحظه میکنیم که حق تعالی در آیات فوق، اولاً چهارتن از انبیا علیهم السلام را نام برد که عبارتند از: نوح، ابراهیم، اسحاق و یعقوب، سپس از ذریه (نسل) آنان چهارده تن دیگر از انبیا را - که در مجموع هجده تن میشوند - ذکر کرد. اما ترتیب در میان شان معتبر نیست زیرا حرف «و» در این آیات، موجب ترتیب نمی باشد.

ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿٨٨﴾

این هدایت الله است که هر کس از بندگان خود را بخواهد با آن راهنمائي مي‌کند، و اگر (بالفرض) شرک ورزند البته آنچه انجام داده‌اند نابود میگردید.(۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَبِطَ»: از دست رفت، نابود شد، باطل و پوچ گردید. بیهوده و بی‌نتیجه وبی ثمرماند. هدر رفت و ضائع شد.

تفسیر:

«ذلِكَ هُدَى اَللّهِ يَهْدِى بِهِ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ»: این (توفیق بزرگی که چنین شایستگان وبرگزیدگانی بدان نائل آمدند) توفیق خدائی است و خداوند هرکس از بندگانش را بخواهد بدان نائل می سازد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«هُدَى اَللهِ» (هدایت) یعنی: هدایت و برتری و گزینشی که از آیات گذشته در مورد انبیا علیهم السلام دانسته شد، همانا هدایت الله متعال است، که هرکه را ازبندگان خویش بخواهد، به هدایت میکند، ازروی فضلش وهرکه را بخواهد گمراه میگرداند؛ از روی عدلش و هدایت یافتگان کسانی هستند که الله متعال ایشان را به گزینش خیر و پیروی از حق توفیق داده است. بناءً باید گفت که: هدایت واقعی، هدایت خداوند است. هدایت های دیگر، سراب است.

«وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ ما كانُوا يَعْمَلُونَ(88)» «واگر ایشان» یعنی: آن گروه انبیای یاد شده و وابستگان و پیروانشان **«شریک مقرر می‌کردند، قطعاً حبطه شدی از آنان»** یعنی: از حسناتشان **«آنچه انجام داده بودند»** حبوط: بی‌اثر گردیدن و تباه‌شدن است.

«لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ»: شرك، عامل محو و باطل شدن کارهاست. بایدگفت که: در سنّت الهی، تبعیض نیست. چون اصالت با حقّ است، نه اشخاص.

در جهان بینی الهی، ارزش کارها در اخلاص آنهاست. اگر اخلاص نباشد، چیزی باقی نمی ماند.

حکمت جمع و تقسیم أنبیاء به سه دسته:

در مورد جمع و تقسیم أنبیاء علیهم السلام به سه دسته آمده است:

1 - داؤود، سلیمان، أیوب، یوسف، موسی و هارون علیه السلام در میان نبوت و پادشاهی جمع کردند زیرا داؤود و سلیمان پادشاه بودند، أیوب امیر، یوسف وزیر وموسی وهارون علیهم السلام حاکم بودند چنانکه فرموده خداوند متعال درباره ایشان: «وَكَذَٰلِكَ نَجزِي ٱلمُحسِنِينَ» نیز به این معنی است که نیکوکاران را با یکجا ساختن میان ریاست دنیا و نعمت‌های آن و نعمت هدایت دینی و ارشاد مردم، اینگونه پاداش می دهیم.

2 - زکریا، یحیی، عیسی و الیاس علیهم السلام به زهد در دنیا ممتاز بودند لذا الله متعال ایشان را به وصف (صالحین) توصیف کرد.

3 - اسماعیل، یسع، یونس و لوط، نه از پادشاهان بودند؛ مانند گروه اول و نه از دنیا رویگردان بودند؛ مانندگروه دوم بلکه برجهانیان زمان خود برتری داشتند، از این جهت به فضل و برتری بر جهانیان توصیف شدند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴿٨٩﴾

آنان کسانی هستند که به ایشان کتاب و فرمان فیصله درست و نبوت دادیم، اگر این قوم (مشرک) به آنان کفر ورزند (غمگین مباش چون ما) قوم دیگری را بر آن گماشته‌ایم که آن را انکار نمی‌کنند.(۸۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حُكْم»: حکمت، و آن شناخت أسرار شریعت و قراردادن هر چیز در جای خود و أنجام کارها در جای مناسب است. دانش سودمند داوری، آشنایی در دین. «فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا»: اگر به این سه؛ یعنی، کتاب، حکمت و نبوت کافر باشند. «هؤُلآءِ»: اینان. مراد اهل مکه و دیگر کافران هم عصر پیغمبر و همه کسانی است که همچون ایشان باشند. «وَكَّلْنَا بِها»: عهده‌دار حفظ و بهره‌مند شدن از آن کردیم. «قَوْماً لَيْسُوا...»: منظور أهل مدینه و أنصار و همه کسانی است که طریق ایشان جویند و راه آنان پویند. (فرقان)

تفسیر:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«أُولئِکَ اَلَّذِینَ آتَیْناهُمُ اَلْکِتابَ وَاَلْحُکْمَ وَ اَلنُّبُوَّةَ» «این گروه» أنبیایی که ذکر شان رفت کسانی اندکه کتاب (آسمانی) و حکمت (ربّانی) و نبوّت (یزدانی)، به آنها نعمت عطا کردیم.
حکم: یعنی علم و حکمت **«و نبوت»** دادیم که بلندترین مراتب بشری و بلندترین مقامات عبودیت برای حق تعالی‌است.
فهم آیة مبارکه «آتَیْناهُمُ الْکِتابَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّةَ» میرساند که: پیامبران، حقّ حکومت و قضاوت دارند.
«فَإِنْ یَکْفُرْ بِها هؤُلاءِ فَقَدْ وَکَّلْنا بِها قَوْماً لَیْسُوا بِها بِکافِرِینَ(89)»: ای محمد! اگر (این مشرکان مکه و کافران معاصر تو) نسبت بدان (سه چیز) کفر ورزند (مهمّ نیست. زیرا) ماکسانی را عهده‌دار (حفظ وسودبردن از) آن (سه چیز) میسازیم که نسبت بدان کفر نمی ورزند (و بلکه همچون اهل مدینه به جان در راه آن میکوشند). (گویا منظور، انصار اهل مدینه است. نظر ابن عباس چنین است و بنا به قولی عبارتند از هیجده پیامبری که در این آیه ذکر شده اند. این نظر قتاده و زجاج و ابن جریر است.).

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ﴿٩٠﴾

اینان کسانی هستند که الله (به راه حق) هدایتشان کرده است، پس (تو ای محمد) به هدایت آنها اقتدا کن. و بگو: من هیچ مردی از شما بر آن نمی‌طلبم، این کتاب جز اندرزی برای مردم جهان نیست.(۹۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اقْتَدِهْ»: اقتدا کن، پیروی کن، «ذِکْرَی»: تذکر، یادآوری، پند و اندرز، «لَا أَسْأَلُکُمْ»: از شما نمی خواهم، از شما درخواست نمی کنم. أَجْرًا: پاداش، مزد.

تفسیر:

«أُولئِکَ اَلَّذِینَ هَدَی اَللّهُ فَبِهُداهُمُ اِقْتَدِهْ»: **«این جماعت»** پیامبران ذکر شده این پیامبران راخدا هدایت کرد وبرطریق حق قرارداشتند، پس تو هم به آنها تأسی جسته و ازسیرت معطرشان پیروی کن. لذا رسول الله صلی الله علیه وسلم در اموری که برایشان در باره آن نصی نازل نشده بود، به‌اقتدای أنبیای پیشین مأمور بودند. بایدگفت که: پیروی ازهدایت پیامبران، اقتدا به هدایت الهی است. «فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ»: نسخ أدیان گذشته، به معنای بُطلان اصول و کلیّات آنها نیست، خط کلّی أنبیاء باید تداوم یابد.
أهداف تمام أنبیاء، یکی است. زیرا اقتدا به انبیایی که اهداف متضادّی دارند ممکن نیست.
«قُلْ لاأَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً»: و ای محمد برای مشرکان بگو من در برابرانجام رسالت خویش و تبلیغ دین و قرآن عظیم الشأن از شما مال و یا فایده ای از دنیای زائل را نمی طلبم؛ زیرا عمل من خاص به خاطر رضای الله متعال است و من امید ثواب و پاداش او را دارم.
«إِنْ هُوَ إِلاّ ذِکْری لِلْعالَمِینَ(90)»: و این دینی که به خاطر آن معبوث شده‌ام و رسالتی را که حمل کرده‌ام صرفاً به خاطر تذکیر و یادآوری برای مردم است.
این دین آنها را به سوی هدایت فرا میخواند و از گمراهی برحذر می‌دارد، امید است که موعظه و تذکیر به شما نفع داشته باشد.
این آیه دلالت بر آن دارد که شرائع کسانی که قبل از ما بوده‌اند شریعت ما نیز هست البته در اموری که از آن نهی نشده‌ایم و اینکه یک انسان دعوتگر هیچگاه بر دعوت خود اجر و مزدی نمی طلبد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یادداشت توضیحی:

بیست وپنج پیامبری که نامشان در قرآن آمده است، (الهداة المهدیون)؛ یعنی، راهنمایان راه یافته نام دارند وبرخی ازکتاب عقاید وغیره،ایمان تفصیلی به آنان را واجب می دانند. هجده نفر از این بزرگواران نامشان در آیه های 83 الی 86 همین سوره تذکر یافته است و هفت نفر مانند: آدم ابوالبشر، ادریس و - به قول برخی - ذوالکفل و پیامبران عرب، هود، صالح، شعیب و خاتم آنان، محمد صلی الله علیهم والسلام هستند.

خوانندگان گرامی !

مدار دستور قرآن بر اثبات توحید، نبوت و معاد است. آیات قبل از زبان ابراهیم، بر اثبات توحید و ابطال شرک بود. اینک در این دو آیه (91 الی 92) به امر نبوت و پیامبری می پردازند.

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴿٩١﴾

آنها الله را آن چنان که لایق اوست، نشناختند. چون گفتند: الله بر هیچ انسانی چیزی نازل نکرده است، بگو: کتابی را که موسی برای نور و هدایت مردم آورد، چه کسی بر او نازل کرده بود؟ (لیکن) آن را بر ورق‌ها نوشتید، بخشی از آن را آشکار میسازید ولی اکثر آن را پنهان می دارید. و به شما چیزهای آموخته شد که از این پیش نه شما می‌دانستید و نه پدرانتان می دانستند، بگو: آن الله است که آن را بر من نازل کرده است باز ایشان را بگذار تا در انکار و باطل گویی خود غوطه ور باشند.(۹۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»: یهودیان ومشرکان عظمت خدا را آنگونه که شایان اوست، نشناخته اند، مقام خدا را درک نکرده اند. «قَرَاطِيسَ»: قرطاس، کاغذ پاره ها، آنچه که نوشتن روی آن مقدور گردد. «عُلِّمْتُمْ»: به شما آموخته شد، یاد داده شد. «ذَرْهُمْ» (ذر): رها کن، بگذار. «خوض»: فرورفتن در باطل، یاوه گویی. «يَلْعَبُونَ»: بازی می کنند.

تفسیر:

تعدادی از جماعت یهودان بادرنظرداشت اینکه به نزول وحی بر حضرت موسی علیه السلام عقیده داشتند، امّا از سر لجاجت می گفتند: خداوند بر هیچ پیامبری کتابی نازل نکرده است. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «وَ ما قَدَرُوا اَللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»: آنانی که به الله متعال شریک آورده‌اند هرگز او تعالی را آنگونه که شایسته است تعظیم نکرده‌اند.

در این آیه مبارکه میفرماید که: گفتار شما با عقیده شما در تناقض اشکار قرار دارد. اگر خداوند بر هیچکس وحی نمیفرستد، پس تورات را که به آن عقیده دارید چه کسی نازل کرده است؟ درحالیکه فرستادن پیامبران وکتب آسمانی، لطفی از جانب پروردگار باعظمت به بندگان است. کسانی در انکار آن مبادرت مینمایند، در واقع منکر لطف، رحمت و حکمت الهی‌اند.

«إِذْ قالُوا ما أَنْزَلَ اَللّهُ عَلى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ»: زیرا گفتند که الله متعال وحیی بر هیچ یک از مردم نازل ننموده است. این سخن را به دروغ و بنابر باطل گفتند.

گویندگان عبارت بودند از یهود ملعون. آنها به عنوان مبالغه در انکار نزول قرآن بر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم چنین کفری را به زبان آوردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«قُلْ مَنْ أَنْزَلَ اَلْكِتابَ اَلَّذِی جاءَ بِهِ مُوسی نُوراً وَ هُدیً لِلنّاسِ»: ای محمد! به مشرکان و یهودیانی که با آنان همرأی و هم صدا می‌گردند، بگو: چه کسی کتابی را نازل کرده است که موسی علیه السلام آن را برای مردم آورده است و نوری (رخشا) و هدایتی (راهنما) بوده است؟

مطابق حکم قرآن تورات اصلی، نور و هدایت بوده است. در تورات مطالبی بوده که علمای یهود آنها را کتمان، وحذف کرده‌اند.

«تَجْعَلُونَهُ قَراطِیسَ تُبْدُونَها وَ تُخْفُونَ کَثِیراً»: این در حالی است که آنها تورات را تبدیل به مجرد صفحاتی کردند که از آن هیچ نفع وفایده ای نمی‌گیرند و آنچه به آنها مناسب است را ظاهر میسازند و آنچه مناسب نیست پنهان می‌دارند و به آن عمل نمی نمایند.

مفسر طبری مینویسد: از جمله‌ی آنچه که کتمان و نهانش میکردند، مطالبی بود در مورد امور نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلّم.(طبری 527/11.).

«وَ عُلِّمْتُمْ مالَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلا آباؤُکُمْ»: ای جماعت یهود! محققاً که خدای تعالی به شما وحی و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را تعلیم داده و اموری را که شما نمی دانستید نه شما و نه پدران شما که گذشته‌اند.

«قُلِ اَللّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ(91)»: الله متعال قرآن را نازل نموده و کسی را که خواسته هدایت کرده و برایش حجّت و دلیل اقامه نموده است.

پس تو این جاهلان را بگذار که همچنان در گمراهی خود سرگردان باشند و در لهو و لعب خویش بازی کنند؛ زیرا در کار خود هیچ دلیل و برهانی ندارد چون کسی که حق را ترک کند گمراه میشود از این رو سخن آنها دروغ و زندگی‌شان بازی است.

قبل از همه باید گفت که: وظیفه‌ی أنبیاء، اِبلاغ است، نه اِجبار. در ضمن باید تذکر داد که اِحتجاج باید به قدر ضرورت باشد نه بیشتر. طوریکه در این آیه مبارکه نوعی ازاِحتجاج به بیان گرفته شده است:«ذَرْهُمْ»: اکنون که نمیپذیرند آنان را رها کن.

شأن نزول آیه:

از سعید بن جبیر روایت شده است که «مالک بن صیف» به مخاصمه و جدل نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد، پیامبر صلی الله علیه وسلم به او گفت: به آنکه تورات را برحضرت موسی نازل کرد تو را قسم می دهم! آیا در تورات آمده است که خدا از حبر(عالم) چاق متنفر و غضبناک است؟ او خود حبری چاق بود، مالک عصبانی شد و گفت: به خدا قسم هیچ چیز را بر هیچکس نازل نکرده است، افرادی که با او بودند گفتند: بدبخت حتی چیزی را بر موسی نازل نکرده است؟ گفت: خدا هیچ چیز را بر انسان نازل نکرده است، آنگاه الله آیه ی «وَ ما قَدَرُوا اَللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قالُوا ما أَنْزَلَ اَللّهُ عَلی بَشَرٍ مِنْ شَیْءٍ»رانازل کرد.

اماروایت راجح دربیان شأن نزول، روایت حضرت ابن عباس(رض) است که میفرماید: آیه کریمه درباره قریش نازل شد.

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴿٩٢﴾

و این کتابی است مبارک که آنرا نازل کردیم، تصدیق کننده کتابی است که پیش ازآن نازل شده است. تابه وسیله آن مردم ام القری(مکه) و مردم اطرافش را بترسانی. و آنانی که به روز قیامت ایمان می‌آورند، به آن نیز ایمان دارند. و ایشان بر نمازهای خویش محافظت دارند.(۹۲)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُبَارَكٌ»: پر خیر و برکت، پایدار. قرآن، در بردارنده‌ی همه برکات است. (همچون: هدایت، عبرت، شفا، رُشد، عزّت) «مُصَدِّقُ»: تصدیق کننده. قرآن، هماهنگ با کتاب‌های آسمانی دیگر و تصدیق کننده آنهاست و این نشانه‌ی وحدت هدف و الهی بودن آنهاست.

«أُمَّ الْقُرَى»: مادر شهرها، شهر بزرگ، مکه (شورا آیه 7).

تفسیر:

«وَ هذا كِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَكٌ»: این قرآنی که ما به سوی تو ای محمد نازل کردیم تلاوت، تدبر و عمل به آن مایۀ بسیار بابرکت و دارای منافع و فواید عظیم است، زیرا قرآن راه رستگاری و مسیری است که به موفقیت و پیروزی منتهی می شود. یعنی اینکه مشتمل بر منافع دنیا و آخرت و علوم اولین و آخرین است.

«مُصَدِّقُ اَلَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ»: قرآن کتاب‌های آسمانی قبل از خود را مانند تورات و اِنجیل تصدیق می نماید.

«وَلِتُنْذِرَ أُمَّ اَلْقُرى وَمَنْ حَوْلَها»: تا تو ای محمد! مردم مکه و أطرافش را بترسانی. و بنا به قول ابن عباس تا مردم سایر نقاط زمین را نیز بترسانی.

خداوند متعال قرآن را نازل نموده تا پیامبرش اهل مکه و اطراف آنها را از گوشه و کنار جهان‌انذار دهد. و بنا به قول ابن عباس تا مردم سایر نقاط زمین را نیز بترساند.

«امّ القری» اصل و اساس قریه‌ها را گویند. «امالقری» (مادرشهر): مکه مکرمه است که در منزلت وجایگاه خویش، از همه شهرها بزرگتر میباشد زیرا اولین خانه‌ای که برای عبادت مردم بنا گردیده، درآن واقع شده است، مکّه معظّمه مرجع دینی ودنیائی تمام عرب بوده، و به حیثیّت جغرافیائی نیز در وسط دنیای قدیم، صورت مرکز واقع شده، و دنیای جدید، یعنی امریکا، مقابل آن است. موافق روایات حدیث، چون زمین بر آب بنا یافت، اوّل اینجا نمایان گردید، بنابرآن وجوه، مکّه «امّ القری» گفته شد؛ مراد از نزدیك (حول) یا عرب است که در دنیا اوّلین مخاطب قرآن بودند، و ذریعه آنها به دیگر جهانیان خطاب شد؛ و یا، تمام جهان مراد است؛ چنانکه خداوند متعال میفرماید: «لِيَكُونَ لِلْعالَمِينَ نَذِيراً».

«وَ اَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ»: آنان که به حشر و نشر ایمان دارند و آن را تصدیق میکنند، به این کتاب ایمان می آورند؛ چون شامل ذکر وعده و وعید و مژده و تهدید است. ملاحظه میداریم که: عقیده به قرآن و قیامت، در کنار هم است.

«وَهُمْ عَلى صَلاتِهِمْ يُحافِظُونَ(92)»: اینها بر ادای نماز در اوقات آن محافظت مینمایند درست آنگونه که حق تعالی مشروع نموده و پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان کرده است. پس قرآن مبارک، پیامبر صادق، دعوت او جهانی و نماز ستون دین است. و اگر کسی به آن پایبند باشد، قطعاً به سایر عبادات نیز پایبند خواهد بود. و باید گفت که: روشن‌ترین مظهر ایمان، همانا نماز است.

هکذا باید گفت که: ایمان به آخرت، از عوامل مراقبت بر نماز است.

مفسر صاوی فرموده است: نماز را مخصوصاً یادآور شده است؛ چون اشرف عبادت می باشد. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین 31/2.).

خوانندگان گرامی!

آیات متبرکه (93 و94) هم از آنان که بر الله متعال دروغ می بندند و مدعی پیامبری اند، بحث بعمل می آورد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ﴿٩٣﴾

و کیست ظالمتر از آنکه بر الله دروغ بست، یا گفت: به من وحی شده است؟ در حالیکه چیزی بر او وحی نشده است، و (کیست ظالمتر از آن که) گفت: من نیز مانند آنچه که الله نازل کرده است، نازل میکنم! و اگر ببینی (تو ای مخاطب) وقتی که آن ظالمان در سختی های نزع گرفتار اند، و فرشتگان دست‌های خود را (به طرف آنها) گشوده‌اند و (میگویند) که جانهای خود را بیرون کنید، امروز شما به عذابی خوار کننده عذاب داده میشوید، و این سزا به سبب آن است که در باره الله به ناحق سخن میگفتید و از آیات او تکبر و سرکشی می‌کردید.(۹۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إفتری»: دروغ بست، سرهم کرد. «وَلَوْ تَرَى»: اگر می دیدی، می دانستی.

«غَمَرَاتِ»: جمع غمره، گردابها، سختیها، غفلتها، سکرات [مؤمنون/۵۴، في غمرتهم، 63 في غمرة]، [ذریات/۱۱]. «أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ»: جانهایتان را بدهید، قالب راتهی کنید، خودرا رستگار کنید. «تُجْزَوْنَ»: مجازات میبینید. «الْهُونِ»: خواری و زبونی، ذلت. در این آیة مبارکه به معنی پستکننده و خوارکننده است. «تَسْتَكْبِرُونَ»: تکبر می ورزید. (فرقان)

تفسیر:

«وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ اِفْتَرى عَلَى اَللّٰهِ كَذِباً»: در دنیا هیچ کس ظالمتر از کسی نیست که بر الله متعال دروغ ببندد (و بگوید که کتابی بر کسی نازل نشده است. یا این که بگوید: الله را فرزند و همتای است یعنی اینکه برایش شریک و همسان قرار میدهد) باید گفت که: تهمت و افترا به خداوند متعال ظلم فرهنگی است و ادّعای رهبری از سوی نااهلان، بزرگترین ظلم است.

«أَوْ قالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ»: یا این که بگوید: به من وحی شده است، و بدو اصلاً وحی نشده باشد (از قبیل: مُسَیلمه کذّاب و أَسْوَد عَنسی و طُلَیحه أَسَدی.) در صورتی که خدا رسالتی به آنها نداده بود.

«وَ مَنْ قالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ ما أَنْزَلَ اَللّٰهُ»: یا مانند آن کس که ادعا کرد کلامی مانند کلام خدا تنظیم خواهد کرد. مانند گفته‌ی تبهکاران که می گفتند: «لَو نَشَآءُ لَقُلنَا مِثلَ هَذَآ إِن هَذَآ»: (الأنفال: 31).(اگر می خواستیم، قطعاً مانند این قرآن را می‌گفتیم).

ملاحظه میداریم که: دشمن حقّ، کوشش میکند یا حقّ را پایین می‌آورد، یا خود را بالا می برد. اِبتدا میگوید: قرآن افسانهٔ پیش نیست (العیاذ بالله)، وقتی دید که در این ادعای خویش موافق نیست وکسی اورا اعتبار نمیدهد، باز میگوید: من هم میتوان و امکانات آنرا دارم که مثل قرآن بیاورم.

مفسر ابو حیان در شأن نزول این آیة مبارکه فرموده است که این آیه: در مورد نضر بن حارث، یکی از اِستهزاء کنندگان نازل شده است؛ چون با گفتاری بی مایه وضعیف به معارضه‌ی قرآن برخاست، که حتی لیاقت بازگو شدن را ندارد. (البحر 180/4.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

دریک روایتی دیگری مفسران در شأن نزول این آیة مبارکه می نویسد: که این آیه در بارة عبدالله بن أُبَی نازل شد که کاتب وحی بود و چون رسول الله صلی الله علیه وسلم آیه: «ثُمَّ أَنشَأنَاهُ خَلقًا ءَاخَرَ» (المؤمنون: 14) را بر او املا کردند، بی‌درنگ با خود گفت: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحسَنُ الخَالِقِينَ». آن حضرت صلی الله علیه وسلم به او فرمودند: «بنویس؛ این‌چنین نازل شده است که توخواندی». پس چون سخنش با وحی موافق گردید، در شک أُفتاد و با خود گفت: اگر محمد در ادعای نبوت راستگو باشد؛ در واقع به من نیز مانند او وحی فرستاده شده و اگر دروغگو باشد؛ من هم سخنی همسان سخن وی گفته‌ام! بنابر این، وی از اسلام مرتد شد و به مشرکان پیوست. اما در روز فتح مکه مجدداً اسلام آورد - چنانکه داستان وی در تأریخ اسلام معروف و مشهور است.

«وَلَوْ تَرَى إِذِ اَلظّالِمُونَ فِي غَمَراتِ اَلْمَوْتِ»: ای محمد! (و اگر بنگری آنگاه که ظالمان در غمرات مرگ باشند).

غمرات: جمع غمره، به معنی شدت است یعنی: اگر بنگری آنگاه که ظالمان - یعنی منکران وحی‌الهی، یا مدعیان دروغین نبوت، یا پرچمداران معارضه با قرآن-درسکرات مرگ وسختی‌های جان‌کندن قراردارند؛ بیگمان کار بزرگی را دیده‌ای، «وَ اَلْمَلائِكَةُ باسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ»: و ملائکه ارواح‌شان را قبض میکنند و دستان خود را به سوی آنها با عذاب و خشم دراز می‌کنند و میگویند: ارواح شریر خویش را بدهید تا از اجساد نجس شما بیرون شود.

مجازات و سزا های أُخروی از لحظه‌ی مرگ شروع وآغازمی‌شود، به کافران می‌گویند: جان بده، بمیر، «أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ»: که همراه با نوعی تحقیر است.

مفسر زمخشری در ذیل آین آیة مبارکه می نویسد: یعنی روحتان را از جسد بیرون آورید و به ما بدهید، و این هم بیانگر فشار و شدت در بیرون آوردن روح از بدن است، بدون آن که به آنان فرصت و مهلتی داده شود.

در تفسیر کشاف آمده است: «أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ»: تمثیلی است برای کار و رفتار فرشتگان، در وقت گرفتن روانهای ظالمان که مانند صاحب قرض دستانشان را به‌سوی قرضدار دراز میکند و نهیب می زنند و با تندی و خشونت و بدون فرصت و مهلت، طلب خود را از او می گیرند.

در ضمن در جمله «أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ»: در می یابیم که: روح انسان از جسم او مجرّد و مستقلّ است.

«اَلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ اَلْهُونِ»: مجازات و سزای توهین و تمسخر به‌وحی و دین، عذاب مهین و خوار کننده را بدنبال دارد. طوریکه میفرماید: امروز عذاب بسیار خفّت آور و خوارکننده ای می بینید. یعنی اینکه در پی آن ذلّت و درد بکشید تا کیفری به افترای شما بر خدا و تمسخرتان نسبت به آیات الهی و تکذیب تان به پیامبران باشد.

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴿٩٤﴾

و محققاً شما یکایک به سوی ما باز آمدید آن گونه که اول بار شما را آفریدیم، اکنون نیز نزد ما تک و تنها آمده اید، در حالیکه هر چه را که به شما داده بودیم (در دنیا) پشت سر گذاشته اید و هیچ یک از شفیعانتان را که می پنداشتید (در سرنوشت شما) شریکان الله اند،

(c) ketabton.com: The Digital Library

با شما نمی بینیم. البته روابط میان شما و آن ها از هم بریده شده و آنچه از شریکانی که به نفع خود می‌پنداشتید، از شما گم گشته است.(۹۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فُرادَی»: جمع فرد،تک وتنها بدون تماموابستگیها وخویشاوندان. «خَوَّلْناکُمْ»: به شما عطا کردیم، نعمت بخشیدیم. «وَراءَ ظُهُورِکُمْ»: پشت سرتان. «تقطع»: بریده شد، جدایی اُفتاد. «ضَلَّ عَنْکُمْ»: از شما ناپدید شده است. از دست شما به در رفته است، بر باد رفته است، گم شده است.

تفسیر:

«وَلَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادی کَما خَلَقْناکُمْ أَوَّلَ مَرَّة»: همانطور که شما را برای اولین بار [تنها] آفریدیم، اکنون در روز رستاخیز بزرگ برای محاسبه به سوی ما تک و تنها جدا از اهل خانواده بازگشتید، بدون اولاد، أموال، مقام و منصب و بدون یاری دهنده یا لشکر و خدمه.

در حدیث شریف آمده است: ای انسان ها! شما پابرهنه و لخت و ختنه نشده بسان خلق اول درپیشگاه خدا حشر میشوید. (حدیث از روایت شیخین، و (عزلا) یعنی ختنه نشده.).

«وَتَرَکْتُمْ ما خَوَّلْناکُمْ وَراءَ ظُهُورِکُمْ»: در آن روز مالی نیست که در دنیا به شما عطا کرده بودیم به جای میگذارید و در چنین روز سختی برایتان نفعی ندارد.

و یا هم فرزندی که چیزی را از انسان دفع نماید و نه دوستی که بتواند شفاعت کند.

«وَما نَری مَعَکُمْ شُفَعاءَکُمُ اَلَّذِینَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِیکُمْ شُرَکاءُ»: و یا هم فرزندی که چیزی را از انسان دفع نماید و نه دوستی که بتواند شفاعت کند. و خدایانتان را که گمان می کردید به شفاعت از شما بر می خیزند و معتقد بودید که در پرستش با الله شریکند، آنها را در کنار شما نمی بینیم.

«لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَکُمْ»: اکنون تمام علایق و روابط حلقه ی اتصال بین شما پاره شد و جمعیت شما متفرق و پراگنده گشت.

«وَضَلَّ عَنْکُمْ ما کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ(94)» واعتقادتان در اینکه بت‌ها نفع و ضرر میرسانند باطل شده است وشما به سوی زیان وغضب خدای رحمان بازگشتید.

هیچکس از شما در معاملهٔ خود زیانمندتر است و حسرت نمی‌خورد. علاقه امداد و نصرت گسست، و دعواهای طولانی شما همه به باد رفت. به این ترتیب بر شما پشیمانی و شدّت درد و گام های نادرست جمع شده است.

گمان های بی پایه، اساس بسیاری از گمراهی هاست. باید متذکر شد که: مشرکان همیشه به چهار چیز تکیه و امید داشتند: قوم و قبیله، مال و دارایی، بزرگان و اربابان و بت‌ها و معبودان. در این آیه، بی ثمری و بی نتیجی هر چهار تکیه‌گاه را در قیامت مطرح می کند:

«فُرادی»: بدون قوم و قبیله.

«تَرَکْتُمْ ما خَوَّلْناکُمْ»: بدون مال و ثروت و دارایی.

«ما نَری مَعَکُمْ شُفَعاءَکُمُ»: بدون یار و یاور.

«ضَلَّ عَنْکُمْ»: محو تمام قدرت‌های خیالی.

واقعیت هم همین است که در قیامت، حقایق ظاهر و سراب‌ها، محو می شوند.

شأن نزول آیة مبارکه:

ابن‌جریر طبری درشأن نزول آیة مبارکه روایت فرموده است که: نضر بن حارث گفت: لات و عزی برای من شفاعت می‌کنند! همان بود که آیة کریمه نازل شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندگان گرامی!

پس از اثبات یگانگی الله متعال، و مقرر نمودن پیامبری و برخی از أحوال قیامت،که به بیان گرفته شد، اکنون در آیات (95 الی 99) به بیان برخی از دلایل که بروجود هستی بخش دلالت کند، میپردازد که عبارتند از: آفریدن، حیات بخشیدن، جان گرفتن و تقدیر و تدبیر گردش ستارگان، سیارات و پی در پی آمدن شب و روز و انواع میوه ها وحاصلات مختلف النوع از شگوفه گرفته تا میوه.

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ﴿٩٥﴾

بی تردید الله شگافندۀ (رویانندۀ) دانه و خسته است، زنده را از مرده بیرون می‌آورد و بیرون آورنده (ایجاد کننده) مرده از زنده است، آن است (الله) معبود شما، پس چگونه [از حق] منصرفتان می کنند؟(۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فالِقُ»(فلق): به معنی شق و شکاف است. به وجود آورنده، مصدرهای فلق، فرق و فتق یک معنا دارند. «الْحَبِّ»: دانه. «وَالنَّوَى»: هسته. «مخرج»: بیرون آورنده. «ذَلِكُمُ اللَّهُ»: این خدای شماست، خدای شما چنین است. «تُؤْفَكُونَ»: منصرف و منحرف میگردید. برگردانده میشوید.

تفسیر:

جوهر و محتوای اساسی در این آیۀ مبارکه در اینست که: پروردگار باعظمت ما یکبار دیگری به محور کلام ابطال دیدگاه های مشرکین پرداخته، و در این راستا صنع و آفرینش عجیب و شگفت انگیز و تدابیر لطیف و دقیق را ارائه داده و میفرماید:

«إِنَّ اَللّهَ فالِقُ اَلْحَبِّ وَ اَلنَّوى»: هر آینه الله متعال شکافنده دانه ها وهسته هاست، شکافنده دانه‌هاست که از آنها گیاهان و نباتات را بیرون می‌آورد و شکافنده هسته‌هاست که از آنها درختان تناور را بیرون می‌آورد.

نوی: جمع «نواه»، بر هر میوه و محصولی اطلاق میشود که دارای هسته باشد، مانند خرما و زردآلو و آلو.

شیخ قرطبی میفرماید: هسته‌ی مرده را می شکافد تا برگی سبز از آن بیرون بکشد. و همچنین دانه را. (تفسیر قرطبی 44/7.).

«يُخْرِجُ اَلْحَيَّ مِنَ اَلْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ اَلْمَيِّتِ مِنَ اَلْحَيِّ»: او تنها ذاتی است که زنده را از مرده بیرون میکند مانند طفل که از نطفه و مرغ که از تخم بیرون میشود، و او تنها ذاتی است که مرده را از زنده بیرون می نماید مانند نطفه که از مرد و زن و تخم که از پرنده و هسته که از درخت خرما و دانه که از کشت و از این قبیل بیرون می نماید.

مفسران امروزی مطابق به تجارب علمی مینویسند: مراد از بیرون آوردن مرده از زنده؛ خارج شدن مایعاتی همچون شیر از بدن موجودات زنده است زیرا شیر مایع سیالی است که در آن چیز زنده‌ای وجود ندارد در حالی که نطفه دارای حیوانات (سلولهای) زنده‌ای است که از بدن حیوان زنده خارج میشود.

از ابن عباس(رض) نقل شده است: مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن بیرون می آورد. پس حی و میت استعاره از کافر و مؤمن است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«ذٰلِكُمُ اللهُ فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ(95)»: همان است خدایتان که خالق و باتدبیر است، یعنی کسیکه چنین کند اهل و شایستۀ عبادت و الوهیت است نه دیگران؛ زیرا برای او هیچ شریکی در خلقش نیست بنابر این لازم است تا در عبودیتش نیز شریکی نباشد. از این رو ضروری است کسی عبادت شود که خلق و ایجاد میکند. با وجود چنین لزومی مشرکان چگونه عبادت‌های خود را به سوی غیر الله متحول میسازند وبا اوخدای دیگری بنابر باطل،گناه وبدکاری قرار میدهند.

فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴿٩٦﴾

(همان الله) شگافنده روشنی صبح است و شب را برای آرامش قرار داد و خورشید و ماه را برای حساب کردن اوقات. این است تقدیر پروردگار قدرتمند دانا.(۹۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْإِصْبَاحِ»: سپیده دم، مصدر و به معنای صبح است. سَكَنًا: آرامش، آسودن. آنچه انسان به آن مأنوس میشود و آرامش می یابد. سکن یعنی رحمت.

سکن یعنی رحمت. «حُسْباناً» یعنی از روی حساب و کتاب. مفسر زمخشری میفرماید: حسبان مصدر حسب است همان طور که حسبان مصدر حسب میباشد و نظیر آن کفران و شکران است. (کشاف 39/2.). «تَقْدِيرُ»: اندازه گیری، سنجش، تدبیر أندیشمندانه، مقایسه، بررسی.

تفسیر:

در آیه قبلی، سه نشانه از قدرت الله متعال در زمین مطرح شد، در این آیه نشانه‌هایی از قدرت الهی درآسمان‌ها مورد بحث قرار داده میشود. شب و روز دو نشانه از قدرت الهی است که به واسطه‌ی گردش منظّم آفتاب و مهتاب پدید می‌آیند. طوریکه میفرماید: «فالِقُ اَلْإِصْباحِ»: والله متعال تنها اوصبح رادر میان تاریکی‌های شب شکافت وسفیدی روشن را از سیاهی شدید بیرون کرد.

طبری گفته است: ستون صبح درخشان را از قلب تیره و سیاه شب بیرون میکشد. (طبری 554/11.).

واقعیت امر اینست که: پیدایش شب وروز، محتاج ونیازمند به‌وجودی صاحب قدرت و دانش دارد که این کار را با تقدیر و اندازه‌گیری دقیق انجام دهد.

«وَجَعَلَ اَللَّيْلَ سَكَناً»: او شب را برای آرامش انسان وهر جنبنده‌ای مهیا ساخت از این روی مردم در آن خواب میشوند و چهارپایان آرام می‌گیرند و پرندگان به آشیانه‌های خود بازمی‌گردند و حشرات به سوراخ‌های خویش.

«وَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ حُسْباناً»: او کسی است که آفتاب و ماه را بنابر حساب و کتابی خاص سیّار ساخت به گونه‌ای که هرگز از حساب و کتاب خویش انحراف نمی نمایند و منافع و مصلحت های انسان به آن بستگی دارد ذات پروردگار این ها را به دقت و در اوقاتی معلوم و زمانی مشخص به انجام رسانید که با این دو، حساب روز، ماه و سال فهمیده می شود.

«ذٰلِكَ تَقْدِيرُ اَلْعَزِيزِ اَلْعَلِيمِ(96)»: تقدیر وسنجش همۀ این ها از سوی الله متعال صورت گرفته که در ملک خود تواناست. او کسی است که با قدرت خویش دیگران را مقهور نموده و به کمال خویش تفرد جسته است. او دانائی است که تدبیر خلق را میداند و همچنان محل نفع و دروازه‌ها مصالح را. بنابر این او تعالی با عزّت خود امر کرد و این امر نافذ شد و

(c) ketabton.com: The Digital Library

باعلم ودانش خود قضا و قدر كرد. بايد گفت كه: تفكّر در نظم دقيق كرات آسمانى، راه خدا شناسى است.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴿٩٧﴾

و الله آن ذاتى است كه براى شما ستاره‌ها را آفريد، تا به وسيله آن در تاريكى‌هاى خشكى و تاريكى‌هاى بحر، راه ياب شويد. واقعاً ما آيات را براى آنانى كه مى دانند، به تفصيل بيان كرده‌ايم. (٩٧)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«جَعَلَ»: قرار داد، آفريد. «فَصَّلْنَا»: بيان داشتيم، آشكار ساختيم.

تفسير:

«وَهُوَ اَلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ اَلنُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِها فِى ظُلُماتِ اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ»: و الله متعال ذاتي است كه براى شما ستاركان را بيافريد تا به وسيله آنها در تاريكى هاى شب، به هنگام راه پيمايى‌تان درخشكى وقلب بهر از آنها هدايت و رهنمايى بجويد. بلى! هنگامى كه راه هاى خشكى و در بحر بر شما مشتبه و ناپيدا مى شود، ستاركان بهترين وسيله پيداكردن راه براى شماست، كسى كه در صحراها راه مى رود با همين ستاره‌ها راه را پيدا مى‌كند، يعنى نظام ستاركانِ آسمان چنان دقيق است كه ميتوان راه‌هاى زمينى را با آن پيدا كرد.

همچنان چه كشتيرانان بحرى با نور ستاركان مسير خود را طى مينمايند. و اين يكى از منافعى است كه الله متعال ستاركان را براى بر آوردن آن آفريده است.

«قَدْ فَصَّلْنَا اَلْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ(97)»: براى قومى كه در باره‌ى عظمت خالق مي‌انديشد، دلايل فراوانى را بر قدرت خود بيان كرديم.

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ﴿٩٨﴾

و او همان ذاتى است كه شما را از يک نفس آفريد، پس براى شما قرارگاه است (در دنيا) و امانت گاه است (در قبر) واقعاً آيات (توحيد) را براى قومى كه مى فهمند، به تفصيل بيان كرده‌ايم.(٩٨)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَنْشَأَكُمْ»: پديد آورد، هستى بخشيد. مستقر (قر): قرارگاه. «مُسْتَوْدَعٌ» (ودع): محل امانت سپردن (مستقر در رحم و امانت در خاک گور) يا مستقر، رحم مادر و مستودع، پشت پدر.

در تعبير «أنشأ» دو نكته قابل توجه نهفته است:

1- ابتكار 2- تربيت مستمر.

در آفرينش انسان هم نوآورى و ابتكار است، هم تربيت مستمر. بلى، آفريدن تقليدى يا آفريدن و رها كردن، داراى چندان ارزشى نمى باشد. (فرقان)

تفسير:

«وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْس واحِدَة»: واقعاً اين همه تنوّع و نوآورى در خلقت انسان ها تنها از يك نفْس، نشانه‌ى عظمت خداوند است.

تفسير:

«وَهُوَ اَلَّذِى أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْس واحِدَة»: ترجمه چنين است كه: **الله متعال ذاتى است كه شما**

(c) ketabton.com: The Digital Library

را از یک تن» یعنی: از آدم علیهم السلام پدید آورد.
«فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ»: ابن عباس(رض) میفرماید: مستقر یعنی در «ارحام» و مستودع یعنی در «أصلاب - کمرها»؛ یعنی شما در ارحام مادرانتان و اصلاب پدرانتان قرارگاه دارید.
ابو سعود گفته است: مستقر یعنی در رحم و مستودع یعنی در سرزمینی که در آنجا می میرد.(همچنین «مستقر» را به «روی زمین» و«مستودع» را به «زیر زمین» تفسیر کرده و طبری هم عموم نظریه ها را پذیرفته است.).
«قَدْ فَصَّلْنَا اَلْآياتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ(98)»: ما به شما دلائل و براهین بسیاری را در هستی، زندگی و انسان بیان کردیم تا کسی که دارای اندک فهم و تدبری است به سوی حق هدایت شود. اما غافل، هیچگاه دلیل و برهان نفعی به حال او ندارد و راهیاب نمیشود. فهم دلیل دلالت بر وضوح آنچه بر آن حجّت اقامه میگردد دارد.
مفسر صاوی فرموده است: چون حالت و کیفیت انسان امری است مخفی، و نهان وعقل در مورد آن متحیر است، در اینجا از عبارت «يَفْقَهُونَ» استفاده کرده است، به عکس ستارگان که حالشان نمایان و قابل رؤیت است، از این رو آن را به «يَعْلَمُونَ» بیان کرده است. (حاشیهی صاوی بر جلالین 34/2.). واقعاً این همه تنوّع و نوآوری در خلقت انسانها تنها از یك نفْس، نشانهی عظمت خداوند است.

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴿٩٩﴾

و او آن ذاتی است که از آسمان آبی فروآورد، پس به وسیله آن آب هرگونه گیاه را بیرون آوردیم، و از آن گیاه، جوانه سبزی را بیرون آوردیم که از آن جوانه سبز دانههای به هم پیوسته را بیرون آوردیم، و از شگوفه درختان خرما خوشههایی است نزدیک به زمین، ونیز (رویانیدیم به آن آب) باغ های از درخت های انگور و زیتون و انار را مشابه به همدیگر و غیر مشابه به همدیگر، به میوه آن درخت، چون ثمر آن ظاهر شود نگاه کنید، و (نیز) به پخته شدن آن، وقتی برسد (نگاه کنید). یقیناً در اینها (نباتات) برای مردمی که ایمان میآورند نشانههاست (که دلیل بر قدرت الله است).(۹۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُتَرَاكِبًا» (ركب): متراكم، أنباشته وأنبوه، سوار بر هم، مانند خوشه ی گندم وغیره.
«طلع»: شکوفهی خرما، میوهی نارس خرما. «قِنْوَانٌ»: جمع قنو یعنی خوشه خرما.
«دانیه»: نزدیک هم، در دسترس، «أعناب»: جمع عنب، انگور تاکستان. «الرّمان»: أنار.
«ينع»: رسیدن و با طراوت شدن میوه. «وَيَنْعِهِ»: رسیده و بدست آمده، گفته میشود: «ينعت الشجرة و اينعت» میوه اش رسید.

تفسیر:

پروردگار باعظمت ما در قرآن عظیم الشأن میفرماید: انسانها از نفْسِ واحد میباشند، ولی در این آیة مبارکه میفرماید: همهی گیاهان و درختان و میوهها نیز از یك سرچشمهاند وآن آب باران است. طوریکه آمده است: «وَ هُوَ اَلَّذِی أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ نَباتَ كُلِّ

(c) ketabton.com: The Digital Library

شَيْءٍ»: و خدای تعالی تنها اوست که باران را از ابر نازل میکند سپس او از کشت دانه‌های استوار بر روی هم بیرون میکند چنان‌چه هر خوشه از خوشه‌های گندم منظومه‌ای است که با دانه‌های خود زیبائی خاصی را به وجود آورده و در حقیقت آفریده‌ای است که به دقت آفریده شده است.
مفسر طبری گفته است: تمام آنچه که نباتات است و به وسیله‌ی باران رشد و نمو میکند و میرسد، بیرون می آوریم. (طبری 573/11.).
یعنی هم نزول باران، هم رویاندن گیاه و میوه، کار پروردگار با عظمت است، «فَأَخْرَجْنا مِنْهُ خَضِراً» از آن نباتات سبز و شاداب و باطراوت بیرون آوردیم.
«نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا»: از سبزه دانه های متراکم بیرون آوردیم؛ مانند خوشه های گندم وجو. ابن عباس(رض) گفته است: منظور گندم و جو و برنج است.
«وَ مِنَ اَلنَّخْلِ مِنْ طَلْعِها قِنْوانٌ دانِيَةٌ»: **«و از شکوفه درختان خرما خوشه‌هایی است نزدیک به زمین»** یعنی: به فرمان حق تعالی خوشه‌های درختان خرما از شکوفه‌های آن بیرون می‌آید، در حالی که **«دانیه»** است. دانیه: یعنی: نزدیک است به طوری که شخص در هردو حال ایستاده و نشسته به آن دسترسی دارد.
ابن عباس(رض) میفرماید: منظور خوشه های آویخته است که از شاخه فرود آمده و در دسترس میوه چین قرار می گیرد.
«وَجَنّاتٍ مِنْ أَعْنابٍ»: به وسیله‌ی باران، باغ ها و باغچه های انگور را بیرون آوردیم.
«وَاَلزَّيْتُونَ وَاَلرُّمّانَ مُشْتَبِهاً وَغَيْرَ مُتَشابِهٍ»: **«و نیز باغ هایی از درختان انگور و زیتون و انار - همانند و غیر همانند بیرون آوردیم»** یعنی: میوه‌هایی که در حجم و رنگ همانند و در طعم و مزه غیره مانند هستند.
قتاده فرموده است: برگشان مشابه و طعمشان مختلف است، و در آن می توان دلیل قاطع بر وجود خالق مختار و دانا و توانا یافت.
«اُنْظُرُوا إِلى ثَمَرِهِ إِذا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ»: قبل ازهمه بایدگفت که: نباید رابطه‌ی انسان با میوه‌ها فقط وفقط در چوکات رابطه‌ی های مادّی و غذایی خلاصه گردد، بلکه این رابطه‌ی فکری وتوحیدی هم باشد. طوریکه پروردگار باعظمت ما با زیبای خاصی میفرماید: ای انسان! تا به سوی این میوه‌ها در مرحله شکوفه دهی و درمرحله پختگی ونضج آنهاکه مرحله بهره برداری از آنهاست و برای بدنشان در آن هنگام بسیار سازگار و مفید است، به دیده عبرت بنگرند و در این حقیقت نیک تأمل کنند که خداوند متعال چگونه از خاک تاریک و تیره میوه‌های الوان پدید می‌آورد، چگونه از یک خاک و یک آب، هزاران گونه گیاه وثمر باهزاران گونه خواص وطعم و رنگ تقدیم انسان می‌کند؟
«إِنَّ فِي ذٰلِكُمْ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ(99)» درحقیقت درخلق این میوه ها و کشت وزرع‌ها با آن همه اختلاف وتفاوتی که درجنس وشکل ورنگ دارند، دلایلی روشن و قاطع بر قدرت و یگانگی خدا وجود دارد و آنان که وجود خدا را تصدیق میکنند به آن پی می برند.
ابن عباس(رض) فرموده است: می پذیرند هر آن کس که این نباتات را بیرون آورده است نیز قادر است مردگان را زنده کند. (تفسیر جوزی 96/3.).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (95 الی 99)، متضمن چهار نوع از أدله بر وجود خدای آفریننده و بر یگانگی، علم، قدرت و حکمت وی است:

(c) ketabton.com: The Digital Library

نوع اول: برگرفته از دلالت احوال نباتات و حیوانات است.
نوع دوم: برگرفته از احوال نجوم و افلاک است.
نوع سوم: برگرفته ازاحوال انسان وخلقت وی از یک اصل و یک ریشه است.
نوع چهارم: برگرفته از روش رویانیدن و تنوع گونه‌های اشجار و نباتات و اختلاف انواع میوه‌ها و محصولات است. که علم جدید در هر بابی از این ابواب، میادین عظیمی را پیموده و افقهای جدیدی را در جهت ایمان و یقین به روی عقل و قلب انسان رهپوی جستجوگر گشوده است. پس در واقع ما در این آیات، در برابر کتاب باز شده هستی پروردگار قرار داریم. أسفا! که غافلان هر لحظه از کنار آنها می گذرند اما لحظه‌ای هم در برابر آنها درنگ نکرده و دمی دیده جان و دلشان را بر شگفتی‌ها و ابداعات آن باز نمی‌کنند. (بنقل از. «تفسیر انوار القرآن».

خوانندگان گرامی!

پس از بیان دلایل پنج گانه که درآیات متبرکه (95 الی 99)، بر ثبوت الوهیت و کمال قدرت و رحمت الله متعال، شرف نزول یافته اند، اینک در ایات (100 الی 103) به بیان گرفته میشود که که در میان همین انسانها اشخاصی قرار دارند، که نسبت ناروا به ذات پروردگار نموده، و جن را شریک الله متعال میدانند و یا برای او دختر وپسر میتراشند. خداوند نیز سخنشان را مردود شمرد.

وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَصِفُونَ﴿١٠٠﴾

و (لیکن کافران به آن آیات یقین نکردند بلکه) با الله شریک‌های از جن مقرر کردند، درحالیکه (الله) آنانرا (نیز) آفریده است. و برای الله پسران و دخترانی از روی نادانی خود قرار دادند، در حالیکه پاک و برتر است از آنچه (در حق او تعالی) وصف می‌کنند.(۱۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْجِنَّ»: موجود پنهان از دید انسان است. جنّ که آفریدگانی نهان از دیدگانند. «خَرَقُوا»: از پیش خود ساخته‌اند. سرهم کرده‌اند. به هم بافته‌اند.

تفسیر:

«وَجَعَلُوا لِلّهِ شُرَكَاءَ اَلْجِنَّ»: (کافران با این همه دلائل روشن) **«و برای خدا شریکانی از جن قرار دادند»** یعنی: مشرکان، شیطان‌های جنی را شریک الله متعال پنداشته و به پرستش و تعظیم آنها پرداختند، همانگونه که به پرستش و تعظیم پروردگار می پرداختند، «وَ خَلَقَهُمْ» در صورتی که به یقین می دانستند خدای متعال آنها را خلق کرده است. و او به تنهایی آنها را از عدم به عالم هستی آورده است، پس چگونه آنها را شریک خدا قرار می دهند؟ چنین امری اوج نادانی است.

«وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ» کافران از روی جهالت ونادانی، پسران و دخترانی برای الله متعال قرار داده (و مسیحیان گمان می برند که مسیح پسر خدا است، ویهودیان عُزَیر را پسر خدا میدانند، و برخی از مشرکان عرب نیز فرشتگان را دختران خدا می دانستند!).

«سُبْحَانَهُ وَ تَعالی عَمّا يَصِفُونَ(100)» خداوند پاک و منزّه (از همه این نقص‌ها و عیب‌ها) و به دور از این صفاتی است که او را بدان ها توصیف میکنند. و مقام و منزلتش بسی والاتر از آن است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این آیه مبارکه ملاحظه میشود که پروردگار و پیامبرش پیش از توصیف سایرین، خود را با کلمه «سبحانه» وصف نموده که منظور نفی نقص است و با کلمه «تعالی» که منظور اثبات کمال است. (تفسیر مسیر)

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴿١٠١﴾

[او] پدید آورنده و ایجاد کنندهٔ آسمان ها و زمین است، (از عدم محض بدون هیچ نمونه ای) چگونه او را فرزندی باشد؟! در صورتی که برای او همسری نبوده، و همه چیز را او آفریده؛ و او به همه چیز داناست. (۱۰۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَدِيعُ»: کسی که بدون نمونه قبلی، چیزی بسازد، نو آفرینی کند. یعنی آینکه «بَدِيعُ» به معنای آفریدن ابتکاری است (نه تقلیدی). «صَاحِبَةٌ»: همسر.

تفسیر:

«بَدِيعُ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ»: خداوند ذاتی است که آسمان ها و زمین را بدون نمونهی قبلی بادقت ابداع و ایجاد کرده است. در حالی که مانندی برای آسمان ها و زمین نگذشته بود.

«أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُن لَّهُ صَاحِبَةٌ»: چگونه خداوند متعال دارای فرزندی میشود، در حالیکه نیازی به کمک و مساعدت فرزند ندارد و او از همه بی نیاز است و دیگر اینکه ذات پروردگار محتاج کرم و عطای اویند. در ثانی حق تعالی برای خود زنی بر نگزیده تا از او فرزندی به وجود آید.

بصورت کل باید گفت: ذاتی که آسمان ها و زمین را بدون تقلید و نقشهی قبلی آفرید، چه نیازی و ضرورتی به فرزند و همسر دارد؟ او با یك اراده، آنچه را بخواهد خلق میکند.

«وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ(101)»: مفسر تفسیر المسیر درذیل این آیة مبارکه می نویسد: خدای تعالی اولی است که قبل از او هیچکس نیست.

کسی که فرزند داشته باشد میراث برده میشود در حالی خداوند متعال میراث برزمین وتمام کسانی است که بر روی آن قرار دارند و او بهترین وارثان است. او تعالی هر موجودی را از عدم ایجاد نموده پس به کسی نیازی ندارد و همه خلایق بندگان اویند در حالیکه از آنها نه امید نفع برده میشود و نه خوف ضرر از آنها وجود دارد. علم و دانش الله واسع، شامل، کامل است و برهر چیزی احاطه دارد. او تمام آنچه را در نهان وجود دارد را می داند و بر امور پوشیده و مخفی نیز اطلاع دارد. پس او تعالی اِبداع و ایجاد می کند، نعمت می دهد و باز می دارد و او بلند می برد و پائین می آورد و حکم می نماید و تشریع می کند.

در التسهیل آمده است: هدف این است که به دو طریق گفتهی افرادی را رد کند که به خدا فرزند نسبت داده اند:

اول؛ این که فرزند جز از جنس پدر نمی تواند باشد، وانگهی خدا فوق اجناس است، چون اجناس را ایجاد کرده است پس درست نیست دارای فرزند باشد.

دوم؛ این که خدا آسمان ها و زمین را خلق کرده است که چنین موجودی از فرزند و از هر چیزی بی نیاز است. (التسهیل 18/2).

سپس خدای توانا بر یگانگی خود تأکید کرده و این که فقط او خالق و ایجاد کننده است و میفرماید:

(c) ketabton.com: The Digital Library

ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴿١٠٢﴾

این است الله، مالک و متصرف شما، نیست هیچ معبودی برحق به جز او که آفریننده همه چیز است، پس تنها او را عبادت کنید، و او بر هر چیز وکیل و نگهبان است.(۱۰۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَكِيلٌ»: مدبر، نگهبان، مراقب.

تفسیر:

«ذٰلِكُمُ اَللّٰهُ رَبُّكُمْ لا إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ»: آن (متّصف به صفات کمال است که) خدا و پروردگار شما است. جز او خدائی نیست؛ او خالق و مالک و تدبیرکننده و ترتیب دهنده‌ی امور شما تنها او است. و فقط او معبود حقیقی است.

«خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ»: او آفریننده همه چیز است. یعنی خالق تمام موجودات و فقط چنین موجودی شایسته‌ی پرستش است و بس.

«وَهُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ(102)» او آفریننده همه چیز است. پس وی را باید بپرستید (و بس؛ چرا که تنها او مستحقّ پرستش است) و حافظ و مدبّر همه چیز است.

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴿١٠٣﴾

چشمها او را درك نمي‌كند ولي او همه چشمها را درك مي‌كند و او بخشنده (انواع نعمت ها و با خبر از ريزه كاري ها) و آگاه (از همه چيز) است.(۱۰۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ»: خداوند، جسم مادّی نیست که چشم ها آنرا درک کند.

کلمه‌ی«بصر»هم به معنای چشم است وهم به معنای بصیرت. (مفردات راغب) بنابر این آیه را میتوان چنین معنا کرد: نه چشم ظاهری، خداوند را می بیند و نه دل به عمق معرفت او راهی دارد. «اللطیف»: دقیق، باریک بین. «الخبیر»: آگاه.

تفسیر:

«لاتُدْرِكُهُ اَلْأَبْصارُ وَهُوَ يُدْرِكُ اَلْأَبْصارَ»: مفسیر. «تفسیر انوار القرآن» در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: «چشم ها او را در نمی یابند» یعنی: چشم‌ها به کنه حقیقت او نمیرسند. لذا آنچه در اینجا نفی شده است، دریافتن و احاطه نمودن بر حق تعالی است، نه اصل رؤیت وی؛ زیرا مؤمنان، خداوند متعال را در آخرت می بینند چنانکه خود میفرماید: «وُجُوه يَومَئِذ نَّاضِرَةٌ ٢٢ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَة٢٣» [القيامة: 22-23]. «در آن روز، صورت هایی شاداب و مسرورند و به پروردگار خویش می نگرند».

همچنان دیدن حق تعالی در آخرت با احادیث متواتر - به چنان تواتری که شک و شبهه‌ای را در آن راهی نیست - نیز ثابت شده است «و او دیدگان را در می یابد» یعنی: حق تعالی به آنها احاطه می کند و به کنه و حقیقت آنها میرسد به طوری که هیچ پوشیده‌ای از آنها بر او پنهان نمی ماند.

از عکرمه در بارة تفسیر این آیة مبارکه: «لَّا تُدرِكُهُ الأَبصَرُ»: «چشم ها او را در نمی یابند»، سؤال شد، در جواب فرمود: آیا شما آسمان را نمی بینید؟ گفتند: چرا؟ گفت: آیا همه

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن را می بینید و نگاهتان همه آن را احاطه می‌کند؟ گفتند: خیر! گفت: پس دیدن خداوند متعال در آخرت نیز این چنین است. قتاده میگوید: «او بزرگتر از آن است که دیدگان او را دریابند».
صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می نویسد: «بینایی بشر و حواس و ادراکات ذهنی او همه برای آن آفریده شده تا او به وسیله آنها با این کائنات تعامل کرده وبه تکلیف خلافت در زمین قیام نماید وآثار وجود الهی را در صفحات این هستی آفریده شده درک نماید اما در باره ذات خدای سبحان باید گفت که: قدرت دریافت وی به بشر داده نشده زیرا حادث توان آن را ندارد که وجود ازلی و ابدی را ببیند... بگذریم از اینکه قیام به امر خلافت در زمین، مستلزم دیدن خدای سبحان نیز نیست... به هر حال؛ اگر پیشینیان گاهی چنین درخواستی می‌کردند، می گوییم که آنها ساده‌اندیش و کوته‌نظر بوده‌اند ولی درخواست معاصران در این مورد را بر امری جز سماجت (زشتی، بی شرمی) نمیتوان حمل کرد زیرا اینان از «اتم» و «الکترون» و «پروتون» و «نیوترون» سخن میگویند در حالی که هیچ یک از آنها، اتم والکترون و امثال آنها را ندیده‌اند ولی چون آثار این پدیده ها را می بینند؛ وجود آنها را هم مسلم گرفته‌اند اما وقتی برای آنان از وجود خدای سبحان سخن می رود، آن هم از طریق آثار بی‌نهایتی که وجود مطلق وی دارد؛ بی هیچ دانش و هدایت و برهان روشنی، دراین موضوع جدال می کنند و خواهان دلیل مادی محسوس می‌گردند، گویی این هستی به تمامی خود و این زندگی با همه اعجوبه‌هایش کافی نیست که در مقام این دلیل قرار گیرد».
«لا تُدْرِكُهُ اَلْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ اَلْأَبْصارَ»: «واوست لطیف» یعنی: حق تعالی بر بندگانش مهربان است. لطف از سوی حق تعالی: توفیق و عصمت اوست.
بعضی گفته‌اند: لطیف کسی است که رازها را به آسانی درک می‌کند. و اوست «اگاه»که به همه اشیاء، اعم از آشکار و نهان آنها احاطه علمی دارد.
ابن کثیر در این باره میفرماید: نفی ادراک با رؤیت روز قیامت منافی نیست؛ چون در آن موقع هرطور که خود بخواهد برای بندگان مؤمنش تجلی میکند. ولی دید و بصیرت جلال و عظمت او را آن طور که هست نمی تواند درک کند، از این رو حضرت عایشه رضی الله عنها با استدلال به این آیه رؤیت ذات حق را در آخرت قبول داشت و رؤیتش را در دنیا نفی می کرد.(مختصر ابن کثیر 605/1).
همچنان صاحب تفسیر صفواة التفاسیر شیخ علی صابونی مرحوم در تفسیر خویش در ذیل آیه‌ی «لاتُدْرِكُهُ اَلْأَبْصارُ» احاطه را نفی کرده است نه رؤیت را، به همین جهت خداوند نفرمود: «لا تراه الأبصار»: چشم ها او را نمی بیند، بنابراین آنان که به عدم رؤیت خدا در آخرت نظر داده اند مانند معتزله، از حق منحرف گشته وحق را کنار نهاده اند. و با مخالفت با مدلول کتاب و سنت متواتر پیامبر صلّی الله علیه وسلّم راه راگم کرده اند. در قرآن چنین آمده است: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ»: در آن موقع چهره هایی شاد و منورند و به پروردگار خود نگاه میکنند و در حدیث که بخاری روایت کرده است: شما همانطور که این ماه را می بینید و نیازی ندارید به یکدیگر بگویید آن را به من نشان بده، خدا را نیز خواهید دید تا آخر حدیث، و بس است کتاب و سنت دلیل و راهنما باشند.

مسئله رؤیت و ملاقات باری تعالی:

در مورد اینکه آیا انسان میتواند با الله متعال ملاقات کند؟ مفسر تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی می نویسد: در این مسئله عقیده تمام علمای اهلسنت والجماعت

(c) ketabton.com: The Digital Library

بر این است که نمی توان ذات حق تعالی را در این جهان مشاهده کرد. از اینجاست که وقتی حضرت موسی علیه السلام تقاضا کرد که «وَ لَمَّا جاءَ مُوسى لِمِيقاتِنا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قالَ لَنْ تَرانِي...» (سوره اعراف آیه 143) (و چون (قوم تقاضای دیدن خدا کردند) موسی (با هفتاد نفر بزرگان قومش که انتخاب شده بودند) وقت معین به وعده‌گاه ما آمد و خدایش باوی سخن گفت، موسی (به تقاضای جاهلانه قوم خود) عرض کرد که خدایا خود را به من آشکار بنما که جمال تو را مشاهده کنم. الله در جواب او فرمود: «لن ترانی» که تو هرگز نمی توانی مرا ببینی). روشن است که وقتی به موسی کلیم الله علیه السلام چنین جواب میرسد، پس کسی دیگر از جن و انس چنین قدرتی ندارند.

البته رؤیت حق تعالی در آخرت برای مؤمنین از احادیث صحیح و قوی و متواتر ثابت است و در (آیه 23 قیامه) خود قرآن هم موجود است که: «وجوه یومئذ ناضره إلی ربها ناظره» که بسیاری چهره ها در قیامت تر و تازه و شاد بطرف پروردگار خود می نگرند. البته کفار و منکرین در آن روز بصورت سزا به رؤیت حق تعالی مشرف نخواهند شد. کما في (آیه 15 مطففین): «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ 15»: یعنی کفار در آن روز از ملاقات پروردگار خویش محجوب و محروم خواهند شد.

ملاقات خداوندی در قیامت در مواقع متعددی صورت می گیرد. در میدان محشر هم و بعد از ورود به جنت هم و از همه نعمت ها بزرگترین نعمت بر اهل جنت رؤیت حق تعالی خواهد بود.

رسول کریم صلی الله علیه وسلم فرموده که: هنگامی که اهل جنت در جنت داخل میگردند حق تعالی به ایشان میفرماید که: اگر اضافه بر نعمتهای جنت چیز دیگری می طلبید بگویید تا بشما بدهم. ایشان عرض می کنند که بار الها شما ما را از جهنم نجات داده به جنت داخل فرموده اید از این بیشتر ما چه بخواهیم! آنگاه حجاب از میان برداشته میشود و همه بشرف زیارت حق تعالی نایل میگردند و این از همه نعمتهای جنت بزرگترین نعمت قرار می گیرد. این حدیث در صحیح مسلم بروایت حضرت صهیب منقول است.

و در حدیث صحیح بخاری است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در شب ماهتابی تشریف داشت و صحابه کرام جمع بودند آن حضرت بطرف ماه نظر انداخته فرمودند: «که در آخرت شما پروردگارتان را چنان عیان می بینید که این ماه را می بینید.» در «ترمذی» و «مسنداحمد» حدیثی به روایت ابن عمر منقول است که کسانی که خداوند به آنها در جنت درجه ای خاص عنایت میفرماید روزانه هر صبح وشام به رؤیت حق تعالی مشرف خواهند شد.

خلاصه اینکه هیچکس نمی تواند در این جهان بشرف رؤیت حق تعالی نایل گردد. و در آخرت همه اهل جنت به آن مشرف خواهند گشت و آنکه آن حضرت در شب معراج بشرف زیارت مشرف شده اند آن هم در حقیقت زیارت عالم آخرت است چنانکه شیخ محی الدین ابن عربی فرموده که دنیا تنها عبارت از آنست که زیر آسمانها محصور باشد و بالاتر از آسمانها مقام آخرت است و در آنجا رسیدن و بشرف زیارت مشرف شدن را نمی توان زیارت دنیا گفت.

حالا این سؤال باقی است که وقتی ازآیه قرآن «لاتدرکه الأبصار» چنین معلوم شد که انسان نمیتواند خدا راببیند پس در قیامت چگونه رؤیت متحقق میشود؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

جواب روشن آن اینکه معنی قرآن این نیست که رؤیت حق تعالی برای انسان ناممکن است؛ بلکه معنی آیه این است که نگاه انسانی نمی تواند ذات او تعالی را احاطه کند. زیرا ذات او غیر محدود و نگاه انسان محدود است.
رؤیتی که در قیامت تحقق میپذیرد به گونه ای است که نگاه مخلوق نمیتواند او تعالی را احاطه کند. انسان و نگاهش نمیتواند در دنیا چنین رؤیتی را تحمل کند. لذا در دنیا رؤیت خداوند مطلقاً مقدور نیست اما چون در آخرت نیروی جدیدی پدید می آید رویت باری تعالی متحقق می گردد آنهم به صورتی که ذات حق تعالی در احاطه نظر نمی آید. (بنقل از معارف القرآن).

خوانندگان گرامی!

پس از بیان دلایل توحید، کمال قدرت و علم خداوند متعال، آیات (104 الی 107) به بیان دعوت اسلامی و پیامبری و وحی الهی می پردازند.

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴿١٠٤﴾

بی تردید برای شما از سوی پروردگارتان دلایلی روشن آمده است، پس هرکس به دیدهٔ بصیرت (حق را) بنگرد، پس به سود خود اوست، و هر کس نابینا ماند، پس به ضرر خود اوست. بگو: من بر شما محافظ نیستم.(۱۰۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بصائر»: جمع بصیرت؛ به چند معنی اطلاق می شود: نور و باور قلب، شناخت ثابت و پایدار، یقین، عبرت و نیرویی که به وسیله آن حقایق علمی درک و دریافت میشود. و در مقابل آن «بصر» قرار دارد که اشیای حسی به وسیله آن درک میشود پس مراد از بصائر: حجتها و برهان های روشنی است که هرکس در آنها به چشم خرد بنگرد، حق را می بیند. این حجت ها در آیات این سوره و غیر آن از سوره ها، و همچنین در احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم که وحی خفی می باشد، تجلی یافته است.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که از آیة (95) تا این آیة مبارکه در معرّفی الله متعال و اِنتقاد از شِرك بود، این آیه به منزلهی نتیجه و خلاصهی آیات گذشته است. مشابه این آیه در قرآن کریم زیاد است که نتیجهی ایمان وکفر، خوبی وبدی، یا بصیرت و کوردلیِ انسان را متوجّه خود او می داند. طوریکه میفرماید: «قَدْ جاءَكُمْ بَصائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ»: ای مردم! برای شما از جانب پروردگار، براهین روشن و دلائل قاطع عرضه شد که با آن می توانید بین حق و باطل، گمراهی و هدایت تمیز کنید.
زجاج گفته است: یعنی قرآن که حاوی بصیرت و بیان است برایتان آمده است. (تفسیر ابن جوزی 99/3).
«فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْها»: زمخشری گفته است: یعنی هرکس حق را دید و ایمان آورد، برای خود دیده و نفعش را خود او می برد، و هرکس آن را نادیده بگیرد، زیان نادیده گرفتن آن را همو می بیند.(کشاف 43/2).
«وَما أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ(104)» وظیفهی پیامبر، ابلاغ است نه اجبار: و من (منظور محمد صلی الله علیه وسلم) بگو: ای محمد! بر احوال شما آگاهی ندارم یعنی من بر شما حافظ و نگهبان و مراقب نیستم تا شما را محاسبه کنم، کار من صرفاً دعوت و تبلیغ است

(c) ketabton.com: The Digital Library

که شما را به سوی هدایت رهنمایی می‌کنم و از پست و ردی باز می‌دارم جزا و پاداش بر خداست.

این آیه مبارکه، پیامبر صلی الله علیه وسلم را دلداری داد تا قلب خود را به مشرکان سرگرم ننماید و آزرده خاطر نشود و به گفتار و کردارشان التفات نکند، خدا از آنها انتقام می گیرد.

مشابه این آیه در قرآن زیاد است که نتیجه‌ی ایمان وکفر، خوبی وبدی، یا بصیرت وکوردلی انسان را متوجّه خود او می داند. همچون: «لَها ما كَسَبَتْ وَ عَلَيْها مَا اكْتَسَبَتْ» (بقره، 286.) «مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَيْها» (فصّلت، 46.) «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها» (اسراء 7).

وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴿١٠٥﴾

و این چنین آیات (دلائل وحدانیت) خود را به اسلوب‌های مختلف بیان میکنیم (تا بفهمند)، و مبادا بگویند: تو (این قرآن را از کسی) درس خوانده ای، و تا اینکه آن (دین) را برای قومی که می دانند، بیان کنیم. (۱۰۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُصَرِّفُ»: بیان می کنیم، توضیح می دهیم. «دَرَسْتَ»: درس خوانده‌ای، درس آموخته ای. «لِنُبَيِّنَهُ»: تا آن را روشن سازیم، بیان نماییم.

تفسیر:

«وَكَذٰلِكَ نُصَرِّفُ اَلْآيَاتِ»: **«پس اینگونه، آیات قرآنی خود را گوناگون بیان می‌کنیم»** به گونه‌های وعد و وعید، القای بیم و امید و موعظه و تنبیه در بیان عقیده توحید.

کفّار برای باز کردنِ راه تکذیب بر پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌گفتند: این حرف‌ها را می میزند از خودش نیست، بلکه آنرا از دیگران آموخته است.

«دَرَسْتَ» طوریکه در موارد دیگر نیز می‌گفتند: «إِنَّما يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ» (نحل، 103) انسانی به او یاد داده است، «أَعانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ» (فرقان آیه 4) گروهی دیگر آنرا کمک و مساعدت نموده است.

«وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ»: تا مبادا [اهل عناد] بگویند: تو درس خوانده ای [و نزد کسانی کتب پیشین آموخته ای] یعنی مشرکان در هنگام شنیدن آیات قرآن خواهند گفت: ای محمد! بی‌گمان تو این پیام را از سوی پروردگار نیاورده‌ای بلکه این همان علم و دانش اهل کتاب است که آن را فراگرفته و از آنان آموخته‌ای. پس خدای متعال برای دفع این شبهه؛ قرآن را به طوری گوناگون بیان‌کرد تامجال این القائات نادرست برای آنان فراهم نشود زیرا بیانی این چنین، به‌صرف خواندن کتابهای پیشین وبدون وحی الهی، ازکسی بر نمی‌آید.

«وَ لِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ(105)»: **«و تا اینکه آن را»** یعنی: قرآن را **«برای گروهی که می‌دانند»** حق را؛ پس از آن پیروی می‌کنند و می‌شناسند باطل را؛ پس از آن اجتناب می‌کنند **«بیان کنیم»**.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: از آن جهت آیات خویش را به جنبه‌های مختلف و طرز شگفت می‌دانانیم که تو به تمام مردم برسانی و آنها برحسب اختلاف استعداد واحوال دوگروه میشوند: مردم لجوج و بی‌خرد گویند: این همه علوم و معارف و مضامین مؤثّر از مردی امّی چگونه ساخته میشود؟! ضرور، در اوقات مختلف از کسی آموخته؛ و پس از خواندن به ما عرضه داشته! امّا، به دانشمندان واهل انصاف، حق آشکار، وشکوك و شبهات شیطانی زایل خواهد شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴿١٠٦﴾

از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی شده پیروی کن، هیچ معبودی جز او نیست، و از مشرکان روی بگردان.(۱۰۶).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أعرض»: روی بگردان، التفات مکن.«وکیل»: مواظب، مراقب، نگهبان احوال.

تفسیر:

در آیة متبرکه قبلی خواندیم که کفار به رسول الله صلی الله علیه وسلم، تهمت وارد نمودند که: کلام تو وحی نیست، بلکه آنرا از دیگران آموزش دیده ای یعنی این کلام را که میفرماید از دیگران گرفته ای وکلام دیگران است. ولی در این آیة مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم دلداری داده و میفرماید: «اِتَّبِعْ ما أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ» ای محمد! از قرآنی پیروی کن که الله آن را به تو وحی کرده است. یعنی تو بر خدای یگانه اعتماد [نما]، و به حکم وی تابع باش؛ التفاتی به جهل، عناد و دشمنی مشرکان مکن که چرا بعد از شنیدن این همه دلایل و بیانات روشن نیز به راه راست نیامدند. مفسر قرطبی میفرماید: قلب و نهاد خود را به آنها مشغول مکن بلکه به عبادت خدا مشغول شو. (تفسیر قرطبی 60/7.).

واقعیت هم همین است که رهبران الهی نباید باتهمت‌ها وتحقیرها وتحلیل‌های ناروای دشمنان، و معاندین و مخالفین جاهل در راه خود سست شوند، در ایه مبارکه خداوند متعال به پیامبرش دستور و هدایت فرمود که؛ ذهن و فکر خود را به مشرکان مشغول نکند بلکه به پیروی آنچه که بدان مأمور شده است، مشغول بسازد.

«لا إِلهَ إِلاّ هُوَ»: جز او معبودی به حق نیست. از این رو فقط باید به وحی و امر وی اندیشید و از آن پیروی کرد.

در برخی از حالات در می یابیم که: بشر چنان از مقام ومنزلت اشرف بودن خود سقوط می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نیز به فرمان الهی از او روگردان می‌شود. طوریکه میفرماید: «وَأَعْرِضْ عَنِ اَلْمُشْرِکِینَ(106)»: از آنان روی برگردان و به نظرشان توجه مکن. یعنی تو به کار خویش ادامه دهی و به حرف مخالفان اعتنایی نداشته باش. باعفو وگذشت و تحمل آزارها و ترک نمودن شان به نرمی و ملایمت؛ تا پروردگار باعظمت بر تو و دعوتت از طریق هجرت و جهاد و غیر آن گشایشی پدید آورد و آنگاه بتوانی احکام خداوند متعال را در میان شان برپاداری. البته این حکم قبل از نزول آیه «قتال» بود که با نزول آیه قتال منسوخ شد.

برخی از شیوه های برخورد با مخالفان:

باید گفت که مطابق هدایت و رهنمود قرآنی تکتیک وبرخورد با مخالفان، در موارد مختلف متفاوت است، که مختصراً برخی از این شیوه ها را به بیان میگریم: در بسیاری از اوقات و حالات وضع چنان پیش می آید که: صرف سلام کردن پیشنهاد گردیده است طوریکه در (آیه 63 سوره فرقان) میفرماید: «وَعِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً 63»: (و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین بی‌تکبّر راه می‌روند، وهرگاه جاهلان آنان را طرف خطاب قرار دهند (و سخنان نابخردانه گویند) با ملایمت (و سلامت نفس) جواب دهند.

دربرخی از حالات وضع چنان پیش می آید که: همانا سکوت و عدم برخورد است. «ذَرْهُمْ یَأْکُلُوا وَ یَتَمَتَّعُوا وَ یُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ»: ((حجر، 3)(آنان را (به حال خود) رها

(c) ketabton.com: The Digital Library

کن تا بخورند و بهره‌مند شوند و آرزوها سرگرمشان کند، پس به زودی (نتیجه این بی‌تفاوتی‌ها را) خواهند فهمید.) باید متذکر شد که: مسئله رهاکردن کفّار به حال خود که از جمله‌ی «ذَرْهُمْ» استفاده میشود، به خاطر سرکشی خود آنان است، وگرنه خداوند ابتدا برای هدایت همه‌ی انسانها، پیامبر فرستاده وکسي را به‌حال خود رها نکرده است.) ویا هم طوریکه در (آیه 173 سوره آل‌عمران) میفرماید: «حَسْبُنَا اللَّهُ» (آل‌عمران، 173).

در برخی از اوقات حالات طوری پیش می آید که: همانا اعراض و بی‌اعتنایی در برابر معاندین است. طوریکه (آیه 42 سوره مائده) میفرماید: «فَإِنْ جاؤُكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً»: (پس اگر (برای داوری) نزد تو آمدند، یا میانشان داوری کن یا از آنان روی بگردان و اگر از آنان روی بگردانی پس هرگز هیچ زیانی به تو نخواهند رساند.).

در برخی از موارد همانا در پیش گرفتن حالات غلظت و شدت و قهر است. طوریکه درآیه 73 سوره توبه آمده است:«يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ73»:(ای پیامبر! با کافران ومنافقان ستیز کن و بر آنان سخت‌گیر وخشن باش که جایگاهشان دوزخ است و بد سرنوشتی دارند).

و هکذا در برخی از اوقات همانا شیوه مقابله به مثل است: طوریکه در (194 سوره بقره) میفرماید: «فَمَنِ اعْتَدى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ»: (اگر دشمنان احترام آنرا شکستند و با شما جنگ کردند، شما نیز حقّ دارید مقابله به مثل کنید. زیرا) حرمت‌ها را (نیز) قصاص است و هرکس به شما تجاوز کرد، به مانند آن تجاوز، بر او تعدی کنید و از خدا بپرهیزید (که زیاده روی نکنید) و بدانید که خداوند با پرهیزگاران است).

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ﴿١٠٧﴾

اگر الله می خواست آنان [به طور اجبار] شرک نمی آوردند، [ولی خواست خدا آزادی انسان در انتخاب است] و ما تو را بر آنان محافظ و کارساز قرار ندادیم [تا آنان را به اجبار به پذیرش دین وادار کنی.](۱۰۷).

تفسیر:

مشیّت و اراده‌ی الهی بر آزاد گذاشتن انسان‌هاست و وجود مشرکان، نشانه‌ای از این آزادی است. طوریکه میفرماید: «وَلَوْشاءَاللّهُ ما أَشْرَكُوا»: اگر الله هدایت آنها را میخواست، آنها را به راه راست راهنمایی می کرد و در نتیجه مشرک نمی شدند، اما خدا هر آنچه را که می خواهد عمل می کند.

یعنی: قطعاً خداوند متعال قادر است براینکه همه آنانرا مؤمن گرداند به‌طوری که شرک نیاورند و اگر می دانست که ایمان را انتخاب می‌کنند، یقیناً آنان را به سوی ایمان رهنمایی می کرد ولی حق تعالی به علم فراگیر خویش دانست که آنان شرک را انتخاب می‌کنند، هم از این رو برای آنان شرک را اراده کرد؛ پس فرمان در دست اوست لذا ای محمد صلی الله علیه وسلم! تو این‌قدر بر ایمانشان حریص نباش. این آیه دلیل بر آن است که: شرک نیز به مشیت خدای سبحان تعلق دارد. «تفسیر انوار القرآن».

بناءً بصورت کل باید گفت که: مشیّت و خواستِ خداوند متعال دوگونه است: خواست تشریعی و خواست تکوینی. خداوند از نظر تشریعی، هدایتِ همه‌ی مردم را خواسته است

(c) ketabton.com: The Digital Library

و لذا پیامبران و کتب آسمانی را فرستاده است، امّا از نظر تکوینی خواسته است که مردم بر اساس اراده و اختیار خود، راه را انتخاب کنند، نه آنکه مجبور به پذیرش دین باشند.
«وَما جَعَلْناکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً»: ما شما را ناظر و مراقب آنان قرار نداده ایم؛ چون خود ما آنان را به خاطر اعمالشان مجازات می کنیم.
پیامبر، نه مسئول دفع بلا از مشرکان است و نه مسئول جلب منفعت برای آنان طوریکه میفرماید: «وَما أَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَکِیلٍ(107)»: و تو ای محمد مراقب اعمال آنها نیستی چنانچه قائم به اعمال مصالح و تدبیر امور آنها نمی باشی! تو صرفاً پیامبری هستی مبلغ وبشارت دهنده وبیم دهنده؛ هیچ مسؤولیت وتعهد دیگری در قبال آنان نداری. محاسبه و مراقبت از آنها فقط بر الله متعال است.
مفسر صاوی میفرماید: این جمله برای ما قبلش تأکید است؛ یعنی نگهبان و مراقب آنها نیستی تا آنان را به ایمان مجبور کنی، این امر قبل از دستور جهاد و قتال بود. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین 37/2).
بناءً بصورکل باید بعرض رسانید که: أنبیاء ضامنِ وظیفه‌اند ونه ضامن نتیجه.در آیه مبارکه در خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفته شده است که: شما بمثابه داعی ومبلغ مبعوث شده اید، نه به عنوان مراقب و نگهبان. وظیفه ی شما تنها این است که این روشنی را به مردم عرضه کنید و در حد توان خود در بیان واظهار حق کوتاهی نکنید. و اگر با وجود این کسی حق را نپذیرد، نه این وظیفه به عهده ی شما گذارده شده است که مردم را به هر قیمتی که شده حق پرست کنید و نه از شما در این مورد سوال خواهد شد که چرا در حوزه‌ی نبوت شما باطل پرستی باقی مانده است. پس ذهن خود را بیهوده مشغول این امر نکن که نابینایان را چگونه باید بینا کرد و کسانی که نمی خواهند چشم ها را باز کرده حق را ببینند، چگونه حق را به آنان نشان داد. اگر اراده خواست خدا این می بود که هیچ باطل پرستی در دنیا نباشد، چه نیازی بود الله تعالی این کار را به عهده‌ی شما بگذارد؟ آیا یک اشاره‌ی تکوینی الهی نمیتوانست همه‌ی انسان ها را حق پرست بکند؟ ولی هدف اصلاً این نیست. هدف این است که آزادی انتخاب حق و باطل برای انسان باقی بماند و در عین حال نور حق به او ارایه شده مورد آزمایش قرار گیرد که کدام یک از دو چیز را انتخاب میکند. پس راهکار درست برای شما این است که هم خودتان در پرتوی نوری که به شما داده شده است راه راست را بپیمایید و هم دیگران را به سوی آن فرا خوانید. کسانی را که این دعوت را بپذیرند در آغوش بگیرید و آنها را تنها نگذارید ولو از نگاه جهانیان ارزشی نداشته باشند. کسانی که از پذیرفتن آن سر باز زدند از آنان دست بردارید و اجازه بدهید به سوی فرجام بدی که خود خواهان رفتن به سوی آن هستند و بر رفتن به سوی آن اصرار می ورزند، بروند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (108 الی 110) موضوعاتی در باره خودداری از دشنام دادن به معبودهای باطل مطالبی به بیان گرفته میشود.

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿١٠٨﴾

و (شما ای مؤمنان) به آنچه مشرکان غیر از الله می‌خوانند دشنام ندهید تا مبادا آنها از روی ظلم و جهالت خدا را دشنام دهند. این چنین ما عمل هر قومی را درنظرشان (در دنیا) زینت

(c) ketabton.com: The Digital Library

داده‌ایم، سپس بازگشت آنها به سوی پروردگارشان است و الله آنان را به کردارشان آگاه میگرداند.(۱۰۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لا تَسُبُّوا»(سب): دشنام ندهید. «الَّذِينَ»: کسانی را که. اگر مراد از (الَّذِينَ) خود مشرکان باشد، معنی چنین میشودکه دشنام به معبودها و بت‌های مشرکان در اصل دشنام به خود آنان است. معبودها و بت‌هائی که. با توجّه بدین معنی، به کار رفتن (الَّذِينَ) بنابر عقیده مشرکان است که معبودها و بت‌های خود را متصرّف در امور می بینند و همچون ذوی‌العقول می پندارند. یا بر اثر تغلیب ذوی‌العقولی است از قبیل: فرشتگان، عیسی، عُزَیر و غیره که با دیگر چیزها پرستش میکنند. «فَيَسُبُّواْ»: دشنام میدهند. «يدْعُونَ»: می‌پرستند. «عَدْواً»: تجاوز کردن از حق و گرائیدن به باطل. از روی دشمنی، تجاوز کردن از حق و میل به باطل.

شأن نزول آیه مبارکه:

از ابن عباس(رض) روایت شده است که کفار قریش به ابو طالب گفتند: یا محمد صلّی الله علیه وسلّم و یارانش را از ناسزا گفتن و دست درازی به خدایان ما بازدار و یا ما هم مقابله به مثل کرده و از دردشنام و ناسزا گفتن و هجو او درمی آییم، آنگاه آیه‌ی:

«وَلا تَسُبُّوا اَلَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللهِ...» نازل شد. (تفسیر قرطبی 61/7). آنگاه خدا مسلمانان را از ناسزا گفتن به بت های آنان نهی و منع کرد.

در روایتی دیگر آمده است که مشرکان گفتند: ای محمد یا از سب خدایان ما دست بردار یا ماهم خدایت را هجو وناسزا میکنیم، آنگاه این آیه متبرکه نازل شد. (اسباب النزول ص 127).

تفسیر:

«وَلاتَسُبُّوا اَلَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللهِ»: ای مسلمانان! بەخدایان باطل وبت های مشرکین دشنام و ناسزا یعنی بد ورد نگویید. در ضمن قابل یاد دهانی است که به دشنام و ناسزا گفتن ها، نمی توان مردم را از مسیر غلط منع ویا باز داشت.

و در این هیچ جای شکی نیست که: دشنام دادن، و ناسزا گویی، عامل بروز دشمنی و کینه و ناسزا شنیدن است، طوریکه میفرماید: «فَيَسُبُّوا اَللهَ عَدْواً بِغَيْرِ عِلْمٍ»: زیرا در آن صورت، آنها از روی ظلم و تجاوز از حق و از روی نادانی نسبت به آنچه که در حق خدای سبحان از تقدیس و تعظیم واجب است، او را دشنام خواهند داد، آنان بر عظمت خدای تعالی، جلال، علو و کمالش واقف نیستند و نمی دانند که الله متعال باید توقیر، احترام، تقدیس، تعظیم، تکریم و حرمت شود.

علماء میفرمایند هرگاه یک امر مباح منجر به کاری حرام شود حرام است و یک امر مشروع هرگاه مفسده‌ای در پی داشته باشد ممنوع می باشد، و سد زرایعی که به سوی محرمات منتهی می‌شود واجب است.

ابن عباس(رض) فرموده است: مشرکین میگفتند: ازدشنام و ناسزا گفتن به خدایان ما دست بردار و گرنه ما هم به خدا دشنام و ناسزا می گوییم، آنگاه الله متعال مسلمانان را از دشنام و ناسزا منع نمود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

باید گفت که دشنام دادن، واهانت کردن، نشانه‌ی نداشتن یا منطق است، یا ادب و یا صبر. شخص مسلمان با پرهیز از ناسزا و دشنام دادن، باید به جامعه نشان دهند که آنان دارای صبر و منطق و ادب قوی اسلامی وپیامبرانه میباشند.
با تأسف باید گفت که در بسیاری از اوقات حالات طوری پیش می آید که انسان ناخود آگاه در گناه دیگران شریك میشود، در حالیکه مقدّمات گناه را دیگران فراهم کرده است.
طوریکه در فوق هم یادآور شدیم: کلمة «لَاتَسُبُّوا» در آیه مبارکه از لفظ «سب» مشتق شده است یعنی بمعنی دشنام و ناسزا گفتن است، رسول الله صلی الله علیه وسلم به بر حسب عادت به صفات حسنه متصف بود و حتی در دوران کودکی وی هم بدزبانی، دشنام، سخط، شتم، ناسزا، هتک حرمت نسبت به انسان یا حیوانی از زبان او سر نزده است. البته شاید صحابه در صحبت های خویش کلمات تند وتیزی را بر زبان جاری ساخته باشد و مشرکین آن را به دشنام و ناسزا و بد ورد تعبیر کرده باشند و سرداران قریش آن را دستاویزی قرار داده و به رسول الله اعلان کردند که اگر شما از سب و شتم بتهای ما دست بر ندارید، ما هم به خدای شما دشنام و ناسزا خواهیم گفت. خداوند متعال با نازل کردن این آیه، مسلمانان را از بد گفتن و تند برخورد کردن با معبودان مشرکین باز داشت.
آنچه در این آیه بیشتر قابل توجه و تعمق است این است که خداوند در آیه قبل، آن پیامبر صلی الله علیه وسلم را بصورت خاص مورد خطاب قرار داده و فرمود: «اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (106)» «وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً وَمَا أَنتَ عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ». در تمام عبارات فوق رسول الله صلی الله علیه وسلم مورد خطاب و از جانب خدا امر و نهی گشته است در حالیکه در این آیه مبارکه همه مسلمانان مورد خطاب قرار گرفته اند، زیرا فرمود: «لَا تَسُبُّوا» و اشاره به این کرد که چون آن حضرت هیچگاه کسی را دشنام نداده بود؛ الله متعال صیغه جمع را بکار برد تا رسولش آزرده خاطر نگردد و همه اصحاب نیز در این امر احتیاط را رعایت کنند. (كذا في المحيط).
«كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ»: این گونه اعمال آنها را بر ایشان آراسته ایم، عمل هر ملتی را برایشان آراسته و مزین جلوه می دهیم. یعنی: به مانند آرایش دادن این باطل آشکار در پیش چشم و دل مشرکان، برای هر امتی از امت‌های کفر، کردار آنان را آراستیم
ابن عباس(رض) فرموده است: یعنی طاعت را برای اهل طاعت و کفر را برای اهل کفر آراسته ایم. «ثُمَّ إِلى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ (108)»: سرانجام و مسیرشان پیش الله متعال است، آنگاه در مقابل اعمالشان آنها را مجازات میکند. این تهدیدی است مبنی بر عذاب و شکنجه ای که در پیشگاه الله متعال خواهند داشت.

آنچه سبب گناه قرار بگیرد آن هم گناه است:

یک اصلی که از مطلب فوق نتیجه گیری می شود این است که: اگر امری در حد خود جایز و تا حدی پسندیده است ولی انجام دادن آن فساد خواهد آورد ویا دراثر آن مردم بگناه مبتلاخواهند گشت پس انجام دادن آن ممنوع است.
مثلاً بد گفتن بتها حداقل جایز است و اگر در اثر مقتضای غیرت ایمانی گفته شود شاید در حد ذات خودش موجب ثواب باشد ولی اگر این خطر وجود داشت که در اثر بد گفتن بتها مردم به بد گفتن خدا خواهند پرداخت و سبب آن هم بد گفتن بت ها شده است چنین امری ناجایز و ممنوع می باشد. مثالی دیگر در این زمینه در حدیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم به اصحاب کرام خطاب فرمودند که هیچکس نباید به پدر و مادر خویش

(c) ketabton.com: The Digital Library

دشنام وبد رد دهد. صحابه كرام عرض كردند كه يا رسول الله! اين امكان وجود ندارد كه كسى به پدر و مادر خويش دشنام دهد. آن حضرت صلى الله عليه وسلم فرمود بلى خود شخص به پدر و مادر خويش دشنام وبد ورد نمى گويد ولى وقتى كه به پدر و مادر كسى دشنام وناسزا دهد او نيز در عوض به پدر و مادر وى دشنام خواهد داد و سبب اين بدگويى همان فرزند خواهد بود و اين موضوع آن چنان است كه گويا خود شخص به پدر و مادر خويش دشنام داده است. و نمونه‌اى ديگر در اين زمينه در زمان رسالت آنحضرت صلى الله عليه وسلم چنين اتفاق افتاد كه رسول الله به عايشه صديقه رضي الله عنها فرمود كه بيت الله شريف در زمان جاهليت در اثر حادثه اى منهدم شده بود، قريش مكه قبل ازبعثت و نبوت آن را از نو بنا كردند و در اين تعمير چند تغيير نسبت به بناى ابراهيمى ايجاد گرديد. يكى اينكه حطيم كه جزء بيت الله است به علت كمى سرمايه از بيت خارج ماند.

مفسر شيخ سعيد حوى در تفسير «الاساس» به مناسبت اين آيه، سخنى را از علامه الوسى نقل كرده، آنگاه چنين نتيجه مى‌گيرد: «چنانچه طاعت، فرض يا واجب يا سنت يا مستحب بود، بايد آن را انجام داد، بدون پروا داشتن از عواقب كه بر آن مترتب ميشود اما اگر امرى از امور، مباح بود و بر انجام دادن آن مفسده و مصلحتى مترتب مى‌گشت؛ در اين صورت، شخص بايد ببيند كه جنبه مصلحت مقدمتر است يا جنبه دفع مفسده، آنگاه بادرنظرداشت آن عمل كند و در هر دو صورت هم مأجور يعنى اجركمايى نموده است).

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ﴿١٠٩﴾

و [اينان] با سخت‌ترين قسم هايشان به الله قسم خوردند، كه اگر معجزه اى به آنها بيايد حتماً به آن ايمان مى آورند، بگو آيات (معجزه‌ها) فقط در اختيار الله مى باشد، و شما چه مى دانيد كه اگر معجزه هم بيايد باز (به آن) ايمان نمى‌آورند.(١٠٩)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَقْسَمُوا»: قسم خوردند. قسم ياد كردند. «جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ»: با سخت ترين سوگندهايشان، با تمام جدا و جهد خود. «مَا يُشْعِرُكُمْ»: شما چه مى دانيد؟

شأن نزول آيه:

از محمد بن‌كعب قرظى در مورد شأن نزول آيه متبركه روايت شده است كه گفت: رسول الله صلى الله عليه وسلم باقريش گفت‌وگو كرده و از آنان خواستند كه ايمان بياورند اما آنها در جواب گفتند: اى محمد! به ما خبر ميدهى كه باموسى عصايى بود... عيسى مردگان را زنده مى‌كرد... ثمود ماده شترى داشت و... پس توهم براى ما از اين‌گونه معجزات بياور تا تو را تصديق كنيم! رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: «دوست داريد كه به شما چه چيزى را بياورم»؟ گفتند: كوه صفا را براى ما طلاگردان. فرمودند: «اگر چنين كنم، مرا تصديق مى‌كنيد»؟، گفتند: بلى! والله كه اگر چنين كنى، ما همه از تو پيروى ميكنيم. آنگاه رسول الله صلى الله عليه وسلم برخاستند و به دعا مشغول شدند، همان بود كه جبرئيل عليهم السلام دررسيد و به ايشان چنين فرمود: «اگر ميخواهى، الله متعال كوه صفا را به طلا تبديل ميكند اما اگر در آن هنگام نيز تو را تصديق نكردند، قطعاً عذابشان مى كند و اگر هم ميخواهى آنان را به حال خودشان واگذار تا توبه كارشان توبه كند». رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: «بلكه ترجيح مى دهم كه توبه كارشان توبه كند».

همان بود كه الله متعال آيه: «وَأَقسَمُواْ بِاللَّهِ جَهدَ أَيمَنِهِم...» را نازل كرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

«وَأَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ»: کفار مکه غلیظترین و مؤکدترین و سختترین سوگند را یاد کردند که: یعنی: به سختترین سوگندهایی که در قدرت و توانشان بود قسم یاد کردند.

از فحوای جمله ای «أَقْسَمُوا بِاللَّهِ» آیة مبارکه بر می آید که: مشرکان مکّه، «الله» را قبول داشتند، زیرا به آن قسم یاد می‌کردند.

«لَئِنْ جاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِها»: اگر معجزه یا امری خارق العاده که در خواست کرده اند برایشان بیاید، حتما به آن ایمان می آورند.

یعنی: اگر محمد صلی الله علیه وسلم معجزه‌ای از معجزاتی را که آنان پیشنهاد داده‌اند یا میدهند، بیاورد؛ قطعاً به او ایمان می‌آورند. و از آنجا که مشرکان عقیده داشتند که خداوند متعال، خدای اعظم است، از این رو به نام اوسوگند خوردند.

«قُلْ إِنَّمَا الْآياتُ عِنْدَ اللهِ»: ای محمد! به آنها بگو: معجزات پیامبران، همه به دست الله متعال است. بناءً ظهور آیات و این معجزه پیشنهادی شما وغیر آن از معجزات، همه در اختیار حق تعالی است و هیچ چیز از این معجزات در اختیار من نیست، پس وقوع معجزات طبق حکمت انجام می‌گیرد، نه هوس‌های مردم، یعنی اگر الله متعال بخواهد، آنرا فرود می آورد و اگر نخواهد فرود نمی‌آورد.

«وَما يُشْعِرُكُمْ أَنَّها إِذا جاءَتْ لايُؤْمِنُونَ(109)» خداوند متعال فرمود ای مؤمنان! شما چه می دانید، شاید این قوم لجوج سرکش، اگر معجزات مطلوبه را هم مشاهده کنند، ایمان نخواهند آورد و آنرا تصدیق نخواهند کرد!

باید گفت که مشرکان، سخت، قسم می خوردند ومی گفتند که: اگر معجزه ای مادی و خارق العاده‌ی مورد نظرشان از آیات جهانی نازل شود، تأییدش میکنند و به پیامبر نیز ایمان می آورند. این مطلب اشاره ای است که: آنان از روی دشمنی و ستیزه جویی، قرآن را از نوع معجزه به شمار نمی آوردند و هدفشان در طلب معجزه، جز نشان دادن نظرات خود نبود. ببین، چگونه آیات قرآن، ما را از دشنام دادن به آن چه که شایان دشنام است، باز می دارد، تا به آن کسی که نباید دشنام داد، دشنام ندهیم؟!

خداوند متعال به پیامبر بزرگوار میفرماید، هرچند آن معجزه‌ی مورد تأیید آنان بیاید، قطعاً نمی آورند و اگر دری به سوی آسمان باز شود و بی باوران از آن بالا بروند، میگویند: ما را چشم بندی کرده اند و افسون شده ایم و این کار معجزه نیست؛ بلکه اشیا را عوضی می بینیم. (سوره حجر 14 و15).

در ضمن قابل یادآوري است که: معجزه به مقدار اتمام حجّت لازم است، نه به مقدار ارضای تمایلات اشخاص وافرادی، بگذرید که برخی پیشنهادها مثل دیدن خدا خلاف عقل است وچنان هم نیست که نظام هستی بازیچه‌ی هوس‌های مشرکان باشد. در ضمن نباید فراموش کرد که: لجاجت، درد بی درمانی است که صاحبان آن، با دیدن هر نوع معجزه، باز هم ایمان نمی‌آورند.

وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴿١١٠﴾

و دلها و دیدگانشان را بر می‌گردانیم [در نتیجه به آیات ما ایمان نمی آورند] چنانکه اولین بار به آن ایمان نیاوردند، و آنها را می‌گذاریم تا در سرکشی‌شان سرگردان و حیران بمانند. (۱۱۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُقَلِّبُ»: زیر و رومیکنیم، برمیگردانیم. واژگونه وسرگشته مینمائیم. «نَذَرْهُمْ»: آنانراترک میگوئیم وبه حال خود وامی‌گذاریم. «طُغْيَانِ»: سرکشی، نافرمانی، از در مخالفت درآمدن. «يَعْمَهُونَ»: سرگردان بمانند، سرگشته شوند، به نتیجه نرسند. از ریشه‌ی عمه به معنای کوردلی و سرگردانی.

تفسیر:

«وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصارَهُمْ كَما لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّة»: قلوب قلب‌ها و دیدگان این مشرکان را از دریافت حق برمی گردانیم [چون به آیات الهی باور ندارند]، همان طور که در آغاز امر به نزول قرآن ایمان نیاوردند. واضح است که: ایمان به الله و رسالت نیاز به قلب سالم دارد. گناه و لجاجت، دید و بینش انسان را دگرگون می سازد.

مفسر صاوی میفرماید: استئناف است و به این منظور آمده است که نشان دهد خالق هدایت و گمراهی همانا خداست، هدایت هرکس را بخواهد قلبش را بدان مایل میکند و شقاوت هرکس را هم بخواهد قلبش را بدان مایل می کند. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین 39/2.).

مطالعه کننده گرامی! مطابق فحوای آیه مبارکه «لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ» باید گفت: کسی که با دیدن معجزات اولیه ایمان نیاورده، نباید تقاضای معجزات دیگری کند.

«وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ(110)»: به یاد داشته باشید؛ کسی را که خداوند متعال رها کند، در زندگی خویش سرگردان باقی می ماند. طوریکه میفرماید: «وَ نَذَرُهُمْ فِي طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ(110)» همانگونه که در آغاز هم به آن، ایمان نیاوردند. آنان را به حال خود رها میکنیم تا در گرداب نافرمانی، سرگردان بمانند. و در گمراهی دست و پا بزنند و سرگردان باشند.

در خاتمه جزء هفتم، از بارگاه ایزد متعال مسألت داریم دلها و دیده هایمان را بر حق استوار، از طغیان، نافرمانی و جهالت در تمام دقایق زندگانی، مصؤن بدارد، از جمله‌ی اهل بینش قرارمان دهد و درون و بیرون ما را اصلاح فرماید. بار الها! آمین.

پایان جزء هفتم

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (111 الی 113) موضوع آزاررسانی و سرسختی مشرکان و ناآمید شدن از ایمان آوردنشان به بحث گرفته میشود. این آیات، تفصیل و تبیین آیه‌ی «وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لاَ يُؤْمِنُونَ»: است که اگر خواسته‌ی آن بی باوران، برآورده شود، فرشتگان، نزد آنان شهادت دهند، مردگان زنده گردند و به سخن آیند، به آن چه دلخواه آنان است، اعتراف ورزند و حتی همه چیز در برابرشان این شهادت را ادا کنند، نمیگروند؛ چون گمراهی و کوردلی در عمق وجودشان ریشه دوانیده است، مگر آنکه، اراده‌ی خدا غیر آن باشد.

وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ﴿١١١﴾

ومسلماً اگر مافرشتگان را به سوی آنان نازل میکردیم، و مردگان با آنان سخن میگفتند، و همه چیز را گروه گروه در برابرشان گرد می آوردیم، باز هم [از روی اراده و اختیار]

(c) ketabton.com: The Digital Library

ایمان نمی آوردند؛ مگر آنکه خدا [ایمان آوردنشان را به طور اجبار] بخواهد، ولی بیشترشان نادانی و جهالت می ورزند.(۱۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَشَرْنَا»: گرد آوردیم. قبلاً. مقابل و رویارو، برابر (سوره کهف 55).

تفسیر:

«وَلَوْ أَنَّنا نَزَّلْنا إِلَيْهِمُ اَلْمَلائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ اَلْمَوْتى»: و اگر ما درخواست این گروه مشرکان را بپذیریم و بر مبنای آن از آسمان ملائکه‌ای را نازل کنیم تا آن‌ها با چشم سر نظاره‌گر آنها باشند، بلکه ازآن نیزفراتر؛ بالفرض، فرشتگان ازآسمان فرود آیند، وحضرت پیغمبر را تصدیق کنند؛ و مردگان از قبرها برخیزند، و با آنها سخن گویند؛ و تمام امم گذشته دوباره زنده شوند، و مقابل آنها ایستاده شوند؛ بازهم آنها از سوء استعداد و تعنّت و عناد، پذیرای حق نمیشوند.

مفسران مینویسند که: یکی از درخواست‌های مشرکان، نزول فرشتگان و سخن گفتن مردگان با آنان بوده است، غافل از آنکه این مشرکان به قدری لجوج اند که حتّی اگر امور غیبی مثل فرشتگان برای آنان محسوس شود باز هم ایمان نخواهند آورد.

مشابه فهم این آیه مبارکه، در سوره‌ی حجر آیات 14 و 15 آمده است: «وَ لَوْ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ باباً مِنَ السَّماءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ لَقالُوا إِنَّما سُكِّرَتْ أَبْصارُنا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ» اگر از آسمان دری باز شود و کفّار از آن بالا روند، باز هم گویند: چشم ما را جادو کرده‌اند.

«وَحَشَرْنا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلاً» و همه چیز را بر آنان جمع می کردیم و همه چیز را عینا مشاهده میکردند، «ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلاّ أَنْ يَشاءَ اَللّهُ» واقعیت امر همین استکه برای انسانهای که دارای قلب لجوج هستند، هیچ آیه و نشانه‌ای زمینه‌ساز ایمان نمیگردد. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: اگر تمام آیات و نشانه هایی راکه درخواست کرده بودند به آنها میدادیم، باز ایمان نمی‌آوردند مگر این که خدا بخواهد. یعنی اگر الله بخواهد، میتواند به اجبار، همه را مؤمن سازد، ولی این خلاف حکمت اوست. منظور ناامیدی از ایمان آنهاست.

«وَلكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ(111)» باید گفت که: جهالت، عامل ایمان نیاوردن به آیات الهی است. مطابق فحوای آیه مبارکه اکثر آن مشرکین جاهل هستند واین مطلب را نمیدانند. اکثر آنها حقی را که تو بر آن مبعوث شده‌ای نمیدانند و به این ترتیب آنها آن را بدون علم رد می کنند و بدون فهم می شنوند.

مفسر طبری گفته است: یعنی نمیدانستند که کار در اختیار و مشیت و خواست خدا است، بلکه گمان می بردند ایمان و کفر به میل خود آنها است، هر وقت بخواهند ایمان می آورند و هر وقت بخواهند کافر می شوند. اما موضوع چنان نیست. موضوع دردست من است، هدایت هرکس را بخواهم، توفیقش میدهم و جز آن که من خفت و گمراهیش را خواسته ام، هیچکس کافر نمیشود. (طبری 47/12.).

شأن نزول آیة مبارکه:

ابن عباس(رض) در بیان شأن نزول آیه کریمه روایت می‌کند که: گروهی از کفار مکه و زعمای به قول ابن عباس(رض) جمعی از سران و مشرکان قریش، نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: فرشتگان را به ما نشان ده تا پیامبری تو را گواهی دهند، یا برخی مردگانمان را زنده کن تا از آنان سؤال کنیم، آن چه تو می گویی راست است یا خیر؟ یا این که: خدا و فرشتگان را در برابر ما حاضر کن.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴿١١٢﴾

و این گونه برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن قرار دادیم، که بعضی از آنها به بعضی دیگر دروغهای مزین را (برای فریب دادن مردم) القا می‌کنند، و اگر پروردگارت می‌خواست این کار را نمی‌کردند، پس ایشان را با افترا و دروغشان بگذار.(۱۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَدُوًّا»: دشمن. این کلمه برای مفرد و جمع و مذکر و مؤنث به کار می رود.

«شَيَاطِينَ»: جمع شیطان، سرکشان، نافرمانان. «يُوحِي»: القا میکند، به وسوسه می اندازد، وحی میکند. «زُخْرُفَ الْقَوْلِ»: سخنان آراسته، سخنان فریبنده و ظاهر زیبا وبی پایه ومایه، چرب زبانی. «غُرُورًا»: فریب دادن، فریفتن. «يَفْتَرُونَ»: دروغ می بافند.

تفسیر:

«وَكَذٰلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَياطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ»: همان طور که سایر پیامبران را با دشمنانی از کفار امتحان کردیم تو را نیز ای محمد صلی الله علیه وسلم با گروهی از بدکاران آزمایش نمودیم. این دشمنان از جملهٔ بدترین مردم و از میان جنیات‌اند پس تو هم بسان آنان صبور و شکیبا باش.

ابن جوزی گفته است: همانطور که تو را با دشمنان آزمایش میکنیم پیامبران قبل از تو را نیز آزمایش کردیم، تا در مقابل صبر و استقامت آنان بر اذیت و آزار، اجر و پاداشی عظیم به آنان بدهیم. (زاد المسیر 108/3.).

«يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً»: که برخی برخی دیگر را به باطلی که آن را نیکو جلوه میدهند توصیه می‌نمایند تا مردم را از هدایت باز دارند.آنان را فریب داده و آنها را گول بزنند.

مقاتل گفته است: ابلیس شیاطینی را مأمور کرده است تا انسان ها را گمراه کنند. هر وقت شیطان انس به‌شیطان جن برخورد کند، یکی از آن دو به دیگری میگوید: من رفیق خود را چنین و چنان از راه به در برده ام، تو هم رفیقت را چنین و چنان گمراه کن. این امر در بین آنان رد و بدل می شود و آن را به یکدیگر وحی مي کنند. (تفسیر ابن الجوزی 109/3.).

در حدیث شریف آمده است که ابوذر(رض) نماز می خواند، رسول الله صلی الله علیه وسلم به او فرمودند: «ای ابوذر! آیا از شیاطین انس و جن پناه جستی؟». ابوذر گفت: مگر از انسانها هم شیاطینی وجود دارند؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بلی!» آنگاه این آیه را تلاوت کردند.

«وَلَوْ شاءَ رَبُّكَ ما فَعَلُوهُ»: و اگر الله متعال اراده میکرد تا از وقوع این امر جلوگیری کند حتماً اینکار را میکرد ولی نظر به حکمت ابتلا و قضایی که صورت گرفته از آن جلوگیری ننمود،

ابن کثیر فرموده است: تمام اینها برمبنای قضا وقدر و اراده و میل خدا صورت گرفته است که هر پیامبر دشمنی داشته باشد. (ابو سعود 131/2.).

مفسر تفسیر کابلی می نویسد: مقابل هر پیغمبر نیروهای شیطانی کار می‌کنند، تا انبیاء به مقاصد پاك خویش (هدایت خلق الله) کامیاب نشوند؛ شیاطین الجنّ وشیاطین الانس برای این غرض فاسد باهم تعاون می‌کنند، و یکدیگر را گفتار فریب‌آمیز و ملمّع یاد می دهند؛

(c) ketabton.com: The Digital Library

این آزادی عارضی ایشان تحت همان حکمت عمومی و نظام تکوین است که الله متعال در آفرینش عالم مرعی داشته. تو از فتنه و فریب دشمنان الله غمگین مباش؛ از کذب و افترای آنها صرف نظر کن، و معامله را به خدا بگذار.

«فَذَرْهُمْ وَما يَفْتَرُونَ(112)»: چون اهل شقاوت مستحق سرکشی و گمراهی هستند پس آنها را به حال خودشان با دروغ‌های‌شان بگذار و به آنها اهمیت نده، نه به خود آنها و نه به دروغ های آنها که باطل بر پرتگاه سقوط در آتش قرار دارد در حالیکه حق در عزّت خالق جبار است و عاقبت نیز از آن دوستان نیکوکار خداست.

در دو آیه متبرکه قبلی ملاحظه داشتیم که الله متعال فرموده است: ما آنان را به حال خود رها کردیم، «نَذَرُهُمْ فِي طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ110»: اینجا میفرماید: «فَذَرْهُمْ» تو نیز آنان را به حال خود رها کن.

واقعیت امر اینست که مرحله سقوط انسان، از قبول وسوسه‌ی شیطان شروع وآغاز میشود،«يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ»(آیه 5 ناس)پس هرزمانیکه وسوسه درانسان اثر گذاشت ازجمله یاران شیطان بحساب می‌آید، «إِخْوانَ الشَّياطِينِ» (اسراء، 27) و در نهایت خودش «شَياطِينَ الْإِنْسِ» بمثابه شیطان می گردد.

وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ﴿١١٣﴾

و نتیجه (وسوسه های شیطان و تبلیغات شیطان صفتان) این خواهد شد که دلهای کسانی که به روز رستاخیز عقیده ندارند به آنها متمایل میگردد و به آن راضی می‌شوند و هر گناهی بخواهند انجام دهند، أنجام می‌دهند.(113)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِتَصْغَى» (صغو): بگراید، گرایش یابد، متمایل گردد، بسپارد. «أَفْئِدَةُ»: جمع فؤاد، دلها، قلوب. «لِيَقْتَرِفُوا» (قرف): تا به چنگ آورند، تا مرتکب گردند، انجام دهند. «مُقْتَرِفُونَ»: کنندگان، مرتکب شوندگان.

تفسیر:

«وَلِتَصْغى إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ اَلَّذِينَ لايُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ»: و (شیاطین، سخنان فریبنده‌ی خود را بر مردم میخوانند) تا گوش دل آنان که به قیامت ایمان ندارند، به آن سخنان مایل شود، طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: [پس، بگذار] قلوب کافران که به روز بازپسین (آخرت) ایمان ندارند، وآنرا تصدیق نمی کنند، به چنان گفته‌ی آراسته رو آورد و مایل شود. در جمله «لايُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ»: در می یابیم که: ایمان نداشتن به آخرت، سبب تسخیر و نفوذ شیطان است. در ضمن باید گفت که: صرف وسوسه‌ها و تبلیغات، به تنهایی عامل انحراف انسان نیست، بلکه گوش دادن ودل سپردن وجذب شدن، مؤثّر است. طوریکه میفرماید: «وَلِيَرْضَوْهُ وَ لِيَقْتَرِفُوا ما هُمْ مُقْتَرِفُونَ(113)» بگذار به چنین باطلی راضی و دل خوش باشند و مرتکب گناهان بشوند.

ضرر وعواقب چنین اعمالی برخود آنهاست و حق تعالی از آنها بی نیاز است ولی مراقب و مترصد آنها میباشد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (114 الی 115) در می یابیم که: قرآن بر راستی پیامبر گواهی میدهد. خداوند متعال، قسم خوردن های کافران را آشکار نمود که: اگر معجزاتی نزد آنان بیاید،

(c) ketabton.com: The Digital Library

بازهم ایمان نمی آورند وحتی آمدن چنان معجزاتی به زیان آنان نیز میباشد و بر سر کفر پای می فشارند و فرمود: دلیل پیامبری محمد صلی الله علیه وسلم، دو چیز است:
الف: این که خداوند، کتابی مفصل و گویا، مشتمل بر دانشهای فراوان و در نهایت شیوایی و کامل، فروفرستاد که هر معارض و مخالفی در مقابلش ناتوان و درمانده است. ب: تورات و انجیل حقانیت پیامبری محمد و نزول قرآن را از سوی الله متعال تأیید می کنند. (آیه 114: انعام) و (آیه 43 سوره رعد).

أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴿١١٤﴾

آیا (با این حال) غیر الله را به داوری بطلبم؟ در حالیکه اوست که (برای حکم ساختن) کتاب (قرآن) را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است. و آنانیکه (قبلاً) به‌آنها کتاب داده‌ایم، میدانندکه این کتاب(قرآن) ازجانب پروردگارت به حق نازل شده است. پس هیچگاه از شک کنندگان مباش.(۱۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَبْتَغِي»(بغی):بجویم، طلب کنم.«حَكَمًا»: قاضی. «مُفَصَّلاً»: به صورت مفصّل ومبین. به گونه مشروح و روشن. «لاتَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ»: از زمره متردّدان مباش. مراد بازداشتن پیغمبر از شک و تردید نیست. زیرا پیغمبر درباره قرآن شک و تردیدی نداشت. بلکه مراد تشویق و ترغیب آن حضرت است بر ماندگاری و ثبات برحق (انعام / 14 و یونس / 105 و قصص / 87). (فرقان)

تفسیر:

«أَفَغَيْرَ اَللهِ أَبْتَغِي حَكَماً»: و به آنان بگو: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم آیا غیر از حق تعالی قاضی دیگری را بجویم که در بین من و شما حکم بکند؟
خداوند متعال به پیامبرش دستور میدهد تا درخواست مشرکان را در تعیین داور میان خود وآنان در مورد آنچه که بر سر آن اختلاف دارند، رد کند زیرا خدای سبحان میان او وآنان داوری عادل است وچگونه داوری جز او میطلبند:
مفسر ابو حیان در مورد مینویسد: مشرکین قریش به پیامبر صلّی الله علیه وسلّم گفتند: اگر مایلی یک نفر از علمای یهود ونصاری را در بین ما و خودت به عنوان داور تعیین کن که در مورد اخبار وارده درباره ی تو و رسالت توکه درکتاب هایشان آمده است ما را باخبر سازد، آنگاه آیه‌ی و هوالذي... نازل شد (البحر المحيط 206/4.).
«وَهُوَ اَلَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ اَلْكِتابَ مُفَصَّلاً»: نازل شد؛ یعنی همان ذاتی است که قرآن را به واضحترین بیان برایتان نازل کرده که، در آن حق و باطل را به تفصیل آورده و هدایت و گمراهی را از هم جدا ساخته است.
«وَاَلَّذِينَ آتَيْناهُمُ اَلْكِتابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ»: در آیه متبرکه (111 أنعام) خواندیم که: اگر مردگان هم با اینان سخن بزنند یا فرشتگان فرود آیند، ایمان نخواهند آورد.
در این آیه مبارکه میفرماید: این در حالی است که یهودیان و نصرانیانی که نزد آنها تورات و انجیل است نیز به رسالت من شهادت میدهند و میدانند که قرآن کریم بطور حتمي از جانب الله متعال وحی شده است نه از جانب من. بناءً تقاضای معجزات دیگر، تنها بهانه است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فَلا تَكُونَنَّ مِنَ اَلْمُمْتَرِينَ(114)»: در ادامه خدای تعالی پیامبر خویش را امر مینماید تا بر حق و یقین ثابت و استوار بماند و هیچگاه در صحت آن به خود شک راه ندهد، زیرا اعتماد یک دعوتگر به صحت منهج و روش‌اش از جملهٔ بزرگ‌ترین عوامل ثبات و پیروزی اوست.

در این هیچ جای شکی نیست که: پیامبر صلی الله علیه وسلم در راه خود تردیدی ندارد، لذا خطاب آیه مبارکه «فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ»: هشدار به مسلمانان است که نگران حقّانیت راه خود نباشند.

طوریکه مفسر ابو سعود(رض) در مورد مینویسد: از باب تهییج و تحریک است. و براساس قولی خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده و منظور امت است. (ابو سعود 274/4.).

وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴿١١٥﴾

و کلام پروردگار تو باصدق و عدل به انجام رسید هیچکس نمي تواند کلمات او را دگرگون سازد و او شنونده دانا است.(۱۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَمَّتْ»: تمام شد. پایان یافت، کامل گشت، أنجام گرفت. مراد این است که فرمان خدا انجام می پذیرد و جامه عمل به خود می‌گیرد. «تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ» از فحوای آیهٔ مبارکه در می یابیم؛ که قرآن، آخرین کتاب آسمانی و اسلام، آخرین دین الهی است، قرآن، جوابگوی همه‌ی نیازهای هدایتی جوامع بشری است. و به خوبی در می یابیم که: قرآن، معجزه‌ای کامل برای اثبات رسالت پیامبر اکرم است. «كَلِمَةٌ»: سخن. فرمان. مراد تحقّق وعد و وعید الله است، «صدقا»: از سر راستی، عادلا: از سر داد، دادگرانه. (فرقان)

تفسیر:

«وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلاً»: کلام خدا درآنچه که خبرداده است صادق است ودر قضا و قدر میباشد. یعنی: بی‌گمان خداوند متعال وعده خویش را به اتمام رسانده و شریعت خویش را نازل کرده و به وسیله آن حق را آشکار و باطل را رسوا نموده است، وعده‌ها، هشدارها و خبرهای او آراسته به صدق و راستی و اوامر و احکام و قوانینش برخوردار از عدل و داد است.

«لامُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ»: و هیچ بشری نمي تواند این کلام محکم و قول صادق را تغییر دهد.

«وَهُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ(115)»: و قدرت شنوائی الله متعال بر هر مسموعی وسعت دارد و دانشش بر هر معلومی؛ بنابر این تمام گفتارها، افعال و احوال بر خدا مسموع و معلوم است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (116 الی 121) در باره عقاید مشرکان و ذبایح آنان بحث بعمل آمده است.

وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴿١١٦﴾

اگر از بیشتر مردم روی زمین پیروی کنی [و آرا و خواسته هایشان را گردن نهی] تو را از راه الله گمراه میکنند؛ آنان فقط از گمان و پندار [که پایه علمی و منطقی ندارد] پیروی میکنند، و تنها به حدس و تخمین تکیه می زنند.(۱۱۶)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:
«سَبِيلِ اللَّهِ»: راه خدا، دین خدا. «إِنْ يَتَّبِعُونَ»: حرف نفی است؛ یعنی، نه، تبعیت نمیکنند. «الظَّنَّ»: حدس وتخمین، گمان. «يَخْرُصُونَ»: با حدس و تخمین سخن میگویند، از روی یقین سخن نمی گویند، دروغ می گویند.

تفسیر:
«وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي اَلْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اَللَّهِ» و اگر تو از گمراهان که اکثریت أهل زمین را تشکیل می دهند اطاعت و پیروی کنی، آنها تو را از دین الله متعال و راه راست او منحرف می کنند، چون اکثر مردم سرکش و اندکی از آن ها بر هدایت اند.
اِمام طبری فرموده است: از این جهت گفته است: (بیشتر آنان که در زمین قرار دارند)؛ چون در آن موقع بیشتر آنها کافر و گمراه بودند؛ یعنی در آنچه از تو می خواهند از آنان اطاعت مکن؛ چون اگر از آنها اطاعت کنی تو هم بسان آنها راه را گم کرده و مانند آنها می شوی، آنها تو را به راه هدایت نمیخوانند که خود ازآن خطا رفته اند.(طبری 64/12.).
بصورت کل باید بعرض رسانید که: راه هدایت و راه قرآن ملاك است، نه راه مردم و اکثریّت.
اکثریّت، دلیل حقانیّت شده نمیتواند، و دلیل حق بودن هم نیست. ملاك، حقّ است نه عدد، پس در پیمودن راه حقّ از کمی اشخاص نباید ترسید. طوریکه در آیه متبارکه میفرماید: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ اَلظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلاّ يَخْرُصُونَ(116)»: اکثریت دلیل و یقینی در امر خویش ندارند، بلکه در وهم وگمان بسر میبرند روی این اساس خیالات آنها فاسد و تصوراتشان دروغ است و یقینی در معتقدات وباورهای خود ندارند و نه هم صدقی در اقوال و صلاحی در اعمال.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴿١١٧﴾
یقیناً پروردگارت به کسی که از راه او گمراه می شود و نیز به هدایت یافتگان (نیز) آگاهتر است.(۱۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:
«الْمُهْتَدِينَ»: جمع مهتدی، هدایت پذیرندگان، راه یافتگان (آیه 82 انعام).

تفسیر:
«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ(117)»: ای محمد! همانا پروردگارت که متولی امور توست میداند چه کسی از راه هدایت انحراف وگم نموده وچه کسی بر اوامرش استقامت دارد و با هدایت او هدایت شده است و این تنها اوست که کسی را بخواهد گمراه میکند و بر اعمال همه آگاه است.
در البحر آمده است: این جملهی خبری است و متضمن وعد و وعید است؛ چون این که الله به گمراه و هدایت شده عالم است و از آنها خبر دارد، کنایه از مجازات آنها می باشد. (البحر 210/4.).

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾
پس (مطابق هدایت پروردگارتان) بخورید از ذبحی که نام الله بر آن یاد شده، اگر به آیات الله ایمان دارید.(۱۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:
«فَكُلُوا»: ذکر حرف(فَ) دراوّل آیه بیانگر این واقعیت است که مؤمنان درأمر تحلیل

(c) ketabton.com: The Digital Library

وتحریم باید ازفرمان پروردگارباعظمت نه مشرکان پیروی کنند. «فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَاسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ»: برای تحکیم پایه‌های توحید، ازهرفرصتی، حتّی ذبح حیوان باید استفاده کرد. بلی؛ توحید، تنها يك مسأله‌ی ذهنی نیست.(فرقان)

تفسیر:

«فَكُلُوا مِمّا ذُكِرَ اِسْمُ اَللهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآياتِهِ مُؤْمِنِينَ(118)»: قبل از همه باید گفت که: غذا و خوراك مؤمن باید جهت الهی داشته باشد. پس ای مؤمنان! با مشرکان مخالفت کنید و از ذبائحی که به نام الله صورت نگرفته اگر به قرآن و سنّت ایمان دارید و به پیامبر باور دارید نخورید، زیرا تصدیق پیامبر مقتضی امتثال اوامر با گفتار و کردار خوب و خوردن حلال است.

یعنی پس (از آنجا که الله متعال راه یافتگان و گمراهان را بهتر از هرکسی میشناسد، به ضلالت مشرکان در تحریم برخی از چهارپایان گوش فرا ندهید و) از گوشت چهارپائی بخورید که به هنگام ذبح نام الله را بر آن برده‌اند (و آن را به نام الله، نه به نام کسی یا چیزی جز او سر بریده‌اند) اگر به آیات الله (و از جمله به آیات وارده در این باره) ایمان دارید.

ابن عباس(رض) فرموده است: مشرکین به مؤمنین میگفتند: شما به خیال خودتان خدا را میپرستید پس آنچه را که خدا کشته است - منظورشان مردار بود - از آنچه خودتان میکشید بیشتر شایسته‌ی خوردن است، آنگاه این آیه نازل شد:

مفسران مینویسند: در کل ذبایح (گوشت حیوانات سربریده شده) مسلمانان زمانی صحیح است که هنگام ذبح حیوان اسم الله (یعنی بسم الله الله اکبر) بر آن برده شود. در غیر این صورت اگر مسلمانی عمداً اسم الله تعالی را ترک گفته باشد، آن ذبیحه حلال نیست.

ذبح شرعی:

علماء در مورد ذبح شرعی مینویسند که: وسایل و أبزار ذبح نیز تیز باشد، بگونه‌ای که خون جاری سازد وگلو را ببرد و قطع کند از قبیل کارد و چاقو و سنگ تیز و چوپ تیز و برنده و شمشیر و شیشه و نی نوک تیز و برنده‌ای‌که چون‌کارد و چاقو ببرد و استخوان تیز بجز ناخن و دندان:

الف: امام مالک روایت‌کرده است‌که زنی گوسفند می چرانید، گوسفندی دچار حادثه شد، آنزن آن را دریافت و با سنگی تیز آن را سربرید. در این باره از پیامبر صلی الله علیه وسلم سوال شد فرمود: «اشکالی ندارد».

ب: روایت شده است که از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال شد که آیا می توانیم که به وسیله سنگ تیز وعصای پاره شده تیز ذبح را انجام دهیم ؟ گفت: شتاب کن و آن را سر ببر، وهر چیزی که خون را جاری کند و نام الله بر آن ذکر شده باشد، از آن بخور جز با دندان و ناخن. (بروایت مسلم.)

ج: پیامبر صلی الله علیه وسلم از شرایط الشیطان نهی کرد یعنی بگونه ای حیوان را سرببرید که تنها پوست را پاره کند ورگهای گردن را قطع نکنند و بگزارند که حیوان بتدریج بمیرد از این نوع ذبح نهی‌کرد و آن را «شریطه الشیطان» نام نهاد.

این حدیث را ابو داود از ابن عباس(رض) نقل کرده و در اسناد آن عمرو بن عبدالله صنعانی وجود داردکه ضعیف است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

گلو و مری هر دو بریده شوند و بتمامی جدا کردن آنها از تن شرط نیست و همچنین قطع دو شاهرگ گردن نیز شرط نیست (این مذهب امام شافعی و احمد است و بقول اِمام مالک و ابو حنیفه(رح) باید که هر دو شاهرگ همراه گلو قطع و بریده گردند والا ذبح صحیح نیست.).

چون حلقوم ومری تنها راه خوراک وآب هستند و بدون آنها حیات و زندگی ممکن نیست ومراد ازمرگ همان است واگر بکلی سررا جداکردند اشکالی ندارد واگر ازپشت گردن هم آن را ذبح کنند اشکل ندارد، مشروط بر اینکه وسیله ذبح بمحل ذبح یعنی گلو ومری برسد وانها را قطع کند.

فراموش کردن اسم الله در وقت ذبح :

اما اگر مسلمانی در هنگام ذبح فراموش کرده باشد تا اسم الله تعالی را بیاورد، در اینصورت چون عمدی نبوده، کافیست که هنگام خوردن بر آن نام خدا برده شود.

درصحیح بخاری از ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها روایت شده که فرمودند: «أَنَّ قَوْمًا قَالُوالِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ قَوْمًايَأْتُونَا بِاللَّحْمِ لَا نَدْرِي أَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَمْ لَا فَقَالَ سَمُّوا عَلَيْهِ أَنْتُمْ وَكُلُوهُ قَالَتْ وَكَانُوا حَدِيثِيعَهْدٍ بِالْكُفْرِ» (بخاری) یعنی: گروهی به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفتند: قومی برای ما گوشت آورده اند، و ما نمی دانیم که آیا آنها هنگام ذبح اسم خدا را برآن برده اند یا نه؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: نام خدا را بر آن ببرید و بخورید. عائشه رضی الله عنها میگوید: آن قوم تازه مسلمان شده بودند.

لذا چون قومی که گوشت آورده بودند مسلمان بودند و ازطرفی معلوم نبود که آیا (بدلیل نا آشنا بودن به احکام ذبح) هنگام ذبح اسم الله را آورده اند یاخیر؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم بدانها میفرماید که هنگام خوردن اسم خدا را بیاورند.

ذبایح اهل کتاب :

ذبایح أهل کتاب (یهودی و نصرانی (مسیحی) نیز برای مسلمانان حلال است. به شرطیکه آن أهل کتاب از دین خود مرتد نشده باشند. یعنی ذبیحه کسی که قبلا یهودی بوده ولی الان به دین خود معتقد نیست (و اسلام هم نیاورده) حلال نیست.

دلایل حلال بودن ذبایح أهل کتاب :

خداوند متعال میفرماید: «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ» (مائده 5) یعنی: امروز برای شما چیزهای پاکیزه حلال کرده شده، وغذای اهل کتاب برای شما حلال است، و غذای شما برای آنها حلال است.»

آیه به صراحت دلالت برحلال بودن طعام اهل کتاب دارد، (طعامهم: کشتار شان)، همچنانکه امام بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است.

در صحیحین(بخاری و مسلم) ازروایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده «أَنَّ يَهُودِيَّةً أَتَتْ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِشَاة مَسْمُومَة فَأَكَلَ مِنْهَا»: یعنی: یهودیی گوشت گوسفندی مسموم را برای پیامبر به عنوان هدیه آورد و پیامبر از آن خورد...».

این حدیث دلیلی بر حلال بودن ذبیحه اهل کتاب است، و گرنه، پیامبر صلی الله علیه وسلم از این گوسفند نمی خورد. أقوال علماء نیز بر این مسئله تأکید دارند، و اکثر أهل علم، اجماع را بر این مسئله نقل کرده اند.

ابن قدامه میفرماید: (و خلاصه مطلب، هر کس از مسلمانان و اهل کتاب، توانایی ذبح کردن داشت اگر حیوانی را ذبح کرد، خوردن ذبیحه اش حلال است، حال فرقی نمیکند،

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن شخص، مرد یا زن، بالغ یا صبی و آزاده یابنده باشد، و در این باره هیچ اختلافی نمی بینیم).
البته اگر معلوم شود که اهل کتاب حیوانات را با وسایلی همچون برق و شک الکتریکی یا انداختن در آب و خفه کردنشان ذبح میکنند، در این صورت این ذبایح حلال نیستند.
ولی ذبایح غیر یهودی و نصرانی(حال چه بت پرست باشد یا هندو یا بودایی یا مرتد یا لائیک یا کمونیست و امثال آنها) در اینصورت ذبایح آنها به هیچ وجه حلال نیست زیرا نصوص شرعی بر حرام بودن آن ذبایح تاکید دارد:
«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلاَّ مَا ذَكَّيْتُمْ»: (مائده 3)
یعنی: گوشت مردار، و خون، و گوشت خوک، و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند، و حیوانات خفه شده، و به زجر کشته شده، و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند، و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند، و باقیمانده صید حیوان درنده - مگر آنکه (بموقع به آن حیوان برسید، و) آن را سربرید- و حیواناتی که روی بتها (یا در برابر آنها) ذبح می شوند، (همه) بر شما حرام شده است؛

تحریم ذبیحه دست مرتد :

پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ»: هرکس دینش را تغییر دهد او را بکشید» (بخاری)

تحریم ذبیحه دست مجوس :

پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «سُنُّوا بِهِمْ سُنَّةَ أَهْلِ غیر ناکحی نسائهم و لا آکلی ذبائحهم «مثل اهل کتاب با آنها رفتار کنید، با این تفاوت که نکاح زنانشان و خوردن ذبائحشان حرام است.».

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ﴿١١٩﴾

و شما را چه شده که از آنچه نام الله بر آن برده شده است نمی‌خورید؟ در حالیکه الله چیزهایی را که بر شما حرام شده است به تفصیل بیان کرده است، مگر آنچه که (به خوردن آن) ناچار گردید. و البته بسیاری از مردم دیگران را از روی جهل و نادانی، با خواهشات خود، گمراه می‌کنند. یقیناً پروردگارت به آنانی که از حد تجاوز می کنند داناترست.(۱۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ما لکم»: شما را چه شده است؟! چرا؟ دلیلی ندارد، چیست؟ ما لکم لا تأکلوا: دلیل ندارد که نمیخورید. «فصّل»: به تفصیل بیان کرده است. «إلا ما اضطررتم»: مگر آن چه به خوردنش ناچار شده باشید. «اضطررتم» اضطرار: احتیاج و مجبور شدن. «اضطررتم»: مجبور شدید. «اهواء» هوی: خواهش نفس. جمع آن أهواء است. هوی در اصل به معنی سقوط و پائین آمدن است. هوای نفس سبب سقوط آدمی است.
«معتدین»: عدو و اعتداء: تجاوز. «معتدین»: متجاوزان.

تفسیر:

گروهی با شُبهه افگنی و مقایسه‌ی میان حیوان ذبح شده و مرده، مردم را به اِنحراف کشیده و میگفتند: چرا حیوانی را که ما می‌کشیم حلال است و آنچه را خدا میکشد، حرام؟که این

(c) ketabton.com: The Digital Library

آیه ضمن هوشیار کردن مردم، پاسخ آنان را نیز میدهد. در ضمن قابل تذکر است که: گویا بعضی از مسلمانان تحت تأثیر سنّت‌های جاهلی قرار می گرفتند و حلال هایی را بر خود حرام می کردند.

«وَما لَكُمْ أَلاّ تَأْكُلُوا مِمّا ذُكِرَ اِسْمُ اَللهِ عَلَيْهِ»: چه چیزی مانع آن است که شما را از خوردن گوشت حیوان حلالی که نام الله را در هنگام ذبح آن برده اید، باز میدارد، بعداز آن که الله متعال خود برای شما از آن اذن خوردن داده‌است. بناءً هر کس بدون دلیل حلال‌های الهی را بر خود حرام کند باید توبیخ شود، «فَصَّلَ لَكُمْ ما حَرَّمَ»: اصل و قانون کلّی در خوردنی‌ها، حلال بودن است و هر چه حرام باشد، خداوند بیان می‌کند. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ ماحَرَّمَ عَلَيْكُمْ إلاّ مَا اُضْطُرِرْتُمْ إلَيْهِ»: الله متعال حلال و حرام رابه تفصیل برایتان به بیان گرفته و در آیه‌ی محرمات توضیح داده است چه چیزی برشما حرام است از قبیل مردار وخون وغیره، مگر درحالت ناچاری و اضطرار که خود آن حرام را نیز برایتان حلال کرده است. پس چه شده است که به شبهاتی که توسط دشمنان کافر برانگیخته شده است گوش فرا میدهید؟

«وَإِنَّ كَثِيراً لَيُضِلُّونَ بِأَهْوائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ»: بسی ازکفار مجادله گر، باحلال کردن حرام وحرام کردن حلال بدون دلیل شرعی و صرفا از راه هوی و هوس، مردم را از راه به در می برند و گمراه می کنند.

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ (119)»: خدایت به تجاوزگران آگاهتر است که بدون داشتن دلیل شرعی از کتاب و سنت، به حلال کردن و حرام کردن میپردازند. این بخش، وعید شدید و تهدید مؤکد را به تجاوزگران در بر دارد.

باید بعرض برسانیم که: خوردن گوشت مردار و گوشتی که نام غیر الله بر آن برده می شود، حرام و خلاف فرمان الله تعالی است، و فحوای وحکم آیه 119 همین است که مردم را به خوردن گوشت حیوانی که با نام خدا ذبح شده، دعوت و تشویق می کند.

از جمله روش های نادرستی که بیشتر مردم روی زمین خودسرانه و از روی حدس وگمان ایجاد کرده اند و همچون حدود و قیود مذهبی مورد عمل قرار میگیرند، محدودیت هایی هستند که در مورد أشیای خوردنی و نوشیدنی در میان اقوام مختلف دیده میشوند. برخی چیزها را مردم خودسرانه حلال قرار داده اند، در حالی که آنها نزد الله متعال حرام هستند. برخی چیزها را نیز حرام قرار داده اند در حالی که الله آنها را حلال قرار داده است. بخصوص جاهلانه ترین چیزی که در گذشته نیز برخی گروه ها بر آن اصرار داشتند و امروز نیز گروه هایی در جهان بر آن اصرار دارند، این است که حیوانی که نام الله بر آن برده شده و ذبح شود نزد آنان حرام است و حیوانی که بدون برده شدن نام خدا ذبح شود صد در صد حلال است. در رد همین مطلب خدا در این جا به مسلمانان میفرماید که اگر به راستی به خدا ایمان آورده اید و احکام او را قبول دارید همه‌ی آن باورها و تعصباتی را که در کافران و مشرکان وجود دارد ترک کنید و همه‌ی محدودیت‌هایی را که مردم خودسرانه و بدون توجه به هدایت و راهنمایی خدا وضع کرده اند زیر پا بگذارید و تنها چیزی را حرام قرار دهید که خدا حرام کرده است و تنها چیزی را حلال بدانید که خدا حلال کرده است.

همچنان قابل یادآوري است که: این آیه دلالت بر آن دارد که هوی و هوس بزرگترین دشمن هدایت انسان است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یاد داشت مفیده:

امام فخر رازی فرموده است: آیه‌ی «وَ إِنَّ كَثِيراً لَيُضِلُّونَ بِأَهْوائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ»: بر این دلالت داردکه تقلید محض دردین حرام است؛ چون تقلید وپیروی کردن کورکورانه، پیروی کردن از روی هوی و هوس است و انگهی آیه به حرام بودنش دلالت دارد. (التفسیر الکبیر 167/13).

وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ﴿١٢٠﴾

گناه آشکار و پنهان را رها کنید؛ قطعاً کسانی که مرتکب گناه می شوند به زودی در برابر آنچه همواره مرتکب می شدند، مجازات خواهند شد.(۱۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَرُوا»: رها کنید، ترک نمایید. «ظَاهِرَ الإِثْمِ»: گناه آشکار. گناهی که با اندام ظاهری بدن أنجام می پذیرد. مانند: زدن، دشنام دادن، دزدی، زنا. «بَاطِنَهُ»: گناه پنهان. گناهی که به قلب و درون مربوط میگردد. مانند: «حسد»: مکر و کید. سوءظنّ. مراد از گناه آشکار و گناه پنهان، همه گناهان است؛ چرا که گناه از این دو قسم خارج نیست.

«يَقْتَرِفُونَ»: به دست می آورند، عمل می کنند، مرتکب می شوند.(فرقان)

تفسیر:

گناه، جاذبه وکششی دارد که انسان باید با اراده‌ای قاطع، وقوی از آن فاصله و دل بست. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «وَذَرُوا ظاهِرَ اَلْإِثْمِ وَباطِنَهُ»: از گناهان ظاهر و نهان، آشکار و پنهان بپرهیزید که از او تعالی هیچ امری پوشیده نیست.

با تأسف باید گفت که چه در گذشته وچه امروز، اکثرمردم تنها وتنها از گناه آشکار در هراس می باشند و از گناه که انجام میدهند و یا از آنان سر می زند اصلاً هراس را بخود راه نمیدهند.

گناه آشکار: عبارت است ازگناه اعضا واندام های بیرونی وگناه پنهان: عبارت است از افعال قلب. یا معنی این است: هم گناهانی را که آشکارا مرتکب میشوید و هم گناهانی را که در نهان انجام می دهید، همه را ترک کنید.

مجاهد گفته است: یعنی نافرمانی نهانی وآشکار. وسدی گفته است: ظاهر آن عبارت است از زنا با زنان فاحشه و باطن و نهان آن عبارت است از زنا با دوست دختر.

به قولی دیگر: مراد زنای علنی و زنای پنهان، یا انجام فعل زنا با زناکاران معروف و مشهور، یا با معشوقه‌های پنهانی است.

در حدیث شریف به روایت نواس بن سمعان(رض) آمده است که گفت: از رسول الله صلی الله علیه وسلم راجع بهگناه پرسیدم، فرمودند: «الإثم ما حاكفي صدرك وكرهت أنيطلع الناس عليه». «گناه چیزی است که در دلت رسوخ کند و دوست نداشته باشی که مردم برآن آگاه شوند».

از فحوای آیة مبارکه در میبابیم که: دین مقدس اسلام، هم به طهارت ظاهری مسلمانان توجّه واهتمام دارد و هم به طهارت باطن؛ انسان، بناءً انسان هم باید از گناهان عملی دوری کرد و هم از گناهان قلبی، مانند سوء ظنّ.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«إِنَّ اَلَّذِينَ يَكْسِبُونَ اَلْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِما كانُوا يَقْتَرِفُونَ(120)»: آنان که مرتکب گناه و نافرمانی میشوند وکاری را انجام میدهند که خدا آنرا حرام کرده است، در آخرت سزای عملی را می یابند که مرتکب شده اند.

جمله «بِما كانُوا يَقْتَرِفُونَ»: آیة مبارکه می رساند که مجازات الهی؛ نتیجه‌ی عملکرد خود ماست. در ضمن باید گفت که مجازات الهی، برای گناهانی است که با علم و عمد انجام می گیرد.

این آیه دلالت بر وجوب مراقبت دائمی و همچنان بدی معصیت و برحذر بودن از عواقب آن دارد.

وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴿١٢١﴾

از آنچه [هنگام ذبح شدن] نام خدا بر آن برده نشده نخورید؛ مسلماً خوردن آن فسق [و بیرون رفتن از عرصه طاعت الله] است؛ قطعاً شیاطین [شبهات ناروایی را به ضد احکام الله] به دوستانشان القاء میکنند تا با شما [درباره احکام الله] مجادله وستیزه کنند، اگر از ایشان اطاعت کنید، یقینا شما هم مشرک میشوید.(۱۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فِسْقٌ»: گناه، نافرمانی، خروج از دایره‌ی دین. «لَيُوحُونَ»: وسوسه می کنند، پیام می دهند، القا می کنند.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که شخص مسلمان، حتّی در مسائل تغذیه باید تعهّد دینی خویش را مراعات کند طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «وَلا تَأْكُلُوا مِمّا لَمْ يُذْكَرِ اِسْمُ اَللّهِ عَلَيْهِ»: ای مؤمنان! از گوشت حیوانی نخورید که (به هنگام ذبح عمداً) نام خدا بر آن برده نشده است (و یا به نام دیگران و یا به خاطر بتان سر بریده شده است).

ولی حیوانی که مسلمان آنرا ذبح‌کرده است، ترک عمدی نام بردن از الله در هنگام ذبح آن - در نزد جمهور فقها - موجب حرمت تناول آن میگردد ولی ترک آن به فراموشی زیانی ندارد. ولی امام شافعی و دیگران گفته‌اند: بردن نام الله (بسم الله...) در هنگام ذبح، مستحب است نه واجب پس اگر مسلمان آنرا - ولو به عمد - ترک کرد، هیچ زیانی ندارد و موجب حرمت نمی‌گردد زیرا نام الله در قلب هر مسلمانی وجود دارد. بعضی گفته‌اند: آیه کریمه در بیان حکم حیوانات مردار(خود مرده‌ای)که اصلاًذبح نشده‌اند وحکم حیواناتی نازل شده که به نام غیر خدا ذبح گردیده‌اند. «تفسیر انوار القرآن».

«وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ»: چرا که خوردن از چنین گوشتی، نافرمانی (از دستور الله) است، یعنی:خوردن گوشت حیوانی که به‌نام غیرالله متعال ذبح شده‌وخوردن گوشت خود مرده ومانند آن، بیرون رفتن ازدایره فرمان حق تعالی وحکم وی است.

در ضمن باید گفت که: بردن نام الله در هنگام ذبح، بمثابه یک امرتشریفاتی نبوده، بلکه حکمی لازم الاجراست و مطابق حکم الهی ترك آن، فسق است.

در ضمن باید یادآور شد که: حرام خواری، قساوت قلب را در انسان بوجود می‌آورد و همین امر زمینه ساز سایر گناهان در انسان میگردد، بناءً دین مقدس اسلام آن را به شدّت منع کرده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَإِنَّ اَلشَّياطِينَ لَيُوحُونَ إِلى أَوْلِيائِهِمْ لِيُجادِلُوكُمْ»: بی‌گمان شیطان وشیاطین صفتان، مطالب و وسوسه انگیزی به طور مخفیانه به دوستان خود القاء می‌کنند تا این که با شما منازعه و مجادله کنند (و بکوشند که شما را به تحریم آنچه الله حلال کرده است وا دارند).
و وسوسه‌ی شیاطین طوری صورت میگیرد که: مگوید: حیوان مرده را خدا کشته و کشته‌ی خدا بهتر از کشته‌ی انسان است! پس چرا حیوانِ مرده، حرام ولی حیوانِ ذبح شده حلال است؟! غافل ازآنکه اجرای فرمان الهی مهم است.
«وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ(121)»: اگر در مورد حلال دانستن حرام از آن مشرکان اطاعت و در مورد اباطیل ایشان آنها را یاری دهید، شما نیز همانند آنها مشرک خواهید شد. باید گفت که: هرکس به حلال کردن چیزی که خداوند متعال آن را حرام کرده، اعتقاد یقینی داشته باشد، قطعاً کافرواز دایره اسلام خارج میگردد.
مفسر زمخشری گفته است: چون هرکس در دین خود از غیر خدا پیروی کند، مشرک است و برای خدا شریک قرار میدهد، و انسان بصیر و آگاه نباید از چیزی بخورد که اسم خدا بر آن خوانده نشده است؛ چون در این مورد سختگیری شدید است. (تفسیر کشاف 49/2).

شأن نزول آیه:

از ابن عباس(رض) درشأن نزول آیة مبارکه روایت شده است که فرمود: چون آیة: «وَلَا تَأْكُلُواْ مِمَّا لَم يُذكَرِ اسمُ اللَّهِ عَلَيهِ...» نازل شد، فارسیان که در جاهلیت از دوستان قریش بودند و میان‌شان مراوده و مکاتبه برقرار بود، نزد قریش نامه فرستاده و به آنان چنین پیغام دادند: با محمد جدال کنید و به او بگویید؛ آیا حیوانی را که تو با دست خود به وسیله کارد ذبح می‌کنی حلال است اما آنچه که خداوند متعال با کاردی از طلا آن را ذبح نموده (یعنی حیوان خود مرده)، حرام میباشد؟! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

احکام مؤجز درآیات متذکره:

1 - ذبح هر مؤمنی مباح است و اگر با نام خدا شروع شود، بس مبارک است.
2 - یادالله هنگام آشامیدن، ذبح کردن وخودرن هرگونه خوراکی، سنت است.
3 - ایمان به دستورات الله و پذیرفتن آن، سبب پیروی از آن است.
4 - گوشت مردار و ذبح حیوانی که نام غیر الله بر آن برده شود، مباح نیست.
5 - هنگام ضرورت، خوردن محرمات به اندازه‌ی رفع نیاز، مباح است. (مطابق حکم آیه 145 انعام)، (و آیه: 3 سوره مائده).
6 - التفات نکردن به نظرات مشرکان دغل در مورد حلال شمردن گوشت مردار و آن حیوانی که نام غیر خدا بر آن برده شود.
7 - آلودگی به گناه وگناه کاری، خواه در نهان و آشکار، خواه عملکرد اعضا و اندام ظاهری وخواه عملکرد دل باشد، حرام و نارو است.(سوره اعراف:33).
8 - مجازات گنهگاران حتمی است و روز قیامت، با آن، روبه رو خواهند شد و عذاب کردار خویش را خواهند دید.
9 - هر کس آگاهانه وبی عذر وبهانه، ناروایی را روا، و روایی را ناروا برشمرد و از فرمان حق سرپیچی کند، از دایره‌ی دین خارج است؛ چون شرک را به خدا نسبت داده و فرمان غیر را بر دستور او، برتر دانسته است.
10 - گفتن «بسم الله» هنگام خوردن و آشامیدن، سنت است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

11 - اگر هنگام ذبح، به عمد یا به سهو، بسم الله ترک شود، گوشت حیوان، حلال می باشد و به «متروك البسمله»، معروف است نه حرام. (مائده/3). «و حرمت علیکم المیتة و الدم... تا، الّا ما ذکیتم» پس، خوردن گوشت «مذکی» (حیوانی که از دهان درنده، زنده به دست آورده و سربریده می شود) حلال است؛ هرچند در وقت ذبحش، نام خدا گفته نشود؛ چون نام خدا خارج از مفهوم ذبح است و از آن نیست.

یادآوری ضروری:

نام الله در دل هر مؤمنی نقش بسته است، خواه آن را بر زبان بیاورد یا نیاورد. (بنقل از تفسیر فرقان).

خوانندگان گرامی !

آیات متبرکه قبلی به ما یاد داد که بیشتر مردم روی زمین، گمراه و دنباله رو حدس و تخمین ناچیزند و مؤمن نیستند. اینک در آیه (122 الی 123) یکبار دیگر از مؤمن راه یافته و هم از کافر تیره بخت سخن می گوید که: مؤمن راه یافته به منزلهی مرده ای بوده که زنده شده، حیات نو گرفته و نوری کسب کرده که همه جا با اوست و راهش را درخشان میکند؛ اما، کافر به منزلهی کسی است که در تاریکی ها فرورفته و راه رهایی ندارد و همواره سر گشته و نگران است.

أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿١٢٢﴾

آیا کسیکه (باً جهل و شرک) مرده بود، پس ما او را با هدایت خود زنده ساختیم وبرای او نوری(ایمانی) بخشیدیم تا به وسیله آن درمیان مردم راه خود را بیابد، مانند کسی است که به تاریکی گرفتار است و راه بیرون شدن از آنرا نمیداند؟ اینچنین اعمال کافران، در نظرشان مزین جلوه داده شده بود.(۱۲۲)

شأن نزول آیة مبارکه:

از ابن عباس(رض) روایت شده است که ابو جهل محتویات شکمبه ی حیوان را به طرف پیامبر صلی الله علیه وسلم انداخت. حضرت حمزه، که هنوز مسلمان نشده بود درحالیکه از شکار برمیگشت باخبر شد، کمانش را در دست داشت وبا عصبانیت رفت و أبوجهل را با کمان زد، أبوجهل گفت: مگر نمی بینی چه آورده است، ما را خیره سر و سفیه می داند و به خدایان ما ناسزا میگوید و با پدران ما مخالفت میکند. حضرت حمزه گفت: از شما خیره سرتر وسفیه تر کیست؟ سنگها را پرستش میکنید، پس شهادت میدهم که جزالله معبودی نیست و محمد بنده و فرستادهی اوست. آنگاه آیهی «أَوَ مَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ...» نازل شد.(أسباب النزول ص 128.).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَيْتًا»: مرده، مرده دل، منظور کافر و گمراه است. مخفّف (مَيّت) است.

«أحیناه»: او را زنده کردیم، او را هدایت نمودیم. «نُوراً»: مراد نور دانش و بینش قرآن است که مؤید به دلیل و برهان است و مسلمان در پرتو هدایت آن میزید. «مَثَلُهُ»: صفت و نعت او. «الظُّلُماتِ»: تاریکیها. مراد تاریکی های جهل و کفر و ضلال است.

«لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»: از آن بیرون آمدنی نیست. «زُيِّنَ»: زینت داده شد، آراسته شده.

تفسیر:

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسر أبو حیان در تفسیر البحر المحیط میفرماید: بعد از این که ذکر مؤمنان و کافران گذشت، خدای متعال به صورت تمثیل مؤمن را به زنده ای تشبیه کرده است که دارای نور است و در آن به میل خود تصرف میکند، و کافر را به مرده ای تشبیه کرده است که در تاریکی گام بر می دارد و در ظلمت به سر می برد، تا فرق بین دو گروه متجلی گردد. (البحر المحیط 214/4.).

معنی آیة «أَوَ مَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ»: چنین است: آیا کسی که (به سبب کفر و ضلال همچون) مرده‌ای وچشم بصیرتش کور گشته وکافر وگمراه شده است، ما او را (با اعطاء ایمان در پرتو قرآن) قلبش را زنده کرده و به وسیله‌ی قرآن او را از گمراهی رهانیده است.

مرگ در تعابیر قرآنی:

در تعابیر قرآنی، «مرگ»، هم بر مرحله‌ی قبل از نطفه گفته شده است: «كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ» (بقره، 28.): هم به گمراهی: «أَوَ مَنْ كانَ مَيْتاً» هم به منطقه‌ی بی‌گیاه وخشك: «فَسُقْناهُ إِلى بَلَدٍ مَيِّتٍ» (فاطر، 9.) هم به مرگ موقّت: «فَقالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْياهُمْ» (بقره، 243.) و هم به مرگ حقیقی: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» (زمر، 30.).

«وَجَعَلْنا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النّاسِ»: و درکنار این هدایت نوری (ازمناره ایمان) فرا راه او داشته‌ایم که در پرتو آن، میان مردمان راه میرود (و چشم او را روشنائی، گوش او را شنوائی، زبان او را توان گفتار، و دست و پای او را قدرت انجام کار می بخشد).

مفسران مینویسند: مراد از نور در اینجا: هدایت و ایمان است. بعضی گفته‌اند: نور، قرآن است. به قولی دیگر: نور، حکمت است. پس صاحب ایمان و قرآن و حکمت؛ در امور زندگی و در میان مردم، با پشتوانه بصیرت و بینشی از سوی پروردگار خویش حرکت می کند و زندگی می نماید.

«كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُماتِ لَيْسَ بِخارِجٍ مِنْها»: مانند کسی است که به مَثَل‌گوئی در تاریکی‌ها فرو رفته است (و توده‌های انباشته ظلمت‌کده کفر او را در خود بلعیده است و شبح بی‌جان و بی‌اندیشه و بی‌تکانی از او برجای نهاده است) و از آن تاریکی ها نمی تواند بیرون بیاید؟ امام بیضاوی(رح) فرموده است: این است برای شخصی است که در گمراهی مستقر گشته و آنرا به هیچ وجه رها نمیکند. (تفسیر بیضاوی 181.).

«لَيْسَ بِخارِجٍ مِنْها»: باید گفت زمانیکه نور نباشد، واضح است ظلمت‌ها انسان را فرا میگیرد. از فهم کلمه «الظُّلُماتِ» در می یابیم که: حقّ، یکی است و باطل بسیار زیاد زیرا کلمه‌ی «نور» مفرد آمده، ولی کلمه‌ی «ظلمات» جمع آمده است. و به صورت کل باید بعرض رسانیده میشود که: جز نور ایمان و هدایت الهی، راه دیگری برای نجات بخشی بشری دیده نمیشود.

«كَذلِكَ زُيِّنَ لِلْكافِرِينَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ(122)»: همان‌گونه (که خداوند ایمان را در دل ایمانداران آراسته است، کفر و ضلال را در دل ناباوران پیراسته است و) اعمال کافران در نظرشان زیبا جلوه داده شده است.

شأن نزول آیة مبارکه :

از زید بن اسلم در شأن نزول آیه مبارکه نقل شده است که گفت: این آیه در شأن عمر بن الخطاب(رض) و ابو جهل بن هشام نازل گردید زیرا آن دو در حال گمراهی مرده بودند اما الله متعال عمر(رض) را به اسلام زنده گردانید و عزت بخشید و ابو جهل را در کفر و گمراهی‌اش ابقا کرد و این بدان جهت بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم دعا کردند:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«بار خدایا! اسلام را به ابی جهل بن هشام یا عمر بن الخطاب عزت بخش» و دعایشان در حق عمر(رض) مستجاب گردید.
ابن کثیر میگوید: «صحیح آن است که مفاد آیه کریمه عام است و شامل هر مؤمن و کافری می شود».

وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴿١٢٣﴾

و ما این چنین در هر قریه(دهی) مجرمان را بزرگان شان قرار دادیم تا در آن دهات، حیله (و فساد) کنند. اما جز به ضرر خودشان حیله سازی نمی کنند و (لیکن) نمی فهمند.(۱۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَكَابِرَ»: جمع کبیر یا اکبر: «رؤسا»: سران قوم. «مُجْرِمِيهَا»: مُجرمین، با حذف نون در اضافه: گناهکاران و مجرمان وگنهگاران آنها. «لِيَمْكُرُوا»: تا به نیرنگ بپردازند.

تفسیر:

در شأن نزول آیه‌ی متبرکه قبلی، به موضوع جنگ و ستیز ابو جهل با پیامبر اسلام اشاره بعمل آمد، اینک دراین آیه مبارکه میفرماید: موجودیت ابو جهل ها، در تأریخ بشری چیزی جدید و تازه‌ای نیست، بلکه همیشه و درهمه جا و در همه ادوار در مقابل دعوت های حقّ، چنین مهره‌های فاسدی قدعلم نموده اند. طوریکه میفرماید: «وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنا فِی كُلِّ قَرْيَةٍ أَكابِرَ مُجْرِمِيها لِيَمْكُرُوا فِيها»: همانطورکه در مکه از سوی رؤسا و بزرگان شرک در خصوص مبارزه بارسالت واعراض ازحق صورت گرفت، درهرقریهٔ کافری رؤسایی قرار دادیم که قوم خود را به گمراهی رهبری میکنند و در حق پیامبران مکر وحیله نموده و در حق مؤمنان تمسخر می نمایند.
مکر: تدبیر پنهانی برای برگردانیدن دیگری از برآوردن خواسته‌اش با حیله و نیرنگ یاچرب زبانی است ومعنای آن دراینجا: گردنکشی وستم و به‌کار بردن حیله و نیرنگ در مخالفت با راه استقامت میباشد. گفتنی است که مخصوص ساختن گناهکاران بزرگ به یاد آوری از آن روست که رؤسا و سردمداران بر ارتکاب فساد تواناتر و جسورترند.
ابن جوزی گفته است: از این جهت بزرگان و سردمداران هر قریه را تبهکار قرار داده است، که آنها به سبب ریاست و امکانات و نعمت هایی که از آن برخوردارند به کفر نزدیکترند. (زاد المسیر 117/3.).
«وَما يَمْكُرُونَ إِلاّ بِأَنْفُسِهِمْ وَما يَشْعُرُونَ(123)»: اینان جز به خویشتن نیرنگ نمیزنند ولی خودشان نمیدانند (که سرمایه‌های وجود خود، اعم از فکر و هوش و ابتکار و عمر و وقت و مال خویش را به جای صرف سعادت صرف شقاوت میکنند).
مفسر «تفسیر انوار القرآن» در ذیل این آیه مینویسد: بلی! سنت الهی در جوامع بشری این است که کشمکش میان حق و باطل را برافروخته و صف‌بندی میان ایمان و کفر را تشدید میکند و در آغاز؛ نفوذ و تسلط از آن سردمداران جرم و رهبران فسق و عصیان و اهل انحراف است ولی سرانجام کار؛ فوز و فلاح نهایی از آن اهل حق و ایمان و استقامت می باشد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (124 الی 128) موضوعاتی غرور و موذی گریهای مشرکان و فرجامش، سنت الهی در هستی، دین پایدار، مورد بحث قرار گرفته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ﴿١٢٤﴾

و هنگامي كه آيهاي براي آنها نازل شد، گفتند: هرگز ما ايمان نمىآوريم تا آن كه آنچه به پيغمبران الله داده شده به ما نيز داده شود. (بگو:) الله داناتر است كه رسالت خود را در كجا قرار دهد. به زودى به مجرمانى كه گناه ميكردند، سزاى آن مكر ونيرنگى كه ميكردند، خوارى و عذابى شديد از نزد الله خواهد رسيد.(١٢۴)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«حَتَّى»: تا، اينكه. «نُؤْتَى» (أتى): به ما داده شود. أوتي: داده شده است. «حَيْثُ»: هر كجا، هر جا. «أَجْرَمُوا»: مرتكب شده اند. «صَغَارٌ»: پستى، ذلت، خوارى، رسوايى، حقارت و كوچكى.

تفسير:

«وَإِذا جاءَتْهُمْ آيَةٌ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتّى نُؤْتى مِثْلَ ما أُوتِيَ رُسُلُ اَللّهِ»: وقتى براى آن مشركان برهان و دليلى واضح و قاطع نازل شود كه دلالت برصدق رسالت و پيامبرى رسول الله صلى الله عليه وسلم كند، رهبران و زعماى شان مىگويند ما به اين دلائل تن در نمى دهيم مگر زمانى كه خداوند متعال ما را مانند پيامبران بگرداند و به ما معجزاتى مانند معجزات آن ها بدهد.

حق تعالى به آنها گفت: الله متعال بهتر ميداند چه كسى مستحق اين احترام و شرف است از اين روى رسالت و پيامبرى مگر براى كسى كه خداى تعالى بخواهد نميرسد.

در البحر آمده است: اين گفته را به طريق تحقير و استهزاء بر زبان مى آوردند.

اگر آنها أهل يقين و صدق بودند و از انكار و عداوت دست بر مى داشتند، از پيامبران خدا پيروى مى كردند.

و روايت شده است كه ابو جهل گفت: بنى عبد مناف در شرف و بزرگوارى با ما رقابت كرده و مزاحمت هايى را برايمان ايجاد كرده اند تا جايى كه ما صورت اسبى را پيدا كردهايم كه به رهن وگرو گذاشته شده است. آنها ميگويند: ازما پيامبر برخاسته وبه او وحى ميشود. بهخدا مابه او راضى نميشويم و از او پيروى نميكنيم، مگر اين كه مانند او به ما هم وحى شود. آنگاه آيهى.

«اَللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ»: (البحر 216/4.). نازل شد، يعنى خدا مى داند چه كسى شايسته و أهل رسالت است و به او ميدهد، و رسالت را به فردى شايسته داده است كه خود آن را برگزيده و او همانا محمد(ص) است، نه بزرگان مكه امثال ابو جهل و وليد بن مغيره.

از وائله بن اسقع روايت شده است كه رسول الله صلى الله عليه وسلم در حديث شريف فرمودند: «خداوند از اولاد ابراهيم، اسماعيل را برگزيد و از قريش، بنى هاشم را و از بنى هاشم مرا».

«سَيُصِيبُ اَلَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغارٌ عِنْدَ اَللّهِ وَ عَذابٌ شَدِيدٌ بِما كانُوا يَمْكُرُونَ (124)»:

نتيجهى استكبار دربرابر حقّ، ذلّت وخوارى است طوريكه ميفرمايد: «به زودى اين مجرمان را ازجانب الله صغارى خواهد رسيد» صغار/خوارى» وذِلت، يعنى: پس از آن كه كبر ورزيدند و خود را برتر ديدند (خوارى و ذلت دامن آنان را خواهد گرفت. «و

(c) ketabton.com: The Digital Library

عذاب شدید و عذابی سخت» یعنی: در هر دو جهان، هم در دنیا به اسارت درخواهند آمد و کشته خواهند شد و هم در آخرت گرفتار دوزخ می شوند.
در تفسیر بحر آمده است: ذِلت و خواری را قبل از عذاب آورده است؛ چون آنها به خاطر طلب کسب عزت و بزرگی از پیروی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم امتناع ورزیدند، پس اول با خفت و ذلت مواجه میشوند، آنگاه با عذاب سخت گرفتار می آیند.(البحر 217/4.).

شأن نزول آیة مبارکه:

این آیة مبارکه طوریکه در بیان شأن نزول آمده است؛ درباره ولیدبن مغیره مغز متفکّر کفّار نازل شد کهگفت: اگر به راستی نبوت حق بود، بیگمان من از محمد به آن سزاوارتر بودم زیرا من هم سناً از او بزرگترم و هم در مال، ثروت و اولاد از او بیش و افزونتر می باشم!

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴿١٢٥﴾

پس کسی را که الله بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای [پذیرفتن] اسلام میگشاید؛ و کسی را که [به خاطر لجاجت و عنادش] بخواهد گمراه نماید، سینه اش را چنان تنگ میکند که گویی به زحمت در آسمان بالا می رود؛ الله این گونه پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی آورند، قرار می دهد.(۱۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»: دلش را برای پذیرش اسلام آماده می کند، بر سر شوق و وجد می آورد، چنان قلبش را بزرگ می گرداند که بتواند پذیرای حقیقت گردد.
«ضَيِّقًا»: تنگ. «حَرَجًا»: سخت، بسیار تنگ. [حرجة: جنگل أنبوه و در هم فرو رفته است که به سختی میتوان از میان آن گذر کرد]. «يَصَّعَّدُ»: بالا میرود، صعود میکند.
«الرِّجْسَ»: پلیدی، مراد، خشم و عذاب است، (سوره اعراف آیه:71).

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: قبول حق، ظرفیّت و زمینه درونی میخواهد. طوریکه درآیه مبارکه میفرماید: «فَمَنْ يُرِدِ اَللّٰهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»: هرکس را که الله متعال اراده نماید تا او را به سوی دین خود هدایت کند این کار را براو سهل و آسان میسازد وسینهاش را برای قبول دین فراخ ساخته از این ناحیه او را دچار شادمانی وسرور می نماید. واقعاً هم شرح صدر، و فراخی سینه از جمله موهبتی الهی بشمار می رود.
در حدیث شریف به روایت عبدالرزاق، ابن جریر طبری وغیر ایشان آمده است: أصحاب از رسول الله صلی الله علیه وسلم راجع به این آیه پرسیدند؛ یا رسول الله! چگونه سینه انسان راه یافته گشاده میشود؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «نور يقذفيه، فينشرح لهوينفسح: نوری است که در او افگنده میشود پس سینهاش از آن نور، باز و گشاده میشود». گفتند: آیا برای این گشادگی وانشراح، نشانهای هم هست که با آن شناخته شود؟ فرمودند: «الإنابة إلى دار الخلود، والتجافي عن دار الغرور، والاستعداد للموت قبل لقاء الموت»: بلی! نشانه آن رجوع بهسوی سرای جاودانگی، دل برکندن از سرای غرور و قرار وآرام نگرفتن درآن، وآمادگی برای مرگ قبل ازروبروشدن باآن است».

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنین در حدیث شریف آمده است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال شد: از مؤمنان چه کسی هوشیارترو زیرکتر است؟ فرمودند: «بیشترین آنان در یادآوری از مرگ و بیشترین آنان در آمادگی برای بعد از مرگ».
ابن عباس(رض) گفته است: معنی آن این است که قلبش برای پذیرش توحید و ایمان گشوده و وسیع میگردد. وقتی درباره‌ی این آیه از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم سؤال شد فرمود: وقتی نور هدایت وارد قلب شد گشوده وباز میگردد، گفتند: آیا علامتی دارد؟ فرمود: توجه به سرای ابدیت و دوری جستن از «دار الغرور» و آماده شدن برای مرگ قبل از فرا رسیدنش، نشانه‌ی آن است.(الطبری 100/12.).
«وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ»: وهرکه را الله متعال بخواهد گمراهش کند، «يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً»: سینه‌اش را به شدّت تنگ میگرداند و او بر اثر این تنگی هدایت را بغض می دارد و از دین فرار میکند و رسالت محمدی را بد می برد و ذره ای از ایمان به آن نفوذ نمیکند و راه نمی یابد. این منحرفان هر چند به ظاهر، خود را درگشایش و آرامش میبینند، ولی در واقع مبتلا به تنگناها و فشارهای لاعلاج می باشند.
عطا گفته است: جای نفوذ خیر در آن قرار ندارد، زجاج میگوید: «حرج، نهایت تنگی است».
قابل یادآوری است که: خروج از مدار فطرت و عقل، عامل خفقان و تنگی روح و روان میگردد طوریکه میفرماید: «كَأَنَّما يَصَّعَّدُ فِي اَلسَّماءِ»: درست مانند کسی که در طبقات بالای زمین نظر به کمبود هوا دچار تنگی نفس میشود تا جائی که در معرض خفگی قرار می گیرد.
این مثل حالت سینهٔ کافر و منافق را بیان می‌دارد که پُر از غم و اندوه و تنگی است و همانگونه که خدای‌تعالی آنها را دچار تنگی نفس و پراکندگی امور نموده به همین‌سان بر آنها عذاب شدید خود را فرو میفرستد، چون آنها به خدا ایمان نیاورده و رسالت پیامبرش را تصدیق نکردند.
ابن جریر گفته است: این مثلی است که خدا آن را در شدت تنگی سینه و عدم وصول ایمان به قلب کافر آورده است و ایمان آوردن او همانند عدم امکان صعودش به آسمان می باشد؛ چون در توان او نیست.
«كَذٰلِكَ يَجْعَلُ اَللّٰهُ اَلرِّجْسَ عَلَى اَلَّذِينَ لايُؤْمِنُونَ(125)»: روی این اساس هر کسی که ارادهٔ سعادت و خوشبختی دارد بر اوست تا ایمان بیاورد که ایمان مایهٔ خنکی چشم، آسودگی خاطر و قرارگرفتن روان است.
همان طور که قلب کافر در نهایت تنگی قرار دارد، همان طور هم خدا عذاب وخواری را برافرادی نازل میکند که به آیاتش باور ندارند. مجاهد گفته است: رجس یعنی هر آنچه خیری در آن نیست. وزجاج گفته است: رجس یعنی نفرین در دنیا و آزار در آخرت.
قابل یادآوری استکه: این آیه یکی از معجزات علمی قرآن است که عوارض صعود به آسمان را بیان کرده و میفرماید: کسیکه حاضر به پذیرش حقّ نگردد، روحش تنگ و کم ظرفیت میشود، همانند کسی که میخواهد به آسمان برود که نبودن اکسیژن، سینه‌اش تنگ و تنفّسش سخت می شود.

وَهٰذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ﴿١٢٦﴾

و این است راه راست پروردگارت، البته ما آیات (خود) را برای قومی که عبرت میگیرند،

(c) ketabton.com: The Digital Library

به تفصیل بیان کرده‌ایم. (۱۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَذَا»: این. منظور راه وروش پیامبر و دین اوست، و یا این که مراد سرافرازی و خوشبختی مؤمنان و سیه روزی و بدبختی کافران در این جهان و آن جهان است.
«مُسْتَقِیماً»: راست. حال مؤکد برای (صِراطُ) است. چرا که راه خدا پیوسته مستقیم است.
«ترجمهٔ معانی قرآن».

تفسیر:

«وَ هذا صِراطُ رَبِّکَ مُسْتَقِیماً»: این دینی که ما بر تو نازل نموده و شریعتی که به سویت وحی کردیم راه سالم‌تر و منهج استوارتر است و در آن هیچگونه اضطراب، کجی وإنحرافی نیست. واضح است که: جز راه خدا، راه‌های دیگر انسانها را بیراهه سوق میدارد.
«قَدْ فَصَّلْنَا اَلْآیاتِ لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ(126)»: دلایل و براهین را برای آنان که عقل و خرد را به کار میگیرند و می اندیشند یعنی: دارای فهم و درک پندپذیری از سوی الله و رسول وی هستند بیان کردیم و به تفصیل آن را توضیح دادیم.در این آیه مبارکه اشاره به یک اصلی است وآن اینکه خداوند، حجت را بر همه ای انسانها تمام کرده است، اگر اهل توجّه باشند، آیات و نشانه‌های حق، با بیان‌های مختلف روشن شده است. مطمیناً توجّه دائمی به تذکّرات الهی، راه دستیابی به صراط مستقیم است.

شأن نزول آیه:

این آیة مبارکه درمورد ولید پسر مُغیره نازل شد که می گفت: اگر پیامبری حق من بود، اولویت به من بود نه محمد؛ زیرا من از او بزرگسال تر و دارای مال و فرزند فراوان ترم.

لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿١٢٧﴾

براي آنها خانه امن و امان نزد پروردگارشان خواهد بود، و او ولي و يار و ياور آنها است بخاطر اعمال (نيكي) كه انجام مي دادند.(۱۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دارُ السَّلام»: خانه ی امن و امان، سرای سلامت و سعادت، سرای عافیت، مراد بهشت است که جای شادی است و غم و اندوه و بلا و مصیبتی در آن نیست.

تفسیر:

«لَهُمْ دارُ اَلسَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ»: برای آنان که به دلایل و آیات ایمان دارند و از آن پند و عبرت میگیرند و از آن سود می جویند، در پیشگاه الله متعال منزلگاه آسایش و ایمن و دور از هر گزندی دارند، که عبارت است از دارالسلام یعنی بهشت؛ یعنی مهمانسرا و جای پذیرایی خدا.که در آنجا نه مریضی است، نه پیری و نیستی زیرا در آن هیچگونه ضرر، مصیبت و فنائی نمیباشد، در بهشت، خشونت، رقابت، حسرت، تهمت، حسد، کینه، دروغ، اندوه و هیچگونه مرگ ومرض وفقر راهی ندارد بلکه کلاً سلامتی،جوانی،غنامندی وجاودانگی است.
«وَ هُوَ وَلِیُّهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ(127)» و خدای تعالی متولی امور آنها با حفظ، رعایت، نصرت، ولایت، رزق و کفایت است، چون آنها عمل خویش را نیکو ساخته و در نیّت خود اخلاص را رعایت نموده و از وحی پیروی کرده و از کفر دوری گزیدند.
ابن کثیر گفته است: خدای متعال از این جهت در اینجا از بهشت به منزلگاه آسایش (دار السّلام) نام برده است، که آنان بر اثر برگرفتن صراط مستقیم، با پیروی از آثار پیامبران

(c) ketabton.com: The Digital Library

و راه آنان در امانند، پس همانطور که از کجی و پیچ و خم سالم بوده اند به منزلگاه مملو از سلامت و آسایش راه می یابند.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴿١٢٨﴾

و آن روزی که الله همه آنها را جمع و محشور مي سازد به آنان مي‌گويد اي جمعيت شياطين و جن شما افراد زيادي از انسانها را گمراه ساختيد دوستان و پيروان آنها ازميان انسانها ميگويند: پروردگارا! هر يك ازما دو دسته (پيشوايان و پيروان گمراه) از ديگري استفاده كرديم (ما به لذات هوس آلود و زودگذر رسيديم و آنها بر ما حكومت كردند) و به اجلي كه براي ما مقرر داشته بودي رسيديم، (الله در جواب شان) ميگويد: آتش دوزخ جايگاه شماست، هميشه در آن هستيد، مگر چيزی را الله بخواهد، بی‌گمان پروردگار تو باحكمت و داناست.(۱۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«معاشر»: گروه، دسته. «اسْتَكْثَرْتُمْ»: پیروان فراوانی یافتید، بسیاری را گول زدید، گمراه کردید. «اسْتَمْتَعَ»: بهره برداری کرد. سود برد. «أَجَّلْتَ لَنَا»: برای ما معلوم فرمودی. «مثوی»: جایگاه، قرارگاه.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: در آیات متبرکه قبلی، به کارهای شیاطین و وسوسه‌های آن اشاره و تذکراتی بعمل آمده بود، اینک در این آیه مبارکه در باره سرنوشت و سوسه پذیری از شیاطین را که دوزخ است، بیان بعمل می‌آید. درضمن قابل تذکر است که مطابق فرموده قرآن عظیم الشأن؛ شیطان از جنّ است و جنّی که مردم را گمراه کرده همان شیطان است.

«وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً»: و یاد آور روزی را که در آن هیچ شکی نیست و الله متعال انسان و جن را برای محاسبه در آن جمع می‌کند و به جن میگوید: «يا مَعْشَرَ اَلْجِنِّ قَدِ اِسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ اَلْإِنْسِ»: ای گروه جن! شما بسیاری از انسان‌ها را گمراه و منحرف کردید.

ابن عباس(رض) گفته است: یعنی بسی از آنها را گمراه کردید، و این را به طریق توبیخ و سرزنش آورده است.

«وَقالَ أَوْلِياؤُهُمْ مِنَ اَلْإِنْسِ رَبَّنَا اِسْتَمْتَعَ بَعْضُنا بِبَعْضٍ»: دوستان جنیات از انسان‌های کافر میگویند ای پروردگار ما! محققاً که برخی از ما از برخی دیگر درزندگی دنیا بهره بردند.

بیضاوی فرموده است: یعنی أنس ازجن سود جستند که آنها را به شهوات و هوس ها و پیامدهایش راهنمایی کردند. و جن از انس بهره گرفتند که از آن ها اطاعت کرده و مقصود آن ها را برآورده کردند. (بیضاوی ص 181.).

«وَ بَلَغْنا أَجَلَنَا اَلَّذِی أَجَّلْتَ لَنا»: و عمری که تو تعیین نموده بودی پایان یافت، زیرا برای هرکدام مدتی معلوم بوده است.

به مرگ و قبر رسیدیم، و به صورت درست محاسبه شدیم، و همین بیان از جانب آنها معذرت خواهی و اعتراف است(طبری 118/12.).

به آنچه مرتکب شده اند؛ از قبیل اطاعت از شیاطین و پیروی از هوی و هوس، و نیز ابراز تحسّر و تأسف است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«قالَ اَلنّارُ مَثْواكُمْ»: خدای متعال در رد آنها میگوید: که مکان اقامت دائمی آن‌ها در آتش دوزخ است، «خالِدِينَ فِيها إِلاّ ما شاءَ اَللّهُ»: و آن‌ها در آن برای همیشه جاودان‌اند مگر گناهکاران یکتاپرست که اقامت آن‌ها در دوزخ برای مدتی معلوم است و سپس از آن بیرون میشوند؛ امام طبری(رح) فرموده است: آن مدت عبارت است از مدت زمانی که بین حشر آنان و ورودشان به آتش ابدی قرار دارد.

مفسر زمخشری گفته است: در عذاب آتش برای همیشه خواهند ماند جز آنچه که خدا بخواهد؛ یعنی جز مدتی که از عذاب آتش به عذاب زمهریر منتقل میشوند. روایت شده است که آنها به دره ای از زمهریر وارد می شوند، آنگاه صدای فریادشان بلند شده و درخواست مي كنند آنها را به دوزخ بازگردانند. (تفسیر کشاف 51/2.).

«إِنَّ رَبَّکَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ(128)»: زیرا خدای تعالی در قضا و قدر، انتخاب و تقسیمات خود حکمت دارد و او در حالی رحم میکند که این رحمت فضل اوست و در حالتی عذاب میکند که کاملاً عادل است. او می‌داند چه کسی مستحق هدایت یا گمراهی است و چه کسی اهل ثواب یا عقاب است. او با حکمت خود مواضع قضا و قدر خود را به نیکوئی تعیین و براساس علم و دانش، مواضع رحمت و عذاب خویش را مشخص نموده است.

روایت شده‌است که حضرت ابن عباس(رض) در تبصره‌ای بر این آیه فرمود: «برای هیچکس سزاوار نیست که بر الله متعال در مورد خلقش حکم کرده و آنان را از پیش خود به بهشت یا دوزخ فرود آورد». مراد ابن‌عباس (رض) این است که نباید کسی حکم الله متعال را در مورد کسی - اعم از مؤمن یا کافر - پیشگویی کرده و قاطعانه بگوید که: جایگاه فلان - مثلاً - در بهشت یا در دوزخ است.

خوانندگان گرامی !

درآیات متبرکه(129الی 132) درباره سرپرستی برخی ازظالمان بربرخی دیگر از خود، نکوهش کافران به خاطر ایمان نیاوردنشان، بحث بعمل آمده است.

وَكَذَٰلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴿١٢٩﴾

این گونه برخی ظالمان را بر برخی دیگر به سبب سزای گناهانی که همواره مرتکب می شدند، مسلط و چیره می کنیم.(۱۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نُوَلِّي»: (ولی) دوست و یاور می سازیم. سرپرست و پیشوا می‌کنیم.

«نُوَلِّي بَعْضَ»: ستمگران را همدم و همنشین یکدیگر می سازیم. در این جهان، ظالمانی را بر ظالمان دیگری مسلّط می نمائیم و امارت می بخشیم.

تفسیر:

در آیة متبرکه (127) خواندیم که: سرپرست آنان که به راه مستقیم میروند، تنها خداست. در این آیه مبارکه میخوانیم که سرپرست گروهی از مردم به خاطر عملکردشان ظالمان اند. طوریکه در آیه متبرکه آمده است: «وَ كَذٰلِکَ نُوَلِّی بَعْضَ اَلظّٰالِمِينَ بَعْضاً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ (129)».

«وَكَذٰلِکَ» همانگونه که شیاطینِ جنّ برانسان مسلّط میشوند، برخی از ظالمان نیز بر بعضی دیگر تسلّط می یابند.

و در آیة مبارکه می أفزاید: و این گونه ما در آخرت ظالمان را به دلیل آن چه دردنیا باهم به دست می آوردند در کنار یکدیگر قرارخواهیم داد. یعنی همان گونه که آنان در دنیا در

(c) ketabton.com: The Digital Library

ارتکاب گناه و کسب بدی ها با هم شریک بودند، در مجازات اخروی نیز در کنار هم و با هم شریک خواهند بود.
مفسر امام قرطبی در این مورد میفرماید: این برای ظالم تهدید است که اگر از ظلمش دست نکشد ظالمی دیگر بر او چیره و مسلط می شود.
حضرت ابن عباس(رض) میفرماید: وقتی الله از ملتی راضی باشد، بهترین آنها را ولی امر قرار می دهد. و هر وقت خدا از ملتی غضبناک باشد، شرورترین آنها را ولی امر قرار میدهد.(تفسیر قرطبی 85/7.).
از اعمش روایت شده‌است که گفت: «ازسلف صالح شنیدم که می‌گفتند: چون زمانه فاسد شود، خداوند متعال بدترین مردم را بر مردم حاکم می‌کند».
فضیل بن عیاض گفت: «هرگاه دیدی که ظالمی از ظالم دیگر انتقام می‌گیرد پس بپاخیز و با خوشحالی تماشا کن».
از مالک بن دینار روایت شده است که در بعضی از کتب حکمت خوانده ام که خدای متعال میگوید: «منم مالک شاهان، دل های شاهان در قبضه‌ی قدرت من است. پس هرکس از من اطاعت کند شاه را بر او مایه‌ی رحمت قرار میدهم. و هرکس از من نافرمانی کند، شاه را وسیله‌ی زحمت و انتقام او قرار میدهم. بنابر این خود را به ناسزاگویی شاهان مشغول مکنید، بلکه توبه نمایید تا آنها را بر شما مهربان کنم» (امام فخررازی 194/13.). باید متذکر شد که:تنها حاکمان ظالم نیستند، محکومانِ ترسو و ساکت و عیاش هم ظالمند.
سیوطی در أکلیل گفته است: خداوند متعال میفرماید: «وَكَذَلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ ٱلظَّٰلِمِينَ بَعْضاً»، همین معنی در حدیث نیز وارد شده است: (هر طور که باشید بر شما حکومت میشود). (محاسن التاویل قاسمی 2505/6.) و فضیل بن عیاض گفته است: وقتی دیدی ظالمی از ظالمی دیگر انتقام می گیرد توقف کن و با تعجب بنگر.

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ﴿١٣٠﴾

[در قیامت خطاب میرسد:] ای گروه جن و انس! آیا از میان شما پیغمبرانی برای شما نیامدند که آیات و احکام مرا بر شما بیان می‌کردند، و شما را از ملاقات این روز تان می‌ترسانیدند؟ گویند: بر خود اعتراف کردیم. و زندگانی دنیا آنها را فریب داده بود، و بر خود گواهی دادند که کافر بودند.(۱۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رُسُلٌ مِنْكُمْ»: پیامبرانی از شما، انسانها، نه از جن. «يَقُصُّونَ»: بیان می کنند.
«لِقَاءَ»: دیدار. «غَرَّتْهُمُ»: فریبشان داد.

تفسیر:

«يا مَعْشَرَ اَلْجِنِّ وَاَلْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آياتِي»: این ندا نیز در روز قیامت شنیده میشود و استفهام آن برای توبیخ و سرزنش است.
ای جماعت انسان‌ها و جنیات! آیا با فرستادن پیامبران که به شما آیات کتاب آسمانی و احکام هر چیزی را بیان می‌کنند و از عذاب روز لقای من برحذر میدارند؛ بر شما حجّت تمام نکردیم و عذر را بر نداشتیم؟!

(c) ketabton.com: The Digital Library

یعنی: آیا فرستادگانی از انس نزد شما نیامدند که کتابهای الله متعال را بر انس وجن تلاوت کنند وشما را ازملاقات روز قیامت بیم دهند؟ زیرا جمهور سلف وخلف برآنند که از جن پیامبری مبعوث نشده است و جنیان فقط حامل پیامی به سوی طایفه خویش هستند که آن را از پیامبر انسی می شنوند.

در این آیه متبرکه، دو اقرار از سوی کافران آمده است، یکی شهادت به آمدن پیامبران، دوّم اعتراف به کفر خویش.

قابل تذکر است که: مواقف در قیامت مختلف است؛ گاهی در موقفی کفّار ابتدا انحراف خود را انکار میکنند، مثل که در آیهی 23 همین سوره بیان شد: «وَاللَّهِ رَبِّنا ما كُنَّا مُشْرِكِينَ»: ولی زمانیکه فهمیدند که قیامت جای انکار نیست، بناءً به گناه خود اعتراف می کنند.

«وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هذا»: و شما را از عذاب سخت امروز نترساندند؟ بر شما حجّت تمام نکردیم و عذر را بر نداشتیم؟!

«قالُوا شَهِدْنا عَلى أَنْفُسِنا»: قیامت، جای کتمان وانکار نیست، لذا انسانها علیه خود اقرار می‌کنند، طوریکه مشرکان گفتند: ما به زبان خود شهادت می دهیم وما اعتراف میکنیم که پیامبران از سوی شما می آمدند و ما را از حقیقت آگاه میکردند، به ما تبلیغ نموده و ما را برحذر داشتند، ولی این تقصیر خود ما بود که به سخنان آنان توجهی نکردیم.

ابن عطیه گفته است: این اقرار و اعتراف آنها است به کفر و خود اعتراف میکنند که مقصرند و مانند گفتهی قالُوا بَلى قَدْ جاءَنا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنا می باشد.

«وَ غَرَّتْهُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا دنیا»: ولی دنیا با زیبندگی‌ها و خدایان با فتنه‌های خود ما را فریب دادند، ملاحظه میشود که: دنیاخواهی، عامل بی‌اعتنایی به دعوت‌های انبیاست. واقعیت امر همین است که: فریفته شدن به دنیا، موجب فراموشی آخرت میگردد. متوجه باید بود که: علاقه‌ی افراطی و پیش از حد به دنیا، انسان را در نهایت به کفر می‌کشاند.

«وَشَهِدُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كانُوا كافِرِينَ(130)» و به این ترتیب آن‌ها به کفر خوداعتراف کردند که به پروردگار خویش شریک آورده و پیامبرانش را تکذیب نمودند.

بیضاوی فرموده است: این ذم آنها را به خاطر سوء نظر و رأی نادرستشان میرساند؛ چون آنها به حیات دنیا و لذایذ ناپایدار فریب خورده و مغرور شدند، و به طور کلی به آخرت پشت کردند، تا بالاخره ناچار شدند بر کفر خود گواهی بدهند و خود را به عذاب ابدی تسلیم نمایند. تا شنوندگان از دچار شدن به سرنوشت آنها برحذر باشند. (بیضاوی صفحه 182.).

ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ﴿١٣١﴾

این (فرستادن پیغمبران) بخاطر آن است که پروردگارت هیچگاه (مردم) شهرها و آبادي ها را بخاطر ستم هاي شان در حال غفلت و بیخبري هلاك نمیکند (بلکه قبلاً رسولاني براي آنها مي فرستد).(١٣١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَلِكَ»: این ارسال واتمام حجت.

تفسیر:

«ذلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرى بِظُلْمٍ وَ أَهْلُها غافِلُونَ(131)»: ما پیامبران را فرستادیم وکتاب‌ها را نازل کردیم تا بر تکذیبگران هیچ حجتی و بر کافران هیچ عذری باقی نماند، پس خدای تعالی هیچ ستمگری را تا به او نصیحت نرسد عذاب نمی‌کند و هیچ قریه‌ای را هلاک نمی‌نماید مگر بعد از اینکه اهل آنرا بیم دهد. از جملهٔ روش‌های الهی یکی هم این

(c) ketabton.com: The Digital Library

است که او تعالی غافلانی را که رسالت به آنها نرسیده کیفر نمی دهد، تا مادامی که تبلیغ و حجّت به آنها برسد. پس جاهل معذور و ستمگار رانده شده و غافل مغرور است. (بنقل از تفسیر المیسّر: دکتر عایض بن عبدالله القرني).

طبری فرموده است: چون خدایت بدون یادآوری و تذکر به وسیله ی پیامبران و آیات و عبرت و پند، آنها را نابود نکرده است، ای محمد! پیامبران را اعزام کردیم تا آیات و دلایل مرا بر آنان بخوانند و آنها را از روز معاد برحذر دارند و بترسانند. (طبری 124/12.).

باید گفت که:سنّت پروردگار باعظمت است که: راه حقّ را با فرستادن انبیا و هشدارهای مختلف به مردم نشان می‌دهد و حقایق را بیان کرده، اتمام حجّت میکند. در آن صورت اگر بی‌اعتنایی کردند، کیفر میدهد. این قانون و سنّت کلّی در آیات متعدّدی مطرح شده است، از جمله: «وَ ما أَهْلَكْنا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَها مُنْذِرُونَ» (شعراء، 208.): ما هیچ قریه‌ای را هلاك نکردیم مگر آنکه مردم آنجا بیم‌دهندگانی داشتند. «وَ ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء، 15.) ما تا پیامبری نفرستیم، عذاب نمی کنیم.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن مینویسد: یعنی خدای بلند مرتبه نمیخواهد به بندگانش این امکان را بدهد که در برابر او حجت بیاورند که شما ما را که نه از حقیقت آگاه کردید و نه برای ارایه‌ی راه راست به ما تدبیری به کار بستید، اکنون که از سر ناآگاهی راه را اشتباه پیموده ایم چرا ما را مواخذه می کنید. برای از بین بردن چنین بهانه ای خدای بلند مرتبه پیامبران را فرستاد و کتاب ها نازل کرد، تا حقیقت را برای انسانها و جن ها روشن کنند. اکنون اگر آنان راه های نادرست را انتخاب کنند و خدا مجازاتشان کند، مسئولیت تقصیر آنان متوجه خودشان است نه خدای بلند مرتبه.

همچنان تفسیر کابلی مینویسد: حضرت کردگار عادت ندارد که کسی را بدون آگاه ساختن وخبر کردن دراثر ظلم وعصیان او در دنیا یا آخرت گرفتار کرده تباه و هلاك کند. از ینجاست که پیغمبران و نذیران فرستاده که به تمام جنّ و انس، نیك وبد و آغاز و انجامشان را به کمال وضاحت بیان کرده، خبر کنند؛ پس با هرکس به مراتب اعمالش معامله می نماید.

وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ﴿١٣٢﴾

و [در قیامت] برای هر کدام [از دو گروه جن و انس] به سزای آنچه انجام میدادند، درجاتی [از ثواب و عذاب] است؛ و پروردگارت از آنچه انجام میدهند، بی خبر نیست.(۱۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِكُلٍّ»: برای هر کدام، برای هر دو دسته‌ی خوب و بد. «مِمَّا»: از آنچه. به خاطر آنچه.

تفسیر:

پروردگار باعظمت، عادل است و مرتبه‌ی هر کس را طبق عملکرد خود او قرار میدهد. طوریکه میفرماید «وَ لِكُلٍّ دَرَجاتٌ مِمّا عَمِلُوا»: برای هر عمل کننده‌ای از مؤمنان و کافران از دو گروه جن و انس در آخرت، مطابق عملش منازلی است که در نتیجهٔ سعی وکوشش خود در دنیا به آن می رسند اگر عملش نیک باشد بر اساس آن ثواب می بینند و اگر عملش بد باشد، پاداشش بد است یا عقاب دریافت می دارند، یعنی اینکه سعادت و شقاوت انسان، بسته به اعمال اوست.

ابن جوزی گفته است: به این دلیل به درجات موسوم گشته است که در ارتفاع و انحطاط مانند پله ها تفاوت دارند. (ابن جوزی 126/3.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَما رَبُّکَ بِغافِلٍ عَمّا یَعْمَلُونَ(132)»: همهٔ این‌ها از روی حساب دقیقی از جانب الله متعال است که در آن هیچ ظلم و ستمی وجود ندارد. پس مؤمنان دارای درجاتی در نعمت‌اند در حالی که کافران فرومایه در کاتی در دوزخ دارند. بنابراین تفاضل در ثواب و عقاب کاری است کاملاً عادلانه. باید أضافه کرد که: انسان باید باهوش تمام باشد، و نباید فراموش کند که در تحت نظر همیشگی پروردگار با عظمت قرار دارد.

امام ابو یوسف و امام محمد (رحمهماالله) با این آیه استدلال کرده‌اند بر این که: جنیان نیز در برابر طاعت حق تعالی پاداش داده می شوند و به بهشت وارد می شوند. (بنقل از تفسیر «تفسیر انوار القرآن».

خوانندگان محترم!

پس از بیان پاداش نیکوکاران و سزای بدکاران بدفرجام و تبیین درجات مختلف هر دسته و گروهی، خداوند متعال در آیات(133 الی 135) به این حقیقت اشاره میکند که خداوند متعال هرگز به بندگی و عبادت بندگان نیاز وضرورتی ندارد و هیچگاه گناه گنهگاران مقام والای او را نمیکاهد؛ چون از جهانیان بی نیاز است. با این وصف، او بسی مهربان و دارای رحمت فراوان و فراگیر است وهرطور بخواهد، این رحمت بی‌کران رابرهمه، آرزانی میفرماید. سپس تهدیدوار خطاب به مردم میفرماید: هرچه در توان دارید، انجام دهید.

وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ﴿١٣٣﴾

وپروردگارت بی نیاز و صاحب رحمت است، اگر بخواهد همه شما را هلاک مینماید، و پس از شما هر نسلی که بخواهد جایگزین شما میکند، همان گونه که شما را از نسل گروهی دیگر پدید آورد.(۱۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذُوالرَّحْمَةِ»: مهربان. خبر دوم است. «مِن ذُرِّيَّةِ قَوْم ءَاخَرِينَ»: از نژاد کسان دیگری. به جای فرزندان کسان دیگری (توبه / 39). «يُذْهِبْكُمْ»: شما را میبرد، شما را نابود می کند. قوم آخرین: کسانی دیگر.

تفسیر:

«وَ رَبُّکَ اَلْغَنِیُّ»: پروردگار تو بی‌نیاز (از بندگان و عبادت ایشان) است یعنی نه به خودشان نیازی دارد نه به عبادتشان، نه ایمانشان به وی نفعی میرساند، نه کفر و معصیت شان به وی زیانی «ذُو اَلرَّحْمَةِ» اما با وجود این بی نیازی، بر آنان صاحب رحمت و مهربانی است، که رحمت وی بر ایشان با وجود کمال بی‌نیازی، خود بیانگر منت‌های فضل و کرم وی است و از رحمت اوست که آنان را به تکالیف چندی مکلف کرده است تا ایشان را در معرض منافعی همیشگی قرار دهد.

ابن عباس(رض) گفته است: یعنی نسبت به دوستداران و اهل طاعتش رحمت دارد. و دیگران گفته اند: نسبت به تمام خلقش رحمت دارد، از جمله ی رحمتش این که انتقام از مخالفین را به تأخیر می اندازد.

ابو سعود گفته است: این یادآوری در آن مقرر است که مطالب مذکور از قبیل ارسال پیامبران، برای او سودی در بر ندارد، بلکه به خاطر محبت و دلسوزی به بندگان است. (ابو سعود 138/2.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

مهربانی شیوه‌ی پروردگار باعظمت است:

در این جا با توجه به مقام و موقعیت، این جمله دو مفهوم دارد: یکی آن که اگر پروردگارتان شما را به پیمودن راه راست توصیه میکند و از برگزیدن راه و روشی برخلاف حقیقت برحذر میدارد، دلیل آن این نیست که از راست روی شما سودی عاید او میشود ویا ازغلط روی شماضرری متوجه او میگردد.

بلکه در اصل دلیل واقعی آن این است که راست روی شما به سود خودتان و غلط روی شما به زیان خودتان است. پس این سراسر مهربانی اوست که این روش را به شما توصیه میکند که می تواند موجب رسیدن شما به مراتب والا شود و شما را از دنبال کردن راه و روش نادرستی که موجب فرو غلتیدن شما به مراتب پست می گردد برحذر می دارد. دوم این که پروردگارتان سخت گیر نیست و از کیفر دادن شما لذت نمی برد. او در پی غافلگیر کردن و از بین بردن شما نیست که اگر اندک کوتاهی و گناهی از شما سر بزند، او بلافاصله شما را مواخذه کند. در اصل او نسبت به همه‌ی مخلوقاتش مهربان است، با نهایت رحم و کرم خدایی می کند و با انسانها نیز همین رفتار را دارد. به این دلیل است که پیوسته به کوتاهی های شما به دیده ی چشم پوشی می نگرد. شما او را نافرمانی می کنید، مرتکب انواع جرایم می شوید و با وجود نشستن بر خوان نعمت هایش از دستورات او سرپیچی می کنید، اما باز هم او با بردباری و گذشت به شما پیوسته مهلت و فرصت برخاستن، درک کردن واصلاح راه وروش خودتان را میدهد. و اگر او سخت گیر می بود، برای او چندان مشکل نبود که شما را نابود کند و به جای شما قوم دیگری را به صحنه بیاورد و با همه ی انسانها را از صفحه‌ی هستی محو کند و به جای آنها مخلوق دیگری را به وجود بیاورد.

«إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ»: اگر بخواهد همه شما را از میان می برد یعنی اگربخواهد را به عذاب خانمان برانداز نابود می کرد.

«وَ يَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ ما يَشاءُ»: و خلقی دیگر می آورد که بیشتر از شما به امتثال امر و اطاعتش بپردازند.

«كَما أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ(133)»: همانگونه که شما را از دودمان انسانهای دیگری آفریده است (و بر جای دیگرانتان نشانده است).

ابو حیان فرموده است: آیه متضمن برحذر داشتن بندگان است از انتقام و قهر زودرس و نابود شدن از جانب خدا. (بحر 225/4.).

إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴿١٣٤﴾

بی تردید آنچه [از ثواب و عقاب] به شما وعده می دهند، آمدنی است؛ و شما عاجز کننده الله نیستید [تا بتوانید از دسترس قدرتش بیرون روید.] (۱۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَآتٍ»: حتماً آمدنی است. «معجزین»: ناتوان کنندگان، به ستوه آورندگان. «ما انتم بمعجزین»: گریزی ندارید، درمانده نمی کنید.

تفسیر:

«إِنَّ ما تُوعَدُونَ لَآتٍ»: ای کافران! بی‌گمان آنچه (از قیامت و حساب و عقاب و ثواب و اختلاف درجات و درکات) به شما وعده داده می شود، بدون تردید جامه‌ی عمل به خود می گیرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَما أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ(134)»: و شما نمی‌توانید (خدا را) درمانده کنید (و از دست عدالت و مجازات او بگریزید). جمع آوری شما بر او کاملاً سهل و آسان است و هیچ مایۀ نجات و محل التجائی جز به سوی خود او نمی باشد. او هر کسی را که حتی فرار نماید باز می گرداند و هر خواهانی را در می یابد و بر هر غالبی غلبه می کند.

از ابی‌سعید خدری(رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «يا بني آدم، إن كنتم تعقلون فعدوا أنفسكم من الموتى، والذي نفسي بيده إنما توعدون لآت وما أنتم بمعجزين». مؤخذ (رواه البيهقي في شعب الايمان برقم 10564 و ابو نعيم في الحلية 6/91 من طريق محمد بن المصفي). «ای فرزندان آدم! اگر شما اهل خرد و اندیشه هستید، خود را از مردگان بشمارید زیرا سوگند به آن ذاتیکه جانم در ید اوست، آنچه وعده داده شده اید البته آمدنی است و شما گریزنده نیستید».

قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴿١٣٥﴾

بگو: ای قوم من، به جایگاه و منزلت خویش عمل کنید، که من هم (بر اساس جایگاه ومنزلت خود) عمل میکنم، پس به زودی خواهید دانست که سرانجام سرای آخرت از که خواهد بود. یقیناً ظالمان کامیاب نمی‌شوند.(۱۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَلَى مَكَانَتِكُمْ»: آنچه مقدور شماست، هر چه از دستان می آید، به اندازه‌ی قدرت و توان شما، در حالتی که هستید، آنطور که هستید. «مکانت»: قدرت و توان. «عاقبة الدار»: فرجام آن سرای، سرانجام نیک آن جهان، سرافرازی در عالم دیگر، «الظالمون»: ستمگران، کافران.

تفسیر:

پیامبر صلی الله علیه وسلم، چون به راه خود یقین دارد، مأمور است در برخوردهای خود، ثبات و قاطعیّت خود را به دیگران اعلام کند. طوریکه میفرماید: «قُلْ يا قَوْمِ اِعْمَلُوا عَلى مَكانَتِكُمْ»: (ای پیغمبر)! بگو: ای قوم من! (بر کفر خود و دشمنی بامن پایدار بمانید و هرعملی را که میخواهید انجام بدهید.

«إِنِّي عامِلٌ»: به یاد داشته باشید که: سرپیچی مردم، وظیفه‌ی پیامبران را عوض نمیکند. طوریکه میفرماید: «إِنِّي عامِلٌ»: من آن را انجام می دهم که خدایم دستورش را داده است و عبارت است از پایداری بر دینش.

یعنی اینکه شما نمی توانید خدا را عاجز کنید. ای پیامبر! بگو: "ای مردم! شما در جای خودتان عمل کنید و من در جای خود عمل می کنم.».

«فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عاقِبَةُ اَلدّارِ»: ملاك موفقیّت، حسن عاقبت و سرانجام کار است، نه جلوه‌ها و تلاشهای زودگذر. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: بالاخره خواهید دانست که چه کسی سرانجامِ نیک خواهد داشت (و پیروزی در این جهان و سعادت در آن جهان مال چه کسی خواهد شد).

یعنی اگر باوجود تفهیم های من بازهم نمی فهمید و بر ادامه دادن راه نادرست تان پای میفشارید، شما به راه تان ادامه بدهید و اجازه دهید من به راه خویش ادامه دهم، سرانجام کار هرچه که باشد برای شما نیز آشکار خواهد شد و برای من نیز.

«إِنَّهُ لايُفْلِحُ اَلظّالِمُونَ(135)»: آنکه ظالم است نه موفق می شود و نه به هدفش میرسد. و

(c) ketabton.com: The Digital Library

ظالم، رستگار وکامیاب هم نمی شود.
زمخشری فرموده است: آیه باپیش گرفتن مسلک لطیف، متضمن روش برحذر داشتن است، متضمن انصاف درگفتن و ادبی نیکو است، در ضمن شدت وعید را نشان میدهد، وبا اطمینان واعتماد بیان میدارد که برحذر دارنده حق است و برحذر شونده باطل. (تفسیر کشاف 53/2).

خوانندگان محترم!

پس از آن که در آیات قبلی، موضوعاتی تباهی وبربادی وبی مفهومی عقاید و اندیشه‌ی مشرکان را، چون: انکار معاد و زنده شدن و مکافات ومجازات به بیان گرفته شد. اینک در آیات (136 الی 140) بخشی دیگری از سفاهت و نادانی آنان را که در مورد احکام دروغین حلال و حرام، کشت و زرع، انواع ثمر، مالداری، حیوانات شیردار و دارایی گوشت حلال، موضوع زنده به گور کردن دختران مورد بحث قرار داده میشود.

وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿١٣٦﴾

و برای الله از کشت‌ها و چار پایانی که آفریده است نصیبی مقرر کردند (در حالیکه همه از الله است) و (به گمان باطل خود) گفتند: که این قسمت برای الله است و این قسمت برای بتان ماست. پس آنچه سهم بتانشان بود به الله نمیرسید؛ ولی هرآنچه سهم الله بود به بتانشان میرسید. چه بد قضاوت و داوری می‌کنند. (که علاوه بر شرك، حتي خدا را كمتر از بتها مي‌گرفتند)! (۱۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذَرَأَ»: پدید آورد، آفرید. «الْحَرْثِ»: کشت زرع. «الْأَنْعَامِ»: جمع نعم، چهارپایان. «بِزَعْمِهِمْ»: به پندار خودشان، به تصور خودشان. «شُرَكَائِهِمْ»: بتهای بت پرستان، یا خدمتکاران و رؤسای بت خانه ها و معابدشان. «يَصِلُ»: میرسد. «ساء»: چه بد است! چه زشت است!

تفسیر:

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ اَلْحَرْثِ وَاَلْأَنْعامِ نَصِيباً»: درآیات متبرکه ذیل طوریکه در فوق هم بدان اشاره نمودیم، خداوند متعال انواعی چند از احکامی را که اهل جاهلیت برای خود اختراع کرده بودند، اشاره بعمل می آورد: مفسران مینویسند: آنان که از مدار تربیت أنبیاء بیرون رفته و به وادی خیال می‌روند، حرف‌ها و تصمیم هایشان نیز خیالی و بی‌منطق است و خود را مالك همه چیز می دانند و تقسیم بندی می کنند. از جمله یکبار پسران را سهم خود و دختران را سهم الله می دانند.
«أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنْثى»: (نجم، 21) یکبار هم غلّات و حیوانات را بین خدا و بت‌ها تقسیم میکنند. مشرکان می‌پنداشتند سهم بت‌ها غیر قابل تغییر است و آن را خرج بتکده‌ها و خدمه آنها می‌کردند، و سهم خدا را نیز به این بهانه که خدای آسمان‌ها بی‌نیاز است، هنگام کم وکسر آمدن‌ها خرج بتخانه‌ها میکردند. نه خرج کودکان، فقرا و مهمانان.
مشرکان قریش سهمی از محصولات زراعت و چهارپایانی را که خدا آنها را آفریده است برای الله قرار میدهند و به گمان خود میگویند: این برای الله است (و با این سهم به خدا تقرّب می‌جوئیم و بدین منظور آن را به مهمانان و ناتوانان می‌دهیم) و این برای شرکاء (و

(c) ketabton.com: The Digital Library

معبودهای) ما است (و با این سهم نیز به بت‌ها واصنام تقرّب میجوئیم و بدین منظور آن را صرف رؤسا و پرده‌داران و خادمان بتکده ها و معابد می نمائیم).
ابن کثیر گفته است: این بیانگر ذم و توبیخ مشرکین از جانب خدا است. همان مشرکانی که بدعت و کفر و شرک را ابداع کرده و برای خدا که خالق همه چیز است شریک قرار داده اند.
«وَ جَعَلُوا لِلّهِ مِمّا ذَرَأَ» از کشت و زرع و میوه جات و حیواناتی که خدا آنها را خلق کرده و بار آورده است، قسمت و سهمی تعیین کرده اند.(مختصر ابن کثیر 622/1).
«فَقالُوا هذا لِلّهِ بِزَعْمِهِمْ»: بر مبنای زعم و گمان خود و بدون دلیلی شرعی میگفتند: این سهم خدا است. در التسهیل آمده است: زعم را بیشتر برای دروغ به کار می برند. (التسهیل 22/2).
«وَهذا لِشُرَكائِنا»: این هم سهم و قسمت خدایان و بت هایمان می باشد.
ابن عباس(رض) فرموده است: دشمنان خدا وقتی از زمین محصولی به دست می آوردند یا ثمری عایدشان می شد، قسمتی از آن را برای خدا قرار میدادند و قسمتی را برای بت ها. سهم بت ها را از محصول و ثمر نگهداشته و حساب میکردند، واگر چیزی از سهم خدا می‌افتاد آنرا روی سهم بت ها می گذاشتند و می گفتند: خدا بی نیاز است و بت ها محتاجند.(مختصر ابن کثیر 622/1).
از این رو گفت: «فَما كانَ لِشُرَكائِهِمْ فَلا يَصِلُ إِلَى اَللّهِ»: آنچه به بت ها تعلق داشت چیزی از آن به خدا نمی رسید، «وَماكانَ لِلّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلى شُرَكائِهِمْ» اما آنچه سهم خدا بود به بت هایشان می رسید.
مشرکان با در نظرداشت اینکه بت‌ها را شریك الله متعال می پنداشتند، ولی برای خداوند موقعیّت بخصوصی از عزّت و غنا قائل بودند و تلفات را از سهم خدا کم میکردند ومیگفتند: او نیازی بدان ندارد. مجاهد گفته است: بر قسمتی از محصول نام خدا را می بردند و قسمتی نیز برای بت هایشان، اگر باد از سهم خدا چیزی را روی سهم بت‌ها می‌انداخت، آنرا رها کرده، و آنچه را از سهم بت‌ها روی سهم الله می‌انداخت، آنرا باز میگرداندند، و اگر با قحطی و کمبود مواجه می شدند سهم الله را می خوردند و سهم بت ها را نگهمیداشتند.
«ساءَ مايَحْكُمُونَ(136)» این حکم آنها امری زشت وظالمانه است.

وَكَذَلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴿١٣٧﴾

و این چنین برای بسیاری از مشرکان، شیاطین‌شان کشتن فرزندانشان را زیبا جلوه دادند، تا هلاکشان کنند و دینشان را بر آنان مشتبه گردانند، و اگر الله میخواست آنهاچنین نمیکردند. پس آنانرا بادروغهایی‌که میبافند بگذار.(۱۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِيُرْدُوهُمْ»: تا نابودشان کنند، این که آنان را به هلاکت اندازند. «لِيَلْبِسُوا»: تا مشتبه سازند، تا به هم آمیزند، تا پوشیده دارند. «يَفْتَرُون»: دروغ سر هم کنند، دروغ بسازند.

تفسیر:

«وَكَذٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلادِهِمْ شُرَكاؤُهُمْ»: و آنگونه که شیطان برای مشرکان قرار دادن قسمتی را به خدا و قسمتی دیگر را به بت‌ها مزین کرد، همین‌گونه

(c) ketabton.com: The Digital Library

شیطان برای آنها کشتن فرزندان‌شان از ترس فقرو زنده به گور کردن اولادشان را برایشان مزین نمود.
با تأسف باید گفت که فهم وبینش غلط و خرافی، سبب می شود که انسان، فرزند خود را پای بت سنگی و چوبی قربانی کرده و به آن افتخار نماید.
زمخشری فرموده است: در زمان جاهلیت مردم قسم میخوردند که اگر دارای فلان تعداد پسر بشوند یکی را سر می برند. عبد المطلب چنان قسمی را یاد کرده بود. (تفسیر کشاف 54/2).
«لِيُرْدُوهُمْ وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ»: این تزیین مبتنی بر دروغ و افترا بود تا پدران با کشتن نفس‌های حرام و ریختن خون انسان‌های معصوم هلاک شوند و احکام بر آنها خلط گردد و نتوانند بین حلال و حرام فرق قایل شوند.
«وَلَوْ شاءَ اَللّٰهُ ما فَعَلُوهُ»: اگر الله می خواست، چنان عمل زشت و ناپسندی را نمی کردند.
«فَذَرْهُمْ وَ ما يَفْتَرُونَ (137)»: باید گفت که: پیامبر، مسئول ابلاغ است نه اجبار، اگر مردم گوش نکردند، آنانرا رها کرده و به سراغ دل‌های آماده میرود. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: آنها را با دروغ و افترایی که برای الله می سازند، به حال خودشان رها کن. این بیان به معنی تهدید و وعید است.
در ضمن قابل یادآوري است که: افکار و رفتار منحرفان، نباید حقّجویان را دلسرد کند.

أنوع کشتن فرزندان:

مشرکان موجودیت دختر را ننگ بحساب وآنان را زنده به گورمیگردند: «أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرابِ» (نحل، 59.): و برخی از مشرکن می گفتند که گویا خرج و مصارفی ندارم و باید آنان را از بین ببرم، «خَشْيَةَ إِمْلاقٍ» (نحل، 59.): ویاهم این کشتن را نوعی قرب به بت‌ها بحساب می آوردند.
بصورت کل کشتن فرزندان به سه صورت در میان عرب ها رواج داشت و در قرآن به هر سه صورت اشاره بعمل آمده است:

1 - کشتن دختران از ترس اینکه کسی داماد آنان شود، یا در جنگ های قبیله ای به دست دشمن اسیر گردند و یا به گونه ای دیگر موجبات عار و ننگ را برای آنان فراهم آورند.
2 - کشتن فرزندان ازترس اینکه مبادا توان حمل باربزرگ کردن آنانرا نداشته باشند و به دلیل کمبود امکانات زندگی، تبدیل به باری غیر قابل حمل گردند.
3 - کشتن فرزندان به عنوان قربانی برای خوشنودی خدایان و معبودان خود.

داستان آموزنده :

قرطبی در تفسیر خود آورده است که یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم همیشه پریشان و افسرده بود و پیامبر صلی الله علیه وسلم از او پرسید چرا غمگین و افسرده هستی؟ گفت: یا رسول الله! در عهد جاهلیت مرتکب گناهی شده ام، هر چند مسلمان شده ام اما میترسم الله آن را نبخشاید، فرمود: گناهت را به من بگو: گفت: من از جمله افرادی بودم که دختران خود را به قتل می رساندند، دارای دختری شدم، زنم از من التماس کرد او را نکشم، آن را گذاشتم تا اینکه بزرگ شد و یکی از زیباترین زنان شد، از او خواستگاری کردند، اما غیرت در قلبم رخنه کرد، نتوانستم تحمل کنم او را شوهر بدهم، یا او را در منزل بدون شوهر بگذارم. به زنم گفتم می خواهم نزد خویشاوندانم بروم، دختر را بامن

(c) ketabton.com: The Digital Library

بفرست، ازاین امرمسرور شد، واو را با لباس و زیورملابس کرد، ازمن قول وتعهد گرفت که به او خیانت نکنم. او را به سر دهانه‌ی چاهی بردم و چاه را نگاه کردم، فهمید که میخواهم او را به چاه بیندازم، دست به دامنم گرفت و گریان کرد، دلم به رحم آمد، سپس چاه را نگاه کردم، حمیت بر من مستولی شد و شیطان بر من غلبه کرد. او را به پشت در چاه انداختم، و ایستادم تا صدایش قطع شد و برگشتم. از این داستان پیامبر صلی الله علیه وسلم ویارانش گریه را سر دادند و فرمود: اگر به سبب گناه زمان جاهلیت کسی را مجازات وسزا داده بودم تو را کیفر میدادم. (تفسیر قرطبی 97/7).

توجه بفرمایید: درجهان امروزی ما اگرچه به ظاهر دختران، زنده به گور نمی شوند اما نوع برخورد با دختران، و آنان را به صورت «مانکن» و وسیله ی تبلیغ کالا قرار دادن در مغازه ها ورسانه ها تلویزیون ها، فیسبورک ها و فلم های سینمایی...؛ و صرفاً وسیله‌ی تمتع نفسانی ساختن؛ مرگی انسانی است که بسی از مرگ جسمانی، بدتر است.

وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴿١٣٨﴾

و به گمان بی اساس خود گفتند: این چهار پایان و زراعتی که [سهم خدا و بتان است، خوردنش] ممنوع است، فقط کسی که ما بخواهیم باید از آنها بخورد، و [اینها] چهارپایانی است که سوار شدن برپشت آنان حرام است، و [نیز آنان را]چهار پایانی [بود]که [هنگام ذبح] نام الله رابر آنها ذکر نمی‌کردند، در حالیکه [این سنت ها و قوانین را به دروغ] به الله نسبت می دادند؛ به زودی الله آنان را در برابر آنچه دروغ می بستند، مجازات خواهد کرد.(۱۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حِجْرٌ»: ممنوع، حرام [حجر: محجور]. «ظُهُورُهَا»: جمع ظهر، پشت های آنها، کنایه از سوار شدن بر آنها. «افْتِرَاءً عَلَيْهِ»: دروغ بستن براللّه.

تفسیر:

در دو آیه‌ی متبرکه قبلی، عقائد خرافی مشرکان در باره‌ی سهم خدا و بت‌ها از محصولات زراعتی و چهارپایان مطرح گردیده بود. در این آیه مبارکه چگونگی مصرف سهم بت‌ها بیان شده که احدی حقّ استفاده ندارد، مگر خادمان بت ها و بتکده ها. با توجّه به محتوای این آیه، مشرکان چهار انحراف داشتند:

1 - ممنوع شمردن بعضی از چهارپایان.
2 - ممنوع شمردن بعضی از محصولات زراعتی.
3 - ممنوع کردن سواری برخی از چهارپایان.
4 - نبردن نام خدا به هنگام ذبح حیوانات.

ولی قرآن عظیم الشأن، هدف آفرینش چهار پایان را همان سوار شدن و حمل و باربری بر آنها و استفاده از گوشت آنها می داند: «جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعامَ لِتَرْكَبُوا مِنْها وَمِنْها تَأْكُلُونَ» (غافر، 79) و تحریم بهره برداری از چهارپایان را، از بدعت‌های جاهلی می شمرد که در آیه 103 سوره‌ی مائده نیز بیان شده است.

«قالُوا هذِهِ أَنْعامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ» نوع سوم ازانواع احکام ساختگی اهل جاهلیت این بود: که مشرکین بطور افترا میگفتند: این حیوانات و این زرع را به خدایان خود اختصاص داده،

(c) ketabton.com: The Digital Library

و برای غیر آنان حرام و ممنوع است. یعنی: حرام و ممنوع (قرنطینه) است زیرا به بتان ما اختصاص دارد.
رسم عرب ها بر این بود که در باره‌ی برخی جانورها یا محصولات برخی از مزرعه‌ها نذر میکردند وآنها رابه برخی پیشگاه، جناب، حضرت، ویا شخصیت ها اختصاص می دادند. هرکسی نمیتوانست از این نذورات استفاده کند، بلکه برای استفاده از آنها ضابطه‌ی مفصلی داشتند که براساس آن تنها افراد مخصوص ازانواع خاصی ازنذرها میتوانستند استفاده کنند. پروردگار باعظمت ما در این جا نه تنها این فعل آنان را شرک قرار می دهد، بلکه این مطلب را نیز بیان میکند که این ضابطه و رسم و رواج ساخته و پرداخته‌ی خودشان است. یعنی خدایی که این نذرها و نیازها را از رزق و روزی ای که او عطا کرده است می دهند، نه دستور این نذرها و نیازها را داده است و نه در رابطه با استفاده از آنها این محدودیت ها و ضوابط را مقرر داشته است. همه‌ی این خرافات را بندگان خودسر و یاغی از خود ساخته و پرداخته اند.
«لایَطْعَمُها إِلاّ مَنْ نَشاءُ بِزَعْمِهِمْ»: «و جز کسی‌که ما بخواهیم، هیچکس نباید ازآن بخورد، بەگمان باطل وداشتن دلیل وبرهان خودشان» وآنان خدمتگزاران بتان و مردان بودند که منحصراً حق استفاده از آن اموال را داشتند.
باید بعرض برسانم که: احکام دین باید منسوب به الله باشد، نه بر پایه‌ی گمان، خیال، قیاس و استحسان.
«وَأَنْعامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُها»: همچنان سوار شدن بر برخی از شتران را بر خود حرام نموده، مانند بحایر و سوائب و حوامی. و این تحریم ها راهم به دروغ بر خدای تعالی نسبت دادند،
«وَأَنْعامٌ لایَذْکُرُونَ اِسْمَ اَللّهِ عَلَیْهَا»: **و چهارپایان دیگری است که در وقت ذبح آنها اسم خدا را بر آنها نمیگیرند»** بلکه نام بت‌ها را بر آن می خواندند.
این نوع سوم از چهارپایان ذکرشده در این آیه است و آن عبارت از: چهارپایانی است که آنها را به نام بتانشان و برای آنان ذبح می‌کردند، نه به‌نام خداوند متعال. بعضی گفته‌اند: مراد آیه این است که حتی آنان سوار بر این چهارپایان به مناسک حج هم نمی رفتند تا بر پشت آنها نام الله را یاد نمایند.
از روایات طوری معلوم میشود که عرب ها درباره‌ی برخی از جانوران نذری این عقیده را داشتند که نباید نام خدا را بر آنها برد. سوار شدن بر آنها برای حج ممنوع بود، چرا که درحج می باید لبیک اللهم لبیک می گفتند، همچنین مواظب بودند که به هنگام شیر دوشیدن از آنها، به هنگام سوار شدن بر آنها، به هنگام ذبح کردن آنها و به هنگام خوردن گوشت آنها نام خدا بر زبان نیاید.
«اِفْتِراءً عَلَیْهِ» «همه‌ی این ها را به دروغ به خدا نسبت داده اند.»
تحریم حلال‌ها و تحلیل حرام‌ها، افترا بر خداست،یعنی این قواعد و ضوابط را خدا مقرر نداشته است، اما به گونه ای بر آنها عمل می شود که گویا خدا آنها را مقرر کرده است و برای این باور و پندارشان نیز هیچ سند و مدرکی ندارند و تنها سند آنان این است که رسم نیاکان ما این بوده است.
«سَیَجْزِیهِمْ بِما کانُوا یَفْتَرُونَ(138)»: باید گفت که: بدعت‌گذاران، در انتظار مجازات قوانین موهوم خود باشند. حساب اینها به سبب کذب‌شان برخداست تا سزای اعمال بد و

(c) ketabton.com: The Digital Library

بهتان گناه آلودشان را بدهد. چهارپایان و محصولات زراعتی روزی خداست پس لازم است به نام خدا باشد و هیچ چیزی از آن به غیر خدا صرف نشود.
طوریکه ملاحظه فرمودید: دین مقدس اسلام دینی جامعی است که حتّی انحراف در بهره‌گیری از حیوانات را هم تحمّل نمی‌کند.
وقتی قرآن، از بی‌مصرف ماندن حیوان و تحریم سوارشدن بر آن نکوهش میکند، به طریق اولی از بی‌مصرف ماندن انسان‌ها، منابع، سرمایه‌ها واستعدادها بیشتر نکوهش می‌کند.

وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴿١٣٩﴾

و گفتند: هر آنچه در شکم این چهار پایان است برای مردان ما حلال و برای زن‌های ما حرام است، و اگرمردار باشد (مرده به دنیا آمده باشد) زن و مرد در آن شریک می‌باشند، الله به سبب این گفتار آنها را سزا خواهد داد. چون او حکیم (و) داناست.(۱۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَالِصَةٌ»: پاک، حلال. «أَزْوَاجِنَا»: زنان ما، خانمهای ما. «وَصْفَهُمْ»: توصیف آنان. باید گفت که: آشنایی با خرافات دوران جاهلیّت، انسان را با زحمات پیامبر صلی الله علیه وسلم برای هدایت آنان آشنا ساخته، روح قدر شناسی را در انسان، زنده و شگوفا می‌کند.

تفسیر:

«وَقالُوا ما فِي بُطُونِ هذِهِ اَلْأَنْعامِ خالِصَةٌ لِذُكُورِنا» و (از دیگر عقائد خرافی مشرکان، این بود که) می گفتند: آنچه در شکم این چهارپایان (نذر شده برای بت‌ها) است، (اگر زنده به دنیا آید) مخصوص مردان ماست، «وَ مُحَرَّمٌ عَلى أَزْواجِنا» و بر زن‌ها حرام است و نباید از آن بخورند. در این ایه مبارکه به وضاحت می بینیم که: تبعیض بی‌جا میان زن و مرد، ازجمله عملی جاهلی وبه نزد دین اسلام عمل مطرود است.
«وَ إِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكاءُ»: اگر مرده تولد گردد هم بر زنان حلال است و هم بر مردان. طوریکه ملاحظه میداریم؛ در جاهلیّت، تحقیر زن تا آن حد بود که در برخی موارد از حیوان سالم حق استفاده ای را نداشت و فقط در گوشت حیوان مرده شریك می شد.
از ابن عباس(رض) روایت شده است که فرمود: «اگر گوسفند، جنین نر میزایید، آنرا ذبح می‌کردند و فقط مردان حق تناول از آن را داشتند نه زنان و اگر جنین ماده می‌زایید، آن را رها کرده و ذبح نمی‌کردند و اگر جنین، مرده متولد می‌شد، مردان و زنان همه در آن شریک بودند چنان‌که حق تعالی در این آیه فرموده است».
«سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ»: این عقیدۀ آنها مبتنی بر دروغ و بهتان و یک ادعای بدون دلیل است که به زودی خدای‌تعالی آنها را به سبب این افترای‌شان گرفتار عذاب مینماید، چون احکام از شریعت الله متعال برگرفته می‌شود.
«إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ(139)»: زیرا خدای تعالی در آنچه مشروع می‌کند حکمت دارد واحکامش از روی علم و دانش صادر میشود و فرمانش مبتنی بر قدرت و توانائی و تدبیر او از روی دقت و درست انجام دادن است.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴿١٤٠﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسلماً آنها که فرزندان خود را از روي سفاهت و ناداني کشتند زيان ديدند و آنچه را الله به آنها روزي داده بود بر خود تحريم کردند و بر الله دروغ بستند، آنها گمراه شدند و (هرگز) هدايت نيافتند.(۱۴۰)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«سَفَهاً»: سفاهت، نادانی.

تفسير:

«قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ»: **«هرآينه کسانی که فرزندان خود را»** يعنی: دختران خود را از روی جهالت **«کشتند»** با زنده به گور کردنشان.

جهالت و سفاهت، عامل خسارت است. خسارت‌هايی چون: از دست دادن فرزند، عاطفه و نعمت های حلال و کسب دوزخ و سزای الهی.

مفسر زمخشری فرموده است: اين آيه در رابطه با ربيعه و مضر و ساير طوايفی که دختران خود را ازبيم اسارت وفقر، زنده به گور ميکردند نازل شده است. «سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ» از روی سفاهت، نادانی و بی عقلی و جهالتشان به اينکه خدا روزی خود آنان و فرزندانشان را می دهد.

سفاهت: عبارت از سبک مغزی، بيعقلی و نادانی است. بلی! آنان از روی جهل و بيعقلی ندانستند که اين الله متعال است که روزی دهنده فرزندان‌شان است، نه خودشان **«و»** نيز زيانکار شدند کسانی که «وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ» **«آنچه را خداوند روزيشان داده بود، حرام کردند»** از چهارپايانی که آنها را «بحيره» و«سائبه» می‌ناميدند. بايد گفت که: تحريم نابجای حلال‌ها، افتراء بر خداوند متعال می باشد.

«افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ»: از روی دروغ و افترا بستن به الله، زيرا خدای سبحان و تعال هيچ چيز از اين اشيا را حرام نکرده است. يعنی هلاک شد آن کس که آنچه را خدای تعالی حلال نموه حرام و اين تحريم را به الله متعال نسبت داد. وبايد گفت که: تنها حق تعالی قانون گذار است و او اين کار را بر زبان پيامبران و از طريق کتاب های خود به انجام می رساند.

«قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ(140)»: اما انسان! پس گمراه‌تر، ذليل‌تر و کوچک‌تر از آن است که دست به تحليل و تحريم بزند و قانون وضع کند «إِنِ الحُكمُ إِلَّا لِلَّهِ»:«حُکم جز برای خدانيست» وهرکس دست به‌چنين اعمالی بزند در واقع بر مرکب سرکشی سوار شده و راه هدايت را گم کرده است؛ زيرا او حق خالق را به مخلوق داده و اين امر بدکارگی و ضياع حقوق است.

از ابن عباس(رض) روايت شده است که گفته است: اگر دوست داری از نادانی اعراب باخبر شوی، آيات بعد از آيه‌ی يک صد و سی از سوره‌ی انعام را بخوان:

قَدْ خَسِرَ اَلَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلادَهُمْ سَفَهاً بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا ما رَزَقَهُمُ اَللّهُ اِفْتِراءً عَلَى اَللّهِ قَدْ ضَلُّوا وَما كانُوا مُهْتَدِينَ. (مختصر ابن کثير 624/1).

خوانندگان گرامی!

در آيات متبرکه (141 الی 144) در مورد دلايل گويای قدرت پروردگار بحث بعمل آمده است.

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴿۱۴۱﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

و (الله) اوست که باغهایی آفرید، که برخی درختان آن برداشته شده بر پایه‌ها است وبرخی هم غیر برداشته شده بر پایه‌ها است، و درخت خرما و کشتزار، با طعمهای گوناگون، و زیتون و انار، (در شکل) مشابه به یکدیگر، و (در مزه و لذت) مشابهت ندارند. چون میوه دهند و میوه آن پخته شود پس از آنها بخورید. و در روز درو حق آن را (عشر آن را) نیز بپردازید. و اسراف مکنید چون که الله اسرافکاران را دوست ندارد.(۱۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْشَأَ» (نشأ): آفرید، کم کم پدید آورد. «جَنَّاتٍ»: باغها، جمع جنت، وجه تسمیه اش به «جنت» آن است که شاخ و برگ درختان زمین را می پوشاند یا نعمتهایش از تصور انسان، پوشیده است.

«مَعْرُوشَاتٍ»: درختانی مانند درخت انگور که به اطراف چیزهایی چون داربست و تکیه‌گاه و پایه‌های پیرامون خود، میپیچد و شاخه‌هایش رشد میکند وقد میکشد.

«وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ»: درختانی بدون تکیه‌گاه و داربست و پایه که بر تنه‌ی اصلی خود قرار میگیرند یا روی زمین میخزند. «أُكُلُهُ»: میوه ها، آنچه خوردنی باشد، دانه ها.

«الرُّمَّانَ»: انار.

«مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ»: همانند و ناهمانند، همگون و ناهمگون.

«حَصَادِهِ»:درو، چیدن میوه، وقت رسیدن ثمروبرداشت محصول (تفسیرفرقان)

قابل دقت وتوجه است:

که دراین آیة مبارکه، درس خدا شناسی را همراه با اجازه مصرف خوارکی‌ها و رسیدگی به طبقات محروم و اِنفاق به آنان و اِعتدال داشتن و زیاده روی نکردن در مصرف و اِنفاق را بیان می‌کند.

در ضمن قابل یادآوری است طوریکه در سورة «ن و القلم» آمده است که خداوند متعال باغ کسانی را که تصمیم گرفتند شبانه و به دور از چشم فقرا میوه‌ها را بچینند و به آنها ندهند، سوزاند.

تفسیر:

«وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ»: و (الله) اوست که باغهایی آفرید، که برخی درختان آن برداشته شده بر پایه‌ها است و برخی هم غیر برداشته شده بر پایه‌ها است. «معروشات / استوار بر پایه» یعنی: مسموکات / برافراشته. «وغیر معروشات/ وغیر استوار بر پایه و نا افراشته) یعنی: آن که روی زمین رها شده و افراشته نشده باشند. برخی از مفسران گفته اند مراد از معروشات آن درختانی هستند که مردم آنرا درکشتزاران و جاهای آباد کاشته و افراشته و مورد اهتمام قرار داده باشند و «غیر معروشات» آن درختانی هستند که به صورت خود رو در بیابان ها وجنگل ها روییده باشند که به آن غیر معروش میگویند.

برخی از مفسران مینویسند: درختان (مَّعْرُوشَاتٍ)، درختانی است که بر روی زمین پهن میشود، مانند انگور و خربزه و بادرنگ و غیره، یا به وسیله ستونها برپا میشود تاشاخه‌ها برآن فرو غلتد و درختان بدون داربست (غَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ)، درختانی است که برساق خود ایستاده باشد، مانند درخت خرما وسایر درختان ستون‌دار.

باید گفت که: تنوّع میوه ها و محصولات زراعتی، آن هم از یك آب و خاك، نشانه قدرت الهی است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ»: و برای شما درخت خرما را خلق نموده که هم میوه است و هم قوت. وکشت و زرع های گوناگونی را برای شما پدید آورد که رنگ وبو ومزه وحجم با هم متفاوت بوده و به عنوان قوت از آنها استفاده میکنید.
«وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ»: و زیتون وانار را برای شما آفریده است که در رنگ و شکل با هم شباهت دارند اما در طعم و مزه شبیه نیستند.
«كُلُوا مِن ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ»: ای مردم! از این میوه ها بعد از رسیدن به مرحلۀ پختگی در حالی بخورید که شکر الله را برجای آورید، «وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» هنگام رسیدن و برداشت محصول، آمادگی انسان برای انفاق بیشتر است، پس فرصت را از دست ندهیم. و در روز درو و برداشت آنها زکات و صدقات (عشر آن را) ادا نمائید تا مایۀ پاکی و نمای مال و اظهار همدردی با فقرا و مساکین باشد.
مفسر تفسیر کابلی مینویسد: البتّه، درباره دو چیز غور کنید: اول اینکه به مجرّد درویدن و چیدن، حقّ الله را اداء نمائید؛ دیگر آنکه زاید وبی‌جا صرف مکنید؛ از حقّ الله در اینجا مراد چیست؟ علماء را در این‌باره اقوال مختلف است. ابن کثیر را رأی براین است که ابتدا درمکّة معظّمه از محصول مزارع و باغ واجب بود که چیزی حصّه به مساکین و بینوایان جدا کنند. در مدینه منوّره به سال دوّم هجرت مقدار و غیره تعیین و تفصیل یافت که از محصول زمین للمی (به شرطی که خراجی نباشد) دهم و از زمین آبی بیستم حصّه واجب میباشد.
ابن عباس (رض) گفته است: یعنی روزی که این میوه ها و حبوبات و زن میشوند، زکات شرعی آنها را بپردازید. (مختصر ابن کثیر 624/1).
به قولی: این آیه مبین فرضیت ادای زکات کشت و میوه است. به قولی دیگر: بر مالک واجب است تا در روز درویدن و چیدن کشت و میوه، بر مساکینی که بر سر چیدن محصول حاضرند، مقداری از آن؛ چون یک مشت، یا یک دسته و مانند آن بدهد وآنان را محروم نکند. امام ابو حنیفه(رح) با تمسک به این آیه و عام بودن حدیث نبوی ای که بخاری آن را در این مورد از ابن‌عمر(رض) روایت کرده‌است، پرداخت زکات را در هرآنچه که از زمین میروید، چه مواد خوراکی باشد یا غیرآن - بجز هیزم و علف خشک و سبزیجات تازه و انجیر و شاخه خشک درخت خرما و نی‌بوریا (اقارون) و نی‌شکر - واجب دانسته است. آن حدیث شریف به روایت ابن‌عمر(رض) این است: «در آنچه که آسمان آن را آب می دهد، عشر است و در آنچه که به وسیله شتر یا به وسیله دلو و چرخ آبکش‌آبیاری می شود، نصف عشر است». اما رأی جمهور فقها بر این است که: زکات در کشت و میوه واجب نیست، مگر در آنچه که قابل بهره‌برداری غذایی و قابل ذخیره‌کردن باشد. وقت وجوب زکات به‌قول راجح که همانا رأی امام ابوحنیفه(رح) است روز چیدن یا روز درو کردن است. (بنقل از تفسیر انوار القرآن).
«وَلَاتُسْرِفُوا إِنَّهُ لَايُحِبُّ ٱلْمُسْرِفِينَ(141)» مقدار مصرف، محدود به عدم اسراف است طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: و از حدود شرع در انفاق یا نگهداشتن اموال تجاوز نکنید و باید که در این کار نه اسراف باشد و نه بخل که خداوند متعال نه انسان‌های بخیل را دوست دارد و نه اسرافگران را، بلکه او انسان‌های سخاوتمند و دارای اخلاص را دوست می دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

امام طبری فرموده است: آنچه که من می پسندم همان نظر «عطاء» است که میگوید: نهی از اسراف در تمام زمینه ها است.(طبری 176/12.).
هکذا از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که دین اسلام، دین اعتدال است، هم تحریم نابجا را ممنوع قرار داده است که (تفصیل آن در آیه قبلی) گذشت و هم مصرف بی‌رویّه را.

شأن نزول آیه مبارکه:

ابن جریج دربیان شأن نزول آیة مبارکه می نویسد: آیه «وَلا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لايُحِبُّ اَلْمُسْرِفِينَ»: دربارة ثابت بن قیس بن شماس نازل شد است. که او خرمای ۵۰۰ نخل را چید و همه میوه آن را در میان نیازمندان پخش کرد و حتی یک دانه از آن را به خانه خود نیاورد. همچنین خدای متعال در آیه ای دیگر میفرماید: «ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورة» لإسراء، 29).

وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴿١٤٢﴾

و نیز (آفرید)، چهار پایانی که بار میبرند و بعضی که از پشم و موی آن فرش ساخته میشود (و یا حیوانی که مانند فرش در زمین خوابانیده و ذبح میشوند) از هر چه الله به شما روزی داده است بخورید و از قدمهای شیطان پیروی مکنید، چون او دشمن آشکار شماست.(۱۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَمُولَةً»: حیوانات بارکش مانند: شتر، گاو. «فَرْشًا»: حیواناتی که موی و پشم و مو دارند مانند: بز و گوسفند و یا گاو و شتر چند ماهه.
بیشتر از مفسّران، کلمه‌ی «حَمُولَةً» رابه معنای حیوانات باربردانسته‌اند، و «فرش» را حیوانات غیر باربر معنا کرده‌اند. «خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ»: جمع خطوه، گام های شیطان، راه های ناراست آن، وسوسه هایش.
در آیة متبرکه قبلی به نعمت‌های خداوند متعال در محصولات زراعتی اشاره بعمل آمده بود، اینک در این آیه مبارکه به مالداری و انواع استفاده ای که انسان از حیوانات بعمل می آورد.

تفسیر:

«وَ مِنَ اَلْأَنْعامِ حَمُولَةً وَ فَرْشاً»: وخداوند متعال برای شما چهارپایانی آفرید که شما را حمل میکنند؛ زیرا از أجسامی بزرگ و نیرو و بلندی برخوردارند مانند شتر. و برای شما حیوانات دیگری آفرید که در آن منافع دیگری غیر از سوار شدن است مانند گاو و گوسفند.
ابن أسلم گفته است: «حموله» حیوانی است که برای سواری از آن استفاده میشود و «فرش» حیوانی است که گوشت آن خورده شده و شیرش دوشیده میشود. بعضی گفته أند: حموله؛ شتران بزرگ سال اند. و فرش: شتران خرد سال که بر آن ها بار حمل نمی شود.
«كُلُوا مِمّا رَزَقَكُمُ اَللّهُ»: از این حلال پاکیزه ونعمتهای را پروردگار باعظمت اعطا فرموده است، بخورید از میوه‌ها وکشت وزراعتتان ونیز از چهارپایان؛ چرا که خداوند تمامی آنها را رزق شما قرار داده است. بصورت کل باید گفت که: قانون کلی در استفاده از گوشت حیوانات، حلال بودن مصرف آنهاست، مگر آنکه دلیلی بر حرمت آن در شرع بیان گردیده باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در ضمن نسبت به خوردنی‌ها باید مواظبت و احتیاط لازم خود را بخرج دهیم زیرا اوّلین اهرم شیطان برای گمراه کردن حضرت آدم، از خوردنی های غذا اغاز یافت.
«وَلا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ اَلشَّيْطانِ»: در أمر «تحریم» و «تحلیل» همانند جاهلان از راه شیطان و أوامر ودستورات او پیروی نکنید. متوجه باید بودکه: سیاست شیطان، أنحراف تدریجی است انسانها است؛ نه انحراف دفعی.
«إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ(142)»: همانا شیطان به صورت آشکار با شما دشمنی وعداوت دارد و شما را از طاعت خدای تعالی باز می دارد و به سوی معصیت‌هایی همچون بت‌پرستی وارتکاب گناهان وخوردن حرام فرا میخواند. پس همیشه شیطان لعین را در امر دینتان متهم و محکوم بدانید.

ثَمانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴿١٤٣﴾

(الله برای شما حلال کرده است) هشت جفت، از گوسفند، نر و ماده و از بز، نر و ماده. بگو: آیا، آن دو نر را حرام کرده است یا آن دو ماده را؟ یا آنچه را در شکم ماده‌ها است؟ با علم یقینی و دانش به من خبر دهید اگر (در دعوای تان) صادق هستید.(۱۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ثَمانِيَةَ أَزْوَاجٍ»: هشت نوع، نوع شتر نر و ماده [ابل و ناقه] گاو و ماده گاو [ثور و بقره]، قوچ و گوسفند یا میش[کبش و نعجه]، بز نر و ماده [تیس و عنز] پس ثمانیه ازواج، چهار نوع نر و چهار نوع ماده است. «الضَّأْنِ»: گوسفند. «المعز»: بُز. «آلذكرين»: آیا دو تا نر؟ «الانثيين»: دو تا ماده.

تفسیر:

درباب شأن نزول این آیة مبارکه مفسران نوشته‌أند: مالک بن عوف و یارانش گفتند؛ آنچه در شکم این چهارپایان «بحیره» و «سائبه» است خاص مردان ماست، لذا فقط برای آنها حلال است و بر همسران ما حرام می‌باشد پس نازل گردید:
«ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ مِنَ اَلضَّأْنِ اِثْنَيْنِ وَمِنَ اَلْمَعْزِ اِثْنَيْنِ»: از میان چهارپایان هشت جفت را بیافرید و خوردن تمام آنها را برای شما حلال کرد، از گوسفند نر و ماده آفرید و همچنین از بز.
چهارپایانی که خداوند متعال برای مردم آفرید هشت نوع از میان شتر، گاو، بُز، و گوسفند نَر و ماده است.
مفسر قرطبی فرموده است: یعنی هشت نوع را بیافرید و در نزد عرب برای این که هر کدام از این هشت نوع زوج نامیده شوند، به فرد دیگری نیازمندند، پس، زوج بر نر و ماده اطلاق مي شود و زوجین «ضأن» عبارتند از «کبش» و «نعجة» و زوجین «معز» عبارتند از «تیس» و «عنز».
«قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ اَلْأُنْثَيَيْنِ»: ای محمد! با لحنی آکنده از توبیخ و سرزنش به آنها بگو:آیا خدای تعالی گوسفندان نَر را حرام نموده است؟ اگر گفتند بلی دروغ گفتند چون خود آنها گوسفندان و بزهای نَر را حرام نکردند.
باید یادآور شد که: حلال بودن نیازی به دلیل ندارد زیرا اصل در خوردنی‌ها حِلّیّت است بلکه حرام بودن ضرورت به دلیل دارد.
«أَمَّا اِشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحامُ اَلْأُنْثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ(143)»: همچنان ازآنها سوال کن آیا خدای‌تعالی حمل مادهٔ بز وگوسفند را حرام نموده است؟ اگر قایل به تحریم شدند

(c) ketabton.com: The Digital Library

بازهم دروغ گفتند، زیرا خود آن‌ها تمام آنچه را ماده گوسفندان حمل میکنند حرام نمی نمایند. به آنها بگو به من ازدلیل خود دراین باره خبردهید آنهم اگر بر صحت نظر خویش در خصوص تحریم این أنواع یقین و باور دارید. سخن اینها تهمت، دروغ و افتراء بر خداست زیرا انسان مشرک در معتقدات، اخلاق، خورد و نوش و تمام جوانب زندگی خود گمراه است.

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: تحلیل و تحریم أشیاء محض به حکم الهی است؛ پس شما که از آنها نر یا ماده یا چوچه را که در شکم ماده است، درباره همه مردم یا درباره بعضی حرام قرار میدهید، چنانکه در آیات گذشته ذکر شد، چه سند دارید؟ هرگاه سندی ندارید که آنرا حکم خدا ثابت کند، پس چیزهایی را که الله متعال آفریده حلال یا حرام گفتن عیناً چنان است که معاذ الله مقام خدایی را به خود تجویز کنید؛ یا عالما و عامداً به الله متعال اِفترا بندید. این هر دو صورت مُهلِك و تباه کننده است.

قابل یادآوری است که: این آیه بیانگر جهل أعراب قبل از اسلام در مورد آن چیزهایی است که بر خود از چهارپایان تحریم می‌کردند. یعنی الله متعال میفرماید: مانه این چهارپایان ونه چیزی ازانتاج آنها را بر شما حرام نساخته‌ایم، بلکه همه آنها را برای بهره برداری بنی آدم آفریده‌ایم.

وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴿١٤٤﴾

و (الله آفرید) از شتر نر و ماده و از گاو نر و ماده، بگو: آیا آن دو نر را حرام کرده است یا آن دو ماده را یا آنچه را که در شکم ماده‌ها است؟ آیا شما حاضر بودید وقتی که الله شما را به این کار امر کرد؟ پس کیست ظالمتر از کسی که بر الله افترا کند تا بدون علم مردم را گمراه سازد؟ یقیناً الله قوم ظالم را هدایت نمی کند.(۱۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الإبِلِ»: شتران. از لفظ خود دارای مفرد نیست.

«الْبَقَرِ»: گاو. اسم جنس است ویکی از آنرا (بقره) میگویند. این کلمه شامل گاو میش نیز می‌گردد.

تفسیر:

«وَ مِنَ اَلْإِبِلِ اِثْنَيْنِ وَ مِنَ اَلْبَقَرِ اِثْنَيْنِ»: چهار صنف از چهارپایان را خداوند متعال برای بندگان خود مباح نموده، دوتا از شتر نر وماده، «جمل» و «ناقة» و از گاو، نر و ماده، «بقره» و «جاموس» را.

«قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ اَلْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اِشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحامُ اَلْأُنْثَيَيْنِ»: تو از مشرکان سوال کن آیا خداوند متعال دوتای نَر را حرام نموده یا دوتای ماده یا آنچه را که دوتای ماده حمل دارند. جواب این سوال این است که این دروغ و افترایی از جانب آنها بر الله است، آیا آنها شاهد روزی بوده‌اند که خداوند آنها را از چنین چیزهای نهی کرده است؟

ابو سعود فرموده است: مقصود این است که خداوند متعال این مسأله را انکار میکند که چیزی را از این چهار نوع بر آنان حرام کرده باشد ومیخواهد دروغ آنها را به اثبات برساند؛ چرا که آنها یک بار جنس ماده را تحریم میکردند و بار دیگر جنس نر را و گاهی اوقات نیز فرزندان آنها را تحریم میکردند. (ابو سعود 142/2.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«أَمْ كُنْتُمْ شُهَداءَ إِذْ وَصّاكُمُ اَللّهُ بِهذا»: آیا دلیلی بر این ادعای خود دارند؟
یعنی: اگر دلیل مستند علمی‌ای در دست ندارید؛ آیا درهنگامی که خداوند متعال به این تحریم حکم کرد، حاضر و شاهد بودید که آن ها را حرام می‌پندارید؟ نقل است که مالک بن‌عوف در این هنگام سکوت کرد و چیزی نگفت. رسول خدا(ص) فرمودند: بگو، چرا سخن نمیگویی؟ گفت: تو بگو، من حرفی برای گفتن ندارم، من میشنوم. لذا آن حضرت صلی الله علیه وسلم دنباله آیه را خواندند:
«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ اِفْتَرى عَلَى اَللّهِ كَذِباً لِيُضِلَّ اَلنّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ»: هیچ گناهی بزرگتر از عملکرد اینها که بر الله متعال به منظور منصرف کردن بندگانش از طاعت اوتعالی و کشیدن‌شان به راه معصیت انجام میدهند نیست و الله متعال هیچگاه کسانی را که به مخالفت هدایت میپردازند و از حق کناره‌گیری مینمایند و مردم را گمراه میکنند رهنمون نمیسازد. پس هر شریعتی غیر از شریعت اسلام باطل و نسبت آن به او تعالی بزرگترین گناه و جنایت است.
«إِنَّ اَللّهَ لايَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلظّالِمِينَ(144)»: **«بی‌گمان خداوند قوم ستم پیشه را هدایت نمیکند»** یعنی: کسانی را که علم وی برآن پیشی‌گرفته که بر کفر میمیرند، به سبب آنچه که از ستم مرتکب گردیده‌اند.
این آیه بیانگر بزرگی گناه کسی است که چیزی از آفریده‌های حق تعالی را بدون دلیل و سند صحیحی تحریم می کند.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه قبلی درباره ردمشرکان است که بر حسب آرزوی خود، گوشت حیوانات را حلال ویاحرام میدانستند، در صورتی که تحریم و تحلیل، جز با وحی ثابت نمیگردد. اینک در آیات (145 الی 147) یکبار دیگر بیان میدارد که: خوردنیهای حرام، هم برای مسلمانان وهم برای یهود؛ تنها چهار چیز است: مردار، خون ریخته و روان - به استثنای جگر و(طحال) - گوشت پلید خوک وآن چه نام غیرخدا برآن برده شود.(بقره آیه173)، (مائده آیه:3).

قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴿١٤٥﴾

بگو: در میان آنچه بر من وحی شده است چیزی را که خوردن آن حرام باشد، نمی‌یابم، جز مردار یا خون ریخته یا گوشت خوک که همه اینها ناپاک‌اند، یا حیوانی که (در وقت ذبح) نام غیر الله بر آن برده شده باشد. پس هرکس ناچار به خوردن (این محرمات) گردد بی آنکه سرکشی کند و از حد بگذرد، پس بداند که پروردگارت آمرزنده (و) مهربان است.(۱۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا أَجِدُ»: نمی یابم. «مُحَرَّمًا»: حرام، ممنوع. «مَسْفُوحاً»: ریخته شده. مراد خون جاری وروان ازبدن حیوان به هنگام ذبح وجز آن است. با این قید خون جامد، از قبیل: طحال و جگر، خارج میشود. «طاعم»: غذا خورنده، خورنده. «رِجْسٌ»: ناپاک، کثیف، پلید. «فِسْقًا»: نافرمانی و عصیان، خارج شدن از أمر خدا. «بَاغٍ»: سرکش. «عَادٍ»: تجاوزگر و زیاده طلب.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

«قُلْ لا أَجِدُ فِي ما أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّماً عَلى طاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلاّ أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَماً مَسْفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ»: ای محمد! به کفار مکه خبر بده که تو در وحی منزل بر خود چیزی از آنچه مشرکان نادان حرام کرده‌اند نمی‌یابی جز خود مرده، خون ریخته شده، گوشت خوک که همه نجس وناپاک است به ویژه خوک که از نجاست ها تغذیه می کند.

مردار: عبارت ازحیوان حلال‌گوشتی است که ذبح نشده باشد **«یا خون ریخته»** یعنی: خون روان اما خون غیر ریخته؛ چون خونی که بعد از ذبح در عروق حیوان باقی میماند وخون کبد وطحال (جگر وسپرز) و آنچه از گوشت حیوان که در هنگام ذبح به خون آغشته شده، بخشوده و مباح است.

باید متذکر شد: وقتی در مسأله‌ی خوردن و نخوردن شخص پیامبر هم باید از «وحی» دستور بگیرد، دیگران چگونه از پیش خود چیزی را حرام می‌کنند؟

هکذا قابل یادآوري است که: از فحوای جمله «طاعِمٍ يَطْعَمُهُ» بر می آید که: احکام تغذیه، برای مرد و زن یکسان است. در مقابل آن عقیده خرافی که در آیه 139 که برای مردان گوشت همه‌ی حیوانات را حلال و برای زنان برخی موارد را حرام می دانستند. «خالِصَةٌ لِذُكُورِنا وَ مُحَرَّمٌ عَلى أَزْواجِنا.

«مَيْتَةً»، منحصر در حیوانی نیست که خود به خود مرده باشد، بلکه هر حیوانی که بر طبق دستور اسلام، ذبح نشود در حکم مردار و حرام است.

باید گفت که: حرمت مردار و خون، چهار مرتبه در قرآن مطرح شده است، دوبار در سوره های مکّی (انعام، 145 و نحل، 115.) و دو بار در سوره های مدنی (بقره، 173 و مائده، 3.).

«أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَيْرِ اَللهِ بِهِ»: و آنچه بر غیر نام الله ذبح شده است یعنی: مانند آنچه که بر «نصب» به نام بتان ذبح شده باشد. که این کار به سبب فروروی مرتکب آن در فسق و نافرمانی، فسق نامیده شد. از ابن عباس(رض)، ابن‌عمر و عایشه(رضي الله عنهما) روایت شده‌است که فرمودند: «جز آنچه که خدای سبحان در این آیه ذکر کرده، هیچ حرام دیگری وجود ندارد». آری! آیه: «قُل لَّآ أَجِدُ فِي مَآ أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا...»، بر انحصار محرمات در آنچه که ذکر شد، دلالت می‌کرد اگر این آیه مکی نمی بود اما چون این آیه مکی است، بعد از آن در مدینه منوره با نزول سوره «مائده» چهار چیز دیگر که عبارت از: (منخنقه، موقوذه، متردیه و نطیحه) است، نیز بر محرمات فوق اضافه شد. به علاوه اینها، تحریم هر درنده نیش‌دار، هرپرنده چنگال دار، خر اهلی و سگ نیز در سنت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به اثبات رسیده است.

«فَمَنِ اُضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَلا عادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ(145)»: در قانون، باید اهمّ و مهمّ رعایت شود. حفظ جان، مهمتر از حرام بودن خوردن مردار است.

واقعیت همین است که: در دین مقدس اسلام بن بست وجود ندارد، زمانیکه اضطرار پیش آید مصرف حرام‌ها مجاز شمرده میشود.

اما اگر کسی درحالت ضرورت شدید نیاز واحتیاج پیدا کرد تا از این محرمات چیزی را بخورد میتواند چنین کند به شرط آنکه به قصد لذت نباشد و از حدی که انسان را از مرگ نجات دهد بیشتر نباشد، خدای تعالی بخشنده است و گناهان بندگان خود را هرگاه به سوی او رجوع کنند می بخشد و بر بندگان خود مهربان است که برای آنها خوردن هنگام

(c) ketabton.com: The Digital Library

ضرورت را از روی لطفی که دارد مستثنی نموده و آنها را بی‌جهت مکلف نکرده است و بر آنها آنچه را توان ندارند واجب ننموده است. این شریعت خدای رحمان در مأکولات از چهارپایان است نه شریعت بت‌پرستان گنهکار.

ابن جریر طبری در **تفسیر:** «فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.» مینویسد: ولی اگر کسی(به سبب قحطی و نیافتن چیزی برای خوردن) وادار (به استفاده از این محرّمات) گردد بدون آن که علاقه‌مند (بدانها) باشد و (از سدّ جوع و اندازهٔ ضرورت) تجاوز کند (گناهی بر او نیست). چه پروردگار تو بس آمرزگار و مهربان است.

همچنان می افزاید: «معنی آن، این است: کسی که مجبور شود مقداری از چیزهائی بخورد که خدا حرام فرموده است، از قبیل: مردار و خون جاری و گوشت خوک، یا ذبیحه‌ای که به نام غیر خدا سر بریده شده است، امّا در خوردن این مقدار از گوشت حرام، ستمگری و تعدّی در پیش نگیرد و به خاطر دوست داشت گوشت مردار و لذت بردن از آن، دست به خوردن نبرد، بلکه به خاطر ضرورت و به سبب ناچاری ناشی از گرسنگی وادار به خوردن از آن گردد، و در خوردن از آن هم از حدّ و حدودی که الله متعال تعیین فرموده است و از اندازهٔ معینی که آزاد نموده است، تجاوز نکند، مثلاً هرگاه بداند که اگر از آن مردار نخورد هلاک می‌گردد، بدان اندازه بخورد که ترس و هراس هلاک شدن را از او دفع و بر طرف سازد... اگر از این اندازه فراتر نرود و بیشتر نخورد، در مقداری که میخورد گناهی بر او نیست. «چه خداوند بخشنده است» در کاری که او کرده است، و با ترک شکنجه و صرف نظر از عقوبت او، عمل او را پنهان می‌کند. البتّه اگر خودش میخواست او را عقاب و شکنجه می‌داد. خدا «مهربان» است، چرا که آن مقدار از حرام را به هنگام ضرورت و ناچاری، برای او مباح و آزاد فرموده است. بلی اگر می‌خواست آن مقدار را هم بر او حرام می‌کرد و وی را از آن باز می‌داشت».

امّا حدّ و حدود اضطرار و ناچاریی که خوردن از محرّمات در آن آزاد است کدام است؟ و مقداری که باید بخورد تا هلاک نشود چه اندازه است؟ اختلافات فقهی در این باره وجود دارد. نظریّه‌ای میگوید: استفادهٔ از آن چیزهای حرام بدان اندازه آزاد است که حیات او را از نابودی برهاند در آن هنگام که می‌ترسد اگر از آن چیزهای حرام نخورد بمیرد... نظریّهٔ دیگری چنین است: آن اندازه آزاد است که او را سیر کند و برای او بس باشد... رأی دیگری میگوید: اگر شخص مضطرّ هراس از نبودن طعام و خوراک داشته باشد، می‌تواند هم از آن چیزهای حرام بخورد و هم برای چند وعدهٔ غذای دیگر مقداری را بردارد و اندوخته کند... ما بیش از این به شرح و بسط فروع نمی‌پردازیم. در اینجا این اندازه سخن گفتن دربارهٔ حلال شدن حرام در وقت اضطرار و ناچاری، کافی و بسنده است.

اما یهودیان، خدا بر آنان حرام کرد هر حیوانی را که دارای ناخن باشد. یعنی: حیوانی که سم پای آن یکپارچه بوده و دو تکّه نباشد. از قبیل: شتر، شتر مرغ، غاز، مرغابی و... برآنان حرام کرد پیه گاو وگوسفند را بجز پیه پشت، یا چربی آمیخته به اندرونه، یا آمیخته به استخوان... این تحریم ها به خاطر سرکشی از اوامر یزدان و نافرمانی از شریعت و قانون او بوده است:

از ابن عباس(رض) روایت شده است که فرمود: «اهل جاهلیت چیزهایی را میخوردند و چیزهایی را پلید می دانستند و نمی خوردند پس خداوند عزوجل پیامبرش را برانگیخت و کتابش را نازل کرد و حلال خود را حلال و حرام خود را حرام نمود لذا آنچه را که

(c) ketabton.com: The Digital Library

خداوند متعال حلال گردانیده، حلال است وآنچه را که حرام کرده، حرام است و آنچه که از آن سکوت کرده، بخشوده است. آنگاه این آیه کریمه را تلاوت نمود».

شأن نزول آیة مبارکه:

عبد پسر حمید از طاوس نقل می کند که مردم دوران جاهلی - خودسرانه - چیزهایی را حرام و چیزهایی را حلال می کردند. خدا در رد نظر آنان فرمود: «قل لا أجد...»

توضیح ضروری:

قرآن در این سوره‌ی مکی، محرمات را در چهار چیز منحصر داشته و صیغه‌ی حصر برای مبالغه وبیان حرمت آن چهار چیز آمده است واین آیه‌ی 115 مکی سوره‌ی نحل نیز، آیه‌ی 145 این سوره را تأیید میکند که میفرماید: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ....»[نحل آیه: 115]: [جز این نیست که خدا مردار، خون، گوشت خوک و آن چه را که نام غیر خدا بر آن برده شده باشد، حرام کرده است... هم چنین سوره‌ی مدنی بقره: (173)، این چهار مورد را با صیغه‌ی حصر بیان کرد، که مطابق آیه‌ی «قل لاأجد في ما أحی...» در همین سوره است.

و این که در سوره مائده میفرماید: «...أحلت الكم بهيمة الأنعام إلا ما يتلى علكيم، غير محلی...» [مائده/۱]: [...برای شما گوشت چهار پایان از جنس گاو وشتر وگوسفند - رواست مگر آن چه که حکمش در آیه های بعد برای شما بیان می شود و نباید آن وقت که در احرام هستید، شکار را برای خود حلال بدانید...]. مفسران، متفق اند بر اینکه: مراد از «إلا ما يتلى عليكم» چیزهایی است که کمی بعد درآیه3 سوره‌ی مائده می‌آید ومیفرماید: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ...» پس «ما يتلي عليكم» عبارت است از: منخنقه (حیوان خفه شده)، موقوذه (به ضرب چوب و امثان آن مرده)، متردیه (پرت شده، از بلندایی افتاده باشد)، نطیحه (حیوان دیگری آن را به ضرب شاخ کشته باشد)، ما أكل السبع (آن چه درنده، آن را خورده باشد)، ما ذبح علی النصب (قربانی بتان) و همگی از نوع مردار به شمار می آیند که در این آیه به تفصیل ذکر شده اند و مشرکان آنها را حلال می شمرند؛ اما شریعت الهی از آغاز تا پایان، بر این حکم و بر این حصر ثابت و پابرجاست.

«دم مسفوح»:

خونی است که به تندی از رگهای گردن حیوان سربریده بیرون می جهد که خوردنش حرام است؛ چون پایگاه پرورش میکروب و بیماری است؛ اما کبد، طحال(تيلي) وخونی که باگوشت آمیخته شده و قطراتی از آن که در میان رگ مانده باشد، خون ریخته و روان به شمار نمی آید.

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴿۱۴۶﴾

و بر یهود هر حیوان ناخن دار را حرام کردیم و از گاو و گوسفند، چربی آن دو را، بر آنها حرام کردیم مگر آن چربی که بر پشت آن دو، یا بر روده‌ها باشد، یا (آن چربی که) به استخوانها چسپیده باشد. این (تحریم) به سزای سرکشی‌شان (از دین) بود و یقیناً ما صادق‌ایم.(۱۴۶)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَادُوا»: یهودیان. «ذِي ظُفُر»: دارای چنگال، ناخوندار، درندگان صاحب پنجه وپرندگان صاحب چنگال. «شُحُومَ»: جمع شحم، پیه‌ها و چربیها. «الْحَوَايَا»: جمع حاویه و حاویا (روده ها)، محتوای شکم. «اخْتَلَطَ»: مخلوط شد، آمیخته شد.

تفسیر:

در آیه‌ی قبل، محرّمات در اسلام و در این آیه، محرمات یهود مورد بیان قرار داده میشود. «وَعَلَى الَّذِينَ هادُوا حَرَّمْنا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ»: وما بریهود هر صاحب چنگ و ناخن را از میان پرندگان و چهارپایان به منظور سختگیری بر آن ها حرام نمودیم. ابن عباس(رض) میگوید: حیواناتی که بر آنها حرام شده بود، عبارت بودند از صاحبان سم، از قبیل شتر و شتر مرغ و نیز حیواناتی که انگشت ندارند از قبیل مرغابي و غاز. (البحر المحيط 243/4.).

از مجاهد روایت شده است که گفت: «مراد از جانور ناخن‌دار: هر حیوانی است که انگشتان پای آن از هم شکافته نباشد زیرا حیواناتی که انگشتان آنها از هم شکافته است، بر یهودیان حلال بود. او اضافه می‌کند: چون انگشتان پای مرغ خانگی وگنجشک از هم شکافته است پس این پرندگان، بر یهودیان حلال بود و یهودیان از گوشت آنها می خوردند اما چون کف پای شتر، شترمرغ و غاز، دارای انگشتان شکافته شده نیست، اینها و هر پرنده یا حیوان دیگری که دارای سپل (سم) بوده و انگشتان از هم شکافته شده‌ای ندارند، بر آنان حرام بود».

«وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُما»: و همچنان پیه‌های گاو و گوسفند را مگر آن پیه ها که بر پشت این حیوانات یا روده ها و استخوان های شان چسپیده باشد.

«إِلاَّ ما حَمَلَتْ ظُهُورُهُما»: مگر گوشت و پیه ای که بر پشت اینها قرار دارد.

«أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ»: یا چربی و گوشتی که آمیزه‌ی استخوان گردیده است، مانند چربی دنبه که آن برایشان جایز و حلال بود.

«ذلِكَ جَزَيْناهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَ إِنَّا لَصادِقُونَ(146)»: آنچه که بر آنها حرام شد به سبب ستم و تجاوزگری آنان بود که قبلاً به آن اشاره کردیم، از قبیل کشتن پیامبران و خوردن ربا و حلال دانستن اموال مردم، و ما ای محمد! در آنچه که برای تو گفتیم، صادق و راستگو هستیم.

خوانندگان محترم!

درآیات قبلی، از اقدام نسنجیده‌ی مردم جاهلی در خصوص حکم بدون حجت و دلیل در دین الله بحث بعمل آمد. اینک در آیات متبرکه (148 الی 150) به معذرت واهی آنان، اشاره میکند که گویند: اگر خدا مارا منع میکرد، راه کفر را در پیش نمیگرفتیم. (نحل: 35)، (زخرف:20). راستی معذرتشان، باطل و مردود است و خدا کس را از سر اجبار به راه دین نمي آورد.

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُورَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ﴿١٤٧﴾

[ای پیامبر] پس اگر تو را تکذیب کردند بگو پروردگار شما دارای رحمتی گسترده است و [با این حال] عذاب او از گروه مجرمان بازگردانده نخواهد شد.(۱۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَأْسُ»: عذاب، سزا، عقاب.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
«فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ واسِعَةٍ»: ای محمد! اگر یهود شما را در رابطه با آنچه آورده‌ای تکذیب کردند، یعنی: اگر یهودیان تورا در این اموری که به تو وحی نمودیم، دروغگو شمردند، یا: اگر مشرکانی که چهارپایان را به اقسام مختلف ذکر شده در آیات (139 - 138) تقسیم کردند و بعضی از آنها را حلال و بعضی را حرام پنداشتند، وتو را دروغگو شمردند؛ به آنها خبر بده که خدای تعالی برای کسانیکه به او ایمان آورده و از پیامبرش پیروی نمودند دارای رحمتی واسع است و از جملهٔ نشانه‌های رحمت او این است که به دشمنان خود مهلت میدهد و در نزول عذاب بر گنهکاران عجله نمی نماید تا اینکه فرصت توبه در اختیار او قرار گیرد.
مفسر تفسیر «البحر» میفرماید: این از قبیل آن است که به هنگام مشاهده کردن گناهی بسیار بزرگ بگویی: خدا چقدر باحوصله است! ومنظور شما این است که خداوند در مهلت دادن به گناهکار بسیار حلیم و با حوصله است. (البحر المحیط 246/4.).
سپس به دنبال ذکر رحمت وسیع اش از تهدید شدید سخن به میان آورده و میفرماید:
«وَلا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ اَلْقَوْمِ اَلْمُجْرِمِينَ(147)» فریب رحمت وسیع خدا را نخورید؛ چرا که عذاب وعقاب او حتماً دامن آنهایی را خواهد گرفت که مرتکب گناه شده وکارهای بدو ناپسند انجام دادند، خداوند هر چند بسیار مهربان است اما عذاب شدیدی نیز دارد. در این آیه ترغیب و ترهیب وجود دارد، تا گناهکار از رحمت و مغفرت خدا ناامید نگردد و عصیانگر و تجاوزگر نیز فریب رحمت خدا را نخورد.

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ﴿١٤٨﴾

به زودی مشرکان (برای تبرئه خویش) میگویند اگر الله مي‌خواست نه ما مشرك ميشديم و نه پدران ما، ونه چيزي را تحريم ميكرديم، كساني كه پيش از آنها بودند نيز همين گونه دروغ مي گفتند و سرانجام (طعم) سزای ما را چشيدند، بگو آيا دليل قاطعي (بر اين موضوع) داريد؟ پس به ما ارائه دهيد، شما فقط از پندارهاي بي‌اساس پيروي ميكنيد وتخمينهاي نابجا مي‌زنيد.(۱۴۸)

تشريح لغات و اصطلاحات:
«هَلْ عِندَكُم مِّنْ عِلْمٍ»: آيا حجّت و برهان و سند درستی داريد؟ نه نداريد.
«تَخْرُصُونَ- خَرْص»: گزاف ميگوئيد. ناسنجيده عمل ميكنيد. دروغ ميگوئيد.

تفسير:
«سَيَقُولُ اَلَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْشاءَاللّهُ ما أَشْرَكْنا وَلا آباؤُنا وَلا حَرَّمْنا مِنْ شَيْءٍ»: مشركان درجواب به گفته های شما خواهند گفت: اگر الله می خواست، نه، ما و نه، نیاکان ما مشرک نمی شدیم و خودسرانه، چیزی را تحریم نمی کردیم.
یعنی آنان برای توجیه جرمها و اشتباهات خود همان عذر و بهانه‌ی کهنه را که افراد واقوام مجرم وخطاکار همواره می آورده اند خواهند آورد. آنان خواهند گفت مشیت وارادهٔ الهی درحق ما همین است که شرک ورزیم و چیزهایی را که حرام کرده ایم حرام بدانیم. و اگر خدا نمی خواست امکان نداشت چنین کارهایی از ما سر بزند. پس چون هرچه می کنیم برابر مشیت الهی است، از این رو کار ما درست است و اگر نادرست هم باشد مسئولیت

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن به عهده‌ی خداست نه ما. و هر آن چه می کنیم چاره ای جز آن نداریم و غیر آن کردن در توان ما نیست.
باید یادآور شد که؛ فرستادن انبیا و کتب آسمانی برای آنست که مردم با آزادی و اختیار خویش، موحد شوند. پس منطق مشرکان (که اگر خدا میخواست با قهر و قدرت مانع شرك ما می شد) غلط، بیمورد واشتباه است.
بدتر از گناه، توجیه عامل گناه آن است. مشرکان، شرك خود را توجیه کرده و آن را مشیّت الهی می‌دانستند. «لَوْ شاءَ اللَّهُ ما أَشْرَكْنا» (جبرگرایی، بهانه‌ای است برای فرار از مسئولیّت) «لَوْشاءَاللَّهُ ما أَشْرَكْنا». عقیده به جبر، از توجیهات بی‌اساس همیشگی منحرفان است.شیطان هم که رهبر منحرفان است، گمراهی خود را به خدا نسبت داد و چنین گفت: «رَبِّ بِما أَغْوَيْتَنِي» (حجر، 39).
«كَذلِكَ كَذَّبَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتّى ذاقُوا بَأْسَنا» (اما همچون این دروغ پردازان مشرک،) کسانیکه پیش از آنان بودند، پیامبران دلسوز خودرا تکذیب می کردند، تا سرانجام مزه تلخ کیفر ما را چشیدند.
«قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنا» به آنان بگو: آیا دلیل و سندی [دال بر خشنودی خدا در مورد شرک ورزی خود وتحریم چیزها] دارید که آن را به ما بنمایانید؟
ملاحظه میداریم که: قرآن عظیم الشأن از مخالفان هم تقاضای حجّت ودلیل میکند، طوریکه میفرماید: به آنها خبر بده که این شبهه قدیمی است، کفار در گذشته نیز چنین احتجاجی کردند، آیا نزد شما دلیلی از جانب الله متعال هست که به شما این عمل را مجاز داشته است؟ یا آیا شما دانش ثابتی دارید که خداوند برای شما شرکیات و تحریم آنچه بر شما حلال نموده است را مقدر کرده است؟
«إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاَّ اَلظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلاّ تَخْرُصُونَ(148)» این دلیل کجاست؟ نزد شما جز ایرادات و گمان‌های فاسد و دروغین و افترای آشکار دیگر هیچ نیست و هیچ ادعایی و هیچ تحریم بدون تحریم بدون دلیل و هیچ علمی بدون یقین پذیرفته نمی شود.

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴿١٤٩﴾

بگو: دلیل و برهان رسا [که قابل ردّ، ایراد، شک و تردید نیست] مخصوص الله است، و اگر الله می خواست قطعاً همه شما را [به طور جبر] هدایت می کرد. (ولي چون هدايت اجباري بيثمر است اين كار را نمي‌كند)(١٤٩)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ»: دلیل رسائی که به نهایتِ قوّت و استواری خود رسیده است.
برهان گویا و روشن.

تفسیر:

«قُلْ فَلِلَّهِ اَلْحُجَّةُ اَلْبالِغَةُ فَلَوْ شاءَ لَهَداكُمْ أَجْمَعِينَ(149)»: به آنها بگو: اگر شما حجت و دلیلی ندارید، خداوند حجّت و برهان بسیار واضح و آشکاری دارد که در ظهور و وضوح به اوج خود رسیده و هر منکری را قانع می سازد.
در راه خدا هیچ گونه ابهام و بهانه‌ای که دستاویز مخالفان باشد نیست، نه در استدلال، نه در سابقه، نه در صفات پیامبر و نه در شیوه‌ی برخورد با آنان.
دلیل وحجّت قاطع و رسا پروردگار بر شماست و حقیقت روشن در حکم خداست نه در حکم شما که بت می پرستید و حلال را حرام و حرام را حلال می‌کنید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حجّت بر شماست نه براللہ متعال و او تعالی اگر ارادۀ هدایت شما را می‌نمود حتماً شما را به راه راست هدایت میکرد ولی او دارای حکمت بالغه و قضا و قدر محکم و درست است.
باید گفت که مشیّت خداوند، بر هدایت آزادانه و ارادی انسان و آزادی و اختیار اوست. وَ قُلِ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْيَكْفُرْ.

قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴿١٥٠﴾

[به مدعیان تحریم های خودسرانه] بگو: شاهدان خود را که گواهی می دهند بر اینکه خدا این امور را حرام کرده بیاورید. پس اگر گواهی دادند پس توبا آنها گواهی مده (یعنی گواهی آنها را قبول مکن) و از خواهشات آنانی که آیات ما را تکذیب کرده‌اند، و آنانی را که به روز قیامت ایمان ندارند پیروی مکن، و آنها با پروردگار خود همتا قرار می‌دهند.(۱۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَلُمَّ»: بیاورید. اسم الفعل و مفرد و مثنّی و جمع و مذکر و مؤنّث در آن یکسان است.
«يَعْدِلُونَ»: معادل قرار می دهند. شریک و انباز درست می کنند. (انعام / 1). «ترجمۀ معانی قرآن».

تفسیر:

«قُلْ هَلُمَّ شُهَداءَكُمُ اَلَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اَللهَ حَرَّمَ هذا»: ای محمد! برای آنها بگو شاهدان خویش را که حاضرند شما را در این ادعای‌تان تصدیق کنند که خدای تعالی برشما آنچه راحرام نموده که خود برخویشتن از قبیل محصولات کشاورزی و چهارپایان حرام کرده‌اید بیاورید.
دین مقدس اسلام، دین منطق و آزادی است، در دو آیه‌ی قبلی خداوند از مشرکان پرسید: آیا شما از چیزی اطّلاع دارید که ما نداریم؟ «هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ»، دراینجا هم میفرماید: «هَلُمَّ شُهَداءَكُمُ» اگر شاهد دارید بیاورید.
«فَإِنْ شَهِدُوا فَلا تَشْهَدْ مَعَهُمْ»: اگر برای آنها شهادت دادند تصدیق‌شان نکنید که آنها گنهکاراند و با آنها موافقه نکن که آنها ظالمان اند.
دراین آیه، ملاحظه نمودیم که: میفرماید: اگر دلیل و شاهد دارند آنرا بیاورند، سپس می‌فرماید: اگر هم شهادت دادند، تو قبول نکن (چون صادقانه نیست).
«وَلا تَتَّبِعْ أَهْواءَ اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ اَلَّذِينَ لايُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» انسان‌های با ایمان نباید از سنّت‌های مشرکان تقلید کنند، طوریکه میفرماید: و از راه و مسیر کسانی که از هوای خویش پیروی می‌کنند تبعیت نکن که آن ها آیات و نشانه‌ها و پیامبری را تکذیب کرده و مرتکب امور حرام شدند و به روز قیامت باور ندارند.
«وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ(150)»:مشرکان، خداوند را خالق می دانند لیکن در تدبیر و مدیریّت امور هستی برای او شریك قائلند. طوریکه میفرماید: وانان خدایان باطل را باپروردگارشان همتا قرار میدهند، یعنی: برای او از مخلوقاتش - چون بتان - همتایانی قرار میدهند پس چگونه از کسانی پیروی میکنی که خردهایی این‌چنین سست و بی‌بنیاد داشته و فقط از هوا و هوسشان پیروی می‌کنند؟.
آیۀ کریمه دلیل برآن است که تکذیب‌کنندگان آیات الهی، پیرو هوا و هوس خویش هستند زیرا اگر از دلیل پیروی می‌کردند، باید آیات الهی را تصدیق می نمودند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندگان عزیز!

پس از بیان خوراکیهای حرام و رد نظر مشر کان که چیزهای حلال را بر خود حرام می کردند. اینک در آیات (151 الی 153) به بیان اصولی قولی و فعلی محرمات معنوی روحی و اخلاقی و مادی می پردازد.

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴿١٥١﴾

بگو: بیایید تا آنچه راکه پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برایتان تلاوت کنم اینکه به الله شریک قرار دهید و به پدر و مادر نیکی کنید و از بیم فقر و تنگدستی اولاد خود را مکشید مابه شما و ایشان روزی می دهیم و به کارهای زشت (بی حیایی) چه ظاهر باشد و چه پوشیده نزدیک مشوید. و کسی را که الله کشتن او را حرام کرده است مگر به حق مکشید. این چیزهایی است که شما را به (ترک) آن سفارش می‌کند، تا درک کنید و دریابید.(۱۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَعَالَوْا» (علو): بیایید. «أَتْلُ»: بخوانم، بیان کنم، بازگویم. «إِمْلَاقٍ»: بینوایی، تنگدستی، نیازمندی، ناداری. «الْفَوَاحِشَ»: جمع فاحشه، کبایر، گناهان بزرگ، زنا و... «مَا ظَهَرَ»: آنچه توسّط اندامها انجام می پذیرد. مانند: کشتن. زنا. دزدی. «مَا بَطَنَ»: آنچه مربوط به دل باشد. مانند: حسد، سوءنیت.

مفسران در تفسیر کلمه‌ی «فواحش» مینویسد: که فهم این کلمه بر همه‌ی کارهایی که بدی وزشتی آنها به‌طور کامل ظاهر و روشن است اطلاق میشود. در قرآن زنا، عمل قوم لوط، برهنگی، تهمت دروغین، ازدواج با منکوحه‌ی پدر از جمله ی کارهای زشت شمرده شده اند. در حدیث، دزدی، شرب خمر وتکدی گری از جمله‌ی فواحش شمرده شده اند. نیز همه‌ی افعال بی شرمانه ی دیگر جزء فواحش اند و ارشاد خدای بلند مرتبه این است که از این گونه افعال هم به صورت آشکار، هم به صورت پنهان باید پرهیز شود.

تفسیر:

در این آیه و دو آیه بعد، به چند أصل مهم اشاره بعمل آمده است که از جمله مشترکات همه‌ی ادیان ابراهیمی است، در تورات هم (سِفر خروج، باب 20) مشابه این دستورها آمده است.

ابن مسعود(رض) فرمود: هرکس میخواهد به وصیت مهر شده رسول الله صلی الله علیه وسلم بنگرد، باید آیات «151-153» از سوره «انعام» را بخواند:

«قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ماحَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ»: ای محمد! به آنها بگو: بیائید تا من به شما اموری را که الله تعالی حرام نموده توأم با ارائۀ دلیل و برهان بیان کنم نه آنچه خودتان بر خویشتن حرام کرده‌اید.

چون أصل در همه چیز، حلال بودن است، از این رو حلالها شمارش نشده و فقط محرّمات مورد شمارش قرار گرفته است. در ضمن قابل یادآوري است که: محرمات دین، ازجانب الله متعال است، و پیامبر صلی الله علیه وسلم از پیش خود چیزی را حرام نه کرده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«أَلاّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً»: هیچ چیز دیگری را همراه با او عبادت نکنید. زیرا الله متعال شرک را حرام نموده که بزرگ‌ترین گناهان است. یعنی اولین چیز از محرمات این است که: حق تعالی بر شما لازم‌گردانیده، یا شما را برای آن آفریده که چیزی را با او شریک قرار ندهید. ونه مانند مشرکین عرب بتها را خدا قرار دهید و نه مانند یهود و نصاری انبیا را خدا یا فرزند خدا بگویید و نه به مثل دیگران فرشتگان را دختران خدا بنامید و نه مانند جهال عوام، انبیا و اولیا را در صفت علم و قدرت با خدا برابر کنید.

باید گفت که: ممنوعیّت منکرات، در شرع اسلامی جهت تکامل و تربیت انسان وضع گردیده است، از اینکه چون شرك، ریشه‌ی مفاسد است، در رأس محرّمات قرار گرفته است.

تعریف شرک و أقسام آن:

در مورد تعریف شرک در «تفسیر مظهری» آمده است که معنی لفظ «شیاً» در آیة متبرکه، در اینجا این هم میتواند باشد که در هیچ گونه شرک چه جلی و چه خفی مبتلا نباشید. شرک جلی را همه می دانند و آن عبارت است از: شریک و برابر قرار دادن غیرالله در عبادت و اطاعت یا صفات بخصوص الله متعال و شرک خفی اینست که اگر چه معتقد به این باشد که در کاروبار و مقاصد دنیوی و نفع و ضرر کارساز خداست ولی عملاً دیگران را هم کارساز تصور کند و همه کوشش ها را به دیگران مرتبط کند یا در عبادت ریا کاری کند که بخاطر نشان دادن دیگران نماز وغیره را درست بخواند یا برای شهرت و آوازه خیرات بکند یا عملاً دیگران را مالک نفع و ضرر قرار دهد.

خلاصه این که از هر دو شرک جلی و خفی باید کاملاً اجتناب ورزید و همانگونه که پرستش بتها در شرک داخل است؛ هم چنین انبیا و اولیا را در علم و قدرت با خدا برابر قرار دادن هم در شرک داخل است. پس اگر خدا ناخواسته کسی چنین عقیده‌ای داشته باشد، این شرک جلی است و الا اگر تنها عملا باشد، به آن شرک خفی گفته میشود. در این مقام از همه جلوتر به اجتناب از شرک هدایت گردید، و علتش اینکه شرک آنچنان جرمی است که قرآن آن را اصلاً قابل آمرزش قرار نداده است؛ علاوه بر آن برای آمرزش گناهان دیگر، اسباب متعددی میتواند باشد؛ لذا در حدیث بروایت حضرت عبادة بن صامت وحضرت ابوالدرداء منقول است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که باخدا کسی را شریک نکنید اگر چه قطعه قطعه شوید یا بدار آویزان شوید، یا زنده سوخته گردید.

«وَبِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً»: و احسان و نیکی بر پدر و مادر را واجب کرده که به این ترتیب حق والدین مقرون به حق الله است. در آیه مبارکه ملاحظه میداریم که؛ بعد از یکتاپرستی، مبحث احسان به والدین آمده است.

در ضمن باید گفت که دساتیر آمده در این آیه مبارکه همه وهمه در چوکات نهی بیان گردیده است، مگر نیکی به پدر و مادر که در قالب امر است. یعنی نه تنها نیازارید، بلکه احسان کنید.

ادب، تعظیم، اطاعت، راضی کردن، خدمت کردن، همه‌ی این‌ها جزو رفتارهای نیک اند. حق والدین در قرآن همواره پس از توحید بیان شده است که گویای این است که پس از حق خدا مقدم ترین حق از حقوق بندگان بر انسان حق والدین است.

و از جانب دیگر این مطلب نیز در ضمن محرّمات ذکر شده است؛ چرا که امر کردن به چیزی در واقع به منزله‌ی نهی کردن از ضدّ آن است، مثل این است که بگوید: و در مقابل پدر و مادر اسائه‌ی ادب نکنید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

أبو سعود میگوید: سرّ این امر این است که فقط ترک اسائه ی ادب در مقابل پدر و مادر برای جبران حقوقی که بر گردن فرزندشان دارند، کافی نیست. (ابو سعود 146/2.).
در ضمن قابل تذکر و یادآوري میدانم که قرآن عظیم الشان در چهار آیات متبرکه از جمله: (بقره، 83، نساء، 36، انعام، 151 و اسراء، 23.) نسبت به پدر و مادر سفارش کرده است و در هر چهار مورد همراه با مسألهی توحید و نهی از شرك است. ضمناً این آیه چون محرّمات را می شمرد، پس ترك احسان به والدین هم حرام است.
«وَلا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ مِنْ إِمْلاق»: فرزندان خود را از بیم بینوایی و فقر مکشید.
زیرا رزق بندگان بر عهده مولایشان است. بنابر این، سومین حرام؛ کشتن فرزندان است.
املاق: فقر است. یادآور میشویم که اهل جاهلیت فرزندان خود را - اعم از ذکور و اناث - از بیم فقر و تنگدستی میکشتند و به علاوه در خصوص دختران، این رفتار ظالمانه را از بیم عار و ننگ نیز اعمال میکردند.
مفسر ابن جوزی فرموده است: منظور زنده به گور کردن دختران است از ترس فقر.(زاد المسیر 148/3.).
مفسر تفسیر کابلی در ذیل آین آیة مبارکه مینویسد: عرب بنابر فقر وتنگدستی گاهی اولاد خودرا میکشتند، ومیگفتند: ماکه خودچیزی برای خوردن نداریم؛ فرزندان خودرا چه دهیم؟! از این جهت، فرموده است: روزی دهنده الله است؛ هم به شما، وهم به اولاد شما؛ جای دیگر عوض «مِنْ إِمْلاق»، «خَشْيَةَ إِمْلاق» گفته شده؛ یعنی، از ترس تهیدستی میکشتند. ممکن است اینجا ذکر کسانی باشد که فی الحال بینوا نمی باشند؛ امّا میترسند هنگامی که عائلهشان افزون شود، از کجا به آنها طعام دهند؟! چون طبقه اول را پیش از عیال فکر طعام خودشان، و طبقه ثانی را اندیشه کثرت عیال پریشان می داشت، شاید با «مِنْ إِمْلاق» در این آیت «نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ» و در آن آیت با «خَشْيَةَ إِمْلاق» «نَرْزُقُهُمْ وَ إِيَّاكُمْ» ارشاد شده است؛ و الله اعلم.
«نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيّاهُمْ»: روزی شما و آنها بر ماست، که خدا روزی دهندهی بندگان است.
باید یادآور شد که: خطر برخی از گناهان چنان خطرناك ومفسد است که الله متعال با صراحت فرموده است: «لا تَقْرَبُوا» نزدیك آنها هم نباید شد. در ضمن هدف اساسی در شرع اسلامی هم اصلاح جامعه از مفاسد لازم است، وهم اصلاح روح از رذایل طوریکه در ایه مبارکه میفرماید: «وَلا تَقْرَبُوا اَلْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ»: و از گناهان کبیرهٔ پوشیده و آشکار بپرهیزید. یعنی: چه آن کارهای زشت وبد و ناشایست علنی باشد، چه پنهان. این چهارمین حرام است که در آیه مبارکه بیان یافت.
ابنعباس(رض)گفته است: درعهد جاهلیت، زنای پنهانی رازشت نمیپنداشتند، فقط زنای آشکار را تقبیح میکردند، اما خدا نهان و آشکار آن را حرام کرد. (طبری 219/12.).
«وَلا تَقْتُلُوا اَلنَّفْسَ اَلَّتِي حَرَّمَ اَللّهُ إِلاّ بِالْحَقِّ»: انسان بی گناه که خدا قتل آن را حرام کرده است نکشید، مگر اینکه خداوند مشروع نموده باشد مانند کشتن مرتد، یا زناکار محصن یا قصاص که این ها را خدای تعالی بر شما واجب نموده است.
طوریکه احادیثی متعددی در این باره مروی می باشد؛ از آن جمله روایت ابنمسعود(رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم است که در حدیث شریف فرمودند: «ریختن خون شخص مسلمانی که بر یگانگی خداوند و رسالت من گواهی میدهد حلال نیست مگر به یکی از سه سبب: زنای مرد زن دار یا زن شوهردار، کشتن نفس به قصاصنفس وکشتن کسیکه

(c) ketabton.com: The Digital Library

دین خودرا ترک کرده و از جماعت مسلمین بریده است». پس حرام پنجم کشتن نفس به ناحق است.

«إِلاَّ بِالْحَقِّ»: یعنی جان انسان که در اصل خدا برای آن حرمت و احترام قایل شده است نباید مورد تعرض قرار گیرد مگر به حق. اکنون سؤال این است که مفهوم «به حق» چیست. سه صورت آن در قرآن بیان شده است و علاوه بر آن دو صورت دیگر آن را پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان فرموده اند. سه صورتی که در قرآن عظیم الشأن بیان شده عبارتند از:

1 - انسانی که مرتکب قتل عمد انسانی دیگر شده باشد و حق قصاص بر او ثابت شده است.

2 - انسانی که در برابر قیام دین حق مزاحمت ایجاد می کند و چاره ای جز جنگیدن با او نیست.

3 - انسانی که داخل مرزهای کشور اسلامی ناامنی ایجاد کند و یا برای براندازی نظام اسلامی سعی و تلاش کند.

دو صورت دیگر که در حدیث بیان شده اند عبارت اند از:

4 - انسانی که با وجود تأهل زنا کند.

5 - انسانی که مرتکب ارتداد و خروج از جماعت شود.

علاوه بر این پنج صورت کشتن هیچ انسانی چه مؤمن باشد، چه ذمی باشد چه کافر، حلال نیست.

«ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ(151)»: اینها ست که الله متعال شما را به آن سفارش کرده، یعنی شما را به آنها امر کرده و رعایت آنها را بر شما فرض گردانیده است، به امید اینکه این خطاب را بفهمید و امر و نهی را درک کنید تا تقوای الهی را بنابر بصیرت انجام دهید. ابوحیان گفته است: لطف و مهر و رقت قلب از لفظ وصاکم درک میشود، و در این که آنها را اوصیاء خود قرار داده است احسان و نیکی فراوانی نهفته است.(البحر 252/4.).

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴿١٥٢﴾

و به مال یتیم نزدیک مشوید مگر به طریقه نیک (و مشروع) تا اینکه به سن رشد (جوانی وبلوغ) برسد. و پیمانه و ترازو را به عدل و انصاف مراعات کنید، هیچکس را مکلف نمی‌سازیم مگر به قدر طاقت و توان او. و هرگاه سخن گفتید پس انصاف (را مراعات) کنید، و اگر چه (کسی که دربارۀ او سخن میگوید) خویشاوند شما باشد. و به عهد الله وفا کنید، این‌ها اموری است که (الله) شما را به آن سفارش کرده است، تا عبرت گیرید.(۱۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَشُدَّ»: رشد، رسیدن به حدتکلیف. «أَوْفُوا»: به تمام و کمال بپردازید. «الْقِسْطِ»: عدالت، (نظام اقتصادی جامعه‌ی اسلامی باید بر اساس قسط باشد.). «ذا قربی»: نزدیکان، خویشاوندان. «عَهْدِ اللَّهِ»: پیمان خدا، مراد از آن، همه چیزهائی است که خداوند از بندگان خود خواسته است. همچنین همه عهدها و پیمان‌هائی است که مردمان با یکدیگر می بندند. در این صورت نسبت آن به خدا بدین سبب است که خداوند به حفظ و وفای بدان امر نموده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

«وَلا تَقْرَبُوا مالَ اَلْيَتِيمِ إِلاّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ»: و به مال یتیم به هیچ وجه، جز به نیکوترین شیوه - نزدیک نشوید، تا وقتی که به حد رشد کامل خود یعنی: کمال بلوغ و سن جوانی «خود برسد» تصرّف بی‌جا در مال یتیم حرام است؛ البتّه، به صورت احسن و مشروع، ولیّ یتیم میتواند در آن تصرّف کند؛ هنگامی که یتیم جوان شود، و بتواند فرایض خود را انجام دهد، به خود آن سپرده شود.

البته ششمین حرام؛ همانا خوردن مال یتیم است.

ابن عباس(رض) گفته است: یعنی برای یتیم عملی صالح انجام دهد، در چنین صورتی می تواند مطابق عرف از آن بخورد.

مفسران در تفسیر جمله «بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ». آیة مبارکه می نویسد: برای حفظ حقوق ایتام باید بهترین طریقه‌ی بهره‌گیری از اموال و دارایی او انتخاب شود.

جز کسانی که أهلیّت اقتصادی و تقوای کافی دارند، نباید دیگران به مال یتیم نزدیك شوند.

«وَ أَوْفُوا اَلْكَيْلَ وَاَلْمِيزانَ بِالْقِسْطِ»: و در پیمانه و ترازو به تمام و کمال، عدالت را رعایت کنید. در هنگام خرید و فروش. پس هفتمین حرام؛ کاستن از پیمانه و وزن است.

«وَلا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها»: از هیچکس جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمیکنیم، تکلیفی میکنیم که بتواند آنرا انجام دهد. یعنی هیچ يك از دستورات و أوامر و نواهی الهی، فوق طاقت انسان نیست. واضح است که: بدون قدرت، تکلیفی نیست.

امام بیضاوی فرموده است: خداوند بر هیچکس تکلیف نمیکند جز به آنچه قدرتش را دارد و بر او مشکل نیست. بعد از رعایت عدالت در وزن کردن و پیمانه نمودن آن را آورده است؛ چون ادای حق مشکل است پس بر شماست که آنچه را در توان دارید انجام دهید، و آنچه که خارج از توان شما باشد بخشودنی است. (بیضاوی ص 184).

«وَإِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْكانَ ذا قُرْبى»: در حکم و شهادت عدالت را رعایت کنید، هر چند بر خویشاوندان خود هم شاهدات بدهید. یعنی در گفتن حقّ و انصاف باید دوستی و خویشاوندی مانع نگردد. پس حرام هشتم؛ دروغ گفتن و شهادت دادن به ناحق و نارواست.

«وَبِعَهْدِ اَللّهِ أَوْفُوا»: وقتی عهد و پیمان بستید به آن وفا کنید. یعنی: هرگاه در نذر، یا سوگند، یا هر امر حق دیگری با الله متعال عهد بستید، به آن وفا کنید.

همچنان کسی که اسلام آورده است، در حقیقت با الله متعال بر طاعت وی عهد بسته است بنابر این، تعبیر وفا به عهد خدای عزوجل، شامل عهد وی در اعتراف به ربوبیتش و عهد وی بر طاعتش در امر و نهیش نیز می شود. پس نهمین حرام عهد شکنی است.

مفسر قرطبی فرموده است: این امر عام است و تمام عهد و پیمان خدا را بر بندگان دربر میگیرد. و امکان دارد منظور قراردادهای بین مردم باشد. و بدین جهت به خدا اضافه شده است که دستور حفظ و وفاداری به آن را داده است. (تفسیر قرطبی 137/7.).

«ذلِكُمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (152)» این سفارشهاست که خدا شما را به مراعات آن توصیه می کند، امید که پند پذیرید و بیدار شوید.

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴿١٥٣﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

و مسلماً این [برنامه‌های محکم و استوار و قوانین و مقرّرات حکیمانه] راه راست من است؛ بنابر این از آن پیروی کنید و از راه های دیگر پیروی مکنید که شما را از راه او پراکنده می کند؛ خدا این [گونه] به شما سفارش کرده تا پرهیزکار شوید.(۱۵۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِتَّبِعُوهُ»: در آن گام بردارید. بدان عمل کنید. «السبیل»: جمع سبیل، راه‌ها. «وصاکم»: به شما سفارش کرد، وصیت کرد.

تفسیر:

قبل ازهمه باید گفت که: اساس همه ادیان الهی، پیروی از راه الله متعال و دوری از راه دیگران است. طوریکه در آیۀ مبارکه میفرماید: «وَأَنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَلا تَتَّبِعُوا اَلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ»: این است راه راست من، از آن پیروی کنید. از راه های دیگر که شما را از راه وی جدا میسازد، پیروی مکنید. یعنی به شما توصیه میکند که دین و آیین راست و مستقیم من این است که آن را برایتان قرار داده ام، پس آن را برگیرید و از ادیان متفاوت و کج راهه ها پیروی نکنید، که باعث تفرقه و پراکندگی شما میشود، و شما را از راه هدایت منحرف می سازد.

بناءً عمل به احکام الهی، سبب وحدت است و به سراغ احکام غیر الهی رفتن، مایه‌ی تفرقه می باشد.

از ابن مسعود(رض) روایت شده است: روزی پیامبر صلی الله علیه وسلم برای ماخطی کشید و فرمود: این راه خدا میباشد، آنگاه از چپ و راست خطهایی را کشید وفرمود: اینها راه های شیطانند که مردم را بدان میخواند، آنگاه آیه‌ی «وَ أَنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ...» را خواند.(مختصر ابن کثیر 633/1).

«ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ(153)» بر سبیل تأکید وصیت را تکرار کرده است. یعنی شاید به وسیله‌ی امتثال فرمان های خدا و دوری جستن از نواهیش خود را از آتش دور کنید.

از عباده بن صامت(رض) روایت شده‌است که رسول‌اکرم صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف خطاب به اصحاب خود فرمودند: «کدام یک از شما بر مفاد این سه آیه با من بیعت می‌کند؟ سپس تلاوت نمودند: «قُل تَعَالَوا أَتلُ...» تا از تلاوت هرسه آیه فارغ شدند... آنگاه فرمودند: هرکس به آنها وفا کند، پاداش وی بر الله متعال است و هرکس از آنها چیزی کم کند و خداوند متعال او را در دنیا (به مجازات) دریابد، این همان سزای اوست و هرکس را که به آخرت بیندازد پس سروکارش با اوست که اگر خواهد، وی را بدان مورد مؤاخذه قرار میدهد و اگرخواهد، از وی درمی‌گذرد».

پس اینها در مجموع، ده وصیت الهی برای انسان است. در ضمن اگر توجه بفرماید در پایان سه آیه‌ی اخیرالذکر، سه تعبیر مختلف بعمل آمده است: در پایان آیه 151 که نهی ازشرك وقتل و فحشا است. «لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ» آمده است، یعنی زشتی این امور با اندکی تعقّل و فکر، برای همه روشن می شود.

در آیه‌ی 152 که به حفظ مال یتیم و رعایت قسط و عدل و وفای به عهد فرمان میدهد، تعبیر «لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ» آمده، یعنی خوبی عدالت را فطرت و نهاد هرکس می پذیرد، تنها باید تذکّر داد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این آیه نیز که پیروی از دستورهای خداست، «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» آمده، یعنی تقوا همان گام نهادن در راه اطاعت و فرمان الهی است.

توضیح مختصری به وصایا ده گانه:

1 - شریک و همتا قرار ندادن برای الله: بزرگترین آفریده ها از جهت کمیت مانند: آفتاب، مهتاب و ستاره و بزرگترین آنها از جهت مقام و مرتبت مانند: فرشتگان، پیامبران و نیکان، همگی بندگان خدایند.(مریم: آیه 93).

2 - نیکی با پدر و مادر: [اسراء: 23)، (لقمان آیات: 14 و15).

3 - تحریم کشتن فرزندان از بیم بینوایی و نداری:.... [اسراء: 31]. فرق بین تعبیر آیة 151 سورهی أنعام با آیهی 31 سورهی اسراء این است که: منظور از سورهی انعام فقر و بینوایی حال حاضر است؛ چون اول به رزق و روزی پدران اشاره میکند؛ ولی سورهی اسرا به بینوایی آینده اشاره میکند؛ چون اول به رزق و رزی فرزندان اشاره دارد.

4 - تحریم نزدیک شدن به کارهای زشت و ناپسند مانند: زنا، اتهام و.... [اعراف: 33].

5 - منع کشتن ناحق و خون ریختن دیگران: خون ریختن ناحق مردم، گناهی بس بزرگ و نابخشودنی است.

6 - نگهداری از أموال یتیم: (، نساء آیات 6 و10).

7 - وفا کردن به پیمانه و ترازو از روی عدل و داد: [هود:85)، (مطففین آیات 1تا 3).

8 - عدالت در گفتار وحکم:«وإذا قلتم فاعدلوا ولو کان ذا قربی» (أنعام:152).

9 - وفاداری به عهد و پیمان الله: (بقره 177)، (نحل:91)،(یس: 60).

10 - پیروی از راه راست الله و دوری از سایر راهها...

بعد از ذکر وصایا دهگانه، خداوند متعال در آیه 153، راه و روش خود را راه راست و پایدار ودین اسلام به شمار می آورد و میفرماید: جز آن، هیچ دینی پذیرفته نیست و از راه وی پراکنده نشوید و بیایید، همدیگر را به حق و نیکی و صبر و بردباری، سفارش کنید. [عصر آیات 1 الی 3).

یادداشت:

بلی! حق، یکی؛ نور، یکی؛ دین، یکی؛ و خدا، یکی است؛ اما باطل متعدد و گوناگون، و تاریکیها و گمراهیها بسیار است.

خصوصیات مهم آیات مذکور:

کعب أحبار که بسیار عالم ماهر به تورات و قبلاً یهود بوده بعداً مسلمان شد، میفرماید که این آیات قرآن مجید که در آنها ده چیز حرام بیان شده است کتاب خدا تورات بعد از بسم الله به همین آیات آغاز شده است (انتهی) و گفته شده که همینها آن ده کلمات اند که بر حضرت موسی علیهالسلام نازل شده بودند.

مفسرالقرآن حضرت عبدالله بن عباس(رض) میفرماید که همین آیات، آن آیات محکماتی هستند که ذکر آنها درسوره آلعمران آمده و ازحضرت آدم گرفته تا خاتم الانبیا همه شریعتهای انبیاء علیهمالسلام بر آن متفق اند و هیچ یک از آنها در هیچ دین و امت و شریعتی منسوخ نشده است. [بحر محیط]

این آیات وصیت نامه رسول الله می باشند:

در تفسیر ابن کثیر از حضرت عبدالله بن مسعود منقول است که فرمود: هر کسی می خواهد

(c) ketabton.com: The Digital Library

اینگونه وصیت نامه رسول الله صلی الله علیه وسلم را ببیند که ممهور باشد این آیات را بخواند که درآنها آن وصیت موجود است که رسول خدا احکام الهی را به امت خویش وصیت نموده است و حاکم به روایت حضرت عباده بن صامت نقل کرده که رسول الله به صحابه کرام خطاب فرمود: چه کسی حاضر است بر سه آیه با من بیعت کند سپس این سه آیه را تلاوت فرموده گفت: هرکسی که بر این بیعت وفا کند، اجر او بر عهده خدا خواهد بود. و الآن به تفصیل آن ده چیز و تفسیر این سه آیه ملاحظه بفرمایید؛ این آیات چنین آغاز گردیدند «قل تعالوا أتل ما حرم ربکم علیکم» «تعالوا» یعنی بیایید و در اصل، این کلمه جایی گفته میشود که داعی بر مقام بلند قرار گیرد وکسانی را که در جای پایینی قرار گرفته باشند بطرف خود بخواند. در این جا اشاره به این است که در پذیرفتن این دعوت، بر آنها شرافت و بلندی است مقصود اینکه بر رسول کریم صلی الله علیه وسلم خطاب کرده فرموده شد که شما به ایشان بگویید که بیایید تا من بر شما آن چیز ها را بخوانم که الله تعالی حرام کرده است این پیامی است که بدون واسطه از جانب خدا آمده است، درآن ظن وتخمین وقیاس کسی دخالت ندارد تاکه شمابه فکر اجتناب از آنها باشید وبدون جهت ازطرف خودچیزهای حلال خداوندی راحرام قرار ندهید.

در این آیه، اگر چه مخاطب بلاواسطه مشرکین مکه هستند؛ ولی مضمون خطاب، عام و شامل همه بنی نوع انسانی است چه مؤمن باشند و چه کافر؛ چه عرب باشند و چه عجم و چه حاضرین فعلی باشند چه نسلهای آینده. [بحر محیط]

خوانندگان گرامی !

پس از بیان فرمان و وصایای ده گانه، اینکه آیات متبرکه (154 الی 158) از نزول تورات موسی علیه السلام خبر میدهد؛ چون نامش در میان مردم عرب جاهلی، بس مشهور بود و داستانهایی از آن شنیده بودند. سپس از ارزش منزلت و هدایت قرآن، سخن میگوید که مردم به آن بگروند و معذرت مشرکان را مردود شمرند؛ زیرا آن همه خیر و برکت و رهنمود قرآن، عذری برای کسی باقی نگذاشته است.

همچنان در آیه (158) پس از هشدار تند بدترین کیفر به کافران و مشرکان، اشاره می کند که نزول قرآن برای مردود شمردن معذرت بی اساس معذرت خواهان و برطرف کردن آن دلیل است و این که: کفار، ایمان نمی آورند و امیدی به گرویدنشان به پیامبر خاتم نیست.

ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ﴿١٥٤﴾

سپس به موسی کتاب(تورات) دادیم برای اینکه [نعمت خود را] بر آنان که نیکی کردند کامل کنیم، و برای اینکه همه احکام و معارفی که مورد نیاز بنی اسرائیل بود، تفصیل و توضیح دهیم و برای اینکه هدایت و رحمت [بر آنان] باشد تا به دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارشان ایمان آورند.(۱۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ثمّ»: سپس، برای ترتیب خبر است.«تَمَامًا»: برای کامل کردن و اِتمام نعمت.

«تَفْصِيلًا»: بیان و توضیح. «لِكُلِّ شَيْءٍ»: هر چیزی که در دین به آنها نیاز باشد.

تفسیر:

«ثُمَّ آتَيْنا مُوسَى اَلْكِتابَ تَماماً عَلَى اَلَّذِي أَحْسَنَ»: ما به موسی کتاب دادیم، تا نعمت خود را بر آن کسی که نیک رفتار است، تمام کنیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تقدیر سخن چنین است: ای محمد! به مشرکان بگو؛ ما قبل از آن که قرآن را بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل کنیم، به موسی نیز کتاب آسمانی دادیم بنابر این، توصیه هایی که ذکر شد، در شریعت های الهی دیگر نیزآمده است.
طبری فرموده است: کتاب را به موسی عطا کردیم تا در مقابل انجام دادن اوامر و نواهی ما، نعمت خود را بر او تمام کرده باشیم.
در حقیقت اعطای کتاب به موسی، نعمت ومنتی بس بزرگ از جانب الله برای او است؛ چرا که عمل نیکو انجام داد و به بهترین وجه ممکن از ما اطاعت نمود. (ابو سعود 148/2.).
«وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ(154)»: تورات حاوی احکام دینی آنها و مایهٔ هدایت و رهنمایی‌شان به سوی اموری است که مایهٔ سعادت‌شان است.
تورات سبب حصول رضای الهی برای کسی است که به آن عمل می‌کند.
برای چنین کسی گناهانش بخشیده می شود و حسناتش چند برابر می‌گردد.
تورات بیانی است که آنها را بر ایمان به لقای خدای ملک دیان و باور داشتن به روز تهدید و آماده‌گی گرفتن به خاطر آن فرا میخواند و هر که بداند که به ملاقات خدای خود خواهد رفت در این راه سعی و تلاش می‌کند و مراقب خدای یکتا و یگانه است.
«وَهُدىً وَ رَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ(154)»: یعنی برای بنی اسرائیل مایه‌ی هدایت و رحمت است، تا شاید روز رستاخیز و حضور در پیشگاه خدا را تصدیق نمایند.
ابن عباس(رض) گفته است: یعنی تا به رستاخیز وحشر ایمان بیاورند، و پاداش و کیفر را تصدیق نمایند. (ابو سعود 148/2.).
قابل تذکر است که در میان قرآن عظیم الشأن و تورات، شباهت‌های فراوانی به چشم میخورد. در انجیل، تکیه بر مواعظ است و در زبور، تکیه بر دعاست، ولی از نظر قوانین، شباهت تورات به قرآن عظیم الشأن بیشتر است. از این رو به تورات، امام گفته شده است.
«وَمِنْ قَبْلِهِ كِتابُ مُوسى إِماماً» (هود، 17) در این آیه متبرکه هم تورات، رحمت، هدایت وبیانگر هر چیز معرّفی شده است. قابل تذکر است به محظي که قرآن عظیم الشان نازل گردید همه کتاب هاي آسماني (تورات، انجیل و زبور منسوخ گردید و عمل به یکي از آنها از دیدگاه شریعت مبارك اسلام قطعاً جواز ندارد).

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴿١٥٥﴾

و این (قرآن نیز) کتابی است که بابرکت آن را نازل کرده‌ایم، پس آن را پیروی کنید، و تقوی پیشه کنید. تا مستحق رحمت (الله) گردید.(۱۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُبَارَكٌ»: پرخیر وبرکت. مشتمل برفوائد دینی ودنیوی. صفت (كِتابٌ) است. باید گفت که: کلمه «مُبارَكٌ» از ریشه‌ی «برکت»، بر دو أمر تأکید می‌کند:

1 - ریشهٔ قوی و ثابت.
2 - رشد دائم. قرآن، هم دارای مطالبی اساسی و تغییر ناپذیر و استوار است و هم با گذشت زمان، پرده‌هایی از اسرارش کشف و روز به روز جلوه‌ی آن بیشتر میشود.

تفسیر:

«وَ هذا كِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَكٌ»: و این قرآن عظیم و ذکر حکیم را ما بر پیامبر گرامی نازل

(c) ketabton.com: The Digital Library

کردیم، اهمیت شایان و بزرگی دارد و دارای منافع و فوایدی فراوان است و انواع فواید دینی و دنیوی را در بر دارد. قرآن مایهٔ برکت برای کسی است که آن را تلاوت و حفظ کند و بفهمد و به آن عمل نماید.

«فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ(155)»: قرآن، تنها کتاب تئوری ونظری نیست، بلکه کتاب سعادت وبرنامه‌ی عمل انسان است، وسعادت بشر در دو چیز است: اطاعت حقّ، اجتناب از باطل، پس به پندهایش پایبند باشید و از اوامرش اطاعت و ازنواهی‌اش اجتناب کنید تا به رستگاری بزرگ و نعمت ماندگار در مجاورت خدای رحمان و رحیم دست یابید که سعادت دنیا و نجات آخرت مرهون پیروی از قرآن و سنّت پیامبر صلی الله علیه وسلم است.

أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ﴿١٥٦﴾

(ما این کتاب را با این همه امتیازات نازل کردیم) تا نگوئید کتاب آسماني تنها بر دو طایفه پیش از ما (بر یهود و نصاري) نازل شده بود و ما از بحث و بررسي آنها بیخبر بودیم.(١٥٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْ تَقُولُوا»: به معنای «لئلّا تقولوا» است، یعنی: تا نگویید و بهانه نگیرید. «إِنْ كُنَّا»: ما بودیم. «دراسة»: قرائت، خواندن و فهم کردن، آموختن.

تفسیر:

«أَنْ تَقُولُوا إِنَّما أُنْزِلَ اَلْكِتابُ عَلى طائِفَتَيْنِ مِن قَبْلِنَا»: و ما این قرآن عظیم را بر شما با چنین وصفی عظیم و دربرگیرنده‌ی خیرات دنیا و آخرت نازل کردیم تا در روز قیامت نگویید که کتاب های مقدس تورات بر یهودیان و انجیل بر نصرانیان نازل شده و ما کتابی نداریم، پس بر ما حجّت تمام نشده و بر ما کتاب‌های آنها اطلاع نداریم تا حق را باطل باز شناسیم.

ابن جریر گفته است: با نازل کردن قرآن بر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم الله متعال راه چنان استدلال را از آنان بست.

«وَإِنْ كُنّا عَنْ دِراسَتِهِمْ لَغافِلِينَ(156)»: حال این که ما از آشنایی و بررسی محتوای کتاب های آنان غافل و بی خبر بودیم و نمی دانستیم چه چیزی را در بر دارند؛ یعنی: نمی‌دانستیم که در آنها چه بوده است، چرا که زبانشان را نمی‌فهمیده‌ایم و مخاطب آن کتاب‌ها نبوده‌ایم. مراد؛ اثبات حُجت برمشرکان با فرودآوردن قرآن بر محمد(ص) است تا مشرکان در روز قیامت نگویند که: تورات و انجیل بر دو امت قبل از ما نازل گردیده بود و ما از مضامین آنها غافل بودیم.

أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ﴿١٥٧﴾

یا نگوئید اگر کتاب آسماني بر ما نازل مي‌شد از آنها هدایت یافته تر بودیم، اینك آیات و دلایل روشن از جانب پروردگارتان براي شما آمد و همچنین هدایت و رحمت او، با اینحال چه کسي ستمکارتر از آنها که آیات خدا را تکذیب کردند و از آن روي گردانیدند یافت

(c) ketabton.com: The Digital Library

ميشود، اما بزودي كساني را كه از آيات ما روي گردانيدند به خاطر همين اغراض بدون دليل ايشان مجازات شديد خواهيم كرد.(۱۵۷)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَهْدَى»: هدايت يافته تر. «بَيِّنَةٌ»: دليل و حجت، در اين جا هدف قرآن است.

«صَدَفَ عَنْ»: منصرف و رويگردان شد از. «يَصْدِفُونَ عَنْ» (صدف): رويگردان می شود از- سُوءَ الْعَذَابِ: بدترين عذاب، سخت ترين مجازات.

تفسير:

«أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا اَلْكِتابُ لَكُنّا أَهْدى مِنْهُمْ»: و تا با نازل نشدن كتابی بر خود احتجاج نكنيد و نگوئيد اگر كتابی بر ما مانند يهود و نصارا نازل ميشد ما حتماً از آنها بيشتر به راه حق هدايت می شديم و سريعتر امر پيامبر را اجابت ميكرديم؛ چون ما از آنها زيركتر و در عمل جدی تريم.

مشركين مكّه، به هدايت يافتگی پيروان تورات و انجيل اعتراف داشتند، ولی خود را برای دريافت كتاب آسمانی شايسته‌تر از آنان می دانستند. نزول قرآن برای همه، اتمام حجّت است.

«فَقَدْ جاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ»: (برای جلوگيری از اين بهانه‌ها) بی‌شك از سوی پروردگارتان و توسط محمد صلی الله عليه وسلم قرآن عظيم برايتان آمده است، كه حلال و حرام را برای شما بيان ميكند و هدايتگر دلهاست، رحمتی است بس بزرگ از جانب خدا برای بندگانش.

مفسر قرطبی فرموده است: يعنی با آمدن حضرت محمد صلی الله عليه وسلم عذر برطرف شده است.(تفسير قرطبی 144/7.).

ابن عباس(رض) گفته است: «بيّنة» يعنی دليل كه عبارت است از پيامبر صلی الله عليه وسلم و قرآن است. (زاد المسير 155/3.).

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآياتِ اَللّهِ وَصَدَفَ عَنْها»: از بزرگترين ظلمها به انسانيّت، اعراض از كتب آسمانی است. بنابر اين ظالمترين مردم كسی است كه به حجت‌هايی خدای تعالی كه پيامبر خود را به منظور تبليغ آن فرستاد باور نداشته باشد و آن را تكذيب كند؛ زيرا چنين شخصی شهادت را پنهان داشته، حق را رد نموده و راستی و صداقت را تكذيب كرده است.

ابوسعود فرموده است: يعنی مردم را از آن منصرف كرده است، بدين ترتيب گمراهی و گمراه كردن را با هم جمع كرده است. (ابو سعود 149/2.).

«سَنَجْزِی اَلَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آياتِنا سُوءَ اَلْعَذابِ بِما كانُوا يَصْدِفُونَ(157)»: و همچنان كسی كه بنابر استكبار و سركشی از هدايت روی گرداند، برای چنين كسانی بدترين عذاب و شديدترين مجازات ها است،چون از حق انكار نموده و از قبولی رسالت وپيامبری خود را كنار كشيده‌اند. پس بد بادا هر اعراض‌گر و هلاک بادا هر تكذيب كننده. بايد يادآور شد كه مجازات وسزای اعراض از دين حقّ و پشت كردن به آيات الهی، عذاب شديد را در بر دارد.

«بِما كانُوا يَصْدِفُونَ»: عامل اصلی بدبختی‌های انسان، عملكرد خود اوست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴿١٥٨﴾

آیا (این اعراض کنندگان) انتظار می‌کشند که فرشتگان پیش آنها بیایند یا پروردگارت بیاید یا بعضی از نشانه‌های پروردگارت بیاید؟! روزی که بعضی از نشانه‌های پروردگارت بیاید، کسی که از پیش ایمان نیاورده و یا در وقت مومن بودن کار نیکی انجام نداده باشد، ایمانش به او سودی نمی رساند. بگو: انتظار بکشید ما هم با شما منتظریم. (۱۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَلْ يَنْظُرُونَ؟» هل ينتظرون؟: اِستفهام اِنکاری به معنای ما ينتظر الكفار الأشقياء أن تحضرهم الملائكة لقبض أرواحهم: کفار سیاه بخت، انتظاری جز این ندارند که فرشتگان آنان را آماده کنند و روحشان را در کشند (بقره آیه 210)، (یونس آیه 102).

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: در (آیة 92 سوره‌ی اسراء) برخی از توقّعات نابجای کفّار مطرح شده است که میگفتند: مابه تو ایمان نمی‌آوریم مگر آنکه آسمان را بر ما فروریزی، یا خدا و فرشتگان را نزد ما آوری. این انتظارهای نابجا کفار در این آیه مبارکه بصورت مطلق رد گردیده است.

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ اَلْمَلائِكَةُ»: (دلائل متقن بر وجوب ایمان بیان گردیده است. پس چرا ایمان نمی آورند؟) آیا این کفار تکذیبگر منتظر چه چیزی جز اینانند که ملائکه ارواح شان را قبض کنند، و این همان وقتی است که توبه‌ی آنان سودی ندارد.

«أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ»: یا خداوند متعال به گونه‌ای که سزاوار عظمت و بزرگی‌اش است به منظور قضاوت بیاید یا برخی از علامات و نشانه‌های قیامت مانند طلوع آفتاب از مغرب فرا رسد.

حضرت ابن‌عباس(رض) فرموده است:یعنی فرمان پروردگارت مبنی بر کشتن آنان یا اجرای دیگر عقوبات نازل می شود.

مفسر امام طبری فرموده است: منظور این است که در روز قیامت پروردگارت برای محاسبه ی خلق به موقف می آید. یا بعضی از آیات پروردگارت تحقق می پذیرد؛ مانند طلوع آفتاب از مغرب. (طبری 245/12.).

نباید فراموش کنیم که: نتیجه‌ی طفره رفتن در ایمان، به جز ناکامی چیزی دیگری را ببار نمی آورد، طوریکه در آیة مبارکه میفرماید: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمانِها خَيْراً»: روزی که بعضی از علایم قیامت نمایان می شود، در چنان روزی ایمان کافری که در آن موقع ایمان می آورد سودی ندارد.

همچنین ایمان آوردن انسان گناهکاری که عملی نیکو انجام نداده است هم سودی ندارد.

مفسرطبری می افزاید که: بعد از آمدن چنان دلایلی، ایمان مشرکی که از بیم و هراس ایمان می آورد سودی وفایدای ندارد. پس حکم ایمان چنان افرادی مانند حکم ایمان آنها در حال قیام قیامت است. (طبری 266/12.).

باید بعرض رسانیده شود که: ایمان و عمل، در شرایط آزاد و طبیعی، کارساز است، نه در حال اضطرار و ترس جان.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در حدیث شریف آمده است: «قیامت برپا نمی شود تا آن که آفتاب از غروبگاه خود طلوع نکند پس چون آفتاب از غروبگاه خود طلوع کرد و همه مردم آن را دیدند، در آن هنگام همگی آنها ایمان می‌آورند اما این ایمان آوردنشان در وقتی است که برای هیچ کسی ایمان آوردن آن سودی نمیبخشد...». (اخراج از بخاری.).

«قُلِ اِنْتَظِرُوا إِنّا مُنْتَظِرُونَ (158)»: هرگاه قیامت برپا گردد اهل طاعت گرامی داشته می شود و اهل بهتان و بدی زیان می‌بینند پس شما منتظر عذابید و ما منتظر ثوابیم.

خوانندگان گرامی!

پس از هشدارهای الهی به اهل کفر - به دلیل سرپیچی از امر حق - به عذاب سخت گرفتار خواهند شد و با دست خالی وبی نتیجه به بازار قیامت خواهند رفت. اینک در آیات متبرکه (159 الی 160) یکبار دیگر مؤمنان را از تفرق و چنددستگی در دین، برحذر می دارد تا همچون بدعت گذاران نباشند و یک سخن و یک نظر وارد میدان عمل شوند و بدانند که هر کار نیکی ده برابر و بیشتر پاداش می گیرد؛ اما کار بد به همان اندازه که هست، مجازات دارد.

إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴿١٥٩﴾

مسلماً کسانی که دینشان را پراگنده کردند و گروه گروه شدند، تو به هیچ وجه از آنان نیستی (تو مسؤل آنان نیستی)، جزء این نیست که کار آنها با الله است. باز الله آنها را به آنچه میکردند، آگاه خواهد ساخت.(۱۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَرَّقُوا دِينَهُمْ»: دین خود را پراکنده ساختند؛ یعنی، پاره ای از آن را میگیرند وبقیه را رهامیکنند.«شِيَعًا»: جمع شیعه، گروه‌ها، دسته ها، فرقه ها. «لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ»: تو اصولاً مسؤول آنان نیستی، راه تو با آنان یکی نیست.(فرقان)

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كانُوا شِيَعاً»: آنانی که در دین خویش بعد از اجتماع بر توحید اختلاف کردند و بر اثر این اختلاف تبدیل به فرقه‌های گوناگون و احزابی متعدد شده و باهم منازعه (و هر دسته و گروهی از مکتبی و مذهبی پیروی می‌کنند).

حضرت ابن عباس(رض) فرموده است: آنها عبارتند از یهود و نصاری که دین حنیف ابراهیم را تجزیه کردند.

یعنی هدف از آنها همانا: یهود، نصاری و مشرکان‌اند که بعضی از آنها بتان را پرستیدند و بعضی فرشتگان را، همچنان مراد همه کسانی هستند که در دین الله متعال بدعت نهاده و اموری را به میان می‌آورند که الله متعال بدانها فرمان نداده است.

«فَرَّقُوا دِينَهُمْ»: تفرقه‌افکنی در دین، یعنی بدعت‌گذاری و تفسیر دین به رأی خود که در قرآن عظیم الشأن واحادیثی نبوی؛ شدیدترین تعبیرات، در باره این گونه کسان آمده است.

از جمله در (آیه 79 سوره بقره) آمده است: «وای بر آنان که با دست خود مطلبی می نویسند، سپس میگویند: این از طرف خداوند است.».

«لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ»: تو ای محمد! از آنها و از عملکرد زشت‌شان بر یی و از جانب پروردگار خود بر بینه و راه مستقیمی. یعنی: تو از بدعت‌ها و تفرقه سازی‌های آنان، بیزار و پاک و مبرا هستی و بر تو فقط هشدار دادن وبیم دادن است و بس.

(c) ketabton.com: The Digital Library

عمر(رض) روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف به عایشه صدیقه فرمودند: «کسانی که دین خود را پراکنده ساخته و فرقه‌فرقه شدند، آنها اصحاب بدعتها و اصحاب هواها و اصحاب گمراهی از این‌امت هستند، ای عائشه! بدان‌که برای هر صاحب گناهی توبه‌ای است، بجز صاحبان بدعتها و هواها که برای شان توبه‌ای نیست، من از آنان بیزارم و آنان نیز از ما بیزارند».

«إِنَّما أَمْرُهُمْ إِلَى اَللّهِ»: اما بازگشت آنها به سوی خداست تا به آن‌ها نتیجهٔ عملکرد بدشان را خبر دهد، «ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِما كانُوا يَفْعَلُونَ (159)»: و سپس آنها را به بدترین مجازات دچار کند به جز اهل توحید و اجتماع بر حق که در نشیمنگاه صدق توأم با لطف و نرمی و مقامی بلندی قرار خواهند داشت.

طبری گفته است: در آخرت آنها را از آنچه که کرده اند باخبر می کند و هریک را مطابق عملش مجازات می کند. (تفسیر طبری 274/12.).

باید یادآور شد که این آیات متبرکه: مسئولیّت سنگین دین شناسان را در حفظ اصالت مکتب ومقابله باانحرافات فکری، درعین حفظ وحدت اجتماعی امّت، بیان میدارد.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴿١٦٠﴾

هر کس کار نیکي انجام دهد ده برابر آن پاداش خواهد داشت و هر کس کار بدي انجام دهد تنها مانند آن سزا خواهد دید، و به آنها هرگز ظلم نخواهد شد.(۱۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَشْرُ أَمْثَالِهَا»: ده برابرآن، چندین برابر، عددها در قرآن، گاهی تخمینی است. بصورت کل در شیوه‌ی تربیتی اسلام، تشویق ده برابر تنبیه است. «إِلَّا مِثْلَهَا»: جز مانند آن، جز هم مثل آن، یک برابر.

تفسیر:

«مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها»: باید گفت که: عمل انسان همیشه و همه جا همراه انسان است. طوریکه میفرماید: هر کس در روز قیامت عمل صالحی و نیکی را انجام دهد برای او از حسنه ده برابر آن به عنوان فضل و کرم خدا مکافات وپاداش می گیرد، و این حداقل پاداش اضافی است که الله متعال به بندگانش می دهد؛ چون گاهی اوقات مکافات اضافی تا پانصد برابر یا بیشتر هم می رسد.

«وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزى إِلاّ مِثْلَها»: و هر کس مرتکب عمل بدی بشود، مطابق با آن مجازات می بیند نه بیشتر مگر اینکه خداوند متعال آن گناه را ببخشد و از آن درگذرد. از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که: خداوند متعال، در مکافات با فضل خود رفتار می کند، ولی در مجازات، با عدل.

قابل تذکر که: از کلمه‌ی «جاءَ» استفاده میشود که مکافات ومجازات مورد بحث در این آیه مبارکه، مربوط به محکمه روز قیامت است. وگرنه چه بسا خلافی که با توبه محو یا به نیکی تبدیل شود. «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ» (فرقان، 70.)، یا مورد عفو قرار میگیرد. «يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (مائده، 15)، و چه بسا نیکی‌ها کهبا ریا، تکبر، خود بینی، خود خواهی، غرور وسایر گناهان دیگر محو و حبط شود. پس عملی ملاك است که به صحنه‌ی قیامت آورده شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

گرچه آیه‌ی مبارکه مربوط به عمل نیك و بد است، ولی طبق روایت، آنکه نیّت خیر کند پاداش دارد ولی نیّت سوء تا به مرحله عمل نرسد، سزا و مجازات ندارد و این فضل الهی است.

«وَهُمْ لایُظْلَمُونَ(160)»: بنابر این هیچ ظلم وستمی از ناحیۀ بدی‌هایی که انجام نشده و نقصی درحسنات که انجام شده نیست بلکه همه چیز براساس عدالت و فضل است.

در حدیث شریف به روایت ابن عباس(رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «بی‌گمان پروردگارتان رحیم است پس هرکس قصد کار نیکی کند ولی آن را انجام ندهد، برایش یک حسنه نوشته میشود اما اگر آن را انجام داد، از ده تا هفتصد حسنه تا مراتب بسیار بیشتر از آن، برای او نوشته می شود و هرکس قصد انجام کار بدی را بکند اما آن را به‌عمل نیاورد، برای او یک بدی نوشته میشود، یا هم خداوند متعال آن بدی را از کارنامه وی محو می‌کند...»

در حسنات افزایش پاداش از باب فضل و کرم الله متعال است، و مقابله به مثل در اعمال نکوهیده از باب عدالت است. باید گفت که: تشویقِ چند برابر، ظلم نیست ولی سزا و مجازات بیش از حد ظلم است.

خوانندگان گرامی !

خداوند در این سوره، دلایل یکتایی و بی همتایی خود را بیان نمود و سخنان اهل شرک وگمراهی را مردود شمرد. اکنون در آیات متبرکه(161 الی 164) که از جمله آیات متبرکه پایانی این سوره بحساب می آید، با زیبای خاصی بیان میدارد: دین پایدار و راه راست، همان دین توحیدی ابراهیم است، مسؤولیت هرکس به گردن خود او خواهد بود هدایت، جز از جانب خدا نیست و پاداش هرکس در گرو کردار اوست.

قُلْ إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴿١٦١﴾

بگو: پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده است، و آن دین راست و استوار، دین ابراهیم است که از ادیان باطل متنفر بود و از مشرکان نبود.(۱۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دِیناً قِیَماً»: دینی پایدار، ماندگار، با ارزش، همیشگی، راست و راهنما. «حَنِیفًا»: حقگرا، پاک، مخلص، بیزار از انحراف و کجی.

تفسیر:

«قُلْ إِنَّنِی هَدانِی رَبِّی إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»: ای محمد! به آن مشرکین تکذیب کننده بگو: **هرآینه پروردگارم مرا** در دینی برابر و مستقیم موفق ساخته که همان دین ابراهیم حنیف، یکتاپرست ومسلمانی است که ازشرک بریء است.

اساس ادیان توحیدی در طول تاریخ، یکی بوده است. اسلام، همان آیین حضرت ابراهیم است و تنفّر از شرك، راه همه‌ی پیامبران می باشد.

«دِیناً قِیَماً مِلَّةَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً»: دینی است مستقیم که در آن هیچگونه انحراف و کجیی نیست، که در آن هیچگونه انحراف و کجیی نیست، «وَ ما کانَ مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ (161)»

و ابراهیم از مشرکان نبود. در حدیث شریف آمده است که چون رسول‌اکرم صلی الله علیه وسلم شب را به صبح می‌آوردند، میفرمودند: «اصبحنا علی ملة الاسلام وکلمة الاخلاص و دین نبینا محمد وملة ابراهیم حنیفا وما کان من المشرکین». «بر آیین اسلام و کلمه

(c) ketabton.com: The Digital Library

اخلاص و دین پیامبر مان حضرت محمد(ص) و ملت حق‌گرای ابراهیم که از مشرکان نبود، صبح کردیم».

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿١٦٢﴾

بگو همانا نماز و طاعت من و زندگانی و مرگ من، همه برای الله؛ پروردگار جهانیان است.(١٦٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نسک»: عبادت، از جمله، حج وغیره. «محیا»: زندگی، «مَمَاة»: مرگ. مردن.

«مَحْيَايَ وَمَمَاتِي»: مراد أعمال و اقوالی است که مربوط و مقرون به زندگی و مرگ، یعنی کارهای دنیا و آخرت است یا خود زیستن و مردن.

تفسیر:

«قُلْ إِنَّ صَلاتِی وَنُسُكِی وَمَحْیایَ وَمَماتِی»: بگو ای محمد همانا نماز، طاعت، ذبح، أعمال تقربی و سایر عبادات من و آنچه در زندگی خود أنجام داده‌ام و آنچه بر آن به ملاقات خدای خود بعد از مرگ خویش میروم، همهٔ اینها را در کمال اخلاص به پروردگار خود و بدون هرگونه ریا، خودنمائی، شرک و شک أنجام می دهم.

«صَلاتِي وَ نُسُكِي»: با آنکه نماز، جزو عبادات است، ولی، جدا ذکر شده تا اهمیّت آن را نشان دهد.

نسک: جمع نسیکه، به معنای ذبیحه است. یعنی: قربانی من. طوریکه در آیه فصل لربک و أنحر» (کوثرآیه 2)، بعضی گفته اند: نُسُک بمعنی عبادت است، یعنی: عبادات من «و زندگی ومرگ من» یعنی: آنچه را که از أعمال خیر در زندگانی‌ام أنجام می دهم، یا أعمال خیری که ثواب آنها پس از مرگم به من میرسد؛ چون وصیت‌کردن به صدقات و أنواع دیگر از اموری که خیر جاری است و مایه تَقَرُب بسوی الله متعال است. بعضی‌گفته‌اند: مراد؛ خود زندگانی و مرگ است.

«مَحْيايَ وَ مَماتِي لِلَّهِ»: مرگ و حیات مهم نیست، مهم آن است که آنها برای خدا و در راه خدا باشد.

«لِلّهِ رَبِّ اَلْعالَمِینَ(162)»: پس زندگانی و آخرت همه از آن الله است زیرا او کسی است که خلایق را با روزی خویش پرورش داده، از این‌رو حق او این است که عبادت شود و به یکتائی یاد گردد.

لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴿١٦٣﴾

هیچ شریکی برای او نیست، و به این (توحید) امر شده ام، و من نخستین مسلمانم.(١٦٣)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ»: من اولین مسلمان، درمیان امّت محمّدی، یا مخلص‌ترین و مطیع‌ترین کس در میان تمام أهل جهان از آغاز تا پایان آن است.

اسلام، به معنای تسلیم بودن در برابر امر خداوند متعال است و به همه‌ی أنبیاء نسبت داده شده است.

حضرت نوح علیه السلام خود را مسلمان دانسته است، «أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (آیه 72 سوره یونس) حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند میخواهد که او و ذریّه‌اش را تسلیم او قرار دهد. «وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ» (آیه 128 سوره بقره)، حضرت یوسف علیه السلام نیز از خداوند مسلمان مردن را درخواست می‌کند:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«تَوَفَّنِي مُسْلِماً» (آیه 101 سوره یوسف) و پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم نیز اوّلین مسلمان است، «وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» به این معنا که یا در زمان خودش، یا در رتبه و مقام تسلیم، مقدّم بر همه است.

تفسیر:

«لا شَرِيکَ لَهُ»: و او را شریک و همتایی نیست. یعنی: هیچ چیز را با او در نماز و نیایش و زندگانی و مرگم شریک نمی‌آورم.

«وَ بِذلِکَ أُمِرْتُ»: و من بر این کار دستور یافته ام که در عبادت اخلاص داشته باشم.

«وَ أَنَا أَوَّلُ اَلْمُسْلِمِينَ(163)»: و [از میان ملت خود] اولین مسلمان هستم که به خدا اقرار ومخلصانه در مقابلش سر تعظیم فرود می آورم. یعنی: اولین مسلمان امت خویش هستم زیرا اسلام هر پیامبری بر اسلام اُمتش مقدم است.

در حدیث شریف به روایت علی(رض) آمده‌است که رسول الله صلی الله علیه وسلم چون نماز را شروع می‌کردند، چنین میگفتند: **«وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الارض تا- و انا اول المسلمین».** که شافعی‌ها با استدلال به همین روایت، بعد از تکبیر افتتاح این آیه را می‌خوانند و حنفی‌ها: (سبحانك اللهم...) را میخوانند ولی مالکی‌ها بعد از تکبیر هیچ چیز دیگر نخوانده و رأسا به قرائت فاتحه آغاز می‌کنند. «تفسیر أنوار القرآن»

مفسر تفسیر کابلی در ذیل آیة مبارکه «وَ بِذلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ 163» مینویسد: مفسّران عموماً گفته اند:مطلب از «وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم به اعتبار امّت محمّدیّه اوّل المسلمین میباشد؛ امّا چون ذات فرخنده وی بر وفق حدیث جامع ترمذی اوّل پیغمبران است: «کنت نبیا و آدم بین الروح و الجسد»؛ در اوّل المسلمین بودنش هیچ شبهه نمی‌ماند. برعلاوه، ممکن است درینجا اوّلیّت زمانی مراد نبوده بلکه تقدم رتبی مراد باشد؛ یعنی، من در تمام گیتی به صف مطیعان اوّل‌تر و پیش‌تر از همه میباشم! شاید مترجم محقق- قدّس سرّه - که در ترجمه به جای «پیش از همه فرمانبردارم»، «نخست از همه فرمانبردارم» گفته است، به این طرف اشاره نموده؛ زیرا، به اعتبار محاوره در ادای تعبیر اوّلیّت رتبی بیشتر واضح است؛ و الله اعلم.

قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴿١٦٤﴾

بگو: آیا جز الله پروردگار دیگر بجویم؟ درحالیکه او پروردگار (مالک و متصرف) هرچیزی است. وهیچکس عمل بدرا جز به زبان خود انجام نمیدهد (عذابش فقط برای خودش است)، و هیچکسی بارگناه کسی دیگر را بر نمی‌دارد. باز بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان است، و او شما را به آنچه در آن اختلاف می‌کردید، آگاه می سازد.(۱۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أبغي»: بجویم، طلب کنم. «لَا تَزِرُ»: بر نمی دارد، گناه کسی به گردن کسی دیگر نیست. «وِزْرَ»: بار، بار سنگین، بارگاه و نافرمانی، «أخرى»: دیگری. «يُنَبِّئُكُم»: شما را آگاه می کند، به شما خبر می دهد.

تفسیر:

«قُلْ أَغَيْرَ اَللهِ أَبْغِي رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلاّ عَلَيْها»: ای پیامبر! برای مشرکان بگو آیا شما اراده دارید تا من پروردگاری را غیر از خدایی که هستی را آفریده

(c) ketabton.com: The Digital Library

و به تدبیر امور آن پرداخته و خلایق را روزی داده است و پروردگار خویش برگیرم ؟ تنها او مستحق عبادت است و هر که کار بدی انجام دهد کیفر آن برخود اوست
«وَلا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلاّ عَلَيْها»: و هیچ نفس بریء گناه نفس گنهکار را به دوش نمی‌کشد. یعنی: هیچکس قادر نیست که گناهی به زیان غیر خود انجام دهد پس اگر گناهی انجام‌دهد، این گناه به زیان خود اوست.
«وَلا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى»: در پیشگاه خداوند مسئولیّت عمل هر کس، بر عهده‌ی خود اوست. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: هیچکس گناه دیگری را به دوش نمی کشد، و هیچکس به جرم دیگری مجازات نمی بیند.
«وَلا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى»: شریف رضی گفته است: در واقع حمل باری در میان نیست. بلکه سنگینی گناهان است که بر شانه ها سنگینی می کند، بنابر این استعاره‌ی لطیفی در اینجا وجود دارد.(تلخیص البیان ص 40.).
موضوع عدل الهی در مجازات و اینکه هیچکس گناه دیگری را به دوش نمیکشد، نه تنها در شرعیت اسلامی، بلکه به تصریح قرآن عظیم الشأن، در صُحُف ابراهیم و موسی علیهما السلام نیز آمده است. «أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِما فِي صُحُفِ مُوسى. وَ إِبْراهِيمَ الَّذِي وَفَّى. أَلَّا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى» (آیات: 37- 38. سوره نجم)
«ثُمَّ إِلى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (164)»: بازگشت همه به منظور دادرسی به سوی خداست و او شما را در جریان افعال‌تان قرار می‌دهد و در برابر اعمال‌تان جزا می‌دهد که او بر همهٔ احوال آگاه است.
در این آیه، روش أهل جاهلیت که با گناه یک شخص، کسی از نزدیکانش را، یا با گناه عضوی از یک قبیله، عضو دیگری از آن قبیله را مورد مؤاخذه قرار می دادند، مردود اعلام شده است. یادآورمی‌شویم که فرموده حق تعالی در آیة(25) از سورة «نحل»: «لِيَحمِلُوٓاْ أَوزَارَهُم...» (تا روز قیامت، بار گناهان خود را تمام بردارند و نیز بخشی از بار گناهان کسانی را که ندانسته آنان را گمراه می‌کنند. آگاه باشید؛ چه بدباری را می‌کشند)!، بدین معنی است که: شخص گمراه‌گر، بخشی از بار گناه گمراهی پیروانش را نیز در روز قیامت بر دوش می‌کشد، بی‌آن که از گناه آن شخص گمراه چیزی کم شود.
مفسر تفسیر فرقان در ذیل آیة مبارکه می نویسد: گویند: مشرکان به مؤمنان میگفتند: اگر از ما پیروی کنید، گناهانتان را بر دوش میکشیم (!) (عنکبوت/ 12) که آیه‌ی 164 در این سوره، به آن پاسخ میدهد: «...ولا تزر وازرة وزر...». آری! مشرکان، مؤمنان را گویند: «از ما پیروی کنید که اگر قیامتی در کار باشد، بار گناهان شما را بر دوش میگیریم» اما هرگز - عملاً - حاضر به چنین تعهدی نیستند که گناه کسی را بر دوش خود افکنند و او را از آن برهانند؛ و هرکس در گرو نفس خویش است. [طور/۲۱]، [مدثر/۳۸]. اما این مشرکان و امثالشان، هرگاه از راه نافرمانی حق، کسی را گمراه کنند و از دین خدا بازش دارند، قطعاً در برابر گناه انحراف آن شخص، یا اشخاص - علاوه بر کیفر کامل گناه و نافرمانی خود - مجازات می بینند. [نحل/۲۵]. این آیه و نیز آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی عنکبوت: «و لیحملن اثقالهم و اثقالاً مع اثقالهم...» مبین آیه‌ی ۱۲ عنکبوت است که در بالا به آن اشاره شد. البته، شخص گمراه شده، از بارگاهش کاسته نمی شود به تمامی کیفر گاه خود را می بیند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در تفسیر منار آمده است که: دو جمله‌ی «... و لاتکسب کل نفس الاعلیها» و «ولا تزر وازرة وزر أخری»، بر جمله‌ی حالیه‌ی پیش از خود: «و هو رب کل شی» عطف می شود؛ زیرا این جمله، تعلیل اِنکار و تثبیت کننده ی توحید و قاعده ای از اصول دین خداست که تمام پیامبرانش را به آن مبعوث کرده و در سوره‌ی نجم میفرماید: «أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى. وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى. أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى. وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى.» [نجم/ ۳۶ تا ۳۹] این اصول، از بزرگترین ارکان اصلاح فرد و جامعه‌ی بشری و نابود کننده ی بنیان بت پرستی و راهنمای بشریت به سوی سعادت هر دو سراست...

ابن عباس(رض) در تفسیر دو جمله‌ی مزبور میفرماید: «کسی بردارنده ی گناه دیگری نیست. دین به ما آموخته که اساس آن چه فطرت به امانت گذاشته است، سعادت و شقاوت انسان در دنیا به اعمالش بستگی دارد و پاداش و کیفر، اساس تأثیر نیک و بد آن اعمال به شمار خواهد آمد...» [منار، ج ۸، ص 7-246].

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه قبلی خواندیم که: همه ی مردم برای حسابرسی و پاداش به پیشگاه الله متعال بازخواهند گشت. اینک آیه (165) این سوره را به گونه ای پسندیده، پایان می دهد که: مردم در زمین، جانشین هم اند تا زندگانی و بقای نسل استمرار داشته باشد و مردم در کردار نیکو از هم پیشی جویند.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٦٥﴾

و او(الله) آن ذاتی است که شما را جانشینان (و نمایندگان خود) در زمین قرار داد، و بعضي را بر بعض دیگر، درجاتي برتري داد تا شما را به آنچه در اختیارتان قرار داده بیازماید مسلماً پروردگار تو سریع الحساب، و آمرزنده مهربان است (به حساب آنها که از بوته امتحان نادرست در آیند زود میرسد، و نسبت به آنها که در مسیر حق گام بر مي دارند مهربان مي باشد).(۱۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَلَائِفَ»: جمع خلیفه، جانشینان. هدف جانشینان خدا در اجرای احکام و تنفیذ اراده او در امر آبادانی و اداره کره زمین است؛ و یا مراد این است که هرگروهی جانشین گروه دیگری دراین زمین میگردد وامانتداری اودرمواهب مادی و معنوی و اجرا قوانین دین الهی مورد آزمایش قرار میگیرد.(فرقان)

تفسیر:

«وَهُوَالَّذِی جَعَلَکُمْ خَلَائِفَ الأَرْضِ»: و او خدایی است که شما را جانشینان زمین قرار داده است. به‌گونه‌ای که برخی از شما جانشین برخی دیگر میشوید. و خداوند شما را در زمین جانشین قرار داده است و همه آنچه را که در زمین است برایتان مسخّر و رام کرده است و شما را آزمایش می کند تا بنگرد که چگونه کار می کنید.

طبری فرموده است: بعد از این که ملت ها و قرون پیشین و قبل از شما نابود شدند، شما را جانشین آنها قرار داد. بدین ترتیب شما را جانشین افراد پیشین قرار داد. (طبری 287/12.).

«وَرَفَعَ بَعْضَکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ»: و برخی از شما را در قدرت و سلامتی و روزی و ترکیب آفرینش و اخلاق بر برخی دیگر درجاتی بالا برده و برتری داده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ»: تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید. پس اعمالتان متفاوت است.

عالم دانشمند ابوالفرج عبدالرحمن بن علی ابوالفضائل جمال‌الدین بغدادی مشهور به ابن جوزی (510 هـ/1116م - 12 رمضان 592 ه) فرموده است: یعنی شما را آزمایش می کند، تا ثواب و عقاب شما نمایان گردد. (زاد المسیر 163/3.).

«إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ»: همانا پروردگارت کسی را که از او نافرمانی کند و آیاتش را تکذیب کند، زود عقاب میدهد، «وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ»: و همانا او نسبت به کسی که به وی ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد و از گناهان کبیره «هلاک کننده» توبه نماید آمرزنده و مهربان است.

در التسهیل آمده است: خوف و رجا و بیم و امید را با هم جمع کرده است. و سرعت کیفر و عقاب یا در دنیا صورت می گیرد و خداوند او را به عذاب خود گرفتار می کند و یا در آخرت او را به سزای اعمال خویش می رساند؛ چون هر آینده ای نزدیک است. (التسهیل 28/2.).

یاد آوری:

حافظ ابن کثیر(رح) فرموده است: خدای سبحان در بسی مواضع، در قرآن این دو صفت را با هم آورده است: «إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ. 165 انعام»: همانگونه که در سوره حجر(49 و50) میفرماید: «نَبِّئْ عِبادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنَّ عَذابِي هُوَ الْعَذابُ الْأَلِيمُ» و دیگر آیات مشتمل بر ترغیب و ترهیب. پس گاهی بندگانش را ترغیب کرده و به سوی بهشت می خواند و گاهی آنها را تهدید و ترهیب نموده و از آتش و عذاب و هراس های روز قیامت برحذر می دارد و گاهی آنها را با هم می آورد تا هریک مطابق خود بهره گیرد. (مختصر ابن کثیر 642/1.).

ملاحظه می‌کنیم که خدای منان بر حقیقت آمرزگاری و مهربانی خود نسبت به سرعت در کیفرش، بیشتر تأکید می‌گذارد و این خود می رساند که رحمت حق تعالی از خشمش وسیع‌تر و بزرگتر است چنان‌که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرموده‌اند: «آنگاه که الله متعال خلقش را آفرید، در کتابی که نزد وی بر فراز عرش قرارداشت، چنین نوشت: بی‌گمان رحمت من بر خشمم غلبه کرده است».

همچنین درحدیث شریف به روایت ابو هریره(رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «الله متعال رحمت را صد بخش گردانید، نودونه بخش از آن را در نزد خویش نگهداشت و فقط یک بخش از آن را به زمین فرود آورد پس از همین یک بخش است که خلایق در میان یک دیگر به مهر و مرحمت می پردازند تا بدانجا که حیوان سُم خود را از بچه‌اش دور نگهمیدارد، از بیم آن که سُمش به وی اصابت کند و به او آسیبی برسد».

توضیح مختصر:

آیۀ 165 مبارکه ازسه حکم حکیمانه ذیل برخوردار است:

الف: مردم سرزمین، جانشینان نسل های پیشین اند و هر نسلی جای نسل پیش از خود را خواهد گرفت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ب: مردم، در رزق و روزی، توانایی و ناتوانی، علم و فضل و هنر و جهل و نادانی، درجات و مراتب مختلفی دارند تا بدین سبب، مورد آزمون حق قرار گیرند و نیک و بد را از هم بازشناسند و مایه ی عبرت گردند.

ج: خداوند، در قیامت بدون درنگ به کیفر کافران می رسد و نسبت به حال مؤمنان و پاکدلان و خدادوستان، بسیار بخشنده و رحمتگر است.

امام فخر رازی میگوید: «این سوره به دو فضیلت ممتاز است:

اول: این که یکجا نازل شده است.

دوم: این که هفتاد فرشته آن را بدرقه کرده اند. سبب این امتیاز این است که این سوره شامل دلایل توحید و عدل و نبوت و معاد است و مذاهب ملحدان را باطل می کند».

و امام قرطبی میفرماید: «در زمینه‌ی مجادله با مشرکین و مبتدعین و منکران حشر و نشر، این سوره پایه و اساس می باشد. و همین امر اقتضا می کند که یکجا نازل شود».

در اختتام باید گفت: راستی را، چه نیکوست که سر آغاز این سوره با حمد و سپاس شروع شد و پایانش با رحمت و مغفرت تمام میشود!

سوره‌ی مبارکه انعام با حمد الهی آغاز شد، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ... وبا رحمت الهی پایان می پذیرد. «إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»

ومن الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورۀ الأَعْرَافِ

جزء – (9 - 8)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة أعراف در مكة مكرمه نازل شد و داراى دوصدو شش آيه و بيست و چهار ركوع است.

نامگذاری سوره:

چون نام اعراف در آية چهل‌وهشتم اين سوره آمده بناءً بدين نام مسمى گرديده است.
همچنان سورة أعراف به نام هاى:
«سورة المص» مسمى بوده و دليل آن اينكه بعضى از سوره هايى كه با حروف مقطعه شروع شده اند با اسم همان حروف مقطعه شان نامگذارى شده أند؛ مثل سورى أعراف كه «المص» هم ناميده شده است. (تفسير قرآن مهر، ج 7، ص24).
همچنان اين سوره بنام «سورة ميقات»؛ به خاطر اينكه ذكر ميقات حضرت موسى عليه السلام در آية يكصدوچهل‌وسوم اين سوره آمده است، مسمى ميباشد.
ابن جرير ميگويد: أعراف، جمع عُرف كه در زبان عربى به هر چيز بلند و مرتفعى در زمين، عُرف گويند؛ مانند: تاج خروس، يال اسب و كفتار(ليوه)، موج و آبكوههى بحرى، بلندى تپه وغيره.
أعراف حصارى و محل است كه در بين بهشت و دوزخ قرار گرفته است و ساكنان آن دو را از هم جدا ميكند. مُفَسِر الامام ابن جرير الطبرى از حُذَيفه روايت كرده است كه در بارهى أهل أعراف از پيامبر صلى الله عليه وسلم سؤال كردندكه گفت: آنها أفرادى هستند كه أعمال نيک وبدشان مساويست، گناهانشان مانع ورود آنها به بهشت مى شود، و حسنات و أعمال نيكشان از رفتن آنها به دوزخ جلوگيرى ميكند، بنابر اين در اين حصار متوقف ميمانند تا زمانى كه خداوند متعال درباره‌ى آنها حكم مى‌كند.

مکی بودن و مدنی بودن سورة الأعراف:

در مورد اينكه آيا سورۀ أعراف مكى و يا مدنى است، اختلاف رأى بين علماء وجود دارد.
أبو عباس(رض) در (مقامات التنزيل) ميفرمايد كه: سورۀ أعراف مكى است، محمد بن سائب كلبى مفسر تفسير أحكام القرآن ميفرمايد كه: پانزده آيات سورة مباركه الأعراف مدنى أند، و اين آيات مدنى عبارت اند از: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُواْ العِجلَ» تا «وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُۥٓ»، و از «وَسَلۡهُم عَنِ القَريَةِ الَّتِي كَانَت حَاضِرَةَ البَحرِ» تا «وَدَرَسُواْ مَا فِيهِۗ» «وَإِذَا قُرِئَ ٱلقُرۡءَانُ».

تعداد آيات كلمات و حروف سورة الأعراف:

طوريكه در فوق هم يادآور شديم؛ سورۀ الاعراف داراى (24) بيست وچهار ركوع، و (206) دوصد وشش آيات، و (3387) سه هزار وسه صد وهشتاد وهفت كلمه، و(14635) چهارده هزار وشش صد وسى پنج حرف، و (6604) شش هزار و شش صد وچهار نقطه ميباشد.
ملاحظه: (أقوال علماء در شمارش تعداد كلمات وحروف سوره هاى قرآن در طريق حساب و نوع قرائت متفاوت أند. تفاصيل آنرا ميتوان در سورۀ فاطر همين تفسير مطالعه فرماييد.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

فضیلت سورة الأعراف:

مُفَسِرالامام ابن جریر الطبری روایت میکند که چون این آیه کریمه نازل گردید، پیامبر صلی الله علیه وسلم از جبرئیل علیه السلام پرسیدند: یعنی چه باید کرد؟ گفت: خداوند تو را امر کرده است که اگر کسی بر تو ظلم کرد او را عفو نمائی، اگر برایت چیزی نداد تو برایش چیزی بدهی، واگر با تومقاطعه کرد بدیدنش بروی، و امام جعفر صادق(رض) میفرماید: در قرآن کریم آیه که در مورد مکارم اخلاق نزول یافته باشد و از این آیه جامعتر باشد، و اصلاً جود ندارد.

ارتباط سورة الاعراف با سورة أنعام:

خداوند متعال سورة أنعام را با ذکر رحمتش خاتمه داده و در آغاز سورة أعراف، توصیفی از قرآن کریم و اینکه أحکام دین و مطالب حکمت آمیز در آن است، آورده است.

خصوصیت خاصی سورة الاعراف:

سورة أعراف یکی از هفت سورة طولانی قرآن (سبع طوال) میباشد. أقوال در سبع (هفت) طوال (طولانی) هم مختلف است به گفته بعضی سوره های بقره، آل‌عمران، نساء، مائدة، أنعام، أعراف و أنفال به همراه توبه را سبع طوال میگویند ولی برخی دیگر سورة هفتمی را یونس میدانند و معتقدند که أنفال و توبه جزو آنها نیست (این قول مفسر مطرح و مشهور جهان اسلام سعید بن جبیر(رض) می باشد).

روایت از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل شده که فرمود: خداوند هفت سورة طوال را به جای تورات وسوره های مئین را به جای إنجیل و سوره های مثانی را به جای زبور به من داد، و پروردگارم مرا با دادن سوره های مفصّل فزونی بخشید.

سورة أعراف اولین سورة بزرگ قرآن کریم در ترتیب نزول، بلندترین سورة مکی، و اولین سوره‌ای است که داستان های پیامبران را به تفصیل به بیان گرفته است.

یادداشت:

قابل تذکر است که: آخرین آیه این سوره یعنی (آیة 206) دارای سجده تلاوت میباشد. شما میتوانید معلومات تفصیلی در مورد حکم سجدۀ تلاوت را در سورۀ «النجم» همین تفسیر مطالعه فرماید.

مهمترین موضوعات مطروحه در این سوره:

مهمترین اهداف سوره‌ی اعراف درشش اصل کلی بطور ذیل خلاصه میشود:

اول: توحید، ایمان عبادت، تشریع و صفات و منزلت و ربوبیت خدا،

دوم: وحی، کتابهای آسمانی، نبوت و پیامبران،

سوم: روز رستاخیز، زنده شدن و پاداش و کیفر،

چهارم: اصول تشریع و قانونگذاری و برخی قواعد عمومی شرع، و این که: شارع دین؛ خدای جهانیان است.

پنجم: آیات، نشانه ها، معجزات و سنن الهی در عالم خلق و تکوین،

ششم: سنن خدا در اجتماع و تمدن بشریت. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن)

خلاصه ای از مضامین سورة أعراف:

ازبررسی تمام سوره، معلوم میشود که بیشتر مضامین آن متعلق به معاد (آخرت - روز بازگشت) ورسالت هستند و در اولین و نخستین آیه: «كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ» مضمون نبوت و در آیة ۶: «فلنسئلن» مضمون تحقیق معاد وآخرت است و از

(c) ketabton.com: The Digital Library

نصف رکوع چهارم تا ختم رکوع ششم کاملاً بحث از آخرت است. سپس از رکوع هشتم تا بیست و یکمین رکوع آن، معاملات ذکر شده أند که از أنبیاء عل و اُمتهای ایشان واقع شده اند و همه این مسایل، متعلق به رسالت أند و در ضمن آن قِصَص، سزای منکرین رسالت هم آمده است تا که منکرین فعلی عبرت بگیرند و از نصف رکوع بیست دو تا پایان رکوع بیست و سه هم بحث از معاد است. فقط در آغاز هفتمین و بیست دومین رکوع و بیشتر آخرین رکوع، یعنی بیست و چهارمین بحث خصوصی بر توحید است بقیه بسیارند که قسمتی از سوره اینگونه هست که در آن احکام فرعی و جزئی بمناسبت مقام ذکر گردیده است. [بیان القرآن].

محتوای اساسی سورة الأعراف:

طوریکه یادآور شدیم؛ سورة مبارکه أعراف از جمله اولین سوره‌ای قرآنی است که بطور تفصیلی به داستان پیامبران علیهم السلام می پردازد. هدف این سوره مانند سایر سوره‌های مکی، عبارت است از استقرار و تحکیم مبانی و اصول دعوت اسلامی، از قبیل توحید و یگانگی خدای عزوجل، و تقریر بعث و جزا و وحی و رسالت.

این سوره در آغاز به قرآن عظیم به عنوان معجزه‌ی جاودانی محمد صلی الله علیه وسلم پرداخته است ومقرر داشته است که این قران نعمتی عظیم است که خدای رحمان منت آن را بر تمام بشریت نهاده است. بنابر این بر آنان واجب است که تمام رهنمودها و توجیهاتش را دست آویز قرار دهند، تا به نیکبختی دو جهان نایل آیند.

توجه انسان را به نعمت خلق آنان از یک پدر جلب کرده است. و توجه آنان را به این نکته جلب کرده است که الله متعال احترام نوع انسان را در وجود پدر بشر یعنی حضرت آدم علیه السّلام نمایانده است که دستور داد فرشتگان در مقابلش سر سجده خم کنند.

سپس انسان را از حیله و نیرنگ شیطان یعنی دشمنی که در کمین آنها است، برحذر داشته است؛ چون شیطان در کمین است و سر راه انسان را گرفته است تا آنها را از راه راست و هدایت منع و آنان را از خالق خود دور کند.

الله متعال داستان آدم را با شیطان باز گفته است، و خروج آدم را از بهشت و نزول او را به سوی زمین به عنوان نمونه‌ای از مبارزه و کشمکش بین خیر و شر و حق و باطل یادآور شده است، و کینه و دشمنی شیطان را نسبت به آدم و ذریتش بیان کرده است. از این رو - بعد از بیان عداوت ابلیس نسبت به پدر انسان - چهار مرتبه پشت سر هم تحت عنوان یا بَنِی آدَمَ انسان را مورد خطاب قرار داده است و این طرز بیان مخصوص این سوره میباشد. خداوند آنها را از دشمنی شیطان برحذر میداردکه این دشمنی تبدیل به‌بخشی از وجود وی شده است همان‌گونه که وسوسه و تردید را در دل پدر آنان، آدم إلقا نمود تا او را دچار لغزش نمود و او را مرتکب گناه و عصیان کرد: «یا بَنِی آدَمَ لایَفْتِنَنَّکُمُ اَلشَّیْطانُ کَما أَخْرَجَ أَبَوَیْکُمْ مِنَ اَلْجَنَّةِ یَنْزِعُ عَنْهُما لِباسَهُما لِیُرِیَهُما سَوْآتِهِما.».

همچنین سوره‌ی مبارکه یکی از مناظری را که در روز قیامت رُخ می دهند مورد بررسی قرار داده است، منظره‌ی سه گروه که محاوره و گفت و شنود در بین آنها جریان پیدا میکند، گروهی متشکل از مؤمنان أهل بهشت، و گروهی کافر وأهل دوزخ وگروه سوم که قرآن جز در این سوره نامی از آنان به میان نیاورده است، که به نام أهل أعراف موسوم اند، و این سوره به نام آنان، «سوره‌ی اعراف» موسوم شده است. منظره‌ای که در روز بعث و جزا تمام بشریت بدون تمثیل و تخییل آنرا خواهند دید. أهل حق یعنی «جنتیان»،

(c) ketabton.com: The Digital Library

أهل باطل یعنی دوزخیان را مورد تمسخر و ریشخند قرار میدهند، و ندای آسمانی بانگ نفرین و محروم را بر آنان میزند. پردهی حجاب بین دو فرقه کشیده شده ومردانی با چهره و سیمای تمام آشنا بر آن ایستادهاند. أهل بهشت با چهره و سیمای سفید و نورانی شناخته میشوند، وأهل دوزخ با روی سیاه و چین پیشانی و ابر و پریشان و ترشروی در هم کشیده مشخص می شوند.

این سورهی مبارکه داستان پیامبران علیهم السلام یعنی نوح، هود، صالح، لوط، شعیب و موسی را به تفصیل به بیان میگیرد، قصهی آنان را با پیر پیامبران، حضرت «نوح» شروع کرده و از انکار، بغاوت، سرسختی و تکذیب و عدم پذیرشی که از جانب قومش با آن مواجه شده بود بحث را به آغاز میگیرد.

داستان حضرت موسی علیه السّلام، ماجرای وکشمکش های او را با فرعون یاغی به تفصیل بیان گرفته و دربارهی بلا و مصیبت و گرفتاریهایی که برای بنی إسرائیل پیش آمد، به تفصیل بیان میکند بعد از إین که نعمت خدا را تغییر دادند، خدا آنها را مجازات کرد و آنان را به میمون و خوک مسخ نمود.

همچنین در این سوره بدترین مثال برای علمای سوء ذکر شده و زشتترین و بدترین سیما را از آنان ارائه داده است که خیال و تصور نمیتواند از آن بدتر و زشتتر ترسیم نماید. آنها را به سگی زبان درکشیده تشبیه کرده است که نمیتواند از نفس زدن باز ایستد، و مدام در ِگل ولای و لَجن در می غلتد: «وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى اَلْأَرْضِ وَ اِتَّبَعَ هَواهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ اَلْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ»، چنین تشبیهی به حقیقت زشتترین و پستترین تصویر است از کسی که خدا علم مفید را به او عطا کرده، اما او آن را برای گردآوری مال اندک، ثروت، و دارایی دنیای ناپایدار به کار برده، در نتیجه برای او به صورت لکهی ننگ و پستی درآمده است؛ چون از چنین علمی بهره نگرفته و بر راه راست ایمان استقامت نداشته و لباس دانش را از تن درآورده، و شیطان او را دنبال کرده و او را گمراه نموده است.

این سوره با اثبات یگانگی الله متعال و سرزنش آنان که چیزی را پرستش میکنند که نه زیانی دارد و نه سودی، نمی بیند و نمی شنود، خاتمه یافته است.

آنها سنگ و بت را شریک خدا قرار دادند، در صورتی که الله عز و جل به تنهایی آنها را خلق کرده و از حرکات و عاقبت و مکان آنها آگاه است. بدین ترتیب سوره همانطور که با بیان توحید شروع شده بود، به توحید نیز خاتمه مییابد. پس فراخوانی به سوی تصدیق یگانگی و ربوبیت معبود حقیقی در اول و آخر سوره آمده است. (برای تفصیل ملاحظه فرماید: تفسیر صفواة التفاسیر شیخ صابون)

أصحاب أعراف چه کسانی أند؟

علماء در بارة اصحاب أعراف برچند وجه اختلاف نظر دارند: بعضی برآنند که اصحاب اعراف، شُهَدا اند. و بعضی برآنند که آنان، فضلا و صلحای مؤمنان أند که فارغ از مَشْغَله وأنفسای خود در اعراف به مطالعه أحوال مردم مصروف میباشند که این قول مجاهد است. بعضی برآنند که أصحاب أعراف، فرشتگانیاند که برآن دیوار گماشته شدهاند ومؤمنان وکافران را قبل از ورودشان به بهشت و دوزخ از هم جدا میکنند. بعضی برآنند که آنان مردمی أند که ثوابها وگناهانشان برابر است و أعمال نیکشان کمتر از آن است که بتوانند بهوسیله آن وارد بهشت گردند، سپس به فضل و رحمت الهی وارد بهشت میشوند و آخرین

(c) ketabton.com: The Digital Library

کسانی که به بهشت وارد میشوند، ایشان‌اند. که این قول ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهما و عده دیگری از سلف است و ابن‌کثیر نیز این قول را ترجیح داده واز دیگر اقوال قوی‌تر می‌باشد. به هرحال؛ بر اعراف مردمانی هستند: «که هریک از اهل بهشت و دوزخ را به سیمای آنان میشناسند» یعنی: به نشانه‌های آنان؛ چون سپیدی یا سیاهی چهره هایشان «واهل بهشت را ندا میدهند» یعنی: کسانی که براعرافند، هنگامی که اهل بهشت را میبینند، ایشان را به‌عنوان تحیت و شادباش و اکرامشان چنین ندا میدهند: «که سلام بر شما باد. اینان هنوز وارد بهشت نشده‌اند اما طمع آن را دارند» یعنی: اصحاب اعراف هنوز وارد بهشت نشده‌اند ولی به ورود درآن طمع داشته و چنین امیدی را در سر می‌پرورانند زیرا فضل و رحمت الهی بر اهل بهشت را می بینند و می نگرند که رحمت خداوند متعال بر خشم وی غلبه کرده است.

روایت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «آنگاه که رب العالمین از داوری میان بندگانش فارغ می‌شود، به اصحاب اعراف میگوید: شما آزادکردگان منید پس در هر جایی از بهشت که میخواهید، بهره ببرید و بخرامید».

«وچون چشمانشان» یعنی: چشمان اصحاب اعراف«به سوی دوزخیان گردانیده شود، میگویند: پروردگارا! ما را در زمره گروه ستمکاران» که به دوزخ در افتاده اند «قرار نده».

«و أهل أعراف مردانی» از سران کفار «را نداء میدهند که آنانرا به قیافه‌هایشان میشناسند» یعنی: به نشانه‌هایشان و «میگویند: جمعیت شما» که آنرا برای بازداشتن از راه خدا گرد می‌آوردید. یا آن مال هایی را که در جهت باطل گرد می‌آوردید«وآن همه سرکشی که میکردید»یعنی:استکبارو گردنکشی‌تان «کفایت‌تان نکرد» و به کارتان نیامد، بلکه سرانجام به این روزگار بد و این عذاب ابد در افتادید.

«آیا هم اینان بودند که شما سوگند یاد میکردید که هرگز خدا شامل هیچ رحمتی قرارشان نمیدهد؟» یعنی: اصحاب اعراف در حالیکه به سوی فقرا و مستضعفان مسلمان که به بهشت درآمده‌اند، اشاره می‌کنند، خطاب به کفار میگویند: مگر هماینان نبودند که شما آنها را به حساب نمی آوردید و سوگند یاد می‌کردید که خدا هیچ رحمتی به آنان نخواهد رسانید «اینک به بهشت درآیید، نه بیمی برشماست ونه اندوهگین میشوید» این از ادامه سخن اصحاب اعراف است. یعنی اصحاب اعراف به مسلمانان می گویند: اینک به بهشت در آیید... به قولی دیگر: این سخن خداوند خطاب به خود اصحاب اعراف است که ایشان را به رحمت خود وارد بهشت می‌گرداند.

مفسر ابو محمد اسماعیل سدی(127 ق) در تفسیر خویش (تفسیر السدی الکبیر)، مینویسد: «أصحاب أعراف مردم را از سیمایشان می شناسند؛ أهل دوزخ را با سیاهی چهره‌هایشان و أهل بهشت را با سپیدی چهره هایشان پس چون از مقابل گروهی که آنان را به سوی بهشت می برند، عبور می کنند؛ میگویند: سلام علیکم! وچون از برابر گروهی که آنان را به سوی دوزخ میبرند، عبور میکنند؛ میگویند: پروردگارا! ما را با قوم ستمگر همراه مگردان». (تفصیل را میتوان در تفسیر انوار القرآن مطالعه فرماید)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر سُورَة الأعراف

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده ومهربان

المص ﴿۱﴾

المص «الف لام میم صاد» معنای این حروف به الله متعال معلوم است.(۱)

باید گفت که: از مجموع 29 سوره‌ای که با حروف مقطّعه آغاز یافته است، بعضی با حروف «الم» و بعضی با حرف «ص» شروع شده است؛ امّا این سوره با مجموعه‌ی «المص» آغاز شده که شاید بیانگر آن باشد که آنچه در تمام آن سوره‌ها می باشد، در این سوره نیز هست. (تفسیر المیزان)

حکمت و فلسفه‌ی حروف مقطعه در بدایت برخی از سوره ها برای التفات و دقت دیدها و هشدار در مورد «اعجاز قرآن» است که از این حروف مقطع تنظیم و تشکیل شده. همچنان به این امر اشاره بعمل می آورد که: قرآن از این حروف ترکیب یافته است، با این وجود مبلغان و فصیحان و نابغه های آن روزگار از آوردن شبیه آن ناتوان و درمانده شدند. از ابن عباس(رض) روایت شده است که معنی آن چنین است: منم الله که هر چیزی را میدانم و تفصیل میدهم. و ابو العالیه گفته است: الف حرف اول الله و لام حرف اول لطیف و میم حرف اول مجید و صاد حرف اول اسم مبارکش صادق، می باشد. (بنقل از تفسیر صفواة التفاسیر).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 3) در باره: پیروی از دستورات قرآن عظیم الشأن، بحث بعمل آمده است:

كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنْذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴿۲﴾

این کتابی [با عظمت] است که به سوی تو نازل شده است؛ پس نباید در سینه ات به خاطر آن (بخاطر تکذیب مشرکان) تنگی و فشار باشد، (این کتاب بر تو نازل شد) تا به وسیلۀ آن (مردم را) بیم دهی، و برای مؤمنان [مایه] تذکّر و پند باشد.(۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِتُنْذِرَ»: از لجاجت کفّار تشویش و اضطراب نداشته باش، وظیفه‌ی تو فقط انذار است، نه اجبار.

قرآن، کتابی بس بزرگ است. توجّه به قرآن و مفاهیم آن، سبب سعه‌ی صدر است. شرط رسالت و تبلیغ، هم سعه‌ی صدر است.

مفسران می نویسند: پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم پس از نزول قرآن عظیم الشأن، نگران نپذیرفتن مردم و مخالفت آنان با قرآن بود که خداوند متعال با این آیه پیامبر صلی الله علیه وسلم را تسلّی می دهد.

«كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ»: یعنی ای محمد! قرآن کریم کتابی است که از سوی خداوند متعال بر تو نازل شده پس در تبلیغ آن به مردم دچار دلتنگی نشو،

«فَلا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ» از بیم تکذیب قومت دلت تنگ نباشد. یعنی نباید در سینه ات نسبت به آن تنگی و تردیدی وجود داشته باشد. یعنی بدون تردید و ترس آن را به مردم برسان و نگران این مباش که مخالفان چگونه از آن استقبال میکنند. آنان اگر ناراحت

(c) ketabton.com: The Digital Library

میشوند، بگذار ناراحت بشوند، اگر مسخره می کنند، بگذار مسخره کنند، اگر سخنان گوناگون می سازند، بگذار بسازند، و اگر دشمنی و عداوت شان افزایش می یابد، بگذار افزایش یابد، تو بدون هیچ تردید و واهمه ای این پیام را برسان و از تبلیغ آن ابایی نداشته باش. ولو در این راه شکنجه و تکذیب شوی که خدای‌تعالی تو را حفظ می‌کند.

«حَرَجٌ»: در لغت بر بیشه‌ی پر از درختان خارداری اطلاق می شود که عبور از آن مشکل باشد. پس معنا و مفهوم وجود حرج در دل این است که انسان راه خود را پر ازمخالفت‌ها ومزاحمت ها بیابد و قلبش از پا پیش گذاشتن بهراسد. از همین مفهوم در جاهای متعددی از قرآن به (ضیق صدر) تعبیر شده است. به طور مثال «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ» (سوره حجر: 97) (و به طور قطع می دانیم که سینه تو از آن چه می گویند تنگ می شود. یعنی تو وقتی مخالفت ها، عناد و لجاجت آنان را می بینی نگران و پریشان میشوی که آخر چگونه می توان آنان را به راه راست آورد.)

ابن عبّاس(رض) «حَرَجٌ» را شكّ تفسیر کرده. گویا، معنی «فَلا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ «حَرَجٌ» با «فَلا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ» متّحد است؛ یعنی از شأن پیغمبری که الله متعال کتاب خویش را بر وی فرود آورده، بعید است که به قدر يك ذرّه نسبت به احکام و اخبار آن کتاب در دل وی شكّ و شبهه راه یابد. (بنقل از تفسیر کابلی).

«لِتُنْذِرَ بِهِ وَ ذِكْرى لِلْمُؤْمِنِينَ(2)»: یعنی مطلب از فرود آوردن کتاب این است که تو سراسر جهان را از مستقبل آن آگاه سازی، و از انجام شرّ بترسانی؛ و این درباره مؤمنان يك پیغام و پند مؤثّر ثابت گردد.

قابل تذکر است که: هشدارهای أنبیاء برای عموم انسانها است، ولی تنها مؤمنان از آنها بهره گرفته و متذکّر می شوند.

اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ﴿٣﴾

(پس) آنچه را از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده، پیروی کنید. و غیر از او (الله) از دوستان دیگر پیروی مکنید، چه اندک پند می‌گیرید.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَلِيلاً مَّا تَذَكَّرُونَ»: کمتر پند میگیرید و متذکر می گردید. راجع به قوانین و أحکام الهی چندان چیزی نمی دانید. گاهگاهی یادآور و پندپذیر می‌گردید.

(قَلِيلاً) صفت موصوف چون (زَمَاناً) یا (تذکّراً) است و (ما) زائد و برای تأکید قلّت است.

تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست که: پیروی کردن از آیات الهی، سبب رشد و تربیت بشر میگردد طوریکه میفرماید: «اتَّبِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ»: ای مردم از قرآنی پیروی کنید که از جانب الله بر شما نازل شده است و دربرگیرنده‌ی نور هدایت میباشد. یعنی از کتابی پیروی کنید، که در آن رموز نجات وموفقیت دنیا و آخرت شما نهفته است. و از سنّت مطهر پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز پیروی کنید که این سنّت نیز وحی الله متعال بر پیامبرش است.

سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم، مبین و مفسر قرآن عظیم الشأن می باشد طوریکه خداوند متعال در (آیة 7/سوره الحشر) میفرماید: «وَمَا ءَاتَيكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَيكُم عَنهُ فَانتَهُواْ»: (و آنچه را که پیامبر به شما داده، بگیرید و از آنچه شما را منع نموده است اجتناب نماید.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

از حسن بصری(رض) روایت کرده اند که گفته است: ای فرزند آدم، فرمان یافته ای که از کتاب الله و سنت پیامبر او محمد صلی الله علیه وسلم پیروی کنی، الله میداند، هرآیه‌ای که نازل شده، خدا دوست می دارد که تو بدانی آن آیه در باره چه چیزی نازل شده و به چه معنی است.

«وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ»: غیر از الله دوستان و سرپرستانی از قبیل بت ها و رهبان وکاهنان برنگیرید و انتخاب نکنید که امور خود را به دست آنان بسپارید و از مقرراتی که برایتان معین می کنند اطاعت کنید.

از فحوای آیۀ مبارکه بر می آید که: غیر الله متعال کسی دیگری را معبود خویش قرار ندهید، و آنها را شرکای الله یگانه قرار ندهید.

بجای کتاب الله از دوستانی پیروی نکنید که دین خویش را از آنان تقلید کرده‌اید چنانکه اهل جاهلیت با اطاعت از رؤسای خود در حلال و حرام، چنین می‌کردند.

واضح است که: نتیجه‌ی پیروی از وحی، قرار گرفتن تحت ولایت الهی است و ترك آن، قرار گرفتن تحت ولایت دیگران است.

«أَوْلِيَاءَ» یعنی: به جای الله از میان شیاطین جن و انس دوستانی نگیرید که شما را بر آن دارند که بتان و هوای نفس خود را پرستش و از بدعت ها پیروی کنید و شما را از دین الله و آنچه الله برایتان فرو فرستاده و به شما فرمان داده است که از آن پیروی کنید، به گمراهی بکشانند.

کلمۀ اولیاء (سرپرست‌ها) در این جا به این معنا به کار رفته است که اگر انسان از راهنمایی و هدایت هر کسی که پیروی کند، در حقیقت او را ولی و سرپرست خود قرار میدهد، خواه با زبان از حمد و ثنای او رطب اللسان باشد و یا او را آماج لعن و نفرین قرار دهد، خواه معترف به سرپرستی او باشد و خواه به شدت آن را انکار کند.

«قَلِيلاً ما تَذَكَّرُونَ (3)» خیلی کم متوجه میشوید. مفسرخازن گفته است: یعنی جز تعدادی کم پند نمیگیرید. (تفسیر خازن ۱۷۳/۲).

خوانندگان گرامی !

درآیه‌ی قبلی، وظیفه‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم را در انذار و تذکّر بیان کرد و در این آیه مبارکه وظیفه‌ی امّت را در اطاعت و تبعیّت از کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم به بیان میگیرد. در آیه قبلی از پیامبر صلی الله علیه وسلم«سعه صدر» میخواست،ودراین آیه مبارکه از امّت، «تبعیّت» میطلبد. درآیه قبلی، «أُنْزِلَ إِلَيْكَ» بود، ودر این آیۀ مبارکه «أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ» است.

مفسر مشهور جهان اسلام شیخ مودودی در تفسیر این آیۀ مبارکه مینویسد: این آیۀ مبارکه مضمون و مبحث اصلی این سوره را تشکیل میدهد. اساسی ترین فراخوان آمده در این گفتار این است که هدایت و راهنمایی ای که بشر برای سپری کردن زندگی خود در دنیا به آن نیاز دارد وعلمی که برای دانستن و فهمیدن حقیقت خود و جهان هستی وغرض وغایت وجود خود به آن نیاز. ضرورت دارد و اصولی که برای پی ریزی اخلاق، فرهنگ و تمدن وسبک زندگی خود برپایه های درست به آنها نیاز دارد، برای همه‌ی آنها بایستی فقط به‌الله، پروردگار وصاحب اختیار جهانیان رابه حیث راهنمای خود بپذیرد وتنها از راهنمایی ای پیروی کند که الله متعال به وسیله‌ی پیامبران خود فرستاده است. خدا را ترک

(c) ketabton.com: The Digital Library

کردن و به راهنمای دیگری رجوع کردن و خود را به راهنمایی او سپردن از اساس یک روش نادرست برای بشر است که نتیجه‌ی آن همواره مهلک بوده و مهلک خواهد بود.
نگاهی مؤجزی به دروس حاصله آیات (1 الی 3):
الف: قرآن، به شهادت عقل سلیم، جز از طریق وحی، ممکن نیست. و محمد صلی الله علیه وسلم، امی ودرس نخوانده،تنها ازراه وحی الهی، آنرایاد گرفت.
ب: برپیامبران، واجب است پیام حق را- بەطور تمام وکمال- به مردم برسانند.
ج: مقصود از قرآن، هشدار به کافران و گناهکاران و پند و اندرز به مؤمنان و راستگویان و مخلصان است.
د: فعل أمر «اتبعوا» خطاب به همه‌ی مردم است که از دین اسلام و قرآن، تبعیت کنند، حلال وحرامی که الله متعال بیان کرده، به درستی آنها را بپذیرند، تمام دستورات او را گردن نهند و از کارهای بد امتناع ورزند. (سوره نحل آیه 44). پس، پیروی همه جانبه از قرآن و سنت، قطعاً واجب است.
هـ: پیروی از هر کس به نام دین، همچون اهل کتاب از دانایان و رهبانان -که راه غیر الله را در پیش گرفته باشند - حرام است. (سوره توبه آیه:31).
و: ترک کردن آرا و نظریات شخصی یا اجتهادی با وجود نص قاطع شرعی.
ز: امتناع از بندگی غیر الله و ترک دوستی با آن کس که راه کج را در پیش گرفته است. (بنقل از تفسیر فرقان).

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات متبرکه (4 الی 9) در مورد فرجام تکذیب کنندگان پیامبران در دنیا و آخرت، بحث بعمل آمده است.

وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ﴿۴﴾

چه بسیار ازقریه های که اهلش را [به سبب گناهانشان] هلاک کردیم و عذاب ما درحالیکه شب یا نیم روز در استراحت و آرامش بودند، به آنان رسید.(۴)
«وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها»: وچه بسیارند قریه‌هایی که ما آنها را به سبب اعراض از ایمان هلاک ونابود کردیم، «فَجاءَها بَأْسُنا بَياتاً»: و چون اراده نمودیم تا هلاک‌شان کنیم آن ها را در شب در حالی گرفتیم که غرق در خواب بودند، «أَوْهُمْ قائِلُونَ (4)» و یا در نیمه‌های روز که بازهم در کمال غفلت خواب شده بودند یعنی دروقت «قیلوله» یعنی خواب نیمروزی عذاب به صورت ناگهانی به‌سراغ آنها آمد بدون اینکه آمادگی داشته باشند تاخودرامحاسبه ویاتوبه کنند.
نباید فراموش کنیم که: قهر الهی، احیاناً ناگهانی بسراغ انسان می آید، روز و ساعت مشخّص و فرصتی برای فکر و چاره‌جویی ندارد.

«قیلوله»:

عبارت از خواب نیمروز است. برخی از مفسران نگاشته اند که: قیلوله، استراحت در نیمروز به سبب شدت گرماست، چه با خواب همراه باشد و چه با خواب همراه نباشد.
مفسر أبو حیان میفرماید: نزول عذاب را به این موقع اختصاص داده است؛ چون این موقع زمان آرامش و آسایش و استراحت است، پس نزول عذاب در آن موقع سخت‌تر وغیرعادی، زمخت، وشنیع است؛ زیرا نابود شدگان غافلگیر می‌شوند. (البحر ۲۶۹/۴.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

شیخ عزیزالدین نسفی درتفسیر خویش «نسفی» مینویسد: «قوم لوط علیه السلام شبانگاه به وقتسحر وقوم شعیب علیهم السلام به وقت قیلوله نابود ساخته شدند».
مفسر تفسیر فرقان می نویسد: این آیه ها، عذاب الهی را به دو وقت اختصاص داده که هنگام خواب و استراحت است و آمدن عذاب در آن وقت، بسیار سخت و رنج آور خواهد بود و مردم هیچگونه مهلت و آمادگی دفاع از خود را نخواهند داشت و ستمگران به گناه خود اعتراف می کنند و بسیار حسرتمند و پشیمان اند، اما پشیمانی اثر ندارد. (سوره أعراف آیات 97 و98)، (سورۀ نحل آیات 45 الی 47).

هر کس غیر الله را سرپرست گرفت، منتظر قهر الهی باشد:

در آیۀ مبارکه ملاحظه میداریم که: قرآن با بیان هلاکت قریه‌ها به جای هلاکت مردم، عظمت عذاب رابیان میکند مناطقی که با قهر الهی نابود شدند، بسیار است، باید از تجربیّات تلخ دیگران، عبرت بگیریم، یعنی برای پند و عبرت شما، مثال های أقوامی موجود است که از هدایت خدا منحرف شده به پیروی از شیطان ها و انسان های منحرف روی آوردند و در آخر به قدری انحرافشان افزایش یافت که وجودشان تبدیل به آلودگی ای غیرقابل تحمل بر زمین شد وعذاب خدا آمد وزمین را از لوث نجاست و پلیدی آنان پاک کرد.
متوجه باید باشیم که: مجازات الهی مخصوص قیامت نیست، ممکن است در دنیا هم نمونه‌هایی از آن را به چشم سر خویش مشاهده و احساس نمایم.

فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ﴿٥﴾

زمانی که عذاب ما به سراغ شان آمد، اعترافشان جز این نبود که گفتند: قطعاً ماظالم بوده ایم. (ولي این اعتراف به گناه دیگر دیر شده بود و به حالشان سودي وفایده ای نداشت).(۵)
«فَما كانَ دَعْواهُمْ إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا»: وقتیکه عذاب بر آنها نازل شد وعذاب را مشاهده کردند و علایم آنرا دیدند چاره‌ای نداشتند جزاینکه فریاد و ناله برآورند و استغاثه و اعتراف کنند.
ملاحظه میداریم که: حوادث و خطرها، چگونه غرور را می شکند و پرده‌های غفلت را کنار زده و وجدان‌ها انسانی را بیدار میسازد. طوریکه میفرماید: «إِلاّ أَنْ قالُوا إِنّا كُنّا ظالِمِينَ(5)»: بی شک ما جز ستمگران پیش نبودیم؛ ما به الله شریک آورده و پیامبرانش را تکذیب نموده‌ایم و این است جزای ما.
یعنی بعد از اینکه ظلم و عدوان، کفر و عصیان آنها از حد گذشت؛ در لذّات و شهوات این جهان فانی فرو رفتند، و در باره عذاب الهی هیچ نیندیشیدند، و خواستند از خواب، آسایش متلذّذ شوند؛ ناگهان عذاب ما فرا رسید. درین منظرة مهلك؛ وحشتزا و هنگامه گیرودار، همه حشمت و کبریایی خویش را فراموش کردند؛ ازچهار جهت جز فریاد «إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ»: چیزی شنیده نمیشد. گویا، در آن وقت بر آنها آشکار گردید، و به اقرار آمدند که الله متعال ذاتی است که بر کسی ستم وظلم نمی‌کند؛ بلکه این ما بودیم که خود بر خود ظلم را روا داشتیم!
قسم به ذات پروردگار که این حسرت و ندامت بیش از حد، در آنها هنگامی صورت میگیرد که هیچ نفعی به حال آنها در پیشگاه خداوند متعال ندارد. و واضح است که: این اعتراف بعد از وقت، هیچ سودی به حالشان نمی رساند.
ای انسان به یادداشته باشید که: اگر امروز با اختیار خود خضوع نکردید، روزی آمدنی است که به اجبار کرنش خواهید کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تأریخ بشریت پر از این نوع دستگیری هاست و این مثال ها نشانه‌ی روشنی بر این امر اند که انسان در این دنیا ازاد گذاشته نشده أند، که هر چه دل شان میخواهد آنرا أنجام دهند، بلکه قدرتی بالای سر او قرار دارد که تا یک مدت معینی به او مهلت میدهد و در این مدت یکی پس از دیگری به او هشدار میدهد که دست از شرارت هایش بردارد، اما زمانیکه انسان به این هشدار اعتنا نکندوبه هیچ وجه دست ازشرارت هایش برندارد، ناگهان اورا دستگیر میکند. پس اگر کسی به‌دقت به این مثال ها و تجربه های تاریخی بیاندیشد، به آسانی به این نتیجه خواهد رسید که فرمانروایی که بر این عالم هستی فرمان می راند، برای رسیدگی به پرونده های اعمال این مجرمان و احضار آنان به دادگاه به طور حتم زمانی را مقرر داشته است.

فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴿۶﴾

مسلّماً ما از کسانی که (پیامبران) به سوی آنها فرستاده شدند، سؤال خواهیم کرد، و حتماً از پیغمبران نیز خواهیم پرسید.(۶)

«فَلَنَسْئَلَنَّ اَلَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ»: از تمام ملت‌ها در روز قیامت سوال خواهیم کرد که جوابی آنها به دعوت پیامبران چه بوده است؟ منظور از چنین سؤالی سرزنش و توبیخ کفار است.

«وَلَنَسْئَلَنَّ اَلْمُرْسَلِينَ(6)»: از پیامبران نیز میپرسیم: که آیا رسالت را تبلیغ کرده‌اند، از آنان سوال خواهیم کردکه جواب أقوام شان به آنها چه بوده است و آیا رسالت را به آنها رسانیده‌اند یاخیر؟ آیا امانت را ادا نموده‌اند اند یاخیر؟

در این هیچ جای شکی نیست که خداوند متعال این امر را میداند ولی به این منظور این سوالات صورت می گیرد تا دانش هر کسی ثابت شود و چقدر هولناک است این مشهد و چه مقام وحشتناکی است این.

در تفسیر البحر آمده است: از کفار به عنوان توبیخ سؤال بعمل می‌آید، و مجازات و عذاب الله را به دنبال دارد. وسؤال از پیامبران از روی انس و الفت است واحترام وپاداش فراوانی رابرای آنان درپی دارد.(البحرالمحیط ۲۷۰/۴.).

ابن عباس(رض) در تفسیر ای آیه مبارکه میفرماید که: «از پیامبران در مورد آنچه که ابلاغ کرده‌اند، خواهیم پرسید و این پرسش‌ها به خاطر آن است که این حقیقت بر همگان هویدا گردد که ما بر مردم شهرهای نابود شده ظلم و ستم نکردیم، هنگامی که نابودشان ساختیم بلکه آنان خود با تکذیب پیامبران علیهم السلام بر خویشتن ستمگر بوده‌اند».

در حدیث شریف آمده است: «همه شما راعی هستید و همه از رعیت خویش مورد پرسش قرار میگیرید پس امام (زمامدار) ازرعیت خویش، مرد از خانواده خویش، زن از خانه شوهر خویش و برده از مال مولای خویش مورد سؤال قرار می گیرند».

در آیه قبلی در باره مجازات دنیوی بحث را مطرح کرد و در این آیه مجازات و محاسبه‌ی اخروی را و با چندین تأکید حتمیّت سؤال قیامت را بیان می کند و اینکه پرسش و بازخواست، مخصوص مردم نیست، بلکه پیامبران نیز مورد سؤال قرار میگیرند. «يَوْمَ يَجْمَعُ اللهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ ما ذا أُجِبْتُمْ قالُوا لا عِلْمَ لَنا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ» (مائده، 109.)

(روزی (فرا رسد) که خداوند، پیامبران را گرد آورد پس بگوید: به دعوت شما چه جوابی داده شد؟ گویند: ما علمی (به حقیقت امر) نداریم، همانا دانای غیب‌ها تویی تو.)

از این آیة مبارکه معلوم میشود که بازپرسی آخرت به طور کامل بر اساس نبوت صورت خواهد گرفت. از یک سو از پیامبران سؤال خواهد شد که در رساندن پیام الهی به بشریت چه کردید. ازسوی دیگر کسانیکه این پیام توسط پیامبران به آنان رسیده است سؤال خواهد

(c) ketabton.com: The Digital Library

شد که با آن چه کردند. قرآن در بارهی اشخاص ویاگروه هایی که پیام پیامبران، به آنان نرسیده است، چیزی به ما نمیگوید و الله متعال حکم خود درباره دوسیه اعمال آنان را محفوظ داشته است. اما در بارهی اشخاص و اقوامی که دعوت و تعلیمات پیامبران به آنان رسیده است به روشنی به ما میگوید که آنان برای فسق و نافرمانی خود هیچ حُجتی نمیتوانند بیاورند و سرانجام شان جز این نخواهد بود که در حالی که دست ندامت و حسرت به هم می مالند راه جهنم را در پیش بگیرند.

در «صحیح مسلم» بروایت حضرت جابر آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در خطبة حجة الوداع از مردم سؤال کرد که روز قیامت شما در باره من سؤال میشوید که من پیغام الله متعال را به شما رسانیده ام یا خیر؟ «فما أنتم قائلون» یعنی در آنوقت شما درجواب چه خواهید گفت؟ همه اصحاب کرام عرض کردند که ما میگوییم آن جناب همه پیغام الله را به ما رسانیدند و حق امانت خداوندی را ادا کردند و با امت با خیرخواهی پیش آمدند این را شنیده آن حضرت فرمود: «اللهم اشهد» یعنی ای الله! گواه باش.

در روایت «مسند احمد» است که نبی کریم صلی الله علیه وسلم فرمود: که روز قیامت خدا ازمن سؤال میکند که آیا تو پیغام مرا به بندگان من رسانیدی؟ من در جواب عرض میکنم که من رسانیده ام، لذا الآن همه شما کاملاً در فکر باشید که هر که در اینجا حاضر است به غایبان پیغام برساند. [مظهری]

مراد از غایبان کسانی هستند که در آن زمان موجود بودند اما در آن مجلس حضور نداشتند و آن نسلها نیز غایب می باشند که بعد بوجود می آیند. غرض از ابلاغ پیغام رسول به آنها این است که مردم هر زمان سلسله ابلاغ این پیغام را برای نسلهای آینده برقرار بدارند تا که برای نسلهای آینده تا قیامت این پیغام برسد.

فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ﴿٧﴾

یقیناً (از هر چه کرده اند) با علم و آگاهی برایشان بیان خواهیم کرد، چون ما (از احوال شان) غایب نبودیم.(۷)

«فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ»: آگاهانه آنان را از أعمالشان باخبر میسازیم. یعنی **همانا از روی علم به آنان بیان خواهیم کرد**، یعنی: آنچه را که در میانشان به هنگام دعوت پیامبران علیهم السلام روی دادهاست، به آنان گزارش خواهیم داد در حالیکه به حقیقت آن رخدادها وبه احوال آشکارونهانشان درنحوه پاسخگویی به پیامبرانشان دانا هستیم حضرت ابن عباس(رض) فرموده است: نامهی اعمال گشوده میشود و اعمالی را که مرتکب شدهاند باز میگوید.

«وَما كُنّا غائِبِينَ(7)»:هیچ عمل بزرگ و کوچك، بسیار و اندك شما؛ یا هیچ حال پیدا و پنهان شما، از علم ما غایب نیست. یعنی بر الله متعال هیچ امری پوشیده نیست وهیچکس از دایرۀ علم ودانش اوغائب نمیباشد بلکه علم شامل نزد اوست و او بر همۀ امور نهان و آشکار آگاه است. نامههای اعمال که فرشتگان الله متعال تحریرو نگاشته اند نیز، سر مویی با علم الله مخالف نیست.

اگر سوال مطرح شود: در صورتیکه الله متعال از همه احوال بندگان خویش آگاه بود و حکایتش را با آنان باز میگوید، پرسش از آنان چه معنایی خواهد داشت؟ درجواب باید گفت: معنای این پرسش، توبیخ و وادار کردن به اقرار است، زیرا در این صورت از آن حیث که توانایی انکار کردن ندارند به زبان خویش اقرار میکنند وپیامبرانشان هم صلی الله علیه وسلم آنان گواهی میدهند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن کثیر در تفسیر خویش مینویسد: روز قیامت خداوند متعال بندگان خویش را از گفته وعمل خود آگاه میکند، اعم از این که کم باشد یا زیاد، مهم باشد یا غیر مهم؛ چون الله متعال بر همه چیز ناظر است، و چیزی از او گم نمی‌شود، بلکه از چشم خیانتکار و اندرون سینه با خبر است. (مختصر ابن کثیر ۶/۲.).

این خود دلیل برآن است که پرسش حق تعالی ازآنان، به خاطر کسب آگاهی از اخبار مجهولی نیست بلکه برای آگاه کردنشان از رویدادها وحوادثی است که در میانشان واقع شده است.

وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴿۸﴾

وزن (وسنجش اعمال) در آن روز حق است، لذا هر کس که کفه (اعمال نیک) وزن شدۀ او سنگین باشد پس آن گروه کامیاب‌اند.(۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«میزان»: وسیله‌ی سنجش است و هر چیزی وسیله‌ی سنجش خاصّی دارد، میزانِ روز قیامت حقّ وحقیقت است. در آن روز هم حاکمیّت با حقّ است، «هُنالِكَ الْوَلايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ» (کهف، 44.): هم روز حقّ است، «ذلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ» (نبأ، 39): و هم میزانِ سنجش، حقّ است.

تفسیر:

خداوند متعال، خواهان رسیدن انسان به حقّ و دستیابی به عقاید و کردارهای شایسته وصحیح است، طوریکه میفرماید: «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ»: در روز قیامت توزین و ارزیابی اعمال به عدالت صورت میگیرد و الله متعال به کسی ظلم نمی‌کند.

یعنی در آن روز در میزان عدل الهی وزن و حق هم معنا خواهند بود. جز حق چیزی در آنجا وزن نخواهد داشت و هیچ چیزی بدون وزن حق نخواهد بود. هرچیز وهرکس که هرمیزان حق به همراه داشته باشد به همان میزان وزن خواهد داشت و حکم صد در صد از لحاظ وزن صورت خواهد گرفت و به جز وزن چیز دیگری ذره ای هم مورد ملاحظه قرار نخواهد گرفت. همه‌ی زندگی باطل هرچند در دنیا بسیار عریض وطویل باشد و به ظاهر کارنامه های درخشان در دوسیه اعمال خویش داشته باشد، در آن ترازو هیچ وزنی نخواهد داشت. زمانی که باطل گرایان در آن ترازو وزن می شوند، با چشمان خود خواهند دید که آنچه همه‌ی عمر را در دنیا در آن سپری کرده اند به اندازه‌ی پر کاهی وزن و ارزش ندارد.

در روایات متعددی از حدیث مبین این حقیقت است که: در برزخ و محشر أعمال انسانی در اشکال و صور مخصوصی در می آیند، أعمال نیک مردم در قبر به صورتی بسیار حسین، مونس او میشوند و أعمال بد او نیز بصورت مار و کژدم قرار می گیرند.

هکذا در حدیثی آمده است که هر کسی که زکات مال خود را ادا نکند آن مال بصورت یک مار زهرآگین در آمده در قبر، او را نیش میزند و میگوید که من مال تو هستم و خزانه تو هستم، هم چنین در احادیث معتبر آمده است که در میدان محشر، اعمال صالح، سواری قرار میگیرند و اعمال بد بار قرار گرفته بر سر او حمل می شوند.

همچنان در حدیثی صحیح آمده است که سوره بقره و سوره آل‌عمران در میدان محشر بصورت دو ابر انبوه در آمده بر مردمانی سایه افکن می شوند که آنها را تلاوت کرده اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ»: و هر کسی که حسانتش بر بدی‌هایش غالب آید محققاً رستگار شده و از «صراط» عبور کرده است. در ضمن قابل تذکر است که: توقّع و امید سعادت و مکافات بدون عمل، بیهوده است.

«فَأُولئِکَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ(8)»: بنابر این تفضیل بر اعمال صالحه بزرگ‌ترین توشه است.

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ﴿٩﴾

و هر کس که کفۀ (اعمال نیک) وزن شدۀ او سبک و بی ارزش باشد، به سبب اینکه همواره به‌آیات ماستم می ورزیدند، به خود زیان زده [و سرمایه وجودشان را تباه کرده] اند.(۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خفت»: سبک شد. «خسروا»: خسر: (به ضم خاء): زیان کردند، کم شدن و کم کردن.

«خسارت»: به معنای از دست دادن سرمایه و سود است، ولی «ضرر»، از دست دادن سود است، نه سرمایه. «یظلمون»: ظلم می ورزند، در این جا؛ یعنی، انکار میکنند.

ترازوی سنجش پروردگار، بس دقیق و درست است و هیچگاه کم و زیاد نمیشود و ظلمی روا نمی دارد و به خطاء نمی رود، آن چه هست، کردار خود انسان است که عقربه‌ی ترازو را سبک یا سنگین نشان میدهد. (مراجعه شود: سورۀ نساءآیه 40)، (سورۀ أنبیاء آیۀ 47]، (سوره قارعه آیات 6 الی 11) و حساب همه با الله است. (سورۀ غاشیه / آیۀ 26).

تفسیر:

«وَمَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ»: و هرکس به سبب کفر و ارتکاب اعمال زشت، ترازوی عملش سبک باشد، و بدی هایش افزون گردد.

«فَأُولئِکَ اَلَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ»: محققاً اینها کسانی اند که سعی و تلاش‌شان تباه شده وعمل‌شان برباد گردیده است، آنها خود و نیکبختی خود را از دست داده‌اند.

«بِما كانُوا بِآياتِنا يَظْلِمُونَ(9)»: یعنی به سبب کفر و انکار آیات الله، خود و نیکبختی خود را از دست داده‌اند. یعنی: با آیات ما برخلاف شیوه‌ای که سزاوار آن بود، تعامل می‌کردند زیرا سزاوار آیات ما این بود که مورد تعظیم و احترام قرار گیرند، نه اینکه با تکذیب و انکار روبرو شوند.

«ظلم»: نهادن یک چیز در غیر جایگاه آن است.

مفسر تفسیر مودودی می نویسد: این مطلب را این طور بایستی فهمید که کارنامه‌ی زندگی انسان دو جنبه دارد. جنبه‌ی مثبت و جنبه‌ی منفی. در جنبه‌ی مثبت تنها شناخت حق، پذیرش حق و به خاطر حق بودن و از حق پیروی کردن قرار میگیرند و تنها چیزی که در آخرت وزن و ارزش دارد همین است و بس. اگر انسان از حق آگاهی نداشته باشد و یا برخلاف جهت حق از هوای نفس و یا شیطان‌ها و دیگر انسان ها پیروی کند همه‌ی این‌ها در جنبه‌ی منفی قرار میگیرند و منفی نه تنها خودش بی وزن و ارزش است، بلکه وزن و ارزش کارها و جنبه های مثبت انسان را نیز کاهش میدهد. پس فلاح و رستگاری و کامرانی انسان در آخرت به طور کامل به این بستگی دارد که جنبه ی مثبت کارنامه‌ی زندگی او بر جنبه‌ی منفی اش بچربد و با وجود زیاندهی ها چیزی به‌صورت ذخیره درحساب اوباقی بماند. اماشخصی که جنبه‌ی منفی کارنامه‌ی زندگی‌اش برجنبه‌ی مثبت آن غالب آید، به تاجر و رشکسته میماند که همه‌ی موجودی‌اش صرف جبران زیان ها و قرض های اش گردد، اما باز هم همه‌ی قرض های او مجرا نشود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسر ابن کثیر گفته است: آنچه در روز قیامت در ترازو گذاشته می شود بنا به قول ضعیفی اعمال است، و هر چند اعمال، اعراض هستند اما خدای توانا در روز قیامت آنها را به جسم تبدیل میکند، چنین نظری از ابن عباس(رض) نیز روایت شده است. وبراساس نظری دیگرنامه‌ی اعمال توزین میشود، همان‌طور که در حدیث «بطاقه» آمده است. و بر اساس نظریه‌ای دیگر صاحب عمل توزین می شود.

جمهور علماء بر آنند که نامه‌های اعمال در روز قیامت با ترازویی که دارای زبانه و دو پله است و زن میشود تا خلایق به سوی آن بنگرند و در نتیجه، عدل الهی آشکار و راه عذر بر معذرت خواهان مسدود شود چنان که زبانها و اندام هایشان نیز بر اعمال شان گواهی می دهند. بسیاری از علما بر آنند که وزن اعمال مخصوص مؤمنان است و اعمال کفار؛ هر چه باشد نابود می شود. «تفسیر انوار القرآن»

در حدیث آمده است: «در روز رستاخیز انسان چاق در ترازوی خدا وزن بال پشه‌ای ندارد». تمام این آراء درست است. پس گاهی اعمال توزین می شود و گاهی نامه‌ی أعمال و زمانی انجام دهنده‌ی اعمال در ترازوی حق جا می‌گیرد. الله اعلم. (مختصر ابن کثیر ۷/۲).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (10 الی 18) در باره نعمت های الله تعالی بر بنی آدم و ارزش او، طرد شدن شیطان از رحمت حق تعالی، به بحث گرفته میشود.

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ﴿١٠﴾

و البته ما شما را در زمین جایگاه و استقرار دادیم، و در آن برای شما در آن وسائل معیشت(تان را)گذاشتیم. ولی بسیار اندک وکم، سپاس میگزارید.(۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ»: یعنی: در آن جا برای شما مکان و جایگاه استقرار قرار دادیم و یا این که آنجا را از آن شما گردانیدیم و این توانایی را به شما دادیم که در آنجا تصرف کنید.

«وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ»: ای انسان! ما برای شما زمین را به عنوان فرش و قرارگاه قرار دادیم یعنی: در آن جا برای شما مکان و جایگاه استقرار قرار دادیم و یا این که آنجا را از آن شما گردانیدیم و این توانایی را به شما دادیم که در آنجا تصرف کنید.

مفسران درباره کلمه«مَكَّنَّاكُمْ» آیه مبارکه مینویسد که قوانین حاکم بر طبیعت، به نوعی است که انسان میتواند بر آن سلطه داشته باشد و آن را در اختیار بگیرد. اگر خداوند آن را رام نمي ساخت، بشر به تنهایی قدرت مهار کردن و بهره گیری از آن را نداشت.

مفسیر بیضاوی گفته است: یعنی سکنی گزیدن و شخم زدن و تصرف در آن را برایتان ممکن کردیم. (تفسیر بیضاوی ص۱۶۰).

از فحوای آیۀ مبارکه به وضاحت گفته میشود که: حقّ استفاده و بهره‌گیری از امکانات زمین، برای همه‌ی انسان هاست و مخصوص گروه و اشخاصی خاصّی نیست، هکذا زمین، در اختیار و مسخّر انسان قرار داده شده تا به رشد و کمال برسد و معیشت خود را تأمین کند.

«وَجَعَلْنا لَكُمْ فِيها مَعايِشَ»: و در آن برای شما طعام سهل و آسان، خوراک و نوشیدنی و سایر وسایل معیشت وحیات منظر زیبا توأم با صحت بدن و استقرار در وطن در کمال امن و آسایش قرار دادیم؛

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسر تفسیر کشاف می نویسد: «وجعلنا لکم فیها معایش» معایش جمع معیشت و عبارت از خوردنی ها و نوشیدنی ها و امثال آن است که مایه زیست انسانهاست. و یا مراد از آن توانایی ای است که انسان را به آنها می رساند.
بهتر آشکار ساختن «یاء» در معایش و معنای آن است، اما از ابن عامر روایت کرده اند که آن بنابر تشبیه به صحائف، می باید با همزه بیاید. (تفسیر کشاف)
«قَلِيلاً ما تَشْكُرُونَ(10)»: با وجود این همه فضل و بخشش، شکر شما بسیار اندک بوده و اکثر شما نعمت خدای جلیل را منکر می شوید.
در حالیکه نعمت‌ها باید زمینه ساز شکر باشد، نه عامل غفلت و عیّاشی. در ضمن قابل یادآوري است که انسان دارای خصلت ناسپاس است و قرآن عظیم الشأن، مکرّر از کم سپاسی انسان وغفلت و بی ایمانی غالب آنان ذکری بعمل آورده است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴿١١﴾

و بتحقیق ما شما را آفریدیم (پدر شما را از خاک)، باز شما را شکل وصورت دادیم (آدم را وبه تبع او شما را)، باز به فرشته‌ها گفتیم: (امر کردیم) برای آدم سجده کنید، پس همه (فرشته‌ها) سجده کردند مگر ابلیس که از سجده کنندگان نبود.(۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَلَقْنَاكُمْ»: شما را آفریدیم. در اینجا مراد این است که: اصل شما یعنی جد، ونیاکان اولین شما را آفریدیم (ملاحظه شود سوره های: حجر / 28 - 33).
صیغه جمع برای تعظیم آدم است که ابوالبشر است. «صَوَّرْنَا»: صورتگری کردیم، قد وقامتی برازنده وزیبا ساختیم. «إِلَّا إِبْلِيسَ»: جز ابلیس، مستثنی منقطع است. زیرا که ابلیس از جنس فرشتگان نیست (کهف/50 وحجر/27).

مطالعه کنندگان گرامی!

داستان آدم علیه السلام با ابلیس بصورت کل در هفت سوره قرآن عظیم الشأن به بیان گرفته شده است که عبارتند از: سورة بقره، سورة أعراف (همین سوره)، سورة حجر، سورة اسراء، سورة کهف، و سوره‌های طه و ص.
هکذا قابل تذکر است که: ابلیس، به اصل عنصر آدم نظر کرد، به تشریف و تکریمی که الله متعال نصیب آدم را به آن اختصاص داده و دانش فراوان، به او آموخته بود - که فرشتگان در برابرش عاجز ماندند، التفات ننمود. به همین دلیل، فرشتگان را به سجده کردن آدم دستور داد؛ اما قیاس ابلیس، خطا و زشت و بی اثر بود.
ابلیس، از ترس مرگ، تا روز قیامت مهلت خواست که شاید از مرگ نجات یابد؛ چون از آن پس، مرگی در کار نیست؛ ولی الله متعال تا نفخه‌ی اول، یعنی، تا پایان این عالم به او مهلت داد، تا مرگ را - که از آن بیم دارد، بچشد. (زمر آیه 68)، (حاقه آیات 13 و14).

تفسیر:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ»: وبه تحقیق که ما پدرتان آدم علیه السلام را بدون تصویر قبلی از گل خلق کردیم و سپس او را در شکل و قیافه انسان صورت دادیم.
یا معنی اینست که: ما اولاً أرواح را آفریده و سپس کالبدها را در آنها صورت بخشیدیم. یا معنی این است: شما را در پشتهای مردان آفریده و در رحم های زنان صورت نگاری کردیم به منظور احترام او که پدر بشر است، لفظ جمع را آورده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«ثُمَّ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اُسْجُدُوا لِآدَمَ»: سپس به عنوان احترام به آدم و نسلش، به فرشتگان گفتیم که برای آدم سجده کنید. البته سجده تحیت و تکریم «فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ اَلسّاجِدِينَ (11)»: پس آنها به نشانهٔ طاعت و احترام بر آدم سجده کردند نه به عنوان عبادت، یعنی تمام ملائک سجده کردند جز إبلیس که از روی تکبر، غرور و لجاجت از سجده بردن امتناع ورزید. استثناء منقطع است؛ چون از غیر جنس مستثنی منه است. و بدین ترتیب ابلیس از رحمت الهی طرد شد.

سبحان الله در انسان، استعداد و لیاقت رسیدن به مقامی است که مسجود فرشتگان میشود. در آیهی قبلی، قدرت مادّی و سلطهی انسان بر زمین مطرح بود، ولی در این آیه به مقام معنوی انسان اشاره شده که همهی فرشتگان بر او سجده کردهاند.

مفسر تفسر کابلی محمود حسن دیوبندی(1851-1920م) معروف به شیخ الهند در تفسیر خویش مینویسد: فرشتگان الهی بعد از بحث و تمحیص و امتحان صریح، برفضیلت علمی و کمال روحانی آدم علیه السّلام اطّلاع یافتند، به شنیدن حکم الهی به سجده افتادند؛ و به این صورت روبروی خلیفة الله وفا و اطاعت کامل خویش را به پروردگار خود ثابت کردند؛ امّا، إبلیس ملعون که جنّ بود، واصلش از آتش، و بنابر کثرت عبادت وغیره در جرگه فرشتگان شامل شده بود؛ به اصل خویش بازگشت. نگاه او از خلقت مادّی آدم تا راز «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»: تجاوز نتوانست؛ بنابر این، در مقابل حکم صریح الهی دعوی نموده گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ، خَلَقْتَنِي مِنْ نار وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِين». به کیفر إبا و إستکبار و تردید نصّ صریح قاطع به رأی و هوای خویش و تصمیم بحث و مناظره با الله متعال، برای جاوید، از مقام قرب رانده، و از رحمت الهی بس دور افگنده شد. فی الحقیقت، آنچه برآن می نازید که وی از آتش پیدا شده، مایه هلاك أبدیاش گردید.

مفسر تفسر کابلی می افزاید: خاصیت آتش، خفّت و حدّت، سرعت و طیش، علوّ و افساد است؛ برعکس، خاك که در آن استقلال مزاج، متانت و تواضع، حلم و ثبات موجود است. شیطان که اصلش از آتش بود، چون حکم سجده را شنید، مشتعل شد، و در قیام رأی خود حدّت و چالاکی به کار برد؛ عاقبت از طریق تکبّر و خود خواهی در شعله حسد افتاده، به آتش دوزخ سرنگون گردید. برخلاف وی، هنگامیکه آدم لغزید، عنصر خاکی در حضور کبریائی، فروتنی، خاکساری، انقیاد و استکانت گزید؛ چنانکه خواستار عفو و بخشایش شدن وانابت وی به«ثُمَّ اجْتَباهُ رَبُّهُ فَتابَ عَلَيْهِ وَهَدى»،منتج گردید.پس میتوان گفت: إبلیس لعین ازلحاظ عنصر ومادّه نیز، دردعوای فضیلت خودخطاء کرد.

قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴿١٢﴾

(خداوند به او) فرمود: چه چیز تو را از سجده کردن مانع شد، وقتی تو را به سجده امر کردم؟ إبلیس گفت: زیرا من از آدم بهترم (چون) مرا از آتش آفریدی و او را از گِل (آفریده ای) (١٢)

قبل از همه باید گفت که: دلیل سجدهی فرشتگان بر آدم، طوریکه در فوق هم تذکر دادیم همانا فرمان الهی ولیاقت ذاتی انسان بود نه جنسیّت وساختمان وجودی او، طوریکه میفرماید: «قالَ ما مَنَعَکَ أَلاّ تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ»: خداوند متعال به ابلیس لعین گفت: ای ابلیس چه چیزی تورا برترک سجده بر آدم علیه السلام وا داشت درحالیکه من تو را امر کردم و اطاعت از امر خدای تعالی واجب است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

طرح این سؤال به منظور برپاداشتن حجت علیه إبلیس ونمایاندن کفر و کبر وعناد وافتخار او به اصل خویش و برای کوبیدن و توبیخ وی است، و گرنه الله سبحان وتعالی به‌علت سرپیچی إبلیس از إطاعت فرمانش داناست و به طرح این پرسش ضرورتی دیده نمی شود. مفسرین می نویسند؛ استفهام مفهوم سرزنش و توبیخ را دارد.

«قالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»: ابلیس ملعون و طرد شده از دربار الهی گفت: من از ادم بهتر و شریفترم. و اصل من از اصل او بهتر است و به اصطلاح منطق اش این بود که: عنصر آتش نسبت به عنصر گِل بهتر است. سپس علت امتناع را یادآور شده ومیگوید: «خَلَقْتَنِي مِنْ نار وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِين(12)»: برمبنای برتری عنصرم از او شریفترم؛ چون خلقت من از آتش است و خلقت او از گل، و آتش از گل شریفتر می باشد. این موجود بدبخت به فرمان دستور دهنده که همان خداوند سبحان بود توجه نکرد.

ابن کثیر در این مورد میفرماید: ابلیس ملعون به شرف عنصر توجه کرد و به این نکته توجه ننمود که خداوند قادر، آدم را با دست خود خلق کرده، و از روح خود در آن دمیده است. شیطان لعین قیاسی فاسد کرد و در آن به خطا رفت؛ چون ادعا کرد که آتش از گل شریفتر است، درحالی که گل سنگین و با وقار و شکیب است، اما آتش سوزنده و مخرب است، گل جایگاه رشد کردن، روییدن، ونمو کردن نباتات ومحل رشد ونمو وافزایش واصلاح است، درصورتی که آتش وسیله‌ی عذاب است. ازاین رو ابلیس به عنصر ونژاد خود خیانت کرد ودرنتیجه نابودی وشقاوت نصیبش گشت.(مختصرابن کثیر ۸/۲.).

عالم دانشمند جهان اسلام محمد بن سیرین مشهور به ابن سیرین (متولد 33ق در مدینه، درگذشتۀ 110ق در بصره) می نویسد: اولین موجودی که به قیاس و موازنه پرداخت ابلیس بود که به خطا رفت، پس هر کس با رأی و نظر خود دین را قیاس کند، الله متعال او را قرین شیطان قرار می دهد. (البحر ۲۷۳/۴.).

قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ﴿١٣﴾

(الله) فرمود: پس از آن (آسمان) پایین شو، که حق تونیست که در آن تکبر ورزی، پس بیرون رو، بی شک تو از خوارشدگانی.(۱۳)

«قالَ فَاهْبِطْ مِنْها فَما يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيها»: خدا به ابلیس لعین گفت: از بهشت ذلیل و خوار پائین شو، یعنی: اکنون که تکبر ورزیده‌ای، از آسمان فرودای زیرا آسمان جایگاه فرمانبردارانی چون فرشتگان است که الله متعال را در فرمان وی سرکشی نمیکنند، از این مقام به سوی زمینی فرو شو که مقر عاصیان و مطیعان هردوست «فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ اَلصّاغِرِينَ(13)»: از آن بیرون شو، یعنی: از بهشت بیرون شو، «هرآینه تو از خوارشدگانی» تو به کیفر استکبار و گردنکشی‌ات، نزد الله سبحان وتعالی و بندگان نیکوکارش، از أهل خواری و ذلت و حقارت هستی و هرکسی که ردای استکبار را بر دوش افگند، با پوشش خواری وخردی وبی‌مقداری عذاب میشود و هرکسی‌که ردای تواضع و فروتنی را درپوشد؛ الله متعال قدر و مرتبتش را گرامی و فراتر می‌گرداند.

قابل تذکر است که: از مخلوق الهی در بهشت یا آسمانها کسی مانده میتواند که سراپا مطیع وفرمانبر الله متعال باشد؛ آنجا، محلی برای خودخواهان سرکشان یاغی ها وباغی ها را گنجایش نیست؛ به‌هرحال، طوریکه در فوق هم بدان اشاره نمودیم که: شیطان ملعون که برآن مقام عزّت، بنابر کثرت عبادت، وغیره، تاکنون فایز شده بود؛ در اثر خودخواهی و تکبّر، فرود افگنده شد.

مفسر جار الله زمخشری مینویسد: چون ابلیس خود بزرگ بینی نشان داد، خدا لباس ذلت و حقارت را در برش کرد. پس هر کس در مقابل خدا متواضع و فروتن باشد خدا مقامش را

(c) ketabton.com: The Digital Library

بالا میبرد، و هرکس متکبر و گردنکش باشد، خدا او را خوار و ذلیل میکند. (تفسیر کشاف ۹۰/۲).
قابل تذکر است که: از مخلوق الهی در بهشت یا آسمانها کسی مانده میتواند که سراپا مطیع و فرمانبر الله متعال باشد؛ آنجا، محلی برای خودخواهان سرکشان یاغی ها و باغی ها را گنجایش نیست؛ به هر حال، شیطان ملعون که بر آن مقام عزّت، بنابر کثرت عبادت، وغیره، تاکنون فایز شده بود؛ در اثر خود خواهی و تکبّر، فرود افگنده شد.
در نهایت باید بعرض برسانیم که: نتیجهی تکبّر و خود بزرگ بینی، کوچکی و خواری است. آری، نتیجهی گفتن «من بهترم»، «أَنَا خَيْرٌ»، شنیدن جوابِ «فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ» است.

«الصَّاغِرِينَ»:

مفسر سیّد ابوالأعلی مودودی در تفسیر خویش در مورد کلمة صاغرین» مینویسد: صاغر یعنی «الراض با الذل» یعنی کسی که خودش ذلت، حقارت و کوچکی را اختیار کند. پس معنا و مفهوم ارشاد باری تعالی این است که خود بزرگ بینی تو با وجود بنده و مخلوق بودنت و سرپیچی تو از فرمان پروردگارت، به این دلیل که از منظر آن پندار نادرستت دربارهی برتری خود، این دستورش را توهین به خودت می دانی، در واقع به معنای آن است که تو خودت خواهان ذلت و حقارت هستی. پندار دروغین بزرگ بودن، ادعای بی اساس برتری و بدون شایستگی خود را شایستهی مقام والایی دانستن، به تو بزرگی و برتری و احترام نمی بخشد، بلکه برعکس موجب ذلت، حقارت و پستی ات خواهد شد و مسبب این ذلت و خواری خویش خودت خواهی بود.
مفسر تفسر کابلی محمود حسن دیوبندی می نویسد: از شمولیّت ابلیس در زمره فرشتگان تا مدّت دراز، تنبیه میشود که الله متعال فطرت هیچیك از مکلّفان، حتّی ابلیس را، همچنان نیافریده که خاص به اتّباع بدی مجبور و مضطرّ باشد؛ بلکه به اعتبار فطرت اصلی خبیثترین موجودات نیز صلاحیت آن را دارد که بر کسب و اختیار نیکی و تقوی به انتهای ترقّی برسد.
باید یادآور شد که: تکبّر، نه تنها برای انسانها عادّی خطرناك و مضر است، بلکه برای آنان که مقام عالی دارند و همنشین فرشتگان در ملأ اعلی هستند و سالها و قرن ها سابقهی عبادت دارند نیز خطرناک می باشد. در ضمن از فحوای آیه مبارکه در یافتیم که نه علم و شناخت شیطان به الله، نجات بخش است و نه عبادتهای طولانی او، بلکه راه نجات، همانا تسلیم است وبس.

قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴿۱۴﴾

(ابلیس) گفت: تا روزی که (مردم) بر انگیخه می شوند، مرا مهلت ده.(۱۴)
«قالَ أَنْظِرْنِی إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ(14)» ابلیس می دانست که سبب راندنش از نعمت و رحمت الهی، آدم بود، با این وصف از الله می خواهد، مهلتش دهد تا از میان انسانها پیروانی بیابد و آنها را شکار کند و برای فریبشان کمین نماند.
بناءً ابلیس گفت: پروردگارا من را مهلت بده و روحم را تا روز بر انگیخته شدن از قبرها قبض نکن. ملاحظه میداریم که شیطان نیز میداند که عمر، به اراده و به خواست الله است.
هکذا از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که نفرین شده به فکر تلافی افتاد، لذا از الله متعال مهلت خواست تا روز قیامت از مرگ در امان بماند؛ چون بعد از روز قیامت مرگی در

(c) ketabton.com: The Digital Library

کار نیست، اما او تا برانگیخته شدن آدم و ذریه‌اش برای حسابرسی روز قیامت، یعنی تا دمیدن در صور مهلت داده شد، نه بیشتر.
باید یادآور شد که: درخواست ابلیس، مهلت تا روز قیامت بود و این آیه مشخّص نمیکند که تا چه زمانی به او مهلت داده شد؛ امّا از فحوای (آیه 38 سوره‌ی حجر و آیات 80 و 81 سوره‌ی «ص») استفاده میشود که تنها برای مدّتی طولانی به او مهلت داده شد.
ولی قابل یادآوري است که: هر عمر طولانی ارزشمندهم نیست، با در نظر داشت اینکه شیطان هم عمر طولانی دارد فایدای به حالش نمیکند.
شیخ جارالله زمخشری مفسر تفسیر کشاف می نویسد: اگر بپرسند: چرا الله متعال درخواست مهلت او را روا داشت، حال آن که او چنین درخواستی را از آن روی کرده بود که بندگانش را به تباهی و گمراهی بکشاند؟ درجواب باید گفت: ازآن روی که چنین کاری مایه آزمایش انسانهاست و هرکس با شیطان مخالفت کند، بزرگ ترین پاداش را خواهد داشت.
شیخ مودودی مینویسد: این گونه ابلیس مبارزه طلبی علیه انسان را اظهار نمود.
معنای گفته ی او این بود که من از این مهلتی که تا روز رستاخیر به من داده ای استفاده کرده همه ی توان و نیروی خود را صرف این امر خواهم کرد که، انسان شایسته‌ی آن برتری ای که در برابر من به او دادی نیست. من به شما ثابت خواهم کرد که او چقدر نمک نشناس، ناسپاس و فراموش کننده‌ی احسان است. مراد از این مهلتی که شیطان تقاضا کرد و الله متعال هم به او داد، تنها زمان نیست، بلکه امکان انجام کاری که او در پی آن بود را نیز شامل میشود. یعنی تقاضای شیطان این بود که به من امکان و فرصت فریب دادن انسان و ثابت کردن عدم شایستگی او با استفاده از ضعف های او داده شود و خدا نیز این امکان و فرصت را به او داد. چنانکه در آیه های 65-61 سوره‌ی إسراء با صراحت آمده است که خدا به او اختیار داد تا برای فریب دادن آدم و فرزندان او از هر نیرنگ و حیله ای که می خواهد بتواند استفاده کند.
جلوی حیله گری های او گرفته نخواهد شد و همه‌ی راه هایی که او بخواهد با استفاده از آنها فرزندان آدم را دچار فتنه کند، در برابر او باز خواهند بود. اما در کنار آن این شرط را قایل شد که إن عبادي ليس لك عليهم سلطان تو بر بندگان من اقتداری نخواهی داشت.
تو تنها میتوانی آنان را دچار اشتباه و بدفهمی کنی، امیدهای دروغین به‌آنان بدهی، گمراهی را در برابرشان آراسته کنی و با نشان دادن باغ سبز لذت ها و منفعت ها آنان را به سوی راه های نادرست فراخوانی. اما این توان و قدرت به تو داده نخواهد شد که به زور آنان را به طرف راه خودت بکشانی و اگر بخواهند راه راست را بپیمایند تو مانع شوی.

قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ﴿١٥﴾

(الله) فرمود: مسلّماً تواز مهلت داده شدگانی.(١٥)
خداوند متعال به ابلیس گفت تو از جملۀ مهلت داده شدگانی، تا به این ترتیب سنّت ابتلا تمام شود و کشاکش بین خیر و شر و حق و باطل برپای گردد.
به قولی: حکمت در مهلت دادن به وی: قراردادن بندگان در معرض آزمایش است تا مطیعان از عاصیان در عرصه ظهور شناخته شوند. گفتنی است که ابلیس با وجود نافرمانی‌اش، جسارت این درخواست را به خود داد زیرا به حلم ذات ذوالجلال دانا بود.
در ضمن ملاحظه نمودیم که: ابلیس از الله متعال مهلت خواست تا انتقام بگیرد، نه آنکه توبه کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن عباس(رض) فرموده است: خدا تا نفخه‌ی اول آن را مهلت میدهد که در آن موقع تمام خلایق خواهند مرد، اما ابلیس تا نفخه‌ی دوم درخواست مهلت کرده بود، که در آن موقع تمام بشریت در پیشگاه پروردگار جهانیان به پا خواهند خواست، ولی خدا آن را نپذیرفت. (تفسیر قرطبی ۱۴۷/۷).

باید دانست که این زمین میدان کارزار آدم و ابلیس است، و چون مقابله و جانبازی آنگاه کامل صورت می بندد که دوحریف به همدیگر معتمد نباشند؛ پس تکویناً چنان دو صورت واقع شد که در دل هریك عداوت دیگر آن جاگزین شود، ابلیس از مقام خود پایان رانده شد؛ زیرا، به آدم سجده نکرد، و آدم علیه السّلام نسبت به وسوسه ابلیس مجبور شد که از جنّت جدا شود.

بنابراین واقعات در دل هرکدام عداوت دیگر بنیاد شد، و معرکه کارزار گرم گردید؛ «و الحرب سجال؛ و انّما العبرة للخواتیم»

قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴿۱۶﴾

گفت: (إبلیس ای الله!) پس به سبب اینکه مرا گمراه نمودی، من هم (برای گمراه ساختن آنها (اولاد آدم) در سر راه راست تو می نشینم.(۱۶).

به تأسف باید گفت که: إبلیس به جای تشکّر از پروردگار باعظمت، بالعکس به گستاخی پرداخته میگوید: «فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي» به سبب اغوائی که در حق من روا داشتی قسم یاد میکنم که سر هر راهی که به سوی تو منتهی شودکمین میکنم، وآنها را از هدایت بازدارم وبه سوی سرکشی رهنمایی کنم. و به اصطلاح مثل رهزنان به غارت ایمان آنها میپردازم، که بدان سبب دچار این روز بد شده‌ام. ملاحظه میداریم که: إبلیس از الله متعال مُهلت خواست تا انتقام بگیرد، نه آنکه توبه کند. در ضمن ملاحظه میداریم که: شیطان، انسان را یک موجودی منفعل و اغواپذیر می داند.

«فبما أغویتنی» یعنی: از آن روی که مرا گمراه کرده ای، برای به بیراه کشاندن آنان کمین می کنم. این که میگوید: «مرا گمراه کرده ای»، مراد تکلیفی است که الله متعال به او کرد تا برای آدم علیه السلام سجده کند و او به این فرمان عمل نکرد و گمراه شد و مانند فرشتگان که از او و از آدم علیه السلام هم از حیث ذاتی و هم مقام برتر بودند، به فرمان الهی گردن ننهاد.

از أصم روایت کرده اند که گفت: تو به من فرمان دادی که برای آدم سجده کنم و غرور مرا به گناه واداشت. معنای عبارت این است: از آن روی که در گمراهی افتاده ام، من نیز برای گمراه کردن آنان تلاش خواهم کرد تا با اغوای من به‌تباهی کشیده شوند، چنانکه تو مرابه دلیل پیدایی آنان به گمراهی کشاندی. (بنقل از تفسیر کشاف).

ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴿۱۷﴾

سپس برای گمراه ساختن آنها از پیش روی شان واز پشت سرشان واز (سمت) راست شان واز (سمت) و از طرف چپ شان می ایم. و اکثر آنها را شکر گزار نخواهی یافت.(۱۷)

سپس برای گمره ساختن بر بندگان تو از هر جهتی از جهات چهارگانه خود را به بندگانت میرسانم و از خلال تمام مرامهای‌شان اعم از شبهات، شهوات، خشم، غفلت و از این قبیل و حتماً بسیاری از آنها را از شکر تو بازخواهم داشت و آنان را بر کفر و انکار نعمت وا خواهم داشت. ذکر جهات اربعه به غرض اشارت به تعمیم جهات است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شیوه‌های إغفال إبلیس، متعدّد و مختلف استولی از ذکر دو جهت بالا و پایین را به سبب آن فروگذاشت که رحمت از بالا به‌سوی انسان فرود می آید و پایین هم محل سجده است.
مفسر طبری در این مورد میفرماید: معنی آن این است: از تمام راه‌های حق و باطل وارد شده و خود را به آنان میرسانم، و آنان را از حق باز می دارم، و باطل را برایشان زیبا جلوه می‌دهم و می آرایم.
ابن عباس(رض) میفرماید: ابلیس نمیتواند ازجهت بالا خود را به انسان برساند؛ زیرا نمیتواند در میان بنده و رحمت الله متعال فاصله شود. (طبری ۳۴۱/۱۲.).
در حدیث میخوانیم: آن هنگام که شیطان قسم خورد از چهار طرف در کمین انسان باشد تا او را منحرف یا متوقّف کند، فرشتگان از روی دلسوزی گفتند: پروردگارا! این انسان چگونه رها خواهد شد؟ خداوند فرمود: «دو راه از بالای سر و پایین باز است و هرگاه دست به دعا بر دارد، یا صورت بر خاك نهد، گناهان هفتاد ساله‌اش را می بخشایم». (تفسیر کبیر فخر رازی.).
«وَلا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شاكِرِينَ(17)» آنگاه اکثر آنان را مؤمن و مطیع و سپاسگزار نعمتت نمی‌یابی.
هدف و آرزوی شیطان، ناسپاسی انسان است. «وَلا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شاكِرِينَ» بنابر این پیروی از شیطان، ناسپاسی از الله است و انسان سپاسگزار، در راه مستقیم است.
از عبدالله بن عمر(رض) روایت شده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم هیچگاه این دعاها را در صبح و شام ترک نمی‌کردند:
«اللهم إني أسألك العافية في الدنيا والآخرة، اللهم إني أسألك العفو والعافية في ديني ودنياي وأهلي ومالي،اللهم استر عوراتي وآمن روعاتي، اللهم احفظني من بين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي و من فوقي وأعوذ بعظمتك أن أغتال من تحتي».(بار خدایا! ازتو در دنیا وآخرت عافیت میطلبم. بارخدایا! من از تو در دین ودنیایم و درخانواده و مالم عافیت می‌طلبم. خدایا! عیبهایم را بپوشان و نگرانی‌هایم را به آرامش مبدل کن. خدایا! مرا از پیش‌رویم و از پشت سرم و از جانب راستم و از جانب چپم و از فرازسرم حفظ کن و به بزرگی‌ات پناه می‌برم ازاین که از طرف پایین گرفتار گردم.).
از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند که فرمود: «إن الشيطان قعد لأبن آدم بأطقه: قعد له بطريق الإسلام فقال له: تدع دين آبائك، فعصاه فأسلم.
ثم قعد له بطريق الهجرة فقال له: تدع ديارك و تتغرب، فعصاه فهاجر، ثم قعد له بطريق الجهاد فقال له: تقاتل فتقتل فيقسم مالك و تنكح امرأتك، فعصاه فقاتل/شیطان در چندین راه برای فرزند آدم به کمین نشسته است، در مسیر اسلام به کمین نشست و متعرض او شد و به او گفت: چرا دارای دین پدرانت را رها میکنی؟ و فرزند آدم از سخن او سر پیچید و مسلمان شد. آنگاه در مسیر هجرت به کمین نشست و به او گفت: تو را چه شده است که سرزمین خود را رها می کنی و به دیار غربت می روی؟ فرزند آدم با او به مخالفت برخاست و هجرت کرد. آنگاه در مسیر جهاد کمین کرد و به او گفت: به جهاد می روی و کشته میشوی و مردم مال تو را در میان خود تقسیم می کنند و با همسرت ازدواج میکنند. فرزند آدم (انسانهای مؤمن) در این جا نیز با او مخالفت کردند و از جهاد دست نکشیدند.»
«ثم لأتيتهم» یعنی: از جهات چهارگانه ای که اصولاً از آنجا دشمن به کسی حمله میکند و این عبارت مثل است برای وسوسه شیطان وبرای آنکه تا آنجاکه میتواند تلاش میکنند

(c) ketabton.com: The Digital Library

کارهای بد رابرایشان نیکو جلوه دهد، چنانکه میفرماید:«واستفزز من استطعت منهم بصوتک و أجلب علیهم بخیلک و رجلک»(سوره إسراء، 64)

قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ﴿١٨﴾

فرمود: از آن با ننگ و عار و خواري بيرون رو، و سوگند ياد مي‌كنم كه هر كس از آنها از تو پيروي كند، حتما دوزخ را از همه شما (تو و پيروان تو) پر مي‌كنم.(١٨).

حق تعالی خطاب به ابلیس گفت: «قالَ اُخْرُجْ مِنْها مَذْؤُماً مَدْحُوراً» از بهشت من در کمال ذلّت و خواری و مذمت و طرد شده بیرون شو! تو از رحمت من برای همیشه دور و بی‌بهره‌ای.

«لَمَنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکُمْ أَجْمَعِینَ(18)»: قسم یاد می‌کنم هر کسی از تو اطاعت کند و از من نافرمانی، او را از رضوان خود محروم و به آتش خویش وارد خواهم کرد، یعنی جهنم را از انس وجنی که از تو پیروی نموده‌اند و نیز از تمام گمراهان و عاصیان پر می‌کنم، وعید عذاب است برای تمام پیروان و تابعین شیطان و نیز کسانی که از دستورات خداوند رحمان سرپیچی می‌کنند.

«لَمَنْ تَبِعَکَ» در این هیچ جای نیست که: ابلیس در مسیر راه مستقیم کمین کرده و دائماً و سوسه میکند، ولی گنهکار خود به دنبال شیطان می رود و جهنّمی می شود. پیروی از شیطان، موجب همنشینی با او در جهنم است.

خواننده گان گرامی!

در آیات (19 الی 25) در باره قصه‌ی آدم علیه السلام در بهشت و بیرون رفتنش از آن، مطالبی به بحث گرفته میشود.

وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴿١٩﴾

و (گفتيم:) اى آدم! تو و همسرت در جنت سكونت گزينيد، پس از هر جا كه مى خواهيد بخوريد، ولى به اين درخت نزديک مشويد كه از ظالمان مى‌شويد.(١٩)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أسکن»: ساکن شو. «حیث»: هرجا. «حَیْثُ»: هرجا. «الشَّجَرَةَ»: درخت معهود. بوته گیاه وگل (صافّات / 146). خداوند نوع درخت یا گیاه مورد نظر را مشخّص نفرموده است.

تفسیر:

«وَیا آدَمُ اُسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ اَلْجَنَّةَ»: و بعد از اینکه ابلیس از بهشت اخراج وراننده شد. گفتیم ای آدم علیه السلام تو و همسرت حوّا در بهشت بمانید، «فَکُلا مِنْ حَیْثُ شِئْتُما»

با بودن راه مجاز «فَکُلا»، راه ممنوعه رفتن ظلم است. در آیة مبارکه میفرماید: واز انواع وأقسام نعمت‌ها از قبیل انواع خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها و از هر نوعی از انواع میوه‌های بهشتی که میخواهید استفاده ببرید، «وَلا تَقْرَبا هذِهِ اَلشَّجَرَةَ فَتَکُونا مِنَ اَلظّالِمِینَ(19)» خوردن تمام میوه‌ها را برایشان مباح اعلام نمود جز میوه‌ی یک درخت که آن را برای آنان معین کرد، که خوردن آن مناسب حیات و استعداد بهشتی آنها نبود؛ بناء گفت: به آن نزدیك مشوید؛ ورنه خساره میکنید! یعنی اینکه خوردن میوه از این درخت بر شما حرام است و اگر خوردید یقیناً بر خویشتن ظلم نموده و از پروردگار نافرمانی نمودید. و بدین وسیله از آنان

(c) ketabton.com: The Digital Library

امتحان به عمل آورد. در این موقع شیطان به آنها حسادت برد و به فکر وسوسه و حیله و فریب افتاد.
قابل تذکر است که داستان آدم و حوا همچنان به همین تشریح در سوره‌ی بقره آیه‌ی 35 نیز بیان یافته است.
خداوند اراده کرده بود که انسان به عنوان خلیفه‌ی او در روی زمین زندگی کند،«إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»(بقره،30) وبرای نشان دادن این شایستگی به دیگران، حقایقی را به انسان تعلیم داد، آنگاه دستور سجده بر او را داد و در بهشت قرارش داد وسپس اوّلین تکلیف را به او فرمان میدهد و موضوع تعهّد ومسئولیّت و اختیار شروع میشود و پس از آن مجازات تخلّف از تکلیف و ورود به زمین و تلاش برای تکامل صورت می‌گیرد و همه‌ی این مراحل بر پایه‌ی علم الهی صورت گرفت.
دراین که مراد از«جنّة» وجنتی که آدم علیه السلام درآن ساکن بود، چیست؟ اقوال مختلفی بیان شده است؛ بعضی آن را همان بهشت موعود می دانند و خلود و جاودانگی در آن را از آنِ کسانی می دانند که به واسطه‌ی عمل و جزا داخل آن شده‌اند، و در مورد غیر آن چنین نیست.

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ﴿٢٠﴾

سپس شیطان در دل هردو وسوسه انداخت تا (در نتیجهٔ وسوسه) برای هردو آنچه از شرمگاه ازبدن شان را که (از دیدن) مستور بود، آشکار گرداند. و گفت: (شیطان در وسوسه خود) پروردگارتان شما را از خوردن این درخت منع نکرده است، مگر اینکه مبادا (به سبب خوردن آن) دو فرشته گردید، یا از باشندگان دائمی جنت شوید.(۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وسوس»: اندیشه های زشت، راه در دل آفرید. وسواس، صدای زیورآلات زنان صدای آهسته وآرام. [مفردات راغب]. «لِيُبْدِيَ»: تا ظاهر و آشکار سازد.
«وُورِيَ»: مستور شده است. پوشیده گشته است. «سَوْءَات»: جمع (سَوْءَة)، عورت. شرمگاه، جایی که اگر نمایان شود، بد است.

تفسیر:

«فَوَسْوَسَ لَهُمَا اَلشَّيْطانُ»: ملاحظه میداریم که: نهایت کار شیطان، وسوسه است نه اجبار، نشان دادن راه انحرافی است، نه اصرار. پس شیطان آن دو را وسوسه کرد یعنی و سوسه‌ی خود را به آنان القا نمود تا آن دو را به خوردن ثمر آن درخت منهیه وادار کند.
«لِيُبْدِيَ لَهُما ما وُورِيَ عَنْهُما مِنْ سَوْآتِهِما»: و این معصیت را در نظر آنها مزیّن کرد تابه سبب آن عورت پوشیدهٔ شان را برهنه سازد چون آنها هنگامی که از درخت خوردند نظر به بدی مخالفت و عقوبت گناه لباس‌شان بیرون افتاد.
یعنی: شیطان خواست تا با آشکارساختن عورتهای آدم و حوا که از دیدشان مستور بود، به آنان بدی کند زیرا قبل از آن، آدم و حوا نه خود عورتهای خویش را می دیدند و نه یکی از آنها عورت دیگری را می‌دید.

رسوایی، کشف حجاب و برهنگی، أز أهداف شیطان است !

مفسر «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: این آیه دلیل برآن است که برهنگی (کشف عورت)، از بزرگترین مصیبت هاست و پوشش عورت از ایجابات طبع و عقل سلیم میباشد چنانکه برهنگی، فطرتی

(c) ketabton.com: The Digital Library

حیوانی است که انسان سلیم به آن گرایش نمی یابد. علماء گفته‌اند: عورت آدم و حوا فقط برای خودشان آشکار گردید نه برای دیگران.
«وَقالَ ما نَهاكُما رَبُّكُما عَنْ هذِهِ اَلشَّجَرَةِ إِلاّ أَنْ تَكُونا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونا مِنَ اَلْخالِدِينَ(20)»: این توضیح و سوسه‌ی شیطان ملعون است؛ یعنی برای ایجاد تردید وسوسه دردل آنها گفت: خدا جزبه خاطر اینکه مبادافرشته شوید یابرای همیشه در بهشت بمانید، شما را از خوردن میوه‌ی این درخت منع کرده است.
شیطان، آدم و حوا را وسوسه میکرد که اگر از این درخت، بخورید، ملائیکه شده یا ابدی میشوید و خداوند چون نمیخواهد شما به این مقام برسید، دستور داد که از آن نخورید.
در مورد اینکه چرا حضرت آدم علیهم السلام نهی الهی را نادیده گرفت و از درخت ممنوعه خورد، در آیۀ 21 جواب وتوضیح آن داده شده است که: نهی در اینجا عنوان کراهت دارد، نه تحریم، و مانند نهی طبیب از یك غذا برای مریض میباشد که اگر مریض آن غذا را بخورد به مشکل صیحی مواجه میشود وآثار و عوارض مربوط به خود را دارد، نه آنکه حرام باشد.

وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ﴿٢١﴾

و برای آن دو سوگند یاد کرد که من برای شما از خیر خواهانم.(۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قاسم»: سوگند یاد کرد، قسم خورد. «الناصحین»: خیر خواهان، مخلصان.
آلوسی میگوید: تعبیر سوگند به صیغه‌ی مفاعله برای مبالغه [و تأکید] در سوگند است.

تفسیر:

«وَقاسَمَهُما إِنِّي لَكُما لَمِنَ اَلنّاصِحِينَ(21)»: و شیطان برای آدم و همسرش به الله قسم خورد که قصد نصیحت شما را دارم، وی نصیحتگری أمین است که برمنفعت آنها حریص میباشد. یا معنی آیۀ مبارکه اینست که: إبلیس بر خیرخواهی خویش برای آنان قسم خورد، آن دو نیز، برقبول این مرام او سوگند خوردند، یعنی آدم وحوا اورا تصدیق کردند و این اندیشه در نهادشان خطور نکرد که او دروغگوی گمراهکننده‌ای است و تعبیر «قاسمهما» که از باب مفاعله است وبرانجام دوطرفه فعل دلالت میکند، نیز مؤیداین معنی است. به‌همه حال درنهایت آنها رافریب داد. طوریکه انسان مؤمن نیز فریب میخورد.
باید گفت که: حضرت آدم و همسرش در آغاز به إبلیس إعتمادی نداشتند و شیطان برای جلب اعتماد آنها نه تنها قسم خورد بلکه برآن تأکید هم کرد.
ولي درباره انسانها نوع عداوت و دشمنی إبلیس مبین است برای اینکه هم بالصراحه قسم یاد کرد گفت: «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»: و هم راه‌های عداوت را شمرد، پس عداوت شیطان نسبت به انسان عداوت روشنی است.
مفسرآلوسی أبو الثناء الآلوسي درتفسیر خویش می نویسد: به منظور مبالغه آن را با صیغه‌ی «مفاعله» بیان کرده است؛ چون کسی که قصد فریب دیگری را دارد تلاش فراوانی را به عمل می آورد. (تفسیر روح المعانی ۱۰۰/۸.).
قابل تذکر است که: خطاب از طریق وحی به آدم از جانب پروردگار بود که الله تعالی، او و همسرش را مخاطب قرار می دهد تا به طور یکسان از نعمتهای آن باغ و بوستانهای محل سکونت خود، برخوردار شوند و از خوردن میوه‌ی درخت ممنوع نیز امتناع ورزند، تا از این آزمون الهی پیروز شوند؛ اما ابلیس به آنان حسادت ورزید، وهردو را وسوسه

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرد وفریب داد(ناس آیات1 الی6) وخوردن میوه‌ی ممنوع را درنظرشان آراست ودل به‌آن بستند(طه آیه 120)، (فاطرآیه 6) وسرانجام خوردند و نافرمان شدند. (طه آیات 121 و122).

فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ﴿٢٢﴾

و به این ترتیب آنها دو را با فریب (از مرتبه و مقام شان) پایین آورد، پس چون آن دو از آن درخت چشیدند، عورتهای‌شان برای آنها آشکار شد، و شروع نمودند به چسپانیدن برگ درختان جنت بر جسم خود. و پروردگارشان ندا داد: آیا شما را از آن درخت منع نکرده بودم و نگفته بودم که بی‌گمان شیطان دشمن آشکار شماست؟ (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَدَلاَّهُمَا»: إبلیس مقام آن دو را - کم کم - پایین آورد، به سقوط کشانید. «بِغُرُورٍ»: با نیرنگ و حیله، دروغ، فریب، مکر، سخن بیهوده. «بَدَتْ»: ظاهر گشت، نمایان شد.
«طَفِقَا»: شروع کردند. «يَخْصِفَانِ»: می چسپانند، می اندازند، می پوشانند، وصله می زنند، می دوزند، بخیه و پینه می کنند.

تفسیر:

«فَدَلاَّهُما بِغُرُورٍ»: واضح است که: حربه‌ی همیشگی شیطان، همانا فریب و غرور است، شیطان با مکر و حیله و به وسیله‌ی قسم دروغ فریب داد. آن دو را به سوی خوردن درخت کشانید.
واقعیت امر هم اینست که: تمایل به وسوسه‌های شیطان، همچون دستیابی به طنابی سست و کوتاه و سقوط در چاه گناه است.
ابن عباس(رض) میفرماید: آدم وحوا را با قسم فریب داد، آدم گمان نمی‌کرد هیچکس نام الله متعال را به دروغ بر زبان بیاورد، از این‌رو شیطان با وسوسه و فریب آنها را فریب خورد. (تفسیر قرطبی ۱۸۰/۷).
شیخ جارالله زمخشری مفسر تفسیر کشاف مینویسد: «فَدَلَّاهُمَا» یعنی: آنان را به این اقناع رساند که از میوه آن درخت بخورند. «بغرور» یعنی: با قسم که به الله یاد کرد، آنان را برای انجام چنین کاری فریب داد.
از قتاده روایت کرده اند که گفت: «مؤمنان را وقتی به الله قسم میدهند، ممکن است فریب بخورند.» و از ابن عمر روایت کرده اند که اگر میدید غلامش از الله فرمان میپذیرد وبه نیکی نماز میگزارد، او را آزاد میکرد و غلامش هم برای این که به آزادی نایل آید، چنین کاری رامیکرد. به اوگفتند: فکر میکنم او تورا بدینترتیب فریب میدهد! در جواب گفت: اگر کسی با نام الله ما را بفریبد، ما هم فریبش را می خوریم.
«فَلَمّا ذاقَا اَلشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُما سَوْآتُهُما»: و چون از آن درخت خوردند عورت‌های شان ظاهر وکشف شد.
مفسر کلبی گفته است: لباسشان برافتاد و عورت یکدیگر را دیدند و خجالت کشیدند. دراین هیچ‌جای شکی نیست‌که برهنگی، نوعی ازمجازات الهی‌است.
شیخ محمد رشید رضا مفسر تفسیر منار در تفسیر جمله‌ی: «...بَدَتْ لَهُما سَوْآتُهُما» مینویسد: آن چه نزد من، به مطلب نزدیکتر است، این است که: آشکار شدن سوآت (عورتهای‌شان)

(c) ketabton.com: The Digital Library

به این معناست که: شهوت تناسل و زاد و ولد، پس از خوردن آن میوه - آرام آرام - در نهاد آدم و حوا خزید و جای گرفت و هر دو را به سوی چیزی که بر آنان نهان بود، واداشت؛ اما از آشکار کردن آن شرم داشتند و دریافتند که باید آن را مستور بدارند. بنابر این، خود را با برگهای پهن و دراز گیاهان پوشیدند. او برگ بسیار پهن گیاهی به نام «بابا آدم» که در باغچه‌ها و سایر درختان و کنار جویبارها می روید، از همانجا سرچشمه گرفته است. پس این موارات و مخفی نگاه داشتن، معنوی است... و الله اعلم بمراده. (تفسیر منار، جلد8، صفحه 350)

قابل یادآوری است که: توجّه کردن به فرمان‌ها و ارشادات الهی مهم است، فرق نمیکند که این هدایات خورد باشد یا بزرگ، کم باشد چه زیاد. «فَلَمَّا ذاقَا» همچنان در ارتکاب گناه، کوچك و گناه بزرگ مطرح نیست، مهم گستاخی و سرکشی انسان است. لذا گاهی گناه کوچک و خورد هم باعث رسوایی و سقوط انسان می شود.

از فحوای آیه مبارکه به یک اصل مهم دست می یابیم وآن اینکه: دربسیاری از اوقات، سقوط گام به گام صورت میگیرد، بطور مثال: در بدو ایجاد فکر انحرافی، «فَدَلَّاهُما بِغُرُورٍ» سپس انجام منهیّات و خوردن چیزهای ممنوع، «فَلَمَّا ذاقَا الشَّجَرَةَ» و آنگاه سقوط و برهنگی. «بَدَتْ لَهُما سَوْآتُهُما».

«وَطَفِقا يَخْصِفانِ عَلَيْهِما مِنْ وَرَقِ اَلْجَنَّةِ» بنابر این تلاش نمودند تاعورت‌های شان را با برگ‌های درختان بهشت بپوشند. در صورتی که قبل از آن لباس فاخر بهشتیان بر تن داشتند.

به قولی: آن برگ‌ها؛ برگ درخت انجیر بود که آن را بر عورت‌های خود به صورت طبقه‌ای از برگ‌ها بر بالای طبقه‌ای دیگر می‌چسباندند تا عورت‌های خود را بپوشانند امام قرطبی در این مورد نوشته است: برگ را می‌کندند و به هم می چسباندند تا خود را بپوشانند! «خصف النعل»، (دوختن وپینه کردن کفش ها) نیز از آن آمده است.

از سعید بن جبیر روایت کرده اند که گفت: جامه آنان از جنس صدفی ناب بود. ازوهب ابن امیه روایت شده است که لباس آدم وحوا عبارت بود ازنوری که بر عورت آنها پرده کشیده بود به طوری که نه آدم عورت حوا را می دید و نه حوا عورت آدم را، اما وقتی مرتکب گناه شدند عورتشان نمایان و کشف گشت. (طبری ۳۵۵/۱۲.).

«وَ ناداهُما رَبُّهُما أَلَمْ أَنْهَكُما عَنْ تِلْكُمَا اَلشَّجَرَةِ وَ أَقُلْ لَكُما إِنَّ اَلشَّيْطانَ لَكُما عَدُوٌّ مُبِينٌ(22)» چه لغزش بزرگی بود که به دنبال آن حسرت بزرگ آمد و چه خطایی بود که پشیمانی به دنبال داشت! امر الله متعال مقدر و قضایش نافذ است. اوتعالی آدم وحوا را ندا کرد و فرمود: آیا شما را از خوردن این درخت نهی نکردم؟ من به عنوان پروردگار، شما را آفریده و به مصالحتان داناترم و به شما خبر دادم که شیطان دشمنی واضح و آشکار برای شماست و در نصائح خویش که نسبت به شما انجام می دهد از دغل و فریبکار می‌گیرد. ملاحظه میداریم که: أحکام و أوامر و نواهی و هشدارهای خداوند همواره در جهت رشد و تربیت انسان است.

در آیة مبارکه خطاب الله تعالی با کلمه‌ی «ندا» آمده است، «ناداهُما»، ندا برای خطاب دور است، گویا آدم و همسرش با خوردن از درخت نهی شده، از قرب الله دور شدند.

«ألم أنهکما» توبیخ و تنبیهی از جانب الله به آنان است به سزای خطایی که از آنان سر زد، زیرا الله متعال آنان را از دشمنی شیطان برحذر داشته بود، اما آنان از او حذر نکردند و

(c) ketabton.com: The Digital Library

الله از آدم پرسید: آیا من نعمت های بسیاری به تو نداده بودم که تو را از این درخت بی نیاز کند؟ آدم درجواب گفت: بلی! قسم به عزتت ما را بس بود اما گمان نمی‌کردم هیچ یک از مخلوقات تو، قسم دروغ یاد کند، خدای عز و جل فرمود: به عزتم قسم! تو را به زمین می فرستم، آنگاه جز سختی معیشت نصیبی نخواهی داشت. (البحر ۲۸۱/۴.).
قابل تذکر میدانم: با درنظرداشت اینکه دشمنی شیطان در برابر انسان واضح وآشکار است؛ امّا با تأسف باید گفت که هستند تعداد از انسانها که در بسیاری از اوقات از خطر و دشمنی او غافل می شوند.

خواننده محترم!

وقتی آدم دریافت که برهنگی هایشان برای شان آشکار گشته، و ابلیس به آنان دروغ گفته است و مورد نکوهش پروردگار قرار گرفته اند، گفت: چنان میپنداشتم که هیچ مخلوقی دروغ نمیگوید و به دسیسه و حیله گری نمیپردازد.
آنگاه هم خود و هم همسرش در پیشگاه آفریدگار دستها را بلند کردند و از تقصیر خویش، معذرت و بخشش طلبیدند و به درگاه خدا إلتماس کردند.
پس از اعتراف به خطاها و اشتباهاتی که مرتکب شده بودند، خداوند، هر دو را مورد آمرزش وعفو خود قرار داد و کلماتی به آدم آموخت تا بدان وسیله توبه اش را پذیرفت و از او درگذشت.(سوره بقره آیه 37).

قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴿٢٣﴾

(آدم وحوا به‌غفلت خود اعتراف نموده عرض کردند و) گفتند: ای پروردگار ما! مابه خویشتن ستم کردیم واگر مارا نبخشي و بر ما رحم نكني از زیانکاران خواهیم بود.(۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الخاسرین»: زیانکاران.

تفسیر:

در برابر ظلم و ستم هایی که به خود روا می داریم باید از الله متعال استمداد جوییم و آنها را جبران کنیم.
بدین ترتیب آدم و حوا به گناه خود اعتراف کرده و از گناه خویش پشیمان گشته و توبه کردند و از خدا بخشودگی و رحمت طلبیدند.
آدم و حوّا، هم در تخلّف شریك بودند، هم در جبران گذشته و عذرخواهی.
طوریکه گفتند: پروردگارا! ما برخویشتن از طریق خوردن درخت ظلم کردیم و از نهی تو مخالفت و از شیطان اطاعت نمودیم، پس گناه ما را ببخش و اگر ما را با رحمت خود درنیابی حتماً هلاک خواهیم شد.
این اعتراف آدم وحوا، برخلاف شیوه ابلیس بودکه از معصیت خویش عذر خواهی نکرد واز پروردگارخویش آمرزش نخواست بلکه استکبار ورزید.
مهم‌ترین مسأله برای گناهکار، مغفرت الهی است، سپس درخواست‌های دیگر. به‌یادداشته باشید که: عنایت ولطف ومهربانی الله متعال، جلوی خسارت ابدی را می‌گیرد.
در ضمن قابل یادآوري است که: این عملکرد آدم و حوا می‌توان سنتی نیکو برای تمام گنهکاران باشد و هرکه توبه کند خدای تعالی می بخشد و اگر توبه در پیشگاه الله متعال محبوب‌ترین عمل نمی بود، او عزیز ترین مردم نزد خود را به آن مبتلا نمی‌کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

طبری گفته است: این آیه همان کلماتی است که آدم از پروردگارش دریافت کرد. (طبری این روایت را از ضحاک نقل نموده است و به آیه‌ی فَتَلَقّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ اشاره دارد.).
البته این دعا و زاری نیز نمایانگر توبه آنهاست.

دروس حاصله از این داستان:

توجه باید داشت که: حس شرم وحیا در انسان یک حس فطری وطبیعی است و اولین مظهر آن، شرمی است که وی در عریان کردن اندام های مخصوص بدن خود در برابر دیگران به صورت فطری احساس میکند. قرآن عظیم الشأن به ما میفرماید؛ این شرم وحیا در اثر رشد و تکامل فرهنگی و تمدن در انسان پدید نیامده است ونه آنگونه که برخی از پیروان مکتب شیطان فکر میکنندکه گویا چیزی است اکتسابی، بلکه چیزیست که از روز اول به صورت طبیعی و فطری در انسان بوده است.

نخستین و اولین حیله ای که شیطان برای به در بردن انسان از راه راست فطرت بشری آن را به کار بست، این بود که حس شرم و حیای او را نشانه گرفت و با گشودن دروازه کارهای زشت و ناپسند از راه برهنگی در برابر او، در امور جنسی وی را به انحراف کشاند. به عبارت دیگر ضعیف ترین نقطه ای که برای وارد کردن ضربه برجبهه‌ی حریف پیدا کرد، جنبه‌ي جنسي زندگی او بود واولین ضربه را نیز به حجاب او وارد کرد که به صورت شرم و حیا خدای بلند مرتبه در فطرت او به ودیعت نهاده بود. این نیرنگ شیطان و شاگردان او تا به امروز نیز به همان صورت ادامه دارد. هیچ کاری تحت عنوان «پیشرفت» نزد آنان مادام که حجاب را از زن نگرفته و او را به بازار نیاورده و به گونه‌ای برهنه نکرده اند، آغاز نمی شود.

این نیز بخشی از فطرت انسان است که فراخوان و دعوت آشکار به بدی را بسیار اندک میپذیرد. به طور معمول دعوت کنندگان به فساد و بدی مجبورند برای به دام انداختن او در لباس خیرخواه ظاهر شوند.

انسان درباره‌ی رسیدن به مقام های بالاتر، به طور مثال رسیدن به مقام فوق بشری و یا کسب حیات جاویدان یک تشنگی طبیعی موجود است، شیطان اولین پیروزی را در برابر او با فراخواندن همین حس او به دست آورد.

مؤثر ترین نیرنگ شیطان همواره این بوده و هست، که وعده هاي کاذب و فریب دهنده به مقام های بالاتر ورساندن به شرایطی بهتر از شرایط موجود، راهی را پیش روی انسان قرار میدهد که برعکس او را به سوی پستی میبرد.

مشهور است که شیطان اول حوا را فریب داد و پس از آن از وی به عنوان ابزاری برای فریب دادن آدم استفاده کرد. اما قرآن این مطلب را رد میکند و میگوید او هردو را فریب داد وهردو از وی فریب خوردند. به ظاهر این مطلب اهمیت چندانی ندارد، اما تنها کسانی که می دانند این داستان مشهور درپایین آوردن جایگاه اخلاقی حقوقی واجتماعی زن چه نقش بزرگی داشته است، به اهمیت و ارزش واقعی این گفته‌ی قرآن پی می برند.

واین پندار که برهنه شدن عورت آدم و حوا، به محض چشیدن از آن درخت، در اثر خاصیتی که در آن درخت وجود داشته، بوده است، هیچ گونه دلیل منطقی ای ندارد. در اصل برهنه شدن آنان پیامد چیزی جز نافرمانی خدا نبود. پیش از آن الله متعال به تدبیر خود عورت های آنان را پوشانده بود، اما زمانی که الله را نافرمانی کردند، الله حفاظت خویش را از آنان برداشت، عورت آنان برهنه گردید و به حال خود رها شدند تا اگر

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواسته باشند و لازم بدانند خود به پوشاندن عورت خویش بپردازند و اگرهم لازم ندانند برای آن سعی نکنند، برای الله متعال هم مهم نیست که در چه حالی میگردند. این گویا نشان دادن این حقیقت برای همیشه بود که اگر انسان الله را نافرمانی کند، دیر یا زود بی پرده خواهد گردید و این که تأیید و حمایت خدا تا زمانی همراه انسان است که او مطیع فرمان الله باشد. به محض خارج شدن از محدوده ی اطاعت، تأیید و حمایت خدا را از دست خواهد داد و به خودش سپرده خواهد شد.

این همان چیزی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در احادیث متعددی آن را بیان فرموده و همواره چنین دعا میکرده است که: «اللهم رحمتک ارجو فلا تکلني إلی نفسی طرفة عین» خدایا امید به رحمتت دارم، پس حتی برای یک لحظه هم مرا به خودم وانگذار.

شیطان در پی اثبات این بود که انسان استحقاق برتری ای را که به او در برابر وی داده شده است ندارد. اما در اولین معرکه شکست خورد. تردیدی نیست که انسان به طور کامل نتوانست از امر رب خویش اطاعت کند و این ضعف او آشکار شد که امکان آن هست که او در دام حریف خویش گرفتار آمده از راه اطاعت منحرف شود. اما در هر صورت این امر نیز به طور قطع ثابت شد که از منظر اخلاقی انسان مخلوقی است برتر، زیرا:

اولاً، شیطان مدعی برتری و بزرگی بود، اما انسان چنین ادعایی نداشت و برتری و بزرگی به او داده شد.

ثانیاً، شیطان بنا به غرور و خود بزرگ بینی خود و با اختیار خود امر خدای متعال را نافرمانی کرد، اما انسان به اختیار خود امر خدای متعال را نافرمانی نکرد، بلکه در اثر وسوسه‌ی شیطان گرفتار آن شد.

ثالثاً، انسان دعوت آشکار شر را نپذیرفت، بلکه دعوت کننده ی شر مجبور شد در لباس دعوت کننده‌ی خیر نزد او بیاید. او در پی پستی به سوی پستی نرفت. بلکه دراثر این اشتباه به سوی آن رفت که این راه اورا به بلندی میبرد.

رابعاً، زمانی که به شیطان درباره‌ی اشتباه و نافرمانی او تذکر داده شد، او به جای اعتراف به اشتباه خود وبرگشتن به‌سوی بندگی، بیش از پیش بر نافرمانی پای فشرد، اما زمانی که به انسان درباره‌ی اشتباه و نافرمانی او تذکر داده شد، همانند شیطان سرکشی نکرد، بلکه به محض پی بردن به اشتباه خود پشیمان شد. به اشتباه خود اعتراف کرد، از نافرمانی به سوی فرمانبرداری و بندگی بازگشت و باخواستن بخشش وآمرزش درپی جست و جوی پناهگاهی تحت حمایت و رحمت پروردگارش بر آمد.

این گونه راه شیطان و راهی که شایسته‌ی انسان است به طور کامل از هم جدا میشوند. راه خالص شیطان، سرباز زدن از بندگی، سرکشی اختیارکردن در برابر خدای متعال، با وجود تذکر داده شدن با کمال استکبار برروش یاغیانه‌ی خوداصرار ورزیدن وسعی کردن برای فریب‌دادن وبه سوی معصیت ونافرمانی سوق دادن کسانی است که راه اطاعت را می پیمایند. اما راه شایسته برای انسان این است که اولا او در برابر وسوسه های شیطانی ایستادگی کند و برای دانستن و در امان ماندن از نیرنگ های این دشمن خود همیشه هوشیار و بیدار باشد، اما اگر بازهم قدم هایش از راه اطاعت و بندگی لغزیدند، به محض پی بردن به اشتباه خود، با ندامت و شرمساری بلافاصله به سوی رب خویش برگردد و درپی جبران کوتاهی ای برآید که از او سر زده است. این است آن درسی که الله متعال میخواهد در این جا بدهد. هدف فهماندن این مطلب است که این راهی که آنرا می پیمایید راه شیطان است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

این بی نیازی وانحراف شما از راه خدا وشیاطین انس وجن را ولی وسرپرست خویش قراردادن واین اصرار شما براشتباه خود با وجود بیدار باش های پیاپی، در اصل روشی به طور کامل شیطانی است. این بدان معناست که شما گرفتار دام دشمن ازلی خویش شده درحال شکست خوردن کامل از او هستید، پس سرانجام این روش همان سرانجامی است که درآخر خود شیطان دچار آن میشود. اگرشما خودتان دشمن خویش نشده اید وهنوزهم اندکی عقل درشما وجود دارد، پس به خود بیایید وهمان راهی را اختیار کنید که پدر و مادرتان آدم و حوا در آخر اختیار کرده نمودند. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن شیخ سیّد ابوالأعلی مودودی)

قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ﴿٢٤﴾

(الله) فرمود: پایین شوید که شما دشمن یک دیگرید، و برای شما در زمین قرارگاه (مسکن) است، و بهره مندی است تا مدتی معین.(۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اهبطوا»: فرود آید، پایین روید. «مستقر»: قرارگاه، استقرار وسکون. «متاع»: برخورداری و تمتع. «الی حین»: تا وقت معلوم که مرگ فرا رسد، تا پایان زندگانی این جهانی.

تفسیر:

«قالَ اِهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْض عَدُوٌّ»:ازآثاروضعی خلاف وگناه نمیتوان گریخت، خداوند متعال به آدم و حوا خطاب فرمود، (این خطاب الهی هم شامل آدم و حوا و ذریه آن دو وهم شامل ابلیس است) از بهشت به سوی زمین فرود آئید، در حالیکه با یکدیگر دشمنی وکینه و عداوت دارید، پس شیطان دشمن انسان و انسان دشمن شیطان است. دنیا جایگاه تنازع و تزاحم و تضادّ است و انسان‌ها به خاطر تزاحم منافع و غرائز، با هم درگیر می‌شوند.و زمین ما رزمگاه این عداوت قرار داده شده؛ چه خلافت آن به آدم علیه السلام سپرده شده بود.

همچنان مفسران مینویسند که: مخاطبان جمله‌ی «اهْبِطُوا»، یا آدم و حوّا و ابلیس هستند ویا آدم و حوّا و ذریّه آنها. البتّه در یك جا ابلیس به تنهایی مورد خطاب قرار گرفته است، «فَاهْبِطْ مِنْها» (اعراف، 13) و در جای دیگر آدم و حوّا، «قالَ اهْبِطا مِنْها جَمِيعاً» (طه، 123.) که اگر جایگاه هبوط آنها یکی باشد، ممکن است «اهْبِطُوا» جمع بین آنها باشد.

مراد از «هبوط»، آمدن به زمین است، زیرا به دنبال آن میفرماید: «وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ» گرچه خداوند متعال توبه‌ی آدم و حوّا را پذیرفت، «فَتابَ عَلَيْهِ» (بقره، 37.)، ولی اثر وضعی گناه باقی است. اثر وضعی آن ترك اولی و نافرمانی آدم و حوّا، خروج از آن جایگاه بهشتی و هبوط به زمین بود.

نباید فکر کرد که دستور فرود آمدن از بهشت به زمین به آدم و حوا علیهم السلام به طور سزا داده شده بود. درجاهای متعددی از قرآن با کمال صراحت بیان شده است که الله توبه‌ی آنان را پذیرفت و آنان را بخشید. از این رو در این دستور هیچگونه جنبه‌ی سزا و مجازات وجود ندارد. بلکه فرود آمدن و استقرار آنان در زمین به خاطر هدفی است که انسان برای آن آفریده شده بود. (تفسیر تفهیم القرآن مودودی).

«إِنَّ اَلشَّيْطانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا. وَ لَكُمْ فِي اَلْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ إِلى حِينٍ(24)»: یعنی دشمنی در بین شما نظر به حکمتی که خدای تعالی اراده نموده مستمر خواهد بود،

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس قرارگاه و مسکن شما در زمین و متاع شما از طعام و شراب و لباس در آن است که تا هنگام وفات شما ادامه خواهد داشت چون اجل‌ها معلوم و ارزاق تقسیم شده است.
مدّت ونهایت زندگی دنیوی برای بشر نامعلوم است زیرا کلمه «حِین» نکره آمده است. و باید با تمام صراحت گفت که: زندگی دنیوی و استفاده، انتفاع، و تمتع از آن ابدی نیست.

قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ﴿٢٥﴾

پروردگار فرمود: در آن زندگی میکنید، و در آن می میرید، و از آن (در روز قیامت) بیرون می آیید.(۲۵).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فیها»: در زمین، «تَمُوتُونَ»: می میرید. «تُخْرَجُون»: بیرون آورده می شوید.
«قالَ فِيها تَحْيَوْنَ وَفِيها تَمُوتُونَ وَمِنْها تُخْرَجُونَ(25)»: در زمین زندگی می‌کنید و در آن دفن میشوید یعنی زندگی و مرگ شما در زمین است و در داخل زمین قبرهای شماست و از این قبرها به منظور حساب بیرون آورده خواهید شد، همانگونه که فرموده است: «مِنْها خَلَقْناكُمْ وَفِيها نُعِيدُكُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُكُمْ تارَةً أُخْرى.»: از این‌رو زمین مادر شما به حساب می‌آید که هم شما را در نهاد خود حمل میکند و هم می زاید و هم محل معاش شماست.
در این هیچ جای شکی نیست که: انسان، پس از مرگ دوباره زنده خواهد شد. «مِنْها تُخْرَجُونَ»، آدم علیه السلام از این ناراحت و غمگین بود که طوری تصور داشت که: دیگر به بهشت و زندگی جاوید نخواهد رسید، خداوند فرمود: «پس از زندگی دنیا میتواند به بهشت جاوید برسد.».
ملاحظه میکنیم که حق تعالی دراین آیات، سه نمونه از خلق خویش را معرفی میکند: نمونه‌ای که در طاعت مطلق و تسلیم کامل قراردارد، نمونه دیگری که در عصیان مطلق و استکبار منفور غوطه‌ور است و طبیعت سوم که ترکیبی از خیر وشر را باهم دارد، که همانا طبیعت بشری است.

خوانندگان گرامی !

درآیات متبرکه(26 الی 27) درباره نعمتها والطاف لطفها ومهربانیها.الهی، حذر از حیله، دروغ، شعبده بازی، مکر و فریب، شیاطین بحث بعمل آمده است.

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ﴿٢٦﴾

اي فرزندان آدم! البته ما برای شما لباسی را فرود آوردیم که عورتهای شما را میپوشاند، و برای شما زینت است. و (لیکن) لباس پرهیزگاری (و عمل صالح) این ازهمه بهتر است. این از نشانه‌های الله (بر اکرام اولاد آدم) است. تا (نعمت او را) یادآور شوند.(۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أنزلنا علیکم لباسا»: لباسی برای شما فروفرستادیم، درست کردیم. (زمر آیه 6، حدید آیه 25). «یُوارِي»: می پوشاند. پنهان و مستور می دارد. «رِیشاً»: پَر، لباس زیبایی و زینت و آرایش در اینجا مراد لباس زینت و وسائل آرایش است. «ذلِكَ»: آن آفرینش لباس به طور مطلق، یا آن آفرینش لباس تقوا.

تفسیر:

باید یادآور شد که بعد از نقل داستان حضرت آدم علیه السلام، خداوند متعال درسوره أعراف چهار بار (یعنی درآیات 26، 27، 31 و 35)، الله متعال فرزندان آدم و نسل بشر را مخاطب قرار داده و به اموری همچون: حفظ لباس تقوا، و در مورد اینکه نباید فریب

(c) ketabton.com: The Digital Library

شیطان راخورد، هکذا درخوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها وتجمّلات نباید اسراف صورت گیرد و بصورت کل درباره اجابت پذیرفتن دعوت انبیا، سفارش و بحث بعمل آمده است. طوریکه میفرماید: «یا بَنِی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنا عَلَیْکُمْ لِباساً یُوارِی سَوْآتِکُمْ وَ رِیشاً» ای بنی آدم! همانا برای پوشش عورت‌ها و اجسامتان دو نوع لباس به شما داده است: لباسی که با آن ستر عورت می‌کنید و لباسی که برای زینت و تجمل از آن استفاده می‌کنید.

باید گفت که: پوشش و پوشاندن کار خداست، «أَنْزَلْنا عَلَیْکُمْ لِباساً یُوارِي»، ولی برهنگی و برهنه کردن کار شیطان است.

مفسرزمخشری فرموده است: ریش عبارت است از لباس تجمل. از ریش به معنی پر پرنده گرفته شده است؛ چون پر لباس و زینت پرنده می باشد. (تفسیر کشاف ۹۷/۲).

همچنان سایر مفسران بدین عقیده اند که: مراد از ریش در اینجا: لباس زینت است، یعنی بر شما دو لباس فرود آوردیم، لباسی برای پوشش عورتهایتان و لباس دیگری برای آرایشتان پس حکمت از انواع لباسها و پوشیدنی‌هایی که حق تعالی استفاده ازآنها را به بنی‌آدم الهام کرد، هم پوشش و هم زینت است.

در حدیث شریف به روایت علی(رض) آمده است که فرمود: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که در هنگام پوشیدن لباس فرمودند: «الحمد لله الذي رزقني من الرياش ما أتجمل به في الناس وأواري به عورتي».

«ستایش‌خدایی را که به من از جامه‌های فاخر، آن مقدار ارزانی فرمود که با آن در میان‌مردم خود را بیارایم و عورتم را نیز با آن بپوشانم».

«وَلِباسُ اَلتَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ» در حالیکه لباس ایمان وعمل صالح از همۀ این لباس‌ها بهتر است؛ زیرا با دوامتر است. یعنی: لباس ایمان و عمل صالح، لباس زهد و پرهیزگاری از گناهان و لباس ترس از خدای عزوجل؛ بهترین و زیباترین لباس‌هاست.

«لِباسُ التَّقْوی»، لباسی است که بر اساس تقوا، تواضع، پاکی و پاکدامنی باشد و به هر یك از خشیت، طاعت، عفّت، حیا و عمل صالح نیز تعبیر شده است.

آن گونه که در لباس مادی، پوشش عیوب، حفاظت از سرما و گرما و زیبایی مطرح است، تقوا هم عامل پوشش عیوب است، هم نگهدارنده از گناه و هم مایه‌ی زیبایی معنوی انسان می باشد.

«ذلِكَ مِنْ آیاتِ الله لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ (26)»: این از نشانه‌های قدرت الله متعال است؛ تا ایشان غور کنند. یعنی در آن نشانه‌ها دقت کنند، و به انعام و اکرام پروردگار باعظمت است که شکر گزار باشند.

توجه فرماید: از خاك، پنبه می روید، از حیوان، پشم تولید میشود و از لعب کرم، ابریشم، اینها همه از آیات الهی است که میتواند مایه‌ی تذکّر و بیداری انسان باشد.

شیخ مودودی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: آنچه در این آیه ها اشاره شده است چند حقیقت به خوبی روشن میشوند: یکی آنکه لباس یک چیز تشریفاتی برای انسان نیست. بلکه یکی ازمهمترین خواسته های فطرت اوست. خداوند متعال بر بدن انسان همانند حیوانات به صورت طبیعی لباسی نیافرید، بلکه به جای آن صفت شرم و حیا را در فطرت او به ودیعت نهاد. اندام های تناسلی او را تنها اندام های تناسلی قرار نداد، بلکه آنها را «سوأة» هم قرار داد که درعربی معنای چیزی را میدهد که انسان آشکار کردن آنرا قبیح میشمرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سپس برای برآورده کردن این خواستهی شرم وحیای فطری لباسی آماده برای وی فراهم نکرد، بلکه لباسی را بر فطرت او الهام کرد. «وأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا» تا او با استفاده از عقل خویش این خواستهی فطرت خود را درک کند و سپس با استفاده از موادی که الله آفریده است برای خودش لباسی تهیه کند.

دوم آن که از روی این الهام فطری، ضرورت اخلاقی لباس برای انسان، یعنی پوشش عورت بودن آن، از ضرورت طبیعی آن، یعنی «ریش» بودن و مایهی زینت بودن ومایهی مصؤن بودن از سرما و گرما مقدم تر است. در این باب نیز فطرت انسان برعکس فطرت حیوانات است. لباس و پوشش برای حیوانات تنها «ریش» یعنی وسیلهی زینت و وسیلهی مصون ماندن از سرما و گرما است، اما پوشش عورت بودن آن منظور نیست؛ زیرا اندام های تناسلی آنها به هیچ وجه «سواة» نیستند تا برای پوشاندن آنها در فطرت آنها غریزه ای وجود داشته باشد و برای برآورده شدن این نیاز غریزی آنها، لباس بر تن آنها آفریده شود این موضوع درحق آنها مصداق پیدا نمی کند. اما زمانی که انسان ها راهنمایی شیطان را پذیرفتند مسئله به طور کامل برعکس شد. او شاگردانش را دچار بدفهمی کرد که ضرورت لباس برای شما دقیقا همانند ضرورت حیوانات به آن، تنها به عنوان وسیله ای برای زینت و وسیله ای برای در امان ماندن از سرما و گرما ست، اما پوشش عورت بودن آن اصلاً اهمیتی ندارد، بلکه همان گونه که اندام های تناسلی حیوانات «سوأة» نیستند، اندام های شما نیز «سوأة» نیستند، بلکه فقط اندام های تناسلی اند.

سوم آن که تنها کافی نیست که لباس انسان فقط پوشانندهی عورت و مایهی زینت و وسیلهی در امان ماندن از سرما و گرما برای وی باشد، بلکه در واقع جایگاه والایی که در این باره انسان بایستی به آن برسد، این است که لباس او لباس تقوا باشد، یعنی به طور کامل پوشاننده باشد، در زینت و آرایش نیز نه بیش از حد و نه فروتر از جایگا؛ انسان باشد و نه همراه با فخر، غرور، تکبر و ریا باشد ونه نشان دهندهی امراض روانی ای باشد که دراثر آن مردان زنانگی و زنان مردانگی اختیار کنند و برخی اقوام با مشابه کردن خود به اقوام دیگر تبدیل به تابلوی زندهای از ذلت خود گردند. رسیدن به این جایگاو مطلوب در باب لباس به هیچ وجه در توان کسانی که به پیامبران ایمان نیاورده و خود را به طور کامل به هدایت الهی نسپرده اند نیست. وقتی که آنان از پذیرش راهنمایی خدا خود داری میکنند، ناگزیر شیاطین سرپرست آنان قرار میگیرند و آنگاه آنها را به هر نحو و به هر قیمتی که شده دچار انحرافات و اشتباهات خواهند کرد.

يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴿٢٧﴾

ای فرزندان آدم! شیطان، شما را نفریبد (و در فتنه و گمراهی نه اندازد) طوری که پدر و مادرتان را [با فریبکاریش] ازجنت بیرون کرد، لباس شان را از تنشان بیرون کشید تا شرمگاهشان را به آنان بنمایاند، البته شیطان و قبیله اش از جایی که آنها را نمی بینید شما را می بینند. البته ما شیطان ها را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند.(۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَنْزِعُ»: بیرون می آورد، بر میکند، در می آورد. «قبیل»: یاران، اطرافیان، همدستان،

(c) ketabton.com: The Digital Library

قبیله. «مِنْ حَيْثُ»: از آنجا که، به نوعی که از راهی که. «أولیاء»: جمع ولی، دوستان، یاران همدم، ندیمان همنشینان، سرپرستان.

تفسیر:

طوریکه ملاحظه فرمودید که در آیه‌ی قبل، از لباس بمثابۀ نعمت الهی یاد کرد، ولی در این آیۀ مبارکه هشدار میدهد که مواظب باشید شیطان این لباس و نعمت را از شما نگیرد. طوریکه میفرماید: «يابَنِي آدَمَ لايَفْتِنَنَّكُمُ اَلشَّيْطانُ»: ای بنی آدم! از این برحذر باشید که شیطان شما را باحیله و نیرنگ و فتنه‌گری فریب دهد، «كَما أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ اَلْجَنَّةِ» همان طور که والدین شما آدم و حوا را قبل از این به وسیله‌ی خوردن میوه‌ی آن درخت (منهیه) از راه منحرف و ازبهشت بیرون‌شان نمود. و دشمنی بین شما و او همچنان مستمر خواهد بود، باید خود را بیمه شده و به دور از انحراف ندانیم، حضرت آدم که مسجود فرشتگان بود، با فریب شیطان از جایگاه خود دور شد، «يَنْزِعُ عَنْهُما لِباسَهُما لِيُرِيَهُما سَوْآتِهِما» و اوکسی است که موجب خلع لباس شما وظهور عورت‌تان گردید، نمایان عورت شان وکشیدن لباس را به شیطان نسبت داده است؛ چون سبب آن بود.

و هدف شیطان نفرین شده این است که پرده‌ی آبروی انسان را پاره کند، و او را از تمام فضایل حسی و معنوی عاری نماید.

یعنی: برحذر باشید از اینکه شیطان شما را بفریبد و از طاعت الهی به بیراهه ببرد، آنگاه از تنتان لباس حسی، یا از روح و قلبتان لباس تقوا را بیرون کشد و در نتیجه، شما را از ورود به بهشت محروم کند. یا برهنگی را در برابر دید کسانی که نظرکردن به عورتتان بر آنان حلال نیست، در چشم و دلتان بیارایید؛ زیرا شیطان را در این میدان طولایی است همانگونه که پدر و مادرتان را فریب داد.

«إِنَّهُ يَراكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لاتَرَوْنَهُمْ»: این در حالی است که شیطان و اعوانش شما را می بینند و شما آنها را نمی بینید، شیطان همیشه در کمین شما نشسته است پس از حیله و نیرنگش شیطان برحذر باشید؛ چون اگر دشمن طوری بیاید که دیده نشود سخت خطرناک است.

از اینکه شیطان را ما به چشم نمی‌بینیم، نباید از او غافل باشیم بلکه در مقابل آن باید امادگی و احضاراتی همیشگی و دایمی داشته باشیم همیشه آماده باشیم. زیرا فریبندگی شیطان به خاطر ناپیدایی اوست.

بناءً خود را از اینکه شیطان شما را عریان ببیند، نگهدارید زیرا حق تعالی شما را از نمایان ساختن عورتهایتان نهی کرده است.

در ضمن قابل یادآوری است: دشمنی که ما را چنین ببیند، و ما او را دیده نتوانیم؛ حمله او بینهایت خطرناك و مضر، و مدافعت او سخت دشوار میباشد. باید بسیار مستعدّ، هوشیار و بیدار بود. چاره این دشمن نامرئی آنست که ما به ذاتی پناه جوئیم که او را می‌بیند، و وی او را دیده نمیتواند: «لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ». (آیه: 103 انعام) (چشمها او را در نمی یابد، ولی او چشم ها را در می یابد و او نامرئی و دقیق و باریك بین و آگاه است.).

مفسرتفسیرکابلی درتفسیر آیۀ مبارکه«إِنَّهُ يَراكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لاتَرَوْنَهُمْ» می نویسد: قضیه مطلقه است نه دائمه؛ یعنی، بسا اوقات که او ما را می‌بیند، و ما او را نمی بینیم. این قول مستلزم آن نیست که هیچ وقت در هیچ صورت آن را کسی دیده نمی تواند!؛ پس، از این آیت استدلال نمودن به نفی قطعی رؤیت جنّ، قصور بصیرت است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از اینکه ما شیطان را نمی بینیم گمان نکنیم که او هم ما را نمی بیند، بلکه او در هر مکان که زمینه‌ی گناه فراهم باشد حاضر است و بدنبال فتنه و فریب می‌باشد. ازیاد نه برید که: سلطه‌ی شیطان، به خاطر اعمال خود انسان است، ایمان به خداوند، مانع ولایت و حاکمیّت شیطان بر انسان می شود.

«إِنّا جَعَلْنَا اَلشَّياطِينَ أَوْلِياءَ لِلَّذِينَ لايُؤْمِنُونَ(27)» شیاطین را سرپرست امور کافران قرار داده‌ایم.

شیطان گرچه اهل ایمان راهم وسوسه مي کند و به لغزش می اندازد، ولی نمیتواند ولایت وسلطه‌ای کامل بر آنها پیدا نماید، «وَماكانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطان» (ابراهیم، 22) زیرا مؤمن، با توبه و پناه بردن به الله نجات می یابد.

آری، شیطان تنها بر کافران سلطه دارد.

یادداشت ضروری!

عورت به سوأت موسوم گشته است؛ چون کشف آن موجب ناخشنودی و خجلت صاحبش میشود. دانشمندان گفته‌اند: آیه دلیل بر این است که کشف عورت از امور بس عظیم است، و طبیعت آن را تقبیح میکند، از این رو به سوأت موسوم شده است. میگویم: آیه هدف و قصد ابلیس لعین را برملا ساخته است: يَنْزِعُ عَنْهُما لِباسَهُما لِيُرِيَهُما سَوْآتِهِما، آنان که به نام مترقی بودن و پیشرفت، زنان را به لختی و بی حجابی می خوانند و آنها را به چنان عملی تشویق میکنند، و به نام آزادی و برابری، زنان را به کشف حجاب میخوانند، دشمنان زن و یاران ابلیس اند؛ زیرا هدف هر دو یکی است، که عبارت است از کشف عورت ودرنتیجه آلودگی وسقوط اخلاقی. ترقی وپیشرفت در برهنگی نیست، بلکه در حفظ و صیانت شرف و عفت و پاکدامنی است.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (28 الی 30) در بارۀ مشرکان و تقلید از نیاکان و دلایل بی اساس شان بحث بعمل آمده است.

وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴿٢٨﴾

و چون کار زشتی (بی حیائی) کنند، میگویند: ما پدران خود را بر آن یافته‌ایم، و الله ما را به آن امر کرده است، بگو: هرگز الله به کار زشت امر نمی کند، آیا آنچه را که نمی دانید به الله نسبت میدهید؟(٢٨)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَاحِشَةً»: کار بسیار زشت و ناپسند، شرک، از مصادیق آن: طواف کعبه با تن برهنه.

الفحشاء: کردار زشت وپلید. همچنان «فاحِشَةً» («فاحشه» به گناهی گفته می شود که قباحت و زشتی آن روشن باشد).

تفسیر:

در آیه های قبلی خواندیم که: شیاطین، همدم و قرین کافران اند و هر آن بر وجودشان چیره میگردند و این آیه‌ها مبارکه نیز یادآور میشود که اثر شیاطین بر بی باوران؛ یعنی، پیروی این قوم از آنها.

طوریکه یادآور شدیم این به موضوع برهنگی، مشرکان در حال طواف است که در جاهلیّت مرسوم بود اشاره دارد، آنان این کار را به تقلید از نیاکان واجداد خویش انجام می دادند؛ و در ضمن مدّعی می شدند که خداوند دستور داده تا اینچنین به طواف کعبه بپردازند!

(c) ketabton.com: The Digital Library

مشرکین در این عمل خویش از أجداد خویش به تقلید می پرداختند واین خویش را بنام تقلید از نیاکان خود توجیه نموده وعمل شرکی خویش به نسبت میدادند و میگویند: «سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْشاءَ اللهُ ما أَشْرَكْنا وَلا آباؤُنا وَلاحَرَّمْنا مِنْ شَيْءٍ» (انعام، 148). (به زودی کسانی که شرك ورزیده‌اند، خواهند گفت: اگر الله می‌خواست، نه ما و نه پدرانمان شرك نمی آوردیم و هیچ چیزی را (از سوی خود) حرام نمی کردیم.)،
«وَ قالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شاءَ اللهُ ما عَبَدْنا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَ لا آباؤُنا وَلا حَرَّمْنا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ» (سوره نحل، 35.) (وکسانی‌که شرك ورزیدند، گفتند: اگر خدا میخواست نه ما و نه پدرانمان هیچ چیزی را غیر از او نمیپرستیدیم و بدون حکم او هیچ چیزی را حرام نمی‌کردیم.) آنان طوری می‌پنداشتند چون الله به آنان مهلت داده، پس یا راضی به فحشا و زشتی‌های آنان است و یا به آن فرمان داده است.
«وَإِذا فَعَلُوا فاحِشَةً»: وقتی مشرکین مرتکب عملی ننگین و قبیح می شوند از جمله طواف بیت الله با بدن لوچ و عریان که عمل بینهایت قبیحانه وبدی بود، و یا هم تقدیم نمودن نذر به پیشگاه بت‌ها، آنان در توجیه این عملکرد خویش دو توجیه را پیشکش میگردند، «قالُوا وَجَدْنا عَلَيْها آباءَنا»اول اینکه پدران‌شان چنین عمل را انجام داده اند، و می افزودند از پدران خود تقلید و پیروی کرده و ما آنها را این‌گونه یافته‌ایم.
پایبندی به روش زشت و غلط نیاکان و بدعت در دین، نشانه ولایت شیطان و عدم ایمان است.
به تأسف باید گفت که: گاهی انحرافات انسان، برای نسل‌های بعدی الگو و سرمشق قرارمیگیرد ومنحرفان، بارگناه نسل های آینده را نیز به دوش میکشند. باید با تمام صراحت یادآور شدکه: روش گذشتگان، همیشه ارزشمند نیست و تقلید نابجا از پیشینیان در شرع اسلامی ناروا وممنوع است.
«وَ اللهُ أَمَرَنا بِها»: دوم اینکه الله متعال آنها را به انجام چنین کاری امر کرده است یعنی الله دستور در آوردن لباس را به ما داده است، پس چگونه با داشتن لباس به طواف بپردازیم؟ در چنین صورتی از فرمان الله سرباز زده‌ایم! این ادعا، بستن افترا به الله متعال می باشد. در حالیکه پروردگار باعظمت در هیچ زمانی به قباحت وزشتی فرمان وهدایت نه فرموده است.«وَاللهُ أَمَرَنا...إِنَّ اللهَ لايَأْمُرُ» درآیة مبارکه ملاحظه میداریم که:
(جواب فعل ماضی را با فعل مضارع می دهد تا نشانه‌ی استمرار باشد.
در ضمن ملاحظه نمودیم که در اولین توجیه ازعمل زشت وقبیح خویش ابتدا از نیاکان او اجداد خویش نام می برند، «وَجَدْنا عَلَيْها آباءَنا» سپس فرمان الله را «وَ اللهُ أَمَرَنا بِها»، مطرح می سازند شاید به این دلیل باشد که کار نیاکان، نزد آنان مهمتر از فرمان الله متعال است.
امام بیضاوی میفرماید: آنان به دو امر استدلال می‌کردند: یکی تقلید از نیاکان، و دیگری پیروی کردن از امر و فرمان الله. اما مطلب اول به دلیل این که بسیار واضح و آشکار است از آن سرپیچی کردند. و دومی را این‌گونه پاسخ داده است: «قُلْ إِنَّ اللهَ لا يَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ» (بیضاوی صفحه ۱۸۹.). یعنی ای محمد! به آنان بگو: خدا از هر نقصی منزه است و به بندگانش دستور نمی دهد که مرتکب اعمال زشت بشوند و خصلت‌های پست و قبیح را دنبال کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسر تفسیر کشاف در تفسیر جمله «قُلْ إِنَّ الله لا يَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ» مینویسد: «بِالْفَحْشاءِ» (فاحشه) از عبارت از گناهی است که زشتی وقباحت اش بیشتر باشد، یعنی: هرگاه مرتکب چنین گناهی شوند، چنین عذر می آورند که پدرانشان هم به آن عمل میکردند، پس بیایید و از آنان پیروی کنید و همچنین میگفتند که الله آنان را به چنین کاری امر فرموده است واین هر دو سخن آنان باطل است، زیرا عذر شان همان تقلید است و تقلید روشی برای رسیدن به علم نیست و ادعای دوم آنان هم افترا به الله و انکار صفات آن بزرگوار است، زیرا آنان می گفتند: اگر خدای متعال نمی خواست ما چنین کارهایی را انجام نمیدادیم. (تفسیرکشاف).
مفسر مودودی در تفسیر جمله: «قُلْ إِنَّ الله لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ» «ای پیامبر! به آنان بگو: الله هیچگاه به بی حیایی امر نکرده است و نمیکند.» مینویسد: به ظاهر این جمله ایست بسیار مختصر، اما در واقع قرآن در این جمله دلیلی بسیار بزرگ علیه عقاید جاهلانه‌ی آنان ارایه کرده است. برای فهم استدلال قرآن دانستن دو مطلب پیش ازآن به عنوان مقدمه ضروری است: یکی آن که عرب ها گرچه در برخی ازمراسم مذهبی خویش برهنه میشدند و آن را یک سنت مذهبی مقدس می پنداشتند، اما با این حال شرم آور بودن برهنه شدن نزد آنان نیز پذیرفته شده بود، چنان که هیچ عرب شریف و محترمی دوست نداشت در مجلسی محترمانه، یا در بازار و یا درمیان عزیزان و نزدیکان خود برهنه ولوچ شود. دوم این که آنان با وجود شرم آور و قبیح دانستن برهنگی، به هنگام برخی ازعبادات خویش به عنوان یک رسم دینی به‌آن اقدام میکردند و چون می پنداشتند دینشان از سوی خداست، از این رو ادعا میکردند که این طریقه مراسم نیز از سوی الله متعال مقرر شده است. بر این اساس استدلال قرآن این است که درباره‌ی کاری که زشت است و زشت بودن آن را هم میدانید و هم می پذیرید، چگونه میتوانید باور کنید که الله به آن امر کرده باشد. خدا هرگز به کار زشت امر نمی‌کند و اگر در دین شما چنین دستوری وجود دارد، وجود آن نشانه ای روشن بر الهی نبودن دین شماست.
«أَتَقُولُونَ عَلَى الله مالا تَعْلَمُونَ (28)»: استفهام برای انکار و توبیخ است؛ یعنی آیا به زبان خدا دروغ می بندید و بدون آگاهی و نظر درست، عمل زشت را به او نسبت می‌دهید؟
آیة مبارکه از ذکر تقلید پدران وذکر نیاکان خود داری نمود چون این سخن آنها درست بود، ولی بر دروغی که بر الله متعال بربستند اعتراض صورت گرفت، چون خدای تعالی هرگز آنها را به چنین کار بدی امر نکرده است. در این آیه خداوند متعال بیان می دارد که او تعالی هرگز به چنین اعمال بدی امر نمی کند، پس شما چگونه به خدای تعالی اموری را نسبت می دهید که نگفته و امر نکرده است و شما صحت این قول خود را با دلیل نقلی و یا توجیه قابل قبولی نمی‌دانید.

شأن نزول آیه:

این آیه مبارکه درباره طواف برهنه ولوچ مشرکان به خانه کعبه نازل شد زیرا مشرکان با اقتدا به پدران خویش، به طور برهنه به خانه کعبه طواف می‌کردند و مدعی بودند که از سوی الله سبحان و تعالی به این شیوه مأمور هستند.
تأویل شان نیز این بود که در آن لباس وجامه‌ای طواف نمی‌کنند که الله متعال را در آن جامه نافرمانی کرده‌اند.

قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴿٢٩﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

بگو: پروردگارم به عدل و انصاف امر کرده است، و اینکه چهره‌های تان را در هر مسجدی (در هر نماز به سوی قبله) راست کنید، و او را اطاعت کنید، در حالیکه دین خود را برای او خالص گردانیده اید. چنانکه شما را (در ابتدا) آفرید (بار دوم زنده کرده) به سوی او بر می‌گردید.(۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْقِسْطِ»: عدل، حد میانه. «وجوه»: جمع وجه، روی، چهره (سوره بقره آیه 144) یا کنایه از التفات روی قلب و درستی قصد و تصمیم است، (روم آیه 30). «عِنْدَ»: در. «بَدَأَكُمْ»: شما را پدید آورد، شما را آفرید. «تَعُودُونَ»: بر میگردید، برای روز قیامت زنده می شوید.

تفسیر:

«قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ»:«بگو» ای پیامبر صلی الله علیه وسلم پروردگارم به قسط یعنی عدل امر فرموده است، و به آنچه که در نزد هر عاقلی نیکو و زیباست پس او چگونه به زشتی‌ها وقباهت ها هدایت و فرمان میدهد؟ بلی! اوامر و فرمان های الله متعال، مبتنی بر قسط است لذا به من بگویید که برهنگی و دیگر اعمال قبیحی شما در کجای این قاموس جای دارد و اصلاً اینها را از کجا آورده اید؟ باید گفت که: دین پروردگار باعظمت با این رسم و رواج های بیهوده و پوچ شما چه ارتباطی میتواند داشته باشد. دینی که الله متعال تعلیم داده است، اصول اساسی آن عبارت اند از:

انسان زندگی خود را براساس عدل و راستی بنا کند.

سمت و سوی خود را در عبادت درست کند، یعنی حتی کوچک ترین شائبه‌ی بندگی کسی به جز الله در عبادت او نباشد و سمت و سوی اطاعت و بندگی و عجز و نیاز، ذره ای به سوی کسی جز معبود حقیقی کج نشود.

برای راهنمایی، تأیید ونصرت و نگهبانی و حفاظت تنها از الله کمک بخواهد، اما شرط این است که کسیکه چنین دعایی میکند پیش از آن دین خود را برای خدا خالص کرده باشد. چنین نباشد که همه‌ی نظام زندگی براساس کفر و شرک و معصیت و بندگی دیگران بچرخد و از الله کمک و یاری خواسته شود که خدایا در این نافرمانی و شورش ما را یاری فرا.

باور ایمان به این که همانگونه که در این دنیا آفریده شده است، در دنیا و عالمی دیگر نیز بازآفریده خواهد شد وبه خاطر کارهایش در برابر الله جوابگو خواهد بود.

«وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» و هرگاه در نماز ایستاده می شوید، باید که توجه شما بەسوی الله متعال باشد «وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» و با اخلاص به عبادت و اطاعت او بپردازید.

مفسر مشهور جهان اسلام ابن کثیر میفرماید: یعنی به شما دستور داده است که در عبادت استقامت داشته باشید و آن عبارت است از پیروی از پیامبرانی که آنها را به وسیله‌ی معجزات فراوان تأیید نموده است. و در عبادت اخلاص داشته باشید که خدا عملی را قبول میکند که دارای دو شرط باشد: این که درست و موافق شریعت باشد، و این که از شرک بری باشد. (مختصر ابن کثیر ۱۳/۲).

«كَما بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ (29)» چنانچه او شما را از عدم آفرید همانگونه که شما را بعد از پوسیدن‌تان زنده می کند تا بر اعمالی که انجام داده‌اید محاسبه کند.

به قولی دیگر درتفسیر آن آمده است: چنانکه شما را از شکم‌های مادرانتان عریان وبی همه چیز بیرون آورد، بازبه سوی او درحالی برمیگردید که هیچ چیز با شما نیست چنانکه درحدیث شریف به روایت ابن عباس(رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در موعظه‌ای

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرمودند: «ای مردم! بی‌گمان شمالخت و عریان وختنه نشده به سوی الله متعال حشر میشوید. آنگاه این آیه‌کریمه را تلاوت کردند: «يَومَ نَطوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلكُتُبِۚ كَمَا بَدَأنَا أَوَّلَ خَلقٖ نُّعِيدُهُۥۚ وَعدًا عَلَينَآۚ إِنَّا كُنَّا فَعِلِينَ١٠٤» (الأنبياء: 104).

با این آیات، متوجه این حقیقت می‌شویم که موضوع لباس و پوشش و نحوه آرایش؛ جدا از شریعت الله متعال و برنامه وی برای زندگی نیست، از این جهت است که در سیاق آیات، میان موضوع لباس، و موضوع ایمان و شرک، چنین ارتباطی برقرار گردیده است.

فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ﴿٣٠﴾

در حالیکه گروهی را [به خاطر داشتن لیاقت] هدایت کرد، و گروهی [به سبب نداشتن شایستگی] گمراهی برآنان ثابت و قطعی شد، چون اینان شیاطین را به جای الله کارساز و دوست خود گردانیده‌اند. و باز هم گمان می کنند که بر راه راست قرار دارند.(۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَرِيقًا»: گروهی، دسته ای.«مِنْ دُونِ اللهِ»:به جای الله. «مُهْتَدُونَ»: راه یافتگان.

تفسیر:

«فَرِيقاً هَدى وَفَرِيقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ اَلضَّلالَةُ»: بلی! به سوی حق تعالی درحالی باز میگردید که شما به دو گروه تقسیم شده‌اید، گروهی از شما را هدایت داد و گروهی را گمراه کرد؛ «فریق هدی» یعنی: آنان که مسلمان شده اند و الله به آنان توفیق داده است که ایمان بیاورند. وفریقا حق علیهم الضلالة یعنی: کلمه گمراهی والله میداند که آنان گمراه میشوند و راه نمی یابند.

«إِنَّهُمُ اِتَّخَذُوا اَلشَّياطِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ اللهِ»: چون آنها شیاطین را دوست و انصار برای خود به غیر از الله گرفته‌اند و از آنها در معصیت اطاعت کردند و امور را برآنها چنان خلط کردند.

قابل تذکر است که: فطرت هرکس بر یکتاپرستی و خدا شناسی سرشته شده است؛ اما برخی به دلیل شرایط اجتماعی تعلیم و تربیت در خانه، مدرسه و جامعه (محیط) از اصل فطرت دور شده اند.

«وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ(30)»: آنها گمان کردند، بر حقیقت‌اند و دیگران در گمراهی آشکار. و این حال و وضع هرکافری است که با وجود قرار داشتن درنهایت گمراهی؛ میپندارد که درنهایت هدایت ومعرفت و صواب قرار دارد.

باید گفت که: انحراف فکری و جهل مرکّب، (گمراه بودن ولی خود را در راه حقّ دیدن،) از بدترین انحرافات میباشد که الله متعال ما را از آن در امان داشته باشد.

خوانندگان گرامی!

پس از آن که الله متعال بندگان خویش را به عدالت در همه‌ی کارها سفارش کرد، دوست دارد که در عبادتگاه ها و در نمازها و طواف هایمان از لباس پاکیزه و زیبا استفاده کنیم. خدا هرگونه خوردنی و آشامیدنی مشروع را بدون زیاده روی برای ما مباح کرده است.

بناءً در آیات متبرکه(31 الی 32) در باره مباح بودن زینتها و خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های پاکیزه بحث بعمل آمده است.

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴿٣١﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

اي فرزندان آدم! زينت خود را (لباس خود را) به هنگام رفتن به مسجد (ودر هرنمازی) بگيريد، و(نيز) بخوريد و بنوشيد ولی (در لباس وخوردن ونوشيدن) إسراف (وحدگذری) مكنيد.(چون) الله اسراف كنندگان رادوست ندارد.(۳۱)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«خُذُوا زِينَتَكُمْ»: مراد اين است كه به هنگام ايستادن در بارگاه خدا، لباس زيبا و پاكيزه و مؤدّبانه بپوشيد و به نام پرهيزگاری از لباس‌های كثيف و مندرس و يا ناشايست استفاده نكنيد، و نيز تقوا و اخلاص داشته باشيد. «الْمسْرِفِينَ»: متجاوزين از حدود حرام و حلال خدا.

تفسير:

«يا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»: ای فرزندان آدم! زينت خود را در هر مسجدی برگيريد، به اين ترتيب، خداوند متعال بندگانش را به آراسته‌شدن به زينت و پوشيدن عورت در هنگام حضور در مساجد جهت انجام نماز و طواف، هدايت فرموده است.

«زِينَتَكُمْ»: زينت عبارت است از آنچه كه انسان به وسيله‌ی آن خود را می‌آرايد از قبيل لباس و غيره.

مفسر تفسير تفهيم القرآن در مورد زينت می نويسد: مراد از زينت در اين جا لباسی كامل است. به هنگام ايستادن در برابر الله متعال برای عبادت، تنها پوشاندن عورت كافی نيست، بلكه بايد انسان به اندازه توان خود لباس كامل خويش را كه هم پوشش عورت در آن باشد و هم زينت، بپوشد. اين دستور، روش نادرستی را كه نادانان در عبادت های خود به آن عمل می كرده اند و هنوز هم ميكنند رد ميكند. آنان می پندارند كه به هنگام عبادت الله متعال بايد برهنه و يا نيمه برهنه شد و شكل و قيافه‌ی خود را خراب كرد. اما بر خلاف آن الله ميفرمايد، با آراسته شدن با زينت خود در وضعی بايستی خدا را عبادت كرد كه در آن نه تنها برهنگی، بلكه حتی شائبه ای از بی نزاكتی هم نباشد.

شيخ جارالله زمخشری مفسر تفسير كشاف مينوسيد: «خذوا زينتكم» يعنی: آنچه مايه آراستگی شماست وجامه ای كه شمارا می آرايد. «عند كل مسجد» هرگاه نماز بگزاريد و يا طواف كنيد. زيرا آنان عريان طواف می كردند.

ازطاوس روايت كرده اند كه خدای متعال آنان را به پوشيدن حرير و ابريشمی فرمان نداده بود و از اين روی برخی از آنان لباسهايشان را پشت مسجد ميگذاشتند ولوچ مصروف طواف ميشدند، ويا اگر ميخواستند به سوی طواف بيايند لباس‌ها خود را از تن خود بيرون می كشيدند در بيرون ميگذاشتند و ميگفتند: نمی خواهيم در لباسی الله راپرستش كنيم كه در آن لباس مرتكب گناه شده ايم.

برخی نيز گفته اند كه در اين كار نيت آنان اين بود كه می گفتند، چنان كه لباس های خود را در آورده ايم می خواهيم از گناهان نيز فاصله بگيريم و دل از آنها بركنيم.

و برخی از مفسران گفته اند كه مراد از «زينة» شانه كردن و يا استفاده از بوی خوش است. در دين مقدس اسلام سنت آن است كه شخص در بهترين هيئت وشكل به نماز ايستاده شود وبنی عامر از سران قريش در روزهای حج خويش هيچ خوراكی، مگر در حدی كه سد جوج كند، نمی خوردند و چربی نيز نميخوردند وميخواستند به‌اين طريق مراسم حج را بزرگ بشمارند و مسلمانان گفتند: ما سزاوارتر هستيم كه چنين كنيم. آنگاه بود كه به آنان فرمان رسيد: بخوريد و بياشاميد اما اسراف نكنيد. (بنقل از تفسير كشاف)

(c) ketabton.com: The Digital Library

در آیه مبارکه ملاحظه میداریم که دین مقدس اسلام، هم به باطن نماز توجّه دارد، طوریکه میفرماید«فِي صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ» (مؤمنون، 2.)، هم به ظاهر آن. طوریکه درآیه مبارکه خواندیم «زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» بلی، در این هیچ جای شکی نیست که؛ دراسلام، ظاهر و باطن، دنیا و آخرت بهم آمیخته است.

در ضمن قابل تذکر است که: با در نظر داشت اینکه: زینت، در ادای نماز انفرادی دارای ارزش است؛ ولی رعایت زینت در اجتماع و بطور اخص در مسجد از اهمیت خاص و بخصوصی برخوردار است.

توجه بفرماید درآیه متبرکه اول اشاره به نماز «عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَ اشْرَبُوا» یعنی در این آیه مبارکه در بدو توجّه به روح و معنویّت، بعمل آمده و سپس توجّه به جسم بعمل آمده است.

باید یادآور شویم که صرفه جویی، محبوب خداوند است ولی نباید فراموش کنید که استفاده از زیبنت و غذا باید دور از اسراف باشد.

«وَكُلُوا وَ اِشْرَبُوا وَلا تُسْرِفُوا»: و همواره غذا و نوشیدنی حلال و پاکیزه را بدون تجاوز از حدود و توأم با شکر نعمت دهنده بخورید و بیاشامید که خداوند متعال هیچکسی را که از حدودش تجاوز کند دوست ندارد.

معنی «اسراف» همانا تجاوز کردن از حدّ است؛ و آن چند نوع می باشد. حلال را حرام قرار دادن، حلال را گذاشتن، وازحرام متمتّع شدن؛ بیهوده و حریصانه وبدون تمییز چیزی خوردن؛ بدون اشتها خوردن؛ ناوقت خوردن؛ یا: چندان اندك خوردن که برای بقای صحّت جسمانی و قوّت عمل کافی نباشد؛ یا: خوردن چیزی که مضرّ صحّت باشد؛ وغیر ذلك. کلمه اسراف، به تمام این اشیاء شامل شده می تواند. مصرف بی‌جا نیز یکی از افراد آن است.

از لحاظ مفاد، عمومی این آیه مبارکه، بعضی اسلاف گفته‌اند: «جمع الله الطبّ کلّه فی نصف آیة» یعنی: الله متعال تمام طبّ را در نیمه این آیت فراهم وجمع نموده است.

از حضرت ابن عباس(رض) روایت است که میفرماید: هر آنچه می خواهی بخور و هر آنچه میخواهی بپوش، ولی نباید دو خصوصیت و دو اصل بسیار مهم تو را به انحراف بکشاند؛ اسراف و غرور.

در تفسیر «روح المعانی» و «مظهری» وغیره منقول است که: هارون الرشید، (148 193 ق) پنجمین خلیفه عباسیان، در دربار خویش طبیب بسیار حاذق مسیحی داشت، روزی به علی بن حسین بن واقد گفت: در کتاب شما در باره علم طبابت چیزی نیامده است، حال آن که علم در واقع بر دو نوع است؛ علم ابدان (علم به سلامتی وبدن انسان وعلم ادیان! وایشان درجوابش گفت: خدای متعال همه علم طبی را در نصف یک آیه بیان کرده است! آن طبیب پرسید: آن آیه کدام است؟علی بن حسین بن واقد گفت: آیه ای که میفرماید: «وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» آن مسیحی پرسید: اما از پیامبرتان در این باره خبری روایت نکرده اند؟ ایشان درجواب گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز علم طبابت را در آسان ترین عبارات به روشنی بیان کرده است. او پرسید: در کدام روایت؟ علی بن حسین بن واقد در جواب گفت: در آن روایت که میفرماید: «المعدة بیت الداء و الحمیة رأس الدواء و أعط کل بدن ماعودته» (معده خانه درد وپرهیز بهترین درمان است

(c) ketabton.com: The Digital Library

وبه هربدنی آن خوراکی را برسان که به آن عادت کرده است.» آنگاه آن نصرانی گفت: با این تفصیل کتاب آسمانی و پیامبرتان برای جالینوس جایی در علم طب باقی نگذاشته اند.
جالینوس یونانی (129 - 200 م) یکی از جمله اطبا مشهور یونان باستان بود و نظریات اش در علم طبابت بیش از هزار سال دارای درجه علمی بود.
«إِنَّهُ لايُحِبُّ اَلْمُسْرِفِينَ(31)» خدا اشخاصی را که از حدود او در زمینه‌ی حلال و حرام تجاوز می‌کنند، دوست ندارد.
یعنی: متجاوزان از حلال به سوی حرام را **«دوست ندارد»** بنابر این، باید با رعایت میانه‌روی از پاکیزگی‌ها بهره برداری کرد پس ترک غذا و نوشیدنی، از زهد نیست وکسی‌که کلاً غذا و نوشیدنی را ترک میکند، کشنده نفس خویش است و از اهل دوزخ میباشد و کسی‌که غذا و نوشیدنی را به گونه‌ای کم میخورد که در اثر آن بدن وی به ضعف گراید و از انجام تکالیف خویش اعم از طاعات و عبادات، یا ادای مسؤولیت‌های مربوط به خود و کسان تحت تکفلش ناتوان گردد؛ با اوامر وارشادات الهی مخالفت کرده است. همان‌گونه که اسراف در انفاق مال و خورد و نوش و آرایش ها و آسایش های زندگی بر وجهی که جز بی خردان واسراف ورزان بدان روی نمی آورند، نیز مخالف با فرامین و احکامی است که حق تعالی برای بندگانش مشروع گردانیده است. و همه اینها در این نهی قرآنی داخل است.

اساساً إسراف در خوردن و نوشیدن جائز نیست:

از آخرین جمله «ولا تسرفوا» ثابت گشت که به خورد و نوش اجازه بلکه دستور رسیده است؛ اما از اسراف منع شده و معنی اسراف تجاوز از حد است.
باز تجاوز از حد به چند صورت میشود یکی اینکه از حلال تجاوز به حرام برسد و مرتکب به خورد و نوش اشیای حرام قرار گیرد که حرام بودن آن ظاهر است.
دوم اینکه اشیای حلال شده خداوندی را بدون دلیل شرعی، حرام پنداشته ترک کند. همانگونه که استعمال حرام، جرم و گناه است، تحریم حلال هم، مخالف با قانون الهی و گناه شدیدی است. [ابن کثیر، مظهری، روح المعانی] هم چنین این نیز اسراف است که بیش از حد ضرورت و گرسنگی بخورد؛ لذا فقها بیشتر از سیری شکم را ناجایز نوشته اند. [احکام القرآن وغیره] هم چنین این هم در حکم اسراف است که با وجود قدرت و اختیار، کمتر از مقدار نیاز بخورد که به سبب آن ضعیف شده قادر به ادای واجبات نباشد.
برای جلوگیری از این هر دو نوع اسراف، قرآن کریم در آیه 27 سوره اسرا فرموده است: «ان المبذرین کانوا إخوان الشیاطین» که بیجا خرج کنندگان برادران شیطان اند. و در آیه 67 فرقان نیز فرموده است: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»: یعنی کسانی مورد پسند خدا هستند که در خرج کردن، اقتصاد و میانه روی داشته باشند نه از حد نیاز بیش صرف کنند و نه از آن کمتر.

إعتدال در خوردن و نوشیدن به نفع دین و دنیاست!

امیر المؤمنین عمر فاروق اعظم فرموده که: از کثرت خورد و نوش پرهیز کنید زیرا که جسم را فاسد نموده و امراض تولید میکند و در عمل سستی می آورد بلکه در خورد و نوش میانه روی را اختیار کنید که هم برای صحت جسم مفید است و هم از اسراف دور است؛ و فرمود: که خداوند عالم فربه را دوست نمی دارد (مراد اینکه از کثرت خوردن با اختیار خودش، فربه شود) و فرمود که انسان تا آن زمان هلاک نمی شود که خواهشات نفسانی خود را بر دین ترجیح ندهد. [روح عن ابی نعیم].
سلف صالحین این را در اسراف شمرده اند که انسان هروقت به خورد و نوش سرگرم باشد یا آن را بر کارهای مهم دیگر مقدم کند و از آن مفهوم گردد که مقصد حیات او تنها همین

(c) ketabton.com: The Digital Library

خورد ونوش است وایشان مقوله مشهوری دارند که «خوردن برای زیستن است نه زیستن برای خوردن» یعنی خوردن برای این است که زندگی برقرار باشد نه اینکه زندگی برای خوردن و نوشیدن است.
در حدیثی آنحضرت صلی الله علیه وسلم این را نیز جزو اسراف شمرده است که هر چه دل مردم بخواهد آن را بر آورده کند «ان من الأسراف أن تأكل لما اشتهيت» [ابن ماجه عن انس].
در سنن بیهقی منقول است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم حضرت عایشه صدیقه رضي الله عنها را دید که روزی دو بار غذا میخورد فرمود: ای عایشه! آیا تو می پسندی که تنها شغل تو خوردن باشد؟
و این حکم میانه روی که متعلق به خورد و نوش در این آیه مذکور است تنها مختص به خورد و نوش نیست؛ بلکه در لباس و نشست و برخاست میانه روی محبوب و پسندیده است. حضرت عبدالله بن عباس(رض) فرموده است که هر چه میخواهید بخورید و بنوشید و هر چه میخواهید بپوشید فقط دو امر را در نظرداشته باشید: یکی اینکه در آن اسراف یعنی بیش از حد نیاز نباشد دوم غرور و فخر نباشد.

أحكام هشت گانۀ شرعی فقط در یک آیه:

خلاصه اینکه از کلمات «كلوا واشربوا و لا تسرفوا»: هشت مسئله استنباط شده است:
اول اینکه خوردن ونوشیدن بقدر ضرورت فرض است. دوم اینکه تا وقتی حرمت چیزی از دلیل شرعی ثابت نباشد، حلال است. سوم اینکه استعمال چیزهایی که الله و رسول منع فرموده اند، اسراف و ناجایز است. چهارم اینکه حرام پنداشتن چیزهایی که الله متعال حلال کرده، اسراف و گناه شدیدی است. پنجم اینکه خوردن بعد از سیری شکم ناجایز است. ششم اینکه آن قدر کم خوردن که مردم ضعیف شده، نتواند واجبات را ادا کند، ناجایز است. هفتم اینکه هر وقت به فکر خوردن و نوشیدن بودن هم اسراف است. هشتم اینکه هرگاه دل کسی چیزی بخواهد و آن را بطور حتمی حاصل کند، این هم اسراف است.
امام بیهقی در «شعب الایمان» به روایت ابوهریره نقل فرموده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده: معده، حوض بدن است و همه رگهای بدن از آن سیراب می گردند اگر معده سالم باشد همه رگها از آن، غذای سالم را گرفته به قسمت های مختلف بدن میرسانند و اگر معده، فاسد و ناسالم باشد، رگه ای بدن، غذای فاسد را به قسمتهای مختلف بدن انتقال می دهند. محدثین در الفاظ این روایات حدیث بحث کرده اند اما بر تأکیداتی که متعلق به کم خوردن و احتیاط آمده است، همه اتفاق نظر دارند. [روح]

شأن نزل آية 31 – 32:

479- مسلم از ابن عباس(رض) روایت کرده است: که این عمل مشرکانی را که در خانه کعبه برهنه ولوچ طواف مي‌کردند، مردود اعلام مي‌کند. به دلیل همین آیه و أحادیثي که در معنی آن روایت شده‌است، سنت است که شخص نمازگزار در حال نماز به بهترین شکل و شمایل خویش حاضر شود زیرا نماز، مناجات با پروردگار متعال است بنابر این، به کار گرفتن زینت و استعمال خوشبویی در هنگام ادای نماز مستحب میباشد و چنانکه در أحادیث پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است، لباس سفید از بهترین لباس‌هاست. جمهور فقها بر آنند که پوشیدن عورت، فرضي از فرایض نماز است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

لازم به تذکر است که مشرکان در دوران جاهلیت، چه زن و چه مرد، لوچ و عریان دور کعبه به طواف می پرداختند، زیرا معتقد بودند که با لباسهایی که در آن گناه انجام داده اند نباید با همان لباس طواف کرد، لذا لوچ و عریان طواف میکردند و هنگام طواف کف میزدند یعنی چک چک میکردند و صدای بخصوصی میکشیدند و میگفتند:
الیوم یبدوا کلّه او بعضه فما بدا منه فلا احلّه. بدین معنا که: امروز پاره ای از بدن من ویا تمام بدن من نمایان میشود، وآنچه که نمایان شود را برای دیگران حلال نمیدانم!
این آیات در ردّ کسانی فرود آمده است که برهنه به طواف کعبه میپرداختند؛ و آنرا قربت و تقوی می پنداشتند و بعضی از أهل جاهلیّت بیش از سد رمق چیزی نمیخوردند، و روغن و چربو و امثال آن را استعمال نمیکردند؛ و بعضی از شیر وگوشت بز پرهیز میکردند. به تمام آنها توضیح شد که هیچ یك از اینها خیر و تقوی نیست؛ خدا به شما جامه بخشیده که پوشاك و آرایش تن شما باشد، و در وقت عبادت وی بیشتر از سائر اوقات رعایت گردد، تابنده در بارگاه پروردگار خویش از نعمت وی بهره برداشته حاضر شود. آنچه را خدای متعال برای پوشیدن و نوشیدن و خوردن عنایت فرموده، از آن تمتّع کنید؛ به شرطی که در آن إسراف نباشد.
همچنان إمام مسلم از إبن عباس روایت میکند که: مردم عرب - جز حُمس [حُمس، جمع احمس، قریش وفرزندانشان، یعنی، آنانکه برسر دینشان نیرومند و استوارند. حماسه؛ یعنی، شجاعت و دلیری] - با تن برهنه، بیت را طواف میکردند و زنان هم با تن برهنه، بیت را در شب طواف می کردند.
معمولاً گروه حُمس، هنگام مراسم حج از مزدلفه خارج نمی شدند، حال آن که سایر مردم در عرفات وقوف میکردند. بر این رسم گمراه کننده ماندند تا پیامبرصلی الله علیه وسلم برگزیده شد و خدا فرمود: «خذوا زینتکم عند کل مسجد...» که ندادهنده، ندا در داد: «هان! نباید هیچکس با تن برهنه، خانه‌ی خدا را طواف کند و به دور کعبه بگردد.» هم چنین در مراسم حج از برخی خوردنی ها خودداری می کردند.
این زینت شامل مادی و معنوی است. مادی، چون: پوشیدن لباس مرتب و مناسب و پاک و تمیز و خوشبوه معنوی این که: انسان هنگام رفتن به مسجد، با وقار و سنگین و کم سخن و هدفش عبادت باشد و با رفتار نیکو و نیت سالم وارد جمع شود. (بنقل از تفسیر فرقان).

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴿٣٢﴾

بگو: چه کسی زینت الهی را که برای بندگانش آفریده، و روزیهاي پاکیزه را حرام کرده است؟ بگو: آن (وسایل زینت و چیزهای پاک) در زندگانی دنیا براي کساني است که ایمان آورده اند (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند ولي). در روز قیامت خالص (براي مؤ منان) خواهد بود اینچنین آیات (خود) را براي کساني که می‌دانند. بیان می کنیم.(۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أخرج»: بیرون آورده، آفریده و در اختیار مردم قرار داده است. «الطیبات»: پاکیزه ها. خالصة. به تمامی، ویژه، مخصوص. «الطَّيِّبَاتِ»: پاکیزه ها. خالصة. به تمامی، ویژه، مخصوص.

تفسیر:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»: الله متعالی به پیامبر صلی

(c) ketabton.com: The Digital Library

الله علیه وسلم هدایت میفرماید که: ای محمد! برای مردم بگو چه کسی زینت الهی را که برای بندگانش بیرون آورده، حرام کرده است،و چه کسی پاکیزه‌های خوردنی و نوشیدنی را حرام نموده است؟

ازفحوای آیۀ مبارکه در مییابیم که دین مقدس اسلام، با زُهد نابجا و ریاضت نامشروع و رهبانیّت، جداً مخالف است، در دین اسلام اصل در بهره‌گیری از زینت‌ها و طیّبات، مباح بودن است، مگر دلیلی خاص بر حرمت آنها باشد. استفاده‌ی مناسب از زینت و ترغیب مردم به آن، ارزشمند است. زیرا مفهوم «زِینَةَ الله» به‌الله متعال نسبت داده شده است. نباید فراموش کرد که: راه رسیدن به خدا، ترك امور حلال و طیّب نیست، بلکه استفاده‌ی بجا و رعایت قسط وعدل است. و بصورت کل باید بعرض رسانید که دین اسلام، هماهنگ با فطرت و آیین اعتدال است، به نیازهای طبیعی جواب مثبت میدهد، آنچه را مفید است حلال میشمرد و از آنچه ضرر دارد از آن نهی میکند.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر آیۀ مبارکه مینویسد: زینت: چیزی است که انسان خود را به آن می‌آراید، أعم از لباس یا غیرآن از أشیای مباح؛ همچون زیور آلات، جواهر وغیره. معنای: (برای بندگانش بیرون آورده) این است که: باری تعالی این زینت‌ها را برای‌شان رام ومسخر گردانیده؛ با آفریدن اصل آنها همچون آفرینش پنبه از زمین و ابریشم از کرم بنابراین، بر کسی‌که جامه فاخر وگران قیمت میپوشد، هیچ مانع و حرجی نیست، چنانچه در حد اسراف داخل نشود وآن پوشیدنی ازچیزهایی نباشد که حق تعالی آنها را حرام کرده است. همچنان برکسیکه خودرا به چیزی می‌آراید که آنرا تحت عنوان کلی «زینت» میتوان جای داد، هیچ حرجی نیست، در صورتیکه مانع شرعی در برابر آن وجود نداشته باشد و هرکس می‌پندارد که بهره‌گیری از زینت الهی با این مصادیقی که ذکر کردیم، مخالف با زهد وپرهیزگاری است، بدون شک در اشتباه است.

«و» نیز خداوند متعال حرام نکرده‌است **«پاکیزه‌ها را از رزق»** یعنی: خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های پاک را پس بدان‌که ترک این پاکیزگی‌ها نیز از زهد نیست.

ترک خوردن گوشت و خوردنی های پاکیزه و لذیذ دیگر چون میوه‌ها، شیرینی‌ها وغیره نیز شامل این نهی الهی میباشد. بلی! آیه‌کریمه برای این آمده است تا برکسانیکه این پاکیزگی‌ها و زینتها را بر خود یا بر دیگران تحریم میکنند، انکار نماید و این روش نادرست‌شان را مردود اعلام کند. از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده‌است که در حدیث شریف فرمودند: «دور از خودپسندی و تکبر و اسراف بخورید، بنوشید، صدقه کنید و بپوشید زیرا حق تعالی دوست دارد تا اثر نعمتش را بر بنده‌اش ببیند».

«قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: قبل از همه باید گفت که: در بهره‌برداری از نعمت‌های دنیوی، مؤمن و کافر یکسانند، ولی کامیابی قیامت مخصوص مؤمنان است همانا سزاوارترین مردم به چنین نعمت‌هایی اعم از پوشیدنی، نوشیدنی و خوردنی مؤمنان‌اند و کفار نیز از آن بهره می برند.

پس تمام اینها کمکی برای مؤمن و متاعی برای کافر در دنیاست ولی در آخرت همۀ اینها مخصوص مؤمنان خواهد بود. و هیچکس در آن شریک و سهیم نخواهد بود؛ چون خدا بهشت را بر کافر حرام کرده است.

«كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ(32)»: و مانند چنین بیانی که در مسایل زینت، خوردن و نوشیدن و از این قبیل ارائه کردیم، احکام را به شما بیان میکنیم و تعالیم اسلام را آموزش می دهیم تا یک مسلمان در همۀ امور خود بر بصیرت و بینش باشد.

خوانندگان محترم!

این آیه مبارکه، زینت را برای انسان حلال میشمرد. قرآن، یکی از نعمت‌های خداوند را، زینت آسمان‌ها به ستارگان جهت تماشای تماشاگران میداند، «زَيَّنَّاها لِلنَّاظِرِينَ»(حجر، 16)

(c) ketabton.com: The Digital Library

امّا باید علاقه‌ی به زینت، انسان را به هلاکت نکشد و بهره‌گیری از آن کنترل شده باشد، لذا قرآن، نشان‌دادن زینت زنان را جز برای شوهرانشان و مَحرم های آنان، حرام میداند. «لايُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ» (نور، 31.)

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیه (33) در باره اصول محرمات، بحث بعمل آمده است.

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴿٣٣﴾

بگو: همانا پروردگارم فواحش (بی‌حیائی‌ها) راحرام کرده است، آنچه آشکار باشد از آن، و آنچه پنهان باشد. و(حرام کرده است) گناه و تجاوز و سرکشی به ناحق را (در حق مردم)، و (حرام کرده است) این که چیزی را با الله شریک مقرر کنید که بر حقانیت آن هیچ دلیلی نازل نکرده است. و (حرام کرده است) این که چیزی راکه (بطلان آنرا) نمیدانید، به الله نسبت دهید.(۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فواحش»: جمع «فاحِشَةً»، (بی حیائی‌ها) گناهی که سخیف، شنیع، فاحش، و بینهایت قبیح باشد و بدی آن برای همه انسانها معلوم و آشکار باشد، مانند زنا و چون در جاهلیّت انجام پنهانی آن را روا می داشتند، این آیه حرمت آن را تأکید مینماید. «اثم»: گناهی است که سقوط انسان را در پی داشته باشد و «بغی»: تجاوز به حقّ دیگران است.

تفسیر:

«قُلْ إِنَّما حَرَّمَ رَبِّيَ اَلْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ»: ای محمد! برای مردم بگو الله متعال پاکیزگی‌ها را حرام ننموده بلکه گناهان بد را حرام کرده است، گناهانی که بندگان به صورت مخفی یا آشکار انجام می دهند.

باید یادآور شد که: حکمت وضع تحریم‌های الهی، صرف در مسیر تربیت و رشد وتکامل انسان صورت گرفته است. درضمن قابل تذکراست که: حلال‌ها در شرع اسلامی بسیار است، ولی حرام‌ها اندك و محدود که تفصیل آن در قرآن عظیم الشأن واحادیثی نبوی به بیان گرفته شده است.

«وَ اَلْإِثْمَ وَ اَلْبَغْيَ بِغَيْرِ اَلْحَقِّ»: و تمام گناهان کبیره و صغیره و تجاوز ازحدود در همه چیز، یعنی هرگونه معاصی و تعدی و تجاوز به حقوق مردم را حرام کرده است.

«وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللهِ مالَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً»: و شریک آوردن به الله بدون حجّت و دلیل و بر مبنای زور و بهتان را، البته روشن است که الله سبحانه و تعالی بر این امرکه دیگری با او شریک گردانیده شود؛ هرگز حجت و برهانی نازل نمیکند پس این تعبیر، به منظور رد پندار مشرکانی به کار گرفته شده که ادعا کردند؛ به فرمان الله شرک آورده‌اند.

«وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللهِ مالاتَعْلَمُونَ (33)»:

و اینکه به الله متعال اقوالی نسبت داده شود که نگفته و احکامی که به آن امر نکرده است مانند دروغ در تحلیل و تحریم زیرا دین کامل و شریعت تمام و حجّت برپاست و بدعت در دین حرام است.

پایان زندگی هر قوم و ملتی:

مطالعه کنندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات فوق الذکر موضوعاتی حلال و حرام و احوال شخص مکلف، خداوند مباح بودن زینتها و روزی پاکیزه‌ی بدون زیاده روی را توضیح و بیان فرمود، به تعقیب

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن از اصول محرمات زیان آور و تباه گر، یاد آوری بعمل آورد، اینک در آیه متبرکه ذیل؛ زمان پایان زندگانی هر قوم و ملتی و اینکه در این زندگی کمی و زیادی و پس و پیش جود ندارد، بحث بعمل می آورد.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴿٣٤﴾

برای هر امتی زمانی [معین و اجلی محدود مقرر] است، هنگامی که اجلشان سرآید، نه ساعتی پس می مانند و نه ساعتی پیش می افتند.(۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَجَلٌ»: سر رسید، زمان، وقت معلوم. «يَسْتَأْخِرُونَ»: درنگ نمی کنند.

«لایستقدمون»: جلو نمی افتند. «ساعة»: کمترین زمان ممکن.

تفسیر:

«وَلِكُلِّ أُمَّة أَجَلٌ»: برای هر انسان، هر نسل، هر امّت و هر دولتی عمری محدد و وقتی معلوم است در البحر آمده است: این وعید عذاب برای مشرکین است که در صورت مخالفت با فرمان الله آن را خواهند چشید. (ابو سعود به این نکته اشاره کرده است.۱۵۵/۲.).

بناءً نباید انسان به دنیا و عناوین و مقام های دنیوی آن مغرورشود، در هستی، هیچ تحوّلی، تصادفی وخارج از تدبیر ونظم دقیق وحساب شده‌ی الهی نیست. برامّت‌ها نیز قوانینی حاکم است. به یادداشته باشید، فرصت ها و امکاناتی که در دست ما در هیمن لحظه و فرصت قرار دارد، رفتنی است، پس کوشش بعمل اریم تا حدّ توان، صحیح ترین و سالم ترین استفاده را از آن بعمل آریم.

«فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لایَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَلایَسْتَقْدِمُونَ(34)»: و هرگاه این عمر کامل شود انسان می میرد وآن نسل منقرض وآن امّت فانی وآن دولت سقوط میکند. این حکمتی بالغ و قدرتی نافذ و قضایی است الزامی که آنها هیچگاه از آن به تأخیر میشوند و نه به جلو می افتند. طوریکه در آیه 59 سوره کهف آمده است: «وَ تِلْكَ الْقُرى أَهْلَكْناهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِداً «59» (و(مردمِ) آن آبادی‌ها را هنگامی که ظلم کردند، هلاکشان کردیم و برای نابود کردنشان (از پیش) زمانی را قرار دادیم.).

مفسران درتفسیر آیه:«فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لایَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَلایَسْتَقْدِمُونَ(34)»

مینویسد که: آنچه که در تفسیر این آیه راجح میباشد عبارت است از این که: منظور مهلت واجل ملت‌های تکذیب کننده‌ی پیامبران است. طبری و ابن کثیر و ابو سعود آن را پذیرفته‌اند. و بر اساس نظریه‌ای دیگر هر انسانی عمری دارد که نه کم میشود و نه زیاد. قول اول أرجح است؛ چون میفرماید: «لِكُلِّ أُمَّة» والله اعلم.

ذکر «ساعت» در این آیه مبارکه رمز أندکی وکم بودن زمان است؛ یعنی کمترین زمان به آنان مهلت داده نمیشود. و آنچه برآنان مقدر گردیده است، هم در آن ساعت واقع می شود.

مفسر تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی مینویسد: یعنی اینکه آخرین دقایق حیات هر قوم و ملتی معلوم است و کم و زیاد ندارد. ملل جهان، همچون یک فرد، اجل معینی پشت سردارند و روزی که مقرر است طومار حیاتشان برچیده میشود و ملت های دیگر جایگزین میگردند. البته، این اجل معلوم، برای اندیشمندان و اهل تحقیق پند و اندرزی بس بزرگ است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بناءً از از تاریخ و سرگذشت پیشینیان باید درس گرفت. مز بدبختی و هلاکت مردم، عملکرد ظالمانه‌ی خودشان است. اگر ظالمان و ستمگران را در رفاه و آسایش دیدید، مأیوس نشوید، آنان هم مهلتی معینی دارند.

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات (35 الی 39) موضوعاتی از قبیل: خطاب به ملل مختلف از زبان پیامبران، سرأنجام دروغ گویی، جایگاه بی باوران در سرای آخرت، را مورد بحث قرار میدهد.

يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴿٣٥﴾

ای فرزندان آدم! اگر برای شما پیغامبران از جنس خود شما به سویتان بیایند که آیات (و احکام مرا) بر شما بخوانند، [به آنان ایمان آورید و آیاتم را عمل کنید]؛ پس هرکس از الله بترسد و اعمال خود را اصلاح کند، پس بر آنها (در روز قیامت) هیچ ترسی نخواهد بود و نه آنها غمگین می شوند.(۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إما»: اگر، چون.«يَقُصُّونَ»:میخوانند، بازگو میکنند، بازمیگویند، نقل میکنند. «آيَاتِي»: دستورات واحکام من.«أَصْلَحَ»: به اصلاح گرایش پیدا کرد، اصلاح پیش گرفت.

تفسیر:

«يا بَنِی آدَمَ إِمّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ»: از سنّت‌های الهی، ارسال رسولان برای بیان وحی الهی است. طوریکه میفرماید: ای فرزندان آدم! هرگاه پیامبران خدا از جنس خود تان به سوی شما بیایند و دین الله متعال واحکام و شرایع را به شما بیان کنند پس از آنها پیروی کنید و به هدایت‌شان هدایت شوید، «فَمَنِ اِتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ(35)»: در این هیچ جای شکی نیست که: انسان، آزاد و دارای اختیار است و سرنوشتش در گرو گرایش و عمل خود اوست، بناءً هرکس از منهیات آنها دوری گزیند و به اوامرشان عمل کند نباید از تمام امور هولناکی که پیش روی‌شان قرار دارد و نه هم از اعمالی که در گذشته انجام داده و نه از اموالی که داشته در تشویش و نگرانی قرار داشته باشد.

فهم جمله «اتَّقَى وَأَصْلَحَ»: آیه مبارکه میرساند: زمانی انسان متّقی، و اصلاحگر بحساب می آید که دارای فعّالیّت مثبت است، نه اینکه گوشه گیر. و باید متذکر شدکه: تقوا و خود سازی باید قبل ازاصلاح دیگران باشد و اصلاحگران باید خود متّقی باشند. و واضح است که: آرامش حقیقی وواقعی در سایه‌ی تقوا و اصلاح است.

«خَوْفٌ»: و ترس، مربوط به امور آینده و در مقابل امنیّت و آسایش است؛ امّا «حزن» و اندوه، مربوط به گذشته و آنچه از دست رفته مباشد و در مقابل سرور و شادمانی است. (التحقیق في کلمات القرآن).

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴿٣٦﴾

و آنها که آیات ما را تکذیب کنند و از (قبول) آنها تکبر ورزند،این گروه اهل دوزخ اند و در آن همیشه‌اند.(۳۶)

وکسانی که آیات الله را تکذیب کند، آیاتی که او تعالی درکتابی که بر پیامبر خود نازل نموده قرار داده است و بنابر تکبر و برتری جوئی وسرکشی از قبول آن سرباز زند، مجازات آنها آتش دوزخ است که در آن برای همیشه خواهند بود چون تکذیبگری رد دین

(c) ketabton.com: The Digital Library

و مانع شدن از آن است و استکبار روی‌گردانی است و سزای تمام اینگونه اعمال آتش دوزخ است.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ﴿٣٧﴾

چه کسی ظالم تراز آن که بر الله دروغ مي‌بندند یا آیات او را دروغ بشمارد ؟ به‌آنها حصه‌شان از آنچه درکتاب (نامۀ أعمال شان) برآنان نوشته شده، خواهد رسید تا وقتی که چون نزد آنها فرستادگان ما بیایند که ارواح‌شان قبض کنند، گویند: کجاست آنچه غیر از الله عبادت می‌کردید؟ (تا شما را از سختی های مرگ و پس ازآن نجات دهند؟ در جواب) میگویند: آنها از نظرما گم شدند، وعلیه خود گواهی دهند که آنها کافر بودند.(۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَظْلَمُ»: ظالمتر. «الکتاب»: آن چه در لوح محفوظ نوشته شده، کتاب به معنی اسم مفعول(مکتوب)است.«يَتَوَفَّوْنَهُمْ»: آنان را می میرانند، جانشان را میگیرند.

«كُنْتُمْ تَدْعُونَ»: بندگی میکردید، دعوت می کردید، کمک میخواستید. «ضَلُّوا عَنَّا»: از ما نهان شده اند، ما را ترک کرده اند، از ما ناپدید شده اند.

تفسیر:

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ اِفْتَرى عَلَى اللهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآياتِهِ»: در دنیا هیچکس ظالمتر ازکسیکه بر الله إفتراء میکند یا آیاتش را تکذیب نماید؟ و ازکار دین چیزی را مشروع گرداند که او بدان فرمان نداده است، (حلال وحرام کردن چیزی بدون دلیل) یا آنچه را که پیامبران علیهم السلام آورده‌اند، تکذیب نماید، نیست.

«أُولئِکَ يَنالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ اَلْكِتابِ»: به سهم و نصیبی که برای آنها مقرر شده است در دنیا نایل می‌آیند.

«نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتابِ»: شامل رزق و روزی، حیات و مرگ، سعادت و شقاوت در دنیا و جزای اعمال و عقوبات در روز قیامت می‌شود که در لوح محفوظ الهی ثبت شده است.

مجاهدگفته است:به خیر وشری که به‌آنها وعده داده شده است خواهند رسید.

«حَتّى إِذا جاءَتْهُمْ رُسُلُنا يَتَوَفَّوْنَهُمْ»: تا فرشته‌ی مرگ برای قبض روحشان می‌آید.

انسان، با دیدن نشانه‌های مرگ، از خواب غفلت بیدار میشود و با مأموران قبض روح گفتگو دارد، ولی چه سود؟

«قالُوا أَيْنَ ما كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ»: چون فرشتگان، با نهایت شدّت، روح آنها را قبض و به حال بد می برند؛ میگویند: کجا هستند خدایانی که به غیر از الله آنها را میپرستیدید؟ حالا آنها را بخوانید و از آنها استمداد بجویید که شما را ازاین عذاب و مصیبت نجات دهند!

در آیۀ مبارکه ملاحظه میداریم که اولین سؤالها در قیامت، سؤال از معبود است.

«قالُوا ضَلُّوا عَنّا»: آنگاه کافران إقرار کنند، وگویند: ما سخت در خطای فاحش اُفتاده بودیم که چیزی را معبود و مستعان خویش قرار داده بودیم که شایسته آن نبودند، و دراین روز مصیبت، نشانی از آنها معلوم نیست! و مارا گم کردند پس نمیدانند که ما کجاییم. یا از نزد ما رفتند و ناپدید شدند و ما نمیدانیم که آنها کجایند و امید خیر و نفعی از آنها نداریم.

حقیقت أمر همین است که: غیر خدا، سرابی بیش نیست و مشرکان هنگام مرگ، به پوچی تمامی معبودها اقرار می‌کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَ شَهِدُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كانُوا كافِرِينَ (37)»: به کفر و گمراهی خود اقرار واعتراف واقرار میکنند. واین اعتراف رابه طریق تأثر و اندوه به زبان می‌آورند و به ناامیدی و خسران اقرار میکنند. اوّلین قاضی در قیامت، همانا وجدان خودانسان است.

قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ﴿٣٨﴾

(خداوند به آنها) میفرماید: شما هم درمیان گروه هایی از جنّ و إنس که پیش از شما گذشته اند داخل دوزخ شوید، هرگاه گروهی داخل دوزخ شود هم مانند خود را لعنت میکند، تا اینکه همه در آن یکدیگر را بیابند، آنگاه پیروان به پیشینیان (زعمای) خود میگویند: پروردگارا! اینها ما را گمراه کردند، پس به آنان دو چند از عذاب آتش بده. الله میفرماید: برای هر یک عذاب دو چندان است لیکن شما نمی دانید.(۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَعَنَتْ أُخْتَهَا»: هم کیشان خود را نفرین کرد. «ادَّارَكُوا فِيهَا»: در آن جا به هم پیوستند، با هم جمع شدند، در آن جاگرد آمدند. «أُخْرَاهُمْ»: پسینیان، دنباله روان، طاغوت. «اولاهم»: پیشینیان، پیشوایان نادرست. «ضعف»: چند برابر. «ذوقوا»: بچشید.

خوانندۀ محترم !

بعد از اینکه أجل و زمان معین مرگ هر قوم و ملت و هر فرد و جماعتی، در آیۀ قبلی به بیان گرفته شد دراین آیات از احوال انسان پس از مرگ، سرانجام تکذیب کنندگان و دروغ پردازان و خودبزرگ بینان، بحث بعمل می آورد.

«قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُم مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ فِي النَّارِ»: خدای متعال خطاب به آن تکذیب کنندگان میگوید: همراه امت‌های پیش از خویش که کفر ورزیدند چه انسان باشند یا جن داخل دوزخ شوید.

«كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَّعَنَتْ أُخْتَهَا»: وهروقت گروهی جدیدی از کفار داخل آتش شوند به لعن امتی خواهند پرداخت که پیش ازآنها داخل دوزخ شده‌اند، زیرا این‌ها زمانی که ازآنها پیروی کردند گمراه شدند وآنانی که قبلاً داخل دوزخ شده‌اند بعدی‌ها را لعن می‌کنند. (کفّار، یکباره وارد دوزخ نمی‌شوند، بلکه به ترتیب و نوبت.)

ملاحظه میداریم که: در بهشت، کینه، دشمنی وعداوت وجود ندارد وجنتیان سراسر صلح و صفا وصمیمت زندگی بسر می برند، ولی در جهنّم، ملاحظه میشود که: جهنمیان یکدیگر را لعن و نفرین می‌کنند. «لَعَنَتْ أُخْتَهَا» چنانکه در آیه‌ی 25 سوره‌ی عنکبوت میخوانیم: «يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً» (بعضی ازشما بعضی دیگر را انکار و برخی از شما برخی دیگر را لعنت خواهد کرد) ولایت‌ها، محبّت‌ها و حمایت‌های غیر الهی، در قیامت به کینه و نفرین و دشمنی تبدیل می شود.

مفسر آلوسی فرموده است که: پیروان، پیشوایان را نفرین می کنند و میگویند: لعنت خدا بر شما باد! شما ما را به اینجا کشاندید، پس نفرین خدا بر شما باد! (روح المعانی ۱۱۶/۸.).

باید یادآور شد که: از صحنه‌های تکان دهنده‌ی قیامت، گفتگوی دوزخیان با یکدیگر، بخصوص باسران و بزرگانی است که سبب جهنّمی شدن آنان شده‌اند. به همین جهت آنجا دوستان بی‌تقوا نیز با هم دشمن میشوند. «الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» (زخرف، 67.) (دوستانِ (امروز)، در آن روز با یکدیگر دشمن‌اند، جز اهل تقوا.)، گاهی

(c) ketabton.com: The Digital Library

هم تقاضا می‌کنند که عاملان گمراهی خود را ببینند و پایمالشان کنند. طوریکه در (آیه 29 سوره فصّلت) میفرماید: «وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنا أَرِنَا الَّذَيْنِ أَضَلَّانا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ نَجْعَلْهُما تَحْتَ أَقْدامِنا لِيَكُونا مِنَ الْأَسْفَلِينَ 29» (وکسانیکه کفر ورزیدند گفتند: «پروردگارا! آن جن و انسی که ما را گمراه کردند به ما نشان ده تا آنها را زیر قدمهایمان بگذاریم (و لگد مالشان کنیم) تا از پست‌ترین افراد باشند.)ملاحظه میداریم که: کفّار در قیامت خواهان شناسایی عاملان گمراهی خویش برای انتقام از آنان هستند.

همچنان گاهی اطاعت از بزرگان را عامل سقوط خویش می دانند. طوریکه در (آیة 67 سورة أحزاب) میفرماید: «وَ قالُوا رَبَّنا إِنَّا أَطَعْنا سادَتَنا وَ كُبَراءَنا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا 67» (و گویند: پروردگارا! همانا ما سران و بزرگانمان را اطاعت کردیم، پس آنان ما را از راه به در بردند.)

«سادة»: جمع «سید» به رؤسا و سران يك جامعه گفته میشود و «کبراء»: جمع «کبیر» به بزرگانِ سنّتی و ریش سفیدان اطلاق میشود. معمولاً این دو گروه نقش مهمی در آداب و رسوم و رفتار مردم دارند.

«حَتّى إِذَا اِدّارَكُوا فِيها جَمِيعاً»: وچون همه دردوزخ جمع شدند، «قالَتْ أُخْراهُمْ لِأُولاهُمْ رَبَّنا هؤُلاءِ أَضَلُّونا»: آخری‌ها دراشاره به اولی‌ها میگویند ای پروردگار ما این ها بودند که ما را از راه راست تو گمراه کرده و مانع هدایت ما شدند پس از تو می طلبیم تا به آنها دوچند عذاب دهی یا بیشتر. در قیامت، همه میکوشند تا گناه خود را به گردن دیگری اندازند یا برای خود شریك جرم پیدا کنند.

«فَآتِهِمْ عَذاباً ضِعْفاً مِنَ اَلنّارِ»: خدای تعالی به آنها خبر میدهد که برای هریک از آنها عذاب دو چند است، پس عذاب مضاعف را به آنها بچشان؛ چون آنها سبب کفر ما شدند.

شبیه این آیه نیز در جای دیگری هم آمده است: «رَبَّنا إِنّا أَطَعْنا سادَتَنا وَ كُبَراءَنا فَأَضَلُّونَا اَلسَّبِيلاَ رَبَّنا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ اَلْعَذابِ قالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ»: خداوند میفرماید: برای هر یک از پیشوایان و پیروان عذاب مضاعف است، پیشوایان بەسبب گمراهی خود وگمراه کردن دیگران، وپیروان بەسبب کفر وتقلیدشان.

یعنی یکی مجازات برای جرائم خودشان و یک سزا ومجازات برای به جای گذاشتن میراث گمراهی و جرم و جنایت برای آیندگان خویش.

طوریکه در حدیثی مبارکه میخوانیم: «من ابتدع بدعة ضلالة لايرضاها الله و رسوله كان عليه من الإثم مثل آثام من عمل بها لاينقص ذلك من أوزارهم شيئا» (هر کس بدعت جدیدی که مورد پسند الله و پیامبرش نبود ایجاد کرد، او مسئول گناهان همه‌ی کسانیکه به آن بدعت ایجاد کرده‌ی او عمل میکنند خواهد بود، بدون این که از گناهان عمل کنندگان چیزی کاسته شود. هکذا در حدیث دیگری آمده است: «لا تقتل نفس ظلما إلا كان على ابن آدم الأول كفل من دمها لأنه أول من سن القتل» (هیچ نفسی نیست که به ناحق کشته شود، مگر آن که بخشی از گناه آن به نخستین فرزند آدم (که برادرش را کشته بود) میرسد. چراکه اونخستین کسی بود که باب قتل را بازکرده بود.».

پس معلوم میشود که هر شخصی و یا گروهی که اندیشه ی نادرست و یا راه و روش و عمل نادرستی را پایه گذاری کند، تنها مسئول انحراف و اشتباه خودش نیست، بلکه بخشی از مسئولیت گناهان همه ی کسانی که تحت تأثیر آن اندیشه و عمل نادرست او قرار می

(c) ketabton.com: The Digital Library

گیرند نیز در حساب او نوشته می شود و تا زمانی که آثار و پیامدهای اشتباه و انحراف او ادامه داشته باشند، این امر ادامه خواهد داشت.
مفسر تفسیر کابلی مینویسد: ازیك حساب، گناه گذشتگان آنها دو چند است، که خود گمراه شدند، و آیندگان را نیز از راه دور نمودند؛ و به یك حساب، گناه آیندگان دو چند میشود، که خود گمراه شدند، و احوال پیشینیان را دیده وشنیده عبرت نگرفتند؛ یاچون درعذاب دوزخیان بر وفق درجاتشان وقتاً فوقتاً می افزاید؛ لهذا، خداوند متعال فرمود: عذاب هرکدام مضاعف میشود.
«وَلٰكِنْ لا تَعْلَمُونَ(38)» ولی بعضی از آنها اندازۀ این مضاعف شدن عذاب را نمی‌دانند.

وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ﴿٣٩﴾

و گروه مقدم به طایفه پسین جواب دهند که شما را بر ما هیچ فضلی نیست، لذا عذاب آتش را (مانند ما) بچشید به سبب آنچه می‌کردید.(۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اولاهم»: پیشینیان، پیشوایان نادرست. «ضعف»: چند برابر. «ذوقوا»: بچشید.

تفسیر:

«وَقالَتْ أُولاهُمْ لِأُخْراهُمْ فَما كانَ لَكُمْ عَلَيْنا مِنْ فَضْلٍ»: در قیامت رهبران گمراه، پیروان خویش راشریك خود درعذاب میدانند، طوریکه همین رهبران و پیشوایان خطاب به پیروان خود خواهند گفت: یعنی: پیش‌درآمدگان در دوزخ به کسانیکه بعدا به آنان می‌پیوندند، یا پیشوایان به پیروان خود میگویند، شما بر ما هیچ فضیلت و برتریی ندارید تا به سبب آن عذاب شما کم گردد، شما خود گمراه شده‌اید همانگونه که ما گمراه شده‌ایم، همه در استحقاق عذاب دردناک و گمراهی یکسانیم.
«فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ(39)»: در مقابل جرم‌ها وگناهانی که مرتکب شدید عذاب جهنم را بچشید. واگر شما عقل و خرد می داشتید که با آن فکر میکردید از ما در گمراهی پیروی نمی‌کردید.
این جمله را به خاطر فرونشاندن قهر و غضب بر زبان می آوردند؛ چون آنها برایشان درخواست عذاب مضاعف کرده بودند. (بعضی از مفسران گفته‌اند: فَذُوقُوا الْعَذابَ گفته‌ی خدا است خطاب به دوگروهی که آنهارا توبیخ میکند. طبری این راپذیرفته است امادرالبحرآمده است: ظاهراگفته‌ی پیشوایان است.).

خوانندگان گرامی!

در آیات (40 الی 43) هشدار جدی به کافران بعمل آمده است؛ زیرا خداوند متعال درآیه‌های قبل، مجازات وسزای خود خواهان ومستکبران راکه از ایمان به الله متعال، پیامبر و معاد امتناع می ورزند، آتش دوزخ قرار میدهد و این که: محال است داخل بهشت شوند، همانگونه که شتر از سوراخ سوزن نمیگذرد. معمولا قرآن پس ازهشدار به بی باوران کفر پیشه، به مؤمنان مخلص و مطیع، بشارت میدهد. در آیات ذیل موضوع اعطای مکافات به مؤمنان مورد بحث قرار داده میشود.

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ﴿٤٠﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

کسانی که آیات ما را دروغ شمردند و از قبول کردن آنها تکبّر ورزیدند، درهای آسمان [برای نزول رحمت] بر آنان گشوده نخواهد شد، و در بهشت هم وارد نمی شوند مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن در آید!! [پس هم چنانکه ورود شتر به سوراخ سوزن محال است، ورود آنان هم به بهشت محال است؛] این گونه گنهکاران را مجازات می دهیم.(۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تُفَتَّحُ»: گشوده می شود، باز میگردد. «أَبْوَابُ»: جمع باب، درها. «لاَ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ»: درهای آسمانی بر رویشان باز نمی گردد، کردار نیکو و دعاهایشان، مردود است. روانهایشان به سوی عالم بالا پرواز نمیکند، در قعر دوزخ می اُفتد و أسیر آن جای بد میشود؛ اما روانهای أهل ایمان، به سوی عالم لاهوت و جهان معنی پر میزند و در سرای نیک بختی و کوی نیک نامی، می آرامد. «یَلِجَ»: داخل میشود، فرو میرود، میگذرد. «الجمل»: شتر. «سم الخیاط»: سوراخ سوزن. «سمّ»: هر سوراخ تنگی، مادهی مسموم کننده را، سم میگویند؛ چون در سوراخ های ریز بدن نفوذ میکند، مثلاً: باد گرم، سموم نام دارد چون در بدن نفوذ میکند و کشنده است. (حجر آیه 27)، (واقعه آیه 42)، (طورآیه 27) [راغب]

تفسیر:

«إِنَّ اَلَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ اِسْتَکْبَرُوا عَنْها»: سنّت الهی، محروم کردن مجرمان از رحمت خویش در قیامت است، طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: آنانی که قرآن عظیم الشأن و سنّت پیامبر صلی الله علیه وسلم را با تمام احکام، اصول و فروعی که دارند وپیامبر صلی الله علیه وسلم به خاطر تبلیغ آن فرستاده شدهاند را تکذیب کردند و تکبر نموده و آنها را نپذیرفتند، و به مقتضای احکام آن عمل نکردند، «لاتُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوابُ اَلسَّماءِ»: دروازههای آسمان بر روی‌شان آنگاه که ارواحشان قبض شود باز نمی‌گردد و هیچ عمل خوبی و دعایی به سوی آنها بالا نخواهد رفت، چون سعی و تلاش شان بد بوده و از نهادی خبیث برخوردار بودند، طوریکه میفرماید: «إِلَیْهِ یَصْعَدُ اَلْکَلِمُ اَلطَّیِّبُ 10 غافر». (تنها سخن (و عقیدهی) پاك به سوی او بالا می رود).

حضرت ابن عباس(رض) فرموده است که: هیچ عمل صالح و دعایی از آنها به آسمان بلند نمی شود. و بر اساس نظریهای دیگر، وقتی روحشان گرفته شد، دروازههای آسمان به روی ارواح آنان گشوده نمی‌شود.

همچنان عالم کبیر جهان اسلام عبد الملک بن جریج میفرماید: «نه درهای آسمان به روی ارواحشان گشوده می شود و نه به روی اعمالشان».

حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز این نظر را تایید میکند آنجا که میفرماید: زمانی که بندهی کافر از دنیا ناامید شد و زمان مرگش فرا رسید، فرشتهی مرگ در کنار سرش می نشیند و میگوید: ای روح ناپاک! به سوی کین و غضب خدا بیرون شو، و از آن بوی بدتر از بوی مردار خارج می‌گردد، و از کنار هر دسته از فرشتگان که میگذرد میگویند: این روح ناپاک چیست؟ تابه آسمان دنیا میرسد؟ در آنجا نیز به زشتی ازآن استقبال می‌شود و دروازهای به روی آن باز نمی شود. (اخراج حدیث از امام احمد و کامل آن را در ابن کثیر ۱۸/۲ بخوانید.).

به یاد داشته باشید که: تکذیب و دروغ پنداشتن آیات الهی و نپذیرفتن معارف دین، سبب مسدود شدن تمام دروازه های رحمت و ورود به بهشت است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَلا يَدْخُلُونَ اَلْجَنَّةَ حَتّى يَلِجَ اَلْجَمَلُ فِي سَمِّ اَلْخِياطِ»: و دخول آن‌ها به بهشت محال خواهد بود، چنانچه داخل شدن شتر با آن ضخامتی که دارد در سوراخ تنگ سوزن محال است. این تمثیل برای محال بودن رفتن کفاربه بهشت است. همان گونه که عبور شتر از سوراخ سوزن محال است، ورود آنها نیز به جنت محال است.

این عذاب کیفر مجرمانی است که به الله متعال کافر شده و پیامبرش را تکذیب کردند.

هدف در این آیۀ مبارکه همانا بیان محال بودن ورود کفّار به بهشت است، معنای شتر و عبور شتر از سوراخ سوزن، مناسب‌تر است. هکذا در انجیل لوقا نیز آمده است: «ورود شتر به سوراخ سوزن، آسان‌تر از ورود سرمایه‌داران و دولت مردان به ملکوت اعلی است». (انجیل لوقا، باب 18، آیه 24.).

مفسر تفسیر کابلی می نویسد: در تفسیر آیه مبارکه: به صورت تعلیق بالمحال میباشد. در محاورات هر زبان چنین امثله موجود است که اگر بخواهند محال بودن امری را اظهار کنند، آن را بر امر محال دیگر معلّق می‌گردانند؛ یعنی همچنان‌که شتر بااین همه جسامت وکلانی، در سوراخ تنگ و کوچك سوزن در آمده نمی تواند؛ درآمدن این مکذّبان و مستکبران در بهشت محال است؛ زیرا، خداوند متعال خبر داده که آنها جاودان در دوزخ می باشند، و این سزا درعلم الهی برای آنها مقرّر شده؛ پس درعلم واخبار الله متعال چه سان خلاف به عمل می آید؟!

«وَكَذَلِكَ نَجْزِي اَلْمُجْرِمِينَ(40)»: این عذاب مجازات مجرمانی است که به الله متعال کافر شده و پیامبرش را تکذیب کردند.

لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ﴿٤١﴾

برای آنها(مجرمان) فرشهای از آتش دوزخ است، و از بالای‌شان هم پوشش‌ها (لحاف ها ازآتش دوزخ) و ما این چنین ظالمان را سزا می دهیم.(۴۱)

تفسیر:

«لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهادٌ»: برای کفار فرش‌هایی ازآتش در زیر پای‌شان.

«مهاد»: از «مهد»، به معنای بستر است. تعبیر به «مهاد» برای دوزخیان، نوعی تمسخر و إستهزای آنان است، یعنی آرامگاه شان دوزخ است. (تفسیر فی ظلال القرآن)

«وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَواش»: «غَوَاشٍ» جمع «غاشِيَةٌ»، به معنای پوشش یا لحافهاست است و به خیمه نیز گفته میشود. یعنی از بالایشان آتش‌هایی است که آنان را همانند لحاف می پوشاند. حاصل سخن این که: بسترها و بالاپوش‌هایشان از آتش جهنم است.

باید گفت که: دوزخ، سراسر وجود کفّار را از همه طرف فرا میگیرد. «لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهادٌ وَ... غَواشٍ»: چنانکه در آیات دیگر نیز میخوانیم: «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكافِرِينَ» (عنکبوت، 54.)؛ «لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ» (زمر، 16.) و «يَوْمَ يَغْشاهُمُ الْعَذابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» (عنکبوت، 55.)

«وَكَذَلِكَ نَجْزِي اَلظّالِمِينَ(41)» باچنین عذابی حق تعالی تمام کسانیرا مجازات می دهد که بر خویشتن یا بر دیگران ظلم کنند، ظلم بر خویشتن از طریق کفر و ظلم بر دیگران از طریق گمراه ساختن دیگران و تجاوز بر آن‌ها.

منظور از گروه اخیر مشرکان‌اند.

قابل تذکراست که الله سبحان و تعال از جماعت عنود و اعراض کننده، در آیه‌ی 37 این سوره به عنوان کافر، در آیه 40 به عنوان مجرم و دراین آیه مبارکه به عنوان ظالم یاد

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرده است، زیرا آنکه آیات الهی را تکذیب کند، شایسته همه‌ی این القاب است. چنانکه در آیه 254 سوره‌ی بقره میخوانیم: «وَ الْكافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ»

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴿۴۲﴾

و کسانیکه ایمان آوردند و[به اندازه طاقت خود] کارهای شایسته انجام دادند، اهل بهشت اند و در آن جاودانه اند، [چرا که] ما هیچکس را جز به اندازه طاقتش تکلیف نمی کنیم.(۴۲)

تفسیر:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ»: وکسانیکه به الله و پیامبرش ایمان آورده و فرمان الله را انجام داده و او را اطاعت کرده‌اند.

«لانُكَلِّفُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها»: **هیچکس را جز به قدر توانش مکلف نمی‌کنیم**، به هیچکس تکلیفی نمی کنیم که از انجام دادنش ناتوان باشد. بلکه به میزان توانایی تکلیف می‌کنیم.

در دین مقدس اسلام، تکلیف، طاقت فرسا وجود ندارد «وُسْعَها» چنانکه در جای دیگر میخوانیم: «وَما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»(حج،78.) و «يُرِيدُ اللهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»(بقره،185.)

«أُولئِكَ أَصْحابُ اَلْجَنَّةِ هُمْ فِيها خالِدُونَ(42)»: برای چنین اشخاصی بهشت‌هایی است که برای ابد در آن قرار دارند چون ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند.

مراعات آسانی در احکام شرع: اما چیزی که برای آنها شرط شده است این است که ایمان بیاورند واعمال نیک انجام دهند. ضمناً ازکرم ورحمت خویش فرمود: «لا تكلف نفسا الا وسعها» یعنی خداوند بر دوش هیچ بنده اي چنان کار سنگینی نمی گذارد که از حد توانش بالاتر باشد. هدف اینکه کارهای نیک که شرط دخول جنت قرار داده شده اند، چنان مشکل و سنگین نیستند که انسان نتواند از عهده انجام آنها بر نیاید؛ بلکه خداوند احکام شرعی را در هر شعبه ای نرم و آسان گذاشته است. در هر حکمی بیماری، ضعیفی، سفر و ضروریات دیگر را در نظر داشته به سهولت قایل شده است.

و در تفسیر «بحر محیط» آمده است که: وقتی به انسان دستور به أنجام أعمال صالح داده شد، إحتمال داشت که این حکم بدان جهت سنگین محسوس گردد که انجام تمام اعمال صالحه درهرجا وهرحال ازتوان انسان خارج است؛ بنابر این شبهه را بدین ألفاظ بر طرف نمود که ما تمام أحوال و أدوار زندگی بشر را بررسی نموده مناسب به هر حال و هر مکان و زمان او أحکام صادر می نماییم تا أنجام آنها برای او دشوار نگردد.

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿۴۳﴾

و (در جنت) هرگونه کینه ای را از سینه‌هایشان (مؤمنان) دور می‌کنیم، (تا در صفا و صمیمیت با هم زندگي کنند) در حالیکه نهرها در زیر (قصرهای)شان جاری است و گویند: سپاس پروردگاری راست که ما را به این راه هدایت کرد و اگر ما را هدایت نمیکرد، هرگز راه خویش را نمی یافتیم. البته پیغمبران پروردگار ما به حق آمدند. و ایشان را ندا داده شود که این همان جنتی است که آنرا به پاداش کارهایی که می کردید، به میراث برده‌اید.(۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَزَعْنَا»: در می آوردیم، زدودیم. «غَلّ»: به معنای نفوذ مخفیانه است، به کینه وحسدی

(c) ketabton.com: The Digital Library

که مرموزانه درجان انسان نفوذ میکند نیز غِل میگویند. «أُورِثْتُمُوهَا»: آن را به ارث یافته اید، آن را به ارث برده اید.

تفسیر:

در آیات قبل خواندیم که: دوزخیان در دوزخ همدیگر را لعن و نفرین میکنند، و دراین آیه مبارکه میفرماید که: بهشتیان هیچگونه کینه‌ای ازیکدیگر دردل ندارند ومیان آنها صلح، صفا ومحبّت بر پا است، بادرنظرداشت اینکه در بهشت تفاوت درجات وجود دارد، ولی هیچ یک از جنتیان نسبت به یک دیگر هیچگونه کینه وکدورت وحسد نمیورزد. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَ نَزَعْنا ما فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ»:

ما قلب های مؤمنان را دربهشت پاک ومصفّی وپاک ساخته و تمام حسادت‌ها و کنیه‌هایی را که در دنیا داشته‌اند بیرون می‌افگنیم تا قلب‌های‌شان پاک گردد و نفس‌های‌شان با صفا شود و هرنوع کدورتی که به دل تعلق داشته باشد از بین برود. تا در بین آنان فقط محبت و مهربانی متداول و برقرار گردد.

رنجشهای أهل جنت با همدیگر، أز قلوب آنها إخراج می گردد !

یعنی هر کسیکه در دنیا نسبت به برادر مسلمانش کینه ای در دل داشته باشد، کینه اش را از ریشه برخواهند کند و دلهاشان پاک وصفا از کینه خواهد بود و جز دوستی و مهربانی چیز دیگری را نسبت به همدیگر نخواهند شناخت.

درحدیث آمده است: «درحالی وارد بهشت میشوند که نسبت به یکدیگر کینه در دل ندارند». (اخراج ازابی حاتم.) صیغه‌ی ماضی بیانگر تحقق وثبات است.

همچنان در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری(رض) آمده‌است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آنگاه که مؤمنان از آتش دوزخ نجات می‌یابند، برسر پلی که میان بهشت ودوزخ است متوقف ساخته میشوند، سپس در مظالمی که میان‌شان در دنیا بوده است از یک دیگر شان قصاص گرفته میشود تا آن که چون پاک و مصفا گشتند، به آنان اجازه ورود به بهشت داده میشود. سوگند به ذاتی که جانم درید اوست، آنان منزل و مأوای خویش در بهشت را بهتر از مسکنی که در دنیا داشته‌اند، می شناسند».

باید گفت: زندگی که در آن کینه وحسد نباشد، زندگی بهشتی است.

«تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ اَلْأَنْهارُ» و ازجمله نعمت‌ها یکی هم این است که در بهشت از زیر پای آنها جوی‌ها در حالی جاری است که در منزلتی امن و در شادمانی چشم و دل بسر میبرند.

وَقالُوا اَلْحَمْدُ لِلّهِ اَلَّذِی هَدانا لِهذا وَما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا أَنْ هَدانَا الله و میگویند: سپاس وستایش خدایی را شایسته است که به ما توفیق به دست آوردن این نعمت ها را عطا کرد و اگر هدایت و توفیق او نبود، ما به این سعادت نایل نمی آمدیم.

هدایت، درجات مختلفی دارد که درجة نهایی، بلند آن دخول جنت است:

امام راغب أصفهانی درتشریح لفظ «هدایت» نکته بسیار جالب و مفیدی را بیان فرموده است، که لفظ هدایت بسیار عام است و درجات مختلفی دارد، و حقیقت این است که هدایت عبارت است ازیافتن راه ورفتن به‌سوی الله متعال. لذا همانگونه که درجات تقرب إلی الله چقدر مختلف وغیر متناهی است درجات هدایت نیز بی نهایت متفاوت میباشند که درجه ادنای آن نجات از کفر و شرک و رسیدن به ایمان است که در اثر آن راه انسان از راه اشتباه، برگشته به سوی خدا قرار گیرد. سپس طی نمودن فاصله هایی که بین بنده و خدا وجود دارند، هدایت نام دارد. لذا هیچ انسانی حتی انبیا و رسل علیهم السلام هیچ وقت از طلب هدایت مستغنی نبوده اند؛ بنابر این رسول الله همچنانکه تا آخرین لحظات حیات به

(c) ketabton.com: The Digital Library

امت «اهدنا الصراط المستقیم»: را تعلیم داد خود او نیز به خواندن این دعا اهتمام می ورزید؛ زیرا درجات تقرب الی الله نهایتی ندارند تا اینکه رسیدن به جنت نیز در این آیه به لفظ هدایت تعبیر گردیده است که این آخرین مقام هدایت است.

«لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ»: به خدا قسم! پیامبران آنچه را درباره‌ی خدای عز و جل به ما گفتند، درست بود.

انبیا، وسیله‌ی هدایتند و هدایتشان همراه با حقّ است. خودشان، حرفشان، عملشان، شیوه‌ها و وعده‌هایشان همه حقّ است.

«وَنُودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ(43)»: و از جملۀ نعمت‌های بیشتر یکی هم این است که ملائکه آنها را به سوی امن و ایمان ندا نموده و به آنها گفتند: در این بهشت‌ها به سبب ایمان وعمل صالحی که انجام داده‌اید جاودانه خواهید بود، پس به رحمت خدای مهربان‌ترین مهربانان داخل بهشت شوید و با عمل عمل‌کنندگان در منازل آن فرود آئید.

مفسیر قرطبی گفته است: یعنی در مقابل عملتان مستحق آن شدید، و بر مبنای رحمت و فضل خدا در آن جای گرفتید.

در حدیث شریف آمده است: «راستی و درستی پیشه کنید و با اعمال شایسته به الله تقرب جویید ولی بدانید که هرگز کسی با عملش وارد بهشت نمی‌شود. اصحاب گفتند: حتی شما یا رسول الله؟ آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: حتی من؛ مگر اینکه الله عزوجل مرا به رحمت خویش درپوشاند». پس اگر فضل خدای سبحان بر شخص عمل‌کننده نباشد و او را بر عمل توانایی نبخشد، او هرگز موفق به انجام عمل شایسته نمی شود.

همچنین روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «بهشتیان چنین مورد خطاب قرار میگیرند: صحیح و تندرست باشید؛ و هرگز مریض نشوید، شادمان و نیکوحال و در ناز و نعمت باشید؛ و هرگز در رنج و سختی و آزار قرار نگیرید، جوان شوید؛ و هرگز پیر و فرتوت نگردید، جاودان باشید؛ و هرگز نمیرید».

شأن نزول:

حضرت علی(رض) در بیان سبب نزول آیه کریمه فرموده است: «به خدا که این آیه درباره ما اهل بدر نازل گردید». «تفسیر انوار القرآن»

خوانندگان محترم !

بعد از بیان پاداش نیک خوب کرداران و سزای بد بدکاران در آیه های قبل بعمل آمد، اینک درآیات متبرکه(44 الی 47) مناظره وگفتگوی میان بهشتیان، دوزخیان و اعرافیان، بعد از اینکه هریکی از فرقه ها در مقام و جایگاه خود، قرارگرفتند-به تصویرمیکشد که چگونه باوجود فاصله‌ی زیادمکانی، یکدیگر را صدا میزنند و به بسیارآسانی همدیگر را میبینند تا دوزخیان برای نعمت از دست رفتهی خود، بیشتر اندوهگین و حسرتمند شوند. کلمه «نادی» درآیه مبارکه برای فاصله‌ی دور و در معنای مضارع و آینده آمده است.

وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴿۴۴﴾

و جنتیان دوزخیان را ندا می دهند که ما آنچه را پروردگار ما به ما وعده داده بود، راست یافتیم، پس آیا شما هم آنچه را که پروردگارتان به شما وعده داده بود راست یافتید؟ گویند: بلی! پس آواز دهنده در میان آنها آواز میدهد که لعنت الله بر ظالمان باد.(۴۴)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نادی»: صدا زد، ندا داد. «حَقًّا»: درست، حقی. أذن. صدا زد، آواز در داد.

مُؤذن: آواز دهنده، ندا دهنده، بانگ کننده.

تفسیر:

«وَنادی أَصْحابُ اَلْجَنَّةِ أَصْحابَ اَلنّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنا ما وَعَدَنا رَبُّنا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ ماوَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قالُوا نَعَمْ»: بعد ازاینکه جنتیان داخل جنت ودوزخیان داخل دوزخ شوند وبه حال خویش مسرور بوده، برای تقریع و نکایت، یعنی برای مضطرب ساختن وبی‌آرام ساختن، ووارد کردن جراحت، مؤمنان خطاب به دوزخیان میگویند ما آنچه را خدای تعالی به ما بر زبان پیامبران خویش وعده نموده وبیان داشته بود که مار به نعمت ماندگار و کرامت بزرگ خواهد رسانید دریافتیم، آیا شما نیز آنچه خدای‌تعالی شما را برعذاب و ذلّت تهدید نموده بود دریافتید؟ دوزخیان در جواب میگویند بلی حقیقتاً آن دریافتیم. واضح است که جز«نعم» (بلی) چه جواب داده میتوانند؟!

مفسر زمخشری فرموده است: به منظور تمسخر به أهل دوزخ و به عنوان أفزودن اندوه آنان و برای کسب خبر چنان گفته اند. (تفسیر کشاف ۱۰۶/۲.).

مفسر ابن کثیر میفرماید: «رسول الله صلی الله علیه وسلم کشتگان مشرکان در بدر را که به چاهی افگنده شدند، نیز با این ندای کوبنده مورد خطاب قرار دادند: ای ابا جهل بن هِشام! ای عتبه بن ربیعه! ای شیبه بن ربیعه...! آیا آنچه را که پروردگارتان به شما وعده کرده بود، راست یافتید؟ زیرا من آنچه را که پروردگارم به من وعده کرده بود، راست‌یافتم». در این اثنا عمر(رض) گفت: یا رسول الله! شما گروهی را مورد خطاب قرار می‌دهید که اکنون گندیده‌اند؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سوگند به خدایی که‌جانم در ید اوست، شما به آنچه من میگویم، نسبت به آنها شنواتر نیستید ولی آنان نمیتوانند جواب دهند».

قابل تذکر است که: از فحوای جمله «وَ نادی أَصْحابُ الْجَنَّةِ أَصْحابَ النَّارِ...» آیه مبارکه بر می آید که: در قیامت، بهشتیان و دوزخیان با یکدیگر گفتگو میکنند. بهشت وجهنّم به گونه‌ای است که بهشتیان پس از استقرار، میتوانند از دوزخیان خبر بگیرند. هکذا در قیامت مؤمنان وکافران، وعده‌های الهی را حقّ و عملی می یابند.

«فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى اَلظّالِمِينَ(44)»: و آنگاه که هریک از دو گروه اهل نعمت به نعمت و اهل نقمت به نقمت اعتراف کنند منادیی در بین آن دو گروه ندا میدهد (به قولی: این آوازدهنده از فرشتگان گماشته بر دوزخ است) که لعنت الله در حق هر ظالم و ستمگاری که به الله متعال کفر ورزیده و پیامبرانش را تکذیب نموده تحقق یافته است. این ندا به منظور ازدیاد حسرت و عام شدن ندامت و پشیمانی بیشتر اهل دوزخ صورت می‌گیرد.

شیخ الهند محمودحسن دیوبندی مفسر تفسیر کابلی می نویسد: در این آیات، متبرکه ذکر آن مخاطبات و مکالمات است که اهل بهشت و دوزخ با همدگر یا آنها با اصحاب اعراف می نمایند. از گفتگوی اوّل و ثانی که أصحاب الجنّه بأصحاب النار بعمل می آورند، واضح میشود که این مذاکرات بعد از إدخال بهشت ودوزخ به عمل می‌آید، بنابر مقتضای نظم کلام، باید پذیرفت که گفتگوی اصحاب اعراف نیز بعد از آن است، به‌هرحال، أهل بهشت چون به جنّت می رسند.

اَلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ﴿۴۵﴾

همانها که(مردم را) ازراه الله (توحید) باز میدارند و(با القای شبهات) میخواهند آنرا کج و مُعَوَج نشان دهند و آنها از روز آخرت هم منکر بودند.(۴۵)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یَصُدُّونَ»: دشمن اگر بتواند، آشکارا می‌جنگد و راه حقّ را می بندد، و با طرح و نقشه‌هایش راه حقّ را کج جلوه داده و آن را منحرف می‌کند. «یَبْغُونَها عِوَجاً»: آن را کج و ناراست می طلبند.

تفسیر:

آنان که در دنیا مانع پیروی مردم از دین الله تعالی میشدند، یعنی آنانی که سر راه مردم قرار میگیرند و مردم را از راه مستقیم بازمی گردانند و در راستی و درستی آن راه، عیب و موانع وارد می‌کردند؛ و تلاش میکنند راه آنها کج و غیر از راه مستقیم باشد، یا می‌پندارند راه هدایت خطا و اشتباه است و این امر بر آنها پوشیده شده که خودشان بر هدایت و غیرشان بر گمراهی‌اند و در عین حال به روز برانگیخته شدن بعد از مرگ وحشر ونشر کفر میورزند، آنها منکر کتاب و تکذیب کنندۀ پیامبران و به الله متعال کافر اند.

در این هیچ جای شکی نیست که: راه الله، راه توحید، تسلیم، ایمان، هجرت وجهاد است. ظالمان، با ایجاد شبهه و وسوسه، با تبلیغ وتضعیف، با ایجاد بدعت‌ها وخرافات و نیز مقابله با رهبران حقّ و یأس‌آفرینی‌ها و کارشکنی‌های دیگر، می‌خواهند راه الله را ببندند یا در آن تغییر و انحراف به وجود آورند.

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ﴿۴۶﴾

ودر میان آن دو (بهشتیان و دوزخیان) حجابي قرار دارد. و بر«اعراف» مردمانی هستند که هر یک (از اهل جنت و اهل دزوخ) را از سیمای آنان می شناسند، و اهل جنت را ندا می دهند که سلام بر شما باد، در حالیکه هنوز خودشان وارد جنت نشده‌اند، اما امید (داخل شدن) آن را دارند. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حِجَابٌ»: حجاب: پنهان کردن و مانع شدن از دخول. حجاب، به معنی پرده سترو مانع نیز آمده است، آن حجاب و حایل به «اعراف» مشهور است که نه، بهشت است و نه، به دوزخ تعلق دارد. مردمان آن جا بهشتیان و دوزخیان را از هم باز می شناسند.

مراد از «حجاب» در این آیۀ مبارکه، شاید همان دیواری باشد که در(آیه‌ی 13 سوره‌ی حدید) میخوانیم که میان بهشتیان و دوزخیان دیواری زده میشود که سمت بیرونی آن، عذاب و قسمت درونی‌اش رحمت است. «فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ «13»: (پس میان آنان دیواری زده میشود، با دری که درونش، (بهشتِ) رحمت و از جانب بیرونش (جهنمِ) عذاب است.)

«أعراف»: جمع «عرف»، به معنای مکان بلند است. در قرآن تنها در همین آیه مبارکه از اعراف و أهل آن سخن به میان آمده و این سوره نیز به خاطر همین آیه «اعراف» نام گرفته است.

«رِجَالٌ»: مردانی که نیکیها و بدیهایشان یکسان است، أهل أعراف اند. (تفسیر فرقان)

«سیماهم»: علامت و هیئت، چهره‌ی سفید و نورانی فردوسیان، یا چهره‌ی تیره و سیاه دوزخیان. «لم یدخلوها»: اعرافیان هنوز داخلی فردوس نشده اند. «وهم یطمعون»: آنان طمع دارند، دل میبندند، آنان امیدوارند. «لَمْ يَدْخُلُوهَا»: أعرافیان هنوز داخلی فردوس نشده اند. «وَهُمْ يَطْمَعُونَ»: آنان طمع دارند، دل می بندند، آنان امیدوارند.

تفسیر:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَ بَيْنَهُما حِجابٌ وَ عَلَى اَلْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيماهُمْ»: در میان این دو گروه مانعی وحجابی خواهد بودکه بر بلندی های (أعراف) آن کسان دیگری خواهند بود که تمام بهشتیان و دوزخیان را از روی چهره و سیمای آنها میشناسند؛ و ندا خواهند کرد به أهل بهشت که: "سلام بر شما باد" این گروه هنوز وارد بهشت نشده اند اما امید و انتظار آن را دارند.».

یعنی أعرافیان کسانی هستند که نه جنبه‌ی مثبت زندگیشان آن قدر خوب و سنگین است که وارد بهشت شوند و نه جنبه‌ی منفی زندگیشان آنقدر بد و ضعیف است که در جهنم انداخته شوند. بنابر این در مرز میان بهشت و جهنم قرار خواهند گرفت. تفسیر مودودی.

«يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيماهُمْ»: اعمال و خصلت های دنیوی، سیمای انسان را به گونه‌ای می کند که در قیامت دیگران با نگاه او را می شناسند.

قتاده گفته است: دوزخیان را از روی روسیاهی می شناسند و بهشتیان را از روی سیمای سفید و روشن. (طبری ۴۶۳/۱۲.)

«وَنادَوْا أَصْحابَ اَلْجَنَّةِ أَنْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ»: وقتی اهل اعراف ساکنان بهشت را دیدند، صدا برمیدارند که درود الله برشما باد! یعنی به آنها میگویند: «سلام علیکم».

خداوند متعال فرموده است: «لَمْ يَدْخُلُوها وَهُمْ يَطْمَعُونَ(46)» أصحاب أعراف هنوز وارد جنت نشده‌اند ولی به ورود درآن طمع داشته و چنین امیدی را در سر می‌پرورانند زیرا فضل و رحمت الهی بر اهل جنت را می‌بینند و می‌نگرند که رحمت خداوند متعال بر خشم وی غلبه کرده است.

روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه السلام در حدیث شریف فرمودند: «بعد از اینکه رب العالمین از قضاوت وحکم میان بندگانش فارغ میشود، به أصحاب أعراف میگوید: شما آزاد کردگان منید پس در هر جایی از بهشت که می خواهید، بهره ببرید و بخرامید».

أصحاب أعراف:

علماء در باره أصحاب أعراف بر چند وجه إختلاف‌نظر دارند: بعضی برآنند که أصحاب أعراف، شهداءأند. برخی ازمفسران بدین باور اند که: آنان، فضلا و صلحای مؤمنان‌اند که فارغ از مَشْغَلَه وأنفسای خود در أعراف به مطالعه أحوال مردم مصروف میباشند، البته که این قول از مجاهد است. بعضی برآنند که أصحاب أعراف، فرشتگانی‌اند که بر آن دیوار گماشته شده‌اند و مؤمنان و کافران را قبل از ورودشان به بهشت و دوزخ از هم جدا می‌کنند.

بعضی برآنند که آنان مردمی‌اند که ثواب‌ها و گناهانشان برابر است و أعمال نیکشان کمتر از آن است که بتوانند به وسیله آن وارد بهشت گردند، سپس به فضل و رحمت الهی وارد بهشت میشوند و آخرین کسانی که به بهشت وارد می شوند، ایشان‌اند. که البته این قول از ابن عباس و ابن مسعود(رض) و عده دیگری از سلف است و ابن کثیر نیز این قول را ترجیح داده و از دیگر اقوال قوی‌تر می باشد.

همچنان در تفسیر المیسر، درة التفاسیر، صفوه الاتفاسیر در باره أصحاب أعراف می نویسند: «این اعرافیان، هر چند وارد بهشت نشده اند؛ اما امیدوارند که به بهشت بروند».

سوره‌ی حدید آیه 13، در بیان اعراف میگوید: میان دو گروه بهشتی و دوزخی دیواری زده شده که دری دارد. از درون سو به طرف مؤمنان، رحمت و از بیرون سوی آن، برای بی باوران عذاب و درد است. (حدید آیه 13)، درآن روز دو چهره‌ی متفاوت وجود دارد

(c) ketabton.com: The Digital Library

که از هم ممتازند. (عبس آیات 38 الی 42). ظاهراً خوبی و بدی اعرافیان مساوی است و در آن جا می مانند، تا اینکه فرمان الهی می رسد.
مفسر تفسیر کابلی محمود حسن دیوبندی در مورد اعراف می نویسد: مقامی را که بر فراز دیوار وسطی واقع است، «اعراف» گویند. در باره «اصحاب اعراف» که کیستند، قرطبی دوازده قول را نقل کرده؛ نزد ما راجح آن قول است که از صحابه جلیل، چون حضرت حذیفه، ابن عبّاس وابن مسعود(رض) واکثر سلف وخلف، منقول میباشد؛ یعنی: بعد از سنجش اعمال هرکه حسناتش سنگین باشد، جنّتی و هرکه سیّئاتش غالب باشد، دوزخی است و آنانکه حسناتشان با سیّئات مساویست، اهل اعراف‌اند.
از روایات بر می آید که اصحاب اعراف عاقبت به جنّت میروند، بر علاوه، ظاهر است که چون عصاة مؤمنان که سیئاتشان بر حسنات غالب باشد، آخر از دوزخ برآمده به جنّت میروند؛ اصحاب اعراف که حسنات و سیئاتشان برابر است، باید پیش‌تر از آنان به جنت روند! گویا، اصحاب اعراف را باید نوع ضعیفی از اصحاب الیمین پنداشت چنانکه «سابقین مقرّبین» فی الحقیقت نوعی از اصحاب الیمین می باشند، که به طفیل عزم و اراده خویش، از عامّه اصحاب الیمین پیش رفته‌اند؛ در مقابل آن، اصحاب اعراف نوعی عقب مانده‌اند که نسبت به کثافت اعمال [بد] خویش از عامّه اصحاب الیمین چیزی عقب افتاده‌اند. اینها، چون در وسط بهشتیان و دوزخیان‌اند مردم هر دو طبقه را از علایم مخصوص آن می شناسند.

وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴿۴۷﴾

و هنگامی که چشمان‌شان (أصحاب أعراف) به‌سوی دوزخیان گردانیده شود، گویند: ای پروردگار ما! ما را همرای مردمان ظالم (در دوزخ) قرار مده.(۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ»: چشمان أعرافیان به طرف دوزخیان متوجه می گردند، به دوزخیان التفات میکنند. «تلقاء»: جهت، طرف، سمت و سو.

تفسیر:

«وَإِذا صُرِفَتْ أَبْصارُهُمْ تِلْقاءَ أَصْحابِ اَلنّارِ قالُوا رَبَّنا لاتَجْعَلْنا مَعَ اَلْقَوْمِ اَلظّالِمِينَ(47)»:
وچون چشمان اصحاب أعراف به سوی دوزخیان گرانیده شود، و عذاب و ذلّت و خواری ماندگارشان را ملاحظه کنند به استغاثۀ پروردگار خود می پردازند و از او تعالی میخواهند تا آنها را در زمرۀ ظالمان و ستمگرانی که با شرک بر خویشتن ظلم نموده‌اند قرار ندهد بلکه آن ها را نجات دهد.
مفسیر تفسیر روح المعانی می نویسد: أصحاب أعراف، در دعایشان نمیگویند: «ما را أهل آتش قرار مده، بلکه می‌گویند: ما را همنشین ظالمان مگردان. گویا مجالست با ظالم، بدتر از آتش دوزخ است».
از جمله: «صُرِفَتْ أَبْصارُهُمْ»: آیة مبارکه فهمیده میشود که: اعرافیان به اهل بهشت نگاه میکنند و آنان را میشناسند و سلام میکنند؛ امّا به أهل دوزخ نگاه نمیکنند، بلکه چشمشان ناخواسته به آنان می أفتد.
مفسران در معرفی أعرافیان در تفاسیر خویش نگاشته اند: أعرافیان أشخاصی هستند که حسنات وگناهانشان برابر است، پس نه بهشتی میباشند و نه دوزخی، و بر بلندای دیوارها

(c) ketabton.com: The Digital Library

محبوس میشوند تا زمانی که الله متعال درباره‌ی آنان حکم میکند. آنها وقتی به بهشتیان نگاه میکنند، سلام می‌کنند، و وقتی به دوزخیان مینگرند می‌گویند: بارالها! ما را از زمره‌ی ظالمان قرار مده و ما را قرین آنها مساز! ازالله متعال درخواست میکنند آنها را قرین اهل دوزخ قرار ندهد. به‌کار بردن لفظ (صرف) نشان میدهد که آنها بیشتر به بهشتیان نظر دارند. و نگاه کردنشان به دوزخیان به اراده‌ی خودشان نیست، بلکه وادار میشوند؛ یعنی وقتی وادار شوند که نظر برگردانند و عذاب اهل دوزخ را ببینند، از الله التماس میکنند که آنان را بادوزخیان قرین قرار ندهد. (البحر المحیط ۳۰۳/۴.).

مفسرتفسیر کابلی در مورد أعرافیان مینویسد: چون در میان بهشت و دوزخاند، در میان خوف و رجا می باشند. چون به يك سو می نگرند، امید می کنند، و چون نگاهشان به سوی دیگر می افتد، از خدا می ترسند و پناه می جویند که در زمره دوزخیان داخل نشوند!

مفسر مودوی مینویسد: «وهنگامی که چشمان شان به‌سوی دوزخیان برگردانده میشود میگویند: (ای رب ما! ما را با گروه ستمکاران همراه نکن.) آنگاه اعرافیان چند نفر از کسانی بزرگ جهنم را از نشانه ها و سیمای شان خواهند شناخت و آنان را ندا درخواهند داد که: دیدید که امروز نه آدم ها و گروه شما توانست سودی به شما برساند و نه امکانات و قدرت که آنها را بزرگ و توانمند می پنداشتید.

آیا اینان همان افرادی نیستند که درباره‌ی آنان سوگند یاد میکردید و میگفتید که خدا چیزی از رحمت خود را بهره‌ی آنان نخواهد کرد؟ امروز به همانان گفته شد که وارد بهشت شوید در حالی که نه ترس خواهید داشت و نه غم و اندوهی." ودوزخیان بهشتیان را آواز خواهند دادکه اندکی آب و یا از آن چه خدا روزیتان کرده است بر ماهم فروریزید. آنان پاسخ خواهند داد که خدا این هر دو چیز را بر منکران حقی که دینشان را بازیچه و مایه‌ی سرگرمی و تفریح قرار داده بودند و زندگی دنیا فریبشان داده بود حرام کرده است. خدا میفرماید، امروز نیز ما آنانرا همانگونه به فراموشی خواهیم سپرد که ملاقات این روز را فراموش کرده بودند و آیات ما را انکار می کردند.»

از این گفت و گوی اعرافیان با بهشتیان و جهنمیان تا حدی می توان حدس زد که توانایی های انسان ها در جهان آخرت چقدر افزایش خواهند یافت. در آنجاشعاع دید و بینایی به قدری گسترده خواهد بود که بهشتیان، أعرافیان و جهنمیان هرگاه خواسته باشند می توانند یک دیگر را ببینند. صداها و شنوایی ها نیز به قدری نیرومند خواهند بود که این کسان جهان های متفاوت به آسانی خواهند توانست با یکدیگر گفت و گو کنند. این گفته ها و گفته های مشابه دیگر که در باب جهان آخرت در قرآن وجود دارند، برای ایجاد این تصور کافی ست که قوانین حاکم برزندگی درآنجا با قوانین حاکم بر زندگی فعلی جهان ما به طور کامل متفاوت خواهند بود، گرچه شخصیت و هویت ما همان خواهد بود که در این جاست. کسانی که اندیشه شان به قدری پایبند حدود این عالم مادی است که تصوری غیر از تصور زندگی فعلی و گستره های محدود آن در آن نمی گنجد، با شگفتی و حیرت به این گفته های قرآن و حدیث خواهند نگریست و چه بسا با ریشخند، سبک مغزی خویش را به اثبات برسانند. اما واقعیت این است که امکانات زندگی به سان اندیشه و مغز تنگ آنان تنگ و محدود نیست.

خوانندگان محترم!

درآیات متبرکة(48 الی 49) در بارۀ مناظره وگفتگو میان أعرافیان و دوزخیان، از رهبران

(c) ketabton.com: The Digital Library

گنهگار که أعرافیان آنها را مینگرند و از روی سیمای آلوده به گناهشان، آنان می شناسند و مورد نکوهش و ملامت قرار شان می دهند.بحث ادامه می یابد. طوریکه میفرماید:

وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ﴿۴۸﴾

و اصحاب اعراف مرداني (از دوزخيان را) كه از سيمايشان آنها را مي‌شناسند صدا ميزنند و ميگويند ديديد كه گردآوري شما (از مال و ثروت و زن و فرزند) و تكبرهاي شما به حالتان فايده اى نبخشيد.(۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رِجَالًا»: مردانی از دوزخیان. «ما اغنی عنکم»: به حالتان سودی نداشت، شما را از آتش دوزخ رستگار نکرد. «مَآ أَغْنَيا عَنكُمْ»: چه سودی به حالتان داشت؟ چه سودی برایتان نداشت. «جَمْعُكُمْ»: گردآوری مال وثروت وسپاه و فراوانی جمعیت شما. جمعیت. تعداد افراد. «مَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ»: به آنچه که فخر میکردید، به خدایان باطلی که آنها را بزرگ می شمردید، چیزی که به آن تکبر و افتخار میکردید، آن گردن کشی و نافرمانی که می کردید. تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن»

تفسیر:

«وَ نادی أَصْحابُ اَلْأَعْرافِ رِجالاً يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيماهُمْ»: أصحاب أعراف خطاب به مردانی ازأهل دوزخ که آنهارا بانشانه‌های واضح‌شان باز شناختند درحالیکه در دنیا نیز آنها را میشناختند میگویند: «قالُوا ما أَغْنى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ ما كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ (48)»:

أموالی وثروت راکه شما جمع کرده بودید کجا شد؟ نه‌این اموال و نه اتحادی که در مبارزه با پیامبران علیهم السلام تشکیل نموده بودید، و نه اعراض شما از دین الله و استکباری که در دنیا کردید نفعی به شما نبخشید. سرانجام به این روزگار بد و این عذاب ابد درافتادید.

باید گفت که: مال، ثروت، قدرت، دوستان و طرفداران، عامل نجات نیستند. «ما أَغْنى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ»: طوریکه خود انسان نیز در قیامت به این حقیقت اعتراف می کند. «ما أَغْنى عَنِّي مالِيَهْ» (حاقه: 28).

پس، روشن است که معیار و مقیاس إمتیاز و برتری در جهان آخرت، نسبت به عملکرد در دنیا متفاوت خواهد بود.

مال وثرت، نیرو وجمعیت ونام وشهرت، اساس عزت وخوشبختی و رستگاری نیست؛ بلکه اساس ومعیار، همان ایمان و باور درست و کردار نیکو و پسندیده خواهد بود. قطعاً جایگاه سردمداران کفر وگمراهی وخودخواهان ومال اندوزان دنیا پرست، دوزخ وپاداش مؤمنان و مستضعفان تأریخ، تقوا کنندگان، دین دوست، خاکساران پیشگاه حق وخدمتکاران بندگان الهی، بالاترین مراتب فردوس است و لاغیر.

أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴿۴۹﴾.

[سپس با توجه دادن دوزخیان به سوی اهل ایمان میگویند:] آیا اینان کسانی نبودند که در دنیا قسم میخوردید که الله آنان(کفاررا) را به رحمتی نمیرساند؟ [پس به مؤمنان میگویند:] به جنت در آیید که نه ترسی برشماست و نه اندوهگین می شوید.(۴۹)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أقسمتم»: قسم می خوردید. «لاینال»: نمی رساند، لاینال برحمة: رحمت را شامل نمی گرداند. «أُدْخُلُوا الْجَنَّةَ...»: این عبارت می تواند فرموده خدا خطاب به أصحاب أعراف یا سائر مؤمنان باشد؛ و یا گفته أصحاب أعراف خطاب به مؤمنان بشمار آید. تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن».

تفسیر:

«أَهؤُلاءِ اَلَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لايَنالُهُمُ الله بِرَحْمَة»: اهل اعراف برای کفار در دوزخ گفتند: به‌سوی این مستضعفانی‌که به‌محمد صلی الله علیه وسلم ایمان آورده‌اند ببینید که چگونه وارد بهشت شده‌اند. اکنون بگوئید که ایمان و قسمتان که در دنیا یاد می‌نمودید که رحمت الله متعال هرگز به آنها نمیرسد و فضل الله آنها را در نمییابد کجا شد؟ استفهام برای سرزنش و تمسخر و توبیخ آنان است.

«اُدْخُلُوا اَلْجَنَّةَ لاخَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ(49)»: حالا به سوی این‌ها بنگرید درحالیکه به آنها گفته شده عجله کنید وارد بهشت شوید درحالیکه از آنچه در إنتظار شماست هرگز بیم ندارید و از آنچه در دنیا از دست داده‌اید هرگز دچارغم واندوه نخواهید شد. دربهشت، حزن و اندوه نیست(این عبارت میتواند فرموده الله متعال خطاب به أصحاب أعراف یا سائر مؤمنان باشد؛ و یا گفته أصحاب أعراف خِطاب به مؤمنان بشمار آید.).

مُفَسِر آلوسی در این بابت می نویسد: این بخش از آیه گفته‌ی أعرافیان است که به بهشتیان میگویند: بدون ترس وباک وأندوه وشادمانی و در نهایت إکرام و إحترام در بهشت ماندگار باشید. (روح المعانی ۱۲۶/۸.)

قابل یادآوری است که: در دنیا کافران مغرور، مؤمنان را تحقیر می‌کنند و میگویند که رحمت خدا شامل اینان نمیشود. غافل از آنکه إیمان و أعمال صالح، آنان را مشمول رحمت الهی قرار میدهد و خطابِ «اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ» را دریافت می کنند.

در ضمن قابل یادآوري است که: دریافت رحمت الهی، إیمان و عمل صالح لازم دارد، نه مال و مقام، و مناصب زودگزر دنیوی. علاوه بر آنکه رحمت خدا به دست مستکبران نیست تا میان هر کس‌که بخواهند تقسیم کنند. «أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ» (زخرف 32)

مطالعه کنندگان گرامی !

در آیات متبرکه (50 الی 51) در باره گفتگوی دوزخیان و بهشتیان بعد از إستقرار هر یک از آنها در منزلگاه خود خبر می دهد و داد و فغان و إلتماس آنها را بازگو میکند که در حالت شدت گرسنگی و تشنگی ابراز می دارند؛ بحث بعمل آورده است.

وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ الله قَالُوا إِنَّ الله حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ﴿٥٠﴾

و دوزخیان جنتیان را آواز می‌دهند که جرعه ای از آب [خوشگوار] یا از چیزی که الله به شما روزی داده است، بر ما بریزید. (جنتیان در جواب) گویند: یقیناً الله آب و نعمت های بهشتی را بر کافران حرام کرده است.(۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَفِيضُوا عَلَيْنَا»: بر ما فرو ریزید.

تفسیر:

«وَ نادی أَصْحابُ اَلنّارِ أَصْحابَ اَلْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنا مِنَ اَلْماءِ أَوْ مِمّا رَزَقَكُمُ اَللّهُ»: درروز

(c) ketabton.com: The Digital Library

قیامت اهل دوزخ از اهل بهشت خواستند تا آن‌ها را نیز در برخی از نعمت‌های خویش مانند آب سرد و طعام پاکیزه و سایه‌ها شریک سازند.
به آنها ندا می‌دهند که با کمی آب به داد وکمک ما برسید، تا شاید شدت حرارت آتش و تشنگی را کم کند، یا از نوشیدنی‌هایی که الله متعال به شما عطا کرده است، چیزی به ما بدهید؛ چرا که در حقیقت تشنگی ما را از پا در آورده است.
در آیۀ مبارکه ملاحظه میداریم که: اوّلین درخواستِ دوزخیان، آب است، در ضمن قابل یادآوری است که: آنان که در دنیا توشه‌ای برای آخرت ندارند، در قیامت دست گدایی و نیازشان پیش همه دراز است. (الله تعالی مارا از آن نگاه دارد آمین).
و تعبیر (أَفِيضُوا: بر ما بریزید)، دلیل بر آن است که بهشت بر فراز دوزخ قرار دارد، یکی از نام های قیامت، «يَوْمَ التَّنَادِ» (غافر، 32) است. یعنی روزی که نداها بلند و استمداد و فریاد در کار است و بهشتیان و دوزخیان همدیگر را صدا می زنند.
«قالُوا إِنَّ اللهَ حَرَّمَهُما عَلَى اَلْكافِرِينَ(50)»: أهل بهشت درجواب خطاب به آنها گفتند خدای تعالی شما را از چنین چیزی منع کرده و به سبب کفرتان این نعمت‌ها را بر شما حرام نموده است و شما هیچ حقی در آب و طعام و سایه و نعمت ندارید حق شما عذاب و لعنت است.
جنتیان میگویند: همانا خدا نوشیدنی و خوردنی بهشت را از کافران منع کرده ابن عباس(رض) گفته است: انسان برادر و پدر خود را میخواند و میگوید: سوختم! کمی آب بر من بریزید. به آنها گفته می شود: جوابشان را بدهید، میگویند: خدا آن را بر کافران حرام کرده است. (طبری ۴۷۳/۱۲).
باید یادآور شد که از فحوای جملۀ «حَرَّمَهُما عَلَى الْكافِرِينَ»: آیۀ مبارکه بر می‌آیدکه:نعمت‌های آخرت، مخصوص مؤمنان است. درضمن قابل یادآوري است که: خداوند متعال و بهشتیان بخیل نیستند، ولی مجازات کافرانی که در دنیا مؤمنان فقیر را أذیّت می‌کردند، همانا تحریم نعمت‌ها در قیامت است.
آنگاه خدا کافران را این گونه توصیف می نماید:

الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ﴿٥١﴾

کسانیکه دین خود را به بازی و لهو گرفتند و زندگی دنیا آنها را فریب داد پس امروز آنان را فراموش میکنیم، چنانکه آنها ملاقات این روز را (در دنیا) فراموش کرده بودند و آیات ما را انکار می‌کردند.(۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لهو»: به معنای غفلت انسان از کارهای اساسی است و «لعب» آن است که انسان هدفی خیالی وغیر واقعی داشته باشد. «غَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا»: زندگانی دنیا فریبشان داد. «ننساهم»: آنان را از یاد می بریم، آنان را در آتش دوزخ وامی گذاریم. «لقاء»: دیدار، ملاقات. «یجحدون»: إنکار می کنند.

تفسیر:

«اَلَّذِينَ اِتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْواً وَ لَعِباً»: آنانیکه دین خود را به بازی ومسخره گرفتند و زندگانی دنیا فریبشان داد لذا آخرت را فراموش کرده و به بقای طولانی در دنیا فریفته شدند. بناءً باید گفت

(c) ketabton.com: The Digital Library

که: مسخره کردن دین، مغرور شدن به دنیا، فراموشی آخرت و انکار آیات الهی، همه از نشانه‌های کافران است.
«دِينَهُمْ لَهْواً»: کفّار، احکام دین را که جدّی است آنرا به بازی می‌گیرند. و در عوض دنیا که بازیچه‌ای بیش نیست آنرا جدّی گرفتند.
«وَغَرَّتْهُمُ اَلْحَياةُ اَلدُّنْيا»: یعنی به دنیا و زینت و زیور آن مغرور شدند، «فَالْيَوْمَ نَنْساهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هذا»: پس در این روز ما آنها را در عذاب ترک میکنیم همانگونه که آنها راه درست را ترک کردند و امروز را به خاطر نداشتند و به آن أهمیتی ندادند.
یعنی کسانیکه دین را بازیچه وسرگرمی میگرفتند وزندگی دنیا، آنانرا فریفت، امروز، ما آنان را به فراموشی می سپاریم، همان طور که آنان، دیدار این روز را از یاد بردند و آیات ما را انکار کردند.
از فحوای جمله: «نَنْساهُمْ كَما نَسُوا»: آیة مبارکه بر می آید که: فراموش کردن خداوند متعال در دنیا، سبب فراموش شدن انسان در قیامت می شود. طوریکه در (آیة 152 سورة بقره) آمده است: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»، یاد الله را مایه‌ی یاد او از انسان می داند.
مفسر آلوسی در باره میفرماید: این کلام به منزله‌ی تمثیل است؛ یعنی آنها را در آتش رها و فراموش می‌کنیم. همچنان که آنها ملاقات چنین روز عظیمی را فراموش کردند که نباید آن فراموش گردد. (تفسیر روح المعانی ۱۲۷/۸.).
و ابن کثیر گفته است: یعنی با آنان بسان فراموش گشته عمل می‌کنیم، وگرنه چیزی از علم الله خارج نیست و چیزی را فراموش نمی کند. (مختصر ابن کثیر ۲۴/۲.).
«وَما كانُوا بِآياتِنا يَجْحَدُونَ(51)»: و به سبب کفری که به آیات الهی انجام داده و إنکار و تکذیبی که نسبت به پیامبر خدا کرده‌اند به عذاب ماندگار در دوزخ می رسند.
بنابر این، خصلت‌هایی که سبب هلاکت شان گردید، عبارت بود از: حُبِ دنیا، فراموش کردن آخرت و دروغ انگاشتن آیات الهی.إنکار مستمرّ آیات الهی، موجب محرومیّت از بهشت و مواهب آن است.
قابل یادآوری است که این دو آیه، یکی از صحنه های تکان دهنده‌ی دوزخیان است که خداوند از پستی و زار و زبونی آنان خبر می دهد که آنان باتمام درماندگی وافتادگی از مؤمنان بهشتی التماس وتقاضا میکنند تا دستشان را بگیرند و به فریادشان برسند؛ اما جواب سخت و دردآور می شنوند و کسی یارشان نیست و می گویند: چون دین خدا را به بازیچه گرفته و در غفلت به سر برده‌اید، نعمت بهشتی برایتان حرام است. خدا هم درجواب آنان میفرماید: آنان روز قیامت را از یاد برده بودند، ما نیز امروز آنان را فراموش و در همان تنگنا وسختی رهایشان میکنیم تامجازات وسزای کردار بد خودرا بچشند.

خوانندگان گرامی !

پس از معرفی أهل جنت و دوزخ و أعراف و گفتگو و مناظره میان این سه گروه و این که شخص مکلف باید به فرجام نیک خود بیندیشد و با حزم و احتیاط و دوراندیشی، پیش برود، درآیات متبرکه (52 الی 53) درباره فضیلت قرآن ومنفعت وحجیت مطلق آن برای همه‌ی مردم سخن می گوید و معذرت بی پایه‌ی آنان را باطل میشمرد و به حسرت و پشیمانی دروغگویان و تکذیب کنندگان در قیامت اشاره میکند که: آرزوی دوباره زنده شدن و بازگشتن به دنیا را در سر دارند تا این بار، کردار خود را سر و سامان دهند و به سعادت همیشگی برسند. این کتاب الهی، بسیار محکم و استوار و روشن بیان می دارد که: فرصت

(c) ketabton.com: The Digital Library

عذرخواهی پایان یافته است. خردمندان، از آن درس گرفته و رستگار شده اند. اما جاهلان از نیاکانشان پیروی می کنند. [زخرف/۲۳]؛ ولی هرگاه کنار دوزخ قرار گیرند، برای عمر تلف شده و بار سنگین گناه تأسف می خورند. (سوره انعام آیات 27 و28).

وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَى عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴿٥٢﴾

و البته به آنها کتابی [عظیم و با ارزش] آوردیم که مضمون آن را به تفصیل و از روی علم بیان کردیم، (کتابي) که مايه هدايت و رحمت براي جمعيتي است که ايمان مي‌آورند.(۵۲)

پروردگار با عظمت ما به وسیله‌ی کتاب، اتمام حجّت کرد و انسان را از مغرور شدن به دنیا و فراموشی آخرت وانکار آیات، جای هیچگونه عذری را برای‌شان باقی نگذاشته است طوریکه میفرماید: «وَ لَقَدْ جِئْناهُمْ بِكِتاب فَصَّلْناهُ عَلى عِلْمٍ»: ما به این کفار کتابی آوردیم و نازل کردیم که در آن هر خیر، صداقت وحقی هست چنان‌چه دلیلی واضح و برهانی صادق و حجتی قاطع نیز میباشد. این کتاب مردم رابه سوی هر فضیلت رهنمون میشود و از هر پستی باز می دارد، وآنها را به سوی هدایت رهنمایی و از هر فرومایگی برحذر می‌دارد. یعنی در آن با کمال تفصیل گفته شده است که حقیقت چیست و کدام روش زندگی در دنیا برای انسان درست است و اصول بنیادین روش زندگی درست چیست؟ وانگهی این گفته ها و تفصیلات از روی حدس و گمان نیستند، بلکه براساس علم قطعی خالص استواراند. آوردن کتاب هدایت و رحمت، کار خداوند است که آن را بخش بخش و به تدریج نازل کرده است.

«هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ(52)»: قبل از همه باید بگویم که؛ هدایت با قرآن، از بزرگ‌ترین رحمت و لطف‌های خداوند به مؤمنان است. این کتاب رحمتی است هدایتگر و نعمتی است بازدارنده و برای کسی که از آن پیروی کند مایۀ عصمت است و مؤمنان را نجات میدهد و کسانی را که به او عمل میکنند به رستگاری میرساند.

یعنی اولاً که مطالب و آموزه های این کتاب به قدری روشن و قابل فهم اند که اگر کسی آنها را مورد توجه و تدبر قرار دهد، راه راست و درست به طور کامل برای او آشکار خواهد شد. و علاوه بر آن کسانی که به این کتاب باور و ایمان دارند، در زندگی آنان نیز به صورت زنده و عملی این حقیقت را نیز میتوان مشاهده کرد که این کتاب انسان را چقدر درست راهنمایی میکند و چه رحمت بزرگی است که به محض پذیرش آن دگرگونی گسترده ای در اندیشه. اخلاق وکردار انسان آغاز میشود. این اشاره ایست به‌آثار و دگرگونی های شگفت انگیزی که در اثر ایمان آوردن به این کتاب در زندگی یاران پیامبر پدید می آمد.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴿٥٣﴾

آیا [منکران قرآن برای باور کردن آن] جز در انتظار تأویل آنند (در انتظار انجام و نتیجه آن کتاب اند)؟ روزی که نتیجه و انجام آن بیاید ظاهر شود) آنانی که نتیجه را پیش از آن (در دنیا) فراموش کرده بودند، میگویند: همانا پیغمبران پروردگار ما (دین) حق را آورده بودند (و لیکن ما سخنانان آنها را نپذیرفتیم) پس آیا شفاعت کنندگانی هست که ما را شفاعت کنند (و برای ما واسطه شوند)؟ و یا پس گردانیده شویم (به دنیا) باز عمل کنیم غیر آنچه میکردیم (این آرزوی‌شان فایده ندارد) زیرا خود را زیانمند کردند، و گم شد از آنها آنچه (در دنیا) افترا می‌کردند.(۵۳)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَأْوِيلَهُ»: سرانجام وعاقبت آن. مراد عقاب وعذابی است که وعده داده میشود. «يوم يأتي تاويله»: روزی تأویل فرجامش فرا میرسد، روز قیامت. «نردُّ»: به سوی دنیا - بازگردانده می شویم.

تفسیر:

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ تَأْوِيلَهُ»: خداوند متعال در قرآن، منکران را توبیخ میکند که تا تحقّق تهدیدهای او را نبینند، ایمان نخواهند آورد طوریکه میفرماید: آیا آنان جز در انتظار تأویل **آنند؟** یعنی: آیا این کافران تکذیبگر جزعذابی را که در قرآن به آنان وعده داده شده است، انتظار نمی‌کشند، عذابی که سرانجام، کارشان بدان منتهی خواهد شد. قتادة گفته است: تأویله یعنی عاقبت آن. ربیع در تفسیر خویش میفرماید: «پیوسته از تأویل قرآن مسائلی نو به‌میان می‌آید تا آن که روز حساب فرارسد و درآن روز است که تأویل آن به اتمام میرسد». **«روزی که تأویل آن فرارسد»** که همانا روز قیامت است.

مراد از تأویل در این آیه مبارکه، به قرینه‌ی جملات بعد، تحقّق تهدیدها و وعده‌های الهی در مورد مجازات و پاداش در قیامت است.

مفسر مودودی می در تفسیر آیة مبارکه: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ»: می نویسد: به عبارت دیگر این مطلب را اینگونه باید فهمید که کسانی که تفاوت روش درست و نادرست به روشنی برایشان گفته میشود، اما آنان نمی پذیرند و باز کسانی با عمل به راه و روش درست به آنان نشان میدهند که راست روی چه تأثیر و پیامدهای بی شمار مثبتی نسبت به غلط وی بر زندگی آنان به جای گذارده است، اما بازهم آنان پند و اندرز نمی گیرند، پس این بی اعتنایی و برخوردشان بدین معنا است که تنها درصورت رو شدن با مجازات غلط روی، نادرست بودن راه و روش خویش را خواهند فهمید. کسی که به توصیه های پزشک عمل میکند، نه به شفا یافتن مریضان همسان خود در اثر عمل توصیه های طبیب توجهی میکند، تنها در صورت خوابیدن بر بستر مرگ خواهد پذیرفت که روشی که تاکنون در زندگی در پیش گرفته بوده به راستی برای وی مهلک بوده است.

«يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ»: **«روزی که تأویل آن فرارسد»** که همانا روز قیامت است.

باید گفت که: قیامت، روز آگاهی وبیداری است، ناله‌ها، فریاد ها و اعتراف‌ها و آرزوها در قیامت، به جایی نمی رسد. پس باید در دنیا هشدارهای قرآن را جدّی بگیریم.

«يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ»: خسارت بزرگ، همانا فراموش کردن قرآن و قیامت است، **طوریکه میفرماید: کسانیکه آنرا پیش از آن فراموش کرده بودند** یعنی: کسانیکه قرآن را قبل از آن که مصداق وعده‌های آن فرارسد و فرجام مورد بحث در آن، تحقق یابد، ترک کرده بودند؛ و در دنیا به آن عمل نکرده بودند میگویند: «قَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ»: **«میگویند: بی‌شک پیامبران پروردگار ما حق و حقیقت را آورده بودند»** و درستی و صداقت آنها برای ما محقق شد اما به آنها ایمان نیاوردیم و از آنها پیروی نکردیم. بدین‌گونه، در جایی به این حقیقت اقرار و اعتراف میکنند که این اعتراف در آنجا هیچ سودی به حال شان ندارد.

مفسر امام طبری(رح) فرموده است: بدبخت‌ها وقتی با مجازات روبرو میشوند، قسم میخورند که پیامبران رسالت را به درستی و کامل ابلاغ کردند و آنها را نصیحت نمودند، اما وقتی آنها را تصدیق می کنند که بر ایشان سودی ندارد، و سروصدای فراوانشان آنها را از قهر و غضب خدا نجات نمی دهد. (طبری ۴۸۰/۱۲).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فَهَلْ لَنا مِنْ شُفَعاءَ فَيَشْفَعُوا لَنا»: آیا امروز برای ما شفیعی پیدا میشود که مارا از این عذاب نجات بدهد؟ این جمله به معنای تمناست. یعنی: ای کاش برای ما شفاعتگرانی می بود **«تا برای ما شفاعت‌کنند»:** در نزد پروردگار ما تا ما را از عذاب دوزخ معاف گرداند.
«أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنّا نَعْمَلُ»: یا آیا میشود ما به دنیا برگردیم تا به عمل صالح و نیک غیر از گناهان و اعمال زشتی که مرتکب شدیم، بپردازیم.
از فحوای جمله «أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ»: آیه مبارکه برمی‌آید که: کافران، دین و آخرت را جدّی نمی‌گیرند، در لحظاتی که در روز قیامت، متوجّه‌ی خطاء و إشتباهات خود می شوند، آرزوی برگشت به دنیا را می‌کنند، ولی این آرزو های شان، بیهوده است.
طوریکه در (آیة 28 / سورة أنعام) آمده است: «وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ»: آنان اگر هم بازگردند، همان کارها را ادامه می دهند.
خدای متعال در رد آنها گفته است: «قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ(53)»: به‌راستی که به‌خود زیان رساند. یعنی آنان اززندگی وتوانمندی های خود در جهت صلاح و فلاح خویش هیچ بهره‌ای نگرفتند پس زندگی آنان برآنان بلا و محنت گردید، گویی هستی خود را باخته‌اند، همانند تاجری که رأس المال خود را از دست میدهد، **«وگم شد از آنان آنچه افترا میکردند»** یعنی: دروغ باقی هایشان که در دنیا بر میساختند، تباه و نابود شد، یا معبودهایی که در دنیا شریک خدای سبحان قرار میدادند، از نزدشان ناپدید شد و هیچ سودی به آنان نرسانید. سپس خدا دلایل قدرت و یگانگی خود را بیان کرده و میفرماید:

خوانندگان محترم!

در آیات (54 الی 56) در باره ربوبیت و الوهیت، به فریاد خواندن.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴿٥٤﴾

به یقین پروردگار شما الله است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز(شش دوران) آفرید سپس بر عرش قرار گرفت، شب را به روز می پوشاند و روز را به شتاب می طلبد و آفتاب و ماه و ستارگان در فرمان او مسخر هستند. آگاه باشید! که آفرینش و فرمانروایی تنها برای الله است. بزرگوار و نهایت بزرگ و با برکت است الله، (چون او) پروردگار جهانیان است.(۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ربّ»: سرور، فرمانروا، مدبر و اندیشمند و مربی و در اصل به معنای تربیت و به کمال رسانیدن است. «ستة أيام»: شش روز، یوم هم به معنی روز است، هم روزگار، منظور ازشش دوره است که تنها آفریدگار، کم وکیف آنرا میداند. «إستوى»: چیره شد، استیلا یافت، زیر قدرت خود در آورد. «حَثِيثًا»: شتابان، به‌سرعت وبدون فتور وستی.«مُسَخَّرَاتٍ»: خاکساران، متواضعان، فرمانبرداران، رام شده ها. «اخلق»: آفریدن هر چیز از نیستی و به اندازه. «الْأَمْرُ»: تدبیر در امور و دخل و تصرف در آن.
«خلق و امر»: بر جهان هستی دو نظام حاکم است: نظام ذره ای که شکل و مکان ولوازم مادی را اقتضاء میکند ونظام أمر که جهان ذره‌ای را اداره میکند. «خلق»: أحکام جهان هستی. «أمر»: احکام دینی شرعی. «تضرعاً»: فروتنانه، به‌زاری.«خفية»: نهانی. «المعتدين»: تجاوزکاران، ازحد گذرندگان. «خوف»: بیم، طمعا: امید. (فرقان)

تفسیر:

(c) ketabton.com: The Digital Library

در آیه‌ی قبل، بحث از محو شدن هر چیز و هر کس در قیامت بود، جزذات الله متعال، ودراین آیه مبارکه معرّفی پروردگار واقعی است.**طوریکه میفرماید:** «إِنَّ رَبَّكُمُ اللهُ اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیّامٍ»**: همانا پروردگار شما آن الله‌ي است که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید،** به قولی: این روز ها از روزهای دنیا بود. به قولی دیگر: این روز ها از روز های آخرت بود که هر روز آن به اندازه هزار سال دنیاست.

اگر سؤال بعمل آید که: چرا خداوند متعال، جهان را به امر «کن»: باش، نیافرید و آن را در شش دوره بیافرید؟

در جواب باید گفت: اگر پیدایش هستی در یک آن و با لفظ «کُن» می بود، آن سان که شایان است، عظمت و علم و قدرت بی همتای هستی بخش را درک نمیکردیم؛ اما آنگونه که - حکمت او ایجاب نمود - در ادوار مختلف و با برنامه‌ای منظم و بی مانند، این هستی شگفت آور و پهناور، به وجود آمد تا هر چه بیشتر مقام والا و شکوهمند حق را دریابیم. همانطور عظمت و هیمنه‌ی خلقت بشر وقتی بیشتر محسوس است که نوزادی پس از طی دوران تکامل خود در رحم مادر، به دنیا بیاید.

همچنان شیخ قرطبی میفرماید: اگر می‌خواست آن را در یک لحظه خلق میکرد، اما خواست دقت و تحمل را در امور به بندگان بیاموزد. (تفسیر قرطبی ۲۱۹/۷.).

«ثُمَّ اِسْتَوَى عَلَى اَلْعَرْشِ»: بعد از آن خدای تعالی برعرش آنگونه که لایق شأن و عظمت اوست علو و استقرار یافت.

استواء:

عبارت از برتری و إستقرار است و خدای سبحان خود به کیفیت آن داناتر میباشد و ما به آن به گونه‌ای که به جلال و عظمت وی سزاوار است، عقیده داریم.

از ام سلمه در تفسیر آیه مبارکه: «ثُمَّ استَوَى عَلَى العَرشِ»: روایت شده‌است که فرمود: درک کیفیت استوا در حیطه عقل نیست اما استوا مجهول هم نیست، و اقرار به آن ایمان و انکار آن کفر است.

از مالک بن انس(رض) نیز روایت شده است که شخصی از وی پرسید: خدای سبحان و تعالی چگونه برعرش استوا یافت؟ امام مالک گفت: «استوا معلوم است (یعنی در لغت) و کیف (یعنی کیفیت این استوا) مجهول است و ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت می باشد». این است مذهب سلف صالح در این باب.

عرش:

عبارت از تخت جهانداری است که بزرگترین مخلوقات الله متعال می‌باشد. و امام احمد رحمه الله گفته است: اخبار صفات باید بدون تشبیه و تعطیل با آن برخورد شود.نبایدگفت چگونه؟ وچرا؟ ایمان داریم خدا هرطور خود بخواهد برعرش مستقر خواهد شد. حد و نهایتی برایش متصور نیست، صفت و کیفیتی که توصیف کننده بتواند بدان دست یابد و آن را تعریف کند، به گمان نمی‌آید. آیه و خبر را می خوانیم، و به محتوای آنها ایمان می‌آوریم و کیفیت صفات را به علم خدا ارجاع می دهیم. (محاسن التأویل ۲۷۰۶/۷.).

مفسر قرطبی گفته است: هیچ یک از سلف صالح حقیقت استقرار خدا را بر عرش انکار نکرده‌اند، اما کیفیت و چگونگی آن را ندانسته‌اند؛ چرا که حقیقت آن دانسته نمی شود. (تفسیر قرطبی ۲۱۹/۷.).

مفسر مودودی در تفسیر خویش در مورد آیة مبارکه «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» می نویسد: درک و فهم کیفیت دقیق استوی علی العرش (جلوه فرما شدن بر تخت سلطنت خدا برای ما مشکل است. ممکن است که خدای بلند مرتبه پس ازآفرینش عالم هستی جایی رامرکز

(c) ketabton.com: The Digital Library

قلمرو نامحدود خویش قرار داده تجلیات خویش را درآن متمرکز کرده باشد، هم هستی و وجود و نیرو از آنجا بر همه‌ی عالم هستی سرازیر باشد و هم اداره و تدبیر امور عالم هستی از آن جا صورت پذیرد. واین هم ممکن است که مراد از عرش قدرت حاکمیت و فرمانروایی باشد و مراد از جلوه فرما شدن خدا بر آن این باشد که خدای بلند مرتبه پس از آفرینش کاینات زمام امور آن را خود به دست گرفته است.

به هر حال مفهوم دقیق و تفصیلی استوی علی العرش هر چه که باشد، هدف اصلی از ذکر آن در قرآن فهماندن این مطلب است که خدای بلند مرتبه تنها آفریدگار عالم هستی نیست، بلکه اداره کننده‌ی آن نیز می باشد. او پس از آفرینش عالم هستی با آن قطع ارتباط نکرده و عزلت نگزیده است، بلکه تنها اوست که در عمل بر تمام کل وجزء کاینات فرمانروایی میکند. همه‌ی اختیارات پادشاهی و فرمانروایی بالفعل در اختیار او و هر چیز تابع امر او و هر ذره‌ی هستی مطیع فرمان او و سرنوشت همه‌ی مخلوقات همواره وابسته به اراده‌ی اوست. در اصل قرآن در پی قطع ریشه‌ی سوء فهمی است که به سبب آن گاهی انسان دچار شرک شده است وگاهی دچار گمراهی خود مختاری و خود سری. قطع کردن ارتباط عملی خدا با اداره‌ی نظام هستی، به طور قطع این نتیجه را در پی خواهد داشت که انسان یا دیگری را مالک سرنوشت خود بداند و در برابر او سر تعظیم خم کند و یا خودش را مالک سرنوشت خویش بداند و خود مختاری و خود سری اختیار کند. (بنقل از تفهیم القرآن).

کلمه‌ی «ایام» در این جا یا به معنای جمع «یوم» همان بیست و چهار ساعتی است که مردم دنیا از آن مراد می گیرند، یا به معنای دوران زمین شناسی به کار رفته است، چنانکه در (آیه‌ی 47 سوره‌ی حج) ارشاد شده است: «وَ إِنَّ يَوْماً عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» (در حقیقت یک روز نزد پروردگارت باهزار سال ازآن چه میشمارید برابر است.) همچنان در سوره‌ی (معارج آیه‌ی 4) آمده است: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» (فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است، به سوی او بالا می روند.)

«يُغْشِي اَللَّيْلَ اَلنَّهارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثاً» و او تعالی ذاتی است که شب را به عنوان پرده بر روز قرار داد و شب را به گونه‌ای ساخت که طالب روز است.

«وَاَلشَّمْسَ وَاَلْقَمَرَ وَ اَلنُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِأَمْرِهِ» آفتاب و ماه و ستارگان زیر فرمان و قدرت و خواست الله قرار دارند.

«أَلا لَهُ اَلْخَلْقُ وَ اَلْأَمْرُ»تمام کائنات ازآن اومیباشد ودرآن دخل وتصرف کامل دارد. یعنی هم آفرینش به دست الله متعال است، هم اداره و تدبیر آفریده‌ها.

«أمر» عبارت از: فرمانهای تکوینی و احکام تشریعی حق تعالی است.

و از جمله اوامر الله متعال یکی هم سخن او قرآن است که مخلوق نمی باشد.

پاک و منزه است کسی که دارای چنین صنعتی است و بزرگ است آنکه چنین امری دارد و مقدس است کسی که ابداعش چنین است. فضل او وسعت یافت و شامل هر مخلوقی شد و قدرت او هر پدیده‌ای را مقهور خود ساخت وجبروت او بزرگ شد پس او درکمال خودیگانه ودرملکوت خود منزه و در جلال وجمال خود یگانه است و خدایی جز او نیست. (بنقل از تفسیر مسیر)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«تَبارَکَ اللهُ رَبُّ اَلْعالَمِینَ(54)»: عظمت ومجد ازآن اوست وخالق و پروردگار هموست. خداوند سرچشمه‌ی برکات است. نزول برکات، از ربوبیّت خداوند است. تمام هستی در حال تکامل و تحت تربیت الهی است.

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴿٥٥﴾

پروردگار خود را از روي تضرع و در پنهاني بخوانيد (و از تجاوز دست برداريد كه) او متجاوزان را دوست نميدارد.(٥٥)

تفسیر:

«اُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً»: هرگاه پروردگار خویش را دعا می‌کنید این دعا باید توأم با خشوع، فروتنی وخاکساری در نهان و خفا و به دور از هرگونه سر و صدا، ریا و خودنمائی باشد، زیرا مخفی ساختن دعا دلیلی بر اخلاص، ایمان و تجرد است و مایۀ تمرکز قلب و آرامش روان بوده و از دایرۀ حسادت حاسدان و از مزاحمت به دور است و هرگز در دعای خویش از حد، با بالا کردن صدا یا دعا به آنچه مجاز نیست مانند گناهان و قطع صلۀ رحم و از این قبیل تجاوز نکنید.

تَضَرُّعًا:

تضرع: تذلل وخودکم بینی.(زاری وبه زاری).تضرّع وناله دردعا،نشانه‌ی توجّه انسان به‌کمبود ها و نیاز های خود و عامل شکستن غرور و خود خواهی است. زیرا آنکه خود را قوی وغنی بداند، در برابر هیچکس ناله و درخواستی ندارد.

خُفْيَةً:

(به ضم اول، مصدر است به معنی پنهان، خفیه) خواندن خداوند متعال به‌طور پنهان از چشم وگوش مردم است زیرا خواندن حق تعالی بدین شیوه، رگ و ریشه ریا را به‌کلی قطع میکند. احناف با این آیه مبارکه، برخفیه خواندن آمین در نماز استدلال کرده‌اند زیرا در نزد آنان، آمین دعاء است. دعا نوعی عبادت است که عبودیت انسان را نشان میدهد و موجب جلب خیر و دفع ضرر است؛ زیرا دعا سبب نزدیکی بنده به الله است. پس بهتر است که دعا، همراه خشوع، فروتنی ولابه وزاری باشد، تا لطف پروردگار را به خود جلب نماید. (سوره أنبیاءآیه 90). بصورت کل باید گفت که: بهتر است دعا با استمداد از کلمه‌ی «ربّ» و همراه تضرّع و زاری و پنهانی باشد. و مطابق فحوای آیه مبارکه «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً» دعای پنهانی از ریا دور و به اخلاص نزدیکتر است. و دعا وقتی مؤثّر است که خالصانه و همراه با تضرّع باشد.

«إِنَّهُ لا يُحِبُّ اَلْمُعْتَدِينَ (55)»: دعاگویانی که با صدای بلند و عبارات ساخته و آراسته او را می خوانند، تجاوزگر دانسته و آنها را دوست ندارد. دعا نکردن، دعای بی‌تضرّع و دعای ریائی، از نمونه‌های سرکشی و تجاوز است.

الْمُعْتَدِينَ:

عدو، اعتداء: تجاوز. معتد: متجاوز، جمع آن معتدون است.

تجاوز در دعا اینست که: دعا کننده در دعا صدایش را بسیار بلند کند وچیغ بلند بزند، یا در دعایش چیزی را بخواهد که حق وی نیست؛ چون جاودانگی در دنیا، یا دست‌یافتن به آنچه که ذاتاً محال است، یا دستیابی به منازل و مقامات انبیا علیهم السلام درآخرت. چنانکه ازأبو موسی أشعری(رض) روایت شده است که فرمود: مردم صداهایشان را در دعا بلند نمودند پس رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «ای مردم! بر خود آسان بگیرید زیرا شما ذات ناشنوا یا غایبی را نمیخوانید بلکه ذاتی را میخوانید که شنوا و نزدیک است...».

(c) ketabton.com: The Digital Library

عبدالله بن مغفل(رض) از فرزندش شنید که میگوید: «بارخدایا! من از تو میخواهم که چون به بهشت وارد میشوم، به من قصری سپید ببخشی! عبدالله گفت: فرزندم! از الله بهشت را بخواه وبه او از دوزخ پناه ببر و همین قدر کافی است زیرا من از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که در حدیث شریف فرمودند: «گروهی هستند که در دعا و وضو، از حد در می‌گذرند».

وهمچنین حضرت زکریا راهم ستوده ومیگوید:«إذ نادا ربه نداء خفي» (مریم، ۳)وبین دعای نهفته ودعای آشکار هفتاد برابر تفاوت وجود دارد. «إنه لايحب المعتدين» یعنی: ازمرز فرمان‌هایی که درباره دعا یاغیر آن یافته اند، نمیگذرند.

عالم جلیل القدر اسلام عبد الملک بن جریج روایت کرده اند که مراد از اعتدا در این جا بلند کردن صدا به هنگام دعاست و همچنین از او روایت کرده اند که چیغ زدن در دعا ناپسند و مکروه است، اما برخی دیگر گفته اند که مراد ازآن اطناب در دعاست، چنانکه از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند که فرمود: «سيكون قوم يعتدون في الدعاء و حسب المرء أن يقول: اللهم إني أسألك الجنة وما قرب إليها من قول و عمل، و أعوذ بک من النار و ما قرب إليها من قول و عمل/گروهی از مردم هستند که در دعا زیاده روی میکنند و کسی که بخواهد دعا کند، همین او را بس است که بگوید: خدایا، من بهشت را از تو میخواهم و گفتار و کرداری را که مرا به بهشت نزدیک کند و از دوزخ به تو پناه می برم و از گفتار و کرداری که مرا به آن نزدیک میکند.» آنگاه این آیه را قرائت کرد: «انه لايحب المعتدين.».

علامه آلوسی دربارۀی آیۀی «اُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً»، از حسن بصری آورده است که مسلمانان در دعا کردن تلاش می‌کردند طوری دعا کنند که صدایشان به گوش نیاید. دعای آنان جز راز و نیاز و نجوا و زمزمه‌ای که در بین خود و خدایشان صورت میگرفت چیز دیگری نبود؛ چون الله متعال میفرماید: با تضرع وزاری ودرنهان الله را بخوانید، وخدا یکی از بندگان صالح خود را یادآور شده وفرمود: «إِذْ نادى رَبَّهُ نِداءً خَفِيًّا». سپس گفته است: آداب زیادی را برای دعا یادآور شده‌اند، ازجمله: این که طهارت داشته باشد، رو به قبله باشد، قلبش از مشغولیات فارغ باشد، آغاز و ختمش با درود بر پیامبر صلّی الله علیه وسلم باشد، هنگام دعا دست‌ها را به طرف آسمان بلند کند، مسلمانان را در آن شرکت دهد و اوقات اجابت را برای دعا خواندن انتخاب کند، مانند ثلث آخر شب و وقت افطار روزه‌دار و ایام جمعه و غیره. (روح المعانی ۱۳۹/۸.).

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴿۵۶﴾

و در زمین فساد مکنید بعد از آنکه اصلاح شده است، و او را با بیم و امید بخوانید، زیرا رحمت خدا به نیکوکاران قریب است.(۵۶)

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات گذشته، طریق خواستن حاجات از الله متعال توضیح شد؛ در این آیه مبارکه، رعایت حقوق خالق و مخلوق رابطه‌ی انسان با مردم، تعلیم میشود؛ یعنی، مادام که در دنیا معاملات در حال اصلاح باشد شما در آن اختلال میفگنید، طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «وَلا تُفْسِدُوا فِي اَلْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها» بعداز اینکه الله تعالی به وسیله‌ی بعثت پیامبران علیهم السلام و نازل کردن کتب و تبیین قوانین و احکام، زمین را به صلاح آورد و بعد از آن که مؤمن یا کافری آنرا آبادان کرد، درآن فساد نکنید؛ با کشتن مردم و ویران ساختن منازلشان و قطع درختانشان و

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسدود ساختن انهارشان. و ازجمله فساد در زمین: کفر به خدای سبحان و تعالی، افتادن در معاصی وی و لغو کردن قوانین و شرایع وی بعد از برقرار شدن آنهاست.

درتفسیر تفهیم قرآن درموردآیه مبارکه:«وَلَاتُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» (در زمین فساد برپا نکنید) شرح شده است: یعنی نظم زمین را به هم نزنید. بیرون آمدن انسان از بندگی خدا و بندگی نفس خویش و یادیگری را اختیار کردن و هدایت خدا را ترک گفتن و نظام اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی خود را بر اصول و قوانینی بنا کردن که برگرفته از هدایت و راهنمایی دیگری به جزالله متعال باشند، فساد بنیادینی است که خرابی‌ها وبی نظمی‌های بی شماری در نظام زمین پدید می آورد و هدف قرآن جلوگیری از همین فساد است.

قرآن عظیم الشأن به این حقیقت نیز اشاره دارد که در نظام زمین اصل فساد نیست که صلاح بر آن عارض شده باشد، بلکه اصل صلاح است و در اثر جهالت و سرکشی و سرپیچی انسان است که فساد بر آن عارض میشود. به عبارت دیگر زندگی بشر برزمین با جهالت، توحش، شرک، طغیان، سرپیچی و فساد اخلاقی آغاز نشده است که بعدها برای رفع این نابسامانی‌ها به تدریج اصلاحاتی صورت گرفته باشد، بلکه در حقیقت زندگی بشر با صلاح آغاز شده است و بعدها انسان های غلط کار باحماقت ها و نادانی ها و شرارت های خود این صلاح را به فساد تبدیل کرده اند. برای رفع همین فسادها. و اصلاح مجدد نظام زندگی، پروردگار باعظمت پیامبران خود را میفرستاده است وآنان در هر زمانی همین دعوت را به بشر عرضه کرده اند، که از برپا کردن فساد در نظامی که بر صلاح برپا شده است اجتناب فرماید.

«وَأُدْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً»: وخدای را به گونه‌ای بخوانید که شما از عذاب او می‌ترسید و در ثواب او طمع دارید، یعنی با خوف و رجا در عبادت الله متعال مشغول باشید؛ نه از رحمت وی ناامید شوید، و نه از عذاب وی درامان و مطمئن بوده به گناه جرأت کنید.

ابن کثیر در تفسیر آن میگوید: «بیم از فرجام فلاکت بار عذاب باری تعالی و امید به ثواب خجسته و فرخنده وی».

«إِنَّ رَحْمَتَ الله قَرِيبٌ مِنَ اَلْمُحْسِنِينَ(56)»: **هرآینه** رحمت، عفو وکرم او به کسانی نزدیک است که عمل نیکوتر انجام دهند و نیّت خود را خالص بگردانند و از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی کنند و در رهنمایی‌های قرآن هدایت شوند. از این‌رو بر بنده لازم است تا همواره در بین خوف و رجا باشد، هم در شدّت و هم در رخا و اینکه عبادت و دعا را مخصوص پروردگار خود بگرداند. این اعتدال را خداوند متعال، «احسان» نامیده است. احسان، زمینه‌ساز دریافت رحمت الهی است و بدون آن، انتظار رحمت بی‌جاست.

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات (57 الی 58) در مورد نعمتی های متعددی الله متعال که بر بندگانش ارزانی فرموده؛ از جمله باریدن برف و باران و روییدن گل و گیاه و درختان، دلیل زنده شدن انسان در جهان آخرت، بحث بعمل آمده است.

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴿٥٧﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

و او (الله) همان ذاتی است که بادها را مژده دهنده پیشاپیش رحمت خود (پیش ازباران) میفرستد، تا آنکه چون ابرگران را بردارد، (پس) آن را به سوی زمین مرده (خشک) روان می‌کنیم، باز (به وسیلۀ آن) آب را می‌بارانیم، باز از آن از هر قسم میوه بیرون می‌کنیم، این گونه مرده‌ها را (زنده نموده) بیرون می‌کنیم. (این قیاس برای این است) تا شما پند گیرید.(۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرِّيَاحَ»: جمع ریح، باد تند وتوفانی سخت وسریع، اگر به شکل جمع (ریاح) بیاید، به معنای خیر است آن گونه که در آیه‌ی متبرکه آمده و اگر به شکل مفرد بیاید به معنای شر خواهد بود و(قمر/19) یا در روایت است که میفرماید: «اللهم اجعلها رياحاً ولا تجعلها ريحاً»: بارالها! آن را بادها[ی پرخیر و برکت] بگردان، آن را باد [زیان آور] مگردان. «بُشْرًا»: مخفف بشر، جمع بشیر، بشارت دهندگان. «أَقَلَّتْ»: برداشت. «سَحَابًا»: جمع سحابه، ابرها. «ثِقَالًا»: جمع ثقیله، سنگین، پر از آب. «سُقْنَاهُ»: آنرا گرداندیم، راندیم. «بَلَدٍ مَيِّتٍ»: سرزمین مرده و بی آب و علف. «الْمَوْتَى»: مردگان. (فرقان)

تفسیر:

در آیات گذشته با «اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ»: تصرفات الهی(ج) در امور فلکی، ماه، آفتاب و غیره بیان گرفته شد؛ و ضمنا، بندگان را محض هدایت مناسب داده شده؛ اکنون بعضی تصرّفات وی در سفلیّات و کاینات الجوّ ذکر میشود، تاهمگان بدانند که حکومت آسمانها و زمین و هرچه در میان آنهاست، خاص در قبضه قدرت ربّ العالمین است. و زش بادها؛ نزول باران؛ آفرینش اقسام ریاحین و اثمار؛ پدید آمدن زرع و نبات بر وفق استعداد هر زمین؛ این همه نشان قدرت کامله و حکمت بالغه پروردگار باعظمت است.

«وَهُوَ اَلَّذِي يُرْسِلُ اَلرِّياحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ»: واوذاتی است که بادهای حامل خیر وفلاح از قبیل باران پی در پی، روزی سهل و آسان و آب زلال را میفرستد یعنی باد را پیام‌آور و مژده دهنده‌ی باران می فرستد.

در البحر آمده است: معنی بین یدی رحمته، یعنی در پیش پای نعمتش باران را که با قدرت‌ترین و بزرگترین نعمت‌ها است و بهترین اثر را بر زندگی انسان دارد، نازل می‌کند. (نزول باران مقدمه‌ی برخورداری از نعمت‌های خداست) (البحر ۳۱۷/۴.).

«حَتّى إِذا أَقَلَّتْ سَحاباً ثِقالاً»: تا آنگاه که ابر های گرانبار را بردارند،یعنی: تا آنگاه که چون بادها ابرهایی راکه با محموله آب خود گرانبارند، حمل کنند، «أَقَلَّتْ» به معنی، یعنی به آسانی حمل کردن، و این نشان دهنده‌ی آن است که بادها به قدری قوی هستند که ابرهای پر آب و سنگین را به آسانی جابه جا می کنند.

«سُقْناهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ»: و به اذن الهی و مشیت او با این آب انواع و اقسام درختان و گل‌های شگفت انگیز بیرون می شوند.

یعنی آن گونه که آب به زمین حیات می دهد و دوباره جان تازه می گیرد؛ انسانها هم پس از مرگ زنده خواهند شد.

فَأَنْزَلْنا بِهِ اَلْماءَ فَأَخْرَجْنا بِهِ مِنْ كُلِّ اَلثَّمَراتِ: آب را در آن سرزمین مرده و خشکیده فرود آوردیم، و به وسیله‌ی همان آب انواع ثمر و میوه را از زمین بیرون آوردیم.

«كَذلِكَ نُخْرِجُ اَلْمَوْتى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (57)»: و همانگونه که خداوند متعال با این آب انواع سبزه‌ها و میوجات را بیرون میکند به همان‌سان مردگان را از قبرها به منظور حشر و نشر بیرون میکند. این مثال برای آن است تا شما با مشاهدۀ این منظر به یاد قدرت خداوند

(c) ketabton.com: The Digital Library

متعال در زنده کردن بعد از مرگ بیفتید و این دو منظر را با نظر، عبرت، تدبر و بینش مقایسه کنید. پس خداوند حکیم در قدرت خویش بزرگ و در تقدیر و امر خویش تواناست.
در ضمن قابل یادآوري است که: مرگ، به معنای فنا و نیستی نیست، بلکه تغییر حالت است، همان گونه که زمین مرده، به معنای زمین معدوم و نابود شده نیست.
ابن کثیر در تفسیر خویش می نویسد: چنین معنی و مفهومی در قرآن زیاد آمده است، الله متعال برای روز قیامت به احیای زمین بعد از خشکیدن آن مثل می‌زند، از این رو گفته است: باشد که متذکر شوید. (مختصر ابن کثیر ۲۷/۲).
حضرت ابن عباس(رض) میفرماید: این آیه، مثلی است که خداوند در مورد مؤمن و کافر گفته است. مؤمن واقعی همچون زمینی پرخیر و برکت و حاصل خیز است و کافر به زمین خشک و شوره زار می ماند، که آیه‌ی بعد به تبیین آن می پردازد.

وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ﴿۵۸﴾

و زمین پاک است که گیاهش به حکم پروردگارش بیرون می آید، و زمینی که ناپاک است، جز گیاهی اندک و بی فایده از آن بیرون نمی آید؛ این گونه نشانه ها را برای مردمی که شکرگزاری میکنند [به صورت های گوناگون] بیان می کنیم.(۵۸)

تفسیر:

«وَٱلْبَلَدُ ٱلطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ»: در زمین که دارای خاک خوب و قابل کشت و نما باشد به اذن الهی کِشت خود را نیکو، کامل و زیبا می دهد، این برای مؤمنی که موعظه را می‌شنود و از آن سود می برد، مثل و نمونه می‌باشد.
در زمین که دارای خاک خوب و قابل کشت و نما باشد به اذن الهی کِشت خود را نیکو، کامل و زیبا میدهد، باید گفت که: تنها نزول رحمت برای سعادت کافی نیست، قابلیّت و ظرفیّت محل هم لازم است.
«وَٱلَّذِی خَبُثَ لایَخْرُجُ إِلاّ نَکِداً»: ولی زمینی که دارای خاک بد و فاسد باشد، زمین نامرغوب و غیر حاصلخیز، مانند زمین شوره زار و نمکین، سبزۀ او به سختی و مشقت بیرون می شود و نه زیبائی دارد و نه شادابی و نمائی. این مثل برای کافری گفته میشود که از نصایح پند نمی‌گیرد و بهره‌مند نمی شود.
کلمه‌ی «نَکد»، به معنای چیزی است که در آن خیری نباشد، «نبات نَکد»، به معنای گیاه کم و بی‌فایده می باشد.
این مثل حالت قلب‌های مؤمن را بیان می‌کند که هدایت الله متعال را پذیرفته وازپیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی نموده و از حکمت و ذکر بهره و نفع برده است وحالت کسانیکه ازهدایت روی‌گردانیدند ورسالت و پیامبری را نپذیرفته و به نوری که محمد صلی الله علیه وسلم بر آن مبعوث شده ایمان نیاوردند.
حضرت ابن عباس(رض) فرموده است: این مثلی است که خدا آن را برای مؤمن و کافر زده است، مؤمن پاک و نیک است و عملش نیز پاک و خوب است و مانند زمین خوب، محصول خوب میدهد، و کافر ناپاک و عملش بد است و مانند زمین سنگلاخ و شوره زار بی فایده است. (طبری ۴۹۷/۱۲.).
از ابی‌موسی اشعری(رض) روایت شده‌است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «مثل آنچه که حق تعالی مرا بر آن از هدایت و علم برانگیخته است؛ همانند بارانی بسیار است که بر

(c) ketabton.com: The Digital Library

زمینی فرود آید پس بخشی از آن زمین، پاک وحاصلخیز است که آب را می‌پذیرد و علف و سبزه فراوان می‌رویاند و بخشی از آن خشک و سخت است که آب را بر بستر خود نگهمیدارد والله متعال مردم را ازآبش نفع میرساند که ازآن نوشیده و حیوانات خود را سیراب میکنند و با آن کشت و زرع مینمایند. اما بخش دیگری ازآن زمین، بیابانی هموار است که نه آبی را بر بستر خود نگهمیدارد و نه گیاهی را می‌رویاند. پس این است مثل کسی‌که در دین خداوند متعال آگاهی کسب نموده و بنابراین، آنچه که الله متعال مرا بر آن برانگیخته، به وی نفع بخشیده است از این رو، هم خود آن را دریافته و هم آن را به دیگران تعلیم داده‌است. همچنان این است مثل کسانی که هدایت و علم الهی که برای ابلاغ آن برانگیخته شده‌ام، به آنان رسیده اما در برابر آن سری بلند نکرده و آن را نپذیرفته‌اند».

«بِإِذْنِ رَبِّهِ» گرچه نظام طبیعت، بر قوانین خاص خود استوار است؛ امّا همه چیز زیر نظر و با اراده و اذن پروردگار صورت می‌پذیرد.

«كَذَلِكَ نُصَرِّفُ ٱلْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ (58)»: خدای تعالی برای قومی که ارادۀ استفاده و انتفاع را دارند حجت ها و دلائل را بیان میکند و مثل می زند و داستان ارائه مینماید شاید که آن ها خدای را بر نعمت هایش شکر کنند و از او بترسند و به او امید داشته باشند.

از آن جهت سپاسگزاران را مخصوصاً یادآور شده است که آنان از شنیدن قرآن بهره می گیرند.

مفسر آلوسی گفته است: یعنی مانند این مثل نو و بدیع، آیات دال بر قدرت فراوان خود می‌آوریم و برای آنان که نعمت‌های خدا را سپاسگزارند، آن را تکرار مي کنیم و سپاسگزاری در برابر نعمت‌های خدا به وسیله‌ی اندیشیدن و پندگیری صورت پذیر است. (روح المعانی ۱۴۸/۸.).

خوانندگان گرامی!

پس از بیان دلایل وحدانیت الله متعال، اینک نوبت بحث این سوره به سرگذشت مختصر برخی از پیامبران است تا موجب دلداری پیامبر خاتم محمد صلی الله علیه وسلم، در برابر اذیت و آزار مشرکان باشد.

باید متذکر شد که از شواهد تاریخی این امر به وضاحت به ملاحظه میرسد که: پس از بعثت هر پیامبری، بشریت به دو بخش تقسیم شده است. یک بخش طیب که از فیض نبوت بهترین رشد را داشته و خوب برگ و بار آورده است، وبخش دیگری آن همان بخش خبیث است که به محض نمودارشدن معیار، تمام عدوت، دشمنی، و حسد خودرا ظاهر کرده و در آخر همان گونه جدا شده و دور انداخته شده است که زرگر طلا و نقره را صیقل و مواد فضوله آنرا جدا کرده دور می اندازد.

طوریکه ملاحظه نمودیم در اوایل این سوره، بحث از آدم علیهم السلام بعمل آمد اینک در آیات متبرکه (59 الی 64) قصه‌ی نوح علیه السلام به بیان گرفته میشود:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴿٥٩﴾

به یقین، نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس به آنان گفت: ای قوم من! الله را عبادت کنید، که شما را هیچ معبودی برحق غیر از او نیست، یقیناً من بر شما از عذاب روز سخت و بزرگ می ترسم.(۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا لَكُمْ»: شما را چه شده است؟ «يَوْم عَظِيم»: روز بزرگ، روز قیامت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

«لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلى قَوْمِهِ»: ما نوح علیه السلام را که اولین پیامبر است به سوی قومش با توحید و یکتاپرستی فرستادیم.

باید گفت: نوح علیه السلام از جمله پیشوای پیامبران؛ چون عمرش از همه بیشتر بوده و بعد از إدریس أولین پیامبر اعزامی از جانب الله متعال است و هیچ پیامبری بمثابۀ نوح أذیت و آزار ندیده است. (تفاصیل در کتاب نبوت و پیامبران، تألیف: شیخ صابونی).

نُوحاً:

اولین پیغمبر از پیغمبران اولوا العزم و صاحبان شریعت است. نام مبارکش چهل و سه بار در قرآن آمده وبا «سَلامٌ عَلى نُوحٍ فِي الْعالَمِينَ» (سوره صافات آیه 74) مفتخر شده و ازپیشوایان بزرگ توحید است که با یك تلاش عجیب نهصد و پنجاه سال در راه توحید زحمت کشید. «أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عاماً» (عنکبوت، 14.). آنها نه تنها ایمان نیاوردند، بلکه از آن حضرت دوری کرده، «فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعائِي إِلَّا فِراراً» (نوح، 6.) و او را مورد آزار و شکنجه قرار میدادند. به قدری میزدند که بیهوش بر زمین می‌أُفتاد؛ امّا هنگامی که به هوش می آمد میگفت: «اللّهم اهدِ قومی فانّهم لایعلمون» خدایا! قوم مرا هدایت کن که آنان جاهل أند.

نوح علیه السلام در سرزمین عراق زندگی بسر می برد او اولین فرستاده خداوند متعال بەسوی بشر بعد از آدم علیه السلام است.

برخی از مفسران گفته اند که حضرت نوح علیه السلام در پنجاه سالگی به پیامبری برانگیخته شد و او در آن زمان نجار بود و نامش نیز نوح بن لمك بن متوشلخ بن أخنوخ؛ و أخنوخ نام حضرت ادریس پیامبر علیه السلام بود. (بنقل از تفسیر کابلی).

فَقالَ يا قَوْمِ أُعْبُدُوا الله ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ: با اینکه رسالت نوح علیه السلام جهانی بود، ابتدا از قوم خود شروع کرد. وقوم خویش را به سوی عبادت الله و یکتاپرستی و شریک نیاوردن به الله متعال دعوت وفراخواند، زیرا برای آنها خدایی جز خدای یگانه نیست چنانچه آنها خالقی جز اوتعالی ندارند، پس کسیکه می‌آفریند براینکه عبادت شود اولی است وآنکه روزی میدهد و تدبیر و تصرف مینماید اولی است که به یکتائی خوانده شود. دعوت به توحید و خداپرستی، سرآغاز دعوت انبیا و ازمشترکات همه‌ی ادیان الهی بشمار می‌اید. خداشناسی و ایمان به الله، از همان إبتدا و در طول تأریخ بوده است. حضرت نوح که قبل از حضرت إبراهیم، موسی وعیسی علیهم السلام بود، به مردم گفت: خدا راعبادت کنید، که این بیانگر شناخت آنان نسبت به خداوند است.

«إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ(59)»: سپس آنها را از عذاب قیامت و ذلّت آن روز اگر ایمان نیاورند و توحید را رعایت نکنند برحذر داشت و این است نصیحت در دعوت. واقعاً أنبیاء، دلسوزان واقعی بشرند.

ملاحظه میشود که: نوح علیه السلام پرچم دعوت خویش را بر مبنای توحید و پرستش حق تعالی برافراشت و از قومش خواست تا به سوی آیین توحید بازگردند، همان آیینی که آدم علیه السلام و نسل‌های بعد از وی بر آن بوده‌اند.

نوح علیه السلام در خطاب به قوم گفت: **«هرآینه من بر شما از عقوبت روزی بزرگ بیمناکم»** یعنی: اگر خدای سبحان را نپرستید، بر شما از عذاب روز قیامت، یا عذاب روز طوفان بیمناکم. قوم نوح علیهم السلام بتانی را برای پرستش برگزیده بودند که خداوند متعال در سوره «نوح» به ذکر آنها پرداخته است و نام‌های آنها: ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر بود است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

داستان بر إفتخار وآموزشی نوح علیه السلام با تمام تفصیل آن در سوره‌های أعراف،هود،مؤمنون، شعرا، قمر ونوح بعمل آمده است وشغل وی نجاری بود.
ابن‌کثیر در مورد فاصله زمانی بین آدم علیهم السلام ونوح میفرماید: «میان آدم و نوح علیهما السلام ده قرن فاصله بود، که در طول این ده قرن، مردم همه بر دین اسلام و توحید پایدار بودند و در عصر نوح بود که شِرک و إنحراف پدیدار شد».
مُحَدِث کبیر جهان إسلام إمام ترمذی و سایر محدثین میفرمایند که: تمام خلق هماکنون از نسل نوح علیه السلام هستند. برخی از مفسران بدین باور أند که: إدریس علیه السلام قبل از نوح علیه السلام زندگی بسر می برد.

توضیح مختصری برزندگی نوح علیه السلام:

نوح علیه السلام از سلالەی خاندان ادریس و ادریس از سلسلەی خاندان شیث پسر آدم است.
نوح علیه السلام اولین پیامبری است که با بت پرستان که به تازگی راه توحید را از دست داده بودند، مبارزه وجهاد کرد، ازدواج دختران، خواهران، عمه ها و خاله ها را تحریم نمود. (سوره آل‌عمران آیه 33)
پس از توفان، شصت سال یا به قول مفسرآلوسی دوصدو شصت سال زنده بود و در آن مدت، مردم، در سرزمین پراکنده شدند و همچون دورانهای پیشین به کار دهقانی، باغداری و صنعت های گوناگون پرداختند.

مختصری برعوامل بت پرستی:

پیش از نوح، جمعی صالح و نیکوکار، که سالهای طولانی در جامعه با مردم زندگی بسر بردند وفات یافتند، مردم، برسر قبرآنان، مساجد وبارگاه‌ها ساختند و به دستور شیطان، تصویرشان را کشیدند و هر روز به دیدارشان میشتافتند. پس از مدتی از تصویر گذشتند و مجسمەی آن مردان خداپرست را ساختند و در أماکن عمومی نصب کردند؛ أما هنوز مردم خدا پرست بودند و - به زعم خود - برای إحترام آنان به چنین رفتاری دست زده بودند. مدتی دیگر سپری شد وآن جمع پیشین، همگی از دنیا رفتند و کار بر بازماندگانشان مشتبه گشت و مجسمه به بت تبدیل شد و این نسل، قدمی فراتر نهادند، به سوی سیاه بختی پیش رفتند و در برابر بتهایی که خود ساخته و برایشان، بارگاه پرداخته بودند، به سجده در افتادند و نیازهای خود را از آنها میطلبیدند و برایشان قربانی میکردند. به این ترتیب، بتها برای آن مردم گم کرده راه به خدایانی تبدیل شدند، مورد پرستش قرار گرفتند و سرانجام نام آن چند نفر صالح را برای بتهایشان برگزیدند. (ود، سواع، یغوث، یعوق، نسر) (تسیر نوح آیه 23).
چون اوضاع عقیدتی مردم نابسامان شد و بت پرستی در زمین خود را نشان داد، خداوند، نوح را برای راهنمایی آنان فرستاد، تا مردم را از بت پرستی منع نماید. نوح نهصدوپنجاه سال در راه اصلاح قوم جد وجهد کرد، از اینکه کوشش‌های اش به نتیجه نرسید، ناامید شد و الله متعال چاره خواست، پروردگار باعظمت دستور فرمود؛ کشتی ای بسازد. وقتی قومش از کنار وی میگذشتند، و نوح را میدید که مصروف کشتی سازی است، به شیوه های آزار دهنده، مسخره‌اش میکردند. وقتی کشتی را ساخت، الله متعال وحی کرد: مؤمنان قبیله و خانواده‌ات را بردار و از هر حیوان و پرنده ای نیز جفتی (نر و ماده ای) را با خود بر؛ چون توفان فراگیر است.
علما ودانشمندان در مورد فراگیر شدن توفان، به دو دسته تقسیم گردیده اند: گروه اول میگویند: به دلیل بقایای جانداران آبی در قلەی کوه‌ها، توفان، جهانگیر بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دسته‌ی دوم از علماء بدین باور اند که: طوفان جهانگیر نبود، بلکه در «شرق الاوسط» و در حوالی آن جا که نوح و قومش سکونت داشتند روی داد.

خوانندگان محترم!

وقتی فطرت و سرشت انسان در فساد و تباهی گم شود، دیگر توان تفکر و اندیشه را ازدست میدهد، به تحقیق نمی پردازد، پند نمی پذیرد و بیم و هشدار در آن اثر نمی کند. این بود که سرانجام، آن قوم در جواب آن همه دلسوزی و مهربانی های پیامبرشان که بیان شد و توفان شرک و فساد موجب توفان آب روان گشت و همه‌ی بت پرستان قوم نابود شدند.

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴿٦٠﴾

أشراف و سران قومش گفتند: مسلماً ما تو را در گمراهی آشکار میبینیم!(٦٠)

تفسیر:

«قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ» «ملأ از قوم نوح گفتند» «بی‌گمان ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم» در دعوتت به سوی پرستش خداوند یگانه.

«الْمَلَأُ»: ملأ: کسی یاکسانیکه جاه و مقام ظاهری وجلوه های مادی آنان، چشمها را از حیرت پر میکند. این خودکامگان، ظاهری آراسته و باطنی آلوده دارند. نوح علیهم السلام درمقابل اهانت وبی‌ادبی آنان، به‌آرامی جواب میداد.

مخالفان انبیا همیشه، گروهی از اشراف و سردمداران بوده‌اند که زرق و برق ثروت وقدرت آنان، چشم مردم راپر میکرده است. طوریکه اشراف و بزرگان قوم به نوح علیه السلام گفتند: ای نوح! ما تو را در خطاء و إشتباهی واضح و در إنحراف از حق می بینیم. این سخن را به علت سفاهت و گمراهیی که مرتکب شدند گفتند.

مفسر ابو حیان مینویسد: جز أشراف و بزرگان، هیچکس او را جواب نداد، و آنها عبارت بودند ازافرادی که درنافرمانی از پیامبران با هم تبانی کرده بودند؛ چون عقل وخردشان در امور دنیا وطلب ریاست فرو رفته بود. (البحر ٣٢٠/٤.) و حال تبهکاران چنین است که نیکان را در گمراهی می بینند.

«إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»: بدتر از ایمان نیاوردن، گمراه دانستن أنبیاست. واقعاً! وقتی فطرت انسان مسخ شود، راهنمای واقعی را گمراه می پندارد. در جهان امروزی ما هم هستند گروهی که خود را به اصطلاح روشنفکر وذی ثقافت بحساب می آورند، در مقابل آنان رهروان و پیروران پیامبر صلی الله علیه وسلم را مرتجع و ساده لوح می پندارند.

ولی باید یادآور شد: اشخاصیکه مصروف پدید آوردن نظام توحیدی و براندازی نظام شرك است، باید انتظار هرگونه تهمت و توهین ها را داشته باشند. این اتهامات چیزی جدید در مبارزه شان نیست.

قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿٦١﴾

گفت: ای قوم من! هیچگونه گمراهی و انحرافی در من نیست، و لیکن من پیغام رسان از جانب پروردگار عالمیان هستم.(٦١)

«قَالَ يا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلالَةٌ وَ لكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ اَلْعالَمِينَ(61)»: توجه بفرماید در آیه مبارکه: ترکیب «لست فی ضلال مبین» را نیاورده است بلکه در غایت حسن گفته است: «لَيْسَ بِي ضَلالَةٌ» تا هرگونه گمراهی را از خود نفی کند. و این بیان از نفی گمراهی

(c) ketabton.com: The Digital Library

بلیغتر است؛ چون حتی یک مورد گمراهی از او مشاهده نشده است. صاحب تفسیر بحر این را گفته است.

نوح علیه السلام جواب قوم را داد وگفت: ای قوم! من به قدر يك ذرّه گمراه نیستم شما گمراهید که پیغمبر الهی را نمي شناسید؛ پیغمبری که به انتهای فصاحت پیغام خداوند متعال را به شما میرساند؛ خیر شما را می خواهد، و به شما پند عمده مي دهد، من از جانب پروردگار به عنوان مالک امور و ناظر مصلحت شما آمده‌ام. من برهدایتم و نزد من رسالتی از سوی پروردگارم است و خداوند متعال من را برگزیده تا شما را هشدار دهم و نصیحت کنم و بعد از اینکه خداوند متعال من را به عبادت و طاعت خود توفیق داده گمراه نمی باشم. او پروردگار عالمیان است که ما را به نعمت خود تربیه نموده و آفریده و روزی داده است.

«لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ»: در مقابل توهین های جاهلان، باید صبور باشیم. ملاحظه میداریم که: اوّلین پیامبر اولواالعزم، در برابر إتهام گمراهی، با چنان نرم‌ترین شیوه و طریقه برخورد میکند.

آن چه در میان نوح(ع) و قومش اتفاق افتاده بود، به عینه همان وقایع در میان محمد صلی الله علیه وسلم و قومش درمکه اتفاق می افتاد. پیام محمد صلی الله علیه وسلم همان پیام نوح علیه السلام بود وشبهاتی که سران مکه درباره‌ی پیامبری محمد صلی الله علیه وسلم مطرح میکردند نیز همان شبهاتی بود که هزاران سال پیش قوم نوح آن را بهانه قرار داده بودند و جواب محمد صلی الله علیه وسلم به این شبهات نیز همان جواب نوح علیهم السلام به شبهات قومش بود. سپس در ادامه آن چه به صورت سلسله وار درباره‌ی آن چه میان پیامبران دیگر و قومشان گذشته است می آید، در آنها نیز همین امر نشان داده شده است که رفتار و برخورد هر قومی با رفتار و برخورد مردم مکه و سخنان ودعوت هرپیامبری باسخنان و دعوت محمد صلی الله علیه وسلم به عینه یکی بوده است. قرآن بابیان این داستان‌ها در اصل در پی فهماندن این مطلب به مخاطبانش است که گمراهی و انحراف انسانها در هر زمان و مکانی از حیث ریشه و اساس یکی بوده است و هم چنین دعوت و فراخوان پیامبران فرستاده شده از سوی الله متعال نیز در هر زمان و مکان یکسان بوده است و به طور دقیق به همین صورت سرانجام کسانی که از دعوت پیامبران روی گردانیده اند و برگمراهی خویش پای فشاری دارند، همواره یکسان بوده است و یکسان خواهد بود.

أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴿٦٢﴾

پیام های پروردگارم را به شما میرسانم، و شما را نصیحت می‌کنم (پند و اندرز می دهم)، و از سوی خدا حقایقی را می دانم که شما نمی دانید.(٦٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رِسَالَاتِ»: جمع رسالت، آنچه پیامبران می آورند، نامه ها، پیامها. «أنصح»: پند می دهم، اراده‌ی خیر دارم. به سخنانی که از روی خلوص نیّت و خیرخواهی گفته شود، «نُصح» گویند و به عسل خالص هم «ناصح العسل» گفته می شود.

تفسیر:

«أُبَلِّغُكُمْ رِسالاتِ رَبِّی وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللهِ ما لاتَعْلَمُونَ(62)»: من چیزی را ابلاغ می‌کنم که خدا به وسیله‌ی من آن را فرستاده است. وظیفۀ من این است که به شما تبلیغ و نصیحت کنم و آیات و نشانه‌های الهی را بیان نمایم و شما را به سوی راه راست رهنمایی

(c) ketabton.com: The Digital Library

کنم و از شرک و عبادت طاغوت برحذر دارم، قصد و هدفم خیر وصلاح شماست. واقعاً مربّی و مبلغ، هم باید خیرخواه و دلسوز باشد و هم برخوردار از علم و آگاهی کافی. در ضمن با تمام وضاحت در یافتیم که: دلسوزی و خیرخواهی پیامبر، در جهت منافع مردم است، نه منافع شخصی.

«وَأَعْلَمُ مِنَ اللهِ ما لاتَعْلَمُونَ»: منظور آن است که من در بارۀ صفات و احوال الهی چیزهایی میدانم که شما نمیدانید، یعنی: در باره قدرت آشکار الله متعال و این که دشمنانش را با چه شدتی مورد بازخواست قرار می دهد ومجازات الله هرگز از گناهکاران برگردانده نمی شود.

برخی از مفسران گفته اند که آنان از سرنوشت اقوام پیش از خود اطلاعی نداشتند و نمی دانستند که چه بلایی بر سر آنان آمده است و از قضایایی که خداوند متعال به حضرت نوح علیه السلام وحی کرده بود آگاهی نداشتند. همچنین مراد از آن میتواند این باشد که من از سوی الله متعال چیزهایی میدانم که شما نمی دانید، زیرا من این علم و آگاهی را با وحی دریافت داشته ام.

واقعیت امراینست که: انبیا علیهم السلام از جانب الله، از علوم و آگاهی‌هایی برخوردارند که دست بشر به آنها نمی رسد.

ابن کثیر فرموده است: وضع فرستاده باید چنین باشد. مبلغ و فصیح و بلیغ و اندرزگو و دانا به الله باشد. در این صفات هیچ یک از مخلوقات خدا به پای او نمی رسد. (مختصر ابن کثیر ۲۸/۲).

أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴿٦٣﴾

آیا تعجب کرده اید که پند آگاه کننده پروردگارتان به وسیله مردي از میان شما به شما برسد تا (از عواقب اعمال خلاف) بترساند، و (در پرتو این دستور) پرهیزگاري پیشه کنید شاید مشمول رحمت (الهي) گردید.(۶۳)

آیا این امر را دور پنداشتید، یا: تکذیب کردید، یا: انکار ورزیدید و تعجب کردید که از جانب الله متعال به شما وحی و نشانه‌هایی نازل شود که شما را به راه برابر رهنمایی کند؟ اینها بر بشری از میان خود شما نازل شده تا شما را از عذاب شدید و دردناک در صورت هدایت ناشدن بیم دهد و به امید اینکه از وحی پیروی کنید و تقوای الهی را با انجام اوامر و اجتناب نواهی او رعایت کنید وهرگاه چنین کنید الله متعال شما را مشمول رحمت عمومی و خصوصی خود می سازد و از شما راضی می شود و گناهان‌تان را مغفرت می‌نماید.

«أَوَ عَجِبْتُمْ»: قوم نوح می گفتند: چرا او پیامبر باشد و به او وحی برسد و به ما نرسد؟ او که همانند ماست و با ما تفاوتی ندارد!

حکمت و فلسفه‌ی بعثت و نبوت:

مفسران در مورد حکمت و فلسفه‌ی بعثت ونبوّت و مراحل آن به استناد آیه مبارکه «لِيُنْذِرَكُمْ وَ لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (63)» می نویسند:

هشدار و توجّه دادن. «لِيُنْذِرَكُمْ»

ایجاد مصونیّت و تقوا. «لِتَتَّقُوا»

دریافت الطاف و رحمت الهی. «لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»

(c) ketabton.com: The Digital Library

فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ﴿٦٤﴾

اما سرانجام او را تکذیب کردند، پس او و کسانی را که با او (ایمان آورده و) در کشتی بودند، نجات دادیم، و آنانی را که آیات ما را دروغ شمردند، غرق کردیم. (چون) آنها قوم نابینا (و گمراه) بودند.(۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلَّذِينَ مَعَهُ»: کسانی که با او بودند. کسانی که پیروان او بودند. «فِي الْفُلْكِ»: در کشتی. با کشتی. «عَمِينَ»: جمع عَمی، نابینایان. کوردلان.

تفسیر:

«فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْناهُ وَ اَلَّذِينَ مَعَهُ فِی اَلْفُلْكِ»: با وجود طول مدت اقامتش در بین آنان، او را تکذب کردند، پس الله متعال او و مؤمنان همراهش را در کشتی نجات داد.

این همان کشتی‌ای است که خداوند متعال نوح علیه السلام را به ساختن آن دستور داد تا او و مؤمنان همراهش به وسیله آن از خطر طوفان نجات یابند.

«وَأَغْرَقْنَا اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا»: **و کسانی را که آیات ما را دروغ پنداشتند،** و بر این شیوه ناروا استمرار ورزیده به سوی توبه بازنگشتند، غرق و نابود کردیم.

«إِنَّهُمْ كانُوا قَوْماً عَمِينَ(64)» قلب آنان از درک حق کور گشته بود و آن را نمیدیدند و راه را نمییافتند. یعنی: بینش و بصیرت آنها کور شده بود و دریچه های قلب های شان مسدود شد و فطرت آنها از حق و سماع نصیحت منحرف گردید. نه موعظه‌ای به آنان سود میرسانید ونه پندی در آنان تاثیرگزار بود.

«عَمِينَ» جمع «عمی»، به شخصی اطلاق میشود که: چشم بصیرت و دید باطنی او از کار افتاده باشد، ولی «أعمی»، هم به کسی گفته میشود که: باطن او کور باشد و هم به کسی که چشم ظاهرش نابینا باشد.

ابن عباس(رض) گفته است: قلبشان در برابر معرفت توحید و نبوت و معاد کور بود. (البحر ۳۲۳/۴).

از تجارب تأریخی بر می آید که: کوردلی، عامل أصلی تکذیب دعوت أنبیاء علیهم السلام است. بنابر این ایمان و پیروی از انبیا، نشانه‌ی بصیرت است.

حضرت زید بن اسلم میفرماید: که عذاب طوفان برقوم حضرت نوح علیه السلام هنگامی واقع شدکه آنها از نظر قوت و کثرت بحد کامل رسیده بودند؛ سرزمین عراق وکوهستان آنجا بنابر کثرت آنها برآنها تنگ آمده بود، و قانون الهی همیشه چنین است که به نافرمانان فرصت ومهلت میدهد و زمانی عذاب نازل می کند که آنها از نظر کثرت و قوت و شوکت خویش به انتها برسند و در آن مست و مغرورگردند. [ابن کثیر]

خلاصه داستان نوح (علیه السلام):

در مورد خلاصه مختصر داستان نوح علیه السلام بعرض رسانید که: اولاً در این داستان نشان داد که دعوت انبیای گذشته و اصول عقاید آنها یکی بود؛ ثانیاً این را نشان داد که الله متعال چگونه به صورت حیرت انگیزی أنبیای خود را حمایت و تأیید مینماید که با وجود بالا رفتن طوفان بر قله کوهها هم در سلامتی آنها هیچگونه خطری ایجاد نخواهد شد؛ ثالثاً توضیح داد که تکذیب أنبیاء علیهم السلام مترادف بادعوت عذاب الهی است؛ همچنانکه

(c) ketabton.com: The Digital Library

امتهای گذشته به سبب تکذیب أنبیاء علیهم السلام به عذاب گرفتار شدند لذا مردم عصر حاضر نباید از آن بی خوف باشند.

تعداد حاملان کشتی نوح:

در مورد اینکه همراهان حضرت نوح علیه السلام در کشتی به چند نفر بالغ میشدند، روایات مختلفی از جانب مفسران نگاشته شده است؛ مفسر ابن کثیر به روایت ابن ابی حاتم از حضرت عبدالله بن عباس(رض) نقل فرموده است که هشتاد نفر بودند، که از آن جمله اسم یکی «جرهم» بود و به عربی صحبت میکرد. [ابن کثیر]

و در بعضی روایت این تفصیل نیز وجود دارد که از این هشتاد نفر چهل نفر مرد و چهل نفر زن بودند؛ جایی که در منطقه موصل اینها سکونت ورزیدند به نام «ثمانون» شهرت یافت.

مطالعه کنندگان گرامی !

در آیات (65 الی 72) در بارۀ قصه‌ی هود علیه السلام بحث بعمل آمده است.

وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٦٥﴾

و به‌سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم. گفت: ای قوم من فقط الله را بپرستید که برای شما معبودی بر حق غیر او نیست، آیا پرهیزگاري پیشه نمیکنید؟(٦٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الی عاد»:أرسلنا الی عاد:به‌سوی قوم عادفرستادیم. «أَخَاهُمْ»: برادرشان، برادر نسبی آنان؛یعنی، یکی ازآن مردم،معمولاً عربهارا «یاأخا العرب!» صدا میزنند.

«وَإِلى عادٍ أَخاهُمْ هُوداً»: خداوند متعال به سوی قوم «عاد» پیامبر خویش «هود» را که از میان خودشان بود فرستاد.

«فَقالَ یاقَوْمِ اُعْبُدُوا اللهَ مالَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ»: قبل از همه باید گفت که: سرلوحه‌ی برنامه‌ی أنبیاء، دعوت به توحید وپرهیز از أنواع شرك و بت‌پرستی است، طوریکه هُود علیه السلام همان شعار مشهور پیامبران را تکرار نموده گفت: ای قوم من! خدای را به یگانگی یاد کنید و به او هیچ چیزی را شریک نسازید که خدایی جز او نیست و هیچکس جز او مستحق عبادت نمی باشد.

آیا شما از ملاقات با او نمی ترسید و امید ثوابش را نداشته و به اوامرش عمل و از نواهی‌اش اجتناب نمی نمائید؟ آیا خالقی غیر از الله متعال هست؟ پس چه کسی جز او مستحق عبادت است؟ «أَفَلا تَتَّقُونَ(65)»: پس آیا پرهیزگاري پیشه نمیکنید؟

قابل یادآوری است که: در این قوم بت‌پرستی به اوج خود رسیده بود، برای رزق، برای باران، برای صحّت، برای هرگونه مطالب و حاجات، ارباب انواع وبت های قرار داده بودند؛ و به پرستش آن می پرداختند. هود علیه السلام آنها را منع کرد، و از مجازات آن گناه عظیم آنان را ترسانید.

مختصری بر زندگانی تأریخی قوم هود:

طایفه‌ی عاد قوم هود از قدیم ترین ملت پس از ملت نوح و پیش از قوم ابراهیم بوده اند: «وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ 69 الاعراف»: زمانی را به یادآورید که: خدا شما را پس از قوم نوح جانشینان آنان قرار داد.

إبن إسحاق از کلبی نقل میکند که: مردم عاد، بُت پَرست بودند و علاوه بر پرستش بُتهای قوم نوح، بتهایی به نام «صمود»، «هتار» و «صداء» را نیز می‌پرستیدند. خداوند، هود

(c) ketabton.com: The Digital Library

را - که از قبیله ای به نام «خلود» بود - برگزید و به نزد آنان فرستاد؛ اما آن قوم، او را تکذیب کردند و گفتند: «وَ قالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً»: نیرومندتر ازماکیست؟ (فصلت آیه 15).
قوم عاد که؛ افرادی نیرومند و جنگجو بودند و قلعه های محکم و ساختمان های بلندی داشتند و این ها سبب غرور و استکبار آنان شد.
باید گفت که: عاد، قبیله‌ای عرب زبان بودند که در«احقاف یمن» در شمال «حضرموت» زندگی بسر می بردند. اینها به عاد اول، مشهور بودند. عاد دوم از طایفه‌ی قحطان و سبأ و ساکن یمن بودند. نام عاد، در سایر کتب آسمانی نیامده است.
خداوند، هود پسر شالخ از سلاله‌ی سام، پسر نوح را به سوی آن ملت فرستاد. هود در میان اقوامش از حسب ونسب و فضیلت ممتازی برخوردار بود. به آنان گفت: درجاهای بلند کاخها میسازید و به خوشگذرانی میپردازید و قلعه هایی میسازید که گویا برای همیشه ماندگار هستید؟! و چون ظالمان در پی آزار بندگان خدایید؟ از الله بترسید....(شعراء آیات 128 الی 131) آنان درجواب گفتند: تو هیچ دلیلی نداری، ما نیز خدایان خود را رها نمی کنیم و به تو ایمان نمی آوریم...(هودآیه 53 و54). پس، قومش او را تکذیب کردند و به شدت از فرمانش سرباز زدند. به امر خدا سه سال باران نیامد و خشکسالی آنان را در تنگنا قرار داد. معمولاً هرگاه مردم دچار سختی می شدند، مؤمن و مشرک، همگی به خانه‌ی خدا پناه می بردند. مردم مکه در آن زمان از طایفه‌ی عمالیق فرزندان عملیق پسر لاوذ، پسر سام، پسر نوح بودند که رئیس و بزرگ آنان معاویه پسر بکر نام داشت. هفتاد نفر از افراد نام آور مردم عاد که - دو نفر مؤمن نیز به‌نام: قیل پسر عنز ومرثد پسرسعدکه مسلمانی خودرا پنهان میداشتند - همراه آنان بودند، به مکه رفتند و در حرم به دعا و نیایش پرداختند و از الله خواستند که مردم عاد را آبیاری کند. خداوند باران تندی بر آنان نازل کرد و به همراهش نیز بادی وزید: بی باوران نابود شدند (سوره ذرایات آیات 41 و42)، (سوره حاقه آیات 6 الی 8). و هود و مؤمنان نجات یافتند. آن عده از مؤمنان تا دم مرگ در مکه ماندگار شدند.
نام هود بصورت کل هفت بار در قرآن در سوره های (سوره های أعراف آیه 65، هود آیات 50، 53، 60، 58، 89 و شعراء 124)، آمده است. هود، مردم را از قهر و غضب الهی برحذر میداشت و نعمت های فراوان و توان و نیروی بدنی و انواع خیر و برکت زراعتی، باغداری را به یادشان می انداخت، که شاید بر عقل بیایند وبه به سوی حق گرایند؛ اما برخی به دلیل این که هود از بتان انکار کرده و به پیشگاه الله یگانه روی آورده بود و مردم را به آن سو دعوت می‌نمود، او را تکذیب میکردند وی را کم عقل می شمردند، هود علیه السلام، پس ازنابودی قومش تا روزی که به دیدار حق شتافت، در سرزمین حضرموت باقی ماند و پس از مرگ در نزدیکی شهر «تریم» به خاک سپرده شد. (بنقل از تفسیر فرقان).

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴿۶۶﴾

اشراف وسران قومش که کافر بودند گفتند: یقیناً ما تو را در سفاهت (و ناداني و سبك مغزي) مي بينيم و ما مسلماً تو را از دروغگويان ميدانيم.(۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

سفاهة: حماقت، کم عقلی، ليس بي سفافة: در وجود من هیچ نوع کم عقلی دیده نمیشود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

«قالَ اَلْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ» بزرگان، اشراف و زعمای قومش، آنانی که آیات الله تعالی و رسالتش را تکذیب کردند درجواب او گفتند: «إِنّا لَنَراکَ فِی سَفاهَةٍ وَ إِنّا لَنَظُنُّکَ مِنَ اَلْکاذِبِینَ(66)» ای هود! ما تو را دچار نادانی، حماقت و سفاهت می نگریم، این ها مربوط به عقل توست. اما در نقل، ما گمان می کنیم که تو دروغ میگوئی وافترا می نمائی بنابر این، تو نه عقل ثابت و وجیهی داری و نه نقل متینی. این سخن شان افترایی بیش نبود. ملاحظه میشود که جسارت مخالفان هود علیه السلام، بیش از قوم نوح علیه السلام است. مخالفان نوح علیه السلام، او را گمراه میشمردند، «لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ60» امّا مخالفان هود علیه السلام، او را سفیه و دروغگو مسمی کردند. همچنان در می ابیم که پیامبران با سخت‌ترین و صریح ترین تبلیغات، مخالفت‌ها و تهمت‌ها رو به رو بوده‌اند. ماهم باید در راه رساندن حق ودر راه تنویر وارشاد جامعه، باید تحمّل شنیدن زشت‌ترین سخنان وکلمات و اصطلاحات را داشته باشیم.

قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٧﴾

(هود در جواب شان) گفت: اي قوم من! هيچگونه سفاهت در من نيست، ولي فرستادهاي از طرف پروردگار جهانيانم.(٦٧)

سبحان الله سعه‌ی صدر و بزرگواری انبیا تا آنجاست که پس از آن همه جسارت باز هم با مهربانی تمام می گویند: ای قوم من.

«قالَ یا قَوْمِ لَیْسَ بِی سَفاهَةٌ وَ لکِنِّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ اَلْعالَمِینَ(67)»: هود برآنها جواب داد فرمود: ای قوم من! آن گونه که شما گمان میبرید در عقلم نقصی نیست، وذهنم ثابت، من باهدایت وارشاد ازجانب پروردگار جهانیان به عنوان پیامبر به نزد شما آمده‌ام. از تعلیمات این آیه مبارکه این درس عالی بدست می آید که کوشش کنیم که در هر شرایطی که ممکن باشد تهمت را از خود دفع و نفی کنیم، ولی حقّ نداریم تهمت را به جانب مقابل مواجه سازیم.

واضح است کسیکه به هدف خود ایمان دارد و از پشتوانه‌ی الهی برخوردار است، در برابر برخورد بد دیگران آرام برخورد می‌کند.

أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ﴿٦٨﴾

پیام‌های پروردگارم را به شما میرسانم، و من برای شما ناصح وخیر خواهی امینام.(٦٨)

«أُبَلِّغُکُمْ رِسالاتِ رَبِّی وَ أَنَا لَکُمْ ناصِحٌ أَمِینٌ(68)» گفتار و دستورات پیامبران، پیام‌های الهی است وازجانب خود چیزی نمی‌گویند، طوریکه هود علیه السلام فرمود: وظیفهٔ من این است که به شما حکمتی را که خدای‌تعالی بر من وحی نموده تبلیغ نمایم و شما را به سوی خوبی دنیا و آخرت رهنمایی کنم، من نصیحتگری مخلصم که در نصیحت خود اخلاص دارد و در آنچه به شما نقل میکنم امینم، پس با شما نه فریبکاری نموده و نه خیانت کردم و دروغ گفتم.

مفسر زمخشری در تفسیر خویش مینویسد: پیامبران در جواب به آن عده اشخاصی که آنها را سفیه و ابله و گمراه دانسته‌اند حلم و شکیبایی پیشه کرده و بدون مقابله به مثل جواب داده‌اند که در این عمل آنان ادب و نزاکتی نیکو و خو و رفتاری بس بزرگ به چشم میخورد، و به بندگان خدا می آموزد که چگونه با ابلهان و احمقان باید گفتگو کنند و پرده‌ی جهل و تکبر آنانرا از مقابل دیدگانشان بردارند. (کشاف ۱۱۶/۲.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴿٦٩﴾

آیا تعجب کردید که بر مردی از خودتان پندی از جانب پروردگارتان برای شما آمده تا شما را را (از عذاب الله) بترساند؟ و به یادآورید زمانی را که [خداوند] شما را پس از قوم نوح جانشینان [آنان] قرار داد و در خلقت بر قوت شما افزود. پس نعمت‌های الله را به یاد آورید، تا رستگار شوید.(۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

زادکم فی الخلق بسطة: درخلقت وآفرینش برقوت ونیروی شما افزود وشما را ازنیروی جسمانی وعمرطولانی برخوردار گردانید.آلاء: جمع الی، الی، نعمتها.

تفسیر:

«أَوَ عَجِبْتُمْ أَنْ جاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ»: از اینکه الله متعال از خودتان پیامبری را فرستاده است تا شما را از وقوف در محضر خدا بر حذر دارد و شما را از عذابش بترساند، تعجب نکنید.

«وَاُذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ» و یاد آورید نعمت های الله متعال را که شما را بعد از هلاکت قوم نوح علیه السلام وبعد از تکذیب‌شان جانشین قرار داد، یعنی این احسانات و سایر احسانات بی‌شمار الهی(ج) را یاد کنید؛ و به شکر و اطاعت وی بپردازید؛ نه اینکه از منعم حقیقی بغاوت نمایید.

هود علیه السلام به فرمان الله متعال نعمتی از نعمت های خویش را به قوم خود یادآوری کرد، این نعمت؛ قراردادن آنها به‌عنوان ساکنان زمین بعد از هلاکت قوم نوح علیه السلام، یا قرار دادن آنها به عنوان پادشاهان روی زمین بود.

«وَ زادَكُمْ فِي اَلْخَلْقِ بَصْطَةً» و او تعالی اجسام شما را قوی و نیرومند ساخت و در زیبائی اجسام و اشکال شما و در طول اجسام و بشاش بودن آن و در متاع و بهرۀ نیکو برای شما افزود.

در این هیچ جای شکی نیست که: توانایی و نیرومندی جسمی، از نعمت‌های الهی است که باید در راه صحیح صرف واستعمال شود.مؤرخان می نویسند که: قدرت جسمی قوم عاد به قدری بالا بود که مي گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟ (فصّلت، 15). نقل‌است که: بلندی قامت شخص بلندقدشان صد گز و از کوتاه قدشان شصت گز بود. «تفسیر انوار القرآن».

«فَاذْكُرُوا آلاءَ اللهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ(69)»: یاد نعمت‌های الهی، رمز رستگاری است. زیرا یاد نعمت‌ها عشق و محبّت می‌آورد، محبّت، اطاعت در پی دارد و اطاعت نیز رستگاری را به دنبال دارد.

پس نعمت‌های الله متعال را یاد آورید و شکرش را بر جای آورید. شکر الله زمانی بر جای آورده میشود که او را به یکتائی یاد کنید و عبادتش نموده و از پیامبرش پیروی کنید که اگر چنین کنید در دنیا و آخرت رستگار خواهید شد و به پیروزی خواهید رسید و از زیان نجات خواهید یافت.

کلمه‌ی «آلاءَ» جامع‌تر از نعمت میباشد و شامل هر نعمت ظاهری و باطنی، مادّی یا معنوی میشود، چنانکه در سوره‌ی الرّحمن مکرّر آمده است، و حتّی شامل عقاب و جهنّم که لازمه‌ی عدل الهی است، نیز می شود. (التحقیق فی کلمات القرآن)

(c) ketabton.com: The Digital Library

قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴿٧٠﴾

(قوم در جواب) گفتند: آیا به سوی ما آمده ای که ما فقط الله را عبادت کنیم، و آنچه را پدرانمان عبادت میکردند ترک کنیم؟ پس آنچه را به ما وعده میدهی (ما را از آن می‌ترسانی) بر ما بیاور اگر تو از راست گویانی.(۷۰)

تفسیر:

«قالُوا أَجِئْتَنا لِنَعْبُدَ اللهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ ما كانَ يَعْبُدُ آباؤُنا» کفار به قومش گفتند: ای هود! آیا به سوی ما آمده‌ای که تنها الله را پرستش کنیم و پرستش خدایان و بت‌ها را کنار بگذاریم و از آنها تبری جوییم، و ما را از عذاب می‌ترسانی؟ در حالیکه این شیوه یگانه‌پرستی در نزد ما ناشناخته و ناپسند است زیرا ما پدرانمان را برخلاف این شیوه که تو مارا به سوی آن دعوت میکنی یافته‌ایم، در حالیکه آن ها از ما عاقل‌تر، رهیاب‌تر و داناتر بودند و همچنان تو میخواهی که ما تمام تقالید و عنعنات آبا و اجداد خود را کنار بگذاریم.

توجه باید داشت که: حفظ رسوم و سنّت‌های نیاکان، همه جا ارزشمند نیست.

و واقعیت هم همین اینست که: تعصّب به جای منطق، محکوم است و تقلید جاهل از جاهل و تبعیّت به دلیل رابطه‌ی خویشاوندی مردود است.

«فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّادِقِينَ(70)» تعصّب وتقلید بی‌جا، مانع شناخت حقیقت است وانسان را به عناد می‌کشاند طوریکه میفرماید: ما گفته‌ی شما را تصدیق نمیکنیم، اگر راست میگویی و صادق هستی در نزول عذابی که گمان می‌کنی برما فرو خواهد آمد و تو ما را از آن میترسانی عجله کن. آنها از بس که در برابر الله سبحان و تعالی متمرد و متکبر بودند، با این سخن عذابی را که هود علیه السلام بدان هشدار شان می داد، به شتاب طلبیدند.

قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴿٧١﴾

(هود) گفت: عذاب پروردگارتان برشما حتمی شده است. آیا در باره نامهایی که شما و پدرانتان (بر آن بتها) نهاده اید؛ با من مجادله می کنید؟ (در حالیکه) الله هیچ دلیلی بر (حقانیت) آنها نازل نکرده است، پس انتظار (عذاب الهی) باشید، من هم با شما از انتظار کنندگانم.(۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَقَعَ»: رخ داد. ثابت و واجب گردید. «رِجْسٌ»: عذاب سخت. «سُلْطَان»: دلیل و برهان.

تفسیر:

«قالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ»: گفت: محققاً که بر شما عذابی شدید از جانب الله و قهر و غضب محو کننده و تباهگر نازل شده که رضوانی در پی آن نیست.

هودعلیه السلام عذابی را که انتظار وقوع آن میرفت، همانند أمر واقع معرفی کرد، به منظور دادن این هشدار به آنانکه این عذاب حتماً برآنان واقع میگردد. رجس: عذاب سخت است.

«أَتُجادِلُونَنِي فِي أَسْماءٍ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما نَزَّلَ اللهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ»: آیا شما بامن در خدایانی مجادله و مخاصمه میکنید که صرفاً اسم های بدون مسمی هستند و هیچ نفع و ضرری ندارند و نه هم زنده می کنند و می میرانند؟ کجاست عقل های شما؟ کجاست بصیرت‌های شما؟ کجاست حجتی که شما از جانب خدا مبنی بر این کار دارید که این خدایان باید پرستش شوند؟

از فحوای آیۀ مبارکه به یک أصل میرسیم که: عقاید باید بر پایه‌ی حُجّت و بُرهان باشد،

(c) ketabton.com: The Digital Library

حتّی از بُت‌پَرستان هم بُرهان بخواهید. «ما نَزَّلَ اللهُ بِها مِنْ سُلْطان 71» (از آنان که میگویند بت وسیله‌ی تقرّب به الله است، بپرسید: آیا دلیلی دارید که خداوند پرستش بت را وسیله‌ی قرب خود قرار داده است؟!)

«فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ اَلْمُنْتَظِرِینَ(71)»: چشم به راه و آماده‌ی نزول عذاب الهی باشید، من نیز منتظرم چه بلایی به سرتان می‌آید. و این آخرین درجه‌ی وعید و تهدید است.

میان این دو انتظار، فرق فراوان است: انتظار کسی که هر لحظه بیم و عذاب و وقوع حوادث ناگوار دلش را بلرزاند، با آن کسی که آرزو کند به پیروزی برسد و باطل وناحق را در هم شکند. پس، خداوند متعال، پیام آور دلسوز خود و مؤمنان را رستگار و پیروز فرمود و تکذیب کنندگان آیات آسمانی را هم از بیخ و بن بر کند.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ﴿٧٢﴾

پس [هنگام نزول عذاب] هود و همراهان (مؤمن) او را به رحمتی از جانب خود نجات دادیم، و آنانیکه آیات ما را دروغ پنداشتند و مؤمن نبودند، ریشه کن کردیم.(۷۲)

تفسیر:

«فَأَنْجَيْناهُ وَ اَلَّذِینَ مَعَهُ بِرَحْمَة مِنّا»: الله متعال عذاب خود را بر کفار نازل کرد وهود ومؤمنان همراهش را با رحمت و لطف خود نجات داد، «أَنجَيْنَا»: نجات دادیم، «وَ قَطَعْنا دابِرَ اَلَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا»: و اقوامی را کاملاً ریشه‌کن، نیست و نابود کردیم که آیات ما را تکذیب کردند.

«دابِرَ»، به معنای آخر و پایان چیزی است و «فَقُطِعَ دابِرُ»، یعنی ریشه‌کن کردن و تا آخرین نفر را هلاك کردن.

در جائیکه هیچگونه امیدی به ایمان آوردن مردم نباشد، هلاکت، اساسی و ریشه کن می باشد.

«وَما کانُوا مُؤْمِنِینَ(72)» آنها به الله متعال و پیامبرانش و به روز آخرت ایمان نداشتند بلکه کافر، تکذیبگر و منکر آیات الهی بودند. یعنی: ریشه این قوم سرکشی را که میان تکذیب به آیات وعدم ایمان به حق جمع کرده بودند، بریدیم پس این ریشه کن کردن در جای مناسب خود بود.

ابو سعود گفته است: بر کُفر و تکذیب إصرار ورزیدند، و هرگز از آن کنار نکشیدند، آنگاه الله آنان را به وسیله‌ی باد بی باران نابود کرد. (ابو سعود ۱۷۴/۲.).

عذاب قوم هود:

باید متذکر شد؛ عذابی را که الله سبحانه و تعالی بر قوم هود علیه السلام نازل کرد، تندباد و طوفان قوی بسیار سردی و مسموم کننده ای بودکه دیار و أشجارشان را پاک ویران کرد، تندبادی که صخره‌های بزرگ را با خود حمل میکرد و برچهره‌هایشان میکوبید وآنهارا ازجا برکنده برزمین میکوفت چنانکه حق تعالی در سوره «الحاقه» میفرماید: (اما عاد؛ به وسیله تندبادی طوفانی و سرکش هلاک شدند که خداوند متعال به مدت هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان گماشت پس آن قوم را در آن مدت فرو افتاده می دیدی، گویی آنها تنه نخلهای میان تهی هستند) «آیات6-8».

خوانندگان گرامی!

درآیات (73 الی 79) قصه‌ی حضرت صالح علیه السلام را همراه با موضع‌گیری مخالفین پیامبران را بازگو فرموده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴿٧٣﴾

و به‌سوی قوم ثمود برادرشان صالح را (فرستادیم) گفت: ای قوم من، فقط الله را عبادت کنید، برای شما معبودی برحق جز الله نیست. همانا از طرف پروردگارتان معجزه آشکار برای شما آمده است، این ماده شتر (ناقه از جانب) الله برای شما معجزه است (که خلاف عادت آن را از سنگ آفریده است)، پس بگذارید در زمین الله بچرد، و به آن هیچ آزاری نرسانید که شما را عذاب دردناک خواهد گرفت.(۷۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ثَمُودَ»: قبیله ای عرب زبان که در «حجر» میان حجاز و شام تا «وادی القری» نزدیک «تبوک» زندگی میکردند. سبب نامگذاری آنها به ثمود به خاطر نام جدشان، ثمود، پسر عامر، پسر ارم، پسر سام، پسر نوح است. «بینة»: دلیل، معجزه‌ی روشن و آشکار. «فَذَرُوهَا»: او را آزاد بگذارید، رهایش کنید. «وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ»: گزند و آسیبی به او نرسانید، او را میازارید. «لا تمسوا»: دست نزنید، مس نکنید.

تفسیر:

«وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَاقَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَالَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»: و خداوند متعال به سوی قوم «ثمود» پیامبر گرامی خویش صالح علیه السلام را فرستاد.

او قوم خود را نصیحت نموده و به سوی خدای تعالی و یکتاپرستی و شریک نیاوردن به او دعوت نمود. قابل تذکر است که: رسالت حضرت صالح، محدود به قوم ثمود بوده است.

«قَدْ جَاءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ»: و به آن ها خبر داد که از جانب پروردگارتان معجزه ای آشکار که بر صحت نبوتم دلالت می کند پیش شما آمده است.

«هَذِهِ نَاقَةُ اللهِ لَكُمْ آيَةً»: او همچنان خطاب به قوم خود گفت: محققاً به شما حجتی واضح از جانب پروردگار شما آمده که عبارت از ناقه‌ای یعنی ماده شتر است که خداوند آن را آفریده و از سنگ بیرون کرده است تا علامه و نشانه‌ای بر صدق من و اینکه پیامبرم باشد.

مفسر قرطبی فرموده است: وقتی از او خواستند شتر را از سنگی سخت بیرون آورد، خدا درخواست آنان را إجابت نمود.

«فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللهِ»: او إدامه داده گفت: این ناقه را به حال خودش بگذارید و هرگز به او بدی نرسانید و بگذارید تا از روزی الله در زمین پروردگار بخورد «وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ(73)»: به منظور إحترام آن به هیچ وجه به آن آسیبی نرسانید؛ چرا که آیتی است از جانب خدا، و گرنه به عذابی دردناک مبتلا میشوید! عذاب دردناک همان بود که بعد از پی زدنش به آن گرفتار شدند. در این هیچ جای شکی نییست که مجازات بی‌احترامی به مقدّسات و از بین بردن آنها، عذاب الهی است.

در تواریخ اسلامی آمده است که: قوم صالح علیه السلام خود از او خواستند تا برای شان از صخره سنگی خارا، ماده شتری بیرون آورد که خروج آن را به رأی‌العین ببینند پس صالح علیه السلام از آنها عهدها و پیمانها گرفت که اگر خواسته‌شان را إجابت کند، قطعاً به او ایمان خواهند آورد و چون آنها این عهدها و پیمان‌ها را سپردند، صالح علیه السلام دعا کرد و آن صخره سنگ به جنبش درآمد و همان‌گونه که خواسته بودند ماده شتری پاک، تنومند و بی‌عیب از آن بیرون آمد و چنان بزرگ وقوی وپرهیبت بود که چون از برابر چهارپایان دیگر می گذشت، همه از او هدر میکردند و خود را نگاه میداشتند. در این هنگام، رئیس آن قوم و پیروانش ایمان آوردند. صالح علیه السلام به فرمان الله متعال را چنین مقرر کرد که یک روز آن ماده شتر آب چاهشان را بنوشد و روز دیگر آنان از آب آن چاه

(c) ketabton.com: The Digital Library

استفاده کنند و در آن روز که او آب چاه را مینوشید، آنها از شیر وی مینوشیدند زیرا چنان شیرآور بود که چون او را می دوشیدند، هر مقدار از ظروفی که می خواستند، از شیر آن پر می شد و قوم همه از شیرش سیر و سیراب می شدند. (تفسیر فرقان)

ثمود:

ثمود پسر عامر، پسر ارم، پسر نوح، از عرب عاربه‌ی صحرانشین پیش از عصر ابراهیم اند. ثمود، قوم صالح پیامبر، پس از طایفه‌ی عاد، سرزمین و دیار آنان را به دست آوردند، جانشین آنان شدند و در حجر، میان حجاز و شام تا وادی القری و اطراف آن، به نام «مداین صالح» مشهور به «فج الناقه» ساکن بودند.

طایفه‌ی ثمود، همچون قوم نوح و عاد، بت پرست بودند و بتان را در عبادت شریک خدای بی همتا می شمردند. خداوند، انواع نعمتها را به آنان عطا کرد و صالح پیامبر را برگزید و نزد آنان فرستاد، تا راه خیر و سعادت را به آنان بیاموزد و نعمتها و آیات یکتایی خدا را برایشان بازگوید. مردم مستضعف به او گرویدند و پیرو واقعی او شدند؛ اما اشراف خود خواه و سردمداران و رهبرانشان (ملأ) از ایمان آوردن به صالح امتناع ورزیدند و خود را برتر دانستند. (سوره قمر آیات 25، 30 و31).

نام مبارک صالح نه بار در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است و از حیث زمان، بعد از نوح و قبل از إبراهیم است، سوره های که نام صالح در آن ذکر شده است: عبارتند از: سوره های (أعراف آیات: 73، 75، 77، سوره هود آیات: 61، 62، 66، 89، سوره شعراء آیه 142، و سوره نمل آیه 45) نام برد.

همچنان در قرآن، هفت بار ازناقه و بیست و شش بار از قوم ثمود نام برده شده است. داستان قوم ثمود در سوره‌های شعرا، قمر، شمس و هود آمده است.

سران نافرمان و مستکبران زمان قوم صالح به آزار و اذیت و تهدید مستضعفان، پرداختند که شاید از دین بازشان دارند و از روی تمسخر و استهزا سؤال میکردند؛ ولی این پیروان درستکار وپایدار به شیوه‌ی حکیمانه و قاطع، جواب می دادند و هر چه بیشتر از پیش دین و پیامبر خود را تأیید می کردند و ایمان و باورشان محکم تر می شد.

وقتی، مهتران مستکبر وخود خواه از بازداشتن مؤمنان از ایمان به خدا و پیامبر، ناامید شدند وکاری از پیش نبردند، به گناهی دیگری دست زدند و «ناقه» را که معجزه ای بس روشن بود، پی کردند.

ابن‌عمر(رض) روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال نهم هجری هنگامی که به مقصد تبوک روان بودند از برابر دیار و منازل قوم ثمود گذشتند، او میگوید: «چون رسول خدا(ص) لشکر را در تبوک فرود آوردند، مردم از چاه‌های آبی که قبیله ثمود آب آشامیدنی خود را از آنها تهیه میکردند، آب کشیدند و از آن آب خمیر ساخته دیگها را نصب کردند تا غذا بپزند، رسول الله صلی الله علیه وسلم به آنان فرمان دادند که غذای دیگ‌ها را بیرون ریخته و خمیرها را علوفه شتران کنند، آنگاه ایشان را از آن محل کوچانیدند تابه چاهی رسیدند که شتر صالح علیه السلام از آن می‌نوشید پس در آن محل فرود آمدند».

همچنین آنحضرت محمد صلی الله علیه وسلم أصحاب‌شان را از ورود به منازل قومی که به عذاب الهی گرفتار شده بودند، نهی میکردند و میفرمودند: «در حقیقت، من می‌ترسم که به شما مانند آنچه که به آنان رسید، برسد لذا به منازلشان وارد نشوید». باید یادآور شد که آثار مدائن صالح علیه السلام تا به امروز باقی است و به نام «فتح الناقه» شناخته می شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴿٧٤﴾

متذکر باشید و فراموش نکنید آن وقت را که شما را پس از قوم عاد جانشین (آنان) گردانید، و در زمین شما را جایگاه (خوب و مناسب) داد که بر قسمتهای هموار آن قصر ها می ساختید و کوها را برای ساختن خانه‌ها می‌تراشیدید. پس نعمت های الله را یاد کنید و در زمین فساد مکنید.(۷۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَوَّأَكُمْ»: شما را جای داد، شما را - در سرزمین حجر - استقرار داد. «سُهُولِ»: جمع سهل، دشتها.«تنحتون»: میتراشید.«لاتعثوا»: فساد مکنید، تباهکار مباشید.

تفسیر:

«وَاُذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفاءَ مِنْ بَعْدِ عادٍ»: [ای مردم!] به یاد آورید آن وقت را که خدا شما را جانشینان قوم عاد قرار**داد** یعنی: حق تعالی شما را در زمین جانشین قوم عاد گردانید. یا شما را در آن فرمانروا گردانید.

مفسر شهاب الدین محمود بن عبدالله آلوسی میفرماید: نگفته است «خلفاء عاد»؛ چون به این أمر أشاره کرده است که در بین آن دو فاصله‌ی زمانی طولانی وجود داشت.

«وَ بَوَّأَكُمْ فِی اَلْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِها قُصُوراً»: **«و به شما در زمین جای مناسب داد»** طوری که در سرزمین‌های هموار خانه‌های وسیع و قصرهای زیبا بنا می کنید.

(بوأ): از مصدر «مباءه»، عبارت است از: منزلی که انسان در آن ساکن می‌شود

«وَتَنْحِتُونَ اَلْجِبالَ بُيُوتاً»: و در کوه‌ها نیز از طریق کندن کاری و سنگ‌تراشی خانه‌هایی برای خود میسازید که شمارا درسردی گرم ودرگرمی سایبان است.

مفسر قرطبی در باره آنان نوشته است: چون عمرشان طولانی بود، منازل را در دل کوه‌ها تدارک می‌دیدند؛ زیرا خانه‌هایی که از سنگ درست نمی شد، قبل از به آخر رسیدن عمر آنها فرسوده و خراب می‌شد.

«فَاذْكُرُوا آلاءَ اللهِ وَلاتَعْثَوْا فِی اَلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ(74)»: پس این نعمت‌های بزرگ و دست‌های دهنده را یادآورید و در زمین فساد بسیار نکنید؛ زیرا هر که چنین کند یقیناً که زیان نموده است. یعنی ازسرنوشت قوم‌عاد درس عبرت بگیرید. خدایی که با قدرت خویش توانست قوم نیرومندی همانند عاد را از بین ببرد و شما را وارث آن بگرداند، اگر شما نیز همانند عاد به فساد بپردازید شما را هم میتواند از بین برد و قوم دیگری را به جای شما به صحنه بیاورد.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ﴿٧٥﴾

أشراف و سران قومِ صالح که تکبّر و سرکشی می ورزیدند به مستضعفانی که إیمان آورده بودند گفتند: آیا میدانید (یقین می‌کنید) که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟ (مؤمنان مستضعف) گفتند: (بلی) بدون شک ما به آنچه به او فرستاده شده است، ایمان داریم.(۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اسْتَكْبَرُوا»: بزرگی فروختند، تکبر ورزیدند. «اسْتُضْعِفُوا»: ضعیف نگهداشته شده بودند، استثمار شده بودند.

تفسیر:

«قالَ اَلْمَلَأُ اَلَّذِينَ اِسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اُسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ»: در این هیچ جای

(c) ketabton.com: The Digital Library

شکی نیست که: معمولاً اشراف و افراد صاحب نفوذ، مخالف راه أنبیای اند و به شُبهه أفکنی در میان مؤمنان دست مي زنند. طوری که در آیة مبارکه آمده است که: سران و أشراف مُستَکبِر و منحرف قوم صالح به مؤمنان مستضعف پیرو صالح علیه السّلام گفتند: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ»: آیا شهادت می دهید که صالح را الله متعال به سوی ما به عنوان پیامبر فرستاده است؟ این سوال آنها بر طریق تمسخر و إستهزاء بود.؟

باید یادآور شد که: نه فقر وإستضعاف (ناتوان وضعیف شمردن) دارای أرزش است و نه تَمَکّن و کاخ نشینی؛ آنچه مهم است انتخاب راه الله متعال از طریق آگاهی، علم، ایمان، تقوا، جهاد وهجرت است. (در آیه‌ی قبلی، قصرسازی را نعمت الهی به شمار آورد، به شرط آنکه به فساد منتهی نشود، در این آیه مبارکه هم از مستضعفان مؤمن ستایش شده است، نه از همه‌ی آنان.).

«قالُوا إِنّا بِما أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ(75)»: گرچه محیط و جامعه در شخص تأثیر دارد، ولی إجبار نمی‌آورد. طوریکه مستضعفان محروم باصراحت درمقابل مستکبران ایستاده شدند و درجواب به شیوه‌ای که بیانگر ایمان و باور وإعتقاد راسخ آنان به رسالت او بود، به آنها گفتند: بلی! ما به رسالت صالح علیه السلام باورکامل کردیم و اینکه او نبیی از أنبیای الهی است و ما همواره از اوامر خداوند متعال پیروی می‌کنیم و از نواهی‌اش إجتناب مُتابعت پیامبرش را می نمائیم.

یعنی: ما نه فقط به صدق و راستی او در این ادعا داناییم بلکه به او و رسالتش مؤمن بوده و از آن گذشته، تابع و مطیع أمرش هم هستیم.

مفسر ابوحیان فرموده است: اینکه از«هو مرسل» به«إِنّا بِما أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ»: عدول کرده است بیانگر اوج حسن و زیبایی است؛ چون موضوع رسالتش معلوم ومتجلی و مسلم است و هیچگونه شک و تردیدی در معجزات عظیمش نیست، بنابراین نیازی نیست که درباره‌ی رسالتش سؤال شود. (البحر ۳۳۴/۴.).

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴿۷۶﴾

متکبرین (قوم صالح) گفتند: (ولي) ما به آنچه شما به آن ایمان آورده اید کافریم!(۷۶)

«قالَ الَّذِينَ اِسْتَكْبَرُوا إِنّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كافِرُونَ (76)»: رؤسای مستکبران گفتند: مابه آنچه شما آنرا تصدیق کرده‌اید، (یعنی به نبوت صالح علیه السّلام) کافریم. و از آن روی گردانیدیم. به این علت نگفته است: «إنا بما ارسل به کافرون» تا مخالفت خود را با صالح ابراز دارند و گفته‌ی پیروانش را رد کنند. این سخن را در حالی گفتند که معجزه آشکار و حجت پایدار حق تعالی در میان آنان بود.

فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴿۷۷﴾

پس آن ماده شتر را کشتند و از فرمان پروردگارشان سرکشی نمودند و به صالح گفتند: اگر از پیامبران هستی عذابی که همواره به ما وعده می دهی، بیاور.(۷۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَقَرُوا النَّاقَةَ»: ماده شتر را ذبح کردند. «عقر»: زخمی کردن. «عقرالابل»: پی کردن و بریدن دستها و پاهای شتر. آن کس که شتر صالح را کشت «قدار بن سالف» نام داشت که به دستور جمعی این کار را کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

«فَعَقَرُوا اَلنّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ»: شتر را پی کردند یعنی: پی‌های آن را بریدند، یا آن را ذبح کردند و از انجام دادن فرمان الهی سرپیچی نمودند.

«عقر»: طوریکه در فوق هم تذکر دادیم به معنای پی کردن است، یعنی قطع کردن عصب و رگ محکم و مخصوص پشت پای أسب و شتر که عامل عمده‌ی حرکت آنهاست و با قطع آن، حیوان به زمین می افتد و از راه رفتن باز میماند.

باید متذکر شد که: در سوره‌ی قمر، کلمه‌ی «عقر» مفرد آمده است که بیانگر این امراست که قاتل ناقه یك نفربوده است؛ امّا دراین آیة مبارکه و سوره‌های شمس وشعراء وهود، این کلمه به صورت جمع آمده است، «عقروا» که نسبت پی کردن شتر به تمام قوم داده شده است. این بدین معنی است با در نظر داشت اینکه: همه آنها در کشتن ماده شتر مستقیماً شرکت نداشتند بلکه یک تن از آنان او را کشت ولی از آنجا که این کار با رضا و موافقت همگی آنان انجام گرفت لذا این عمل به همه آنان نسبت داده شد.به یاد داشته باشید ونباید فراموش کنید که: سکوت ورضایت بر گناه، شرکت در گناه محسوب میشود.

«عَتَوْا» عتو: سرکشی.«عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ»: از فرمان پروردگارشان سرپیچی کردند.

باید گفت که؛ نافرمانی و تجاوز از دستور، مهمتر از کشتن شتر است.

«وَ قالُوا یا صالِحُ اِئْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ كُنْتَ مِنَ اَلْمُرْسَلِينَ(77)»: و گفتند: ای صالح! اگر راست میگویی که پیامبر هستی، عذابی را بیاور که ما را از آن می‌ترسانی و وعده‌ی آن را داده‌ای. اگر تو واقعاً راست میگوئی پس در نزول عذاب برما عجله کن! این سخنان را بر سبیل تمسخر و ریشخند و اینکه صالح از اجرای آن ناتوان است، گفته‌اند.

محمود حسن دیوبندی مفسر تفسیر کابلی مینویسد: آن ماده شتر چندان قوی هیکل و بزرگ بود که در وقت چریدن، سایر چارپایان از وی فرار، وحشت، و میگریختند. در روزی که نوبت آن می بود تمام آب چاه را می‌نوشید، و آن راخشک میکرد. گویا،چنانکه خِلقَت وی غیر معمولی بود، لوازم وآثار حیات و احتیاجات او نیز به‌طور خارق العاده آفریده شده بود. سرانجام مردم به قهر آمدند، و به قتل آن اتّفاق کردند.

حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مفسر تفسیر معارف القرآن در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: بزرگترین فتنه شیطان که در اثر آن، انسان، عقل و هوش خود را از دست میدهد زن است. دو زن زیبا و حسین و جمیل شرط گذاشتند که هر کسی این ناقه را بکشد، اختیار دارد از ما و دختران ما هر کدام را بخواهد از آن اوست.

دو نوجوان به نام های «مصدع و قذار» در این نشئه، مدهوش شدند و به اراده قتل ناقه بیرون آمدند و سر راه ناقه، پشت سنگی کمین کردند؛ همینکه ناقه جلو آمد مصدع بر او تیر اندازی نمود و قذار با شمشیر پاهای او را قطع نموده او را قتل کرد. قرآن کریم او را بزرگترین شقی و بدبخت قوم ثمود معرفی کرد که: «اذانبعث أشقاها» [آیه ۱۲، سوره شمس] زیرا به سبب او تمام قوم در عذاب گرفتار شد.

بعد از قتل ناقه پلان قتل خود حضرت صالح علیه السّلام را نیز مطرح نمودند؛ و بدین طریق احکام خدا را که راجع به «صالح» و «ناقه» بود، به پشت انداختند ودر مخالفت آن قرار گرفتند. و گفتند: «وَقالُوا یا صالِحُ ائْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ 77» (وگفتند: ای صالح، بیار به ما آنچه وعید می‌کنی ما را؛ اگر هستی از پیغمبران.) این کلمات از زبان

(c) ketabton.com: The Digital Library

انسان وقتی می بر آید که از قهر و غضب الهی هیچگونه خوف و ترسی نداشته باشد. قوم ثمود نیز مانند عاد اولی به جایی رسیدند که مورد عذاب الهی واقع شدند.
حضرت صالح علیه السلام بعد از اطلاع یافتن از قتل ناقه، قوم را به دستور الله اطلاع داد که الآن فقط سه روز از زندگی شما باقی است.
«فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ»: [آیه ۶۵، سوره‌هود]یعنی سه روز درخانه های خود راحت باشید (سپس عذاب می‌آید).
و این وعده راست است که در آن امکان تخلف وجود ندارد؛ اما هرگاه شانس قومی خراب باشد هیچ نصیحت و تنبیه برای او مفید نخواهد شد. قوم این اعلام حضرت صالح علیه السلام راهم به باد مسخره گرفتند و گفتند که این عذاب چگونه و از کجا می آید، وچه علامتی دارد؟ حضرت صالح علیه السلام فرمود که: علامات آن را بشنوید، فردا روز پنج شنبه صورت های همه شما زرد میشوند، مرد و زن پیر و جوان هیچکس از آن مستثنی نمیباشد.
سپس پس فردا روز جمعه صورت های همه شما سرخ میشوند و بعد از آن در روز یکشنبه همه صورتهایتان شدید سیاه میگردند و این آخرین روز حیات شما خواهد بود. قوم بد شانس هنوز هم بجای اینکه به سوی توبه و استغفار روی بیاورند، در پی قتل حضرت صالح علیه السلام قرار گرفتند. زیرا چنین فکر کردند که اگر او راست میگوید بر ما عذاب نازل میشود پس چرا کار او را پیش از خود یکسره نکنیم و اگر دروغگو است باید به سزای عملش برسد.

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ﴿۷۸﴾

پس آنها را زلزله ای سخت فرا گرفت، پس در خانه‌هایشان به زانو افتاده (مرده) صبح کردند.(۷۸)

تفسیر:

خداوند متعال زلزلۀ شدیدی بر آنها فرستاد که نابود و هلاک شان ساخت، بر اثر این زلزله در خانه های خود مردند و تبدیل به جثه هایی بی‌حرکت که زندگی ندارد.
رجفه، فریادی سخت و سهمگین بود که با یک تکان سخت، دل‌هایشان را از جابر کند.
در البحر آمده است: نعره‌ای از آسمان آنان را فرا گرفت که متضمن صاعقه و صدای زمین بود و در نتیجه‌ی آن نابود گشتند. (البحر ۳۳۱/۴).
«جَاثِمِينَ»: «جاثم» از «جَثم» بر وزن خَشم، به معنای نشستن روی زانو و یا فروافتادن بر سینه است.
بر زانوها وچهره‌های خویش به زمین چسبیده وبی‌جان و بی‌حرکت گردیدند، همانند پرنده‌ای که بر روی درافتد و از پا درآید.
«جاثمین» یعنی: خاموش از پای در آمدند و از مرگ به خود نمی جنبیدند. میگویند: «الناس جثم» یعنی: نشسته اند وهیچ حرکتی نمیکنند و برنمیخیزند و «مجثمه» نیز که در حدیث از آن نهی شده از آن است و مجثمه چارپایی است که دست و پایش را برای پرتاب می بندد و جمع می کند.
روایت شده است که: پی کردن ماده شتر از سوی آنان در روز چهارشنبه و نزول عذاب بر آنان در روز شنبه بود پس همه، جز صالح علیه السلام و پیروانش از اهل ایمان، هلاک شدند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قابل یادآوری است که در این آیه مبارکه، هلاکت قوم ثمود را توسط رجفه و زلزله شدید بیان فرموده است، ولی در سوره فصّلت آیة 17 و سوره‌ی ذاریات آیه‌ی 44، آن را توسط صاعقه بیان داشته است. «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ»: بنابر این شاید دو مجازات صاعقه و زلزله در یك لحظه و توأم بوده است. و شاید مراد از رجفه، لرزش براندام باشد که برخاسته از ترس و وحشت است، نه زلزله.

به یاد داشته باشید که: وعده‌های أنبیاء، عملی میشود، پس هشدارهایشان را باید جدّی گرفت. (در آیات قبل تهدید بود: «لاتَمَسُّوها بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ» و این رجفه، همان تحقّق وعید و عذاب الیم است).

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ﴿٧٩﴾

پس (چون علایم عذاب رسید) صالح از آنان روی گردانید (و از ایمان آنها ناامید شد) و گفت: ای قوم، من ابلاغ رسالت از خدای خود نمودم و شما را نصیحت کردم لیکن شما (ازجهل و غرور) ناصحان را دوست نمی‌دارید.(۷۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

تولی عنهم: از آنان روی گردانید. النَّاصِحِينَ: دلسوزانی که دلسوزیشان را قولاً و عملاً اعمال می کنند، خیرخواهان.

تفسیر:

بعداز نابودی آنها ومشاهده‌ی ماجرا، صالح از آنها روی گردانید و از دیارشان بعد از اینکه ناقه را پی کردند بیرون شد و با افسردگی و اندوه گفت: محققاً که به شما نصیحت کردم وشما را در جریان رسالت الهی قرار داده به معروف امر و از منکر نهی کردم و شریعت خدای را به شما بیان نمودم ولی شما با نصیحت نصیحتگر هدایت نمیشوید وبه رأی ونظری عاقلانه رهیاب نمیگردید! شما از پذیرش نصیحت من ابا ورزیده و از ارشاد من را ترک کردید پس عذاب بر شما تحقق یافت.

مفسرزمخشری درتفسیر خویش مینویسد:«وَلكِنْ لاتُحِبُّونَ اَلنّاصِحِينَ» حکایت حال ماضی است. گاهی اوقات انسان به دوست مرده‌اش-که در حال حیات بارها او را نصیحت کرده بود اما آن را گوش نکرده و سرانجام دچار هلاکت شده بود - میگوید: برادر جان! چقدر تو را نصیحت کردم و چند بار به تو گفتم، اما از من نپذیرفتی؟! (کشاف ۱۲۴/۲.).

جارالله زمخشری مفسر تفسیر کشاف در تفسیر خویش مینویسد: «فتولی عنهم» از ظاهر عبارت چنین بر می آید که او به آنچه بر سرشان می آمد، نظاره گر بود و وقتی دید که آنان از پای در آمدند، از آنان روی گرداند و با اندوه و حسرت از آن که توفیق ایمان آوردن را از دست داده اند، اعراض کرد و در حالی که او اندوهگین بود، به آنان گفت: اما شما «لاتحبون الناصحین / خیرخواهان را دوست نمیدارید». همچنین روی گرداندن آن بزرگوار میتواند برای دور شدن از آنجا باشد و چون دید که نشانه های عذاب پیدا شده است، اصرار آنان بر کفر را ناخوش داشت. برخی چنین روایت کرده اند: روز چهارشنبه بود که آن شتر را کشتند و روز شنبه عذاب آنان را فرو گرفت.

همچنین روایت کرده اند که حضرت صالح همراه با یکصد و ده نفر از مسلمانان، گریه کنان از آن جا رفت، چون بازنگریست دید که دود بالا آمده است و دانست که آنان نابود

(c) ketabton.com: The Digital Library

شده اند و آنان که نابود شدند، هزار و پانصد خانواده بودند. باز روایت کرده اند که آن بزرگوار بازگشت و در سرای آنان سکونت گزید.
اگر بپرسند: چگونه خطاب مردگان به عبارت «ولکن لاتحبون الناصحین» جایز است؟ در جواب باید گفت: این شیوهای رایج است، چنان که کسی به رفیق خویش که مرده است و در حیاتش بسیار او را نصیحت کرده باشد و او نصیحت او را نشنیده و خود را به نابودی افکنده باشد، میگوید: ای برادر، چه بسیار تو را نصیحت کردم و چه بسیار سخنان خیرخواهانه به تو گفتم، اما نشنیدی و از من نپذیرفتی! عبارت «ولکن لاتحبون الناصحین» حکایت حال گذشته است.

خوانندگان محترم !

در آیات (80 الی 84) در باره قصه‌ی لوط علیه السلام ذکری بعمل آمده است.

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ﴿٨٠﴾

و (به خاطر بیاورید) لوط را هنگامي که به قوم خود گفت آیا عمل شنیعي (بی حیائی) انجام مي دهید که هیچکس از مردم عالم پیش از شما (آن کار قبیح را) نکرده است؟(٨٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الفاحشة»: کار زشت و پلید. (همجنس بازی و لواط، از گناهان کبیره و عملی بسیار زشت است). «تأتون»: می‌آیید، مرتکب میشوید. در این جا، منظور عمل نگین و پست همجنس بازی است.

تفسیر:

«وَلُوطاً إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ اَلْفاحِشَةَ ما سَبَقَكُمْ بِها مِنْ أَحَدٍ مِنَ اَلْعالَمِينَ(80)» زمانی را به یاد بیاور که لوط به قوم خود یعنی «اهل سدوم» به طریق إنکار و سرزنش گفت: آیا عملی بی‌نهایت زشت را مرتکب میشوید که هیچکس قبل از شما در طول أیام مرتکب آن نشده است؟! یعنی: آن خصلت بسیار زشت وسخت ناشایست را که فعل لواط میباشد، آن عمل زشت و ناپسند عبارت بود از نزدیکی با مردان از طریق عقب، اول ارتکاب آن عمل را معترض شد، آنگاه آنان را سرزنش کرد که آنها اولین مرتکبین آن بودند.
زیرا فعل لواط، قبل از آنان در میان هیچ امتی از امت‌ها شایع نبود. و این آن‌ها هستند که چنین بدعتی را اساس گذاشتند.
مفسران می نویسند: در قدم أول این فعل ملعون را شیطان به أهالی سدوم آموخت؛ و از آنجا به مقامات دیگر سرایت کرد.
مفسر أبوحیان میفرماید: از آنجایی که زشتی این عمل برای انسان معهد بود و ناپسندی آن از روی عقل هویدا، الف ولام تعریف بر سر آن درآورده و گفته است: «الفاحشة» به خلاف زنا که بدون الف ولام آمده و گفته است: «إنه کان فاحشة»، که به صورت نکره آمده است. وجمله‌ی منفی «ما سَبَقَكُمْ» نشان میدهد که آنها اولین مرتکبان و مبتکران این عمل زشت بودند. و لفظ (من) در «مِنْ أَحَدٍ» برای مبالغه و تأکید نفی جنس آمده است. و آوردن «اَلْعالَمِينَ» به صیغه‌ی جمع نیز به همین منظور است. عمرو بن دینار گفته است: دیده نشده است که قبل از قوم لوط و در میان ملت‌های پیشین مرد با مرد نزدیکی کرده باشد. (البحر ٣٣٣/٤.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسرآن می أفزایند: در جملة «ما سَبَقَكُمْ بِها» بت پرستان، اگر احیاناً بهانه‌ی بت‌پرستی را به أجداد خویش منسوب میدارند، ولی پیروان فحشا، این بهانه را هم نداشته و ابتکار جنایت و گناه از خودشان بود.
«ما سَبَقَكُمْ بِها مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعالَمِينَ80»: إبداع‌کنندگان أعمال زشت، مرتکب گناهی بزرگتر و مستحقّ ملامتی بیشتر می باشند.

مختصری از زندگی نامه لوط:

لوط فرزند هاران، پسر آزر و برادر زاده‌ی إبراهیم علیهم السلام است. در «اور کلدانیین» جنوب شرقی عراق، از توابع بصره، موسوم به «بابل» چشم به جهان گشوده است.
لوط علیه السلام پس از مرگ پدرش، همراه کاکایش، ابراهیم که تنها مردی بودکه به‌او ایمان آورد،«فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ»(عنکبوت،26.)به بین النهرین تا جزیره‌ی قورا، سرزمین آشوریان مهاجرت کرد. [این جزیره به جزیره‌ی «ابن عمر» مشهور و «دجله» برآن محیط و سرزمین آشوریان در آن جا بود.] (تفسیرمنار).
سپس با هم به مصر و شام رفتند. ابراهیم او را به شرق اردن در مکانی به نام «عمق السدیم» نزدیک «بحرالمیت» یا «دریای لوط» که پنج آبادی داشت، برد.
لوط نیز یکی از آن آبادیها را به نام «سدوم» برگزید، سپس خداوند او را برای راهنمایی مردم سدوم و پیرامونش مبعوث فرمود تا آنان را به سوی خدای توانا دعوت نمایند و از کار زشت و پلید دست بردارند. مردم سدوم در نهایت بی شرمی و جلو چشم این و آن به کار زشت و شرم آور دست می زدند، راه را بر تجاران می بستند و... [عنکبوت/29].
لوط، همواره مردم سدوم را نصحیت میفرمود و آنان را از عذاب خداوند متعال هشدار می داد؛ ولی این نصایح هیچ تأثیری بالای شان نداشت و چون در نصیحتگری پافشاری کرد، او را به کشتن وسنگ باران وگاهی به بیرون کردن از شهر و دیار تهدید می کردند.
دوفرشته درلباس دوپسر نوجوان، مهمان لوط شدند، جمعی از اهل سدوم، نزد لوط آمدند و از او خواستند، آن دو را برای کار زشت به آنان تسلیم بدارند، اما لوط پس از تلاش ودفاع زیاد، ازدواج دختران خود را به آنان پیشنهاد کرد تا از مهمانان دست بردارند از خواسته‌ی خود، شرمسار گردند و پس روند؛ ولی آن قوم نادان راضی نشدند و برکردار پلید خود پای فشاری میگردند.
لوط، خطاب به آن قوم قوم جاهل میگوید: ای کاش، در برابر شما قدرت و توانی می داشتم و با شما می جنگیدم یا به تکیه گاهی استوار، پناه می جستم و شما را در هم می کوبیدم تا به مهمانانم آسیبی نرسانید. (هودآیه 80). وقتی به خانه ی لوط هجوم آوردند، خداوند بینایی آنان را گرفت، کور و درمانده شدند و جایی را نمی دیدند. در این وقت آن دو فرشته‌ی مهمان، خود را به لوط نشان دادند.
(هود آیه 81) و رسالت خود را ابلاغ نمودند، آنگاه لوط و دختران او را - به جز همسرش که ایمان نیاورده بود - از خانه بیرون بردند و مردم سدوم را آتش و گوگرد باران کردند. (تفسیر فرقان)

إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ﴿٨١﴾

البته شما[بدون توجه به حقوق همسران و غافل از اینکه نعمت غریزه جنسی برای بقای نسل است] به جای زنان با مردان آمیزش (وشهوترانی) می‌کنید، بلکه شما مردم اسرافکار (و تجاوزکار) هستید.(۸۱).

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِنْ دُونِ»: به جای. «مُسْرِفُونَ»: إسراف کنندگان، تجاوزکاران.کسی که راه طبیعی و فطری را کنار بگذارد، مُسرِف است. «مسرفون» إرضای شهوت از غیر راه طبیعی، إسراف است.

تفسیر:

«إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ اَلرِّجالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ اَلنِّساءِ»: شیخ مرحوم صابونی مفسر تفسیر صفواة التفاسیر در تفسیر این آیة مبارکه می نویسد: این بیان آن عمل زشت است و توبیخی شدید و زشت‌تر از توبیخ و سرزنش قبلی است؛ زیرا به «إنّ و لام» مؤکد شده است؛ یعنی ای قوم! شما از طریق دبر با مردان نزدیکی میکنید و با این عمل زشت و خبیث و ناپسند، شهوت خود را إرضا می‌کنید، بدون اینکه به زنان رو بیاورید که خدا آن را برایتان حلال کرده است. آنگاه از اعتراض بر آنها اعراض نموده و به بیان حال و احوال آنها پرداخته است که سبب ارتکاب پستی‌ها و پیروی از شهوات می‌شود و فرمود:

«بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ(81)» عذر و بهانه‌ای ندارید، بلکه عادت و روش شما عبارت است از زیاده روی و تجاوز از حدود در هر چیز. در یک کلمه باید گفت که: لواط، تجاوز به حقوق زنان در جامعه است. قوم تنها گرفتار يك گناه نمیباشند؛ بلکه ارتکاب این فعل مخالف فطرت دلیل است بر اینکه شما از حدود انسانیت هم تجاوز کرده‌اید.

ابو سعود گفته است: دراین که قید (شهوة) را آورده است، به حیوانیت محض آنها اشاره کرده است و نیز نشان می دهد که هدف و انگیزه‌ی انسان عاقل از نزدیکی کردن، همانا طلب فرزند و بقای نسل است نه اطفای شهوت. (طبری ۵۵۱/۱۲.).

باید گفت که ازدواج، دارای خصوصیّات و آثاری است که در لواط و زنا وجود ندارد، از جمله:

1 - مودّت و رحمت و انس.
2 - تشکیل نظام خانواده.
3 - فرزند و بقای نسل.
4 - همخوانی با فطرت و انسانیّت.

وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ﴿۸۲﴾

ولی جواب قوم لوط جز این نبود که (از روی تمسخر) گفتند: آنها را (لوط و پیروان او) را از قریه خود بیرون کنید، زیرا اینها مردمی هستند که پاکدامنی را می خواهند (و از کار ما بیزاری می جویند)(۸۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُنَاسٌ»: مردمان. «يَتَطَهَّرُونَ»: به پاکی تظاهر می کنند.

تفسیر:

«وَما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلاّ أَنْ قالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُناسٌ يَتَطَهَّرُونَ (82)»: و چون لوط علیه السلام آنها را به خاطر ارتکاب عمل زشت توبیخ کرد گفتند: لوط و مؤمنان همراهش را از قریهٔ خویش بیرون کنید که آن‌ها مردمی پاک، نزیه و شرافتمنداند. این سخن آن ها بنابر تمسخر، إستهزاء و عِناد بود. یکی ازبدی ها همانا، برخورد بی دلیل و غیر منطقی با ناصحان است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

این جواب إستهزاء آلود قوم، هیچ ارتباطی به نصیحت لوط علیه السلام نداشت بلکه جواب مناسب این بود که نبوت وی را تصدیق کرده و از فرمان وی اطاعت میکردند و به خواسته وی جواب مثبت و مساعد میدادند ولی آنان این جواب بدرا ازنفس های پلید وفطرت های غیر سالم برخاسته بود، به وی تحویل دادند، عجبا از این منطق سرچپه!

منطقی که میگوید: باید کسانیکه پاک و پرهیزکارند، از شهر بیرون روند تا پلیدان و ناپاکان در آن باقی بمانند؟! این منطق؛ منطق جاهلیت در هر زمان و مکانی است چنانکه در عصر حاضر نیز مشاهده میکنیم که اغلب پاکان و پرهیزکاران، در طرد و تبعید به سر می برند.

در آیه هیچ جای شکی نیست که: در نهی از منکر، باید آمادهی تبعید و پذیرش مشکلات باید بود. با تأسف مجرمان، برای پاکان حقّی در إجتماع هم قائل نیستند. هرگاه در جامعهای فساد زیاد شد، پاکان را منزوی میکنند و نهی از منکر و پاك بودن، جرم محسوب می شود.

ابن عباس(رض) درمورد آیه«إِنَّهُمْ أُناسٌ يَتَطَهَّرُونَ 82» میفرماید: یعنی افرادی هستند که عمل نزدیکی با مردان یا زنان را از راه دبر کثیف وبد میدانند. آنها چنان سخنانی را به عنوان تمسخر و استهزاء به لوط و قومش بر زبان آوردند، آنها چیزی را برای لوط و پیروانش عیب و ننگ قلمداد کردند که در واقع مایهی مدح و تمجید است.

معلوم میشود که این قوم نه تنها بدکردار و بی حیا و دارای اخلاقی فاسد بود، بلکه در انحطاط اخلاقی به درجه ای از پستی رسیده بود که دیگر حتی وجود چند انسان نیک و پاک و دعوت دهنده به سوی نیکی و بازدارنده از بدی را هم نمی پسندید. در بدی و بدکرداری به قدری غرق شده بود که حتی صدای اصلاح را نیز نمیتوانست تحمل کند وآن عناصر پاک باقی مانده در آن فضای مسموم را هم میخواست بیرون بیندازد. پس از رسیدن به این حد بود که پروردگار باعظمت تصمیم به ریشه کنی آنان گرفت. قومی که حتی اندک عنصری از پاکی وخیر درآن باقی نماند، دیگر دلیلی برای ماندن آن در زمین وجود ندارد. مادامی که در سبد میوه های گندیده، چند میوه ی سالم وجود داشته باشد، میتوان آن را نگهداشت، اما اگر آن چند میوه از آن بیرون آورده شدند، دیگر جایی برای قرار دادن آن سبد میوه به جز انداختن پیش روی حیوانات باقی نمی ماند.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴿٨٣﴾

پس ما لوط و خانواده اش را، به جز همسر او که از باقی ماندگان در عذاب بود، نجات دادیم.(۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اهل»: هم به خویشاوندان نزدیك گفته میشود و هم به پیروان راستین، ولی با توجّه به آیهی 36 سورة ذاریات، به جز خویشاوندان نزدیك، هیچکس به آن حضرت إیمان نیاورد.

«الْغَابِرِينَ»: نابود شوندگان، واپس ماندگان، بازماندگان. کسی که همراهانش بروند و او باقی بماند. بنابر این لوط و یارانش از شهر خارج شدند و زمینهی عذاب فراهم شد.

تفسیر:

«فَأَنْجَيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ إِلاَّ اِمْرَأَتَهُ كانَتْ مِنَ اَلْغابِرِينَ(83)»: ما لوط علیهم السلام و أهلش را از عذابی که قومش به آن مبتلا گشتند، نجات دادیم و همسرش را چون عصیانگر وبرشوهر خودمتمرد بود درزمرۀ هلاک شدگان باقی گذاشتیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسر طبری فرموده است: یعنی لوط و أهل بیت مؤمنش را نجات دادیم، جز همسرش که به لوط خیانت میکرد و به خدا کافر بود، لذا همراه با نابود شدگان قوم لوط وقتی عذاب بر آنان نازل شد، او هم نابود شد.
در این هیچ جای شکی نیست که: انسان آزاد است و خودش راه خود را تعیین و انتخاب میدارد. همسر لوط علیهم السلام با در نظر داشت اینکه در خانه وحی و در خانه پیامبر زندگی میگرد، راه کفر را در پیش گرفت، ولی همسر فرعون که در خانه کفر زندگی میگرد راه توحید را انتخاب کرد.
در اسلام، عامل نجات انسان رابطه‌ی مکتبی است، نه خویشاوندی. پس سرنوشت هرکس در گرو عمل خود اوست.
در تفسیر تفهیم القرآن آمده است: زن لوط به گمان غالب از دختران همان قوم بود هم صدای خویشاوندان و قوم خویش بود و تا آخر آنها را ترک نگفت. به همین جهت پیش از نزول عذاب، هنگامی که خداوند متعال به لوط علیه السلام ویاران با ایمان او دستور هجرت داد، به آنان فرمود که آن زن را همراه خود نبرند.
در «تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» در باره مجازات قوم لوط می نویسد:
برخی هم گفته اند که شهرهای نگونسار شده، هفت شهر بودند. برخی هم گفته اند شمار انسان های آن شهرها چهار هزار نفر بود که بین شام تا مدینه می زیستند و خدای متعال بر آنان باروت و آتش بارانید و از آن نابود شدند.
برخی دیگر نیز گفته اند کسانی که در شهر ماندند، زمین شکافت و آنان را فروگرفت وکسانیکه از آنجا بیرون رفتند و یا در بیابان ها هواره شدند، باران سنگ بر آنان بارید. همچنین گفته اند که ابتدا سنگ باران شدند و پس از آن زمین شکافت و آنان را در خود فرو گرفت.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٨٤﴾

و (سپس چنان) باراني عجیبی بر آنها باراندیم (باراني از سنگ که آنها را نابود ساخت) اکنون بنگر سرانجام کار مجرمان به کجا کشید.(۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ»:بارانی ازسنگ گداخته وموادگوگردی را برسرآنان بارانیدیم.

تفسیر:

«وَأَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ مَطَراً»: نوعی باران عجیب بر سر آنها فرو ریختیم، آن باران عبارت بود از سنگ سجیل. عذاب را به سبب کثرتش به باران شدید تشبیه کرده است؛ چون آن را بسان باران فروفرستاد. طوریکه در آیه 82 سوره هود میفرماید: «فَلَمَّا جاءَ أَمْرُنا جَعَلْنا عالِيَها سافِلَها وَ أَمْطَرْنا عَلَيْها حِجارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ82»: (پس هنگامی که فرمان (قهر) ما آمد، آن سرزمین را زیر و رو کردیم وبارانی ازسنگ‌هایی ازگِل های لایه لایه برآنها فرو ریختیم)، «سِجِّيلٍ» به‌معنای کلوخ است، چیزی نه‌مثل گِل، نرم ونه مثل سنگ، سخت، و «مَنْضُودٍ» یعنی رویهم وپی در پی. منظور از سنگ نشاندار، یا این است که هر سنگ برای شخص خاصّی در نظرگرفته شده بود ویا اینکه آن سنگ‌ها با سنگ‌های زمینی فرق داشته است.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

ملاحظه میداریم که: تغییر راه فطرت، (ارضای جنسی از طریق مردان و همجنس بازی،) تغییر نعمت را به دنبال دارد. به جای باران، پاره سنگ میبارد.
مفسران درتفاسیر خویش مینویسند که: باران نابود کننده ای همراه با بادهای تند، این قوم ناپاک را فراگرفت، گویی وجود این باران میخواهد روی زمین را از آلودگی ها و پلیدی های قوم لوط، پاک و منزه سازد، پلیدی که آن مردم آلوده دامن و تیره بخت در آن جان باختند و برای خود رسوایی أبدی را در صفحهی تأریخ ثبت کردند.
«فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ اَلْمُجْرِمِينَ 84»: ای شنونده! به سرأنجام و عاقبت چنان مجرمانی بنگر که چه بلایی برسرشان آمد؟ وجز نابودی و هلاکت چه چیزی نصیب آنان شد؟
قهر إلهی مخصوص آخرت نیست، گاهی نیز درهمین دنیاهم به سراغ مجرمین و باغیها می آید. از تأریخ وسرنوشت دیگران باید عِبرت گرفت، قهر الهی مخصوص يك دسته از مجرمان نیست، همهی مجرمان باید هوشیار و بیدار باشند که: سنّت الهی استثنا دربرندارد.
در تبیین و تفسیر داستان آموزنده در باره قوم لوط میتوانید به آیات متبرکه ذیل هم مراجعه فرماید: (سوره هود آیات 82 و83)، (سوره حجر آیه: 71 و74)، (سوره نحل آیه 55)، (سوره شعراء آیات 166 و167)، (سوره ذر یات آیات 35 و36).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه(85 الی 87) قصه شعیب علیه السلام به بیان گرفته شده است. البته قابل تذکر است که این پنجمین داستان از داستانهای انبیا علیهم السلام در این سوره، بعد از داستانهای نوح، هود، صالح و لوط می باشد.

وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴿٨٥﴾

و به سوی (مردم) مدین برادرشان شعیب را (به حیث پیغمبر فرستادیم) (پس شعیب) گفت: ای قوم من، تنها الله را عبادت کنید که برای شما معبودی برحق غیر از او نیست. همانا از نزد پروردگارتان دلیل واضح به شما آمده است، پس پیمانه و ترازو را کامل ادا کنید، و حقوق و اموال مردم را کم نکنید، و در زمین بعد از اصلاح آن فساد نکنید، این (هدایات) به شما خیر (و بهتر) است، اگر مؤمن هستید.(۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَدْيَن»: اسم قبیلهای است که از نسل مَدْیان یکی از فرزندان ابراهیم علیهم السلام می باشند. این نام به مسکن ایشان هم اطلاق شده است (قصص/ 45).
«بَيِّنَةٌ»: دلیل. معجزه. نوع این معجزه مانند بسیاری از معجزات دیگر روشن نشده است.
«**فَأَوْفُوا الْكَيْلَ**» (وفی): پیمانه و ترازو را کامل کنید، به تمامی ادا کنید. «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ»: أموال مردم را کم مدهید، حق مردم را مکاهید. «لَا تَبْخَسُوا»: کم نکنید، مکاهید.
«وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ»: در زمین فساد مکنید. فساد، شامل افساد در نظام اجتماعی، خوردن ناحق أموال مردم، فساد أخلاقی، مرتکب شدن به کار بد وناروا، افساد در عمران و آبادانی از روی جهل و نادانی و بی سر و سامانی است.

تفسیر:

«وَإِلى مَدْيَنَ أَخاهُمْ شُعَيْباً قالَ يا قَوْمِ اُعْبُدُوا اللهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ»: و الله متعال به سوی مدین پیامبر خویش شعیب علیهم السلام را فرستاد. او نیز از میان خود آنها بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن کثیر درمورد مَدْيَنَ مینویسد: مدین برقبیله وشهر إطلاق میشود وآن شهری است در نزدیکی «معان» که در سر راه حجاز قرار دارد، قوم مدین همان «أصحاب ایکه» میباشند. (مختصر ابن کثیر ۵۳/۲).

«قَدْ جاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ»: شعیب قوم خود را به سوی عبادت الله یگانه و توحید و ترک شرک فرا خواند «فَأَوْفُوا اَلْكَيْلَ وَ اَلْمِيزانَ»: حقوق مردم را در پیمانه و وزن کامل و تمام ادا نمایید، «وَلا تَبْخَسُوا اَلنّاسَ أَشْياءَهُمْ»: و آنها را امر کرد تا هنگام خرید و فروش و داد و ستد، وزن و پیمانه را کامل کنند و حقوق مردم را زیر پا نگذارند، چون آنها از وزن و پیمانه می‌کاستند. او آنها را از اینکه از حقوق مردم هنگام خرید و فروش و معامله بکاهند نهی کرد.

بخس: عبارت است از: نقص و آن یا با معیوب ساختن کالا، یا با کم‌کردن از آن، یا به زبردستی، فریبکاری و نیرنگبازی أنجام می‌گیرد و همه إینها شامل معنای خوردن أموال مردم به نارواست. بعضی گفته‌اند: قوم شعیب علیهم السلام از هرچیزی که در بازارهایشان وارد میشد، عوارض و حقوق گمرکی میگرفتند و نهی الهی ناظر بر این معنی است.

رعایت حقوق بندگان و إصلاح معاملات آنها که پرهیزگاران عصر ما به آن توجّهی ندارند، نزد الله متعال چندان مهم است که وظیفه مخصوص پیغمبر جلیل القدری قرار داده شد؛ گروهی که درین باب با وی مخالفت نمودند تباه کرده شد. در این آیات، به زبان حضرت شعیب علیه السّلام تنبیه شده که أندك نقصانی به مال مردم رساندن، و پس از اصلاح ملك باعث خرابی و فساد شدن، کار مؤمن نیست؛ خواه به ذریعه کفر و شرك باشد، و خواه به واسطه قتل ناحق و نهب وغیره.

«وَلا تُفْسِدُوا فِي اَلْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها»: و از فساد در روی زمین با ارتکاب گناهان، ظلم وستم بازداشت به خصوص بعد از اینکه خدای‌تعالی با انزال کتاب‌های آسمانی و فرستادن پیامبران آن را اصلاح کرده است.

«ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (85)»: شعیب علیهم اسلام به آن‌ها بیان داشت اگر سخن مرا باور میکنید، مطالبی که به شما دستور دادم از قبیل اخلاص در عبادت الله متعال و ادای کامل حقوق مردم و ترک فساد و خرابکاری در روی زمین الله، برایتان بهتر است.

در این آیة مبارکه میفرماید: «ذلکم»؛ یعنی، تکالیف پنجگانه: بندگی الله، تصدیق پیامبری شعیب، پیمانه و ترازو را به تمام و کمال رعایت کردن، ترک کم فروشی و کاستن حقوق مردم و خویشتن داری از فساد و تباهی در زمین.

زندگی نامۀ مؤجز شعیب:

شعیب، پسر میکیل، پسر یشجر از پیامبران طایفه‌ی عرب و نامش یازده بار در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته که از جمله: در سوره های (أعراف آیات 85، 88، 90، 92 دوبار، سوره هود آیات 84، 87، 91، 94، سوره شعراءآیه 177 وسوره عنکبوت آیه 36).

او پیش از موسی به پیامبری رسید؛ چون قرآن نام موسی را پس از این پنج پیامبری که یاد کردیم، نام برده است: «ثُمَّ بَعَثْنا مِن بَعْدِهِم مُّوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ...»: پس از آن پیامبران، موسی را همراه آیات خود، نزد فرعون و سران قومش فرستادیم کردیم. (سوره أعراف آیه 103).

مدین یا مدیان، قبیله‌ای عرب زبان بودند که در سرزمین «معان» در جنوب شرقی اردن بر سر راه حجاز، مسکن داشتند. این قبیله از سلاله‌ی مدین پسر ابراهیم علیهم السلام اند و

(c) ketabton.com: The Digital Library

به الله ایمان نداشتند، فرشتگان را میپرستیدند، ترازو و پیمانه را میکاستند و در خرید و فروش به مردم کم می دادند. شعیب از این کارهای ناجوانمردانه منع شان کرد و با بیان رسا و سخنوری، راه راست را به آنان نمود. و به همین دلیل به «خطیب الانبیاء» مشهور گشت.

قوم مدین می کوشیدند تا دعوت شعیب به مردم نرسد، او را آزار می دادند، منزلتش را می کاستند و تهدیدش میکردند. (سوره هود آیه 91). عبادت خدای یگانه و عدالت در وزن وپیمانه را عیب می شمردند. (هودا آیه 87). چون براین بی باوری وکفر وناسپاسی و ستیزه گری با شعیب پای می فشردند، خداوند نیز همچون زمین لرزهی قوم ثمود، با زلزله ای، آنان را از پای در آورد و همگی را نابود کرد. (سوره عنکبوت آیه 37).

پس از نجات شعیب و مؤمنان، خداوند شعیب را نزد «أصحاب ایکه» - که سرزمینی پوشیده از درخت و نزدیک مدین بود - فرستاد. مردم آنجا نیز مانند: أهل مدین گمراه وجاهل بودند وسخن شیوای شعیب، در آنان أثر نکرد، او را دروغگو وسحر زده خطاب نمودند و رسالتش را نپذیرفتند و گفتند: تو أفسون زده وانسانی همچون مایی و گمان می کنیم، دروغگو هستی، به شعیب علیهم السلام گفتند: اگر راستگویی، پاره ای از آسمان را بر سر ما بیفکن، الله متعال، آنان را به عذاب «یوم الظله»: روز ابر سایه گستر، روز ابر، گرفتار کرد. هفت روز گرمای سوزان، آنانرا در برگرفت، ابر سایه بانی فراهم آورد، همهی آن قوم از بیم گرمای طاقت فرسا به آن پناه بردند، اما سایه بان، آنان را آتش باران کرد و همگی سوختند. (سوره شعراء آیه 189).

وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا وَاذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَّرَكُمْ وَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ﴿٨٦﴾

و بر سر هر راهی منشینید تا کسانی را که به الله ایمان آورده اند بترسانید، و از راه الله (مردم را) منع کنید، و آنرا کج میخواهید، و به یاد آورید (نعمت الله را) وقتی که شما کم بودید پس شما را زیاد کرد. و بنگرید که سرانجام فساد کنندگان چگونه بوده است.(۸۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تُوعِدُونَ»: میترسانید. «کل صراط»: هر راهی. «تَبْغُونَها عِوَجاً»: آن راه را کج میخواهید. مراد این است که راه الله را در نظر مردم کج نشان میدهید، و خودتان نیز راهی جدا از راه راست را در پیش می گیرید. «کثرکم»: شما را بسیار گردانید، افزون کرد، نسل شما را مبارک گردانید.

تفسیر:

«وَلا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِراطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ مَنْ آمَنَ بِهِ»: و بر سر راهی ننشینیدکه مؤمنان را به قتل تهدید کنید و بترسانید.سبب نشستنشان در راه، دو چیز بوده: یکی، راهزنی، که راهروان و مسافرین را ترسانده و تهدید نموده، مالشان را ظلماً به یغما برند؛ دیگر اینکه مؤمنان را از رفتن به حضور شعیب علیه السّلام و پذیرفتن دین الهی منع نمایند. یعنی بر سر راههایی که به خانه شعیب علیه السلام منتهی می شد، می نشستند و کسانی را که قصد رفتن بهنزد وی را داشتند، از عذاب و عقاب خویش بیم داده و میگفتند: او شخصی است کذاب لذا نزد او نروید.

حضرت ابن عباس(رض) در این مورد مینویسد: راههایی را که به منزل شعیب منتهی میشد، میبستند و هرکس که میخواست نزد او برود، او را تهدید کرده، مانعش میشدند و

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌گفتند: شعیب دروغگو است، پیش او نرو، به همان شیوه که قریش با پیامبر صلی الله علیه وسلم عمل می کردند. (البحر ۳۳۸/۴.).
در این هیچ جای شکی نیست که: در طول تأریخ دشمنان حقّ وحقیقت، برای جلوگیری از راه الله، همه جا در کمین هستند و از هر راه و شیوه‌ای استفاده میکنند.
همچنان سایر مفسران مینویسند: مراد از نشستن بر سر هر راه، ممکن است نشستن کنار سرک‌ها و کوچه‌ها برای فتنه‌گری باشد، و شاید مراد تلاش در راه فساد از هر راه و با هر شیوه باشد، همچنانکه در آیه 16 خواندیم که شیطان سوگند یاد کرد برای إنحراف انسان در کمین راه حقّ نشسته است، «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»: که مراد، نشستن ظاهری نیست.
«وَتَبْغُونَها عِوَجاً»:وبرای آن راه، کجی نجویید یعنی: برای راه الله متعال کجی، ناهمواری و خشونت نجویید و آن را برای مردم به این وصف معرفی نکنید.
«وَاُذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلاً فَكَثَّرَكُمْ» باید یادآور شد که: یکی از عوامل تربیت و هدایت مردم، توجّه به نعمت‌ها و یادآوری سرگذشت پیشینیان است طوریکه میفرماید: وهنگامی رابه یادآوری که شما أندک بودید از نظر تعداد پس شما را بسیار گردانید از طریق توالد و تناسل.
بعضی در معنی آن گفته‌اند: شما فقیر بودید، اما حق تعالی شما را توانگر گردانید، پس خدا را بر نعمت‌هایش سپاسگزار باشید.
«وَاُنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ(86)»: و از امت‌های پیش از خود پند و عبرت بگیرید که چگونه خداوند متعال آنها را به سبب کفر، شرک، و اعمال بدشان محو، نابود و متلاشی ساخت. در مطالعه‌ی زندگی مردم، باید به پایان و سرانجام کارشان بنگرید، نه به کامیابی‌های مقطعی که در چند روز مختصر نصیب شان شده است.

وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴿٨٧﴾

و اگر طايفه اي از شما به آنچه من از جانب الله به (تبليغ) آن فرستاده شده ام، ايمان آورده اند وطايفه‌اي ايمان نياورده اند صبر كنيد تا الله ميان ما فيصله كند كه او بهترين فيصله كنندگان است.(۸۷)
«وَإِنْ كانَ طائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتّى يَحْكُمَ اللهُ بَيْنَنا وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ (87)»: و اگر گروهی از شما **به آنچه من بدان فرستاده شده‌ام** ایمان می‌آورند و گروهی دیگر تکذیب می کنند بر ما لازم است تا در مقابل صبر کنیم و همه متنظر باشیم. تصدیق کنندگان متنظر پیروزی و فیصلۀ الله متعال در بین ما و کافران باشند و تکذیب کنندگان منتظر عذاب دردناک، که خدای تعالی به زودی در بین ما حکم می کند و او بهترین حکم کنندگان است و حکم او حق، عدل و قاطع است و او در حکم خود هیچگاه ظلم و ستمی روا نمی دارد و از حق کسی نمی کاهد.
مفسر ابوحیان در این باره می نویسد: این کلام در باب محاوره، لطیف‌ترین بیان است؛ چون مطلب محقق را در قالب و شکل مشکوک آورده است پس برای مؤمنان وعده‌ی پیروزی و برای کافران وعید کیفر و زیان است. (البحر ۳۴۰/۴).
در این آیه، مؤمنان به صبر بر آزار کفار مأمور گردیده‌اند تا آن که خداوند متعال پیروزشان گرداند.

پایان جزء هشتم

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندگان گرامی!

در آیات (88 الی 93) در باره ادامه‌ی قصه‌ی شعیب و گفتگوی او با سران کفر بحث بعمل آمده است.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ﴿٨٨﴾

أشراف، رؤسای متکبر وسران قومش که [از پذیرفتن حق] تکبّر ورزیدند، گفتند: ای شعیب! مسلماً تو وکسانی راکه با تو ایمان آورده اند از قریه خود بیرون می کنیم یا اینکه بی چون و چرا به دین ما بازگردید. گفت: آیا هر چند که نفرت و کراهت [از آن دین] داشته باشیم؟!(۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِلَّة»:دین، آئین.«لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا»:به‌دین مادر می‌آئید. به‌دین ما برمیگردید. باتوجّه به معنی دوم، برگشتن شعیب به دین ایشان، از راه تغلیب و قلمداد کردن او از زمره مؤمنان است، و یا این که به ظنّ اشراف و رؤسای قوم است، والاّ به سبب عصمت انبیاء نه تنها شعیب بلکه هیچ پیغمبری پیش از نبوّت هم مشرک نبوده است تا دوباره به شرک برگردد. «ترجمۀ معانی قرآن».

تفسیر:

«قالَ اَلْمَلَأُاَلَّذِينَ اِسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ»:أشراف وسران رهبران مستکبرمدین آنانی که پیامبر راتکذیب نموده دربرابر حق از عناد کار گرفتند، گفتند: «لَنُخْرِجَنَّکَ یاشُعَیْبُ وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا مَعَکَ مِنْ قَرْیَتِنا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنا»: یعنی ای شعیب! رسالت خود را ترک کن ورنه حتماً تو ومؤمنان همراه تو را بیرون خواهیم کرد یا باید به ملت ما بازگردی وملتی راکه به سویش میخوانید کنار بگذارید.

بریکی از این دو امر قسم یادکردند، یاإخراج وبیرون راندن شعیب وپیروانش، و یا برگشتن به دین وآیین آنها، یعنی دین کفر؛ یعنی ای شعیب! رسالت خود را ترک کن و رنه حتماً تو و مؤمنان همراه تو را بیرون خواهیم کرد یا باید به ملت ما بازگردی و ملتی را که به سویش می خوانید کنار بگذارید.

قابل تذکر است که: زورگویی و تهدید به إخراج و تبعید، بشکل از أشکال دربرابر همه أنبیاء درطول تأریخ وجود داشته، چنانکه در جای دیگر میخوانیم: کافران نسبت به پیامبران خود چنین تهدیدهایی داشته‌اند. «وَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّکُمْ مِنْ أَرْضِنا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنا فَأَوْحی إِلَیْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِکَنَّ الظَّالِمِینَ»: (إبراهیم، 13.) (و کفّار به پیامبرانشان گفتند: ما قطعاً شما را از سرزمین خود بیرون می کنیم، مگر آنکه دردین ما در آیید پس پروردگارشان به آنان وحی کرد که ما حتماً ظالمان را نابود می‌کنیم.)

در توضیح این آیه مبارکه سؤال طوری پیش می آید که: آیا أنبیاء قبل از بعثت، مشرك بودند که کفّار از آنان تقاضا میکردند که به دین ما باز گردید؟ «لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنا»

درجواب این سوال باید گفت: اوّلاً ممکن است مراد کفّار، برگشت پیامبران در سلطه‌ی آنان باشد. یعنی می‌گفتند: بر فرض که شما ایمان دارید، ولی نباید در برابر ما قیام کنید و خود و یارانتان از راه ما سرپیچی نمایید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ثانیاً «عود» اگر با حرف «الی» همراه بود به معنای بازگشت به حالت اوّل است، ولی حال که با «فی» همراه است، مراد از آن تغییر و تحوّل است نه بازگشت به حالت اوّل، یعنی تغییر عقیده دهید ودین ما را بپذیرید.

دروس آموزنده از این آیات متبرکه دراین است که: مبلّغان راه حق وحقیقت، نباید از تهدیدهای و تخویف مخالفان خوف، ترس وحراسی داشته باشند، چون در این راه، تهدید به قتل و تبعید و سایر ازارها همیشه بوده است.

تحمیل عقائد، شیوه‌ی کفّار است ومطمئن باشید که: دین تحمیلی هیچ سودی را ببار نمی آورد.

شعیب در جواب آنها گفت: «أَوَ لَوْ كُنّا كارِهِينَ(88)»: آیا چنین میکنید ولو ما ملت شما رادوست نداشته باشیم و یا نخواسته باشیم از دیار خود بیرون شویم؟

یا معنی این است: آیا از شهر بیرون ما می کنید، هرچند ما خواهان بیرون شدن از آن نباشیم؟ قطعاً شما چنین حقی ندارید و برای شما روا نیست به چیزی مجبورمان کنید که دلمان آن را نمیخواهد زیرا کسی که زیر فشار و اجبار قرار گیرد و از خود اختیاری نداشته باشد، نه موافقتش موافقت به حساب می‌آید و نه بازگشتش به دین دیگری، بازگشت حقیقی تلقی می‌شود.

قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ﴿٨٩﴾

که اگر به دین شما باز گردیم بعد از اینکه الله ما را از آن نجات داد، همانا بر الله افترا بسته‌ایم. برای ماشایسته نیست که به آن بازگردیم مگراینکه پروردگار ما بخواهد، علم پروردگار ما همه چیز را احاطه کرده است، بر الله توکل نموده‌ایم. ای پروردگار ما! میان ما و قوم ما به حق فیصله کن و توئی بهترین فیصله کنندگان.(۸۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِلاّ أَن يَشَآءَ اللهُ»: ذکر این قید برای یادآوری این مطلب است که الله قادر مطلق است و هرچه بخواهد شدنی است، ولی سنّت الله متعال برابر عدل انجام میگیرد ولذا هرگز چنین دستوری را صادر نمیفرماید. یا این که بیان این سخن از سوی شعیب، محض تواضع و تأدّب با الله و فرمانبری بی‌چون و چرا از ذات ذوالجلال است. همان‌گونه که پیغمبر ما به هنگام دعا میفرمود: «يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَيا دِينِكَ»: در صورتی که می دانست خداوند دل او را بر ایمان ثابت وماندگار میدارد. «إِفْتَحْ»: فیصله کن (شعراء / 118). «الْفَاتِحِينَ»: قضات. «ترجمۀ معانی قرآن» مصطفی خرمدل.

تفسیر:

«قَدِ اِفْتَرَيْنا عَلَى اللهِ كَذِباً إِنْ عُدْنا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجّانَا اللهُ مِنْها»: (شعیب به مخالفان گفت:) اگر پس از آن که خدا ما را از دین باطل شما نجات داده، و ایمان آوردیم و چشم ما را با نور هدایت روشن کرد، دوباره خود را درپرتگاه قرار دهیم، و دین شما برگردیم، معلوم می شود ما زشت‌ترین نوع دروغ را به خدا بسته‌ایم.

باید گفت که: ارتداد و برگشت از آرمان ها و عقائد حقّ و پذیرفتن شریك برای خداوند، نوعی افترا بر خدا و پیمان‌شکنی است.

از جانب دیگر اگر کسی دین باطل ودروغ را راست بگوید، در حقیقت طوریکه یادآور شدیم بر الله افترا میکند، وبهتان میبندد. بنابرآن، از یك پیغمبر جلیل القدر و پیروان مخلص

(c) ketabton.com: The Digital Library

او هیچ ممکن نیست که: معاذ الله، از صداقت برآمده به طرف دروغ و باطل برگردند، و تمام دعاوی راست خود را که در باب حقّانیّت ویا مأمور من الله بودن خود اظهار میکردند، دروغ و افترا بدانند؟! و این بیان موجب ناامید شدن کفار از برگشتن شعیب و پیروانش به دین شد.

«وَما يَكُونُ لَنا أَنْ نَعُودَ فِيها إِلاّ أَنْ يَشاءَ اللهُ رَبُّنا»: مؤمن، هرگز نباید از حقّ عدول و بر عقائدش سازش کند طوریکه میفرماید: هرگز ما را نسزد که به دین شما در آییم، مگر آن که الله که پروردگار ماست، اراده کند. [این هم محال است]، مگر اینکه الله تعالی خفت وخواری مارا بخواهد، آنگاه حکمش در مورد ما اجرا می شود.

«وَسِعَ رَبُّنا كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً»: پروردگار ما، علمش بر همه چیز احاطه دارد.

«عَلَى اللهِ تَوَكَّلْنا»: ما فقط بر او تکیه و اعتماد کرده‌ایم در اینکه ما را بر ایمان پایدار و ثابت قدم بدارد، میان ما و کفر و اهل آن مانع و حائل ایجاد کند، نعمت خویش را بر ما تمام گرداند و ما را از عذاب خود در پناه.

برای پایداری در ایمان، باید از الله متعال استمداد جست و به او توکّل کنیم، در برابر پیشنهادهای شوم دشمنان، باید با توکّل بر الله متعال، قاطعانه ایستاد و مقاومت کرد.

«رَبَّنَا اِفْتَحْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ اَلْفاتِحِينَ(89)»: پروردگارا! میان ما و قوم ما به حق، حکم و فیصله کن، که تو بهترین فیصله کنندگانی که هیچ ظلم و ستمی در حکم تو راه ندارد و بهترین حاکمان تویی.

میتوان ازین کلمات حضرت شعیب اندازه نمود که دل‌های أنبیاء نسبت به عظمت و جبروت الله متعال و عبودیّت و عجز و افتقار خودشان با چه احساس عظیم و عمیق مملوّ میباشد؛ چه‌سان توکّل و اعتماد آنها در هر آن، و هر حال، از تمام و سایط منقطع شده، بر همان ذات وحده لاشریك از کوه محکمتر و غیر متزلزل است.

وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ﴿٩٠﴾

و اشراف و سران کافر قومش [به مردم] گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید، (در آن صورت) سخت زیان خواهید کرد.(۹۰)

«وَقالَ اَلْمَلَأُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اِتَّبَعْتُمْ شُعَيْباً إِنَّكُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ(90)»

اشراف کفار خطاب به پیروان خود گفتند اگر شما از شعیب در آنچه شما را از تکمیل پیمانه و وزن فرا میخواند پیروی کنید حتماً در تجارت خود زیان خواهید کرد و اگر از او در ایمان به الله پیروی کنید هلاک خواهید شد. آنها این سخنان را براساس جهل، نادانی، دروغ و گمان می‌گفتند.

«إِنَّكُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ»: یکی از شیوه‌های کاری کفّار برای بازداشتن مردم از پیروی أنبیاء، (هنگامی که ببینند آنان از ایمانشان دست بر نمی دارند،) تهدید مادّی و اقتصادی است.

بلی! محرومیّت از درآمدهایی که از طریق کم فروشی به دست می آید، از دید کافران خسارت است!

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ﴿٩١﴾

پس زلزله ای سخت آنان را فراگرفت و در خانه هایشان(مرده) و به زانو افتیده صبح کردند.(۹۱)

«فَأَخَذَتْهُمُ اَلرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دارِهِمْ جاثِمِينَ(91)»: خداوند متعال بر آن ها زلزله شدیدی را به سبب کفرشان فرستاد و آنها در پی آن مردگان افتاده بر روی در خانه‌های خود شدند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از مجموع آیات متعدّده بر می آید که برین مردم «ظلّه»، «صیحه»، «رجفه» سه رقم عذاب نازل شد؛ یعنی:
اوّل، ابری سایه افگند که دارای جرقه ها، و شراره، آتش بود؛
دوّم، یك صدای نهایت مدهش و مهلك از آسمان؛ و
سوّم، زلزله زمین (ابن کثیر).
شاید از اینکه در این آیه کلمه‌ی «رجفة»، در آیه‌ی 94 سوره‌ی هود کلمه‌ی «صیحة» و در آیه‌ی 189 سوره شعراء، عبارت «عَذابُ یَوْمِ الظُّلَّةِ» بکار رفته، استفاده شود که زلزله همراه با صیحه و ابر تیره بوده است.
ممکن است مراد از «رجفه» همان اضطراب و لرزش اندام باشد که از ترس حاصل می شود، نه زمین لرزه.
چنانکه در آیه‌ی 78 گذشت، «جاثم» به کسی گفته می شود که به‌رو بر زمین افتاده و یا به زانو افتاده و توان برخاستن ندارد.

اَلَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا اَلَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ﴿٩٢﴾

آنها که شعیب را تکذیب کردند (آنچنان نابود شدند که) گویا هرگز در آن (خانه ها) سکنی نداشتند، آن ها که شعیب را تکذیب کردند آن ها زیانکار بودند.(۹۲)

تفسیر:

«اَلَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْباً كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا»: کسانیکه شعیب را تکذیب کردند او و همراهان او را به اخراج از قریه تهدید نموده بودند، [چنان با خاک یکسان شدند]، بشکل که گویا در آن شهر و دیار زندگانی نکرده بودند. یعنی: آن قوم چنان ریشه‌کن شدند و آن دیار بعد از نزول عذاب، چنان خراب و خالی شد که گویی کسی قبلاً در آن سکونت نداشته است، و آنانکه میگفتند: پیروان شعیب علیه السلام تباه می شوند؛ خود بر باد و خائب و خاسر شدند.
ازفحوای آیة مبارکه دریافتیم که: نیرنگ های أهل باطل، نقش بر آب میشود. کفّار ظالم که جستجوی إخراج حضرت شعیب بودند، غضبی بالای شان نازل شد که خودشان در خانه‌هاي خویش به هلاکت رسیدند.
«اَلَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْباً كانُوا هُمُ اَلْخاسِرِينَ(92)»: آنان که شعیب را باور نداشتند، زیانکار گشتند. وتمام ممتلکات خود را ازدست دادند و درآخرت نیز از جملهٔ عذاب شوندگان خواهند بود. عدم توجّه به عاقبت شوم کفّار، درس عبرت برای عالم بشریت است.
این تباهی و هلاکت مدین تا مدت های درازی ضرب المثل بوده است. چنان که در زبور داود آمده است که خدایا، فلان و فلان قوم علیه تو عهد بسته اند، با آنان همان کن که با مدیان کردی. تورات، مزامیر، مزمور 83- آیات 9-5 (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن).

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ﴿٩٣﴾

پس شعیب از نزد آنها روی گرداند و گفت: (به طور افسوس) ای قوم من! البته من پیام‌های پروردگارم را به شما رساندم، و برای شما نصیحت (و خیرخواهی)کردم، پس چگونه بر (هلاکت شدن) قوم کافر غمگین شوم.(۹۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ءَاسَیا»: محزون میشوم. غم و اندوه میخورم. فعل مضارع، متکلّم وحده، ثلاثی مجرّد، از ماده (أسی) و از باب چهارم است. «ترجمهٔ معانی قرآن»

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

«فَتَوَلّی عَنْهُمْ وَ قالَ یا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ رِسالاتِ رَبّی وَ نَصَحْتُ لَکُمْ»: شعیب از آنها روی گردانید و گفت: من شما را از عذاب بیم داده و از عقاب ترسانیدم و رسالت را به شما رسانیده‌ام و در نصیحت شما سعی و تلاش کردم.

این را به عنوان تأسف وحزن شدید برآنان گفت؛ چون ازپند اوپیروی نکردند.

«فَکَیْفَ آسی عَلی قَوْمٍ کافِرِینَ (93)»: مع الأسف، سخنم را گوش نکردید. دیگر چگونه با حال کفر پیشگان افسوس بخورم؟ و از آنچه به شما رسیده تأسف نخواهم خورد که شما به خاطر کفر خویش مستحق مجازات هستید و اوتعالی هرگز به بندگان خود ظلم نمی کند.

شیخ طبری در این مورد می نویسد: یعنی چگونه بر أشخاصی تأسف بخورم که یگانگی خدا را إنکار و پیامبرش را تکذیب کردند؟! و چگونه به خاطر نابودیشان دردمند شوم؟! (طبری ۵۷۱/۱۲.).

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات متبرکه (94 الی 95) در باره سنت الهی و سرنوشت کافران، بحث بعمل آمده است. بعد از اینکه خدای متعال داستان پیامبران (نوح، هود، صالح، لوط و شعیب) را بیان فرمود، وعذاب وآزاری را یادآورشد که بعد از بی‌نتیجه ماندن پند و اندرز دامنگیر اقوام آنها شد، در اینجا الله متعال سنت الهی را در إنتقام گرفتن از تکذیب کنندگان پیامبرانش را خاطرنشان ساخته است که به تدریج با آنها روبرو خواهد شد، با ایجاد فقر و زیان ومریضی، سپس با نعمت و رفاه و آنگاه در صورتی که ایمان نیاورند، با حمله و ضربت شدید آنها را گرفتار خواهد کرد. به دنبال آن داستان حضرت موسی و فرعون طاغی و گردنکش را یادآور شد، که شامل پند و اندرزهای فراوان است.

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ﴿۹۴﴾

هیچ پیامبری را در شهری نفرستادیم مگر اینکه اهل آن شهر را (بعد از نافرمانی شان) به سختی‌ها و ضررها گرفتار کردیم تا باشد که (به الله) زاری و تضرع کنند.(۹۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَرْیَةٍ»: مراد شهر بزرگی است که پایگاه و پایتخت رؤسا و سران باشد.

تفسیر:

«وَمَآ أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ»: در این کلام حذفی وجود دارد، از قبیل: «فَکَذَّبَهُ أَهْلُهَا». «بأساء»: به حوادث و ضربه های جسمی مثل مریضی ومرگ و «ضراء»، به ضربه ها و زیان های مالی گفته میشود (بقره/177 و214). تضرعون (ضرع): فروتنی نشان می دهند، زاری می کنند. «ترجمۀ معانی قرآن»

تفسیر:

«وَما أَرْسَلْنا فِی قَرْیَةٍ مِنْ نَبِیٍّ»: در کلام حذف وجود دارد؛ یعنی: «ما أرسلنا فی قریة من نبی فکذبه أهلها»: ماهیچ پیامبری را درهیچ شهری ازشهرها نفرستادیم مگراینکه اهل آن شهر او را تکذیب کردند، «إِلاّ أَخَذْنا أَهْلَها بِالْبَأْساءِ وَالضَّرّاءِ»: آنها را با بی‌نوایی، فقر، مریضی و بلیات مبتلا وگرفتتار نمودیم، چرا که آنان از پیروی پیامبر شان سرباز زدند و

(c) ketabton.com: The Digital Library

مغرور شدند و این کار برآنان گران آمد. باید گفت که: تلخی‌ها و ناملایمات، به عنوان يك سنّت الهی در طول تاریخ بشری برای همه‌ی أقوام وجود دارد. و همین سختی‌ها و مشکلات، عامل سازندگی، غفلت زدایی و توجّه به پروردگار باعظمت است.
«لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ (94)»: تا شاید به التماس و زاری و فروتنی و توبه از گناهان بپردازند. و غبار کبر و غرور را از خود بزدایند و به سوی پروردگار خود رجوع نمایند و در نتیجه، استکبار و تکذیب پیامبران علیهم السلام را فروگذارند.
قابل یادآوری است که: ناملایمات در روزگار زندگی انسان همیشه بمثابه قهر الهی محسوب نمیگردد، بلکه؛ در بسیاری از اوقات لطفی است که به شکل بلا جلوه میکند، همانطوریکه گداختن آهن در کوره آتش اهنگری، سبب نرم شدن و شکل‌پذیری آن است، حوادث و شداید زندگی نیز انسان‌ها را نرم و به حالت تضرّع و نیاز خواهی وا می دارد.

ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴿٩٥﴾

سپس (هنگامي كه اين هشدارها در آنها اثر نگذاشت) نيكي (و فراواني نعمت ورفاه) به جاي بدي (وناراحتي وگرفتاري) قراراديم آنچنانكه فزوني گرفتند (وهمه گونه نعمت و بركت يافتند و مغرور شدند)وگفتند (تنها ما نبوديم كه گرفتار اين مشكلات شديم) به پدران ما نيز ناراحتي هاي جسمي و مالي رسيد چون چنين شد آن ها را ناگهان به اعمالشان گرفتيم (و مجازات كرديم).(۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«السيئة»: بدی، گرفتاری. «الحسنة»: نیکی و نعمت، تندرستی و رستگاری. «عَفَوْا»: فزونی یافتند چه در أموال وچه در أنفس. برای فهم بیشتر این آیه مراجعه شود به (أنعام آیات 42 - 45، مؤمنون آیة 77، زخرف / 75).
«الضراء»: رنج و مصیبت، ناداری، ناخوشی. «السراء»: راحتی، خوشی، دارا بودند. (اینها را به زمانه نسبت می دادند و زمانه را سرنوشت ساز می دانستند). «بغتة»: ناگهان، به ناگاه. «لایشعرون» (شعر): در نمی یابند، نمی فهمند. «ترجمهٔ معانی قرآن»

تفسیر:

«ثُمَّ بَدَّلْنا مَكانَ اَلسَّيِّئَةِ اَلْحَسَنَةَ حَتّى عَفَوْا»: سپس به آنها غنای بعداز فقر، صحت و تندرستی بعد از مریضی و توان بعد از ناتوانی بخشیدیم تا اینکه تعدادشان بیشمار گشت.
قابل یادآوری است که: بیشتر مردود شدگان در آزمایش های الهی، مرفّه ها اند نه محرومان «وَ قالُوا قَدْ مَسَّ آباءَنَا اَلضَّرّاءُ وَ اَلسَّرّاءُ»: اما آنها کفر ورزیدند و فور نعمت آنان را سرمست وناسپاس کرد، و از روی کفران و ناسپاسی گفتند: این سنّت زندگی و عادت زمانه است، روزی برای تو و روزی بر علیه توست. پدران ما نیز مانند این مصیبت‌ها و فراخی‌ها داشتند، سزا ومجازات از جانب الله نیست، پس بیایید بر دین خود بمانیم.
در بسیاری از اوقات رفاه، بینش و تحلیل های نادرست، عامل نسیان و طغیان میگردد. طوریکه درآیة مبارکه «قَدْ مَسَّ آباءَنَا اَلضَّرّاءُ وَ اَلسَّرّاءُ» تذکر یافت.
سپس خدا آنان را به ناراحتی مبتلا کرد تا در پیشگاهش توبه و انابت کنند، اما چنان نکردند، سپس برای آنان نیکی فراهم کرد تاسپاسگزار باشند، اما نشدند. پس جز گرفتار کردن آنان به عذاب سخت راهی دیگری باقی نماند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قابل یادآوری است که حال مکذبان برخلاف حال مؤمنانی است که در راحتی و نعمت شکر کرده و بر رنج و ناخوشی صبر میکنند چنانکه در حدیث شریف به روایت إمام بخاری و امام مسلم آمده است: «شگفتا بر کار مؤمن؛ الله متعال هیچ حکمی را براو اجرا نمیکند، مگر این که آن حکم برایش خیر است زیرا اگر به او رنج و سختی‌ای برسد؛ صبر پیشه می کند و این به خیر اوست و اگر به او خوشی و راحتی ای برسد؛ شکر می گزارد و این هم به خیر اوست».

همچنین در حدیث شریف دیگری آمده است: «مؤمن پیوسته مبتلای رنج و بلاست تا آنکه از گناهانش پاک و صفا بیرون آید، اما مثل منافق، همچون مثل خر است، که نمی داند صاحبش او را در کجا و بهخاطر چه بسته کرده و بهخاطر چه رها کرده است».

«فَأَخَذْناهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لایَشْعُرُونَ (95)»: نباید فراموش کرد که: غوطه ور شدن در نعمات در دنیا و غفلت از یاد الله، انسان را به عذابی ناگهانی و غافلگیرانه دچار میکند، و متوجه باید بود که: قهر الهی، خبر نمیکند، یکباره و ناگهان میرسد. طوریکه در آیۀ مبارکه خواندیم: «فَأَخَذْناهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لایشْعُرُونَ» چون مرتکب چنین کاری شدند آنها را ناگهان به عذاب گرفتیم بدون اینکه قبلاً بهآنها هشدارداده باشیم.آنها اصلاً آمدن عذابرا احساس نکردند تا اینکه ناگهان گرفت الهی بهسراغ آنها رفت و همه را درحالت غفلتشان نابود کرد.

در حدیث شریف آمده است: «موت الفجأة رحمه للمؤمن وأخذه أسف للكافر»: مرگ ناگهانی، رحمتی برای مؤمن و فروگرفتن تأسف باری برای کافر است».

باید بعرض رسانید که: معمولاً انسانی که در تنعم زندگی میکند، پذیرش حق در نظرش زیاد مهم نیست و از آن، سرباز می زند؛ اما وقتی در فقر و تنگ دستی قرار میگیرد، حقیقت، روشن تر میگردد، الله را به خاطر می‌آورد و خود را برای پذیرش حق آماده میکند؛ هر چند این بیداری در میان مردم یکسان نخواهند بود و هرگاه از تنگ دستی زندگانی عبور کردند به دو دسته تقسیم میشوند: دسته ای بر حق پایدارند و دسته ای دیگر یکبار دیگرهمه چیز را به فراموشی میسپارند و در غفلت فرومی روند. اینک در مرحله‌ی بعدی آنها در بوته‌ی آزمایش قرار میگیرند و چون به ناز و نعمت میرسند، گویند: این مشکلاتی که پشت سر گذاشته ایم، دست طبیعت است که هر روز چیز نوی به همراه دارد و نیاکان ما هم دچار نابسامانی هایی شده بودند.

مطالعه کنندگان گرامی !

در آیات قبلی، به روشنی اشاره بعمل آمد که: آنان که نافرمان بودند و از در مخالفت درآمدند، الله متعال به حال شان رسید واز پایشان در آورد.

در آیات متبرکه (96 الی 100) در باره اینکه اگر از در فرمان در آیند، برکات و خیرات آسمان به آنان خواهد رسید، سپس آنان را که نافرمان اند به عذاب سریع در شبانگاه یا روز هنگام، هشدار می دهند. طوریکه میفرماید:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٩٦﴾

و اگر أهل آن شهرها ایمان آورده و تقوا پیشه کرده بودند و پرهیزگار میشدند، البته بر آنها (دروازه) برکات از آسمان و زمین را می‌گشودیم، ولی [آیات الهی و پیامبران را] تکذیب کردند، پس آنها را به سبب آنچه می‌کردند (به عذاب) گرفتار کردیم.(۹۶)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَفَتَحْنَا»: قطعاً میگشودیم، آسان میکردیم. «برکات مِنَ السَّمَاءِ»: برکات آسمان، مانند: برف و باران، گرمای آفتاب در جهت فراوانی محصولات زمین؛ چون: انواع روییدنیها، معادن وغیره. «أَخَذْنَاهُمْ»: آنانرا مجازات کردیم، گریبانشان را گرفتیم.

تفسیر:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ اَلْقُرى آمَنُوا وَاِتَّقَوْا»: و اگر أهل قریه‌ها به الله متعال، پیامبران و کتاب‌هایش إیمان آورند و تقوای الهی را با أنجام أوامر و إجتناب نواهی رعایت کنند و از کفر و ارتکاب معاصی دوری گزینند پرهیز می‌کردند.

باید گفت که: إیمان و تقوا سبب نزول برکات میشود، ولی هر نعمت و رفاهی معلول ایمان و تقوا نیست.

«لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ اَلسَّماءِ وَ اَلْأَرْضِ»: با بندگان ضدّ و عنادی نداریم؛ کسانی که در عذاب ما گرفتار میشوند، نتیجه اعمال بد خودشان است؛ اگر پیغمبران ما را قبول میکردند، وپیش حقّ گردن می نهادند؛ و ازکفر و تکذیب وغیره اجتناب کرده، راه تقوی را اختیار مینمودند؛ ما آنها را بابرکات آسمانی و زمینی معمور و توانگر مي ساختیم. یعنی خداوند متعال بر آنها با نازل کردن باران پی در پی و مبارک، دروازه های رزق را خواهد گشود و از زمین برای آنها انواع و اقسام نباتات را با میوه های گوناگون خواهد رویانید.

مفسر سدی فرموده است: دروازه‌ی رزق و روزی زمین و آسمان را به روی آنها می گشودیم. (البحر ۳۴۸/۴.).

باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که: بستن و گشایش، در إختیار الله است، «لَفَتَحْنا»: امّا بازتابی و انعکاسی از عملکرد ماست.

«بَرَكاتٍ» جمع «برکت»، به موهبت‌های ثابت و پایدار گفته می‌شود، در مقابل چیزهای گذرا. در معنای «برکت»، کثرت، خیر و افزایش وجود دارد. برکات، شامل برکت‌های مادّی و معنوی میشود، مثل برکت در عمر، دارایی، علم، کتاب وغیره.

عده‌ای مي گویند: «برکات السماء» یعنی باران و «برکات الأرض» یعنی میوه و محصول.

إمام فخر رازی(رح) فرموده‌اند که «کلمه برکت به دو معنی إستعمال می شود: گاهی به معنی خیر باقی و دائم؛ و گاهی به [معنی] کثرت آثار فاضله. بنابرآن، مراد از آیت این است که اگر آنها ایمان و تقوی اختیار می‌کردند، بر آنها آن دروازهای نعمت‌های آسمانی و زمینی که دائمی و غیر منقطع می‌باشد، مفتوح میگردید؛ و یا آثار فاضله آنها بسیار فراوان می شد؛ امّا، به نعمتی که مکذّبین برای چند روز یا تمام عمر، به طور أمهال و إستدراج، (تدریجی) به آن نائل مي شوند، و عاقبت در دنیا، و رنه در آخرت، و بال جانشان می گردد؛ چندان جای خوشی نیست. بصورت کل باید بعرض رسانید که: وعده‌های الهی را باید جدّی بگیریم. با إیمان و تقوا، نزول برکات حتمی است.

خوانندگان محترم !

اگر سوال طوری مطرح شود که: اگر إیمان و تقوا سبب نزول برکات است، پس چرا کشورهای کافر، وضع بهتری دارند و کشورهای اسلامی با مشکلات فراوانی روبرو هستند؟

درجواب باید گفت که: اوّلاً آن کشورها از نظر علم و صنعت درترقی هستند، ولی از نظر روحی و روانی آرامش کامل ندارند. از این نظر آنان نیز مشکلات فراوانی دارند. ثانیاً:

(c) ketabton.com: The Digital Library

اغلب کشورهای اسلامی، تنها نام اسلام را با خود انتخاب نموده اند، و قوانین و رهنمود های دین اسلام در آنجا حاکم نمی باشد.
به علاوه گاهی رفاه مادّی، نوعی قهر الهی است. چنانکه قرآن میفرماید: «فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَيْءٍ»(أنعام، 44.)چون تذکّرات الهی را فراموش کردند، درهای همه چیز را به رویشان گشودیم تا سرمست شوند.
در قرآن عظیم الشأن، دو نوع گشایش برای دو گروه مطرح است:
الف: رفاه و گشایش برای خوبان که همراه با برکات است، «لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ».
ب: رفاه وگشایش برای کفّار ونا اهلان که دیگر همراه با برکت نیست، «فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَيْءٍ»، زیرا چه بسا نعمت‌ها، ناپایدار و سبب غفلت و غرور و طغیان باشد. خداوند، این رفاه و گشایش کفّار را وسیله‌ی مهلت و پرشدن پیمانه‌ی آنان قرار داده است. بنابر این به هر نعمت ظاهری نباید دل خوش کرد، زیرا اگر این نعمت‌ها برای مؤمنان باشد، مایه‌ی برکت است و اگر برای کفّار باشد، ناپایدار و وسیله‌ی قهر الهی است. (بنقل از تفسیر نمونه).
«وَلكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ(96)»: ولی آنها پیامبران را تکذیب نموده و از پروردگار خویش نافرمانی نمودند، این بود که خدای‌تعالی آنها را به سبب گناهان شان سزا داد و به سبب کفرشان عذاب نمود. پس طاعات سبب نزول خیرات و مخالفت از اوامر الهی سبب عقوبات است. لجاجت و پافشاری برگناه، سبب قهر و عذاب الهی است. در ضمن باید گفت که: عامل محرومیّت‌ها و مشکلات، عملکرد خود ماست.

أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ﴿٩٧﴾

آیا ساکنان قریه‌ها در امان شده‌اند از اینکه عذاب ما هنگام شب، در حالیکه به خواب رفته‌اند، به آنها برسد؟ (٩٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:
«بَيَاتًا»: در وقت شب، شامگاهان.

تفسیر:
«أَفَأَمِنَ أَهْلُ اَلْقُرى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنا بَياتاً وَهُمْ نائِمُونَ(97)»: آیا نزد اهل قریه‌ها یعنی تکذیب کنندگان امنیتی و مصؤنیت از این وجود دارند، که به آنها عذاب الهی در حالتی که در شب خوابند فرا نرسد، در حالی که به پروردگار خویش کفر ورزیده و پیامبرانش را تکذیب نموده‌اند؟
فحوای آیۀ مبارکه: «أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرى» این فهم را میرساندکه به نظام آرام موجود نباید مغرور شویم و نباید خود را هرگز مصؤن إحساس کنیم.
مفسران می نویسند که هدف؛ ساکنان شهرهایی چون عاد و ثمود و مدین‌اند که قبلا ذکرشان رفت. به قولی دیگر: مراد از «قری»، شهر مکه و ماحول آن است، از آن رو که رسول الله صلی الله علیه وسلم را تکذیب می‌کردند.
«بَياتاً وَ هُمْ نائِمُونَ»: این فهم را میرساند که؛ اگر الله متعال اراده کند، میتواند قهر خویش را در زمانی نازل کند که هیچ راه چاره‌ای نباشد و شبانه همه را نابود کند.
این آیه و آیه‌ی پس از آن، حکمش عام است و تمام دوران زندگانی انسان را در بر خواهد داشت. (تفسیر فرقان)

أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ﴿٩٨﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

آیا اهل قریه‌ها در امان شده‌اند از اینکه عذاب ما در وقت چاشت، در حالیکه به بازی و تفریح مشغول‌اند، به آنها برسد؟(۹۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ضُحًی»: نیمروز، روز روشن. «یَلْعَبُونَ»: سرگرم بازی اند.

تفسیر:

«أَوَ أَمِنَ أَهْلُ اَلْقُرى أَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُنا ضُحًی وَهُمْ یَلْعَبُونَ(98)»: آیا نزد آنها امنیتی از این هست که عذاب به سراغ آنها در حالی نیاید که آنها چاشتگاه در غفلت لهو ولعب خویش به سر می برند و غرق دنیای خویش‌اند؟

جمله‌ی «... و هم یلعبون»: آنان سرگرم امور دنیا هستند و به جهان آخرت باور ندارند. بنابر این، طوریکه به بازی و کار بیهوده مشغولند؛ زیرا، بازی هم سرگرمی مؤقت است و پایدار نیست. و دنیا هم، همینطور است.

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴿۹۹﴾

مکر الله: تدبیر خدا، مجازات. آیا از مکر (تدبیر) الله ایمن شده‌اند؟ زیرا از تدبیر الله ایمن نمی شود مگر قوم زیانکار.(۹۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مکر»: گرچه در فارسی / دری به معنای نیرنگ و حیله است، امّا در لغت عرب، به معنای تدبیر و چاره‌اندیشی برای بازگرداندن از هدف است، چه حقّ باشد چه باطل. مکر الله، تدبیر الهی است که نقشه‌ی کفّار را بر هم می زند.

«مَکْرَ»: چاره نهانی و مجازات ناگهانی. مراد از مکر خدا در حق بندگان این است که ایشان را درناز و نعمت و کفر و معاصی آزاد میگذارد و به ناگاه تازیانه عذاب را بر آنان می نوازد و کار ایشان را می سازد (آل‌عمران / 54). «ترجمۀ معانی قرآن» مصطفی خرمدل.

تفسیر:

«أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللهِ فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللهِ إِلاَّ اَلْقَوْمُ اَلْخاسِرُونَ(99)»: یا مگر از مجازات نهایی و تدبیر الهی امان هستند، در صورتی که غیر از زیانکاران، هیچکس خود را از آن در امان نمی داند.

هرگز از قهر الهی احساس امان نکنیم. «أَفَأَمِنَ... أَوَ أَمِنَ... أَ فَأَمِنُوا مَكْرَ اللهِ» بلی، زندگی کردن، همراه با بیم و امید مطلوب است.

«فَلا يَأْمَنُ... اَلْخاسِرُونَ»: مطمین باشد شخصیکه نسبت به مکر و قهر الهی بی‌خیال وبی پروا باشد، از جمله زیانکاران بشمار می رود.

حسن بصری گفته است: مؤمن در حالیکه به عبادت مشغول است فروتن و بیمناک و در هراس است، و گناهکار وقتی مرتکب معصیت می شود، مطمئن است و خود را در امان می بیند. (ابن کثیر ۳۸/۲).

أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿۱۰۰﴾

آیا [سرگذشت عبرت آموز پیشینیان] برای کسانیکه زمین را پس از صاحبانش به ارث می برند، روشن نکرده که اگر ما بخواهیم آنان را به سزای گناهانشان میرسانیم؟ونیز بردل هایشان مهرمیزنیم، پس آنان[دعوت حق‌را] نشنوند؟(۱۰۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لم یهد»: روشن نشده، تبیین نگشته است. «أَصَبْنَاهُمْ»: آنان را از پای در می‌آوردیم، گرفتار میکردیم. «نَطْبَعُ»: مُهر می نهیم. «لَا یَسْمَعُونَ»: پند و اندرز و درس عبرت نمی شنوند.

تفسیر:

«أَوَ لَمْ یَهْدِ لِلَّذِینَ یَرِثُونَ اَلْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِها»: آیا برای کسانیکه بعد از أقوام هلاک شده آمده و جانشین آنها شدند واضح و آشکار نشده.

این بدین معنی است: گروهی که به قدرت میرسند، باید از کارنامه دولت‌های پیشین آگاه باشند و از تجربیّات تلخ و شیرین آنان استفاده کنند.

«أَنْ لَوْنَشاءُ أَصَبْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ»: که اگر بخواهیم به مجازات گناهانشان میرساندیم. نابود شان می کردیم، همان گونه که ساکنان قبلی آن سرزمین را نابود کردیم؟

در البحر آمده است: یعنی یقیناً دریافتید چه بلایی به سر آنان آمد، آیا بیم ندارید که چنان مصیبتی نیز بر شما وارد آید؟ چنین امری برای ما محال و ممتنع هم نیست.(البحر ۳۵۰/۴.).

«وَنَطْبَعُ عَلی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لایَسْمَعُونَ(100)»: اگر آنها براعراض خویش مداومت بخشند قلب های شان را قفل خواهیم نمود و در پی آنها پند نمی گیرند، درک نمی کنند و نمی فهمند و به گونه‌ای که بپذیرند نمی‌شنوند.

طبع: طوریکه در فوق گفتیم؛ بمعنی مهر نهادن و قفل کردن چیزی است به طوری که هیچ چیز به اندرون آن نفوذ نکند. یعنی: آنها به سبب مهر نهادن بر دلهایشان، چنان گشته‌اند که پندها، حجتها و بیم و هشدارهای پیامبران الهی را نمی‌شنوند لذا حقیقت گرفتار ساختن شان به چنگ عذاب با وصف روشنی و وضوح خود بر آنها روشن نمیشود و از این امر غافلند که میان آنان و پیشینیانشان هیچگونه فرقی وجود ندارد. تفسیر انوار القرآن»

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در تفسیر آیه «وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (100)»(اما آنان دربرابر واقعیت های عبرت آموز خود را به غفلت می زنند و ما هم بر دلهایشان مهر می زنیم و آنگاه چیزی نخواهند شنید.» مینویسد: یعنی زمانی که آنان از این نشانه های عبرت آموز تاریخ پند و عبرت نمی گیرند و خودشان را به نافهمی وغفلت می زنند، پروردگار باعظمت هم توفیق درک و فهم و قبول نصیحت را از آنان سلب میکند. قانون فطرت خدای بلند مرتبه این است که کسی که چشم هایش را می بندد، حتی نور درخشان آفتاب نیز به او نخواهد رسید و کسی که نخواهد بشنود، هیچکس نمیتواند به او بشنواند.

باید یادآور شد که: انسان گاهی در مسیر غلط و إصرار و تکرار عمل إنحرافی چنان گام می نهد که آن خلاف بر جان و دل او نقش می بندد و به صورت خصلت وملکه‌ی او درمی آید ودیگر پذیرای هیچ هدایتی نمی شود، البتّه این تأثیر و تأثّر را خداوند متعال که سبب ساز و سبب سوز است چنین قرار داده، بنابر این انسان با اراده‌ی خود، خودش را به این مرحله رسانده است.

باید گفت که: إین آیه، اندیشه ها وعقول غافلان و بی خبران را از خواب و مدهوشی، بیدار می کند و توجه آن قوم را به سرنوشت گذشتگان و رفتگان خود جلب می نماید.

قوانین حاکم بر تأریخ، ثابت است. از این رو تأریخ گذشتگان، میتواند راهنمای خوبی برای عمل آیندگان باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندگان گرامی!

در آیات (101 الی 102) در مورد عبرت گرفتن از سرگذشت پیشینیان، بحث بعمل آمده است.

تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَائِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ﴿١٠١﴾

این قریه را که برخی از داستان هایش را برای تو بیان می کنیم، و البته نزد آنها پیغمبرانشان با دلائل واضح آمده بود، پس به ایمان آوردن آماده نشدند، به سبب اینکه پیغمبران را از پیش تکذیب کردند، این طور الله بر دل های کافران مهر می زند.(۱۰۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تِلْكَ الْقُرَى»: جمع قریه، این شهرها و آبادی‌های قوم نوح، هود، صالح، لوط وشعیب. «أنباء»: جمع نبأ، خبرها. «من قبل»: پیش از آمدن پیامبران. «یطبع»: مُهر می نهد.

تفسیر:

«تِلْکَ اَلْقُرى نَقُصُّ عَلَيْکَ مِنْ أَنْبائِها» قسمتی از اخبار همان قریه ها یاد شده را برایت بازمیگوییم، اخباری از قبیل فرورفتن در زمین و زلزله شدید وسنگباران شدن را برای شما باز مي گوییم، تا شنونده از آن پند و عبرت بگیرد و دریابد آنچه که رخ داد بسی فجیع‌تر و خوف انگیزتر بود.

مراد از «قری»، در اینجا آبادی‌هایی است که أنبیایی همچون حضرت صالح، شعیب، لوط و هود علیهم السلام، برای هدایت مردم مبعوث شده بودند.

«وَلَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ» پیامبران با معجزات واضح و آشکار و دلائل قاطع نزدآنان آمدند. دراین هیچ جای شکی نیست که: همه‌ی پیامبران، معجزه داشته‌اند و از هیچ دلیل روشنی برای هدایت مردم فروگذار نبودند.

«فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِماكَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ»: تعصّب، لجاجت وعناد، ریشه‌ی بی‌ایمانی و کفر است. طوریکه میفرماید: به آنچه پیامبران بر ایشان آوردند، ایمان نیاوردند؛ چون قبل از آوردن معجزات و دلایل قطعی آنها را تکذیب کرده بودند، پس وضع آنها در گمراهی و نافرمانی یکی است.

مفسر زمخشری میفرماید: یعنی از زمان آمدن پیامبران تا دم مرگ به تکذیب ادامه دادند، وباوجود تکرار اندرز وپشت سرهم آمدن آیات، برتکذیب اصرار ورزیدند و دست از جهالت بر نداشتند.(کشاف ۱۳۵/۲).

«كَذٰلِکَ يَطْبَعُ اللهُ عَلى قُلُوبِ اَلْكافِرِينَ(101)»: همانگونه که بر قلب آنان مهر گذاشتیم، بر قلب کافران مهر قرار میدهیم، اما انگار دلایل و برحذر داشتن‌ها بلااثر است.

واضح است که: نپذیرفتن دعوت و معجزات أنبیاء، نشانه‌ی کوردلی و مُهرخوردن برقلب است.

مطلبی که در آیات متبرکه قبلی بیان شده بود که: «ما بر دلهایشان مهر میزنیم و دیگر چیزی نخواهند شنید.» در این آیه الله متعال آن را بیشتر توضیح داده است. از این تشریح روشن میشود که مراد از مهر خوردن دل ها، مواجه شدن انسان با قانون روانشناختی ای است که براساس آن اگر انسان در اثر تعصبات جاهلی و یا أغراض و أمیال نفسانی مَکرراً و به إصرار از حق و حقیقت روی برگرداند، در آن صورت در دام عناد و لجاجت خود

(c) ketabton.com: The Digital Library

بگونه ای گرفتار خواهد شد که دروازه های قلب وی با شنیدن هیچ دلیلی و با مشاهدهی هیچ نشانهای برای پذیرش حق باز نخواهد شد.

مولانا محمود حسن دیوبندی در تفسیر خویش می نویسد: چون يك دفعه به انکار چیزی پرداختند؛ باز، هر قدر که نشانهها را ببینند، و در جهان تغییر و تبدیل روی دهد؛ ممکن نیست که به آن اقرار کنند. هنگامی که در مقابل الله متعال ضدّ و اصرار قومی تا این درجه میرسد، عادتاً إمکان اصلاح حال و قبول حقّ باقی نمیماند. این است طریق مهر نهادن در دلها؛ از اینجا واضح است که مقصد مهر نهادن بر دل ها از طرف الله چیست؟

میخواهم در أخیر بیان بدارم که: پیام و رسالت تمام پیامبران الهی این است که: مردم از شرک دوری گیرند و به بندگی الله متعال بپردازند؛ چون فطرت سالم مخالف شرک و آلودگی به آن است: (أنبیاءآیه 25)، (نحل آیه 36)

وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ﴿١٠٢﴾

و در بیشتر آنها وفای به عهد نیافتیم، و یقیناً بیشتر آنها را (عهدشکن و) نافرمان یافتیم.(۱۰۲)

تفسیر:

وَما وَجَدْنا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنا أَكْثَرَهُمْ لَفاسِقِينَ(102): در اکثر مردم وفای به عهد نیافتم، بلکه عهد شکنی خوی و شیوه آنها ست. اکثر آنها را خارج از طاعت الله متعال و کافر به او تعالی و تکذیب کنندۀ پیامبری یافتیم.

بنابر این مؤمن أندک و پرهیزگار نادر است.

هلاکت أقوام قبلی که در آیات متبرکه از آن یادآوری بعمل آمد به، سبب پیمان شکنی و تمرّد آنان بود.

مفسر مشهور جهان اسلام ابن کثیر فرموده است: عهدی که از آنها گرفته است، عبارت است از آنچه فطرت آنان را بر آن قرار داده است که در زمانی که در پشت پدر بودند از آن ها پیمان گرفته بود که او پروردگار و خالق آنهاست، أما آنها خلاف وعده کردند، و بدون دلیل و برهان شرعی و عقلی، غیر الله را در عبادت شریک کردند. (مختصر ابن کثیر ۳۹/۲.).

قابل تذکر است که: هدف از «عَهْدٍ»، یا پیمان فطرت است، «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ...» (یس آیه 60) یا دعوت پیامبران، و یا پیمانهای مخصوصی که گاهی مردم با أنبیاء میبستند که مثلاً اگر فلان معجزه را أنجام دهی، یا فلان مشکل ماراحل کنی إیمان میآوریم. بطور مثال به حضرت موسی علیه السلام میگفتند: «لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرائِيلَ. فَلَمَّا كَشَفْنا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلى أَجَلٍ هُمْ بالِغُوهُ إِذا هُمْ يَنْكُثُونَ» (اعراف، 134- 135.) اگر بدبختی ما را برطرف کنی حتماً به تو ایمان آورده، بنیاسرائیل را همراه تو میفرستیم. امّا همین که مشکل را از آنان برطرف کردیم، آنها قول و پیمان خود را شکستند.

خداوند از طریق فطرت و پیامبران، حقایقی را برای انسانها روشن ساخته تا نسبت به آنها تسلیم و تعهّد داشته باشند، ولی همواره گروهی از مردم ندای فطرت و انبیا را از یاد برده و از مدار حقّ خارج و فاسق شدهاند.

خوانندگان گرامی!

درآیات متبرکه (103 الی 116) قصه و سرگذشت موسی علیه السلام و فرعون و فرعونیان، به بیان گرفته شده است. این قصه وداستان از سایر داستانهای پیشین، واضح

(c) ketabton.com: The Digital Library

تر و گویاتر است؛ زیرا معجزات او از معجزات سایر پیامبرانی که در این سوره تذکر یافته، نیرومندتر و نادانی فرعونیان نیز فراوان تر و فاحش تر از نادانی سایر ملل پیشین بود. و موسی همچون سایر پیامبران، برای راهنمایی اقوام خود آمده بود.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٠٣﴾

سپس بعد از پیامبران گذشته موسی را با آیات خود به سوی فرعون و اشراف و سران قومش فرستادیم؛ اما آنان به مقابل آیات ما ظلم کردند. پس بنگر که انجام مفسدان چطور شد؟ (۱۰۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«من بعدهم»: پس از پیامبران یاد شده. «فرعون»: لقب پادشاهان مصر قدیم.

تفسیر:

«ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسى بِآياتِنا»: سپس بعد از نوح، هود، صالح، لوط و شعیب، موسی علیهم السلام را با معجزات واضح و آشکار مانند عصا، و ید بیضا، مبعوث کردیم.

«إِلى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ»: او را نزد فرعون سرکش و اشراف قومش فرستادیم ولی آن ها معجزات را إنکار نموده و نشانه‌ها را تکذیب کردند و در زمین دست به فساد و تباهی زدند. به وضاحت در می یابیم که یکی از فلسفه های بعثت پیامبران، همانا مبارزه با طاغوت است.

«فَظَلَمُوا بِها»: ولی آنها معجزات را انکار نموده و به صورت ناروا و از طریق عناد به آن معجزات کافر شدند.

«فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ(103)»: پس تو بنگر که عاقبت آنها چگونه است؟ در دنیا غرق خواهند شد و در آخرت خواهند سوخت، یعنی کار مفسدان ظالم وستمگر به کجا خواهد کشید و چگونه در برابر چشم موسی و یارانش تا آخرین نفر آنها را غرق کردیم. و این مجازات برای دشمنان خدا دردناکترین مجازات است و برای قلوب دوستان خدا شفا دهنده است.

هکذا ملاحظه شد که: ایمان، جامعه را اصلاح می‌کند و کفر و الحاد، آن را به فساد می‌کشد.

زندگی نامه مختصری موسی علیه السلام:

سُورَة الأَعْرَافِ، از جمله اوّلین سوره های مکّی است که داستان وقصه ای موسی علیه السلام را مطرح کرده است. نام حضرت موسی صدوسی وشش بار در قرآن عظیم الشأن ذکر شده است.

قرآن عظیم الشأن برای هیچ پیامبری به اندازه‌ی حضرت موسی معجزه نقل نکرده است.

بصورت کل داستان حضرت موسی علیه السلام در قرآن را میتوان به پنج مرحله تقسیم کرد:

1 - دوران تولّد و کودکی.
2 - فرار از مصر به مَدیَن و ماندن نزد حضرت شعیب علیه السلام.
3 - بعثت و برخوردهایش با فرعون.
4 - نجات او و قومش از سلطه‌ی فرعون و بازگشت او به صحرای سینا.
5 - برخوردهای او با قوم بنی‌اسرائیل.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قابل یادآوری است که: داستان موسی علیه السلام یکی از داستانهای هیجان انگیز و ذی عبرت است که ازهمان دم تولد که فرعونیان، پسران بنی اسرائیل (یعقوب) را می کشتند و دخترانشان را زنده نگهمیداشتند؛ شروع می شود.
وقتی موسی علیه السلام متولد شد، مادرش از خوف وترس فرعون او را در صندوقی گذاشت ودر رود نیل افکند، سپس خداوند، موسی را به او برگرداند تا شیرش دهد و بزرگش کند. (سوره طه آیات 38 الی 40)، (سوره قصص آیات 7 الی 13).
هجرت موسی علیه السلام از مصر به سرزمین مدین در دوران جوانی پس از کشتن مرد قبطی (سوره قصص آیات 15 الی 21) و داستان سیرآب کردن رمه دختران شیخ کبیر در مدین، سپس ازدواج کردنش با یکی از آن دو دختر و ده سال چوپانی کردن در وادی مقدس، در برابر مهر همسرش (سوره قصص آیات 22 الی 28) سپس برگزیدنش از سوی خدا به پیامبری آن وقت که به سوی آتش رفت تا خانواده اش رابه آن، گرم کند و...(إسراءآیات 2 و3)،(طه آیات 9 تا 14 و 17 تا 37 و 42 تا 47)، (قصص، فرقان، شعراء، نمل، سجده، نازعات).
و بازگشتنش به مصر، همراه هارون برادرش، فرعون را به سوی ایمان به خدا فراخواندند، (سور أعراف، شعراء).
سپس گفتگو با فرعون در مورد ربوبیت خدای یگانه و نشان دادن آیات روشن که بر راستی و درستی پیامبری اش دلالت دارند. (طه، شعراء).
موضعگیری فرعون طغیانگر و تجاهل نمودنش به ربوبیت خدا و این که خود را، رب سرزمین می پنداشت. فرعون دستور داد، کاخی بلند بسازند تا بر بالای آن خدای موسی را نظاره کند. (قصص / 38)، (غافر آیات 37 و37).
موسی، در مجلس فرعون، دومعجزه نشان میدهد: «عصا» و «ید بیضا» (أعراف، یونس، طه، شعراء).
توطئه‌ی کشتن موسی از سوی سران قوم فرعون و دفاع «مؤمن آل فرعون» از او: (سورة غافر).
سبک مغز شمردن فرعون، قوم خود را در سوره های: (زخرف، نازعات).
نه نشانه ی (تسع آیات) عذاب برای فرعون و فرعونیان، پس از آن که موسی را تکذیب کردند. در سوره های: (أعراف، إسراء، طه، نمل، قصص، زخرف، قمر، نازعات).
غرق گشتن فرعون و سرانش در دریای احمر: (أعراف، یونس، إسراء، طه، شعراء، قصص، زخرف، دخان، ذاریات).
مجازات فرعون و پیروانش در آخرت، مایه‌ی پند و اندرز هر کسی است، بخصوص آنانیکه تکبر می ورزند، خود را بزرگ جلوه می دهند و از فرمان آسمانی روز بر میگردانند. (هود، قصص، غافر، دخان).
حال، سخن از بنی اسرائیل (فرزندان یعقوب) است که هر چند آن همه معجزه وآثار شگفت انگیز را ازدست موسی دیدند وباچشم خویش، مرگ بزرگترین دشمن خود، فرعون و اطرافیانش را مشاهده کردند، بازهم به راست نیامدند، هر روز، با بهانه های واهی و بی اساس، مشکلی می آفریدند، سخن موسی را نمی پذیرفتند و حتی از بت پرستی مصریان تقلید می کردند...(سورة بقره).

(c) ketabton.com: The Digital Library

موسی علیه السلام به کوه طور رفت وقومش را نزد هارون به جا گذاشت و در میقات راز و نیاز، از طرف خدا الواح، آورد که پند و اندرز و خیرخواهی و سفارش بود، بازآن مردم، به‌آن گوش فرانداندند. (أعراف آیات 142 تا 147).

آن قوم در غیاب موسی که به کوه طور رفته بود، گوساله پرست شدند، «سامری» نام، آن را از طلا و زینت آلات زنان ساخت و به گونه‌ای طراحی کرده بود که صدای گاو از آن برمی خاست. سامری به مردم گفت: این است خدای شما... (بقره آیات 51، 92، ۹۳)، (أعراف آیات 148 تا 154)، (طه آیات 84 الی 89).

وقتی الله به موسی أمرکرد که بنی إسرائیل به‌سرزمین مقدس (فلسطین)، «ارض موعود» بروند، آنان مخالفت کردند، سر انجام، خدا آنجا را بر آنان حرام کرد وچهل سال-از وقت بیرون آمدنشان از مصر تا فوت موسی - در بیابانها لالهند وسرگردان و آواره بودند، تا آن که نسل جدیدی جای آن را گرفت... (مائده آیات 20 الی 26).

یکی دیگر از دشمنان موسی و دین خدا، قارون و ثروت وی بود که برخی دنیاپرست آرزو داشتند به چنان ثروت و مکنتی برسند؛ اما أهل فضل و دانش، ثروت و پاداش خدا را بر آن ترجیح می دادند. (قصص آیات 76 الی 83).

یکی دیگر از داستانهای پرماجرای موسی، برگزیدن هفتاد نفر از میان قومش بود که با او به طور رفتند. (بقره آیات 55 و56)، (أعراف/آیه 155).

ونیزداستان وقصه‌ی زیبا وبرگزیده‌ی اوبا آن«عبدصالح»که درتفاسیر وروایات، به «خضر» معروف است، در سوره‌ی (کهف آیات 60 الی 82) آمده است.

یادآوری و تکرار نعمتهای خدا به بنی إسرائیل در قرآن (بقره آیه 47 تا 57 وآیات متبرکه 60 و61)، (أعراف آیه 141)، (ابراهیم آیات 6 الی 8).

سرانجام، هارون علیه السلام فوت کرد و موسی او را در کوهی به نام «هور» به خاک سپرد، سپس، موسی علیه السلام وفات یافت و در کوهی به نام «نبو» بالای تپه ای از ریگزار سرخ رنگ، دفن گردید.

پس از وفات موسی، مسؤولیت مردم بنی اسرائیل را یوشع، پسر نون، از نوسه گان یوسف علیه السلام به عهده گرفت. وقتی از «تیه»: سرزمین سرگردانی، بیرون رفتند، خدا به آنان فرمان داد تا در نهایت خشوع و فروتنی و سجده کنان وارد فلسطین (بیت المقدس، اورشلیم) یا «اریحا» شوند و بگویند: «حطة» خدایا! گناهانمان را ببخش، اما از در مخالفت در آمدند و مورد خشم الله واقع شدند. در مورد میتوانید به سوره های (بقره آیات 58 و59)، (أعراف آیه 161 و162) مراجعه فرماید.

در خاتمه باید گفت که: خداوند متعال، این دو بزرگوار؛ یعنی، موسی و هارون را در سوره های زیر مورد ستایش فرموده است: (مریم آیات 51 الی 53)، (صافات آیات 114 الی 122)، (غافر آیات 53 و 54).

وَقَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿١٠٤﴾

وموسی گفت:ای‌فرعون! یقیناً من فرستاده‌ای ازسوی پروردگارجهانیانم.(۱۰۴)

تفسیر:

موسی‌علیه‌السلام درخطاب به‌فرعون گفت: ای‌فرعون!من از جانب خالق عظیم و پروردگار همه‌ی جهانیان نزد تو فرستاده شده‌ام. به این ترتیب جلال و کمال را موسی به پروردگار و رسالت را به خود و گمراهی را به فرعون ثابت نمود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسران می نویسند: میان موسی و فرعون إبتدا جر و بحثی ردّ و بدل شد وپس از آن، موسی رسالت خود را اعلام کرد. «وَ قالَ مُوسی» (حرف و او نشانه‌ی آن است که سخنانی گفته شد، سپس اعلام رسالت شد.).
از فحوای آیۀ مبارکه بر می آید که: أنبیاء در راه دعوت خویش، بدون کوچکترین خوف و هراس و ضعفی طاغوت‌ها را مورد خطاب قرار می‌دادند.
پیامبران جز دعوت به حقّ، ادّعایی نداشته‌اند.

فرعون:

کلمه فرعون به معنای «فرزند خدای آفتاب» است. مصریان قدیم آفتاب را که رب اعلی» یاخدای بزرگ آنها بود، «رع» میخواندند و «فرعون» به آن منسوب بود. مصریان براین باور بودندکه حاکمیت هیچ فرمانروایی مشروعیت نمیتواند داشته باشد، مگر آنکه مظهر جسمانی «رع» یا به عبارت دیگر نماینده‌ی آن در زمین باشد. به همین دلیل هرسلسله‌ی پادشاهی که در مصر قدرت را در دست میگرفت، خودش رابه عنوان آفتاب زاده معرفی میکرد وهرحاکم وفرمانروایی که بر تخت پادشاهی مصر می نشست لقب «فرعون» را إختیار میکرد و این گونه به مصریان إطمینان می داد که رب أعلی یا خدای بزرگ شما من هستم.
در این جا یک مسئله‌ی دیگر را نیز بایستی دانست وآن این که در قرآن عظیم الشأن در داستان موسی علیه السلام از دو فرعون ذکر به میان آمده است. یکی فرعونی که موسی علیه السلام در زمان وی متولد شده و در خانه ی او بزرگ شده بود و دیگری فرعونی که موسی علیه السلام وی را به سوی إسلام فراخواند واز وی خواست تا بنی اسرائیل را آزاد ورها کند وکسیکه سرانجام غرق شد. مُحَقِقان عصر حاضر به طور عموم بر این باوراند که فرعون اولی رمسیس دوم بودکه در سال های 1225-1292 پیش از میلاد بر مصر حکومت می کرد و فرعون دوم که در این آیه ها از وی یادشده منفته یا منفتاح بوده که در همان زمان پدرش رمسیس دوم شریک حکومت شده بود و پس از مرگ پدرش بر تخت سلطنت نشست. این باور و گمان به ظاهر از این حیث نادرست به نظر میرسد که از روی تاریخ یهودیان، موسی علیه السلام در 1272پیش از میلاد وفات نموده است، امابه هرحال این تنها یک گمان تاریخی است و از مقایسه‌ی تقویم های مصریان، یهودیان و مسیحیان، پیدا کردن تاریخ دقیق دشوار است. (بنقل ازتفهیم القرآن)

حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٠٥﴾

سزوار است که درباره الله سخنی جز حق نگویم. بی تردید من دلیلی روشن [بر صدق رسالتم] از طرف پروردگارتان برای شما آورده ام، پس بنی اسرائیل را (آزاد نموده) همرای من بفرست.(۱۰۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حقیق»: سزاوار، برازنده وشایسته. «بینة»: معجزه ای بزرگ، دلیلی مهم و گویا.

تفسیر:

«حَقِيقٌ عَلى أَنْ لاأَقُولَ عَلَى اللهِ إِلاَّ اَلْحَقَّ»: سزاوار جایگاه من آن است که به نمایندگی از الله سزاوارم که به خداوند متعال جز سخن حق نسبت ندهم، من بر الله خود افترا نمیکنم و بر پروردگار خود دروغ نمیگویم بلکه سخن حق را می‌آورم و به صدق و راستی خبر

(c) ketabton.com: The Digital Library

میدهم. یعنی: من سخت مشتاق و سزوار آن هستم که شما را از متن پیام خویش چنانکه هست، بی هیچ دخل و تصرفی در آن، با خبر و آگاه سازم.
«قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرائِيلَ(105)»: از جانب الله برایتان دلیل قطعی بر صدقم آورده‌ام، نزد من معجزۀ واضح و آشکاری مانند ید بیضا و عصا نیز هست.
این معجزات از جانب خدایی است که شما را آفریده و روزی داده نه از جانب من. پس تو ای فرعون بنی اسرائیل را بگذار تا از مصر بیرون شوند و آن ها را از بردگی و زیر سلطۀ استبداد خود رها کن.
پس بگذار بنی اسرائیل بامن به سرزمین مقدس بیایند، که وطن پدران آنها میباشد.

یادداشت:

مفسرین درتفاسیر خویش مینویسند: سبب اینکه بنی اسرائیل بااینکه أجدادشان در سرزمین مقدس بود، در مصر سکونت گزیدند، این بود که إسباط (اولاد یعقوب) نزد برادر خود، یوسف در مصر رفتند و درآنجا ماندند و نسل‌هایی از آنها پیدا شد تا این که فرعون آمد و آنان را به بردگی و اعمال شاقه گرفت. موسی علیه السلام دوست داشت آنها را ازآن ذلت برهاند و آنها را به سرزمین مقدس ببرد که وطن اجدادشان بود.
مفسر أبوحیان مینویسد: چون فرعون مدعی خدایی بود موسی مطلب را این گونه شروع کرد: «إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ اَلْعالَمِينَ» تا او را یادآور شود که در مورد وصف مورد ادعایش بر باطل است نه بر حق. و در کنار گفته‌ی «حَقِيقٌ عَلى أَنْ لا أَقُولَ عَلَى اللهِ إِلاَّ اَلْحَقَّ»: عبارتی را آورده است که بر درستی و صحت آن دلالت می‌کند: «قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ». و بعد از اینکه مسأله‌ی رسالتش اثبات شد تبلیغ حکم را بر آن بنا نهاد: «فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرائِيلَ». (البحر ۳۵۵/۴).
موسی علیه السلام با دو ماموریت پیش فرعون فرستاده شده بود. یکی فراخواندن فرعون به بندگی الله (اسلام) و دیگری آزادکردن بنی اسرائیل، که از پیش مسلمان بودند، از زیر ستم فرعون.
در قرآن عظیم الشأن گاهی این هر دو دعوت و مأموریت باهم ذکر شده اند و گاهی نیز باتوجه به موقعیت و مقام تنها به ذکر یکی از آنها بسنده شده است.
آزادسازی بنی‌اسرائیل، فرمان الهی وجزو رسالت موسی است، نه آنکه تصمیم شخصی باشد موسی علیه السلام از فرعون خواست تا بنی‌اسرائیل را آزاد بگذارد تا همراه وی به سرزمین مقدس بازگردند زیرا بنی‌إسرائیل در آن زمان نزد فرعون در تبعید و اسارت قرار داشته و از بازگشت به بیت المقدس باز داشته شده بودند.

قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴿۱۰۶﴾

[فرعون] گفت: اگر [در ادعای پیامبری] از راستگویانی چنانچه معجزه ای آورده ای آن را ارائه کن.(۱۰۶)
قالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِها إِنْ كُنْتَ مِنَ اَلصّادِقِينَ (106)
فرعون خطاب به موسی علیهم السلام گفت: اگر آنطور که ادعا می‌کنی که با تو معجزه‌ای ازجانب پروردگار توست برای ماآشکار کن تا آن را ببینیم آنهم اگر راست میگوئی که تو پیامبری ازجانب پروردگار خود می باشی! فرعون با ابراز این سخن حقّ، اراده باطلی داشت و کسی را بالاتر از خود نمی دانست.
«صادقین»: یعنی از جمله راستگویان.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ﴿١٠٧﴾

پس موسی عصایش را انداخت، پس به ناگهان بصورت اژدهایی آشکار شد.(۱۰۷)
«ثُعْبَانٌ»: اژدهار، مار بزرگ. «ثعبان مبین»؛ یعنی، اژدهاریی واقعی، جانداری حقیقی نه خیالی که به طور طبیعی به حرکت افتاد.

تفسیر:

«فَأَلْقى عَصاهُ فَإِذا هِيَ ثُعْبانٌ مُبِينٌ (107)»: پس موسی علیهم السلام عصایش را از دست خود أنداخت، ناگهان خداوند متعال آن عصا را تبدیل به ماری بزرگ، هوشیار و ترسناک تبدیل نمود. در حالیکه زندگی و خلقتش کاملاً واضح وهویدا بود. باید گفت که میان أفکندن عصا و اژدها شدن آن فاصله‌ای نبود، ومعجزه باید برای همه روشن باشد وجای هیچ شکّی درآن باقی نگذارد.
حضرت ابن عباس(رض) فرموده است: به ماری بسیار بزرگ تبدیل شد، دهان باز کرد و به سرعت به طرف فرعون خزید.
شیخ محمود حسن دیوبندی مشهور به شیخ الهند در تفسیر خویش «تفسیر کابلی» مینویسد: دراژدهار شدن آن هیچ شكّ و شبهه نبود. گویند: این اژدهار با دهان گشاده بسوی فرعون شتافت؛ فرعون مضطرب شد، و از موسی علیهم السلام خواهش نمود که اژدهای خود را بگیرد. به مجرّدی که موسی علیه السّلام دست پیش کرد، باز عصا گشت.

سایر معجزات عصای موسی:

از عصای حضرت موسی معجزات دیگری نیز نمایان شد، از جمله اینکه بعد از اینکه به اژدهار تبدیل شد، همه‌ی مار های ساختگی ساحران را بلعید، «تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ» (شعراء 45) به آب دریا خورد وآنرا شکافت، «أَنِ اضْرِبْ بِعَصاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ» (شعراء، 63.)، به سنگ خورد و چشمه‌های آب از آن جوشید.
«اضْرِبْ بِعَصاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَيْناً» (بقره، 60)
باید گفت که: عصا در حضور خود موسی علیه السلام، مار کوچك و پر تحرّك شد و موسی فرار کرد، «جَانٌّ وَلَّى مُدْبِراً» (نمل،10) در حضور مردم مانند مار معمولی حرکت میکرد، «حَيَّةٌ تَسْعى» (طه، 20.) و در حضور فرعون، مار بزرگ و اژدها شد. «فَإِذا هِيَ ثُعْبانٌ».

وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ﴿١٠٨﴾

و دست خویش را از گریبانش بیرون کشید که ناگاه دست برای بینندگان سپید و درخشان گشت.(۱۰۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَزَعَ»: بیرون کشید، بیرون آورد. (قصص. 75). «بَيْضَآءُ»: درخشان و سفید. مراد نورانی و درخشان است. «الناظرین»: تماشاگران، بینندگان.

تفسیر:

«وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذا هِيَ بَيْضاءُ لِلنّاظِرِينَ(108)»: و موسی دست خود را از چاک گریبان خود بیرون کرد، پس ناگهان سفیدی این دست به حدّی سفید و درخشنده بود که نور از آن می درخشید و پرتوش بر نور آفتاب غالب آمد. یعنی: دست وی به‌گونه‌ای سپید و درخشان پدیدار شد و از آن چنان نوری ساطع می‌گشت که برای هر بیننده‌ای آشکار بود، بی آن که آن سپیدی به علت پیسی و عیب دیگری باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حضرت ابن عباس(رض) فرموده است که: دستش دارای نوری پرفروغ بود که ما بین آسمان و زمین را روشن می‌کرد.
پیامبران در کنار انذار (اژدها شدن عصا که نوعی ترس و وحشت داشت)، بشارت و دست نورانی «بَيْضاءُ» نشان می دهند. که در برابر متکبّر، ابتدا باید غرور او را درهم شکست، آنگاه دست نوازش را نیز نشان داد. و این سفید گشتن دست موسی، معجزه‌ی دیگر آن حضرت و امری غیر منتظره و قابل رؤیت برای همگان بود.
در تفسیر تفهیم القرآن در ذیل جمله «لِلنَّاظِرِينَ» آیة مبارکه آمده است:اگر بپرسند: «للناظرین» متعلق به چه چیزی است؟ درجواب باید گفت: متعلق به «بیضاء» است، به این معنی که ناگهان برای نگریستن سپید می نمود و سپیدی برای نگریستن تنها در زمانی ممکن می شد که سپیدی اش شگرف و بیرون از عادت می بود و مردم برای تماشای آن، مانند تماشای عجایب دیگر گرد می‌آمدند. چنین روایت کرده اند که موسی علیه السلام دستش را به فرعون نشان داد و گفت: این چیست؟ فرعون گفت: دست تو. آنگاه آن را در حالی که جبه پشمینی بر آن بود، در یخن خود فرو کرد و در آورد که ناگاه چنان سپید و نورانی می نمود که پرتوش بر شعاع آفتاب چیره می شد، در حالی که پوست حضرت موسی علیه السلام بسیار سیاه بود.

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ﴿١٠٩﴾

اشراف و سران قوم فرعون (بعد از دیدن این دو معجزه) گفتند: قطعاً این جادوگری [زبردست و] داناست.(١٠٩)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ساحر»: جادوگر. «عَلِيمٌ»: بسیار دانا در دانش جادوگری و فوت و فن آن.
«قالَ اَلْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هذا لَساحِرٌ عَلِيمٌ (109)»: **«ملاء»** یعنی: أشراف و بزرگ مردان طرفدار فرعون ومشاوران وأطرافیانش گفتند: این شخص درعلم جادوگری اُستاد وماهر است. وگفته‌ی عَلِيمٌ یعنی درعلم سحر وفنون آن به حد اعلای مهارت رسیده است.معلوم میشود که برای معجزاتی که از طرف موسی علیهم السلام ظاهر شد، موافق حسّیّات خود، جز «جادو» توجیه بهتری نیافتند.
همین بحث در سوره «شعراء»، در حکایت از زبان فرعون نه أشراف قومش بیان شده است پس طریق جمع کردن در میان دو آیه این است که: یا فرعون و اشراف قومش هر دو این سخن را گفتند، یا در آغاز، فرعون این سخن را گفت، سپس اشراف قوم، سخنش را مبنا قرار دادند.
از خصوصیت انسان های متکبر وِ لجوج است که، در مواجهه با دلیل و منطق و احتمال شکست، دست به توجیه زده و سرسخت‌تر می شوند.

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ﴿١١٠﴾

میخواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند، نظر شما چیست؟ (و در برابر او چه باید کرد).(١١٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَأْمُرُونَ»: دستور میدهید. اشاره می‌کنید و رأی می‌دهید.(آیه‌های 109 و 110) می‌تواند سخن فرعون باشد و یا این که درباریان متملّق، سخن او را تکرار کرده باشند (یونس / 78، طه / 57، شعراء / 34 و 35). ذکر صیغه جمع خطاب به فرعون در آیة 110، برای تعظیم است. «ترجمۀ معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:
«يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ»: آنگاه برخی به برخی دیگر گفتند، یا فرعون به آنان گفت: موسی می خواهد با استفاده از سحرش شما را از خاک مصر بیرون کند.
«فَما ذا تَأْمُرُونَ (110)»: دربارهی او چه دستوری میدهید که آنرا انجام دهیم؟ وچه چیز را پیشنهاد میکنید؟ یعنی: در باره موسی چه رأی و نظری دارید و چه دستور میدهید؟ یعنی ای بزرگان مرا به چه چیزی توصیه میکنید؟ گویی فرعون میخواست چنین وانمود کند که او اجراکننده اوامر آنهاست در حالیکه فقط چند لحظه قبل گفته است که «انا ربکم الاعلی».
مفسر قرطبی میفرماید: فرعون گفت: چه دستور میدهید؟ اما بر اساس نظریهای دیگر این سخن، سخن أشراف و اطرافیان است؛ یعنی آنها به فرعون گفتند: «فَما ذا تَأْمُرُونَ»، همانطور که به جباران و رؤسا گفته میشود: در مورد آن چه نظری دارید؟ (تفسیر قرطبی ۲۵۷/۷).
فرعون میخواهد شعبدههای ساحرانه و شگفتی به نمایش گزارد، و مردم را به خود مایل کند؛ و بالاخره، در مملکت اثر و اقتدار پیدا کند؛ و بنام حمایت و آزادی بنی اسرائیل دست قبطیان را که بومیان این دیارند، از ملك و وطنشان (مصر) کوتاه نماید؛ این حالات رامدّنظر داشته مشوره بدهید که چه باید کرد.

قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ﴿١١١﴾

(مشاوران فرعون) گفتند: [مجازات] او و برادرش را به تأخیر انداز و نیروهای گردآورنده را به شهرها بفرست.(۱۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:
«أَرْجِهْ وَأَخَاهُ»: در اصل، أخاه بوده، همزه به خاطر سهولت در تلفظ حذف شده، هاء ضمیر و مفعول به نیز ساکن گشته است. کلمهی «أرج»، فعل امر از ریشهی «رجاء»، هم به معنای حبس کردن وهم به معنای تأخیر أنداختن است.
امّا با توجّه به موج گستردهی دعوت موسی و معجزاتش، به زندان أنداختن موسی برای فرعون مناسب نبود، لذا معنای تأخیر أنداختن مناسبتر است. یعنی کار او وبرادرش را به تأخیر انداز، در کارشان شتاب مکن، او و برادرش را به نحوی بازدار، نگهدار.
«حاشرین»: گرد آورندگان. (تفسیر فرقان)

تفسیر:
«قالُوا أَرْجِهْ وَأَخاهُ وَأَرْسِلْ فِی اَلْمَدائِنِ حاشِرِینَ(111)»: بعداز مشوره اشرافیان به فرعون گفتند موسی و برادرش را مهلت بده و در مجازات آنان عجله نکن، طریق بهتر شکست دادن و جواب مؤثر این است که در اطراف تمام مملکت اشخاص فرستاده شوند تا جادوگرانی راکه دراین فن ازاین هردو برتر وماهرتر باشند، فراهم نمایند؛ تا با اینها مقابله کنند؛ یعنی: گروهی را در شهرهایی که ساحران در آن زندگی میکنند، بفرست.
«قالُوا أَرْجِهْ»: درحکومتهای طاغوتی فرعونی، روشنگری مردم و هر صدای حقّی، مجازاتی در پی دارد. تخریب شخصیّت، مهمتر از قتل و مجازات است.
بنابر اینکه مراد از «أرجه»، پیشنهاد تأخیر مجازات موسی، برای رسوا کردن او در اجتماع باشد.

يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ﴿١١٢﴾

تا هر جادوگری دانا را به خدمت تو آورند.(۱۱۲)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

«يَأْتُوكَ بِكُلِّ ساحِرٍ عَلِيمٍ (112)»: **«تا»** آن گروه گماشته برای تو هر جادو ماهر در فنون سحر و دانای اسرار آن را احضار به نزد شما بیایند. قابل تذکر است که: سحر در آن زمان، رواج و رونق بسیاری داشت. و در همین دوران سران و رؤسای ساحران در معبدی در دور افتاده‌ترین نقطه‌ی مصر زندگی بسر می بردند.

با تأسف باید گفت در طول تاریخ در برخی از حالات علم و تخصّص، در دست افراد منحرف و در مسیر مبارزه با حقّ قرار می‌گیرد.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد: از این گفته‌ی درباریان فرعون به روشنی معلوم میشود که تفاوت و وجه تمایز نشانه‌ی خدایی و جادو در ذهن آنها به طور کامل روشن بود. آنها می دانستند که در اثر نشانه‌ی خدایی تغییر واقعی ایجاد می شود، اما جادو تنها چشم و روان را تحت تأثیر قرار داده که در اثر آن انسان یک نوع تغییر غیر واقعی را احساس میکند. به همین دلیل آنها برای ردکردن ادعای پیامبری موسی علیهم السلام گفتند، این شخص جادوگر است، یعنی عصا به راستی تبدیل به اژدها نشده است، تا آن را نشانه ی خدا بدانیم، بلکه ما تنها گمان و تصور کردیم که عصا تبدیل به اژدها شده است، همان کاری که هرجادوگری میکند. آنگاه پیشنهاد کردند که تمام جادوگران کشور فراخوانده شوند و از آنها خواسته شود ریسمان ها و چوب دستی ها را در برابر مردم تبدیل به اژدها کنند تا هیبتی که در اثر این معجزه ی پیامبرانه در دل های مردم ایجاد شده است، اگر به طور کامل از بین نمی رود، لااقل تبدیل به شک گردد.

وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ﴿١١٣﴾

و جادوگران نزد فرعون آمدند [و] گفتند: آیا اگر پیروز شویم، حتماً برای ما پاداشی (جائزه و انعامی) قابل توجهی خواهد بود؟(۱۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الغالبین»: پیروزمندان.

تفسیر:

«وَجاءَ اَلسَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قالُوا إِنَّ لَنا لَأَجْراً إِنْ كُنّانَحْنُ اَلْغالِبِينَ(113)»:**«و ساحران نزد فرعون آمدند»** یعنی: فرعون گروهی را به شهرها فرستاد و آنها ساحران را جمع کردند و نزد فرعون آوردند. جادوگران خطاب به فرعون گفتند: آیا اگر موسی را شکست دهیم و جادویش را باطل کنیم، آیا مکافاتی بزرگ به ما میرسد؟ انسا نهای که الله متعال وابسته نباشد، جذب هر ندایی می شود.

ساحران و جادوگران ماهر، به چیره شدن خود و شکست موسی علیه السلام امیدوار بودند و چنان تصور میکردند که از عهده‌ی هرکاری برخواهند آمد.

از این رو، به فرعون گفتند: «إِنْ كُنّا نَحْنُ اَلْغالِبِينَ»: اگر غالب آییم، مکافاتی خواهیم داشت؟ ملاحظه میداریم که: یکی از تفاوت‌های پیامبران و جادوگران، تفاوت در هدف و انگیزه‌هاست. پیامبران برای ارشاد مردم کار می‌کردند و اصلاً مزد و اجرت در خواست نمیکردند، «وَما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلى رَبِّ الْعالَمِينَ 145 شعراء»: (و من براین رسالتم هیچ پاداشی از شما نمیخواهم. مکافات من جز بر پروردگار جهانیان نیست.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

ولی جادوگران وساحران که تنها وتنها برای دنیا ومادّیات کارمیکنند. وواضح است که روی آورندگان به در بار طاغوت، هدف دنیایی ومادی دارند.

قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿١١٤﴾

(فرعون) جواب داد: بلی وعلاوه بر آن نزد من از مقربان خواهید گشت.(۱۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«المقربین»: مقربان درگاه.(اشخاص نزدیك به دربار).

تفسیر:

«قالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ اَلْمُقَرَّبِينَ(114)»: فرعون در جواب جادوگران گفت: بلی! شما هم مکافات خواهید داشت و علاوه بر آن شما را جز و مقربان یعنی عزیزترین اطرافیان و اهل مشورتم قرار میدهم. یعنی هم مال خواهید داشت و هم مقام و منزلت. طاغوت‌ها و ظالمان، از عالمان و متخصّصانِ مخالف حقّ حمایت میکنند و برای سرکوبی حقّ و مردان حقّ، سرمایه‌گذاری می‌کند.

طوریکه شیخ قرطبی در تفسیر خویش می نویسد: اضافه بر آنچه درخواست کرده بودند به آنها داد.

«قالَ نَعَمْ»: طاغوت‌ها برای حفظ حکومت خود در برابر هر تقاضایی تسلیم شده وبه هر پیشنهادی تن میدهند، طوریکه به ساحران وجادوگران گفت: اجرت بی‌شبهه برایتان میرسد؛ و بزرگتر از همه این است که شما در زمره مقرّبین بارگاه، ومصاحبین خاصّ ماداخل میشوید. ملاحظه میشود که: مکافات وپاداش های سیاسی و مقام و موقعیّت اجتماعی نزد دنیاپرستان، ارزشمندتر از مال است.

در تفسیر کشاف آمده است: هدف فرعون این بود که: من تنها به پاداش دادن بسنده نخواهم کرد و شما افزون بر مکافات مقامی خواهید داشت که مکافات درکنار آن أندک میباشد وآن مقام این است که ازنزدیکان در بار من خواهید بود و من شما را بزرگ و احترام خواهم داشت. زیرا اگر مکافات قرین احترام و بزرگداشت باشد، خوشگوارتر خواهد بود و بیشتر مایه دلخوشی می شود.

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ﴿١١٥﴾

(در آغاز مقابله جادو گران) گفتند: ای موسی! یا تو عصایت را برای مقابله بانداز، یا ما (سحر خود را) می‌اندازیم.(۱۱۵)

تفسیر:

«قالُوا یامُوسی إِمّا أَنْ تُلْقِیَ وَإِمّا أَنْ نَکُونَ نَحْنُ اَلْمُلْقِینَ(115)»: جادوگران در خطاب به موسی علیه السلام گفتند: آیا تو اول عصایت را می‌افگنی یا ما آنچه را داریم بیندازیم. یعنی: انتخاب نوبت با تو است. این سخن را گفتند تا اعتماد به نفس خویش را دراین کار به نمایش گذاشته و چنین وانمود کنند که پیروز میدان خواهند بود؛ هر چند که نوبت آخر از آنان باشد.

مفسر مشهور جهان اسلام جارالله زَمَخشَری درتفسیر خویش«کشاف» مینویسد: مخیر کردن، أدبی است پسندیده و نیک که أصحاب صناعات در برخوردشان چنان می‌کنند، همانگونه که مناظره‌گران نیز قبل از این که وارد جدل شوند چنین روشی را در پیش میگیرند. (تفسیر کشاف ۱۴۰/۲.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

این چیزی بود که زمخشری آن را گفته است، اما اظهر این است که آنها از باب بزرگ‌منشی وگمان پیروزی و عدم توجه و اهمیت به کار موسی چنان گفتند، همانگونه که انسان مغرور و متکبر میگوید: من شروع کنم یا تو شروع مي کنی؟

قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ﴿١١٦﴾

(موسی) گفت: (شما) بیفکنید، پس وقتی (عصاها و ریسمان‌های خود را) انداختند، چشم‌های مردم را جادو کردند، وآنهارا ترساندند، و جادوی بزرگی را پیش کردند.(۱۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلْقَوْا»:أفکندند.«سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ»: دیدگان مردم راافسون کردند، از خود جادو نشان دادند، چشم بندی کردند. هدف این بود که: به مردم چنین وانمود کنند که ریسمان‌هایشان مارهای زنده‌اند، درصورتی که چنین نبود (طه / 66).

«وَاسْتَرْهَبُوهُمْ»(رهب):وآنانرا به هراس افکندند، هراسی در دل مردم انداختند.

تفسیر:

«قالَ أَلْقُوا فَلَمّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ اَلنّاسِ»: موسی علیه السلام با تکیه بر نصرت الهی در جواب ساحران گفت: «اول شما شروع کنید» این جمله، نشان دهنده آنست که: هیچگاه سحر بر معجزه چیره نیست.

در«تفسیر انوار القرآن»آمده است: موسی علیه السلام ترجیح داد تا آنان شروع کننده باشند و این خود، نشانه این واقعیت بود که او به آنها اهمیتی نمیدهد و از آنچه با خود آورده‌اند، ترس و واهمه‌ای ندارد زیرا موسی علیهم السلام یقین کامل داشت که هیچ چیز بر معجزه غالب نمیشود. نقل است که: حکمت درمقدم ساختن ساحران این بود تا مردم کار آنها را بنگرند و در آن خوب تأمل کنند وچون از مشاهده باطل زینت و آرایش کرده آنها فارغ شوند، آنگاه حق آشکار و روشن در میان آید، که قطعاً در این هنگام، اثر آن در نهادشان عمیق‌تر خواهد بود.

آنها طناب‌ها و عصاهای خویش را انداختند و از طریق پنهان کاری، مکر و حیله دیدگان حاضران راتغییردادند. یعنی چیزی باطل وغیر حقیقی را در انظار آنان حقیقی نشان دادند.

«سحروا اعین الناس»:

یعنی؛ ساحری وشعبده گری، چشم بندی و تمویه (دروغ آراستن، نیرنگ ساز کردن، کاری را خلاف حقیقت جلوه دادن) است. اگر راست باشد، باید دلها را تسخیر و افسون کند، نه چشمها و ظواهر، آن هم برای لحظه ای.

در ضمن جادوگری و مهارت ساحری خیال و تمویهی (دروغ آرایی، نیرنگ سازی) بیش نیست. از این رو، شعبده نیز نام دارد. مانند: جادوگری و شعبده بازیهای ساحران فرعون و سایر شعبده بازان تردست، یا «تنویم المغناطیسی»: خواب مغناطیسی، هیپنوتیزم، خواب کردن افراد به شیوه‌ی مغناطیسی.

باید یادآور شد که: فرق میان سحر و معجزه این است که: معجزه، حقیقتی است که به وسیله‌ی پیامبران خدا به مردم ارائه میشود؛ ولی سحر و جادو، چلاکی دست است و تصور و خیالی بیش نیست و معمولاً از افراد سودجو و گنهگار روی می دهد.

«وَاِسْتَرْهَبُوهُمْ وَ جاؤُ بِسِحْر عَظِيم(116)» پس همین که (ابزار جادوی خود را) افکندند، در دل‌ها حاضرین رعب و وحشت شدیدی إیجاد نمودند و در نظر مردم جادویی وحشتناک ایجاد کردند که مایهٔ دهشت و شگفت حاضران شد. چون گمان کردند مارهای حقیقی هستند. به راستی سحری عظیم و سرسام آور آوردند، که هر کس آن را می دید، می ترسید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در روایات آمده است که ساحران فرعون در زیر طنابها و عصاهایشان ماده «زئبق» را جاسازی کردند و چون آن ماده بر اثر نیروی حرارت به تمدد آغاز کرد، طناب‌ها وعصاهای‌شان نیزبه حرکت و جنب و جوش در آمد. «تفسیر انوار القرآن» ابن اسحاق محدث و مورخ کبیر جهان اسلام می نویسد: پانزده هزار ساحر صف بسته بود و هر ساحر با خود چندین ریسمان و عصا داشت در حالی که فرعون با اشراف واعیان مملکتش نشسته و در مجلس حضور داشت. ساحران درمرحله اول نگاه موسی و فرعون و بعد از آن نگاه مردم را به سحر خود خیره کردند، آنگاه یکی از آنان حبل و عصای خود را انداخت، ناگهان به صورت مارهایی به بزرگی کوه‌ها در آمدند، دره را پر کرده و بر هم سوار شدند. (البحر المحیط ۳۶۴/۴).

مفسر تفسیر کشاف مینویسد: که تعداد آنان به هشتاد هزارنفرو به روایتی دیگر هفت هزار نفر و به روایتی دیگر سی و چند هزار نفر میرسید و روایات در این باره مختلف هستند، برخی به کمتر از این و برخی به بیش تر از آن نظر دادند.

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات (117 الی 126) در بارۀ ایمان آوردن ساحران به پروردگار، تهدید فرعون ساحران را، پافشاری آنان برایمان بهالله واحد، بحث بعمل آورده است.

وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ﴿١١٧﴾

(و در عین حال) به موسی وحی فرستادیم که عصای خود را بانداز (چون انداخت) پس ناگهان آنچه را جادوگران به دروغ بافته بودند، به سرعت بلعید!(۱۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

تلقف (لقف): می بلعد، به سرعت فرو می برد، قورت میکند. از مادۀ (لَقْف) به معنی به سرعت بلعیدن «يَأْفِكُونَ»: دروغ می بافند، دروغ سر هم می کنند. از ماده(إِفْك) به معنی بدترین دروغ. بهتان وافتراء. «ترجمۀ معانی قرآن» مصطفی خرمدل.

تفسیر:

«وَأَوْحَيْنا إِلى مُوسى أَنْ أَلْقِ عَصاكَ فَإِذا هِيَ تَلْقَفُ مايَأْفِكُونَ(117)»:به موسی وحی کردیم تاعصایش را بیندازد به سرعت حیله و تزویر و دروغ آنها را میبلعد. و او أنداخت پس ناگهان این عصا طناب‌ها وعصاهای آنها را که با آن مردم رافریب داده وازطریق آنها دردیدگان حاضرین تزویر نموده بودند بلعید.

حق تعالی ساخته‌هایشان را دروغ نامید زیرا آن ساخته‌ها در واقع دارای هیچ حقیقتی نبود بلکه شعبده‌بازی و خیال أفکنی‌ای بی‌اساس و دروغین بود و بس.

ابن عباس(رض) فرموده است: «تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ» یعنی از کنار هریک از ریسمان و عصایی که انداخته‌اند بگذرد، آن را می بلعد.

در تفسیر کشاف در این بابت می نویسد: وقتی عصای حضرت موسی هیئتی یافت که دشتی پر از چوب و طناب را فرو بلعید و موسی آن را بلند کرد و عصا به حالت پیشین خود بازگشت و خدای متعال به قدرت خویش آن اشیای بزرگ را از بین برد و آنها را به اجزای نازک تبدیل کرد، جادوگران گفتند: اگر کار موسی جادو می بود، طناب ها و چوب های ما بر جای می ماندند.

فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿١١٨﴾

پس حق (معجزۀ موسی) به ثبوت رسید (روشن شد) و آنچه را همواره جادوگران [به عنوان سِحر] انجام می دادند، باطل و پوچ گشت.(۱۱۸)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«واقع»: واقع شد، آشکار گردید. ثابت و ظاهر شد. «بَطَلَ»: پوچ و باطل شد.

تفسیر:

«فَوَقَعَ اَلْحَقُّ وَ بَطَلَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ(118)» «فوقع الحق» یعنی حق محقق و ثابت شد. یعنی حقیقتی که با موسی علیه السلام بود پیروز و غالب شد و باطل جادوگران فرعون ظاهر گردید. و واقعیت هم همین است که: باطل های ساخت دست بشر، در برابر حقّ تاب نمی‌آورند.

یکی از تفاسیر شگرف این آیة مبارکه آن است که گفته اند: حق در دل های آنان نشست و چنان که از سخنانشان بر می آید، در آنان کارگر افتاد. (تفسیر کشاف) باید یادآور شد که: با پیروزی حضرت موسی، ضربه‌ی سختی برنظام فرعونی وارد شد، امّا مهمتر آنکه ساحران یکجا به موسی ایمان آوردند و حیثیّت فرعون از درون فروریخت. مرجع ضمیر در جمله‌ی «ما كانُوا يَعْمَلُونَ» ساحران است.

حقّ، پیروز و باطل، نابود است. «فَوَقَعَ الْحَقُّ» باطل‌های ساخت دست بشر، در برابر حقّ تاب نمی‌آورند.

فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ﴿١١٩﴾

پس در آنجا مغلوب شدند (شکست خوردند جادوگران و اتباع فرعون)، و خوار و ذلیل برگشتند.(۱۱۹)

تشریح لغات و اصلاحات:

«إنقَلَبُوا»: برگشتند. «صَاغِرِينَ»: رسوایانه و زبونانه. جمع (صاغِر) به معنی خوار و مفتضح. معنی آیه میتواند چنین نیز باشد: در آنجا شکست خوردند و خوار و رسوا گشتند.

تفسیر:

«فَغُلِبُوا هُنالِکَ وَاِنْقَلَبُوا صاغِرِينَ(119)»: و [فرعون و سران حکومت] در میان جمع شکست خوردند و خوار و رسوا شدند. پس (بدین سان) حقّ، آشکار شد (و نبوّت موسی تأیید گردید) و آنچه (که ساحران) مي کردند، باطل و بیهوده گردید.

وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ﴿١٢٠﴾

و جادوگران [همگی با دیدن آن معجزه عظیم و باطل شدن سِحر خویش] به سجده افتادند.(۱۲۰)

«ساجدین»: و جادوگران به سجده افتادند (و کُرنش کردند).

«وَأُلْقِيَ اَلسَّحَرَةُ ساجِدِينَ(120)»: عظمت معجزه‌ی الهی آنگونه بود که جادوگران گویا ناخواسته و بی اختیار به سجده افتادند. و سر به سجده نهادند.

زیرا آنها از آنچه دیده بودند، سخت تکان خورده و به حقیقت ماجرا پی برده بودند لذا برای الله متعال به سجده در افتادند. واقعاً شناخت حقّ، زمینه‌ی خضوع و تسلیم است. میتوان در سایه‌ی شناخت صحیح، در یك لحظه تغییر عقیده داد و خوشبخت شد.

و بدین ترتیب خداوند متعال پیامبر أمین خویش را نصرت و یاری داد و کید و مکر فرعون لعین را باطل نمود. آنها از این روی سجده کردند که حالت سجده بهترین حالت بنده با خالقش است.

مفسر تفسیر کشاف در تفسیر آیة «و ألقی السحره» مینویسد: و سجده کنان بر زمین افتادند وچنان سخت برزمین افتادندکه گویی کسی آنانرا برزمین افکنده است. برخی ازراویان گفته

(c) ketabton.com: The Digital Library

اند: آنان از خوف وهراس حوادث که دیده بودند، چنان اختیار خود را از دست دادند که تو گفتی آنان را بر زمین افکنده اند.

قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴿١٢١﴾

گفتند: [از روی حقیقت] به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم،(١٢١)

تفسیر:

جادوگران، قبل از مقابله، محتوای دعوت موسی را شنیده بودند و لذا پس از دیدن معجزه‌ی آن حضرت، به همان شنیده‌ها اقرار کردند. وگفتند: ما به الله یگانه که شریکی جز او نیست ایمان آوردیم ساحران، تفاوت معجزه و جادو را بهتر از دیگران فهمیدند ولذا خیلی سریع ایمان آوردند.آنها دانستند که کار موسی علیه السلام سحر نیست وامکان ندارد که معجزه وی ساخت دست بشر باشد لذا این حقیقت را به صراحت اعلام کردند که به پروردگارجهانیان؛ پروردگار موسی و هارون ایمان آورده‌اند تا گمانه‌زنانی از قوم فرعون در این گمان نیفتند که سجده آنها برای فرعون بوده است.

گاهی ایمان نیاوردن برخی از انسانها به دلیل ناشناخته بودن حقّ است، همین که حقّ روشن شد، گروهی ایمان می‌آورند

رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ﴿١٢٢﴾

پروردگار موسی و هارون.(١٢٢)

تفسیر:

جادوگرانی که برای رسوا ساختن حضرت موسی و کسب مال و مقام نزد فرعون به صحنه آمده بودند، با دیدن معجزه‌ی موسی علیه السلام، ایمان آورده و آن را اعلام هم داشتند.

جادوگران، موسی و هارون علیهما السلام را در کنار هم ذکر کردند و گفتند: «رَبِّ مُوسی وَهارُونَ»، زیرا هارون نیز درکنار موسی در ارشاد آنان نقش داشته است ویا اگر میگفتند: «رَبِّ مُوسی»، احتمال سوء استفاده فرعونیان داده میشد، که بگویند ربّ موسی، فرعون است، چون او سالها در خانه‌ی فرعون و تحت تربیت او بود تا بزرگ شد، چنانکه خود فرعون به موسی علیه السلام گفت: آیا ماتو را درکودکی تربیت نکردیم؟ «أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينا وَلِيداً» (شعراء، 18) لذا ساحران این توطئه را نقش بر آب کردند و گفتند: «رَبِّ مُوسی وَ هارُونَ»

از قتاده روایت کرده اند. در آغاز روز کافر و جادوگر بودند و در پایان روز شهیدانی نیکو کردار شدند. (البحر المحیط ٣٦۴/۴.).

ازحسن بصری(رح) روایت کرده‌اند که گفت: بسیاری را می بینید که مسلمان زاده شده و در میان مسلمانان پرورش یافته اند و باز دین خود را به کمترین چیزی میفروشند و آن کافران که در کفر زندگی کرده بوند، اما چون حقیقت را دیدند، جان خود را در راه الله فدا کردند. (تفسیرکشاف).

مفسیرتفسیر تفهیم القرآن درتفسیر آیه مبارکه مینویسد: وبدینترتیب پروردگار باعظمت؛ مکر فرعونیان رابه خودشان برگرداند. آنان تمام جادوگران چیره دست کشور رابرای رسیدن به این هدف گردهم آورده وبین آنان وموسی(ع) در ملاء عام مبارزه ای ترتیب داده بودند تا جادوگر بودن موسی را برای مردم به اثبات برسانند و یا حداقل آنان را نسبت به پیامبر بودن وی مشکوک سازند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اما اینک همان جادوگران ماهر و استادان فن، پس از شکست خوردن در برابر موسی علیه السلام در این مبارزه، متفقاً اعلام کردند آنچه موسی علیه السلام عرضه میکند، هرگز نمیتواند جادو باشد، بلکه به راستی جلوه ای از قدرت خداست که هیچ جادوگری را توانی در برابر آن نیست. پیداست که جادو را جادوگران از هر کس دیگری بهتر میشناسند. پس زمانی که آنان پس از آزمایش عملی شهادت دادند که این چیز جادو نیست، قبولاندن این مطلب به اتباع مصر که موسی علیهم السلام تنها یک جادوگر است، برای فرعون و درباریان وی بسیار دشوار گردید.

قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴿١٢٣﴾

فرعون گفت: آیا پیش از آنکه من به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟! مسلماً این توطئه و نیرنگی است که [شما و موسی] در این شهر سنجیده اید تا اهل آن را از آن بیرون کنید. پس به زودی خواهید دانست (که در این شهر چه کسی می ماند؟).(۱۲۳)

تفسیر:

«قالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ»: فرعون برای جادوگران گفت: چگونه موسی علیه السلام را تصدیق میکنید درحالیکه من به شما اجازۀ چنین کاری را نداده‌ام؟ منظور از این جمله توبیخ است.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: این پرسش، ناشی از سوء اندیشه و سبکی خرد فرعون بود زیرا او از این امر غفلت یا تغافل کرد که ایمان آوردن به حق، به اجازه کسی مربوط نیست، چراکه نجات انسان، در گرو این ایمان و نابودی وی در ترک آن است پس چگونه حرکت بسوی نجات و فرار از ورطه هلاک، به اذن کسی نیازمند است؟

«إِنَّ هذا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِی الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْها أَهْلَها»: یکی از شیوه‌های طاغوت‌ها، تهمت زدن به مردان حقّ است. «إِنَّ هذا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ»: حتّی به کارگزاران خود اعتماد ندارند و هرحرکت معنوی را سیاسی می‌بینند، چنانکه در جای دیگر، فرعون ساحران را شاگرد موسی می شمرد. «إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ» (طه، 71) فرعون گفت: بدون اجازه‌ی من به خدای موسی گرویدید؟ بدانید که این توطئه، حیله ونیرنگ بیش نبود که با موسی ساز کردید تا قبطیان را (آنان را که مصری الاصل بوده اند) از دیار و شهر خود، برانید و آواره کنید و خود و سبطیان (فرزندان یعقوب، بنی اسرائیل) در مصر ساکن شوید. این مطلب را ریاکارانه وحیله گرانه برای آن گفت که مبادا سایر مردم مستضعف استعمار شده، ایمان بیاورند.

در جمله: «لِتُخْرِجُوا مِنْها أَهْلَها» آیه مبارکه ملاحظه میداریم که: طاغوت‌ها از حس وطن‌دوستی و عواطف مردم، در مسیر اهداف خود چگونه سوءاستفاده می کنند.

«فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ(123)» به زودی خواهید دانست شما را دچار چه عذاب و مجازات دردناکی میسازم. این وعید و تهدید را به صورت اختصار برای ایجاد خوف و هراس آورده است، سپس به تفصیل آن را دنبال کرده و می گوید:

لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ﴿١٢٤﴾

همانا دست و پای شما را یکی از راست و یکی از چپ بریده و آنگاه همه شما را به دار خواهم آویخت.(۱۲۴)

«أصلبنکم»: شما را دار می زنم، إعدام می کنم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:
«لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلافٍ»: دست و پای یکایک شما را به خاطر خلافی که مرتکب شدید قطع می‌کنم.
طبری فرموده است: معنی «مِنْ خِلافٍ»: این است که دست راست و پای چپ، یا دست چپ و پای راست قطع شود. بدین وسیله دو عضو مخالف قطع می‌شوند. (طبری ۳۴/۱۳.)
«ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ(124)»: سپس هر یک شما را بدون استثنا به تنه در ختان خرمابه دار می‌آویزم برتنه های درختان، تا هم خودتان به سزای اعمالتان رسیده باشید و هم دیگران عبرت بگیرند.
شبیه این آیات در سوره‌ی طه نیز آمده است، مفسران می نویسند که: البتّه در قرآن اشاره‌ای به عملی شدن این تهدیدها نیست، امّا به نقل روایات و تاریخ، فرعون، مؤمنان به موسی علیه السلام را قطعه قطعه کرد و به شاخه‌های درخت خرما آویخت. چنانکه طبری میگوید:«كانوا أوّل النّهار كفّاراًسحرة وآخر النّهار شهداء بَررَة» اوّل روز،کافرانی ساحر و آخر روز، شهیدانی نیکوکار بودند.

قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ﴿١٢٥﴾

(جادوگران مؤمن) گفتند: ما به سوی پروردگارمان باز می گردیم [بنابر این ترسی از مجازات تو نداریم.] (۱۲۵). «منقلبون»: بازگردانندگان (مطففین آیه: 31 انقلبو).

تفسیر:
«قالُوا إِنّا إِلى رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ (125)»: این مؤمنان کنونی و ساحران پیشین به فرعون گفتند: خداوند، ما را مکافات خواهد داد. میخواهیم جان خود را نثار کنیم و از آتش دوزخ نجات یابیم، زیرا آتش دوزخ بسی سخت تر از شکنجه و عذاب توست و در برابر شکنجه و آزار تو، بردباریم. (شعراء آیات 50 و51)، (طه آیات 71 تا 75).
پس هنگامی که فرعون ساحران را به عذاب دنیا هشدار داد، ایشان او را به عذاب الهی در آخرت هشدار دادند.
مفسر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد: «إنا إلى ربنا منقلبون» در این باره چند فرض متصور است؛ اول اینکه ما به مرگ أهمیتی نمی دهیم، برای این که رو به سوی پروردگارمان و بخشایش او داریم و میخواهیم از تو ودیدن تو رهایی پیدا کنیم. یا این که روز جزا به سوی خدا باز میگردیم که به مکافات رنجی که به هنگام بریده شدن دست و پا و به دار کشیدن دیده ایم، ما را خواهد نواخت و یا این که همه ما، یعنی ما و فرعون، به نزد الله متعال می رویم و آن بزرگوار در میان ما داوری خواهد کرد. فرض دیگر این است که مرادشان آن بود، ما ناگزیر خواهیم مرد و به سوی خدا باز میگردیم، پس تو جز آنچه مقرر است، نمی توانی آسیبی به ما برسانی. «وما تنقم منا إلا أن آمنا» تو هیچ عیبی بر ما نگرفته ای جز آن که به معجزات خدا ایمان آورده ایم. منظورشان این بود؛ ایرادی که به ما گرفته ای در واقع عیب نیست، بلکه از مناقب و مفاخر وهمه اش مایه مباهات است.

خوانندۀ محترم!
سابقه‌ی بد را نباید ملاك قرار داد، گاهی چند ساحر و کافر با یك تحوّل، ایمان آورده و از مؤمنان دیگر سبقت میگیرند، مرگ در راه حقّ، بهتر از زندگی در راه باطل است، آنکه با بصیرت ایمان آورد، با امواج مختلف دست از ایمان برنمي دارد و از تهدید نمی‌ترسد.
«قالُوا إِنَّا إِلى رَبِّنا»: بلی! ایمان، انسان را دگرگون و ظرفیّت اورا بالا می برد. ساحرانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

که دیروز در انتظار مکافات فرعون بودند، امروز به خاطر ایمان، آن چیزها دیگر برای شان ارزشی ندارد.

در این داستان درس عظیم وجود دارد وان اینکه: ایمان در چند لحظه چه تحولی قوی و بنیادی در زندگی و سیرت جادوگران ایجاد کرد.

ایمان به معاد و یادآوری آن در مقابل خطرها و تهدیدها، انسان را بیمه میکند. «إِلى رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ»: چنانکه به فرعون گفتند: هرکاری راکه انجام دهي، سلطه‌ی تو تنها در محدوده‌ی این دنیاست. «قالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلى ما جاءَنا مِنَ الْبَيِّناتِ وَالَّذِي فَطَرَنا فَاقْضِ ما أَنْتَ قاضٍ إِنَّما تَقْضِي هذِهِ الْحَياةَ الدُّنْيا 72 طه): (ساحرانی که ایمان آورده بودند به فرعون) گفتند: ما هرگز تو را برکسیکه ما را آفریده و بر آن معجزاتی‌که برای ما آمده، ترجیح نخواهیم داد. پس تو هر حکم وقضاوتی که میخواهی بکن، تو فقط دراین زندگانی دنیا حکم می‌کنی.

هکذا در این داستان ملاحظه نمودیم که: لحظاتی پیش آنان منفعت طلبی را به مرحله ای رسانده بودند که پیش از هرگونه اقدامی برای دین نیاکان شان که از خانه ها برای دفاع و حمایت از آن بیرون آمده بودند، از فرعون سؤال میکردند که اگر ما مذهب ودین وآیین مان را از حمله‌ی موسی نجات دادیم، آیا پاداشی به ما خواهد رسید؟ اما هم اکنون که نعمت ایمان نصیب شان شده بود حق گرایی والوالعزی رابه حدی رساندند که کبریایی و جبروت پادشاهی را که پیش از آن در برابرش کرنش میکردند زیر پا می گذارند و برای تحمل شدیدترین شکنجه هایی که از سوی وی به آن تهدید میشدند، آمادگی نشان میدهند، اما حاضر نیستند حق و حقیقتی را که صداقت و حقانیت آن برایشان آشکار شده بود، ترک کنند.

وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ﴿١٢٦﴾

و تو از ما إنتقام نمی گیری مگر إینکه چون آیات پروردگار ما آمد و ما به آن ایمان آورده‌ایم، بار الها! پیمانه صبر (و استقامت) را تا آخر بر ما بریز و ما را مسلمان بمیران (و تا پایان عمر با اخلاص و ایمان بدار).(۱۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَنْقِمُ»: ایراد می گیری، مجازات میکنی. «أَفْرِغْ»: بریز، فروریز. «تَوَفَّنَا»: ما را بمیران. «توفنا مسلمین»: ما را بر سر اسلام ثابت بگردان و بمیران.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: ایمان به الله متعال و زیر بار طاغوت نرفتن، بی درد سر نیست، این آیه، جواب به آنعده از تهمت‌هایی است که از سوی فرعون نسبت به مؤمنان و همراهان حضرت موسی علیه السلام انجام می‌گرفت که در آیات قبلی به آنها اشاره بعمل آمده است از جمله: اینکه شما توطئه‌گر هستید و قصد تصاحب وطن وکاشانه مردم و اخراج آنانرا دارید. آنان گفتند: شما نیز میدانید که عیب ما تنها ایمان ماست، نه آنچه شما میگویید. طوریکه در آیة مبارکه آمده است: «وَما تَنْقِمُ مِنّا إِلاّ أَنْ آمَنّا بِآياتِ رَبِّنا لَمّا جاءَتْنا» تو از ما فقط به خاطر اینکه به الله و آیاتش ایمان داریم انتقام میگیری. همانگونه که در (آیه 8 سوره بروج) آمده است: «وَما نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ «8» (جز آنکه به خدای عزیز و حمید ایمان آورده بودند).

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسر زمخشری میفرماید: منظور آنها این بود که فرعون فضایل و مفاخر یعنی ایمان را مایه‌ی عیب و ایراد می دانست. (کشاف ۱۴۲/۲.).
«رَبَّنا أَفْرِغْ عَلَيْنا صَبْراً وَ تَوَفَّنا مُسْلِمِينَ(126)»:نشانه‌ی مؤمنان راستین، آرامش، مقاومت، صراحت، شجاعت، تضرّع و دعا بخصوص در هنگام سختی‌هاست، طوریکه درآیه مبارکه آمده است: پروردگارا! برما جام صبر وشکیابی بسیاری را بریزان تابتوانیم در برابر تعذیب این طاغوت سرکش صبر کنیم که از طریق ایمان و صبر انسان به پیروزی میرسد واز تو ای الله میخواهیم تا ما را بر دین خود تا فرا رسیدن مرگ ثابت و استوار بداری و در فتنه و إنحراف نیندازی.
بدین‌گونه بود که آنها بلیغترین و کاملترین أنواع صبر را درخواست کردند زیرا:
اولاً بر عذابی که از سوی فرعون در شرف فرود آمدن بود، آمادگی عام و تام داشتند و خود این درخواست، نشانه روشن این آمادگی است وثانیاً هدفشان از این درخواست این بود که خود را به پایداری در راه حق و ثابت‌قدمی بر ایمان مصمم ساخته و با استقامت، پیمانی استوار ببندند، از آنجا که به پروردگار استقامت پیوسته اند.
«وَتَوَفَّنا مُسْلِمِينَ»: **«و ارواحمان را در حالی قبض کن که مسلمان باشیم»** نه تحریف‌گر و تقلب‌گر، نه تبدیل‌کننده باطل به حق و نه فریفته باطل و باطل پرستان، یا فریبنده مردم از راه راستی.
از مفسرسدی در روایت شده‌است که گفت: «فرعون همه آن ساحران را کشت و قطعه قطعه شان کرد». (تفسیر السدی الکبیر)، از ابو محمد اسماعیل (۱۲۷ق) فرزند عبد الرحمن قرشی هاشمی تابعی کوفی معروف به سدی کبیر.
حضرت ابن عباس(رض) میگوید: «آنها در آغاز روز ساحرانی فریبگر و در آخر آن، شهدایی پاکیزه روح پاک پیکر بودند».
مفسر تفسیر فرقان مینویسد: فرعون، دست و پای ساحران را یکی یکی برید و آنان را کنار رود نیل به دار آویخت. قتاده میگوید: آنان در بامدادان، ساحر بودند و در شامگاهان، در صف شهیدان و در ستکاران قرار گرفتند. چه سعادتی، نصیب آنان گشت!

خوانندگان گرامی!

در آیات (127 الی 129) در باره موضوعاتی مشوره کردن فرعون با رهبران مملکتی در مورد موسی و پیروانش، و موضوع گفتگوی موسی با قومش، به بحث گرفته میشود.

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ﴿١٢٧﴾

أشراف و سران قوم فرعون گفتند: که آیا موسی و قومش را می‌گذاری تا در این سرزمین فساد وتباهی کنند، وتو و معبودانت را رها کنند؟ (فرعون) گفت: (کجا می‌گذارم) به زودی پسران و مردانشان را قتل می‌کنیم و زنان آنها را زنده می‌گذاریم، (تا خدمت ما کنند) و ما بر آنها کاملاً مسلط هستیم. (۱۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَذَرُ»: رها میکنی، وامی گذاری. «سَنُقَتِّلُ»: (قتل): پی درپی خواهیم کشت. «نَسْتَحْيِي»: (حی): زنده میگذاریم، زنده نگاه می داریم، همانطور که در پیش، چنان کاری کرده ایم. «قَاهِرُونَ»: چیرگان، توانمندان.

تفسیر:

فرعون پس از شکست در برابر موسی، از آن حضرت و بنی اسرائیل دست برداشت. در

(c) ketabton.com: The Digital Library

این مدّت تبلیغات پیروان موسی زیاد شد تا آنجا که أشراف قوم فرعون از سکوت او إحساس خطر کرده و خواستار جلوگیری و برخورد با آنان شدند.
فرعون خود را خالق نمیدانست، بلکه «ربّ» می پنداشت: «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى» (نازعات، 24.) و میگفت: برای شما معبودی جز خود سراغ ندارم، «ما عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرِي» (قصص، 38) ولی او و مردمش معبودهایی داشتند و آنها را به عنوان مظاهری از خالق می پرستیدند.
«وَقَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ»: أشراف رؤسای کفار قوم فرعون به او گفتند: آیا موسی و مؤمنان و پیروانش را رها میکنی و زنده میگذاری که باخروج از دین تو و ترک عبادت خدایانت، مردم را از عبادت تو باز دارند و باور های شان را تغییر دهند و تو و آنچه را می پرستی رها کند؟ در زمین فساد به راه بیندازند؟
اینگونه است که دعوت به سوی حاکمیت الله متعال و برأندازی حاکمیت طاغوت، از نظر طاغوتیان، فساد أفگنی در زمین شناخته می شود. ملاحظه میشود که: بخشی از مفاسد طاغوت‌ها، به خاطر فساد أطرافیان است.
نظام‌های باطل ومفسد طاغوتی، درمواجه باحقّ ومردان حقّ، دچار تصمیم‌های متضادّ و سردرگم می شوند. لذا فرعون گاهی تصمیم به قتل موسی می‌گیرد، «ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسى» (غافر، 26.) و گاهی او را آزاد میگذارد تا آنجا که مورد اعتراض اطرافیان قرار می گیرد. «أَتَذَرُ مُوسى وَ قَوْمَهُ»
«قالَ سَنُقَتِّلُ أَبْناءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِساءَهُمْ وَ إِنّا فَوْقَهُمْ قاهِرُونَ(127)» فرعون در جواب آنها گفت: همان‌طور که قبلاً عمل کردیم: به زودی فرزندان پسرشان را ذبح خواهیم کرد و دختران شان را به منظور خدمت زنده نگاه خواهیم داشت درحالیکه ما بر آن ها مسلط خواهیم بود و آنها نمیتوانند ما را از کاری عاجز بسازند.
حذف پسران و حفظ زنان، يك سیاست فرعونی است تا جوانمردی و غیرت از مردان رخت بربندد و زنان، ابزار برنامه‌ها و سیاست‌های آنان شوند.
این دومین فرمان از سوی فرعون بر این جنایت بود؛ زیرا او قبل از تولد موسی علیه السلام نیز به سبب پیشگویی منجمان با بنی اسرائیل چنین کرده بود، اما در عمل، خلاف برنامه ریزی وی تحقق یافت زیرا به فرمان الهی، موسی علیه السلام در درون قصر فرعون پرورش یافت.
مفسر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد: أولین دوران ستم و شکنجه آن بود که پیش از تولد موسی علیه السلام در زمان رامسیس دوم إجرا شده بود و دوران دوم ستم و شکنجه این بود که پس از بعثت موسی علیه السلام آغاز شد. وجه اشتراک این هر دو دوران آن بود که پسران بنی اسرائیل را میکشتند و دختران آنها را زنده می گذاشتند تا نژاد آنها به تدریج از بین برود و در میان اقوام دیگر هضم شوند. کتیبه ای که به سال 1896 میلادی در حفاری های آثار باستانی مصر به دست آمد و در آن همین فرعون «منفتاح» فتوحات و کارنامه های خود را ذکر میکند و در بخشی از آن نوشته شده: «بنی اسرائیل از بین برده شد وحتی تخم وریشه‌ی آن باقی نماند.» به نظر میرسد متعلق به همین دوران است. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن).

(c) ketabton.com: The Digital Library

در ضمن قابل یادآوري است که: وقتی فرعون از ارائه‌ی دلیل و برهان در مقابل منطق واستدلال موسی ناتوان ماند، مانند هرگمراه ومبتدعی که استدلال او را ناتوان کند، به زور و زر و تزویر پناه برد و به تهدید و وعید روی آورد.
شیخ جارالله زمخشری مفسر تفسیر کشاف مینویسد: روایت کرده اند که سران قوم از آن روی به فرعون چنین گفتند که ششصد هزار کس از مردم نیز با جادوگران همداستان شدند وایمان آوردندومنظورشان ازتباهی درآن سرزمین همین بود و میترسیدند که مؤمنان به فرمانروایی آن سرزمین روی آورند.
برخی از راویان گفته اند که فرعون برای قوم خود بتانی ساخت و به آنان فرمان داد که آن بتان را برای تقرب به او بپرستند، درست مانند آن که بت پرستان بتان را می پرستند و می گویند: آنها را می پرستیم تا ما را گامی به الله نزدیک کنند و از این روی گفت:
«أنا ربکم الأعلی» من خدای برتر شما هستم. «سنقتل أبناءهم» یعنی: دوباره آنان را به محنت فرزندکشی گرفتار میکنیم تا بدانند که ما هنوز قهر و چیرگی خود را داریم وآنان مانند گذشته زیردست ما ومقهور هستند و پیروزی موسی در فرمانروایی و چیرگی ما اثری نخواهد داشت و تا عموم مردم گمان نکنند او همان فرزند موعود است که ستاره شناسان و پیشگویان از پیدایی او خبر داده اند و گفته اند که خواهد آمد و ملک ما را بر باد خواهد داد و این پندار، مردم را از پیروی کردن از ما باز دارد و وادارشان کند که از او پیروی کنند و او موسی نیست و هنوز باید منتظر ظهور او باشند.

قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴿١٢٨﴾

موسی به قوم خویش گفت: از الله کمک بخواهید و صبر و مقاومت کنید، (چون) زمین در سیطره مالکیّت و فرمانروایی الله است، هر که از بندگان خود را که بخواهد، وارث آن میگرداند، وانجام (نیک) از پرهیزگاران است.(۱۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یُورِثُهَا مَنْ»، نورثها من: آنرا به کسانی میدهد، آنرا دراِختیار کسانی میگذارد، آنرا برای کسانی به ارث میگذارد. «الْعَاقِبَةُ»: مراد نتیجه پیروزمندانه و سرانجام خدا پسندانه در دنیا و همچنین در آخرت است. (تفسیر فرقان).

تفسیر:

«قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ اِسْتَعِینُوا بِالله وَ اِصْبِرُوا»: موسی علیه السلام زمانی که تهدید راشنید وقومش ازشنیدن سخنان فرعون مضطرب گشتند درخطاب به قوم خود گفت: برای پیروزی بر فرعون و پیروانش از الله متعال استعانت و کمک بجوئید و در راه ثبات بر دینش و در برابر آزار و اذیت دشمن از صبر کار بگیرید.
شیخ جارالله زمخشری مفسرتفسیر کشاف درذیل آیه مبارکه در تفسیر خویش مینویسد: «قال موسی لقومه استعینوا بالله» وقتی فرعون گفت پسرانشان را خواهم کشت و آنان زاری و تضرع کردند، حضرت موسی علیه السلام به آنان چنین گفت، تا آنان را آرام کند و به آنان دلداری دهد و به آنان بگوید که بر فرعونیان پیروز خواهند شد و به آنان یادآوری کند که الله وعده داده است که بنی اسرائیل قبطیان را نابود می کنند و سرزمین و دیار آنان را از آن خود خواهند کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«إِنَّ اَلْأَرْضَ لِلّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ»: زمین برای کسیکه از آزار واذیت هجرت کند فراخ است وخاتمۀ نیکو وپایان ستوده همیشه ازآن دوستان صادق الله وحزب اوستکه رستگارانندوگردش بدروزگار بردشمنان کافرش میباشد.
یقین باید کرد که: نابودی حکومت‌های ظالم و جانشینی مؤمنانِ صابر، با اراده و مشیّت خداوند بطور حتمی است. ولی شرط رسیدن به حاکمیّت، صبر و مقاومت و استعانت از خداوند است.
«وَ اَلْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ(128)»: در این هیچ جای شکی نیست که؛ نتیجه و سرانجام پسندیده از آن پرهیزگاران است. یعنی: عاقبت نیک و سر انجام ستوده و پسندیده در دنیا و آخرت، از آن بندگان پرهیزگار حق تعالی، یعنی من و همراهان من است. عاقبت هر چیز: آخر آن است.
از عوامل پیروزی و بیمه شدن در برابر تهدیدها، استمداد، توکّل، مقاومت و تقواست.
«اسْتَعِينُوا بِاللهِ وَاصْبِرُوا»(هم ازاوکمك بگیریم وهم خودصبر کنیم.)
استعانت از الله متعال و صبوری، نمودی از تقوا و پرهیزکاری است. أهل تقوا، هم در دنیا پایان نیك دارند، «يُورِثُها مَنْ يَشاءُ»: و هم در آخرت، برندگان اصلی‌اند.
و در این آیه دو فرمان همراه با دو بشارت مطرح است:
اول: فرمان به استعانت از الله متعال.
دوم: شکیبایی در برابر مصایب و بلاها تا بر آنان سهل و آسان گردد. ودو بشارت عبارت است از: اول: و راثت زمین و دوم: پایان نیك برای متّقین.
ملاحظه میشود که رهبر، در مراحل حسّاس، امّت را دلداری میدهد. حضرت موسی‌علیه‌السلام نابودی فرعونیان وتسلّط مؤمنان برآنان رابه یارانش مژده داد.

قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴿١٢٩﴾

(بنی اسرائیل به موسی) گفتند: پیش از آنکه نزد ما بیایی و (هم) بعد از آنکه نزد ما آمدی اذیت شدیم، (پس چه باید کرد؟) موسی گفت: امید است که پروردگارتان دشمن شما را نابود کند وشما را در این سر زمین (مصر) جانشین آنان سازد، پس بنگرد که شما [پس از فرعونیان] چگونه عمل میکنید؟(۱۲۹).

تشریح لغات و اصطلاحات:
«أُوذِينَا»: اذیت شدیم، آزار دیدیم. «يَسْتَخْلِفَكُمْ»: شما را جانشین گرداند. «فَيَنْظُرَ»: تابنگرد.

تفسیر:
قبل از همه باید گفت که: قوم بنی اسرائیل انتظار و توقّع آن داشتند که پس از قیام موسی علیه السلام کارها یك سره جور و کشور مصر، با همه‌ی امکانات در إختیار قوم بنی إسرائیل قرار گیرد و فرعونیان نابود شوند. از این رو مدّعی بودند که قیام حضرت موسی علیه السلام برایشان رفاه نیاورده است، امّا در جواب آنان میفرماید: پیروزی، نیاز به شرایطی همچون صبر، تلاش و توکّل دارد که با فراهم شدن آنها، یاری إلهی فرا می رسد.
«قالُوا أُوذِينا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنا وَ مِنْ بَعْدِ ما جِئْتَنا»: مردم ضعیف الایمان، در هر شرایطی از أنبیاء توقّع رفاه دارند و درغیر إین صورت از آنان نیز انتقاد میکنند، طوریکه بنی إسرائیل به موسی علیه السلام گفتند: ما قبل و بعد از رسالت تو از سوی فرعون و لشکریانش أذیت شدیم و [زیر چکمه‌ی بیداد فرعونیان بوده ایم] وپس ازآمدن تو نیزمورد رنج وآزار قرارگرفته‌ایم [اکنون نیز سرگردانیم] این را عنوان کردند تا نشان دهند که محنت

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنها را رها نکرده و آنها قبل از بعثت حضرت موسی و بعد از آن مدام در عذاب و بلا و مصیبت بوده‌اند.
أغلب مردم، سعادت و خوشی را در راحتی و آسایش میپندارند و نبود آن را ناکامی قلمداد میکنند، غافل ازآنکه أدیان آسمانی برای تنظیم و جهت صحیح دادن به زندگی آمده‌اند، نه برطرف کردن تمام مشکلات دنیوی مردم.
«قالَ عَسى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي اَلْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (129)»
موسی علیه السلام در خطاب به آنها گفت: امیدوارم خدای تعالی دشمنتان فرعون و مددگارانش را نابود کند و از پای در آورد و شما را در زمین قدرت دهد تا شما را بیازماید و ببیند چه کسی هنگام مصیبت صبر میکند و در رخا و آسایش شکر مینماید؛ زیرا عبودیت الله متعال هم در حالت شدّت است و هم در حالت آسانی.
مفسران می نویسند که: فهم این آیه تصریحی است بر آنچه که موسی علیهم السلام قبلاً به طور رمزگونه و سربسته به آن اشاره کرده بود، آنجا که گفت: (زمین از آن الله است، آن را به هرکس از بندگانش که بخواهد به میراث میدهد...) «آیه 128».
مقصود آن است که آنها را بر اطاعت خدا تشویق کند. الله متعال آرزوی موسی را برآورده کرد، وقتی فرعون را غرق کرد وسرزمین مصر را به ملکیت بنی اسرائیل درآورد.
در البحر آمده است: موسی طریق ادب را با خدا پیش گرفته و سخن را به صورت اُمید و رجا آورده است.
در تفسیر کشاف شیخ جارالله زمخشری آمده است: از عمرو بن عبید(رح) در روایتاي آمده است که: پیش از خلافت منصور به نزدش رفت و دید که بر سفره اش یک قُرص یا دو قُرص نان گذاشته أند، درخواست کرد قرص نانی را هم برای عمرو بیاورند، اما نیافتند و عمرو همین آیه را خواند، آن گاه پس از خلافت به نزدش رفت و آن حکایت را برایش بیان کرد و گفت: هنوز «فینظر کیف تعملون» باقی مانده است.

مطالعه کنندگان کرامی!

در آیات (130 الی 133) در مورد مجازات گناهکاران در دنیا، و نشانه های نه گانه بحث بعمل آمده است.
ناگفته نباید گذاشت که: این، بخش هشتم از قصه‌ی موسی علیه السلام با فرعون است که از قحط سالی و تنگی زندگانی سخن می گوید:

وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ﴿١٣٠﴾

و ما فرعونیان را به قحطی و خشکسالی های متعدد و کمبود بسیار شدیدِ بخشی از محصولات دچار نمودیم تا متذکّر شوند.(۱۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آل»: نزدیکان، أطرافیان، ندیمان. «السنین»: جمع سنه؛ یعنی، سالها، که برای خشکسالی و قحطی و سختی به کار میرود. «یذکرون»: پند می گیرند، عبرت میگیرند. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

«وَلَقَدْ أَخَذْنا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ»: الله متعال آل‌فرعون را با خشک سالی، و قحطی مبتلا کرد.
«وَنَقْص مِنَ اَلثَّمَراتِ» و آنان را به کمبود باران، کمبود میوه‌ها و محصولات زراعتی، حبوبات از طریق آفت زدگی و تلف غله‌جات عذاب کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسران نوشته اند: نَخْل جز یک ثمر نمی داد. (روح المعانی ۳۲/۹.).
حضرت ابن عباس(رض) میفرماید: «سنون» برای بادیه نشینان و چارپایانشان و «نقص الثمرات» برای شهرنشینانشان إتفاق می افتاد. از کعب روایت کرده أند که گفته است: زمانی فرا میرسد که هر نخلی یک خرما بار می آورد.
«لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ (130)» شاید پند بگیرند و رقت قلب پیدا کنند؛ چون سختی منجر به توبه و پشیمانی و بیم و نرمدل یعنی رِقَت قلب می‌گردد.
تا آن ها از پروردگار خود بترسند و از گناهان خویش توبه کنند که مجازات در واقع شلاق هایی است که زندگان آن را درک می کنند، اما کسانی که قلب‌های‌شان مرده است، پس هیچگاه زخم برای مرده مایۀ درد و رنج نیست.
در این هیچ جای شکی نیست که: تحوّلات هستی دارای اهدافی است، همچنان قحطی وخشکسالی، یاسزای الهی است و یا هشدار و زنگ بیدارباش.
مفسر تفسیر کشاف در تفسیر آیه مبارکه «لعلهم یذکرون» مینویسد، تا آگاه شوند. این برای آن است که بر کفر خود پای فشردند و نشانه ها و آیات الله را دروغ انگاشتند و برای آن که مردم به هنگام سختی و رنج زارتر و مهربان تر و دل نازک تر هستند. چنین گفته اند که فرعون چهارصد سال زندگی بسر برد و در سیصد و بیست سال از آن رنجی به خود ندید و اگر در این مدت گرسنگی و درد و تبی را احساس می کرد، هرگز ادعای خدایی نمی کرد.

فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴿١٣١﴾

(لیکن عبرت نگرفتند) پس وقتی نیکیی به آنها دست می داد میگفتند: سزاوار ماست و چون بدیی به آنها میرسید، به موسی و همراهانش بدفالی می‌گرفتند.
آگاه باشید که بدفالی (خوشبختی و بدبختی) آنها نزد الله است، لیکن بیشترین شان نمی دانند.(۱۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْحَسَنَةُ»: نیکی، نعمت و آسایش و رفاه. «سَيِّئَةٌ»: بدی، گزند، قحط سالی. «یطیروا»: شگون بد میزنند، فال بد میزنند. رسم عرب چنان بود که پرنده ای را پرواز میدادند، اگر به طرف راست پرواز میکرد، آنرا به فال نیک میگرفتند و به آن «سائح» میگفتند و اگر به طرف چپ پرواز می کرد، آن را بدشگون میدانستند واز آن انتظار بد داشتند و آن را «بارح» مینامیدند. «طائر»: منشأ بدشگونی، شومی و فال بد.(فرقان)

تفسیر:

«فَإِذا جاءَتْهُمُ اَلْحَسَنَةُ قالُوا لَناهذِهِ»:وقتی فراوانی وکثرت نعمت ورفاه وکثرت میوجات و نباتات و نعمت ها و غلهجات برسد میگفتند: از خوش شانسی خود ما است و ما استحقاقش را داریم. و از طریق سعی و تلاش خود این ها را به دست آوردیم. مراد از حسنه؛ گشایش و فراوانی نعمت و ارزانی نرخ هاست.
باید یادآور شد که: نسبت دادن خوبی‌ها به خود و بدی و بدبختی‌ها به انبیا و دین، نشانه‌ی خودبینی و جهالت است.
«وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسى وَ مَنْ مَعَهُ»: ولی هرگاه به آنها مصیبت برسد یعنی وقتی خشکسالی وسختی رو می‌آورد، آنرا ازبد شگونی ونامبارکی موسی و پیروان مؤمنش می دانستند؛ یعنی می گفتند: این از شومی و نامیمونی آنهاست. با تأسف باید گفت که: اکثر

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرعونیان به جای آنکه از قحطی و هشدارهای الهی بیدار شوند و پند و عبرت بگیرند، به تحلیل غلط پرداختند و آن را به موسی علیه السلام نسبت دادند خدا در رد آنها گفته است: «أَلا إِنَّما طائِرُهُمْ عِنْدَ اللهِ» هر چه برای آنان پیش بیاید، خیر باشد یا شر، همه به تقدیر خدا صورت میگیرد و از بدشگونی موسی نیست. این خدای تعالی است که خیر و شر را برای آنها مقدر فرموده است.

حضرت ابن عباس(رض) فرموده است: هرکار از جانب الله است، بدي هم از جانب الله متعال و به مقتضای حکم او است. بصورت کل باید گفت که: ریشه‌ی خرافات و فال بد، فقط و فقط جهل است وبس.

«وَلكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ(131)»: اما اکثر آنها نمی دانند قحطی و شدایدی که بر آنان نازل شده است از جانب خداوند متعال است نه از جانب موسی، که به سبب نافرمانی بر آنها نازل شده است. و آنان فقط از روی جهل و نادانی، خیر و شر را به غیر خداوند متعال نسبت می دهند.

«ولکن أکثرهم لایعلمون»؛ یعنی، بیشتر مردم ازحکمت کار الله در هستی غافل و از چگونگی ارتباط اسباب و مسببات بی خبرند و نمیدانند که کارها به مقدار و اندازه در جریان است و هر چیز نزد خدا مقدار و مقیاس ویژه ای دارد. پس بدشگونی به سبب موسی و پیروانش و یا هیچکس دیگری نیست؛ بلکه به واسطه‌ی کردار بد خود آنان و به مقتضای نظام الهی در قانون سببیت (اسباب و مسببات) است.

خداوند متعال فرعونیان را به طور تنبیه ابتدائی درقحط وخشك سالی و دیگر مصائب وشداید معمولی مبتلا فرمود، تا بدینوسیله از آن عبرت گرفته و از خواب غفلت بیدار شوند، ونصایح موسی علیه السّلام را قبول کنند؛ مگر چون ازین قبیل مردم نبودند، و این تنبیهات را اهمّیّت ندادند، بلکه نسبت به سابق لجوج‌تر وگستاخ‌تر شدند؛ چنانکه قرار اصول «ثُمَّ بَدَّلْنا مَكانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ» وقتی که قحط وغیره دور شده، ارزانی و آسوده حالی نصیبشان میگشت؛ میگفتند: بنگرید که باعث خوشبختی ما اوضاع خود ما میباشد! و اگر گاهی دچار کدام سختی میشدند، می‌گفتند: این همه دراثر شومی ووبدشومی موسی علیه السلام و رفقای اوست؛ معاذ الله! حقّ تعالی جواب آن را داده: «أَلا إِنَّما طائِرُهُمْ عِنْدَ اللهِ» یعنی، بدشومی و بدبختی خود را به بندگان مقبول ما چرا منسوب میکنید؟ سبب حقیقی این بدبختی، تنگی، خواری، وذلت، شما در علم خداست؛ و آن عبارت از ظلم وعدوان و بغاوت و شرارتتان است؛ بنابر آن، از طرف خدای تعالی يك قسمت بدبختی به طور سزای موقّتی و تنبیه به شما میرسد؛ باقی شومی و بدبختی اصلی ظلم و کفر شما، یعنی سزای کامل و مجازات حقیقی، هنوز نزد الله متعال محفوظ است، که در دنیا و یا آخرت، به وقت خود، به شما حتماً رسیدنی؛ است هنوز اکثر از آن آگاه نمی باشند.

وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ﴿١٣٢﴾

فرعونیان گفتند:[ای موسی! ازدعوتت دست برداركه] هرچه رابه عنوان معجزه برای ما بیاوری تا به وسیله آن ما را جادو کنی به تو ایمان نمی آوریم.(۱۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مهما»: هرگونه، هر اندازه. «لِتَسْحَرَنَا بِهَا»: تا به آن، ما را افسون کنی.

تفسیر:

«وَقالُوا مَهْما تَأْتِنا بِهِ مِنْ آيَة لِتَسْحَرَنا بِها فَما نَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنِينَ(132)»: أتباع فرعون به م

(c) ketabton.com: The Digital Library

وسی علیه السلام گفتند: به هر اندازه که معجزه بیاوری تا ما را از دین ما باز داری و در ملت ما فریمان دهی (اندیشه و فکر) باز هم ما بر آنچه در آن قرار داریم ثابت و استوار خواهیم بود و تو را تصدیق نخواهیم کرد. یعنی ما به تو ایمان نمی آوریم.
از اینکه به حضرت موسی مي گفتند: هرگونه آیه‌ای بیاوری، از این گفته شان معلوم میشودکه دشمن نیز مي دانست که کار موسی جادو نیست، بلکه معجزه‌ای الهی است، ولی از روی لجاجت و تَکَبُّر إیمان نمی آوردند، فقط ساحران هنگامی که فهمیدند کار موسی سحر نیست، بدون لَجاجت إیمان آوردند. البتّه شاید آیه نامیدن کار حضرت موسی از سوی فرعونیان، از روی إستهزاء و مسخره بوده است.
مفسر زمخشری فرموده است: اگر بگویی: چگونه آن را آیه نامیده‌اند، سپس گفته‌اند تا ما را به آن افسون کنی؟ میگویم: نه به عنوان اینکه به آن إعتقاد داشته باشند آنرا آیه گفته اند، بلکه به عنوان تمسخر و إستهزاء آنرا آیه نامیده‌اند. (تفسیر کشاف ۱۴۶/۲).
باید گفت که: تهمت سحر نسبت به معجزات أنبیاء، از رایج‌ترین تهمت‌ها در طول تاریخ بود که به پیامبران می بستند. و با تأسف باید گفت که: گاهی انسان چنان سقوط میکند که با پیامبران و راهنمایان الهی برخورد کرده و نشانه‌های روشن هدایت را نیز واژگون و تیره و تار می بیند.
مفسیر مولانا محمود الحسن دیوبندی در ذیل این آیة مبارکه می نویسد:اینها معجزات و نشانات موسی علیه السّلام را دیده میگفتند: هرقدر که ما را جادو کنی، و به خیال خود، معجزه نشان دهی؛ هرگز سخن ترا نمی پذیریم! چون فیصله آخرین خود را اعلان کردند، و همه ابواب قبول حقّ را بر روی خود مسدود نمودند؛ خدای تعالی چندین بلای عظیم یکی بعد دیگری، بر آنها مسلّط فرمود، که تفصیل آنها در آیت آینده می آید.
باید گفت که: إنسان در إنتخاب عقیده خود آزاد است و أنبیاء مردم را مجبور به ایمان آوردن نمی کردند، لذا برخی مردم در برابر معجزات آنان لجاجت کرده و إیمان نمی آوردند.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ ﴿۱۳۳﴾

پس ما بر آنها طوفان و هجوم ملخ و شپش و کوربقه ها و آلوده شدن وسایل زندگی را به خون که عذاب های گوناگونی بود به سوی آنان فرستادیم، باز هم تکبّر و سرکشی کردند و گروهی مجرم و گناهکار بودند.(۱۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الطُّوفَانَ»: سیل وسیلاب. «الْجَرَادَ»: ملخ. «قُمَّلَ»: شپش را گویند، ولی در اینجا شپش معمولی مورد نظر نیست. بلکه مراد جانوری است که آفت گیاهی است که میتواند شته یا ساس باشد. برخی هم آن را بید و گنه و مگسک گفته‌اند، و برخی‌حشره‌ای دانسته أند که مایة تباهی گیاهان و نابودی حیوانات می‌گردد (ملاحظه شود: المنتخب صفحه 226).
«الضَّفَادِعَ»: جمع ضَفْدَع، بقه. «الدَّمَ»: خون. بدین معنی که آب رودبارها و جویبارها به خون تبدیل میگشت. یا این که به مریضی های مختلف مبتلا میشدند که مایه خونریزی از دماغ و قُبُل و دُبُر و چه بسا فلج شدن أعضاء می‌گردید.
«ءَايَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ»: معجزه‌های جداگانه و نشانه‌های واضح و روشن. (ءَايَاتٍ) حال أشیاء متقدّم است. تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن».

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

«فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمُ اَلطُّوفانَ»: سر انجام باران تند و شدید تباهگر وتلف ساز را بر قوم فرعون نازل کردیم که در آن فرو رفتند و نزدیک بود هلاک شوند.

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم طوفان: سیلی سخت و فراگیر است که زمین را غرق و منازل و درختان را نابود می‌کند. به قولی دیگر: مراد از طوفان؛ مرگ است.

ابن عباس(رض) فرموده است: طوفان یعنی باران فراوان تلف کنندهی کشت و زرع. (مختصر ابن کثیر ۴۵/۲).

باید گفت: آنچه مایهی رحمت است، به ارادهی الهی است. اگر او بخواهد، آب وسیلهی رحمت میگردد، و اگر بخواهد، همین آب هم وسیلهی عذاب خواهد بود.

«وَاَلْجَرادَ»: و همچنین ملخ را فرستادیم که تمام کشتزارها و میوههای آنها را نیست و نابود کرد، «وَاَلْقُمَّلَ» همچنانی که در اجسام شان شپش را قرار دادیم که اجسامشان را اذیت میکرد، و نوعی از حشرات را فرستادیم که حبوبات آنهارا زد وآنچه راکه ازملخ باقی مانده بود مغزش راخورد. وعدهای میگویند: «قمّل» همان شپش مشهور است که در زیر لباس به پوست بدن میچسبد و خون را می مکد.

«وَ اَلضَّفادِعَ» جمع ضفدع یعنی بقه، تا جایی که منزل و خوراک آنها از بقه پر شد و اگر هر کس دهن باز می کرد بقه به دهنش می پرید.

«وَاَلدَّمَ» و خونی که آب را بر آنان فاسد کرد و زندگی را برآنان دشوار نمود. باید گفت که: خون، یکی از نشانههای خداوند برقوم بنی اسرائیل بود ومراد، خون شدن آب ها یا خون دماغ شدن همهی مردم است که نوعی عذاب الهی بود.

باید گفت که: در تورات، خون شدن آبها در سِفر خروج، باب 7 آیهی 20، هجوم پشه، درباب 8 آیهی 7، بارش ژاله، در باب 9 آیهی 25 و هجوم ملخها، در باب 10 آیهی 14 آمده است.

«آیاتٍ مُفَصَّلاتٍ»: همهٔ این سزاها و مجازات بهوضوح دلالت بر قدرت خداوند متعال و سلطنت عظیم او مینماید، قابل تذکر است که بلاها اغلب جنبه تربیتی دارد و گاهی پس از هر مجازات، مهلتی برای فکر و توبه و بازگشت است.

«فَاسْتَكْبَرُوا وَكانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ(133)» ولی آنها از جبروت کار گرفته بالعکس تکبر کردند و توبه و رجوع ننمودند؛ زیرا گرایش به جرم وجنایت در آنها جای گرفته و خباثت صفتی لازم و همراه شان شده بود. یعنی: بعد از فرود آوردن این نشانهها، باز هم از ایمان به الله متعال تکبر ورزیدند **«و قومی مجرم بودند»** که به حق راه نیافته و از باطل دست نمیکشیدند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (134 الی 137) بخشی دیگر از قصهی موسی علیه السلام این است که: وقتی فرعونیان گرفتار عذاب سخت الهی شدند و هیچ پناهی نیافتند، جز این که ریاکارانه به موسی پناه آوردند که اگر عذاب از سرشان برداشته شود، می گروند و از کارهای پست قبلی خویش دست بر می دارند موسی از بارگاه پروردگار التماس کرد تا عذاب سخت را از سرشان برداشت و از تنگنا به در آمدند؛ اما پس از رفع عذاب، باز هم پیمان شکنی کردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنان دراین آیات متبرکه در مورد موضوعاتی در باره غرق شدن فرعون و قومش و وارث شدن بنی اسرائیل پس از نابودی فراعنه و عمالقه، در سرزمین شام، بحث بعمل می آید.

وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴿١٣٤﴾

و هرگاه که عذاب بر آنها فرود آمد، گفتند: ای موسی! با توسل با آن عهدی که الله نزد تو دارد، برای ما به پروردگارت دعا کن (که این عذاب را از ما بردارد) اگر عذاب را از ما دور کنی حتماً به تو ایمان می‌آوریم، و (به گفته تو) حتماً بنی اسرائیل را همراه تو میفرستیم.(۱۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرِّجْزُ»: عذاب سخت و تکان دهنده و پریشان کننده، اضطراب و آشفتگی. «بما عهد عندک»: به عهد و پیمانی که نزد تو دارد، با تو بسته است.

تفسیر:

«وَلَمّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ اَلرِّجْزُ»: هنگامی که عذاب بر آنان نازل شد، مراد از عذاب در اینجا، طاعون است که فقط در یک روز هزاران تن از قبطیان را به کام خود کشید.

«قالُوا یامُوسَی اُدْعُ لَنا رَبَّکَ بِما عَهِدَ عِنْدَکَ»: گفتند: ای موسی! از خدایت طلب کن که به احترام نبوت و پیامبری تو بلا را از ما دفع و برطرف کند.

مفسر زمخشری در مورد مینویسد: دعای ما را بر آورده کن، و از تو می طلبیم به خاطر وعده‌ای که الله به تو داده است، حاجت ما را برآورده کن. (کشاف ۱۴۸/۲.).

«لَئِنْ کَشَفْتَ عَنَّا اَلرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَکَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَکَ بَنِی إِسْرائِیلَ(134)»: لام قسم است؛ یعنی به الله قسم ای موسی! اگر عذاب را از ما دفع کنی، ما تعهد میکنیم که تو را تصدیق میکنیم، و از تو پیروی میکنیم و بنی اسرائیل را آزاد می‌کنیم، در صورتی که آنها را در پست‌ترین کار به کار گرفته بودند.

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بَالِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ﴿١٣٥﴾

پس هنگامی که عذاب را تا مدتی که [می باید همه] آنان به پایان مهلت آن میرسیدند از ایشان برطرف کردیم، ناگهان پیمان خود را می‌شکستند.(۱۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِلَى أَجَلٍ هُمْ بَالِغُوهُ»: تامدت زمانی که آن را طی کنند، به آن برسند. «بَالِغُوهُ»: رسنده به آن، دست یابنده به آن. فرعونیان مدت کوتاهی بر سر پیمان ماندند، سپس آنرا نقض کردند. «يَنْكُثُونَ»: پیمان شکی می کنند و بر کفر خود إصرار می ورزند.

تفسیر:

«فَلَمّا کَشَفْنا عَنْهُمُ اَلرِّجْزَ إِلی أَجَلٍ هُمْ بالِغُوهُ»: بعد از اینکه عذاب را به سبب دعای موسی تا مدتی معین و محدود از سرشان برداشتیم، دوباره پیمان شکنی کردند. و دوباره به سوی تکذیب و ممانعت از راه حق روی آوردند.

حضرت ابن عباس(رض) فرموده است که: آن مدت معین عبارت بود از وقت غرق شدن آنها.

«إِذا هُمْ یَنْکُثُونَ(135)»:دراین موقع عهد وپیمان رانقض کرده و بر کفر اصرار ورزیدند. از فرستادن بنی اسرائیل با موسی علیهم السلام امتناع هم ورزیدند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شیخ محمود حسن دیوبندی مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: نزد بعض مفسّرین مراد از «رجز» طاعون است؛ چنانکه در بعضي أحاديث اين لفظ به طاعون اطلاق شده است؛ لیکن أکثر مُفَسّران این آیات را بیان آیات گذشته قرار میدهند. در موضح الفرقان است که: این همه بلاها به فاصله یك هفته به آنها نازل شد؛ اوّل حضرت موسی به فرعون اطلاع میداد: که الله متعال بر تو بلائی را میفرستد! پس همان بلا فرود می آمد؛ باز فرعونیان مُضْطَرّ می شدند، و به حضرت موسی علیهم السلام تملق می کردند؛ آن بلا از برکت دعای حضرت ایشان مرتفع میشد؛ بار دیگر منکر می شدند؛ سرانجام بر آنها و با نازل شد، و نصف شب به تمام شهر پسر کلان هرکس مرد.

در حالی که آنها به ماتم اموات خود بودند، حضرت موسی علیه السلام با قوم خود از شهر بر آمد. بعد از چند روز، فرعون آنها را تعقیب نمود، و به کنار قلزم به ایشان پیوست. بنی اسرائیل سلامت از دریا گذشت، و فرعون با سپاه خود غرق گردید.

فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ﴿١٣٦﴾

سرانجام ما از آنها انتقام گرفتیم و آنها را در دریا به سبب اینکه آیات ما را دروغ شمردند، و از آنها (عقوبت و قهر الله) غافل بودند.(۱۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنتَقَمْنَا مِنْهُمْ»: از آنان انتقام گرفتیم. ایشان را دچار نقمت و هلاک کردیم. «الْيَمِّ»: دریا. قابل یادآوری است که: «یم»، در مصر قدیم به دریا و رودخانه میگفتند و چون داستان موسی و غرق فرعون و فرعونیان مربوط به مصر است، در قرآن همان لغت کهن به کار رفته است.

تفسیر:

متوجه باید بود که غفلت ورزیدن از آیات الهی، تاوان سنگینی را در بر دارد، طوریکه در آیۀ مبارکه آمده است: «فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْناهُمْ فِی اَلْیَمِّ»: سرانجام از آنان انتقام گرفتیم و چون پیمان شکنی نموده و به مخالفت امر پرداختند و در دریا غرق شان کردیم؛ مفسران مینویسند که: توجّه به انتقامگیری خداوند، زمینهی تذکّر و ترك گناه است. «فَانْتَقَمْنا» خداوند متعال، هم ارحم الراحمین و بسیار مهربان است و هم انتقامگیرنده.

«بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَكانُوا عَنْها غافِلِينَ(136)»: به سبب تکذیبشان و از آیات و نشانهها و از قبول معجزات روی گردانیدند و از طاعت غافل شدند. واقعاً هم سرنوشت انسان و ریشهی ناگواری ها و بلا ها، در دست خود انسان است.

در این آیه مبارکه به مجازات نهایی پیمان شکنان اشاره میکند که این بار، از این گرداب هایل نجات نخواهند یافت و به سزای کردار فرعونانهی خود خواهند رسید و از صحنهی تاریخ حیات پاک میشوند و آن همه قصر ها و آن همه باغ ها و آن همه کشت و زرع ها از آنان گرفته شد.

وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ﴿١٣٧﴾

و آن قوم مستضعف (بنی اسرائیل را در مشارق و مغارب سرزمینی که در آن برکت نهادیم (سر زمین شام) وارث خزانه و سلطنت گردانیدیم. و سخن نیک (وعده نیک) که پروردگار

(c) ketabton.com: The Digital Library

تو به بنی اسرائیل داده بود به سبب اینکه صبر ورزیده بودند، به کمال رسید (تحقق یافت). و آنچه را که فرعون و قومش میساختند و آنچه از باغ ها را که بر پایه‌ها افراشته بودند، نابود کردیم.(۱۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوْرَثْنَا»: وارث گردانیدیم، بخشیدیم، عطا کردیم.(«ارث»، به دارایی و مالی گفته میشود که انسان بدون کسب و کار و معامله‌ای به آن برسد، خواه از مردگان باشد یا از زندگان). «كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ»: تحقیر میشدند، ضعیف نگاه داشته میشدند. «مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا»: تمام سرزمین مصر وشام، پس از فراعنه و عمالقه، «بَارَكْنَا فِيهَا»: نعمتهای گوناگون وپربرکت درآن ایجاد کردیم و فراوان قرار دادیم. «تَمَّتْ»: تمام شد، تحقق یافت. «دَمَّرْنَا»: ویران کردیم. كَانُوا يَعْرِشُونَ: برافراشته بودند، بناها ساخته بودند و در تاکستانها داربستها فراهم آورده بودند. (فرقان)

تفسیر:

«وَ أَوْرَثْنَا اَلْقَوْمَ اَلَّذِينَ كانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ اَلْأَرْضِ وَ مَغارِبَهَا»: و ما بنی اسرائیل را که مستضعف وبه ذلت کشیده شده بودند وارث برنواحی وسرزمین پر خیر و برکت مصر و شام ساختیم، و تمام مناطق و نواحی و مشرق و مغرب آن را به ملکیت آنها درآوردیم.

سرزمین‌هایی که در اختیار فرعونیان بود، آنچنان وسیع بود که در یک سر آن آفتاب طلوع میگرد و در بخش دیگران در غروب آفتاب قرار میگرفت. و همچنین دارای محصولات و برکات مادّی و معنوی بسیاری بود، زیرا محلّ بَعثَت أنبیای الهی و مدفن بسیاری از آنان بود.

در ضمن قابل تذکر است که: حمایت پروردگار باعظمت تنها وتنها از مستضعفان، مخصوص بنی اسرائیل نیست، بلکه یك سنّت دائمی است. زیرا در آیه مبارکه فرموده است «أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كانُوا يُسْتَضْعَفُونَ»: و نفرمود: که «اورثنا بنی‌اسرائیل».

«اَلَّتِي بارَكْنا فِيها» که درآن خیرات وکَثرَت محصول قرار داده بودیم. «وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ اَلْحُسْنى عَلى بَنِي إِسْرائِيلَ» و وعدۀ خداوند متعال به بنی اسرائیل در نجاتشان وهلاک فرعون و لشکریانش و جانشینی در زمین تحقق یافت، یعنی: آن وعده به شکل کامل خود تحقق و استمرار یافت، که عبارت بود از: «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ استُضعِفُواْ فِي الأَرضِ وَنَجعَلَهُم أَئِمَّة وَنَجعَلَهُمُ الوَرِثِينَ5»(سوره القصص: 5). «میخواهیم برکسانیکه در زمین به استضعاف کشیده شده‌اند، منت نهاده و ایشان را پیشوایان مردم گردانیم و ایشان را وارث زمین کنیم».

الله متعال بی‌کم وکاست به وعده هایش عمل میکند و هلاکت فرعونیان و به حکومت رسیدن بنی اسرائیل، از سخنان و وعده‌های بر حق پروردگار است.

طبری گفته است: کلمه‌ی «حسنی» عبارت است از آیه‌ی «وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى اَلَّذِينَ اُسْتُضْعِفُوا فِي اَلْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً...» (تفسیرطبری ۷۷/۱۳.).

«بِما صَبَرُوا» چون آنها در برابر مصیبت‌ها و مشکلات و در مقابل آزار واذیت صبر کردند. شرط پیروزی، صبر و مقاومت است. مستضعفان و ملّتی که صابر و مقاوم باشند، وارث زمین می شوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَ دَمَّرْنا ما كانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ ما كانُوا يَعْرِشُونَ(137)» و خدای تعالی فرعون وقومش را وهمچنان خانه‌ها وقصرها و مسکن‌های محکم و سنگر های شان را نابود کرد. و در نهایت خداوند متعال بناها و بوستان‌های غنی‌شان را از آنان گرفت.

به قولی: (یعرشون) به معنای «یبنون» است، یعنی: کاخ های استواری را که بنا می کردند، کاملاً ویران کردیم، واقعاً که تحوّلات اجتماعی و تاریخی، به دست خداوند متعال است.

قابل یادآوری است که تا این جا قصه وسخن از فرعون ظالم وستمگر فرعون و فرعونیان بود. از این پس، قصه‌ی بنی اسرائیل شروع میشود که مصر را ترک کردند و به بیابان سر نهادند و همچنین سخن از نعمت های فراوان الله متعال است که به آنان ارزانی فرمود؛ اما این قوم بازهم از فرمان موسی سرباز زدند و بیراهه رفتند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (138 الی 141) در بارۀ نعمت های بی دریغ الله متعال به بنی إسرائیل و سر پیچی آنان از فرمان حق، بحث بعمل آمده است.

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴿١٣٨﴾

و بنی اسرائیل را از بحر (سالم) گذراندیم، تا اینکه در راه بر قومی آمدند که به عبادت بت‌های خویش مشغول بودند، گفتند: (بنی اسرائیل) ای موسی! برای ما هم معبودی مقرر کن همان طور که آنان را معبودانی هست، (موسی) گفت: یقیناً شما قوم نادان و جاهل هستید (و عظمت خدا را نمی دانید).(۱۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جَاوَزْنَا»: (جوز): گذراندیم، عبور دادیم. «جوز الطریق»: وسط راه. «جوز السماء»: وسط آسمان. «يَعْكُفُونَ»: به پرستش دل می بندند، به پرستش أهمیت میدهند.

«أصنام»: بُت اگر به صورت انسان از چوب یا طلا یا نقره باشد، آن را صنم گویند. جمعش، أصنام است و اگر از سنگ باشد. «وثن» و اوثان نام دارد. از کتاب «الاصنام»

تفسیر:

«وَجاوَزْنا بِبَنِي إِسْرائِيلَ اَلْبَحْرَ»: بنی اسرائیل را از بحر گذراندیم، یعنی بحر قلزم در خلیج سوئیس فعلی عبور دادیم. یعنی: به آنان قدرت و توان عبور از بحر را دادیم، آنگاه که موسی با عصایش به آن بحر زد و آب بحر از هم شکافته شد و ایشان از آن عبور کردند.

«فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنام لَهُمْ»: تا به قومی رسیدند که به پرستش بتهای خود، سرگرم بودند.

چنین روایت است که وقتی خدای متعال فرعون و قومش را نابود کرد، حضرت موسی علیه السلام در روز عاشورا آنان را از رود عبور داد و آنان به پاس این نعمت آن روز را روزه گرفتند. «فأتوا علی قوم» گذرشان بر مردمانی افتاد، «یعکفون علی أصنام لهم» به پرستش آن بتان پایبند بودند. ابن جریج میگوید: بتانشان مانند تمثال گاوها بود و برای اولین بار بود که مردم گاوها را می پرستیدند. همچنین گفته اندکه آنان گروهی از قوم «لخم» بودند و باز روایت کرده اند که آنان گروهی از مردم کنعان بودند که موسی علیه السلام فرمان داده بود که با آنان بجنگند. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن)

«قالُوا يا مُوسَى اِجْعَلْ لَنا إِلهاً كَما لَهُمْ آلِهَةٌ»: خطاب به موسی علیه السلام گفتند: ای موسی! مامیخواهیم مانند اینها خدایانی برای پرستش داشته باشیم. با تأسف باید گفت که در بسیاری

(c) ketabton.com: The Digital Library

از اوقات انسان از مهمترین نعمت‌ها الهی غفلت ورزیده و نسبت به آنها ناسپاسی مي کند. و همین انسان به حدّی کج اندیش می شود که از رهبران الهی نیز درخواست ناروا بعمل می آورند. نباید فراموش کنیم که انسانها و ملّت ها، هر لحظه در معرض خطر إنحراف أند. و الگو پذیری، تقلید و مدلبرداری، از خصلت‌های انسان است.

مفسر ومحدث مشهور جهان إسلام ابومحمد عبدالحق بن‌غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی مشهور به ابن عطیه أُندلسی فرموده است: ظاهر این است آنها چیزی را که دیدند، به نظرشان نیکو و پسندیده آمد، و خواستند چنان چیزی در شریعت موسی باشد، و از جمله‌ی چیزهایی قرار گیرد که وسیله‌ی تقرب به خدا است، وگرنه بعید است آنها از موسی بخواهند برایشان خدایی قرار دهد که به تنهایی پرستش بشود. (البحر ۳۷۸/۴).

«قالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (138)»: موسی گفت: شما واقعاً در لزوم توحید أُلوهیت و رَبوبیت خدا و شریک نیاوردن به او جاهل و نادانید.

تقاضای خدای محسوس (همچون بت) از پیامبر بزرگواری همچون موسی، نشانه‌ی جهل عمیق و ریشه‌دار است.

مفسر زمخشری در این مورد فرموده است: حضرت موسی بعد از اینکه دلیل و معجزه‌ی بسیار بزرگ به آنها نشان داد اما آنها با این وجود چنین تقاضایی از او داشتند از سخنان آنها در تعجب شد، از این رو آنها را به جهل مطلق توصیف کرده است؛ چون نادانی بزرگتر از آنچه موسی از آنها دید، قابل تصور نیست و ناپسندتر از آن وجود ندارد. (تفسیر کشاف ۱۵۵/۲).

مفسر مولانا محمود الحسن دیوبندی در ذیل این آیة مبارکه می نویسد: حقیقت اینست که چون بنی اسرائیل تامدّت دراز، زیر سایه بت‌پرستان مصری زندگی بسر میبرند؛ همیشه به أعمال و رسوم شرك مایل بودند؛ چنانکه این درخواست بیهوده و جاهلانه آنها هم تأثّرات أقلیم مصر و صحبت بت‌پرستان آنجا راهویدا میگرداند. مفسر تفسیر کابلی می‌افزاید: جاهل از عبادت معبودی که غیر محسوس باشد تسکین نمی یابد، و مي خواهد صورت پیش روی او موجود باشد؛ بنی اسرائیل قومی را دیده بودند که مجسمه گاو را میپرستیدند؛ آنها نیز در این هوس افتادند؛ آخر گوساله طلائی ساخته، پرستش کردند.

در روایات آمده است: یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم دیدند که مشرکان درختی به‌نام «ذات انواط» را به پرستش گرفته و سلاح خویش را بر آن می‌آویزند پس به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: «برای ما نیز ذات انواطی قرار دهید چنانکه آنها ذات انواطی دارند»! رسول الله صلی الله علیه وسلم برآشفتند و فرمودند: «نزدیک است شما نیز همان سخنی را بگویید که قوم موسی به وی گفتند: برای ما خدایی قرار ده چنانکه آنان خدایانی دارند»!.

إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَبَّرٌ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿۱۳۹﴾

بی گمان آنچه اینان در آن قرار دارند [و آن عقاید شرک آلود و دین بت پرستی است] نابود شده و فاسد است، و آنچه همواره انجام می دهند، باطل و بیهوده است.(۱۳۹)

مُتَبَّر (تبر): نابود شده، از بین رفته و تباه گشته.

تفسیر:

«إِنَّ هؤُلاءِ مُتَبَّرٌ ما هُمْ فِيهِ» آنچه این بت پرستان، سرگرم آنند، نابود و رفتنی و کارشان تباه و بر باد است. یعنی آنچه بر آن قرار دارند، یعنی دین باطل و عبادت بت‌ها، تباه و ریشه‌کن می شوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَباطِلٌ ما كانُوا يَعْمَلُونَ(139)» عملشان به کلی باطل و مضمحل است؛ زیرا آنها چیزی را پرستش کردند که شایسته‌ی پرستش نیست. هم انحراف‌های فکری از بین رفتنی است، هم انحراف های عملی. بلی، پایان باطل، نابودی است، احتیاط باید کرد که: ظاهرِ آن ما را فریب ندهد.

قَالَ أَغَيْرَ اللهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴿١٤٠﴾

(سپس موسی با یک دنیا شگفتی و تعجب) گفت: آیا غیر از الله معبودی برای شما بخواهم؟ در حالیکه او شما را بر جهانیان (مردم زمان تان) فضیلت داده است.(۱۴۰)

أبغی: درخواست کنم، بطلبم.

موسی گفت: آیا شکر و حق شناسی انعامات عظیمه الله متعال این است که غیر الله را پرستش و به الله متعال بغاوت کنند؟ آیا غیر از الله، معبودی برایتان بجویم، در صورتی که او، شما را [از جهت فراوانی نعمت] بر تمام مردم [زمان خودتان] برتری داده است؟

طبری گفته است: یعنی شما را بر جهانیان معاصر خودتان برتری داده است. (طبری ۸۴/۱۳.).

مفسر عمر بن محمد نسفی سمرقندی، به مناسبت این آیه چنین روایت کرده است: «یهودی‌ای به حضرت علی(رض) گفت: شمابعد از درگذشت پیامبرتان قبل ازآنکه حتی آب وی (یعنی: آب غسل وی، یا آبی که بر قبرش پاشیدید.) خشک شود با هم اختلاف کردید! علی(رض) در جواب وی فرمود: شما هنوز آب پاهایتان (بعد از خروج از بحر) خشک نشده بود که به موسی علیه السلام گفتید: بتی را برای ما خدا قرارده!.

وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴿١٤١﴾

و یادآور شوید هنگامی را که شما را از پیروان فرعون نجات دادیم که شما را سخت عذاب میکردند؛پسران تان راقتل میکردند وزنان تان رازنده میگذاشتند، و در این برای شما از طرف پروردگارتان آزمایش بزرگ بود. (۱۴۱)

تفسیر:

«وَإِذْ أَنْجَيْناكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ اَلْعَذابِ» ای بنی اسرائیل! (بدانید که) شما را از ظلم وستم فرعونیان رهایی بخشیدیم که شما را سخت آزار و شکنجه میکردند، شما را استثمار میکردند، باید گفت: با درنظرداشت اینکه نجات دهنده‌ی واقعی الله متعال است، گرچه نجات از طریق رهبری موسی علیه السلام انجام گرفته باشد.

«يُقَتِّلُونَ أَبْناءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِساءَكُمْ» پسرانتان را میکشتند و دخترانتان را برای خدمتکاری زنده می گذاشتند.

واقعاً هم زنده نگاهداشتن مادرانی که پسرانشان را در برابر چشمشان کشته‌اند، بدترین عذاب است.

«وَ فِي ذلِكُمْ بَلاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ(141)»: این رویداد، برای شما آزمونی بزرگ از سوی پروردگارتان بود. آیا او را سپاسگزار نیستید؟

باید گفت که در بسیاری از حالات حوادث تلخ و ناگوار، وسیله آزمایش الهی‌اند. سختی‌ها و مشکلات را هر چند بزرگ باشند، در مسیر تربیت انسان و آزمایشی الهی بدانیم.

خوانندگان گرامی !

در آیات (142 الی 145) در باره مناجات موسی علیه السلام، سخن گفتن او با الله،

(c) ketabton.com: The Digital Library

درخواست رؤیت الله، نزول تورات، بحث بعمل آمده است.

وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ﴿١٤٢﴾

وما به موسي سي شب وعده گذاشتيم و آن را با ده شب ديگر تكميل كرديم، تاوقت مقرر پروردگارش چهل شب كامل شد. و (در وقت رفتن به كوه طور) موسى به برادرش هارون گفت: در ميان قوم من جانشين (نائب) من باش و در اصلاح (شان) بكوش و از راه مفسدان پيروى مكن. (۱۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَاعَدْنَا»: وعده گذاشتيم، وعده داديم. «ميقات»: زمان معين. «اخْلُفْنِي»: جانشين من شو، وقتى موسى به كوه طور رفت، هارون را به جاى خود نشاند.

تفسیر:

«وَواعَدْنا مُوسى ثَلاثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْناها بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» و ما موسى عليه السلام را پيش از آنكه با او سخن بگوئيم سى شب موعد داديم تا در اين شب‌ها عبادت كند و بر اين سى شب، ده شب ديگر افزوديم كه به اين ترتيب چهل شب شد.

بايد گفت كه بدون مقدمه و بدون خود سازى، بر پيامبران كتاب آسمانى نازل نميشود، بلكه لياقت به همراه عبادت و مناجات‌هاى شبانه و عارفانه لازم است.

مفسر زمخشرى در تفسير خويش مينويسد: روايت شده است كه حضرت موسى عليه السلام درمصر به بنى اسرائيل وعده دادكه چنانچه الله متعال دشمن آنها را نابود كند، او كتابى خواهد آورد كه در آن توضيح داده شده است، چه چيزى را انجام دهند و چه چيزى را ترك نمايند؟ وقتى فرعون از جانب خدا نابود شد، حضرت موسى كتاب را از خدايش درخواست كرد، الله به او دستور داد سى روز ماه ذى القعده را روزه بگيرد و وقتى سى روز به سر آمد، از بوى دهانش متنفر گشت و مسواک كرد، خدا بر او وحى نازل كرد: مگر نمى‌دانى بوى دهان روزه‌دار، در نزد من از بوى مشک خوشتر است؟ از اين جهت دستور داد ده روز ديگر از ذي الحجة به آن بيفزايد.(كشاف ۱۵۱/۲.).

«وَقالَ مُوسى لِأَخِيهِ هارُونَ اُخْلُفْنِي فِي قَوْمِي» موسى عليهم السلام برادرش هارون عليهم السلام را وصيت كرد تا در مدتى كه او جهت سخن با الله متعال مى رود، خليفه و جانشينى اش در ميان بنى اسرائيل باشد «وَأَصْلِحْ وَلا تَتَّبِعْ سَبِيلَ اَلْمُفْسِدِينَ (142)»

در مى يابيم كه؛ جامعه نياز به رهبرى اصلاحگر دارد، «أَصْلِحْ» رهبرى كه هرگز تسليم نظرات و توطئه‌هاى مفسدان نشود، و به اقامۀ امور آن‌ها براساس عدالت، نرمى و اصلاح بپردازد و در انجام گناهان با آنها همراهى ننموده و ارتكاب ظلم و ستم كمک شان نكند و يا در برابر منكرشان سكوت ننمايد. اصلاح جامعه، با عوامل فاسد و پيروى از مفسدان، امكان پذير نيست.

مفسر تفسير كابلى در تفسير اين آيه مباركه مى نويسد: چون بنى اسرائيل از هر نوع پريشانى مطمئن شدند؛ از موسى عليهم السلام درخواست نمودند كه اكنون براى ما شريعتى آسمانى بيار تا به إطمينان خاطر به آن عمل كنيم.

موسى عليه السلام درخواست شانرا به بارگاه الهى تقديم كرد. خداى تعالى با وى وعده فرمود كه اقلاً سى روز، و اكثراً چهل روز، مسلسل به روزه بگذار، و در كوه طور معتكف شو؛ تورات به تو عطا ميشود. از مقرّر كردن دو مدّت (كم و بيش) شايد اين مطلب بود كه

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر در اثنای ریاضت به اعتبار انجام دادن وظایف عبودیّت و آداب تَقَرُّب هیچ نوع تقصیر از وی سر نزند، مدّت اقلّ یعنی، سی روز کفایت مي کند؛ ورنه، باید اکثر الاجلین یعنی، چهل روز، را تکمیل کند؛ و یا: شروع این سی روز به‌طور میعاد ضروری خواهد بود، و إکمال آن چهل روز از حیث اختیاری و استحبابی به‌طور تکمیل و تتمیم اصل میعاد مقرّر شده باشد؛ چنانکه شعیب علیه السّلام هنگامی که دختر خود را به موسی علیه السّلام داد، گفت: «عَلى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِكَ؛ وَما أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ» (القصص، 27)؛ و بعضی مصنّفین عصر ما گفته‌اند و چنانکه در سوره بقره مذکور است، اصل میعاد چهل روز بود، و در اینجا هم در «فَتَمَّ مِيقاتُ رَبِّهِ» اشاره شده است. این یك پیرایه بیان آن چهل روز است که ما سی روز وعده کرده بودیم که تتمّه آن ده روز دیگر بود، تا اشاره شود که یك ماه کامل (ذیقعده) را تکمیل، و از ماه دوّم (ذی الحجّه) ده روز دیگر افزوده شد. بدین وسیله، از اوّل ذی القعده شروع شده به ده ذی الحجّه یك چلّه پوره گردید؛ چنانکه از أکثر سلف منقول است؛ و الله أعلم.

در موضح الفرقان آمده است که حقّ تعالی به موسی علیه السّلام وعده داد که سی روز در کوه خلوت گزین؛ تورات را به قوم تو میفرستم. درین أثنا روزی موسی علیه السّلام مسواك کرد؛ چون فرشتگان بوی دهن وی را خوش داشتند، و از مسواك زائل شد؛ به تلافی آن ده شب دیگر افزود، و مدّت را تکمیل نمود.

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴿١٤٣﴾

و هنگامي که موسي به ميعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، (موسی) گفت: ای پروردگارم! خودت را به من نشان ده تا تو را ببینم. (الله) فرمود: (در دنیا) مرا هرگز نمی‌توان دید (توان دیدن مرا نداری). بلکه به کوه نگاه کن، اگر درجایش برقرار ماند تو هم مرا خواهی دید. وقتی پروردگارش به کوه تجلی کرد، آن کوه ریز ریز شد و موسی بیهوش به زمین افتید، باز وقتی به هوش آمد، گفت: پاکی تراست (ای الله)، به دربار تو توبه کردم و من اولین مؤمنان هستم.(۱۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَرِنِي»: به من نشان بده. مفعول دوم آن (ذاتَكَ) یا (نَفْسَكَ) محذوف است. «لَن تَرَانِي»: مراد این است که مرا در این جهان نمی بینی، و یا این که هرگز مرا نمی بینی (تفسیر المنار، جلد 9، صفحه 149 - 178). «تَجَلَّيا»: جلوه‌گر شد. تجلی نمود. برخی گفته‌اند: مراد ظهور ذات باری است و کیفیت آن بر ما مجهول است. بعضی هم گفته‌اند: مراد جلوه پرتوی از قدرت الهی است. «دَكّاً»: درهم کوبیده. با زمین یکسان شده (کهف / 98). پاره پاره شده، با زمین یکسان شده. دکا در معنای اسم مفعول: «مد کوک»، آمده است. «خَرَّ»: بر زمین افتاد، فروافتاد. «صعقا»: مصعوقا، بیهوش افتاده، نقش زمین شده. أَفَاقَ: به خود آمد، به هوش آمد. «اَوّلُ الْمُؤْمِنِينَ»: مراد نخستینِ مؤمنان در روزگار خودش است. یا نخستینِ مؤمنان به مسأله عدم رؤیت خدا در این سرا است. (تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن»)

تفسیر:

«وَلَمّا جاءَ مُوسى لِمِيقاتِنا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ» وقتی موسی علیه السلام به وعده‌گاه آمد و به مناجات با پروردگارش پرداخت خداوند متعال بدون واسطه با او سخن گفت، «قالَ رَبِّ أَرِنِى أَنْظُرْ

(c) ketabton.com: The Digital Library

إِلَيْکَ» موسی در پیشگاه حق گفت: پروردگارا! ذات مبارکت را به من نشان بده که آن را تماشا کنم.
مفسر قرطبی فرموده است: بعد از اینکه کلام پروردگارش را شنید، اشتیاق دیدارش را پیدا کرد. (تفسیر قرطبی ۲۷۸/۸).
همچنان قتاده فرموده است: «چون موسی کلام الهی را شنید، به دیدن وی نیز طمع بست و مشتاق دیدارش گردید».
«قالَ لَنْ تَرانِی وَلکِنِ اُنْظُرْ إِلَی اَلْجَبَلِ فَإِنِ اِسْتَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوْفَ تَرانِی»: خدا در جوابش گفت: در این دنیا نمیتوانی مرا ببینی چون ساختار و جودی انسان توانا و تاب آن را ندارد، اما خود را به چیزی قوی‌تر از تو یعنی کوه متجلی مینمایم، اگر کوه در جای خود تاب آورد و نلرزید، تو هم مرا خواهی دید، یعنی تاب دیدن مرا می آوری، و گرنه توانش را نداری.
«فَلَمّا تَجَلّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا وَخَرَّ مُوسی صَعِقاً»: پس چون به اندازه‌ی سرانگشت نور خداوند به کوه تجلی کرد، کوه ازجایش برکند و متلاشی شد.
یعنی: تجلی ذات حق، آن کوه را پخش ومتلاشی کرد، چندان که کوه در هم فروریخت و به‌زمین همواری تبدیل شد. موسی علیه السلام چون این صحنه هولناک را دید بی‌هوش افتاد به قولی: آن کوه؛ کوه طور بود. در حدیث شریف مرفوع از حضرت انس(رض) آمده است: «کوه در زمین فرو رفت».
صعقا: مأخوذ از صاعقه است، یعنی: از هوش رفت و بر زمین فروافتاد.
حضرت ابن عباس(رض) گفته است: جز به اندازه‌ی نوک انگشت خنصر نور خدا متجلی نشد که کوه به صورت توده‌ای ازخاک درآمد، و موسی بی‌هوش بر زمین افتاد. در حدیث آمده است: کوه فرو رفت.(طبری ۹۷/۱۳).
«فَلَمّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَأَنَا أَوَّلُ اَلْمُؤْمِنِینَ(143)»: و زمانی که به هوش آمد گفت: پروردگارا تو پاک و منزهی از اینکه در دنیا دیده شوی و من اولین کس از میان قوم خود هستم که به این امر باور دارم که تو ای الله متعال پروردگار عالمیان و خدای اولین و آخرینی.
در حدیث شریف آمده‌است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «حجاب پروردگار نور است، اگر آن را بردارد، انوار روی وی، تمام آنچه را که در منظرش از مخلوقاتش قرار می گیرند، می سوزاند».
در تفسیر کابلی آمده است که: در دنیا، وجود فانی و قوای جسمانی هیچ مخلوقی، دیدار آفریدگار ذو الجلال والاکرام لم یزل ولا یزال را تحمّل کرده نمیتواند. ازین ثابت گردید که در دنیا برای همه کس، پیش از موت، حصول شرف دیدار خداوندی شرعاً ممتنع است، اگرچه عقلاً ممکن باشد؛ زیرا، اگر امکان عقلی هم پذیرفته نشود، چه امکان داشت که پیغمبری جلیل القدر مانند موسی علیه السّلام درخواستی میکرد که عقلاً محال بود؟! مذهب اهل سنّت و جماعت این است که رؤیت باری تعالی در دنیا عقلاً ممکن، امّا، شرعاً ممتنع الوقوع است؛ و در آخرت، وقوع آن از نصوص قطعیّه ثابت است.
در تفسیر منیر چنین آمده است: «لن ترانی» بر جواز رؤیت خدای متعال دلالت میکند؛ که اگر لقایش محال میبود، میفرمود: «لا اری»: دیده نمی شوم، دیگر اینکه: به موسی میگوید: کوه را بنگر، پس لقا و دیدار خود را بر امری جایز -که استقرار کوه است-منوط کرده، پس منوط و وابسته کردن هر چیز بر امری جایزالوجود، جایز است و موسی علیه السلام نیز از دیدار و رؤیت سؤال کرده که جایز است، حال اگر این دیدار الله ممنوع باشد،

(c) ketabton.com: The Digital Library

حضرت موسی از آن سؤال نمیکرد، در صورتی که به صراحت درخواست ملاقات کرده است. پس دیدار پروردگار، جایز و رو است. [منیر، ج ۹، ص ۸۸ و ۸۹].

یادداشت:

بناءً به مذهب تمام أهل سنت مؤمنان در روز آخرت الله را می بینند، اما معتزله این امر را انکار کرده و به آیه‌ی «لَنْ تَرانِی» استدلال کرده‌اند، ولی در این آیه برای آنان سند و دست آویزی موجود نیست، بلکه برای اهل سنت و جماعت دلیل است برامکان رؤیت؛ چون اگر محال میبود حضرت موسی آن را تقاضا نمیکرد؛ چون پیامبران علیهم السّلام مي دانند چه امری در باره‌ی خدا جایز است و چه امری محال، و اگر رؤیت محال می بود، خدا جواب آن را با لحن تند می داد که در جواب نوح گفته است: «فَلا تَسْئَلْنِ ما لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ اَلْجاهِلِينَ»: پس اینکه دیدن خدا منع شده است مربوط به دنیا است؛ زیرا ساختمان و بنیه‌ی انسان ضعیف است و تاب آن را ندارد.

مفسر مجاهد گفته است: خدا به حضرت موسی گفت: مرا نمی بینی؛ چون تاب آن را نداری، اما برای آن کوه که از تو قوی‌تر و پرتوان‌تر است متجلی میشوم. در صورتی که در جای خود بماند و بتواند هیبت مرا تحمل کند، تو میتوانی مرا تحمل کنی و نیز میتوانی مرا ببینی، و اگر کوه تاب نیاورد، تو به طریق اولی تاب آن را نداری. بدین ترتیب کوه را برای حضرت موسی مثال آورد و رؤیت را به طور کلی محال قرار نداده است. در قرآن عظیم الشأن به صراحت آمده است که مؤمنان در قیامت خدا را می بینند:

«وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ» و جز افراد مبتدع، احدی آن را انکار نمیکند. (بنقل از تفسیر صفواة التفاسیر شیخ صابونی).

قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴿١٤٤﴾

(الله) فرمود: ای موسی، البته من تو را به (رسانیدن) پیام ها و کلام (کتاب) خویش برمردم برگزیده‌ام، پس چیزی را که من به تو داده ام از وحی و کتاب بگیر و از شکرگزاران باش.(۱۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اصْطَفَيْتُكَ» (صفو): تو را برگزیدم.

تفسیر:

«قالَ يا مُوسى إِنِّی اِصْطَفَيْتُکَ عَلَى اَلنّاسِ بِرِسالاتِی وَ بِكَلامِی»: خداوند متعال گفت: ای موسی! من تو را بر سائر مردم با رسالت و پیامبری برگزیدم و با تو بدون واسطه سخن گفتم. «فَخُذْ ما آتَيْتُکَ»: شرف پیامبری و حکمت را که به تو عطا کردم، بگیر.

«وَكُنْ مِنَ اَلشّاكِرِينَ(144)» و تو این نعمت ها را توأم با شکر بپذیر و غیر از اینها طالب امور دیگری که طلب آن نیکو نیست مباش، اموری مانند رؤیت خدا، که تو نعمت های بزرگ و دست های سخاوتمند داری.

مفسر ابو سعود در تفسیر خویش می نویسد: این آیه برای تسلی خاطر حضرت موسی علیه السّلام نازل شده است که درخواست دیدن ذات الله از او پذیرفته نشد، گویا طوری گفته شده است: اگر تو را از رؤیت و دیدن منع کرده‌ام، نعمت های بزرگ و با اهمیت به شما داده‌ام که به هیچکس عطا نشده است.

بنابر این آن را غنیمت بدان، وهمیشه آن را سپاسگزار باش.(ابو سعود ۱۹۵/۲).

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ﴿١٤٥﴾

و در لوحه های تورات برای او (موسی) از هر چیزی نوشتیم تا عبرت و یادآوری، و تفصیل هرچیزی (در شرع موسوی) باشد، برای موسی نوشتیم، پس (به موسی گفتیم:) آن را با قدرت و عزم قوی بگیر، و به قومت دستور بده تا نیکوترین آنرا اختیار کنند (که سبب هدایت انسان و رحمت است)، به زودی سرزمین گناهکاران را [که در دنیا ویرانی قصر ها و خانه های آنان، و در آخرت دوزخ است] به شما نشان خواهم داد.(۱۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الالواح»: صفحه های نوشته شده. «موعظه»: پند واندرز. «ساوریکم»: به شما نشان خواهم.

تفسیر:

«وَكَتَبْنا لَهُ فِي اَلْأَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»: وما برای موسی علیه السلام در لوحه‌های تورات همه چیز اعم از ترغیب، ترهیب و احکام حلال و حرام را به تفصیل نوشتیم، قبل از همه باید گفت که: تورات، به صورت نوشته نازل شده است.

مراد از «ألواح»، همان سنگ نبشته‌های تورات است که در آیه‌ی قبل به آن اشاره شد.

مفسر تفسیر کشاف در تفسیر خویش در مورد تعداد ألواح و صفات آن مینویسد: تعداد آن ده تا بود. برخی هم آنرا هفت لوح و دو لوح نیز یاد کرده أند وجنس آن از زمرد بود که جبرئیل(ع) آن را آورد. برخی هم آن را از زبرجد سبز و یاقوت شرخ دانسته اند. چنین گفته اند که خدای متعال به موسی(ع) فرمان دادکه آنرا ازسنگی سخت‌که برای آن بزرگوار نرم گردانیده بود، جدا کند و موسی با دستان خود آنرا برکند و با انگشتانش چند پاره کرد. از حسن بصری روایت کرده اند که جنس آن از چوب بود که از آسمان نازل شد و تورات نیز در آن بود و طول آن نیز ده ذرع بود.

عبارت «من کل شیء» مفعول کتبنا و محلا منصوب، و «موعظة و تفصیلا» بدل از آن و معنای عبارت چنین است: برای او هر آن چیزی را که بنی اسرائیل، از قبیل پند و تفصیل احکام به آن نیازمند بودند، در آن نوشتم. و برخی مفسران گفته اند: تورات در حالی نازل شد که بر هفتاد پوست شتر آن را نوشته بودند که هر بخش آنرا میشد در یک سال خواند و تنها چهار نفر آن را خوانده اند که عبارت بودند از: موسی، یوشع، عزیر و عیسی علیهم السلام.

از مقاتل روایت کرده اند که برآن ألواح نوشته شده بود: «من خدای بخشاینده و مهربان هستم، چیزی را با من شریک نیاورید و راهزنی نکنید و به دروغ به نام من قسم نخورید و هرکس که به دروغ، به نام من قسم یاد کند، او را پاک نمی دارم. کسی را نکشید، زنا نکنید و از فرمان پدر و مادر سر نپیچید.»

«مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ»: تا به وسیله‌ی آن پند بگیرند و از ارتکاب اعمال زشت کنار گیرند. و تفصیل تمام تکالیف شرعی را در آن آورده‌ایم.

«فَخُذْها بِقُوَّةٍ»: و به او گفتیم: پس تو ای موسی این احکام را با جدیت و تصمیم قاطع و تلاش وکوشش محکم وجدی بگیر و تلاش کن همچنان که تمامی پیامبران اولو العزم در کار خود جدّی بودند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وبه آنچه درآنهاست، عمل کن.ازفحوای آیهٔ مبارکه درمی‌یابیم که دریافت وحی، نیاز به قوّت، اراده وجدّیت دارد، «وَ أْمُرْ قَوْمَکَ یَأْخُذُوا بِأَحْسَنِها» به بنی اسرائیل دستور بده که در انتخاب بهترین گزینه کوشا باشند، ازقبیل عمل کردن به «عزایم» نه«رخصت‌ها»، پس عفو ازقصاص بهتر است. وشکیبایی از آرزوی پیروزی بهتر است؛ چون خدا فرموده است: «و لمن صبر و غفر إن ذلک من عزم الأمور».

ومهلت دادن به کسی که در تنگنا قرار گرفته در عوض تعجیل در مؤاخذهٔ او.

حضرت ابن عباس(رض) فرموده است: به موسی فرمان داده است قومش را وادار کند که مؤکدترین امر را انتخاب کنند.(طبری ۱۱۰/۱۳).

«بِأَحْسَنِها»: یعنی در میان چند راه و برنامه، باید بهترین روش را انتخاب و با بهترین توان انجام داد.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: کلمه «أحسنها» تنبیه به این است که چیزی بدون(احسن) در آن نیست؛ و یا مطلب این است که اگرچه جمیع احکام بیان شده فی حدّ ذاتها «حسن» اند؛ مگر بعضی از بعضی «احسن» میباشد. مثلاً، از ظالم انتقام گرفتن جایز و حسن است؛ لیکن صبر وعفو نمودن «عزیمت واحسن» میباشد. گویا، برای آماده گردانیدن بنی اسرائیل بود که در اکتساب عزایم و مندوبات سعی بلیغ کنند؛ و به الله متعال اطاعت کامل نمایند. اگر نافرمانی کردند، به سکونت گاه مردم نافرمان افگنده میشوند؛ یعنی، در آخرت به دوزخ، و در دنیا به تباهی و رسوائی (ابن کثیر و بغوی). و بعضی گویند: دار فاسقان شام یا مصر است که ملك عمالقه یا فرعونیان نافرمان بود. در این صورت، این آیت برای بنی اسرائیل بشارت است که اگر کما حقّه فرمان برند؛ ممالك مردم نافرمان به اوشان داده خواهد شد؛ و الراجح هو الاوّل کما رجّحه ابن کثیر.

«سَأُرِیکُمْ دارَ الْفاسِقِینَ(145)»: به زودی من محل کشمکش ستمگران و دیار کفار را از قبیل فرعون وپیروانش وعمالقه ظاهر خواهم ساخت تا شما از آنچه مینگرید عبرت بگیرید. و مانند آنان نشوید. به درستی که مشاهده‌ی آن دیار مخروبه و خالی از سکنه موجب آن میگردد که انسان درس عبرت بگیرد و از زشتی‌ها و نافرمانی‌ها دست بردارد. و نباید فراموش کنید که: مخالفت با قانون آسمانی، فسق است و مجازات دارد.

دراین آیات متبرکه هم چگونگی نزول تورات را-که دستور زندگانی و تبیان شریعت و احکام آنان بود - بر موسی یادآور می شوند. طوریکه موسی به بنی اسرائیل در مصر وعده داد که اگر خداوند دشمنانشان را نابود کند، از سوی او کتابی برایشان خواهد آورد. وقتی فرعون از پای در آمد و غرق شد، موسی از پروردگار برای هدایت قومش، کتاب خواست. او نیز تورات را فرو فرستاد.

خوانندگان گرامی !

در آیات (146 الی 147) در بارهٔ علل أصلی کفر، مجازات و تکبر ورزیدن، بحث بعمل آمده است.

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ﴿١٤٦﴾

به زودی کسانی را که به ناحق در زمین تکبر میکنند، از[فهم] آیات خویش رویگردان میسازم، و اگر هر (معجزه و) نشانه ای را ببینند ایمان نمی‌آورند و اگر راه هدایت را ببینند آنرا راه خود قرار نمیدهند

(c) ketabton.com: The Digital Library

و اگر راه گمراهی را ببینند آنرا راه و روش خود قرار میدهند. این [باز داشتن از فهم آیاتم] به سبب آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آنها غافل و بی خبر بودند.(۱۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَأَصْرِفُ»: منصرف خواهم ساخت، رویگردان خواهم ساخت، راه آنان را تغییر خواهم داد. «بِغَيْرِ الْحَقِّ»: به ناحق. ذکر این قید برای تأکید است؛ زیرا که تکبّر بردیگران وخویشتن برتر گرفتن از پذیرش فرمان یزدان، همیشه نادرست است (بقره آیه 61). «الرُّشْدِ»: هدایت. عکس گمراهی (بقره آیه 256، جنّ آیه 2). «الْغَيِّ»: گمراهی. «ذلِكَ»: یکایک این إنحرافات و اُمور ناپسند، از إیشان سر می زند به سببِ. تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن».

تفسیر:

«سَأَصْرِفُ عَنْ آياتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ»: من حتماً کسانی را از درک وفهم آیاتم بازخواهم داشت که در زمین - به ناحق - تکبر می‌ورزند و به عنوان سزای تکبرشان بر قلوبشان پرده بر میکشیم. بناءً متکبّران، باید بدانند که از هدایت و ایمان به آیات الهی محروم می شوند. واضح است که خداوند متعال، بی جهت لطف خود را ازکسی بر نمیگرداند، بلکه این نتیجه‌ی عملکرد خود انسان است.

مفسر زمخشری در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: مخاطبان را از عاقبت و مجازات اعراض از آیات خدا برحذر می دارد تا مانند آنها نشوند و راه آنانرا پیش نگیرند. (تفسیر کشاف ۱۵۹/۲).

با تمام صراحت باید گفت که: تکبّر، هرگز برای موجود ضعیف و محتاجی همچون انسان، زیبنده نیست.

«وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لايُؤْمِنُوا بِها وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لايَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً»: بگونه‌ای که هر آیه ونشانه‌ای را مشاهده کنند و هر دلیلی بر عظمت و قدرت و حکمت خدای تعالی بنگرند تصدیق نخواهندکرد، همانگونه که گفته است: «فَهَدَيْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمى عَلَى الْهُدى ذلک بأنهم كذبوا بآياتنا» این انحراف از هدایت و شرع خدا ناشی از تکذیب آنان به آیات خدا می باشد.

«وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً ذلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآياتِنا» و در مقابل، هرگاه راه سرکشی و گمراهگری را ملاحظه کنند آنرا برای خود راه میگیرند، اینها همه روی این علت است که از آنها فهم حقایق نظر به تکذیب آیات و اعراض از معجزات و غفلت، در حجاب قرار داده شده است.

«وَكانُوا عَنْها غافِلِينَ(146)» و از آیات و دلایلی که مایه‌ی سعادت آنها بود غافل شدند، به طوری که در آنها نیندیشیده و عبرت نگرفتند.

یعنی به‌غفلت عناد واعراض، نه غفلت سهو وجهل. یعنی: حق تعالی دل‌هایشان را بدان جهت از ایمان و تصدیق به رسالت برگردانید که آنها به انگیزه استکبار و گردنکشی، بر تکذیب و رویگردانی از حق اصرار ورزیدند، به رغم آن که معجزات بسیاری را هم دیدند.

استمرار غفلت و تکذیب آیات الهی، موجب تکبّر و انحراف در دیدگاه و انتخاب است.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿۱۴۷﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

وکسانی که آیات ما و دیدار روز آخرت را تکذیب کردند، اعمالشان تباه و بی اثر شد. آیا جز در برابر کارهایی که می‌کردند، سزا داده میشوند؟!(۱۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِقَاءِ»: دیدار، ملاقات، رویارویی. «حَبِطَتْ»: تباه گشت، هدر رفت، سوخت. «أَعْمَالُهُمْ»: کردارشان.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»: وکسانی که آیاتی را که پیامبران بر آن فرستاده شده‌اند وروز آخرت راتکذیب وإنکار کنند، «وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ»: و لقا و حضور در محضر الله متعال را در روز آخرت تکذیب کرده؛ یعنی به زنده شدن بعد از مرگ ایمان ندارند، «حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ»: به همین سبب اعمال خیری که در دنیا انجام داده‌اند از قبیل احسان و صله‌ی رحم و صدقه و امثال آنها باطل شده است و به سبب عدم ایمان، ثواب آنها رفته است.

«هَلْ يُجْزَوْنَ إِلاّ ما كانُوا يَعْمَلُونَ(147)»: **آیا جز در برابر کار و کردارشان جزا می یابند؟**

یعنی: خداوند به هیچ وجه بر آنها ظلم نکرده و بر مجازاتکه سزاوار آن بوده‌اند، نیفزوده است.

حبط عمل، بر خلاف عدل الهی نیست، بلکه امری قهری و تکوینی و نتیجه‌ی عملکرد خود انسان است. کفر و تکذیب، سبب حبط اعمال گذشته است.

وآنچه بدتر از گناه است، اصرار بر آن است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (148 الی 149) در باره قصه‌ی گوساله‌ی سامری بحث بعمل آمده است.

وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ﴿۱۴۸﴾

و قوم موسی بعداز او(رفتن اوبه کوه طور) از زیورات خود گوساله‌ای ساختند، جسد بیروحي بود که آواز گاو داشت (و آن را به عبادت) گرفتند. آیا نمی‌دیدند که آن پیکر (گوساله) با آنان سخن نمیگوید و آنان را به راهی رهنمایی نمیکند؟ بازهم آن را معبود قرار دادند؟ و واقعاً که ظالم بودند.(۱۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حُلِّيهِمْ»: زیور آلات خود. زینت آلات خویش. «عِجْلاً»: گوساله‌ای. «جَسَداً»: مجسمه پیکره‌ای. تندیس. «خُوَارٌ»: صدای گاو. «إِتَّخَذُوهُ»: آن را معبود خود کردند. در باره گوساله سامری مراجعه شود به: (سوره بقره آیات 51 و 54 و 92 و 93، سوره نساء آیه 153، طه آیات 85 - 91).

تفسیر:

«وَاِتَّخَذَ قَوْمُ مُوسى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ» با تاسف باید گفت: گاهی انسان به چیزی که واقعیّتی ندارد، ارزش میدهد و تا حدّ پرستش آن چیز پیش می‌رود. ملاحظه میشود که: دشمن برای انحراف مردم، از هنر و تمایلات نفسانی چگونه استفاده می‌کند.

قوم موسی، پس از رفتن او [به کوه طور] از زیورات شان، یعنی: از زیورهایی که در شب گریز خود، از مصریان به عاریت گرفته بودند، تندیسی به شکل گوساله ای ساختند که صدای گاو داشت.

به یادداشته باشید که: درانحراف انسان، زرق وبرق و سر و صدا نقش عمده‌ای دارد. بنابر این انسان نباید در پی هر صدا و هر زرق و برق و زیبایی رفت و یا به اصطلاح از آن متابعت بعمل آورد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسر حافظ ابن کثیر فرموده است: خدا در بارهی گمراه شدگان بنی اسرائیل و گوسالهای که سامری آن را از زیور آلات ساخت، خبر میدهد.
سامری گوسالهای بدون روح برای آنان بساخت، و با وارد کردن باد در آن، آنان را فریب داد که صدایی مانند صدای گاو از آن شنیده می شد «معنی مِنْ بَعْدِهِ» یعنی بعد از اینکه موسی برای مناجات با خدایش به کوه طور رفت. (مختصر ابن کثیر ۵۱/۶.)
روایت شدهاست که موسی علیه السلام با قوم خود وعده گذاشت که به مدت سی شب به طور برود وپس ازآن، ازمیعادگاه برگردد. اما چون مأمور شد که ده شب دیگر را بر آن مدت بیفزاید، نتوانست سر قرار معین بهمیان قومش بازگردد. در این هنگام «سامری» که بنیاسرائیل از وی حرفشنوی داشتند، به آنان گفت: با شما زیوراتی از کسان فرعون است که آنها را به عاریت گرفته بودید تا خود را در مراسم عید بپوشید و اکنون که خداوند کسان او را غرق کرده، آن زیورات را نزد من آورید. بنیاسرائیل از وی اطاعت کرده زیورات رابه وی سپردند و او ازآنها تمثال گوسالهای ساخت، سپس مشتی از خاکی را که از نقش سم اسب جبرئیل علیه السلام برگرفته بود، در آن افگند و در نتیجه، آن تمثال آواز گاو برداشت.
«أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لا يُكَلِّمُهُمْ وَلا يَهْدِيهِمْ سَبِيلاً»: آیا ندیدند که آن گوساله با آنان هیچ سخن نمیگوید، چه رسد به اینکه قادر به جلب منفعت یا دفع مضرتی از آنان باشد.
معبود انسان باید هادی انسان باشد، در حالیکه این گوساله هیچ راهی را بدان رهنمایی کرده نمیتواند. یعنی: آیا ندیدند که آنان را به هیچ راه خیر حسی یا معنویای دلالت و راهنمایی نمیکند؟ پس چگونه او را برکسی ترجیح میدهند که اگر تمام ابحار مرکب گردند تا کلماتش را بنویسند، قبل از آنکه کلمات وی به پایان آید، آب ابحار تمام میشود و هم اوست که خلق را به سوی حق هدایت کردهاست؟
«اتَّخَذُوهُ وَكَانُواْ ظَالِمِينَ(148)» آنها آن را برای خود به عنوان الله برگزیدند و به این ترتیب با شرک، برخویشتن ظلم وستم روا داشتند. چون اشیاء را در غیر محل خود قرار دادند.
دریک کلمه باید گفت که: شرك، ظلم است و شخصیکه بدون دلیل وتنها بر اساس لجاجت، حقّرا رهاکند واسیر ساختههای دست خودشود، ظالمتر است.
باید گفت که یک نمونه دیگری از مصر زدگی ای بنی اسرئیل این که این قوم به اندازه ای تحت تأثیر گاو پرستی وتقدیس رایج آن در مصر قرار گرفته بود که قرآن میفرماید: «وأشربوا في قلوبهم العجل 93 سوره بقره) یعنی مهر و محبت گوساله با قلب آنان عجین شده بود. مصریان در آن زمان گوساله «اَبیس» (گوساله) را می پرستیدند.
از همه حیرت آورتر اینست که: هنوز سه ماه نشده بود آنان از مصر بیرون آمده بودند و چند پاره شدن بحر، غرق شدن فرعون درآن، آزاد شدن آنها از بند اسارت و بردگی ای که هیچ امیدی به رهایی از آن را نداشتند و اتفاقات مشابه دیگر هنوز به طور کامل تازه بودند وآنها خوب می دانستند که هر آن چه اتفاق افتاده با قدرت خدای بلند مرتبه اتفاق افتاد و هیچکس دیگری کوچکترین دخالت و نقشی در آن نداشت، اما باز هم این قوم در قدم اول از پیامبرش خدایی مصنوعی طلبید و در مرحلهی دوم به محض دور شدن پیامبر خدایی مصنوعی ساخت و به عبادت آن پرداخت.
از فحوای این آیات متبرکه بر میآید که: بنی اسرائیل، قوم سرگردان، متردد، شکو اگر و پریشان حال و آشفته بال بودند و نمی دانستند چه کار کنند. و در نهایت باید گفت که:

(c) ketabton.com: The Digital Library

مردمی ناسپاس، سطحی نگر و سرسری بودند. (قابل تذکر است که داستان گوساله سامری را در سوره طه همین تفسیر یعنی تفسیر احمد میتوانید به تفصیل آن مطالعه فرماید).

وَلَمَّا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴿١٤٩﴾

و هنگامی که به شدت پشیمان شدند [و به باطل بودن گوساله پرستی آگاه گشتند] و دانستند که قطعاً گمراه شده اند، گفتند: اگر پروردگارمان به ما رحم نکند و ما را نیامرزد، یقیناً از زیانکاران خواهیم بود.(۱۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ: در دستشان افتاد، بیدار شدند، کنایه از شدت پشیمانی، انگشت پشیمانی گزیدن، بسیار افسوس خوردن. رأو: دانستند، دریافتند.

تفسیر:

«وَلَمّا سُقِطَ فِی أَیْدِیهِمْ» در اثر بی دانشی و کجروی خود، خود مرتکب چنان فعل زشت وبیهوده گردیده بودند که بعد از تنبیه موسی علیه السّلام آن جوش وخروش باطل نشست، وهوش بەسرشان آمد؛ خود ازحرکت ناشایسته خویش شرمیدند و انگشت پشیمانی و ندامت گزیدند، و از پرستش گوساله شدیداً پشیمان گشته وحسرت خوردند، هستند انسانهای که تا نتیجەی عملکرد خود را نبینند، متوجّه خطای خود نمی شوند.

«وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا» و دریافتند که به راستی بیراهه رفته اند؛ و به اصطلاح گمراهی خود را باچشم سر دیدند، «قالُوا لَئِنْ لَمْ یَرْحَمْنا رَبُّنا وَ یَغْفِرْ لَنا» گفتند: اگر پروردگارمان برما رحم نیاورد و از سر تقصیرات ما در نگذرد و ما را در آنچه مرتکب شدیم نبخشد و گناهان ما را محو ننماید، حتّی با سابقه گوساله پرستی، از رحمت خدا مأیوس نباشیم.

«لَنَکُونَنَّ مِنَ اَلْخاسِرِینَ(149)» قطعاً از گروه زیانکاران خواهیم بود. بدی عملکرد ما موجب عذاب بزرگ از جانب پروردگار ماست. انسانها حتّی با سابقه گوساله پرستی، نباید از رحمت پروردگار باعظمت مأیوس شود. و واضح است که انسان، بدون رحمت و مغفرت الهی در زیان وخساره است.

ابن کثیر(رح) فرموده است: بدین ترتیب به گناه خود اقرار و اعتراف کردند. این آیه پناه آوردن آنها را به الله عز و جل نشان می دهد. (مختصر ابن کثیر ۵۱/۲).

چنین بود که با فریاد و استغاثه و تضرع مخلصانه، به خدای منان پناه بردند و با خلوص دل به وی التجا کردند.

لطیفۀ زیبا:

نیکبختی و بدبختی در دست الله متعال است، موسی بن عمران که زیردست فرعون تربیت شد ایمان آورد و موسی سامری که تربیت شدهی جبرئیل بود کافر از آب درآمد، پس تربیت جبرئیل امین برای موسی سامری سودی نداشت، و تربیت فرعون نفرین شده برای موسی کلیم زیانی نداشت. (بنقل از صفواة التفاسیر)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه ذیل داستان حضرت موسی علیه السلام با بنی اسرائیل ادامه یافته و یادی از نعمتهای ارزندهای که به آنها آرزانی داشته است سخن میگوید، دربارهی جحود و انکار و نافرمانی آنان در مقابل آن همه نعمت داد شده بحث نموده، در ضمن در این آیات داستان «أَصْحابَ اَلْقَرْیَةِ» نیز مورد بحث قرار گرفته است، اصحاب که در روز شنبه از

(c) ketabton.com: The Digital Library

حد تجاوز کرده و به شکار پرداختند، و این که چگونه پروردگار باعظمت آنان را به میمون مسخ شده مبدل ساختند، تا درس عبرتی باشند برای آنهایی که عبرت می گیرند.
بصورت کل باید گفت که: درآیات متبرکه(150الی151)درباره خشم موسی، نکوهش هارون به خاطر گوساله پرستی قومش، بحث بعمل آمده است.

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴿١٥٠﴾

و هنگامی که موسی (از کوه طور) به طرف قوم خود بازگشت (و گوساله پرستی آنها را دید) در حالت خشم و افسوس گفت: پس از من بد جانشینانی برایم بودید، آیا در (مخالفت) امر پروردگارتان عجله کردید؟ و لوحه‌های تورات را انداخت و سر برادرش را گرفت و آن را به سوی خود کشید.
(هارون) گفت: ای پسر مادرم! این قوم مرا (در تنگا قرار دادند و) ناتوان شمردند و تحقیرم نمودند، (بلکه) نزدیک بود مرا بکشند، پس دشمنان را به من شاد مگردان و مرا با قوم ظالم قرار مده.(۱۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«غَضْبَانَ»: غضبناک، خشمگین. «أسفا»: اندوهناک و یا اندوهگین. «بئسما»: چه بد! «خلفتموني»: جانشین من بودید، نایب من بودید. «إِبْنَ أُمَّ»: پسر مادرم! این خطاب، نشان مهر وعطوفت قلبی است. «استضعفونی»: مرا ناتوان شمردند، ضعیف نگهداشتند. «کادوا یقتلوننی»: نزدیک بود مرا بکشند. «لاتشمت بي الاعداء» (شمت): مرا دشنام مکن، کاری مکن که دشمن نکوهشم کند، به این کار دشمن را شاد مکن. شمت و شماتة: شاد شدن از رنج و مصیبتی که به دشمن میرسد، از غم دشمن شاد شدن. (تفسیر فرقان).

تفسیر:

«وَلَمّا رَجَعَ مُوسی إِلی قَوْمِهِ غَضْبانَ أَسِفاً»: وقتی موسی علیه السلام از مناجات پروردگار خود فارغ شد، به سوی قومش غضبناک بازگشت، در حالیکه بر گوساله پرستی آنها سخت حزین و غمگین بود خطاب به آنها گفت: «قالَ بِئْسَما خَلَفْتُمُونِی مِنْ بَعْدِی»
چقدر بد است این عملکرد شما که در غیاب من گوساله‌پرست شدید؟
مفسران میگویند: «أَسِفاً»:تأسف، حالتی فراتر و سخت‌تر از قهر وغضب است.
«أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ»: آیا در مورد فرمان خدایتان که عبارت بود از منتظر شدن رجوع حضرت موسی از کوه طور، عجله کردید؟ إستفهام برای إنکار است.
«وَ أَلْقَی اَلْأَلْواحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِیهِ یَجُرُّهُ إِلَیْهِ»: آیا در امر پروردگار خود و میعادش که مرا بر اساس آن چهل روز میعاد گذاشت پیشی گرفتید و منتظر عودت من باقی نماندید و چون نیامدم غیر الله را عبادت کردید؟ او همچنان موی سر برادرش هارون را گرفت و به شدّت کشید و او را از اینکه در برابر این عملکرد بنی اسرائیل از نرمی کار گرفته بود مورد سرزنش قرار داد.
حضرت ابن عباس(رض) فرموده است: وقتی دید قومش به پرستش گوساله پرداخته‌اند لوحه‌ها را پرت کرد و از فرط عصبانیت و بیم قهرخدا آنها را شکست و سر برادرش را گرفت و کشید. (طبری ۱۲۳/۱۳.).
طوریکه در آیات قبلی هم متذکر شدیم که: این قول جمهور علما از سلف و خلف است.
نقل است که ألواح تورات از زمرد، یا ازیاقوت بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در حدیث شریف آمده است: «خداوند بر موسی ببخشاید؛ به‌راستی که بیننده چون شنونده نیست زیرا وقتی الله متعال به او خبر داد که قومش بعد از او گمراه شده‌اند، با شنیدن این خبر الواح را به زمین نیفگند ولی چون آنان را به معاینه و مشاهده در این حالت دید، ألواح را به زمین افگند».

قابل تذکر است که: هرگاه اصول در خطر افتد، فروع را باید رها کرد. «أَلْقَى الْأَلْوَاحَ» هنگامی که موسی دید مردم مشرك شده ودست از اصل خداپرستی برداشته‌اند، الواح تورات را که یك سری دستورات و قوانین الهی بود، به کناری گذارد و پیگیر اصل مهمتر شد.

«قالَ اِبْنَ أُمَّ إِنَّ اَلْقَوْمَ اِسْتَضْعَفُونِی وَكادُوا يَقْتُلُونَنِی»: هارون خطاب به برادر گفت: ای پسر مادرم! در حق من نرمی و عطوفت کن و از حلم کار بگیر که بنی اسرائیل من را تنها وضعیف یافتند وحتی خواستند به قتل برسانند، البته من در نصیحت آنان کوتاهی نکردم. (ابن کثیر گفته است: به این سبب گفته است «ابن ام»، تا نشان دهد که نزدش عزیز است وگرنه او برادر پدر و مادری حضرت موسی بود.).

در مورد اینکه چرا هارون علیه السلام گفت: ای فرزند مادرم! و نگفت: ای برادرم! این بود که آن جمله، جمله‌ای مهرانگیز و عاطفه باری بود وگرنه، موسی و هارون دو برادر اعیانی (پدری و مادری) یک دیگر بودند. دلیل دیگر این بودکه مادرشان، چنانکه گفته‌اند، زنی مؤمنه بود.

از فهم این آیة مبارکه در میابیم که: در برابر انسانهای عصبانی باید برخوردی عاطفی صورت گیرد. «ابْنَ أُمَّ» (با این که موسی و هارون علیهما السلام ازیك پدر و مادر بودند، امّا هارون، موسی را پسر مادری خطاب کرد.).

همچنان از جمله «وَكادُوا يَقْتُلُونَنِي» در می یابیم که: سقوط اخلاقی انسان تا آنجاست که به خاطر هوا و هوس و گوساله پرستی، ولی نعمت خود را تهدید به قتل می کند.

«فَلا تُشْمِتْ بِیَ اَلْأَعْداءَ وَلا تَجْعَلْنِی مَعَ اَلْقَوْمِ اَلظّالِمِينَ(150)»: بناءً تو آنها را با توهین به من خوشحال نساز که من هرگز با آنها در گوساله پرستی اشتراک نکردم واز این عملکرد آنها راضی نیز نشدم وحتی برآنها این کار را رد نموده و من از آن کاملاً بیزارم.

هنگام توبیخ دوستان، باید مواظب بود که دشمن از آن سوء استفاده نکند.

سکوت و بی‌تفاوتی نسبت به ظلم و انحراف، انسان را هم ردیف ظالم قرار میدهد.

«لاتَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»: هارون سکوت را ظلم می دانست، لذا فرمود: من سکوت نکردم، بلکه مرا مجبور به سکوت و تهدید به قتل کردند. امام مجاهد گفته است: (ظالمین) عبارتند از گوساله پرستان.

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴿١٥١﴾

(وقتی خشم موسی فرو نشست) (موسي) گفت پروردگارا! من و برادرم را بیامرز و ما را در رحمت خود داخل کن و تو مهربانترین مهرباناني.(١٥١)

تفسیر:

«قالَ رَبِّ اِغْفِرْ لِی وَلِأَخِی وَأَدْخِلْنا فِی رَحْمَتِکَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ اَلرّاحِمِينَ (151)»: بعد از اینکه برائت هارون برای موسی علیه السلام محقق شد و علم حاصل کرد که؛ هارون در این قضیه تقصیری ندارد، از پیشگاه پروردگار برای خود و برادرش طلب بخشودگی کرد و گفت: «اِغْفِرْ لِی وَلِأَخِی»: مفسر زمخشری فرموده است: از عملی که نسبت به برادرش از او

(c) ketabton.com: The Digital Library

سر زد، برای خود طلب بخشودگی کرد، وبرای برادرش ازاینکه مبادا درجانشینی کوتاهی کرده باشد، بخشودگی را طلب کرد.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات قلبی، بیان یافت که: حضرت موسی علیه السلام برادرش را نکوهش کرد و سپس برای هر دو از الله متعال آمرزش خواست، اینک در آیات متبرکه(152 الی 154) در باره مجازات ظالمان گوساله پرستی و پذیرش توبه‌ی توبه کاران، پایان داستان گوساله پرستی هم، به بیان گرفته شده است. همچنان در آیه 154 در باره فرونشستن قهر و آرامش خاطر موسی را بیان یافته است.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ﴿١٥٢﴾

بی تردید کسانیکه گوساله را [به پرستش] گرفتند وآنرا معبود خود قرار دادند قهری بزرگ ازجانب پروردگارشان، و خواری در زندگی دنیا آنان را خواهد رسید. و این چنین إفتراء کنندگان را سزا می دهیم.(۱۵۲)

تفسیر:

«إِنَّ اَلَّذِينَ اِتَّخَذُوا اَلْعِجْلَ سَيَنالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فِي اَلْحَياةِ اَلدُّنْيا»: همانا کسانیکه گوساله را به خدایی و پرستش گرفته اند خداوند متعال در آخرت بر آنها غضب و عذاب دردناک خود را سرازیر خواهد کرد، چنانچه در دنیا نیز ذلت، خواری و فرومایگی را به آنان خواهد رسانید.

«ذلة»: خواری و رسوایی. ابن کثیر در این باره میفرماید: قهر و غضبی که از جانب الله بنی اسرائیل را در بر گرفت، عبارت بود از اینکه خدا توبه‌ی آنها را نپذیرفت تا همدیگر را کشتند، بعد از آن به خفت و خواری و حقارت در دنیا گرفتار شدند. (مختصر ابن کثیر ۵۲/۲).

«وَكَذٰلِكَ نَجْزِي اَلْمُفْتَرِينَ(152)»: مانند این مجازات تمام تکذیبگرانی مجازات خواهند شدکه براللهازطریق عبادت غیراز او و یا شرک و یا توصیف او به آنچه مجاز نیست دست به تکذیب زده‌اند.

«المفترین» یعنی: کسانی که براللهدروغ وتهمت میبندند و هیچ افترایی بزرگتر از این نیست که آن سامری گفت: این خدای شما و خدای موسی است.

محدث وفقهیه مشهور سفیان بن عیینه فرموده است که: هر صاحب بدعتی ذلیل و خوار است. (طبری ۱۳۶/۱۳).

سزای برخی از گناهان در همین دنیا هم داده میشود:

ازاینکه سامری وهمدستان اش ازشرک وگوساله پرستی توبه نکردند، خداوند تبارک و تعالی آن ها را در این جهان به گونه‌ای خوار و ذلیل ساخت که حضرت موسی علیه السلام به او دستور داد که از مردم دوری گزیند و عزلت اختیار کند و کسی را دست نزده و دیگران هم از او دور شده و هرگز او را دست نزنند. چنانکه او تمام عمرش را به تنهایی و دور از مردم و با حیوانات وحشی سپری کرد.

در «تفسیر قرطبی» از قتاده(رض) روایت است که خداوند عذابی را بر وی مستولی ساخت که هرگاه کسی به او دست می زد یا او به کسی دست می زد فوراً هر دو به تب

(c) ketabton.com: The Digital Library

مبتلا می شدند. (تفسیر قرطبی) و در تفسیر «روح البیان» نیز آمده که این خاصیت در نژاد او تا امروز باقی است.
و در پایان آیه فرمود «وكذلك نجزي المفترين» یعنی کسانی که بر خدا افترا می کنند به آنها اینگونه سزا داده خواهد شد. سفیان بن عینیه فرموده است که کسانی که در دین بدعت ایجاد می کنند آنها هم به این إفتراء علی الله مجرم شده، مستحق این سزا خواهند شد (تفسیر مظهری).
امام مالک(رح) از این آیه استدلال کرده و فرمود که سزای کسانی که از طرف خود در دین بدعت ایجاد میکنند این است که در آخرت مستحق غضب الهی و در دنیا مستحق ذلت قرار خواهند گرفت. (تفسیر قرطبی).

وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴿١٥٣﴾

وکسانیکه کارهای بدانجام دادند(باز) پس ازآن توبه کردند (و) ایمان آوردند (به وحدانیت الله) یقیناً پروردگار تو آمرزنده (و) مهربان است.(۱۵۳)
«غفور»: بسیار آمرزنده.

تفسیر:

«وَٱلَّذِينَ عَمِلُوا ٱلسَّيِّئَاتِ ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِها وَآمَنُوا»: آنان که مرتکب اعمال گناهان شود و نافرمانی کنند و بعد از ارتکاب آن توبه کردند و برگشتند و با خلوص نیت بر ایمان خود پایدار ماندند، خداوند متعال توبه‌اش را می پذیرد به شرط آنکه این توبه توأم با ایمان صادقانه به الله متعال، پیامبران و کتاب هایش باشد.
باید گفت که دروازه توبه همیشه باز است، گرچه پس از مدّتی باشد. «ثُمَّ تابُوا» («ثُمَّ» برای فاصله زمانی است).
«إِنَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِيمٌ(153)»: خداوند متعال بعد از این توبه گناهان‌شان را می بخشد و همه را مشمول رحمت واسع خود قرار میدهد؛ زیرا او بسیار بخشنده ومهربان است. لذا کارنامه سیاهشان را محوکرده و به رحمت خویش آنان را به بهشت وارد میکند. باید گفت که الله متعال نسبت به توبه کنندگان واقعی علاوه بر بخشش، رحمت خود را هم شامل آنان میسازد.
مفسر آلوسی فرموده است: در این آیه مشخص می‌شود که هر اندازه گناهان بزرگ باشند عفو و بخشندگی خدا بزرگتر است.
الله متعال نسبت به توبه‌کنندگان واقعی علاوه بر بخشش، رحمت خود را هم شامل آنان می سازد.
البته این حکم عامی است که شامل پرستشگران گوساله نیز می‌شود تا بدانند که گناه هرچند بزرگ باشد، عفو خداوند متعال از آن بزرگتر است.
در آیة مبارکه اول از بزرگی گناه آنان و پس از آن از وسعت رحمت الهی سخن در میان آمده است تا معلوم بدارد که گناهان هر چند هم که بزرگ و کلان باشند، عفو و گذشت الله متعال بزرگتر و سترگتر از آن است. أما در این میان می باید قطعاً دو شرط را در نظر داشت؛ اول، وجوب توبه و إنابت و دوم آن که می باید دل را از حرص وطمع خالی ساخت و هرگونه طمعی را از ذهن زدود و با نیتی جازم به رحمت الهی دل بست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ ﴿١٥٤﴾

و هنگامی که قهر و غضب موسی فرو نشست، ألواح (تورات) را برگرفت، و در نوشته های آن راهنمائی و رحمت بود برای آنانی که ایشان از پروردگارشان بیم دارند.(۱۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَكَتَ»: فرونشست، خاموش گشت. «أخذ»: گرفت. «ألالواح»: جمع لوح، صفحه های نوشته شده. «نسخة»: نوشته شده، مکتوب. «في نسختها»: در نوشته های آن. «هدي»: هدایت. «يَرْهَبُونَ»: می ترسند، بیم دارند.

تفسیر:

«وَلَمّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى اَلْغَضَبُ»: زمانیکه قهر و غضب موسی علیهم السلام در باره برادر وقومش فرونشست، «أَخَذَ اَلْأَلْواحَ»: الواح کتاب هایی را که در هنگامی خشم دور انداخته بود، دو باره برداشت.

«وَفِی نُسْخَتِها هُدیً وَ رَحْمَةٌ»: الواحی که شامل ارشادات، موعظه‌ها، أحکام تفصیلی، بشارت و رحمت واسع بندگان نوشته شده و به سعادت و نیکبختی دو جهان ارشاد شده بودند. قانون آسمانی، رحمت الهی است و هدایت همراه رحمت، شامل انسان‌های خدا ترس می شود.

«لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ(154)»: چنین رحمتی واسع شامل حال کسانی میشود که بیم الله متعال را در دل دارند، و از عذاب و مجازات اش خوف و در هراسند. واقعاً خوف ازالله متعال، دروازه‌های رحمت رابه روی انسان میگشاید. و باید گفت که: هیچ مقامی جز الله متعال شایسته نیست که انسان در برابرش خائف و خاضع باشد.

مفسر قتاده میفرماید: «موسی گفت: ای پروردگارم! من در الواح تورات اوصاف امتی را می یابم که بهترین امت پدید آورده شده در روی زمین برای مردم هستند، امتی که به معروف امر و از منکر نهی می کند. پس آنان را امت من گردان! پروردگار متعال فرمود: آن امت؛ امت احمد است. موسی گفت: ای پروردگارم! من در الواح اوصاف امتی را می‌یابم که در آفرینش خویش آخرین، اما در ورود به جنت، پیش‌آهنگ است، پروردگارا! ایشان را امت من گردان! پروردگار متعال فرمود: آن امت؛ امت احمد است. موسی علیه السلام گفت: ای پروردگارم! من در ألواح اوصاف اُمتی را می یابم که مصاحفشان در سینه‌هایشان است و آن را از سینه‌های خویش میخوانند، پروردگارا! ایشان را از امت من گردان. پروردگار متعال فرمود: آن امت؛ امت احمد است. قتاده می‌گوید: به ما نقل شده است که در این هنگام موسی علیه السلام الواح را بر زمین أنداخت و گفت: بار خدایا! پس مرا نیز از امت احمد بگردان». (ابن‌کثیر این روایت را در تفسیر خویش نقل کرده و آن را ضعیف هم نخوانده است).

خوانندگان گرامی!

در آیات (155 الی 157) در باره انتخاب کردن موسی علیه السلام هفتاد نفر را برای میعادگاه و راز و نیاز با پروردگار هنگام مشاهده‌ی زلزله‌ی کوه، ایمان انسان به پیامبری او و پیغمبری رسول خاتم، بحث بعمل آمده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ ﴿١٥٥﴾

و موسی برای وعده‌گاه ما از میان قوم خود هفتاد نفر را انتخاب کرد. پس هنگامی که زلزله آنها را فروگرفت، گفت: ای پروردگارم، اگر می‌خواستی آنها و مرا پیش از این هلاک میکردی. آیا به خاطر اعمالی که بیخردان ما انجام داده‌اند، ما را هلاک می‌کنی؟ و این (عقوبت) جز آزمایش تو نیست، هر کس را که بخواهی به آن گمراه میکنی و هر کس را که بخواهی هدایت می کنی. توئی مددگار ما، پس ما را بیامرز و بر ما رحم کن که تو بهترین آمرزندگانی.(۱۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرَّجْفَةُ»: زلزله، «أهلکت»: نابود کردی. «السُّفَهَاءُ»: جمع سفیه، أبلهان، بی خردان. «إِنْ هِيَ»: این نیست. «فِتْنَتُكَ»: آزمایش تو، امتحان تو.

تفسیر:

«وَاِخْتَارَ مُوسی قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِمِيقاتِنا»:موسی علیه السلام ازمیان قوم خود هفتاد تن را بعداز آن که قومش به گوساله پرستی روی آوردند، پروردگار باعظمت به وی دستور داد که با جمعی از بنی‌اسرائیل، در آن میعاد معین به کوه طور بیاید تا نمایندگان قومش از پرستش‌گوساله عذرخواهی کنند.

از جمله «وَ اِخْتارَ مُوسی»: بر می آید که برای حضور واشتراک در مراکز مهم و مسائل حسّاس، باید شخصیت های ذی اعتبار و مهم انتخاب و تعیین شوند، نه هر کس و در هر سطحی.

«فَلَمّا أَخَذَتْهُمُ اَلرَّجْفَةُ»: در وعده گاه، زلزله سخت، آنان را فراگرفت. نقل است که آنها را چنان زلزله‌ای فروگرفت که همه [آنان بیجان بر زمین افتادند وموسی از هوش رفت] وقتی به هوش آمد، گفت: «قالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيّايَ»: وقتی موسی به هوش آمد با زاری و است سلام گفت: خدایا! اگر میخواستی قبل از این ما را به هلاکت میرساندی. ما بنده‌ی توایم و تحت تسلط قدرت تو قرار داریم، و تو هر کاری که بخواهی انجام می دهی.

این سخن را از سر افسوس و اندوه گفت. یعنی: اگر اراده نابود ساختن ما را داشتی، ای کاش ما را قبل از آنکه به سویت بیاییم، به علتگناهانمان نابود میکردی زیرا اکنون ازآن بیم دارم که بنی‌اسرائیل بگویند؛ من‌آنان را با نیرنگ و توطئه پیش‌ساخته‌ای از سوی خود، به قتلگاه کشانیده‌ام! آنگاه ادامه داد: «أَتُهْلِكُنا بِما فَعَلَ اَلسُّفَهاءُ مِنّا»: آیا ما و بقیه‌ی قوم بنی اسرائیل را به خاطر عملی که آن هفتاد نفر بیعقلان انجام دادند، نابود میکنی؟ (به قولی: هدف موسی علیه السلام از «بیعقلان» همانا، سامری و یارانش بودند) هفتاد نفری که گفتند: خدا را به ما نشان بده.

مفسر قرطبی در روایت سدی گفته است: الله متعال به موسی فرمان داد با جمعی از بنی اسرائیل به عنوان عذر خواهی از پرستش گوساله به پیشگاه او بروند، و وقتی را برای آنان معین کرد، آنگاه موسی هفتاد نفر را إنتخاب کرد، و برای معذرت خواستن به راه افتادند. وقتی به محل معین به «میقات توبه» درکوه رسیدند به موسی گفتند: تا الله متعال را با چشم خود نبینیم به تو ایمان نمی‌آوریم، تو با او صحبت کردی، پس او را به ما نشان

(c) ketabton.com: The Digital Library

بده، پس صاعقه آنها را زد و همگی جان سپردند و موسی بیهوش شد، چون به هوش آمد و اوضاع را چنین دید، به پا خاست و به تضرع و دعا پرداخت و در حال گریان گفت: پروردگارا! وقتی به نزد بنی اسرائیل بازگردم، در مورد مرگ برگزیدگانشان که جانشان را گرفته‌ای چه بگویم؟ اگر میخواستی جان آنهارا در میان قومشان میگرفتی و آنان با چشم خود مرگشان را می دیدند. باز اراده، اراده‌ی توست. (طبری ۱۴۰/۱۳).

از فحوای آیۀ مبارکه بر می آید که در برخی از حالات آتش قهر الهی چنان فراگیر وسیع وشدید است که خشك و تر را باهم می سوزاند. وحتی انسانهای صالح را هم به خاطر سکوت و بی تفاوتی شان در مورد کفر و ظلمت اش نیز شامل حال آنان میگرداند.

«إِنْ هِیَ إِلاّ فِتْنَتُکَ»: این فتنه که برای آنان پیش آمده، جز محنت و آزمایش و بلای تو چیزی نیست، که بندگانت را بدان امتحان میکنی. یعنی: قضیه سامری و پرستش گوساله، فقط آزمایشی از سوی توست.

«تُضِلُّ بِها مَنْ تَشاءُ وَ تَهْدِی مَنْ تَشاءُ»: **هرکه را بخواهی به وسیله آن گمراه و هرکه را بخواهی، هدایت میکنی،** پس توهستی که هدایت وگمراهی به دست توست، امر؛ امر تو و حکم؛ حکم توست، هرکه را بخواهی، هدایت میکنی و هرکه را بخواهی، گمراه می‌گردانی، ملک؛ تماماً ملک تو و خلق و امر همه از آن توست لذا اگر بخواهی، قطعاً این بی خردان را هدایت می‌کنی.

«أَنْتَ وَلِیُّنا فَاغْفِرْلَنا وَارْحَمْنا»: بار الهی! تو سرپرست و ولی امور ما و یاور و حافظ ما هستی، پس گناه گذشته‌ی ما را ببخشای و به رحمت و مهر وسیع خودت که همه چیز را در بر می گیرد به ما رحم فرما.

«وَ أَنْتَ خَیْرُ اَلْغافِرِینَ (155)»: تو بهترین پرده پوشی، از گناه صرف نظر کرده و آن را به نیکی تبدیل می‌کنی.

واقعاً آمرزش و عفو الهی، برخلاف بخشش مردم که یا با تأخیر است، یا همراه با منّت و تحقیر، بهترین بخشایش هاست.

مفسر تفسیر کابلی مینوسید که به قول راجح آن است که این میقات علاوه بر آن میقات است که برای اعطای تورات به موسی- علیه السّلام- مقرّر شده بود. همچنین، از ترتیب این آیات به ظاهر مفهوم می‌گردد که این واقعه بعد از گوساله‌پرستی و مجازات به وقوع پیوست؛ لیکن آیت سورۀ نساء «یَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتاباً مِنَ السَّماءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسى أَكْبَرَ مِنْ ذلِكَ فَقالُوا أَرِنَا اللهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ فَعَفَوْنا عَنْ ذلِكَ وَ آتَيْنا مُوسى سُلْطاناً مُبِيناً«153» (اهل‌کتاب از تو میخواهند که کتاب و نوشته‌ای از آسمان برایشان فرود آوری، بی‌گمان از موسی بزرگتر از آنرا خواستند که گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده! پس به سزای ظلمشان صاعقه آنان را فراگرفت، سپس بعد از آنکه معجزه‌های روشن برای آنان آمد، گوساله‌پرستی را پیش گرفتند، پس (از توبه) ما از آن (گناه) هم درگذشتیم و عفو کردیم و به موسی حجّتی آشکار دادیم.

صریح بیان میکند که گوساله‌پرستی بعد از این واقع شده؛ و الله اعلم بالصواب.

وَاكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ﴿١٥٦﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

و برای ما در این دنیا و آخرت، نیکی مقرّر کن که البته ما بهسوی تو رجوع نمودیم. (الله) فرمود: عذاب خود را به کسی که بخواهم میرسانم و رحمت من هر چیزی را دربرگرفته است، و آن را برای کسانی مقرر می دارم که پرهیز گاری می‌کنند و زکات را میدهند و به آیات ما ایمان می‌آورند.(۱۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اکْتُبْ»: مقرر فرما، عطا کن. «هُدْنَا»: بازگشته ایم. «سأكتبها»: آنرا مقرر خواهم داشت و به آن رحمت خود در آخرت حکم و فیصله خواهم کرد. (أنعام: 54). «أُصِيبُ»: می رسانم.

تفسیر:

«وَاُكْتُبْ لَنا فِي هذِهِ اَلدُّنْيا حَسَنَةً وَ فِي اَلْآخِرَةِ» این آیه، تتمه و تکمله‌ی دعای موسی علیه السلام است که نیکی و سرافرازی هر دو جهان را از الله می طلبند.

یعنی ای پروردگار برای ما خیر بسیار را اعم از سلامتی، ثروت، عزّت و عمل صالح مقدر کن و در آخرت نیز برای ما بهشت، رحمت و مغفرت گناهان را قرار بده! واقعاً هم انبیا در فکر تأمین سعادت دنیا و آخرت بشریت اند.

«إِنَّا هُدْنا إِلَيْكَ»: ما به سوی تو در حالی بازگشتیم که توبه می نمائیم و بر عملکرد خود سخت پشیمانیم. از حضرت علی(رض) روایت شده است که فرمود: «بنی‌اسرائیل را از آن رو، یهود نامیدند که آنان گفتند: اناهدنا الیک».

«قالَ عَذابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»: خدای تعالی خطاب به موسی علیه السلام گفت: این عذابی که با آن بنی اسرائیل را عذاب نموده و آنان را گرفتار زلزله کرده‌ام با آن تمام گناهکارانی را که بخواهم مجازات میکنم و رحمت من شامل همۀ امور مکلفان و دیگران میشود. این همان رحمت واسعی است که بر غضب او تعالی پیشی گرفته و او مهربانترین مهربانان است.

«رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»: رحمت الهی نامحدود است، اگر کسی به آن نرسید، تقصیر ازخود اوست. نقصی در فاعلیّت رحمت الهی نیست، بلکه نقص در قابلیّت ماست. واضح است که: رحمت الهی فراگیر است، ولی عذاب الهی چنین نیست. اصل، رحمت الهی است و عذاب او عارضی. (در آیه مبارکه برای رحمت، فعل ماضی «وَسِعَتْ»، ولی برای عذاب فعل مضارع «أُصِيبُ» آمده است.

مفسر ابو سعود گفته است: نسبت دادن «اصابت» به «عذاب» و استفاده کردن از صیغه‌ی مضارع و آوردن رحمت به صیغه‌ی ماضی نشان دهنده‌ی این است که رحمت از مقتضیات ذات خدا است، و عذاب از مقتضیات نافرمانی بندگان. (ابو سعود ۲۰۱/۲)

فَسَأَكْتُبُها لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ اَلزَّكاةَ وَاَلَّذِينَ هُمْ بِآياتِنا يُؤْمِنُونَ(156) خدای‌تعالی آنرا برای کسانی که تقوایش را از طریق اجرای فرامین و اجتناب از نواهی رعایت کنند واز شرک و گناهان کبیره دوری گزینند مقدر مینماید، آنانی که زکات فرضی اموال خود را ادا مینمایند و با آن خویشتن را از پلیدی‌های حسی وارواح خود را از گناهان پاک می کنند، آنانی که آیات الهی را تصدیق نموده و پیام آوران الهی را تکذیب نمی نمایند.

همچنان آنچه سبب دریافت الطاف الهی است، ایمان به تمام آیات است، نه بعض آنها.

اَلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ اَلرَّسُولَ اَلنَّبِيَّ اَلْأُمِّيَّ اَلَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي اَلتَّوْراةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴿١٥٧﴾

آنان که از (این) رسول (الله)، پیامبر «أمی» (= درس ناخوانده) پیروی میکنند، که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، نوشته می یابند، آنان را به کارهای نیک امر میکند و از کارهای بد باز میدارد، چیزهای پاکیزه را برایشان حلال میکند و چیزهای پلید را بر آنان حرام می نماید. و بار گران را از آنها بر میدارد و بند و زنجیره هایی را که بر آنان بود دور می کند، پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را تعظیم نمودند و او را مدد کردند و از نوری که همراه وی فروفرستاده شده است پیروی کردند، این گروه رستگار (و کامیاب) اند.(۱۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

النبي الأمي: نبی در لغت از ریشهی نبوت به معنای بلندی است و از ریشهی نبأ؛ یعنی، خبری مهم. در شرع، نبی کسی است که الله به او وحی کرده؛ و آن چه را از علم و حکمت که نمی دانسته به او خبر داده است. (تفسیر منار).

الرسول: کسی است که هم به او، شرع، وحی شده و هم به تبلیغش موظف گشته باشد؛ هر چند شرع یا کتابی مستقل و جداگانه ندارد؛ بلکه پیرو شرع یا کتاب یکی دیگر از پیامبران قبل از خود است، مانند: پیامبران بنی اسرائیل که پیرو تورات بودند.

الامی: منسوب به ام (مادر)؛ یعنی، آن کس که، هم چون روز زادن از مادر، سواد خواندن و نوشتن ندارد. مردم عرب به «امیین» ملقب بودند: «هوالذی بعث فی الامیین رسولا منهم»: خدا کسی است که درمیان بی سوادان، فرستاده ای از خودشان برانگیخت. (سوره جمعه آیه 2). اهل کتاب گویند: «...ذلک بانهم قالو لیس علینا فی الامیین سبیل...»: این، بدان سبب است که آنان به تصور خود، گفتند: درمورد کسانیکه کتاب آسمانی ندارند، ما مسؤول نیستیم. (آل عمرن آیه 75). نبی امی، یعنی، پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم. إِصْرَ: بارگران، مسؤولیت طاقت فرسا، الاغلال: جمع غل، سختیها و قید و بندها، زنجیرها، عزروه: او را کمک کردند، یار او شدند، او را محترم داشتند. النور: قرآن (تفسیر فرقان)

تفسیر:

«اَلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ اَلرَّسُولَ اَلنَّبِيَّ اَلْأُمِّيَّ» آن پرهیزکاران کسانیاند که از این پیامبر امی،که نامش را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می یابند، پیروی می کنند.

مفسر بیضاوی فرموده است: او را «رسول» نامید؛ چون از جانب او فرستاده شده است، ونیز اورا «نبی» نامید؛ چون اخبار وپیامهایی را برای مردم میآورد. (تفسیر بیضاوی صفحه ۲.).

امی: یعنی: از امت های غیر اهل کتاب. وطوریکه در فوق هم تذکر دادیم: امی کسی است که خواندن و نوشتن را نمی داند و در اصل از «ام» یعنی مادر است، به این معنی که مادرش او را از خود جدا نکرده تا علم و دانش بیاموزد.

کلمه «امی» به عنوان وصف رسول گرامی اسلام، فقط دو بار در قرآن عظیم الشأن بهکار رفته است، یکی در این آیه و دیگری در آیه 158 همین سوره.

«اَلَّذِی يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی اَلتَّوْراةِ وَ اَلْإِنْجِيلِ» احوال این پیامبر نزد یهودیان در تورات و نزد نصرانیان در انجیل نوشته شده.

ابن کثیر فرموده است: وصف محمد صلی الله علیه وسلم این گونه در کتب پیامبران آمده بود و آنان مژدهی بعثتش را به ملتهای خود دادند، و به آنان دستور دادند که از او پیروی

(c) ketabton.com: The Digital Library

کنند، و هنوز صفاتش در کتاب‌هایشان موجود است و دانشمندان و احبار آنها آن را نیک می‌دانند. (مختصر ابن کثیر ۵۵/۲.).
از عطاء بن یسار روایت شده است که گفت: با عبدالله بن عمر و بن عاص رضی الله عنهما ملاقات کردم و به او گفتم: مرا از اوصاف رسول الله صلی الله علیه وسلم مطلع بساز! فرمود: «بلی والله! آن حضرت صلی الله علیه وسلم در تورات به بعضی‌از اوصافی که در قرآن برای ایشان ذکر شده، توصیف شده‌اند، از جمله این‌که در تورات آمده است: ای پیامبر آخرالزمان! بی‌گمان ما تو را شاهد، مژده دهنده، بیم دهنده و پناهگاهی برای امی‌ها فرستادیم، تو بنده ما و پیامبر ما هستی، ما تو را متوکل نامیده‌ایم، تو نه در شتخو هستی نه سنگدل، نه جیغ و داد کننده در بازارها، تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی بلکه عفو میکنی و در می گذری و هرگز خداوند تو را قبض روح نمیکند تا آنگاه که به وسیله تو ملت کج ومنحرف را راست گرداند، به این‌که بگویند: «لااله‌الاالله» و به وسیله تو چشم های نابینا و گوش های ناشنوا و دل های غلف شده را باز می گرداند».
«يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ» و او پیروان خود را به انجام تمام خوبی‌هایی دعوت میکند که بر آن فطرت سالم و عقل صریح و نقل صحیح دلالت می‌نماید و آن ها را از هر منکر و کار بدی که طبیعت بد برد و شرائع حرام کند برحذر می دارد و نهی می کند.
«وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ» و برای آنها انواع خوراکی‌ها، نوشیدنی‌ها و لباس‌های خوب را و همچنان هر حلال لذت بخشی که نجس، مضر و بد نیست حلال مینماید و هر زشت و نجس را خواه در مأکولات باشد یا مشروبات و پوشیدنی‌ها که طبیعت سالم از آن بد می برد حرام می نماید.

خبائث :

هر چیزی است که طبع سلیم آن را پلید و نفس آن را ناپاک بشمارد و تناول آن سبب درد و آفت گردد. بعضی از علماء می گویند: هر خوراکی‌ای را که خداوند متعال حلال گردانیده، آن خوراکی پاکیزه است و هم در جسم و هم در دین سودمند میباشد و هرچه را که خداوند متعال حرام گردانیده، آن چیز هم در جسم و هم در دین پلید و زیانبار است.
از فحوای آیۀ مبارکه فهمیده میشود که: برای اصلاح جامعه، ابتداء باید امکانات حلال را فراهم کرد، سپس برای امور حرام، محدودیّت ایجاد نمود.
(زیرا «يُحِلُّ»، قبل از «يُحَرِّمُ» است). و باید اضافه کردکه: حلال ها و حرام‌های الهی، بر اساس فطرت است.
«وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِي كانَتْ عَلَيْهِمْ»: او همچنان از پیروان خود تمام اوامر سخت و شدیدی که موجب در تنگنا قرارگرفتن آنها میشود از قبیل خودکشی به منظور پذیرش توبه، و بریدن محل ناپاکی لباس و قصاص قتل عمد وغیر عمد و خطا، و مانند آنرا از آنان برداشته و تخفیف می دهد.
تکالیف شاقه‌ای که بنی اسرائیل به آن مکلف بودند، تکالیفی نبود که در آن مصلحتی ذاتی نهفته باشد بلکه آن تکالیف، به عنوان مجازاتی بر اعمال بدشان برآنان وضع شده بود؛ چون تحریم غنایم جنگی، تحریم همنشینی با زن حائض، بریدن موضع نجاست از لباس و قتل نفس به عنوان نشانه‌ای بر توبه پس بدانید که این پیامبر امی؛ پیام آور آسانی و بخشایش

(c) ketabton.com: The Digital Library

است چنانکه در حدیث شریف آمده است: «بعثت بال حنیفیة السمحة: به دین حق گرای آسان برانگیخته شده‌ام».
«فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ»: پس آنانی که تصدیقش کنند و از ایشان پیروی نموده و به آنچه فرستاده شده ایمان آورند و یاریش دهند و به او توقیر و احترام داشته در کنارش جهاد کنند. تنها ایمان به پیامبر صلی الله علیه وسلم کافی نیست، حمایت هم لازم است«وَاتَّبَعُوا اَلنُّورَ اَلَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ» و به هدایتی که برآن ازقرآن و سنّت مبعوث شده هدایت شوند، قرآن، نوری است که دلها واندیشه‌ها راروشن میکند وهمواره قرین پیامبر صلی الله علیه وسلم بود. «النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ» (نبوّت پیامبر، همراه قرآن و از طرف خدا نازل شده است).
«أُولئِکَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ(157)»: اینها کسانی هستند که در دنیا وآخرت رستگار شده و به هدایت و استقامت و بهشت و رضوان الهی به سعادت رسیدند.
عامل رستگاری و فلاح، ایمان و حمایت از پیامبر و پیروی از قرآن است.

خواننده گرامی!

در آیات متبرکه ذیل در باره رسالت عام پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم خاتم النبین بحث بعمل می آید.
پس از آن که الله متعال، صفات پیامبر را در تورات و انجیل بیان فرمود و یادآور شد که هرکس پیرو او شود، سرافراز و خوشبخت هردو جهان است، سپس مزیت و برتری رسالت اسلامی را،که عام و فراگیر است، تبیین کرد و این که رسالت و برگزیدن پیامبر خاتم، برای عموم مردم است که آنان را به سوی ایمان به خدا، پیامبر و رسالتش فراخواند و هر کس در هر زمان و مکانی پیرو او گردد، به سعادت ابدی دنیا وآخرت خواهد رسید.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴿١٥٨﴾

(ای پیغمبر!) بگو: ای مردم (جهان)، من فرستاده الله به‌سوی همه شما هستم، آن پروردگاری که مالکیّت وسلطنت آسمان‌ها و زمین فقط در سیطره اوست.
و هیچ معبودی برحق جز او نیست، زنده میکند و میمیراند. پس به الله و رسول عالیقدر او، که ناخوان است و به الله و سخن‌های او ایمان دارد، ایمان بیاورید و از او پیروی کنید تا هدایت یابید.(۱۵۸)
در این آیه مبارکه خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور میدهد، تا به همه‌ی مردم جهان، خود را بشناساند و دعوتش را برساند و اعلام نماید؛ چون پیامبری و رسالت او برای همه‌ی بشریت، رحمت و برکت است. (أنبیاء آیه 107)، بشیر و نذیر است. (سوره أنعام / آیه 19). (سورة سبأ / آیه 28).

تفسیر:

بَعْثَت پیغمبر صلی الله علیه وسلم به ساکنین تمام جهان عامّ است. به امّی‌های عرب، یا یهود و نصاری، محدود نمیباشد؛ چنانکه خدای متعال شهنشاه مطلق است، حضرت وی رسول مطلق او تعالی میباشد. اکنون، هدایت و کامرانی غیر ازین نیست که به شریعت عالم شمول و جامع او پیروی به عمل آید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خاص اوست که ایمان آوردن به وی مرادف ایمان آوردن است به همه انبیاء و مرسلین و جمیع کتب سماویّه.
«قُلْ یا أَیُّهَا اَلنّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللهِ إِلَیْکُمْ جَمِیعاً» رسالت محمّد صلی الله علیه وسلم رسالت جهانی است. بناءً این مکتب جهانی، رهبر جهانی لازم دارد.
طوریکه میفرماید: ای پیامبر! برای همۀ مردمان بگو: همانا الله متعال ما را به سوی ثقلین یعنی جن و انس و به سوی تمام بشر فرستاده پس مخاطب من در این دعوت تمام انسان‌هاست وخدایی که من را فرستاده تنها او مستحق عبادت است؛ «إِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» برخی از مفسران گفته اند: همه پیامبران به طور خاص به سوی قوم خویش برانگیخته شدند و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم برای همه انسانها و همه جنیان برانگیخته شده است. جمیعاً حال از الیکم و منصوب است.
آشکار ترین مزیت رسالت اسلامی این است که: این رسالت؛ عام، فراگیر و أبدی است.
أحادیث متعددی نیز بر اصل عمومیت رسالت نبوی صلی الله علیه وسلم تأکید گذاشته‌اند، چون حدیث شریف وارده به روایت جابربن عبدالله(رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمودند: «به من پنج خصلت داده شده که به هیچ یک از انبیای قبل از من داده نشده است:

1 - با رعب و وحشتی که از من در قلب دشمنم افگنده می شود، به اندازه مسافت یک ماه راه، نصرت داده شده‌ام.
2 - تمام زمین برایم سجدگاه و پاک قرار داده شده پس هرکس از امتم در هرجایی از زمین که هست، همین‌که وقت نمازش فرا میرسد، باید نماز بگزارد.
3 - غنایم جنگ برایم حلال شده، در حالی که قبل از من برای کسی حلال نشده بود.
4 - به من (حق) شفاعت داده شده.
5 - پیامبران قبل از من مخصوصاً به سوی قوم خویش بر انگیخته می شدند، در حالی که من به سوی عموم مردم برانگیخته شده‌ام».

«اَلَّذِی لَهُ مُلْکُ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ»: همان خدایی که فرمانروایی آسمان ها و زمین ها و متصرف و مدبر آنها اوست و ملکیت او کامل میباشد و تنها او مستحق الوهیت است. خدایی که مالک تمام کائنات است.
«لا إِلهَ إِلاّ هُوَ یُحیِی وَ یُمِیتُ»: همچنین بگو: پروردگار من کسی است **«که زنده میکند و میمیراند»** لذا فقط او سزاوار یگانگی در ربوبیت است، «فَآمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ»:
پس به الله و پیامبرش که نبی امی است ایمان اورید، ایمان به الله متعال و رسول و تبعیّت از پیامبر صلی الله علیه وسلم، در کنار هم رمز هدایت است.
«اَلنَّبِیِّ اَلْأُمِّیِّ اَلَّذِی یُؤْمِنُ بِاللهِ وَ کَلِماتِهِ»: به پیامبر «أمی» ایمان بیاورید که دارای معجزات است، پیامبری که الله متعال او را تصدیق و تأیید کرده است به وسیله‌ی کتابی که بر او نازل شده و نیز به وسیله‌ی کتاب‌هایی که برای سایر پیامبران فرستاده است.
پیامبری که خود امی است، قرآنی را به‌عنوان معجزه نبوت خود آورده که شگفتی‌های آن پایان ناپذیر است و سنتی را با خود به همراه آورده که کمالات آن حدومرزی ندارد.
«وَاِتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ(158)»: این پیامبر به تمام کلمات شرعیی که الله متعال نازل نموده باور دارد، بنابر این بر شما لازم است تا او را تصدیق کنید و به امتثال اوامرش بپردازند و به او اقتدا نموده و از سنّت مطهرش پیروی کنید که رستگاری دنیا و آخرت در این

(c) ketabton.com: The Digital Library

است، این همان رستگاری بزرگی است که شما را به رضوان الهی و رحمت و بهشتش رهنمایی مینماید.
پیروی ازقرآن وسنّت وسیرهی پیامبر، هردو لازم است.«وَاتَّبِعُوهُ»(درآیهی قبل سخن ازتبعیّت از نور وقرآن بود ودر اینجا تبعیّت ازپیامبر صلی الله علیه وسلم.

خوانندگان گرامی!

دراصل سلسلهی کلام درباره بنی اسرائیل بود و در میان آن با توجه به مناسبت مقام، دعوت به ایمان آوردن به نبوت محمد صلی الله علیه وسلم به صورت جملهی معترضه آمد و اینک روی سخن بار دیگر به طرف همان موضوعی بر میگردد که با شروع از آیهی 103 هم چنان ادامه دارد.
حالا در آیات (159 الی 162) باز هم در باره نعمت های الهی بربنی اسرائیل در صحرای تیه، امر به سکونت بنی اسرائیل در آن قریه (بیت المقدس)، بحث بعمل می آید.

وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴿١٥٩﴾

و از قوم موسی جماعتی هستند که مردم را با [موازین و روش هایِ] حق هدایت می کنند و به درستی و راستی فیصله می نمایند.(۱۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُمَّةٌ»: گروه فراوانی. مراد از این گروه زیاد، عُقَلائی است که در زمان موسی گوسالهپرستی نکردند و در برابر سُفَهاء قرار داشتند، و یا این که مراد عدّهای از اصحاب پیغمبر است که درصدر اسلام آئین اسلام را پذیرفتند. «بِهِ»: به حق. «يَعْدِلُونَ»: فیصله میکنند. تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن»

تفسیر:

«وَمِنْ قَوْمِ مُوسى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ(159)»: با در نظر داشت اینکه یهود اکثر سرکش و بی انصاف اند ولی هستند از امّت موسی علیه السلام که بر شریعت الله متعال هستند یعنی: مردم را به سوی هدایت دعوت می کنند، در حالیکه خود بهلباس حق ملبس و به زیور هدایت آراستهاند و مردم را به سوی حق هدایت می کنند و به معروف امر و از منکر نهی می کنند و برحق همواره استواراند و بر مبنای آن سخن میگویند و حکم و عمل میکنند پس اجر آنها بر خداست.
هدایت شدن به حقّ، نشانهی دوری از تعصّب و شناخت حقّ و پیروی از آن است واین گروه هدایت یافتهی یهود،کاری بهسایر لجوجان بهانهگیر نداشتند.
مفسر زمخشری گفته است: بعد از اینکه الله متعال جماعتی را یادآور شد که در دین تزلزل و عدم ثبات نشان دادند و دچار شک و تردید شدند تا جایی که مرتکب دو گناه بسیار بزرگ یعنی پرستش گوساله و درخواست رؤیت الله شدند، خاطرنشان ساخت که در میان آنان جماعتی اهل یقین وجود دارند که مردم را به سوی حق هدایت کرده و آنها را راهنمایی و به طریق مستقیم ارشاد می کنند. (تفسیر کشاف ۱۶۷/۲).

وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴿١٦٠﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

و ما بنی اسرائیل را به دوازده سبط (طائفه وقبیله) که هر یک امتی بودند، تقسیم کردیم، و به موسی وحی فرستادیم وقتی که قومش از او آب خواستند، که با عصایت به سنگ بزن، پس (از زدن عصا) از آن سنگ دوازده چشمه جاری شد که هرگروه جای آب نوشی و آب گیری خود را دانست، و أبر سفید را بر بالای آنها سایه بان ساختیم، و بر آنها من (شیرنی آسمانی) و سلوا (غذایی از پرنده‌ها) را نازل کردیم (و به آنان گفتیم) از چیزهای پاکیزه ای که به شما روزی داده ایم بخورید، (و آنها به سبب مخالفت امر الله) بر ما ظلم نکردند، بلکه بر خودشان ظلم می کردند.(۱۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَطَّعْنَاهُمُ»: آنان را تقسیم کردیم، دسته دسته کردیم. «أَسْبَاطًا»: فرزندان فرزند، نواسه گان. «أُمَمًا»: جمع امّت، جماعت و گروه. «اسْتَسْقَاهُ» (سقی): از او آب میخواستند. «انْبَجَسَتْ» (بجس):جوشید، بیرون آمد، روان شد. «مشرب»: آبشخور، محل آب خوردن. «ظَلَّلْنَا»: سایه‌بان ساختیم، سایه گستردیم. «الْغَمَامَ»: أبر. «منّ»: (شیرنی آسمانی)، ترنجبین، ماده ای عسل گونه. «سلوی»: پرنده‌ی (غذایی از پرنده‌ها).

تفسیر:

«وَقَطَّعْناهُمُ اِثْنَتَیْ عَشْرَةَ أَسْباطاً أُمَماً»: و خداوند متعال بنی اسرائیل را به دوازده پُشت که هر یک امتی به شمار میرفتند - تقسیم کردیم - [تا کار هر عشیره به رییس و سرکرده‌ی خود واگذار شود.].

«اسباط جمع سبط»: نام واحد اجتماعی یهودیان قدیم است «که هریک امتی بودند» یعنی: هر سبط، قبیله‌ای از نسل یک پدر از فرزندان یعقوب علیه السلام بودند.

منظور از «سبط» که در آیه آمده، نواسة پسری یا دختری است و از لحاظ معنی به مفهوم قبیله نزدیک است.

مفسر أبو حیان در این بابت نوشته است: یعنی آنها را به صورت نسل‌های مشخصی ازهم جدا کردیم، تا کار هرنسل یعنی هر قبیله به رئیس خود واگذار شود و کارشان برموسی آسان گردد و تا به یکدیگر رشک و حسادت نورزند و هرج و مرج بر پا نگردد، از این رو دوازده چشمه‌ی آب برای آنان جوشید. تا به خاطر آب به نزاع و کشتار دست نزنند، و برای هر قبیله رئیسی تعیین کرد که در امورشان به او مراجعه کنند.(البحر ۴۰۶/۴.).

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد: در این آیه اشاره است به سازماندهی بنی اسراییل که در آیه ی 12 سوره‌ی مائده بیان شده است و تفصیل کامل آن در سفر اعداد، در تورات آمده است و از آن معلوم میشود که در بیابان کوه سینا موسی علیه السلام به دستور خدا بنی اسراییل را سرشماری کرد و سپس 12 عشیره‌ی آنها را که از نسل ده پسر یعقوب علیه السلام و دو پسر یوسف علیه السلام بودند به صورت گروه های مستقلی سازمان دهی کرد و بر هر گروهی سرداری راتعیین کرد تا از حیث اخلاقی، مذهبی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی در میان آنان نظم به وجود بیاورد واحکام شریعت را اجرا کند. همچنین فرزند پسر دوازدهم یعقوب، لاوی را که موسی و هارون علیهم السلام نیز ازنسل او بودند به صورت گروهی جداگانه سازماندهی کرد تا وظیفه‌ی روشن نگهداشتن شمع حق را در میان همه‌ی این عشیره ها أنجام دهد.

«وَ أَوْحَیْنا إِلی مُوسی إِذِ اِسْتَسْقاهُ قَوْمُهُ»: و به سوی موسی علیه السلام وحی فرستادیم، که آنگاه در دشت (تیه) قومش از او آب خواستند و تشنگی بر آنان مستولی شد: «أَنِ اِضْرِبْ

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِعَصاکَ اَلْحَجَرَ»: با عصایش به سنگ بزند، پس آن را زد، «فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اِثْنَتا عَشْرَةَ عَيْناً»: چون موسی علیهم السلام با نام الله متعال چنین کرد، از سنگ دوازده چشمه به تعداد قبیله‌های بنی اسرائیل جوشید تاهر پشت چشمۀ مخصوص خود را بشناسد و از آن آب برگیرد و به این ترتیب ازدحام و خصومت کم گردد و تا این گروه ها از هم متمایز شوند. آنها از این آب سرد نوشیدند.

«قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُناس مَشْرَبَهُمْ»: هر قبیله و جماعت چشمه‌ای مخصوص خود دانستند. یعنی: هرسبطی چشمه مخصوص به‌خود راکه ازآن مینوشید، شناخت.

امام طبری نوشته است که: هیچ قبیله‌ای به منظور مصرف آب، داخل چشمه‌ی دیگری نمی شد.

«وَظَلَّلْنا عَلَيْهِمُ اَلْغَمامَ»:وخداوند متعال ابر رابر فرازشان سایبان آنها قرار دادکه آنهارا ازگرمی آفتاب مصؤن بدارد وآنهارا از آزار حرارت شدید حفظ نماید.

مفسر آلوسی فرموده است: سایه با حرکت آنها حرکت کرده و موقع توقف آنها، آن هم می ایستاد.

«وَأَنْزَلْنا عَلَيْهِمُ اَلْمَنَّ وَالسَّلْوى»: کرم خود را بر آنان با اعطای خوردنی اشتها انگیز و خوشمزه کامل کردیم، غذای خوردنی عبارت بود از «من»، و آن ماده‌ایست شیرین که بر برگ درخت می‌بارد و مردم آن را جمع آوری کرده و میخورند.

و«سلوی»، وآن پرنده‌ای لذیذ گوشت است به نام سمانی «بودنه». تمام آنها از فضل و کرم و عطایای خدا بر آنان می باشد که بدون زحمت و تلاش برای آنان فراهم شده بود.

«كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ»: به آنها گفتیم: از این خوراک پاک و لذیذ که آن را روزی شما کرده‌ایم بخورید.

«وَما ظَلَمُونا وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ(160) ولی آنها نعمت خدای را رد نموده، احسان و معروفش را انکار و از امرش نافرمانی نمودند. خدای تعالی فرود: آن ها با این گناهان برما ظلم و ستم نکردند؛ زیرا برای خدای تعالی معصیت هیچ گنهکاری ضرری ندارد، ولی آنها بر خویشتن ظلم نمودند، پس به زودی خدای تعالی بر آنها عذاب خویش را نازل خواهد کرد.

پس قومی که با پیامبر خودشان چنین رفتاری داشته باشند، از آنان بعید نیست که دین و دعوت جدید را هم رد نمایند لذا ای امت محمد صلی الله علیه وسلم! موضعگیری های یهود در قبال دعوت اسلامی را بعید نپندارید، در عین حال، به هوش باشید که مانند آنان در این منجلاب نیفتید.

وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴿١٦١﴾

و[یادکنید] هنگامی را که به بنی اسرائیل گفته شد: در این شهر [بیت المقدس] سکونت گزینید، و از هر جا که خواستید [از میوه و محصولاتش] بخورید، و بگویید: الهی! گناهان ما را بیامرز. و سجده کنان از دروازه شهر داخل (بیت المقدس) شوید، تا گناهانتان را بیامرزیم (بلکه) به زودی نیکوکاران را اجر بیشتر می دهیم.(۱۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَذِهِ الْقَرْيَةَ»: بیت المقدس یا أریحا. «حِطَّةٌ»: پاک نمودن، زدودن گناهان. «الْبَابَ»:

(c) ketabton.com: The Digital Library

دروازه ی این شهر. «سُجَّدًا»: فروتنانه، سجده کنان.

تفسیر:

«وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ اُسْكُنُوا هذِهِ اَلْقَرْيَةَ وَ كُلُوا مِنْها حَيْثُ شِئْتُمْ»: و ای پیامبر! روزی را یادآور که خطاب به بنی اسرائیل گفتیم داخل بیت المقدس شوید: در این شهر [مبارک که پیرامونش را پر برکت کرده‌ایم] سکونت گزینید و در هر نقطه و هر طور که میخواهید او آن چه لازم دارید، بخورید، یعنی: از نعمت‌ها و پاکیزگی‌هایی که در آن سرزمین است، بخورید، واقعاً هم که بیت‌المقدّس، از سر زمین های پر نعمتی و پر برکتی است.

در ضمن ملاحظه میداریم که: برای آوارگان، بنی اسرائیل مسکن مهمترین مسئله است. بنابر همین اساس که در آیه مبارکه در ابتدا اول از مسکن بحث بعمل آمده است.

«وَقُولُوا حِطَّةٌ» وقتی وارد آنجا شدید بگویید «حطه»: بار خدایا! گناهان ما را کم کن و نادیده بگیر و آن را ببخشای. یعنی: با گفتن کلمه «حطه»، از دروازه بیت‌المقدس سجده‌کنان در آیید سجده شکر در برابر آن ادا نماید.

کلمه‌ی «حِطَّةٌ»، به معنای نزول چیزی از بالاست، (انحطاط هم از این ریشه گرفته شده است.) و به مفهوم تقاضای نزول رحمت و عفو الهی است.

هدایت پروردگار باعظمت این بود که بنی اسرائیل هنگام ورود به سرزمین مقدّس، با این کلمه از خداوند آمرزش بطلبند، ولی آنان از روی استهزا، کلمه را عوض کردند و گفتند: «حِنطة». (تفسیر نمونه).

داستان و رود بنی‌اسرائیل به بیت المقدّس، همراه با عذرخواهی از خداوند در برابر لجاجت ها و تغییر کلمات سفارش شده، داستانی عبرت آموز و قابل دقّت است.

«نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئاتِكُمْ»: که اگرچنین کنید خدای تعالی تمام گناهان وخطاهای گذشته شما را می بخشد و عیب های تان را مستور می دارد و از بدی‌های‌تان درمی‌گذرد.

پروردگار باعظمت، همه‌ی نیازها و مایحتاج مادّی و معنوی، دنیوی و اخروی بشر را تأمین میکند و برای برخورداری از نعمت‌هایی همچون مسکن، غذا، عفو و لطف، دستور می دهد که دعا و إستغفار کنند و سجده نمایند.

و در این هیچ جای شکی نیست که: خداوند متعال، با يك عذرخواهی و توبه‌ی خالصانه، گناهان بسیاری را می‌بخشد.

«سَنَزِيدُ اَلْمُحْسِنِينَ(161)»: باید میان نیکوکار وگنهکار، تفاوت باشد. وقتی خطاکاران بخشوده میشوند، نیکوکاران هم از درجه و لطف بیشتری برخوردار مي گردند. طوریکه میفرماید: و اگر کسی از شما نیکوکار باشد خداوند متعال با این استغفار در درجاتش می افزاید و به او حسنات بیشتری را می نویسد.

علاوه بر عفو و بخشودن گناهانش، او را به بهشت نیز داخل خواهیم کرد.

به این ترتیب، به آنان دو وعده داده شد: یکی وعده آمرزش عام برای همگی به شرط اطاعت و دیگری وعده‌ای مخصوص به نیکوکاران در مورد افزودن بر پاداششان. از روایات چنین بر می آید که: دستور ورود به بیت المقدس برای یهودیان، در زمان یوشع، جانشین موسی علیهم السلام داده شد.

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ﴿١٦٢﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

اما کسانیکه از آنها ظلم و ستم (بر خویشتن) کردند این سخن (و آن برنامه‌ها) را تبدیل نمودند و غیر از آنچه به آنها گفته شده بود انجام دادند، پس به سزای اینکه ظلم میکردند، عذابی از آسمان بر آنها فرستادیم.(۱۶۲)

تفسیر:

«فَبَدَّلَ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلاً غَيْرَ اَلَّذِى قِيلَ لَهُمْ»: اما کساني که از آنها ظلم و ستم (بر خویشتن) کردند، بنابر خباثت و طبیعت زشتی که داشتند کلمه‌ای را که خدای تعالی آنها را امر کرده بود تا بگویند، تغییر داده و در عوض «حطه» «حنطه في شعره / گندمی در موی» گفتند و به جای اینکه سجده‌کنان و با خشوع و فروتنی وارد شوند، نشستند و به عنوان مسخره نشیمنگاه را بر زمین نهاده وخود را میکشیدند، بدین ترتیب فرمان و دستور خدا را به بازیچه گرفتند. و در این تغییر خویش ظلم نموده و از حد تجاوز کردند. واضح است که مجازات تحریف و تغییر دساتیر الهی، قهر و عذاب الهی است.

«فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِجْزاً مِنَ اَلسَّماءِ بِما كانُوا يَظْلِمُونَ(162)»: به سبب ستم و تجاوز مدام آنها عذابی از آسمان بر آنان نازل کردیم.

بنابر ظلم و تجاوز مدام خداوند متعال بر آن ها عذابی را از آسمان و غضب نابود کننده و پلیدی بنیان بر انداز به سبب گناهان‌شان و مخالفت از امر خدا نازل کرد.

نبابد فرمواش کنیدکه:تغییرات لجوجانه وبراساس إستهزاء،قابل بخشش نیست.

واضح است که: همه‌ی سزا ها و مجازات ها مربوط به قیامت نیست، بلکه گاهی در دنیا نیز مجازات داده میشود. و باید گفت که: در مجموع سرنوشت انسان به دست خودش است و عذاب، نتیجه‌ی ظلم خود اوست.

ابو سعود فرموده است: منظور از عذاب «طاعون» است. روایت شده است که در مدت یک ساعت بیست وچهار هزار نفر از آنان مردند.(ابو سعود ۲۰۵/۲.).

قابل یاد آوری است که: نظیر این آیه در سوره «بقره آیه 59» نیز تذکر رفته است. طوریکه در آن آمده است: «اما کسانی که ستم کرده بودند، آن سخن را به چیزی جز آنچه به آنان گفته شده بود، تبدیل کردند آیه 59 بقره».

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده‌است که فرمودند: «به بنی‌اسرائیل گفته شد: سجده‌کنان به دَر درآیید و حطه بگویید، پس سخن را عوض کردند وچون از در وارد شدند، در حالیکه برنشیمنگاه هایشان میخزیدند، میگفتند: حبه فی شعره: گندم درجو» که این جمله‌ای تمسخر آمیز وبی‌معناست. بعضی برآنند که آنها: «حنطه: گندم» میگفتند«پس برسرستمکاران به کیفر نافرمانیشان عذابی از آسمان فروفرستادیم».

رجز: عبارت از عذاب است. ابن عباس(رض) میفرماید: «هر رجزی در کتاب الله متعال به معنای عذاب است».

ابو سعود گفته است: منظور از عذاب «طاعون» است. روایت شده است که در مدت یک ساعت بیست و چهار هزار نفر از آنان مردند. (ابو سعود ۲۰۵/۲.).

همچنان تعدادی از مفسرین در تفاسیر خویش نگاشته اند که: بصورت کل در این مصیبت طاعون هفتاد هزار تن از بنی اسرائیل در یک روز به هلاکت رسیدند.

تحریف ها در قانون الهی:

قرآن عظیم الشأن، سه نوع تحریف را در قانون الهی مطرح میدارد:

(c) ketabton.com: The Digital Library

1 - تغییر در کلمات و اصطلاحات، بطور مثال؛ بنی اسرائیل که به جای گفتن کلمه‌ی «حِطَّةٌ» یعنی طلب آمرزش و عفو، گفتند: «حِنطة» یعنی گندم.

2 - تغییر زمان، مثل آنکه بنی اسرائیل حوضچه هایی را در ساحل بحر ساختند و شنبه‌ها که شکار ماهی حرام بود، ماهی در آنها جمع می شد و روز یکشنبه که صید اجازه بود، آنها را شکار می‌کردند و می‌گفتند: ما در روز شنبه و روز تعطیل شکار نکرده‌ایم.«وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ»(بقره، 65.)

3 - تغییر روشن فکرانه و دستکاری در تقویم طبیعی، مثل تأخیر انداختن ماه‌های حرام. در دوران جاهلیّت؛ چون مایل نبودند که جنگ را به خاطر فرا رسیدن ماه‌های حرام قطع کنند، ماه ها را به تأخیر می انداختند که آیه نازل شد. «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيادَةٌ فِي الْكُفْرِ» (توبه، 37.)

برخی از نعمت های اعطا شدة إلهی به بنی اسرائیل:

طوریکه در فوق یادآور شدیم؛ بنی اسرائیل بناءً به دوازده فرزند یعقوب به دوازده طایفه تقسیم شدند تا هر طایفه‌ای کارهای خود را نزد مسؤول و سرپرست خود ببرد، تا مشکلات موسی سبک و نظمی عادلانه حاکم گردد و در بین شان حسد و کینه به وجود نیاید که منجر به نِزاع و اختلاف نگردد.

ولی در نهایت امر با وجود آن همه نعمت، ناسپاسی کردند؛ اما نه، بر خدا، بلکه بر خود ستم روا داشتند.

در آیات متبرکه به بیان گرفته شد: این تیره بختان وقتی وارد شهر شدند، به جای «حطة»؛ یعنی، بار الها! گناهانمان را فروریز، خواسته‌ی ما آمرزش است؛ گفتند: «حبة فی شعرة» و إستهزا کنان، به جای سجده کنان، روی کفلهایشان (سرین یاران) خزیدند. خدا نیزمجازات شان رابه مریضی «طاعون» جواب داد.

در آیات متبرکه ملاحظه داشتیم: بادرنظرداشت اینکه دروازه های رحمت و خیر و برکت پروردگار بر روی این قوم باز شده بود: اما با این وصف جز بیراهه نمی رفتند و به فرمان حق، گوش فرا نمی دادند.

عین این قصه که دراین آیه‌ها[161 و162) بیان میشود، با اختلاف در تعدادی از کلمات در سوره ی (بقره آیات 58 و59) آمده است تا این گونه اختلاف، تناسب و بلاغت و رسایی قرآن و کمال اعجاز آن را بیشتر نشان دهد؛ زیرا تکرار عین کلمات و اصطلاحات، از شیوایی کلام می کاهد. طبعاً بلاغت در گفتار و نوشتار- بخصوص در کلام سخن آفرین - مقتضی اظهار معنای یگانه با شیوه های گوناگون و الفاظ مختلف است.

مفسر فخر رازی، هشت وجه را در آیه های یادشده در این دو سوره، آورده که در عین اختلاف در الفاظ و واژه ها با هم تناقض و تعارض ندارند و بلکه پسندیده و خالی از اشکالند. آن هشت وجه، عبارتند از:

1 - در این سوره (اعراف) میفرماید: «اسکنو» در آن سوره (بقره) میفرماید: «أدخلوا» فایده‌ی جمله‌ی اول، کامل تر است؛ چون سکونت مستلزم ورود است، نه عکس آن. پس، هرکس ساکن گردد، قطعاً مرحله‌ی ورود را نیز طی کرده است؛ نه عکس آن.

2 - در این سوره میفرماید: «و کلوا» در آن سوره میگوید: «فکلوا» شروع به خوردن پس از ورود و آرام گرفتن است؛ بنابر این، بهتر است برای توضیح و تفسیر، فای

(c) ketabton.com: The Digital Library

تعقیب (از پی در آینده، پیگیری) پس از فعل امر «اسکنوا» ذکر شود؛ اما «واو» برخوردن همراه آرام گرفتن دلالت می کند، نه، پس از آن.

3 - در سورهی بقره، خوردن را به «رغدا»: گوارا و فراوان توصیف کرده، در این جا این کلمه را نیاورده آن که وقتی انسان مقیم گشت و مدتی گذشت، آن لذت و علاقه نیز هنگام نیاز شدید خود را نشان می دهد.

4 - در این سوره، کلمهی «حطة» پیش از فعل امر «و ادخلو» آمده و در سورهی بقره، عکس آن است و میان این دو، هیچ فرقی نیست؛ زیرا «واو» در این جملهی امریه مقتضی ترتیب نیست، خواه، نخست دعا و آمرزش را پیش اندازند، سپس - سجده کنان و فروتنانه - بندگی خود را نشان دهند، یا بر عکس، هر دو یکسان است؛ زیرا هدف بزرگداشت و تعظیم مقام بی همتای پروردگار و اظهار کرنش و فروتنی است.

5 - در این سوره میفرماید: «نغفر لکم خطیئاتکم» و در سورهی بقره میگوید: «نغفر لکم خطایاکم» هر دو جمع، یکسان اند و فرق چندانی با هم ندارند و هر دو به آمرزش گناهان اندک و زیاد اشاره می کنند.

در ادبیات عرب، جمع سالم: با «ات» یا «ون» و «ین» - معمولاً- زمانی که در مقابل جمع مکسر (جمعی که مفردش از لحاظ حرکات و حروف، تغییر کرده وساختمان اصلیش به هم خورده) قرار گیرد، برای قلت است و زیرمجموعهی کمتری را در بر می گیرد. و البته این قاعده، عمومیت تام ندارد.

6 - در اینجا میفرماید: «سنزید المحسنین» بدون حرف «واو» در آنجا میفرماید: «و سنزید المحسنین» با حرف عطف و او؛ اما از نظر معنا یکسان اند و ترک واو استئناف (از سرگرفتن، شروع کردن)، پس از دعای آمرزش، بر نیکویی اضافی مستقلی از سوی خدا دلالت می کند.

7 - در این جا میفرماید: «فارسلنا علیهم رجزا»، و در آن جا میفرماید: «فأنزلنا علی الذین ظلموا» معمولاً در واژهی انزال، فراوانی احساس نمی شود؛ ولی در ارسال، فراوانی احساس میشود. با توجه به ترتیب دو جمله در سوره، انگار، نخست عذاب کمتر و تدریجی نازل می کند، سپس بر آن عذاب می افزاید.

8 - در این جا میفرماید: «بما کانوا یظلمون» و در آن جا میفرماید: «بما کانوا یفسقون» آیهی نخست به ستم و آیهی دوم به نافرمانی امر حق اشاره میکنند: تجاوز به حق دیگران و خروج از دین خدا. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی)

خوانندگان گرامی!

در آیات (163 الی 166) در باره حیله گری قوم یهود در مورد شکارماهی در روز شنبه وسزای نافرمانان، بحث بعمل آمده است.

در ضمن قابل یادآوری می باشد که: این آیات، نوع دیگری از سرپیچی و مخالفتهای یهود را پس از آن که وارد شهر شدند، به بیان میگیرد که: چگونه حیله گرانه به شکارماهی گیری میپرداختند. البته این ازداستان به طور کوتاه و مختصری در سورهی (بقره آیه: 65) و (سوره نساء آیات 47 و154) نیز یاد آوری بعمل آورده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴿١٦٣﴾

و از آنها (يهود) درباره (سرگذشت قريه كه در ساحل دريا بود سوال كن، و) بخاطر بياور هنگامي را كه آنها در روز شنبه تجاوز (و طغيان در برابر قانون الله) ميكردند، همان هنگام كه ماهيانشان روز شنبه (كه روز تعطيل و استراحت - شان بود) آشكار ميشدند اما درغير روزشنبه بهسراغ آنها نمي‌آمدند، اينگونه آنها را به چيزي آزمايش كرديم كه در برابر آن نافرماني مي نمودند.(١۶٣)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«عَنِ الْقَرْيَةِ»: از مردم آن شهر، شهر ايلهو بندر أيلات. «حَاضِرَةَ الْبَحْرِ»: نزديک و مجاور بحر احمر، كنار بحر. «يَعْدُونَ»: به حدود الله تجاوز ميكند، ظلم ميورزند. «سَّبْتِ»: بريدن «سبت الشيء: قطعه». سبت يهود همان قطع عمل در شريعت موسى بود و آن در روز شنبه است كه بايد در آن روز دست از كار بكشند. «حِيتَانُ»: جمع حوت، ماهى ها. «شُرَّعًا»: جمع شارع، روى آب آمدن، خودنمايى كردن، به دنبال هم قرار گرفتن، يا آشكار شوندگان. «لَا يَسْبِتُونَ»: شنبه تعطيل نمى كنند.

تفسير:

«واَسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ»: [اى محمد!] از ذريۀ اين يهوديان در بارۀ آنچه بر قريۀ «ايلات» واقع ساحل بحر أحمر نازل شده سؤال كن هنگامى كه از حدود الله متعال تجاوز كردند در حالى كه اوتعالى آنها را از شكار ماهى در روز شنبه نهى فرمود ولى آنها در روز شنبه دست به شكار زدند. چه بلايى به سرشان آمد؟ آيا خدا آنان را به صورت ميمون و خوك مسخ نكرد؟ ملاحظه ميشود كه: قانون شكنى أجداد ونياكان، نسل‌هاى بعدى را نيز شرمنده مى‌كند. ابن كثير گفته است: اين قرية عبارت است از «ايله» كه در ساحل بحر احمر قرار داشت. (مختصر ابن كثير ٢/٥٨.).

همچنان تعدادى ديگرى از مفسران بدين باور اند كه: مراد از آن، شهر «ايله» است كه درجوار خليج عقبه واقع شده. امروزه نيز خليج «ايلات» معروف است و يهوديان نام قديمى آن را إحيا كرده و شهر مجاورش را «ايلات» ناميده‌اند. به قولى ديگر: آن شهر، شهر «طبريه» بود. أعراب، شهر را قريه مينامند، به اين جهت، تعبير: «وَسْلَهُم عَنِ القَرِيَةِ» گويای معنى است.

«إِذْ يَعْدُونَ فِى اَلسَّبْتِ» در روز شنبه از حد مقرر از جانب خدا تجاوز كرده و آن را زير پا نهادند و به شكار پرداختند.

«إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً»: اين در حالى بود كه به عنوان ابتلاى الهى ماهى‌ها در روز شنبه كه آنها از شكار در آن نهى شده بودند مى‌آمدند و چون روز شنبه به پايان ميرسيد در ساير روز ها ماهى ها جمع نمى شدند.

يعنى روز شنبه كه شكار در آن روز بر آنان حرام بود، ماهيان به تعدادى فراوان بر سطح آب نمايان مى شدند.

«وَيَوْمَ لايَسْبِتُونَ لاتَأْتِيهِمْ»: در غير روز شنبه و در ساير ايام ماهيان ظاهر نميشدند بلكه از ديد آنها نهان مى‌گشتند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«كَذٰلِكَ نَبْلُوهُمْ بِما كانُوا يَفْسُقُونَ(163)»: این یک امتحان بزرگ در حق آنها بود؛ چون از الله متعال و اوامرش نافرمانی نموده و به مخالفت امر پیامبر صلی الله علیه وسلم پرداختند این بود که الله متعال این بلای بزرگ را بر آنها نازل فرمود.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن میفرماید: از جمله روش هایی که الله متعال برای آزمون بندگان اختیار میفرماید، یکی این است که چون درشخصی یا گروهی میل به انحراف و نافرمانی افزایش یابد، الله متعال دروازه‌ی موقعیت های نافرمانی رادر برابر اومیگشاید. تا تمایلات پوشیده‌ی وی به خوبی نمایان شوند و او ازآلوده شدن به گناهان و جرایمی که خود در پی آلوده شدن به آنهاست تنها به این دلیل باز نماند که فرصت ارتکاب آنها را به دست نیاورده است.

امام قرطبی فرموده است: روایت شده است که چنین امری در روزگار داود بود، شیطان در دل آنها و سوسه کرده و به آنها گفت: شما در روز شنبه فقط از صید ماهی منع شده‌اید، پس حوض‌هایی از آب تهیه کرده و در روز جمعه ماهیان را به طرف آن برانید تا در آن بمانند و به علت کمی آب نمی توانستند خارج شوند و روز یکشنبه آنها را می گرفتند و بدین ترتیب در شکار کردن آنها نیرنگ به کار می بردند. (تفسیر قرطبی ۳۰۶/۷.).

توضیح مؤجز:

الله متعال به یهودیان هدایت فرمود که در روزهای جمعه به شکار ماهی بپردازند؛ اما آنان روز شنبه را برای خود برگزیدند و در آزمون سخت، قرار گرفتند. خداوند، شکار ماهی را در روز شنبه که روز عبادت و بزرگداشت پروردگار بود، بر آنان حرام کرد. چون روز شنبه، شکار تعطیل بود و ماهیهای سفید و فربه، روی آب می آمدند و آنقدر زیاد بودند که سطح آب را می‌پوشیدند؛ اما روزهای دیگر خود را از دست شکارچیان پنهان می کردند.

مدتی چنین گذشت، برخی از مردم، و سوسه شدند و تصمیم گرفتند که چون روزهای شنبه صید ماهی ممنوع است، در کنار رودخانه برکه ها و حوضهایی بسازند و آنها را تا نیمه از آب پر کنند تا روز شنبه ماهی ها در آن جمع شوند و دیگر نتوانند بالا آیند و روز یکشنبه آنها را شکار کنند. عده‌ی کمی از آن مردم به این حیله‌گری دست زدند وسرانجام برتعدادشان اضافه گشت وهمه‌ی مردم ازآن باخبر شدند. برخی از مردم، بقیه را از عذاب خدا برحذر میداشتند؛ اما خدا در عذابشان شتاب نکرد و بر غرورشان افزود و بی پروا روزهای شنبه به صید ماهی می پرداختند و آن را نمک سود می کردند و می فروختند.

حسن بصری(رح) میگوید: دو گروه از آنان نجات یافتند و یک گروه نابود شدند و آنان کسانی بودند که روز شنبه ماهی گرفتند. برخی هم گفته اند که یهود نیز فرمان یافته بودند که مانند ماروز جمعه را گرامی بدارند، اما آنان از این فرمان سر پیچیدند و به سراغ روز شنبه رفتند و خدا آنان را آزمود و در روز شنبه صید ماهی را برای آنان حرام قرار داد و فرمان داد که روز شنبه را بزرگ بشمارند وماهیان روز شنبه آشکارا برآب می آمدند و مانند ماده شتران آبستن سپید بودند و ازشمار بسیارشان سطح آب دیده نمیشد، اما در روزهای دیگر به سراغشان نمی آمدند و روزگاری بدین منوال گذشت، آنگاه شیطان به سراغشان آمد و به آنان گفت: شما که شنبه ها نمیتوانید ماهیان را صید کنید، بند ها ودند وحوض های گوچکی بنا کنید و روز شنبه ماهیان را به آن سوی برانید و نگذارید که از آنجا بیرون بیایند و روز یکشنبه آنها را صید کنید و یکی از آنان ماهی بزرگی را روز شنبه برداشت و یک ریسمان کوچکی را به دمش و سر دیگرش را به چوبی در ساحل

(c) ketabton.com: The Digital Library

بست. سپس روز یکشنبه آن را بریان کرد و خورد و همسایه اش بوی ماهی را استشمام کرد و نگاهی به تنورش کرد وبه او گفت: من میدانم که خدا به زودی به تو مجازات میدهد. وقتی دید که عذابی در کار نیست، شنبه بعد دو عدد ماهی گرفت و چون دیدند که به این نزدیکی ها از عذاب خبری نیست، روز شنبه از آن ماهیان صید کردند و خوردند و نمک سود کردند و فروختند و شمار آنان هفتاد هزار کس بود و مردم شهر به سه گروه تقسیم شده بودند؛ گروهی از آنان که حدود دوازده هزار نفر بودند، آنان را از این کار باز داشتند و گروهی گفتند: چرا این گروه را پند میدهید؟ و گروهی دیگرهم گناهکار بودند. وقتی از گناه خویش باز نیامدند، مؤمنان گفتند: ما با شما در یکجا زندگی نمیکنیم و در شهر دیواری کشیدند و مؤمنان از یک دروازه و تجاوزکاران از دروازه ای دیگر به آنجا در می آمدند و داود علیه السلام آنان را نفرین کرد و یک روز مؤمنان از منزل خویش بیرون آمدند، اما هیچ کس از تجاوزکاران بیرون نیامدند و مردم گفتند: اینان باید به بلایی دچار آمده باشند، دیوار را کنار زدند، دیدند که آنان بوزینه شده اند، دروازه را گشودند و وارد آن بخش از شهر شدند و بوزینگان خویشاوندان خودرا باز شناختند، امانسانها خویشاوندان بوزینه خود را نشناختند و بوزینگان به نزد خویشاوندانشان می آمدند و لباس هایشان را می بوییدند و میگریستند و انسانها به آنان میگفتند: آیا شما را از این کار باز نداشتیم و آنان سرهای خود را تکان میدادند و میگفتند: بلی. برخی گفته اند که جوانانشان به بوزینه و پیرانشان به خوک مسخ شدند. (بنقل از تفسیر کشاف)

وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴿١٦٤﴾

وهنگامي را كه گروهي از آنها (صالحان يهود به گروه ديگر) گفتند: چرا قومی را پند می دهید که الله، هلاکشان خواهد کرد، یا آنها را عذاب سخت خواهد داد؟ گفتند: (اين اندرزها) براي اعتذار (و رفع مسئوليت) در پيشگاه پروردگار شماست، به علاوه شايد آنها (بپذيرند و از گناه پرهيزگار و) تقوي پيشه كنند.(۱۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَعْذِرَةً»: عذر تقصیر به پیشگاه الله متعال.

تفسیر:

«وَإِذْ قالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَدِيداً»: و گروهی که آنان را موعظه میکرد و از إصلاح آنها ناامید شده بود خطاب به گروهی که هنوز آنها را موعظه مینمود و به معروف أمر و از منکر نهی میکرد گفتند: چرا اینها را نصیحت میکنید در حالیکه خدای تعالی بر آنها هلاکت را مقدر نموده است چون آنها به مخالفت أمر او پرداختند، پس مصلحتی در نصیحت آنها و خیری در موعظهٔ آنها نیست، چون آنها در معرض فنا، نابودی و عذاب شدید قرار دارند.

با تأسف باید گفت که عدّه‌ای، نه خود موعظه مي كنند و نه تحمّل موعظه کردن دیگران را دارند.

همچنان إبن كثير ميفرمايد كه: الله متعال خبر ميدهد كه أهل إين قريه سه گروه شدند: گروهی عمل ممنوع را أنجام داده وبا به کار گرفتن حیله در روز شنبه به شکار ماهی می پرداختند، و گروهی آنها را منع کرده و از آنها دوری می‌جستند، و گروهی که نه شکار می‌کردند و نه منع اما به گروه مانع میگفتند: لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللهُ مُهْلِكُهُمْ چرا آن جماعت را منع می

(c) ketabton.com: The Digital Library

کنید حال این که خدا آنها را نابود می کند و مستحق کیفر خدا هستند، بنابر این نهی و منع شما، آنان را سودی نیست. (مختصر ابن کثیر ۵۹/۲).
«قالُوا مَعْذِرَةً إِلى رَبِّكُمْ»: جماعت نصیحتگر گفتند: ما آنها را نصیحت می‌کنیم تا نزد پروردگار خویش عذر داشته باشیم و با آنها شریک نگردیم و ای بسا که خدای‌تعالی به موعظۀ ما آنها را اصلاح می سازد، امید است الله متعال آنها را به واسطۀ نصیحت ما هدایت کند. و در ضمن وظیفه‌ی خود را أنجام داده باشیم که عبارت است از نصیحت و یادآوری.
در ضمن قابل یادآوری است که: نهی از منکر واجب است؛ یا برای اینکه افراد فاسِق باإیمان شوند، یا برای عذر داشتن خود انسان نزد الله متعال خداوند. همچنان باید گفت که: لازم نیست حتماً نهی از منکر ما اثری ونتیجه ای بصورت حتمی ببار آورد، همیشه به یادداشته باشید که ما مأمور به أدای رسالت تبلیغی خویش هستیم، نه ضامن نتیجه. ولی انسانها خدا دوست هیچ وخت از اصلاح جامعه نااُمید نمیشوند ورسالت مقدس أمر به معروف و نهی از منکر را ترك نمی‌کنند.
«وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ(164)»: و شاید از عمل و گناه خود دست بردارند.
یعنی قضاوتِ عجولانه، و سریع ممنوع است. نمیتوان گفت: خداوند این گروه را عذاب یا هلاك خواهد کرد، شاید پرهیزکار شوند.
مفسرطبری فرموده است: شاید از خدا بترسند و به اطاعت از الله متعال روی آورند و از نافرمانی و تجاوز روز شنبه توبه کنند.(طبری ۱۸۵/۱۳.).

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴿١٦٥﴾

اما هنگامی که تذکراتی را که به آنها داده شده بود فراموش کردند، آنانی را که از بدی منع می‌کردند نجات دادیم و ظالمان را به سبب نافرمانی‌شان به عذاب سخت گرفتار کردیم.(۱۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَسُوا»: از یاد بردند، به وعظ و اندرز گوش نکردند. «يَنْهَوْنَ»: باز می دارند، منع می کنند. «بَئِيسٍ»: سخت، سنگین.

تفسیر:

«فَلَمّا نَسُوا ماذُكِّرُوا بِهِ»: وچون پندی راکه به آنان داده بودند، ترک و فراموش کردند؛ یعنی: هنگامیکه نافرمانان آن شهر، پند وموعظه صالحان نهی کننده از منکر را نادیده گرفتند و از یاد بردند، «أَنْجَيْنَا اَلَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ اَلسُّوءِ»: الله متعال نصیحتگران‌شان را خواه آنانی که از نصیحت ناامید شده بودند یا آنانی که برکار خود دوام دادند نجات داد، «وَ أَخَذْنَا اَلَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذابٍ بَئِيسٍ»: و سرکشان را و نافرمانان را به عذابی شدید، سنگین و دردناک گرفتار کردیم که مرتکب نافرمانی شده بودند.
«بِما كانُوا يَفْسُقُونَ(165)»: چون آنها به مخالفت امر پروردگار باعظمت خود پرداخته و از طاعت او تعالی خارج شده بودند.
متوجه باشید: هر کسیکه راه موعظه را به روی خود مسدود سازد، مطمین باشید که؛ راه قهر الهی را به روی خویش باز کرده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسران از جمله مفسر تفسیر فرقان مینویسد: که صورت هایشان مسخ شد و به شکل بوزینه در آمدند؛ اما برخی گفته اند: از صفات انسانی مسخ شدند و در صفات و حرکات، حیوان محض و بی اراده گشتند، دلهایشان مسخ و درک و افهامشان، چون بوزینگان شد.
دلیل این آیه که به بوزینه و میمون اشاره کرده، این است که میمون شکم دوست و یهود هم به دلیل حرص و علاقمندی که نسبت به مال اندوزی و دنیا پرستی داشتند و دارند، بر خلاف فرمان تورات، از کار دنیایی، دست نمیکشیدند تا به این مجازات، گرفتار آمدند. در هر صورت، مسخ شدند، حال، صوری و معنوی، و یا معنوی به سزای کردارشان رسیدند.

فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴿١٦٦﴾

و هنگامی که از آنچه نهی شدند سرکشی کردند، به آنان گفتیم: به شکل بوزینگانی رانده شده درآیید!(۱۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَتَوْا»: نافرمانی کردند، تکبر ورزیدند. «خَاسِئِينَ»: جمع خاسئ، رانده شدگان، طردشدگان، خوار و ذلیل شدگان.

تفسیر:

«فَلَمّا عَتَوْا عَنْ ما نُهُوا عَنْهُ»: و چون اینها دست به تکبر ونافرمانی زدند، و از حد تجاوز کردند و عمل ممنوع أنجام دادند. از أمر الله متعال إعراض نموده مرتکب گناهان شدند، حقاً متجاوز، استحقاق از دست دادن انسانیّت و مسخ شدن را دارد و مجازات مستکبر، طرد و تحقیر است. «عَتَوْا، قِرَدَةً خاسِئِينَ» بلی، ملّتی که در برابر قانون الهی گردن کشی کند، میمون وار از دیگران تقلید خواهد کرد.
«قُلْنا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خاسِئِينَ(166)» از بزرگترین و شدیدترین عذاب‌ها، سقوط از مرحله‌ی انسانیّت است طوریکه میفرماید: الله متعال آن‌ها را مسخ نمود و چهره‌های‌شان را به شکل میمون، بوزینگان، خنزیر، خوک و در نهایت ذلّت و حقارت در آورد و از رحمت خود طرد و از رضوان خود دور نمود. این مجازاتی کسانی است که به مخالفت امر الله تعال بپردازند و نهیش را مرتکب شود.
آنان که حکم خدا را با حیله، مسخ و دگرگون کنند، چهره‌شان مسخ می‌شود.
بازیگرِ با دین، به صورت حیوان بازیگر (میمون) در می‌آید. «كُونُوا قِرَدَةً» در نتیجه «اصحاب القرية» به سه گروه تقسیم شدند: گروهی که راه نافرمانی را پیش گرفتند و در نتیجه با عذاب سخت گرفتار شدند، گروهی که به منع و نصیحت پرداختند، در نتیجه خدا آنها را از عذاب نجات داد و گروهی هم که بی‌طرف ماندند؛ نه نهی به عمل آوردند و نه مرتکب زشتی و معصیت شدند و قرآن در مورد آنها سکوت اختیار کرده است.
حضرت ابن عباس(رض) فرموده است: نمیدانم چه به سر گروه ساکت آمد، آیا نجات یافتند؛ یا هلاک شدند؟ عکرمه گفته است: او (ابن عباس) را ترک نکردم تا به او نشان دادم که آنها نجات یافتند، چون از عمل تبهکاران ناراضی و بیزار بودند، در مقابل آن مرا لباسی پوشاند.(مختصر ابن کثیر ۵۹/۲).
از ظاهر آیه استفاده میشود که نه تنها خصلت آنان، بلکه شکل ظاهری آنان نیز تبدیل به میمون شد. بلی در این هیچ جای شکی نیست که الله متعال که با یك فرمان، آتش را بر حضرت ابراهیم گلستان ساخت، میتواند موجودی را به موجود دیگر و انسانی را نیز میمون

(c) ketabton.com: The Digital Library

کند. البتّه مسخشدگان توالد و تناسلی نداشتند وبه فرمودهی پیامبر صلی الله علیه وسلم چند روزی بیشتر زنده نبودند.

خوانندگان گرامی !

در آیات (167 الی 171) در باره برأفراشتن سایه بان آسای کوه بر بالای سر یهودیان، خوار گشتنشان تا روز قیامت، پراکندگی آنان در زمین و ممتاز بودن صالحان در برابر بدکاران، بحث بعمل آمده است.

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴿١٦٧﴾

و (نیز بخاطر بیاور) هنگامي را که پروردگارت اعلام کرد که کسی را بر آنان بفرستد که تا روز قیامت به آنها عذاب سخت بچشاند. یقیناً پروردگار تو زود سزا میدهد در عین حال در مقابل توبه کاران آمرزنده و مهربان است.(۱۶۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تأذن»: إعلام کرد. «لَيَبْعَثَنَّ»: البته برمی انگیزد، چیره می گرداند، می فرستد. «يَسُومُهُمْ» (سوم): به آنان میچشاند، بر سرشان می آورد، مجازات شان میکند.

تفسیر:

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلى يَوْمِ اَلْقِيامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ اَلْعَذابِ»: و یادآور ای محمد! هنگامی را که پروردگارت به گونۀ واضح و آشکار اعلان نمود که تا روز قیامت حتماً بر یهود کسانی را مسلط خواهد کرد که آنها را خوار و ذلیل کند، چون آنها با شریعت الله متعال مخالفت نمودند.

جملۀ «لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ» این فهم را میرساند که گرچه سنّت الهی، مهلت دادن به منحرفان است، امّا مهلتدادن در همه جا و برای همیشه نیست.

از جمله «بخت النصر» را بر آنان مسلط کرد که مردان را به قتل رساند و زنان را به اسارت گرفت، و نصاری را بر آنان مسلط کرد که جزیه را بر آنان مقرر کرد و آنان را دچار خفت و خواری نمود، و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را بر آنان مسلط کرد که زمین را از لوث آنان پاک نمود و آنها را از جزیرة العرب بیرون کرد. (بنقل از تفسیر صفواة التفاسیر).

«إِنَّ رَبَّکَ سَرِيعُ اَلْعِقابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ(167)»: یعنی الله متعال در مجازات نافرمانان به سرعت عمل کرده و برای مطیعان بخشاینده است.

یعنی گناهان کسانی که از او اطاعت کنند درمیگذرد و کسانی را که به او روی آورند رحم می نماید و توبۀ کسانی را که به او رجوع کنند می پذیرد.

و در این هیچ جای شکی نیست که؛ راه توبه و دریافت مغفرت الهی برای همه باز است.

وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴿١٦٨﴾

و بنی اسرائیل را در روی زمین به صورت گروههای مختلف متفرق نمودیم که برخی از آنها صالحاناند، و بعض از آنها کمتر از آنها اند، و آنها را به خوبی ها و بدی ها آزمودیم تا به در بار الله رجوع نمایند.(۱۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ»: یهودیان را در سرزمین پراگنده ساختیم، گروه گروه کردیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«أُمَمًا»: دسته‌ها، گروه‌ها. «وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ»: برخی ازیهودیان، پست و نافرمانند.«بَلَوْنَاهُمْ»: آنانرا آزمودیم، إمتحان کردیم.«الْحَسَنَاتِ»: در این جا؛ یعنی،انواع نعمتهاوخوشیها.«السَّيِّئَاتِ»:انواع مشکلات وناخورسندی‌ها.(فرقان)

تفسیر:

«وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَماً»: مجازات یادشده در آیه قبل برای یهودیان، همانا اولین مجازاتشان بود که بیان شد، و این دومین مجازاتشان است که در همین آیه مبارکه به بیان گرفته میشود طوریکه میفرماید: و ما یهودیان را در روی زمین به صورت طوایف وگروه‌های پراگنده ای، تقسیم کردیم، در هر شهری گروهی از آنان پیدا میشود، یعنی پس سرزمینی نیست که خالی از یهودیان باشد. سپس خدای متعال بیان کرده است که تمام آنها دروغگو و نافرمان نیستند، بلکه در بین آنها افراد نیک و افراد بد قرار دارد:

«مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذلِکَ»: برخی از اینها برگزیدگانی هستند که بر شریعت استقامت ورزیده و به رسالت ایمان آوردند اما در أقلیت می باشند، و برخی دیگر کفار بدکاری‌اند که از طاعت الهی خارج شدند. و به سبب فسق و کفرشان صلاحیت و شایستگی خود را از دست داده‌اند، که اکثریت را تشکیل می دهند.

«وَبَلَوْناهُمْ بِالْحَسَناتِ وَالسَّيِّئاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ(168)»: حوادث تلخ و شیرین، ابزار آزمایش الهی است، طوریکه خداوند متعال آنها را به انواع و اقسام مصیبت‌ها ونعمت‌ها یعنی: باخوشی‌ها وناخوشی‌ها، خیر و شر، امنیت و ناامنی، فراوانی و تنگدستی و نعمت و مشقت امتحانشان کردیم، تا آنها به مراجعۀ نفس‌های خود بپردازند و به سوی پروردگار خود بازگردند و به سوی خالق خود توبه کنند. تحوّل روحی انسان‌ها وبازگشت به سوی حقّ، از حکمت‌های آزمایش و امتحان الهی است.

باید گفت که: بنی‌اسرائیل، گاهی به عزّت و قدرت رسیدند تا شاید شکرگزار شوند و گاهی به سختی ها مواجه و گرفتار شدند تا حسّ توبه و انابه در آنان زنده شود. و طوریکه در آیه متبرکه بیان یافت در این میان، بعضی صالح و نیکوکار بودند و به حقانیّت اسلام ایمان آوردند و برخی هم در پی دنیا پرستی و لجاجت خویش بودند.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴿١٦٩﴾

بعد از آن فرزندانی جانشین آنها شدند که وارث کتاب (آسمانی، تورات) گشتند که متاع دنیوی پست را میگیرند و میگویند: به زودی آمرزیده میشویم. و اگر متاعی مانند آن بیابند باز هم آن را می‌گیرند آیا در کتاب (تورات) از آنها پیمان گرفته نشد که در باره الله نگویند مگر سخن حق، حال آنکه آنچه در آن کتاب آمده بود خوانده بودند. و سرای آخرت برای کسانی که پرهیز گاری پیشه می‌کنند (به مراتب) بهتر است، آیا (پس از این بیان) تعقل (درک) نمی‌کنید؟ (۱۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَلَفَ»: جانشین شد، امور کار را در دست گرفت. خلف: جانشین بد و ناشایست، پشت سر [مریم/۵۹]. خلف: به معنای جانشین، مصدر است و به صورت مفرد و جمع به کار می رود. «عَرَضَ»: متاع، مال ناچیز دنیا، کالا. «هَذَا الْأَدْنَى»: این جهان پست و نابودشدنی. «مِيثَاقُ»: پیمان. «دَرَسُوا»: آموخته اند، درک کرده اند، خوانده اند. (فرقان)

تفسیر:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا اَلْكِتابَ»: قبل از همه باید گفت که دنیاگرایی، از آفات دین است. در ضمن: تأریخ، شاهد نسل‌هایی دنیاگرا و گناهکار از یهود بوده است. طوریکه میفرماید: پس بعد از این أقوام، فرزندان وجانشینان بدی آمدند و تورات را وارث شدند، و در این هیچ جای شکی نیست که: یهودیان هم دسترسی به تورات داشتند، هم آگاهی کامل به آن.

ابن کثیر در این مورد فرموده است: یعنی بعد از آن نسل که از نیک و بد تشکیل شده بود، نسلی دیگر جانشین شد که امید خیری در آنها نبود و کتاب یعنی تورات را از پدرانشان به ارث برده‌اند. (مختصر ابن کثیر ۶۱/۲).

کسی که از تعالیمِ کتاب آسمانی آگاه شد، شایسته نیست دنیاگرایی و حرام خواری را پیشه خود کند.

«يَأْخُذُونَ عَرَضَ هذَا اَلْأَدْنى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنا»: ولی دراحکام، رشوت گرفتند و درآمد حرام خوردند و برحرام تعامل نمودند و آیات و نشانه‌های الهی را مقابل متاع ناچیز و زودگذر از دنیا تحریف نموده و براساس آرزوهای باطل خویش گفتند: گناهانمان مورد آمرزش قرار خواهد گرفت.

یهودیان به گناه خود إعتراف داشتند، ولی می‌گفتند بخشیده خواهیم شد. یهودیان چنان خودخواه بودند که خیال میکردند بدون توبه بخشیده می‌شوند. «سَيُغْفَرُ لَنا» آری، کسی که مغفرت را برای خود تضمین شده می داند، قابل توبیخ است.

مفسر امام قرطبی دراین مورد میفرماید: «این وصفی که خدای سبحان یهودیان را بر آن نکوهش کرده، هم اکنون در میان ما مسلمانان هم موجود است. آنگاه روایتی از معاذ بن جبل(رض) را نقل می‌کند که فرمود: «به زودی قرآن در سینه گروه‌هایی از مردم چنان کهنه خواهد شد که جامه کهنه میشود، آنرا میخوانند ولی از آن لذت و بهره‌ای نمی برند، پوست میشان را بر دل گرگان میپوشانند، اعمال‌شان همه از روی طمع است و با خوف الهی آمیخته نیست، اگر در عمل کوتاهی ورزند؛ می گویند: باز کامل می کنیم! و اگر بدی کنند؛ میگویند: به زودی بر ما آمرزیده میشود زیرا ما به خداوند چیزی را شریک نمی آوریم!»

«وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ»: یعنی به امید مغفرت، برگناه اصرار می‌ورزند، و هر وقت حطام دنیا برایشان نمایان و فراهم گردد، بدون توجه به حلال یا حرام بودنش آنرا بر می گیرند.

مفسر سدی می گوید: «بنی اسرئیل هیچ قاضی‌ای را به کار قضاوت بر نمی‌گماشتند، مگر اینکه رشوه میگرفت پس اگر از او می پرسیدند: چرا رشوه میخوری؟ میگفت: بر من آمرزیده (بخشش) میشود! پس بر او إیراد میگرفتند و طعن میزدند، اما اگر او می مرد یا برکنار میشد و شخصی از آنان که بر او طعن زده بود، به جایش منصوب می گشت، باز خود او هم رشوه می گرفت پس مراد خداوند متعال از عبارت: (و اگر متاعی مانند آن بدیشان برسد، باز آن را می ستانند)، همین است». آنها غافل از آنند که اصرار بر گناه و به ازاء آن، استناد به مغفرت الهی، پایه و مبنایی ندارد.

«أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثاقُ اَلْكِتابِ أَنْ لايَقُولُوا عَلَى اللهِ إِلاَّ اَلْحَقَّ»: در حالیکه خداوند متعال از آنها در تورات تعهد گرفته بود که جز صدق و راستی چیزی دیگر بر زبان نیاورند و جز بر اساس حقیقت حکم نکنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

عهدی که در تورات گرفته شده بود که «جز راستی به طرف خدا(ج) چیزی را نسبت نکنند» آیا به آنها معلوم نیست که از کتاب و احکام او تعالی قطع نظر کرده إفتراء نمودند حال آنکه این مردم کتاب الله (یعنی تورات) را خود میخوانند وبه دیگران تدریس میکنند؛ پس چه‌سان مضمون آن به اوشان معلوم نیست، و یا به یادشان نمانده؟! حقیقت آن است که آنها دین و ایمان را به متاع فانی دنیا فروخته، از آرام ورنج آخرت چشم پوشیده‌اند. نمی‌دانند آنانکه از الله می ترسند، و تقوی می گزینند؛ دار آخرت و عیش و تنعّم آنجا را از مسرّت دنیا بهتر و فایق‌تر می دانند؟ کاش اکنون نیز به هوش آیند!

«وَ دَرَسُوا ما فِيهِ» آنها تورات را خواندند و فهمیدند و دانستند و براساس علم، از الله متعال نافرمانی کردند، «وَالدّارُ اَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ»: بدانید که آخرت و نعمت هایش که دائمی، مستمر و جاودانه‌تر است از این دنیای زودگذر و متاع زائل وفانی بهتر است و آنانی که دین خویش را میفروشند و در بدل آن آیات و نشانه‌های اندکی رابه خاطر دنیای خود میخرند، به زودی به اضمحلال و نابودی کشانیده خواهند شد.

«أَفَلا يَعْقِلُونَ(169)» آیا منزجر نمیشوند وعقل وخرد ندارند؟ منظور این است: که اگر آنها عقل داشتند، دنیای فانی را بر آخرت ترجیح نمی‌دادند.

امید بی‌جا، مثل خوف نابجا مخرّب است. «سَيُغْفَرُ لَنا» امید به رحمت الهی علی رغم اصرار برگناه نابجاست.

وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ﴿١٧٠﴾

و آنها که به کتاب (آسمانی) تمسك جویند و نماز را برپا دارند (مستحق اجراند و بدانند که) ما ثواب اصلاح گران را ضائع نمی‌کنیم.(۱۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُمَسِّكُونَ»: متمسک میشوند، پای بند و وفا دارند. «الْمُصْلِحِينَ»: درستکاران، إصلاح طلبان.

تفسیر:

«وَاَلَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتابِ وَأَقامُوا اَلصَّلاةَ»: آنانی که به أوامر کتاب‌های منزل از جانب الله متعال إلتزام و مُتمَسِک میشوند و به آن عمل می کنند و بر نماز در اوقات آن دوام داده و بر اموری که نماز به سوی آن از أوامر و دوری از نواهی امر می کند محافظت می نمایند، این ها صالحان و مصلحان اند.

طوریکه ملاحظه میفرماید در این آیة مبارکه از گروهی که به کتاب آسمانی تمسّك میکنند، تقدیر بعمل آمده است، ولی در جای دیگر کسانی را که کتاب در اختیارشان است، ولی به آن تمسّك نمیکنند، به اُلأغی تشبیه کرده که بار کتاب حمل می‌کند. «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْراةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوها كَمَثَلِ الْحِمارِ يَحْمِلُ أَسْفاراً» (آیه: 5 سوره جمعه) در ضمن قابل دقت وتذکر است که: تلاوت، حفظ، چاپ و نشر کتاب آسمانی، کافی نیست، بلکه باید به آن عمل صورت گیرد، تا نجات بخش باشد.

«إِنّا لانُضِيعُ أَجْرَ اَلْمُصْلِحِينَ(170)»،والله متعال هیچگاه ثواب وپاداش مصلحان را ضایع نمیسازد وسعی وتلاش‌شان را باطل نمینماید زیرا چنگ زدن به کتاب آسمانی، نماد ونشانهٔ نیکوکاریشان است، وبه زودی اجر وپاداش شان را حفظ می نماید پس آن ها خودشان صالح و در حق دیگران مصلح اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«مُصلِح»: به شخصی گفته میشود که در صدد اصلاح خویش است و هم به شخصی گفته میشود که در تلاش برای اصلاح جامعه است.

وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴿١٧١﴾

و [یاد کنید] وقتی [را] که کوه [طور] را برکندیم، [و] چنان که گویی سایبانی است بالای سرشان قرار دادیم و [به خاطر ضعف ایمان] پنداشتند که اکنون بر سرشان سقوط میکند. (در آن وقت به ایشان گفتیم) آنچه [از کتاب، شریعت و احکام]را که به شما داده ایم با قدرت [ی تمام و عزمی استوار] بگیرید، و آنچه [از معارف و حقایق] در آن است متذکّر شوید [و فرا گیرید و همواره به خاطر داشته باشید] تا [با عمل به آن] پرهیزکار شوید. (۱۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَتَقْنَا»: از جا کندیم، کشیدیم، بالا بردیم، برافراشتیم. «ظُلَّةٌ»: سایه بان. «وَاقِعٌ»: فروریختنی، افتادنی. «قُوَّةٍ»: وجد و جهد و تلاش، محکم.

تفسیر:

این آیۀ مبارکه، مشابه آیه‌ی 63، سورۀ بقره و آخرین آیۀ در این سوره است که در باره‌ی بنی‌اسرائیل مطالبی را به بیان میگیرد. طوریکه از آیه‌ی 103 تا اینجا، پیاپی مسائلی را در مورد آنان مطرح کرده است.

«وَإِذْ نَتَقْنَا اَلْجَبَلَ فَوْقَهُمْ»: قرار گرفتن کوه، بالای سر بنی‌اسرائیل و تهدید آنان، حادثه‌ای است که نباید فراموش شود، طوریکه میفرماید: به یاد آور آن گاه را که کوه طور را [از جای خود از ریشه برکندیم و] بر بالای سَر بنی اسرائیل قرار دادیم.

«كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ»: گویا که ابری سایه دار بود. «وَظَنُّوا أَنَّهُ واقِعٌ بِهِمْ»: پس چنان پنداشتند که کوه بر سر شان فروخواهد افتاد.

مفسران مینویسند: موسی علیه السلام که برای میقات الهی به کوه طور رفته بود، در بازگشت برای هدایت بنی‌اسرائیل تورات را همراه خود آورد، امّا آنان به سبب سنگینی أحکام تورات از پذیرفتن آن إمتناع ورزیدند؛ زیرا آن را سخت و سنگین می دانستند، بناءً به مخالفت آن پرداختند، آنگاه الله متعال کوه طور را بر سرآنان بلند کرد و به آنها گفته شد: اگر تورات و احکام آن را قبول نکنید کوه بر شما خواهد افتاد، وقتی کوه را نگاه کردند همگی از بیم سقوط کوه سرسجده بر زمین نهادند، آنگاه الله متعال فرمود: «خُذُوا ما آتَيْناكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اُذْكُرُوا ما فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ(171)» برای رسیدن به کمال تقوا، قاطعیّت در دین و تصمیم جدّی لازم است. طوریکه میفرماید: و آنها را تهدید نمودیم که اگر به اوامر الله متعال التزام نداشته باشند و به عهد و پیمان وفادار نباشند و آنچه را از رسالت که نازل کردیم به جدیت و توأم با عزم و عمل نگیرند و آنچه در تورات است را یاد نیاورده و به آن عمل نکنند این کوه بر آنها فرود خواهد آمد. تا این تهدید آنها را بر تقوای الهی از طریق انجام اوامر و اجتناب نواهی وا دارد.

و نباید فراموش شود که: هدف کلی و نهایی کتب آسمانی و دستورهای دین، خداترسی و پیدایش تقوا در مردم است.

خوانندگان گرامی!

درآیات (172 الی 174) در باره گرفتن پیمان عام از عموم بنی آدم، بحث بعمل آمده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴿١٧٢﴾

به خاطر بیاور زماني را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان بنی آدم، فرزندانشان را بیرون آورد، و آنانرا برخودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی! گواهی میدهیم. تا روز قیامت نگویید: ما از این ربوبیت تو غافل بودیم.(۱۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَخَذَ»: برگرفت، به وجود آورد، بیرون آورد. «مِنْ ظُهُورِهِمْ»: از پشت آنان، جمع ظهر، ستون فقرات.

تفسیر:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ»: مفسرإمام طبری فرموده است: یعنی ای محمد! زمانی را به یاد بیاور که الله اولاد آدم را از پشت پدران بیرون آورد، و آنان به توحید و یگانگی خدا اعتراف کردند و آنها را بر همدیگر شاهد گرفت.

قابل تذکر است که: مفسران در مورد این آیه دو نظر دارند: یکی اینکه بعد از اینکه الله آدم را خلق کرد ذریتش را از پشت او بیرون آورد در حالی که همچون مورچگان بودند و از آنها تعهد گرفت که او را خدای خود بدانند، پس همگی گواهی دادند. چنین روایتی به طریق زیادی از پیامبر صلّی الله علیه وسلم روایت شده است، و جمعی از صحابه به آن قائل شده‌اند.

دوم این که این آیه از باب تمثیل و تخییل است؛ به این معنی خدای سبحان برای آنان دلایلی را بر پروردگاری و یگانگی خود إقامه کرده و عقل آنها بر آن گواهی داده است، عقلی که خدا آنرا وسیله‌ی تمییز بین گمراهی وهدایت قرار داده است. پس انگار بر خود گواهی داده‌اند. خداوند به آنها گفت: مگر من خدای شما نیستم؟ گفتند: بله. زمخشری و ابوحیان و ابو سعود این نظر را اختیار کرده‌اند. اما نظر اول درست‌تر است. (بنقل از تفسیر صفواة التفاسیر).

ابن عباس(رض) گفته است: دستی به پشت آدم کشید و تمام انسان‌هایی را بیرون کشید که تا روز قیامت آنها را خلق می‌کند.

«وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا»: از آنان بر پروردگاری و یگانگیش اقرار و اعتراف خواست، و آنها نیز بر آن معترف و ملتزم شدند.

این عهد را «عهد الست» و آن عالم را؛ «عالم ذر» می نامند لذا خداوند متعال فطرت بشر را بر توحید و خدا شناسی سرشته است.

«أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ اَلْقِيامَةِ إِنّا كُنّا عَنْ هذا غافِلِينَ(172)»: تادر روز قیامت نگویید: ما از این پیمان و اقرار غافل و بی خبر بودیم. یعنی: از شما عهد گرفتیم تا در روز قیامت نگویید: ما به این امر که الله پروردگار ما، یگانه ولاشریک است؛ هیچ علم و آگاهی قبلی نداشته‌ایم.

این بدین معنی است که: در روز قیامت، ادّعای غفلت از ربوبیّت خداوند، پذیرفته نیست.

«إِنَّا كُنَّا عَنْ هذا غافِلِينَ» واضح است که عذر جهل و غفلت، نزد خداوند پذیرفته نیست.

أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴿١٧٣﴾

یا نگویید که پدران ما پیش از این مشرک بودند و مانسلی بودیم بعد از آنها (که ما به تقلید آنها رفتیم). آیا به سبب کاری که اهل باطل کرده است، ما را هلاک می‌کنی؟(۱۷۳)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذریة»: سلاله، نسل، فرزند. «أَفَتُهْلِكُنا»: آیا ما را نابود می گردانی؟ عذاب میدهی؟ مراد از نابودی در اینجا عمدتاً عقاب رساندن و مجازات کردن است. «المبطلون»: باطل اندیشان، باطل گرایان.

تفسیر:

«أَوْ تَقُولُوا إِنَّما أَشْرَكَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ وَكُنّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ»: یا بگویید که: پدران ما در گذشته مشرک بوده اند و مانسلی پس از آنان بودیم. که به حق راه نیافته و راه صواب را نمی شناختیم لذا کار در میان ما نیز بر همان شیوه‌ای استمرار یافت که پیشینیان ما برآن بودند، یعنی ما از نیاکان خود تقلید و پیروی کردیم و راه آنان را پیش گرفتیم، پس ما معذوریم.

باید یادآور شد که: فطرت خدا شناسی در وجود انسان، برای اتمام حجّت از سوی خداوند است وچراغ فطرت، قدرت نور افشانی برظلمات محیط را دارد.

تعداد از مفسران در تفاسیر خویش در بارة آیة: «أَوْ تَقُولُوا إِنَّما أَشْرَكَ آباؤُنا»: می نویسند: اگر شهادت بر ربوبیّت در عالم ذرّ یا فطرت نبود، انسان در دنیا به اسانی خداپرست نمی شد و همواره از نیاکان خود، تقلید می کرد. در ضمن قابل تذکر است که: تقلید در اصول دین، جایز نمی باشد.

«أَفَتُهْلِكُنا بِما فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ(173)»: آیا به سبب شرک پدران، ما را نابود میکنی؟ آنها گمراه بودند و ما از روی نادانی راه آنها را پیش گرفتیم و از حق بی‌خبر و از اندیشیدن ناتوان بوده‌ایم و فقط از پدران خویش پیروی کرده‌ایم؟ یعنی: اگر حُجَت برآنان بر پا نمی شد و از آنان عهد قبلی گرفته نمی شد، از این عذر و بهانه ها می آوردند.

در تفسیر «تفسیر أنوار القرآن» آمده است: علماء در تفسیر آیة «عهد الست» بر دو رأی‌اند: رأی اول؛ رأی سلف و رأی دوم؛ رأی خلف است. رأی سلف بر آن وجهی است که ما تفسیر کردیم، یعنی اینکه: پروردگار باعظمت حقیقتاً ذُریه آدم را از پشت وی بیرون آورد و از آنان عهد و پیمان گرفت. اما رأی خلف این است که: این آیه از باب مجاز و تمثیل است وخداوند متعال ذریه آدم را از پشت وی بیرون نیاورد بلکه أدله کونی را بر وحدانیت خویش اقامه کرد و عقل‌های بنی آدم بر وحدانیت حق تعالی گواهی داد پس اقامه ادله بر توحید، به منزله آن است که گویا باری تعالی به مخلوقش گفته است: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان هم جواب داده‌اند: چرا، تو پروردگار ما هستی و ما بر این حقیقت گواهیم. لذا مراد از این گواه گرفتن، خلقت فطری آنها بر توحید و یگانه‌پرستی است. این گروه از علما میگویند: به همین دلیل است که پروردگار نفرمود: ما ذریه را از پشت آدم بیرون آوردیم. بلکه فرمود: ذریه را از پشت بنی‌آدم بیرون آوردیم. یعنی: نسل های بنی آدم را یکی از پی دیگری آفریدیم و برای هر نسل هم از طریق پیامبران و کتابهای آسمانی و همچنان کتاب مشاهد و منظور کونی خویش که کائنات است دلایل توحیدی اقامه کردیم و آن نسل‌ها در طول عصرها به زبان قال و حال هر دو، بر توحید ما شهادت دادند.

ابن کثیر میان این دو توجیه تفسیری از حیث قاعده و مبدأ هیچگونه تعارضی نمی بیند و هر دو را موجه می داند. در باب بیرون آوردن نسل آدم علیهم السلام از پشت وی در عالم «ذر»، احادیثی آمده است، که قائلان به رأی دوم (رأی خلف)، احادیث را نیز بر معنای مورد نظر خود تفسیر کرده اند. (بنقل از «تفسیر انوار القرآن»)

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴿١٧٤﴾

و این گونه آیات را [مُستدل و منطقی] تفصیل و توضیح می دهیم [تا تدبّر کنند] و برای اینکه [از شرک به توحید] بازگردند.(۱۷۴)

تفسیر:

«وَكَذٰلِكَ نُفَصِّلُ اَلْآياتِ وَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ(174)» همانطور که پیمان گذشته را بیان کردیم آیات و نشانه‌های واضح و معجزات ظاهر و آشکار را بیان میکنیم تا اهل فطرت سالم و بینش مستقیم در آن تدبر کنند و تا از شرک توبه نموده مجدداً به سوی توحید باز گردند و به الله یگانه ایمان آورند. یعنی راه طغیان و انحراف را ترک کرده به راه بندگی و اطاعت بازگردند.

فحوای آیه مبارکه مبین این حقیقت است که: اصل، توحید است و شرك، عارضی است، ازاین دو آیه چنین می فهمیم که خداوند متعال برای هیچکس، در فرار از عبودیت خود، عذر و حُجتی باقی نگذاشته است.

نگاهی کوتاه به این آیات متبرکه:

1 - الله متعال، انسان را - نسلاً پس از نسل - بر فطرت توحید و یگانه پرستی آفرید که پروردگاری تنها و بی همتا دارد. (روم آیه 30). و اینکه: پیام آوران، به مردم برسانند که باید فرزندان آدم علیهم السلام در طول زمان از راه عقل و درایت به شگفتیهای هستی پی ببرند و از روی قوانین و سنن حاکم در جهان، الله خودرا-به خوبی-بشناسند و بریکتایی او، خود گواه باشند و غفلت نورزند.

2 - این آیات، بنابه دلایلی که بیان کرد، انسان را در مورد جهل به ربوبیت و یکتایی آفریدگار، معذور نخواهد داشت.

3 - هرکس، پیش از رسیدن به حد رشد و تکلیف بمیرد، مجازات نمی بیند.

4 - باطل بودن، استدلال مشرکان در قیامت که گویند: از نیاکان مشرک خود پیروی کرده ایم؛ زیرا بنابه دلایل فطری - عقلی که بر شناخت و یگانگی خدا دلالت می کند، پیروی از گذشتگان مشرک در اصول عقاید و دین، مردود و بی اساس است.

5 - هرچیزی به روشنی در قرآن بیان شده است. پس، همان سان که آفرینش انسان بر فطرت توحید است، سایر آیات دستور می دهند که باید انسان - به خوبی- به آن بیندیشد، آنگاه به سوی حق بازگردد و از باطل، روی برتابد. (بنقل از تفسیر فرقان)

خوانندگان گرامی!

پس از شرح گرفتن پیمان از همه‌ی مردم و اعتراف آنان به ربوبیت پروردگار، خداوند متعال با این آیه ها رفتار تکذیب کنندگان را ضرب المثل زده که اگر کسی به آیات الهی دانا باشد و به آن عمل نکند، همچون ماری است که پوست می اندازد و به جایش میگذارد. در آیات (175 الی 177) قصه‌ی بلعم بن باعورا و سایر گمراهان و تکذیب کنندگان، به بحث گرفته میشود.

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴿١٧٥﴾

و برای آنان سرگذشت آن کس را بخوان که (علم) آیات خود را به او داده بودیم، پس از آن (از عمل کردن به آن) بیرون رفت، و شیطان او را تعقیب کرد (و بر او غالب شد)، و او از جملهٔ گمراهان شد.(۱۷۵)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اتْلُ»: بخوان. «الَّذِي»: کسی که، شخصی که، آن کس که. «انْسَلَخَ»: برهنه گشت، پوست انداخت، تهی ساخت، جدا شد. [بلعم باعورا: از دانشمندان یهود است که از فرمان الهی فاصله گرفت و پس از هدایت گمراه شد و شیطان بر او مسلط گشت.]. «الْغَاوِينَ»: گمراهان.

تفسیر:

«وَ اُتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِی آتَيْناهُ آياتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها»: ای محمد! برای یهود داستان آن مرد عالم را بگو که به او دانشی از أنبیاء را که اوتعالی در کتاب‌های خود نازل نموده دادیم. یعنی: واقعه دیگری را که برای یکی از أسلاف بنی‌اسرائیل روی داد، به آنان یادآوری کن. او از علمای بنی اسرائیل (بلعم باعورا) بود که عمل به آیات الهی را ترک کرد و از آنها بیزاری جست یعنی به آن کافر شد و از آن رو گردان گشت.

«فَانْسَلَخَ مِنْها» به طور کامل همانند کندن پوست گوسفند از آن بیرون شد. ابو سعود گفته است: خروج از دین را به «انسلاخ» تعبیر نموده است تا اعلام کند که کاملاً از آیات دور شد، در حالی که بسیار به آن نزدیک بود. (ابو سعود ۲/۲۱۰).

«فانسلخ منها» به این معناست که ایمان بلعم باعورا همچون پوسته‌ی نازک روی خون بود و هنوز در قلبش جای نگرفته بود. اگر جای میگرفت و با روی گشاده، دریچه‌ی قلبش را بر روی ایمان به الله می گشود، هرگز از راه راست منحرف نمیشد و فریب جلوه های دنیا را نمیخورد. جمله‌ی «فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ» تلمیح واشاره‌ای است به اینکه: آن مرد دردشمنی بادین الله ازشیطان سرسخت تر بود، گویا که او پیشوای شیطان، و شیطان شاگرد و دنباله رو اوست.

«فَأَتْبَعَهُ اَلشَّيْطانُ فَكانَ مِنَ اَلْغاوِينَ(175)» این بود که شیطان بر او تسلط پیدا کرد و او را به زمره‌ی گمراهان و فرورفتگان در ضلالت درآورد. او از شیطان پیروی می‌کرد و به او اقتدا می‌نمود و به این ترتیب از جملۀ رؤسای گمراهی و از پیشوایان سرکش و از جملۀ بزرگ‌ترین مفسدان شد.

مفسران در تفسیر جمله‌ی «فَأَتْبَعَهُ»، مینویسند که این جمله: بیانگر آن است که آن شخص در مسیر حقّ به چنان مقامی رسیده بود که شیطان از او قطع امید کرده بود، امّا با بروز نشانه‌های انحراف، شیطان به سرعت او را تعقیب کرد و سر انجام در صف گمراهان و شقاوت مندان قرار گرفت.

بلعم بن باعورا کیست؟

از ابن عباس(رض) روایت شده است که فرمود: «او مردی به نام بلعم بن باعورا ازأهالی بیت المقدس بودکه إسم أعظم الله متعال را می‌دانست، چون موسی علیه السلام باسپاه بنی‌اسرائیل به قصد حمله به جباران (عمالقه) فرود آمد، خویشان بلعم همراه با پسرکاکایش نزد وی آمدند و گفتند: موسی مردی تند مزاج و خشم آلود است و با او لشکری است بسیار، شکی نیست که اگر برما پیروز شود، همگی‌مان را نابود میکند لذا به بارگاه خداوند دعا کن تاموسی و همراهانش را از ما برگرداند. بلعم گفت: اگر من به بارگاه الله متعال چنین دعایی بکنم، دنیا و آخرتم همه از دست می رود.

بنابر این، این درخواست‌شان را رد کرد، اما آنها از وی دست برنداشتند و پیوسته اصرار کردند تا سرانجام به خواسته آنان تسلیم شد و به بارگاه الهی دعا کرد. در روایات

(c) ketabton.com: The Digital Library

آمده است: هر دعایی که او علیه موسی و همراهانش میکرد، الله متعال زبانش را به سوی قوم خودش بر میگردانید و هر دعایی که به سود قوم خودش میکرد، خداوند متعال زبانش را به‌سوی بنی‌اسرائیل برمیگردانید. قومش که ناظر این صحنه بودند، به او گفتند: ای بلعم! آیا میدانی‌که چه میکنی؟ آخربه نفع آنها وعلیه مادعا میکنی! گفت: این دیگر، چیزی است که در اختیار من نیست، این چیزی است که خداوند متعال بر آن غلبه کرده است. راوی می أفزاید: در این أثنا، زبانش از کامش برروی سینه‌اش بیرون افتاد و به آنان گفت: حالا دیگر، دنیا و آخرت از دست من رفت وجز نیرنگ وحیله چیز دیگری برایم باقی نماند. پس به آنان این نیرنگ را آموخت که زنان را آرایش کرده به میان لشکر بنی‌اسرائیل بفرستند. آنها چنین کردند و مردی از بنی اسرائیل با یکی از آنان زنا کرد، آنگاه خداوند متعال بر بنی‌اسرائیل طاعونی نازل کرد که در یک روز هزاران تن از آنان را به کام مرگ کشید...».

ابن مسعود فرموده است: مردی است از بنی اسرائیل، حضرت موسی او را نزد پادشاه (مدین) فرستاد تا او را به سوی الله دعوت کند، پادشاه به او رشوه داد و پست و مقام به او داد تا دین موسی را رها کرده و به دین پادشاه بپیوندد، او هم پذیرفت و چنان کرد و مردم را از دین منحرف نمود. (التسهیل ۵۴/۲.).

شأن نزول آیه مبارکه:

أکثر مفسّرین از جمله ابن عباس، ابن مسعود و مجاهد - رح - گویند: این آیات در مورد «بلعم بن باعورا» نازل شده است.

در تفسیر کابلی آمده است: و بلعم عالمی درویش، و صاحب تصرّف بود، در أثر اغوای یك زن و طمع دنیوی، آیات و هدایات الهی را ترك داده، آماده آن گردید که مقابل حضرت موسی علیهم السلام تصرّفات خود را به کار اندازد، و تدابیر نکوهیده خویش را به ظهور آرد؛ به موسی- علیه السّلام- زیانی رسانیده نتوانست؛ امّا، خود را مردود ابدی گردانید.

علم آیات الله چندان به بلعم ارزانی شده بود که اگر خواست الله می‌بود، به مراتب بلند میرسید؛ به وی توفیق ارزانی میشد، تابه علم خود رفتار، و به آیات الهی إطاعت می‌کرد؛ ولی چنین نشد؛ زیرا، خود از برکات و آیات آسمانی إعراض نمود، و به شهوات و لذّات زمینی منهمك شد؛ (فرورفته درکاری) در پی خواهشات نفسانی روان بود؛ و شیطان به تعاقب وی؛ در زمره کجروان و گمراهان داخل شد. در آن وقت، حال وی شبیه سگی بود که زبانش بیرون برآید، و پیهم، نفس زند، که بالفرض اگر بر او باری ننهند، و زجری ننمایند، وچیزی نگویند، و آزادش گذارند، بازهم در هر صورت نفس میزند، و زبانش را بیرون می‌آرد؛ زیرا، طبعاً بنابر ضعف دل به آسانی نمي تواند هوای گرم را خارج کند وهوای سرد وتازه را فروبرد. چنین است کسی که برای خواهشات نفسانی دهن باز میکند؛ پس در اثر ضعف اخلاقی، اعطاء و عدم اعطای آیات الله، إنذار ویا عدم إنذار، هر دو درباره وی یکسان است «سَواءٌ عَلَيْهِمْ، أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لايُؤْمِنُونَ» «سوره بقره، آیه 6». به حرص دنیا زبانش بیرون، و از نحوست ترك آیات، منظره آشفتگی و پریشانی حال وی چون «نفس زدن مسلسل» ظاهر است.

مطالعه کنندگان عزیز!

در طول تأریخ بشری داستان و قصه های بَلعم با عورا إتفاق أُفتاده که حُکام طاغوتی توانسته اند علماء را هم فریب دهند. ما باید از سرنوشت دانشمندی همچون بلعم با عورا

(c) ketabton.com: The Digital Library

پند گرفت، زیرا داستانی مهم ومفید است. این داستان برای ما می آموزاند که: انسان هر چه بالا رود، نباید مغرور شود، چون احتمال سقوط وجود دارد و عاقبتِ کار مهم است. جایگاه هر کس بالاتر باشد، احتمال خطر بیشتری وجود دارد.
جمله «فَانْسَلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطانُ» این حقیقت بزرگی را برای می آموزاند: کسیکه از الله جدا شود، طعمه‌ی شیطان میگردد. به یادداشته باشید که شیطان و سوسه می‌کند و در کمین نشسته است که هرگاه در کسی زمینه‌ای ببیند، او را دنبال میکند. طوریکه کلمه‌ی «فَأَتْبَعَهُ» در کنار کلمه‌ی «فَانْسَلَخَ»، این فهم را نشان میدهد که شیطان در کمین است و به محض انسلاخ، (بیرون آمدن) انسان را دنبال و تعقیب می کند.
به یاد داشته باشید که؛ شیطان، حریف عالم ربّانی نمیشود. طوریکه در فوق ملاحظه نمودیم: تا زمانیکه بلعم از آیات الهی دست بردار نشده بود، شیطان بر او تسلّط نداشت، همینکه از آیات الهی دست بردار شد و از آن فاصله گرفت «فَانْسَلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطانُ» شیطان بر او تسلط یافت. در ضمن قابل دقت و یادآوری است که: علم، به تنهایی نجات بخش انسان نیست، زیرا دانشمند دنیاپرست، اسیر شیطان میشود. در ضمن قابل یادآوری است که: سقوط انسان در چند مرحله صورت میگیرد: جدا شدن از آیات الهی، پیروی از شیطان و پیوستن به جمع گمراهان.

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴿١٧٦﴾

و اگر مي‌خواستيم (مقام) او را به سبب علم به آن آيات بالا می‌بردیم، ولی او به زمین متمایل شد و از هوی و هوس خود پیروی کرد. پس حالت او مانند سگ است، اگر او را به رفتن مجبور کنی زبان از دهان بیرون می‌آورد، و اگر آنرا رها کنی باز زبان از دهان بیرون می‌آورد. این است حالت قومی که آیات ما را دروغ شمردند. پس این داستانها را (براي آنها) بازگو کن شاید بیندیشند (و بیدار شوند). (۱۷۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَخْلَدَ»: جدا نشد، همراه گشت. «أَخْلَدَ إِلَي الأَرْضِ»: به دنیا چسبید و بدان گرائید. به پستی گرائید. «يَلْهَثْ»: زبان از کام بر می آورد، زبان بیرون میکشد (تشبیهی است درمورد حقارت و پستی). «تَحْمِل»: حمله کنی. بتازی. «ذلِكَ»: آن. اشاره به وصف سگ یا إشاره به وضع شخصی است که از دلائل توحید و آیات کتاب آسمانی آگاه باشد و به ترک آنها گوید و به دنبال آرزوی نفسانی و سواس شیطانی رود. تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن»

تفسیر:

«وَلَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَلكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى اَلْأَرْضِ وَاِتَّبَعَ هَواهُ»: پایبندی به آیات الهی، سبب تَقَرُّب به خداوند و مقامات والاست. طوریکه میفرماید: و اگر الله متعال ارادۀ رفعت وبلندی درجه را درحقش مینمود حتماً اورا گرامی میداشت آنگونه که به علم خود عمل میکرد و از آیات پروردگار پیروی مینمود و به هدایتش هدایت میشد. ولی او از هوای نفس أمّاره به بدی پیروی کرد و دنیا را بر آخرت ترجیح داد و به آن دل بست و این متاع زائل و بی بها را بر نعمت ماندگار وهمیشگی بهشت برتری داد. ازاین رو به«أسفل السافلین» سقوط کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواست خداوند، بر پایه‌ی عملکرد خودماست. «وَلَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ»: بلی، رسیدن به مقام قرب، مشروط به پرهیز از دنیاگرایی و هوس است.
علمای دین اگر دنیاگرا شدند، در صدد تکذیب آیات الهی و گرایش به کفر قرار می‌گیرند.
«فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ اَلْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ»: انسانهای غافل، به چهار پایان می مانند، ولی دانشمند دنیا پرست، مثل سگ حریص است.
طوریکه در آیۀ مبارکه میفرماید: پس مثل و حالت او مانند مثل و حالت سگی است که اگر او را زجر نمائی زبان از کام برمی‌آورد و اگر رها کنی بازهم زبان از کام برمی‌آورد، پس او در هر حالی و برای همیشه در مشقت قرار دارد و به دنبال شهوات خود می دود.
به قولی دیگر معنی این است: اگر پندش دهی،گمراه می شود و اگر او را به حال خودش واگذاری، نیز گمراه میشود پس او در گمراهی‌ای پیوسته قرار داشته و گمراهی همیشه گریبانگیرش میباشد، به سبب آنکه از آیات پرورگارش تهی و عاری شده لذا او همچون سگی است که اگر به‌حال خود رها باشد، زبان از دهان بیرون می‌آورد و اگر بر وی حمله‌ور شوند، نیز زبان از دهان بیرون می‌آورد، درحالیکه سایر حیوانات چنین نیستند زیرا اگر بر آنان حمله‌ور شوی، زبان از دهان بیرون می‌آورند و در غیر آن خیر، اما سگ در هردو حالت، زبان از دهان بیرون می‌آورد.
از ابن عباس(رض)، روایت است که میفرماید: «سگ از میان حیوانات هیچ همانندی ندارد، آن را برانگیزی یا برنینگیزی، زبان از کام بیرون می‌آورد.» (تفسیر کشاف)
مفسران می نویسند که در جمله: «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ اَلْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ» شامل تشبیه تمثیلی است؛ یعنی حالش در خرابی بسان حال پست‌ترین حیوان یعنی سگ است که مدام نفس نفس می زند، هم در حالت خستگی و هم در حالت آسایش، بدین ترتیب این صورت از اُموری متعدد برگرفته شده است، از این رو آن را تشبیه تمثیلی می گویند.
«ذٰلِكَ مَثَلُ اَلْقَوْمِ اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنا»: این مثل و حالت فرمایه و خسیس مثل و حالت قومی از یهودیان و نصرانیان و مشرکانی است که آیات الله متعال را بعد از اینکه برای آن‌ها واضح شده که از جانب خداست تکذیب می‌کنند.
کنایه از یهود است که تورات بر ایشان آمد و اوصاف پیامبر صلی الله علیه وسلم را شناختند، اما وقتی او را شناختند، به او کافر شدند و از حکم تورات سرپیچی کردند.
«فَاقْصُصِ اَلْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ(176)»: پس بر تو لازم است تا امتت را به این مثال‌ها خبر دهی و بر آن ها این داستان ها را بر خوانی تا مایۀ عبرت و موعظه باشد شاید که آن ها تفکر و تدبر کنند.

سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ﴿١٧٧﴾

بد است داستان گروهی که آیات ما را تکذیب کردند و همواره به خود ظلم روا می داشتند.(۱۷۷)
«ساء»: چه بد است! چه زشت است!

تفسیر:

«ساءَ مَثَلاً اَلْقَوْمُ اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنا»: چقدر این وصف و مثل بد است، مثل آنانیکه آیات الله متعال را تکذیب نموده و رسالتش را انکار کردند و با پیامبرانش جنگیدند، «وَأَنْفُسَهُمْ كانُوا يَظْلِمُونَ(177)»: این ها کسانی اند که با تکذیب رسالت بر خویشتن ظلم نموده و خود به علت کفر سبب نزول عذاب بر خویشتن شدند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

واقعیت اینست که: تکذیب آیات الهی، ظلم به خویش است، نه خداوند.
«أَنْفُسَهُمْ كانُوا يَظْلِمُونَ» مُقَدَّم داشتن «أَنْفُسَهُمْ» بر «يَظْلِمُونَ»، نشانه‌ی إنحصار است.
واقعاً هم چه ستم جبران ناپذیری است که این دانش و این سرمایه‌ی معنوی را در اختیار، زر و زور و تزویر قرار میدهند و در مقابل، بهایی بسیار اندک و بی ارزش را دریافت میکنند که قطعاً موجب سرافکندگی و خواری و رسوایی هر دو جهان آنان است!

خوانندگان گرامی!

الله متعال در آیات متبرکه قبلی ضرب المثل هایی را بیان داشت که شاید گمراهان از خواب غفلت بیدار شوند و به سوی حق باز آیند. اینک در آیات (178 الی 179) درباره راهیایی و گمراهی، صفت دوزخیان، به بیان گرفته شده است.
هکذا در این آیات هم به اسباب هدایت و گمراهی از طریق به کارگیری عقل وحواس وهدایت فطری در مسیر راه خیر یا شر، اشاره میکند: «و هديناه النجدين» (بلدآیه 10).

مَنْ يَهْدِ اللهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضْلِلْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴿١٧٨﴾

آن کس را که الله هدایت کند هدایت یافته (واقعي) او است و آنها را که (به خاطر اعمالشان) گمراه سازد زیانکاران (واقعي) آنهایند. (١٧٨)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمُهْتَدِي»: راه یافته، هدایت شده.

تفسیر:

«مَنْ يَهْدِ اللهُ فَهُوَ اَلْمُهْتَدِى وَمَنْ يُضْلِلْ فَأُولئِكَ هُمُ اَلْخاسِرُونَ(178)»: کسی را که الله متعالی او را به سوی خیر، ایمان و عمل صالح توفیق دهد رهیاب حقیقی است و هرکه را خوار و ذلیل سازد و به راه برابر هدایت نکند چنین کسی حقیقتاً دچار خسارت و زیان کامل شده است.
هدف و منظور آیة مبارکه این است که هدایت و گمراهی به دست الله متعال است!
بادرنظرداشت این که: گرچه هدایت و گمراهی به دست الله است، ولی جنبه‌ی اجبار ندارد و بی دلیل وبی حساب نیست. خداوند حکیم و رحیم است و تا انسان زمینه را به دست خویش فراهم نسازد، مشمول لطف یا قهر الهی نمی شود. هدایت به دست الله است و اگر لطف او نباشد، علم به تنهایی سبب نجات و هدایت انسان نمی شود.
شاید دلیل اینکه در مورد هدایت یافتگان کلمه‌ی مفرد «مهتد» و در مورد گمراهان به صورت جمع آمده «خاسرون»، آن باشد که راه هدایت یافتگان یکی است و با هم متّحدند، امّا منحرفان، متفرّقند و راهشان متعدّد است.
هدایت یافتگان از هرگونه زیان و خسران به دور هستند، زیرا ضلالت سرچشمه‌ی خسارت است.

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴿١٧٩﴾

ومسلماً برای دوزخ بسیاری از جن ها و انسانها را آفریدیم که علامت آنها این است: ایشان را دل هایی است که به آن (حق را) نمی فهمند و چشم هایی است که توسط آن [حقایق

(c) ketabton.com: The Digital Library

ونشانه های حق را] نمی بینند، و گوش هایی است که به وسیله آن [سخن الله و پیامبران را] نمی شنوند، آنان مانند چهار پایانند، بلکه گمراه‌تر از آنها. ایشان غافلانند.(۱۷۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَرَأْنَا»: آفریده ایم. «لَا يَفْقَهُونَ»: درک نمیکنند، نمیفهمند. «الانْعَامِ»: جمع نعم: چهارپایان. تشبیه دوزخیان به چهار پایان از جهت درک و بینش و پندپذیری.

تفسیر:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ اَلْجِنِّ وَ اَلْإِنْسِ»: به راستی، که ما بسیاری از جنیات و انسان‌ها را [به سبب کردارشان] برای آتش آفریدیم. البته خداوند متعال در حال آفرینش‌شان می دانست که فرجام کارشان سرانجام به سوی جهنم است، چرا که اختیارا به عمل أهل دوزخ عمل می‌کنند. آری! او قبل از آن‌که آنان به دنیای هستی قدم گذارند می دانست که در زندگی خود چگونه عمل خواهند کرد. آنگاه در علت جهنمی بودنشان میفرماید:

«لَهُمْ قُلُوبٌ لايَفْقَهُونَ بِها»: برای اینها قلب‌هایی استکه با آن حق را نمی‌فهمند و دلائل را درک نمی کنند و متون شرعی را نمی بینند. یعنی ضمیر دارند اما به وسیله‌ی آن حق را درک کرده نمی توانند.

«وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لايُبْصِرُونَ بِها»: برای آنها چشم‌هایی است که با آن قدرت، وحدانیت را نمی بینند و عبرت نمی گیرند، «وَلَهُمْ آذانٌ لايَسْمَعُونَ بِها»: گوش دارند اما آیات و اندرزها را نمی شنوند و اندیشمندانه از آن پند نمی گیرند.

منظور نفی شنیدن و دیدن به طور کلی نیست، منظور شنیدن و دیدن مطالب مفید وحقیقت دینی است. «أُولئِکَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ آنها»: این‌ها در بهره نبردن از حواس و اعضای خویش مانند چهارپایان و حتی بدتر از آنهایند؛ زیرا چهارپایان به اندازۀ توانی که خدای تعالی به آن ها داده نفع و ضرر خود را می دانند ولی این ها نمی توانند بین حق و باطل تمیز و فرق کنند و این ها از آیات خدای تعالی روی‌گردان و در لهو لعب قرار دارند.

بصورت کل باید گفت که: ملاك انسانیّت، فهم پذیرش معارف، تکالیف و مسؤلیت های دینی و شرعی است، و در غیر آن انسان مانند حیوانات است.

جمله «بَلْ هُمْ أَضَلُّ» این فهم را برای ما انسانها میرساند: کسانیکه با وجود توانایی از نعمت‌های الهی درست بهره نبرد، بدتر از موجودی است که اساساً آنها را ندارد.

همچنان مفسر تفسیر کابلی در تفسیر آین آیه مبارکه می نویسد: قلب، گوش، چشم دارند؛ امّا، از قلب در «آیات الله» غور نمی‌کنند؛ و در نشانه‌های قدرت به نظر تعمّق واعتبار مطالعه نمینمایند؛ وسخنان خدا را به گوش قبول نمیشنوند! چنانکه ادراکات بهائم همه در دائره خورد و نوش و خواهشات بهیمی محدود میباشد. این است حال آنها که دل و دماغ؛ دست و پا؛ چشم و گوش؛ غرض، تمام قوای خدا داد را، به تکمیل و تحصیل لذائذ دنیوی و خواهشات مادّی وقف کرده‌اند؛ به اکتساب کمالات انسانی وخصال ملکوتی سر و کاری ندارند! اگر خوب غور شود، احوال آنها از چارپای نیز فروتر است؛ حیوان به صدای مالك خود پیش او می‌آید، وبه زجر او منع میشود؛ امّا، اینها به صدای مالك حقیقی خود قطعاً گوش نمیدهند؛ علاوتاً حیوانات از قوای فطری خود، کاری می‌گیرند که ایزد متعال برای آنها مقرّر فرموده، و بیشتر از آن استعداد ندارند؛ امّا، اینها قوّت و استعداد موهوبه فطری را که برای ترقّیات روحانی و عرفانی خلق شده، از غفلت مهلك و انحراف از راه راست، به دست خود ضایع و معطّل کرده‌اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«أُولئِکَ هُمُ اَلْغافِلُونَ(179)»: در دریای جهل و غفلت فرو رفته‌اند. یعنی: آنان نسبت به خداوندی الله متعال، و آیات و شریعت وی و آنچه که برای اهل طاعت و معصیت آماده کرده است، در غفلت کامل قرار دارند.

باید یادآور شد که: دوزخی شدن بسیاری از انسان‌ها، به خاطر بهره‌نبردن از نعمت‌های الهی در مسیر هدایت و کمال است. زیرا با داشتن چشم، گوش و قلب، گرفتار غفلت شده‌اند.

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیۀ متبرکه ذیل در باره اسمای حسنای الله، بحث بعمل می آید.

خداوند متعال در آیه های قبلی کسانی را آفریده های دوزخ نام می برد که عقل و حواس خویش را برای فهم و درک آیات قرآن و تزکیه‌ی درون از راه ایمان و علم سودمند، تعطیل میکنند و غافل میمانند؛ در این آیه‌ی مبارکه «اسمای حسنی» را داوری این غفلت و بی خبری بر میشمرد که بر ماست ذات بی مثال او را با این نامهای نیکو بخوانیم تا غفلت را از خود برانیم.

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿١٨٠﴾

و تنها الله دارای زیباترین و نیکوترین نام ها است، پس او را به آن نام ها بخوانید، و آن ها را که در اسماء الله تحریف میکنند (و بر غیر او می نهند و شریك برایش قائل میشوند) رها سازید، به زودی سزای آنچه را که میکردند، خواهند دید.(۱۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْحُسْنَى»: اسم تفضیل برای مؤنث و أحسن برای مذکر، بر وزن: فعلی، أفعل، زیباترین، نیکوترین. «فَادْعُوهُ بِهَا»: الله را با آن نام ها یاد کنید، الله متعال را با آن نام ها بخوانید. «ذَرُوا»: رها کنید، ترک نمایید. يُلْحِدُونَ: به ناراستی میگرایند، تحریف می کنند.

تفسیر:

«وَلِلّهِ اَلْأَسْماءُ اَلْحُسْنى فَادْعُوهُ بِها»: نیکوترین نام ها از آن الله است؛ چون از نیکوترین و شریفترین معانی خبر می دهند، پس الله را به آنها بخوانید، برای خدای‌تعالی نود و نُه نام نیکوست که آنها و برخی دیگر را برای خود به عنوان نام برگزیده است. واجب و لازم این است که الله متعال را با این نام‌ها خوانده و با او مناجات شود و این نام ها تحریف نشود. مثلاً بگویید: یا الله! یارحمن! یا رحیم! یا علیم!... زیرا خواندن الله سبحان و تعالی با نام های نیکوی وی، از أسباب إجابت دعاء است، و نباید با نام هایی خوانده شود که خودش دلیلی بر آن نه در کتاب و نه در سنّت نازل ننموده است چون اسم‌های توقیفی است.

باید گفت که: کلمه‌ی «الله»، محور همه‌ی أسمای الهی است. و کلمه‌ی «الله»، در بردارنده‌ی تمام صفات الهی است، وتمام خِصال نیکو، برای الله است، دیگران برای رسیدن به «حُسنی» باید سراغ او بروند.

إیمان به اینکه خداوند تمام کمالات را دارد و از همه‌ی عیب‌ها دور است، إنسان را به دعا وستایش وا میدارد، «وَ ذَرُوا اَلَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِی أَسْمائِهِ»: همچنان واجب و لازم است تا کسانی که از این اسم‌ها به سوی دیگری تمایل می کنند و یا در آنها دست به إلحاد و تحریف می زنند.

«یلحدون»: الفاظ یا معانی نام های الهی را تحریف می کنند و یا خدای را به غیر نام های شرعی‌اش نام مینهند، مانند مشرکان که از اسامی الله برای بت‌های خود کلماتی مشتق

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرده‌اند، مانند لات که از «الله» مشتق شده و عزی که از «عزیز» و منات که از «منان» مشتق شده است.
«سَيُجْزَوْنَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ(180)» عقاب و مجازات شان در پیشگاه پروردگار باعظمت این باشد که سزای وصف و إفترای خود را دریابند.

شأن نزول آیه:

در شأن نزول آیۀ مبارکه آمده است که: این آیه در بارۀ شخصی از مسلمانان نازل شد که در نماز خویش میگفت: یا رحمن! یا رحیم! در این وخت یکی از مشرکان گفت: مگر محمد و یارانش نمی پندارند که پروردگار یگانه‌ای را می پرستند پس چرا این مرد دو پروردگار را می خواند؟
در حدیث شریف به روایت أبو هریره(رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «همانا الله متعال نودونه نام دارد و هر کسیکه آنها را بشمارد (حفظ کند) به بهشت وارد می شود. همانا خداوند متعال فرد است و عدد فرد را دوست دارد».

إلحاد و کجروی در أسماء الله متعال:

إلحاد و کجروی در اسماء الله متعال برسه وجه است:

1 - تغییر دادن أسماء الهی چنانکه مشرکان کردند زیرا آنها إسم «لات» را از الله، اسم «عزی» را از عزیز و اسم «مناه» را از منان گرفتند.
2 - أفزودن بر نام های الله متعال، چون إختراع نامهایی برای وی که بدانها إذن نداده‌است زیرا نام‌های خداوند متعال، توقیفی است که در آنها مجال دَخل و تَصرف وجود ندارد.
3 - کم کردن از أسمای خداوند متعال؛ با إنکار بعضی از آنها.

مفسیر تفسیر کابلی در تفسیر آیۀ مبارکه مینویسد: از تذکر أحوال غافلین، به مؤمنین تنبیه شده که شما غافل مشوید! یاد الله متعال غفلت را زایل می نماید؛ الله را به نام‌های خوب بخوانید؛ و به صفات نیکو یاد کنید؛ کسانی که درباره اسماء وصفات باری تعالی کجروی میکنند، آنها را بگذارید؛ خود به کیفر کردار خویش مي رسند؛ کجروی در مقابل اسماء و صفات الهی این است که بر ذات خداوندی چنان نام و یا صفتی را اطلاق کنند که شریعت آن را مجاز قرار نداده، وسزاوار تعظیم واجلال وی تعالی و تقدّس نیست؛ و یا نام و صفتی راکه خاصّ حضرت اوست به غیر اطلاق کنند؛ و یا در بیان معنی آن تأویلات بی اساس وتعبیرات خود ساخته به کار برند؛ و یا در مواقع معصیت (مثلاً سحر وغیره) استعمال نمایند.

یادآوری:

در حدیث آمده است: «خدا دارای نود و نه اسم است، هر کس آنها را بر شمارد وارد بهشت میشود». روایت از ترمذی. دانشمندان گفته‌اند: معنی این حدیث این است که هر کس آنها را حفظ کند و در معنی آنها بیندیشد وارد بهشت می شود.
منظور این نیست که أسماء الله در این نود و نه اسم منحصر است؛ چون در حدیثی دیگر آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم گفته است: «بار خدایا! به هرنامی که آن را بر خود نهاده‌ای تورا می خوانم و نیز با نامی که در علم غیب برای خود برگزیده‌ای». إبن عربی از بعضی روایت کرده است که خدا هزار نام دارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه(181 الی 186) در باره موضوعات ذیل هریک:

(c) ketabton.com: The Digital Library

1 - راه یافتگان
2 - دروغ پردازان، بحث بعمل آمده است.

وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴿١٨١﴾

و از آنها که آفریدیم گروهي به حق هدایت مي‌کنند و به حق اجراي عدالت مي‌نمایند.(۱۸۱).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِالْحَقِّ»: به دلیل دوستی با حق.

تفسیر:

«وَمِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ(181)»: از میان ملت‌هایی که خلق کرده‌ایم گروه هستند که در گفتار و رفتار به شریعت خدا عمل نموده و مردم را به حق دعوت میکنند واز باطل باز میدارند و براساس عدالت حکم مینمایند و همواره در پرتو آن حرکت می‌کنند.

مفسر ابن کثیر فرموده است: منظور این آیه، اُمت حضرت محمد است که در حدیث آمده است: «جمعی از امتم مدام از حق پشتیبانی می‌کنند و در راه حق پیروزند، مخالفان و مانعان نمیتوانند به آنها زیانی برسانند، و تا فرا رسیدن فرمان الله چنان خواهند بود» (مختصر ابن کثیر ۷۰/۲. این حدیث در«صحیحین» وارد شده است.).

این طایفه و گروه به زمانی اختصاص ندارند، بلکه در هر زمان و مکانی امکان دارد وجود داشته باشند، بنابر این اسلام همیشه پیروز است و مغلوب نخواهد شد، و هر چند افراد کم دین و اهل شر هم در افزایش باشند، آنها اهمیت و اعتباری ندارند و بی قدرتند.

در این حدیث برای امت محمد مژده‌ی بزرگی آمده است وآن این که اسلام در اوج رفعت و والایی قرار دارد و تا فرارسیدن قیامت، اسلام و مسلمانان چنان خواهند بود. (صفواة التفاسیر).

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴿١٨٢﴾

و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند به تدریج از جایی که نمی دانند گریبانشان را خواهیم گرفت.(۱۸۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَنَسْتَدْرِجُهُمْ» (درج): به تدریج، مرحله به مرحله و اندک اندک دچارشان می سازیم و به نابودی نزدیکشان می کنیم. خوارشان می گردانیم. غالباً سقوط انسان، پلّه پله و آرام آرام است.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لايَعْلَمُونَ(182)»: وآنان که آیات ما را دروغ می پندارند، به تدریج، آنان را از آن جا که خود بی خبرند، خوار و گرفتار می کنیم.

از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که: تکذیب آیات روشن الهی، به سقوط تدریجی و هلاکت مخفی می أنجامد. در ضمن قابل یادآوری است که: مهلت دادن به مردم، ازسنّت‌های الهی است، تا هرکس در راهی که برگزیده، به نتیجه برسد و درها به روی همه باز باشد، هم فرصت طغیان داشته باشند، هم مجال توبه و جبران.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسر بیضاوی(رح) فرموده است: این عمل چنین صورت میگیرد که نعمت‌ها برآنان افزایش مییابد و آنها گمان میکنند که خدا به آنها لطف دارد، از این رو در یاغیگری بیشتر فرو میروند، تا سرانجام عذاب در حق آنان تحقق می‌یابد. (بیضاوی صفحه‌ی ۲۰۵.).

وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴿۱۸۳﴾

و به آنان مهلت می دهیم؛ [زیرا از سیطره قدرت ما بیرون رفتنی نیستند] یقیناً تدبیر و نقشه من استوار است.(۱۸۳)

«أملي»: مهلت می دهم، فرصت و میدان می دهم.

تفسیر:

«وَأُمْلِی لَهُمْ»: به آنها مهلت میدهم یعنی: مدت این بهره‌گیری هایشان را طولانی ساخته و از آنان مجازات را به تأخیر می اندازم آنگاه آنها را همانند انسانی نیرومند و قوی دستگیر نموده و به عذاب سخت خود گرفتار می‌کنیم، طوریکه در حدیث آمده است: «الله متعال ظالمین را مهلت می دهد و وقتی او را می گیرد از دستش در نمی رود».

باید گفت که: عمر و زندگی، به دست الله متعال است و گنهکار را از قدرت خدا گریزی نیست. در ضمن باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که؛ الله متعال فرصت توبه و جبران به کافران می دهد، ولی آنان لایق استفاده از این فرصت ها نیستند.

«إِنَّ كَيْدِی مَتِينٌ(183)»: گرفتن، سزا و مجازات الهی محکم و شدید است.

کید الله متعال تدبیر اوست و او تدبیر خویش را **«کید»** نامید زیرا فروریختن نعمت در عین مهلت دادن به آنان ظاهرا کید است؛ چرا که در ظاهر أمر إحسان ولی در حقیقت أمر خواری و خُسران می باشد.

باید گفت که:همیشه نعمت‌ها نشانه‌ی لطف خدا نیست، گاهی زمینه‌ای برای قهر ناگهانی الله متعال هم است.

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴿۱۸۴﴾

آیا آنها فکر نکردند که همنشینشان (پیامبر) هیچگونه آثاري از دیوانگی ندارد (پس چگونه چنین نسبت ناروائي به او مي دهند؟) او فقط بیم دهنده آشکاری است (که مردم را متوجه مسئولیت هایشان مي سازد)(۱۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صاحب»: همدم، یار، رفیق، همنشین. «جِنَّة»: جنون، دیوانگی.

تفسیر:

«أَوَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا ما بِصاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّة»: آیا آن تکذیب کنندگان، نیندیشیده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم همنشین است هیچ جنونی ندارد و او به هیچ وجه دیوانه نیست.

آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میان همین قوم به دنیا آمده کودکی، نوجوانی، جوانی و میانسالی خویش را در میان آنان سپری کرده و با آنان زندگی کرده بود. پیش از نبوت تمام قوم، ایشان را به عنوان مردی سالم از حیث روحی و روانی و مردی درست اندیشه می شناختند و این تنها پس از نبوت بود که چون ایشان اقدام به رساندن پیام الله متعال نمود ناگهان ویک مرتبه مجنونش خواندند. پیداست که این حکم جنون به خاطر سخنانی نبود که ایشان پیش از نبوت بر زبان آورده بود، بلکه تنها به خاطر سخنانی بود که پس از نبوت به زبان می آورد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیامبر صلی الله علیه وسلم پیامبر بر حق الله متعال است و او را به منظور هدایت انس و جن فرستاده است؟ بدین ترتیب تهمت مشرکین که به او دیوانگی نسبت می دادند نفی میشود آنجا که می گفتند: ای آنکه وحی بر تو نازل شده است! تو دیوانه‌ای.

«إِنْ هُوَ إِلاّ نَذِيرٌ مُبِينٌ(184)»: وجز هشدار دهنده ای آشکار نیست؟ که شریعت الله متعال را برای آن ها بیان میکند و آنها را از عذاب الله و مجازات او برحذر می دارد.

قابل دقت و توجه است که: تعبیر قرآن به کلمه‌ی صاحب، در این آیه‌ی 184 مبارکه، نهایت غفلت و کُند ذهنی آنان را نشان می دهد؛ طوریکه در فوق هم یادآور شدیم محمد صلی الله علیه وسلم از آغاز تولد تا إبتدای وحی، جلیس آنان بود و با هم زندگی میکردند. اکنون که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از بُت پرستی بازشان می دارد، او را به دیوانگی متهم می کنند، حال آن که عاقل ترین عاقلان است و مردم را از عذاب الهی باخبر می کند.

اصطلاح؛ صاحب و جنه و مجنون در این مورد در چندین سوره تکرار شده است که آنها عبارتند از (سورۀ سبأ آیه 46)، (سوره تکویرآیه 22)، (سوره حجر آیه 6)، (سوره مؤمنون آیه 70)، (سوره صافات آیه 36).

شأن نزول آية: 184:

480- ک: ابن أبو حاتم و أبو شیخ از قِتاده روایت کرده أند: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بر کوه صفا إیستاد و قریش را به یکتاپرستی دعوت نمود و تمام خاندانها را شاخه به شاخه مورد خطاب قرارداد: ای فرزندان فلان، ای فرزندان فلان وآنهارا ازعذاب سخت پروردگار ومجازات خدای تعالی بر حذر داشت. در این میان کسی از قریش گفت: بدون شک این رفیق شما دیوانه شده است که اینگونه شب تا صبح نعره میزند. پس الله متعال آیۀ: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُواْ مَا بِصَاحِبِهِم مِّن جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلاَّ نَذِيرٌ مُّبِينٌ(184)» را نازل کرد.

أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ﴿١٨٥﴾

آیا در ملکوت آسمان ها و زمین و چیزهای دیگری که الله آفریده است (عقلمندانه) نظر نکردند؟ و شاید که مرگشان (یا مهلت عذاب آنها) نزدیک باشد. و پس از (انکار) آن به کدام سخن باور می کنند؟ (۱۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَلَكُوتِ»: فرمانروایی و مُلک بیکران، قدرت فوق العاده، شگفتی های هستی. «حَدِيثٍ»: سخن، کلام. بَعْدَهُ: پس از قرآن.

تفسیر:

«أَوَ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ»: چرا این ها در اجرام آسمان ها و زمین و این بنای بزرگ، زیبا و ضخیم تفکر و نظر نمی‌کنند و آیا با تعمّق درملکوت آسمان ها وزمین، ملک وسیع وعظیم خدا نمی نگرند که برعظمت و کمال قدرت خالق دلالت دارد؟ یعنی: درحقیقت، این تعداد از انسانها در فرمانروایی عظیم پروردگار بر آسمان ها و زمین و مخلوقاتش، به دیده تأمل و استدلال ننگریسته و نیندیشیده اند تا از این نگرش و اندیشه بهره‌مند شده و به وسیله آن به سوی ایمان به وجود و وحدانیت پروردگار متعال راه یابند. إستفهام برای إنکار و تعجب و سرزنش است.

نگاه أندیشمندانه، عمیق و متفکّرانه، ثمربخش و کارگشا می باشد. (توجّه و أندیشه در باره‌ی باطن هستی و شیوه‌ی ارتباط آن با آفریدگار، انسان را به خداوند مرتبط می سازد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَما خَلَقَ اللهُ مِنْ شَیْءٍ»: آیا در بارهی این همه مخلوقات بدیع و شگفتانگیز خدا نمیاندیشند تا آن را دلیل کمال قدرت سازندهی آن و نشانهی عظمت مالک و یگانگی خالقش قرار دهند؟ آفرینش هیچ ذرّهای، بی هدف نیست.

«وَ أَنْ عَسی أَنْ یَکُونَ قَدِ اِقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ»: یعنی به این بیندیشند که شاید به زودی بمیرند،؟ پس چرا قبل از آنکه مدت تعیین شده برای اندیشه و ایمان و عبادت، با به سر رسیدن اجل هایشان به پایان آید، در آنچه که وسیله هدایت و منفعتشان است تأمل و اندیشه نمی کنند؟ با تمام صراحت باید گفت که: بیشتر ین بدبختیها به خاطر غفلت از یاد مرگ است. «عَسی أَنْ یَکُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ» (یادمرگ، درکاستن از لجاجت، مؤثّر است ومردم رابه استفاده از فرصت و به ایمان آوردن پیش از فرا رسیدن مرگ، فرا می خواند.).

«فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ (185)»: پس بعد از قرآن، به کدام سخت إیمان میآورند؟ یعنی: أگر آنها به این کتاب بزرگ، معجزه و جاودان ایمان نمیآورند پس به چه سخنی بعد از آن ایمان می آورند و چه سخنی را امکان دارد تصدیق کنند و از آن اثر پذیرند.

قرآن عظیمالشأن و آیات الهی، بهترین کتاب و سخن است و هیچ عذری برای نپذیرفتن آن ها نیست. کسي که به قرآن و معارف آن إیمان نیاورد، دیگر به هیچ سخن هدایت بخشی إیمان نمی آورد.

مَنْ یُضْلِلِ اللهُ فَلَا هَادِیَ لَهُ وَیَذَرُهُمْ فِي طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُونَ﴿۱۸۶﴾

برای کسانیکه الله [به سبب لجاجت و عنادشان] گمراهشان کند، هدایت کننده ای نیست؛ و آنانرا در سرکشی و تجاوز شان وا میگذارد تا در [گمراهی شان] سرگردان و حیران بمانند.(۱۸۶)

«یَعْمَهُونَ»: سرگردان میشوند، متردد و متحیرند.

تفسیر:

«مَنْ یُضْلِلِ اللهُ فَلا هادِیَ لَهُ»: هرکه را الله متعال توفیق هدایت ندهد هیچ توفیق دهنده و مرشدی برای او نیست. یعنی اینکه اگر هدایت الهی نباشد، گمراهی و سرگردانی انسان مستمرّ و ادامهدار است. در ضمن قابل یادآوری است که: اضلال، کار الله متعال است ولی زمینه ساز آن، نیّت و عمل خود انسان است که سبب می شود قلب او زنگ بگیرد و هدایت الهی را نپذیرد.

«وَیَذَرُهُمْ فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ(186)»: چنین کسی خوار و هلاک شده است و خدای تعالی دشمنان خود را در گمراهی و حیرت شان سرگردان میگزارد، در چنین حالی هیچ هدایتگری برای آنها نیست که هدایتشان کند و هیچ نصیحت و موعظهای نیست که به حال آنها نفعی داشته باشد.

باید گفت که: هدایت و ضلالت، و هر چیز، در قبضه الله متعال است؛ اگر او تعالی نخواهد، هیچ وسیله هدایت به درد نمیخورد، و انسان از چیزی منتفع شده نمی تواند. الله متعال برحسب عادت خویش، آنگاه توفیق هدایت میدهد که بنده به کسب و اختیار خود بر آن روان شود؛ امّا، کسی که عالماً و عامداً به بدی و شرارت تصمیم کند، الله هم بعد از رهنمائی، او را به حال خودش میگذارد.

سزای کسانی که به هشدار های انبیا گوش نمیدهند و به گفته های آنان نمیاندیشند، این است که گرفتار قهر الهی شده و به حال خود رها شوند.

اگر هدایت الهی نباشد، گمراهی و سرگردانی انسان مستمرّ و إدامهدار است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قابل یادآوری است که: طغیان و سرکشی مردم اجباری نیست و گمراهی انسان‌ها، نتیجه‌ی انتخاب خود آنان است. «طُغْيانِهِمْ» (انسان، از ابتدا بد آفریده نشده است)

خوانندگان محترم!

در آیۀ مبارکه ذیل(187) به این واقعیت اشاره بعمل آمده است که: الله متعال می داند که روز قیامت کی برپا میگردد.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴿١٨٧﴾

از تو در باره قیامت می پرسند که چه وقت رخ می دهد؟ بگو: جز این نیست که علم آن نزد پروردگار من است، کسی جز او نمیتواند وقتش را ظاهر کند. (این واقعه) بر (اهل) آسمان‌ها و زمین سخت و دشوار است، نمی‌آید (قیامت) به سراغ تان مگر ناگهانی باز از تو در باره قیامت می پرسند، گویا تو از آن آگاه هستی، بگو: جز این نیست که علم آن نزد الله است، و لیکن بیشتر مردم نمی دانند.(۱۸۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«السَّاعَةِ»: یک لحظه‌ی گذرا وسریع، روز قیامت، آغاز عالمی دیگر. «مُرْسَاهَا»: وقوع آن، فرارسیدن آن. مُرسی ازریشه‌ی«رسو»اسم زمان ومکان، زمان ومکان وقوع لنگرگاه، مصدر؛ یعنی، ثابت وماندگار شدن، اسم مفعول، ثابت و استوار شده. [هود/۴۱]. «لایجلیها» (جلو): آن را آشکار نمیسازد. آن را بروز نمیدهد.

«ثَقُلَتْ»: گران و سنگین است. «بَغْتَةً»: ناگهان. «حَفِيٌّ عَنْهَا»: آگاه از آن، جویای آن.

تفسیر:

«يَسْئَلُونَکَ عَنِ اَلسّاعَةِ»: ای محمد! کفار از تو در باره‌ی قیامت سوال میکنند، یعنی مردم، مکرّر از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال می‌کردند «يَسْئَلُونَكَ» (فعل مضارع نشان دوام و استمرار است) مفسرآن در تفاسیر خویش در مورد کلمه «یسئلونک» می نویسند: که گروهی از یهودیان گفتند: ای محمد، اگر پیامبر هستی، به ما بگو قیامت چه زمانی خواهد بود، زیرا ما می دانیم که آن چه زمانی خواهد بود. و آنان میخواستند، به رغم آن که می دانستند الله متعال آگاهی از وقوع قیامت راتنها برای خودبرگزیده است، آنحضرت را بیازمایند. پرسش کنندگان، قریشیان بودند.و«الساعة» مانند نجم برای ثریا، ازاسمای غالبه است و ازآن حیث قیامت «الساعة» نامیده شده که ناگهان اتفاق می افتد وحساب مردم را به سرعت و یا برعکس آن در مدتی طولانی، مورد رسیدگی قرار میدهند یا این که در نزد خدا از حیث زمان به یک لحظه انسانها میماند.

«أَيّانَ مُرْساها»: که قیامت چه وقت واقع میشود و موعدانتهای جهان چه وقت و زمان رخ میدهد؟

قیامت از این‌رو به «ساعت» موسوم شده است که حسابرسی در آن به سرعت صورت می‌گیرد، همانگونه که میفرماید: «وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ وَما أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ 77 نحل»: (غیب آسمان‌ها و زمین مخصوص الله است و برپایی قیامت (در سرعت و آسانی) جز مانند چشم بر هم زدن یا نزدیک‌تر نیست. البتّه خداوند بر هر چیزی قادر است.)

«قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی» ای محمد! برای آنها بگو علم قیامت از جملۀ اسراری است که جز خدای تعالی هیچکس بر آن آگاهی ندارد سپس آن را تاکید کرده و گفته است:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«لايُجَلِّيها لِوَقْتِها إِلاّ هُوَ» او هیچکس را نه ملائکۀ مقرب و نه پیامبران را در جریان آن قرار نداده است و بر آن هیچکس جز خدای تعالی اطلاع ندارد و او قیامت را مگر هنگام فرا رسیدن آن بر ملا نمی سازد.

«ثَقُلَتْ فِی اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ»: این امر بر ساکنان آسمان‌ها و زمین بزرگ و سنگین آمد؛ چرا که از آن برحذر و بیمناکند و از خوف وترس شدید آن به خود می لرزند. یعنی: آسمان ها و زمین به دلیل بزرگی حادثه قیامت تاب و توان تحمل آن را ندارند زیرا در هنگام این رخداد، آسمان شگافته شده، ستارگان تار و مار میشوند و دریاها می خشکند. یا معنی این است: فرشتگان و جن و انس، همه در آرزوی آن هستند که وقت آن را بدانند و پنهان بودن این امر بر آنان گران و سنگین است.

در حدیث شریف آمده است: «بی‌گمان قیامت مردم را هیجان زده و سراسیمه میسازد زیرا درحالی فرا میرسد که شخصی حوضش را مرمت میکند، دیگری چهارپایانش را آب میدهد، آن دیگر کالایش را در بازار به نمایش می‌گذارد و ترازویش را بالا و پایین می برد...».

«لا تَأْتِیکُمْ إِلاّ بَغْتَةً»: قیامت در آسمان‌ها و زمین عظیم و بزرگ است و ازجملۀ برزگترین نشانه‌ها و شگفت انگیزترین امور است و جز به صورت ناگهان فرا نمی رسد و هیچکس نمی داند قیامت چه وقت فرا می رسد.

بناءً باید گفت که: قیامت، قابل پیش بینی نیست ودر زمانیکه انتظارش نمیرود، ناگهانی رخ خواهد داد. «بَغْتَةً» («بَغْتَةً» در موردی بکار میرود که انسان حتّی احتمال و حدس آن را نیز در ذهن خود نداشته باشد)

«یَسْئَلُونَکَ کَأَنَّکَ حَفِیٌّ عَنْها» ای محمد! این کفار ازتو در این خصوص سوال میکنند گویا که تو در بارۀ امور قیامت کار میکنی و از آن سوال مینمائی و اخبارش را میدانی و بر علاماتش احاطه داری!

«قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اللهِ» بگو: جز الله هیچ کس از زمان آن خبر ندارد؛ به آنها خبر بده که علم آن نزد خدای تعالی است وجز او کسی دیگر آن را نمیداند چون موضوع قیامت ازجمله امورغیبی استکه به دانای نهانها اختصاص دارد.

ولی این جهال نمیدانند که تنها خداوند متعال میداند و آنها در شک خویش متردد اند طوری که برخی منکر و برخی مشکوک‌اند.

«وَلکِنَّ أَکْثَرَ اَلنّاسِ لایَعْلَمُونَ(187)» اکثر مردم سبب و علت نهان بودن آن را نمیدانند.

امام فخررازی گفته است: حکمت در نهان بودن روز رستاخیز این است: اگر وقت وزمان آن را ندانند، از آن برحذر میباشند، انسان‌ها سر اطاعت را بیشتر فرود آورده و بیشتر از معصیت دوری می‌جویند.(فخر رازی ۴۸۴/۴).

شأن نزول آیه: 187:

481- ابن جریر و دیگران از ابن عباس(رض) روایت کرده اند: حَمَل بن ابو قشیر وسموءل بن زید به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: اگر واقعاً پیغمبر هستی مارا آگاه کن که قیامت چه وقت است؟ اگرچه ما خود می‌دانیم که قیامت چه زمانی فرا میرسد. پس الله متعال آیه: «یَسْأَلُونَکَ عَنِ السَّاعَةِ أَیَّانَ مُرْسَاهَا...» را نازل کرد.

482- همچنین از قتاده روایت کرده است: قریش به پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت خدا گفت: [ما و تو خویشاوندیم، پس نهانی به ما بگو که قیامت چه وقت می‌آید؟ الله متعال بزرگ فرمود: «یَسْأَلُونَکَ کَأَنَّکَ حَفِیٌّ عَنْهَا» از تو میپرسند گویی که تو در باره قیامت بسیار

(c) ketabton.com: The Digital Library

پرسش و سؤال کرده، و از وقت آمدن آن آگاه شده‌ای»] (تفسیر طبری، همان منبع، ج 9، ص 140.)

خوانندکان گرامی!

در آیات قبلی خبر داده شده است که: علم قیامت را الله متعال میداند و بس و تمام کارهای غیبی و غیره در دست قدرت اوست و پیامبر، هشدار دهنده و بشارت آور است. (یونس آیه 48 و 49)، (سوره مریم آیه 97)، (سوره جن آیات 26 و 27). همچنان در آیه 110 سوره کهف آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم، بشری همچون سایر انسانهاست، جز این که بر او وحی نازل شده. میباشد.

درآیه متبرکه ذیل گفته شده است که: همه‌ی کارها در دست الله متعال است، و تنها ذات پروردگار است که علم غیب می داند.

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴿١٨٨﴾

بگو من مالك سود و زیان خویش نیستم مگر آنچه را الله بخواهد (و از غیب و اسرار نهان نیز باخبر نیستم مگر آنچه الله اراده کند) و اگر از غیب با خبر بودم منافع فراواني براي خود فراهم میساختم و هیچ بدي (و زیاني) به من نمیرسید، من فقط بیم دهنده و بشارت دهنده ام براي جمعیتي که ایمان مي‌آورند (بیم از مجازات پروردگار و بشارت به پاداشهاي گرانبهایش).(۱۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ»: اگر غیب می دانستم. «إستكثرت» (كثر): افزون طلبی میکردم، فراوان به دست می آوردم. «الْخَيْرِ»: آن چه که معمولاً انسان به آن میل می کند، مانند: منافع مادی و معنوی. «مَسَّنِيَ»: به من رسید. «مَا مَسَّنِيَ»: به من نرسید. «السُّوءُ»: آنچه که انسان به آن میل نمی کند.

تفسیر:

«قُلْ لا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعاً وَلا ضَرًّا إِلاّ ماشاءَالله»: [ای فرستاده‌ی الله] بگو: به آنها که تو نمیتوانی برای خویشتن نفعی را که خداوند متعال اراده ننموده جلب کنی چنانچه نمی توانی ضرری را که او تعالی اراده کرده دفع کن. حق تعالی مقدر کنندۀ هر نفع و ضرر است و خیر و شر به دست اوست، او کسی است که تمام امور را مقدرکرده «وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ اَلْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ اَلْخَيْرِ»: و اگر تو امور غیب را میدانستی حتماً در جلب خوبی و خیر برای خویشتن، زیاد عمل مینمودی وبر هر امر منفعت آمیزی حریص بودی و از هر فرصت استفاده میکردی؛ زیرا تو بر مناسبت‌های امور اطلاع می داشتی.

«وَما مَسَّنِيَ اَلسُّوءُ»: اگر غیب می دانستم خود را از گزند و بدی حفظ میکردم، اما غیب را نمیدانم از این رو هر مقدری خیر یا شر نصیبم می شود.

«إِنْ أَنَا إِلاّ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ»: ولی تو غیب را نمی دانی وظیفه‌ات تنها این است که سرکشان را ازآتش برحذر داری وبه اطاعت کنندگان بشارت بهشت رابدهی.

«لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ(188)»: با این حال کسانی از هشدارها و بشارت‌های تو بهره میبرند که به توباور دارند وازتو پیروی میکنند وبه آنچه آورده‌ای ایمان دارند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یعنی: من مبلغی از سوی الله متعال برای احکامش هستم که مردم را به وسیله آن بیم و بِشارت می دهم و قطعاً من کسی نیستم که غیب خدای سبحان را بداند لذا نه خبر دادن از غیب در حوزه مأموریت من است و نه علم و آگاهی به آن، از اوصاف و خصوصیات من.

شأن نزول آیه مبارکه:

مردم مکه گفتند: ای محمد! آیا خدا تو را از ارزانی و گرانی نیازمندی‌ها در آینده با خبر نمیکند تا آن چه به سود توست، تهیه کنی و از ضررها بپرهیزی و یاتو را از خشکسالی و از سرزمین حاصل خیز آگاه نساخته است، تا به جاهای سرسبز حاصل خیزکوچ کنی؟! خدا در پاسخ آنان.. (..فرمود: «قل لاأملك...». (تفسیر فرقان)

مطالعه گنندگان گرامی!

در آیات متبرکه (189 الی 193) در مورد یادآوری خِلقت أولی، أمر به یکتاپرستی، پیروی از قرآن، خود داری از شرک ّ بحث بعمل آمده است.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴿١٨٩﴾

الله آن ذاتی است که شما را از یک شخص آفرید، و از تن او زنش را (نیز) آفرید تا به او آرامش یابد. پس (نظام تولد و تناسل آغاز شد) چون مرد با زن خود همبستر شد (آن زن) به بار سبک باردار شد (حامل شد) پس وقتی که بار وی سنگین شد (و به ولادت نزدیک شد) پس زن و شوهر (هردو) دعا کردند و از پروردگار خود خواستند که اگر به ما فرزند نیک (و سالمی) دهی، ما حتما از شکرگزاران خواهیم شد.(۱۸۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَفْس وَاحِدَة»: یک نفس، نوع انسان، یک جنس. به قول جمهور مفسران، آدم، [نساء / ۱]، [حجرت / ۱۳]، [روم / ۲۱]، [ذریات / ۴۹]. «جَعَلَ»: آفرید، ساخت، پدید آورد. «لِيَسْكُنَ»: تابیارامد، تا بیاساید، تا آرام گیرد، اُلفت گیرد. «تَغَشَّاهَا»: با او همبستر میشود. «حَمْلًا خَفِيفًا»: باری سبک، نطفه و سپس جنین. «مَرَّتْ بِهِ»: او را برد، حمل او را برد، آن بار سبک، سنگینی نکرد و مانع کار نشد. «فَلَمَّا أَثْقَلَتْ»: وقتی آن جنین سنگین گشت و نزدیک شد به دنیا بیاید. «صَالِحًا»: شایسته، سالم، بی عیب.

تفسیر:

«هُوَ الَّذِی خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ»: الله متعال ذات است که شما را از یک جنس آفرید، «وَ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها»: و از آدم علیهم السلام حوا را خلق کرده است. «لِيَسْكُنَ إِلَيْها»: تا در کنارش آرامش و انس بیابد. «فَلَمّا تَغَشّاها حَمَلَتْ حَمْلاً خَفِيفاً»: و چون آدم علیهم السلام با حوا در آمیخت وی با حملی سبک باردار شد. «تغشاها»: کنایه از جماع (مقاربت جنسی) است. ابو سعود فرموده است: زمانی که نطفه در رحم جای می‌گیرد تبدیل به علقه میشود تحمل آن نسبت به سایر مراحل آسانتر است؛ چون در این حالت وزن زیادی ندارد. اشاره به سبک بودن «حمل» در واقع اشاره کردن به نعمت‌هایی است که الله متعال در مراحل مختلف آفرینش انسان‌ها به آنان ارزانی داشته است، آنگاه که آنها را از دریای عدم به صحنه‌ی وجود می‌آورد و مراحل مختلفی را در خلقت آنها پشت سر می نهد. و ناتوانی آن را به نیرو و قوت مبدل می سازد. (ابو سعود ۲.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فَمَرَّتْ»: بِهِ تا زمان ولادت به این حمل و دگرگونی ادامه داد و با آن بساخت. یعنی: حوا چندی با آن حمل گذراند، بر می خاست و می نشست و حرکت می‌کرد و به امور زندگی خویش می پرداخت و از آن حمل، احساس سنگینی نمی‌کرد، «فَلَمّا أَثْقَلَتْ»: برای صلاح و تربیت صحیح فرزند، باید پیش از تولّد او اقدام کرد و از خدا استمداد جست. بناءً حوا وقتی کم کم جنین، در شکمش سنگین شد، (انتظار فرزندی نیکو در سر می پرورانند و)

«دَعَوَا اللهَ رَبَّهُما»: پروردگارشان را می خوانند ومیگویند: «لَئِنْ آتَيْتَنا صالِحاً لَنَكُونَنَّ مِنَ اَلشّاكِرِينَ(189)»: بار الها! اگر به ما فرزندی صالح و سالم عطا کنی، یقیناً از سپاسگزاران خواهیم بود. به قولی: مراد از فرزند صالح، فرزند سالم و طبیعی است، نه فرزند ناقص‌الخلقه‌ای که ایشان از تولدش بیمناک بودند.

باید یادآور شد که: آمیزش جنسی تنها برای لذّت و شهوت نیست، بلکه برای بقا و دوام نسل صالح است.

فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴿١٩٠﴾

و چون به آن دو [فرزندی] نیک داد در آنچه [الله] به ایشان عطا نموده بود برای او شریکانی قرار دادند و الله از آنچه [با او] شریك می گردانند برتر است.(١٩٠)

تفسیر:

«فَلَمّا آتاهُما صالِحاً»: دراین هیچ جای شکی نیست که الله متعال، فرزندِ شایسته و صالح به انسان میدهد، ولی این ما هستیم که: سبب إنحراف فرزندان خویش میشویم طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: وقتی خداوند متعال دعایشان را إجابت کرد و فرزند صالح و سالم به آن ها عطا کرد: «جَعَلا لَهُ شُرَكاءَ فِيما آتاهُما»: همان فرزند را برای خدا شریک قرار دادند، پرستش بت را آغاز کردند. (چون این نظر آشکار و واضح بود ما هم آن را برگرفتیم، و محققان اهل علم نیز آن را ترجیح داده اند، بعضی از مفسران گفته اند: آیه در باره‌ی آدم و حوا است و ضمیر (جعلا له شرکاء) را به آن دو ارجاع داده‌اند.

در این باره أحادیث و آثاری نقل کرده اند از جمله: حدیثی که به صورت مرفوع از سمره روایت شده و گفته است: وقتی حواء فرزند را به دنیا آورد، إبلیس نِزد او آمد، طفل آرام نداشت، شیطان گفت: إسم او را عبدالحارث بگذار آرام می شود. حواء إسم طفل را عبدالحارث گذاشت و طفل آرام شد.

و این إمر از وحی شیطان بود. روایت از احمد و ترمذی. حافظ ابن کثیر گفته است این حدیث از سه جهت معلول است و آن سه جهت را توضیح داده است. و ترجیح داده است که حدیث موقوف باشد و آثار را ضعیف دانسته است، سپس با سندش از حسن روایت کرده و گفته است: این امر در میان بعضی از ملت‌ها بود؛ نه نزد آدم، آنگاه ابن کثیر گفته است: ما مذهب حسن بصری را انتخاب میکنیم. و در اینجا آدم و حواء منظور نیستند، بلکه مشرکین نسل آنها منظور است. به دلیل فرموده‌ی خدا: فَتَعالَى اللهُ عَمّا يُشْرِكُونَ. من هم میگویم: حق همین است و نباید از آن منحرف شد.). (تفسیر صفواة التفاسیر.)

«فَتَعالَى اللهُ عَمّا يُشْرِكُونَ(190)»: خداوند از آنچه مشرکان به او نسبت می‌دهند پاک و مُنَزَه است.

در «تفسیر انوار القرآن» در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: سخن در اینجا از آدم و حوا به نسل پدید آمده از ایشان از مرد وزن حمل میشود بنابر این، جمعی ازمفسران برآنند که شریک آورندگان درعطای الهی از جنس بنی‌آدمند، نه خود آدم وحوا. حسن بصری میگوید: «مراد

(c) ketabton.com: The Digital Library

از این مشرکان، یهود و نصاری‌اند که حق تعالی به آنان فرزندانی سالم عطا کرد، اما آنها یهودی و نصرانی شدند».
ابن کثیر این تفسیر را از نیکوترین تفاسیر در این موضوع دانسته و می گوید: «ما قاطعانه برآنیم که آدم و حوا شرک نورزیدند و مراد آیه، برخی از نسل ایشان است».
ولی برخی دیگر از مفسران چون سیوطی وشاه ولی الله دهلوی بر آنند که: مراد خود آدم وحوا هستند. تکیه این گروه از مفسران بر حدیث ضعیفی است به روایت سمره از رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمودند: «چون حوا زایمان کرد، ابلیس نزد وی آمد و به وی گفت: فرزندت را عبدالحارث نام کن، که اگر چنین کنی، زنده میماند و قبلاً چنان بود که فرزندان وی میمردند پس این از القاآت شیطان بود». به تأیید این روایت، روایات اسرائیلی بسیاری که هیچ پایه و اساسی ندارند، نقل شده است که نمی توان بر آنها استناد کرد. آری! شرک وامثال آن، از اعمال لایق شأن انبیا علیهم السلام نیست چنانکه از آیه بعدی که به صیغه جمع آمده است، نیز پیداست: بنقل از «تفسیر انوار القرآن».

أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴿١٩١﴾

آیا موجوداتی را شریك الله قرار میدهند که چیزی را نمي آفرینند و خودشان مخلوقند؟!(۱۹۱)

تفسیر:

«أَيُشْرِكُونَ مالا يَخْلُقُ شَيْئاً»: آیا مشرکان، چیزهایی شریک الله متعال میگردانند، که اصلاً قدرت خلق چیزی راندارد. «وَهُمْ يُخْلَقُونَ(191)»: وحال این که همان بت‌ها و خدایان، خود مخلوقند و ساخته شده‌اند. یعنی خودشان نیز آفریده شده اند؟
امام قرطبی گفته است: إستفاده از ضمیر «واو» و «نون» بر این مبنا است که آنها معتقد بودند بُت‌ها میتوانند نفع یا ضرر برسانند. بدین ترتیب همانند انسان تلقی شده اند. (تفسیر قرطبی ۳۴۱/۷).

وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ﴿١٩٢﴾

و [این شریکانی که برای خدا قرار می دهند] نه می توانند پرستش کنندگان خود را یاری دهند، و نه قدرت دارند خودشان را یاری کنند.(۱۹۲)
«وَلا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْراً»: این بت‌ها مالک هیچ یاریی برای کسانی که آن‌ها را پرستش میکنند نیستند چنانچه نمیتوانند از عبادت کنندگان خود ضرری را دفع و یا به آن ها نفعی را جلب کنند.
«وَلا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ(192)»: آنها توان نفع رسانی به خود را هنگام نزول عذاب ندارند. و اگر سوء قصدی به آنها بشود نمیتوانند آن را دفع کنند.
کسی که مالک چنین نصرت و یاریی است و آنکه مالک نفع و ضرر است خدای یگانه می باشد.

وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ﴿١٩٣﴾

و هر گاه آنها را به سوي هدایت دعوت کنید، از شما پیروي نمي‌کنند، براي آنها فرق نمي کند چه آنها را دعوت کنید و چه خاموش باشید.(۱۹۳)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«لَايَتَّبِعُوكُمْ»: خواسته‌ی شما را برآورد نمی سازد، از شما پیروی نمی کنند. «صَامِتُونَ»: جمع صامت؛ یعنی، خاموش. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

«وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى اَلْهُدى لايَتَّبِعُوكُمْ»: اگر بتان را به راه ارشاد و هدایت فرا خوانید، جوابی به شما نمیدهند؛ و شما را در این دعون اجابت نمی کنند و **از شما پیروی نمیکنند** چون آنها از جمله‌ی جماداتند. یعنی چیزهایی که نه توان یاری‌رسانی دارند و نه می توانند از خود دفاع کنند، شایسته‌ی پرستش نیستند.

«سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صامِتُونَ(193)»: حال آنها در هنگام خواندن و عدم خواندن شما یکسان است زیرا آنها چیزی بیش از سنگ های تراشیده و جامد نیستند.

ابن کثیر گفته است: یعنی این بت‌ها دعای هیچکس را نمی شنوند، و از نظر آنان کسی که آنها را می خواند با کسی که آن ها را می راند یکسان است.

همان‌طور که حضرت ابراهیم گفت: پدر جان! چرا چیزی را پرستش می کنی که نمیشنود و نمی بیند و چیزی را از تو دفع نمی‌کند و شما را از چیزی بی‌نیاز نمیسازد؟ (حافظ ابن کثیر گفته است: معاذ بن جبل و معاذ بن عمرو بن جموح که جوان بودند مسلمان شدند، شب‌ها به بت‌های مشرکین حمله می‌کردند، آنها را تکه تکه کرده و به توده‌ی چوب تبدیل می کردند، عمرو بن جموح که رئیس طایفه‌ی خود بود بتی داشت، آن را پرستش می‌کرد و عطر و روغن به آن میزد، آنها در خلال شب می آمدند آنرا واژگون کرده و مدفوع و نجاست به آن می مالیدند، ولی عمرو می دید چه به سرش آورده‌اند، آن را می شست وتمیز و خوشبو میکرد و شمشیری را در کنارش می نهاد و میگفت: از خودت دفاع کن، آنها می‌آمدند وهمان کار را میکردند، حتی یک‌بار آن را به لاشه‌ی سگی مرده بستند وآنرا در چاهی درآن حوالی انداختند، وقتی عمرو آمد وآن را دید دریافت دینش باطل است. آنگاه چنین سرود: اگر خدا بودی و تکیه گاهی داشتی با مرده سگی هم زنجیر نمی شدی. آنگاه مسلمان شد و مسلمانی نیکو از آب در آمد و در جنگ احد شهید شد.). تفسیر صفواة التفسیر).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه(194 الی 198) در مورد موقعیت بتها، و بت پرستان را که مورد نکوهش قرار گرفته بحث نموده و در ضمن موحدان از رفتار پست آنان و حقیقت بتان آگاه می سازد.

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴿١٩٤﴾

یقیناً کسانی را که به جز الله (به عبادت) می خوانید، بندگانی مانند شما اند. آن ها را بخوانید تادعای شما را اجابت کنند، اگر (در دعوای خویش) راستگویید.(۱۹۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَدْعُونَ»: صدا می زنید، میخوانید، میپرستید. «عِبادٌ»: بندگانی، پدیده هایی،

تفسیر:

«إِنَّ اَلَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ عِبادٌ أَمْثالُكُمْ»: بی گمان آنهایی را که به جای الله به فریاد میخوانید، از جمله بت‌های اند که آنها را خدایان میدانید، آنها هم مانند شما مخلوقند، بلکه انسان از آن ها کاملتر است؛ چون انسان میشنود، میبیند، و کار میکند اما آنها هیچ کدام از

(c) ketabton.com: The Digital Library

این کارها را انجام نمی دهند، باید گفت که: پرستش، دلیل می خواهد و معبود باید برتر و بالاتر از عابد باشد، پرستیدن مخلوقات یا انسان‌هایی مثل خودمان، نه دلیلی دارد و نه امتیازی به همین علت گفته است:

«فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ(194)»: پس آنها را بخوانید، برای جلب منفعت یا دفع زیانی **«اگر راست می گویید»** دراین ادعایتان که آن ها بر رساندن نفع و ضرر قادر اند **«باید شما را اجابت کنند»** اگر که زنده اند؟ خطاب از باب تعجیز و بیان ناتوانی آنهاست.

معبودی شایسته‌ی پرستش است که نیازهای بنده و مخلوق را برطرف کرده، او را رشد دهد، و بین او و معبود روابط دو طرفه باشد.

أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنْظِرُونِ ﴿١٩٥﴾

(بلکه معبودهای تان با شما هیچ مشابهتی ندارند) آیا پاهایی دارند که با آن راه بروند؟ یا دست‌هایی دارند که با آن کاری را انجام دهند؟ آیا چشم هایی دارند که با آن ببینند؟ یا گوش‌هایی دارند که با آن بشنوند؟ بگو: شریکان الله را بخوانید، باز در بارۀ من حیله سازی و چاره جویی کنید و باز مرا مهلت ندهید.(۱۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَبْطِشُونَ بِهَا»: به آن کاری انجام دهند، به آن دفاع کنند و حمله ور شوند. «كِيدُونِ»: برای نابود شدنم، طرح بریزید، تزویری و حیله به کار برید. «فَلَا تُنْظِرُونِ»: پس مرا مهلت ندهید، به من فرصت مدهید.

تفسیر:

«أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِها»: آیا این بت‌هایی که به غیر از الله عبادت نموده و در برابر آن سجده کرده‌اید آیا حیات دارند؟ آیا أعضا دارند؟ آیا وسایلی دارند که از آن‌ها در انجام امور خود استفاده کنند؟ آیا پا دارند تا به منظور برآورده ساختن نیازهای خود راه بروند؟

«أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِها»: یا دست دارند که به وسیله‌ی آن حمله کنند؟ و به کسیکه نسبت به‌آنها سوء قصدی داشته باشد، حمله‌ور شوند وآنرا دفع کنند؟

«أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِها»: و آیا چشم دارند که به وسیله‌ی آن اشیاء را مشاهده کنند و ببینند؟

«أَمْ لَهُمْ آذانٌ يَسْمَعُونَ بِها»: آیا گوش شنوا دارند تا با وسیله آن بشنوند و نفع برند؟ منظور بیان جهل و نادانی و سبک دانستن عقل و خرد آنها در عبادت جمادات میباشد، جماداتی که نه مي شنوند و نه می بینند، و نه از پرستنده‌ی خود ضرری را دفع می‌کنند؛ چون فاقد حواس اند.

انسان به مراتب از آن بت‌ها برتر است؛ چون دارای عقل و حواس است، پس چگونه شایسته است کسیکه کاملتر وشریفتر است به عبادت پست‌تر و خوارتر بپردازد که هرگز امید جلب منفعت و دفع ضرر از آن نمی رود؟!

«قُلِ ادْعُوا شُرَكاءَكُمْ»: ای محمد! به آنها بگو: بت هایی را که شریک قرار داده‌اید بخواهید و از آنها کمک بگیرید.

«ثُمَّ كِيدُونِ فَلا تُنْظِرُونِ(195)»: و اگر میخواهید و می توانید در حق من توطئه و دسیسه و توطیه خویش بچینید و عملی سازید، و حتی به أندازه‌ی یک چشم به هم زدن به من مهلت ندهید، من به شما اهمیتی نمی دهم؛ چون به خدا پشت بسته‌ام.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسر حسن گفته است: پیامبر را به خدایان ترساندند، لذا خدا به او امر کرد چنان جوابی به آنها بدهد.
چنین سوال‌ها و مطالباتی در نهایت تحدی و مبارزه طلبی و اعتماد و توکل بر خدا قرار دارند؛ زیرا آنها و بت‌های‌شان مالک هیچ نفع و ضرری نیستند؛ بلکه آنها گمراه‌تر وذلیل‌تر از این‌اند که بتوانند به مخالفان خود ضرر برسانند، چون آن ها در برابر پادشاه پادشاهان قرار دارند، خدایی که جز او خدایی نیست.
قابل تذکر است که در این آیه مبارکه سفاهت و بیعقلی مشرکان و مددجویان را نشان می دهد که سنگ و چوب و امثال آن ها را پناهگاه و امید زندگانی هر دو جهان خود کرده اند.
بنابر این، اگر از دست این بی زبان های درمانده کاری ساخته است، همگی علیه من به پا خیزید و حیله را ساز کنید تا بدانید که کاری از دست شما بر نخواهد آمد؛ زیرا یار و یاور من خداست. (سوره بقره آیه 257).
ابن‌کثیر روایت میکند: «معاذ بن عمر و بن جموح و معاذ بن جبل دو نوجوان بودند که با هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه مسلمان شدند، آن دونوجوان غیور مسلمان، شبانگاه بربتان مشرکان هجوم برده آنها را میشکستند و خرد و ریز نموده و از آنها برای بیوه زنان، هیزم درست میکردند تا قومشان ازاین امرعبرت بگیرند وبه ماهیت بی‌جان وبی‌ارزش بتان اطلاع حاصل بدارند.
از قضا که عمر و بن جموح پدر معاذ بن جبل که رئیس قومش نیز بود، بتی داشت که آن را زینت میداد و معطر میکرد و میپرستید پس آن دو در تاریکی شب می آمدند و بت وی را بر سر چپه ساخته و آنرا با کثافت و چتلی آغشته میساختند. عمروبن‌حجوح که به خانه می‌آمد و بت خویش را بر این وضع میدید، از این وضع بی نهایت متاثر میشود، بت خود را دوباره شستو شو میکرد وبار دیگر خوشبو می ساخت و نزد آن شمشیری را می گذاشت ودر خطاب به آن می‌گفت: از خودت دفاع کن! اما آن دو نوجوان، بازهم این کار را با آن بت تکرار می‌کردند و او نیز مجددا آن بت را می‌شست و می‌آراست. تا این‌که سرانجام، آنها بتش را گرفته و آن را با سگ مرده‌ای به هم بستند و آن دو را بر ریسمان چاهی که در آن نزدیکی بود، آویختند. چون عمرو آمد و این منظره را دید، تأملی کرد، آنگاه به خود آمد و متوجه شد که دین وی، دین باطل و بی بنیادی بوده است پس گفت: «تالله لو كنت إلها مستدن لم تك والكلب جميعا في قرن» به الله قسم؛ اگر تو خدایی سزاوار پرستش بودی؛ اینگونه با سگ مرده هم آغوش نمی شدی.
سپس اسلام آورد ومؤمنی نیکو شد ودر روز احد به فیض شهادت نایل گشت که خداوند متعال از او راضی باد! (بنقل از «تفسیر انوار القرآن»

إِنَّ وَلِيِّيَ اللهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴿١٩٦﴾

(اما) ولي و سرپرست من الله ای است که این کتاب را نازل کرده است و او صالحان را یاری می‌کند.(۱۹۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلِيِّيَ»: سرپرست و متولی من، سرور من. «یتولی»: سرپرستی میکند، دوست می دارد.

تفسیر:

در آیات قبل، ناتوانی معبودهای باطل به بیان گرفته شد، در این آیه مبارکه به معرّفی خداوند می پردازد. یعنی: چگونه از بتانی که دارای اوصاف دروغین، جعلی، وغیر واقعی

(c) ketabton.com: The Digital Library

هستند، هراسی در دل راه دهم، در حالی که سرور و کارسازی چون پروردگار باعظمت دارم که به سوی او پناه می برم، از او یاری می جویم و او مرا بر شما پیروز می گرداند.
«إِنَّ وَلِيِّيَ اللهُ اَلَّذِي نَزَّلَ اَلْكِتابَ»: آن که نصرت و حمایت و حفظ مرا در دست دارد، عبارت است از خدایی که قرآن را بر من نازل کرده است. خداوند به واسطه‌ی قرآن، پیامبر رایاری وبیمه کرد، آن ذاتی که به من کتاب فروفرستاد، و مرا به منصب رسالت فایز گردانید، در مقابل تمام دنیا به حمایت و حفاظت من خواهد پرداخت؛ زیرا، حافظ و مددگار بندگان نیکوکار، حضرت اوست.
«وَهُوَ يَتَوَلَّى اَلصّالِحِينَ(196)»: نترسید! زیرا الله متعال ولیّ صالحان است و وعده‌ی یاری داده خدای عز وجل حفظ و تایید صالحان را در دست دارد. هم در دنیا و آخرت ولی و سرپرست آنهاست. یعنی: اوست که شایستگان را حفظ می کند، ایشان را نصرت می دهد و میان آنان و میان دشمنانشان مانع میشود و این از سنت وی است. صالح: هر کسی است که عقیده‌اش از خرافات و اوهام سالم و اعمالش نیکو باشد.
مشکلات انسان، یا از نداشتن برنامه درست و منظم است و یا از نداشتن سرپرست، وشکر الحمد الله مؤمن مسلمان هیچ يك از این دو مشکل را ندارد.

وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ﴿١٩٧﴾

وکساني را که شما جز او میخوانید نمیتوانند یاریتان کنند و نه (حتي) خودشان را یاري دهند.(۱۹۷)

تفسیر:

«وَاَلَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لايَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ(197)»: این بت‌هایی که به غیر از الله متعال میخوانید برای شما نه نفعی جلب می کنند و نه ضرری را از شما دفع مینمایند. این ها حتی نمیتواند خویشتن را یاری رسانند چه رسد به شما. این ها جماداتی اند خاموش و بی حرکت.

وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴿١٩٨﴾

و اگر آنان را به سوی هدایت دعوت کنید، نمی شنوند و آنان را می بینی که به سوی تو می نگرند در حالیکه نمی بینند.(۱۹۸)
«يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ»: به تو می نگرند. در این جا؛ یعنی، در برابر تو همچون، بیننده اند. بتها را به صورت کسی که دارد روبه رویش را می نگرد، می ساختند.

تفسیر:

«وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى اَلْهُدى لايَسْمَعُوا»: و اگر از این بت‌ها بخواهید تا هدایت شوند وشما آنهارا باسخنان خود مخاطب قراردهید آنها دعای شمارا نمیشنوند، تا چه رسد به مساعدت و امداد شما بشتابند چون سنگ‌هایی‌اند جامد، «وَ تَراهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لا يُبْصِرُونَ(198)» توهنگامی که به سوی آنها بنگری اینها به گونه‌ای شکل داده شده‌اند که گویا تو را می بینند در حالی که آنها نابینا میباشند؛ چون فقط ظاهری از چشم دارند و با آن چیزی نمی بینند.
مشرکان، بتان را به صورت تمثال هایی به شکل انسانها، یا حیوانات دارای دست و پا و چشم می ساختند و چشمان آن ها را چنان باز به نقش و تصویر می کشیدند که گویی خیره به دیگران می نگرند، لیکن آن پیکرهای بی‌جان، تمثال‌های جامدی بیش نبودند که نه می توانستند چیزی را بگیرند، نه کاری را انجام دهند، نه راه بروند و نه چیزی را ببینند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر در آیات متبرکه که در فوق تذکر یافت دقت نمایم، با تمام وضاحت درخواهیم یافت که:
هدف بت‌پرستان، یاری جستن از بت‌هاست که قرآن عظیم الشأن آنرا رد میکند. بت‌ها و معبودها، حدّاقل باید خودشان از حوادث مصؤن باشند که نیستند.
از مجموع آیات که گذشت در می یابیم که: معبود و ربّ، باید:
خالق و مالك باشد. «أَيُشْرِكُونَ ما لايَخْلُقُ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ»
ناصر و یاور باشد. «لايَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ»
به خواسته‌ها و دعاها ترتیب اثر دهد. سَواءٌ عَلَيْكُمْ أَ دَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ...
توانگر و قدرتمند باشد. أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِها...
شنوا و بینا باشد. «أَمْ لَهُمْ آذانٌ يَسْمَعُونَ بِها، أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِها».
قدرت خنثی کردن مکر دشمن را داشته باشد. «ادْعُوا شُرَكاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ».
کتاب و قانون عرضه کند. «نَزَّلَ الْكِتابَ».
خوبان و شایستگان را حمایت کند. «يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ».

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی الله متعال با تمام وضاحت بیان فرمود که سرپرست و حافظ پیامبر و مؤمنان درستکار است و بتها و بت پرستان هرگز نمی توانند به دوستان خدا زیان برسانند.
درآیات(199 الی 202) در موارد مهمّی از «اصول اخلاقی اجتماعی»، برخورد با مردم و راه راست و پایدار را بیان میدارد. در واقع این آیات، شامل اصول همه‌ی فضایل است که آن هم از اساس تشریع به شمار می آید که به دنبالش اصول عقیده‌ی توحیدی به بهترین شیوه، خواهد آمد.

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴿١٩٩﴾

با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر و به نیکیها دعوت نما و از جاهلان روي بگردان (و با آنها ستیزه مکن).(١٩٩)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْعَفْوَ»: گذشت. «بِالْعُرْفِ»: بالمعروف: پسندیده، رفتار نیکو، کردار خوب. «أعرض»: روی برتاب، چشم پوشی کن.

تفسیر:

«خُذِ الْعَفْوَ»: پروردگار باعظمت ما به پیامبر نیز دستوروهدایت فرموده است که مکارم اخلاق را داشته باشد؛ یعنی در برخورد و معامله و معاشرت با مردم راه سهل و آسان را پیش بگیر، طوریکه میفرماید: «خُذِ الْعَفْوَ»: یعنی ای محمد از اخلاق مردم آنچه سهل و آسانست را برگیر و آنچه را بدون کدام سختی و مشقت کمائی کرده‌اند بپذیر بدون اینکه از آن ها زیاده طلبی کنی، بلکه آنچه یکی از آن ها به تو می آورد را بپذیر و آن ها را مکلف به امور مختلف و پراگنده نکن در حالی که از آنها بیشتر از حد توان شان مطالبه نمائی.
ابن کثیر فرموده است: این مشهورترین اقوال است و گفته ی جبرئیل علاقه به پیامبر صلی الله علیه وسلم بر آن گواه است آنجا که میفرماید: خدا به تو امر میکند آن که به تو ظلم کرد، او را ببخشی و به آنکه از تو دریغ کرد، عطا کنی و آنکه صله‌ی رحم تو را قطع کرد، صله‌اش را وصل کنی.
بلی! رسول الله صلی الله علیه وسلم به پیروی از این دستور، هیچگاه در میان دو کار مخیر ساخته نشدند، مگر اینکه آسان‌ترین آن را انتخاب کردند، مشروط به این که آن کار آسان‌تر،

(c) ketabton.com: The Digital Library

گناه نمی بود چنانکه در حدیث شریف فرمودند: «آسان بگیرید و سخت نگیرید و بشارت دهید و نفرت برنینگیزید».
در حدیث شریف آمده آست: 1744- عَنْ ابْنِ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «أَمَرَ اللهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَأْخُذَ العَفْوَ مِنْ أَخْلاَقِ النَّاسِ [رواه البخاری: 4644].
1744- از ابن زبیر(رض) روایت است که گفت: خداوند پیامبرش را امر نمود که از اخلاق مردم، گذشت را پیشه خود سازد. (ابن جریر روایت می کند که چون این آیه کریمه نازل گردید، پیامبر صلی الله علیه وسلم از جبرئیل علیهم السلام پرسیدند: یعنی چه باید کرد؟ گفت: خداوند تو را امر کرده است که اگر کسی بر تو ظلم کرد او را عفو نمائی، اگر برایت چیزی نداد تو برایش چیزی بدهی، و اگر با تو مقاطعه کرد بدیدنش بروی.
«وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ»:یعنی بهمعروف و نیکی امر کن وگفتار واعمال نیکو انجام بده.
معروف: هر خصلت پسندیده‌ای است که عقل ها آنرا بپسندد و روان ها بدان اطمینان یابد.
یعنی بر توست تا آنها را به انجام هر امر نیکو و خوبی که از لحاظ عقل وشرع پسندیده است خواه از أقوال و گفتار باشد یا إعمال أمر کنی که چنین با فطرت سالم و عقل صحیح موافق و از سُفها، نادانان و أحمقان دور است. پس با مطابق با جهل، سفاهت و نادانی‌شان تعامل نکن که تو بر هدایت مستقیمی.
مقصود: اینکه هر کس نسبت به شما بدی روا داشت او را ببخشید و هرگز انتقام مگیرید، و در ضمن او را به کارهای نیک هدایت کنید، چنین نباشد که در مقابل بدی تنها نیکی کنید و در مقابل ظلم انصاف، بلکه او را به نیکویی دعوت کرده، احسان نمایید.
«وَأَعْرِضْ عَنِ ٱلْجاهِلِينَ(199)»: پس با جهال ونادانی های شان مقابله به مثل مکن، بلکه در مقابل آنها صبر و شکیبایی داشته باش. یعنی: چون در دستور دادنشان به معروف، برای آنان حجت بر پا داشتی، اما آن کار معروف را انجام ندادند، در این صورت از آنان روی برگردان و در مقابل این جهالتی که از آنان سر میزند، با آنان بگومگو و مشاجره نکن.
امام قرطبی در مورد فرموده است: این آیه اگر چه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم است، اما معنی تادیب جمیع خلق الله را در بر دارد. (تفسیر قرطبی ۳۴۷/۷.).
مفسر ابن کثیر فرموده است که مقصود از کناره گیری این است که بدی را به بدی جواب ندهید و مقصود این نیست که از راهنمایی آنان اعراض کنید که این کار مغایر با شأن رسالت و نبوت است.
در این باره از حضرت عبدالله بن عباس، در صحیح بخاری، واقعه ای نقل شده است که شخصی به نام عیینة بن حصن، در زمان خلافت عمر فاروق اعظم(رض) و به منظور ملاقات با خلیفه وارد مدینه گردید و در خانه برادر زاده خویش حر بن قیس که ازمحدود علمای برجسته بود و درمجلس شورای حضرت فاروق شرکت داشت، میهمان شد. پس عیینه به برادر زاده اش گفت، چون تو به دربار امیرالمؤمنین مقرب و از معتمدان او هستی، از او برای من وقت ملاقاتی بگیر. حر بن قیس بهخدمت حضرت عمر فاروق(رض) رفته و عرض کرد که کاکایم عیینه درخواست ملاقات کرده است. آن جناب اجازه داد؛ پس آنگاه عیینه در مجلس حضرت عمر فاروق(رض) اعظم خلیفه قدرتمند مسلمین حضور یافت و بی پرده و با روش غیر محترمانه بر حضرت عمر فاروق(رض) به شدت پرخاش نمود و به وی ناسزا گفت و بعد از آن اظهار داشت که تو نه به ما حق کامل می دهی و نه منصفانه رفتار می کنی. فاروق اعظم از ناسزا گویی وی برآشفت، فوراً حر بن قیس عرض

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرد که یا امیرالمؤمنین مگر بخاطر نداری که الله تعالی فرموده است: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ (199)»: و این شخص هم از جاهلان است. و با شنیدن این آیه آثار خشم از چهره پرفروغ فاروق ناپدید گشت، و در جواب او چیزی نگفت و با آرامش خاطر به سخنان تند او گوش فرا داد. این عادت حضرت عمر فاروق أعظم(رض) و معروف و مشهور بود که: «کان وقافا عند کتاب الله عزوجل»: یعنی: سر خود را در جلوی احکام کتاب الله خم می کرد.

این آیه جامع مکارم اخلاق است و بعضی از علما آن را چنین خلاصه کرده اند که مردم بر دو قسم اند: یکی محسن و نیکوکار؛ دوم، بدکار و ظالم. این آیه برای هردوگروه هدایتی بس مفید به شمار می آید که در باره نیکان چنین ارشاد می دارد که با آنان با رفتار کریمانه برخورد کنید و از نیکوکاران، نیکی ظاهری را بپذیرید و به دنبال تفتیش و تجسس قرار نگیرید و بالاترین معیار نیکی را از آنان درخواست مکنید بلکه به هرمقدارکه بتوانند انجام دهند، إکتفا کنید، و نسبت به بدکاران و جاهلان چنین اظهار داشت که راه نیک را به آنها نشان دهید وبه نیکی تشویق کنید و اگر نپذیرفتند و بر گمراهی و اشتباه خود اصرار ورزیدند و در صدد بر خورد جاهلانه بر آمدند، در آن صورت از آنها کناره بگیرید و به صحبت جاهلانه آنها پاسخ نگویید، و با این روش امید میرودکه آنها زمانی به هوش بیایند وبه اشتباه خود پی برده به راه حق باز آیند.

مفسر. «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: باید یادآور شد که قواعد و اصول سه‌گانه مطرح شده در این آیه، تبیین کننده اصول فضایل و مکارم اخلاقی در اموری است که به رفتار و معامله انسان با دیگران تعلق می‌گیرد.

در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ای جبرئیل! توضیح این آیه چیست؟ جبرئیل گفت: پروردگارت میفرماید: توضیح آیه این است که با کسی‌که با تو قطع پیوند میکند، بپیوندی و به کسی‌که تو را محروم می گرداند، بدهی و از کسی که بر تو ستم می کند، درگذری».

امام جعفر صادق(رض) مي فرماید: «در این آیه، خداوند متعال پیامبرش را به مکارم اخلاق دستور میدهد و در قرآن، آیه‌ای جامع تر از این آیه در باره مکارم اخلاق وجود ندارد».

اصول فضایل و مکارم اخلاق عبارتند از:

1 - گذشت وچشم پوشی وآسان گیری.(آل‌عمرن آیه 159)، (نحل آیه 125).

2 - امر به معروف؛ یعنی، آن چه که شرع بپسندد و خردمندان نیکویش پندارند، این آیه ها نیز به طور عام به آن اشاره میکنند: [آل‌عمران آیه 104)، و هم چنین حقوق زن (بقره آیات 228، 229 و231).

3 - روی گردانیدن از نادانان و کوتاه بینان.

توضیح مفیده در مورد آیه مبارکه:

ای محمد! سخت مگیر، آسان گیر، در جواب رفتار احمقان و نادانان، مقابله به مثل مکن، بردباری و گذشت را پیشه کن و به هر کار نیک و زیبایی فرمان بده. راستی، این آیه هر چند موجز است؛ اما بسیاری از فضیلت های انسانی و اجتماعی مورد پسند دین اسلام، در آن جمع بسته است و از منشها و خلق و خوی زشت، رفتار خشونتو کردار پستی هشدار میدهد و انسان را به سوی ارزشهای والا و سودمند فرا می خواند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

امام ابن جریرالطبری نقل فرموده هنگامی که این آیه نازل گردید آن حضرت از حضرت جبریل مقصود آن را دریافت نمود، حضرت جبرئیل بعد از سؤال از خداوند متعال مطلب آن را چنین توضیح داد: که در این آیه به شما دستور داده شده که هر کسی برشما ظلم کند شما اورا ببخشید و هر که به شما چیزی ندهد شما به او بخشش نمایید و هر که خود را از شما قطع کند شما به او بپیوندید. و در اینجا ابن مردویه به روایت سعد بن عباده نقل کرده است که وقتی در غزوه احد حضرت حمزه کاکای آن حضرت به شهادت رسید و با بی رحمی تمام اعضا و جوارح او قطع کرده و با جسد مبارکش بی ادبی روا داشتند، هنگامی که آن حضرت پیکر مبارک را اینگونه دید فرمود کسانی که باحمزه چنین برخورد کرده اند من باهفتاد نفر از آنان چنین خواهم کرد آنگاه این آیه نازل شده و ازجانب الله ارشاد شدند که این تصمیم مناسب مقام شما نیست بلکه لایق شما اینست که با عفو و کرم بر خورد نمایید.

این مطلب با آن حدیث تأیید میگردد که امام احمد به روایت عقبه بن عامر نقل فرموده: که رسول الله مکارم اخلاق را به او چنین تعلیم داد: هر که بر تو ظلم کند تو او را عفو کن و آنکه خود را از تو قطع میکند و آن را وصل کن و کسی که تو را محروم می کند تو بر او انعام و بخشش کن.

و امام بیهقی به روایت حضرت علی(رض) نقل کرده است که رسول الله به او فرمود که: من شما را أخلاق بهتر از اخلاق اولین و آخرین نشان میدهم و آن اینکه هر که تو را محروم میکند تو بر او بخشش کن و آنکه بر تو ظلم کند تو او را عفو کن و هر که رابطه اش را با تو قطع کند تو با او بپیوند.

اگر چه در هر دو معنی «عفو» فرقی هست اما حاصل آن دو تا یکی است که در اخلاق و اعمال مردم اطاعت و فرمانبرداری سطحی را قبول کن و در صدد تجسس و تفتیش بیشتر قرار مگیر و از اطاعت آنها معیاری مخواه و از خطاها و کوتاهی هایشان درگذر، و بر ظلم آنها إنتقام مگیر.

اعمال و اخلاق رسول الله دایماً بر همین منوال بود، که مظاهر کامل آنها هنگامی آشکار گشت که مکه فتح شد و دشمنان سرسخت او در قبضه او قرار گرفتند آن جناب و آنها را آزاد کرده فرمود: نه تنها بر ستم های تان انتقام نمیگیریم بلکه شما را به اعمال منکر گذشته تان مورد ملامت و نکوهش قرار نخواهیم داد.

نتیجه گیری سودمند و آموزشی:

إمام ابن کثیر در تفسیر مبارکه: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِالْجَاهِلِينَ 199» باتوجه به تحقیقات وتأملات تفسیری در این باره سخن جالب و عجیبی عرضه کرده و چنین نوشته است که: در تمام قرآن سه آیه جامع، جهت تعلیم و تلقین اخلاق فاضله آمده است که در هر سه آیه پناه خواستن از شیطان ذکر شده است. اولین همین آیه مبارکه سورۀ أعراف است. دومین این آیه 96 سورۀ مؤمنون است که میفرماید: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ، وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ، وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يحضرون». (مؤمنین آیات 96 الی 98) (بدی را به روشی که آن بهتر است دفع کن، ما به آنچه وصف می کنند داناتریم.(97) و بگو: ای پروردگارم! از و سوسه های شیاطین به توپناه میبرم.(98) و (ای پروردگارم) از این که شیاطین پیش من حاضر شوند، به تو پناه می برم.(99))

(c) ketabton.com: The Digital Library

سومین آیه، همانا آیات متبرکه (34 الی 36 سوره فصلت) که میفرماید: «وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ(34) وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ(35) وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ(36) (و نیکی و بدی برابر نیست، (بدی دیگران را) به شیوه ای که آن بهتر است دفع کن، که (اگر چنین کنی) ناگاه کسی که میان تو و او دشمنی است، چون دوست گرم و صمیمی گردد. (35) و جز صابران (این خصلت نیکو) را دریافت نمی کنند و این را جز کسانی که بهره بزرگی از اخلاق و ایمان داشته باشند نخواهد یافت.(36) و هرگاه وسوسه ای از شیطان به تو رسد، پس به الله پناه ببر، چون او شنوای داناست).

پس درهرسه آیه هدایت های جامع وکاملی هستند که می باید در برابر خشم، عفو و اغماض کنید، و بدی را به نیکی جواب دهید و از شیطان به خداوند پاک پناه ببرید، پس در آیات فوق دشمنی و منازعات شیطان کاملاً روشن گردید. چون شیطان در منازعات انسان رابطه مستقیم دارد و هر جا که کوچکترین مجادله و نازعه ایجاد شود میدان تاخت و تاز شیطان برای وسوسه انداختن ومشتعل کردن آتش نزاع، هموار میشود و شیطان سعی دارد مردم نیک و بردبار را زودتر از دیگران به خشم وا دارد و از کنترل خارج سازد، پس خداوند متعال آگاه کردن از مکاید شیطان، معالجه و برخورد با شیطان را نیز روشن ساخته است. که هرگاه دیدید به هنگام خشم کنترل از دست میرود بدانید که شیطان دارد غالب میشود، پس بی درنگ متوجه الله شده به او پناه آورده به درگاه الهی دعا (استعاذه کنید، که: «رب أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ(97) وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ(98)» (مؤمنون، آیات 97 و98). (پروردگارا! من از و سوسه‌های شیطان‌ها به تو پناه می برم، پناه می برم به تو ای پروردگار! از این که آنان نزد من حاضر شوند.)

وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴿٢٠٠﴾

و اگر از جانب شیطان و سوسه‌ای به تو رسد، پس به الله پناه بجوی، همانا او شنوای داناست. (٢٠٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَنْزَغَنَّكَ»: تو را وسوسه می کند، به تو می رسد. «اسْتَعِذْ»: پناه ببر.

تفسیر:

«وَإِمّا يَنْزَغَنَّکَ مِنَ اَلشَّيْطانِ نَزْغٌ»: ای محمد! هرگاه شیطان (و شیطان صفتان) در تو به چیزی از فساد و امر به بدی و وسوسه کرد، نباید فراموش کنیم که: و وسوسه‌ی شیطان، حتمی است. طوریکه «يَنْزَغَنَّكَ»: (بانون تأکید آمده است) و از جانب دیگر و وسوسه‌ی شیطان، دائمی است. زیرا جمله «يَنْزَغَنَّكَ»: (فعل مضارع، نشانه استمرار است).

همچنان انسان نباید از کوچك‌ترین وسوسه‌ی شیطان غافل شود و باید به الله پناه برد و خود را تحت پوشش پروردگار باعظمت قرار داد.

«فَاسْتَعِذْ بِاللهِ»: پس تو از الله متعال یاری بجوی و به سوی او التجا کن و از پروردگارت بخواه تا از تو مکر و وسوسۀ آن را بردارد یعنی خود را در پناه الله متعال قرار بده و به او پناه ببر که آن را از تو دفع و برطرف کند.

نباید فراموش کنید که: إستعاذه و إستمداد از الله متعال، بهترین درمان و سوسه های شیطانی میباشد، أنبیاء هم نیاز به إستعاذه و پناه‌جویی به الله متعال را دارند.

باید گفت از اینکه وسوسه‌های شیطانی متفاوت است، استعاذه هم باید به «الله» باشد که جامع همه‌ی صفات نیك و کمالات است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ(200)»: باید به الله متعال پناه برد که شنوا و داناست و به هر راز و رمزی آگاه است، نه به بت‌ها و خرافات خداوند متعال ذاتی است که: دعا را می شنود و بر احوال و اعمال مردم آگاه می باشد و کافی است که او حسابگر است. یعنی: به اوإلتجا کن زیرا او این التجای تو را میشنود و میداند بنابر این، شر شیطان را از تو دفع می‌کند.
نزغ: و سوسه کردن به فساد است، اعراب میگویند: نزغ بیننا: یعنی در میان ما فساد افگند.
باید به خدایی پناه برد که شنوا و داناست و به هر راز و رمزی آگاه است، نه به بت‌ها و خرافات.

مطالعه کنندگان محترم!

طوریکه ملاحظه فرمودید؛ در این سوره، از آیه‌ی 16 تا 27 داستان وسوسه کردن شیطان نسبت به حضرت آدم علیه السلام آمده است، در اواخر سوره هم نسبت به و سوسه‌های شیطان هشدار می دهد.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴿۲۰۱﴾

مسلماً کسانی که [نسبت به گناهان، معاصی و آلودگی های ظاهری و باطنی] تقوا ورزیده اند، هرگاه وسوسه هایی از سوی شیطان به آنان رسد [خدا و قیامت را] یاد کنند، پس بی درنگ بینا شوند [و از دام وسوسه هایش نجات یابند.] (۲۰۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَسَّهُمْ»: به آنان رسید. کلمه‌ی «مس»، به معنای إصابت و برخورد کردن همراه بالمس کردن است. «طَائِفٌ»: وسوسه‌ی شیطانی، گمان بد. «مُبْصِرُونَ»: جمع مبصر، بینایان.

تفسیر:

«إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْا»: آنان که تقوای الهی را پیشه می کنند یعنی اهل تقوا، آنانی که تقوای پروردگار خود را رعایت می کنند و از عقاب او می‌ترسند و به اوامرش عمل و از نواهی‌اش اجتناب می کنند.
«إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ ٱلشَّيْطَانِ»: هرگاه به آن‌ها وسوسه یا تکانی از جانب شیطان برسد، و سوسه شیطان: آراستن گناه و دستور دادن او به انجام بدی در هنگام قهر و غضب است. طائف: یعنی و سوسه طوافگر زیرا و سوسه القایی از سوی شیطان است که به وسوسه خیال شباهت دارد، بر انسان سرک می‌کشد و چون طوافگری بر گرد او می‌تند.
و سوسه‌های نفسانی و شیطانی، مثل میکرب همه جا وجود دارند و دنبال ایمان‌های ضعیفند تا در آنها نفوذ کنند، باید گفت که وسوسه‌ی شیطان، از چند طریق صورت می پذیرد: گاهی از دور است،«فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ» (طه، 120)، گاهی از طریق نفوذ در روح و جان، «فِي صُدُورِ النَّاسِ» (ناس، 5)، گاهی با همنشینی، «فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» (زخرف، 36.)، گاهی هم از طریق رابطه و تماس.
«إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ ٱلشَّيْطَانِ»
«تَذَكَّرُوا»: به یاد پروردگار خود و آنچه به دشمنانش آماده نموده می افتند و از غفلت خویش بیدار می شوند و قامت خمیدۀ خود را راست می کند و از گناه خویش استغفار می طلبند.
«فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ(201)»: اینجاست که آنها خطا و اشتباه خود را در می‌یابند وراه برابر را می بینند وبه رشد و عقل خویش باز می گردند. و از و سوسه‌های شیطان رهایی می یابند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ﴿٢٠٢﴾

و برادران بی تقوایان [که شیاطین هستند] همواره آنان رابه عمق گمراهی میکشانند؛ سپس [در به گمراهی کشیدنشان] کوتاهی نمی ورزند.(۲۰۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِخْوَانُهُمْ»: یارانشان، مراد کافران و منافقان شیطان صفت است. «يَمُدُّونَهُمْ»: آنانرا به سوی گاه می کشانند و یاری میکنند. «لَا يُقْصِرُونَ»: کوتاه نمی‌آیند، إکتفا نمی کنند.

تفسیر:

«وَإِخْوانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِی اَلغَیِّ»: برادران شیاطین از میان کفار و مشرکان به آنها در گمراهی کمک میکنند یا به عبارت دیگر شیطان‌ها به کفار در شرک و فساد در روی زمین مدد میرسانند در حالیکه آنها از فسادگری و دعوت آنها به سوی باطل و فرورفتن در گمراهی دست بر نمی دارند و در آن کوتاهی نمیکنند؛ یعنی اگر تقوا و تذکّر نباشد، شیطان ها با انسان برادر می شوند و تماس آنها، آسان و مؤثّر می گردد و انسان را به عمق گمراهی می کشانند.

شیطان‌ها، پس از به گمراهی کشاندن انسان هایی که برادر آنها شده‌اند، دست‌بردار نیست و همچنان آنان را در منجلاب گمراهی فرو می برد.».

در تفسیر کشاف آمده است: اگر بپرسند: چرا ضمیر در «إخوانهم» جمع آمده، حال آن که شیطان مفرد است؟ در پاسخ باید گفت: مراد از آن جنس شیطان است، چنانکه به همین شیوه میفرماید: «اولیاءهم الطاغوت» (سوره بقره، 257) «ثُمَّ لايُقْصِرُونَ(202)»: از گمراهی خود کوتاه نمی‌آیند و دست بر نمی‌دارند. بلکه همیشه غرق در اعمال زشت و بد خویش اند و همواره حرمت های الله متعال را می شکنند. شیطان صفتان، در انحراف کردن انسان ها به کسی رحم نمی کنند و از هیچکس دست بر نمی دارند.

این آیۀ مبارکه: نهایت تأثیر رفتار شیاطین را بر انسانهای نادان و تباهکار به تصویر میکشد که چگونه عقل رابه کار نمی اندازند و بیراهه می روند و در اسارت و حلقه شیطان گیر می مانند.

ولی مؤمنان برگزیده که به عالم غیب ایمان دارند واهل نماز و نیکوکاری اند، هرگاه وسوسه‌ی شیطان جن و انس، بخواهد آنان را به سوی گناه و بزهکاری ببرد یا دلهایشان را از کینه وحسد آلوده کند، خدا را به یاد می‌آورند و میدانند که آن از راه های زشت شیطانی است و فوراً به خدا پناه می برند، تا در امان بمانند. (نحل آیه 98 و99) مثال انسان مؤمن پرهیزکار که شیطان در برابرش، درمانده و سرافکنده است، همانند انسان تندرست نیرومند بس پاکیزه‌ای است که میکروب، راهی برای تباه و بیمار کردن بدنش نمی یابد و جسمش درامان است. حال اگر راه یافت، به وسیله‌ی سربازان مدافع تندرستی (حفظ الصحه)، کشته و نابود می شوند. این حالت در اصطلاح علم پزشکی، مصونیت (مناعه) نام دارد.

مطالعه کنندگان گرامی!

پس از شرح گمراه گریهای شیاطین در آیه های قبل، اکنون این آیه مبارکه نوعی خاصی از انواع گمراهی را به بیان میگیرد وآن، این که: بی باوران به منظور آزار رساندن به پیامبر، خواهان آوردن آیات روشن هستی و معجزات ویژه بودند و می گفتند: ما تو را باور نداریم، مگر آنگاه که از زمین چشمه ای آب برایمان روان گردانی. یا باغی از درختان

(c) ketabton.com: The Digital Library

خرما و انگور داشته باشی که از میان آنها جوی‌بارها روان باشد. (سوره إسراء آیات 90 و 91). در آیة متبرکة ذیل: در بارة: پیروی کردن پیامبر از وحی الهی و ویژگی های قرآن، بحث بعمل آمده است.

وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَى إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴿٢٠٣﴾

وهنگامي كه (در نزول وحي تاءخير افتد و) آيه اي براي آنها نياوري ميگويند چرا خودت (از پيش خود) آنرا برنگزيدي بگو من تنها پيروي از چيزي ميكنم كه بر من وحي ميشود. و اين (قرآن) بصيرتهايي است از جانب پروردگارتان. و هدايت و رحمت است براى مردمى كه ايمان مى آورند.(٢٠٣)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَة»: برای أهل مکه نیاوردی. «لَوْلَا»: چرا نباید؟ برای چه نباید؟ «اجْتَبَيْتَهَا»: آنرا برمیگزیدی، آنرا جمع میکردی، در اینجا به معنای خودسرانه سخن گفتن و ساختن سخن است. «بَصَائِرُ»: جمع بصیرت، رهنمود، بینش، حجت روشن، روشن ببینی.

تفسیر:

«وَإِذا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَة»: واگر تو ای پیامبر به این مشرکان طورکه آنها درخواست میکنند معجزه‌ای برایشان نیاوری، یا آیه‌ای از آیات قرآن نیاوری، «قالُوا لَوْلا اِجْتَبَيْتَها»: آن ها می گویند ای محمد! چرا از جانب خود اختراع نمی نمائی؟

«قُلْ إِنَّما أَتَّبِعُ ما يُوحى إِلَيَّ مِنْ رَبِّي»: ای محمد! به آنها بگو! که تو پیامبری فرستاده شده از جانب الله متعال و بنده‌ای هستی مأمور و نمی توانی آیات را از جانب خود بیاوری و یا معجزات را اختراع کنی.

«هذا بَصائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ»: این قرآن گرانقدر دلیلی است واضح و برهانی است پر فروغ و درخشان که انسان را از سایر معجزات بی نیاز می کند، پس نور هدایت قلوب است که به وسیله‌ی آن می توان حق را درک نمود.

«وَهُدىً وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ(203)»: ودرآن هدایتی است که خدای تعالی با آن هرکه را ازبندگان خود بخواهد هدایت میکند و رحمتی برای کسانی است که از او پیروی مینمایند و به آن باور دارند و به امتثال اوامرش می پردازند.

قابل تذکر است که: مردم دوره‌ی جاهلیت از قرآن که معجزه‌ی جاودانهای است، روی بر میگشتاندن و خواستار معجزه‌ی مادی بودند که پیامبران پیشین داشتند و به زمان خود آنان اختصاص داشت. از این رو، با تمسخر و ریشخند، چنین معجزاتی را از پیامبر خاتم درخواست میکردند؛ اما پیامبر در برابر ذات آفریدگار بسیار باادب و با شرم و وقار بود و هرگز بی جهت پیشنهاد نمی کرد و از خود چیزی نشان نمی داد، مگر آن که فرمان می یافت، «وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لاَيَرْجُونَ لِقَاءنَا ائْتِ بِقُرْآن غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ...» (یونس آیه 15)، آنگاه هر دستوری که از سوی حق به او میرسید، - بی کم و زیاد - به مردم می گفت و در یاد دادنش، بسیار می کوشید تا سبب خوشبختی آنان شود. (أنعام آیات 104 و155).

خوانندگان گرامی !

در آیة مبارکه قبلی بیان یافت که قرآن عظیم الشأن، حُجت گویا، بینش و راهنمای مردم و هدایت و رحمت مؤمنان است. بنابر این، الله متعال در این آیات هم فرمان میدهد تا به پاس

(c) ketabton.com: The Digital Library

احترام و ارزش قرآن، هنگام تلاوت، ساکت وخاموش باشیم و با تدبر و تفکر به آن گوش فرا دهیم، تا هرچه بیشتر رحمت ونور وسعادت را دریابیم وبه حقایق کلام خدا پی‌ببریم، نه آنگونه که دشمنان در میان تلاوت قرآن سر و صدا راه می اندازند.
بناءً در آیات (204 الی 206) در باره گوش فرا دادن به قرآن و شیوه‌ی یاد الله بحث بعمل آمده است.

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴿٢٠٤﴾

و هنگامی که قرآن خوانده شود، به آن گوش فرا دهید وخاموش باشید (تا بشنوید) باشد که بر شما رحم شود. (۲۰۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اسْتَمِعُوا»: گوش فرا دهید. إستماع، گوش فرا دادن از روی قصد و نیت است. «أَنْصِتُوا»: ساکت و خاموش باشید.

تفسیر:

«وَإِذا قُرِئَ اَلْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا»: و هنگامی که کتاب الله متعال در نماز وغیر نماز برشما تلاوت شود آنرا توأم با تدبر و تفکر بشنوید و به منظور فهم وتفکر بیشترسکوت کنید وتمام مشغله‌ها را هنگام شنیدن تلاوت آن کنار بگذارید هر وقت قرآن قرائت شد، متفکرانه گوش فرا دهید، و برای احترام به قرآن در باره‌ی عظمت و جلال خدا بیندیشید و او را یاد کنید و بی‌سر و صدا گوش به آن فرا دهید.
«لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ(204)»: تا مورد رحمت الله متعال قرارگیرید و رضوان او تعالی را به دست آورید و اوامر او را اجرا نموده و به کرمش برسید و آنچه نزد اوست را کمائی کنید؛ زیرا این کتاب راهی به سوی هر هدایت و رشدی به سوی هر فلاح و رستگاری است.

شأن نزول آیة: 204:

483- ابن ابو حاتم و غیره از ابو هریره (روایت کرده اند: مسلمان‌ها به امامت رسول الله صلی الله علیه وسلم (نماز می خواندند و در آن حال صدای خود را بلند می‌کردند. در این باره آیه مبارکه: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ...» نازل شد. (طبری 15597 و واحدی 463 روایت کرده اند. در این سند عبدالله بن عامر اسلمی ضعیف اما حدیث دارای شواهد است.)
484- و نیز از او چنین روایت کرده است: مسلمان ها در نماز با هم صحبت میکردند. لذا این آیه: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ» نازل گردید. (طبری15593 روایت کرده اسناد آن قوی نیست به خاطر ابراهیم هجری اما حدیث دارای شواهد است).

یادداشت:

«وَإِذا قُرِئَ اَلْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا» از ظاهر عبارت این آیه مبارکه بر می‌آید که گوش داشتن و خاموش ماندن به هنگام قرائت قرآن در نماز یا غیرنماز واجب است.
برخی از مفسران در تفاسیر خویش مینویسند نه تنها در نماز بلکه اگر کسی در مجلسی باشد که در آن قرآن میخوانند، باید خاموش بماند. برخی دیگر هم گفته اند که معنای عبارت آن است که هرگاه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به هنگام نزول آیات، آنها را برای شما خواند، به آن گوش فرا دهید. برخی از مفسران هم گفته اند که معنای شنیدن آن این است که به احکام عمل کنید و از مرزهای آن گذر نکنید.
هدف اصلی این آیه همان است که در بالا بیان شد، اما به طور ضمنی این مطلب نیز از آن فهمیده میشود که چون کلام خدا تلاوت شود، مردم بایستی سکوت و ادب را رعایت

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرده با توجه و دقت به آن گوش فرا دهند. این مسئله نیز از آن قابل استنباط است زمانی که امام در نماز قرآن را تلاوت میکند، اقتداکنندگان سکوت نموده به آن گوش فرادهند، اما در این مسئله در میان ائمه‌ی فقه اختلاف است. نظر و مسلک امام ابو حنیفه(رح) و شاگردان ایشان آن است که نماز چه سری باشد چه جهري، اقتدا کنندگان بایستی سکوت کنند. نظر امام مالک و امام احمد این است که اقتداکنندگان تنها در نمازهای جهری باید سکوت کنند. اما امام شافعی بر این نظر است که اقتدا کننده در همه‌ی نمازها، چه سری و چه جهری باید قرائت کند، چرا که ایشان بنا به برخی احادیث چنین فهمیده اند که هرکسی سوره‌ی فاتحه را نخواند، نمازش کامل نمی شود. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن).

فرق «إستماع» و «إنصات» چیست ؟

انصات (خاموش ماندن) در ظاهر، ترک سخن و خاموش گشتن و خودداری از هرچیزی است که إستماع را آشفته کند؛ اما استماع (گوش فرادادن)؛ یعنی، شنونده با حضور قلب و با تدبر و اندیشه و بینش، گوش فرا دهد تا به خیر و رحمت فراوان، دانش سودمند، ایمان پایدار، هدایت بیشتر و آگاهی در دین، نایل آید. این است که الله، رحمتش را بر این دو صفت فرو می ریزد. اما تنها ساکت ماندن، بهره‌ی کمتری دارد.

یادداشت ضروری: بسیاری از علمای دین بدین عقیده اندکه: در نماز جماعت، گوش فرادادن به قرائت إمام در اوقات نماز جهری برای مأموم (مقتدی) برتر از خواندن سوره‌ی فاتحه است. [تفسیر تیسیر الکریم الرحمان].

وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ﴿٢٠٥﴾

و پروردگارت را در دل خود با تضرّع و پنهانی، بی آنکه آوازت را بلند کنی، در وقت صباح و شامگاه یاد کن و از غافلان مباش.(۲۰۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَضَرُّعًا»: فروتنانه و متواضعانه، با تواضع و زاری و فروتنی. «خِيفَةً»: با بیم وخشیت از خدا. «الْغُدُو»: سحرگاهان. «الآصال»: جمع اصیل، شامگاهان.

تفسیر:

باید گفت که در آیة قبلی، آداب تلاوت قرآن به بیان گرفته شد و در این آیة مبارکه، آداب ذکر و دعا بیان گرفته میشود که: باید با تضرّع و خشوع و بیم و امید همراه باشد. طوریکه میفرماید: «وَاُذْكُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ»: و بر توست تا در ذکر پروردگارت مداومت کنی و در این امر با دعا، ذکر و تضرع إستمرار بخشی و در ذکر خدای تعالی از حد وسط کار بگیر، به طور آهسته و همراه با تأمل و تدبر طوری که نه صدایت را بلند کنی و سبب مزاحمت به خود و دیگران واقع شدی و نه آنگونه که نه خود بشنوی و نه انسان‌های اطراف تو این حکمی عام در همه اذکار است؛ اعم از قرائت قرآن، دعا، تسبیح، تهلیل وغیره. آری! یادکن باری تعالی را «تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً» او را با خشوع و خوف به یاد آور. یادکن باری تعالی را **«به زاری و ترس و بدون چیغ زدن»** یعنی: طوری او را با ترس و زاری یادکن که به خودت بشنوانی پس صدایت را در ذکر بلند نکن زیرا یاد کردن پنهانی، به اخلاص نزدیک‌تر و به اندیشیدن ممدتر است.

«وَدُونَ اَلْجَهْرِ مِنَ اَلْقَوْلِ»: در حد متوسط، بین جهر و خفی او را بخوان.

یاد الله وقتی غفلت زدایی میکند که بدون تظاهر و سر وصدا باشد، وگرنه خودش نوعی سرگرمی و غفلت می شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«بِالْغُدُوِّ وَ اَلْآصالِ»: و بر توست تا ذکر الله را در هر روز صبح و شام بگوئی یعنی: در اوقات شبانگاه.

اصیل: بعد از عصر تا مغرب است، «وَلا تَكُنْ مِنَ اَلْغافِلِينَ(205)» و از کسانی که از ذکر الله اعراض می کنند نباش، آنانی که از عبادت او تعالی در لهو بسر می برند و از آیات و نشانه هایش باز می دارند.

از ذکر و یاد الله غافل مشو. واقعیت اینست آنان که هر صبح و شام، الله را یاد نمی کنند، از جمله غافلانند.

خواننده محترم! روح و جوهر اصلی ذکر الله اینست که چیزی که ذاکر به زبان گوید، از دل به آن توجّه داشته باشد، تا منفعت کامل ذکر به ظهور برسد، و زبان و دل هر دو عضو به یاد الله متعال مشغول شود؛ و در عین ذکر، دل از رقّت مملوّ باشد. با رغبت و با رهبت حقیقی خدا را یاد کند؛ چنانکه زاری‌کنندگان ترسناك به کسی التجا می‌کنند. در لهجه، در آواز، در هیئت، در همه حال، علایم تضرّع و خوف محسوس باشد؛ و طبیعی است که از عظمت وجلال ذکر ومذکور آواز پست میشود: «وَخَشَعَتِ الْأَصْواتُ لِلرَّحْمنِ فَلا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً»: از اینجاست که به شدّت بلند کردن آواز ممنوع شده؛ هرکه به آواز ملایم سرّا یا جهرا به ذکر الهی بپردازد، الله متعال نیز او را ذکر می‌کند؛ عاشق را چه سعادتی بلندتر از این است؟!

لطیفة زیبا در فایده إستعاذه:

حکایت شده است: یک نفر از سلف به شاگردش گفت: اگر شیطان گناهان را درنظر شما آراست وفریبت داد چه کار میکنی؟ گفت: در مقابلش مقاومت میکنم، گفت: اگر باز آمد؟ گفت: به مقابله بر میخیزم، گفت: چنین کاری طول میکشد، گفت: آیا اگر در کنار گلّه‌ای عبور کنی و سگ گلّه (عوعو، واق واق، هفهف)کنان مانعت بشود، چه کار میکنی؟ گفت: آن را از خود دور می‌کنم. گفت: این کار طول می‌کشد. اما به صاحب گله پناه ببر که تو را حفظ میکند، پس فایده‌ی استعاذه این است.

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَايَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ﴿٢٠٦﴾

یقیناً مقرّبان ونزدیکان الله متعال هیچگاه ازعبادت وبندگی اش تکبّر نمیورزند، و همواره او را تسبیح میگویند، و پیوسته برای او سجده میکنند.(٢٠٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ»: کسانی - مانند فرشتگان - که در پیش پروردگار تو مقام و مرتبه ای دارند.

تفسیر:

«إِنَّ اَلَّذِينَ عِنْدَ رَبِّکَ»: مسلماً آنان که نزدیکان پیشگاه پروردگارت به شمار می آیند، یعنی فرشتگان، «لايَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ»: از بندگی و پرستش پروردگار باعظمت سرپیچی و تکبر نمی‌کنند.

یعنی خود بزرگ بینی وروی گردانی از بندگی شیوه‌ی شیطان است و نتیجه‌ی آن پستی وسقوط و دور شدن از رحمت الهی است. اما فرود آوردن سر تسلیم در برابر پروردگار و استوار ماندن بر بندگی یک کار ملکوتی است و نتیجه‌ی آن رشد و عروج و نزدیک شدن به خداست. اگر شما جویای این قرب و پیشرفت هستید، از شیوه‌ی فرشتگان پیروی کنید نه از شیوه‌ی شیطان.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَ يُسَبِّحُونَهُ»: او را به پاکی میستایند و او را از اوصاف ناشایست پاک و مبرّی می دانند.
«وَلَهُ يَسْجُدُونَ(206)»: و سر سُجده و تَعظیم فقط برای او بر زمین می نهند.
بناءً بر شماست ای مؤمنان تا به ملائکه خود را شبیه سازید که در برابر الله متعال وأوامرش خاضِع وفروتن أند و اوتعالی را در هروقتی یاد می‌کنند طوری که نه‌خسته میشوند ونه إفتراء مینمایند درحالیکه خضوع آنها تمام وخشوع‌شان کامل است ورجوع آنها به سوی الله متعال از طریق عبادت میباشد، پس شما نیز در طاعت وعبادت وسجدۀ خویش مانند آنها باشید تا به رضوان پروردگار خود دست یابید و به رحمت مولای خویش رستگار شوید.

یاد داشت سجده ای:

این اولین سجدهٔ تلاوتی در قرآن کریم است که بر خواننده و شنوندۀ آن إجماعاً سُجده (سُجده ای تلاوت) واجب می شود.

در این مقام دستور این است که هرکسی این آیه را تلاوت کرد، یا شنید، سُجده کند تا حالش چون حال فرشتگان شود و او نیز همچون فرشتگان در برابر خدایی که به فرمان او نظام این جهان هستی را می چرخانند، خضوع و خشوع إختیار کند و با عملش بلا فاصله ثابت کند که نه دچار غرور خود بزرگ بینی است و نه از بندگی خدای بلند مرتبه روی میگرداند.

در قرآن کریم چهارده آیه‌ی سجده (سجده ای تلاوت) وجود دارند. مشروع بودن سجده به هنگام خواندن و یا شنیدن این آیه ها متفق علیه است، اما در باره‌ی واجب بودن آن اختلاف نظر وجود دارد. امام ابو حنیفه(رح) سجده‌ی تلاوت را واجب میداند، اما علمای دیگر آن را سنت قرار می دهند.

پیامبر إسلام محمد صلی الله علیه وسلم گاهی در میان جمع بزرگی به تلاوت قرآن میپرداخت و پس از تلاوت آیه‌ی سجده هم خودش به سجده می‌اُفتاد و هم تمام حاضران هریک در جای خودش سجده میکردند، این هم در روایات آمده است که پیامبر به هنگام فتح مکه به تلاوت قرآن پرداخت و چون به آیه‌ی سجده رسید، کسانی که بر زمین ایستاده بودند، بر زمین سجده کردند و کسانی که سوار اسب ها یا شترها بودند در همان حال خَم شدند. گاهی آن پیامبر صلی الله علیه وسلم به هنگام إیراد خطبه آیه‌ی سجده را تلاوت میفرمود و پس از تلاوت آن از منبر فرود می آمد، سجده می کرد و بار دیگر بالای منبر می رفت.

جمهور عالمان برای این سجده همان شرایطی را قایل أند که برای نماز قایل أند، یعنی با وضوء بودن، رو به سوی قبله کردن و گذاشتن پیشانی بر زمین به هنگام سجده.

اما در هیچ یک از أحادیثی که در باب سجده‌ی تلاوت به ما رسیده است، دلیلی بر این شرایط وجود ندارد. آن چه از این روایات به دست می آید این است که به محض شنیدن آیه‌ی سجده هرکسی در هر حالی باشد خم شود، چه وضوء داشته باشد یا وضوء نداشته باشد، چه إستقبال قبله ممکن باشد یا ممکن نباشد و چه بتواند سر را بر زمین نهد یا نتواند.

از میان سلف نیز کسانی بوده اند که مسلک آنان همین بوده است. إمام بخاری درباره‌ی عبدالله بن عمر(رض) نوشته است که وی بدون وضوء سجده‌ی تلاوت میکرد. درباره‌ی ابو عبدالرحمان شلمی نیز در فتح الباری آمده است که او در حین راه رفتن قرآن تلاوت می کرد و اگر در جایی به آیه ی سجده می رسید، تنها سرش را خم میکرد، چه وضوء میداشت یا نمی داشت و چه روی به طرف قبله میبود و یا نمی بود. بنابر وجوه مذکور نظر ما این است که گرچه مسلک جمهور مبنی براحتیاط است، اما اگر کسی برخلاف مسلک جمهور عمل کرد نمیتوان او را سرزنش کرد، چرا که سنت ثبت و صحیحی در

(c) ketabton.com: The Digital Library

تأیید مسلک جمهور وجود ندارد و در میان سلف بوده اند کسانی که عمل شان برخلاف مسلک جمهور بوده است. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن).

بعضی از فضایل و احکام سجده :

در اینجا از عبادت نماز به این سبب تنها، سجده را ذکر کرد که در تمام ارکان نماز، سجده از فضیلت ویژه ای برخوردار می باشد.

در «صحیح مسلم است که شخصی به حضرت ثوبان گفت که به من چنان عملی نشان ده، که به وسیله آن بتوانم به جنت راه یابم، حضرت ثوبان سکوت فرمود. او باز سؤال کرد و ایشان باز خاموش ماندند وقتی که بار سوم سؤال را اعاده کرد او پاسخ داد که بنده شخصاً همین سؤال را از رسول خدا پرسیدم آن جناب به من چنین وصیت فرمودکه زیاد سجده کن؛ زیرا که اگر تو یکبار سجده کنی، خداوند بخاطر آن برای تو یک درجه، بلند میفرماید، و یک گناه می‌آمرزد. او میگوید که من بعد از ثوبان حضرت ابو الدرداء را ملاقات کردم از او هم سؤال کردم او هم همین پاسخ را به من داد.

او در «صحیح مسلم» به روایت حضرت ابو هریره و منقول است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده که بنده زمانی از همه به پروردگار خود نزدیک می شود که در سجده باشد، لذا در سجده دعا بسیار بخوانید زیرا امید اجابت ایزدی خیلی زیاد است.

لازم به یادآوری است که عبادتی تنها به سجده معروف نیست، بلکه مراد خواندن نماز با تضرع و فروتنی است، و مراد از کثرت سجده، به نزد امام ابوحنیفه(رح) آنست که علاوه بر نمازهای یومیه، نماز نوافل زیاد بخوانند؛ زیرا به هر مقدار که نماز نفل، بیشتر خوانده شود، سجده های بیشتری صورت میگیرد و در نتیجه از فضایل ویژه سجده که همان انکسار و نهایت تسلیم به درگاه خالق متعال است، برخوردار میگردد که امید می رود به رضایت قرب الی الله نایل گردد. وهم چنین اگر کسی تنها سجده کرده، دعا بخواند در آن اشکالی نیست وآن هم دعا در سجده، مختص نمازهای نوافل است نه فرایض.

سورة أعراف به همین جا پایان پذیرفت، درحالیکه آخرین آیه آن آیة سجده است. در«صحیح مسلم» به روایت حضرت ابو هریره منقول است که هرگاه یکی ازبنی آدم، آیه سجده را بخواند، سپس سجدة تلاوت بجای آورد شیطان نالان وفریاد کنان گریخته و میگوید: وای افسوس! که به انسان دستور سجده داده شدکه خدای را سجده کنید وآنها بجای آوردند پس جایگاه شان جنت شد، وبه من‌هم همین دستور رسیده بود من نافرمانی کردم جای من جهنم شد.

خوانندگان محترم!

از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند که فرمود: «من قرأ سورة الأعراف جعل الله یوم القیامة بینه و بین ابلیس سترا، و کان آدم شفیعا له یوم القیامة» هرکس سوره أعراف را بخواند الله متعال روز قیامت، بین او و إبلیس پوششی قرار می دهد و در آن روز حضرت آدم برای او شفاعت می کند.».

الهی ما را شفاعت رسول الله(ص) نصیب گردان. آمین!

و من الله التوفیق

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها

1- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:

شیخ حسنین محمد مخلوف (751هـ ـ 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

2- تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص هروی، «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر:(فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد.

3- تفسیر معالم التنزیل ـ بغوی:

تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هـجری قمری) این تفسیر اصلاًبه زبان عربی نوشته شده، واز تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

4- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری/ 1116 میلادی ـ12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.)

5- البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» اصلاً به زبان عربی تحریر شده است .

6- تفسیر القرآن الکریم ـ ابن کثیر:

تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774ق) مشهوربه ابن کثیر. (جلال الدین سیوطی، مفسّر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید:ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است.

7 ـ تفسیر بیضاوی:

یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» در قرن هفتم هجری به زبان عربی نوشته شده. تألیف ناصرالدین عبد الله بن عمربیضاوی (متوفی سال 791 هـ)

8- تفسیر الجلالین « التفسیر الجلالین»:

جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م. این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم به رشته تحریر آمده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

9- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن ـ تفسیر طبری:

محمدبن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 ـ 923 میلادی) (قرن 4 قمری) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سدهٔ سوم قمری است.

10- تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جُزَیّ (متوفی 741ق) این تفسیر یکی از موجزترین و درعین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

11- تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشّاف، قرطبی، آلوسی ، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل اورده است.

12- تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السلیم إلی مزایا الکتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعودمحمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) از جمله علمای ترک نژاد می باشد.

13- تفسیر فی ظلال القرآن:

تالیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).

14- تفسیر الجامع لاحکام القرآن ـ تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

15- تفسیر نور دکتر مصطفی خرّم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399هجری).

16- تفسیر المیسّر:

تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)

17- تفسیر معارف القران :

مولف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

18- تفسیر خازان:

نام تفسیر: «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیرالخازان» تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری میباشد.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

19 ـ روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 – 1270ق)

20- جلال الدین سیوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن «تفسیر الدار المنثورفی التفسیر با لمأثور»مؤلف آن : حافظ جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی. (۱۴۴۵- ۱۵۰۵م)

21- زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:

مؤلف: الزَجّاج أو أبو إسحاق الزجّاج أو أبو إسحاق إبراهیم بن محمد بن السری بن سهل الزجاج البغدادی است. (241 هجری ـ 311 هجری 855_923 ـ میلادی)

22- تفسیر ابن عطیهٔ:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ابن عطیهٔ» بوده،مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیهٔ الأندلسی المحاربی (المتوفی: 542 هـ)

23- تفسیر قَتادهٔ :

أبو الخطاب قتادهٔ بن دعامهٔ بن عکابهٔ الدوسی بَصْری (۶۱ هـ- ۱۱۸ هـ ۷۳۶-۶۸۰م) شیخ قتادهٔ ازجمله تابعین بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل در باره او می گوید: «او با حافظه‌ترین اهل بصره بود و چیزی نمی‌شنید مگر اینکه آن را حفظ می کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظهٔ او در طول تأریخ ضرب‌المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

24- تفسیر بیضاوی:

تفسیر الیضاوی (انوار التنزیل واسرار التأویل) مؤلف: مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی.

25- تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری:

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 ـ 9ذیحجه 538 هـ)این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره هم به چاپ رسیده است.

26- تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریربن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 ـ 301 هجری شمسی. تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

27- مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

28- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

29- صحیح مسلم – و صحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود.وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیرة بن بردزبه بخاری (194 ـ 256 هجری)

30ـ سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم ترین و اثر گذار ترین آثار حوی به شمار می آید.

31- مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمة اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297، وأساس التقدیس صفحه 7.).

ترجمه و تفسیر:

المائده، الانعام، الأعراف - جزء (7 - 8 - 9)

تتبع و نگارش: امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »

مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان

و مسؤل مرکز فرهنگی د حق لاره – جرمنی

ایمیل ادرس: saidafghani@hotmail.com

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library